اللهم یا فاتح [illegible] یا مفیض النعم
[illegible]
یا من [illegible]
وصلّ [illegible]

اللهم یا مسبب الاسباب [illegible]
یا مسبب الاسباب [illegible]
یا قاضی الحاجات [illegible] وصلّ اللهم علی سیدنا
یا مقدم [illegible]
محمد وآله الطاهرین [illegible]

خلاصة الكتاب المبارك
المسمى ببراهين
الاصول

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون ولا يحصي نعماءه العادون ولا يؤدي حقه المجتهدون الذي
لا يدركه بعد الهمم ولا يناله غوص الفطن الذي ليس لصفته حد محدود ولا نعت موجود ولا وقت
معدود ولا اجل ممدود فطر الخلائق بقدرته ونشر الرياح برحمته ووتد بالصخور ميدان ارضه اول الدين
معرفته وكمال معرفته التصديق به وكمال التصديق به توحيده وكمال التوحيد الاخلاص له وكمال الاخلاص
له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف
الله سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن جهله فقد اشار اليه
ومن اشار اليه فقد حده ومن حده فقد عده ومن قال فيم فقد ضمنه ومن قال علام فقد اخلى منه كائن لا
عن حدث موجود لا عن عدم مع كل شيء لا بمقارنة وغير كل شيء لا بمزايلة فاعل لا بمعنى الحركات والآلة
بصير اذ لا منظور اليه من خلقه متوحد اذ لا سكن يستانس به ولا يستوحش لفقده انشاء الخلق انشاء
وابتداه ابتداء بلا روية اجالها ولا تجربة استفادها ولا حركة احدثها ولا همامة نفس اضطرب
فيها اجال الاشياء لاوقاتها ولائم بين مختلفاتها الى آخر الخطبة في نهج البلاغة وايضا قال عليه السلام في [illegible]
اول العبادة لله تعالى معرفته واصل معرفته توحيده ونظام التوحيد نفي التشبيه عنه جل عن ان تحله
الصفات لشهادة العقول ان كل من حلته الصفات مصنوع وشهادة العقول انه جل جلاله صانع
بصنع الله يستدل عليه وبالعقول يعتقد معرفته وبالنظر تثبت حجته جعل الخلق دليلا عليه فكشف به عن
ربوبيته ايضا في حديث القدسي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ايضا قال الله
في محكم كتابه الكريم سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد
حاصل [illegible] مخفی نیست که مقصود مولف [illegible] از علم و عمل و مصداق مضمون انا مدینة [illegible]
[illegible] انفسکم المحتاج الی الله [illegible] غلام حسین [illegible] عفی الله عن جرائمه [illegible]
[illegible] بعروة الوثقی [illegible] و حبل [illegible] من معارف

علیه السلام

دیباچه

٣ علیه السلام [illegible] کلام [illegible] توحید [illegible]
وصفات او تعالی [illegible] ایجاد عالم [illegible] جمال [illegible] خلقت آدم [illegible]
[illegible]
که مراد از معرفت الله تعالی توحید [illegible] صفات [illegible] صفات نقایص
چنانچه [illegible] کمال التوحید نفی الصفات [illegible] صفات ثبوتیه و نفی صفات سلبیه او سبحانه و تعالی
باعتبار [illegible] اسماء الله تعالی [illegible] لو کان البحر مدادا لکلمات
[illegible] معرفت [illegible] علامات [illegible] الآیات [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] قال [illegible] معروف بالدلالات منعوت بالعلامات
لا یقاس بالناس [illegible] آیات [illegible] سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
[illegible] صفات ثبوتیه و نفی صفات سلبیه او سبحانه [illegible]
[illegible] صفات ثبوتیه [illegible] صفات [illegible]
سلبیه [illegible] امامت و معاد [illegible] عدل [illegible]
[illegible] امام و بعث معاد [illegible] عدل [illegible]
[illegible] صفات ذات [illegible] صفات فعل است [illegible] ان الله یامر بالعدل والاحسان
وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی [illegible]
پس [illegible] اعتقاد [illegible]
و امامت [illegible] معاد [illegible]
[illegible] معاد [illegible]
مثل [illegible] اعتقادات [illegible] اعمال ظاهره [illegible]
[illegible] اصول [illegible] دین [illegible] اصالت [illegible]
معرفت [illegible]
شناخت [illegible] صفات [illegible] عدل [illegible]
معرفت نبوت و امامت و معاد و تکلیف [illegible] بالعدل [illegible] معرفت [illegible] معرفته
[illegible]
[illegible]
[illegible] شناختن [illegible] نبوت [illegible] خدا شناسی [illegible]
شناخت و شرع [illegible] امام است [illegible] معاد [illegible]

[illegible]
بارز
انکار [illegible]

لهذا ضروری‌ترین دانشها شناختن خود است و شناختن با نکته خود و شناختن پروردگار خود و شناختن فرمان ۴
پروردگار خود که بی‌غفلت و مطابق شرع که امام است مجموع این دانشهاست که علمای متکلمین اصولیین بخوانندش و حکما
محققین حکمت الهی گویند و صوفیه موحدین معرفت نامند و باتفاق علما و دانشمندان عقلا بدون این مایه دانش
عمل نمودن بموجب این دستکاری ممکن نیست و ایضا جمهور علماء دین متفقند که در این مایه دانش تقلید جایز
نیست بلکه لابدّ است از دلیل چه مراد از تقلید محض شنیدنست از غیر و ناسنجیدن که احتمال صدق و کذب داشته باشد
و مراد از دلیل چیزیست که بشنیدنش یا بدیدنش اطمینان و حقیقت خاطر بصدق شنیدنی‌ها حاصل یا سنجیدنی گردد
شعائر که بشنود و امارات صدق در آن بیابد بلا فاصله باور کند و عمل بمقتضای آن نماید و هر مکلف را در تحصیل
معارف خمسه خود و عمل نمودن خود بموجب آن همین قدر کافیست از دلیل که موجب اطمینان و سکون دل باشد و با عث عمل
نمودن بمقتضای آن شود و زیاده بر این مانند دانستن اصطلاحات علما و اداء با بنظر و تطبیق هر دلیل بقوانین علم
منطق و غیر آن لازم نیست زیرا که هر مکلف را که جامع شرایط تکلیف باشد قدرت بر تحصیل این مایه دانش بر نهج مذکور
حاصل است خواه عالم و خواه عامی چه هیچکس در تقصیر در آن و عدم سعی در تحصیل آن معذور نخواهد بود چه تحصیل
این مایه دانش با هیچ کاری و شغلی منافات ندارد و حجت آنکه این مایه دانش جبلی و فطری است بقوله تعالی فطرت الله التی فطر الناس
علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم چنانچه در تفسیر این آیه حمیده کرده رسول کافی از عبدالله بن سنان نقل کرده که گفت از
حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مراد از فطرت در این آیه چه چیز است حضرت فرمودند که هی الاسلام فطرهم الله حین اخذ میثاقهم
علی التوحید قال الست بربکم ایضا علی بن ابراهیم باسناد خود از محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت
فرمودند که فطرة الله هو لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولی الله بجعلها الی ههنا التوحید و
احادیث باین مضمون دلالت دارد و بدلیل آیه شریفه که معنا میں انها بیکی [illegible] متکثر الورود است پس بنابر مفطور بودن
باشد [illegible] هیچکس [illegible] نه آنکه خود دانش پسندیده خود نیست و هیچکس مثل خود نیز [illegible] بلکه
علم اجمالی و معرفت فطری بخالق و صانع خود دارد کما قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم اشاره بر
همین باشد و ایضا بهمین علت بمقتضای فطرت ایشان از ابتدا علم اجمالی مطلق بر وجود نبی و امام معطوف ایشان باشد چنانچه
بالبیعة موت و معنی مجازم باشد و هو المطلوب پس از آنچه که مذکور شد [illegible] بیان خواص شد که یقینا
دین را اصل و اصول را اساس و دین بر پنج منکوح هذا ما معرفت بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و دین مفتاح
چه محقق شد که مراد از معرفت بتوحید شناختن خدا بتمام است بیکتائی و یگانگی او در ذات و صفات با عدم تعدد
و ترکیب و اجزاء خارجیه و زایده بر ذات چنانچه در مقام خود مفصلا [illegible] و عدل [illegible] و حقیقتا او ست و صفات
باتصاف و جسمیه کمال ذات و [illegible] معلومات آثار و علامت مقام نبوت و ولایت امام و بعث معاد لهذا معرفت
باین اصول خمسه از انسان مکلف را مایه دانش و اصل و اصیل جمله معارف و مزید عقیده حقه باشد اذا ایضا و ایمچه
باشد که ترک کان دین و اصحاب صادق الفؤاد رحمة الله علیهم تیریه شکر الله سعیهم اثبات و اعتبار فرموده اند این چهار
اصل که علما [illegible] اصل اقل کم اصل و مستقل است مجموع اینها امهات و اصلا [illegible] باقی اعتقادات و فروع

امّا

اینها را لهذا در تذکره در بیان اعتقادات بهمین پنج اصل نمودند و ایضا در این اعتقاد هم جز با علی یا علی [illegible] با تباع الطریقهم ۵
اقتفا و در بیان این پنج اصول در ضمن یک مقدمه و پنج بخش و خاتمه مرتب میشود انشاء الله تعالی و ایضا انا نجا یکه
هر یک از علمای دین آن پیشوایان حق بیقین کثر الله امثالهم در جمیع اعصار تا معاد در با اهتمام هر چه تمامتر دست توسل
بتحریر رسایل و کتب در کمال اجمال زده اند لهذا این فقیر نیز با امید این فیض عزم جزم بر تسطیر این نوع دانش ایشان نموده تا شاید
خرمن بصحبت [illegible] از اهل تحقیق [illegible] بطریق مستقیم قویم فراهم آید [illegible] دیده شود
[illegible] اقتفاء [illegible] از تقلید بلکه تحقیق در اسلوب و تحقیق در امضا ان انسب آید چه در تشنه مشکوة طریق مستقیم
هانا تا امید بجمال است بتمسک بسلسله حجة البیضاء بنهج عروة الوثقی حقیقی ما بین خالق و خلق محمد و آله الطیبین الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین که معادن حکمت و مخزن علم الهی اند و بواسطه احادیث ائمه معصومین ایشان که کحل نور چشم
عقل اهل کمال [illegible] در حکمت و مخزن علم ایشان علیهم السلام بدیع عجب [illegible] دیده شود [illegible]
و از خواندن [illegible] ایشان [illegible] از تشکیکات شیطانی و توهمات نفسانی ان
النفس لامارة بالسوء بود و از کشف حقیقت او از معارف نورانیه حاصل شود مراد [illegible] بسعادت جاودانی
و از [illegible] الشاملین [illegible] جهالت [illegible] تقلید [illegible] از امثال خود [illegible] بالله المستعان علی ما تصفون اما بعد مقدمه
مبنی بر هشت بخش است در بیان مقدمه معرفت اصول خمسه که مبتنی بر پنج بخش است بخش اول از اصول خمسه دین
در بیان معرفت بتوحید و اثبات است بر سبیل استدلال بدلایل آثار و آفاق و انفس مطابق براهین نقلیه و بدیهیات
عقلیه بخش دوم از اصول خمسه دین بیان معرفت بعدالت و اثبات او بر سبیل استدلال بدلایل و علامات آفاق و
انفس مطابق براهین نقلیه و بدیهیات عقلیه بخش سیم از اصول خمسه دین بیان معرفت بنبوت خاصه است و اثبات
او ایضا در ضمن دلایل قدرت و ربوبیة الهیه است بر سبیل استدلال و دلایل آثار و علامات آفاق و انفس بوجه
براهین نقلیه و بدیهیات عقلیه بخش چهارم از اصول خمسه دین بیان معرفت بمقام ولایت و امامت خاصه و اثبات دلایل
بحقیقت و صدق و صحت او ایضا بنسبت دلایل معرفت مقام نبوت بر سبیل استدلال دلایل آثار و علامات آفاق
و انفس معطوف براهین نقلیه و بدیهیات عقلیه بخش پنجم از اصول خمسه دین در بیان معرفت معاد و بعث است و اثبات
دلایل بصدق و صحت حقیقت آن ایضا بنسبت دلایل قدرت و ربوبیة الهیه است بر سبیل استدلال دلایل
آثار و علامات آفاق و انفس مطابق براهین نقلیه و بدیهیات عقلیه زیرا که معاد داخل در خود شناسی است
و خودشناسی داخل در دلایل قدرت و ربوبیة الهیه است بوجه مذکور چنانچه مضمون من عرف نفسه فقد عرف ربه اشاره
بر آنست و اما خاتمه بر هفت برهان است برهان اول در تذکره متعلقه بمقامات معاد و اشاره بر تحقیق معنی طینت از علیین و
سجین و دفع اشکال متوهم از کشف معنی آن و اشاره اجمالی بر حقیقت مراتب و متعلق بآن و هو المطلوب پس بحکم آنکه الاشتغال
فی الدین یعطیکم النقل تمام بیان این مقال شد و بنا بر تقریب این وجه تسمیه ادراک این کتاب مسمی بمعالم الاصول
و بالله التوفیق الی سبیل الرشاد و اما برهان اول از مقدمه بیان در معنی وجوب علی الله و وجوب عن الله است که
معرفت باین دو معنی مفتاح فتح الباب است و طریق سلوک وادی معارف اصول خمسه دین بدانکه صاحب کو هر مراد در اینجا

کان بیان شرح وجوب علی الله و وجوب عن الله است و یک اصل

۳ مبنی بر دو اصل است

۴ [illegible] مراتب و مقام هر یک از ولایت ائمه دین است [illegible] دنیا و دین و

کویند که قائلین بحسن وقبح عقلی بنیاد باشد که اطلاق وجوب بر خدا نکنند کویند فلان فعل واجب بر خدا نیست وبخالفین
تشنیع کنند واستبعاد کنند که خدا نیست فعل واجب تواند بود وکویند ایشان عقل خود را حاکم ساخته بر خدا نیست واجرای حکم
بر او نمایند وکویند که بر خدا نیست چیزی واجب نتواند بود واگر فعلی از افعال او از او صادر نشود و با هر چه تعلق کیرد از او واقع
شود وی بحانه وتعالی مستحق مذمت نشود و مقصود استحقاق ذم نسبت باو نتوان کرد **وبالجمله** بعد از جواب از تشنیعات مخالفین
مخالفین بیان قول محققین را میسر باید که کفته اند که حکم عقل بوجوب بعض افعال بر خدا نیست بصفات کمال وجوب تنزه او از صفات نقص راجع
باینکه عقل هر صفتی را که در خود کمال خود داند اینحکم کند که خالق وصانع وی البته باید که متصف باشد بآن کمال بطریق اتم
از آنچه در خود یابد و با هر صفتی را که نقص خود بیند جزم کند که صانعش بالضروره منزه است از آن و چون این قاعده در صفات
محقق شد در افعال نیز همین قاعده وقانون معتبر باید دانست این بود معنی وجوب علی الله **واما** وجوب من الله بمعنی استناع
ترکست چنانچه وجوب وجود معلول نزد تمام شدن علت من حیث العلیة نه بمعنی استحقاق ذم بر ترک باشد پس این دو معنی
بحسب مفهوم متباین اند و بحسب تحقق تا غایت از اول چه ابتدای آفرینش ووجود نظام کل من حیث هو کل واجبست از واجب بنابر
تمامیت علت وواجب نیست بامر چه تخلف معلول از علت تام متصف بقبح نشود اگر چه ممتنع باشد و مجبور موجودی از موجود
که نظام کل مقتضی آن باشد وترک منافی نظام کل باشد واجبست بکلا المعنیین **واما** بمعنی دوم ظاهر است **واما** بمعنی اول بنابر
آنکه ترک منافی نقص عظیمی است که نظام معین باشد ونقص عظیم از حکیم قبیح وموجب استحقاق ذم پس فعلش واجب باشد الحق
این بود مقال ایشان در معنی وجوب علی الله و وجوب من الله **ولیکن** از انجا که محققین کفته اند که حکم عقل بوجوب بعض افعال بر خدا نیست بصفات
کمال ووجوب تنزه او از صفات نقص راجع است باینکه عقل هر صفتی را که در خود کمال خود داند اینحکم کند که خالق وصانع وی البته
باید که متصف باشد بآن کمال بطریق اتم از آنچه در خود یابد و با هر صفتی را که نقص خود بیند جزم کند که صانعش بالضروره منزه است
از آن الخ **پس** میتوان از همین مقال حکم عقل که کفته اند در اینجا معنی ملک کرد آنچه **که** در معنی وجوب علی الله است وآنچه که در معنی ترک
صفت نقص است وآنچه که در معنی وجوب من الله باشد بر سبیل اقتضاء باذن سهل الماخذ از منبع علم وحکمت سید المرسلین
وخاتم النبیین صلی الله علیه وآله بنا بر حدیثی که در کتاب تحفة الملوک مرویست که شمعون بن لاوی بن یهودا که از جمله حواریین
عیسی حضرت عیسی بود سؤال نمود از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که خبر بده مرا از عقل که چه چیز است وچه کونه است
واز آنچه منشعب میشود از آن ووصف تمام انواع آن بر ما بعض طوایف فاما والو اجمعیا پس آنحضرت بعد از توصیف وبیان خلقت او
در ابتدا بما خلق الله وطریقه فرمان بجا آوردن خالق خود واکرده آن کتاب مذکور است فرمودند با تخصیص عالم نعرانی که
منشعب شده است از عقل **حلم** واز حلم **علم** واز علم **رشد** واز رشد **عفاف** واز عفاف **صیانت** واز صیانت **حیا** واز حیا
رزانت واز رزانت **مداومت بر خیر** واز مداومت بر خیر **مکروه داشتن شر** واز کراهت شر **اطاعت نمودن**
ناصح پس این ده صنف از انواع خیر است واز برای هر یک از این ده صنف ده نوع از خیر میباشد که این خصلتها همه منشعب
از عقل میکردد وانار وعلامات اوست که مجموع یکصد خصلت میشود بعدد حروف تا و قاف که عین وصفای او در عالم انسانی
کون خلق است که محیط بکل است وهر کسی که متصف ومتخلق باین صد صفات ویکصد خلق بشود هر آینه کامل محیط بکل آنها
ایضا مصاحب قابلیت که آن ایضا کون تام عالم صغیر است **خلاصه** مرام بنای معتقد در مسائل این باب معرفت کمال اطلاق الکل

المذکور **دیکر** آنکه این مقاله بوجه اجمال لجهت مناسبت مقاله سابقه بیان شد نه مقصود حصر آن باشد بلکه مراد بیان نمودن آماد
عقل وصفات عامه او بر سبیل اجمال ومثال بوده است تا از انجا معلوم شود که هر یک بنحوی از انحاء تعقل ودانا ثار وعلامات عقل
ومنواص ومنشعبات عقل آن میجویند شود مراد از اثبات طریقه اعتدال حد وسط ما بین افراط وتفریط در جمیع منشعبات عقل
عقل العقل که عبارت از حصول عدالت باشد چنانچه نسیم از جمله آثار وآیات وخواص وعلامات عقل بود تعداد شد
مذکور در ترتیب سابق فضیلت ومنزلت وشدت که تا غیر منشعب فضیلت وفضیلت علم میباشد و نفس فضیلت رشد
ایضا از نوع فضیلت حلم وعلم وفضیلت تا غیر منشعب میکردد سعادت ومهدی بر تقوی ومنات ومقصد اقتصاد وتقواست که ثمره
معرفت بدین الله تعالی **واما** **سعادت** پس عبارت است از استقامت وصواب استحکام داشتن این کرد اقوال واعمال ومعتقد
وبری بودن از خلل وفساد وکرفتن ولازم داشتن طریقه مستقیمه که حد وسط ما بین افراط وتفریط است در جمیع امور متعلق
باینکار است وهمین فضیلت است که غالبا در احادیث وآیات که تعبیر از آن باتصاف وبعدالت شده است باعتبار استعمال
نمودن وبکار بردن آثار با امر بوده است چنانچه باعتبار نسبت آن بصاحب آن تعبیر از آن بفضیلت وباعتبار آن نسبت بذات الله تعبیر از
آن بملکه میشود چنانکه جمیع فضایل فضایل دیکر **ایضا** بدین منوال است وهمین فضیلت است **ایضا** که کتاب واحادیث ابواب الله
از ذکر آن مشحون کردیده است مقرب ومحرض بشیوه بیان شده است ودر ضمن حدیث بالعدل قامت السموات والارض ووجب
انتظام نظام تمام موجودات شده است وبیان حقیقت از ابعز وجل العدل الحق من الشهود الذین من الذی بعد الطیب که ما بین سبک
بیان وصف واحاطه وغایت تمره وخاصیت او بعوض ما ان تسبح العدالة از قلل عنه الله والت الهاد وسیله ابواب الله از
هم بیان فرمان از الکتب وارسال رسل وتاییدهم وسلاطین وقرار داد در هم وجدانست که هر کس بحقیقت حصول بعد
علاقت مناسبت ومساوات در ما بین موجودات وقربیت شدن انها بعالم وحدة که منبع عدالت در میان هیچ شاید از افراط
وتفریط میل نمودن بجهت نیابت شخص که عدالت لا بعدة الله است **واما** ازال الکتب وارسال الرسل از برای تعیین نمودن طریقه تعدیل
وتسویه کلیست فیما بین مردمان در تمام امور ایشان پس **خلاصه** معنی سعادت وعدالت ملکه فضیلت که لازم دارد مراعات تحری
طریقه استقامت وصراط مستقیم وتساوات نمودن بی افراط وتفریط را در تمام امورات متعلق بانکس است خواه از امورات
باشد که فیما بین او وخداوند باشد از قبیل معارف ومعتقدات واعمال واجبات ومندوبات تکلیفیه شرعیه وعقلیه وخواه از
از امور یکه فیما بین او ونفس او باشد از قبیل اخلاق حسنه وسایر معاملات نفسانیه او وخواه از امور یکه فیما بین او
واهل وعیال واولاد واقارب واصحاب وتبعه او باشد از قبیل امور معاشریه وتدبیر منزلیه وخواه از امور یکه فیما بین او
ومشارکین با او در بلاد واقالیم باشد از قبیل امور معاشریه عامه وسیاست مدنیه **وبالجمله** در تمام امور واعمال وحرکات
وسکنات ظاهریه وباطنیه جدیده وعتیقه ومعافیه وغیر ما نقیه وسائر انظار بغیر حجود وما فلاح که سبب فساد نظام است کشیده و
بطریقه سلوک در اعتدال وتساوی وحق هر چیز را بجای خود دادن متمسک شدن وضد تقریطی از افراط نجوی وکویند ضد
افراط را نیز تفریط است وبالجمله طرف افراط وتفریط ضد باشد صحیح شده است بسبب احتیاط ومراعات نمودن در دو
کلی از انجمله صحیح شده است ونقصان وتفریط شهوت ایضا بسبب در عالم شرع ایضا صحیح شده است واز این سبب آن
که استعمال نمودن فضل معینات در وقتی که خارج از تقریر این کلیست ممنوع ومذموم شده است میوه وجود معطلست واز اعمال متروک

در صفات بالکلیه جمیع بشر محتاج به خدا ایشان معصوم و معین امراف است و همچنین شخصی که مرتبه او باین حد و باین غایت رسد که عدالت
و سداد او در تمام امور و بالنسبة بجمیع صفات محمله و تحلیق خدا حاصل باشد و باین سبب فضیلت و شرافت او بر سایر بنی نوع او ظاهر
کرد دانرا ولی الله و خلیفة الله گویند و بهترین سایر خلق الله میباشد و عبادتی که کفته اند که الخلافة مظهر مراد از ان همین مرتبه
و همین سیرت است و بهترین خلق کسی است که وجود و ترک سداد و عدالت او در حق خود و خداوند و خلق خدا او منفصلت و ملکه
او باشد و در حقیقت ملکه سداد و عدالت جزوی از فضایل نیست بلکه عین جمیع فضایل است بجهت عظم که عدالت است ایضا
جزوی از رذایل نیست بلکه عین و تمام رذایل است از جهات که ذکر شده است در این کتاب که جمیع از ارباب عقل و اصحاب حکمت
عدالت را اس و منبع تمام فضایل دانسته اند و استنباط ایشان با احادیث متواتره و اخبار صحیحه و یکی بودن سداد و اول [اورست] بر ثقه
از الجمله این دو فقره است که در همان کتاب مذکور است که از جمله حدیث طویلی است که در کتاب کافی روایت از جناب امام جعفر [صادق]
علیه السلام فرموده اند ان الله عزوجل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم
قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارک و تعالی خلقتک خلقا عظیما و کرمتک علی جمیع خلقی یعنی بدرستیکه خداوند عزوجل خلق [کرد]
عقل را و عقل انکه اول مخلوق است از عالم روحانی که خلق فرموده است او را و کرامت کرده است او را نور [illegible] مخلوق
میباشد یعنی از یمین العرش است چون که یکی از معانی عرش تمام مخلوقات است و یمین او عبارت از قسم اشرف و اعز او است بعد
فرمودند که خدا فرمود مر او را که پشت بمن کن پس پشت نمود بعد از ان فرمودند که رو بمن بیار و پس رو آورد پس
فرمود خدا یعنی که گردانیدم ترا مخلوق عظیم القدر و مکرم گردانیدم ترا بر تمام خلق خودم و ایضا فرمودند که خلق الله المشیة
بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة یعنی خلق فرمود خدا مشیت را بخود ان مشیت بی بیشی از ان و با ان چیزی بوده است بعد
از ان خلق فرموده است تمام چیزها را بواسطه و آلت بودن مشیت و مشیت یکی از اسمهای عقل است چنانچه در حدیثی آمده
که در ان کتاب تصریح بان شده است پس در این مقام مصنف کتاب فرموده فخر الموحدین آقا سید جعفر علیه الرحمه میفرماید که اگر کسی باشد
که تصدیق و تصحیح مادتین نکند و عالم او عالم حیوانات و طبیعت محض باشد پس رجوع بعالم حس و مشاهده بنماید و از استقراء
و تتبع خود ببیند که تمام چیزها باید که مرجع او بیک چیز باشد از انجا که میبیند که تمام سلسله اعداد مرجع انها بیک و تمام
کلمات مرجع انها بحروف و مرجع حروف بالف و مرجع تمام اشکال اجسام بسطح و مرجع سطح بخط و مرجع خط بنقطه و مرجع تمام
نفوس بنی آدم بادم است چنانکه مسلم است و خداوند فرموده است که خلقکم من نفس واحدة و مرجع تمام دسومتها بروغن
و مرجع تمام رطوبتها باب و حرارتها باتش و برودتها بهوا و یبوستها بخاک [illegible] و مرجع تمام اعضای بنی آدم و حیوانات
بنطفه خلاصه مرجع تمام افراد بیک نوع و تمام انواع بیک جنس و تمام اجناس بیک چیز است پس عالم ظاهر که بعنوان الظاهر عنوان
الباطن عنوان عالم باطن است تمام نما میکند و مرا یا میبینند که ماده او اول یکی است لکن مولف [قال] کسیکه چشم ندارد چه حاصل
از شاهد ه نکته کوش ندارد چه سود از گفتار ه نهایت شبهه جاهل انست که بنا بر این عجز خداوند لازم میاید جواب انکه
کار چیزی که فی حد ذاته ممکن باشد خداوند نکند عجز لازم می اید و اما اگر ممتنع الذات باشد و فی حد ذاته ممکن نباشد پس
محل تعلق قدرت نیست و عجز لازم نمی اید محقق شد عقلا و نقلا [illegible] از خداوند در مرتبه اول [illegible] ممتنع
است و هیچ [illegible] علامت عقل نیست [قال] مولف حکیم معانی قول [illegible] ه بنزم گوید [illegible] ه و بالجمله

دسم بالفتح استواری تن گوشت

میفرماید

میفرماید که ان وحدت مرکب در عقل که صادر اول است معلوم میشود که جهت و سبب وحدت او واحد بودن خالق و جاعل او است
که خداوند است چونکه علو و رفعت و صفات جعل باید که بمقتضای علو و صفات فاعل و جاعل باشد مثلا کاتب و نویسنده
بجهت هیئت و صفتی که دست او حرکت مینماید خط عرض نوشته او بان هیئت و صفت بوجود میاید پس از هیئت و صفت خط
علم بهیئت و صفت کاتب بهم میرسد چنانکه از هیئت و صفت دست کاتب علم بهیئت و صفت خط بهم میرسد و از انجا
معلوم شد که هر صفاتیکه در خداوند است انها باید همگی در عقل باشد من غیر فرق مگر صفت قدم و صفت وجوب که در
خداوند هست و در عقل نیست چونکه بانت شدن این دو صفت در عقل ممتنع است و قدرت خداوند تعلق بممتنع نمیگیرد
و سبب امتناع انست که عقل مخلوق و مجعول خداوند است و مخلوق بودن شیئی فرع امکان او است و الا قدرت تعلق بوجود
او تعلق نمیگیرد و ممکن انست که اقتضاء وجود و عدم هیچ یک را نداشته باشد پس عقل ممکن و حادث است و امکان و حدوث
منافی وجوب و قدم است و اجتماع ضدین محال و ممتنع بالذات است و قدرت ایضا با وی تعلق نمیگیرد پس عقل در این دو صفت
با جاعل و خالق خود یکسان نیست و اما در باقی صفات دیگر خواه صفات سلبیه مثل جسم و جوهر نبودن و شبیه و مکان
و زمان نداشتن و نقص و حاجت بهیچ وجه در ان نبودن و خواه صفات ثبوتیه مثل حیوة و قدرت و علم و سمع و بصر
و اراده و تکلم و سایر صفات کمالیه پس با خداوند یکسانست مگر اینکه این صفات در خداوند عین ذات او است و ذات
او تمام بخودی خود است چونکه قدیم و واجب للذات است و در عقل تمام بقیومیت و باقی ببقاء الله است چونکه ممکن است
واجب بالغیر است چنانکه دلالت بر این مقاله دارند احادیث کثیره در کتاب مذکور که روایت از کتاب کافی علیه [illegible] المقام
المزید و هو المطلوب پس انسان معقول بعد از تامل و تعقل در مقاله مذکوره اتصاف صفات ذاتیه و اوصاف
خصال کمالیه عقل و صنوف انواع فضیلتها یکه منشعب از او است بسبیل عصمت و ولایت مفهوم او خواهد شد که هر آینه
اتصاف عقل باینطور حکم کند که خالق صانع و حاکم جبته بوجوه مسطوره باید که متصف باشد با نصاف مزبوره بطریق اتم
از انچه که در او باید مثلا هر صفتی را که نفس عقل بیند جزم کند که صانعش بالفرد منه آن از ان پس چون این مقدمه
در صفات محقق شد در اوراد و افعال نیز همین قاعده و قانون معتبر باید دانست مثلا اینست معنی وجوب علم الله و
وجوب من الله که گفته اند و منه او از فعل شر و قبیح منزه مجمله مفهوم اسم و نشانهای معانی فاعل بمقال است که اتصاف عقل
باوصاف مذکوره او باین طور حکم کند که اولا اتصاف عقل بطریقه مشهوره که خداوند قدیم او را متصف باوصاف کمالیه وجود
مجمله گردانیده است و حادث فرموده است من غیر فرق مگر صفت قدم و صفت وجوب پس مفهوم شد که سایر اوصاف و
صفات ذاتیه او که خداوند او را متصف گردانیده است ایضا اتصاف صنوف انواع حسن و فضیلتهای او هیکه منشعب از او
میگردد بسبیل عصمت و ولایت که لازم و مقتضای فطرت و ذات [illegible] نزد موجد داعی او باصلیت و حکمت فعل لازم و تخلف
از او ممکن نیست مگر بجبر و قهر که اصلح نباشد یا انکه اسند باشد لازم اید او را تخلف از ان انچه در اصل [illegible] فعل خود
مفرط و تخلف متیار نباشد بلکه بمقتضای اتصاف ذات و خصلتهای لازمه او فعل او لازم باید دیوا که مراد از لفظ لازم عجب
عبارتست از دایم شدن با چیزی و ثابت شدن و واجب شدن و مراد از لفظ لازم عبارت باشد از انچه پیوسته با چیزی باشد
پس بنا بر اعتبار عبارات این الفاظ افعال عقل بمقتضای اتصاف ذات و خصلتهای او لازمه او باشد و واجب بودن برو

هانا بلکه معنی آن لفظ لزوم باشد و یا از حیث امکان و حدوث او باشد که از جانب خداوند تعالی بر او واجب باشد چه عقل
واجب مستلزم حدوث است چنانچه مراد از لفظ واجب بحسب لغت فرض شده و ثابت گردیده و افتاده است پس اینجا لفظ
واجب در قول حق که ممکن و حادث است با وجود اتصاف در ذات او صادق آید بخلاف اطلاق این لفظ در افعال واجب تعالی شانه
زیرا که کیفیت اتصاف او سبحانه متصف است بجمیع صفات کمال محض ذات خود بی آنکه اصلا احتیاجی بصفتی غیر محض ذات خود
باشد از جمله امر علاء افعال اصلح بخلاف ترک واجب که صحت نیست مثل وجوب از فاعل موجب که مستحق شکر نشود بلکه وجوب علیه است
بمعنی لزوم باینکه چون ذات مقدس او جواد مطلق و حکیم محض است اولی الذات فعل بعد و خیر مراد و متعین است نه غیر آن
و حاصل آنست که چون محض است لازم است بر او احسان و قبیح است از او اسارت ندوی احتیا و قدرت و لزوم باین
معنی در اطلاق بوجوب کرده اند نه بمعنی واجب که مستلزم حادث است و محدود باشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا کما قال الله تعالی
فی سورة الفتح و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها و لازم گردانید بر مؤمنین کلمه تقوی را یعنی اعتبار کرده و برگزید برای
مؤمنین کلمه طیبه لا اله الا الله را چنانچه در خلاصة المنهج آورده که از امیر المؤمنین علیه السلام معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که لا اله
الا الله و الله اکبر و در تفسیر لاهیجی مرویست که در حدیث آمده که حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در خطبه
خود میفرمودند که نحن کلمة التقوی و سبیل الهدی و عروة الوثقی و مستفاد آنست مؤمنان سزاوارتر باین کلمه و مستحق اهل آن کلمه باین دلیل
نزول سکینه است بر مؤمنین که در صدر این ملکوت فرموده فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین لهذا لازم گردانید بر مؤمنین
کلمه تقوی که کلمه طیبه لا اله الا الله و الله اکبر و سبیل الهدی و عروة الوثقی است سکینه آیتی است از جانب خدای تعالی فرستاده خود در برگزیده
بیان کنانکه بوسیله سکینه و ثبات قدم و اطمینان خواطر ایشان سایر نعم ایشان گشتند خلاصه مرام از ایجاد آن
شد که اینجا که راجع است با تصاف فعل از کلمه طیبه لا اله الا الله و الله اکبر است و سبیل الهدی و عروة الوثقی [illegible]
مقتضای جبلت لازمه فطرت سلیم باشد نه واجب که مستلزم حدوث است بلکه اینجا راجع با تصاف افعال او کامل است و وجوب
مستلزم حدوث تکلیف باشد چه فرع العقول زیرا که انسانی بواسطه وجود عقل که او راست فعال [illegible]
امانه که عبارت است از نفس حیوانی او مکلفست بتکلیفات شاقه امثال آن که در وجوب اتیان بافعالها چه از دلایل احادیث
سابقه و براهین عقلیه تحقیق شد که انتفا فعل العقل باوصاف لازمه آثار و علامات ظهور وجود و هستی زیرا
که انجلاء انتفاء فعل العقل که لازمه ذات و مقتضی ظهور آثار و علامات او ست علامت که متصف باشد و مدعی بطول
کیلکه مشهود است از جناب امیر المؤمنین در کتاب [illegible] العقل محیط بالاشیا کلها عالم
بالشیء قبل کونه یا الموفقین عرفنا العلوم التي بانتها ما لم نعرفها المعنیة تجلی بها الصورة البدیعة یعنی عقل احاطه کننده است بر جمیع ذرات
بالتمام [illegible] از برای کسیکه [illegible] که از جانب خدا [illegible] باینکه
بشود در مقدمات حقیقیه [illegible] بواسطه آن علوم [illegible] صورت [illegible] اشاره باینست که تا افعال
عالم بعلم ربانی و فیوضات معانیه نشود بسعادت و فوز نجات نرسد عالم بعلم باقی و فیوضات معانیه که انسانرا
بفوز و نجات میرساند هانا عالم شده است بحقایق عقل و اتصاف [illegible] باینکه عقل حکم کند که جناب صانع
البته باید متصف باشد بجمیع کمال بطریق اتم [illegible] و هر صفتی که نقص [illegible] بالضروره منزه است از آن

بطریق مذکور

اصطلاح متکلمین [illegible]

هر صفتی را [illegible]

بطریق مذکور تا اینکه ثابت شود مرفهم سر وجوب علی الله را بنا بر اصطلاح اصحاب اهل کلام و وجوب من الله را نسبت
بمکلفین از اهل عبادت و طریقه افعال حسنه را او سبحانه فرموده و نسبت بایشان زیرا که معرفت بر مقاله ثلاثه مر افراد مکلفین
عباد را که وضع عبادت بتکلیف شده اند در ابتدا تمیز و مراهق بلوغ در طریقه عقیده براسخ الایمان ثابت بیقین
بمقتضای ذوجنبتین فطرت و طبیعت که او راست چه فطرت مقتضی عقیده و ایمانست بر مقاله ثلاثه در معارف افعال کمال
سعی و غایت اهتمام را دارد و طبیعت در مقابل او بمقتضای عنصریه طبع که هوای شیطانیه متخیل است و سوسه دارد بر مقاله ثلاثه
کمال سعی و غایت اهتمام را میباید لهذا انسانی در ابتداء تمیز و مراهقه بلوغ در طریقه عقیده معارف براسخ الایمان است تا این
اهل ایمان و اخوان از جمله معرفت بر مقاله ثلاثه مقدمه [illegible] معارف لازمه فطرت که مفطور بانست
و مقدمه و وسیله است [illegible] افعال تکالیف [illegible] تا از طریق اندیشه [illegible]
زیرا که [illegible] ماذا تکسب غدا [illegible] خلاصة المنهج
آورده که [illegible] بحدیث مرویست که خدا فرشته [illegible]
[illegible] تنبیه [illegible]
هانا که [illegible] سر وجوب علی الله از انشاء خلق و وجوب من الله و افعال او نسبت بایشان در عالم
[illegible] برهان [illegible] هانا [illegible]
چه از حیث اول ما خلق الله بودن آن و چه از حیث اتصاف بفعال و اوصاف و صفات حمیده او و چه از حیث آثار و علامات
و خواص صنوف انواع [illegible] زیرا که از حیث اول ما خلق الله العقل [illegible]
علی الله با تصاف فعل العقل [illegible] دلیل [illegible]
ایجاد خلق [illegible] ذات [illegible]
[illegible] کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف [illegible]
[illegible] از جهات کلام [illegible]
که در مقام تحریض بر معرفت [illegible] اول الدین معرفته و کمال معرفته توحیده
و نظام التوحید نفی التشبیه [illegible] الصفات بشهادة العقول ان کل من حلته الصفات بشهادة العقول مصنوع
و شهادة العقول انه جل جلاله صانع [illegible] بالعقول یعتقد معرفته و بالنظر تثبت حجته [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] عبادات [illegible]
و اصل معرفت [illegible] توحید [illegible] و نفی تشبیه [illegible]
[illegible] صفات باینکه [illegible]
صفات [illegible] مصنوع مخلوق است [illegible]
عقل باینکه خداوند عالم جل جلاله صانع است و مصنوع نیست بصنع [illegible] خدای تعالی استدلال کرده میشود

برهان
[illegible] دلیل قاطع

تحریض
[illegible]

او و بدلالت عقول مستقیمه اعتقاد کرده میشود معرفت او و بشهادت نظر در مصنوعات ثابت میشود جهت ما غیبت و یکانگی
او و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد گواه اینست خلق را دلیل بهجت بر زوال خود و بار رفعت و وجود بخشیدن
کاینات کنج نهان ذات ازل خود را در نظر شناخت ارباب معرفت جلوه ظهور داده پی کنت کنزا که مر او داشت بسبب ایجاد خلق
بوده خفا را [illegible] و بعد کا در صحیح فی بالجمله از اینجا دانسته شد که اولین مرتبه عبادت الله شناخت اوست بایمان
مذکوره بشهادت عقل و نیز دانسته شد که از برای شناختن معرفت عقل باینکه عالم را صانع است و مصنوع نیست بصنع و کرده
او استدلال کرده میشود بر وجود او و ایضا مفهوم شد که بدلالت عقول مستقیمه اعتقاد کرده میشود معرفت او و لهذا بنا بر این
مفید مدعا شد که مصنوعات عالم ممکنات استدلال میشود صانع بودن و یکانگی او سبحانه و تعالی و بدلالت عقول مستقیمه
اعتقاد کرده میشود معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه او جل جلاله پس بنا بر این مراد از اولین مرتبه عبادة الله که شناخت
خدا یتعالی است بشهادت عقل ههنا معرفت با ثار و علامات صفات ثبوتیه ذاتیه اوست بشهادت عقل که آثار و علامات
مخصوص و مظاهر آثار و علامات خواص صفات الله است و اوست اول ما خلق الله و مظهر آثار صفات الله را و معرفت
ساختن عباد را باوصاف صفات او عز و جل لهذا بمقتضای وجوب علی الله که بازینت بخشیدن کاینات کنج نهان ذات ازلی
خود را در نظر شناخت ارباب معرفت جلوه ظهور داده و پرده خفا را از چهره جمال و کمال برده در کار وجود بودن آثار صفات
از حیوة و علم و قدرت و مدرکیت و تقدم و ازلیت و مشیت و اراده و اختیار و سمع و بصر و کلام و امثال ذالک بصفات مریدیه که اده [illegible]
وکشف درآورده پس همچنین معرفت انسان بشهادت عقل بر وجوب علی الله که مرید کار داده است مقدمه بر برهان باشد و ایضا
بر معارف آثار و علامات صفات جمال و کمال او و معرفت بآثار و صفات مقدمه مذکوره باشد و معرفت بوجوب من الله را در معرفت حجج
من الله ایضا مقدمه و وسیله است و معرفت با فعال الهی نسبت بعباد معمول لهذا لزوم معرفت بصفت مریدیه بودن خدایتعالی در
انشاء خلق نسبت بمعارف دیگر بالمقاصد چون منزله لزوم تقدم صفت مریدیه است نسبت بظهور صفات مطلوبه و هو المطلق

برهان از مقدمه دوم در بیان تحقیق سر وجوب علی الله است از انشاء ممکنات در حرم وجود باستدلال عقلیه و مدلولات نقلیه از آیات الله و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین

پس بدانکه از آنچه که مذکور شد معلوم و محقق شد این
که افعال الله و بالذات اختیار و احکمت و مصلحت الهی بوده است و بالاصالة اراده و خلقت او تعلق گرفته است از عقلست بکیفیت [illegible]
و ارتباط ظهور و تعلق اوست بوجودات تمام و جهل ثانیا و بالعرض و بالتبع اراده خلقت او تعلق گرفته است از جهت [illegible]
عقل که بدون وجود ضد آن که جهالت ممکن نیست و میشود چنانکه تحقیق معنی کلام مشهور است که تعرف الاشیاء باضدادها
پس بیک اراده و بیک صنع خلقت در هم پیچیده است که بیک صنع اعظم مقصود ذاتیست و دیگری از متفرعات ظهور که معنی خلقت است
میباشد زیرا اینکه در همین مستقل بر مصنوع بایک صنع خلق شده است و الا لازم میاید که صادر گردد [illegible] باشد [illegible]
از سابقا معلوم شد پس برهان صنع که خلقت عقل شده است جهل و ظلمات نمایان شده است مخلوق و ظلمت ذاتی و حقیقت
معنی جهالت نه اینکه معنی و حقیقت آن ظلمت بوده است و او ظلمت را کرده است یا اینکه انعقال اکتساب کرده باشد تا
لکن ظهور آن بواسطه ظهور عقل شده است چنانکه نورانیت ذاتی و حقیقت معنی عقلست بوجود ضد [illegible] وجود و ظاهر شده است
نه اینکه معنی و حقیقت آن منفک از نورانیت بوده است و او نورانی کرده اند کلا لکن ظهور آن بواسطه ظهور جهل است و از برا

دیادر

در بیان ما یقال صاحب کتاب تحفة الملوک است

زیرا مثل توضیح این مطلب رجوع بعالم حس و مشاهده باید نمود مثلا شمس که حقیقت و معنی آن نورانیت در وقتیکه طلوع نماید
دیوار که حقیقت و معنی آن ظلمتست و بخود است و در کتم خفاست بواسطه طلوع شمس ظاهر شود و از ظهور سایه که عین
معنی ظلمت و ظهور او است و بطریق اثنا و ظلمتیت جلوه کرده است بمعنی آنست پس سایه دیوار از خود دیوار است نه از شمس لکن
ظهور او و شمس است که متعدد مقابل اوست و نور شمس ایضا از خود شمس است نه از دیوار و لکن ظهور آن بواسطه دیوار است
که متعدد مقابل و است چون هر که جهت مشاهده است یک صنع است که عبارت است از ظهور شمس و بیان همچنین پیدا شده است
خود شمس و سایه دیوار که معنی ظلمت است و بهمین نهج است حال خلقت عقل و جهل و از اینجا معلوم شد که جهل که در السنه
بلکه در احادیث و آیات ظل نامیده شده است نه از اینست که جهل ظل و عکس و سایه عقلست چرا که ظل و عکس و سایه عقل
نور است نه ظلمت و عبارت از بهار انبساط اوست مثل ظل شمس که عبارت از بهار انبساط ضیا و نور اوست بلکه مراد از
آن با معنی تابعیت است از اینجا که هر ظلی که بمعنی سایه است تابع نور ظلمت و دانسته شد که جهل در خلقت و ظهور تابع عقل است تا بعقل
خلق شده است پس بهمان صفت تابعیت ظل در آن ملحوظ شده است و امر ظل نامیده اند یا اینکه مراد از بهار معنی ظلمت است
که انبساط یافته است چونکه فنا آن با هر ظلمت منبسط [illegible] یک شیئی قابل استنار ده است بهم رسیده است و بخود بجهة استنار
خود شده است او ظل گویند پس او را کرامات حجت عقل میکنند و میگویند جهل ظل عقل است مراد آنست که ظلمتیست یعنی ظلمتیست منبسط
که از سبب ظهور عقل ظهور یافته است و مشهور است که در بحث امثال [illegible] واثبات علاقه کما فیست خلاصه
تابع بودن جهل بر عقل ظهور و ظلمت او مقتضی احادیث که از انجمله این حدیث است که ذکر میشود تصریحا و تلویحا ملکوت شده است
[illegible] این حدیث از انجمله فقرات حدیث طویلیست که مستور آن که متضمن خلقت عقل است تدبیر بطبق انکتاب منیر شده
فرمودند ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فقال له استکبرت فلعنه یعنی بعد
از آنکه خداوند عقل را خلق فرمود خلق فرمود جهل را از دریای شور تار یک ظلمت [illegible]
[illegible]
پس او را لعن فرمود [illegible] و از اینجا که فرمودند خلقت جهل بعد از عقلست معلوم شد که خلقت او
بتبعیت و یکجا ظهور العقل بوده است و بیک صنع شده است چنانچه سابقا ذکر شد و از اینجا که فرمودند که خلقت او از
دریای شور ظلمت دار شده است این دریا همان دریای فانیت اوست که عین معنی ظلمت و بخودی اوست و از نقل
ظلمانی خود خلق شده است چنانکه در ضد آن که عقل است چنین است محقق شد که عالم امر عالم اختراع است و از نفس
خود خلق شده است و صادر و قلت و صنع و مانند آن در جهل هم از عالم اختراع است چونکه اختراع آن بهمان اختراع عقل
عقلست و در خلقت عقل هم گرز معدن او را از نور خود خلق فرموده است از نور همان نفس امکان نورانی معنی عقلست
نه غیر آن و بر این سبب است که کاد الزیت یضیء و لو لم تمسسه نار از کمال مستدیره علی نفسها است چنانچه در باب اول الکتاب ذکر شد است و قد اطلق
اشتقاق کرده او را باین اسم نامیده اند لفظ کان اشاره بحرف اول لفظ کن است که در آیه شریفه انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون میباشد یعنی اینست معنی این بحث که امر با هر چیزی که اراده بنماییم خلق نمودن از آن است که بگوییم مر او را
کن یعنی باش موجود شو پس میباشد موجود میشود پس معنی مستدیره بر نفس خود انست که کون وجود او در وقتیکه [illegible]

استنانه رویش شدن [illegible]

نموده انا نخود او شده است و ماده نداشته است و گفته اند که لفظ نون از کلمه کن اشاره باقامه عین چنین است و گفته اند
ایضاً که در میان این دو حرف لفظ واو هم بوده است که اصل آن کون است و لفظ واو چون در حساب شش است و آن
اشاره بسته ایام است که خدا به است شش روز ذکر و کیف و وقت و مکان و جهت و رتبه دانسته اند باری و عدم
اقبال او و دانسته و لعن نمودن او و ذکر در حدیث است عبارت است از بعید دوری او و قابلیت قبول نمودن نور وجود
بهیچ وجه من الوجوه بلکه نصیب از فیض از وجود که رحمت خدا بی نهایت است که بمضمون وسعت رحمته کل شیء احاطه بهمه موجودات
نموده است ولیکن هیچ چیز نبوده است و شکل و هیئت این دو عالم تصویر بجهت طولی است که بعد از عقل بعد از عوالم نفوس
و برزخ و سبع سموات و کره نار و هوا و آب و خاک و عوالم که بعد از جهل است که متصل بکره خاک میشود بطول باد و پیش بعود
بقوس نزولی و قوس صعود واقع شده است بدان شکل که در صفحه کتاب مذکور کشیده شده است پس نیک بنگر و تامل و تعقل نما
و شاید که از لفظ بحر اجاج که در حدیث است منتقل بیابی در تاویل این آیه و امثال آن که لفظ بحرین را در دو بقوی ذکر
مراد از دو بحری که متضاد دو بحر عقل و جهل است آیه است و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج
یعنی و مساوی نیستند دو بحر بلکه متضاد در آن یک بحر شیرین و آن یک بحر شور و تلخ و تاویل است و همچنین هر آیه که در آن لفظ
ظلمات و نور و ظل و حرور و اعمی و بصیر و احیا و اموات بیان شده مثل الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور و مثل و ما
یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور و ما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع من یشاء و ما انت
بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر خلاصه بیان آنچه معقول به وجه کمال در این کتاب مسطور است علیک فی کتاب المذکور نظر
سخن چون بعضی از آنکه شفای فهم هر از کوه مشکلات از آن بیرون آید پس اجمال از تفصیل کلمات مختصر در این کتاب که توضیح
بفهم مقالات از آنجه گردانسته شد بسبب کمالات خلایق جهل که امر بصنف ساعی عقل بتوان تا امید ایضاً حدیثی است که در پیش
از حضرت ادریس علیه السلام و بسبب طول بعضی از آن اکتفا بنقل مفاد مضمون و معنی آن میشود فرمودند بجالسین و مصاحبین خود که
بشناسید عقل و جنود او را و جهل و جنود او را تا آنکه از اهل هدایت و سعادت باشید یعنی بسبب کسب نمودن آنها در وجود
عقل و اجتناب نمودن از علامات و جنود جهل پس سماعه بن مهران که صحابه در راه ایشان نیست عرض نمود که ما نمیشناسیم
چیزی را مگر آنچه تو بما بشناسانی پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خدای عز و جل خلق فرموده است عقل را و آن اول
خلقیست از جمله روحانیین و او را خلق فرموده است از یمین عرش از نور خود پس مراد از عرش در اینجا تمام موجودات
که بکیاء از جمله معانی مکانه اوست در احادیث و آیات معلوم از یمین او قسم اشرف و اهل سعادت از آنهاست که اصحاب
الیمین میباشند و بنابر این طایفه مقربین قسم اشرف و اقرب اند که از اصحاب یمین میباشند ایضاً پس مراد از یمین عرش
همان خود عقلست چنانکه مراد از نور ایضاً همان خود او است و این همان مطلبی است که سابقاً در برهان اول از همان
کتاب تحقیق شد که خدا و ند عقل را از سابقه و ماده در پیچ چیز نبوده از خود آن خلق فرموده است و آن مادة المواد و سبب جمیع
اسباب است و بعد از آن فرمودند که فرمود باو بدر رو پس پشت نمود پس فرموده است که پیش بیا پس پیش آمد و بعد از آن فرموده است که
بیا و در پیش آمد پس فرمود خدای تعالی که خلق نمودم ترا خلق عظیمی و مکرم ساختم ترا بر جمیع خلق خود و بعد از آن خلق فرمود
جهل را از دریای شور که ظلمانیست و این فقره ایضاً اشاره ببرهان ذاتی ثانیه اوست چونکه او را ایضاً بعد سابقه و بلا ماده
خلق فرموده

خلق فرموده است پس فرمود جهل را که ادبار بنما پس ادبار نمود پس فرمود او را که اقبال بنما پس اقبال ننمود پس فرمود او را که
استکبار نمودی و او را لعن فرمود بعد از آن قرار داد و فرمود از برای عقل هفتاد و پنج جند که هر یکی آنها را بعضی او بیند پس چون که
جهل دید اکرامی را که خداوند بعقل فرموده است و آن تاییدی که بآن عطا نموده است آنها را عدو او دشمن نمود عداوت را با عقل عرض
نمود که بار الها این عقل خلق تو است مثل من و مخلوق فرمودی او را و مکرم نمودی و تقویت دادی او را با این همه آنها را بعض صریح
من ضدا و یم و قوتی از برای من بنیست که با او مقاومت نمایم پس عطا فرما بمن ایضاً آنچه بعنود او دادی که با من عطا فرمودی
پس فرمود خداوند که بتو ایضاً لشکر بدهم بجنود او میدهم پس اگر معصیت نمودی بعد از این هر آینه بیرون مینمایم ترا با جنود تو
از رحمت خود آنگاه جهل گفت که راضی شدم پس عطا فرمود خداوند بآن ایضاً هفتاد و پنج جند که هر یکی آنها در خواص مقابل
میباشند پس از جمله هفتاد و پنج اشیاء که بعقل عطا فرموده است خیر است و آن وزیر عقلست و گرداند ضد او را شر و آن
وزیر جهلست و ایمانست و ضد آن کفر است و تصدیق است و ضد آن جحود است و الکاد و رجا است و ضد آن قنوط و
ناامیدیست و عدلست و ضد آن جور است و رضا است و ضد آن سخط است و شکر است و ضد آن کفرانست و طمع در رحمت خدا
و ضد آن یأس است و توکل و ضد آن حرص است و رافت و ضد آن قسوتست و رحمت و ضد آن غضبست و علم و ضد آن جهلست و فهم
و ضد آن حمقست و عفت و ضد آن تهتکست و زهد و ضد آن رغبت در دنیا و ضد آن رغبتست و رفق و ضد آن خرق است و رهبت و ضد
آن جرأت بر خدا وندست و تواضع و ضد آن کبر است و تؤده که عبارت است از تانی و ضد آن سرعتست و حلم و ضد آن سفاهت
و صمت و ضد آن هذر که پرگوئیست و استسلام و ضد آن استکبار است و تسلیم و ضد آن شکست و صبر و ضد آن جزعست و صفح و ضد آن
انتقام است و غنا از مردمان و ضد آن فقر است و تذکر و ضد آن سهو است و حفظ و ضد آن نسیانست و تعطف و ضد آن
قطیعه است و قناعت و ضد آن حرص است و مواسات و ضد آن منع است و مودة و ضد آن عداوتست و وفا و ضد آن غدر است و طاعت
و ضد آن معصیت است و خضوع و ضد آن تطاول و سرکشیست و سلامت از بلیات دنیویه که امیکل از برای خود مهیا مینماید
و ضد آن بلا است و حب فی الله و ضد آن بغض است و صدق و ضد آن کذبست و حق و ضد آن باطلست و امانت و ضد آن
خیانتست و اخلاص و ضد آن شوب بغرض نفسانی فاسد شدن است و شهامت و ضد آن بلادتست و فهم و ضد آن غباوتست و
معرفت و ضد آن انکار است و مدارات و ضد آن مکاشفه است و سلامت غیب و ضد آن ماکره است و کتمان و ضد آن افشا است و
صلوة و ضد آن اضاعه است و صوم و ضد آن افطار است و جهاد و ضد آن نکولست و حج و ضد آن نبذ میثاق و عهد شکستن است
و صون حدیث و ضد آن نمیمه است و بر والدین و ضد آن عقوق است و حقیقت و ضد آن ریا است و معروف و ضد آن منکر است
و ستر و عفاف و ضد آن تبرج و زینت نمودن است و تقیه و ضد آن اذاعه و فاش نمودن است و انصاف و ضد آن حمیتست و تهیه و ضد
آن بغیست و مراد همان بلیات دنیویست که امیکل از برای خود مهیا مینماید و سهولت و ضد آن صعوبتست و برکت و ضد
آن محق است و عافیت و ضد آن بلا است و مراد همان بلاهای مذکوره است و قوام و ضد آن مکاثره است و حکمت و ضد آن هوی
و وقار و ضد آن خفت است و سعادت و ضد آن شقاوت است و توبه و ضد آن اصرار است و
استغفار و ضد آن اغترار است و محافظت و ضد آن تهاون است و دعا و ضد آن استنکاف است و نشاط و ضد آن کسالت
و فرح و ضد آن حزنست و مراد حزن و غم شدن ببلاهای مذکوره است و الفت و ضد آن فرقتست و سخاوت و ضد آن بخلست

اضداد
در دل داشتن
در دل گرفتن و
ملاحظه کردن
نفره

در بیان
حدیث شریف
در تعداد جنود
عقل و جنود جهل

همانا یکی از لطف سبحانی معرفت است که ملکوتی شد به جهت بودند که جمع نمیشود این خصلتها و این آثارها مگر از انتهای عقل مکرر
بف یا مومن تو نفی یا مومنک خدا و معنا الصرح کردیا به باشد الامدار از برای ایمان و اما معنا این ستر طایفه و سایرین میان از
موالیان و عتبات ما پس تحقیق که احدث از ایشان نیست کرده‌اند بعضا از این خصلتها ما تا رها نباشد و شیئا شیئا
ترقی نماید تا آنکه استکمال بنماید و خود را پاک بشود از جنود ما تا رجعل بیرون این وقت میباشد در درجه علیا با انبیا
و اوصیاء و نیست مگر این نیست که در لشکر به میشود ایمن به و سیده میشود بار بواسطه معرفت عقل و جنود ما تا آن
و مجانبت نمودن از جهل و جنود ما تا آن و بعد معامور رند و فرموده نذکر توفیق بدهد تا ما خداوند و شما را برای طاعات
و مرضات خود این نیست از حدیث که از تضاعیف کلمات آن دانسته شد که جهل جوهر است ظلمانی و مثل عقل بسیط است از
ماده معنی و مثالیت از استعداد و قوه و تمام صفات نقایص او بطریق خلیه است و نقص محض است و هیچگونه کمال
در آن نیست و ظلمت صرف است و نمونه از نور در آن نیست و از مکان و زمان مبرا است و از شبیه و نظیر معرا و بسیطیت
که او را هیچگونه ترکیب نبود و ماده در و مطرود نیست که او را امر کرد اقبال و تقرب پس نپذیرفت و اختراع او از اول و نداست از عنبر
تمثال در بابل ضلال تمام موجودات ظلمانیست الی ابد الدهر بی غیر تغییر و لا زوال ما دام الله عنصر ابتر و مجال اعظم
ظلمانیت است و لکن ادعه است در آن تمام صفات قهریه و غضبیه خود را مربوط ساخته است با آن جهل و مخلوقات ظلمانیه
جهنمیه خود را و کتاب جهل مظلالت تمام موجودات جهلیه و ضلالیه از انست و ارکان بنود جهل اینه جمیع در دار عالم
عدم سروح بعد ندی و ابواب غضب و لعنت و نقمت بر هم سد و در الی الابد بغیر مفتوح نمیکشود ندی‌ییب انا انکم کلمه
ما انکفا داست ٭ میدان هلکی که این چه خفا داست ٭ در سبب کمالات ظلمانیه او امر اینصداسا بی عقل میتوان نامید لیسان
ان عالم نا بعضت است و اسم خارج عن ظلم فلا یدخل فیه و حرکت بنفسها فصل بنفسه و فتق الازل عالم الامر
و فتح در معنی و جهل و شجره سوداء و شیئیه عرضیه و بغضه حقیقیه و حابطه بین الظهور و البطون و شجره زقومیه
و مقام او ابعد بر زخ البرازخ و ضیقه و معیشه و ظلمه و لعنت کلیه و نفس عضبانیه و ذلیله ثابته و معدم قابلیه اول
و امثال اینها که از مدار اسامی عقلست و باعتبارات مختلفه بر آن اطلاق میشود چون که جهل هم از شدت ظلمت و
کمالیه آن اعتبارات مختلفه دارد و لکن بر حد عقلست و تمثل عقل او را تا اخر است ظلمانی بر حد تا اخر عقل ایضا
چنانچه خداوند عما این نوع که مشتمل بر کیفیت ابداع خود عقلست بلوفی تا اصل فرموده است او کظلمات فی
بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور و تفسیر و تحقیق این آیه بر وجه خیفت ادراکی در کتاب مذکور و مسطور است علیک فی مقام الذی
پس خلاصه کلام این که از کتاب الله دلالت دارد بر صحت و یکی بودن عقل مصادر اول فرموده است
کمالله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری
یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله
لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم یعنی خداوند تبارک و تعالی نور بیت ظهور
ایجاد کننده آسمانها و زمینهاست بعد از آن برای اینمطلب مثالی بیان فرموده است بطریق موعظه حکمت چنانکه

فخر الموحدین

فخر الموحدین سر جعفر الصادق علیه السلام در تحفة الملوک تحقیق نموده است که چونکه طریقه موعظه و حکمت به بیان نمودن
حقایق است در ضمن امثال و بعنوان بیان فی نیست و تمام ثبت آثار عالم غیب از برای اهل عالم شهادت و صحیح
تمثیل و تصویر نمودن از عالم حس و شهادت بیان شد بنحوی که فرموده است که مثل و صورت نور و جود خداوند
اسماء و زمینها و آنچه سوای اوست مثل چراغدان و فانوسیست که در آن چراغی باشد و آن چراغ در شیشه باشد که گویا
نیز از شدت لالوی شعاع ستاره ایست درخشنده مثل او در دو بیم افروخته بشود آن چراغ از روغن که چیزی برکت باشد
پس بیان فرموده است که سموات و زمین فانوس کون و وجود است و در آن زجاجه عالم برزخ و مثالست و در عالم برزخ
چراغ نفوس و ارواح است و چراغ نفوس و ارواح روشنی بخش در اواز شجره عقلست و آن یک شجره بیش نیست و منشاء همچنانکه
لفظ تاکرار از در حدیث تمام معنی کویند دلالت بر آن دارد و بر توحید است که در آیه بعنوان اسم خدا کلاله است و مشکوة
کنایت عالمست در اجتماع و شجره که بدایت اوست و زجاجه و مصباح که اوسط اوست و یکی بیش نیست و منشاء یکی باشد
چونکه خداوند در مقام بیان و توضیح نمودن کیفیت ایجاد فرموده خود را است تمام کون بطریق تمثیل حسی و اکر بیشی غیر از اینها
بدایة و نهایة میبود بیان میفرمود پس معلوم شد که بعد از خداوند اول موجودات یکی بیش است که آن صادر اول و عقل است
شکل مطابق مضمون آیه مبارکه است که در آن کتاب کثیره شده است مستظهر تا بتامل و ایشان در تحفه بعد از میفرمایدکه باید
دانسته شود که آیه از جمله آیات متشابهات قرآنست یعنی دلالت معنی آن ظاهر و هویدا است و مقصود خداوند بعین است که
و لکن از اینجا که شجره عقل و مصباح و زجاجه و مشکوة در عالم اجسام در ابدان عنصریه حسیه مجال ظهوری و مجالی بعدی
مخواهند و اینها از مواضع تدبیر و تصرف و تنویر متعلق میباشد چنانکه بعد از این محقق خواهد شد پس بنا بر این جایز است
که هریک از مجالی و مجالی را شجره بگوییم چنانکه جایز است که هریک از اینها را مشکوة یا مصباح یا زجاجه بگوییم و از آنجا
که حقیقت که خلقت تمام موجودات بتبعیت و طفیل خاتم النبیین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شده است
و ایشان و اسی و حدیس مجالی و اشرف و اقدم از مجالی دیگر و اولا باید که شجره عقل در ایشان تصرف کند و نور بخشد و بعد
بسایرین سرایت نماید و این شجره عقل بعینها همان روح محمدیست صلی الله علیه و آله چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد پس
اطلاق نمودن شجره یا مشکوة یا مصباح یا زجاجه بر ایشان اولیست و الیق و انسب و احق امور است و این سبب سر اختلاف
یا فتن احادیث است در تفسیر و تاویل این آیه پس در جای تفسیر شده که همان شجره است بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شده
و در جای تفسیر بحضرت ابرهیم شده است و بنابر این پیغمبر صلی الله علیه و آله مصباح میشود که از حضرت ابرهیم بار فروخته شده باید
شده است و در جای دیگر تفسیر مشکوة بجناب پیغمبر شده است و در جای دیگر بجناب فاطمه علیها السلام شده است و در جای
دیگر تطبیق این آیه بعد از ده امام شده است و به همین طور در همین عنوان اختلاف جاری و سارست اطلاق نمودن مشکوة و
زجاجه و مصباح و شجره بر انبیاء و پیغمبران سلف چونکه محقق و معلوم است که این تمثیل که خداوند بیان فرموده است از برای
کیفیت ظهور یا اظهار فرمودن اوست موجودات را و هیچ اختصاصی بعصر خاتم النبیین و صاحبان عصر آنجناب ندارد پس در هر
عصری مصادیقی از برای مشکوة و زجاجه و مصباح و شجره در صورتیکه تاویل اینها مجال و مجالی و مقاصد اسلیه بشود میباشد خلاصه
اشکال بحدیث با وجود این نوع اختلافات منافاتی با مضمون آیه بطوریکه ذکر شد ندارد بان تحقیقی که ذکر شد و لکن دانسته شد

کمال بقیر کلام خداوند و کلام حضرات ائمه صلوات الله علیهم طریقه موعظه و حکمت و صاحب قلب و فؤاد و اهل فهم است نه غیر ایشان
لمؤلفه کما است تأمل [illegible] در [illegible] کلیت اینکه [illegible] حتّت الکلام [illegible] در تفسیر [illegible] آورده که روی
جابر بن عبدالله انصاری قال دخلت الی مسجد الکوفة و امیر المؤمنین علی علیه السلام یکتب باصبعه و یتبسم فقلت له یا امیر المؤمنین ما الذی
یضحکک فقال عجبت لمن یقرء هذه الآیة و هو لا یعرف حق معرفتها فقلت له ای آیة یا امیر المؤمنین فقال قوله تعالی الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة محمد رسول الله فیها مصباح انا المصباح فی زجاجة الحسن والحسین در تفسیر کلمه فی در زجاجة
بمعنی مع زجاجه است یعنی علی علیه السلام با حسنین است الزجاجة کانها کوکب دری و هو علی بن الحسین یوقد من شجرة محمد بن علی مبارکة
زیتونة جعفر بن محمد لا شرقیة موسی بن جعفر ولا غربیة علی بن موسی یکاد زیتها یضیء محمد بن علی ولو لم تمسسه نار علی بن محمد نور علی نور
حسن بن علی یهدی الله لنوره من یشاء القائم المهدی ع با آنکه در تاویل این آیت [illegible] احادیث بسیار است که مرویست از ائمه اطهار
علیهم السلام بنا بر معانی متعدده که در باطن قرآن مجید مندرج است و خلاصه انها همین بود که ذکر شد [illegible] که معرفت نورانیت
به مقام نبوت و ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کما قال امیر المؤمنین علیه السلام من عرفنی بالنورانیة فقد عرف الله و من عرف الله
فقد عرفنی بالنورانیة یعنی معرفت باین نور پاک که حقیقت منست معرفة الله است و معرفة الله معرفت منست باین نور مقدس فعلی
هذه المقدمة مراد از لفظ الله اسم ذاتیست مستجمع همه صفات کمال من حیث الاستحقاق [illegible]
گویا اسماء حسنی همه گفته شده و ماخوذ از لفظ جلاله [illegible] ماخوذ از اله یاله [illegible]
از عد و اصل اله و الاه است بمعنی اول متحیر ساختن و دوم مشتاق [illegible]
شده اسم اعظم [illegible] دوم مشهور [illegible] اسماست [illegible]
چهارم مختص بکلمه توحید [illegible] است [illegible] دو هزار و [illegible] جامع کوداست [illegible]
که مراد از لفظ الله نور ذات پاک مقدس الهیست که نور الانوار است [illegible] و وجود مطلق [illegible]
مطلق است چنانکه آن حضرت سید الساجدین علیه السلام فرموده است که یا الهی لک وحدانیة العدد و ملکة القدرة الصمد [illegible]
پاک که وحدت و اسماء الهیه [illegible] است مستجمع جمیع صفات کمالیه را [illegible] اسم مبارک مقدس
و دلیل دیگر بر آنکه مراد از لفظ الله این نور مقدس الهیست آیه الله نور السموات والارض پس این نور طاهر مقدس تالی است از ذات
حق سبحانه و تعالی [illegible] اهل اسماء [illegible] مطلق این ایشان باشد [illegible]
[illegible] در تفسیر [illegible] توحید و معانی الاخبار روایت کرده است [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] الله نور السموات والارض [illegible]
است گفتم مثل نوره [illegible] گفتم کمشکوة [illegible] گفتم فیها مصباح [illegible]
هست یعنی [illegible] گفتم المصباح فی زجاجة [illegible] علیه السلام الحدیث [illegible] اول ما خلق الله
نور [illegible] ایضا [illegible] تعالی فی سورة التغابن فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا [illegible] اهل بیت
طاهرین علیهم السلام مراد [illegible] امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم [illegible]
از ابو خالد کابلی نقلست [illegible] مقام خود [illegible] احادیث [illegible]

که بیان میکند خدا بتعالی [illegible] معقول [illegible] مخصوص [illegible] نماید

ایشان علیهم السلام چنانچه ارشاد شده وجود مطلق و مالک الولایة و ولایت کلیه [illegible] هنالک الولایة لله الحق بقوله انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین الخ چه از احادیث مستفیضه محقق است که این نور پاک مقصود خداوند یکتا از مخلوق و نور حضرت محمدی صلوات الله علیهما
است اسم اعظم الهی و کلمه الهیست و عالم [illegible] اول عالم الوهیت و عالم لاهوت است و مبدء خلقت جمیع اشیا مجرده و مادیه از ارواح و عقول
و نفوس و اجسام میباشد و تمام صفات کمالیه [illegible] صفات [illegible] الهیست [illegible] اسم اعظم [illegible] الهیست و سابق از
همه موجودات است [illegible] با این اسم اعظم در جمیع کتب سماویه مخصوص [illegible] کتاب مبین کریم خود قرآن که اعظم و اتم کتب الهیه
و منتسب باکمل انبیاء و رسل سید پیغمبران و خاتم [illegible] بسبع المثانی و قرآن عظیم و
تفاصیل این اسم اعظم الهی [illegible] چنانچه حضرت امیر المؤمنین [illegible] الهیست در فاتحة
الکتاب و [illegible] در بسم الله [illegible] در باء بسم الله [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
شهود است که ظهرت الموجودات عن باء بسم الله و انا النقطة التی تحت الباء یعنی ظاهر شده اند تمام موجودات از باء بسم الله و من
نقطه زیر باء [illegible] باء بسم الله [illegible] کلام خداوندست و موجودات حرفیه و کلامیه بعد از ان ظاهر شدند
و نقطه مقام حضرت پیغمبر است [illegible] و موجودات دیگر [illegible]
بظهور امده [illegible] نقطه باء موجب تبیین و تعین و ظهور باء است [illegible] مقام حضرت امیر المؤمنین است در عالم [illegible]
که موجب تبیین و تعین و ظهور [illegible] روح نبوت [illegible] چونکه روح و باطن ان روح است و ایضا نقطه مرکز [illegible]
و قطب دایره حرفیه است و جناب امیر المؤمنین چونکه روح نبوت اند مرکز و قطب موجودات کونیه اند بیت بالاب باش که هر کس
نتوانگفتش [illegible] پیغمبر [illegible] معنی حدیثیست که روایت شده است در کتاب [illegible]
انجناب [illegible] بالحمد باسمی تکونت الاشیاء [illegible] و انا اللوح و انا القلم و انا العرش و انا
الکرسی و انا السموات السبع و الاسماء الحسنی و الکلمات العلیا و انا عبد الله و اخو رسول الله فانه اسم علی کان اسم محمد و این
کان الله کان الولی و این کان الولایة کان سر النبوة [illegible] این کانت الشمس کان [illegible]
باسم من موجود است اشیاء یعنی همه چیزها و منم [illegible] منم لوح و منم قلم و منم عرش و منم کرسی و منم هفت آسمان و اسماء
حسنی و کلمات علیا و منم بنده خدا و برادر رسول خدا [illegible] اسم علی بوده است [illegible] اسم محمد [illegible] است نبی بوده
[illegible] ولایت بوده است سر نبوت [illegible] شمس [illegible]
و ایضا [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] و ایضا [illegible]
[illegible] ایضا [illegible]
[illegible] رضوان الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]

در تحفة الملوک

صاحب کتاب مذکور میفرماید

واحاطت ظاهر بمضمون حدیث شریف انا مدینة العلم و علی بابها است پس مقتضی بابیت او است تصرف در وساطت و ولایت مطلقه در جمیع
امور تکوینیه و تشریعیه و در جمیع فیوضات غیبیه و ظاهریه بحیثیکه هیچ فیضی نمی‌رسد به هیچ ذره از ذرات وجود اشیاء و فیوضات ایجادیه و ابقائیه
و مددی از امدادات ذاتیه و صفاتیه الا بولایت او و بوساطت او و احاطت او حاصل مرام این همان چیزیست که اشاره شد از کلام پیغمبر
که فرموده یا علی انت سر الله قدیما عبارت از ولایت کلیه الهیه هنالک الولایة لله الحق است که فیض ذات پاک و ملک مطلق او بجانب
و بجز ولایت و سلطنت و تصرف [illegible] ولایت نیست و این ولایت کلیه عامه الهیه ثابت است برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و این
ولایت ثابته برای حضرت ختمی مرتبت هم همان طور ثابت است بر حق حضرت ولایت مآب علیه السلام چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [illegible]
[illegible] حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام پس ولایت ثابته به حضرت ولایت مآب همان طور است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت است و در ولایت
ثابته بر آنجناب همان طور است که حضرت رب الارباب ثابت است که قوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الآیة پس ولایت کلیه امامیه
برای ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین ثابت است و ایشانند مظهر ولایت و سر الله تعالی و ابواب الله و وسیلهای مردم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تا روز قیامت [illegible] علیه و آله [illegible]
شان خود که [illegible] هدایت [illegible] مباشید و از شاء خلق میکنید [illegible]
[illegible] بهشت و دوزخ را و زمین و آسمان و ملائکه و مخلوق [illegible] عبادت میکنند [illegible] ایشان علیهم السلام علت غائی خلق [illegible]
[illegible] ایضا [illegible]
جلالت جناب امیر المؤمنین علیه السلام معلوم است و مظهر ولایت و ولایت باطن جناب پیغمبر است [illegible] است
[illegible] حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک که
ولولا علی لما خلقتک است چنانکه در تفسیر [illegible] استشهاد [illegible] برای تعیین علت غائی [illegible]
[illegible] علیه السلام ذکر کرده و بطریق [illegible] از شیخ اجل [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
من شیخ محقق شیخ حسن بن شیخ [illegible] رحمة الله علیه [illegible] حدیث [illegible] الکریم [illegible]
آقا محمد باقر بن شیخ محمد اکمل [illegible] باری تعالی که فرموده لولاک
لما خلقت الافلاک [illegible] حدیث [illegible] حدیث است که فرموده لولا علی
لما خلقتک و کلام این شیخ جلیل [illegible] اطلاع او [illegible]
ثابت بودن حدیث [illegible] ذکر نموده [illegible] ثابت
محقق است [illegible] در این باب [illegible] از آن وجوه [illegible]
خداوند [illegible] علی [illegible]
[illegible]
در جواب [illegible] بود که خدا

بحکم فرما

بکوشد و امتحان نمود بیان دو صنف و ابحطب در مقولات باید تفکر نمود فالحاصل آنکه از اینگونه اخبار مستفیضه در توجیه حدیث شریف
در تفسیر مذکور منبع است که تماماً از حیث مدارج فصاحت و بلاغت کلام عرب که مجازات و استعارات و تشبیهات در دست آیند
چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد ثالث بحار الانوار فرموده که قرآن مجید بلغت عرب نازل شده و معلوم عرب مجازات و استعارات
[illegible] که از استعاره و تشبیه و مجاز خالی باشد فصیح و بلیغ نمیشد [illegible]
[illegible] شد استشهاد بقول
[illegible] لتصدق [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
پس [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
[illegible] شرح حقیقتهم [illegible] العقل [illegible]
[illegible] ایضا [illegible] ظاهر هانا [illegible]
[illegible] ایشان صلوات الله علیهم [illegible] حدیث شریف [illegible] زیرا [illegible] حقایق الایمان و اصول الاسلام
پس [illegible] حقایق ایمان و اصول اسلام [illegible] اهل ایمان و اسلام [illegible]
تعلیم ایشان حقایق ایمان [illegible] حقایق ایمان معلوم [illegible]
[illegible]
الله تعالی [illegible]
بلا اشتباه [illegible] حقایق ایمان و معارف ایمان
[illegible] حقایق ایمان باشند کما قال علیه السلام
[illegible] الله تعالی [illegible] العلم علی حقایق الایمان الخ
[illegible] حقایق الایمان و اصول الاسلام زیرا که قرآن [illegible]
[illegible] از حضرت امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] متشابه [illegible] محکم است مثل
[illegible] در تفسیر علی بن ابراهیم [illegible]
قرآن [illegible]
و محکم قرآن [illegible] حرمت نکاح امهات و اخوات و بنات [illegible]
در فقرات کلام امام [illegible] جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است [illegible] ان القرآن نزل [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام امام علیه السلام [illegible] یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین [illegible] علی بن ابراهیم روایت کرده [illegible]

الصادق علیه السلام ان الله بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جاره فالمخاطبة للنبی والمعنی للناس یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
مبعوث شده بایک و اما خطاب بسائر ند یعنی انحضرت را خواهند زیرا که ایاک اعنی واسمعی یا جاره این معنی دارد که تر امیخواهم بشنو
ای همسایه چنانچه دلالت باین مطلب دارد قوله تعالی عفی الله عنک لم اذنت لهم زیرا که سوال کرده ماموران ملعون انحضرت امام حسن علیه السلام
کربلا بالحسن منبر بعد مرا از قول خدا یتم عفی الله عنک لم اذنت لهم حضرت فرمود این ایه شریفه از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره است
یعنی از این قبیل که مطلب بشخصی اظهار شود و میخواهند او را ولیکن مقصود او نباشد و این مطلب را باو اظهار کنند تا انکه تعلقی
امثال الحکمه در محقق اکرچه این خطاب را نسبت به پیغمبر عقود مادر کرده است اما مقصود امت او باشد و هو المطلوب پس تو هم
از نکته انتقال و انطباق تاویلات احادیث شریفه با یات کریمه غایت وضوح دارد بکتابه سر حقیقه حدیث لولاک لما خلقت الافلاک
و لولا علی لما خلقتک بطریق معرفت نورانیه توجیه این دو معنی اگرچه در تعبیر مختلفند اما بحسب معنی متحدند و از قبیل ایاک اعنی واسمعی
یا جاره باشد یعنی خطاب لولاک لما خلقت الافلاک کرنسا بر حیث سابق الذکر دلالت بر حصول صورت جمع است و مخاطب پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد که حبیب مطلق است لیکن تعریض مخفی راجع است بسر حقیقه غایت ظهور کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و اینکه
علیه الصلوة والسلام علت و مظهرات زیرا که محقق شد که سر غایت مقل واجب تم الهما د جود و نفضل معلل است و ایشان منبع جود و
معد الله سبحانه و تعالی لهذا خطاب لولاک در حق حبیب خود و آل او سر غایت جعل خود و علت غائی بودن پیغمبر است بحصول صورت
جمع مشابه الله و دین طلبانه سابقا از حدیث مذکور شد که فرمود امیر المومنین علیه السلام که هرجا که بوده است نبی بوده است علی نیز
و ایضا قال این تعبیر است خطاب و لولا علی لما خلقتک که در حق حبیب محبوب حق مقرر بوده است بنابر مضمون المحکم از احادیث مأثوره ۔۔ در بیان تعبیر لولا علی لما خلقتک
محقق شد انکه مقصود از لفظ اسم علی علیه السلام اول اسمی است از اسمهای اعظم الهی عز شانه چنانکه از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام مأثور است
که اول اسمی که اختیار فرمود حضرت تمام از برای خود العلی العظیم است که بجهت آن خلایق او را باین اسم و معنی این اسم الله است قال الصادق
علیه السلام والله انه الکبری فی ما نا اسم من اسماء الله و هو الاسم الاعظم الاعلی کما قال القائم فی القدسیه ای اتم این اشیاع اسفل خلایق و بریات من
میباشند این تحقق ما فرمود هر اسمی از برای او مشتق کردم از اسم خود و من علی اعلی است و منم علی اعظم اسمی از برای او مشتق کردم از اسم خود پس بیان
عقل ساقی نما اهل است که این اشتقاق لفظی نیست زیرا که الفاظ و معانی در ذات پاک راه نیست بلکه اشتقاق حقیقی است از اول است مد نیا
مفهوم از مقام نبوت و ولایت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین لهذا این اسم اعظم اقدم علی اعلی سلطان ظهور الانوار و مقام ولایت حضرت محمد
علیهما الصلوات الملک العلام است و بایجه که انحضرت مظهر کلی این اسم اعظم اقدم اعلی نورحق تعالی است معنی علی است و از همه تم اسم اعظم
اعلی و در حدیث عادی و در وجود مشتبا باسمی تکونت الاشیاء و به مقام سایر الاشیاء الخ ای بعلی باسم من موجودات اشیاء یعنی بعین ها
و منم سنون هم این الحدیث پس لفظ اسم علی اعظم صاحب تربیت متوسط بودیته و صاحب غیبی است خطرات عصاب اسمی است متحیی
مکنون الخ و ایضا مرویست در تحفة الملوک که در کتاب مشارق الانوار که منقول است از کتاب علی علیه السلام که ان الله سبحانه لم یزل فرد ا و لم بزل
فلما اراد ان یتم امر اتکلم بکلمة فصارت نورا ثم تکلم بکلمة فکانت روحا الحدیث پس ان کلمه کلمه اوست و ان کلمه و اسم اعلام است بهشتند انحضرات
اسمی که با جمیع شد پس یکی شد در هیکل بخشند مکلم بام و اسم اعظم گفته شود و از هم جدا میشود و مشتاقان اگر کرده میشود پیدا شد و ولیکن ایضا
و علیه و مشتمل است مقام این در وحدت مقام یکی از آنست در حسن ابن اطلاق و در ترتیب آن در تم خاص اعلام اسم اقدم و مرتبه اعظم حق جل و علا است معنی علی است و اولی
از مفهوم حدیث و لولا علی لما خلقتک هاتا مذکور گردید که مقاربه در حیات شئون خود پاک اسرار الولایه کلیه اضافیه الهیه که حدیث الولایه لله الحق است میباشد
[illegible]

بنابر مدلول

بنابر تقرر حدیث ما لهوا لا نعرفه صادق ... معنی حدیث بعد ... ۔

مقدمات مسطوره مفهوم از سر تجلی این خطاب نسبت بلفظ علی هاتا تعریض بسر ولایت کلیه الهیه است ره قیم علت فاعلیت و اکرکه حبیب علیه السلام
است در هدایت خلق که از اظهار جود و تفضل و رحمت علت است کرده بسبیل تعین و ولایت کلیه بوجود تحقیق کائنات که فعال ذات از اختفاء
در منظر شناختن ابا به معرفت جلوه ظهور داده بمضمون کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و علت غائی بر ظهور
سر این غایت و العقل حبیب و اول ما خلق الله نوری که مصداق اول ما خلق الله العقل است فرموده که لولاک لما خلقت الافلاک
پس این خطاب که نسبت بمقام نبوت است در سر علت غایت نسبت حصول صورت جمع است ایضا بمقام ولایت چنانچه سابقا تحقیق شد زیرا که
کرامت لایشان صلوات الله علیهم اجمعین در عوالم انوار و عوالم ارواح و عوالم طینت و اجساد و شبحیت متا بمقام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جمیع است
در انحضرت بمقام و ولایت لهذا خطاب نسبت حصول صورت جمع باشد دال بر سر غایت مثل ان اظهار وجود و تفضل و رحمت و عدل و مصطفی
و علت فاعلی فعل ایشان علیهم السلام باشد بمضمون ما ان اسئلکم الا مودة العالمین فلولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین و قوله
ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر اشاره بر معنا باشد چنانچه خطاب ثالث قال انه فیاض است بطریق مذکور
و معنا ما تحقیقت سر اسم کنایات باینکه و اکرن غایت نور اعظم حق جل و علا که سر تعلیل است بمعنی بالذات هر این خلقت نور که مظهر و علت جود
و تفضل و رحمت و عدل است شده لهذا خطاب و لولا علی لما خلقتک راجع است بمرتبه حقایق در درجات شئون مقام ولایت کلیه الهیه که علی
العظیم است نیز اولا لفظ علی مقام و حجب علی علیه السلام باشد زیرا که تحقیق شد از حدیث سابق الذکر که انحضرت فرمود ای علی باسم من
موجود شده است اشیاء یعنی پیغمبر از این اسم ما ظهر ها نا اسم الله است که سابقا مذکور شد بلکه بنابر تحقیق متنبی و بر وجه خود
این مظهر که اکر فرمود هرجا که اسم علی بوده است بوده است اسمی و هرجا که بوده است نبی بوده است هرجا که بوده است ولایت بوده است
سر نبوت هاتا علی علیه السلام و خطاب لولاک لما خلقت الافلاک باشد و اسم علی اعلی العلی که مشتق از حمید عین ولایت ایضا در عین خطاب
و لولا علی لما خلقتک بیان پیغمبر این اکر مقصود از این خطاب ولی و حجت علیه السلام باشد نقض الاندیم ایه قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی لهذا مقصود
از حب و الهیت نیست بلکه اسم پاک است که ظاهر الظاهرات است و هو المطلوب پس تعبیر از نکته سر این خطاب بفیض این مشتمل بر کنایاتی است چند
کنایه اول دال بر تعمیم علت فاعلیت حق سبحانه و تعالی است بمقتضای الائمه شئون ولایت کلیه الهیه اجمالا بر سبیل حصر حیث شئون حضرات العقل
که مقام ولایت است بالذات تحقیقه محضا بت جانب در جعل عقل محقق معلوم شد کنایه دوم دال بر تعمیم علت غائی ابتدای ظهور مکنا
مقام ولایت مطلقه کنایه سیم دال بر تعمیم ظهور ولایت مطلقه و ولایت اضافیه الهیه که هنالک الولایة لله الحق است در عالم کون فاعل علی ابن ابیطالب
ملقب بامیر المومنین انجناب است انحضرت که میرة للمومنین آیه در نقد و طعام مومنین که علم و معرفت باشد از انجناب است و معنی میر و جلب الطعام است
بقوله و نمیر اهلنا اگر برادران یوسف گفتن بمعنی جلب الطعام الطعام زیرا قبول علم ولایت انجناب باعث حیات نفوس است مانند اطعام که از این موجب
حیات ابدان است کما قال الله تعالی او اطعام فی یوم ذی مسغبة اشاره بقبول ولایت باشد چهارم سر ولایت کلیه الهیه اضافیه حضرت علی علیه السلام هم
چنانچه نامی علم سامی انجناب بعینه در قرآن بدل لسان صدق است بقوله و جعلنا لهم لسان صدق علیا پس بنابر این مقاله ایضا بر لفظ حبیب
مبرهن شود معانی احادیث جلیل قرانیه که در خطبهای ما تو از انجناب علیه السلام است که ظاهر کلمات متشابهة المعاینات و حقایق
اظهار موقوف بر تحقیق مذکور حقیقی علی این لا اقول علی الله الا الحق من جمله خطبهای ما ثوره از انجناب که مصداق مقام است
مقال خطبة البیان است که از قاضی محدث فاضل سعید قمی علیه الرحمة نقلست که او روایت کرده است که الی ان ذکر حبیب انجناب که
انا الذی عندی مفاتح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری انا بکل شیء علیم الخ قوله انا الذی یعوث الشرح و القمر اجابا بانی انا الذی یعوث الشیء

بر مقام نبوت و ولایت تحصیل آثار و خواص صفات کمالیه ذاتیه و صفات افعالیه و صفات سلبیه و صفات حمیده ایشان علیهم السلام جمیع حقیقتها منطبق شود

شئون از

مخفی

ما و ست مظهر جامع جمیع اسماء الله بقوله و علم آدم الاسماء کلها که ازین مرتبه تعبیر اسماء الحسنی

السبع فاجابوهن واسرعن مسرعين انا بعثت النبيين والمرسلين انا فاطر العالمين انا داحي الارض والعلم بالاقاليم انا المرابع الحج
الحمد انا الذي ارسيت الجبال وبسط الارضين انا مخرج العيون ومنبت الزرع ومغرس الاشجار ومخرج الثمار انا الذي اقدرت اقواتها
انا منزل القطر ومسمع الرعد ومشرق البرق انا مضوء الشمس ومطلع القمر ومنشئ النجوم انا منشئ جوار الفلك في البحر انا الذي اقوم الساعة انا
انا حجة الله في السموات والارض كما قال الله تعالى كل شئ هالك الا وجهه انا الغفور الرحيم وان عذابي هو العذاب الاليم **مجملا** اين حديث كلمات
صعب ومستصعب كه ظواهر آنها بنيتة للعاينت ان الحضرة بجنابا مانوده است وحقايق آنها مستوفى است بتحقيق مذكور **زيرا** كه بعد از تعقل
وتامل در تحقيق مذكور محقق شد اعداد كه اسم علي اسم اعظم الهى است ومظهر جامع جميع اسماء الله وتمام صفات الوهيت وربوبيت
بالتمام در اوست يعني از انكه او حادث ومخلوق ومربوب است وامست نقطه سارية وسارية في الوجود كه با جميع موجودات مع نسبت او تمام
موجودات نسبت روح است با قالب ومنزلت او بجميع موجودات سماويه وارضيه منزلة روح انسانيست بجميع جوارح ظاهريه وباطنيه
چنانچه مذكور شد كه نحن الوجهة ثم حولوا فينا ما شئتم الحج پس اينجا دانستن باين افراد همه عشر نسبت خلق وامر الا له الخلق والامر
كه با اسم او موجود شده است همه اشياء **ونيز** مخفى نخواهد شد معانى اين الفاظ وبستنهاى ذكر آنجا يحيود داده است كه تماما حق وصواب است
وايت بزرگ وبرهان عظيم است در طريق معرفت نورانيت ولايت مطلقه خود كه معرفة الله است ومعرفة الله معرفة باو است كما قال عليه السلام
من عرفني بالنورانية فقد عرف الله ومن عرف الله فقد عرفني بالنورانية **رابعا** آنكه اينجا متحقق خواهد شد كه الله بودن آنجناب **خامسا** امر اين دو
سر ولايت كلية الهيه است اصل اعظم وركن شد بديكار اساس تمام اديان الهيه است بلكه تمام شرايع واديان الهيه جهادى
اصل عظيم وستر قويم نازل الامة بلكه تمام انبيا ورسل از آدم وذريه او وجميع اطهار وجود صاحبان اين سر الهى مخلوق شده اند وطاعت تمام سالف
ملا حضرت ايشان حق تعالى با بدون طاعت اين بزرگواران مقبول حضرت احديت نبا فنا ده است **زيرا** كه سر اينجمله آنا مقاد مطالب با
سطوره است كه محقق شد كه سر كلمه كنت كنزا مخفيا الخ الاندر شئ ما لا الوانطق الولاية كلية الهيه است كه بر سبيل حصر مقتضى غاية
است ومظهر ولايت وعلت غائي غايت تحفة الصلوات ذرية اليهين باشند **لهذا** انحا الحديث منه انجناب لعلاك لما خلقت الافلاك ولو لا
على لما خلقتك بر بيان مذكور حقيقتها كلا الى على الله الا الحق پس هركس كه بطريق بصيرة درست ضميد اصلا ظهور ايمان باين عقود بر مقيد
معنى حديث شريف معنى اينكه اين الفاظ واين نسبتها ذكر الحضرة تجويز داده است تماما حق وصواب است **سادسا** انكه نسبتها بيت در تحت كلا
حق كه نسبت با انجناب خطابه بوده است **زيرا** كه كلام اين بزرگواران تحت كلام خالق وفوق كلام سايرين خلق خواهد بود **وهو المطلوب**
اين بعد بيان اجمالى مفصل توجيه حديث شريف در اين مقام عجب مقال داد كه اين ده شبهه واستشكال **ايضا** كلا في باشد ودر متوهم آن توجيه
ديگر بر سبق مضاف دربغ اثر تحديث بيت بميكر انجلاء شاف اسرار الولاية وفي اثبات التوحيد معنون بتعليل خفي مقام الملكوت در تحقيق از
بيان حديث شريف در اين مقام بتوجه اينكه بر عجب بصيرة محقق شود كه شرف خايت بالذات ولجميع تمام دخل ومنع اشياء سواي وجود دخل تدبير
معدل كه عين ذات است بر سبيل حصر وبلا توجيه ديگر نيست **چه** ذات او عين جميع صفات كماليه است وهمه صفات كمال عين ذات اوست
ومعاد مقرر تمام عيوب ونقايص است چنانچه برهان اين حضرت كيفيت اتصاف حضرت العقل است بر بيان مذكور ومصداق حقيقت عقل
كه از آنجه بيته شود با ثار ومعلولات صفات ذات موجود با يك حضرت محمدى محقق ظاهر نيابت صلوات الله عليهم اجمعين **ثانيا** كه اين
عقل بهر يكه توجه نمود بهر نفسي كه اشراق نمود هر ايتد آن نفس هم تقيد نهان توجه واشراق موصوف بصفات كمال وفضايل وعادات
نقايص وذايل پاك بود وهر نفسي كه توجه واشراق تعقل بالنسبة بار تمام ومن جميع الوجوه باشد هر ايته موصوف بجميع خصايل كمال ومعالي تمام
نقايص ماخوذ [illegible] النتام نقايص بوذ ابلسة ونقصانا توجه واشراق عقل النسبه بار بطريق تماميت ومن جميع الوجوه بالجزئية معزول [illegible] **ايضا**

[illegible]

[illegible]

حق ومقبول كننده امير المؤمنين از اينجاست كه حضرت خاتم النبيين صلوات الله عليه وآله اجمعين كه محل اعلى ومظهر كلي عقلست در توجه واشراق
عقل بر آنجناب بطريق تماميت ومن جميع الوجوه والجهات شده است ودر شان اوست انك لعلى خلق عظيم كه بمعنى صفات واخلاق است
كه در من حيث در وجود متعلق باخلاق الله تعالى بود وديگر از ابواب مذكوره انحضرت منشاء اخلاق عظيم است وآن يكي از علامات اشراق نور
عقل است وامثال اين اثار واشمل علامات است چنانچه سابقا محقق شد **لهذا** انجناب ما مظهر بدين صلوات الله عليه وآله من حيث التمام والجمعية
صفات واخلاق الله كه ايشان راست متعرفه شناسنده حق ومقبول كننده امير المؤمنين باشند **رابعا** بحسب مقام ايشان كه محل اعلى ومظهر
كلي عقلند ما ومحققا ايشان كسي نيست مكر خدا وبدكه خالق ايشانست چنانكه بغير صلوات الله عليه وآله اجمعين فرموده اند كه يا علي ما عرف الله الا
انا وانت وما عرفني الا الله وانت وما عرفك الا الله وانا يعني اي علي كسي خدا را نشناخت مگر خدا ومن وكسي مرا نشناخت مگر خدا وتو و
تو را نشناخت كسي مگر من وتو وبعد روايت ديگر فرموده كه ما عرف الله غير الله وما عرف محمدا وعليا غير الله يعني نشناخت خدا
غير انخدا ونشناخت محمد وعلي را غير انخدا **خامسا** بعضي اين حديث شريف كناية باشد از آثار وصفات متعلقة بحق تعالى صفت يعني وجوب وجود
خدا بر موجود عقلي است مي بينيت لم يعني سابق كه ميفرمايد نشناخت خدا را غير از حضرات ايشان بصفت قدم وصفت وجوب ذات باشد
كه كسي باين بمراد غير از آثار صفات كمال واثار صفات افعال كه باعتبار ذات از ظاهر هويدا است پس ايشان عليهم السلام كه محل
ظهور صفات ومظهر ذات بوده اند پس اين حضرات ايشان خدا كه شناسند وخدا غير از ايشان كسي نشناسد **لهذا** شناسائي حق تعالى كه ذاته
حق شناسائي تعلق الله باشد موقوف بتعليم وسبق ذكر ايشان صلوات الله عليهم اجمعين باشد كه قال بمعرفة الله الخ پس هستي او با اثبات
در معرفة الله ما قيل ست تحذيرها ليد آنحضرت اين امير المؤمنين عليه السلام چنين روايت كرده است كه اول الدين معرفته وكمال معرفته التصديق
به وكمال التصديق به توحيده وكمال توحيده الاخلاص له وكمال الاخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف
انه غير الصفة الحديث بدين ترجمه وشرح كه مقام تعقل وعلم كه كشف الله امثال الهم بيان شرح مثل اين فقرات از طريق وجوه انه معاد كلمات
ايشان من جمله علامات تعليل عليه السلام الخ انكه متعال على من حيث الذات والصفات از آن متعاليت وبكثرت مبرا ومنزه باكلى وحسم
نه تركب وانحلال اجزا خارجيه باشد وهر كدام انجا اجزا واعضا نه تركيب بدن بيني ومفصل نه تمامي وبسيط مطلق بدانكه اجزاي خارجيه
ووهميه وعقليه ندارد بايست واز ماسوا صفات زايده نه چنانچه اشاعره هفت صفت موجوده قديمه براي حق تعالى اثبات ميكنند وهوا
قايم بذات حق تعالى اند وآن هفت صفت علم است وقدرت واراده وحيات وكلام وسمع وبصر ودر حقيقت ايشان اين هفت قدما باطل باشند
بلكه بايد تعبير كرد ذات بسيط مطلق را ثبت صفات او به اتمام وتمام جميع صفات بايد دانست يعني صفتي موجود كه قايم بذات باشد قايل نبايد
شد **بنابراين** كه اثبات اين بخصوص تفريق وجوه است در كتاب خود مقرر همه فقرات اشاره به يك دليل باشد باين نحو كه اگر
صفات متعاليه زايد باشند هر آينه ذات وصفات هيچكدام خلق وخواهند بود **زيرا** كه مغايرت صفت با موصوف وجوب احتياج
انجاب بين چنانچه تعريف فرموده واحتياج مستلزم امكان است **معقول** اينست مفهوم حديث كه احد لا بتأويل العدد يكيست نه بتأويل عدد
وبنابر اين فرموده است ومعتبر كه ثابت انديشه اصل السنه كه مي گويند كه خدا واحد است يعني يكتا است در ذات وصفات وشبيه ونظير ندارد
چنانچه ميگويند كه فلان شخص يگانه دهر است وچنين است وجود كه [illegible] آنست كه ميگويند كه خدا احد بالمعنى اللغوي است يعني منقسم
نميشود ومنقسم ومنحل باجزاي خارجيه از ذات وصفات موجوده ودر عقل باجزاي عقليه ونه در وهم باجزاي وهميه چنين است [illegible]
[illegible] پس از بيان شرح كلام امام عليه السلام محقق شد كه صفات الله عين ذات انحضرات اوقايم مقام جميع صفات است كه اگر مقتضا

حديث شريف در بيان اثبات توحيد

برهان دوم از مقدمه بیان سر وجوب ولاء الله است

صاحب صفات زایده و اجزا و اعضا باشد چنین قدیم ثابت میشود و این صفات اگر معلول ذات حق باشند باید که چنین که وجوب
ابتلاف نداشته باشد علت داشته باشد و قدیم علت میدانند لا اله الا الله العلی العظیم کذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعیدا
وخسروا خسرانا مبینا وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین انتهی کلامه و هم چنین شناسائی مراتب و مقامات ولایت محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین که لازمه تحقق شناسائی ایشان است بسا اوقات متوقف بر تحصیل و تتبع اخبار ماثوره ایشان
که نهایت معرفة الله اندر و همه معرفت بنور ولایت ایشان علیهم السلام هذا نامعرفت تام استخبار العقل که از احادیث و تقریرات سابقه معلوم
شد که عقل در تمام صفات سلبیه و ثبوتیه جلالیه و جمالیه حق از صفت قدم و وجوب بالذات و نیکو خالق و جاعل است و او بر صفت نحو
خلق کرده است یکسانند و نیز تحقیق شده که این عقل بعینه همان روح محمدیست و روح محمدی علی الله علیه و آله بعینه همان روح ائمه اطهار
صلوات الله علیهم [illegible] علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم در تحت مرتبه الوهیت است و روی ایشان برابر خدا و ندا ست
غیر از قدم و حدوث و وجوب در ما بین ایشان و خداوند نیست چنانکه در احادیث متواتره اللفظ از ایشان از جمله این حدیث است که روایت
نموده است از علما مرحمه الله در کتاب جامع الاخبار که فرموده نجیب المؤمنین علیه السلام که نحن اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریة یا
سلمان نزلونا عن الربوبیة وادفعوا عنا حظوظ البشریة فانا عنها مبعدون و عما یجوز علیکم منزهون ثم قولوا فینا ما استطعتم فان
البحر لا ینزف وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف ومن قال هناک لم وبم وفیم فقد کفر یعنی ما سرهای خداوندیم که گذاشته شده است در هیکلها
و شکلهای بشریه ای سلمان پایین بیاورید ما را از مرتبه ربوبیت و دفع نمایید از ما حظهای و نصیبهای بشریه را پس بتحقیق که ما از آنها
بشریم و دور کرده شده ایم و از آنچه بر شما جایز است تنزیه کرده شده ایم و بعد از آنکه ما را از مرتبه ربوبیت پایین تر دانستید بگویید در حق ما و
در وصف ما هر چه که بتوانید پس بدرستیکه مثال مرتبه ما بدریایی ماند که دریا آب او کشیده نمیشود و سر غیب ما شناخته نمیشود و کلام تام
خداوند بوصف در نمی آید و هر کس که در این مرتبه ما شک نماید و بگوید که برای چه و بچه سبب ما که اینچنین شده است پس بتحقیق که کافر شده است
وایضا ذکر نموده محمد بن کرمتی سوی است از جناب امیر علیه السلام که فرموده است انا اصغر من ربی بسنتین از آن است همان تفاوت ما بین آنحضرت
با خداوند بدو صفت قدم و وجوب بیچون که هیچکدام از خداوند صرفا که او خود بود و ساله و هیچکدام این معرفت در جانب حضرت نسبت لکن
از آنجا که عدم و وجدان ولایت بعدم وجود نبودند ما نصوصا الزمن و معنی آنم بالتحرید که ذکر شد تحقق بعد و نه فرق تا آنکه بعد که معنی آن
میشد ذکر آن شده و احادیث دیگر که فرموده اند لا فرق بیننا و بین خالقنا الا انا بهم هیمن متصف بعد ایشان بتمام صفات خداوندی و
مساوی بعد آن قوی ایشان با قوس دیگر انتهی کلامه و از بیانات سر کلام امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده من عرفنی بالنورانیة
فقد عرف الله ومن عرف الله فقد عرفنی بالنورانیة الخ و امثال آنکه در مقام خود مذکور است وایضا از آنجناب ما نقول است که فرموده
الامامة دره بالخوص لا یدرک یعنی ظاهر من امامت پیشوائی بر خلایق است و باطن من غیبی است که ادراک بهیچ نمیشود نیز در
تفسیر حدیث شریف ما لهم است که الصلوة والزکوة و اما امرنا صعب مستصعب لا یحتملها الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله
قلبه بالایمان منقول است از حضرت صادق علیه السلام که شیعیان خالص اهل البیت که معرفت و محبت ما امامان بهیبت می و در دو جنس حقیقت کامل ما
مانند و اکثر احادیث مشکل ما را که صعب مستصعب است تحمل مینمایند بخلاف غیر شیعیان که اهل محبت و معرفت ایشان نیستند لهذا ببعضی
ایشان تحمل ندارند زیرا که معرفت بمقام ولایت مطلقه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در مراتب قلب صفا نمیرسد که تحمل آن بر ایشان
متعاصل ساکن میرسد از مراتب قلب ملائکه و این است کمال مرتبه که با ولایت ایشان [illegible]

کزو نفاق از ایشان حاصل شده باشد از مدارج مراتب ثلاثه که عبارت از حصول مراتب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین است دور
افتاده باشد چه یقین را باکثرت مدارج مراتب ثلاثه است در معرفت و شناسائی حق و در معرفت و شناسائی مراتب و مقام ولایت
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه خداوند تعالی ایضا نصب در دلایل ربوبیت خود کرده است اما از جهت معرفت و شناسائی
کمالات انسانی یاد میتوان در سیر عیسی بنابر انکه در هر مرتبه لطیفه جمعیت در حصول یقین را بایشان علیهم السلام که از مرتبه معرفة الله
حصول مراتب یقین است چنانچه در کتاب شرح اربعین مذکور است که سلطان المحققین خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در بعضی از مصنفات
خود اورده است که قیاس مراتب ایمان از مراتب معرفت باتش یابیکه ملاحظه کرده است و آن قیاسی است بالبدیهه کمالات انسانی بان تو
سیدن که معرفت حصول مراتب یقین را جستجو نماید زیرا که طریق و راه خدا را در عالم تکلیف دو راه است که بغایت خویش بهیچکه
کشاده یک راه ظاهر است و دیگری راه باطن و لیکن راه باطن راهیست که از آن بخدا توان رسید و راه ظاهر راهیست که بان خدا را
توان دانست و دانستن راه بیان راه است اما سیر و حرکت راه ظاهر راه استدلال است و استدلال مقدم بر اهتدا است که از آثار
پی بموثرات برد پس راه استدلال مقدم است بر سلوک راه باطن چه تا کسی ندانند که منزلی هست طلب راهی که بمنزل برد نتوان کرد
و بعثت انبیا برای علیت شاه راه ظاهر و استدلال نیست بلکه کار ایشان در هدایت این راه از باب سیر اکردن حق کائنست مثل
کسیکه بفتح صحیح البصر را بینا کند پس اگر عقل انسانی در سلوک راه ظاهر و استدلال از آثار بموثرات استقلال داشته چندین
تعجب مستبعد بودی پس راه ظاهر راهیست که عقل کار را نشان در سیر خود را باید پیدا کرد و سلوک در آن نماید و راه باطن راهیست
که خدا بهم نمایند افت را بنیا و اهل بیت را فرستاده از جهت آنکه دلیل بر دو قسم است انی و لمی انی آنستکه از معلول بعلت
علت و حقیقت را پیدا بندد و این بحث بر عوام اهل نظر است که مدارد ترا استدلال از معلول بعلت است و لمی آنکه از علت بحقیقت معلول
ما فوق پی بشناسند و این بحث خواص اهل نظر است که از علت پی بمعلول میبرند در دلیل اول نا شی از قسم ثانی شده است و از جهت مقدم
داشته است طریقه ان را تعلیم نا بیتم ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید بطریق ان چنانچه در تفسیر انجمن امده
که در اصول کافی از هشام بن الحکم روایت کرده که ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را خطاب ساخته فرمود که یا هشام ان الله یقول
فی کتابه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی عقل ایضا دلیل انی که استدلال از معلول بعلت است نا شی از قسم ثانی است که از آن
حاصل میشود مرتبه علم الیقین بواسطه ادله عقلیه و براهین آفاقیه و انفسیه وایضا حاصل میشود از آن مرتبه عین الیقین بمشاهده آثار و آیات
انفسیه که در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت بحس مقابله آفاق وایضا حاصل خواهد شد از آن مرتبه سیم که حق الیقین
و آن مرتبه اعلی و درجه قصوی معرفت علیا و فیض اعظم است که بواسطه کمال ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین الطاهرین و
استغراق در دریای محبت ایشان حاصل میشود بخواص شیعیان خالص اهل البیت چنانچه اشتهار یافته است قوله تعالی فی سورة فصلت
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید چه اثبات الصانع بحکمة
که این کریمه سنریهم آیاتنا الآفاق تا انه الحق دلیل انی است که بحث عوام اهل نظر است وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و اینکه اولم یکف الخ دلیل
لمی است که بحث خواص اهل نظر است که از علت پی بمعلول میبرند و ثانیا آنکه شان نزول کریمه بر این دو قسم دلیل محقق و مثبت نبوت حضرت
رسالت پناه بآیات و علامات میشد که در تفاسیر سماوات و ارض و از لطایف صنعت و بدایع حکمت که در نفسهای خلق بکار برده است برای دلیل
ربوبیت خود و اثبات نبوت رسول خود بدلیل ربوبیت فرموده است چنانچه بعضی از مفسران اورده اند که حضرت عزت این آیه را بعد از هجرت

لفی نحو

بعینه خلجة نظر

کر مدار انها استدلال از معلول بعلت است

القرآن بعضی اینطور گفته‌اند که کفار مکه گفتند هذا سحر مستمر فرستاده است [illegible] نبوت او [illegible] تفسیر کرده اند که وعده باشد که
آیات قدرت ما را در آفاق و انفس که یعنی فتوحات امصار بعد بنمایم با جماعت منکرین در خارج تا معلوم ایشان شود که یعنی بحق
[illegible] واقع میشود یا کافی نیست پروردگار را اینکه او شاهد است یعنی محقق و مثبت نبوت تو است بالجمله از علامات دلایل نبوت
بدانکه علما را در معنی آفاق و انفس اختلاف است چنانچه در خلاصة المنهج مذکور است و بنا بر مدلولات سابق الذکر معنی آفاق و انفس
کرد [illegible] است بر صحت نبوت [illegible] و الحاصل [illegible] اینکه انچه ذکر شد در معنی آفاق و انفس در کتاب مذکور آورده است حاصل
دلیل انی است که مشرب عوام اهل نظر است که از معلول پی بعلت میبرند و اما دلیل لمی آن است که مذاق خواص اهل نظر است که از علت پی
بمعلول میبرند آنکه گفته اند توجیه برهان لمی [illegible] در غایت اشکال است چنانچه جمعی در توجیه آن بعضی تحقیقات انیقه
کرده اند که اکتفا [illegible] تصحیح سخن میشود زیرا که دلیل لمی همانا مرتبه سیم از یقین است که عبارت از مرتبه حق الیقین
باشد و آن مرتبه اعلی در درجه تصوف و معرفت علیا و ذروه اسنی است چنانچه دانسته شد و این مرتبه و مقام دلیل حق الیقین مرتبه
و مقام خاص انبیا و اولیا صلوات الله علیهم اجمعین است که از علت پی بمعلول میبرند زیرا که او است سبحانه و تعالی علت العلل جل و علا
واو است آنکه راه نموده طالب حق را بذات خود بذات خود (ه) [illegible] ذات خود را شناسانده است (ه) خورشید
دلیل ذات خود هست مدام (ه) [illegible] شعاع مهر تابنده شده (ه) کما قال علیه السلام یا من دل علی ذاته بذاته و ایضا قال علیه السلام بک عرفتک
و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت [illegible] شناختم ترا و تو راهنمائی نمودی مرا [illegible] مرا بسوی
خودت و اگر نبودی تو ندانستمی من که چیستی تو و ایضا دال بر اینمقال است قوله تعالی ان علینا للهدی بدرستیکه بر ما واجب است [illegible] عباد
[illegible] حکمت ما مقتضی آنستکه نصب دلایل و بیان شرایع هدایت مردمان کنیم و این آیت دلیل است بر وجوب لطف بر خدا تعالی و دلیلیکه
معرفت موهبی است نه مکتسب و غرض آنستکه [illegible] توفیق الهی که [illegible] تکمیل حجج ظاهره و باطنه نعم خود را عنایت و فیض نموده است کسیرا
[illegible] حق مبین سازند کما قال تعالی فی سوره لقمان و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا
کتاب منیر در خلاصة المنهج مرویست که صاحب تیسیر آورده [illegible] بحر العلوم [illegible] تفسیر کرده چنانچه بعضی از وجوه
در خلاصة المنهج مذکور است [illegible] و از جمله علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که نعمت
ظاهره حضرت رسالت پناه [illegible] است و باطنه [illegible] است از معرفة الله و توحید [illegible] و نعمت باطنه دوستی ما اهل بیت
نبوت است و بستن مودت ما است در دل و از ابن عباس مرویست که نعمت ظاهره [illegible] است که علم [illegible] تعلق گرفته و باطنه مصلحتهای
دنیا که بغیر حقتعالی کسی بر آن عالم نیست الحاصل از [illegible] دانسته شد که [illegible] مردمان [illegible] کند و ابواب
مفتوح سازند در [illegible] صفات [illegible] که مستفاد باشد [illegible] که داعیه بقول رسول یا
وصی رسول باشد [illegible] کتابی [illegible] که از جانب الله نازل شده باشد یعنی مجادله میکنند بدون برهان عقلی و نقلی بلکه نزاع میکنند بمحض
تقلید لهذا توفیق الهی به تکمیل حجج ظاهره و باطنه نعم خود که دال بر وجوب لطف است [illegible] دلایل [illegible] و امثال ذلک چون مصالح دین
و دنیا [illegible] کما قال الله تعالی و کل
من عند الله زیرا که [illegible] است [illegible] بالعقل
مستند [illegible] لهذا [illegible] کل من عند الله [illegible] دلیل [illegible] بسبیل [illegible]

تحقیق در بیان دلیل لمی و مرتبه حق الیقین

[illegible]

الهی نسبت بمخلوق اجمالا از علت بمعلول است و بوجه تفصیل [illegible] بواسطه دلایل [illegible] بآیات آفاق و علامات
آفاق و انفس از معلول [illegible] پی برند بقوله حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم ببینة من ربکم
[illegible] همانا قوله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید که سابقا ذکر شد [illegible] و تحقیق شد [illegible] دلیل انی معلول بعلت را چنانچه معروف کرده است
[illegible] ایشان از لطایف
صنعت و بدیع حکمت [illegible] بنمایم با جماعت منکرین در خارج تا معلوم ایشان شود که یعنی
[illegible] واقع [illegible] یا کافی نیست پروردگار را اینکه او شاهد است یعنی محقق و مثبت نبوت تست [illegible]
لهذا آیه شریفه [illegible] دلایل [illegible] دلیل انی معلول بعلت باشد [illegible] و لیکن دلیلی است ایضا بوجه
تفصیل که از علت پی بمعلول [illegible] ایضا و لا دلیل [illegible]
قریب [illegible] فی کل شیء [illegible] الله عز و جل آیة [illegible] تدل علی انه واحد کما قال تعالی و فی الارض آیات للموقنین و فی
انفسکم افلا تبصرون و ایضا قال تعالی و فی السماء رزقکم و ما توعدون و امثال ذلک پس تمام [illegible] دلایل و آیات انی باشند
بر معرفت بخالق و مخلوق [illegible] از علت بمعلول [illegible] معرفت [illegible]
معرفت او است بمخلوق [illegible] عالم علوی و سفلی [illegible] و مرکبات [illegible] عالم شهود و غیب و ما کان
و ما یکون اجمالا و تفصیلا لا سیما [illegible] دلایل معرفت [illegible] او سبحانه و تعالی [illegible]
خود آفاق و انفس قرین [illegible] بقوله سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم [illegible] تحقیق
شد سابقا پس ایضا [illegible] معرفت [illegible]
آفاق و انفس [illegible] اسماء الله [illegible] اسماء الحسنی و اعظم اسماء [illegible]
کبریاء الله چنانچه [illegible] دلایل [illegible] معرفت [illegible] مثل شجره طیبه الثمر
که [illegible] بقوله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی
السماء تؤتی اکلها [illegible] مراد از کلمه طیبه [illegible] کلمه توحید است که لا اله الا الله باشد [illegible] اعتقاد حقی است که [illegible]
[illegible] مانند درخت طیبه پاکیزه [illegible] میوه [illegible] است که ریشه [illegible] محکم شده باشد [illegible]
باسمان بلند شده باشد [illegible] میوه [illegible] پس معلوم است [illegible]
[illegible] ایمان و علوم [illegible] که موجب سعادت دنیا و آخرت [illegible] تشبیه [illegible] چنانکه [illegible]
لذات روحانیه [illegible] جسمانیه که [illegible] مقصود [illegible]
علم [illegible] تشبیه [illegible] پس علم [illegible] اعمال [illegible] درخت ثابت [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه است که منبع جمیع کمالات است [illegible] اجزاء درخت [illegible] بیابند
جمیع ائمه و اتباع ایشان [illegible] میکنند [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] علیه السلام
که [illegible] درخت [illegible] سلطان [illegible] حضرت فاطمه [illegible] شاخ [illegible] درخت

که واسطهٔ انتساب جمیع ائمه است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و بتوسط او نور آنحضرت با ایشان سرایت کرده است شاخ
دیگر که از شاخهای بزرگ درخت شاخ سایر ائمه اند که بتوسط ایشان ثمرات علوم رسالت بخلق میرسد و انوار مصطفوی
و مرتضوی همه در ایشان مجتمع گردیده و هرکجا یک دیگری افراختند با سمات رفعت و کمال ازین نوع میشود معلوم ایشان که
برهم میرسد قلوب و ارواح شیعه بلکه تربیت و قوت مییابند بمثابه اوراق درخت بلند بهجت و شیعیان که حافظ و حامی و قابل
علوم ایشانند خود را در ظلال فضای ایشان میکنند معلوم و معارف ایشانرا از دیگران پنهان میدارند بمنزلهٔ برگهای آن
شجرهٔ طیبه القره اند که آن میوهها را از نزول باد و حرارت آفتاب که دفعا حرارت مینمایند و آنها را در میان خود پنهان مینمایند
کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله تعالی خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها وعلی فرعها
والحسن والحسین ثمارها واشیاعنا اوراقها الحدیث **وهو المطلوب** پس تاویل مذکور درین حدیث شریف وارد شده انطباق آن باین
[illegible]

مکره تنگ بدست ازین ۵ کزین دریای بی پایان که بسیار برخیزد ۵ مکر موجب من با بیچه دولت مرتو ط ازان بر ۵ کتاب
پیش قدر توجه شکار برخیزد ۵ بقوله فی سورة لقمان وَاِذَا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجّٰیهُمْ اِلَی الْبَرِّ
فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا یَجْحَدُ بِاٰیٰتِنَا اِلَّا کُلُّ خَتّٰارٍ کَفُورٍ **خاتمهٔ کلام** ... اسم الیوم اکملت لکم دینکم
[illegible]
اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابیطالب ...
[illegible]

برهان دوم از مقدمه بیان سر وجوب علم القرائت است

امر بوده بمخلفان عرض نماید و اقامهٔ لعدل احسان عموم کند بر ایشان و بعد از آن فرموده غرض هنوز تو هیچ مکلف است بلکه غرض و علت تکلیف
از این عبادت بمنزلهٔ عظیم رسند که حکمت مقتضای آنست که وجدان ایشان با عموم از رنج و سختی ایشان از تکلیف که تحمل مشقت عبادت
نمایند تا مستحق نعمتهای بهشت شوند و این غایت کرم او سبحانه است چنانچه شاهد بر صدق این مدعی است قوله تعالی فی سورة المائدة
مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس لطف تمام او سبحانه آن چنین تکلیف بر شما
از جانب اهل خانهٔ عزیزان نتیجه در مقبل سعی نماید فاذکروا نعمة الله علیکم الخ اینست غایت عبادت و سر وجوب من الله که علت
خلق است بقوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و قوله وما امروا الا لیعبدوا الله پس غرض اصلی از خلق بندگان تعریض متوجه
است بر ایشان نه عبادت و معرفت و لیکن جهت ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادت و معرفت گویا عبادت و معرفت غایت خلقت است نه ثواب
زیرا که اگر غایت خلقت عبادت و معرفت محض باشد اشعار شاید به رجوع نفع عبودیت بجناب معبود حقیقی باشد و این مناقض قوله تعالی
است یَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و قوله تعالی و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله غنی عن العالمین **لهذا** غایت
عبادت و معرفت را جمع بعباد است و او سبحانه و تعالی غنی بالذات است و فیاض مطلق و فیض محض که لباس وجود بموجودات عنایت فرموده است
معطی و موجب لطف است قادر علیم القدرت کامل القدرت بوجهی که کرده بر که سزاوار آن کرده نه که تا ملت تو در دقیقه و دقت
و بنعمتها از نیستی بهستی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و فی تفسیر العیاشی عن نفسه محمد بن مسعود العیاشی عن یعقوب بن السعید عن ابی عبد الله
قال سألته عن قول الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون قال خلقهم للعبادة قال قلت قوله ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و
لذلک خلقهم فقال نزلت هذه بعد تلک یعنی بعد از آنکه حضرت فرمودکه غرض من از خلق جن و انس عبادت است گفتم این آیه منافات دارد
با آیه و لا یزالون مختلفین چه این آیه دلالت دارد بر اینکه غرض خلق ایشان اختلاف است حضرت در جواب فرمود که آیه و لا یزالون مختلفین
بعد از آیه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نازل شد یعنی کما بعد نسخ ما قبل میکند چنانچه علی بن ابراهیم تصریح کرده است پس
از اینجا مخفی نخواهد شد **ایضا** که عبادت علت غائیه است منظور سر غایت از نتیجهٔ خلقت خلق و غرض ما لک الملک جمیع عباد
را به عبادت است که برسید از انتظام عالم منتظم از ارتکاب فواحش و معاصی خلق با شعور معاد و دین و اختلال امور معاش
محفظ ایشان نشود و نظم و تسعد ایشان بیکر نماند و معطل حکمت متعالی باطل گردد و تدبیر بتعطیل مبدل نشود و در نشأ
آخرت فایض شوند و از فیضهای شقاوت خلاص شده بذروهٔ جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل از ذات خود کنند و لطفا
ما لک جهد او سبحانه غنی مطلق است و متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و
این نتیجه میفرماید مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ **جملا** این کریمه **ایضا**
توضیح بر مدعا است و تصریح حصر علت غایت خلق را با اظهار دست معطلا میکند و معلل ثلاثه دیگر اتصال ما ل شان نیز
مستدل است باین و شتم و منافاتی در اختلاف شان نیست بلکه سر طریقهٔ دیگر مستلزم همین و شتر و طریقه است
و بعد از آن چنانچه دال بر اهمیت جهت است در اینجا اشتمال کرا است در تمام اقطار صفحات کتاب الله چه در ابتدا و تمام سوره ها
از وجه و ضمن آیات مبینات آن که بعد از تامل بحدات و نظر نمودن در آیات کثیرو ذکر عدل و عدالت او و محفوف بالعدل
قامت السموات و الارض و دیگر جای شک و شبهه در اینجا باقی نخواهد ماند **چنانچه** در حدیث وارد است
که آنچه در همه قرآنست بتفصیل سورهٔ مبارکهٔ حمد مشتمل بر آنست بر سبیل اجمال **من جمله** در سورهٔ حمد پنج اسم از اسماء الله
مذکور

تحقیق در سر وجوب علم القرائت است

دلیل بر اهمیت جهت در غایت خلق که مذکور است در اکثر کتاب الله

مذکور فرموده که آنست الله و رب و رحمن و رحیم و مالک که اشاره میفرماید بحضرت مالک الملوک که اول تو را خلق کردیم پس الله و معبود مطلق
الاطلاق باشم بعد از آن تو را تربیت کردیم با نواع نعمتها تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس رب باشم بعد از آن بصفت رحمت گشودیم در توبه
علی العموم بر اصناف عصیان که از ایشان سر زند عفو کردیم و پوشیدیم از ذا توبوا الی الله جمیعا پس رحمن و بخشنده گناهان
باشم و چون بواسطه توبه و اثابه تو را مرفه نمودیم و بهشت که سر جنت نعیم و مقام استجابی دادیم پس رحیم باشم بهشت و جزای اعمال تو
رساندیم پس مالک روز جزا باشم بمقتضای صفت عدل پس **نکته** **ایضا** در اینمقام که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است که
ظهرت الموجودات عن باء بسم الله و انا النقطة التی تحت الباء یعنی ظاهر شدند تمام موجودات از باء بسم الله و من نقطه زیر باء **کنایه**
باشد باء بسم الله از اول کلام خدا و نتیجه که از آن ظاهر شد تمام موجودات و این که آنحضرت فرموده و من نقطه زیر باء اشاره باشد بمقام
ولایت مطلقه او و ظهور بندگان و ولایت کلیه که بر سبیل حصر و ولایت او سبحانه تمام ظاهر شد تمام موجودات بصفت رحمت و تعالی
چه دلیل بر عنایت رحمت خود را در کتاب عزیز تذکیرا و صاف صفات بیان فرموده است کما هی و مع هذا معقب کرا اینه است در سوره
حمد بالرحمن الرحیم مالک یوم الدین **رحیم** در بین مجیء او سزا دوا است و نکته کما توین تدل بر این معنی دال بر عدلست و مفهوم از جمع آنچه نفی
جمع میان خوف و رجاء عباد باشد که فرمودند بحیث نکنند کما قال تعالی غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب بحیثیتی معنون لا جمع و لا
تفویض بل امر بین الامرین اشارة باینمعنی باشد **و ایضا** نیکو که دلالت بر اهمیت عنایت رحمت الهیه در سر غایت خلق بر سبیل حصر و علت
آنکه خلایق بوده بمقتضای قبول افاضه جهت قابل انعام را بهیچ یقین از جسمانی و روحانی بوده **چه** من حیث الجسمانیه ایشان را
قابل قبول صورتهای نعم را ندیده تعدوا نعمت الله لا تحصوها کرامت فرموده است از غذا ها بنیه و اشکال مخلوق را بر سعت و سعت خوانده
و دعوت فرموده است که مقل بیکم ز دو جهت و اسعر مدد نیا بعالم تجدد و حیات دادند و ما سوای آن که التذ منعم علیه بعد بت
در دار دین **اقل** عطا که بهت تو فرجی است که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت یافتن ایشان را بوسائل نه **شل** قوه عقلی که عبادت از
قوه در آنکه است **و مثل** حواس که بمنزلهٔ ظاهر که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است **و مثل** مدارک چه باطنه
که عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه **دوم** نصب دلائل عقلی که جدا میکنند و نظر بصیرت ایشان حق را
از باطل و صلاح را از فساد ظاهر نموده و نمونه از خاطر بیرون **سیم** ارسال رسل که دعوت کنند بعلیکه موجب دخول جنت و حیات ابد است
کقوله تعالی والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و انزال کتب **نیز** بقوله و هذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه
واتقوا لعلکم ترحمون الا نم ایست **چهارم** آنکه منکشف سازد بر علما را از ایشان آنچه مخفی و مستور است و بنماید بایشان اشیا را که با
هدایت ایشان شود بر سبیل عموم شامل و خصوص که در وحی و الهام یا طریق القا کلام و مخاطبت که در الهام کو بیند یا در منام و امثال ذلک **نیز** اکرم
و بیفت نشاید دیدار را نکه سخن کو بید با وی خدا تعالی بهر حالی که باشد مگر آنکه بوجه مذکوره کما قال تعالی وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ
إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ **پنجم** آنکه دور کند از ایشان ظلمت بدنها ایشان را زاد
نفس ایشان را از ذکر تفاوت شنیدن و منصرف از تاریخ سازد و سینهٔ تعلق از آن زمین نظر ایشان بر طرف کند تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده
توانند نمود و بسبب آن کوهها ثابت و حوصله و سینهٔ که سلسله راه ایشان شده است از هم پاشیده شوند و محو نابود گردیده
هموار شوند و همچنین سخن را در معرض هلاک و فنا در آورند تا ظاهر است شوند که کل شیء هالک الا وجهه بر وجه تعلق بما سوا کرده
بحیث نظر دارند من حیث الحیثیه که تم کان هالک فهیم ادعا عن نفسها از هم بدینه بکو بند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار **عه**

و بیدو دیده کاد

وصفت و حیثیت موصوف

دلیل دیگر بر اهمیت عنایت جهت در غایت خلق بطریق بلا جهت غایت وجودات است من حیث الاستیفای حیثیتی ایشان

فی سورة الشوری

این نوع نفع مسطور از جمله نعمتهای است که و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها است که او سبحانه در هدایت بندگان انعام فرموده است وهو المطلوب
پس از اینجا ایضاً دانسته خواهد شد که انواع پنجگانه نعم هدایت بندگان بمقتضای صفت رحمت و عدل الهی است از متممات عبادات
مفروضه که وسیله فیض رحمت [illegible] در وسیله بودن و تمسک باقدام اثبات آنها شامل فیض رحمت بمقتضای عدل خواهد بود
زیرا که عطای انواع پنجگانه نعم ظاهره و باطنه که خداوند تعالی برای هدایت عباد انعام فرموده است دال بر اینست که باید عباد
بوسیله اقدام باتیان مامور به شامل فیض رحمت شوند و شمول فیض رحمت نسبت بایشان بحسب وسیله ایشانست بر اقدام
اتیان مامور به چه عبادت قلبیه هادانا سر ظهور کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف است و عبادات ارکانیه هادانا
سرمایه فضل الهی است و عباد را بالخواص که خاصیات در معارج استکمال بمنازل الذات و معارج استقلال بدرجه افلم یتفکروا
فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی [illegible]
بدروه فطرت ذاتی [illegible] کنت کنزا مخفیا رسانند لهذا فرموده [illegible] بقوله وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء
ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة زیرا که هر یک از عبادات مفروضه است بمقتضای لطف خاصیتی حاصل بوجه
اخلاص که باز میدارد فاعل عمل را از کارهای که قبیح باشد نزد عقل و از عملها که شنیع باشد نزد شرع مطابق فطرت اصلیه کقوله تعالی
ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان زیرا که علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع
روایت کرده که مراد از ایمان امیر المومنین علیه السلام است چنانچه مراد از قوله تعالی فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها
در تفسیر لاهیجی آورده که در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام روایت شده که مراد از دین ولایت ائمه هدی علیهم السلام
وایضاً علی بن ابراهیم باسناد خود از محمد بن علی الباقر علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند که فطرة الله هو لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المومنین ولی الله [illegible] الی هیهنا التوحید خلاصه عبادات مفروضه بالخاصیة بوجه اخلاص که از قبول ایمان
بولایت امیر المومنین علیه السلام است [illegible] اشاره باینست و مراد ما تحقیق
نماز که فرموده است ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر هادانا ولایت ائمه دین امیر المومنین و ذریه طاهرین او
علیهم السلام باشد و حصول مواصلات بالنسبه بحسب اقتضای ایمان بولایت ائمه هدی بازمیدارد نماز بالخاصیة بالطف خداوند
از کارهای که قبیح باشند نزد عقل و از عملها که شنیع باشند نزد شرع در تفسیر لاهیجی آورده که آنچه در کافی در کتاب فضل القرآن از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده چنین مستفاد میشود که [illegible] است که [illegible] نماز نهی میکند مومنان را از فحشاء و منکر یعنی از متابعت
ائمه ضلال و هدایت ذکر خدا ایشان یعنی ائمه هدی [illegible] نماز در منع اتباع ائمه ضلال الذی که نماز بزبان حال منع میکند و ائمه هدی منع
میکنند بزبان مقال لهذا عبادت خدا [illegible] جمیعاً مقتضیات الله نزد علل تامه و مقتضی بالخاصیة [illegible]
که خالص کرده شده باشی برای او دین خود زیرا که مر خدای تعالی است طاعت خالص از شایبه ریا و شرک کقوله تعالی انا انزلنا الیک الکتاب
بالحق فاعبد الله مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص [illegible] مقتضی خاصیة صلوة است [illegible] که باعث و مقتضی
نقص است چون شایبه ریا و شرک [illegible] عدم ایمان بولایت مطلقه ائمه هدی علیهم السلام [illegible] آیه شریفه شهادات مفروضه
که بمقتضای فضل و احسان الهی وسیله [illegible] غایت خلق عباد باشند [illegible] سبب استکمال علوم و کمالات و مطعومات و ماکولات و امثال
اینها باشد که باعث [illegible] نفع عباد [illegible] کما قال تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
پس [illegible] است از خلق

وخلق بود

فی سورة الروم
فی سورة البقرة
فی سورة الحجرات
فی سورة الروم
فی سورة العنکبوت
فی سورة الزمر
فی سورة الذاریات

وخلق بود [illegible] فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم و بقوله یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و قوله تعالی
ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین وهو المطلوب پس بنا بر مضامین آیات مذکوره ترتب فایده نفع معرفت و عبادات
مفروضه و مستحبه [illegible] بالیقین تماما عاید و راجع [illegible] عباد است و بنا بر مضامین آیات دیگر و براهین عقلیه هم ترتب فایده بعبادات
راجع [illegible] نهایت یعنی عبادات و معارف عباد که راجع بسوی ایشانست هادانا ترتب فایده عبادات از فیض رحمت و فضل
[illegible]
محبوب حق الله هادانا سر ظهور کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف است و وجوب عن الله هادانا [illegible]
غایت [illegible] افحسبتم انما خلقناکم عبثا [illegible] متعلق باشد بمقتضای حکمت و مصلحت زیرا که [illegible]
بیان متعلق باشد و فایده [illegible] حکمت و مصلحت [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] ما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا
فویل للذین کفروا من النار [illegible] لهذا وجوب عن الله تعالی [illegible] ذات و صفات غنی مطلق است [illegible]
فعل من حیث الغنی ایضا عبث و باطل باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
غایة الغایات است [illegible] بمقتضای حکمت و مصلحت هادانا غایت وجوب عن الله
است که راجع [illegible] تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا برهان سیم از مقصد در بیان
سر وجوب عن الله که غایت آن انقطاع [illegible] غایت افعال الله [illegible] خلق او سبحانه و تعالی بمقتضای حکمت
بدانکه مراد از غایت وجوب عن الله که عبادت است از عبادات مفروضه و فضایل و سنن [illegible]
مستلزم طریق معرفت و ظهور [illegible] اجبت ان اعرف [illegible] زیرا که سلوک
در طریق معرفت [illegible]
حقیقت شکر [illegible] نعم احسان غیر متناهی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها او سبحانه و تعالی [illegible]
من الله که مقام شکر نعم [illegible] هادانا انقطاع [illegible] غایت خلق که فایده [illegible]
زیرا که مقام شکر [illegible] من حیث الجوارح والاعضاء قلب و لسان و اعضای کالبدی که هر یک [illegible]
مقتضی قبول [illegible]
امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] لهذا غایت وجوب عن الله مستلزم طریق معرفت و ظهور [illegible]
نعم کرم منعم حقیقی هادانا مقام شکر [illegible]
[illegible] لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید

برهان عقلیه
فی سورة ص
غایة

پس شکر بدل و زبان و جوارح از امهات صفات حمیده است و ضدش که کفران است از اصول صفات ذمیمه است و سؤال
کرده خواهند شد بمؤدای ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فتدبر که فرموده است که هل جزاء الاحسان الا الاحسان
یعنی نیست جزای نیکی مگر نیکی فتدبر که آنکه احسان میکند مزید خواهد داشت برای پس باید که جزاء احسن از فعل او در حق او
بجای آورد چه ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها لهذا فیستحق جزاء الحذر الیکم نعم مذکوره بعباد انعام کرده الا آنکه
نماید در حق او شکر گذاری و سپاس داری بمضمون حدیث سابق الذکر که در شرح نهج البلاغه است که بحقیقت ادای حق تعالی که
نعم خدا باید برای معرفت خود و زبان ایشان را برگزید برای وصل نعمت و حمد و سپاس نعمت خود و ابدان ایشان را برگزید
برای خدمت و عبادت خود چنانچه دال است بدین مقام شکر است حدیث ماثور که در جامع کلمات جناب امیر المومنین علیه السلام
کرده بود ندکه که تلافی کن احسان تو را بشکر گذاری پس بتحقیق که عطا کرده است تو را زیاده از آنچه که فرا گرفته است از تو یعنی
کسی که داعا نماید شکر نعم خود را میباشد حق شکر کننده بر منعم زیاده از حق منعم بر شخص شکر کننده لهذا مقام شکر بطریق مذکور
تلافی احسان نعم لا یتناهی الهی است که ایضا او سبحانه و تعالی بمقتضای احسان و فضل و رحمت که غایت خلق است و تفاد
مینماید بمقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بسبب عدل که فرموده من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها پس آنچه دانسته
خواهد شد بمقتضای آنچه اشاره شد سابقا کما انا نکته از مضمون که بیکدیگر فرموده که بیکدیگر احدی نیکی را پس او داسته ده
بلا بوما ندان و هرکه اورد بدی را پس نه بهم او را با داش که ما نند ان و هم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند پس کلیه آن
بمقصود سرغایت نعل و لطف تعالی از اظهار رحمت و فضل و احسان نعم خود بر سبیل عصمت و ولایت کلیه در وجوب عن الله
فرع معرفت است در مقام شکر نعم لا یتناهی او سبحانه و تعالی پس از آنجا بیکه حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگان لایق اوست
لازم است از ان عظیم تر است که بندگان بان قیام توانند نمود و بندگان را چنانچه سزاوار است بجا توانند آورد بدین شکر
نعمتهای خداوند از ان عظیم تر است که بندگان احصای آنها توانند نمود چون بدین بندگی را احصا و حمد شکر آن از حد عاجز است
پس هر صبح و شام توبه لازم آمده است و باید توبه کرد تا خلق و نعمتهای او تفصیلات بنده بکند چنانچه بنعمت و صمون کلام
جناب پیغمبر است صلی الله علیه و آله که یا باذر ان حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد و ان نعم الله اکثر من ان
یحصیها العباد ولکن امسوا تائبین واصبحوا تائبین و استشهاد بایست قوله تعالی وقلیل من عبادی الشکور وایضا انتها
قوله تعالی فی سوره محمد فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات الخ لهذا مقام توبه و ینبغی که ان از ان
بمقتضای فضل و احسان برما نامه رحمت تلافی مافات نقصان شکر است که هر کس از عباد که قادر در متمکن بطریق توبه و انابه
از تقصیرات خود باشد به آنکه ان در عمر اوقات ساعات و صباح و مسا ما دام العمرات الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
بعلتم فی سوره الفاطر لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله انه غفور شکور و ایضا قوله فی سوره النساء ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وآمنتم وکان الله شاکرا علیما مضمون آنکه چه میکند خدا یتم بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اگر شکر گوئید بر نعمتها او و منعم
حقیقی خود دانسته شناسید و تصدیق کنید به وحدانیت او و هست خدا یتم ثواب دهنده مومنان را تا تحقیق شکر و ایمان در کتاب
عین الحیات مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نکردند کسی که ذکر راه دعا دادند اورا
از اجابت محروم نکردند کسی که ذکر راه استغفار دادند توبه او را قبول کرد ند که هر ما شکر دادند ازدیاد نعمت محروم

نکردند

عن کتاب عین الحیات

اینست قوله تعالی فی سورة المؤمن واستغفر لذنبک وسبح بحمد ربک بالعشی والابکار ع

نکردند بنده کسی که ذکر صبر کرامت کرده نیاورد از اجر و ثواب محروم نکرده باشند وایضا باید دانست که صبر از تجلیه فروع و معنا تقضا است
معوصنخ و راحت دنیا و عقبی و ثواب های بی انتها است چنانچه در فقرات مواعظ پیغمبر است صلی الله علیه و آله برابو ذر که فان
فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر والفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا پس صبر کن بر سختی که در صبر کردن در مکاره
و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار است و بدرستیکه نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد از کرب و اندوه میباشد و
بدرستیکه با هر دشواری آسانی است که اشار فرموده حق تعالی بدنیا یا بآخرت میباشد و مقتضای همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی
پیغمبرش تاکید نموده است بقوله فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا جملا اخبار و احادیث و آثار کثیره در فضیلت و خواص صبر و
شکر و توبه و استغفار و اجابت دعا وارد است که اختصار و اکتفا بذکر انها و مناسب مقام الحال باشد لیکن اشاره باقتضای سبیل اجمال و
اختصار برای مقصود ستار بیمیقه است که دانسته شود که اصول صفات حمیده از انها صفات حمیده الله و هند شان کفران
است از اصول صفات ذمیمه چه نصب الطاف لا یتناهی الهیه بر عبادش بالغیه که محبوب من الله است و اقبال بر اعمال اتیان بلطائف
النبیه و قبول انها سعد و عمل که دولت است کرم و الکتاب از رفع خزائن جود و کرم او بیادی عطا منعم علیه کما فی دعاء الافتتاح
الذی لا تنقص خزائنه ولا تزیده کثرة العطاء الا جودا و کرما انه هو العزیز الوهاب وایضا عدم اقبال بر اعمال اتیان ما جاء به النبی
و عدم قبول آن کفران نعمت و سد کنف دعوای کردن آن است که بیان عطا بجود و کرم او را انعزال نه قطعت او کرم عزیز الوهاب
لهذا و العدل الحکیم لا یفعل ولا یشاء الا الاعطاء کل ذی حق حقه تدبر که نمایند نزد بجان فزاید و دعوت سراسر سعادت داعی الی الله
از بعث انبیاء و نصب اولیاء و انزال الکتب و ایضا اشارات الی الحجة و اتمام بحث است از ابرار و اظهار ما فی الکون والبطون و اعلام ما
بالقوة الی الفعل از مکرره او شاکرین و کافرین کما قال الله تعالی فی سوره النساء رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل وکان الله عزیزا حکیما وایضا قوله تعالی فی سوره الانفال لیقضی الله امرا کان مفعولا لیهلک من هلک عن بینة و
یحیی من حی عن بینة وان الله سمیع علیم وایضا قوله تعالی فی سوره آل عمران ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث
من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر
عظیم وهو المطلوب لهذا نایبه غایت وجوب معرفت ما جاء به النبی انتظام نقول است بمنزله غایت وجوب علی الله بالجمع سبحانه
نعم منعم علی الرخ فرع معرفت است که غایت عبادت از انست و معرفت لازم داد و در فرع واجب الجزء فرع لان اصل شجره باشد که بدون فرع
اصل شجره را تمایش و منفعت و ثمره باشد و حصول آن اصل پس حصول ثمره موقوف بر ملاذمه فرع است کما قال الله تعالی
فی سوره ابراهیم الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها الخ
عن نفحه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت که مثل اسلام چون درخت است که اصل و ایمان شاخها و فرع
آن نماز پنجگانه است و عظم و شاخ آن روزه ماه مبارک رمضان لهذا معرفت و عبادت تلازم یکدیگر و یکدیگر را لازم
شده است از قابلیت و این فاعل از ایجاد آن و این از نمایند معرفت معین عبادت و عبادت مورث معرفت
و صاحب بنیان چنانچه با تحقیق نظر در فهم مقال مثل ضرب شده است البدیهه مثل روشن کردیده شده اینقال از انکه هر که کسی
اراده داشته باشد اصلاح امری یا دارا مور معاش خود که اصلاح آن موقوف باشتعال آتش باشد و اشتعال آتش محتاج
بهیزم باشد که بان بعد تا آنکه آتش مشتعل شود و اصلاح امر شاید حاصل آید در تعبیر این امر در اشتعال آتش و

تفصا

احداث

ذیوا کر عبادت

38 تفریح و ترتیب آن بطریق سهل المأخذ و مقتضای حکمت آنست که اولا تعبیه تفریح را نماید برای آن [illegible] و ظرفی که
میان آن مجوف و تهی باشد و منفذان چون منقار مرغ بطریق [illegible] آن باشد [illegible] بر زمین قرار گرفته باشد [illegible]
مرغ [illegible] پس [illegible] از همان منقار داخل در جوف [illegible] آن دیگ مقداری از آتش [illegible]
اثر حرارت آتش فی الجمله بخاری [illegible] با آتش [illegible] اشتعال آتش [illegible]
بخار آب جوف [illegible] تفریح [illegible] اشتعال آتش [illegible] و علی هذا القیاس [illegible]
اشتعال آتش مشتعل شود [illegible] مقدار [illegible] ترتیب [illegible] است **اصلا** ترتیب فایده آب و آتش
بواسطه تعبیه [illegible] تلازم [illegible] **وکذلک** باین مثل دانسته خواهد شد که ترتیب فایده معرفت و عبادات
[illegible] که کنت کنزا مخفیا الخ [illegible] تلازم [illegible] **زیرا** که معرفت عبادت [illegible] **همانا** [illegible]
جوف [illegible] کالبیت [illegible] عبادات شاقه متعبده کالنار **همانا** بمنزله آتش است [illegible]
[illegible] معرفت [illegible] عبادت [illegible] معرفت [illegible]
خواهد شد [illegible] تکالیف شاقه [illegible] وجوب عن الله است و معرفت لازم [illegible] عبادت [illegible]
عبادت لازم [illegible] المعارف [illegible]
معرفت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] **وایضا** [illegible]
[illegible] **فی القصص** [illegible] انما انت علی ثلثة اقسام فواحدة لی وواحدة لک وواحدة بینی وبینک فاما التی لی
فتعبدنی [illegible] واما التی لک [illegible] واما التی بینی وبینک فمنک الدعاء ومنی الاجابة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابن آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] **وهو المطلوب** [illegible] وجوب عن الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
فی سورة العنکبوت ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم
ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون [illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] **برهان چهارم از مقدمه در بیان شرح بعث وجوب رسول و نصب اولیا علیهم السلام است که** [illegible]
علی الله اند وعلت غائی وجوب عن الله باشد [illegible] **اصلا** [illegible]
[illegible]

وجوب عن الله

39 وجوب عن الله [illegible] خالق [illegible] باشد [illegible] خلق و مخلوق باشد [illegible] خالق پس عقل سلیم
[illegible] واسطه [illegible] میان خالق و مخلوق که فیض [illegible]
[illegible] احببت ان اعرف که غایت خلق است باشد [illegible] سابقا [illegible]
[illegible] **ایضا** [illegible]
بصفت رحمت و عدل [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک **کنایه** [illegible] لولا [illegible]
[illegible] کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف [illegible] افلاک [illegible] عالم
علویه و سفلیه [illegible] رحمت و عدل [illegible] ولا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک ولذلک خلقهم [illegible] وما ارسلناک الا رحمة للعالمین [illegible] ان الله یامر بالعدل والاحسان [illegible] وینهی
عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون [illegible] وجوب علی الله
همانا [illegible] رحمت [illegible] وجوب عن الله **همانا** [illegible] رحمت و عدل [illegible]
[illegible] **همانا** [illegible] صلوات الله
علیه و علیهم السلام باشند [illegible] علت غائی [illegible] وجوب [illegible]
[illegible] **وایضا** [illegible] محققین گفته اند که حکم عقل
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] کامل باشد [illegible]
[illegible] **زیرا** که هر صفاتی که
[illegible] عقل ثابت است [illegible] صفت قدم و صفت وجوب [illegible] در عقل
[illegible] است [illegible]
[illegible] **پس بنا براین** باید
که وجود بعث نبی و نصب اولیا [illegible] علیهم السلام که علت غائی اند وجوب علی الله و وجوب عن الله [illegible]
لطف باشد [illegible] **زیرا** که مراد از لفظ لطف باصطلاح قوم عبارت از امری است
که [illegible] مکلف [illegible] چنانکه [illegible] عبارت باشد [illegible] لطف بضم لام و سکون
طا [illegible] کردن [illegible] کردن [illegible] کردن و حمایت کردن [illegible]
پس عبارات لفظ لطف مناسب اصطلاح قوم باشد [illegible] واسطه اتصاف لطف باشد **مثل** اینکه
[illegible] لطف
[illegible] فعل لطف [illegible]
[illegible] پس فعل لطف بر مکلف حکیم لازم باشد [illegible]
[illegible] بصفت لطف [illegible]

که فی الجمله نوعی است از اکرام کردن بارهٔ او بفضل ورد و او دعوت وی را مقرون باجابت نموده و الا دعوت
عمرو بدون مراعات واسطه بصفت لطف مقرون باجابت نمی خواهد شد چنانچه با تحقق نظر در مثل مثل متریح است
ایا تعقل در انیمثل نموده که هر کس اراده اخذ نار را از ضوء شمس داشته باشد مر او را ابتداءً لازم است
واسطه از جنس مرآة که جذب نار را از ضوء شمس نماید بجهت لطافت و از طرف دیگر بما خذ رساند بجهت جنسیت
پس هم چنین است لزوم واسطه ما بین داعی و مدعو که علت غایت طرفین باشد و الا ترتب غایت حاصل
نشود مر طرفین را و هو المطلوب پس از اینجا شاید پی برده شود علت غائی بودن وجود بعث نبی و اولیاء را
مستر خطاب لولاك لما خلقت الافلاک را اگر واسطه ما بین خالق و مخلوق نند موصوف بصفت لطف مر خواند
خلایق را آنچه یدعوا الی دار السلام که ان دعوت اسلام است بکلمهٔ لا اله الا الله له دعوة الحق هم چنانکه
خطاب به نبی اکرم میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عرض امتنان بر بندگان بارسال آنحضرت بر ایشان بقوله فی سورة
الاحزاب یا ایها النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا و بشر
المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ای پیغمبر بلند مرتبه با خبر و هشدار بدرستیکه ما فرستادیم ترا به بندگان در حالتی
که گواهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت و معصیت و مژده دهنده بحمت ما بر اهل تصدیق و بیم کننده از نزول عذاب
بر اهل تکذیب و خواننده مردمان بپرستش خدا و اقرار بتوحید او و آنچه واجب است تصدیق بآن و عمل بآن از قواعد
اصول و فروع بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او و چراغی روشن یا خداوند چراغ منیر که قرآنست و در خلاصة المنهج مرویست
که در کشف الاسرار آورده که حقتعالی آفتاب را سراج خوانده که و جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ
آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ عقباست آن چراغ منازل ملك است و این چراغ محافل فلك
آن چراغ آب و گلاست و این چراغ جان و دل آن چراغ از غایب بیدار و شن ننمود و این چراغ از خواب عدم
برخواسته بر صحرا گاه وجود آمد و جهت بنور وجود با وجود ارا از ظلمت که جهالة بر جهت منیر معرفت رسیده الله
از پیغمبر حقتعالی با او خطاب کرده که لولاك لما خلقت الافلاك در هرمان کتاب بعده که خطیب خوارزم که از علمای
جمهور است از ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسالت فرمود که حقتعالی آدم را خلق فرمود و در او نفخ روح نمود
و عطسه کرد و گفت الحمد لله حقتعالی بر او وحی فرستاد بعزة و جلالی من که اگر نه آن بودی که میخواهم دو بنده در دنیا
بیافرینم ترا نمی آفریدم گفت الهی این دو بنده از من بوجود آیند آیا نام ایشان چیست خطاب آمد که نظر ای آدم بسر
بعرش و نگاه کن چون آدم سر بلند کرد بر ساق عرش نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله خدائی نیست مگر الله که
مستحق جمیع صفات کمالست محمد پیغمبر اوست که رحمة للعالمین است و هادی جمیع خلقانست از ظلمات ضلالت برو سخ
معرفة و ایمان و علی اقامه کنندهٔ حجت است بر اثبات حق و باطل محق و مبطل و هر که علی را بشناخت پاك و پاکیزه گشت
و هر که او را نشناخت ملعون شد و از رحمت دور ماند سوگند میخورم بعزت خود که در بهشت در آورم هر که اطاعت
او کند اگر چه در حق من عصیان نماید و در دوزخ داخل سازم هر که فرمان او نبرد اگر چه اطاعت من کند ازینجا
که معلوم نماید مرتبه در امجد مومنان را بدرستیکه مر ایشان را ستادند دیل خدای بخشش بزرگ و زیاده بر عمل
ایشان و بیان نماید بر سایر عوام و ایضا در صفت علم آنجناب فرموده بقوله و انزل الله علیك الکتاب والحکمة و علمك ما لم تکن تعلم و کان
فضل الله علیك

علیك عظیما پس از اینجا معلوم شد که آنجناب باید عالم باشد بجمیع پیغمبران و هر چه در ماضی واقع شده و هر چه
در مستقبل واقع بشود تا روز قیامت چنانچه مرویست در خلاصة المنهج از روایه احمد بن محمد که عبد الرحمن بن الحجاج
از یونس بن یعقوب روایة نموده که حارث بن مغیره و عبد الاعلی و عبید بن بشیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده اند که
آنحضرت فرمود که والله انی اعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان
تقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمین است و آنچه در بهشت است
و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شود تا وقتیکه قیامت قائم شود از اینجاست که ایضا آنجناب ملقب بحقیقة الحقایق
و عمدة المعنوی شده است و علم ائمه هدی که از غیبیات خبر میداده اند از ثمرهٔ این علم است که خدا از فضل و عنایت
بادشاهی خود بایشان کرامت فرموده چنانچه در کتاب مذکور است که در معراج آمده است که در دنیا هر شب در قطره
درخلق من رسیدند که بان دانا شدم بهر چه در زمان ماضی واقع شده و بهر چه در مستقبل واقع شود و این علم بواسطه
بائمه هدی علیهم السلام انتقال یافته و هو المطلوب پس از تنبیه دعوت داعی مر خلق و حقیقة الحقایق و عمدة المعنوی
بودن آنجناب که ملقبست دانسته شد که باید موصوف باین صفت باشد پس هم چنین از مثل التنبیه لزوم واسطه
بودن مرآت ما بین ضوء شمس و ما خذ نار را ایضا مقام ولایت و مراتب نبوت آنجناب محقق خواهد
شد زیرا که چنانچه لازم آمد برای کسیکه اراده اخذ نار کند از ضوء شمس ابتداءً باید اختیار مرآت جنس نماید
برای واسطه بودن ان که از جهت جنسیه نورانیه آن اخذ ضوء شمس نماید و از جهت جنسیه جسمانیه بما خذ
رساند پس هم چنین باین مثل تنبیه است اراده الهی بلزوم اختیار نمودن واسطه محبوب نزد حقتعالی
مذکور را ابتداء برای حصول ما تو و لاخذ نتیجه غایت از خلقت و تکالیف چه از حیث جهت روحانیه مستعد فیوضات
نامتناهی و قریب بجناب احدیت باشد و استفاضه علوم و حکم و معارف نماید و از حیث جهت ثانی بخلایق برساند
یعنی مراتب نسبت بآنحضرت چه این واسطه باین اوصاف علت غائی باشد از چند جهت اول از حیث وجود فیض آن
و فتح خلایق علت باشد چنانچه حدیث اول ما خلق الله روحی اشارت بانحضرت دویم از حیث افاضهٔ نور بهدایت
خلایق علت باشد چنانچه حدیث و اول ما خلق الله نوری کنایه بان است سیم از حیث افاضهٔ قوهٔ عقلانیه
و استعداد و قوهٔ معاد فی بخلایق و امثال اینها علت باشد چنانکه حدیث اول ما خلق الله العقل دلالت
بران دارد چهارم از حیث مراتب نبوت نسبت با انبیاء علت باشد باشاره کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین
پنجم از حیث علت تخلقوا باخلاق الله نسبت بخلایق چنانچه فرموده فی سورة ن والقلم و انك لعلی خلق عظیم ششم
از حیث علت بشر انفطر نسبت باشد بانسان بدلالت قوله تعالی فی سورة الکهف قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم
اله واحد چنانچه انیفه در اصول خود تحقق شود هفتم از حیث علت محبت ظهور و معروفیت لفظ احببت ان
اعرف که وجوب علت آن است هشتم از حیث علت محبت ظهور معرفت لفظ لکی اعرف که وجوب من الله است باشاره قوله تعالی
فی سورة آل عمران قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله نهم از حیث علت رسیدن خلایق در روز معاد
بشفاعت او بجهة و اسعه الهی که غرض از خلقت بوده لقوله تعالی فی سورة الضحی و لسوف یعطیك ربك فترضی دهم از حیث

مظهریت رحمت علت باشد باشاره قوله تعالی فی سورة الانبیاء وما ارسلناک الا رحمة للعالمین یازدهم علت
ظهور صفت عدل باشد لقوله تعالی فی سورة النساء واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به
وقوله فی سورة النحل ان الله یأمر بالعدل والاحسان الآیة دوازدهم از حیث مظهریة ولایت مطلقه الهیه علت
باشد لقوله تعالی فی سورة المائدة انما ولیکم الله ورسوله الآیة وهو المطلوب لهذا علت غائیه حضرت ختمی مرتبت
باشاره خطاب لولاک لما خلقت الافلاک کنایه است بمظهریة آنجناب از حیث علل مذکوره که از اسم لطف
الهی است و سر نتیجه کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف از اینجاست که ایضا آنجناب ملقبست
بلقبهای علل سطوره در اخبار ماثوره چه از حیث اول ملقب بروح است و از حیث دوم ملقب بنور است و از حیث
سیم ملقب بعقل است و از حیث چهارم ملقب بخاتم النبیین است و از حیث پنجم رئوف رحیم است و از حیث ششم الرسول الله
از حیث هفتم عین المقصود و از حیث هشتم الحبیب الله و از حیث نهم شفیع المذنبین و از حیث دهم واسطه الفیض
و مفیض العالمین و رحمة للعالمین است و از حیث یازدهم مختار و عدلست و از حیث دوازدهم ظل الله و صورة الحق
و صاحب النعما و الحضرتین است چنانچه مستند این القاب شریف در جنات الخلود مسطور و معنونست پس از اینجا
سر علت غائیه آنجناب بطریق صواب واضح خواهد شد چنانچه مراتب ولایت و مقام نبوت آنجناب که مرکب است
در وجود او باشاره لقب الحضرتین که آنجناب ملقبست بر تو مبرهن و روشن شد و احادیث سابقه
با دلیل مراتبیه مذکوره که ایضا یکی از لقبهای شریف آنجناب مرآتست تقدم در وجود علیه مراتب ولایتش
نسبت بمقام نبوتش که متأخر و جسمانیست محقق خواهد شد زیرا که احادیث اول ما خلق الله روحی و اول ما خلق
الله نوری و اول ما خلق الله العقل و امثال این چون اول ما خلق الله القلم و هکذا تماما دلالت دارند باینکه آنجناب
در عالم ارواح قبل از مقام نبوت بمراتب ولایت کمال بکمال رسیده باشد و بعد از آن بمقام خلعت نبوت
خلع شده باشد و مراتب ولایت ایضا نیز آنجناب نسبت بمقام نبوتش مقدم در وجود است نسبت بجسم باشاره کنت نبیا
و آدم بین الماء و الطین لهذا احادیث اول دلالت بر مراتب ولایت و تقدمیه دارد و حدیث ثانی دلالت بر مقام
جسمانی نبوت و تأخر بعد از آدم دارد چنانچه ایضا دلیل تحقیقت و مصداق این مطالب تحقیق مثل مرآت که سابقا بر تو
معلوم شد که افاضه ضوء شمس بر ماخذ نادیه از جهت جنبه روحانیه واسطه است و فما تحتها از ماخذ
الا از جهت جنبه جسمانیه است پس از اینجا بر تو محقق خواهد شد که واسطه باید موصوف بصفت لفظ لطف
که سابقا عبادات و الفاظ آن مفهوم شد باشد تا مراتب ولایت بر او صدق کند زیرا که مراد از لفظ ولایت
بفتح واو و عبارتست از یاری کردن و با الکسر حاکم شدن و والی شدن و یار شدن و دوست شدن و یاد شدن
و جمع شد کان بر ای یاری کردن است میباشد لهذا لفظ ولایت و واسطه و الذمه لفظ واسطه اتصاف
بصفت الفاظ لطف باید باشد تا دلالت بر طریقه صفت عدل کند در مراتب ولایت چنانچه دلیل بر این معنا
لقوله تعالی فی سورة الاعراف و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایضا قوله تعالی فی سورة ص یا داود
انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق پس مثل مراتب ولایت نیز همچنانست که سلاطین

غیر خود را

غیر خود را خلیفه و جانشین خود میکردانند در بعضی بلاد و تدبیر آن بلاد را بدو تفویض میکنند و مثل
علت غائیه او ایضا بمنزله واسطه بودن مرآت است ما بین ضوء شمس و ماخذ نادیه پس چنانچه اخذ
نادیه بدون واسطه بودن مرآت از ضوء آن بی ماخذ محال باشد و آن علت خواهد بود پس همچنین
اخذ افاضه فیض رحمت الهیه بدون واسطه بودن نبی اکرم و مآثر محال باشد لهذا از
این جهت آنجناب مصداق خطاب لولاک لما خلقت الافلاک باشد و محبت الهیه نسبت بآنجناب نیز از
محبت اوست بظهور و معروفیت که لفظ احببت ان اعرف اشاره بآنست زیرا که محقق شد که مراد از لفظ
احببت ان اعرف محبت اوست بظهور و معروفیت رحمت و عدل و علت ظهور و معروفیت و مظهر رحمت و عدل
آنجناب خواهد بود لهذا محبت بآنجناب که مظهر رحمت و عدل الهی مطلقه است   لفظ احببت ان اعرف
خواهد بود از این ملقب بحبیب الله باشد و متابعت محبت باو و متابعت محبت بخدا و نیز تعالی باشد لقوله تعالی قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشاره باینست پس چنانچه آنجناب مظهر دین خدا و واسطه ظهور و فیض
رحمت باشد و از این جهت حبیب الله باشد پس همچنین متابعت آنجناب در ظهور دین خدا کردن بدین حق
که شامل رحمت باشد محبت الهیه نسبت بمتابعین آنجناب نیز مثل محبت بآنجناب که مظهر دین خداست میباشد
لقوله تعالی فی سورة البقرة ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین زیرا که عبادات مفروضه که متابعت شرع انور
باشد از آیات آنجناب او سبحانه پاداش دنیا و عطا یا میکند و پاداش مغفرت و نعیم جنان از برای
ظهور و مآثر رحمت لقوله تعالی فی سورة البقرة فآتیهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین از
این جهت ایضا ایشان دوست خدا میباشند و خدا نیز ایشان را دوست دارد و بعضی عاقبت امور ایشان از عهده
میباشند و رحمت خود را شامل ایشان نماید چنانچه نیز سابقا اشاره بآن معنی شد پس مراد از محبت خلق بخدا و نیز
متابعت شریعت پیغمبر اوست که علت است بر افاضه رحمت که غایة آن بوده و محبت او سبحانه نیز بر ظهور و معروفیت
انست و ایضا مراد از محبت الحق بخلق عبارتست از بیان مذکور که فیض رحمت خود را شامل ایشان نماید و محبت
بر طرفین خالق بر مخلوق و مخلوق بر خالق غیر این معنی و جهی ندارد زیرا بعلاوه عقل و نقل از آیات و اخبار که بر
متتبع لبیب روشن است زیرا که محبت خالق نسبت بمخلوق بطبیعی نخواهد بود چه او سبحانه منزه از طبع و طبیعت
و ترکیب است که محبت او طبیعی و طبائعی باشد چون محبت مخلوق نسبت بفرزند و امثال آن که طبیعی و طبائعیست تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و او سبحانه محبتش نسبت بمخلوق چنین باشد بلکه محبت او سبحانه ظل رحمة است مقتضی بقاء
کمال که قوام موجودات از برقرار است چنانچه هیچ موجودی از محبتی خالی نتوانند بود لیکن اطلاق محبت در نهایت
که قوت عقل را در او مدخلی باشد و الا میل منافر طبیعی را اطلاق محبت نکنند بلکه از او میل و هرب گویند پس
محبت در نوع انسان دو گونه بود یکی طبیعی چون محبت مادر فرزند را و دیگر ارادی چون محبت متعلم معلم را
مفرزند را والدین را و عبد مولی را و این محبت چون از منشأ لذت مراتب روحانیست که از اراده ایشان نسبت
بانسان شده است پس محبت با ایشان طبیعی نباشد بلکه ظهور بوده از این محبت ناشی از تعلم حکمت معلم و معرفت

که از ایشان باشان عاید شده است و ایشان هم بواسطه ظهور و بروز این مراتب را از او اقوام در محل
تکمیل او شده اند چنانچه سابقا در طریقه دوم متحقق شد لهذا مقتضی مصداق حقیقت محبت انسان نسبت بوالدین
و معلم و مولی الطاعت و پیروی ایشانست در معرفت علم و حکمت و معرفت بحسب تکمیل ایشان نسبت باو پس هم چنین
محبت الهی نسبت بمخلوق او ادعای تمنی از محبت والدین و معلم و مولا پس ایضا مقتضی مصداق حقیقت محبت مخلوق نسبت
بخالق او ادعای خواهد بود و متابعت احکام اوامر و نواهی شرع پیغمبر او و راسخ شدن بر پیروی او لقوله تعم
فی سورة آل عمران قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم وایضا مؤید لهذا
قوله تعم فی سورة القصص وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک
ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین وفی تفسیر لاهیجی فی کتاب معانی الاخبار عن علی بن ابیطالب علیه السلم
فی قوله عز وجل ولا تنس نصیبک من الدنیا قال لا تنس صحتک وقوتک وفراغک وشبابک ونشاطک ان تطلب بها الآخرة
معنی آیه اینست که فراموش مکن بهره خود را از دنیا که آن تندرستی و توانائی و فراغت و جوانی و نشاط است باینکم
بدین آلات طلب مثوبات آخرت کنی و احسان کن بشکر و طاعت چنانچه احسان کرده خدای تعالی با نعام و مجو
فساد را در زمین و فی کتاب المسطور عن الصادق علیه السلم اعظم الفساد ان یرضی العبد بالغفلة عن الله تعم وهذه الفساد
یتولد من طول الامل والحرص والکبر کما اخبر الله فی قصة قارون فی قوله ولا تبغ الفساد فی الارض وکانت هذه
الخصال من صنع قارون واعتقاده یعنی بزرگترین فساد این است که بنده غافل باشد از معبود حقیقی و بعین دنیا
در هم و این فساد که غفلت است متولد میشود از طول امل و حرص و کبر چنانچه حقتعم در این آیه از قارون خبر
داده فی الجمله از آن امور از فعل قارون و از معتقدات او است بدرستیکه خدا نیم دوست نمیدارد فسادکنندگان در
زمین را که تفاخر و تعظم کنند و افعال سیئه از ایشان بظهور رسد پس از اینجا بر تو محقق شد که محبت خدا تعم
راسخ شدن بر پیروی فرستاده او و بجا آوردن است که صفت او نوشته است در کتابهای خدا لقوله تعم فی سورة
الاعراف من قرآن المجید الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم
بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت
علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون یا ایها الناس انی رسول الله
الیکم جمیعا الآیه ای مردمان بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی همه شما نه ببعضی دون بعضی چنانکه رسل دیگر بودند
الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته
واتبعوه لعلکم تهتدون وایضا قوله تعم فی سورة محمد صلی الله علیه وآله والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل
علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل وان الذین آمنوا
اتبعوا الحق من ربهم کذلک یضرب الله للناس امثالهم مضمون آنکه و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و کردند کارهای
شایسته خلوص نیت مخصوص قربت و گرویدند بانچه فرستاده شده بر محمد صلی الله علیه وآله که پیغمبر حمید مقال و ستوده
خصال است که آن قرآن معجز نظام است که راست و درست است از نزد پروردگار و بجهة حقیقة آنست که هر کز قلم نسخ بر او
کشیده

3 لقوله تعم فی سورة بنی اسرائیل وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا ع

3 پس وجه تحقق این آیه شریفه که بیان صفت رسول است که بعد از عصیان و ستیصال او لازم است بر عام که اطاعت کرد او ع

کشیده نشده بپوشانند خط و رکن در از اینها که متصف باین صفات شد از سرگناهان ایشان در گذرد و بجهة
شرف ایشان و بصلاح آورد حال ایشان را در دین و دنیا و ذلک ضلال از دل ایشان بسبب ایمان بود و رد
تا در دار او عصیان نگردد نتیجه این ضلال و اصلاح حال و بال بسبب آنست که کافران متابعت کردند باطل را
و آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و پیروی کردند حق را که آن حق قرآنست که نازل شده از نزد پروردگار ایشان
همچنین بر چنین طریق بیان میکند و روشن میسازد خدای برای مردمان احوال پیروان باطل و پیروان حق را
چنانچه صاحب خلاصة المنهج گوید که اکثر برآنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حقتعم بیان این دو گروه میکند بجهة مردمان
تا حق را از باطل و نیک را از بد فرق کنند و باین هر دو گروه عبرت گیرند و تابع هدی شوند و از هوی محترز
شوند یا بیان میکند مثلهای ایشان را باین وجه که اتباع باطل را مثل عمل کفار گردانیده و اضلال را مثل جنبش
ایشان و اتباع حق را مثل اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل فوز ایشان لهذا هر که باشد که امید دارد و رسیدن
بثواب خدا پس باید که کسب طاعت کند قبل از آمدن اجل پس بدرستیکه مدتیکه خدا مقرر کرده برای رسیدن بثواب
هر اینه آینده است و چون چنین باشد واجب باشد مبادرت کردن بانکه محقق اجل و مصدق رجا و مستوجب قربت
و رضا باشد کما قال الله تعم فی سورة العنکبوت من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت وهو السمیع العلیم سمیع
جمیع گفتار کرد و علیم بحقیقت است یعنی هر که میترسد از خلف و جزا و حساب در عرصه بعث پس باید که کسب طاعت کند
قبل از آمدن اجل چنانچه مؤید اینست قوله فی سورة العنکبوت والذین کفروا بآیات الله ولقائه اولئک یئسوا من
رحمتی واولئک لهم عذاب الیم مضمون آنکه آنانکه گرویدند بآیتهای خدا که دلایل وحدانیت اند یا بکتابها او و
معجزات او و برسیدن برای آخرت و بعث آنگروه نا امید خواهند بود از بخشایش من در روز قیامت و آنگروه
مر ایشانراست عذاب درد ناک وهو المطلوب پس از اینجا بر تو واضح شد که مصداق صدق و حقیقت محبت
عباد بخدا بغیر اطاعت و پیروی پیغمبر او نیست در عبادات مفروضه که ما فوق جهت انس و محبت الهی بر عباد بواسطه
آنست چنانکه محبت او نسبت بر ظهور رحمت خود بر عباد لقوله تعم فی سورة التوبة ان الله یحب المتقین کو اینکه جهت
الهی نسبت بخلایق شامل و اعم است بر تمام از مؤمن و کافر لیکن این رحمت است در دنیا از صفت رحمانیت
بلا از وجود و حیات و ارزاق و سایر نعمتهای وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها نسبت بجمیع خلایق بر محبت
او بجانب بعضی این جهت رحمت در دنیا بر خلایق نیست ظهور بباشد تفضل لقوله تعم فی سورة النمل وان ربک لذو فضل علی
الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون پس این تاخیر عذاب نعمتی است از فضل او تا شاید بر سبیل توبه از آن عذاب نجات
یابند چنانچه در بیان این معنی صحت پذیرفته شد وایضا قوله تعم فی سورة النمل امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء
نیز این آیه دلالت بر معنا دارد چنانچه در تفسیر لاهیجی مرویست که قطب راوندی در شرح شهاب آورده که دعا
در سه صنف از مردم بیقین بدرجه اجابت و قبول میرسد یکی دعای مظلوم دوم دعای مضطر خواه مؤمن باشد
و خواه کافر و اما دعای مظلوم دلیل آنکه حضرت رسالتپناه صلی الله علیه وآله فرموده دعوة المظلوم مستجابة واما
مضطر حقتعم میفرماید که امن یجیب المضطر اذا دعاه چنانچه نیز بیان این معنی در بیان اجابة الدعا گذشت قبیل

تا تعجیل عقوبت ایشان از ارتکاب معاصی ع

کما فی بحر المناقب فی توضیح حدیث

برهان چهارم از مقدمه بیان شرح بعثت وجود نبی و نصب اولیاست
در علت غائی وجوب بعث الانبیا و وجوب نصب الاولیا

۴۶ شرح شده است لهذا محبت الهی نسبت بخلایق اعم است بمنزلهٔ رحمت رحمانیت به بیان مذکور و مصداق قوله تعالی
فی سورة بنی اسرائیل وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا
تَفْضِيلًا چنانچه تعقل در موضع ظاهر خبر این آیهٔ کریمه نموده و مفاد او را موازنه با عالم حس و شهادت کردن
بر تو متحقق خواهد شد رابطهٔ محبت او سبحانه را بطریقهٔ صفت عدل اعم است بمنزلهٔ رحمت رحمانیت زیرا که بطریق
وجدانی روشن است که کرامت الهی بر بنی نوع انسان هم جسمانیست و هم روحانی اما جسمانی تمام ایشان را
از مؤمن و کافر وارد تخمیر طینت ایشانست ببدن و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راست
قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمییز بعقل و فهم و نطق و حفظ و راه یافتن باسباب معیشت
و تمکن بر صناعات و اما روحانی ایضاً بر دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و کافر در آن
نیز شریکست چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب بنی آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد بر
عبودیت و ارسال رسل و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار قدرت و دلایل
معجزات برای ایشان و اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیاء و اولیاء و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از
نبوت و کرامت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه پس هم چنین به بیان
مذکور محبت الهی ایضاً نسبت به بنی نوع انسانی بر دو نوع عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و کافر در آن
شریکست و آن محبتی است بحسب جبلی ایشان در دنیا از روزی و اجابت دعا در حال اضطرار و مظلومیت و محبت
بوالدین ایشان برای نشو و نما و تربیت و نفقه ایشان چنانچه در حکایت حضرت موسی ع و محبت فرعون و آسیه و مادر او
نسبت بآنجناب مأثور است همان محبت الهی است که از ایشان نسبت باو ست بوده و اما محبت خاصه و جانبیه ثابت
باهل ایمان و ایقان خواهد بود که بواسطهٔ تصدیق ایشان بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی ایشان را در دنیا گرامی دارد
باشان قوله فی سورة الحجرات إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ باینکه در دنیا دوست گردانیده است بسوی ایشان ایمان
و آراسته او را در دلهای ایشان بسبب فضل واسعه و مجرد باهره و مکروه گردانیده و دشمن ساخته بسوی ایشان
پوشیدن حق را که آن توحید است و نبوت و سایر ارکان ایمان و بیرون رفتن از طاعت مفروضه و عدم ایمان
بآن و نافرمانی از روی عناد و طغیان بر کفر و معصیت انکره ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح
و محاسن امور بر وجهی که داخل الله در آن پس این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان کرده شده است بایشان
تفضلی است از جانب خدا و نعمت و حقی است از طرف او که داناست بتصدیق و کذب هر یک مخبر و هر یک را
بر وفق اعمال جزا خواهد داد و محکم کار در امور ایشانست کما قال الله تعالی فی سورة الحجرات وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ
الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ پس این نعمت محبت ایمان و تکریه کفر و عصیان نسبت بمتقین و اهل ایمان محبتی از جانب او سبحانه بایشان
ما فوق محبت جسمانیه بمنزلهٔ رحمت رحیمیت نسبت بمحبت رحمانیت او در دنیا چو رحمت واسعه عامه البته در دنیا
بمصداق قوله فی سورة الانعام فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ بر اهل طاعت
شامل است

اصابع جمع انگشت

کما ورد فی سورة طه وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي

فان کذبوك

بقیهٔ آن

۴۷ شامل است از حیث روحانی و جسمانی موصول برای آخرت و بر اهل تکذیب و کفر شامل است از حیث نعمت جسمانی
و مهلت دادن و تعجیل عقوبت نکردن بطریقهٔ صفت عدل تا شاید که از کفر و تکذیب باز گردند و باز داشتن خواهد
شد عذاب ایشان در وقت مقرر پس هم چنین رابطهٔ محبت الهیه نسبت بعباد خود بمنزلهٔ رابطهٔ ظهور رحمت است
برای ایشان پس چنانچه سابقاً متحقق شد که غرض الهی از غایت علت خلقت اظهار رحمت بود بطریقه صفت عدل که لفظ
احببت اشاره بآنست پس این محبت نسبت بعباد بحسب شمول ماثر رحمت است برای ایشان یعنی محبت الهی
بظهور معروفیت فیض رحمت است بحسب قابلیت و استعداد خلایق در اخذ ماثر او که او سبحانه عالم بمراتب قابلیت
و استعداد هر یک از ما خلق الله بوده که هر یک طالب و خواهان چه خواهند بود و چه از ایشان ناشی و بروز
خواهد شد لهذا بطریقه صفت عدل هر یک را محل ظهور ... و هر یک را بحسب مراتب و استعداد اخذ
او را ماثر فیض رحمت خود گردانیده پس سر خلقت کفار و اهل تکذیب با آنکه او سبحانه عالم بمآل کفر و نفاق ایشان
از این جهت خواهد بود که ایشان را شامل رحمت عامه خود کرده اند در دنیا پس اگر خلق نمیکرد ایشان را استعداد
بشایسته محل خواهند شد و او سبحانه منزه از آنست لهذا از طریقهٔ صفت عدل ایشان را مانند اهل طاعت و ایمان که عالم بمآل
ایشان داشته از ابتدای خلقت بر وجه راه هدایت و گمراهی را بایشان نمانده قوله تعالی فی سورة البلد وَهَدَيْنَاهُ
النَّجْدَيْنِ از اینجا و از این جهت که او سبحانه اعلام میکند به پیغمبر خود که بر تو همین تبلیغ احکام است و اداء رسالت
و راه حق نمودن اما رسانیدن بحق کار ما است چنانچه میفرماید فی سورة القصص که إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ پس از اینجا بر تو معلوم خواهد شد که رابطهٔ محبت الهی در خلقت کفار
از حیث وجود ایشان الا برای افاضه فیض رحمت عامه دنیویه بر ایشان چنانچه میفرماید فی سورة البقره که إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وایضاً قوله وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ایضاً فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ وایضاً وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ وایضاً فی سورة النساء إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا وایضاً فی سورة الانعام وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا
يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ و کذلک از امثال این آیات که در کلام مجید وارد است دلالت دارند بر مدعا زیرا که محبت مقتضی
بظهور معروفیت فیض رحمت است و حال آنکه افعال و اعمال و نیات باطل ایشان جایگاهی شان را دوزخ
قرار داده و بد انجام کار ایشان را دوزخ بدرستیکه خدا دوست نمیدارد ایشان را چه محل و مکان نقمت است عکس
محل و مکان رحمت لقوله تعالی فی سورة آل عمران وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ لهذا وجود ایشان قابل رحمت
الهی نشده پس خداوند دوست نمیدارد ایشان را بلکه دوست داشته که اکرام کند ایشان را بنعمتهای رحمت خود
در دنیا و در آخرت جزای ایشانست که کسب کرده اند نعمت کریه او بطریقهٔ صفت عدل عاید ایشان شود کما قال الله تعالی
فی سورة البقره وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایضاً قوله تعالی فی سورة
یونس إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ الحاصل محبت الهی مقتضی فیض رحمت است بحسب قابلیت
و استعداد خلایق که اخذ ماثر او کنند و این معنی مخصوص بجماعت او ست از اهل ایمان و تقوی و نیکوکاران
که محبت خاصه مخصوص ایشانست که اخذ رحمت خاصه را که غرض بوده کرده الله و ماثران از ایشان در دنیا و آخرت

برهان چهارم از مقدمه بیان ترتیب وجود بنی و نصب ولایت
مر علت غائی محبوب علی الله و محبوب من الله را

بظهور رسیده وایشان مظهر رحمت و مخزن جوهر محبت او سبحانه خواهند بود از این جهت محبت او نسبت بایشان
بمنزله محبت خود است بظهور معروفیت رحمت خود باشاره لفظ احببت ان اعرف از اینجاست قوله تعالی فی سورة البقرة
وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وایضا قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وایضا قوله تعالی فی سورة التوبة إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ وایضا از این باب است قوله تعالی فی سورة الانعام مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس هر عوض واده حضرت عزت شانه بحسنه ده برابر و جزا بسیئه یکی
بالیکه فرموده فی سورة الرحمن هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ از باب سبقت رحمتی غضبی که خدا و قد هدایت فرموده
بندگان خود را بان که شادی کنند بفضل و رحمت او که سرمایه ایشان فضل خداست و خزانه ایشان رحمت
اوست چنانچه سابقا گفته شد تا باین فضل و رحمت نا متناهی حضرت باری شاد شوند مؤمنان که ان متضمن
بهتر است از انچه جمع میشود از حطام دنیویه که در معرض زوال و فنا است چنانچه اشاره باین فی قوله تعالی است
فی سورة یونس قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ زیرا که موعظه که متضمن بشارت است شامل شفا
قلوب است و ان متضمن هدایت است بدین حق که خدا وند بواسطه کرویدن بنده بدین حق در انچه مصدق و صدق
و محبت حقیقت انست که امر و نهی فرموده خریدار نفسهای ایشان با بنهای بهشت خود کما قال الله تعالی فی سورة التوبة
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ پس این ایه تمثیل است برای ثواب دادن مؤمنان ببهشت برای بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشترا
زیرا که گفته اند که بیع و شری حقیقی وقوع کی یابد که مالک مبیع غیر مالک مشتری باشد و حال انکه مالک هر دو حضرت خداوند
که مالک مطلق است پس این تحریص است در غزا و جهاد و بذل مال بجزای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا دادن
بهشتی زوال چه نفس فانی شرو شور است و مال سبب طغیان معرفی و این هر دو ناقص معیوب در داد من
فلکی و بهشت باقی مرغوب را بستان وایضا گفته اند در بیع و شری چهار چیز معتبر است بایع و مشتری و مبیع و ثمن
بایع اینجا نفوس عاقله مطمئنه است و مشتری حق تعالی است و مبیع نفوس حیوانیه است و ثمن جنت است وایضا
در خلاصة المنهج است که بیکی از اکابر دین فرموده که بیع موقوف است بر بایع و مشتری و دلال و ثمن و مشتری حق
تعالی است و دلال محمد مصطفی و بایع بنده مؤمن و دین ثمن دار القرار فَنِعْمَ الْمُشْتَرِي الرَّبُّ الرَّحِيمُ وَنِعْمَ الدَّلَّالُ
الرَّسُولُ الْكَرِيمُ وَنِعْمَ الثَّمَنُ الْجَنَّةُ النَّعِيمُ پس انواع تاکیدات این کریمه واقع است بر اظهار رحمت بطریق صفت
عدل و مؤید بر مدعا است که سر علت خلق مقتضی فیض رحمت بفضل بطریقه صفت عدل بتحقیقات مسطوره و هو المطلوب
پس خطاب بحدیث لولاک لما خلقت الافلاک کنایه است بر سر غایه علت خلق باینمعنی که اگر محبت مقتضی فیض رحمت بنو
بطریقه صفت عدل اظهار نمی نمود خلق افلاک نمیکردم چه مادر و مصدر معرفه بغایه علت خلق از اشاره قوله ولا یزالون
مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم محقق شد و از قوله و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون طریقه عدل الکنایه بیدیو فیه
و از اشاره حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف نکته محبت بظهور معروفیت رحمت و عدل و معرفت
خلایق را

خلایق وا سرار ان اگاهی و نمایند بطریقه حقیقت و از خطاب لولاک لما خلقت الافلاک تعیین مصدق و محبت مصداق
حقیقت سر غایت سطر بود در حضرت ختمی مرتبت بمنزله مرات نمونه از مثل جمال شده ایذات تو در تکوین مقصود بوجود
نام تو محمد و قامت نموده دل بر لب در بای شفاعت بستم ثان روی روان میکنم از دیده دو رو ده لهذا
خطاب لولاک کنایه است بصفت ذات انجناب بر سر علت غایه خلق از وجوب علی الله و از نتیجه علت تکالیف از
وجوب من الله به بیان سابقه پس نکته خلاصه اتمام کلام بنهج ذکر جامع و اطراف مرام در این مقام انست که از
تحقیقات مسطوره بر تو محقق شد که محبت الهی نسبت بظهور معروفیت خود سبحانه ظل وحدت است مقتضی بقا
کمال و قوام محبت موجودات از بر تو او ست پس از نکته خطاب لولاک و سر کنایه ان بر تو واضح خواهد شد
که حضرت ختمی مرتبت نمونه ایست در مظهریت محبت او سبحانه بر ظهور فیض رحمت بطریقه صفت عدل چنانچه
از قوله تعالی فی سورة الانبیاء وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ نمونه رحمت بودن انجناب معلوم شد و از قوله تعالی
فی سورة الاعراف وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ نمونه طریقه صفت عدل انجناب مفهوم شد پس
همچنین نمونه بودن انجناب مر محبت الهیه را بظهور رحمت و عدل از قوله تعالی است فی سورة ال عمران قُلْ إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ خواهد بود لهذا وجود وجه انجناب بطریقه سیر و سلوک مجعول ایشان
نمونه ایست بر مظهریت دین خدا که محبت مقتضی فیض رحمت است بطریقه صفت عدل پس از اینجا مفهوم تو خواهد شد
که محبت الهی نسبت بخلایق که ماثور رحمت انجناب خواهد بود چنانچه مصداق محبت خلق نسبت بخالق که بفیض
رحمت باشد اقتدا بخصلتهای پسندیده انجناب کردنی است خواهد بود لقوله تعالی فی سورة الاحزاب لَقَدْ كَانَ
لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا زیرا که سابقا محقق شد که عبادات مفروضه
علت و وسیله میباشند مر انسان را بفیض رحمت او سبحانه و ارتباط محبتش بعبادات مفروضه تمیز محبت اوست
نسبت بظهور فیض رحمتش از این جهت تحریص میکند مکلفان را بمتابعت اقتدا بخصلتهای پسندیده رسول خود
تا کنایه باشد و ارتباط محبت او بظهور رحمت و عدل منوط باینجناب لهذا ملقب بصورت الحق و مراتب الذات
و مرات الصفات و المظهر الاتم و مظهر الاسماء و حبیب الله شده است پس محبت الهی نسبت بمخلوق بوانجناب
باشد چنانچه گفته اند که دوست تو کسی باشد که او تو باشد بحقیقت و غیر تو بصورت و انحصار در موضوع این
مقام ثابت باشد چنانچه از اسماء الهیه است که لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْآلَاءُ و قوله تعالی
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا پس همچنین در حق انجناب این اسماء که فرموده اند معصوم که نحن والله الاسماء
الحسنی الذی لا یقبل من احد الا بمعرفتنا چه از انجا که از مماثلت محبت خود او سبحانه متنزه از مثال و
مماثلت است از این جهت هم برای انکه محبت مخلوق وا بسوی خود جلب ایشان نموده که فیض رحمت شامل ایشان
شود لهذا صفات و خصال پیغمبر خود را مرات صفات و خصال خود قرار داده تا نظر خلایق با وصاف
و خصال انجناب محبت مماثلت و اطاعت او را اختیار کنند چنانچه فرموده قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ
وایضا فرموده مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا پس از اینجا بر تو واضح خواهد

برهان چهارم از مقدمه بیان سر بعث وجود نبی و نصب ولایت

مر علت غائی وجوب بعثت الله و وجوب بعث الرسل

شد که موضع ظاهر کرده که دلالت بر ترغیب طاعت است مر اجتناب را ایضا کنایه بطریقه صفت عدل میباشد کربانی

صفت عدل کامل اطاعت ترغیب تمامی بنجر و اکراه لهذا انبغی دلالت است در امر بین الامرین خالق و مخلوق

بطریقه صفت عدل که اجتناب مظهر این صفت است و بطریقه صفت عدل احکام امیر ساند و بطاعت ترغیب مینماید

تا مجتهدان مستوجب حسن شوند عباد و بواسطه حسنه مصداق محبت طرفین از اینجاست قوله تم فی سورة الحجرات

فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین پس چنانچه اصلاح میان عباد بطریق سویت و عدل باعث است

محبت ایشان بهم میشود که خدا و ندو دوست دارد عدالت کنندگان را پس هم چنین صفت عدل الهی مقتضی محبت او است

بظهور فیض رحمت و اومت مقتضی محبت با اوند مر علت خلق کما قال الله فی سورة الانعام وتمت کلمت ربک صدقا

وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم لهذا صفت عدل علت و رابطه محبت است بظهور فیض رحمت و لهذا

کقوله تعالی فی سورة النحل ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی که بعد از عدل توحید است و احسان ادای فرایض

چنانچه اثبات انبغی و مقتضا در توجیه الجبر و لا تفویض و مثل حریف صد هزار شود اشاره مرتم انتقام و لعن ایشان

نباشد لهذا بر این اشاره اقتصار نموده کلام را بسط عرض اصل که مؤید بر مقتضا است بوده شود پس دلیل بر

اثبات مقتضا در انتقام بطریق اجمال که مفهوم تو شود آنست که بر لبیب فطن روشن و مبرهن است که هر نوعی از

ممکنات و هر ذاتی از ذوات معلول و مظهر اسمی از اسماء خدا است و تماما دلالت بر وحدانیت میکنند وفی کل

شیء له آیة تدل علی انه واحد لقوله تم سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین انه الحق الآخر چونکه از لطائف

صنعت و بدایع حکمت او سبحانه است که آفاق را مقابل انفس واقع نموده و انفس را نمونه آفاق قرار داده به بیان

کردن بیانش توحید اشاره شود و بالفطرة هر ذاتی از ذوات ممکنه این دو عالم را دارای مظهر اسمی از اسمای

صفات کمالیه ذاتیه تجلی او فرموده که از فطرت بخشایش مظهر بانی انسانی که از عالم انفس است نسبت با وجود

الادعام و خویشاوندی که در رحم شریک اند یعنی در شکم که جای کودک است و عدد حرف ان مجتاجل مطابق

عدد عظم انسانست چنانچه گفته اند عدد عظم چه خواهی که بدانی تو یقین ه ی عدد ایدا از غذا کم بود ه

فتبارک الله احسن الخالقین پس از این فطرت اخلاقی و ملکات جبلی صفت رحمیت او سبحانه ظاهر و روشن است

چنانچه انبغی از انزال باران سماوی و انعام نعمتهای آفاقی هویدا و ظاهر است چنانکه از ملاحظه نظام امور این

دو عالم که آفاق و انفس است دیده میشود که مرجع دو عالم بیکنوع تمام انواع بیک جنس اجناس بیک جوهر و تمام

بیک نظام فریاد زننده اند که سازنده آن یکی است موصوف بصفت عدل چنانچه طریقه سلوک از معرفت

صفت عدل که مفهوم تو شود رجوع بکتاب توحید مفضل است که فرموده حکیم المتالهین است از امام بحق ناطق ابی

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در انجا عبرت گیرند از ان عبرت گیرنده گان و زیاده کرده بسبب آن معرفت

مؤمنان و تحیر کرده در آن ملحدان تا صفت عدل الهی یافته تو شود که عدل نسبت بذات هیں و حجت است

و صحة بالنسبة بصد و دا فعال همان علت و ان از اثر و صفت ظل و صحة است که بر عالم صفات فعل است

چنانچه تحقیق انبغی در برهان عدل اصل خمسه محقق شود بعون الله تعالی پس از اینجا ثابت رابطه عدل نسبت برابطه

محبت

بقیه آن

محبت که سابقا در طریقه دوم تنوع آن شد معلوم خواهد شد لهذا رابطه عدل اتم و اعلی از رابطه محبت باشد

بلکه رابطه محبت از شئون صفت عدل خواهد بود چنانچه حقیقت انبغی در مثل عریف بر تو معلوم شود و در این

مقام بطریق بداهت و مجاز اشاره نموده تا شاید مصداق الظاهر عنوان الباطن و بعضی از علمای کالحق

حقیقة و عطا کل صواب نورا از افق بمو تو بوده شود و حقیقت مضامین شامل اخلاص شود بر رابطه

محبت شود المجاز قنطرة الحقیقة پس بدانکه مراد از محبت بحسب لغت دوست داشتن است که عبارت است

از میل و رغبت طبع بچیزی که ادراک آن ملایم طبع باشد یا بهجت و سرور باشد ادراک آن ملایم طبع باشد

یا بهجت و سرور باشد و ادراک آن ملایم طبع حاصل آید و حصول این محبت در انسان ممکن است بسبب از اسباب

نظر و اسباب و علتهای آن بسیار و مختلف باشد چنانچه اقسام آن را در معراج السعاده و دیگران بر نه قسم تقسیم بیان

ذکر فرموده اند که انتقام و الکفایش تمامت بیان آن نیست علیک بمطالع المذکور وایضا تصریح قدماء اهل

حکمت است که قوام جمیع موجودات و انتظام سلسله ممکنات منوط و مربوط بمحبت است هیچ دلی نیست

که از لمعه محبت در آن بهره نباشد و هیچ سری نیست که از نشاه آن در آن شوری نباشد اگر محبت

نبودی امهات سفلیه تن بازدواج آبای علویه ندادی و انعزاز وجود ایشان موالید ثلاث نزادی الفت

اجزاء مرکبات از تواند نیست و استقرار عناصر اربعه در مواضع خود بواسطه آن است لطفهای قطرات امطار

از شوق مرکز بزمین فرو میرود و نبات از جنبش محبت سر از گریبان خاک بیرون میکشد آری سر حب ازلی در هم

اجزا ساریست بلکه کمال دین و ایمان بمحبت است ایضا چنانچه مرویست که عیاشی از حضرت صادق روایت نموده

که از سر و در فرموده هل الدین الا الحب از اینجاست که گفته اند محبت و دوستی از جمله جنود عقل است

و عداوت و دشمنی که ضد آنست از جنود جهل است چه تنبیه بر نکته سر انبغی همانا از فرط سر محبت است

که از لفظ احببت امر فیض محقق شد از اینجهت اکثر اقسام محبت فطری و طبیعی است که احتیاج بکسب و تحصیل

ندارد چون محبت علت و معلول و صانع و مصنوع زیرا که چون هر معلول و مصنوعی رشحه ای از علت و

صانع در او است و نمونه ایست از او و تراوش نموده و مناسبت باو دارد و از جنس و سنخ او است

پس علت و صانع معلول و مصنوع را دوست دارد مثل محبت پدر نسبت بفرزند و معلم نسبت بمتعلم

و مولا نسبت بعبد چنانچه سابقا اشاره شد که هر یک از ایشان هر کمالی که از برای خود خواهند نیز همان

کمال را بلکه بالاتر از آن را پدر از برای فرزند و معلم برای متعلم و مولا از برای طالب است که بتفصیل و کرم

هر یک از انعام ایشان محترم میشوند زیرا که ایشان خود را منعم و مفضل بر ایشان میدانند لهذا هر چند تربیت نما

شود و انعام و تفضل و عنایت از ایشان زیاده شود محبت منعم و مفضل با ایشان زیاده خواهد شد از این جهت

ابتداء پدر و معلم و مولا نسبت بفرزند و متعلم و عبد محبت علتی و سببی دارند بحسب علت و سبب بودن

هر یک از ایشان و از ایشان بحسب را جمعیت قائم مقامی هر یک نسبت بمنعم و مفضل خود که بعد از ایشان

خلیفه و جانشین ایشان باشند و معرفت ایشان از آثار ظاهر و باقی و برقرار باشد از این جهت محبت ایشان

برهان چهارم از مقدمه بیان سر بعثه وجود نبی و نصب ولایت مر علت غائی وجوب علی الله و وجوب من الله را

بتکون وجود و تکمیل قوی و تحصیل کمال هر یک از اولاد و متعلم و عبید باشد پس مخفی نماند در این مقام که این
گونه محبت از پدر نسبت بفرزند و معلم نسبت بمتعلم و مولا نسبت بعبید بموجب داعیه محبت ایشان است بسوی
سعادت و شقاوت پس اگر محبت ایشان بهر یک از اینها برای اطاعت خدا بوده باشد پس محبت این بدرجه
اعلی و مرتبه عظمی رسند و دوستی ایشان بحال خود باقی باشد تا قیامت و همکذا محبت هر یک از اینها نسبت بآن
ثمره سعادت سرمدی است و این را محبت روحانی و خلت حقیقی خوانند و اگر محبت ایشان بهر یک از اینها برای
غیر اطاعت خدا و نفسانی باشد بلذات حسیه غرض و غایت از تحصیل نیست و آن محبت زوال پذیر شود
و بدشمنی بدل گردد کقوله تعالی فی سورة الزخرف الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین مضمون آنکه
و کسانیکه در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند در روز قیامت بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند
مگر بعضی کسانی از اهل ایمان که دوستی ایشان در دنیا و قیامت باقی است و عداوت مفقود برای آنکه
دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده بر کفر و معصیت در آن روز بجهت التجئة و خلت معذب شوند
پس دشمن یکدیگر گردند کما قال و یلعن بعضهم بعضا و خلت و دوستی اهل تقوی چون برای خدا تعالی است در نظر
سر لفظ احببت اعرف بجهت این بدرجه اعلی و مرتبه عظمی رسند پس خلت ایشان باقی خواهد بود بخلاف
خلت و دوستی کافران و فی تفسیر الامام علی قال الصادق علیه السلام الا کل خلة کانت فی الدنیا فی غیر الله فانها تصیر عداوة یوم
القیمة یعنی آگاه باشید هر دوستی که در دنیا برای غیر خدا تعالی باشد پس بدرستیکه آن دوستی عداوت شود
در روز قیامت وایضا در همان کتاب مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از تلاوت این آیه میفرمودند
که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت ایزدی بپیوندد گوید خداوندا فلان دوست
من مرا بطاعت تو امید داشت و از معصیت تو اجتناب میفرمود نظر لطف از او باز مگیر و توفیق که بمن عطا
کرده باو نیز عطا کن بخلاف دو کافر که در دنیا باهم صداقت میورزند چون یکی بجز از دیگری بمیرد گوید خداوندا
فلانکس مرا از عبادت تو منع میکرد و تحریص بمعصیت مینمود نظر لطف از او باز دار و بعذابی که من گرفتار
شده ام او را نیز گرفتار گردان الحدیث پس از این بیان تو معلوم خواهد شد که دو نوع محبت مستحسن و ثمره سعادت
سرمدیت و دو نوع محبت مذموم و منتج شقاوت ابدی است چنانچه نیز در تفسیر کاشانی است که در تاویل
کان شی مذکور است که خلت چهار نوع باشد اول خلت حقیقیه که محبت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح
و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیاء و شهداء و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این بتناسب
اوصاف کامل و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی ایشان با انبیاء و ارادت مریدان با مشایخ
و این دو نوع از محبت خلل نپذیرد نه در دنیا و نه در عقبا و مثمر فواید و نتایج صوری و معنویست سیم
محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسر صلاح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام
و مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است
پس چون در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد و غرض و غایت از تحصیل نیست و آن محبت

نیز زوال

نیز زوال پذیر بود و بدشمنی بدل گردد و هو المطلوب پس از این بیان تو واضح شد که بقای رابطه محبت الهی نسبت
بعباد در دنیا و آخرت منوط بتقوی است و آن مفید اکرام است کما قال الله فی سورة الحجرات ان اکرمکم عند الله اتقیکم
و نیز اگر سابقا معلوم شد که محبت الهی بظهور و معروفیت است و حصول آن موکول بطاعت عباد است لهذا خداوند
عالم بهمین کاملان اکرام فرموده در دنیا و آخرت بمحبت خلت محبت بظهور و معروفیت که لفظ احببت اعرف اشاره
بآنست چنانچه خطاب بمتقیان کند در سورة الزخرف که یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون الذین آمنوا
بآیاتنا و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت
یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز قیامت باین خطاب مستطاب سرافراز گردند
و الا خلت و محبت مشوب بمقاصد دنیویه مصداق محبت و خلت نباشد بلکه عکس آنست و بحسب آن در روز قیامت دشمنی
و همکذا نتیجه عشق بتحقیقاتی که سابقا تحقیق شد و ایضا اشعار بصفت نتیجه خلت مشوب لقوله تعالی است فی سورة
الزمر و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین و اشاره بنتیجه خلت بصفت حقیقت در ذیل آیه مذکور فرموده
و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین پس بهشت ثمره خلت و محبت حقیقی که محض رضای الهی باشد که حکم کرده شوند بدخول جنت و گویند الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و فرشتگان بایشان گویند که تلک الجنة التی اورثتموها
بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملئکه کنند و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من
الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و بعضی که حکم بدخول نار باشد از عدم
خلت و محبت ایشانست نعوذ بالله منها نظر بصفت عدل در آنست و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب
العالمین و بعضی گفته اند که قائل این قول حق سبحانه و تعالی است و چون مقتضا در ابتدا خلق فرموده الحمد لله الذی
خلق السموات و الارض و بعد از فنا و بعث خلق و استقرار ایشان در بهشت فرموده الحمد لله رب العالمین پس این
معنی تعلیم عباد است برای آنکه اول و آخر کار ایشان باید که محض و مجد الهی باشد الحمد لله رب العالمین و صلی الله
علی سیدنا حبیب الله العالمین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی
یوم الدین مخفی نماند که در این مقام بعضی مضامین نکات سر محبت ملحوظ است که اشاره بآنها باعث
طول کلام و بعد از غرض اصلی و وضع مقدمه مسطوره که بنیان و مصدر آنست خواهد شد لهذا اقتصار
نموده کلام و اسبق غرض اصلی مصروف میدارد و اشاره از آنها در مقام مناسب خود که بیان سر محبت
شعار مقام نبوت و ولایت است خواهد آمد انشاء الله تعالی فی مقام المذکور و هو المطلوب پس هر گاه سر
مقدمه که غرض اراده الله است از سر علت خلقت و تکالیف بر تو واضح و مبرهن شد پس بعد از معرفت این
معرفت و شناختن اصول خمسه دین که بر هر فردی از افراد مکلفین در اول بلوغ و تکلیف لازم و از ضروری
دین و اسلام است بر بنیانی که در صدد مقدمه محقق شد و سلوک طریق معرفت اصول خمسه که مکلف بآن
فرو است که بدون سلوک در آن متحرق از طریق معرفت اصول خمسه شود موقوف است ابتداءً مکلف را

کما قال الله تعالی فی سورة مریم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا صح

بحکم بعضی نسخ بنار

[illegible]

برهان چهارم از مقدمه بیان سریت معبود بنفس و نهایات است
مرعات غایت معبود بعلم انه و وجوب من الله

معرفت و شناختن نفس خود از اجتماع انضمام کالبد که او راست از آنچه مصداق و حقیقت انسانیت بآن
چون هیولای اعضائی و روح حیوانی و روح انسانی که از آن نفس ناطقه گویند و قالب مثالی و مجموع انضمام
مراتب مذکوره نیز که مراد از اصول خمسه دین چنانچه سابقا اشاره رفت عبارت است از لفظ توحید و عدل
و نبوت و امامت و معاد و باجماع امامیه ایمان عبارت است از تصدیق و اقرار باینها قلبا و لسانا و عملا
چنانچه محقق شود پس بتصدیق و اقرار باصول خمسه قلبا و لسانا و عملا که صدق حقیقت منطاکند بدون
معرفت بهریک از اصول که مصداق صدق و صحت حقیقت تصدیق و اقرار بآنها قلبا و لسانا و عملا راست و
درست نیاید لهذا ایمان موقوف بتصدیق و اقرار باصول خمسه است و مصداق صدق و صحت تصدیق و اقرار بآنها
منوط بمعرفت هریک از آنهاست قال رسول الله صلی الله علیه و آله واعلم ان اول عبادة الله المعرفة به یعنی بدانکه اول
عبادت الهی معرفت و شناختن اوست پس معرفت باصول خمسه مصداق صدق و صحت حقیقت توحید است و توحید
موحد تمام نخواهد شد مگر بتمامیت بواقی یعنی از عدل و نبوت و امامت و معاد زیرا که اینها از کواشف
و لوازم آثار توحید است از اینجهت تصدیق و اقرار باینها نیز از کواشف لوازم و علامات شخص موحد است
پس مراد از توحید موحد عبارت است از شناختن خدا تعالی بآنکه او اول است پیش از همه اشیاء بصفات کمال و جبروت
پیش از او نیست و یکتا است که دوئیت و شریکی ندارد و باقی است همیشه که باقی بودن او نهایتی ندارد
و از نو بدید آورنده آسمان و زمین و آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست و استغنا
صاحب لطف بعالم بدقایق امور به همچنین نادر و تو آنست بطریق صفت عدل و شناختن نبوت و امامت
و معاد راست لهذا این معارف عبارت است از توحید موحد که بدون معرفت بیکی از اینها توحید تمام نشود
و شخص انسانی موحد نشود چنانچه حقیقت نفس انسانی تمام نشود بمجموع انضمام مراتب مذکوره که مصداق انسانیت
انسان باو شود ~~و نیز معرفت بحقیقت نفس تمام نشود الا معرفت بتمام انضمام مراتب او که باعث تمامیت اوست~~
وکذلک تمامیت توحید که بانضمام عدل و نبوت و امامت و معاد تمام خواهد شد زیرا که معرفت باصول خمسه موقوف
بمعرفت نفس است و اصول خمسه باعتبار اصالت و استقلال یکی بیش نخواهد بود و آن معرفت بتوحید است و بواقی
که عبارت است از عدل و نبوت و امامت و معاد چنانچه معلوم شد از کواشف و لوازم و علامات صدق و
صحت آنست چنانچه نیز نفس انسانی باعتبار اصالت و استقلال وجودی یکی بیش نیست و بواقی انضمام مراتب
او که ایضا عبارت است از هیولای اعضائی و روح حیوانی و نفس ناطقه و قالب مثالی و اجتماع انضمام مراتبی تماما از لوازم و علامات
صدق و صحت حقیقت انسانیت تحقیقا که بعد متحقق شود لهذا از معرفت هیولای اعضائی که عنوان آفاقی است استدلال
توحید بطریق صفت عدل شود و از معرفت نفس ناطقه استدلال نبوت و امامت شود و از معرفت قالب مثالی
استدلال عالم مثال که مقدمه معاد است میشود و از معرفت اجتماع انضمام مراتب که بعث نامیده شد استدلال حقیقت
معاد خواهد شد از اینجهت معرفت باصول خمسه که عبارت از حقیقت توحید است موقوف است بشناختن نفس
بطریق مذکور چنانچه مؤید مقال است کلام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی

هرکس

۳ تعین مقابله از لطایف مصنفه و بدایع حکمت پس

بقیه آن

هرکس بشناسد نفس خود را بتحقیق که شناخته خدای خود را پس کنایه از نکته شرح حدیث شریف بقیه آن مقاله مذکوره اشتغال
باشد و این مقام معرفت بنفس بطریق مذکور چنانچه باید و شاید اختصاص بصفات متقیان و پرهیزکاران دارد نه غیر ایشان
چنانچه دلالت بر این دارد کلام بلاغت نظام مولانا و سیدنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغة عباد الله ان من احب عباد
الله الیه عبدا اعانه الله علی نفسه الخ الخطبة ای بندگان خدا بدانید که دوستترین بندگان بخدا اینست که [illegible]
او را اعانت کند بر نفس خود زیرا که حضرت مولای متقیان در این کلام خطبه اشاره فرموده است ببعض صفات متقیان و پرهیزکاران
نظیرکم و جمیع صفت از صفات ایشان در این کلام بیان فرموده آنکه تماما دلالت دارند بر معرفت چنانچه من جمله آن فقرات این کلام است
که میفرماید نظر نابصر در که استکثر و از قوی من عف بیزات سهلت موارده فشرب نهلا و سلک سبیلا جددا قد خلع سرابیل الشهوات
معقول قد الزم نفسه العدل مضمون آنکه نظر و تامل کرده دانا و مصنوعات تحقیقا و تعمق پس صاحب بصیرت شد یعنی یقین حاصل
او را بوجود واجب و صفات او و افعال او بمرتبه که گویا همه آنرا مشاهده میکند و دیگر آنکه ذکر میکند که دعوی کرد پس بسیار و چند
مر یکی خدا را در دل و جان خود ذکر خدا را راسخ کرده اند بمرتبه که در آیینه خاطر و در جمیع حواس ظاهر و باطن او غیر از ذکر خدا
چیزی دیگر ظهور ندارد و صفت دیگر آنکه آن بنده سیراب گشته از آب شیرین خوشگوار یعنی نفس خود را بفضایل و کمالات و معارف
کامل یابند مثل تشنه که از آب شیرین خوشگوار سیراب گردد صفت دیگر آنکه انسان گشته بر او موارد او یعنی تحصیل علوم و کمالات
و استنباط و استخراج معارف از مآخذ و محال و وصول آن بنده سهل و آسان از علوم و معارف سهل و آسان بوده باین بنده مراد
انحاء علم باشد از مصنوعات خدا و نفوس انبیاء و اولیاء و کتب سماویه چنانچه از فقرات بیان او صاف دیگر فهمیده است
است مراد از سهولت از سهولت و آسانی ادراک و حصول کمالات بسبب عنایات و توفیقات الهی و صفای نفس صفت دیگر
آنکه آن بنده اولا شاید بحرات دیگران یعنی از کمالات را بحث از بنی نوع خود سبب آسانی مآخذ آن چنانچه گذشت صفت آنکه آن
بنده در راه راست استعداد وش کرده یعنی در راه شریعت که مراد مستقیم عدالت سلوک کرده و از افراط و تفریط اجتناب کرده و طریق الله
سلوک او در طریق حق بوده منحرف از راه ضلالت و باطل چنانچه در صفت دیگر میفرماید قد الزم نفسه العدل آنکه آن بنده لازم کرده
بر نفس خود عدل که از عدل بعید در نظر مجهور مایل نشود مراد از عدل وضع هر چیز است در موضع که حق و سزا است
عقلا و شرعا و کان اول عدله نفی الهوی عن نفسه صفت دیگر آنکه اول عدالت بنده ترک و اعراض است از هوی و هوس نفس
اماره صفت دیگر و استمسک من العری باوثقها و من الحبال بامتنها آنکه آن بنده دست خود را محکم کرده در بند که استحکم تر
و تمسک کرده در ریسمان که ریسمان استوارترین و قویترین ریسمانهاست یعنی اعتصام کرده بحبل المتین رب العالمین که آن ذریعه
که حق سبحانه و تعالی بکتاب خود بر زبان انبیاء فرستاده و از کتاب او امر خدا و از نهی او نواهی اوست فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس
صفت دیگر آنکه آن یقین و مطابق واقع است نزد آن بنده مثل روز آفتاب روشن و درخشنده است و هیچ شک و شبهه عارض نمیشود
خاطر آن بنده در آن یقینیات و اعتقادیات نکرده دو گویا که آن بنده آن یقینیات را بعین عیان مشاهده میکند قد نصب نفسه
لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل وارد علیه و تصییر کل فرع الی اصله صفت دیگر قد امکن الکتاب من زمامه فهو قائده و
امامه یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله آنکه بها محقق بود در بدست کتاب خدا داده و منقاد و مطیع اوامر و نواهی او گشته
پس آن کتاب آن زمام عقل او را بدراه حق کشید و امام و پیشوای او شد صفت دیگر آنکه فرود نمیاید آن بنده هرجا که کتاب خدا فرود آمد

برهان پنجم از مقدمه بیان مجملا است در معرفت نفس
مضمون من عرف نفسه فقد عرف ربه

و نیز دلالت می نماید هرجا که منزل کتاب الله است و جای دیگر هرجا که کتاب در آنجا جای گرفته منزل ساخته مجملاً این صفت جمله از صفت
اوصاف صفات متقیان که مولای متقیان علیه السلام بیان فرموده اند که حقیقتاً از و تمام اوصاف آن را گرد بر نفس خود پس بنا بر این بیان
کلام این بزرگوار مصداق حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه کما ینبغی ما شود از آنجا بیت متقیان در همه گذران باشند به واسطه
اتصاف ایشان به صفات مسطوره و غیر ایشان که متصف باین صفات نباشند مصداق حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه نباشند
چنانچه نیز آن بزرگوار بعد از صفات متقیان و در همین کلام در دو شان خدا ستم بیان فرموده اوصاف فاسقان را و ایضا مبین کرده
تا اگر ایشان را باین اوصاف بشناسند و از ایشان احتراز نمایند و سیزده صفت از صفات ذمیمه ایشان بیان فرموده بقوله علیه السلام الاول
اخر قد تسمی عالما و لیس به صفت دوم فاقتبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال صفت سیم و نصب للناس اشراکا من حبائل غرور و قول زور
صفت چهارم قد حمل الکتاب علی آرائه صفت پنجم و عطف الحق علی اهوائه صفت ششم یؤمن من العظائم صفت هفتم و یهون کبیر الجرائم
صفت هشتم و یقول اقف عند الشبهات و فیها وقع صفت نهم و یقول اعتزل البدع و بینها اضطجع صفت دهم فالصورة صورة انسان
و القلب قلب حیوان صفت یازدهم لا یعرف باب الهدی فیتبعه صفت دوازدهم و لا باب العمی فیصد عنه صفت سیزدهم فذلک میت
الاحیاء بعضی ازین مطالب که بر ضمیر بصیر مبرهن است پس بنا بر مضامین اوصاف مذکوره که آن بزرگوار بیان فرموده اند من جمله صفت اعنی
کسی که با وجود جاهل مرده در نفس است یعنی در حقیقت مرده است زیرا که زنده حقیقی آن کس که نفس او به حیوة جاودانی داشته باشد
باکتساب کمالات نفسانی که باقی باشد به بقاء نفس بعد از فنا تن چنانچه ظاهر است که نفس این جاهل عالم نیست از این معنی بی حکم
دارد ما تا به صورت ظاهری زنده است پس اعتبار به این صورت ندارد پس از این جهت این صفت و سایر صفات مذمومه فاسقان
بهره در معرفت نفس خود نباشد که بشناسند معرفت نفس خدای خود را [illegible] باید و شاید اصلا مصداق حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه نباشند اما متقیان در همین کلام [illegible] باشند بعد از اوصاف و صفات مسطوره که از موارد مزبوره
بعضی از صفات [illegible] نفوس انبیاء و اولیاء و کتب [illegible] علوم و معارف و کمالات نفس [illegible] تحصیل و استنباط و استخراج [illegible]
وهو المطلوب پس چون اطراف کلام باین مقام منجر شد [illegible] اجمالا از موارد مذکوره صفت متقیان که سالک طریق حق اند در این معنی
سخن [illegible] باللّه التوفیق للطریق الرشاد برهان پنجم از مقدمه در بیان مجملی
در معرفت نفس و شناختن و دانستن معرفتی که عباد از شناختن نفس خود مکلف بشناسائی آن است بمضمون حدیث من عرف
نفسه فقد عرف ربه و اینکه شناسائی هر یک از افراد عباد مر خدای خود را مناسب معارف حقه او [illegible]
خود متعرف باشد از خاص و عام مجملا بدان ایدک الله که اهل تحقیق در حقیقت و ماهیت نفس اقوال بسیار داشته اند که اگر به تفصیل
ذکر نمائیم کلام به طول انجامد [illegible] در شناختن آن حیران شده اند [illegible] از شناختن آن [illegible] سزاوار آن است که
در شناختن نفس تمسک با حادیث ائمه [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] اقوال ایشان متعرف با آنها شد که از [illegible]
مضمون حدیث کمیل ابن زیاد است که از جمله خواص اصحاب مولای متقیان است می گوید که [illegible] در خدمت آن بزرگوار [illegible] یا امیر المؤمنین حدیث کمیل بن زیاد در بیان نفس
میل دارم نفس خود را بشناسم [illegible] ای کمیل کدام یک از نفسها را میل داری [illegible] بشناسم [illegible] یا علی مگر نه نفس
یکی هست پس فرمود ای کمیل [illegible] که نفوس چهار تا است با این اسماء النامیة النباتیة و الحسیة الحیوانیة و الناطقة القدسیة
و الکلیة الالهیة بعد در مقام شرح هر یک میفرماید [illegible] از برای هر یک از این نفسها پنج قوه [illegible] پس نفس نامیه نباتیه از برای او پنج
قوه است

برهان پنجم از مقدمه بیان مجملا است در معرفت نفس
بمضمون حدیث کمیل از امیر المؤمنین ع

انبعاث [illegible]
قوه است قوه ماسکه و قوه جاذبه و قوه هاضمه و قوه دافعه و قوه مربیه و خاصیت این نفس زیاده و نقصان است و انبعاث آن از
جگر است و نفس حسیه حیوانیه از برای او نیز پنج قوه است قوه سامعه و قوه باصره و قوه شامه و قوه ذائقه و قوه لامسه و از برای این دو خاصیت
است رضا و خوشنودی و غضب و انبعاث و محل آن قلب است و نفس ناطقه قدسیه از برای او نیز پنج قوه است فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و نیست
از برای آن انبعاث [illegible] و این نفس شبیه ترین چیزهاست بنفوس ملکیه و از برای او دو خاصیت است نزاهت و حکمت و نفس کلیه الهیه
از برای او نیز پنج قوه است بقاء در فنا و نعیم در شقاء و عزت در ذلت و فقر در غنا و صبر در بلاء و از برای او دو خاصیت است رضا
و تسلیم و این آن نفس است که مبدأ او از خداست و بسوی او عود میکند قال الله تعالی و نفخت فیه من روحی و کقوله یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة [illegible] و العقل وسط الکل [illegible] و اما در نفس [illegible] که عبارت باشد از [illegible] نامیه نباتیه [illegible]
[illegible]
شیطان [illegible] از خلاف دین و اسلام او باشد [illegible] که عبارت از نفس ناطقه قدسیه باشد [illegible]
[illegible] اذان [illegible]
عبارت [illegible] اطیعوا الله و رسوله [illegible]
[illegible] بحار الانوار [illegible]
[illegible]
[illegible] روح الحیوة [illegible] روح القوة [illegible]
[illegible] روح الشهوة [illegible] روح الایمان [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible] روح القدس [illegible]
اوست و روح القدس [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible] روح الحیوة و روح القوة و
روح الشهوة و روح الایمان و کافران و حیوانات را سه روح است روح الحیوة و روح القوة و روح الشهوة و بالجمله از آنچه که
مذکور شد از مضامین احادیث شریفه مسطوره [illegible] معرفت
بنفس [illegible] معرفت [illegible] شناسائی هر یک از افراد عباد مر خدای خود را مع
سایر معارف متعلق [illegible] بنفس [illegible] باشد [illegible] که در حدیث اول [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
و اسلام او باشد [illegible] باین دو نفس [illegible] شیطان [illegible] دین و اسلام
[illegible] معرفت [illegible] حاصل باشد [illegible] حاصل باشد [illegible] نفس ناطقه قدسیه

برهان پنجم از مقدمه بیان مجملی است در معرفت نفس بمضمون حدیث کمیل از امیرالمؤمنین و ائمه دیگر

٥٨ کر بلسان شرع او را بنور روح الایمان نامیده اند و اختصاص این نفس مخصوص بانبیاء و اولیاء و مؤمنان است چنانچه در حدیث سابق
معلوم شد و نیز محقق شد که نفس ناطقه قدسیه لوامه است باتصاف مسطوره پس از نتیجه مرصاد معلوم است بحسب اتصاف و ممیزات
متعرف بحقیقت النفس و از تعرف فضائل النفس من حیث المراتب متعرف و شناسنده حق و مقبول گشتن او باشد بمعرفت تفصیلیه که آن مقام معرفت
توحید ذات و توحید صفات و توحید اسماء و توحید افعال و توحید آثار است که مقصود اصلی از خلق و بعث و نصب است و عباد مقلد
بقدر این پنج مقام معرفت توحید باشند و بسبب آن خلق شده اند و مکلف بآن باشند نه مقصود از معرفت حق معرفت ذات و کنه
حقیقت او جل و عز تعالی باشد والا لازم آید که حق تعالی تکلیف کرده باشد بتعلق داشتن بچیزی که قدرت و طاقت آن با ایشان نداده باشد
کما قال تعالی فی سورة البقرة لا یکلف الله نفسا الا وسعها الخ دال بر مقال است زیرا که مذکور شد از حدیث سابق که از برای نفس ناطقه قدسیه
پنج قوت است فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و بیست از برای آن مجملی و این نفس شبیه ترین چیزهاست بنفوس ملکیه و از برای او دو خاصیت است نزاهت
و حکمت لهذا صاحب این نفس بحسب قوای مذکوره و خاصیتان از خلق بحق و معارف حقه را متعرف باشد لا سیما مقام انبیاء و اولیاء
علیهم السلام که علاوه از صاحب نفس ناطقه بودن ایشان و بودن ایشان علیهم السلام نفس عالم که نیز دارای نفس مطمئنه و کلیه الهیه باشند
باوصاف مذکوره بر این نتیجه معرفت ایشان بحق بحسب مراتب نفوس ایشان باشد که لا یعلم الا الله تعالی است و لا ائمه نبوت و ولایت
ایشان باشند چنانچه نفس ناطقه قدسیه از مؤمنان سایر مؤمنان باشد و بواسطه قوای و خاصیتان آن متعرف و شناسنده حق با شدت
چه بوسیله عکس و جای که بنیت است مراد محل ایشان که گوییم بالعقل الغیر بدیع التفاد کلام در که آن الهام که بیش دیار در دست بالرسالة
والقا او امثال الملک بقوله تعالی فی سورة الشوری و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه
علی حکیم و ایضا قوله تعالی فی سورة الزمر الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها الخ در تفسیر الاعلی مروی است که امام محمد بن مسعود عیاشی
از معدن کلام و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود نیکو هیچ کس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسمان عروج کند
و روح او در بدن باقی ماند و بحالی که میان نفس و روح مانند شعاع آفتاب است پس اگر اذن الهی تعلق گیرد بقبض روح رد
اجابت نفس کند یعنی و روح او را اگر اذن ربانی تعلق بقاء روح گیرد نفس اجابت روح کند و بیرون آید و اینست معنی قول خدا تعالی
که فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها تا آخر آیه و بعد از آن فرموده که هرگاه نفس ما تا عالم ملکوت سماوات کند در بطن آسمانها
ملا اعلی علیهم السلام آنچه در خواب بیند از تعبیر و تاویل خواهد بود و قابلیت تاویل دارد و اگر مشاهده آنچه ما بین آسمان و
زمین است تا ادراک از تخیلات شیطانست و صلاحیت تعبیر و تاویل ندارد فتفهم تامل کرده این کلام امام علیه السلام کافی باشد و نیز ایضا
ایضا شعر بیانیکه اگر نفس انسانی که مبدء تعقل و تمیز است ملاحظه ملکوت سماوات کند و در تفکر و ذکر مرتبط با ملائکه اعلی ایشان
الخ و اگر بطریق تعقل و تمیز باشد و قابلیت تعبیر و تاویل داشته یعنی برخلاف بطریق منکوس عکس باشد و ایضا شعر بر امور تکالیف شرعیه | شاخصین [illegible]
طریق اهتدی و دانست با حقیقت آن باشد پس بیانی که خواهد آمد ان شاء الله تعالی برهان ششم از مقدمه تمهید مجملی است در طریق
سلوک اهتدی معاد و حقیقت امور تکالیف شرعیه بمضمون کریمه و اتوا البیوت من ابوابها الخ بدانکه هر یک از آن امور مطلب را
نسبت بهم مقصد و مکان مامور بیانات حضرت احدیت باشد بمضمون کریمه و اتوا البیوت من ابوابها لازم است که باید ابواب و اسباب آن را اداء | فی سورة البقرة
در تحصیل اسباب آن باید که از ابواب خلقت تعالی فرموده و اتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا پس بعد از تحصیل اسباب در دخول ابواب آن در هر مطلب | فی سورة الکهف
خود اقتضای حق و طالبین خواهد شد چنانچه مضمون آیات طالب مطلب را غافل باشند باشی که ساعی عمل سخن خداوند باقی بماند لهذا باب
مذکوره باب اولیت که ترجیح هستی و طریق آن کلام پیغمبر است که فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی چنانچه بیان اجتماع او

انشاء الله

برهان ششم از مقدمه تمهید مجملی است در طریق سلوک اهتدی معاد و حقیقت امور تکالیف شرعیه

٥٩ انشاء الله تعالی مجملا طریقه دین داری و راه پیمانی با دیه تکالیف عبادات ظاهر ارکانی و عقاید باطنی قلبانی
مطالب و امور دینیست که بحواس و مشاهده بصر حاصل نشود و الاعتقاد باطنی قلبانی که راه ظاهر و خطرناک است
بطریق اجمال که نظر بصیرت توان دید الا بضیا دادن روشن است و اما ظاهر ارکانی که اصول و فروع دین نامند پس آن
راه باطن است و هیچ وجه راهی برای مکلفین در معرفت آن بتوسط عقل ایشان نخواهد بود الا معرفت بحقیقت
آن موقوف بتفقه و تعلیم اخذ احکام الله است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا و ند او و رد ما است و مکلف باستنباط
در اخذ تعلم و تفقه علم آن برحسب اجتهاد دادن احکام الله از فرض کفائی است و بوجه عمل واجب عینی است چنانچه
دلالت بر این مقام است قوله تعالی فی سورة التوبة و ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم
طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون لهذا تفقه علم فروع بوجه اجتهاد
از فرض کفائیست چنانکه علماء دین در کتب خود معنون کرده اند و بوجه عمل بمنزله اصول واجب عینی است بطریق
تقلید که مصداق قوله تعالی فی سورة الاحزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض الخ و قوله تعالی فی سورة النساء
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها الخ از این دو طریقه عبادت امانتی است از جانب خدا بسوی
عباد و بحسب دو طریقه بصفت عدل او سبحانه بغایت خویش در راه برایشان گشاده یکی راه ظاهر برای
عبادت باطنی قلبانی و دیگری راه باطن برای عبادت ظاهر ارکانی لیکن راه باطن راهیست که از آن بخدا
توان رسید و راه ظاهر راهیست که بآن خدا را توان دانست و از دانستن راه بینا راست تا برسید
چه راه ظاهر راه استدلال است و استدلال ظاهرا طریقی است که از آثار پی بموثرات برده پس راه استدلال مقدم
بر راه سلوک باطن چه تا کسی نداند که منزل جهت طلب راهی که بمنزل برد نتواند کرد لهذا بعث انبیاء برای ایشان
راه ظاهر و استدلال نیست یعنی که یافتن این راه موقوف بنبوت پیغمبر باشد زیرا که اگر چنین بودی بعد
لازم آمدی پس راه ظاهر عقل را کافی دانسته که انسانی بسعی خود باید آنرا پیدا کرده و سلوک در آن نمود که
اگر عقل انسانی در سلوک راه ظاهر و استدلال از آثار پی بموثرات استقلال نداشتی چنین تعجب مستبعد
بودی بحسب عدم بعث انبیاء و سلوک راه باطن که راهیست که خدا تعالی نماینده آنست و انبیا را بهدایت
آن فرستاده و در هدایت راه ظاهر و استدلال کار ایشان از باب بیدار کردن خفتگانست چون کسی
که خفته صحیح البصر را بیدار کند او را لا محاله بصر خود اشیا را ببیند و بیدار کننده در دیدن بیان شده زیرا
از بیدار کردن دخلی نداشته باشد لقوله تعالی فی سورة المائدة فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین و قوله تعالی فی سورة
النساء فما ارسلناک علیهم حفیظا و نیز تواند بود که کسی خود بخود بیدار شود و اشیا را ببیند چون انبیا
و اوصیاء مانند قوله تعالی فی سورة الانعام و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین که در دلالت | السموات
توحید حضرت ابراهیم علیه السلام است بر بیانی که خواهد آمد پس بیدار شدن ایشان البته موقوف به بیدار کردن دیگری
نیست مگر از جانب خداوند تبارک و تعالی کما قال تعالی فی سورة الکهف قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
لهذا مریدان در خواب غفلت اند و نسبت غفلت بچشم عقل چون نسبت خواب بچشم حس پس کار پیغمبران در این

ج

برهان ششم از مقدمه بیان مجملی است در طریق سلوک اهتدی
معاد و معرفت و امور تکالیف شرعیه

راه همین باشد که همه را از خواب غفلت بیدار کنند چنانکه بدستور آیه مذکوره ایشان را از خواب جسمی
بیدار کنند از حضرت ابو عبدالله علیه السلم مرویست در خلاصه که هیچکس نباشد که او در نزد خفتن خوابیدن
آخر سوره کهف را بخواند مگر که بیدار شود در آن ساعتی که خود خواسته باشد هر که در اداء نماز این
آیه را بخواند حق تعالی او را از جمیع خفتنها نگاه دارد و طاعت او را بدرجه قبول رساند و ایضاً از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایتست که هر که این آیه را در وقت خواب در خوابگاه بخواند او را در آن خوابگاه
نوری پیدا شود که درخشان گردد تا مکه و در میان آن نور فرشتگان باشند که صلوات فرستند بر او
تا از خواب برخیزد و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن نور درخشان بود از مضجع او تا بیت المعمور و ملائکه
در میان آن نور طلب رحمت از حق تعالی کنند برای او تا که از خواب بیدار شود پس از این اخبار اثر نتیجه
آیه شریفه بر کسی که تجربه کرده باشد و متمسک بآن شده باشد برای بیدار شدن از خواب جسمی در
اوقات مخصوصه برای او واضح خواهد شد ایضاً بهمین دستور انبیاء مردم را از خواب غفلت بیدار کنند
پس چون ایشان از خواب غفلت بیدار شوند اگر عقل از پرده غفلت برآمده را بکار برند خدا را بیقین توانند
شناخت و اگر بعد از بیدار شدن از خواب غفلت خدا را نشناسند بسبب آن باشد که عقل را بکار نبرده باشند
مثل کسی که از خواب بیدار شود چشم باز نکند تا اشیا را ببیند و بهمین سبب است آنکه بعد از بعث انبیاء
و بیدار کردن انبیا آیات ایشان را ایمان نیاوردند و انکار ایشان در کتاب مجید اهل جحود و عناد خوانده قوله تعالی
فی سورة النمل فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً وعلواً فانظر
کیف کان عاقبة المفسدین چه جحود آنست که کسی چیزی داند و گوید نمیدانم و بیداری که چشم باز نکند تا اشیا را
ببیند و گوید چیزی نیست لا محاله معاند باشد از اینجهت ایشان را در قرآن مجید بر سبیل تعجب چندین موضع
میفرماید افلا تبصرون افلا تعقلون افلا یتفکرون افلا یتدبرون و امثال اینها که تماما دلالت دارند بر
شاهد مقصود قوله تعالی فی سورة الروم فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون قال الصادق علیه السلم فطرهم علی المعرفة و معرفت نزد
ارباب تحقیق عبارتست از ادراک دوم بعد از ذهول از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری قبل از مفارقت
عالم تجرد و اختفاء در ظلمات بدن که محل الست بربکم را امر ناطق است بادراک بعضی معارف کرده مؤنت
کسب و تحصیل از مبدء فیاض فایض شده ایشان را حاصل بوده و بواسطه تلاحق ایام و امتداد زمان غبار
نسیان بر آن نشسته چون بخواطر ایشان و بصیقل ادراک دیگر ذلک از غبار زنگ آن ضمیر مرتفع گردد دیده
سعی خود را بجمال یوسف گمگشته بینا سازد و بعین الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده مروش
شود که همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است پس این ادراک دوم را اهل تحقیق
معرفت نامیده اند چنانچه ایضاً مصدق بحقیقت و اثبات این معنی بدلائل عقل و نقل در توضیح تمهید چهارم معنون
و بتفصیل خواهد شد انشاالله تعالی زبدة الکلام بنی نوع انسان ابتداء مفطور بفطرة معرفت میباشند چنانچه معرفت از

جنود عقل است

بقیه آن

اعر

جنود عقل است و عقل از اعظم قوه های متضاده نفس ناطقه که بمضمون قوله تعالی فی سورة الملک ما تری فی
خلق الرحمن من تفاوت در این فطرة تفاوت و تغایری ما بین خلق انسان نیست بمعنی آن از ارسال رسل و
انزال کتب که نسبت با ایشان تفاوت و تغایری نباشد چنانچه ایضاً از جهت صورت صورکم فاحسن صورکم ابناً
تفاوت و تغایری نخواهد بود و کذلک از آنچه در تعظیم بنی آدم کرامت فرموده بطریق صفت عدل خواهد بود
با عدم تفاوت با بنی نوع که کرامت الهی نسبت با ایشان جسمانی و روحانی است اما جسمانی تمام ایشان را
از مؤمن و کافر از تخمیر طینت ایشانست ببدن و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال
و داشتن قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و دادن فن
باسباب معیشت و تمکن بر صناعات و اما روحانی بر دو قسم است عام و خاص اما آنچه عام است
مؤمن و کافر در آن شریک است چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب بنی آدم و اسماع قول الست و
انطاق بجواب بلی و عهد بربوبیت و ارسال رسل و انزال کتب بر ایشان و ترغیب بثوبات و تخویف از عقوبات
و اظهار قدرت و دلایل معجزات بر ایشان اما کرامت روحانیه خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان
گرامی ساخته از نبوت و رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب
مرضیه از اینجاست خطاب بقوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات
وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا لهذا بنی نوع انسان ابتداء از جهت فطرت بمعرفت سلیمه حقه بطریقه مفطور
میباشند بواسطه عوارض خارجیه خارج از فطرت خواهند شد قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل مولود یولد علی الفطرة
الا ان ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه چنانچه بیان این معنی ایضاً در تمهیدات ~~توضیح چهارم~~ محقق شود
لهذا اگر غیر ایشان را اضلال نکنند و تخلیه ایشان نمایند بانچه مخلوق شده اند و بحال خود بگذارند هر آینه التزام
ملت دین حنیف اسلام را نمایند از اینجهت برای اقامت و استمرار و استقامت فطرت که سرشت انسانیت دین
حنیف خطاب بعموم مکلفین نموده بقوله فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها الآیه یعنی بنده کان
بر دین اسلام ثابت قدم شوید و بهیچ وجه از آن روی مگردانید و ملازم شوید خلقت خدایرا که دین اسلام است
و پیروی نمائید ملت درست و راست او را که بهترین و نیکوترین ملتها ست الحنفا ن ملتی که از هر بدی جدا
مردمان را بر آن یعنی بر فطرت اسلام و تسمیه آن بفطرة همانا از جهت آنست که اگر ایشان را اضلال نکنند و تخلیه ایشان
نمایند بانچه مخلوق شده اند هر آینه التزام ملت دین اسلام نمایند بوسیله دلایل عقلیه اصول ایمان در اجمال
و باستشهاد دلایل نقلیه واضحه مفصل آن ثانیاً واضح که معرفت از جنود عقل است و عقل از اعظم قوه های متضاده
نفس ناطقه و نفس ناطقه را گفته اند از اجسام لطیفه نیست که صادر از عالم امر است و متصرف در بدن
بتصرف تدبیری و مدرک اشیا است و مبدء تعقل کلیات و مخرج الصدر است بنور معرفت و هدایت
از جانب پروردگار و توفیق او و اوست دلیل بر حسن تکالیف شرعیه و روح الایمان انسانی و حقیقت
انسانیت انسان بسبب اوست که بر سایر مخلوقات ترجیح دارد و از محسوس نیست با اعراض و کیفیات بلکه

چنانچه بیانش در تحقیق اینمقام گذشت ۳ ح

محقق شد ۳

برهان ششم از مقدمه تمهید مجملی است در طریق سلوک اهل هدایت در معاد و معرفت و امور تکالیف شرعیه

معقولیت بخواص و آثار بمنزله و مراتب ارسال رسل نسبت بعموم بنی نوع انسانی چنانچه که در بخش سیم که
برهان نبوتست محقق خواهد شد پس عقل پیغمبر بیت الله داخل و بمنزله قمر در تحت هدایت شمس نبوت و پیغمبر
عقل از خارج چون شمس است و کنور هدایت عقل چون نور است او لهذا موعظه و نصیحه پیغمبر باصول عقاید موجب زیادتی
بصیرت و بینایی دیده عقل در معرفت و شناسایی آن خواهد شد چنانچه تا خفته خفته صحیح البصر بیدار از
خواب بیدار نکند از اینجاست قوله تعالی فی سورة الذاریات وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ معنی آنکه پند
ده اهل ایمان را پس بدرستیکه پند دادن تو نفع میدهد مومنان را چه موعظه و نصیحه موجب زیادتی بصیرت ایشان
میشود و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از محرمات آن بیانی که در بخش معاد انشاء الله مشروح و مبین خواهد شد
و مصداق بر حقیقت مدعا که عقل انسانی بمجرد خود بدون اتکال و استشهاد بقول پیغمبر قادر بر دریافت
اصول ایمان و شرایع و احکام بطریق نجات نخواهد بود قول تعالی است فی سورة الشوری وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ
عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ معنی تفسیر آنکه چنانچه وحی کردیم بر انبیاء ما تقدم وحی کردیم بسوی
تو قرآن را بفرمان ما قرآن را روح گفته زیرا که دلها بدو زنده کردد چنانچه ابدان بروح حیات می یابد بوده
تو که بدانی قبل از وحی که چیست کتاب توریة و انجیل و فرقان یعنی چون قرآن منزل بتو نبود نمیدانستی بتفصیل
مانوشته ازلی در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع و احکام
آن و بمعالم آن عالم نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی و لیکن ما کردانیدیم
کتاب یا ایمان یعنی کسی را که ایمان باقی ماند روشنایی کرده نمائیم بآن هر کرا خواهیم از بندگان خود که استحقاق
قبول آن داشته باشند که ایشان باد له واضحه در آن تامل کنند لطف بآن نکنیم چون قبول کنند طریق نجات راه یابند
و بدرستیکه تو بوسیله وحی ما میخوانی مردم را بسوی راه راست که آن ولایت امیر المومنین است هر که اجابت
کند نجات یابد و آنکه نکند هلاک گردد صراط مستقیم دین اسلام است پس امیر مذکور توضیح و دستور العمل
از جانب حکیم علی الاطلاق که بندگان را هدایت نموده و طریق سلوک بابل اصول ایمان اگر عقل را کار فرما شده و انسان
باید بسوی خود از آن بیدا کرد و اخذ تحصیل علم آن نسبت بتحصیل و اخذ فروع اصل و مقدم است در آن خاطر نسبت طلب
نسبت بطالب و علم فروع تابع آنست مانند تفقه علم فروع که اشغال بتقلید است از قول پیغمبر چنانچه بعوت
پیغمبر بایمان و شرایع احکام عباد بآن الکتاب شد لهذا اخذ علم اصول و فروع هر دو تقلیدیست لیکن چنانچه
مجتهد در علم فروع محتاج بدلیل است که بسبب آن اطمینان و جمعیت خواطر بصدق حاصل آید مانند خبری
که در متعارف کسی بشنود و امارات صدق در آن بیابد بلا محاله باور کند و عمل بمقتضای آن نماید پس
هم چنین تحصیل و اخذ علم بمعرفت اصول ایمان که بوجه اجتهاد محتاج بدلیلست از دلایل شرعیه که بسبب آن
اطمینان و جمعیت خواطر بصدق حاصل آید و امارات صدق در آن بیابد و عمل بمقتضای آن نماید لا محاله
طریقه دلیل اجتهادیه این علم اقتباس است از تقلید حاصل شده چنانچه تفقه علم فروع بوجه اجتهاد نیز مقدمه

ان اقتباس از

شیخ صدوق ره در علل الشرایع سند خود از مفضل بن عمر روایت نموده که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال نمودم که گاهی اوقات میشود که طفل بدون تعجب نمودن میخندد و گاهی بدون آنکه الم باو برسد گریه میکند باعث این خنده و گریه چه چیز است فرمود ای مفضل هیچ طفلی نیست در عالم مگر آنکه او امام را میبیند و با امام مناجات میکند پس گریه او بواسطه غایب شدن امام است از نظر او و خنده او بواسطه رو نمودن امام است باو تا آنکه چون زبان او کشوده میشود این در کار از او بسته میشود و بعد قلب او فرده میشود و فراموش میکند چنانکه ایشان بیان نموده

ان اقتباس از طریق تقلید است از دلایل شرعیه تا آنکه بمقصود و مدلول مقصد آن رسند از جهت
در اخذ علم بمعرفت اصول ایضا دلیل اجمالی بر تقلید و تبعیت مجتهد یکی از القاء قول او از دلایل شرعیه
اقتباس کرده باشد و امارات صدق از قول او حاصل آید که باعث اطمینان قلب و جمعیت خواطر باشد
پس این قسم تقلید را علمای محققین ممدوح دانسته اند و فی الحقیقه تقلید نیست بلکه گفته اند اجتهاد
و علم بالاستعانه است خواه دلیل دلالت مر شنیدن گفته او کرده باشد یا از جهت آنکه بعد از تعقل
و تفهیم این شخص همان تعقل و فهم او دلیل اوست وایضا قسم دیگر از تقلید که فرمودة الله است که تقلید
و تبعیت میکند کسی را و نمیفهمد و تعقل نمیکند حسن و قبح گفته او را و لکن دلیلی دلالت بر تقلید و تبعیت
قول او کرده است و این قسم را ایضا ممدوح دانسته اند بالنسبه بحضرت رسول و ائمه الاطهار خواه در اصول
و خواه در فروع و اما بالنسبه بغیر ایشان از علما و مجتهدین این قسم را تقلید بینا مند و در اصطلاح ایشان
تقلید منحصر باین قسم است و ممدوح است زیرا که مراد از تقلید محض شنیدن از غیر است کلامی را که محتمل
احتمال صدق و کذب داشته باشد و مراد از دلیل خبری است که شنونده را بسبب آن اطمینان و جمعیت
خواطر بصدق حاصل آید پس اینکه تفرقه کذارده اند ما بین علم اصول و عقاید و فروع و اعمال باینکه
باید اصول و عقاید از روی دلیل و عقل باشد نه تقلید و فروع و اعمال را تجویز کرده اند تقلید
در آن پس مقصد و مقصود شان در این تفرقه باینکه در نفس الامر تمام اعمال محض وجه تقلید آ
هرچند غافل از این اصطلاح و لفظ باشند غالب ایشان همانا از دو قسم مذکور است و علاوه از انها
مقصودی ندارند چه در اصول و فروع تفاوتی نمیباشد و که مخفی نباشد زیرا که دلیل شرعی آیات
و اخبار است و در هر دو یکیست و دلیل عقلی در اصول غیر از دلیل بوجود حق تعالی با مطلق نبوت
و امامت که جبلی و فطری حکما است و فی الحقیقه نه انهم دلیلست زیرا که اکثر حکما و اهل عقل و نظر در اکثر
اعتقادات مصداق و حقیقت اینها ایضا خطا کرده اند و اختلاف عظیم نموده اند پس اگر عقل تنها بدون
دلیل شرعی آیات و اخبار معصوم حجت بودی پس چرا باید اکثر اهل عقل خطا و اختلاف میان ایشان حاصل
شود پس معلوم است که عقل بخودی خود حجت و دلیل تامه در عقاید نخواهد بود پس دلیل شرعی حجت
خواهد بود که اختلافی در آن راه ندارد کما قال الله تعالی فی سورة النساء أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ
مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا لهذا تفقه علم اصول عقاید و فروع اعمال موقوف بتمسک
دلایل شرعیه و پیروی اتباع اوست لا غیر لقوله تعالی فی سورة الجاثیة هَٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ معنی آنکه این قرآن یا اتباع و پیروی شریعت اسلام بجهت دلالت برای مردمان
یعنی ادله بینا است که مبصر وجه فلاح و نجاة است و مبین امور دینیه تا بآن راه حق را ببینند و در آن سلوک
نمایند و راه نماینده است از ضلالت بهدایت و بخشش و نعمت است از جانب حضرت احدیت مر گروهی را
که بیگمان شوند یعنی از بادیه ریب و شک کفر و ضلالت گذشته طالب مرتبه یقین باشند وهو المطلوب

و کلامی که در آن نیست مکر جعفر که خود بوده اند که ابن تقلید نیست و نیز تقلید کند لیکن معینی قول آنکه کلام آن تقلیدات و صواب و احسن وجوه اوست ع

چنین نیکو نیست

برهان ششم از مقدمه تمهید مجملی است در طریق اهتدا
معاد و حقیه و امور تکالیف شرعیه

پس از اینجا معلوم شد که بدون توجه و تبعیت رسول الله و بدون تمسک بشریعت او در اعتقاد
و اعمال بالتمام بجا و کیف سلامت فطرت در این دار حیات دنیا ممتنع و محالست و طریق راه یافتن
و مهتدی شدن منحصر بهمین باب و أتوا البیوت من أبوابها است که بمصداق قوله فی سورة النور فی بیوت
أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه مراد خانهای انبیا و رسل و ائمه هدی علیهم السلام است چنانچه از آیه
شریفه الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة که مصدر بولیت دلالت بر این معنی تحقیقیکه در توضیح
چهارم خواهد آمد انشاء الله و ایضا هر گاه طریق راه اهتدی و بابرا یافتی پس بدانکه این باب مفتاحی دارد
و مفتاح فتح الباب این موقوف بدو قسم مفتاح است یکی اشراقی و دیگری استدلالی و طریقه استدلال
ایضا بدو قسم است یکی طریقه حیرت و ضلالت و یکی طریقه استقامت و هدایت چنانچه محققین علما
کثر الله امثالهم تحقیق نموده اند قسم اول مفتاحی است که بطریق یقین فؤادی که عبارت از رؤیت بصیرت و آن
بانشراح صدر بدون واسطه تعلیم و تعلم حاصل میشود و آنرا از حکمت اشراق نامیده اند و در شان
آنست قوله تعم فی سورة الزمر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و از اشراق و نور الهی
در سر القلب که فؤاد است و فر و طاقتی که صاحب قوه قدسیه استخراج و استنباط از اصول میکند و مجتهد
میشود از این باب است و از باب این علم من غیر تعلم و هدی و من غیر هدایت است چنانکه اشاره است
باین قوله تعم فی سورة النساء فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما و ایضا قوله فی سورة لقمان
و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و ایضا قوله تعم فی سورة بنی اسرائیل ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة
و ایضا قوله تعم فی سورة ص و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و ایضا فی قول النبی صلی الله علیه و آله من اراد ان یؤتیه الله
علما من غیر تعلم و هدی من غیر هدایة فلیزهد فی الدنیا الحدیث کنایه است این بتقدمه و اسباب حصول این قوه و نور شرح
صدر که مناسبت و مشابهت قلب است با عالم ارواح و ملکوت اعلا و این مناسبت و مشابهت حاصل خواهد
شد بعد موده و دستور العمل رسول اکرم در وقتیکه سؤال کرده شد آنحضرت از تفسیر آیه افمن شرح الله صدره
للاسلام الآیه و گفتند ما هذا الشرح پس آنحضرت فرموده اند ان النور اذا دخل القلب انشرح له الصدر و انفسح
پس گفتند آیا از برای این علامتی هست فرمودند نعم التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و
التهیؤ للموت قبل نزوله چنانچه بیان و تحقیق این در توضیح چهارم مشروح خواهد شد و بالجمله این قسم را تاویل
و علم لدنی میگویند باشاره قوله فی سورة آل عمران و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و ایضا فی سورة
الکهف و علمناه من لدنا علما و امر خیر امرا بعینه خضر را از نزد خود علمیکه خاص است بما و کسی او را با انقل
الا بتعلیم ما و این علم لدنی را بر سه نوع تحقیق کرده اند اول وحی و آن خاصه انبیاست دوم الهام و آن مخصوص
خواص اولیاست سیم فراست و آن مشترک است با خواص مؤمنان اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
لهذا این قسم از علم اشراق امریست بدیهی که قابل شک و ریب و انکار نیست لقوله تعم فی سورة السبأ و یری
الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید و ایضا متی یمکر که تا شرح از

عـشـر
کابل و ما کان لبشر ان
یکلمه الله الا وحیا او من
وراء حجاب او یرسل
رسولا فیوحی باذنه ما یشاء
انه علی حکیم [illegible]

این قسم است

بقیه آن

این قسم است و از این حکمت اشراق و مشاء نامیده اند که بطریق تصدیق قلبی و بمقتضای دلیل و برهان حاصل
خواهد شد پس اینها قابل انقلاب و شک و ریب و انکار و انتشار اند چه حصول این قسم بواسطه استماع و تعلم
از غیر است و در روایت باعث حیرت و ضلالت مکلفانست و برابر افمن شرح الله صدره و من در قناه
فرموده اند پس رخصت در بیان او داده نشده است که اینکه اهل التحقیق از برای این قسم دو نوع از حکمت
در کتب خود معنی کرده اند که اینمقام را مناسب ذکر آنها نیست خلاصه طریق استدلال و دلیل بجا و فی الحقیقه الله
که بود و قسم است یکی طریقه حیرت و ضلالت است که مغالطات و موهومات و تخیلات استدلالی درست
کرده اند و از آن حکمت نامیده اند و محال النکر در نفس الامر آن حکمت نباشد زیرا که حکمت دلیل و راه غایت
مطالب خود را بجز حیرتی نیست کما قال الله تعم فی سورة البقرة یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا حق وانت
پس مراد بحکمت علم بقرآن و تحقیق علم فقه و ما تعلق عمل است تا بان دانند که چه باید کرد نه اینکه علمی است باعث
زیاده کردن حیرت و اشکال باشد و ندانند که چه باید کرد در خلاصة المنهج آورده که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
وارد شده که آنحضرت فرموده که مقتضی عطا فرمود از حکمت قرآن او هیچ غافر نباشد که دارو چیزی از حکمت نباشد
مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلیم کنید و نادان نمیرید حاصل مقال الحکمة یعنی
فهم و عقل اگر بان اقامه شد ازله عقلیه نماید در تقریر توحید و ایمان و نفی شریک و اضافه دلایل سمعیه بان کما قال
الله تعم و لقد آتینا لقمان الحکمة و فی تفسیر الامحی فی اصول الکافی عن هشام بن الحکم قال قال لی ابو الحسن موسی
علیهما السلم یا هشام ان الله قال و لقد آتینا لقمان الحکمة قال الفهم و العقل ان اشکر لله ای ملکنا الامر ان اشکر
علی ما اعطاک من الحکمة یعنی فرا گرفتیم لقمان را که شکر کن خدا تعالی را بر آن چیزیکه عطا کرده ترا از حکمت پس امنیت
مراد از قوله تعم و من یؤت الحکمة فهم و عقل و خیرا کثیرا که فرموده ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله
غنی حمید جملا مراد از حکمت که خیر کثیر است در آن باب شکر و من یشکر فرموده تا اشاره باشد باینکه تکرر در علم دین قرآن
شکر بواسطه تکرر در تحقیق حکمت لازم افتاده است چه بعد از فهمیدن معنی حکمت و ابلسان شرع که مراد از آن
علم است که بان میان القاء رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد و مطالب حق بوسیله اتباع شریعت نبوی صلی الله
علیه و آله بمنزل علم الیقین خواهد رسانید پس بنا بر این تکرر بمقام شکر کثرت میابد و مراد فکر خیر حکمت با
من جمله از مقام شکر بر عطا حکمت و منتهای شکر پسندیده خدا است و عدم آن کفران نعمت اوست سبحانه تعالی و
و معرفت ائمه دین علیهم السلام است کما قال الله تعم فی سورة الزمر و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم در تفسیر مجمع
آورده که در عیاشی بر بعض حدیث مرفوع روایت کرده که کفر در اینجا بر خلاف کردن در ولایت ائمه هدی علیهم السلام و قبول
نمودن آنست و شکر ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام است و من جمله از مقام شکر که ادای بر عطا نعمت حکمت یعنی منکود
آنستکه این نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آنست و حقیقت خدا و در این نعمت جلوه و اجب که باینه ادا
کند مثل آنکه شکر علم آنستکه بذل کند بطالب آن و عمل بان بکند و وسیله باطل نکردانند زیرا که مراد از علم دین علم
حقه ما جاء به النبی است و عمل بان اتیان بطاعت مفروضه و سنن سنیه مندوبه است چه عمل با تیان ملجا

حرج

برهان هفتم از مقدمه تمهیدیست مجمل در انطباق حدیث ماثور
اکثر اهل الجنة البلها و احب ان تکونوا بلها

به اینکه مقتضی شمول ادای شکر تمام نعمتهایست که خداوند بدان نعمتها بر منعم علیه کما اینکه واجب کرده است هم چنانکه
در انکار آن و هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی آن نعمتهای الهی بعمل نیاورده اند هم چنانچه حضرت صادق علیه السلام
فرموده اند اجتناب از محارم و ترک گناهانست و تمام شکر آنست که گویی الحمد لله رب العالمین خلاصه کلام غایت
و نهایت کمال شکر گذاری منعم حکمت الهی که بر او عطا نموده است هانا سعی در تحصیل معارف حقه عدلیه اصول
دین اسلام و ایمانست و اتیان باعمال مفروضه و مندوبه بما جاء به النبی است زیرا که قوله تعم و من یوت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا تعریض باشتغالات و اختصاص باین مقام دارد پس سعی و اتیان بمقاله مذکوره ادای شکر انعام است
مر نعم نامتناهی الهیه را که غایت خلقت است و وسیله جنت پس از اینجا دانسته میشود سر نتیجه قوله تعم یوتی الحکمة
من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا که هانا تحقیق علم است و اتفاق عمل تا بان بدل نشد که جهیم
می باید کرد و بکه هم باید داد انجز و اکثر ما نعبد در امر تعبد و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
حنفاء و یقیموا الصلوة و یوتوا الزکوة و ذلک دین القیمة و ایضا از ضمن مقام یافته خواهد شد که آنانرا
که نصیب و بهره از حکمت و علم برای اهتدای بآیه امر الهی مطابق مضمون کریمه نباشد بوسیله اتباع شریعت نبوی
صلی الله علیه و آله مصداق آیه بعد آنست که فرموده ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئک هم شر البریة و آنانکه مصداق آیه بعد شده اند در حق ایشان فرموده است که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم
و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه و هو المطلوب پس در این مقام مخفی نماند انجز را که مناسب مقالت و ان این آیت
که بنابر این که وسیله جنت و رضوان الهیه موقوف بعمل صالح و عبادت خالص ایشان باشتیاه حدیث
ماثور که گفت پیغمبر علیه السلام که اکثر اهل جنان ابلهان چگونه تطبیق خواهند شد بدانکه تاویلات
در این حدیث شریف وارد شده انطباق آن بآیات کریمه غایت وضوح دارد و حاکی آنهاست چنانچه واضح
شود بعون الله تعالی المقتدر برهان هفتم از مقدمه تمهیدیست مجمل در انطباق حدیث ماثور از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که اکثر اهل الجنة البلها و احب ان تکونوا بلها بآیات و احادیث کثیره بیک بطریق مذکور و بالله التوفیق الی
سبیل الرشاد بدان ایدک الله که در بیان معنی حدیث شریف توجیهات و تاویلات متکثره فرموده اند و این اوراق
نیز بعضی از وجوه دلایل نقلیه و عقلیه از آن اشاره خواهد شد بعبارات سهل و آسان وجه اول اینکه
باید دانست که معنی لفظ بله و ابله را که مراد از اینها جمع بلغت عرب چه باشد در جمله منتخب اللغات ابله نادان
و سلیم القلب بله بالضم جمع و در جمله کنز اللغة ابله آنکه کول و کم عقل باشد در امر معاش و دنیا نه در امر آخرت
و معاد کقول الزبرقان بن بدر خیر اولادنا الابله العقول ای الابله فی امر الدنیا و العقول فی امر الاخرة
ابله جوان غافل مغرور و عیش بمیز را گویند خلاصه مراد از لفظ بله در حدیث مذکور هانا عبارت از
لفظ سلیم القلب باشد چه مراد از سلیم در کنز اللغة آشتی کردن و سلام کردن و گردن نهادن و مسلمان
شدن و در راه مسلمانی که راه شریعه است و بمعنی خیراست قوله تعم یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا

کرشکر نعمت

تو آید

خدا یتم

مرعبادت

بوسیله یوتی الحکمة من یشاء

فرمود

فی سورة البقره

تتبعوا

بقیه از

۶۷

تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین یعنی تبعیه که در مقام مذکور مفاد مضمون کریمه دال بر صدق
مدعاست هم چنانکه در خلاصة المنهج وارده که شعبی از جابر روایت میکند که روزی عمر بن خطاب گفت یا رسول الله
ما از یهود سخنان نیکو میشنویم رخصت میدهی تا آنرا بنویسیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که متحیر
و متشکک مباشید چنانچه یهود و نصاری تردد و شک کردند در دین خود محقق که من آورده ام
شما ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی پیغمبر زنده بودی هیچ رای دیگر نبود مگر پیروی کردن من ثم لهذا مراد
از لفظ ابله بعبارات مذکوره هانا لفظ سلیم القلب باشد که در راه مسلمانی و شریعة تردد و شک و
لغزندگی نداشته باشد بواسطه شنیدن سخنان بیهوده مذاهب مختلفه و علوم غریبه غامضه و امثال
ذلک که ناشی از قوه نکرای ایشانست هم چنانکه از روایت جابر معلوم شد که در پیچ در راه مسلمانی تردد
و شک و لغزندگی داشت هم چون یهود و نصاری و سلیم القلب بنی بحیون ابلهان عن ابی سعید علیه السلام
فی قول النبی صلی الله علیه و آله دخلت الجنة فرایت اکثر اهلها البله قال قلت ما الابله قال العاقل فی الخیرات
والغافل عن الشر الذی یصوم فی کل شهر ثلثة ایام مضمون آنکه از حضرت ابی سعید علیه السلام منقولست در معنی
قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند داخل شدم بهشت را پس دیدم بیشتر اهل بهشت را ابله راوی گفت از انحضرت
سوال نمودم که ابله کدام است فرمودند کسیکه عاقل در خیرات باشد و غافل از شر که روزه میگیرد در هر ماهی
سه روز ثم هو المطلوب پس از اینجا روشن شد که مراد از ضمن حدیث شریف اکثر اهل الجنة البلها و احب
ان تکونوا بلها هانا گروه ایشانند مصداق قوله تعم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة الخ
لهذا حدیث ماثور منافی با آیه شریفه و بیانات سابقه نباشد چه تنافی ما بین آیات و احادیث ابواب الله بالجمع هر دو
جز رستگاری نباشد هم چنانکه در خلاصة المنهج روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد قرآن صعبست و مستصعب
برانکس که ترک کند و آسانست بر آنکه متابعت کند و حدیث من صعب است و مستصعب پس هر که حدیث من عمل کند و
جمع نماید میان آن و قرآن رستگارست و شما امر فرموده اند که سخن مرا بشنوید و بعمل آن کار کنید پس هر که بقول من
استهزا کرده بقرآن استهزا کرده باشد چه مقتضای فرموده و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا الخ خلاصه
کلام از انجا که پذیرفته شد در معنی حدیث شریف که فرموده ابله کسیکه عاقل در خیرات باشد و غافل از شر
محقق خواهد شد که عاقل در خیرات هانا کنایه باشد از حکمت و علم دین که مضمون آیه مذکوره است یوتی الحکمة
من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و غافل از شر هانا عبادت باشد از علوم زایده باطله و مذاهب
مختلفه غیر اثنی عشریه که باعث تردید و تشکیک در دین حقه عدلیه میشوند پس شخص عاقل در خیرات غافل از شر
علوم باطله و مذاهب مختلفه باشد و در این مقام ابله باشد هم چنانکه عاقل در خیرات معالم در دین و اسرار و حقیقت
که اهل دنیا و املاک نعمت کنند و داع خدمت ایشان و بوجهین احوال خود کشد زیرا که او داخل کثیر و اده اند و آنانرا
متاع قلیل هم چنانچه حقتعالی متاع دنیا را اندک فرموده که قل متاع الدنیا قلیل و علم و دانش را بسیار و خیر صفت
کرده که فقد اوتی خیرا کثیرا لهذا کسی که متصف بعلم دین و دانش شد که خیر کثیر است غافل از اهل دنیا و متاع قلیل آن است

فی حاشیه کشکول الشیخ بهاء الدین عاملی

برهان هفتم از مقدمه تمهیدیه است در انطباق حدیث ماثور اکثر اهل الجنة البلها واحب ان تکونوا بلها

وایضا در ایتمام ابله و ناطق باشد پس از اینجا دانسته شد که مراد از ابله و نادانی که نجات انسانی در آن باشد
همین ابلهی مقامات مذکوره است کو نادانی که باعث گرفتاری در دنیا و آخرت است هانا نادانی قسم دوم من مذموم
هم چنانکه در حدیث است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند صدیق کل امرء عقل و عدوه جهل یعنی دوست هر کس
عقل او و دانائی اوست و دشمن هر کس نادانی اوست وایضا نقلا در اصول کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که العقل دلیل المؤمن یعنی عقل راه نمای اهل ایمانست بسوی عبادات و طاعات و امتثال اوامر و نواهی
و در حدیث دیگر فرمودند که دعامة الانسان العقل دعامه بکسر دال گفته اند عمادی چنین ستون که قوام و بنای
چیزی بوانست مثل آنکه دعامه سقف خانه چوبیست که قوام سقف خانه بانست که ارکان بنیان نباشد قوام سقف
خانه و قرار نباشد تحفة الاسلام از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که از آن سرور سوال نمودند که عقل چه
چیزیست فرمودند العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان راوی میگوید گفتم پس آنچه در معاویه بود
یعنی پس آن چیزیکه در معاویه بود و تدبیر امور دنیای خود مینمود چه چیز بود فرمودند تلک النکراء و تلک
الشیطنة و هی شبیهة بالعقل و لیست بعقل یعنی آنچیزیکه معاویه تدبیر امور خود مینمود قوه منکره و قبیحه شنیعه
نکراء و حیله نفسانیه شیطانیه که در وی بود و آن قوه شبیه است بعقل و عقل نیست وایضا در عین الحیات از
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد جماعتی را دید
که بگرد شخصی جامع اند فرمود که این شخص کیست گفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم دارد و میدانی
گفتند که داناترین مردم است بنسبهای عرب و قایعیکه در میان عرب واقع شده است و در زمانهائیکه در
جاهلیت مشهور بوده است و اشعار عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند
کسی را که نداند و نفع نمیبخشد کسی را که داند بعد از آن فرمود که علم همین سه علم است یا آیه واضح الدلاله
محکم را بدانند یا فریضه واجبی که خدا و ند بعدالت مقرر فرموده یا سنتی را که باقیست تا روز قیامت و باقی
غیر اینها است زیاد تیست و بکار نمی آید یا پنجم وایضا در هدایه کتاب بسند معتبر از حضرت منقولست که فرمود علوم
که بکار انسان می آید منحصر در چهار چیز است که یا بیم اول آنکه خدا و ند خود را بشناسی دوم آنکه بدانی که چه
نعمتها بتو کرامت فرموده سیم آنکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از
دین بیرون میبرد خلاصه مرام از آنچه که مذکور شد بوجه اجمال مرعقل لبیب را روشن شود معنی حدیث
شریف اکثر اهل الجنة البلها واحب ان تکونوا بلها که هانا اشخاصی باشند متصف باوصاف احادیث سعاده
که مصداق معنی قول حضرت ابی عبدالله است که فرمودند ابله کسی است که عاقل در خیرات باشد و غافل از شر که
روزه میگیرد در هر ماهی سه روز پس آنکه بعضی در توجیه حدیث شریف گفته اند که مراد جنت جسمانیست
و اکثر اهل او گفته اند که از طبقه ابله باشند گویا معنی حدیث مذکور نرسیده باشند و ملاحظه اطراف او را
ننموده باشند و بدون تامل حدیث را بامعنی توجیه کرده باشند و حال آنکه نقض کلام آن بامعنی از جهات عدیده
در نزد اهل خبره و بصیره هویداست هم چنانکه بلا جهة از واحب ان تکونوا بلها است که تعیین توجیه ایشان است

وکذلک

بقیه آن

وکذلک بعد از تامل در آیات و احادیث نقلیه و براهین عقلیه مخفی نخواهد بود که هم چنانچه از بیانات مسطوره
مستفاد معنی حدیث شریف شد که مراد از ابله کسی است که عاقل در خیر باشد و غافل از شر مطابق حدیث ماثور
و موافق اهل لغت عبارت از سلیم القلب است که ایضا همان معنی حدیث باشد چه عاقل در خیر و غافل از شر هانا واجد
است و اشتمال کننده است بمعنی قوله تعالی ادخلوا فی السلم کافة و از نجا است مضامین فقرات زیارات مثل فقره
انی سلم لمن سالمکم و مثل فقره و قلبی لقلبکم سلم و امری لامرکم متبع و مثل فقره و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم
بکم من اتبعکم فالجنة ماویه و من خالفکم فالنار مثویه و امثال ذلک که هانا مراد سلیم القلب است که در امر ایشان
تابع و پیروی کرده و بعد از تصدیق ایشان خود بدل خالی از ریا و شک و شبهه در دین منداد است اسلام عبارت از
تسلیم است چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین کما قال الله تعالی و من احسن
دینا ممن اسلم وجهه لله پس مراد از سلیم القلب مسلمانیست که بر بخت شک ریا و از ریا و شک و شبهه در دین خدا
هم چنانکه در دعای ابو حمزه است که و ابریء قلبی من الریاء و الشک و السمعة فی دینک حتی یکون عملی خالصا لک الخ
معاد از دین پسندیده نزد خدا نیز اسلام است بقوله ان الدین عند الله الاسلام چنانکه این اسم اسلام از حضرت
ابرهیم علیه السلام ناشی شده است و مانوذ است که قوله فی سورة البقرة ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة
مسلمة لک الخ و قوله فی سورة الحج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا خلاصه اسم یعنی پوشیده و
مخفی نیست که این اسم و اینکمالات از انجا بظهور رسیده و خدا و ند تمام کامل کرد این دین اسلام را برسالت
پیغمبر خاتم و بولایت علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهما بقوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا الله اکبر علی کمال الدین و رضی الرب برسالتی و بولایة علی بن ابیطالب و بنا بر این که پیغمبر صلی الله
علیه الخاتم انبیاست و کمال بالاتر از دین دین که دین اسلام است ممکن نیست پس امت او اشرف امم باشد و
امت متبعه آنجناب بیشتر از همه بهشتی خواهند بود چنانکه اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر میدهد و در
تفسیر آورده اند که در حدیث نبویه مذکور است که اهل بهشت یکصد و بیست صف باشند هشتاد از امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و چهل صف از سایر امم هم چنانکه قول حضرت رسالت است که امت من از سایر امم بیشتر باشند
و تابعان این امت و مریدان که تابع من باشند در قیامت اکثر مردمان دیگر باشند و هو المطلوب پس از اینجا
نیز روشن شود معنی حدیث اکثر اهل الجنة البلها واحب ان تکونوا بلها که هانا مراد از بلها امت مرحومه
باشند که سلیم القلب و مسلمان در دین اسلام و در راه شریعت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله باشند هم چنانکه آیه سابقه
مشعر بر اینست که یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین الحاصل
مفاد معنی حدیث اینست که اکثر اهل بهشت اسلام است و من دوست میدارم که شما از اسلام باشید و
مؤید بر اینمعنا است حدیث سابق الذکر که در معنی شریف که فرمودند ابله کسیکه عاقل در خیر باشد و غافل
از شر که روزه میگیرد در هر ماهی سه روز زیرا که اینمعنی ناشی از نیت خالص در اعمال و افعال ارکانیه
اسلام است و در دیگر کردن اهل است از مکر و حیله و در ماهی سه روز روزه گرفتن سنت پیغمبر و متابعة

(margin, right page:) که مقتضی حفظ العقل الله

(margin, left page:) تقرب لمن خالفکم الخ

(margin, left page:) زیرا که مراد از

(margin, left page:) استعجال عن قریب خف برهان بعد مبرهن خواهد شد انشاء الله

(margin, left page:) ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین

(margin, left page:) هم چنانکه در حدیث آمده که امیدوارم که شما نصف از اهل بهشت باشید صح

برهان هشتم از مقدمه بیان اجمالیست در معنی مراد از ملت حضرت ابرهیم در وجه متابعت ملت او مر امت مرحومه را

اوراست مر اهل اسلام را پس بنا بر این مقاله مذکوره منافی با حدیث ابوجعفر علیه السلم در معنی قول نبی صلی الله
علیه و آله بنا شد بلکه حدیث آنحضرت نیز مشعر بر انست الله اعلم بحقایق کلمات اولیائه برهان هشتم از مقدمه
بیان اجمالیست در معنی ملت حضرت ابرهیم علیه السلم و وجه متابعت ملت او است مر پیغمبر ما و امت مرحومه را
کما قال الله تعم فی سورة النحل ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین بحکم تعبیر که در مقام
خود بیاید مخفی و پوشیده نیست اولا اینکه دین اسلام که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله که خاتم الانبیا است هر دین او
خاتم الادیانست و امت او خاتم الامم است و آنحضرت جامع بین العالمین بود بر جمیع تمام یعنی عالم ظاهر و باطن
عبودیت و بلفظ دیگر یعنی عالم اعمال بدنیه و عالم اخلاق نفسانیه بلفظ دیگر یعنی عالم شریعت و طریقت و بلفظ
دیگر یعنی عالم اقوال و عالم احوال چنانکه در شان او فرموده است که انک لعلی خلق عظیم و مبعوث شده بود
که هدایت و تکمیل نفوس بطوریکه شاید و باید و بحدی و بغایتی که ممکن است بکند چنانچه خود فرموده که بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق و دین او محیط و جامع بود بر تمام انچه شاید و باید و بحدی که ممکن است در هدایت و
تکمیل نفوس ظاهرا و باطنا چنانکه در شان دین او فرموده است که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا و از اینجا دانسته میشود که کمال بالاتر از این دین که دین اسلام است ممکن نیست
و دینی است پاینده و درست که اسلامی بی دوان نیست کما قال الله تعم فی سورة الانعام قل اننی هدانی ربی الی صراط
مستقیم دینا قیما ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین خلاصه مراد از ملت عبادت از دین و شریعت و
مذهب حقه و طریقه مستقیمه و فطرت اسلام است باعتبار اینکه کیفیت دین بفرموده و املاء رسول است
از اینجهت دین را ملت نامیده اند و میگویند ملت ابرهیم مثلا و باعتبار اینکه دین هر رسولی بالنسبه بجمیع افراد
امت او مساویست دین با شریعت نامند و میگویند شریعت محمد صلی الله علیه و آله مثلا بجهت اینکه شریعه جائیست
که مردمان علی السوا و علی الاشتراک اب از انجا برمیدارند و همه در ان شریکند یعنی مساویند و راهیست
که بعد از رسول هر کس خود را بدین و شریعت او میخواهد برساند بواسطه آن راه خواه برسد و خواه
نرسد هر یک را مذهب میگویند اگر راهیست که میرسد بشریعت او را مذهب حق میگویند مثل مذهب اثنی عشر
مثلا که در میرسد بشریعت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین که این را مذهب حقه جعفری میگویند و الا مذهب
باطل میگویند مثل سایر مذاهب که سایر فرق غیر اثنی عشریه دارند و هر صاحب مذهبی را امام میگویند خواه
حق و خواه باطل چنانچه فرموده یوم ندعوا کل اناس بامامهم و چنانکه هر صاحب دینی و شریعتی را رسول
میگویند راهها اینکه بعد از امام هر یک از علما خود را بمذهب او میخواهند برسانند بواسطه آن راهها
هر یک را طریقه میگویند خواه حق و خواه باطل پس اگر طریقه درست باشد بمذهب مستقیم و شریعت حقه و فطرت
سلیم و سعادت ابدیه و جنات عدن خالدین فیها خواهند رسید و بمصداق قوله تعم و اما الذین سعدوا در سوره هود
ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ خواهند شد و الا مذهب

باطل

باطل و شریعت باطل خواهند رسید و دور از فطرة و باقی در اسفل السافلین و شقاوت ابدیه و نار جهنم خالدین
فیها و بمصداق قوله فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت السموات و الارض
الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید خواهند بود پس هر کس را لازم است که در طریقه که میخواهد برود
باشد نهایت سعی و بیرون تکاپو بجد و جهد خود را بکند که بحکم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا شاید
راه بیابد و از شقاوت ابدیه خود را نجات دهد و بسعادت سرمدیه خود را برساند که فمن زحزح عن
النار و ادخل الجنة فقد فاز در خلاصة المنهج مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از دوزخ
دور کرده شود و در اورده شود به بهشت باید که مرگ او در حالتی دریابد که گرونده باشد بوحدانیت
خدا و محافظت کننده حقوق الله و حقوق الناس باشد الحاصل مراد از ملت حضرت ابرهیم علیه السلم و وجه
متابعت ملت او را اقتدا نمودن بانجنابست از همه انبیا و صلحای بعد از او که جمیع بیدا ایشانست خداوند
بیان قصه او را به پیغمبر خود میفرماید بقوله و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما
و یاد کن ای محمد وقتی که آزمود حق تعالی ابرهیم را به عدد کارها و بسخنان یعنی بامر و نواهی و بیان ابرهیم
با تمام رسانید بوجهی که رضا علیهم در ان بود و گویند مراد بکلمات مناسک حج است و علی بن ابرهیم در تفسیر خود
اورده که مراد باین شکافتن موی سر است بدو نیم و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن
ناخن و برکندن موی زیر بغل و ازاله موی زهار و ختنه و استنجا باب و بعضی گفته اند که مراد جمیع طاعت عقلیه و
شرعیه است و بهر تقدیر ابرهیم چون انها باتمام رسانید گفت خدا تعالی که چون متابعت فرمان من کردی صبر
بدرستیکه گرداننده ام ترا برای مردمان پیشوا در دین که همه صلحا بعد از تو بتو اقتدا نمایند و اینکه حق
سبحانه به پیغمبر ما فرموده که اتبع ملة ابرهیم و امت مرحومه را مامور ساخته که ملة ابیکم ابرهیم برای وفا نمودن است
باین وعده و باین جهت که چون آنحضرت را بشرف امامت بنواخت قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین گفت حضرت ابرهیم باو سبحانه و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا امام گردان گفت حقتعالی در جواب
او نرسد عهد من که امامتست برستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریه تو این منصب بلکه
بصلحا و اتقیای ایشان کرامت فرمایم و ایضا دال بر این معنی است قوله ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا
امة مسلمة لک و ایضا بهمین معنی اشارة است قوله ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم ای خداوندگار ما مبعوث
گردان در میان ما ذریه ما فرستاده از ایشان تا موجب عزت و شرف من باشد حقتعالی اجابت دعای ابرهیم فرمود حضرت
مصطفی را مبعوث کرد بنابر این آنحضرت پیغمبری یکی از ذریه ابرهیم و اسمعیل بود زیرا که انبیای بنی
اسرائیل از نسل اسحق بودند و گفته اند آنحضرت که انا دعوة ابرهیم اشارة است باین معنی یعنی من اثر دعای پدر
خود ابرهیم هستم که مرا از خدا درخواست لهذا از معنی دانسته خواهد شد اشاره از قوله تعم فی سورة الحج
و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین من قبل و فی هذا یعنی که میفرماید بدرستی
و مقرر نکرد بر شما در دین شما هیچ دشواری و تنگی بلکه ملازم دین شما را براسانی نهاده باین تقریب که وسع دینکم کما

برهان هشتم از مقدمه تمهید پیست مجمل در معنی مراد از ملة حضرت ابرهیم ع و وجه متابعة ملة او در امت مرحومه خاتم النبیین ص

وسع ملة ابیکم ابرهیم یعنی فراخ کرد ایند خدا بیقین بمحض فضل خود دین شما را چنانچه فراخ کرد ایند دین پدر شما را که
ابرهیم و گفته اند که چون اکثر عرب از ذریات ابرهیم بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا انکه او پدر پیغمبر است
و آنحضرت پدر امت خود میباشد پس حکم پدر بجد در بودن آنحضرت مر امت خود را اینجهت است که آنحضرت مانند پدر
شفقت و مهربانست بلکه اشفاق آنحضرت بمرتبه اعلی ما تم ما و الد است زیرا که پدر سبب دخول در حیات جسمانی فانی و آنحضرت
در حیات ابدی سرمدی داده و مختار بودن ایشان بر وجه متعقبه در اخرة پس مراد از ملة ابرهیم احکام شرعیه او ست
که موافق شریعت پیغمبر ما ست چه رسول بشرع هیچ پیغمبری متعبد نیست و نبوده و ذکر ملت مخصوص ابرهیم از برای آنست که
مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت به موافقت آثار اباء و اجداد مایل اند همچنانکه تصریح باین است قوله تعالی
فی سورة البقرة وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا یعنی گفتند اهل کتاب مر مؤمنان را باشید یهودان یا ترسایان تا راه یابید
قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو یا محمد در جواب ایشان که نه چنانست که شما میگوئید بلکه متابعت
میکنیم ملة ابرهیم را در اصول دین اسلام در حالتیکه این ملة میل کننده است از همه کیشها باطله براه راست و نبود ابرهیم
از شرک آوردگان و این کنایه است بر آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله متعبد نبود بشریعت آنجناب و انبیاء سابق
ولیکن شریعت او موافق شریعت ابرهیم علیه السلام بود بقوله فی سورة آل عمران قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ الخ بلکه انبیا
بر اخبار آنحضرت پیش از بعثت بطریق الهام و خواب بدین اسلام مامور بوده است و متعبد بشریعت دیگر نبوده آ
و مراد از متابعت و اقتدا آنجناب بانبیاء سابق بقوله تعالی فی سورة الانعام أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ
اقْتَدِهْ مراد اینچنین است که متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع الدین مختلفه و یا اقتدا کن با ایشان در صبر
بر اذیت قوم و صبر کن هم چنانکه ایشان صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو از نحو
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ پس بهمین معنی کنایه باشد فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
هم چنانچه در وصف او فرموده فی سورة النجم وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى و آن ابرهیم که نیک وفا کرد و بتمام رسانید آنچه
مامور بود از احکام الهی و گفته اند که تخصیص ابرهیم بوفا بجهت آنست که او متحمل امور شد که دیگری تحمل آن نشد مثل صبر
بر آتش نمرود و قبول ذبح ولد و کرد بیت هر روز ذکر شیخ راه برو اسطر در بیافت مهمان و امثال ذلک چون مضمون قوله
وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الخ و ایضا قوله تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ الخ و ایضا — فی سورة الانعام
قوله تعالی و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الی قوله ولکن لیطمئن قلبی الخ و ایضا قوله تعالی فی سورة الصافات وَإِنَّ — فی سورة البقرة
مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ و بدرستیکه از پیروان نوح در توحید و عدل و اتباع حق هر آینه ابرهیم
خلیل است علیه السلام الحاصل از نجا دانسته خواهد شد که هر یک از انبیاء در اصول شرع و طریق حق تابع انبیاء
ما سبق خود بوده اند و وارث ملة ایشان بوده اند هم چنانچه در زیارات ائمه دین که شعار مقام و لایق پیغمبر
صلی الله و آله عرض میکنند که السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک
یا وارث ابرهیم خلیل الله الخ لهذا فاتبعوا ملة ابرهیم اختصاص باین پیغمبر و امت مرحومه ندارد بلکه هر یک از انبیاء
لاحق وارث ملة انبیاء ما سبق بوده اند بمعنی مذکور هم چنانچه حضرت ابرهیم که بصورت سابق بود بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
اما در معنی تابع مطلق بود هم چون سایر اتباع بفضل شرف گشته بود در دین او و استایش کرده و مضاعف که مراد از شیعه

علی ابن ابیطالب

علی ابن ابیطالب کرد آن مقتضی فضای او از اجابت کرد و عاطر او اهل شیعیان آنجناب کرد ایند و رسول خود از بن خبر داده که و ان من شیعته لابرهیم الخ (و فرزندان او)
بن ابی محمد قصه او در الخوان و یاد کن چون ابرهیم آمد به پروردگار ربعنی بتصدیق او نمود و از شریقین کرویده
بدل الخالص از شائبه شرک و پاک از جمیع معاصی و غل و غش اذ جاء ربه بقلب سلیم حضرت امام جعفر صادق ع
و هو که سالم بوده از جمیع ما سوی و وارسته از عوایق دنیا و علایق عقبی یعنی ابرهیم خلیل و بی تعلق و بدین که
ملا خلیل باید از جمیع متعلقات کونین آراسته و از نجبة دادین پرداخته الحاصل پر متبع لبیب واضح است
که پیغمبر خاتم متعبد بشریعت انبیاء سلف نبوده زیرا که بمصداق حدیث کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین و قوله تع
فی سورة الانعام لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین مضمون آنکه هیچ انبازی و شریکی نیست مر او را
و باین قول و اخلاص مامورم و من اول مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدم است بر اسلام امت او نبی ماسبق
حضرت ختمی مآب بمصداق حدیث مذکور و تاویل و ان من شیعته لابرهیم در عالم معنی و حقیقت ایضا اسلام او سابق
از حضرت ابرهیم باشد چه او متحقق بر همه اوصیاء آنجناب نمود و اوصیاء آنجناب بر نبی امت او و صیا شدند
بر اسلام نبی مقدم است بر اسلام امت چنانچه اول کسی که ایمان بحضرت ختمی مرتبت آورد و در اسلام
در عالم ظهور پیرو او در وصی آنجناب علی بن ابیطالب بود و ایضا دال بر این معنی است قوله فی سورة الزخرف قل ان کان
للرحمن ولد فانا اول العابدین است که معانی تماما دلالت است بر حدیث قدسی لولاک لما خلقت الافلاک که خطاب
بحضرت خاتم النبیین محقق که در برهان اول از مقدمه علت خلق متحقق شد لهذا آنجناب بحسب ایجاد مراتب
و فضل که اول آفرینش و علت غائی ممکنات است همچنین فضلهای ملة و شریعة او علت شده است جمیع مللها
و شریعة انبیاء سابق چنانچه آیات از علت شده است ما سبق چه اول کسیکه در یوم الست بربکم بلی گفت
آنجناب بود و بعد از او اوصیاء او علیهم السلام و بعد سائرین از انبیاء و ام پس معلوم است که اول المسلمین
آنجناب است و ملة و شریعة او بحسب کملیت نسبت با انبیاء سبق اکمل است چنانچه فرموده فی سورة المائده
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا پس اینکه خداوند در کتاب الله فرموده
بر پیغمبر خاتم صلوات الله و اله کرم ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا که ابتدا این ملت که گذشت از نفس
خداوند و توجه نمودن بالکلیه با و است از آنجناب در عالم ظهور و عالم قالب و خاک بظهور رسید
و بدین صفت خلت و اسم خلیل او موصوف و مسمی شد بمنزله وجود خود ختمی مرتبه است در عالم ظهور و عالم
قالب و خاک نسبت بحضرت ابرهیم که او در عالم ظاهر عالم قالب خاک ابوت و تقدم ملتی نسبت بحضرت ختمی
مآب داشت و اما وجود حضرت رسول ملة او در عالم باطنی نسبت بحضرت ابرهیم تقدم علت غائی از دری قلبی
و فوادی و دینی با و داشت چنانچه در عالم ظهور بطور تسلیم و انقیاد بالکلیه از بالجناب و سایر اوصیاء
آنحضرت اول بوده لهذا مامور به پیغمبر خاتم و امت او بقول ان اتبع ملة ابرهیم و ملة ابیکم ابرهیم از حیث تحققات
مسطوره بجامع بین العالمین بود حضرت ختمی مآب بحقیقی تمام از طریق صفت عدل است زیرا که اولا
شرافت دین اسلام که ناشی از حضرت ابرهیم است نسبت بسایر ادیان معلوم شد که جامع و محیط جمیع
اسباب تکمیل و هدایت نفوس است بطریقه فطرت و متمم و مکارم آن بعد از حضرت ابرهیم که بنا نهاده

تکمله ۳

عسکر کنت نبیا بین الماء و الطین و حدیث مذکور مجمع

الظاهر عنوان الباطن مع

تطبیق ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا با قوله تع و ان من شیعته لابرهیم

شیعه ایشان صلوات الله علیهم

برهان هشتم از مقدمه در بیان اجمالیست در معنی مراد از ملت حضرت ابرهیم ع و وجه متابعت ملت او و مراجعت مرجوع خاتم النبیین را

اوست منوط بخاتم النبیین و سید المرسلین است که ال و ذریه آنجناب میباشد چنانچه خود آنحضرت فرموده
که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق چه بعد از تکمیل حضرت ختمی مآب دیگر تکمیل ممکن نیست و رسولی دیگر نیست
و اتمام تکلیف و ترویج او بقیام قیامت است لقوله صلی الله علیه وآله بعثت انا والساعة کهاتین و اشاره نموده
بدو انگشت مبارک خود سبابه و وسطی چه از اینجا مفهوم خواهد شد که آنجناب را مشابهت کلی بمطالب
مراتب با قیامت بوده باشد از آنجمله از شئونات و اسامی قیامت قوله تعالی فی سورة الطارق یوم تبلی السرائر
که مضمون آن آنست که در روزیکه ظاهر گردد هر نفس پنهانیهای ضمایر و عقاید و نیات تا طیب از خبیث متمیز گردد
لقوله تعالی فی سورة الانفال لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله
فی جهنم اولئک هم الخاسرون و یا مخفیات فرایض اعمال را اظهار کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو و امثال آنها
که کسی بر آن اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قایل بوده و منکر بوده چنانچه علی بن ابرهیم گفته یوم تبلی السرائر
ای یکشف عنها السرائر یعنی باذکر داند او را در روز قیامت چه در روز قیامت هرچه پوشیده است آشکار گردد
پس هم چنین ظهور خاتم الانبیا نیز دارای اینمرتبه و تمام بوده چه در ظهور انور و وجود قیامت که صالح و
طالح در دار حرص شناخته شوند و هر نفس حقیقت و معنی و فطرت خود را اظهار نماید کذلک در ظهور
شمس رسالت تمام اعراض کلیه کثرات استعدادات و قابلیات خود را اظهار نموده بمنزله ظهور شمس بما روید
نباتات چنانچه مضمون قوله تعالی فی سورة الاعراف والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا
نکدا دلالت بر آن طریقه دارد چه سلمان حقیقت خود را و ابوجهل استعداد خویش را اظهار نمود کما قال الرضا ع فی سورة
محمد صلی الله علیه وآله فقد جاء اشراطها و ظهور آنحضرت ص من اشراط القیامة لهذا مشابهت بعثت خاتم انبیا
علامت قیامت است نسبت به انبیاء سابق از حیث ظهور مخفیات فرایض و اعمال و تکلیفات کالیه سهله
که امم سابقه اطلاع نداشته اند و در این امت بسعد نهایت و تعیین آن بمنزله یوم تبلی السرائر بسبب جامع
بین العالمین بودن خود آنجناب نسبت بسایر انبیا بحقیقه تمام در عالم ظاهر و باطن یعنی عالم اعمال بدنیه
و عالم اخلاق نفسانیه و عالم شریعت و طریقت و عالم اقوال و عالم احوال چنانچه در شان اوست قوله تعالی
فی سورة القلم وانک لعلی خلق عظیم و بدرستیکه تو هر آینه بر خلق بزرگی که مانند آن کسی دیگر را نیست و فی تفسیر
علی بن ابرهیم عن ابی جعفر علیه السلم فی قوله وانک لعلی خلق عظیم یقول انک علی دین عظیم حاصل مرام آنکه
خلق آنجناب بتخلق است باخلاق الله که حسن سلوک باخلق الله باحسن وجه نمود مصداق تخلقوا باخلاق الله
و در دلالت که حدیث مذکور خلق عظیم را بدین عظیم پس دین آنجناب محیط و جامع باشد بتمام آنچه
شاید و باید و حکم که ممکن است در هدایت و تکمیل نفوس ظاهرا و باطنا بصفت خلق عظیم او که عالم
اعمال بدنیه است از اقوال و احوال او و نسبت بحسن سلوک با خلق الله که خوی و عادت و مروت اوست چنانچه
خلق عظیم باطنی او که اعمال بدنیه است عالم اخلاق نفسانیه و عالم شریعت و طریقت و دین اوست و شناخته
شده است خلق عظیم او با اتصاف سطوره از ظاهر و باطن او اتصال تواتر اخبار و شعائر شرع انور آنجناب
چنانکه در باب

بدانکه مقام تکمیل اخلاق نبوت

بقیه آن

چنانکه در باب نبوت بر بخوان این اخلاق و طریقه از این احوال که از شئون نبوی اوست خواهد آمد انشاء الله
چنانچه ایضا شناخته میشود اخلاق شئون و لایتی آنجناب که نسبت بشئون مقام نبوتش بمنزله
روح است نسبت بجسم و آن خوی و عادت طریقه اعتدال تکالیف و امتداد در مرور زمان سلطنت
و ترویج اوست تشبیه و وصف مقامی او نسبت بعالم آفاق و انفس و کتاب الله چه سابقا محقق شد که
آنجناب علت غائی است مر ممکنات را از اینجهة اخلاق شئون و لایتی که طریقه اعتدال تکالیف و امتداد
مرور زمان سلطنت و ترویج اوست موقوف بتشبیه و وصف مقامی اوست نسبت بعالم آفاق و انفس
و کتاب الله که علت غائی است اقطاب بمنزله دلالة بر توحید که محقق و مثبت او همین آثار و علامات
آفاق و انفس است که فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق پس همین آثار و علامات
اخلاق شئون و لایتی آنجناب که ولایت الهیه است شناخته خواهد شد و مشهود و با استشهاد کتاب الله که
ظاهر آن حجت و دلیل مقام نبوت و باطن او حجت و دلیل مقام ولایت بمنزله ارض عالم آفاق که اقطار آن محقق
و مثبت توحید است پس هم چنین سیر در اقطار صفحات کتاب الله مانند ارض عالم آفاقی نسبت بمقام ولایت
پیغمبر محقق و مثبت حقیقت اوست چنانچه مصداق این مدعا است قوله تعالی افلم یسیروا فی الارض که در روایت
شده از حضرت صادق ع که مراد از افلم یسیروا فی الارض افلم ینظروا فی القرآنست لهذا قرآن که کتاب الله است
نماینده مقام و مراتب نبوت و ولایت پیغمبر خاتم است پس آنچه در آنست از آیات عبرت که متضمن حسن و کرامت
و فضل و شرافت است نسبت باقطار آفاق عالم و انفس و اعمال مفروضه تکلیفیه و تاویل آنها را بپیغمبر و
اوصیاء او علیهم السلام خداوند عز و جل تماما دلالت بر تشبیه و وصف مقامی و لایتی آنجناب که طریقه اعتدال
تکالیف و امتداد در مرور زمان سلطنت ولایتیه و ترویج او معلوم خلائق شود نسبت بانبیاء سلف چنانچه
اثبات اینمعنی و مقام در فتوحات آتیه بطریق دلیلی واضح و مبرهن شود انشاء الله تعالی آنجناب که بعد از
تحقیق حقیقت آن راه توهم و اشکالی برای کسی در وجه قوله تعالی ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا باقی نماند یعنی اگر
کسی را توهم و اشکال شود که با اینکه پیغمبر خاتم جامع بین العالمین است پس وجه قوله تعالی اتبع در متابعت
ملت ابرهیم مر آنجناب و امت او را چه باشد لهذا رجوع بتحقیق تشبیه و وصف مقامی آنجناب بجهت
آمدن حقیقت آن دفع توهم و اشکال الآتی بتبعیت را خواهد کرد زیرا که چنانکه مقام و لایتی آنجناب
بتشبیه و مثل عالم آفاق و انفس و قرآن واضح و مبرهن میکنند هم چنین عالم مراتب شریعت و طریقت و دین
نبوتی او را تشبیه و وصف مقامی او در بطریقه ملت ابرهیم که خلیل بود و جامع کمالات و فضایل یعنی هر خصلت
نیک که در آدمی باشد در وی جمع بود فرمان بردار خدا را ببین حق چنانچه سابقا اینمعنی از قوله تعالی
فی سورة النحل ان ابرهیم کان امة قانتا لله حنیفا معلوم شد و امر متابعت این ملت مر حضرت ختمی مآب را
کنایه است باینکه ملت آنجناب تشبیه است بملت ابرهیم چنانچه او خلیل بود این جناب حبیب است و آن
جامع کمالات و فضایل و طرای هر خصلت نیکی است نسبت بامم که در ایشان موجود و فرمان بردار خدا را

باستدلال

بعبارت

تحقیق نکته در قوله تعالی ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا

برهان هشتم از مقدمه بیان اجمالیست در معنی مراد از ملة حضرت ابرهیم و وجه متابعة ملة او از امت مرحومه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

بدین نحو هم چنین پیغمبر خاتم با این خصایل و فضایل نسبت با انبیاء و امم دیگر متصف میباشد بجنبت خاتمیة وایضا اشاره است بانکه پیغمبر کرده باشد دین پدر خود ابرهیم را که حنیف است چه اکثر عرب از ذریه آنحضرت بودند و ایشان غالب بر همه امت بودند و او در حکم پدر امت است و طبیعت بموافقت اثار اباء ولهذا در مایلند چنانچه سابقا محقق شد پس از این جهت پیروی ملة ابرهیم بطریق او جهت قصد زیادتی رغبت ایشانست باستماع کلام وی و قبول کردن سخن وی در آنچه گوید و در وایت و شاید پیغمبر انرا انکرا ناذکیون بخدا چیزی را بلکه بطریق یکانکی مستحضر خدا میکنند و این توحید از فضل خداست بر پیغمبران بوجهی که ایشان را بان آگاهی داده و از فضل اوست بر سایر مردمان که انبیا را با رشاد ایشان فرستاده ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران با ایشان امده اند بوشد سپاس داری نمیکنند از فضل و موهبت دا و از ان اعراض میکنند و از ان متنفر میشوند کما قال الله تعالی فی سورة یوسف واتبعت ملة ابرهیم واسحق ویعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من فضل الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون پس پیروی لبیب روشن خواهد شد که قوله تعالی ان یتبع ملة ابرهیم حنیفا و قوله تعالی هو اجتبیکم وما جعل علیکم من حرج ملة ابیکم ابرهیم هو سمیکم المسلمین بر بیان سابقه ایضا از ابحا غرض و مقصود از تسرام بصلوات آنحضرت را بر این امت باین عبارت که اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابرهیم وآل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید بدانی که این صلوات باین نحو تعلیم و بیان قوله هو اجتبیکم وما جعل علیکم من حرج ملة ابیکم ابرهیم لازم میکند یعنی صلوات باین عبارت از امت مرحومه بآنحضرت هم تاکید بمتابعت این امت ملة و شریعة او را چنانچه صلوات امت بر پیغمبر خاتم و آل او در تشهد نماز مقصد وجوب و فرض نماز جهت تاکید سنن دلالت است بر بقای متابعت ملة و شریعة آنجناب و آل او تا غایت برپاست چنانچه ایضا یک وجه اقتران آل آنجناب در صلوات کنایه بر این نکته است که هر که تابع این دین است بر او لازم است که احکام و دینا از آل و صلوات الله علیهم اخذ کند باید ذکر او بذکر آل پیوسته باشد تا امت و متابعان را معلوم شود که ایشان محافظ دین و ملة اند و حرمت و عزت ایشان واجب و لازم دانند و از جمله فرایض شناسند و کذلک تسرام بصلوات آنحضرت بر این امت بعبارات مسطوره کنایه است بر دوام متابعت این امت ملة او را چنانچه ایضا حضرت ازید کار حبیب برگزیده خود را به ثبات قدم امر میفرماید فی سورة الاحقاف که فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم پس صبر کن ای محمد صلی الله علیه و آله بر جفای قریش همچنانکه صبر کردند خداوندان جد و ثبات و صبر و شتاب مکن بر کفار قریش بنزول عذاب چه سابقا مذکور شد که از امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین که ایشان را سادات النبیین گویند حاصل آنکه همچنانچه در باره کفار که تابع عناد اند و شباهت با ما قبل خود دارند از حیث قول و گفتار و قلوب ایشان در کوری و سختی که عناد حق خداوند ایشان را نیکو تکبر تشبیه فرموده در سورة البقرة کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم پس هم چنین در باره انبیا و اهل

محقق شد که

تحقیق اینکه در تشبیه صلوات بصلوات ابراهیم

مرتبط بر

در صلوا

در بیان بعض اسرار در وجه وجوب ذکر صلوة بر نبی و آل در تشهد صلوة

حق که مژده

حق که مژده دهنده مومنانند بثواب عظیم و بیم کننده کافرانند بعذاب الیم از ان جهة تشبیه و وصف معاقی ایشانرا بمتابعت اهل حق که تابع توحید اند او در چنانکه بر سبیل فرض خطاب به پیغمبر خاتم فرموده فی سورة البقرة ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی ولا نصیر با اینکه آنحضرت مبرا است از این پس این کلام بر سبیل فرض باشد وهو المطلوب پس تحقیق مقام حضرت ختمی مآب از حیث خلق عظیم که در عالم حسن سلوک با خلق الله و صبر او بر جفای قریش چون نوح است و از حیث صدق که عالم راستی و کامل از هر جهت در اخلاق شریعة و طریقة دین مانند ابرهیم است و از حیث تعیین وصی و خلافت بعد خود چون موسی است که فرموده بعلی بن ابیطالب انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی من بعدی چنانچه خدا تعالی در مقام اخبار و حکایت از حضرت موسی پیغمبر میفرماید فی سورة طه واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری الی اخر و از حیث زهد چون عیسی است لهذا مقام نبوت ختمی مرتبه جامع بین العالمین و محیط بجمیع اسباب تکمیل و هدایت نفوس است بحدیکه خداوند تعالی بیان مزیة فضل امت مرحومه میکند بقوله فی سورة البقرة وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا پس بحسب این مرتبه ملة حضرت ختمی مرتبه نسبت بملة حضرت ابرهیم مزیة دارد چنانچه از حیث وجه تسمیه او بخلیل بملاحظه شود که وی را امتحان کرد به تن و مال و فرزند و باین سبب افتخار نامه بر موافق این افتخار ملاحظه میشود در حق حضرت ختمی مرتبه چه از حیث وجه تسمیه او بحبیب الله که سابقا محقق شد و چه از حیث امتحان بتن و مال و فرزند واما امتحان بتن خود آنجناب فرموده اند ما اوذی النبی قط مثل ما اوذیت واما امتحان بمال آنجناب است که از اول بعثت بواسطه بذل مال آنجناب مردم ایمان آورده اند با و بکلمه طیبه لا اله الا الله واما امتحان بفرزند پس آنجناب است که در حق او گفته قوله تعالی فی سورة الصافات وفدیناه بذبح عظیم چه مصداق قوله فی سورة بنی اسرائیل ومن قتل مظلوما واقع شد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لهذا افتخار حضرت ختمی مرتبه در امتحانات ثلثه نسبت بحضرت ابرهیم مرتبه دارد از زمین تا آسمان چه امتحان از حضرت ابرهیم ظاهر کردن خصایل نیک اوست از کمون او که روشن شود خلة او برای وجه تسمیه خلیل بودن او پس فایده امتحانات ثلثه این جناب خاص است نسبت بخود او واما امتحان حضرت ختمی مآب چه از حیث تن مبارک و چه از حیث مال و چه از حیث فرزند تماما ظاهر کردن فضایل نیک اوست از کمون او که روشن شود مراتب محبت محبوبیت او در نزد کردن ذین خدا و عالم سر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف ظاهر باشد بتحقیقات سابقه پس فایده امتحان ثلثه پیغمبر خاتم که ذکر شد از کمون او مخفی و بخداوند ظاهر بوجه مراتب عمومیة دارد نسبت بتمام ما خلق الله بنحو علیه علة غائی بودن او چنانچه متمم امتحان آنجناب و فایده عمومیة ان امتحان فرزند او امام حسین علیه السلام که فرموده حسین منی و انا من حسین و هم چنین میباشند ائمه دیگر که امتحان ایشان علیهم السلام از متمم امتحان آنجناب است از این جهت باشد که جبرئیل از ایشان بعنوان خطاب منا اهل بیت فرموده که علی منی و انا من علی و فاطمة منی

تحقیق ... در بیان سر امتحان ثلثه حضرت ابرهیم بر وجه خاص و سر امتحانات حضرت ختمی مرتبه در اتم الطاف صلوات الله علیهم اجمعین بر سبیل اتمام

بر سبیل عمومیة ما فاضه فیوضات عالم الخلایق

بحث اول از اصول خمسه دین دلایل آفاق و انفس است در اثبات توحید بر سبیل عصمت و ولایة

وانا من فاطمة وحسن منی وانا من حسن وامثال اینها که مقلم خود متحقق خواهند شد انشاء الله لهذا این خطابات
اشاره اند باینکه امتحانات ایشان از متممات امتحان تامه عامه حضرت ختمی مرتبت اند چنانچه اینها اختصاص
واوصاف عریف از ایشان از متممات تخصصات یعنی واوصاف و الائی آنجناب است چنانکه در تشبیه وصف مقالی ایشان
محقق شود انشاء الله وهم چنین از متممات خصایص بعثتی آنجناب علوم دینی قائم مقامهای آنجناب یا ائمه طاهرین
که منصب آنها چون منصوب آنجناب الهی است قائم مقامی ایشان من جانب الله است وچون با اسم
خلیفه رسول موسوم اند بتعیین ایشان بآن منزلت و مرتبت اختصاص بآنجناب بطور دارد از اینجهت
فرموده اند انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن تفترقا حتی یردا علی الحوض لهذا فرمود انکه
بیان انجحریت وکشف بعض از نکات آن در تشبیه وصف مقالی ایشان بقرآن خواهد آمد انشاء الله وازان اینجا
که در فقرات جامعه بایشان عرض میکنی که بکم فتح الله وبکم یختم تشا بکشوفی خدا و بشما ختم میکند لهذا آنجناب
ختمی مرتبت خاتمیتش نسبت بانبیاء سلف بنهایه ختم است وبجب ایتراب احکام شریعة و ملت نسبت
بسائر بی ختم است چه دو ملة و شریعة اوست انچه فرود آمده بلان پیغمبران و فرشتگان و از آنجناب بود
باوصیاء و قائم مقامهای آنجناب مفوض شده چنانچه در جامعه ایشانست که وعندکم ما نزلت به رسله و هبطت
به ملائکته والی اخیك والی جدکم بعث الروح الامین آتیکم الله مالم یؤت احدا من العالمین پس از اینجا
واضح شد که داده است ایشانرا خدا و نداده بچیز نداده است احدی از عالمیان لهذا هر که اراده کند خدا را
از معارف توحید و آنچه خداوند واجب بر او کرده ابتدا کند بایشان چه سابقا محقق شد که حضرت رسول
در رسانیدن احکام فرایض ونهای خدا به بندگان بمنزله اولی است نسبت بمخلوق و مخلوق است نسبت بخالق و مرتبه
فرایض را ایشان هم چنین باین مرتبه و منزله میباشند قائم مقامهای آنجناب که من اراد الله بدء بکم ومن وحده
قبل عنکم ومن قصده توجه بکم اشاره باینمطلب است وهو المطلوب پس از آنجا بر متتبع لبیب روشن خواهد
شد که صنف یافتن مکلف بعقیده ضروریه حقه که موافق ملة ابراهیم که طریق حق است از راه دلیل کذلك
نری ملکوت السموات والارض الاخر و خالی است از قیل وقال و حیرت و اشکال تمسک بدلایل شرعیه و پیروی
و متابعت اوست در آنچه دستوری داده اند مکلف را بطریقه سلوك عقیدة حقیقیه که سابقا محقق شد
لهذا دلایل شرعیه میزان وعقل تابع آن از اینجهت بیان اصول خمسه دین را که غرض اصلی است کلام را
بر آن کشیده بمیزان شرع وعقل را تابع آن قرار داده تا شاید بمحله بعید از قیل وقال وحیرت
واشکال که دیده عبرت مجاهد را از معرفت روشن سازد و از فولاد آن محکم مصقل حاصل شود
کاینه بواطن را از زنك تشکیکات نفسانی پرداز کاشف از حقیقت توحید شود ان شاء الله و بالله التوفیق
لا سبیل الی الرشاد بحث اول از اصول خمسه دین بیان دلایل توحید است بر سبیل استدلال آفاق
وانفس بدانکه اول عبادت حقتعالی معرفت اوست یعنی معرفت خدا مقدم است بر عبادت زیرا که تا یقین
بوجود صانع عالم نکنی و او را بصفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که برا میپرستی و تذلل نزد که میکنی

ودراین اوراق

در اثبات توحید است بر سبیل عصمت و ولایة

میزان و دلایل شرعیه است

وفرمان برداری

وفرمان برداری که میشمایی چنانچه از آیات و اخبار و ادعیه بر اینمطلب من جمله حدیثی است از امام ثامن علی بن موسی
الرضا علیه آلاف التحیة والثناء که علامه مجلسی اعلی الله مقامه از شیخ طوسی و شیخ صدوق و شیخ طبرسی و صاحب احتجاج
وغیر ایشان باسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی و قاسم بن ایوب روایت کرده اند که مأمون چون اراده کرد
که ولی و خلیفه کرد آنحضرت امام رضا علیه السلام را بنحوی که در کتب ایشان مسطور است و مفاد آن در
اینمقام خطبه آنجناب است که از آن حکایت فرزندان هاشم یعنی اولاد که در آن زمان بودند پس گفت ایشانرا
که ای ابوالحسن بالای منبر برو و بپا دار برای ما دینی که عبادت کنیم خدا را بآن یعنی راه معرفت و بندگی
حقتعالی را بما بنما پس برآمد امام علیه السلام بر منبر و نشست زمانی و سخن نگفت و سر بزیر افکنده بود پس
بلرزید لرزیدنی و راست ایستاد و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر او و درود فرستاد بر
پیغمبر او و اهل بیت او پس گفت اول عبادة الله معرفته واصل معرفة الله توحیده ونظام توحید الله نفی الصفات
عنه بشهادة العقول ان کل صفة وموصوف مخلوق وشهادة کل موصوف مخلوق ان له خالقا لیس بصفة ولا
موصوف وشهادة کل صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع
من الازل الممتنع من الحدث فلیس الله من عرف بالتشبیه ذاته ولا ایاه وحد من اکتنهه ولا حقیقته اصاب
من مثله ولا به صدق من نهاه ولا صمده من اشار الیه ولا ایاه عنی من شبهه ولا له تذلل من بعضه
ولا اراد من توهمه کل معروف بنفسه مصنوع وکل قائم فی سواه معلول بصنع الله یستدل علیه وبالعقول
تعتقد معرفته وبالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بینه وبینهم ومباینته ایاهم مفارقته اینیتهم الی
آخر الحدیث چنانچه در چون اختصار مسطور است غرض از این فقرات حدیث که مذکور شد مقصود است در سلوك طریقه
معرفت توحید از آن بزرگوار که مکان معرفة الله و معدن حکمة الله وحافظ سر الله وحامل کتاب الله ووصی نبی الله
و ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله میباشد تا اگر بدستوری آنجناب سالك طریقه حق سلوك کند و مضمون کلام
بلاغت مشحون آنجناب آنکه اول عبادت و پرستیدن خدا شناختن اوست و اصل شناختن خدا یکانه
دانستن اوست و از تمامی یگانه شناسی او نفی کردن صفتهاست از او زیرا که گواهی میدهند عقلها با آنکه
هر صفت و موصوف آفریده شده اند و شهادت میدهد هر موصوف بصفتی که او را آفریننده هست که آن
آفریننده نه صفتست و نه موصوف و شهادت میدهد هر صفت و موصوفی بمقرون بودن بیکدیگر و شهادت
میدهد مقرون بودن بحادث بودن و گواهی میدهد حادث بودن بممتنع و محال بودن از ازلیت یا امتناع
و با ممنوع بودن از ازلیت و ازلیت امتناع مینماید از حادث بودن و بعد از نبودن موجود شدن پس
خدا نیست آنکسیکه بتشبیه مخلوقات و ممکنات ذات او شناخته شود و خدا را یگانه نشناخته است
کسیکه کنه ذات مقدسش را بیان کرده است یا طلب شناختن کنه او کرده است زیرا که اگر ممکنات بکنه
ذات مقدسش توانند رسید او شریك خواهد بود با ممکنات در بعضی از صفات امکانی یا اگر آن
صورت عقلی که در ذهن ایشان بهم رسید شریك واجب خواهد بود و حقیقة او را در نیافته است کسیکه

روایت نموده

ایاه

تشخص و مثالی برای او ثابت کرده است و یا آنکه شبیه و مانندی برای او قرار داده است یا آنکه او را متمثل در ذهن
قرار داده است و صورتی در ذهن را موافق او در حقیقت دانسته است و با او تصدیق نکرده است کسیکه نهایتی
و حدودی مانند حد و در جسمانیت برای او ثابت کرده است یا او را نهایت نکرده خود دانسته و گمان کرده که بکنه
حقیقت او رسیده و قصد نکرده است جانب او را کسیکه اشاره کرده است بسوی او با شاره حسیه یا اشاره از
اشاره حسیه و وهمیه و عقلیه و او را طلب نکرده است کسیکه او را تشبیه کرده است بغیر او و برای او تذلل
نکرده است در بندگی کسیکه بعضی و جزوی برای او ثابت کرده زیرا که نشناخته بخود را بپرستیده است
و حق تعالی در صفت خالق شناخته او نیست و او را اراده نکرده است کسیکه او را توهم کرده است یعنی
برای صورتی و شکلی و هیأتی در وهم قرار داده است یا آنکه آنچه عقول و اوهام خلق بآن میرسند غیر حقیقت
اوست هر شناخته شده بنفس خود مصنوع است و هر چه قائم است بغیر خود او معلول است معلول علتی دارد
بصنع خدا و آفریدن او و از آثار بدیعهای او استدلال کرده میشود برای او و بعقلها اعتقاد کرده میشود و محکم
میشود معرفت او و بخلق کردن و نو پدید آوردن او خلق را ثابت میشود حجت او و بخلق آفریده خلق
را حجابی کرده است میان او و میان ایشان و مباینت او با ایشان از مفارقت اوست مکان داشتن
ایشان را الحاصل معلوم شد که حضرت انحصر فرموده که اول عبادت حقتعالی معرفت اوست و اصل معرفت توحید
یعنی اقرار به یکتائی و یگانگی او در ذات و صفات باینکه صفات کمالیه او عین ذات اوست و ذات
او بسیط مطلق و صفات قائم مقام جمیع و اوست صاحب صفات کمالیه با عدم تعدد و ترکیب و اجزا خارجیه
و زایده بر ذات چنانچه هر یک از صفتهای ذات عین یکدیگر و همه عین ذات و ذات عین آنها است بدون
تعدد و کثرت و اختلاف پس ذات الهی در قدرت و کارها و دانستن چیزها احتیاج بصفتی که زاید
بر ذات او باشد ندارد بلکه ذاتیست بسیط و مجرد که اصلا ترکیب در او راه ندارد و منشاء همه صفات
کمالیه است از قدرت و علم و حیات و سرمدیت و مالکیت و قدیمیت و تکلم و صادقیت پس ذات الهی عین قدرت
و عین علم و عین سایر صفات ذاتیه است لهذا قدرتش همان ذاتش باشد و علمش همان ذاتش باشد
و حیاتش همان ذاتش باشد و ذاتش همان صفاتش باشد چنانچه وجود و هستی او عین ذات اوست
بدون تغایری میانه ذات و وجود او و منشاء آثار معینی پس اگر قصد نماید قاصد از قدرت ذات را قصد
نموده باشد و از ذات قدرت را و از علم ذات را و از ذات علم را و هکذا در باقی صفتهای ذات همین طور خواهد
بود اینست نظام توحید که حضرت بقرینه فقره بعد در خطبه فرموده که نظام توحید خدا نفی کردن صفات است
از او یعنی توحید حقتعالی بآن منتظم و کامل و تمام میشود که نفی کند صفات زائده را از او که مراد از نفی صفات
زایده بر ذات آنستکه نگوید خدا را ذاتیست جداگانه و صفاتیست جداگانه زاید بر آن همچنانکه این
قول و اعتقاد از طایفه اشاعره نقل است که ایشان گفته اند که صفتهای ذاتی حقتعالی زاید بر ذات
اوست یعنی که خدا را ذاتیست جداگانه و صفاتیست جداگانه که آن صفتها قائم بآن ذات اند به

خلاف

خلاف مذهب حقه اثنی عشریه که دلیل بر بطلان قول ایشان بر امینی اقامه کرده اند و خلاف شأن
ظاهر است از جهات عدیده از اینجهت حضرت بقرینه فقره خطبه فرمودند و نظام توحیده نفی الصفات
پس مراد اینست که نفی صفاتی که زاید بر ذات او باشد بطریق مذکور بکنند نه مراد آنست که اصلا
صفتی از برای او ثابت نکنند زیرا که مراد نفی صفات ذاتی باشد منافی با قرینه فقره اول است که فرمودند
اول عبادة الله معرفته و اصل معرفة الله توحیده چه مراد از معرفت و شناسائی حقتعالی و علم که مصداق
توحید و موحد کند بطریق کمال آنستکه او را یگانه و صاحب جمیع صفات کمالیه از آنچه مراتب کمال و صفات
و جلال کبریائی باشد بحسب فهم و فراخور مرتبه ادراک که در حیطه درک در آورد و در حد درک خود او را
بآن متصف داند و آنچه مدرک او و توانند در یافت که اتصاف او بآن متضمن نقص و قصور است یعنی
او را میباید بباید انتفا از آنچه مدرک او خود سلب و منزه او از آنها داند لهذا مراد بمعرفت و شناسائی
خدا بعلم اطلاع بر صفات جلالی و جمالی اوست که عبارت از صفات ثبوتیه و ثبوتی و صفات سلبیه
سلبیه بقدر وسع و طاقت بشریه خود کمال و نقص این دو گونه صفات را در خود مشاهده و درک
میتوانند کرد از این جهت مکلف است باثبات و سلب صفاتیکه اتصاف خود و امثال خود را بآن متضمن
نقص و کمال داند یعنی آنچه در خود و امثال خود کمال داند بمصداق حکم عقل اثبات کند و آنچه نقص داند
سلب نماید مثلا چون کمال خود و امثال خود را در این مشاهده میکند که قادر و مختار و حی و عالم
و مرید و مدرک و صادق و متکلم و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات این صفات از
برای پروردگار خود و نیز چون نقص خود و امثال خود را در احتیاج بغیر و امور دیگر که لازم دارد احتیاج
مثل جسم بودن و عرض بودن و جهتی بودن و مکان و امثال آن میبیند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره
از او سبحانه پس از ایضاح ایضا مفهوم خواهد شد که چنانچه تو خود کنه صفات و ذات خود را که مذکور شد
نخواهی برد مگر بحسب اطلاع اجمالیه همچنین معرفت تو بکنه صفات کمالیه الهیه که بواسطه شناختن صفات
و صفات او شناسائی نخواهی برد زیرا که آنچه از صفات خدا دانسته تو شده باشد در حقیقت صفات
خود باشد که آن صفات خدا و الا لازم میاید که اطلاع بذات باری تعالی بوده باشد چنانچه تحقیق شد که صفات
کمالیه عین ذاتند و ذات عین صفات و صفات زاید بر ذات نیست بلکه ذاتیست بسیط مطلق و قائم مقام جمیع صفات و جمیع
صفات موجود و قائم بذات او بنا بر این چنانچه لهذا بهمان قدر به همان صفت که معرفت و اطلاع بذات و صفات کمالیه
خود پیدا میشود با صفات کمالیه الهیه نیز معرفت و اطلاع حاصل است از برای تو بمضمون حدیث من عرف نفسه فقد
عرف ربه که دستور امیر المؤمنین است در آن بر منبرها است هر کس بشناسد نفس خود را پس بتحقیق که میشناسد
خدای خود را یعنی چون در نفس و وجود و وجدانیات تفکر و تأمل نماید پی میبرد بوجود و هستی صانع
خود که هیچ حاجت بر برهان فلاسفه نباشد زیرا که پی بردن بوجود و هستی صانع نسبت به نوع
انسان انحصار ندارد بلکه بمصداق قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون

جز آنکه باید دانست که صفات الهیه عین ذات و زاید بر ذات نیست و صفات مخلوق چون خود مخلوق است و زاید بر ذات است و حادث و متغیر و محتاج بغیر خود باشد

اشاعره قایل اند و هشت صفت موجود قدیم برای حقتعالی اثبات میکنند و همه آنها قایم بذات خدایند و در حقیقت قایل اند بتعدد قدما و قایل بتعدد قدما بسبب این قول کافر میشود

فی بحار الانوار

تسبیحهم فطرت هر موجودی تسبیح اوست کیفیت دلالت او بر وجود صانع و بر قدرت و علم و وحدانیت او سبحانه
تا چه رسد انسان که کرمنا بالتعجب کرامت و لقد کرمنا بنی آدم جوهر وجود او در باطن و قلبش اقرار
بالذات مرکوز او نموده که نفس شب و روز در عروج و دخول بقلب بذکر هو که اسم ذاتست گویا می
باشد و چنانچه رنگ در مغز که با سرایت دارد اقرار بالذات در قلب انسان فطری است چنانکه وجود
هر ممکن دلالت بر وجود صانع آفریدگار دارد دلالت بر ... مخلوقات کما قال فی سورة لقمان ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی اگر از کافران سوال کنی که کیست آنکه آفرید آسمانها و زمین را البته
گویند خدا آفرید ایضا انسانی از آثار و مظاهر نفس و وجود خود پی بوجود و هستی صانع و آفریدگار عالم
خواهد برد و از نهج اشرفیه که حاوی کمالاتست از صفات قدرت و علم و حیات اراده و ادراک و تکلم
بودن و صادقیه و کذلک امثال انبیا فی صفات کمالات وجود صانع بنهج مذکور خواهد بود نه آنکه
پی بکنه ذات و صفات او سبحانه که محال و ممتنع است زیرا که پی بکنه ذات و صفات خود که ممکنات است
محال باشد چه جای کنه ذات و صفات واجب الوجود را پی بردن بلکه صفات ثبوتیه جمال و جلال و صفات
سلبیه او را که انسان مباهات باثبات و سلب آن دارد در حقیقت فراخور مرتبه ادراک و فهم اوست
که در خود مشاهده نموده نه صفات واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریائی و کنگره عرش ذو الجلالی او رفیع
تر است که شاهباز بلند پرواز عقل در هوای وسیع الفضای معرفتش پرواز کند جز بر منزل واماندگی
نتواند رسید و کمیت سبک سیر خیال هر قدر در صحرای تصور صفاتش تکاپو نماید بجز بوادی
ضلالت نتواند دوید چنانچه گیتی سبک سیر بصر را مشاهده جمال او نتوان کرد اشاره است حیث
ما ثور ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار وایضا از این بابست که انبیا در این مرحله مجیرما
عرفناک حق معرفتک بمسامع ساکنین ملاء اعلی رسانیده که از جمله ایشان خلاصه موجودات خاتم
الانبیا و اوصیا در این مرتبه ندای کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود
الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم ان الله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا
یتصف بهما و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به همه خواص و عوام شنوانیدند چنانچه حدیث مذکور
در شرح اربعین از کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که خلاصه مضمون کلام حقیقت انتظام
آنجناب آنکه هر یک از صفات کمال که توهم تمیزان کرده اید و در نهایت دقت معنی بهترین صفاتش پنداشته اید
مخلوق است مثل شما که دست صنعت او را آفریده و چون وجهی و حسن آن نسبت به پروردگار وقتی
بخود کرده اید سزاوار اینست که همان شما خود بان متصف باشید و بسا باشد که موران ریزه نیز هم که
در مقام شناسائی حق در آیند گمان برند که پروردگار را نیز دو شاخ است از شاخهای ایشان
بهتر چه کمال خود را در آن دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که برای این
قیاس است حال عقلا در باب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمال خود میدانند

الحدیث

الحدیث پس این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق که
نتیجه سر سخن آنست که تکوین شده است تکلیف بامری که زیاده بر مرتبه قدرت که تکلیف بما لا یطاق است انشاء الله
نباشد چه محقق شد که مرتبه قدرت انسانی بمعرفت واجب الوجود که مکلف بانست اثبات و سلب صفاتیست
که اتصاف خود و امثال خود را بان متضمن نقص و کمال داند و زیاده بر این تکلیف بما لا یطاق لازم آید
و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق نیز جایز نیست لهذا انسان مکلف را در معرفت توحید بتحقیق و سلوک که شامل
مضمون حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه است اکتفا خواهد کرد باین معنی که چنانچه انسانی پی بکنه ذات
و حقیقت صفات خود که ممکن است نخواهد برد و هکذا دلالتست این بر پی نبردن بکنه ذات و صفات
واجب الوجود بالذات از این جهت ماثور است از امیر المومنین علیه السلام که فرموده است من سئل عن التوحید
فهو جاهل و من اجاب عنه فهو مشرک و من عرفه فهو ملحد و من لم یعرفه فهو کافر مضمون آنکه هر کس از
توحید ذاتی حضرت تسبیحه که عین ذات اوست بپرسد آنکس جاهل است و نادانست و نمیداند که ذات واجب را
نتوان شناخت که سوال از آن میکند و هر کسی که از این سوال جواب بگوید پس آن شخص مشرکست و هر کس که
ادعای معرفت واجب کند بحسب ذات و حقیقت پس او ملحد است و آنکس که نشناسد توحید حق را چنین
کس کافر است پس از اینجا معلوم شد که مراد از کلام بلاغت مشحون من عرف نفسه فقد عرف ربه معرفت بذات و صفات
حق تعالی نیست بلکه دال بر عدم معرفت انفهام است لقوله تعالی فی سورة الانعام و ما قدروا الله حق قدره وایضا
قوله تعالی فی سورة المذکور لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر و قوله تعالی فی سورة الشوری
لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر مترجم شرح اربعین از انفهام استنباط مثلی کرده که در دیباچه
کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان توحید ربانی بر این وجه بنظم در آورده صفات واجب لعم چه ذاتت

کجا ممکن بود درک صفاتت   صفاتت را چه ذاتت نیست مانند   که دانش ناخنی در وی کند بند
در امثال اینچنین آمد که موری   فکندی در سر از توحید شوری   که ایزد را بفرق سر دو شاخ است
که هر یک نیز تیز و سخت کاخ است   نه در سر شاخ قسمت از نمیش صاف   کشاند طعم قند از قلم تا قاف
ز رنگش جمله موران زیرکی بند   ز نیش لشکر جملرا خرمنها پدید   تواند هفت دریا را بریدن
شکر زاری بوی در کشیدن   هر آن درکی که در توحید گفتی   قیاس آن ز خود کردی و گفتی
نه آن گفتی ... ایزد نام عشق   چراغ اینچنین بیگانه عشق   هر آن وصفی که کردی وصف خود را
تو را در وصف ایزد دید گویا   نه جسم است و جسمانی نه جوهر   حکیم است و علیم است و سخنور
بگفتا هر که را علم است و حکمت   نخواهد آنکه بر تو ز قدرت   ذات صنعت ما را نخواهند
ز مور و سلیمانی نخواهند   مرا خود ظرف دانش بیش از این نیست   بچشم بینشم حسن جز این نیست
زمین گر بخشی از این بوی اوادد   عطا کرده بخشی زیادت   بنا کین معرفتها در کمالش
همه یکسان بخشیت جلالش   کمال علم ما در وصف داور   بود با دانش از مور بیکر

چه نقص فطرت ما را کواهند   نما جز در خود فطرت نخواهند   وگرنه کبریا را پایه عالیست
میرش در حریم ذوالجلالیست   کجا انقاش و جه اذهانی   کجا ادراک اوصاف خدائی
تو انجم باش چون فرادند   از ان در ظرف دانش تهی دادند   نسازند تا غروبت زنده یلی
نداد ندت ز علم الا قلیلی   با این علم قلیل این جدلی چیست   دلا جز لاف دانش فهلی چیست
خداوندا بعجزم رهبری کن   عرق در دانشم را بی سپری کن   دلم در حرم راز الهی
زبان شکر باش بیکناهی   کز ان جز دفع خود بینی نیاید   وز این جز عجز و مسکینی نیاید

وهو المطلوب پس کلام بلاغت نظام سید الموحدین جناب امیر المؤمنین علیه السلام اذ من عرف نفسه فقد عرف ربه
نسبت بتوحید ذات و صفات دلالت است بر انکه چنانچه در خود وجود و ذاتی و صفاتی انسانی متصور میباشد
پس هم چنین وجود صانع تم را ذات و صفاتی مقصود است و چنانکه انسانی را معرفتی بکنه و
حقیقت ذات و صفات خود نیست الا اطلاع اجمالی و کذلک انسانی را معرفتی یقینی بکنه حقیقت ذات و صفات
وجود صانع تم حاصل نیست پس انسان از شناسائی نفس خود شناسای اثبات وجود ذات و صفات
صانع تم خواهد شد و از عدم معرفت بکنه ذات و صفات خود پی بعدم معرفت کنه ذات و صفات او سبحانه
خواهد برد و من عرف نفسه فقد عرف ربه و اما حدیث شریف نسبت بتوحید افعالی دلالت است بر اینکه
چنانچه انسان را مراتبی است متمکن در کالبد بدن از انضمام اعضا و جوارح جسم ظاهریه و روح حیوانیه
و قلب باطن و نفس ناطقه و قالب مثالیه و کذلک انچه مصداق حقیقت انسان بتمام خواهد شد پس هم چنین
توحید را مراتبی است در تمکن معرفت او بمنزله کالبد بدن از انضمام مراتب عدل و اصول که ان معرفت بعدل نبوت
و نبوت و امامت و معاد خواهد بود پس چنانچه مصداق حقیقت انسانی بدون تمامت مراتب مسطوره مصداق
حقیقت انسانی نشود و هکذا مصداق صدق حقیقت توحید بدون معرفت بعدل و نبوت و امامت
و معاد حاصل نشود زیرا که انسانی اگر تعقل کند در خلقت وجود خود یا فته او خواهد شد که خدا وندی
حکیم چگونه او را بحکمت بالغه از طریقه صفت عدل خلق فرموده که از معرفت و شناسائی انضمام مراتب
کالبد خود معرفت و شناسائی بانچه او سبحانه باو واجب کرده است از معارف عقاید حقه بمنزله دلایل
آثار و علامات اقطار عالم آفاقی چنانچه فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم لهذا عالم انفسی
که انضمام مراتب کالبد انسانیست انموذج و نمونه عالم آفاقی است که اسرار عالم علوی و سفلی را از
صنایع و بدایع و عجایب و غرایب که دلایل آثار قدرت اند معرفت او سبحانه را انسان متمکن بر اطلاع تمام
انها حاصل نبود خدا وند بطریق عدل بتیسیر انها در کالبد انسانی انموذج و نمونه او را ده تا انسانی از لطایف
صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت تامل در خود کند معارف حقه برا و ظاهر شود چنانچه از سیر در عالم آفاق
معارف حقه برا و هویدا است از اینجا است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند دوائک فیک و ما تشعر
و دائک منک و ما تبصر یعنی دوای در دجهل تو در پیش خود تواست و تو غیبی و مخفی مراد است که تو
نفس خود را

نفس خود را بشناس و بفهم که خدا بتو از غرایب صنع خود و از لطایف حکمتهای خود چه قدر در تن تو
مقرر ساخته است تا بینا شوی و جهل تو باعث عدم معرفت تو نسبت بخدای خود در انچه مصداق
صدق و صحت حقیقت توحید او سبحانه است از بواقی اصول نشود چه معلوم شد که سایر اصول از کواشف
و لوازم صدق و صحت حقیقت توحید است بمنزله انضمام کالبد عالم انفسی که مجموع از مراتب انضمام کالبد
او مصداق صدق و صحت حقیقت انسان با وجود خواهد شد لهذا انسان با این جرم صغیر عالم کبیری که آثار و
علامات توحید است در او مخفی و پنهان است و مفاد کلام امیر المؤمنین علیه السلام که میفرماید و تزعم
انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر کنایه باینست یعنی که ان میگفتی تو اینکه جرم کوچکی هستی
و حال انکه در تو مخفی است عالم اکبر پس عالم شدن انسان بمراتب انضمام عالم انفسی خود که از هر چیز
نزدیکتر باو است مستتبع عالمیت است بجمیع عالم و ان مستلزم معرفت است بتوحید صانع واجب عجیب
معنویه و اشرفیه مراتب عالم انفس نسبت بآفاق یعنی چنانکه علم آفاق مثبت و محقق وجود صانع و صفات
ذاتیه او ست از صحت و حیات و علم و قدرت و حکمت و رحمت و سمع و امثال ان از انچه کواشف و علامات
صدق و صحت توحید است چون عدل و نبوت و ولایت و معاد بر بیانی که خواهد امد ایضا عالم انفسی نیز
مثبت و محقق وجود صانع و صفات ذاتیه او ست بصفت مذکور از انچه کواشف و علامات صدق و صحت
توحید است بجنبه معنویه و اشرفیه نسبت بآفاق چنانچه از معرفت اعضا و جوارح جسم ظاهری که انموذج و
نمونه آفاق است وجود صانع هویدا و روشن خواهد شد و از تصفات روح الحیوة بجهت او سبحانه پی برده
خواهد شد و از حالت صفت عدل انسانی طریقه صفت عدل او مفهوم خواهد شد و از معرفت قلب و نفس
ناطقه معرفت بحقیقت نبوت و ولایت حاصل خواهد شد و از معرفت قالب مثالی انسانی که از عالم غیب است
و مخفی معرفت بحقیقت وجود عالم برزخ و مثال خواهد شد و از معرفت موت و فنا بمجموع انضمام مراتب مذکوره
که بر حد نهایت یقین رسیدن دار فنا نو سیده اند تحقق و مثبت حقیقت معاد و متعلقات انست که بر حد نهایت و
تعین مکان خود است بمنزله حال نایم که بعد از نوم او است و هو المطلوب پس انسانی بعیون ناظره و افهام نافذه
خود نظر کند در صنایع و بدایع نفس خود که الطاف صنایع و بدایع آفاق عالم خواهد شد بر الطاف صانع
و کواشف و آثار صدق و صحت توحید من حیث المراتب بر او ظاهر شد لعله تم فی سورة الذاریات و فی الارض
آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مضمونه انکه در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع
و علم و قدرت و فرط رحمت بیکتا نوازی موحدان که در طریق سوی برهانی که موصل بمعرفت پروردگار سلوک
نموده اند و بصیقل دلایل و انچه زنگ ریب و شک از قلوب خود زدوده و انجمله آیات انفسیه که
بر روی زمین است بساط انست از برای ساکنان و عیون منفجره و معادن مختلفه و متنوعه و حیوانات
منتشره که مختلفند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع و حشرات و نباتات از بقول و حبوب
و جبال معینه و وجوه مسالک و طرق در دار محنت سهولة تو در بندگان و انچه در نفس زمین است اختلاف

اجزای است در کیفیات و خواص و منافع واختلاف نشاتها و علامتها که در نفسهای انسانست فلاد الذین
کمال العلم و قدرت و فطرت صانع قال علی بن ابرهیم فی کل شیء خلقه الله عز و جل قال الشاعر و فی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد زیرا که در عالم هیچ آیتی نیست مگر که در انسان نظیر آن هست از این جهت میفرماید افلا تبصرون
آیا نمی بینید یعنی بنظر عبرت در نکرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید از تقلب و از حال
بحال و آنچه ترکیب شده از اطوار از اعضای سلیمه و از بواطن عقل و هوش و اذهان مستقیمه که عقول
از عجایب فطرة و بدایع حکمت آن عاجز اند چه توان گفت در دلها و آنچه مکر میشود در آن از لطایف
معانی و آنچه بر زبانها جاری میگردد از الفاظ صحیحه در محاورات انسانی و اختلاف طبایع و الوان
و اسماع و ابصار و سایر جوارح در هر انسان و لهذا امیر المومنین علیه السلام فرموده من عرف نفسه فقد عرف
ربه چنانچه مؤید این معنی است حدیثی در تفسیر لاهیجی که در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود که من از پدر بزرگوار خود شنیدم که حدیث میکرد از پدر عالی قدر خود که
شخصی در مجلس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بما عرفت ربک حضرت امیر
علیه السلام فرمود که بفسخ العزم و نقض الهم لما ان هممت فحال بینی و بین همی و عزمت فخالف القضاء عزمی علمت
ان المدبر غیری موافق این حدیث در کتاب توحید از هشام بن سالم روایت کرده که از حضرت صادق علیه
السلام پرسیدند که بما عرفت ربک حضرت فرمود که بفسخ العزم و نقض الهم عرفت فسخ عزمی و همت فنقض
همی پس هرکه این آیتها را در نفس خود نبیند و در صحیفه وجود خود آثار قدرت و حکمت و وحدة و رحمة
واسعه صانع را مطالعه ننماید از حیوة حقیقی محظوظ نشود و هیچ حظی از معرفت در دنیا نبرده باشد و حال
او در نشاء آخرة بندامت و حسرت کشد زیرا که آنچه باعث حسرت و ندامت نفوسست در تجدید
عذاب آخرت تقصیر کردن انسانست در عبادت و طاعت حق تعالی و او سبحانه فرموده فی سورة الزمر
(در ولایت تقصیر کرده و بر بعضی سنتها اقدام نکرده است)
وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ یعنی پیروی کنید نیکوترین آنچه فرو فرستاده شده است بسوی شما از
جانب پروردگار شما مفسرین تفسیر کرده اند باین معنی که تقدیم واجب بر سنت نمایید که واجب احسن از سنت است
و تقدیم سنت بر مباح کنید و مباح بر مکروه که از نظر بعضی علما حسنی هست و میتواند که مراد از احسن
مأمور به باشد یعنی تابع مأمور به باشید و از آنجا او عید و منهی عنه را ترک کنید بنابر این احسن
بمعنی حسن است و نیز گفته اند یا پیروی عزایم و محکمات کنید نه رخصت و متشابهات یا تابع ناسخ شوید نه
منسوخ یا پیروی چیزی کنید که اقرب بنجات باشد و فی تفسیر لاهیجی عن علی بن ابرهیم و اتبعوا احسن ما انزل الیکم
من ربکم من القرآن و ولایة امیر المومنین و الائمة علیهم السلام یعنی ما انزل الیکم قرآنست و ولایت امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام و بعضی گفته که مراد از جنب الله امام است پس از اینجا معلوم خواهد شد که عدم قبول ولایت
امیر المؤمنین و متابعت قول و فعل او در اطاعت حق تعالی باعث حسرت و ندامت نشاء آخرت خواهد شد کما قال الله
فی سورة الزمر یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ان کنت لمن الساخرین در کتاب مذکور مسطور است که در اصول کافی
از حضرت

از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده که جنب الله علی علیه السلام و کذلک ما کان بعده من الاوصیاء بالمکان
الرفیع الی ان ینتهی الامر الی آخرهم یعنی مراد از جنب الله علی علیه السلام است و همچنین آنانی که بودند بعد از او از
اوصیاء و ائمه هدی تا آنکه وصایة و خلافة منتهی شود بقائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مجملا حظ انسان
در حیات دنیوی معرفت ولایت است با آنچه دستوری ان از خدا تعلیم داده شده است و امر بر پیروی او کرده است
و شناسائی او و ولای اطاعت او موجب حظ نشاء اخروی و عدم حسرت و ندامت بودن است زیرا که ولایت ایشان
ولایت خدا است و معرفت بایشان معرفت خدا است و اطاعت قول ایشان اطاعت امر خدا است
در حیات القلوب است که جنب الله باعتبار آنکه جانبی اند که خدا امر کرده خلق را که بجانب ایشان رو آورند
ایضا فرموده اند که ائمه را باب الله میگویند زیرا که خدا بسبب تقدس ذات اقدس او از خلق
پنهانست و پیغمبر خود و اوصیاء بعد از او را برای خلق ظاهر کردانیده و علم خود را بایشان تفویض
کرده که هرچه مردم را بآن احتیاج باشد از معرفة خدا و احکام اوامر و نواهی او از ایشان اخذ
کنند پس ایشان بمنزله درگاه خداوند بآن او یند چنانچه فرموده و اتوا البیوت من ابوابها یعنی بیایید
بسوی خانها از جانب درهای آنها و درهای آنها ائمه اند که خانهای علم و معدنهای حکمت و ایشانند
ابواب خدا و وسیلهای مردم بسوی خدا و دعوت کنندگان مردم بسوی بهشت وایضا در همان کتاب
مرویست که در معانی الاخبار و توحید بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده که حضرت امیر در خطبه خود فرموده
منم هدایت کننده منم هدایت یافته الی آخر قوله و منم درگاه حطه این امت هرکه مرا و حق مرا
بشناسد پروردگار خود را شناخته زیرا که من وصی پیغمبر اویم در زمین و حجت خدایم بر خلق
او و انکار نمیکند او را مگر کسی که کفر بخدا و رسول او رد کند وایضا در ضمن حدیث دیگر است که بعبادت
ما خدا عبادت کرده میشود اگر ما نمیبودیم خدا عبادت کرده نمیشد یعنی ما طریق بندگی خدا را بخلق
تعلیم کردیم یا آنکه عبادت کامل خدا از غیر ما بعمل نمی آمد یا آنکه ولایت ما شرط قبول عبادتست اگر
ولایت ما نباشد هیچ عبادتی مقبول نمیگردد در الحدیث مخفی نماند که مراد از ولایت محمد و آل محمد ص
که باید امت آنجناب و شیعیان آل او صلوات الله علیهم اجمعین دارا او باشند عبارت از دو
طریقه است یکی طریق محبت و دوستی موالات ایشان است و یکی دیگر طریق قبول حکومت و والی بودن ایشانست
از جانب خداوند بر بندگان زیرا که ولایت بالفتح یاری کردن و بالکسر والی شدن یعنی حاکم
و ملک شدن و یار و دوست شدن لهذا مراعات ولایت ایشان در این دو طریقه مصداق
صدق و صحت حقیقت ولایت داشتن بایشانست چنانچه ولایت خود ایشان صلوات الله علیهم نسبت بخدای
تعالی از این دو طریقه خالی نبوده پس طریقه محبت و دوستی موالات ایشان که عبارتست از لفظ ولایت
بالفتح که یاری کردنست کنایه است بیاری کردن ایشان در اطاعت امر خدا که وسیله فیض رحمتست
و ظهور این را خداوند دوست دارد باشاره لفظ فاحببت ان اعرف چنانچه سابقا محقق شد وایضا

از دلالت آیات واخبار دینی معلوم خواهد شد والا مصداق صدق و محبت حقیقت دوستی و محبت بلکه
یاری کردن نخواهد بود چنانچه در وجه اعتقاد بمعاد معنوی و پیغمبر خواهد شد انشاء الله واما طریقه
قبول حکومت و والی بودن ایشان از جانب خداوند بر بندگان که عباد دست از لفظ ولایت بالکسر
یعنی حاکم شدن و والی شدن و یاری و دوست شدن ایماء است بقبول ولایت ایشان از جانب
خدا بر بندگان بان ولایت و پادشاهی که او سبحانه خود بر بندگان دارد لقوله تعالی فی سورة المائدة
انما ولیکم الله ورسوله الآیه بر طریق معرفت بمقام ولایت الهی نسبت بما خلق الله حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه است که انسان از شناختن روح الحیوة خود که از جمله مراتب انعام کالبدی است بر سبیل
سابقه استدلال مقام ولایت الهیه را بعد از اسم جلاله که کلمه طیبه لا اله الا الله است خواهد شد زیرا
که او سبحانه بهر صفت که خود بان موصوف است انسانی را نیز بان صفت قایم بقیومیت و باقی ببقاء
موصوف نموده که انسانی از معرفت صفات موصوفه خود معرفت باثار صفات الهیه پیدا کند صفت اول
آنکه از امر کردن روح و فرمان راندن او در تن انسانی دلالت است بر طریقه صفت امر کردن و
فرمان راندن حقتعالی در عالم امکانی دوم آنکه از تقدم خلقت روح بر اجساد دلالت میکند بر
قدیم وازلی بودن حقتعالی سیم آنکه از بقای روح بعد از موت انسانی دلیلست بر ابدیت و همیشه بودن
حضرت سبحانی چهارم آنکه از وحدت روح و تدبیر او در بدن انسان دلالت میکند بر وحدت او
و طریقه تدبیر او سبحانه در عالم امکان پنجم آنکه از اطلاع روح بر آنچه در بدن انسانست دلالت دارد
بر اثبات علم الهی و احاطه علم او بتمام موجودات ششم آنکه از احاطه قدرت روح نسبت بتمام اعضاء
انسانی بطریق تساوی دلیل خواهد بود بر احاطه قدرت الهی نسبت بعالم امکان بطریق مساوات
هفتم آنکه از عدم علم انسانی بحقیقت روح دلالت میکند بر عدم علم انسانی و امتناع او بحقیقه
وکنه ذات لایتناهی هشتم آنکه از عدم علم انسانی در اینکه روح خود در کجاست دلیلست بر عدم علم انسانی بانکه
حضرت سبحانی نهم آنکه از عدم امکان مس روح انسانی کنایه است بر امتناع جسمیت و مس حضرت ربانی
دهم آنکه از عدم ابصار روح انسانی دلیلست بر استحالت رؤیت و مرئی بودن حضرت ذوالجلالی
یازدهم آنکه از تحریک و استیلای روح بر جسد انسانی دال است بر تحریک و استیلاء قدرت
سبحانی بر عالم امکانی دوازدهم آنکه از قرب جان که پیوسته است بتن و از او نتوان یافت بحسب مکان
بدون مکر بعلم آثار قدرت او را دلالت است بر کیفیت قرب حق نسبت بعالم امکان و او را نتوان یافت
بحسب مکان مگر بعلم آثار قدرت او لقوله تعالی فی سورة ق ونحن اقرب الیه من حبل الورید و نکته قوله
فی سورة الحدید اینما کنتم والله بما تعملون بصیر صریح است بر اینکه او باشماست بعلم و قدرت عموما و بفضل
و رحمت خصوصا لهذا تعقل در اوصاف روح الحیوة و استناد او باتصاف آثار صفات و مقام ولایت و پادشاهی
او سبحانه بمعنی ولایه او که تفویض بمحمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین است نسبت بعالم امکان بهمین معنی خواهد شد

هنالك الولاية لله الحق

تشبیح دلالات روح

وهو معکم

مقام ولایة ... روح نسبت بجسم هاهنا

چه مراد

چه مراد از قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله الآخر کنایه است باتصاف صفات مسطوره و ولایت تامه عامه الهیه
و مرتبه ولایت ایشان مرتبه ولایت و مقام لی مع الله الهی است چنانچه قال الله ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
اشاره باینمقام است چنانچه مقام رویت بیا بخست اسرار عظیمه که ان در اصل بنای اسلام دانسته مخفی
یکی توحید که ان لا اله الا الله است و یکی نبوت که ان محمد رسول الله میباشد و هریک از این دو اصل که
ان دوازده حرف است و از برای هریک از ائمه هدی نیز دوازده حرف است ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار وما یعقلها الا العالمون قال الشاعر یعنی چون آفتاب امد دلیل ماه مقابل گردد از دل مع الله
ولایت در ولی پوشیده باید ولی الله در نبی پیدا نماید قال الله تعالی والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها تحقیق
اینمقام در تشبیه و وصف مقامی ایشان باقاق و انفس و قرآن محقق خواهد شد ان شاء الله اینست مقام ولایت که
مرتبه نبوت و امامت محمد و آل محمد صلی الله علیهم ثابت و برقرار است که انسانی از معرفت روح الحیوة نفس
خود متعرف باثار صفات ثبوتیه ذاتیه واجب تعالی خواهد شد او سبحانه از علم و قدرت و حیات و اراده
و ادراک و متکلم و ازلی و صادقیه و بر صفات سلبیه او سبحانه از ترکیب و جسم و مرئی و محل و شریک و معانی
منزه بودن قال الشاعر فی صفات الثبوتیه عالم و قادر و حی است و مرید و مدرک هم قدیم ازلی پس متکلم
صادق وفی صفات السلبیه نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل نه شریکست و معانی تو غنی دان خالق
پس اینجا بر تو واضح خواهد شد که مقام ولایت حضرت نبوت که از جانب خداوند عز شانه العالی تفویض
بانجناب و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین است ایضا دارای مراتب صفات ثبوتیه و ولایت الهیه بحسب
حدوث خلقت ایشان عارض است از علم و قدرت و حی و اراده و ادراک و متکلم و صادق غیر از قدم
و وجوب واما مراتب نبوتی انجناب از حیث جسم و اعضاء ظاهره صفاتی که از انسلب بر او ثابت است
باینکه مرکب بود و جسم هم مرئی و محل باشریک است و معانی تو نفی ان از او بقوله تعالی فی سورة الکهف
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیه الآیه و قوله تعالی فی سورة الفاطر یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی
الحمید لهذا از اینجا دانسته خواهد شد مفاد و مقصود حدیث الفقر فخری و به افتخر اه چنانکه در جای دیگر ماثور شده
که کاد الفقر ان یکون کفرا بلحاظ سخن جا فی هر نکته مکانی دارد نکته کلام حضرت نبوی بافتخار فقر
در اینمقام کنایه باشد به بیان غنای مطلق حق تعالی و اظهار احتیاج خود که مستلزم حقیقت عبودیت
و بطلان قول یهود در زمان نزول این شریفه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا که بعضی از ایشان گفتند
که خداوند درویش است که از ما قرض میطلبد و ما توانگریم حق تعالی ایه فرستاد فی سورة آل عمران لقد سمع الله
قول الذین قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما قالوا پس افتخار حضرت بفقر مقابل قول لهذا تعالی
که فرموده انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید این بیان غنای مطلق خود است میکند و فقر بندگان خود
که مستلزم حقیقت معبودیت است و بطلان معبودیت غیر او لهذا سر کلام حضرت تمیز است باطلرا
از صواب کنایه باینکه مفتخرم بفقر و احتیاج بخداوند یکه از غیر او نیاز استغنا بغنای مطلق خود منعم و جمیع

ص
که بولایت خود مقتدی نه سلطنت چنانچه بطاعت و محبت ایشان امقتدی بطاعت و محبت خود داشته اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

٣
و معرفت باثار صفات ثبوتیه هاهنا دلیل و هادیست

بقول خویش فی الحدیث الفقر فخری و به افتخر بال... و اینهما

بحث اول از اصول خمسه دین اثبات توحید است بر سبیل عصمت و ولایة باستدلال آفاق و انفس

موجودات و ستوده شده بر نعمت عام و اوست که اعطا کرامت و فضل میکند بهر که خواهد نه غیر او سبحانه
تا آنکه اعتقاد نکند کسی که بدون فقر و احتیاج از منعم مطلق که خدای خداوند فضل و کرامت است خود
فی نفسه مستغنی باشد و یا گمان برود باینکه کسی دیگر او سبحانه از اعطای کرم و فضلش او را مستغنی از
مخلوق دیگر نموده دیگر او را حاجتی بخدا نباشد و یا آنکه قادر باشد مخلوقی در دفع احتیاج دیگری
و یا داردن مراتب و منصب را بدیگری تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا کما قال الله تعالی فی سورة الحدید لئلا
یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شیء من فضل الله و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم پس اشاره فخر مرتبت بافتخار فقر تخصیص و در ستودن علت برای تنقید عقیده اهل ایمان و ایقان است که معرفت
مراتب نبوی الجناب لا زمه ایشانست تا بدانند از این کلام آن بزرگوار چیزهایی را که خود قادر و عالم
بانها نیست فی نفسه یکی عالم باین بوده که انها را نسبت بالجناب بخواهند غالیان مراتب او چنانچه ذرید
حق او سبحانه نسبت داده اند که از برای او نیست و در دعوی او نیست و او نمیدانند و حال آنکه او سبحانه
عالم باین هست که انها را نسبت باو خواهند داد مثل اینکه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت بتوسط
آبا و اجداد آنجناب حسین بن علی بن ابیطالب روایت کرده که فرمود شخصی یهودی از حضرت امیر المؤمنین
سؤال کرد که مطلع کردان مرا بچیزی که از برای خداوند نیست و چیزی که نزد خداوند نیست و چیزی که
خداوند نمیداند حضرت امیر المؤمنین فرمودند اما آنچیزی که خداوند نمیداند این گفته شما گروه یهود است
که عزیر پسر خداست و حال آنکه خداوند پسری از برای خود نمیداند اما قول تو چه چیز است که نزد
خداوند نیست ظلم است که نزد خدا نیست ظلم و نه هرگز به بندگان ظلم نکند اما قول تو چه چیز است که
از برای خدا نیست شریک است که از برای خداوند شریکی نیست یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله و هکذا از امثال این چیزها که نبی جناب ختمی مرتبت منزه از انها است غلات
و غالیان آنحضرت در حق او نسبت داده اند لهذا آنجناب بلفظ باب تنبیه ایشان فرموده اند که الفقر
فخری و به افتخر که متنبه کند انها را که غلو کرده اند و مرتبه آنجناب را از حد اعتدال بیرون و مقام تعالی
تحقق داده اند بمرتبه الوهیت و حلولیه و اتحادیه و رازقیه و بامعنی قایل شده اند و اتکال بانها
کرده اند مثل اینکه اسماء الهی و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها دلالت بر کثرت انها دارد و بعضی از لفظ
جلاله الله که اسم ذاتست باقی دیگر اسم صفات فعل اند و حادث و مخلوق میباشند نقلست که بعضی
از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان تشبیه است و هذیان تر
از قول سخن بعضی دیگر است از اهل تشیع که خود را شیعه میدانند و شبیه سنیان متشبث شده اند
باین حدیث که حضرت صادق فرموده و لله الاسماء الحسنی نحن اسماء الحسنی ما ائمه اسما حسنی خدائیم
بواسطه این حدیث قایل اند باینکه چون اسما الهی عین اوست و حضرت هم فرموده ما ائمه اسما حسنی خدائیم
بنا بر این با ایشان متحد و الوهیت با او سبحانه بوده اند و خواهند بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا از این تخیلات

شیطانی

شیطانی که قبح قول ایشان واضح و مکتوم از نظر اهل است لهذا وجه افتخار حضرت نبوی بفقر فقر الی الله است و دال بر تعریض
اهتمام است آن که ضعیف متوبات و نعمت و غیره باین طور که بحق الی الله الدهر کما قال الله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما مشعر بمقال است که الفقر فخری و به افتخر چنانچه توضیح ایشان هانا از تشکر نعم و طیبه الثمره
که خود آنجناب فرموده واضح و مبرهن است و بعد بحث امامت خواهد آمد انشاء الله تعالی و دفع توهم از قول این طایفه که آن بزرگوار را اهل بیت
او را بواسطه تمسک بحدیث نحن اسماء الحسنی با ائمه و وجه ثبوت وجود و انتساب الهی کلام الهی ایضا کفایت در رد قول ایشان خواهد کرد بقوله تعالی
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون و ایضا کلام آن بزرگوار شامل در رد قول طایفه دیگر از غلات
شیعه هست که قایل اند باینکه حضرت نعوذ بالله در رسول خدا و ائمه هدی حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت
ایشان ظاهر شده است پس بنا بر این کلام آنجناب در رد قول این طایفه کنایه باشد که الفقر فخری و به افتخر و ایضا مثل اینکه
اعتقاد بعضی از غلات مفوضه است که حضرت رسول و ائمه هدی را از ید و امر خلق و رزق را بایشان واگذاشته چنانچه در مأثور از حضرت
علی بن موسی الرضا علیه السلام است در اینجا که کسی که گمان کند که خدای عز و جل خلق و رزق را تفویض بحجج خود نموده قایل بتفویض
و کسی که قایل بتفویض است مشرکست الخ لهذا کلام آن بزرگوار نیز دال بر اعتراض این قول و دفع اعتقاد این طایفه دارد که
الفقر فخری و به افتخر کنایه باینکه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی الخ یعنی ندی در احتیاج برازق الخلق و سایل بدرگاه غنی مطلق که
نحن قسمنا بینهم الخ مروی است از آنحضرت که سؤال نمود که خداوند یکروز سیر و یکروز گرسنه ام که امتکی تا شکر او بجا آورم و یکروز
گرسنگی تا طلب روزی او کنم و مؤید این مقالست قوله تعالی فی سورة طه و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک و
العاقبة للتقوی پس الفقر فخری و به افتخر دلالت بجهات مسطوره دارد والله اعلم بحقایق کلمات انبیائه و اولیائه پس اینکه آن بزرگوار
در اخبار و الفاظ بعض خطب قاسم الارزاق الخلائق شده اند مراد رزق و طعام و معانی است که بواسطه قبول ولایت ایشان علوم
علیهم السلام باعث حیات نفوس است مانند طعام که ابدان را موجب حیات ابدانست که قوله تعالی او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما
ذا مقربة چنانچه در بیان این سابق مذکور شد خلاصه ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین واسطه و علت رزق و خلایق
میباشند و بعضی رزق الموعود الخ لیکن خدا و ند او تفویض بایشان نکرده است بقوله ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
بلکه همان رزق و طعام و معانی که ولایت و احکام ما جاء به النبی است حق الله علیه و آله تفویض بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین نموده است
کقوله فی سورة الحشر و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا الخ چنانچه در مقام خود این معنی محقق است و حاجت بمیان ندارد
دیگر که علاوه از اثبات و اعتقاد در اثبات این معنی ایضا بالبدیهه ترابی که موجب انکشاف و تبیین در آنست تمثال عالم شهود
و عادت بندگانست مثلا عادات السادات سادات العادات یعنی خصلتهای بندگان مهیشوا یان پیشوای و بندگی خصلتها
هستند ایا بدیهه بر عقل صافی سلیم و فطرت مستقیم نموده در اینطلب که هرگاه سلطان عظیم الشان بمقتضای صفت کمال خود اراده
ظهور معروفیت صفت کمال را داشته باشد مراد راست بظهور معروفیت بمقتضای حکمت و صفت کمال اینکه نعمان خانه مرتب سازد
بجمیع عظم و شان و جلال پادشاهی که لوازم است والوان نعمتها و مسوها و کلها و درا چنین ایام بسازد و ملائکه اصنافی که تمام علم
ملک را مالک است فراگرفته باشد بکشتی و ابتدا دعوت کند بزرگوار اینکه عالم و جامع الشرایط و کمال تمالک اوست که سزاوار
و لایق این کرامتها باشد من حیث اتصاف صفت کمال که موصوف بصفت کمال سلطانست و متعرف و معروف انست و بواسطه طفیل

بخش اول از اصول خمسه دین اثبات توحید است بر سبیل
عصمت و ولایه با ستدلال افاق و انفس

وجود او که معرفی مملکت ظهور معرفت صفت کمال وی است از ین عالم در دهد و تمام خلایق مملکت را در سر مائده خود دعوت ۴۲ ب
نماید جمیع خدام و امرای خود را بخدمت او باز دارد که هر چه امر فرماید ایشان با نجاح و انجام رسانند تا اعیان بزرگوار تا در مستعد
دوام بتعریف و معرفی صفت کمال سلطان نزد خلایق حاضر بوده باشد و ایشان را مستغرق صفت کمال وی گرداند از جهات عدیده که
خود راست متصف بصفت کمال او و دیگر تقسیم طعام آن مائده نعم سلطان نسبت بخلایق موعود او وظیفه و سزاوار ایشان جلاله
ان شخص بزرگوار کامل که دعوت سایرین مکتفی در بساط مائده نعم بطفیل او می باشد است نباشد زیرا که تقسیم طعام از مائده نعم
سلطان نسبت بمنعم علیه باید بدستوری و مصلحت همان منعم باشد و منعم را سزاوار نباشد و نشاید که این امر را موکول بان شخص
بزرگوار عالم کامل نماید و او را با غلامان و خدمتکاران هم سر گرداند که دیگر شانی از جلالت معظم او باقی نماند و این معنی نسبت بسلطان
قبیح و نقص عظیم بسوی او باشد لهذا تقسیم طعام از مائده نعم سلطان هانا وظیفه غلامان و خدمتکاران او است بامر و فرمان و دستوری که
نهایت امر انستکه اگر نقصانی از طرف منعم علیه حاصل شود در قسمت نصیب وی میتواند بوسیله شفاعت ان شخص عالم کامل جبران نقصان
قسمت نصیب نماید و او را نیز در اینمقام اذن و ماموریت در شفاعت باشد و شفاعت وی در حق منعم علیه نزد منعم قبول کرده
شود تا نقص غرض حاصل نیاید خلاصه مرام از ین مثال بعض شرح شود و بر فطن لبیب و اسرار ان چند از جناب مقدس القاب محمد
صلوات الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلم که اشرف و مکون از وجود بدیه ممکنات و نهایت انچه در مرتبه امکان از کمالات و استعداد است کمال ایش
داشته باشد در ایشان مجتمع است و ایشانند مائده قابل جمیع فیوض و صفتهای الهیه و فیض محقق اول بر ایشان فایض میکرد
و بطفیل ایشان بموجودات قابل دیگران سرایت میکند بقدر استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتهاست با ایشان فایض
گردید بعد از ان بدیگران چنانکه فرموده اند اول ما خلق الله نوری و هم چنین معنی نبوت اول از برای ایشان حاصل شد و ببرکت
او بدیگران رسید چنانچه فرموده اند کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرموده که
ما اخرون السابقون که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم پس اینست معنی شفاعت کبری که از روز ازل تا ابد
ابا جمیع خیرات و کمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق کرده و میکرد و در جامعه کبیره است بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم
یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و بکم یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته
و الی جدکم بعث الروح الامین الخ و هو المطلوب پس از انبیاء آدم تا بعد ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که قاسم الارزاق جمیع
خلایق باشند چنانچه قاسم الارزاق روحانی خلایق اند زیرا که از مثل مذکور تبیح ان آل الحق بدو قسم ثانی بعض شده
قسم اول که در وقیح نعمت و ملذوذ الرزق خالیتم است از خدا وحده بواسطه ملائکه مقدر فرموده و قسم ثانی که روحانی
از او بواسطه و بوسیله محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین رسانده است و امر تفویض بایشان فرموده است چنانچه آیات و احادیث
کثیره مشکره دال بر این است بنابر این مقالت چنانچه ظاهر شد اینها بنیه شد بتنبیه بر نکته سر تعالی هانا منحصر بجهت ما بالعدل قامت السموات
و الارضون است ~~بخش دوم~~ ~~... آثار و علامات تعادل آفاق و انفس ... کامل بالذات کاشف~~
در اثبات و علامات صفت و صحت توحید واجب تعالی اثبات نمودیم و اینکه عدل از صفات است بدانکه ایدک الله که مراد از لفظ عدل
اولا بحسب لغت داد و دهنده و برابر کردن چیزی با چیزی و مانند چیزی که نزد نیز او باشد و فدیه و برابری و داشتن و برابر
نامند و بمعنی ان فدیه دادن کقوله و ان تعدل کل عدل ای تفتد کل فداء باشد و استشهاد عبادات لفظ عدل بطریق تعداد

مذکور

سماء و حمایة ... بقوله و یمسک السماء ... در نکته ... سماء و نبوت ... دوم معرفت حقیقت صفت عدل الهی است

بخش دوم در معرفت حقیقت صفت عدل الهی نظر در تعادل
آثار و علامات آفاق و انفس است

۴۳ ب مذکور هانا مقصود و منظور از مقام دین است کما یغفا مراد از لفظ دین در لغت فرمان بردار گشتن و ممالک و پادشاه شدن
دیگری را بکار مکروه داشتن و مخوار گردانیدن و مقهور کردن و جزا دادن کسی است علیها عبارات لفظ دین هانا شئونات
مقام ولایت است چه مراد از لفظ ولایه ایضا بحسب لغت بالفتح یاری کردن و بالکسر حاکم شدن و ولی کسی شدن و یار شدن و دوست
شدن و یاری و پادشاهی جمع شده کان برای یاری کردن معین جمیع امورات علی ای تقدیر از بنجا دانسته خواهد شد که مراد از
عدل الهی دین او است و دین او سبحانه و تعالی شان مقام و ولایه کلیه او است کقوله فاقم وجهک للدین حنیفا در تفسیر
علی بن ابراهیم از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلم روایت شده که مراد از دین ولایت ائمه هدی علیهم السلم است از بنجاست
ایضا قوله تعالی فی سورة الشوری شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی
و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه مراد از دین در روایت شریفه بنابر احادیث
ماثوره از معصومین علیهم السلم ولایت علی علیه السلم است من جمله در تفسیر لاهجی روایت کرده از محمد بن سنان که حضرت امام
رضا علیه السلم فرموده اند که کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه یا محمد من ولایة علی هکذا فی الکتاب مخطوط یعنی این چنین
معنی آیه در کتاب علی علیه السلم نوشته شده و در ان کتاب مسمی بجامعه که بهمان بخط مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلم
باملای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است خلاصه مرام همین ولایت دین خدا است بر سبیل عصمت که
عدل عبارت از انست از بنجاست سر قوله تعالی بعد از آیه مذکوره فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتبع اهوائهم
و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الخ پس بجهة این اختلاف و تفرق اشاره باین ما قبل اینست
پیغمبران بر ایشان را باتفاق بر اصول دین و موالات امیر المومنین علیه السلم چنانچه در حدیث حضرت صادق علیه السلم است
که فادع یعنی الی ولایة امیر المومنین علیه السلم و مستقیم باش بر تبلیغ نبوت و امامت چنانکه مامور شده و متابع مشو
ارزوهای باطل ایشان را و بگو ایمان اوردم بالجمله نازل کرده خدا تمام از جنس کتاب بر من و بر انبیاء ما تقدم و
دیگر مامور شدم بانکه عدل کنم و طریقه و سویه شرع را در میان شما پس تنبیه از نکات آیه شریفه تصریح آن
بر انکه عدل طریقه و سویت دین قویم و از اصل انست و ولایت امیر المومنین علیه السلم چنانچه دال بر این است ایضا قوله
تعالی بعد از آیه مذکوره بفاصله آیاتی چند که الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان و ما یدریک لعل الساعة قریب
مضمون آنکه خدا انست که از ذات پاک کامل الصفات که فرو فرستاده کتاب را که قران است از آسمان کالکونی که ملتبس
براستی و درستی است و فرو فرستاده عدل را تا انکه مردمان در جمیع امور عدالت و سویت را مرعی دارند قال
علی بن ابراهیم هیهنا المیزان امیر المومنین علیه السلم و الدلیل علی ذلک قوله فی سورة الرحمن و السماء رفعها و وضع
المیزان یعنی الامام و مراد از امام در بنجا امیر المومنین علیه السلم است چنانچه نیز علی بن ابراهیم فرموده که میزان امیر
المومنین است علیه السلم که امر از مومن و منافق از وی دانسته میشود و امتحیون بر عدل ذات است و از
ابو عبد الله علیه السلم نقل میکند که ولایت امیر المومنین علیه السلم از اصل است چه اصل هر توحید و عدل و نبوت
و امامت است و معاد لهذا مراد از اصول دین انحصار بر این پنج اصل است و استقامت مطلقه که مستجمع جمیع صفات
کمالیه و منزه بودن از جمیع نقایص است عدل است پس بنابراین عدل خداوند باین معنی شامل جمیع صفات

بخش دوم از اصول خمسه دین معرفت بحقیقت صفت عدل الهی است
نظر در تعادل آثار و علامات آفاق و انفس

کمالیه خواهد بود چه بنا بر آیات و احادیث مذکوره و دلایل و براهین عقلیه که بعد خواهد آمد انشاء الله عدل از صفات ذاتست که منفک از او نخواهد شد لهذا عدل شامل سایر صفات کمالیه ذاتیه خواهد بود و هیچ یک از صفات را نیجدا از عدل نباشند و موصوف بعدل باشند از آنجا یکه عین ذاتند و ذات تام مقام جمیع صفاتست و صفات تام بذات نباشند چنانچه قول شاعره است که هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات میکنند و همه را قائم بذات خدا میدانند و آن هفت صفت بنا بر قول علامه مجلسی علیه الرحمه که در شرح خطبه امام ثامن علیه التحیة والثناء فرموده است علم است و قدرت و اراده و حیات و کلام و سمع و بصر همه را باید در حقیقت هشت خدا قایل میشوند نه ینبغی و لا یلیق بانست که او را صاحب صفات زایده بذات میدانند یا آن صفات ممکن و هرکه خدا را چنین داند پس بتحقیق که ملحد شده است در ذات و صفات خدا چنانچه دلایل کثیره نقلیه و براهین عقلیه بر بطلان این قول ثابت است علیک فی مقام المذکور
حاصل مرام آنکه باید دانست که مذهب جعفری علیه اثنی عشریه بر آنستکه ذات حق بسیط مطلق و قائم مقام جمیع صفات کمالیه است و هیچ صفتی موجود که قائم بذات باشد نباشد و همچنین باید دانست که فائده در تخصیص عدل بذکر از سایر صفات که از آن در عدل اصول دین آورده اند و باثبات آن کوشیده اند مراد عدالت خاصه است که مقابل جبری مذهب و قول بافریدن خداست بندگان را بر وجه مضطر بودن در کارها نه مراد بعدل عدالت مطلقه باشد که مقابل ظلم است یعنی خدا البته ظالم نیست و در اصطلاح اهل علم کلام عبارت از تنزیه واجب تعالی از فعل قبیح و اخلال بواجب چه گفته اند که اعتقاد بعدل مطلق از اصول دین است پس کسیکه انکار را یعنی از عدل را نماید کافر است واما عدالت خاصه یعنی مذکوره پس آن از اصول مذهب است که بنای مذهب شیعه اثنی عشری بر آنست پس منکر عدالت خاصه از مذهب شیعه اثنی عشری خارج است نه از دین اسلام که مقابل کفر است بلکه در نتیجه که مقابل ایمان است چنانچه دال بر اینست قوله تعالی فی سورة الحجرات که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم در تفسیر لا مجمع آورده که در اصول کافی یعنی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اسلام اقرار بشهادتین و بجا آوردن صوم و صلوة و حج و زکوة است و ایمان معرفت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلم است با اینجهت اسلام معتبر است و بعد از بین حضرت غیر بود نکه کسی که اقرار بان امور بکند و معرفت و ولایت ائمه هدی علیهم السلم را حاصل نکرده باشد او مسلمانست و ضال پس از اینجا دانسته خواهد شد که اعتقاد بعدالت مطلقه که از اصول دین اسلام است هم چنان مسلمان ضالست که فائده ایمان در اعتقاد بعدالت مطلقه هیچ که الهی نیست زیرا که اعتقاد بعدالت مطلقه بطریق مذکور در حق باری تعالی عز شانه هم چون اعتقاد بعدالت سایرین از بنی نوع آدمی است که متمکن با آنست بمعانی مسطوره لهذا اعتقاد بعدل الهی بعدالت مطلقه موجب نجات و کرامت نیست واما اعتقاد بعدالت خاصه الهیه بعد از ظهور آیات کتاب الله و احادیث ابواب الله که طریقه مذهب جعفری علیه اثنی عشری است باعث اهتدی و نجاتست زیرا که نفس معتقد است ببین حق و طریق مستقیم از آنجهت لانه من ضروری دین او است که موصل بجانب حق تعالی است پس از اینجا دانسته خواهد شد فایده تخصیص عدل بذکر از سایر صفات و زیادتی اهتمام بان آنستکه عدل اکمل و اصل و شامل سایر صفات کمالیه است و نظر وحدت چه عدل بالنسبة بذات که ملاحظه میشود

تحقیق در فایده تخصیص عدل بذکر از سایر صفات

اصل صفات ثبوتی ذاتی است

همین

بقیه آن

عین وحدت است و وحدت بالنسبه بصعید افعال که از او ملاحظه میشود همان عدالت پس عدل بالنسبه بذات از صفات ذاتست و از لحاظ نسبت با افعال از صفات فعل است و حادث هرچند که اهل تحقیق گفته اند که اظهر از مفهوم او و اجماع اهل سنت و اصطلاح است که از صفات فعل باشد لیکن چون منشأ صفات فعل آن باشد که ثبوت نفی ذات را بعدمی آن صفت نمود مثل متکلم که میتوان گفت که خدا متکلم نبوده بعد تکلم ورد در عدل نمیتوان گفت مثلا که خدا عادل نبوده است بعد عادل شد چنانچه نمیتوان گفت که نه عادل بوده است و نه غیر عادل زیرا که گفته اند کلام در مرتبه واحدیت والوهیت و مرتبه صفات است نه مرتبه احدیت که معری و خالی است از صفات و اعتبارات پس اگر بعدل متصف نباشد باید بخلاف عدل متصف باشد چه صفت عدل در معنا بعدالت و اتصاف بر صراط مستقیم ناشی از وحدت و یکانگی ذاتست و صفت ظلم و جور و کجی و افراط و تفریط ناشی از دوئی و ترکیب در ذات میشود و هرجا که وحدت و یکانگی ذات بیشتر و شدیدتر است صفت عدالت او اتم و اشمل و اوجب و اکمل میباشد و هرکجا که وحدت و یکانگی ذات کمتر و ضعیف تر است صفت عدل و عدالت او ناقص و غیر اشمل میباشد پس چونکه خداوند تبارک و تعالی در وحدت و یکانگی بر وجه اتم میباشد و ترکیب در ذات و شریک در الهیت و ربوبیت و صفات ندارد و وجود او عین ذات اوست و ذات او عین صفات و صفات او عین وحدت اوست و او یکتاست نه یکی وحدت است نه واحد چه وحدت واجب بالذات وحدت عددی نیست که قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا لهذا واجب تعالی شانه عز وجل وحدانی الذات خواهد بود که از انشای امکان معرا و مبرا باشد و اعظم دلیل بر اثبات توحید و وحدانیت انسلاک انتظام خلق عالم است که جود و خلقت موجودی ما بقدر استحقاق در حید هر موجود باندازه و ذات ممکنات انحرا نه لطف الهی نعم نامتناهی خود باقامت عدل و عدالت در جمیع افعال و اقوال خود مطابق مضمون حدیث و بالعدل قامت السموات والارضون که قوله تعالی و ان ربی علی صراط مستقیم و بقوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام پس دین پسندیده نزد خدای تعالی اسلام است که گواهی دهنده است باینکه جمیع صفات و افعال او سبحانه و تعالی همگی عدل و عدالت است و عمیل در مشیت او و ظلم در تقدیر او و جور در قضای او و مفر و مهرب از حکومت عدل او نمیباشد زیرا که حصول عدل و اتصاف بان باوصاف مذکوره همانا سر ظهور کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف باشد از نتیجه سلک انتظام خلق عالم را ایضا باقامت عدل منتظم گردانیده کما قال الله تعالی فی سورة الذاریات و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون مضمون آنکه از هر چیزی آفریدیم دو صنف چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و نضج و ذوق و لعلما ایضا آفریدیم این امور را تا آنکه شما پند پذیر شوید و بدانید که تفرد از خواص مخلوق است و خالق واجب الذات از تعدد بری و مبراست لهذا انتظام عالم حس و مشاهده که امور عالم آفاق و انفس است آیات و علامات قدرت او سبحانه و تعالی است بر سبیل عظمت و کلیت در اثبات توحید و وحدانیت او که اگر کسی باشد که تصدیق آیات و اخبار مخبر صادق نکند و عالم او عالم حیوانیت و طبیعت محض باشد پس رجوع بعالم حس و مشاهده آفاق و انفس که جن مقابل تمام چیزها مرجع شان بیکچیز است بنماید و از استقراء و تتبع خود بیابد و ببیند که تمام سلسله اعداد

تحقیق سلسله اعداد

مرجع انها بیکیست و تمام کلمات مرجع انها بحروف و مرجع حروف بالف و مرجع تمام اشکال و اجسام بسطح و مرجع سطح
بخط و مرجع خط بنقطه و مرجع تمام نفوس بنی آدم بادم است چنانچه مسلم و خداوند فرموده است که خلقکم من نفس
واحدة و مرجع تمام درستیها بریشه و مرجع تمام رطوبتها باب و حرارتها باتش و برودتها بهوا و یبوستها
بخاک و شاخها و درختها بتخم و اعضاء بنی آدم و حیوانات بنطفه خلاصه مرجع تمام افراد بیکنوع و تمام انواع
بیک جنس و تمام اجناس بیک جوهر است پس عالم ظاهری که بعنوان الظاهر عنوان الباطن عنوان عالم باطن است
تمام ندا میکنند که صادر از یکیست از اینجا سر معنی حدیث بالعدل قامت السموات والارضون منکشف میشود
چنانچه عقیق نقل از تحقیقات صاحب کتاب تحفة الملوک السید المتبحر آقای سید جعفر رضوان الله علیه است که فرموده
بعد از تحقیقات مؤلف کیست که چشم ندارد چه حاصل از شاهد و گر که گوش ندارد چه سود از گفتار ه وایضا
در کتاب اجابة المضطرین بیان صفت عدل را میفرماید که در عالم ارواح که اول موجودات و مخلوقاتست بلفظ
الفت و معیت ادا شده است و میشود و در عالم اشباح بلفظ معروفت و تعارف گفته میشود و در عالم قلوب بلفظ
محبت و مودت و موالات گفته میشود و در عالم نفوس و در نفوس رسل و ائمه بلفظ عدالت و در نفوس
ایشان بلفظ عدل و عدالت و عصمت و طهارت گفته میشود و در عالم طبیعت بلفظ اعتدال و در عالم مزاج بلفظ
اعتدال و صفا گفته میشود و عدالت کیفیتی است راسخه و حالتی است ثابته و ملکه ایست مستقر و فطرتیست سلیم
غیر سقیم و خلقتی است جبلی و خلقی استقراری در نفس انسان که صادر میشود از ان و بیان امور بر وجه استقامت
و صواب و واقع میشود از صدور حرکات قبیحه و غیر حمیده و از ظهور اقوال و افعال ناپسندیده پس این کیفیات
ظلی است که از محبت در عالم قلوب که بر عالم نفوس تابیده و منعکس انداخته و محبت کیفیتی و اثری و ظلی است که از
الفت در عالم ارواح است بر عالم قلوب تابیده و منعکس شده و الفت کیفیت و اثر و ظلی است که از عدل در عالم صفات
که بر عالم ارواح تابیده و عیان شده و عدل اثر و صفت و ظلی است از عالم وحدة الله و احدیت ذات که بر عالم صفات
رسیده است و خداوند تعالی منت نهاده به نعمت خلقت معتدله را به بندگان خود انعام نموده و در مقام امتنان بیان
ان نموده فی سورة الانفطار الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک وایضا بیان فرموده اسماها
و دنیوی و اکر مواد تولید انسانیت براستی و عدل بحکمت بالغه باغراض صحیحه مقصوره که در ایشان بجوهر و انواع
ان پس نیکو که بصورتهای ایشان و بعث او و جزای اوست بازگشت انها که قوله فی سورة التغابن خلق السموات والارض
بالحق و صورکم فاحسن صورکم و الیه المصیر پس از اینجاست استوا خلقت که از مرتبه موجودات باسفل السافلین محسن صورت
عالم خاکی تا عالم انسانیت چونکه ایشان بنیاد و جزای اوست بازگشت ایشان لهذا بیان فرمود انسان را و تمام کرد این ان ربکم
اجزاء و اعضاء او را بطریق اعتدال در بهترین صورتی که خواست ترکیب کرده در چنانچه فرموده فی سورة التین که لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم پس عنوان کیفیت استوای خلقت کالبد ظاهر برهان کاشف و دلیلیست مرعنوان کیفیت
استوای و اعتدال ذاتی نفس باطنه و چنانکه مؤید این مقالتست مضمون کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام که مروی است در کتاب
اجابة المضطرین که فرموده نکه هر کسی که معتدل باشد طبایع ان بعد و بعضی قریب بوحدة بعیدا نشده اعتدال که پا بر یکت
باشد مصاف میکرد در مزاج او و هر کسی که صاف شد مزاج او قوی و شدید میکرد تا ثابت شود در نفس او و در ترقی

و عونیابد

یعنی صفات نفسانیه نفس و صفات و هیئات عدل و عدالت و از مستقیم که از افراط و تفریط دور است میگردد و کسیکه متخلق باخلاق نفسانیه شد پس گردیده است عالم ملک و صورت موجود

و نمو میابد بعینه هر مرتبه که ترقی او باشد و کسیکه ترقی بمرتبه خود نمود پس بتحقیق که متخلق باخلاق نفسانیه شده است
موجود و صورتی که مفتوح و داد نده ان در باطن یعنی انسانیت باشد و معنی انسانیت مظهر و مظهر
بودن صفات و اسماء خداوند است که مرجع جمیع انها بعدل در صفات و عدالت در افعال میباشد
و این معنی مرتبه انسانیت است و معنی ایه و علم آدم الاسماء کلها و معنی حدیث خلق الله آدم علی صورته و معنی
حدیث تخلقوا باخلاق الله میباشد و انسان را که دلالت کرده است سید العارفین بحدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه پس چنین کسی باشد که از جهات مسطوره معتدل و بصفت عدل متصف و موصوف باشد
تا از صفت عدل خود اتصاف عدل الله را تواند توصیف و وصف نماید نه انسانی را کسی گویند که در عالم ملک
موجود و صورتی باشد که در صورت انسانست و لیکن مفتوح و داد نده ان در عالم باطن حیوانی بوده باشد
و در حقیقت از معنی و نصیب انسانیت بی نصیب باشد پس انقدر از انسانیت دارد که داخل در عالم ملک
صورتی شده و در صورت انسان گردیده است و از این حق و غایت عبودیت و ترقی ندارد و چنین صوری دیوی
نسناس و اشباح الخناس گویند و داخل بنی آدم که خداوند فرموده و لقد کرمنا بنی آدم الی قوله و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا نخواهد بود که بصدق و بالعدل قامت السموات والارضون هم چنین قالب و بدن انسان
که یکی از مخلوقات صوریه آدمیت است بحسب و لقد کرمنا بنی آدم بقا و ثبات و صحت و حیات ان بصفت عدل
و اعتدال طبایع و صفاء مزاج است که بدون ان وجود و ثبات نمیگیرد و زندگی ندارد هم چنانکه صفات نفسانیه
و اخلاق حسنه باطنیه و هیئة باطنیه انسانیة او بقا و ثبات و صحت و زندگی و حیات انها باعتدال انها
و دوری از افراط و تفریط میباشد و همین اعتدال در صفات و هیئات نفسانیة معنی عدل و عدالت او است
پس انسان خود بواسطه افراط و تفریطیکه در افعال بدنیه و نیات قلبانیه میکند اعتدال جبلی بدن و احوال
حمیده فطری را مبدل به نسناس و اخلاق رذیله خواهد شد لقوله تعالی فی سورة الرعد ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم چنانچه تحقیق این مقام در بینش معاد محقق شود ان شاء الله پس از اینجا معنی میشود معنی
حدیث المؤمن حی فی الدارین و الکافر میت فی الدارین که در توضیح چهارم معنون و مشروح است پس صحت
و بقاء تمام صفات و اعمال انسان بصحت و بقاء عدل او خواهد بود چنانکه صلوة نسبت بعبادات و اعمال
دیگر که فرموده معصوم است که الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها هم چنین
صفت عدل خود سایر صفات و کردار انسانست و هر وقت که ان صحیح و مقبول گردید سایر صفات و کردار
دیگر صحیح و مقبول میگردد و هر وقت که او ناقص و مردود گردید سایر صفات و کردار دیگر مردود و غیر
مقبول میگردد و هکذا صحت و بقاء تمام عقاید و نیات که عقیدة انسانست بصحت و بقاء اعتراف و اعتقاد
صفت عدل صانع تعالی خواهد بود بعینه نمود نسبت باصول دیگر پس هر وقت که ان صحیح شد و اعتقاد باو درست
گردید سایر عقاید و نیات اصولیه دیگر صحیح و درست و بجا خواهند شد یعنی توحید و نبوت و امامت
و معاد و سایر ضروریه دین موقوف بصحیح شدن طریقه صفت عدلست پس هر وقت که اعتقاد در او ناقص و مردود
گردید سایر اصول دیگر مردود و غیر مقبول میگردد و فیما که سابقا محقق شد که توحید وحدة الله شناخته خواهد

قوله تعالی فی سورة یونس والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها و ترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم

بخش دوم از اصول خمسه دین معرفت به حقیقت صفت عدل الهی است
نظر در تعادل حسن مقابله آفاق و انفس

به صفت عدل و دعوای عدالت و انصاف بودن بر صراط مستقیم که این طریقه ناشی از وحدت و یگانگی ذات میشود و دلالت
بر عدم دوئیت معبود و صانع دارد پس اعتقاد به وحدت و یگانگی صانع تام از تصحیح صحت طریقه صفت عدل که صحیح و
درست شد واصل و اصیل اعتقادات بجهت آمد البته مراتب نبوت و مقام امامت و حقیقت معاد را از شئون عدل که
واز کواشف و لوازم و علامات صدق و صحت توحید خواهد دانست و از سلسله موحدین محسوب خواهد شد انشاء الله تعالی چنانچه
مراد از سر حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف کنایه به دوست داشتن او بجانه است معروفیت
خود را بالطاف رحمت و عدل و حصر علت خلق برای این بوده و غرض از شناختن خلایق او را همین فیض رحمت و
صفت عدل اوست که ناشی از وحدت است و صفت عدل را علت خلق و مستلزم فیض رحمت خود فرموده چنانچه سابقا
از چهار طریق حصر علت خلق بر تو محقق شد لهذا به مصداق دلایل و تحقیقات مذکوره معرفت به عدل و اعتقاد و اعتراف
باو بالذات مقصود باشد و اوست عمود سایر معارف و عقاید و اعتراضهای در دین لقوله تعالی ان الله یحب
المقسطین و قوله تعالی ان الله لا یحب المفسدین ذیلا که مراتب نبوت عدالت چنانکه فرموده ان الله یامر بالعدل و الاحسان
و قوله تعالی فی سوره ص یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و ایضا مقام امامت عدالت لقوله و ممن
خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون چنانچه گذشت و ایضا وجود معاد عدالت لقوله تعالی فی سوره آل عمران ثم
توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و قوله فی سوره یونس و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون چنانچه نفی اثبات
اینها در بینش معاد محقق شود لهذا تمام امور عقاید انسانی از اصول و امور اعمال و افعال از فروع
منوط به عدل و موصوف به صفت عدل الله چنانچه بنا فرمودن خدای تعالی آسمانها و زمینها را و آنچه در میان آسمانها
و زمین است که بحق و راستی بجهت غرض صحیح که آن استدلال است بر توحید و قدرت حضرت عزت نه
برای باطل و بازی و بیفایده و بجهت تقدیر وقتی نام برده شده که نود ان منتهی شوند کما قال الله تعالی فی سوره الروم
ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی از اینها و از اینجهت باشد که او سبحانه تعالی
تمام شد سخن او یعنی احکام و اخبار و مواعید قرآن بنهایة کمال و حجت او در بیان توحید و نبوت بغایت
الجامیده از دوری راستی در اخبار و مواعید بوجه عدالت در احکام که نیست تبدیل دهنده مر اخبار
و احکام او را چنانچه تبدیل را دفع تحریف را قال الله تعالی فی سوره الانعام و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا
لا مبدل لکلماته ذیلا که حقتعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل هم چنانکه فرموده فی سوره الحجر انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون پس هم چنین به مصداق مضمون آیه شریفه ایضا اعتقاد و اعتراف بعدل کاشف
و علامت است از عدم تبدیل عقیده در سایر اصول و فروع و آنچه در وجود گفتن در زبان و نفس
خود که در هیچ امری از امور قضا و قدر رضا او بیند که باو رخ بنماید خدای خود را متهم نکرد آنچنانچه
فرموده اند امیر المؤمنین علیه السلام که العدل لا یتهمه ذیلا که از دلایل آیات و اخبار و عقل محقق شد
که معرفت و اعتقاد به عدل مقصود بالذات است از اینجهت اعمال و افعال تابع باشند چنانکه معروفیت عزیز الله
بوده که ناشی از محبت و وحدة بالنسبه بصدور افعال همان عدل است که از مبدء ذات اقدس و ظل شئون

او عادت

بصیران

حادثست بحصول حسن افعال او لهذا عدل نسبت بذات همین تجدد است و وحدت بالنسبه بصدور افعال
همان عدالت پس عدل بالنسبه بذات از صفات ذاتست و ازلی است و بالنسبه بافعال از صفات فعلی است
و حادث مانند علم و قدرت و حیات که از صفات ذات اند ازلی و هم چنین حصول عدل بحدوث افعال مثل حصول
صفات دیگر است که بمقتضای حکمت فعلیه از مبدء ذات حادث شد بحدوث افعال چون رازقیت و خالقیت
و ساخطیت و وهابیت و جوادیت و امثال اینها که ایضا حصول هر یک از اینها بحدوث افعال از مبدء
ذاتند از اینجهت عدل از صفات ذاتست و ازلی چنانچه ذاته و ازلا و ابدا منزه از ظلم و جور است که از دلایل عقلی و
نقلی بر هر عاقل هوشمندی هویدا و روشن است پس اعتقاد بعدل مقدم و اساس است بر سایر اصول و فروع
چنانچه عدل ناشی از وحدة است و از شئون اوست نبوت و امامت و معاد که کواشف و علامات صدق
و صحت حقیقت توحید اند چنانکه محقق شد لهذا اصل دین توحید است که اوست اصل و اصیل و مستقل
و بواقی دیگر چون عدل و نبوت و امامت و معاد و متعلقات هر یک تماما کواشف و علامات صدق و صحت
توحید میباشند پس هر یک از اینها را که شخص مکلف معتقد بالذات نباشد توحید او ناقص باشد و صدق توحید
برای موحد نکند ذیلا که اگر عدل را بالذات مقصود ندانند و از جمله صفات دیگر دانند و چنانچه هر یک
از اینها را اصل قرار نداده اند از باب گذشتن از حد و حصر پیدا نکردن حد یقف پس هم چنین عدل را نیز
قیاس بصفات دیگر کنند و گویند که شک نیست که عدالت از جمله صفات خدا است و اگر هر یک از صفات خدا را یکی
از اصولین قرار دهیم از حد و حصر بگذرد و حد یقف پیدا نکند پس از اینجهت عدل را از اصولین ندانند
و اصول را منحصر بچهار دیگر که شناختن خدا و پیغمبر و امام و معاد است دانند و غافل از اینکه باندک تاملی در دلایل
مسطوره نقض این کلام و وضوح حد یقف که گذشتن از حد و حصر اصول باشد و مصداق و صدق و صحت
حقیقت شناختن خدا و پیغمبر و امام و معاد باشد همین عدل را بالذات از اصول دانستن است که بالذات
مقصود بوده چنانچه از چهار طریقه حصر علت خلق سابقا بر تو محقق شد چه از حیث الا من رحم ربک و لذلک
خلقهم باشد پس معلوم شد که این ظهور رحمت از صفت عدل است و چه از حیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف باشد که دلالت است بر معروفیت او سبحانه و معرفت مخلوق ایضا محقق شد که این نیز
از صفت عدالت و چه از حیث قوله و ما خلقت الجن و الانس باشد که دلالت میکند بر معبودیة او و عبودیة عباد
پس ایضا معلوم شد که این غرض نیز از صفت عدلست و چه از حیث حدیث لولاک لما خلقت الافلاک باشد که دلالت
دارد بر وجود ختمی مرتبت پس ایضا واضح و روشن شد که این نیز از ظهور صفت عدلست لهذا چهار طریقه حصر
علت خلق تماما از شئون عدل او بالذات مقصود بوده است پس اگر اعتقاد کسی باین چهار طریقه حصر علت خلق
که از صفت عدل و شئون اوست البته موحد باشد ذیلا که سابقا محقق شد که عدل الهی ظل وحدة است پس شناختن
خدا را بیکی دانستن منوط بشناختن و معرفت صفت عدل اوست و از شناختن صفت عدل پیغمبر و امام و معاد
شناخته خواهد شد چه معلوم و محقق گردید که نبوت و امامت و معاد از شئون عدلند لهذا مصداق و صدق و صحت حقیقت توحید

بخش دوم از اصول خمسهٔ دین معرفت بحقیقت صفت عدل الهی است
نظر بحسن تعادل آثار و علامات آفاق و انفس

۹ و یکی دانستن او را موقوف بصفت عدل و بالذات مقصود و از اصول دانستن او ست و الا اگر مقصود بالذات
و از اصول دانسته نشود بلکه از جملهٔ صفات دیگر و در ضمن آنها دانسته شود پس از رسوم شبههٔ صفت فعل
بر عدل لازم آید و از صفت ذات دانسته نشود و از جملهٔ صفات افعالیه چون خالقیت و رازقیت و امثال
اینها فرض شده است و چنانچه سابقا محقق شد که صفت فعل حادث میتوان بود مانند خالق و رازق
و محی و ممیت زیرا که در ازل حق تعالی خالق نبوده و الا باید عالم قدیم باشد و خلق الهی حادث بوده باشد پس
در وقتی که آفریده شده نبود
بنا بر این اگر عدل را هم از جملهٔ صفات فعل گفته شود و بدانند پس از آن آنها میتوان گفت حصول عدل
بحدوث افعال حادث شد و حال آنکه محقق شد که میتوان گفت مثلا که خداوند بوده بدون تکلم و
در عدل نمیتوان گفت که خداوند بوده است بدون عدل چنانچه نمیتوان گفت که نه عادل بوده است
و نه غیر عادل لهذا عدل از صفت ذات باشد نه از صفات فعل که تابع افعال باشد بلکه افعال تابع
عدل باشند چنانچه تحقیق این معنی در مثل عریف محقق شود انشاء الله زیرا که در اصول علم و معرفت اصل و
بالذات مقصود باشد و عمل تابع و در فروع عمل را فعال اصل و بالذات مقصود باشد و علم و معرفت
تابع لکن چون عمل بی علم نتوان نمود پس در این مقام علم و معرفت بالتبع و بالعرض مقصود باشد و
ایضا همچنین علم بی عمل نتوان بود پس در این مقام نیز عمل و فعل بالتبع و بالعرض مقصود باشد و بتعبیر دیگر تمام
این معنا نتیجه است بر سر کنت کنزا مخفیا که در مثل مذکور بر تو روشن شود و از اینجا دانسته شود
که سر علم بی عمل نتوان بودن از خصوص صفت عدل باشد از این جهت عمل بالتبع و بالعرض مقصود باشد
لهذا عدل از جملهٔ صفات ثبوتیه است بلکه اهم و اظهر صفات است چونکه عنوان نتیجه است صفات ثبوتیه
و سلبیه را و مقدمه و اساس است برای اصول دین و فروع دین و تماما از فروع عدل اند از این جهت
بحضرت رسیده است مانند ضرورت نبوت و امامت و معاد بلکه ضرورت بودن عدل را گفته اند که
اظهر و اشمل است از جهت آنکه نبوت و امامت و معاد و وجوب تکلیف همه از فروع آنست لهذا اعتقاد و معرفت
اصول عقاید
بعدل حق تعالی است از اصول و سایر صفات دیگر که از حد و حصر بیرون است مقدمه و اساس باشد برای
پس بنا بر این چگونه خواهد شد که دست از اصل برداشت و فرع را بچنگ آورد البته فرع بی اصل
و ریشه زود باشد بر باد خواهد رفت و شاخ و برگ آن مضمحل خواهد گشت که قابل انتفاع نباشد چنانچه بعضی که
از اهل مذهب خاصه اند و خواسته اند که بگویند که اعتقاد بعدل ضروری دین نیست ولی از جملهٔ صفات
خدا است و منکر آن کافر نیست لیکن چون اعتقاد بخدا و نبوت و امامت و معاد و معرفت با آنها نیست که
که بالذات مقصود باشد لهذا باین واسطه که دست از اصل برداشته اند و فرع را بچنگ آورده از
تحقیقات دیگر هم ایشان را که بنیان تکالیف و فرع عدالت از دست بدر رفته و از ضروریه و بالذات
مقصود ندانسته اند با آنکه ابتدا معاد را از ضروریه شمرده اند چنانچه در بخش معاد اشاره شود انشاء الله
و ایضا همچنین اهل طایفهٔ عامه نیز که عدل را ضروری دین ندانسته اند امامت را قایل نشده اند و دست

از امامت

۹۱ از امامت بالمره کوتاه شده و همین عمده است که دیگر راه نجات از برای ایشان نیست زیرا که اگر اعتقاد بعدل
خدا مینمودند داشتند پیغمبر را مظهر عدل خدا میدانستند و قول او را در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی را از روی قبول میکردند بهیچ چیز در جواب آن جناب که گفت ابو الدواهی الخ او را خود قایل آن بود و قول آن جناب
را عین یقین با اینکه قرآن خوانده بود و کلام خدا را در حق آن جناب شنیده بود لقوله تعالی فی سورة النجم وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و ایضا قوله تعالی فی سورة النساء فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر
بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما را از مسلم در حق آن جناب داشتند و باوجود
این در حق آن جناب و اگر مظهر عدل بود از طریقهٔ اسلام و ایمان بخدا و رسول را نستند و معتقد بصفت
عدل خدا بودند تا معنا را این در دین بدترین فسادها است و مصیبت آن در دنیا برای دین بدترین
دین مصیبتها ست برای سلسلهٔ موحدین علیه که گریه کنند و گریه کنند کان ایشان برای دین و اهل که غیر علیه
ناسد که چندان و ندبه کنند ندبه کنند کان ایشان برای این مصیبت فلیبک الباکون و ایاهم فلیندب النادبون
خاندان ولمثلهم ... تعالی ندبه کرده در دعای ندبه و المعاد است در دعای ندبه و این فقره ایست از مضامین فقرات آن که
برای همین مصیبت و فساد است که ناشی از غیر علیه شده است و خواهد شد تا یوم معلوم که خداوند تعالی
گریبان عدل خود را دفع فتنه و ظلم ایشان از بعضی و فتنها برادرد لقوله تعالی فی سورة محمد فهل ینظرون الا الساعة ان
تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها الامر که مراد ظهور قایم آل محمد ص باشد که موجع تأویل قوله تعالی فی سورة الانفال
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر خواهد بود چنانچه بیان
آن در تتمیم عقاید ایشان باید مجملا ایشان را و استمرار اهل حق را که خود را از سلسلهٔ علیه
دانند و عدل را از ضروری دین نداند و دلیل او در که متکلمین ما چون دیدند که علما بعضی بجبر و بعضی
بتفویض قایل شدند و مذهب ایشان در افراط و تفریط است و شیعه در آن زمانها که بوده و
انفعاله در این مسئله شبهات بسیار در بعد لهذا ملجأ شدند که مسئلهٔ عدالت را بالخصوص عنوان کنند
زیرا که مخفی نیست که چون در مسئله از مسائل شخصی شبهه نمود و بعقیده گذاشت بر دیگران لازم میشود که
او را بالخصوص عنوان کنند و شبههٔ او را دفع کنند و تا او شبهه نکرده بود را عنوان مسئله داخل در مبحث قاعده
بعد و عنوان او بالخصوص لازم نبود و از این قبیل مسائل در اصول و فروع لا یتناهی داریم مثل مسئلهٔ
رؤیت و تجسم و عینی بودن صفات و غیر ذلک بلی در اینکه فرمودند اصول دین پنج است و یکی را عدل شمرده اند
برای سر در این تعبیر مسامحه است و تعبیر خوب تعبیری نیست بلکه حق عبارت و شأن بیان این بود
که چهار قرار دهند و بعد در ضمن مسائل مسئلهٔ عدالت را عنوان نمایند در جمیع کتب مکتبه کتابا بینی
که هیچکدام مسئلهٔ عدالت را اصل و برای سر قرار ندهند بلکه او را در طی صفات شمرده اند بحلم عالم بودن و سمیع و بصیر
مفاد از کلام قایل این قول مخفی نیست که میخواهد بگوید کلا الحکم نتیجه اش این است که عامه قایل بافراط و تفریط شدند
و متکلمین از باب دفع شبهه بدعت ایشان عنوان عدل را کردند و عنوان ایشان باعث بر مسامحهٔ تعبیر

بخش دوم از اصول خمسه دین معرفت و اعتقاد بحقیقت صفت عدل الهی است
نظر بعین تعادل آفاق و انفس

عدل بعین معنوی استقامت مر عدل لیبره را که عدل را از اصول شرعیه اند و از پنج قرار داده اند و حق عبادت و شان بیان
این بود که چهار قرار دهند و بعد در ضمن مسائل مسئله عدالت را عنوان کنند و حال اینکه این عقیده و اینقول را در صورت
دو رو را نجهات عدیده تناقض آن معلوم کرباند که تامل در دلایل عقلیه و نقلیه واضح شود بر متتبع لبیب اجمال
اینکه اولاً اشتغال بانیغا است که اصول و عقاید ضروریه که معرفت آنها را خداوند واجب و لازم بر بنی
نوع انسانی نموده و آنها را علت قرار داده لقوله فی سورة التوبة وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو
و لفظ خلقت الخلق لکی اعرف نیز دلالت بان دارد چنانچه سابقا محقق شده موقوف باشد بقرار دادحکما
فلسفه و استدلالات ایشان و امثال آنها و مطابق کردن دلیل بقانون علم منطق و هکذا و یا آنکه عنوان تعبیر
متکلمین که عدل را ضروری قرار داده اند از ایشان نیز بقانون استدلالات عقلی خود قرار داده باشند از
اینجهت میگوید که حق عبادت و شان بیان این بود که چهار قرار دهند کنایه بانکه هر که از اهل کلام و علم
میتواند بدون دلیل شرع و اتکال بحکم شریعت قرار دهد چیزی بعد از اینجهت اصول را چهار اختیار کرده
و اتکال بکتب حکما و از دلیل و رد و معقول متکلمین را در عنوان تعبیر بغیر صواب و محض در تقریر فرموده است
و حال اینکه متکلمین اهل کلام و علمای راشدین و حکمای الهیین از سلسله عدلیه هیچکدام بدون تمسک و اتکال
باحکام شریعت و غایت بالنبی از پیش خود و بعقل خود در شریعت چیزی را قرار داد نکنند زیرا که مثل ایشان در
نسبت بمحمد و آل محمد که صاحب شرع و شریعت دین حق اند مثل اوراق شجره درخت ایشانند که حضرت نبوی
خود مثل آنرا فرموده در تاویل قوله تعالی فی سورة ابرهیم الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء الا امر شجرة مبارکه کثیر الثمر که انا اصلها و علی فرعها والائمة اغصانها و اشیاعنا اوراقها الا ام
اینمعنی در تشبیه و وصف علمای ایشان خواهد آمد که کنایه است باینکه چنانچه میوه درخت از وظیفه اغصان و
شاخهای درخت است نه از برگهای آن و اوراق هم چنین میوه درخت ایمان احکام و عقاید است که باید نتیجه
ان از اصل و فرع و اغصان شجره مبارکه بوقت باشد نه از اوراق و برگهای انشجره که علما و شیعیان باشند
پس وظیفه ایشان بمنزله برگهای شجره طیبه الثمر که ان میوه‌ها از ضرر باد و حرارت آفتاب و گرد و غبار حراست
مینمایند و آنها را در میان خود پنهان میدارند هم چنین شیعیان و علمای ایشان حافظ معانی و قابل ثمرات
علوم ایشانند و خود را در مهالک فدای ایشان میکنند و علوم و معارف ایشان را از اعدا و غیر ایشان
پنهان میدارند بمنزله برگها نه آنکه فی نفسه خود ثمره بدهند از عقاید و احکام شریعت بدون اتکال و تمسک
بآیات کتاب الله و اخبار ابواب الله تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ثانیا که تاویل برای خواهد شد و مثل آن مثل قول کسی
نبوده است که از غیر مکان و محل میوه بیرون نماید که بجهت ثمره و بدان رسانیده است از اینجاست که در
شرع نهی وارد شده است از تاویل برای که بجهت ثمره و بدان رسانیده است بدین از اینجهت تاویل آیات الله
و احکام الله و عقاید یکه محتاج الیه امت است منوط با ئمه دین است که شجره کرا صل آن شجره سرایت بایشان کرده
بیمان از ایشان باید اخذ و ضبط نمود و منتفع از سرچشمه تصدیق کلمه شهادت شد تا در دل مومن ثابت و راسخ
باشد

(در حاشیه:) است منتفع از ان باشند باید

باشد لقوله تعالی فی سورة آل عمران وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم مرویست در خلاصه از عبد الله بن عباس
که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام این آیه قرائت کردی گفتی انا من الراسخین فی العلم منم از راسخان در علم که تاویل
متشابه را تنند در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد براسخان در علم اهل بیت نبوة اند که علم ایشان از
علم رسول است و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتابت لوح از جانب رب العزة و حضرت
در شان عالی ایشان حضرت امیر المومنین ع فرموده که از شما هر کی باشد که بر تاویل قران کارزار کند همچنانکه
من بر تنزیل ان کارزار میکنم و دست مبارک بر دوش مبارک حضرت شاه ولایت نهاده فرمود که مراد
اینکس است پس از این جهت بوده که جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکل و احکام مشتبه و مشتبهه رجوع
بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع بغیر حق نکردند و بعد از ان از قول راسخان حکایت میکنند
خلاصه کلام آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که مثل اسلام چون درختی است که اصل آن
ایمانست بخدا و تنه آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزه ماه مبارک رمضان پس این حدیث
مثلی است متشابه در معنی اسلام که تاویل آن را از راسخان فی العلم باید اخذ و ضبط نمود چه از حیث
معنی ایمان بخدا و چه از حیث نماز و زکوة و روزه ماه مبارک رمضان و اما از حیث تاویل ایمان بخدا
که عنوان آن مقصود است حضرت امیر المومنین ع بمثل مصدر و حقیقت آن فرموده که من عرف نفسه
فقد عرف ربه هر کس بشناسد نفس خود را پس بتحقیق که شناخته است خدای خود را ثانیا که ایمان بخدا
موقوف بشناختن او است چنانچه شرط شناختن که راسته او است بقا محقق شد کنایه بانکه وجود نفس انسانی با عتبار
اصالت و استقلال یکی بیش نیست لیکن مصداق و صحت حقیقت او بتمامیت انضمام مراتب کالبد او است
از روح الحیوة و روح الانسان و عدالت که هر مستوی الخلقه در اول خلقت عادل النفس است و بر او است
که حفظ این حالت و این کیفیت را که سلامت فطرت است بکند تا در عالم طبیعت و نشو و نما عیب نکند و زایل
نشود چنانچه اعضا و جوارح را باید حفظ نمود که عیب نکند و زایل نشود چه انها نیز ابتدا بصفت عدل
و مستوی الخلقه اند لقوله تعالی فی سورة الانفطار والذی خلقک فسویک فعدلک و هکذا قالب مثالی و امثال
انها که در کالبد انضمام یافته اند که بدون یکی از انها انسان تمام نیست و مصداق اسم و صحت حقیقت
انسان باو نشود و لهذا کلام حضرت از من عرف نفسه کنایه بانیغی باشد که از شناختن نفس خود
بطریق مذکور فقد عرف ربه خدای خود را خواهی شناخت پس انسان از شناختن نفس خود خدای خود را
که شناخت باعث ایمان باو است و ایمان او مصداق و حقیقت اسلام است بانضمام نماز و زکوة و روزه
و امثال که از فروع اند بمنزله تنه و شاخه درخت که اصل آن ایمانست بخدا و ایمان بخدا بمصداق حدیث مذکور
موقوف بشناختن نفس است و شناختن نفس بدون انضمام مراتب مذکوره مصداق و صدق و صحت حقیقت
انسان نشود علی الخصوص انسانی که از نصیب انسانیه صورت انسان داشته باشد که حفظ عدالت و سلامت
فطرت را نکرده است و در عالم طبیعت و نشو و نما عدالت او عیب نموده و زایل شده باشد البته و یقینا چنین کسی را

بینش دوم از اصول خمسه دین معرفت و اعتقاد بحقیقت صفت عدل الهی است نظر بحسن تعادل آفاق و انفس

انسان کامل نگویند و مصداق صدق و صحت حقیقت انسان با و نشود و چنین کسی از صفت عدل و کیفیت او و در خود
اطلاعی ندارد الا بحسب ظاهر خلقت کالبد بدن از اعضا و جوارح و صورت خود که در صفت خلقت اوست
لقوله تعالی فی سورة التین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و قوله فی سورة المؤمن و صورکم فاحسن صورکم
فتبارک الله رب العالمین پس صفت عدل را بعین خلقت ظاهر ملاحظه نماید و باقتدا مقتدایان که حمد و شکر
مزبور در تخلیل برای این نعمت عظمی که لک الحمد ان خلقتنی فسویتنی او نیز حمد و شکر خدای را بگوید لیکن حمد و
شکر مقتدایان کجا و حمد و شکر او کجا ایشان حقیقت را دانسته اند و او مجاز را ملاحظه نموده است از انجا
و از اینجهت است که بعضی از کسانیکه حفظ عدالت نکرده اند و کیفیت عدل را نمیدانند در قضا و قدر خداوند
که در عالم کون و فساد نسبة بایشان رخ مینماید در نفس خود بیرضائی و بستگی و گرانی می یابند و چون
و چرا گفتن را در افعال خداوند بزبان و نفس خود میگشایند و در هر امری خدای خود را متهم میسازند از
قبیل رخ دادن فقر و فاقه و مریض شدن و مردن اطفال و ابتلاآت دیگر چون گرانی و نیامدن باران و یا غیر وقت مجیئی عادت
عادیات نباشد که بیاید و یا از قبیل بیرضائی و بستگی در دادن اولاد که چرا دختر است و پسر نیست یا عکس و هکذا
از قبیل هم سر پیدا شدن و بیرضائی و بستگی و گرانی در اینکه هر کس بحسب سر بودنش در آن فن و عملی کار او و امثال شد
چرا از حیث عالم بودن که عالمی دیگر مقابل او پیدا شود و چرا از حیث صنعت گر و تاجر و کاسب و فقیر که هر یک از اهل
خود مقابل نمی بیند و کذلک بحسب اختلاف فن و عمل خلایق هر کس بالنسبة بحال طرف مقابل خود که هم سر اوست گاهی
بیرضائی و بستگی و گرانی را در نفس خود ملاحظه کند در حدوث او و سر این از باب عدم صفت عدل اوست که هم
عدم رضا و تسلیم اوست در قضا و قدر خداوندی زیرا که انچه در عالم کون و فساد بالنسبة بانسان رخ
مینماید از قضا و قدر خداوند است و بدون قضا و قدر خداوند هیچ چیز نخواهد شد پس هر کس حقیقت
اعتقاد خود را بعلامات و آثار دیگر گفتار و کردار در نفس اوست تواند معلوم نماید تا حقیقت عقیده خود را
بداند و خود را بشناسد که در نفس الامر از کدام سلسله است از عدلیه موحدین است یا از جبور
و جبریه مشرکین و جاهلیت است لهذا کسانیکه موصوف بصفت عدالت اند و حفظ عدل را که سلامتی
فطرت کرده اند از اوصاف و صفتهای عدالت خود پی بصفت عدل خداوند خواهند برد و اعتقاد را بتقاعد
خداوند در امور مسطوره برضا و تسلیم خواهد بود و این اعتقاد کاشف و علامت است از برای اتصاف
و بصفت عدل موصوف کردن خدا تعالی را زیرا که عدل صفتی است کمال العقل و ناشی از وحدت اوست که جامع جمیع
فضایل و مکارم و تنزیه است از جمیع رذایل و مفاسد از همچنین که عقل از کجی و نقص و قبیح مبرا و
بر او عتاب و مذمت نماید بنوع عدل الهی که ناشی از وحدت و یکی بودن اوست پس عقل نیز صادر اول است
بمصداق اول ما خلق الله العقل پس هر صفاتی که در خداوند است گفته اند که همگی در عقل هست من غیر فرق
مگر صفت قدم و وجوب که در خداوند هست و در عقل نیست پس عقل یکی است بنوع وحدت و در صفت
اوست حدیث العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان لهذا عدل انسانی نیز ناشی از وحدت عقل او است

و علامت

و عقل باقی است

و علامت حقیقت وجود نیکوی اوست پس هر کجا که عدل است ناشی از عقل است و هر جا قبیح است از
کجی و نقص و نادانستن ناشی از شرک است و ان باعث فساد در عالم میشد نشست چنانچه هر صفت نیکو و خصلت
پسندیده از شئون عدالت و خداوند امر فرموده بعدل و اهل آن را دوست میدارد لقوله و اقسطوا ان الله یحب
المقسطین و ضد عدل جور و ظلم است که ناشی از شرکت وان را فرموده ان الشرک لظلم عظیم پس صفت عدل
راس و رئیس همه صفات است و اوست نماینده و ظاهر کننده و باقی کذا ... صفت کمالات دیگر را که صاحب کمالات
ظهور و معروفیت انها را فی نفسه صفت کمال را اند پس اوست طالب و جوینده ظهور و معروفیت کمال مطلوب چنانچه در مثل عرف
محقق است و انرا زیرا که عدل از خصال عقل است و کمالات دیگر تابع عقل اند و هر کجا که عقل باشد کمالات دیگر
در انجا با او باشند چنانکه نظیر این معنا است حدیث شریفی که مروی است جبرئیل حضرت آدم را مخیر کرد در عقل
یا حیا یا ایمان و اختیار کردن او عقل را و گفتن جبرئیل حیا و ایمان را که بروید و جواب دادن انها
بانکه ما مامور میباشیم که هر کجا که عقل باشد ما با او باشیم پس عدل از خصال عقل است و کمالات از
مثل اول — شئون عدل لهذا هر خصلت نیک که پسندیده عقل باشد از شئون عدالت مثل انکه اظهار علم و تعلیم از
بعیوب خصلت نیک و پسندیده عقل است و این از شئون و صفت عدل باشد که دیگر برا ماستر خود عالم کند و الا
عدم اظهار علم بعضی منه لازم باشد و قبیح پس صفت عدل ظهور و معروفیت نماید و ظلم قبیح و مخفی کند خصلت علم را و ایضا
مثل دوم — مثل انکه ببخشد قدرت و قوت و شوکت سلطنت و معروفیت خصلت نیک است نیز پسندیده عقل است ایضا انها
و نتیجه این از شئون صفت عدل است چنانچه عدالت انوشیروان باعث فخر نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله شد
که فرموده انا ولدت فی زمن الملک العادل با انکه انوشیروان مجوس بود آنجناب مفتخر بوجود نبودن خود
در زمان ملک عادل که صیت عدالت او از شرق تا غرب رسیده بود و در حقیقت که خداوند او را نجات بخشید
از جهت عدالت او چه خداوند عدل را دوست دارد لقوله ان الله یحب المقسطین زیرا که محقق شد که عدل ناشی
از عقل است پس شرک او از نوعی جهالت باشد نه از نوعی عناد و ضلالت پس بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
عدالت او در انجات از جهنم مجاهد و رفع اثر این نوع کفر و جهالت را از دیوان اعمال او مینماید انشاء الله و مثل هذا
در این مقام بمنزله الصلوة عمود الدین و حدیث حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و حدیث الایمان طاعة لا
تضر معها سیئة و امثال اینها میباشد لهذا فخر حضرت بنبوت خود در زمان عدالت او دلالت بر ثبات و بقا
عدل اوست و نیز دلالت بر کمال صفت عدل خود است نسبت بانبیاء دیگر بحسب عدل انوشیروان بالنسبه
بسلاطین سوی این دلیل است بر مظهر بودن آنجناب عدل الهی را که در زمان نبوت بکمال ظهور رسید و انبیاء و اوصیاء
مثل سیم — او علیهم السلام مظهر و نمونه صفت عدل و رفتار خدا و تثبیت با خلق و یظهرکم بالعدل ... و ایضا مثل انکه
اظهار و حیا در سخاوت و بخشش و جود و کرم و انعام نعمت و گستردن سفره و خوان نعمت است بر منعم علیه و این نیز خصلت پسندیده
عقل است و ظهور و معروفیت ان ایضا فی نفسه صفت کمال است و این که نه اظهار و جلوه نیز از صفت عدل خواهد بود زیرا
که منعم چون خود بینا است پس گستردن خوان نعمتش را برای منعم علیه از صفت عدل باشد که او را ما تنزی خود بی

بیش دوم از اصول خمسهٔ دین معرفت و اعتقاد بحقیقت صفت عدل الهی است نظر بحسن تعادل آفاق و انفس

نیاز کند چنانچه اگر نیاز نکند ناشکر کردن و عدل نیست بلکه ضد عدل که ظلم باشد لهذا اظهار حیوة بواسطه سخاوت
از شؤن و صفت عدلست و ظهور و معروفیت آن که صفت کمال است بواسطه عدل شده است از اینجا و از این جهة
باشد که نیز در خبر است که سخاوت حاتم طائی او را مانع از آتش جهنم باشد السخی لا یدخل النار ولو کان کافرا
پس همچنین سخاوت حاتم طائی که باعث دوام اسم و معروفیت اوست از شؤن صفت عدل ناشی شده است نهایت
آنکه بنتیجه صفت عدل بدا و بظهور سخا شده است وایضا مثل آنکه اراده معقولانه شخص مرید که بمقتضای علم و
حکمت و صلاحیت و شعور و اختیار باشد از پسندیده عقل است و ظهور و معروفیت آن نیز صفت کمال باشد لیکن این صفت
مریدیت باوصاف مسطوره ایضا ناشی از شؤن و صفت عدل باشد والا بدون صفت و شؤن عدل اراده معقولانه
ناشی نشود که اینکه عالم و حکیم و مختار باشد شخص مرید چنانچه محسوس و دیده شده که اغلب اهل علم و حکمت که از عین طریق
عدل اراده کرده اند معقولانه و پسندیده عقل و معروف نشده اند بلکه عکس اتفاق افتاده اند لهذا اراده
معقولانه پسندیده عقل که قابل معرفت باشد ناشی از شؤن و صفت عدلست وایضا مثل آنکه ادراک شخص مدرک
که دریافتن و دانا بودن بجزئیات محسوسه است چون مبصرات که بچشم دیده میشوند و چون مسموعات که بگوش
شنیده میشوند و مانند اینها پسندیده عقل است و ظهور و معروفیت اینها نیز صفت کمال است وایضا این
ادراک و ظهور و معروفیت آن نیز از شؤن صفت عدل باشد زیرا که آلت فهم و عارف شدن انسان
بصفت ادراک منحصر بسمع و بصر و فؤاد است که اشاره قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولا شده است پس ظاهر و مخفی و سر و امر حواس که انفع فؤاد است و سمع و بصر از
سایر حواس که انفع اظهر و اقوی باشد از اینجهت سؤال کرده شوند پس اگر هر یک از اینها بصفت عدل نباشد
و ناقص باشند چگونه ادراک حاصل شود و قابل ظهور و معرفت بصفت ادراک شود لهذا ادراک شخص مدرک
بصفت مذکوره نیز از شؤن صفت عدل ناشی باشد وایضا مثل آنکه اگر فرض شود صفت قدیم و سرمدیت بر
شی که همیشه بوده است و خواهد بود و ابتدا و انتهائی برای او نباشد یا ازلی و ابدی بودن او را بغیر از
صفت عدل میتوان چیزی دیگر فرض نمود نه بلکه اگر بغیر صفت عدل باشد ناقص و قابل ازلی و ابدی نباشد
چنانچه ایضا اظهر بر حکمت الهی معلوم شود لهذا صفت قدیم و سرمدیت نیز از صفت عدلست وایضا مثل آنکه اگر
فرض شود قدرت متکلمیه بر کسی که قادر باشد بر آفریدن سخن و موجود کردن آن پس این از صفت کمال است
و پسندیده عقل و ظهور و معروفیت آن نیز از شؤن و صفت عدل باشد زیرا که چون خود قادر است بر
موجود کردن و خلق نمودن سخن پس بطریق صفت عدل دیگرانرا قادر بر تکلم و سخن گفتن نماید چه دیگر
قادر بر آفریدن و خلق کردن سخن نیست لیکن قدرت بر سخن گفتن باشد لهذا ظهور و معروفیت متکلم از شؤن
صفت عدل باشد وایضا مثل آنکه صدق که نزد صادق گفته کسی بر قدرت آفریدن کلامیکه مطابق واقع و راست
باشد و یا کلامیکه صادر از او شود صدق باشد بر ضد کذب پس این نیز صفت کمال باشد و پسندیده عقل
و ظهور و معروفیت آن نیز از شؤن صفت عدل باشد بمصداق مثل مذکور و حال آنکه لفظ صدق واقع است

وکلام

مثل چهارم

مثل پنجم

مثل ششم

مثل هفتم

و ظهور و معروفیت آن از شؤن عدل باشد صح

مثل هشتم

وکلامی از هر چیزیست بودن عدل چرا از حیث عدد حروف و چه معنی لفظ که ایضا لغة عدل را بواسطه که معنی
صدق است الحاق نموده اند پس لفظ صدق شامل عدل و عدل را کنایه باشد لهذا صفات مذکوره
باوصاف مسطوره تماما پسندیده عقل و از شؤن عدل خواهند بود و عدل است که جامع جمیع فضایل
و مکارم و تنزیه کل رذایل و مفاسد باشد پس این مثلهای صفات پسندیده عقل که مذکور شد مثل با
هر یک بیکی از صفات کاملهٔ ثبوتیه و تنزیه رذایل و مفاسد که مقابل آنهاست و اجتماع ضدین محال
باشد اشاره است بصفات سلبیه که منزه است او سبحانه از صفاتیکه ضد صفات ثبوتیه مسطوره باشد
و این نیز ایضا کنایه باشد بعدل و اثبات کند وهو المطلوب پس از اینجا بخوبی بصیرین روشن شود در سرّ عدم
ذکر نکردن عدل را در صفات ثبوتیه و علت ضروری بودن او بر اساس از عقاید اصول دین زیرا که او
صفات ثبوتی و سلبی هر یک وصاف عدل و از شؤن صفت عدل باشند چنانچه معلوم شد لهذا از باب
اهتمام عدل که صفات مذکوره وصاف و مفاتیح ایضاح صفت او بود از اینجهت جداگانه لفظ عدل را
ذکر نموده اند و داخل صفات مذکوره شمرده نشده است پس از اینجهت که داخل صفات جداگانه ذکر نشده است
محل توهم بعضی که تعقل در وجه او نکرده اند شده است که عدل از صفات فعل است نه از صفات ذات چه
بر انتظار آنکه از صفات ذات شمرده نشده است و حال اینکه آنکسی که عدل را از صفات افعال فرض کرده است
ایضا او را بر اساس ضروری اصول میدانند و این عجب است و بعضی دیگر که توفیق بجعل داده اند آنرا در
طی صفات ذات آورده اند چنانکه گذشت پس بر اساس از اصول ضروری عقاید شمرده اند و عجب تر
از او این دو عجب است که دین را اصل و از عقاید ضروری نمیدانند زیرا که مراد از دین عبادتست از ان
چیزیکه علت خلقت شده است و سابقا از طریقه علت خلق واضح و محقق که غرض الهی از خلق اظهار رحمت
و عدل بوده و علت همین است که باید اظهار رحمت شود بصفت عدل لهذا دین خدا که عبارتست از عبادت
و نشان و شان و راه روش و پادشاهی و خاصیت و حال و کار و جزا دادن و بندگان را بکار داشتن و مکروه
و خار کردن و مقهور کردن همین صفت عدل باشد که ظهور رحمت از شؤن اوست و عبادات معنی
لفظ دین نسبت باو سبحانه تماما موصوف باوست بصفت عدل و عدل دین او باشد بالفاظ مذکوره چنانچه
ایضا بمصداق قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و حدیث کنت کنزا مخفیا که مصداق انت قوله و ما
امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو که سابقا محقق شد که علت بر خلق عبادت شده اند لهذا عبادات
ظاهر و اعتقادات باطنه در دار حیات دنیا که دار تکالیف است عبادت دین گویند و در دار معاد را که
روز جزا و سزا و حساب و شمار اعمالست روز دین گویند چنانکه فرموده است مالک یوم الدین و همچنین
لفظ دین تبعا عبادات مسطوره تعبیر کرده اند و تماما دلالت دارند باتصاف و شؤن عدل لهذا عدل علت
خلقت و تکالیف است برای ظهور و فیوض رحمت پس بنیان دین خدا و عبادت منوط بعدل باشد پس چگونه
خواهد شد که عبادت و عدل را که اصل است غرض اصلیه میکنند و او را از اصول ندانند و حال آنکه ما نحو دات

و عدل موصوف بصفات هشت گانه و تنزیه باشد

که ترجیح [illegible] صح

اصل را فرع دانسته صح

بینش سیم [چهارم] از اصول خمسه دین شناختن حقیقه مراتب و مقام نبوت و ولایة است باستدلال آیات آفاق و انفس

که المرء علی دین خلیله یعنی مرد بر دین دوست خویش باشد پس معلوم شود که کسی که عدل را دین خدا است و
او از اصول او داند دوست خدا نباشد که بر دین او نیست و چنین کسی در دنیا بعزت و تمکین نخواهد بود
نیرا که دین دینی است که مرد را با عزت و تمکین کند چنانچه ماثور است که دین الرجل حسبه و رفیق مرد باشد
مرد را دین بد نیارا ورد شرافت و عزت و تمکین مجملا مسئله عدل اهم از مسائل ضروری دیگر است و حال انکه احوال
و احوال و عقیده مردم در او مختلف و محل خلاف و نجیکر بعضی هم که اعتقاد بعدل را از عقیده ضروری دانسته اند
و خود را تابع قول و عقیده سلسله علیه حق داشته اند بطریق کمال نباشد بلکه اقوال و احوال و عقیده ایشان
بر مسئله عدل اکتفا با جمال او کرده باشند و حال انکه اقوال و احوال و عقیده و معرفة بعدل بطریق کمال ملاک
عقیقه اصول و قوام احکام فروع خواهد بود چنانچه سابقا اشاره شد و اعدا بطریق سهل کمان کرده اند با انکه تحقیق
عدل بر اسم و جاذم بودن بر ضروری او مرعی داشتن است از طرفین افراط و تفریط فیما امر الله به چنانکه
از قوله تعالی فی سورة الفرقان وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا که بیان طریقه انفاق است میان اسراف و اقتار و او
طریقه اعتدال و علی بن ابرهیم روایت کرده که القوام العدل و الانفاق فیما امر الله به و عن ابی جعفر علیه السلم
القوام هو الوسط مصدر در تمام امور که بنای احکام شرع طریقه اعتدال است مفهوم خواهد شد لهذا اقل
الخلیفه بل الاشیاء فی الحقیقه که این اوراق از ذکر اعتدال خالی نباشد و نیز باعث استحکام عقیدة خود که از طریقه
اعتدال بیرون نرفته باشد دیگر از جهات مسطوره که لازم و اهم بود صواب دانست اجمالا از مفصل معنا
بعدل بطریقه او باعانة الله و بتمسک کلام بلاغة مشحون جناب امیر المومنین علیه السلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
بتشریح قلم تعلیق شد و الحمد لله که هر که اراده کند خدای را باید ابتدا نجد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین نماید و
یکانکی خدای را از ایشان بپذیرد مَنْ أَرَادَ اللهَ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ پس از هیئت و ترجیص و دستوری
کلام این بزرکوار که فرموده اند چنانچه از شناختن انسان روح الحیوة خود را از جهات عدیده مستوی
شناسد خدای خود بهمان جهات خواهد شد و از شناختن صفت عدل خود بطریقه صفت عدل الهی خواهد
بود هم چنین انسان نیز از شناختن و معرفت بنفس ناطقه خود متعرف و شناسنده مراتب نبوت و امامت
و حقیقت و حقیقة ایشان خواهد شد چنانچه نیز از کیفیت قالب مثالی و انفصام مراتب کالبد بدن از نفس
بکیفیت عالم مثال و برزخ و عالم معاد آخرت خواهد برد لهذا بعد از معرفة باصول خمسه بواسطه شناختن
انفصام مراتب خمسه نفس انسانی مصداق و صحت حقیقة توحید شود تا مصدوق حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه
راست و صادق آید و هو المطلوب بینش سیم [چهارم] از اصول خمسه دین شناختن مراتب نبوت و امامت
باستدلال علامات [و آیات] شمس و قمر و سایر نجوم سماء آفاق و نفس ناطقه باطن عالم انفس و بالله التوفیق [الی] طریق الرشاد
بدانکه چنانچه سابقا محقق شد که نبوت و امامت کواشف لوازم صدق و صحت توحید است هم چنین نیز
از فروعات لوازم عدل خداوندی میباشند چون این دو شیء هم حقیقت معرفت باین دو مقام نیز واجب عقلی
ضروری بودن وجود صانع بصفت عدل و ایضا طریق سلوک بمعرفت ایشان نیز مانند سلوک در طریقه

معرفت

معرفت و شناسائی وجود صانع و عدل او است با فاق و انفس که فرموده فی سورة الجاثیة إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ و مراد از آیات و علامات که مفسرین در تفسیر این آیه آورده اند شمس و قمر و سایر نجوم و انواع
نباتات است دالّه بر قدرت باهره و کلالة واضحه برای کرویدن بوحدت پروردکار و قدرت صانع مختار وَفِي
خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ و در آفرینش شما با انچه در او ست از بدایع صنعت و عجایب خلقت
و از حالات مختلفه و تغیرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال و در انچه پراکنده میسازد
در زمین از جنبندکان با اختلاف اجناس و اشکال و صور منافع و مقاصد مطلوبه ایشان علامتها است مر کروهی را
که بیکمان بلند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ [مِنْ رِزْقٍ] فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
ملخص این آیه با اختلاف فواصل و بدایع به یومنون و یوقنون و یعقلون و سبب ترتیبات بنا بر قول مفسرین
ظاهر بنا بر انیعنی باشد که حق تعالی اول با دمیفرماید که اگر باشید شما از جمله مومنین پس بفهمید این دلایل قدرت
خدا تعالی را و اگر از جمله مومنین نباشید بلکه از طالبان جزم و یقین باشید باید که از این دلایل یقین حاصل کنید
بر قادریت خدا تعالی و اگر نه از مومنین و نه از موقنین باشید لا اقل از زمره عقلا خواهید بود پس احتیاج
در تعقل کردن این آیات بدایع سموات از شمس و قمر و سایر نجوم و از بدایع و صنعت و عجایب خلقت خود
و سایر حیوانات و در اختلاف شب و روز و در انچه فرو فرستاده خدا تعالی از آسمان از روزی یعنی باران
که سبب روزی است پس زنده کرد به باران زمین را پس از خشک شدن آن و در کردانیدن بادها
مختلفة الجهات و مختلفة الاحوال نشانها است بر قدرت خدا تعالی برای کروهی که تعقل کنند و عالم شوند
بانکه اینها مصنوع الله و مصنوع را لا بد است از صانع پس با و سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق با و
خواهند نمود مجملا بر متتبع لبیب مخفی نماند که آیات مذکوره دلالت بر ترجیص و دستوری طریقه معرفت
و شناختن بندکان است وجود صانع تعالی را با انچه مصداق صدق و صحت [و حقیقت] توحید و یکانکی او ست از عدل و
نبوت و امامت و معاد که کواشف و آثار توحید میباشند بآیات بدایع و علامات و اختلافات صنایع
آفاق و انفس ایماء میباشند چنانچه اولا دلالت آیات بر ترجیص و دستوری معرفت صانع تعالی صریح است
و ثانیا دلالت آیات بر ترجیص و دستوری معرفت بوصفت عدل او از انتظام امور آفاق و انفس و
منظم بودن هر چیز بیک نظام و هر چیزی در مقام و محل خود مستحکم و میزان محقق خواهد شد و ثالثا دلالت
آیات بر ترجیص و دستوری معرفت بمرتبه نبوت و امامت از آفاق و انفس که ایماء است انشاء الله تعالی
بر تعقل بیان شود بطریق دلیلی و پسندیده و بعد از التفات تو بتحقق معرفت نبوت و امامت
تحقیق معرفت معاد بر ترجیص و دستوری این آیات از آفاق و انفس محقق بر تو خواهد شد بعون الله
و اما دلالت آیات بر ترجیص و دستوری معرفت نبوت و امامت با فاق و انفس که ایماء است در
آیات مسطوره آنست که بعد از ذکر ادله در تهدید کفار که از ان اعراض نموده و تفکر در ان نمیکنند
میفرماید خدا تعالی که تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ معرفت آنکه

بخش سیم از اصول خمسه دین شناختن و اعتقاد داشتن است بحقیقت مراتب و مقام و بجا آوردن نبوت و ولایت محمد و آل محمد باستدلال آیات و علامات آفاق و انفس

این آیات معنی کرده دال بر قدرت خدا تعالی است حالکه فکر اینها را میخوانیم بر تو ای محمد صلی الله علیه وآله براستی و درستی
نه بباطل و کجی و هرگاه کفار با وجود وضوح این آیات که در نهایت ظهور است ایمان نیاورند و اعتقاد
نکنند پس بکدام سخن پس از سخن خدا تعالی که قرآنست و دلایل قدرت او ایمان میاورند ویل لکل افاک اثیم
یعنی عذاب برای هر کذابی است بسیار گناه کننده که گویند مراد نضر بن حارث است پس صفت او میفرماید
یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها فبشره بعذاب الیم الی آخر لهذا اشارات و کنایات آیات
سطوره دلالت ایماء اند بر دلیل معرفت مراتب نبوت و حقیقت و ولایت حضرت نبوی و این ادله مقدمه دلایل قدرت خدا است بر
معرفت پیغمبر و اوصیاء پیغمبر خویش که وضوح دلایل آن در آفاق و انفس در نهایت ظهور رسانیده و آیات او را
در کتاب خود بزبان پیغمبر خود خوانده و در حقیقت کفار که ایمان باو و آیات نیاورده اند و اعراض از او
کرده اند خبر داده است فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون ویل لکل افاک اثیم خدا منه ذیوا که اولا دلیل بر اثبات پیغمبر
خود را که خواننده مردم است بسوی خود از شرح و وضوح آیه او را در نهایت ظهور آورده که تعقل در آنها
حاجت باشد بعد از آنکه بلسان و لغت پیغمبر خود که او هم لسان و لغت قوم او باشد انزال کتاب کند که از روی
سهولت معانی آن رسیده از آن پند گیرند و از شرح پیغمبر متعرف مراتب و حقیقت او شوند لقوله تعالی فی سورة
الدخان فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون و چون کفار با وجود سهولت فهم معانی کلام خدا از آن متذکر نشوند
فرموده فارتقب انهم مرتقبون پس منتظر باش چیزی را که بر ایشان فرود آید بعد دست که ایشان نیز انتظار کشند آنرا
چیزی را که بتو نازل شود و آخر برایشان فرود آید عذاب دائمی است لقوله تعالی فی سورة الاحقاف ومن لا یجب داعی الله
فلیس بمعجز فی الارض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین و آخر بتو خواهد رسید نصرت و دولت تا متمم
صلوات الله علیه وآله لهذا این تعقلات الهی در دنیا برای کسانیکه اجابت نکرده نخوانند او را و در که راهی و ... و ظاهر
ببشارت فبشرهم بعذاب الیم و مقر ایشان ویل لکل افاک اثیم باشد هما آن از جهات سطوره باشد که با وجود حقیقت
که او وجود داعی الله تواوش کنند و وضوح آیات او در نهایت ظهور باشد و بلسان داعی که هم لسان
و لغت قوم باشد خداوند انزال کتاب بر او کند که قوم بسهولت فهم معنای آن پند گیرند و باو بگروند و اطاعت
کنند و ایشان در کفر و عصیان و عناد خود اصرار کنند و ثابت قدم شوند پس سزای ایشان همین باشد در دنیا
و آخرت پس حال که از اینجا معلوم شد باعث و علت بشارت فبشرهم بعذاب الیم و مقر ویل لکل افاک اثیم را
و سهولت کلام خدا را بواسطه مترجمان که از برای فهم معنی فرستاده و قرار داده سزاوار است که متمسکان ایشان شو
و خود را از کفر و ضلالت و عناد رهاینده از شرح حق که را الله بر معرفت حقیقت مراتب داعی الله آن مترجمان
کلام الله عز شانه آورده تا شاید ان شاء الله تعالی از آنانکه ایمان آورده و کرده اند کارهای نیکو و ایمان آورده اند
با آنچه فرو فرستاده شده بر داعی الله محمد صلی الله علیه وآله وسلم که هیچ کتابی نسخ او ننموده بلکه کتاب او ناسخ جمیع کتب است
و نازل است از نزد پروردگار ایشان بیامرزانند که ایمان آوردند و عمل نیکو بجا آوردند بپوشانید و دور کند
خدا تعالی از ایشان گناهان ایشان را و صلاح آورد حال ایشان را در دین و دنیا و نیز زنگ ضلال از دل ایشان

بصیقل

بصیقل ایمان بزدایند تا در دل او عصیان نیز نمانند زیرا که این اضلال اعمال و تکفیر سیئات و اصلاح حال
وبال بسبب آنست که آنانکه کافر شدند متابعت کردند باطل را و آنانکه ایمان آوردند پیروی نمودند حق را
که آن حق نازل است از نزد پروردگار ایشان هم چنین بیان میکند خدا تعالی برای مردمان احوال پیروان باطل
و پیروان حق را لقوله تعالی فی سورة محمد صلی الله علیه وآله والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد ص
وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل وان الذین آمنوا اتبعوا
الحق من ربهم کذلک یضرب الله للناس امثالهم وفی تفسیر القمی عن علی بن ابراهیم باسناده از حضرت صادق
علیه السلام روایت که آن حضرت فرموده اند که آیه والذین آمنوا این چنین نازل شده که والذین آمنوا وعملوا
الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد فی علی وهو الحق من ربهم و بعد از ذکر حدیث گفته که قوله تعالی والذین آمنوا
وعملوا الصالحات نزلت فی ابی ذر و سلمان و عمار و المقداد ولم ینقضوا العهد وآمنوا بما نزل علی محمد ای ثبتوا
علی الولایة التی انزلها الله وهو الحق یعنی امیر المؤمنین علیه السلام من ربهم ای خلافت نازله من ربهم کفر عنهم سیئاتهم
واصلح بالهم ای حالهم بنابرین قول ایمان در وآمنوا بما نزل علی محمد بمعنی ثبات و دوام است در اعتقادات حقه
که از جمله آن ثبات بر ولایت ائمه هدی که نازل از جانب الله است و در این صورت وآمنوا بما نزل علی محمد هم
داخل در والذین آمنوا نیست چنانچه در معنی آن کتابیست که علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت
کرده که در سوره محمد ص آیتی چند در شان ما نازل شده و بازای آن آیتی چند در شان اعدای ما و از جمله
آن آیات آیه ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل است تا آخر زیرا که مراد از باطل آنانند که تابع شدند
اعدای امیر المؤمنین علیه السلام را در غصب حق آن جناب که خلافت اوست که از جانب خدا تعالی است بصریح قوله فی
سورة المائدة یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
ان الله لا یهدی القوم الکافرین و ایضا قوله تعالی فی سورة المذکورة انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بدانکه آیه اول بنا بر اعاظم اهل سنت و اجماع اهل بیت علیهم السلام در غدیر خم نازل
شد برای نصب خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و حضرت رسول دست آن جناب را بگرفت و فرمود ای حاضران
آیا من اولی بشما و نفسهای شما نیستم از شما گفتند که تو اولی بما و نفسهای مایی پس حضرت فرمود که هر کس من مولی
اویم علی مولای اوست و بعد از من وصی و جانشین و قائم مقام علی است بار خدایا دوست دار هر که
علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد الی آخر خطبه و خلاصه است که ابن مردویه در کتاب مناقب
آورده که عبد الله مسعود گفت که ما در عهد حضرت رسول این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالته و جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل
سنت برآنند که آیه انما ولیکم الله الآیه در شان عالیشان علی بن ابیطالب است و امامیه رضوان الله علیهم
باین استدلال کرده اند که خلافت منصب آن حضرت است زیرا که ولی در این آیه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان
و احق در مصالح خلقان پس ولایت آنکس را باشد که در حال رکوع تصدق نموده باشد و نیز که باتفاق این وصف

ان علیا مولی المؤمنین

بخش سیم وچهارم از اصول خمسه دین معرفت بحقیقه مقام ومراتب نبوت وولایت است باستدلال بنسبه دلایل وجوبیکه از آیات آفاق وانفس است

 بآنحضرت علیه السلم مخصوص است چنانچه در مقام خود ثابت باشد وبالجمله خلافة الهی بعد از حضرت رسول مخصوص آنجناب
ویازده امام دیگر از نسل آنجناب میباشد در مذهب امامیه بدلایل نقلی وعقلی لیکن کلام در اینجا ومقام است
که آیا اعتقاد ومعرفت بمنصب جلیل ایشان بر مکلف واجب است فی نفسه وذاته وبواسطه از ضروری دین
میباشد یا اینکه در ظهر ما انزل الله ایمان بایشان وقبول کردن ایشان کفایت خواهد کرد چنانچه قوله تعالی نزل علی
محمد وهو الحق من ربهم که دلالت براین معنی داشت بطریق مذکور داخل والذین امنوا وعملوا الصالحات بنود که قبول کردن
واعتقاد بایشان نیز داخل قبول واعتقاد ما انزل الله باشد یعنی هرچیزی که پیغمبر از جانب خداوند آورده است
که امت بان محتاجند در امور دین از ضروری دین میباشد وانکار هر یک از انها واگر مکلف کند موجب خروج او
از دین میباشد وبعضی از انها که بسبب بعضی از متتبعان اخبار ظاهر باشد وبسبب بعضی ظاهر نباشد بحد ضروریه نرسیده
باشد انکار وانها موجب خروج از دین نباشد بنا بر مذهب امامیه اثنی عشریه بلکه بدلالة آیات مذکوره ودلایل
عقلی اعتقاد ومعرفت بمنصب جلالت امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلم کو اینکه ایمان بایشان از جهت ابتدائی داخل والذین
امنوا وعملوا الصالحات میباشد لیکن تخصیص اعتقاد ومعرفت وایمان بایشان در وامنوا بما نزل علی محمد وهو الحق
نسبت بما انزل الله دیگر که از جانب الله است ثبات ودوام است بر ولایت ائمه هدی که از جانب الله است چون
ضروریه محتاجین امت وسایر علایق بایشان در امور دین ودنیای ایشان ثبت بضروری دیگر هکذی
ضروری یا فکر محض ضروریه نرسیده وانکار وانها موجب خروج از دین نباشند پس این ضروری علاوه از انکار
او مکلف را خارج از دین میکند اعتقاد وتصدیق ومعرفت باو فی ذاته وبواسطه از ضروری دین باشد واعتقاد
بخدا ورسول واطاعت بایشان باشد لقوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم اشاره باین باشد واولی
الامر ایشان باشند پس اطاعت کسی که اطاعت او اطاعت خدا ورسول باشد پس باید اعتقاد وتصدیق ومعرفت
باو نیز بمنزله اعتقاد وتصدیق ومعرفت بخدا ورسول باشد از اینجا واز اینجهت باشد دلالت آیات سابقه بترتیب
ثلاثه بر تحقیص ودستوری عباد در معرفت پیغمبر بطریق سلوک معرفت وشناختن خود را وبجانب عباد که بر
طریقه سلوک کنند ومعرفت بمراتب پیغمبر پیدا کنند پس هم چنین بمصداق قول اطیعوا الله الی اخره که اطاعت اولی الامر اطاعت منکم
خدا باشد ایضا طریق سلوک در معرفت اولی الامر که باعث بر استحکام عقیده وتصدیق مکلف باشد نیز بمنزله
طریق سلوک بر معرفت خدا ورسول باشد وبعنوان تحقیص ودستوری باید متعرف بایشان باشد وهو المطلوب
پس از اینجا متحقق که معرفت وتصدیق امامت بواسطه از ضروری دین مکلف باشد بمنزله معرفت وتصدیق
بنبوت پیغمبر است که او نیز بمنزله معرفت بواجب الوجود بواسطه از ضروری دین اسلام وایمان باشد وایضا
بعنوان دستوری طریق معرفت بصانع که از آیات سابقه که دلالت باختلاف مفاصل وبدایع سموات والارضین
ودر اوزیدن نفس انسان ولیجه در اوست از بدایع صنعت وعجایب خلقت واز حالات مختلفه وتغییرات متجدده
وهکذا از امثال اینها که در تفسیر آیات سابقه ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین وفی خلقکم وما یبث من
دابة آیات لقوم یوقنون واختلاف اللیل والنهار الی قوله آیات لقوم یعقلون متحقق شد بر یوقنون ویوقنون

 ویعقلون پس بعنوان تحقیص ودستوری که حاصل از مضامین آیات است در معرفت صانع تعالی ایماء است در تحقیص
ودستوری سلوک در طریقه معرفت وشناختن مراتب نبوت وامامت زیرا که منصب است عظیم ورتبه ایست روحانی
از امور لطیفه ربانی مخفی است مفیض بر نفوس مؤمنین بحقیقة الامر اعطای الهی که نمیرسد بکنه سر وی عقول واحاطه
نمیکند بر بیان او ادراک اقلام فحول ودر رسیدن معرفت بحقیقت او بر حد تعذر وامتناع ومرتفع از انست
که ادراک کرده شود باعراض وکیفیات بلکه معقول است بخواص وآثار بمنزله نفس ناطقه انسانی که از ارواح
الایمان وقلب انسانی در لسان شرع است زیرا که لهذا شایسته منصب نبوت وامامت مانند نفس ناطقه
انسانی محلی باشد بفضایل قدسیه وملکات نفسانیه ومرتبه قلب با مرتبه نفس نبوت وامامت بحسب
مآل ومهیا شدن یکی است وبسلوک طریقه عمل مأمور باشند از اینجهت طریقه معرفت وشناختن مراتب نبوت
وامامت را باید از طریق معرفت بنفس ناطقه سلوک کرد وشناخت وبمنزله اعضا وجوارح بدن که لشکر قلب اند
همه تابع او هم چنین مرتبه ایشان مراتب قلب عالم امکانیست وهمه تابع باشند ایشان را چنانچه معنی
در حق الیقین از حضرت صادق که منزلت قلب از بدن است بمنزله امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضا
وجوارح بدن لشکر قلب اند وهمه از جانب او متحرک اند ومرجع واخبر میکنند از احوال وهرچه دل اراده میکند
او را قبول میکنند هم چنین امام بمنزله جان عالم است وباید بخیر باید او را متابعت کنند وتابع او باشند
المبین زیرا که مخفی نیست که عالم شهادت که عالم اجسام است منقسم میشود به بسیط ومرکب وبسیط منقسم میشود
بعلوی وسفلی وهریک را اقسام بسیار است واشرف از ذوات الانفس اند پس خداوند تعالی شانه در بسایط
علویه که ده فرموده در سوره الشمس والسماء وما بنیها وبه بسایط سفلیه اشاره کرده فرموده والارض وما
طحیها واشاره باشرف اقسام مرکبات که ذوات الانفس اند کرده فرموده ونفس وما سویها فالهمها فجورها
وتقویها قسم بنفس که ابو آدم ومراد از نفس ذات است وبحکمی که تسویه فرموده در خلقت ان نفس وحالت بکار برد
پس بعد از تسویه الهام کرده واعلام را خداوند تعالی که فاعل تسویه است در ان نفس را که فجور وگناه وعصیان
قبیح است وتقوی وطاعت حسن وتمکین وامتثال داد او را در اختیار نمودن هر کدام از قبیح وحسن وفی
تفسیر الصحیح فی اصول الکافی عن الصادق علیه السلم قوله فالهمها فجورها وتقویها قال بین لها ما تأتی وما تترک
یعنی بیان کرده خداوند تعالی برای نفس آنچه که باید بیاورد وبکند وآنچه را که باید ترک نماید حاصل انکه متمم خود در بابو
عظمتر بقیه انفس را فان جواب قسم انکه قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها بدرستیکه رستگار شد کسی که
پاک کرد نفس خود را از ادناس وعیوب ذمایم ورذایل ومشرف نمود او را بانواع واجناس فضایل وبتحقیق نا امید شد
وبی بهره ماند کسی که پوشانید نفس را بارتکاب فواحش یا کم ساخت قدر ومرتبه او را بمعصیت وضلالت
وفی کتاب مذکور عن علی بن ابراهیم باسناده عن الصادق علیه السلم فی قوله قد افلح من زکیها قال امیر المومنین زکاه
ربه وقد خاب من دسیها قال هو الاول والثانی فی بیعته ایاه حیث مسح علی کفه یعنی مراد از من زکیها حضرت
امیر المومنین علیه السلم است که تزکیه او کرده پروردگار او یا بمعنی که بتوفیق پروردگار خود نفس خود را از قبایح صغیره

بخش سیم وچهارم از اصول خمسه دین مقام مراتب نبوت وولایت است ومعرفت باین دو اصل نسبت بدلایل جمع بقیه آیات آفاق وانفس است

۳۱۴ وکبیره ومنزه ومبرا کرداند ومراد از من دسیها اول وثانی است در بیعت ثانیه مراد اول را وفقی که ما البیکه خودرا
بکف او میخواهد در حین بیعت این میکنند وفی تفسیر کاشانی عن ابن عباس عن رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده است
که آنحضرت نزد تلاوت این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها وزکیها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولاها
پس از اینجا محقق خواهد شد که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست وهر گاه که نفس از شوب رذایل مستوفی الحال ملاد
لوث تعلق بما سوی مصفی گردد تا نفس مبتلی بمناهی نشود ودل آینه نور الهی نشود لهذا اشاره مرتبه قلب انسانی که نفس
ناطقه باشد بامراتب نفس نبوت وامامت بحسب مآل ومعنا شدن یکی باشد ومعرفت نفس ناطقه کلید معرفت ومفتاح
فتح الباب مراتب نبوت وامامت است وانسان بدون معرفت نفس خود محقق بحقیقت انسانیت خود وانسان
حقیقت که ایشانند نخواهد شد زیرا که علت وبراهین موخر او در شناسائی صفت علیای ومثل اعظم الشانی
خودرا کران صفت غیری را یافت وان صفت او است در جمیع اسمانها وزمین واوست غالب بر همه مقدورات و
همه افعال او بر مقتضای حکمت است بیان کرها وبحانه برای انسان مثلی از نفسهای ایشان که ان تو میگوی است با ایشان
از چیزهای دیگر در عدم تنزیل ایشان مراوزا لقوله تعالی فی سورة الروم وله المثل الاعلی فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء پس هم چنین مثل اعلی صفت علیای وعظم الشان
حجج الله وباب الله وطریق الی الله وصراط مستقیم والمثل الاعلی ایشان علیهم السلام مثل شوند چنانچه مخصوص در زیارت جامعه است
که السلام علی ائمة الهدی الی قوله وورثة الانبیاء والمثل الاعلی لهذا از معرفت نفس معرفت بایشان دلالت است
بطریقه صفت عدل بمنزله من عرف نفسه فقد عرف ربه واعرفکم بنفسه اعرفکم بربه چه محقق شد که ذوات الانفس
بحسب بسیط بودن او بعالم علوی اشرف از عالم شهادت وعالم اجسام است که از عالم سفلی است پس هم چنین
معرفت بذات الانفس که مصداق معاشر الظاهر عنوان الباطن باشد بر معادن حقه اشرف ومثل الاعلی
باشد نسبت بعالم شهادت وعالم اجسام بحسب اشرفیت روح [که از عالم علویست] نسبت بجسم وقالبه از عالم سفلی است پس چنانچه
سابقا در بیان توحید از معرفت عالم شهادت واجسام وجود صانع محقق وشناخته شد واز روح
الحیوة انسانی که در صفت [معرفت] او است لقوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر
ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا اندکی از دانش ان نسبت بعلم خداوند که استفاده او میکنند از او بجهان
بتوسط حواس خود متعرف بمراتب در انده که از مقام ولایت ولیکم الله وطریقه سلطنت وپادشاهی عادل
او بجهان شدی پس هم چنین کمال معرفت انسانی به مراتب نبوت وولایت رسول وولی الامر که اوصیاء
او وقائم مقام خدا ورسولند ووجوب اطاعت وفرمانبرداری ایشان مثل ذات ربوبیت وولایت خود
وسلطنت ایشان مثل ولایت واولی بنفس بندگان فرموده لقوله انما ولیکم الله ورسوله والذین
آمنوا الذین الا از باب اینکه ایشانند مظهر عدل او کواشف وانادند بر مصداق صدق وصحت حقیقت توحید
لهذا بصفت عدل نیز باید از عالم شهادت وعالم اجسام وذات الانفس بمصداق الظاهر عنوان الباطن
مثل حق حقیقة وکل صواب نعوذ اندکی از دانش مراتب ومقام ایشان که استفاده میشود بتوسط حواس از

جانب

مبین نفس وقرآن است و

خود نسبت

۳۱۵ از جانب رب الارباب که خود مصدر وتوضیح نشان داده اند متعرف شد والا عارف بحقیقت ایشان کسی نخواهد
شد مگر خدا بنحوی که خالق ایشانست چنانچه فرموده خود پیغمبر است که یا علی ما عرفک الا الله وانا وما عرفنی
الا الله وانت وما عرف الله الا انا وانت یعنی ای علی کسی ترا نشناخت مگر خدا ومن وکسی مرا نشناخت مگر خدا
وتو ونشناخت خدا را کسی مگر من وتو وایضا در روایت دیگر فرموده اند که ما عرف الله بحقیقته الا نحن وما عرفنا حقا
وعلیا حق معرفته الا الله یعنی نشناخت خدای را یعنی از خدا ونشناخت محمد وعلی را یعنی از خدای خلاصه کلام طریقه سلوک
معرفت به مراتب نبوت ومقام ولایت بحسب استعداد انسانی موقوف ومنحصر است بسه طریقه سلوک در
معرفت صانع تعالی از حیث عالم شهادت وحس وعالم اجسام وذوات الانفس باستشهاد کلام الله وبالله
التوفیق الی طریق الرشاد طریق اول از سلوک معرفت نبوت وولایت از حیث عالم شهادت وحس
آنکه سابقا در ابتدا ببحث آیه شریفه ان فی خلق السموات والارض لآیات للمؤمنین اشاره باینکه اول باد
میفرماید بحقیقتم که اگر باشید شما از جمله مؤمنین پس بفهمید از این آیات وعلامات قدرت که مراد شمس وقمر ونجوم
وسایر انواع نباتات دال بر قدرت باهره ودلایل واضح برای که بیند بوحدت پروردگار کنایه اینکه به
مقام معرفت نبوت وولایت [ایشان] با آنکه این نظام شمس وقمر ونجوم که در سماء کونیه مقتضی تفریح انواع نباتات
ارضیه اند برای نعمت جسمانیه مخلوق پس هم چنین دلایل واضحه که دال بر قدرت باهره است مفهوم هر ذی عقول
خواهد شد النظر بطریقه صفت عدل که نظام مراتب نبوت وامامت در عالم تکلیف بمنزله شمس وقمر ونجوم اند در
سماء ملکوت روحانی که مقتضی ترویج انواع [اخراج] ذروع نعمت روحانیه مخلوق انچه سابقا محقق شد که علت
وشان او بجانه رفانیه علت خلق اظهار رحمت است بصفت عدل پس ایشان مظهر رحمت وعدل خداوند
بود وعادت وشان ومرتبت ایشان نیز مقتضی رحمت وعنایت اند بر نعم روحانیه مخلوق بمنزله نظام
تفریح دادن شمس وقمر ونجوم سماء کونیه اند اخراج زروع نعمتهای جسمانیه ارضیه چنانچه تشبیه وصف مقامی ایشانرا
که مصداق منها ست او جدا است او بجانه بشمس وقمر ونجوم وبروج وسما که والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها وقوله
والسماء ذات البروج اشاره اند بمقام از یرا که در تحقیق حدیث لولاک لما خلقت الافلاک سابقا محقق شد که ایشان
علت غائی بمنزله مرآت نسبت بما خلق وشی بر مظهر رحمت وعدل که مقتضی محبت او ست بر حصر علت خلق که کنت
از فقرکنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف لهذا علت غائیه ایشان بتحقیق مذکور مقتضی است مر ایشانرا که خداوند
تبارک وتعالی از باب تکمیل لطف وعنایت بجهان در مراتب ومقام ایشانرا از حیث علت غائیه وچه از حیث
تمیز مراتب نبوت ومقام ولایت وچه از حیث امتداد در دوره زمان ترویج وحکومت سلطنت وپادشاهی که ایشانرا است
در دنیا وآخرت بمثل آیات آفاق وانفس ایشانرا تشبیه وصف مقامی او دهد که از تشبیه وصف مقامی ایشان
باشرف والطف واعلی ولعلی واعلی واولی واقدم اجزای واجرا عالم امکانی از اقطار آفاق وانفس عیان خودرا
متعرف ایشان نماید در کلام خود چنانچه دلایل آثار قدرت ورحمت وعدل خود را در اقطار آفاق
وانفس او وحده ونمود در اظاهر فرموده زیرا که تحقیق [معرفت] این مقام بطریق دلیلی در توضیح تشبیه وصف مقامی

طریق سلوک معرفة بمقام مراتب نبوت وولایت بدلایل جمع بقیه است من حیث عالم حس وشهادت وعالم اجسام وذوات الانفس باشد

در تحقیق

در کلام خود

بینش سیم و چهارم از اصول خمس دین اعتقاد بوجود نبوت و ولایت است
و معرفت بآن دو منصب بدلایل ربوبیه است من حیث آیات متعینه آفاق و انفس

ایشان بآفاق و انفس و قرآن محقق خواهد شد ان شاء الله و از انجا بوجه واضح و مبرهن خواهد شد
که آیات صفات قرانی که ذاکران وجه صانع است نسبت بمعروفیت قایم مقام خود بمنزله دلایل و آثار
اقطار عالم آفاق و انفس است نسبت بمعروفیت ظهور رحمت و عدل خود سبحانه چنانچه حضرت صادق علیه السلام
در تاویل قوله تعالی افلم یسیروا فی الارض فرموده‌اند که مراد افلم ینظروا فی القرآنست لهذا ذکر ایشان در آیات
کلام الله مذکور است و اسماء ایشان در میان اسماء الله مانوذ است لقوله تعالی فی سورة الانبیاء لقد انزلنا
الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون هر آینه بتحقیق که فرستادیم بسوی شما ای گروه قریش کتابیکه در اوست ذکر شرف و بزرگی
که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد یا موعظه و پند شما در امر دین و دنیا آیا در نمییابید و تعقل نمیکنید بدان
تا شما را بدان داده که بدان بگروید پس ایشانند در قرآن اهل ذکر چنانچه در تفسیر اهل بیت در قوله فاسئلوا
اهل الذکر حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق فرموده‌اند که نحن اهل الذکر ما ییم اهل ذکر لهذا یاد کردن خدا
ایشان را در قرآن که ذکر است باشاره قوله فی سورة الانبیاء ذکر من معی و ذکر من قبلی بوجه تفصیل و تشریف است
مر ایشان را از جمله ذکر بعضی از آن از سایر ذکرها متضمن قوله فی سورة العنکبوت و لذکر الله اکبر که دلالت با ایشان دارد
از اینجاست که در فقره جامعه ایشان عرض میکنی که ذکرکم فی الذاکرین اشاره بانکه ذکر شماست در میان
ذکرهای دلایل و آثار اقطار عالم آفاقی که آیات صفات قرانی مذکور است چنانچه همین کنایه است فقره و
اسماؤکم فی الاسماء که اسماء ایشان در میان اسماء الله است در قرآن لقوله تعالی و لله الاسماء الحسنی فادعوه (فی سورة الاعراف)
بها حضرت صادق فرموده‌اند که نحن اسماء الحسنی لهذا ذکر ایشان در قرآن که ذکر الله اکبر است از حیث
تشبیه وصف مقام ایشان بعالم آفاق و عالم انفس و قرآن دلایل است در معرفت ایشان بمنزله طریقه
یکی از سه مراتب طریقه معرفت است بصانع تعالی زیرا که معرفت مردم بوجود صانع تعالی بسه قسم خواهد
بود که محقق نموده‌اند اول مرتبه حصول علم الیقین است دویم مرتبه حصول عین الیقین است سیم مرتبه
حصول حق الیقین است و ادنی مرتبه قسم اول است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت بآتش کرده‌اند
چه ادنی مراتب آن است که شنیده شود که موجودی هست که هر چه باو میرسد معدوم میشود و آنچه
آن در میاید روشنی میگیرد و هر چه از آن دور میماند که معلوم شود پس مرتبه تعبیر از آن بآتش میکنند بی انکه آتش دیده
باشند و احساس آن کرده باشند و نظیر این مرتبه در معرفت حق سبحانه و تعالی مرتبه جمعیست که در حقیقت
تقلید کرده‌اند و تصدیق بوجود حق کرده‌اند بی انکه دلیلی و برهانی بر آن اقامه کنند و بر همین اعتماد
کرده‌اند که این چنین از پدران و استادان شنیده‌ایم و ایشان دروغ نمیگویند پس قیاس بانچه
معرفت جمعی در مرتبه حصول علم الیقین در شناسائی مراتب نبوت و امامت از حیث تشبیه وصف
مقام ایشان در قرآن بآفاق و انفس و قرآن که عالم حس و شهادت‌اند بمنزله قیاس معرفت صانع است
از مراتب معرفت شنیدن آتش بدون اقامه دلیل و برهان دیگر که بر او قایم است و هو المطلوب ایضا طریق
دویم از طریقه سلوک در معرفت بوجود مراتب نبوت و امامت است من حیث عالم اجسام و الله للموفق و المعین

که او سبحانه

طریق دویم از طریق معرفت بمراتب و مقام وجود نبوت و ولایت است من حیث عالم الاجسام

که او سبحانه در کلام خود تخصیص و دستوری معروفیت خود داده لقوله و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات
لقوم یوقنون اشاره بانکه اگر از طالبان جزم و یقین باشید بایدکه از این دلایل که مضمون کریمه باشد
که ابتدا بینش بدان رفته یقین حاصل کنید بوقادریت خدا تعالی کنایه بانکه در آفریدن شما با آنچه در اوست
از بدایع صنعت و عجایب خلقت و از حالات مختلفه و تغیرات متجدده از ابتدا خلق در بطون امهات تا انقضا
آجال الی آخر علامتها است که روی بدان که یکسان بدانند یعنی بانها استدلال کرده از سر یقین بوحدت و قدرت صانع
عالم شوند که او وستان تا در حجر همتانی که زنده کرد اینند نوع انسانی را بعد از آنکه ایشان نطفه مرده
بودند پس بمیرانند ایشان را وقتی که اجل ایشان برسد پس زنده کرد اند ایشان را در روز قیامت بجهة جزاء اعمال
کما قال الله تعالی فی سورة الحج و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و ادله نقلیه و عقلیه نیز بر هر انسان عاقلی مبرهن است
چنانچه سابقا محقق شد که غرض الهی از خلق اظهار رحمت و عدالت بر بنی نوع انسانی در ساکنین از مخلوقین که
بلطف و نیکی نظام ایشان انها را بوجود آورده و خلق فرموده از این جهة انسان را اشرف و افضل از
سایرین فرموده لقوله و لقد کرمنا بنی آدم الا مر و عالم مسخر او نموده بقوله و سخر لکم ما فی الارض و سخر لکم اللیل
و النهار و سخر لکم الشمس و القمر و ایضا سابقا محقق شد که ظهور رحمت مستلزم عدالت بمعنی صفت عدل علة
بظهور فیض رحمت باشد و نیز از دلایل عقلی و نقلی محقق شد که معرفت و عبادت که در آیات و احادیث
دلالت بر علت خلق دارند تا کنایه است بطریقه صفت عدل که بدون معرفت و عبادت انسان فیض رحمة
شامل نشود و او طرز نیم جسایر حیوانات ثابت ننموده‌اند لهذا علت کمال انسانیت انسان و سبب او
بفیض رحمة لا یتناهی الهی که اهم غرض و علت خلق او بوده معارف و عبادات مفروضه الله دال از طریقه صفت عدل
از این جهت لازمه جبله قطع انسانی برای رسیدن او به نتیجه غرض از خلق او معرفت و عبادت باشد بلکه بنحو لازم
لازمه خلقت جسمانیه او بر رسیدن حد نهایت اجل مسمی او که مقصور نتیجه غرض از او است ان نمو جسمانی است
که بدون آن ممکن فاصل نشو و نتیجه غرض بحصول نمیپیوندد لهذا لازمه حصول نتیجه غرض الهی در
ظهور فیض رحمت طریقه صفت عدالت در رسانیدن و عارف عالم کردانیدن بنی نوع انسانی را در آن جنبه
که علت بظهور فیض رحمت خدا است بر ایشان چنانچه در دنیا روزی که علت حیات دنیویه ایشانست
میرسانند بوسیلهای ارضی و اسباب سماوی که آن نعمت بارانست و قسمت مقدره و حتم است روزی ایشان
بر او سبحانه و تعالی کسته بر آنست و مطابق این تقسیم یا فرموده با اینکه شکی در آن برای مخلوقات از مخلوقات
او در رسیدن رزق ایشان نیست لقوله فی سورة الذاریات و فی السماء رزقکم و ما توعدون فورب
السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون و کذلک همین مثال تشبیه است وسیله و اسباب جسمانی رزق
بر اخراج نوع نعمت روحانی که لازمه بنی نوع انسانیست بطریق صفت عدل تحقیق که در آن از آنات
و اخراج نوع مختلفه بان و تقلبات از حالی بحالی هر آینه یاد کرد نست خداوند آن عقول سلیم را که در آن
تفکر نمایند و عارف شوند بصانع محدث و قدرت او عبد رحمت روحانیه که علت غائیت بظهور فیض

طریق دوم از بیست سیم و چهارم اصول خمسه سلوک معرفت استغراق مقام و مراتب
نبوت و ولایت را من حیث آیات عالم اجسام آفاقیه

رحمت و عدل که سر نتیجه است از غرض خلق لهذا قوله تعالی فی سورة الانبیاء وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و
قوله تعالی فی سورة البقرة فلولا فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین کنایه بتشبیه و وصف مقامی مراتب نبوت و
امامت است برحمت و رحمت بودن ایشان چون درخت بمنزله معارف و عبادات مفروضه که نعمتهای
روحانی انست و بواسطه نزول رحمت روحانی اخراج زروع ان نعم از زروع انسانی شود و بمصداق قوله تعالی
فی سورة الاعراف والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا تشبیه فرموده است دل
مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار از اینجهت از دلایل نزول باران از طرف آسمان
و اخراج از بدایع نزولان حاصل است در عالم شهادت و حس استدلال در اثبات مراتب نبوت و امامت
و معرفت بایشان میتوان کرد بلکه از این دلایل طالبان جزم و یقین را مرتبه حصول عین الیقین که قسم دوم
از مراتب معرفت است حاصل آید زیرا که خداوند تعالی در اکثر آیات لذات روحانیه را بلذات جسمانیه که همت
قاصران مقصور بر انست مثل زده است و امور معقوله را بامور محسوسه که منبع علم جاهلانست تشبیه نموده
پس حق سبحانه و تعالی بتقریب این قسم مراتب و حال بعضی را ما را بیان فرموده که بتشبیه و وصف مقامی ایشان
برحمت منزله و انجا اسباب و وسیله اند از برای نزولان و کذلک طریقه انجام آن اخراج زروع نعمت جسمانیه
کان ان ایشان فی تحقق ان خود تشبیه و وصف مقامی بانها فرموده چنانچه از اسباب و وسیلهای رحمت
جسمانیه من جمله خداوند از طرف آسمان به مقتضی فصول سال با مقتضای مکان ان را مقرر کرده و تشبیه و وصف
مقامی رحمت روحانیه را بسما و بروج کوینه که اسباب رحمت جسمانیه اند اورده لقوله والسماء ذات البروج
ومن جمله از اسباب و وسیله رحمت جسمانیه شمس و قمر و نجوم سماء کوینه اند که خداوند قرار داده و تشبیه و وصف
مقامی رحمت روحانیه را بشمس و قمر اورده که والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها وایضا از اسباب و وسیله
رحمت جسمانیه من جمله روز روشن است که آفتاب در این وقت بلند میگردد و بنهایت ضیاء و شعاع
در سرو جرم ان ظاهر شود با اخراج زروع مزروعات جسمانیه و نیز خداوند تشبیه و وصف مقامی رحمت
روحانیه را بروز روشن اورده که والنهار اذا جلیها وایضا از اسباب و وسیلهای رحمت جسمانیه
که باعث بر ثبات و دوام انست تا انقضاء سال من جمله چشمهای نابع و کاریزهای جاریست که در زمین
قرار داده و محو ساخته که بیرون از ان اب کشت را که گوناگونست رنگهای ان از خضرة و صفرة و بیاض و غیر
ان از اصناف و اجناس مختلفه پس خشک میشود ان زرع بعد خضرة و نضارة پس بر بعضی افواج رد شده
بر اخطراوت و فا ذلک پس میگردانند از ان ریزه ریزه و در هم شکسته و خورد گشته بدرستیکه در
انزال باران و اخراج زروع مختلفه بان و تقلبات ان از حالی بحالی هر اینه یادکردنیست خداوندان عقول
سلیمه را که در ان تفکر نمایند و عارف شوند بصانع حدث و قدرت مبدء و معاد کما قال الله تعالی فی سورة
الزمر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض ثم یخرج به زرعا مختلفا الوانه ثم یهیج فتریه مصفرا
ثم یجعله حطاما ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب وکذلک رحمت روحانیه با اوصاف مذکوره رحمت جسمانیه

جسمانیه / حاصل است / سماء است که انوا

موصوف

موصوف و تشبیه و وصف مقامی انوار ائمه را مناسب است چنانچه بیان تحقیق این مقام در توضیح بیستم محقق شود ان شاء الله
از آنجا و از اینجهت باشد که آیه شریفه سابقه فی سورة الجاثیة واختلاف اللیل والنهار وما انزل الله من السماء
من رزق فاحیا به الارض بعد موتها وتصریف الریاح آیات لقوم یعقلون که در اول بیست و ششم شد ایماء بمراتب
نبوت و ولایت باشد لهذا از طریقه رحمت جسمانیه و لزوم نزولان بر اخراج زروع نعمت جسمانیه متعرف
بطریقه رحمت روحانیه و لزوم فرستادن ان بجهت اخراج زروع نعمت روحانیه بزروع انسانی معتقد گردیده
شد بمرتبه عین الیقین زیرا که انطباق این دو نوع رحمت با آیات و اخبار در غایت وضوح دارد بطریقه
صفت عدل چنانچه از تطبیق شمس و قمر و نجوم مراتب نبوت و امامت که رحمت روحانیه اند برای اخراج زروع
نعمت روحانیه چنانکه در مجلس ثالث تحیات القلوب روایت کرده که حارث اعور از حضرت امام حسین ع
پرسید از تفسیر والشمس وضحیها فرمود که شمس محمد است والقمر اذا تلیها حضرت امیر است که تالی محمد است در کمالات
و بعد از او ست والنهار اذا جلیها قائم آل محمد است که زمین را پر از عدل خواهد کرد واللیل اذا یغشیها بنی امیه
وایضا در کتاب مذکور مسطور است که در معانی الاخبار در سندهای بسیار از جابر انصاری و انس بن مالک و ابو
ایوب انصاری روایت نموده که روزی رسول خدا نماز صبح را با ما ادا کرد چون از نماز فارغ شد روی
مبارک کریم خود را بسوی ما کرد و فرمود ایگروه مردم پیروی کنید آفتاب را و چون آفتاب پنهان شود
چنگ زنید در ماه و از او پیروی کنید و چون ماه پنهان شود پیروی کنید زهره را و چون زهره پنهان شود
پیروی کنید دو ستاره فرقدان را از تفسیر این سخن سوال نمودند فرمود منم آفتاب و علی بن ابیطالب ماه است و
وصی من و وزیر من و قضا کننده قرضهای من و پدر فرزندان من و جانشین من در اهل بیت من
ماه است و فاطمه زهرا زهره است و حسنین فرقدانند و فرمود که خدا ما را خلق کرده و ما را بمنزله ستارهای
آسمان گردانیده و هر ستاره که فرو میرود ستاره دیگر طلوع میکند و اینها عترت و اهل بیت منند و با
قرآن مقرونند و از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد میشوند وایضا در همان کتاب است که علی بن
ابرهیم از حضرت صادق بسند معتبر روایت کرده در تفسیر سوره والشمس من جمله از قوله والسماء وما بنیها حضرت
فرمود که آسمان کنایه از رسول خدا ست که مردم از علم بسوی او بلند میشوند حاصل کلام اگر این مقام کما هو حقه
تطبیق اینجا بطریق کمال بخت اشارات در توضیح تشبیه و وصف مقامی ایشان بطریق کمال و پسندیده تطبیق
شود علیک بتوضیح مذکور تا صدق مدعا حاصل شود که اسباب و وسیلهای رحمت روحانیه بمنزله اسباب
و وسیلهای رحمت جسمانیه است و لزوم نزولان بر خالق بمنزله لزوم نزول رحمت جسمانیه است بر مخلوق
از ابتداء دنیا الی الآخرة تا ثمره و نتیجه غرض حاصل شود و خلق عبث و بیفایده نباشد زیرا که سابقا بمصداق
قوله افحسبتم انما خلقناکم عبثا محقق شد که بنی نوع انسانی را که اشرف مخلوقات است خود خلق کرده و بخلعت
تکلیف مخلع فرموده و ایشان را مدنی الطبع آفریده است بی عبث و بازیچه و بیفایده نباشند بلکه فایده
بران مترتب باشد چنانچه سابقا محقق شد لهذا چون انسان مدنی الطبع است یعنی در زندگانی و

اسباب و وسیلهها

دلیل جمع

و معاش که لازمهٔ سرشت خلقت ایشانست محتاج بیکدیگر که عبارتست از جمعیت ایشان در موضعی و هر یک
بدیگری برای نظام امور معاش و معاد خود محتاج باشند و چون واضح است که لازمهٔ حفظ نظام امور معاش و معاد
جمعیت انسان بحسب دو چیز است او از حیث اختلاف عنصریه و عدم اعتدال نفوس و قوای انسانیه که آلت و ملک
علم و عمل است موقوف باشد بوجود شخصی کامل که صاحب دو جهت باشد یکی جهت الهیت و تقدس و کمالیه
که بآن جهت مناسبت با حق و مستعد فیض و تکمیل اعتدال نفوس ایشان نماید تا بواسطهٔ اعتدال نفوس و قوای
انسانیه که آلت و ملک علم و عمل است مجموع امر بین نظام گیرند و حفظ نظام فائدتین شود چنانچه در تحقیق حدیث
لولاک لما خلقت الافلاک ایضا بطریق مبسوط محقق شد و الا با عدم وجود چنین شخصی اختلال در میان ایشان
لازم آید اختلال و هرج و مرج میان ایشان و دو روش شدن آتش فتنه و فساد و قتل و غارت نهب در میان
انها چون بهایم و وحوش و سباع از انواع حیوان از این جهت حفظ نظام نوع انسان من حیث هو انسان اعز
نظامی که مشتمل بر خواص انسان و آثار انسانیت باشد و سیاقت افراد انسان بسوی خدا بتعلیم اصول و تحصیل
معارف که غایت حکمت نظریت و اهم غرضین و اتم فائدتین این فائده است که غایت وجود نوع انسان که
افضل کاینات است بیاید موقوف بوجود شخص کامل ذو جهتین باشد لهذا فائده و غرض بنوت هر شریعتی
واجب الاشتمال و متعلق است بدو که آن امور یکی حفظ نظام نوع انسان و یکی دیگر امور متعلقه باصول توحید
و ترغیب بتحصیل معارف الهیه و معالم حقیقیه و تطهیر و تزکیه نفوس ناطقه از ادناس بشریه و عوایق طبیعیه
تهذیب اخلاق در غایت قوانین سیاست چنانچه در عیون الحیات منقولست که زندیقی خدمت حضرت
صادق علیه السلام آمد و سؤالها میفرمود و جوابهای آنحضرت بشرف اسلام فایض گردید و از جمله آن سؤالها این بود
که چه دلیل اثبات انبیاء و رسل مینمائید حضرت فرمود چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ما
و منزه است از صفات جمیع مخلوقین و آن صانع حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق
او را نمیتوانند ببینند و بعلم و حس در نمیاید و جسم نیست که با او ... و مکالمه و محاجه و گفتگو نمایند پس
ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که انسان را دلالت نمایند بر
آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و راه نمائی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع
ایشانست و ترک آنها موجب فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم
علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم دانای را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیاء
ایشانند که برگزیدهای خدا یند از میان خلق که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث
بحکمت ساخته که در اخلاق و صفات با عامهٔ خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب بدن با ایشان
شبیه اند و از جانب خدا مؤید اند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیقت ایشان دلالت میکند
مثل مرده زنده کردن و کور روشن کردن و بیمار را شفا دادن و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان
خالی نمیباشد که کمال العلم و معجزاتش دلیل حقیقت اوست و هر وصی دلیلست بر حقیقت پیغمبر خود الحدیث و ایضا

باشد و از جهت دیگر مناسبت بابشر باشد که بآن ... از آن جهت

در کتاب مذکور مرویست که در علل فضل بن شاذان از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرموده آن
حضرت که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف فرموده و اندازه چند از برای اوامر
و نواهی خود مقرر ساخته و امر فرموده که ایشان از حدود در نگذرند که موجب فساد ایشانست پس
ناچار است که برایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب حرام نمودن
زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک
نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیمی و امامی برای ایشان مقرر فرموده
که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر آنست
که هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بغیر سرکرده و رئیسی نبوده چون چاره نباشد که حکیم
علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید
و غنایم و صدقات را در میان ایشان بعدالت تقسیم نماید و اقامهٔ جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید
و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضا اگر امامی که عبارتست از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین
و دنیای امت در میان ایشان نباشد بعد از پیغمبر که حافظ دین او نباشد هر آینه ملت مندرس شود و دین
بطرف و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و اهل بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده
بسیار بکنند و شبهات در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه دیده میشود همه ناقصند
و در طبایع و رأیهای ایشان اختلاف بسیار است هر کس بخواهش نفس برای اختراع مینماید پس اگر حافظی
از برای دین نباشد دین بر وجه باطل میشود بعضی طریقه عدل برداشته میشود و مبتدل بظلم خواهد شد
و نقض غرض از خلقت حاصل آید زیرا که سابقا محقق شد که غرض الهی از خلق اظهار فیض رحمت است
بطریق صفت عدل و شئون علم است و فرستادن پیغمبران و تعیین اوصیاء برای ایشان بعد از ایشان
که با مور دین و دنیای ایشان قیام نمایند تا نقض غرض حاصل نیاید چنانچه تغییر و تنکر اینمعنا که بدیده بصر و
بصیرت و متتبع لبیبه هویدا و روشن و بدیهی است همانا کیفیت سلوک سلاطین مجازیست که در
عالم نفوس ایشان در امور رعیت داری تنبیه پروری و حفظ نظام مملکت خود در تا دمتنا
آیا تعقل نکرده در این معنی که پادشاهان روم و فرنگ و ایران و غیر ذلک که بمضمون قوله تؤتی الملک
من تشاء سلطنت و پادشاهی ایشان عظیم و داده خداوندیست که با ایشان ارزانی داشته چنانچه
بمضمون قوله و تنزع الملک عمن تشاء نزع مملکت از ایشان انتزاع خدا و تقدیر است که چگونه در منصب
حکام و قایم مقام خود بر هر شهر و حکام ایشان نسبت باهالی و رعایا آن شهر نهایت تجمیل و ... میکنند
افراد مملکت داری و نظام رعیت پروری حرام و غیر عدل میدانند چه ترک آن باعث کیف
و میل رعیت و هرج و مرج ایشان و هم خود زد نظام مملکت خواهد شد و عقلا ایشان را در
ترک آن مذمت و ملامت خواهند کرد و غرض ایشان از سلطنت حاصل نخواهد شد چنانچه غرض

طریق دوم از بینش سیم و چهارم اصول حمد دین سلوک معرفت تر مقام و مراتب
نبوت و ولایت را من حیث آیات و علامات عالم اجسام آفاقیه

صاحب کلام از کلام خود بی‌شبات رها کردن حاصل نخواهد شد و او را ملامت خواهند کرد و هو الملکو
لهذا همین مسلک سلوک و رفتار خدا و نیست با بندگان خود در دنیا که ایشان از ذات ملکیت خود را
بدون قائم مقام آنجا نگذارد بلکه مرحمت و شفقت و مهربانی سلاطین روی زمین نسبت به
بندگان که ایشان رعیت خود پندارند و طریق عدالت را با ایشان می‌پیمایند ناشی از فرط محبت و رحمت
الهی است نسبت به بندگان که از سلاطین نسبت با ایشان بروز و ظهور می‌یابد بر عادتک الاحسان الی
المسیئین و سبیلک الابقاء علی المعتدین عادت تو نیکوئی کردنست بسوی گناهکاران و راه و رسم تو
مدارا ست بر سرکشان از اینجا است که بینیم هر بندگان را بنیکوئی جمیع که ران اداء امانت
و عدل در حکم لقوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم
بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به ان الله کان سمیعا بصیرا بدرستیکه خدا امر میفرماید
شما را که ادا کنید امانتها را باهل امانت و خداوندان آن و دیگر امر میکند شما را که چون خواهید حکم
کنید میان مردمان آنکه حکم کنید براستی و انصاف که موافق شریعت باشد و خالی از شائبه انحراف
بدرستیکه خدای نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن که آن اداء امانتست و عدل در حکم بدرستی
که خدای هست شنوا باقوال شما بینا بافعال میکنید از اداء امانت و عدل در حکومت خلاصه مرام از دلایل مذکوره
بر فرق منکرین وجوب امر نبوت و فائده او اگر طریق انصاف را بپیمایند وجوب وجود او که واجب
الاشتمال و متعلق بود بر کونه امور حفظ نظام است بتحقیق سطور متحقق ایشان خواهد شد زیرا که بر
متتبع لبیب روشن است که خداوند برای حفظ نظام تمدن نوع انسانی که مدنی الطبع اند و محتاج
امور معاش اند برای مقدمه امور معاد تعیین سلاطین و حکام نماید برای ایشان و امر کند که و اذا
حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل الایه پس هم چنین البته بطریق اولی وصفت عدل خداوند برای
حفظ نظام متعلق بامور معاد نوع انسانی که سرحد تعیین و خفا یتعرض است ایضا تعیین سلاطین
و حکام مجیب مراتب امور متعلقه بان برای ایشان نماید مانند ایشان از حیث جسد و اکل طعام
و جاوید نبودن در دنیا بلکه بشر خواهند بود و لازمه بشر جسد است و لازمه جسد اکل طعام است
و لازمه خورنده طعام مستدام نبودن در دنیا ست کما قال الله تعالی فی سورة الانبیاء و ما جعلناهم
جسدا لا یاکلون الطعام و ما کانوا خالدین لهذا سلاطین و حکم را بان امور دین و معاد و لهذا
بطریق صفت عدل مانند سلاطین و حکام امور متعلق معاش بنی نوع انسان از جنس ایشان در بشر
فرستاده و قرار داده تا بواسطه جنسیت با او مخالطه نمایند و بوجه سهولت افاده و استفاده
نمود کنید لقوله تعالی فی سورة یونس لقد جاءکم رسول من انفسکم پس تجانس موجب توانس است و تخالف
مقتضی تنافر از اینجهت رسول از جنس ایشان باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید عکس
قول فرقه از منکرین بعث نبوت آنانکه گفتند از روی عناد که آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول و

گفتند

بظهور محبت و عدل خود

گفتند رسول خدا فرشته باید و بشر نشاید چنانچه خداوند اخبار باین داده لقوله فی سورة بنی اسرائیل
الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا حق تعالی رد قول ایشان فرموده که قل لو کان فی الارض ملائکة
یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین
فرشتگان مانند آدمی میرفتند بر قدمهای خود در حالیتکه مقیم بودندی و آرام گرفتندی هر آینه
میفرستادیم برایشان از آسمان فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بر ایشان میفرستادیم
تا با هم جمع توانستندی شد و از او تعلیم توانستندی گرفت و چون ساکنان زمین آدمیانند
پس رسول ایشان نیز آدمی باید پس این پیغمبر دلالت بر صفت عدالت که رسول از جنس آدمی و لسان
او هم لسان ایشان باشد در میان قوم خود که در میان ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گشته
تا بیان کند دعوت خود را و اول بزبان خود برای ایشان اوامر و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند
و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی‌یابیم کما قال الله تعالی فی سورة ابراهیم و ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه لیبین لهم و ایضا بصفت عدل هر گروهی را از اهل ملت در هر قرنی از ماضیه و حاضره معین
و مقرر کرده اینه دینی و شرعی که با امر او ایشان بپذیرند که اند و عمل نمایند کانند بان بر وجه العنت و حبت
پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با آن رسول در کار دین و رسول التفات بجدال و نزاع ایشان
نکند و تمکین ایشان ننماید از آنکه با او مناظره کنند که مودی بمنازعه شود چه منازعه نفع نمیدهد مگر با اهل
حق و ایشان اهل عنادند و لجاج و بجز انعم دما نزا بسوی عبادت پروردگار دید بدرستیکه او هر آینه بر راه
راستی است که موصل بحق لقوله تعالی فی سورة الحج لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر
وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم لهذا خداوند بطریق صفت عدل کار گذاری میفرماید بالجمله هموم
مرحمه بندگان را از کار دنیا و آخرت و اوست بهترین رحم کنندگان و اکفنی ما اهمنی من امر الدنیا و الآخرة
یا ارحم الراحمین حاصل کلام آنکه بر متتبع لبیب بغرض و متفکر با سمت بغرض عاری از عناد و تجدد
که بفطرت فطرة الله باقی باشد با اندک تفکری در خود و خدا شناسی وجوب وجود بعث نبی و لزوم او
بطریق بداهت منکشف او خواهد شد چه بعد آنکه متحقق شد که حکیم علی الاطلاق بمقتضای حکمت بالغه
انظر بر صفت عدل لا یطاها رضیض حجت میفرماید پس مفهوم او خواهد که فرستادن خلیفه از جنس ایشان
که حجت بر ایشان باشد از شئون صفت عدل بر او لازم ایکه ان الخلیفة قبل الخلق آنجا بنفس خود سبحانه تدابیر
امور بندگان را در کف کفایت او نهد از حیث دو نوع امور دیگر سابق این بو صفت شد یکی حفظ
نظام نوع انسانی و دیگری امور متعلقه باصول توحید و ترغیب تحصیل معارف الهیه و معالم حقیقیه
و تطهیر و تزکیه نفوس ناطقه از ادناس بشریه و عوائق طبیعیه بحکمت و آداب سنت که مشتمل است کتاب الهیه
بان هم چنانکه سلاطین عین خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند در بعضی بلاد و تدبیرات بلاد را
بدو تفویض میکنند و از طریقه عدل احکام حکومت بدو تعلیم مینمایند و تناقض اوا باو میفرمایند

طریق دوم از بخش سیم چهارم اصول حسر دین سلوک معرفة استعم مقام و مراتب نبوت و ولایت را من حیث آیات و علامات عالم اجسام آفاقیه

پس هم چنین است فرستادن خداوند خلیفه و قایم مقامهای خود را بر بندگان که حجت بر ایشان
باشند در دار دنیای فانی و شفعا باشند در دار باقی لهذا نظر بآنکه حکمت مقتضی آن بود که ایجاد
مخلوقات در اوقات متعدده و ازمنه متعاقبه باشد و جمیع بنی نوع انسانی در علت ایجاد و ایجاد ایشان
خواسته است شریک باشند از اینجهة لازم آید هر حقبه از زمان را که مبعوث گردانند در هر امتی رسولی و نبی از
ایشان تا برسانند آنچه را که او سبحانه از ایشان خواسته است از بدو و ابتدا خلق الی الختم که زمانها
هلا ست لازمه حکمت بالغه مقتضی اینست چنانچه در بدو و اول خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بود خود را
خداوند خلیفه خود در اولادهای آن زمان او قرار داده و خطاب واذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض
خلیفة باو در کتاب خود فرموده وکذلک بعد از گذشتن زمان او منصب خلافة به پیغمبران بعد او است از
ذریه او تا زمان حضرت داود که منصب خلافة را باو عطا و ارزانی نموده و فرموده فی سورة ص که یا داود
انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان الذین
یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب ای داود بدرستیکه گردانیدیم ماترا
جانشین در روی زمین یعنی قائم او در بندگان از در یک کفایت نخواهیم پس حکم کن میان مردمان براستی
و درستی یعنی بموافق امر ما اشیا را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس را در نزدهای او را اگر
تابع نفس نشوی که بخلاف حکم حق میل نما بکنی پس گمراه سازند ترا هوای نفس و بگرداند ترا از راه خدا و طریق
حق و عمل بآن نکنند بدرستیکه آنانکه گمراه شوند از راه حق مر ایشانراست عذاب سخت بسبب اینکه فراموش
کرده بودند روز شمار و جزای کردار اهمال و اعراض نموده اند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس
از یاد آخرت غافل شدند که اگر متذکر میبودند ملازمت حق و مخالفت هوا میکردند بعکس پیروی حق کن
که طریق عدلست و متابعت طریق ضلالت در راه باطل مکن که نقض اراده حضرت خالق است هم چنانچه بعد از این
مذکور میفرماید وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذلك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار نحو
ترجمه این آیه شریفه و بیان تحقیقش در مقدمه اوراق مصدره محقق شد وبالجمله مفاد آیه سابقه اکرمه
خطاب بحضرت داود است اما غرض تنبیه است مر ارباب ذکا را در جمع مراتب نبوت و ولایت و جمع دنیا
و آخرت و نبودن منافات ما بین اینها و نیز کنایه است بر تنبیه ارباب حکومت از سلاطین و غیره ما که غیر
انبیا علیهم السلام از متابعت نفس و هوا منع اند بدلالت عقل و نقل در تغییر کاندرا فی است که در فواید او
که بنگر که پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گران باری که حضرت داود با کمال درجه نبوت
و جلالت رتبه رسالت تحمل اعبائی چنین امری نامور گردد و بخطبه الهی چنین خطابی مخاطب شود
که فاحکم بین الناس بالحق الاخره الله اعلم بحقایق آیاته رابعا که متحقق شد که حفظ نظام نوع انسانی متعلق بدو
نوع امور است که یکی حفظ نظام تمدن که گفته اند الانسان مدنی بالطبع یعنی انسان بالطبع محتاج است بنوع اجتماع
که اورا تمدن و محل او را مدینه گویند و معلوم شد که در امور متعلقه بتمدن محتاج اند بشهریاری و حاکمی که ما بین ایشان حکم ران

باشد

اعباء — و شنوا کردن کلام و ... کردن ... کار لغة

باشد و حفظ نظام تمدن را و یکی دیگر وضع تعلیم و حفظ نظام شرایع عبادات و آداب و معاملات و فروع و قوانین سنن
و سیاسات مختلفه و مجموع امرین کار و خلافت نبوت تمام شود و نظام گیرد امر اول را ملک و سلطنت گویند و دوم را
امر سیاست یکی بجای دست باشد و یکی بجای زبان که سیاست حقیقیه باشد و هر بعهده بخلافت امرین خلیفه
باشد بنحو لازم دست و زبان که لازمه استوا کالبد و تنفیذ اجزاء انت و تنبیه ان قوله تعالی یا داود انا جعلناك
خلیفة فی الارض کنایه است بجمع این دو مراتب که عبارت باشد از مراتب نبوت و ولایت که مجمع در آنست و الحضرت
بحسب منزلة نبوتی خود دارای مراتب نبوت و ولایت بوده است که خداوند باو عطا کرده و داده است لقوله تعالی فی حقه
و شددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و بسیاری پاسبان و دیگر دادیم
او را حکمة یعنی نبوت یا کتاب زبور یا کمال علم و تمامیة عمل و کلامی خالص از التباس و نیاکنی از شبهة مخاطب بوجه
سهولت که مقصود بحو درا از آن یا فتی الاخر ما اینست همین مراتب خواهد بود که دلالت بر جمع مابین دنیا و آخرت
دارد با عدم منافات و اما قوله ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله الاخر که کنایه است بر انبیا بحکومت از
سلاطین و حکام غیر انبیا و اوصیاء ایشان علیهم السلام اشاره است به مطالبه ملوك را در رسوم جهانداری
و حکومت کذا در به ارباب سلطنت و این معلت تنبیه و اعلام فرموده است چنانچه بیان اشرف در
کتاب میزان الملوك مبسوط و مسطور است اینمقام را مناسب نباشد چه تحقیق مذکور در اینمقام مقصود تحقیق
بیان کیفیة حقیقت مراتب رسل و انبیاء اولی العزم است که هر یک دارای مراتب مذکوره از سیاست نبوتی
و ولایتی میباشند و مراتب سیاست ولایتی ایشان نسبت بمراتب نبوتی ایشان بمنزله روح است نسبت بجسم
و تقدیم مقام ولایتی نیز نسبت بمقام نبوتی بمنزله تقدیم روح است نسبت بجسم چنانکه سابقا از دلیل عرفانیه محقق
شده نیز در تشبیه وصف مقامی معلوم شود و ایضا مفهوم ان در اینمقام همانا از سلوك سلاطین زمان
نسبت بمعمول داشتن حکام را در ولایات و شهرهای خود دانسته و یافته خواهد شد که اولا سلطان عادل مراتب استعداد
و مقام سیاست حکم ولی را در هر یک از عمال خود دانسته او را قایم مقام و خلیفه خود نسبت بسیاست حکومتی آن ولایت
و شهر خواهد فرمود و بعد از تعیین سیاست مدن مر او را بکتابت احکام رعیت را در قبول امر و اطاعت او وادار
فرمان فرمانی نسبت برعایا و احکام سلوك و طریقه رعیت دارای و احکام سلوك طریقه اطاعت و احتیاج ایشانرا
در فرمان برداری و اطاعت او نسبت برعایا بان قائم مقام و خلیفه خواهد دادند لهذا مقام ولایتی قائم مقام و
خلیفه نسبت بمراتب پیغام بری بمنزله روح و تقدیم آن نسبت بجسم و هو المطلوب پس هر گاه اینمقام دانسته شد پس
یافته نیز خواهد شد که اقتضای حکمت الهیه نسبت بانبیاء اولی العزم که هر یک بعد از دیگری بمرور الدهور و قرنا بعد
القرن قایم مقام و خلیفههای مالک الملوك و سلطان حقیقی بوده اند دارای سیاستهای مذکوره و تخصیص
و دستوری مسطوره خواهند بود از زمان حضرت ابراهیم الی حضرت خاتم که هیکل ان الانجاب بوده اند و دارای سیاست
مراتب نبوت و مقام ولایت خواهند بود از فضل الهی چنانچه قوله تعالی فی سورة النساء ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله
من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما موید اینمقام است هم انکه ... بمرور زمان

تنفیذ — روان کردن فرمان لغة

دهند بلکه حسد میبرند بمردمان بر آنچه خدای داده است بدیشان از فضل خود که آن کتاب و نبوت و بعث رسل
از ایشان پس بدرستیکه ما عطا کردیم اولاد ابرهیم را کتاب توریة و زبور و انجیل و قرآن و علم حلال و
حرام را و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ لهذا مر هر گروهی را از امم ماضیه خداوند فرستاده بود
که ایشان را بحق دعوت میفرمود پس چون آمد بدیشان رسولیکه مبعوث بود بر ایشان و تکذیب
او کردند حکم کرده شد میان رسولان و مکذبان او براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل بلد هلاک
شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم کرده نشدند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان
زیاده بر استحقاق حکم نفرمایند کما قال الله تعم فی سورة یونس و لکل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم
بالقسط و هم لا یظلمون فیها که این نیز دلالت است بر طریقه صفت عدل که خداوند همه را بفطرت اسلام خلق
کرده و نبوده اند مردمان مگر امتی یکتا پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند و بعضی بر ایمان خود ماندند و حکم
ازل واقع شده بتاخیر عذاب تا روز قیامت که روز جزا است و اگر نه این حکم کرده شده بود میان ایشان در آنچه
ایشان اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محق بماندی لقوله تعم فی سورة یونس و ما کان
الناس الا امة واحدة فاختلفوا و لولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون در خلاصة المنهج از ابن عباس
مرویست که میان آدم و نوح ده قرن بود و در آن میان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان مجملا احکام شرعیه
انبیا که قایم مقام و خلیفه خداوند تبارک و تعالی در خلق با وصاف ستوده مبنی بر ملاحظه مصلحتهای بندگانست
پس هر جا که تغییری در مصلحت هر یک خداوند حکم را بتغییر میفرماید بحسب اختلاف زمانها و مزاجها و مدرکها و
استعدادات و خصوصیات و اعتبارات و اضافات و حالات بحسب امکنه پس همچنانچه هر زمانی اقتضای علیحده میکند
همچنین احکام شرعیه تابع و مقتضای آن مصالح و مفاسد است از اینجهت است مبعوث شدن پیغمبران در هر زمان
بحسب مصلحت حال آن زمان که خداوند باقتضای آنوقت پیغمبر با نه و احکام و تکالیف را موافق مصلحت اهل آن زمان
و استعدادهای ایشان فرستد و مقرر میفرماید لهذا بنابر مشهور شرایع مؤسسه شش شریعت میباشد اول شریعت حضرت
آدم که اول شرایع و بنیان نسل است دویم شریعت نوح عم که ناسخ شریعت آدم عم و مؤسس شریعتی دیگر بود سیم شریعت
حضرت ابرهیم علیه السلام که ناسخ شریعت نوح عم و مؤسس شریعت تازه چهارم شریعت حضرت موسی که ناسخ شریعت ابرهیم
و مؤسس شریعت تازه بود پنجم شریعت حضرت عیسی عم که ناسخ شریعت موسی عم و مؤسس شریعت جداگانه بود ششم
شریعت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف که بواسطه بیست و نه پشت طاهر و مطهر منسوب بخلیل
ابراهیم خلیل است صلوات الله و سلامه علیهما و آلهما و متولد شد آنحضرت بعد از آنکه گذشته باشد در روز ولادت
از ابتدای خلقت آدم عم شش هزار سال و یکصد و سه سال چنانکه در تحلیل جمیع بحار الانوار مرویست از ابی
جعفر الصادق تحقیق که مفاد و آنکه بدرستیکه خداوند تعم الم ذلک الکتاب را نازل نمود و انکار محمد صلعم از نظیر و الرقیام نمود
تا اینکه نورش ظاهر و کلامش ثابت گردید و متولد شد در روزی که متولد گردید و در روز ولادتش از ابتدای خلقت
آدم شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود بعد از آن فرمود که این عدد از حروف مقطعه قرآن در وقتیکه شمار

بدون تکرار

بدون تکرار شماره واضح و آشکار است و مع حرفی از آن حروف نمیکند در مگر آنکه در وقت گذشتن آن مردی
از بنی هاشم بسلطنت قیام میکند مراد از آن ابتدای خروج حسین علیه السلام الله المص بود در وقتی که متحقق خروج آن
حضرت متعلق بعدد المر رسید در صفت المص قایم اولاد عباس قیام نمود و در وقت گذشتن آن در عدد
الر القائم ما قیام خواهد نمود پس این گفته را بجهد و بقیع حافظ بسپار و از دیگران پنهان بدار الحدیث پس شریعت
اینجا بود که او ناسخ همه شرایع و مؤسس شریعت سهله جداگانه جامع بین العالمین بجمعیت تام و محیط بجمیع
اسباب تکمیل و هدایت نفوس ظاهرا و باطنا صوریا و معنویا بخلاف دین یهود که جنبه ظاهر در او غالب بود و مع
ذلک آن جنبه کامل نبود و دین نصاری که جنبه باطن در او غالب بود و مع ذلک کامل نبود پس آنجناب
خاتم الانبیاست و دین او خاتم الادیانست و امت او خاتم الامم است و سعدا امت او اسعد السعدا
و اشقیا امت او اشقی الاشقیاست چنانچه سابقا تحقیق این مقام متحقق و معروف شد مجملا شرایع مؤسسه
همین شش شریعت مذکوره است و مراتب باقی پیغمبران دیگر متابعت باین شرایع بوده و عمل بآنها میکرده اند
چنانچه گفته اند که مراتب پیغمبران چهار است اول نبوت دویم رسالت سیم اولو العزم و مرتبه اولو العزم فوق
مرتبه رسالت و مشهور آنست که ایشان پنج نفر میباشند نوح و ابرهیم و موسی عم و عیسی عم و محمد صلی الله علیه و آله که
مبعوث گردیده بودند بمشرق و مغرب زمین و بر همه جن و انس و سادات پیغمبران و رؤسا و اشرف و اعظم
و اکمل و نفیس و سید این سادات و رؤسای ایشان که هادی کل و طریقه او جامع همه طریقه ها است مرتبه
خاتمیت محمد مصطفی است صلوات الله علیه و آله که مرتبه چهارم و فوق همه مراتب است و تعداد انبیا بنابر مشهور
و حدیث آنحضرت صادق عم در دو صد و بیست و چهار هزار نفر بایں عدد مستفاد میشود که مجملا معتقد
شد بحقیقت ایشان با آنکه آنچه در قرآن واقع شده است از اسماء انبیا و اولیا اعتقاد ایشان بنبوت ایشان
ضروری دین اسلام باشد و همه را بحق باید دانست و هو المطلوب الاعظم مطالب ضروریه در این مقام که محتاج
بیان و تشریح است زیاده بر آنست که بقلم تحریر در آید لیکن شطری از ما یحتاج آن در فصول باب
نبوت مشروح خواهد شد انشاء الله علیک بباب المذکور مجملا آنکه در این مقام آنستکه وجه اعتقاد بحقیقت انبیا
سلف با آنکه این امت مکلف بشرایع ایشان نیستند چیست که ضروری دین اسلام این امت است شده معینکه آنکه
طریق سلوک معرفت و علم بعامه انبیا مذکوره که معتقد بحقیقت ایشان شد و اعتقاد با ایشان باید کرد بچه نحو باید باشد
و وصول و تتبع معارف و تفحص عوارف ایشان از دو جهر با بغواصی کرد فیوا که در این زمان و اهل این عصر
نصیب اند از مشاهده آنها و درک زمان حضور فایض النور هیچیک از ایشان نگردیده اند که معرفت و اعتقاد اهل زمان
با ایشان پیدا کنند لهذا اهل این زمان و عصرها که لازمه ضروری دین اسلام ایشان نیز اعتقاد بنبوت انبیاء
سابق است آنستکه و وصول و تتبع معارف و تفحص عوارف ایشان از دو جهر و طریقه سلوک غوص کرد که معرفت با ایشان
در مرتبه عین الیقین باشد تا شاید تحصیل یاد بکند و توفیق شود از این بحر در این بهای ابدیکه باعث حصول
معرفت بر ایشان در مرتبه حق الیقین باشد چه مرتبه از این مرتبه بلندتر نیست و از این پایه رفیع تر نه و الله اعلم

طریقه دوم از بیست و سیم و چهارم اصول مخصوص دین سلوک معرفت است در مقام و مراتب نبوت و ولایت و امن حیث آیات و علامات علم اجسام آفاقیه

بدان ایها الطالب للحق و السداد هداک الله الی سبیل الرشاد **اولاً** باید دانست که ضروری دین اسلام منحصر باعتقاد داشتن بنبوت انبیای سبق نیست بلکه ضروریات دین را احصا نتوان کرد از باب زیادی و دو شیوع آنها در میان اهل دین اسلام که مغفول باشند پس ضروریه اعتقاد بنبوت انبیاء سبق نیز از جمله ضروریات دیگر دین اسلام است و وجه ترجیح ظاهر ند که حکمت مقتضی آنست در مصلحت دین اسلام و ترجیح دادن آن وجه ترجیح هر یک از ضروریات الاسیما وجه اعتقاد بنبوت انبیاء و **اکرایضاً** اعتقاد بایشان موقوف بمعرفت و علم به ایشان نیست تماماً مشروط اند در طریقه دین اسلام که شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است **ثانیاً** که ضروریات دین اسلام شریعت اوست و انجمله آنها ست اعتقاد بنبوت انبیاء آنکه شریعت آنحضرت نماینده است تجدید شده و اعتقاد بایشان از ضروریات دین و شریعت خود نموده **ثالثاً** وصول بتتبع معارف و تفحص عوارف در طریقه سلوک معرفت و علم بعامه انبیاء سلف و اعتقاد بایشان بر طالب و سالک الی الله مشروط بخصوصی بحر شریعت محمدیه است صلی الله علیه و آله که او سبحانه برانگیخت در میان ام القری مکه معظمه برای اهالی آن از ایشان آنجناب را تا بخوانند و بیاموزانند بایشان احکام خدا و طریقه عبادت ایشان که غایت خلقت است مر خلایق را که در جاهلیت و ضلالت بودند پاک سازد ایشان را از دنس شرک و کفر و جمیع خباثت که منافی غایت است و تعلیم کند بایشان طریق تزکیه و تطهیر نفوس ناطقه را و حکمت و آداب و سنت که مشتمل است کتاب الهی بر آن پس خصوصیت بحر شریعت او باعث اخذ در معارف است بالطریق الی الله و از آنچه لازم غایت اوست کما قال فی محکم کتابه الکریم هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و در تفسیر القمی عن علی بن ابراهیم حدیثی صحیح از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که کانوا یکتبون و لکن لم یکن معهم کتاب من عند الله و لا بعث الیهم رسولا فنسبهم الله الی الامیین یعنی الجاهلین که از اهل مکه بودند تا بیعثم پیغمبر آخر الزمان را بر ایشان مبعوث کرد اینها بودند خوانندگان و نویسندگان لکن با ایشان چون کتابی که نازل از جانب خدا باشد نبود و پیغمبری بر ایشان نازل نگشته بود که احکام الهی بر ایشان تلاوت کند بنا بر این حق تعالی ایشان را نازل منزله امی کرده ایشان نسبت باُمی یعنی نا خوانده و نا نویسنده داده و از صریح بعضی احادیث معلوم میشود که مراد از امیین منسوب بام القری یعنی مکه است چنانچه در صفحه بعد بنبوت بیاید **وایضاً** در تفسیر مذکور است که در کتاب علل الشرایع از جعفر صوفی روایت کرده که من از حضرت جواد علیه السلام پرسیدم که بچه سبب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امی میگفتند حضرت فرمودند که عوام یعنی اهل سنت در این باب چه میگویند گفتم که زعم ایشان آنست که چون پیغمبر نا خواننده و نا نویسنده بود بنا بر این ملقب بامی شد حضرت فرمود کذبوا علیهم لعنة الله انی ذلک و الله یقول هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة فکیف کان یعلمهم ما لا یحسن و الله لقد کان رسول الله صلی الله علیه یقرأ و یکتب باثنین و سبعین او بثلاث و سبعین لسانا و انما سمی الامی لانه کان من اهل مکة و مکة من امهات القری و ذلک قول الله عز و جل لتنذر ام القری و من حولها یعنی در دروغ گفتند بر ایشان باد لعنت خدا تیم و وو

ایشان بر

و سنا بعینه از خلق الی اخر الدهر

از رحمت شامله او چنین نیست که ایشان گمان کرده اند و حق تعالی میفرماید که هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة پس چون میشود که تعلیم کند قرآن و حکمت را شخصی که خوب نداند و خوب ننویسد بخدا قسم که هر آینه بتحقیق که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میخواند و مینوشت بهفتاد و دو زبان و یا بهفتاد و سه زبان تردید باعتبار شک راویست و بعد از این امام فرمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بواسطه آن امی میگفتند که او از اهل مکه بود و مکه از امهات قری است چنانچه خدا فرموده لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا **اجمالاً** تصدیق بنبوت انبیاء سبق که ضروریات اسلام اهل آخر الزمانست منوط بتصدیق ایشانست بنبوت پیغمبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از روی نبوت آنجناب تصدیق و معرفت بسایر انبیاء سبق داشته باشند **ثانیاً** که اخبار انبیاء و معرفت ایشان برای اهل این زمان کتاب خداست که نازل بر آنجناب است و معرفت و تصدیق بنبوت ایشان از ضروریات دین و شریعت اوست پس اگر کسی تصدیق بنبوت پیغمبر ما نکند از کجا معرفت بانبیاء سبق پیدا میکند طریق وقوع و تصدیق بنبوت ایشان بی تصدیق پیغمبر خاتم چه فایده خواهد بخشید برای او غیر ضلالت و گمراهی از طریقه خدا **لهذا** تصدیق بنبوت انبیاء و بر استخاتم بواسطه قبول پیغمبر خاتم است مر ایشان را بمنزله ایشان علیهم السلام که ایمان بآنجناب آورده بودند و بشارت داده بودند بآمدن او چنانکه مؤید این مطلب است حدیثی در عیون اخبار الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء از صفوان بن یحیی مصاحب ساوی مروی که گفت ابو قره مصاحب جاثلیق از من سؤال کرد که او را بحضرت رضا برسانم من از حضرت امام رضا علیه السلام طلب اذن کردم فرمودند او را داخل کن بمجلس من چون ابو قره داخل مجلس حضرت رضا شد بساط و فرش بساط آن حضرت را بوسه داد و گفت در دین ما چنین رسم است که چون بخواهیم با شرف اهل زمان خود را در دو تقریب بخشیم بوسه زنیم یعنی زمین ادب میبوسیم پس از آن ابو قره بآن حضرت عرض کرد اصلحک الله چه میگوئی در حق فرقه که ادعا کنند چیزی را و فرقه دیگر که تعدیل شده باشند از برای ایشان شهادت دهند فرمود ادعای ایشان بر قرار است عرض کرد پس از آن فرقه دیگری ادعای مطلب کنند و غیر از خود شان شاهدی نیابند فرمود ادعای ایشان بر قرار نیست عرض کرد پس ما ادعا میکنیم که عیسی روح الله و کلمه خدا است و مسلمانان با ما موافقت میکنند در این ادعا و لیکن مسلمانان ادعا میکنند که محمد پیغمبر خداست و ما متابعت ایشان نمیکنیم بر این ادعا و آنچه ما و ایشان اجماع داریم بر آن بهتر است از آنچه در آن اختلاف داریم حضرت امام رضا با و فرمود اسم تو چیست عرض کرد یوحنا فرمود ای یوحنا ما ایمان آوردیم بروح الله و کلمة الله یعنی آن عیسی که بمحمد ایمان آورده و بشارت داده باشد بآمدن او و اقرار کرده باشد که بنده است و پروردگاری از برای او هست پس اگر آن عیسی که در نزد تو روح الله و کلمة الله است آن عیسی نیست که بمحمد ایمان آورده است و آن عیسی نیست که بشارت بوجود محمد داده است و آن عیسی نیست که از برای خدا اقرار کرده است بعبودیت و ربوبیت

فی سورة الانعام

یا جاثلیق ... ساوی است ... که از اهل اسلام باشد ... کویند ... تا آنکه ... مقاومت ... کنند

طریق دوم از بخش سیم و چهارم اصول خمسه دین سلوک معرفت است و مقام و مراتب نبوت و ولایة من حیث آیات و علامات عالم اجسام آفاقیه

ما از او بیزاریم پس از انکه ما اجماع داریم بر پیغمبری شما پس ابوقره بر خواست و بصفوان بن یحیی گفت برخیز برویم که
این مجلس ما را بی بنیاد کرد و از برای ما تمام حجت شد و ایضاً مصداق کلام امام علیه السلم که مؤید مدعا است قول
تعالی است فی سورة الصف وَاِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یَا بَنِی اِسْرَائِیلَ اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرٰیةِ
وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و اله
که گفت عیسی پسر مریم مر امت خود بنی اسرائیل را که ای فرزندان یعقوب بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما در حالتی
تصدیق کننده ام مر انچیزی را که پیش از من بوده از توریة و مبشرم که آن نازل شده از نزد خدای تعالی است الکون بکم مژده
دهنده ام به پیغمبری که میاید از پس من که اسم ان احمد است مرویست در خلاصه که در روایة امده که ترجمه کلام عیسی
بحواریون بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جا و فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب
پروردگار خود و احمد که خاتم پیغمبران است بعد از من خواهد امد و فی تفسیر العجمی فی کتاب علل الشرایع جاء نفر من الیهود الی
رسول الله صلی الله علیه و اله فسألوه اعلمهم لای شئ سمیت محمدا و احمد قال صلی الله علیه و اله اما محمد فانی محمود فی الارض و اما احمد
فانی محمود فی السماء و فی تفسیر علی بن ابرهیم و اما احمد فانی فی السماء احمد منه فی الارض و هو المطلوب پس گذارش صورت
این مقام بر لوح بیان حصول مدعا است در دیده بصیرت عاقلان تامل پیشه و غواصان محیط اندیشه
و عبرت نگاهان بحر بیکران و ارباب تمیز و شعور که اگر بنظر جزبیاری نگرند امور بعضی روشن است
کالشمس فی السماء که غوص غواصان ماخذ گوهر مراد حال برای مخزن امانات ایشان منحصر و مخصوص است
ببحر شریعة احمدیه که امانت از هلاکت غرق و باعث بر اخذ گوهر مراد لهذا بحر شریعت احمدیه که خاتم
شریعتها است محیط بر شرایع و اجماع امرین علی وجه الکمال مخصوص باوست پس تصدیق حقیة نبوت انجناب
و غوص در بحر شریعة او باعث بر اتخاذ معارف و تعلم عقاید است برای انجناب فوز ان علت غائی شده است
پس لازمه تصدیق و اقرار بحقیت نبوت او اعتقاد باوست و لازمه اعتقاد اتخاذ و فرا گرفتن
طرق معرفت و شناختن اوست و لازمه اتخاذ معرفت غواصی در بحر شریعة اوست و لازمه غوص
در بحر شریعت او تحقق حقیقت اوست و لازمه تحقق حقیقت بحر شریعة او تعلق بگوهر مراد است و لازمه
تعلق بگوهر مراد قابل بودن و قدر و قیمت انها دانستن و مخزن او را متمکن شدن شرط باشد و الا عکس
ترتیب مسطور امور محکن نتیجه خواهد داد لهذا لازمه تصدیق نبوت پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و اله ابتدا قابل
بودن مصدق است بوجه مذکور و حال انکه باشاره قوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها الا خر تمام
بنی نوع انسانی مفطور بفطرت تصدیق نبوت و ولایت انجناب میباشند و هر کس را تمکن مخزن و تعلق
بگوهر مراد و قابل بودن همه انجه گویند که ملائکه را فریب تا مظهر قدرت باشند و ادعیانرا خلوع کرده
تا مخزن جوهر محبت شوند از اینجهت ابتداء بنی نوع ادم قابل این مقام باشند و اقتضای تبعیت طبیعة
ایشانرا تابع طبع بدان و همسران موجبی میکند از اینجهت معوج و کج رفتار خواهند شد کل مولود یولد علی
الفطرة الا ان ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه چنانکه ذکر توضیح چهارم محقق شود این مقام را مناسب

چنانچه سابقا در تربیع مصرح متحقق

بل اعراه

پس اهوا و میلهای نفس متشتته پراکنده و ملحدان راه حق باز گشته خواهند شد چنانچه در میلاد و زمان
ولادت پیغمبر خاتم که حضرت انجناب را برسالت در میان خلق فرستاده اهل زمین در ان زمان ملتهای
مختلفه و مذهبهای متخالفه و طریقهای متفرقه و راههای پراکنده داشتند بعضی تشبیه میکردند خدای را
بخلق و بعضی ملحد و از راه حق بالکلیه برگشته و بعضی اشارت بغیر خدا تعالی میکردند و از غیر او خدای تعالی
گفتند قال امیر المؤمنین علیه السلم فی نهج البلاغة و اهل الارض یومئذ ملل متفرقة و اهواء منتشرة و طرایق متشتتة
بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمه او مشیر الی غیره لهذا چونکه عنایت الهی و رحمت غیر متناهی همیشه شامل حال
خلق بوده و هر گز او سبحانه خالی نگذاشته ایشانرا از پیغمبری و رسولی که ایشانرا هدایت کند و بخدا خواند و دعوت
کند بعبادت وی و حذر فرماید ایشانرا از عقوبت وی یا کتابی بفرستد که مشتمل باشد بر آیات و بینات
و حلال و حرام و وعد و وعید و بیان عبادات و احوال آخرت و اخبار امت سابقه و محتوی باشد بر
حجتها و دلیلها و مبین باشد مر دین و کتاب راه حق لقوله تعالی فی سورة فاطر انا ارسلناک بالحق بشیرا و
نذیرا و ان من امة الا خلا فیها نذیر پس چنانچه از فترات در زمان فترت هر امتی جاری و نافذ بوده میان
ایشان تا اندراس و کهنه شدن احکام ان رسول مبعوث میشود بر ایشان رسولی دیگر بحقیقت حال ایشان و
او حجت باشد بر ایشان و حجت بر ایشان لازم کند زیرا که حجت از جهت عقل باشد که ان امانت خدا است بر بندگان
عذاب ترک ان اگر چه بعثت رسول نباشد کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
پس هم چنین از فترات که در زمان فترت میان حضرت عیسی و پیغمبر خاتم باقی بود تا در حینی اندراس که انحضرت
مبعوث شد پس از ان زمان تا حال از نذیر خالی نبوده و تا قیامت نیز خالی نباشد بواسطه وجود ختمی مرتبت محمد مصطفی
صلوات الله علیه و اله با دوازده اوصیاء او علیهم السلم واحدا بعد واحد که حال قائم ایشان در عالم غیب ظاهر و در عالم
ظاهر غایب موجود و برقرار است تا قیامت قیام کند یعنی زمان ظهور و رجعت انجناب چون قریب بقیامت است پس
قیام او را که حضرت جمیع روی زمین را از مشرق تا مغرب بتصرف او در اورد و همه کفره را مغلوب و مقهور او کرداند
تا انکه در دنیا غیر او نماند اتصال بقیامت دارد لقوله تعالی فی سورة القصص و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین کنایه بانجناب باشد و قوله تعالی فی سورة الرعد انما انت منذر و لکل قوم
هاد اشاره بختمی مرتبه و وصی او است چنانچه در خلاصه مرویست از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده اند که چون این
ایه نازل شد سرور انبیاء فرمود که انا منذر و علی هاد ضمیر منذر در خلقان و علی هادی و راه نمای ایشان
و بالجمله دلیل بر معرفت و اثبات نبوت او و اوصیاء انجناب در عالم حس و شهادت اجسامی که خلایق را حجت باشد
و عقل انسانی تمیز دهنده ایشان علیهم السلم باشد نه بر شکل و میزان عقلیه نه بطریقه تقلید که شنیده و دیده و دانستن از
غیر است که میگوید دیدیم و شنیدیم و دانستیم و حال انکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته پس اینگونه معرفت بتقلید و کار
عقاید دینیه طریق و وفا کردن بعهد که بسته است خدا تعالی با بنی نوع انسانی از تکالیف شرعیه نیست با انکه الات
فهم و هوش و عارف شیئ ذاکر ان سمع و بصر و فؤاد است کرامت نموده برای اینمعنی همه سوال کرده خواهند شد کما قال الله

فترت زمانیکه ما بین دو رسول و پیغمبر خالی باشد از پیغمبری که دعوت کند خلق را

طریق دوم از بخش سیم و چهارم اصول خمسه دین سلوک معرفت است در مقام و مراتب نبوت و ولایة را من حیث آیات و علامات عالم اجسام آفاقیه

تعالی فی سورة بنی اسرائیل وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا پس کردانیده انسان را خداوند صاحب گوشها و چشمها و دلها که آلات دانش ایشان باشند تا جزئیات تا اشیاء محسوس و تعقل کنند در مصنوعات او و در تدبیر امور معاش و معاد خود نظر کنند شاید که شکر کنند در این نعمتها لقوله تعالی فی سورة النحل وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ مرویست در کتاب حق الیقین که حضرت امام زین العابدین فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس هرگاه که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را روشن میکرداند که امور غایب را بآنها ببیند و عیبهای خود را بآنها می بیند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق فرمود که دل را دو گوش است روح ایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شر او را تلقین مینماید پس هر یک که بدیگری غالب شد میل بان میکند و نیز از آنحضرت منقولست که منزلت قلب از بدن آدمی بمنزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضاء و جوارح بدن لشکر دلند و همه از جانب او متحرک کنند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین تحو باید او را متابعت کنند و تابع او باشند و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسمند یکدل سرنکونست و هیچ خیری در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر هر دو در آن می آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میکردد و یکدلیست که کشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است که پیوسته نور او آن ساطع است و هرگز نورش بطرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است کنایه است این حدیث بانطباق منزلهٔ قلب از بدن که بمنزلهٔ امام است پس اشاره است این دو حدیث بقوله تعالی فی سورة النور الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ یعنی هر چیز بد برای آدم بد و هر آدم بد برای هر چیز بد است و هر چیز خوب برای آدم خوب است و هر آدم خوب برای هر چیز خوب و قال الشاعر با طلا طالا چون رساباطل عاقلان را هم خوش آید طالب لقوله تعالی فی بنی اسرائیل یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ امام بامقام باشد در خلاصه از حضرت صادق روایت است که فرمود ای بیشتان و محبان ما حمد خدا نمیکنید بر این نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را و کجا برند شما را بگو بدار فرمود و بعد از آن گفت بخدای کعبه که شما را به بهشت برند پس از اینجا تحقق خواهد شد که مراد از قوله تعالی ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا که سابقا اشاره شد که گوش و چشم و دل همه سؤال کرده میشوند و از آن دلیل نیز ایماء بشکر این نعمتها بود پس مراد از شکر نعمت عبادتست از ولایت محمد و آل محمد که متعلق قوله تعالی فی سورة التکاثر ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ و لیجاز الاحادیث

اهل بیت علیهم السلام مستفاد میکردد که مراد از نعیم که در قیامت از آن سؤال میکنند ولایت امیر المؤمنین و یازده فرزند او است سلام الله علیه و علیهم و در حدیث دیگر این معنی مکرر وارد شده است من جمله در تفسیر امام علی بن موسی مرویست که در امالی شیخ طایفه ناجیه او رده که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قول حق تعالی ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ فرمودند که نحن عن النعیم پس از این انتقام و تحقیقات مسطوره بر لبیب فطن محقق خواهد شد که آلات تمیز بر اثبات نبوت پیغمبر و امامت امام در این عالم حس و شهادت اجسامی چه در زمان حضور ایشان باشد و چه در حال غیبت و غیبت ایشان باشد منحصر و موقوف است بانضمام و اشتراک سمع و بصر و فؤاد از اینجاست که سؤال کرده خواهند شد از نعم ولایت ایشان ع

لهذا دلیل بر اثبات نبوت مطلق اما جلی و فطری انسانست و نبوت خاصه و امامت باستعانت آلات ثلث است از گوش و چشم و قلب که دلالت و حجت الهی میکنند بر خلق انسانی چنانچه وقتی ابن سکیت سؤال کرد از حضرت امام رضا علیه السلام که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بآن تمیز میدهی کسیکه راست بر خدا گوید و تصدیق او مینمائی و بگفته او عمل میکنی و کسیکه دروغ بر خدا بندد او را دانسته تکذیب میکنی ابن سکیت گفت والله که جواب اینست پس دلیل بر اثبات نبوت خاتم انبیاء بر سه قسم باشد اول دلیل سمعی که از مرتبه حصول علم الیقین است دوم دلیل بصری که از مرتبه حصول عین الیقین است سیم دلیل فؤادی که از مرتبه حصول حق الیقین است که بگوش میشنود و بچشم می بیند و بقلب تمیز میکند و یقین حاصل میشود و این مراتب بر اثبات دلیل نبوت آنجناب و ائمه اطهار که اوصیاء و ذریه او است محقق و مبرهن است که جای توهم و خطا نباشد چنانچه طریق حصول معرفت بهر چیزی منحصر است در این سه قسم محقق باشد شرح آنکه از دلیل سمعی که مرتبه حصول علم الیقین است استماع اخبار وجود شیء است از جمعی از اهل خبر و وصول بمعرفت و بصیرت بر وجه تواتر که عبارتست از خبر جمعی بسیار که عدد نقل کنندگان آن در همه طبقات بحدی رسیده باشد که عقل سلیم قطع نماید باینکه محال باشد بحسب عادت ساختگی این قدر جمعیت بر دروغ چنانچه از اخبار تواتر وجود مکه معظمه از اهل حاج و مدینه منوره و امثال آنها که دیده و شنیده اند از برای دیگران که مشرف بشرف حضور نشده اند بنفسه افاده یقین از برای ایشان میکند بطوریکه بعضی از ایشان که مشرف بشرف حضور اماکن شریفه شدند تفاوت شنیدن و دیدن ایشان آنها را کیفیت و چگونگی باشد و الا وجود حقیقت هر یک همانست که بر وجه تواتر بایشان رسیده بود و مرتبه علم الیقین برای او حاصل شده بود پس هم چنین است دلیل سمعی بوجود حضرت ختمی مآب و اثبات نبوت و امامت اوصیاء آنجناب بصلوات الله علیه و آله اجمعین در هر زمان چه در حال حیات ایشان و چه در ممات ظاهری ایشان باشد بخت قوه سامعه را برای تمیز این معنی باستمداد عقل اتمام حجت او در که نعیم عقولی را حجت بر خدای خود نباشد که بگویند ما ندیدیم و نبودیم در وقت حضرت و حضور آنجناب را در نیافتیم پس استماع و شنیدن مکلف بعثت نبوت آنجناب را در هنگام اثبات نبوت او برای خود بمنزلهٔ رؤیت و رسیدن خدمت آنجناب افادهٔ حصول علم بطریق یقین خواهد کرد هم چنین است در اثبات امامت اوصیاء آنجناب لهذا دلیل سمعی یکی از دلائل اثبات نبوت حضرت ختمی مآب است در کمال سهولت از برای شخص عاقل انصاف دهنده بی غرض خالی الذهن که تعقل کند اندک و تأمل نماید بحفظ و از جهات عدیده تشویق حال خود کند در آنجناب که بگوش خود می شنود از نقل و نقال

جز نمی بینم هر یک

انکار مر علم شعبه این مع

طریق دوم از بحث سیم و چهارم اصول خمسه دین سلوک معرفة است بمقام و مراتب نبوت و ولایت را من حیث آیات و علامات عالم اجسام آفاقیه

عدد متواتر اینها لا تعد و لا تحصی است بطریقیکه دلالت بر حقیت نبوت و اخبار ایشان میکند در عالم شهادت که جای انکار
از سماع و جای انکار استماع اخبار ایشان بر هیچ شنونده با شعور مخفی و پوشیده نیست که در حین فترت و تفرق سبل
و اختلاف کل انام که از انجا ده طریق معرفت مبدء و معاد مخترق و همه خواص و عوام از اهل هدایت و ارشاد منصرف ان
فخر عرب و بطحا و اعلی طالع از مکه و منی و از نجم لامع از زمزم و صفا در هنگامیکه یتیم بود و جمیعی یاور و مدد
و لشکر و لحق بی تادیب از معلم و استاد در درس شرایع و احکام از قوم خود برخواست و علم نبوت بر افراخت و کوس دعوت نبوت
و ادعای امر عظیم نمود و جمیع عالم را دعوت نمود بدینی که فی الفطرة بقیه ایشان از پرستیدن خداوند دیان و زجر کرد ایشان را
از عبادت اوثان و وضع کرد از ایشان تکالیف شاقه مشکله و منع کرد ایشان را از اهواء و آرا و باطله ما ملله و علم امتناع
بر همه افراخته و مذاهب ایشان را فاسد انگاشته و در معرض خرابی و انتهای ایشان بر امده و در صدد ابطال و اضلال ملتها
ایشان دامن بکمر زده که تواتر آثار و اخبار ناقلان آن بگوش هوش شنیده میشود و جمیع عالمیان از برای الزام او تدابیر
و حیلها ساختند از اطراف عرب و عجم در صدد جنگ و جدال بر امدند و ابطال ترک و دیلم در معرض جنود در بری و قتال
کمر بستند احبار یهود و اهل مکالمه و لجاج نمودند و قسیسین نصاری بخیال مباحثه و احتجاج کرد و حکماء دهریه
در مقام برهان و استدلال بر امدند و ملاحده سوفسطائیه بنای قیل و قال گذاشتند و بالجمله گروه مختلف بر سر ان
حضرت هجوم اوردند هر یک بنحوی منازعه و جدال را با انجناب گذاشتند بلکه اقربای انجناب نسبت باو در غایت بغض
و عداوت و خویشان او در نهایت کینه و شماتت چنانچه تا الا زماننا هذا که هزار و سیصد و بیست و چهار سال است که
میگذرد از هنگام او آثار تواتر اخبار ناقلان از الزام و تدابیر و حیلهای اطراف عرب و عجم و جنگ و جدال ایشان
و ابطال ترک و دیلم و قتال ایشان و اهل لجاج و مکالمه یهود و مباحثه و احتجاج قسیسین نصاری و برهان و استدلال
حکماء دهریه و بنای قیل و قال ملاحده سوفسطائیه و هجوم هر یک بنحو مذکور و غایت بغض و عداوت اقربای او و شماتت خویشان او
در نهایت کینه نسبت بانجناب بگوش هوش هر ذیعقول سامعی میرسد که قاصر و معذور در ان نباشد وایضا با وجود
فقدان انصار و احباب و با عدم معاشرت ادبا و ارباب علم و دانش و عدم مصاحبت ادبا و اصحاب بصیرت و بینش
متواترست شنیده که انجناب جمیع طوایف مختلفه را هر یک در مقام خود مخذول و مغلوب و ذلیل و منکوب کردانید
و بر همه غالب و فایق امد و اساس شریعتی در میان مردم استوار نمود که شامل است بحکم و مصالح چند که بالا تواتر
متصور و شنیده نشده چنانچه عمل امور معاش و معاد جمیع خلایق بان منظم کردد و رخنهای فتق و نزاع فساد بان
بان مسدود کردد و هر فتنه و فسادی که در عالم ناشی است از مخالفت قوانین حقه اوست بطریقیکه آثار اخبار
تواتر امثال که بگوش هوش شنیده شده از انجهات عدیده نیز مشهود بر استشهاد که مصداق حقیقت شنیده و دیده
بصر یقین کنند تم تحصیل معرفت حق الیقین لا تعد و لا تحصی است که ذکر شود یکی از ادای الالات فهم باشد که و این معرفت مشترکست
از گوش و چشم و قلب یقین جزئی از برای او در حقیقت نبوت حضرت ختمی مرتبه و اوصیاء او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
حاصل خواهد شد که جای انکار از شنیدن و دیدن و انچه تصدیق قلب باینها از ادراک از اینها و از انجهت آست
که انچه بگوش شنیده و بچشم دیده و در دلش جای گرفته و اعتنائی بان نکرده و تکبر نموده باشد از طریق حق و باطل

اختیار کرده

اختیار کرده باشد سؤال کنند از گوش از انچه شنیده از حق و باطل از چشم از انچه نظر کرده از دل از انچه در او جای
داده کما قال الله تعالی ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا من جمله انچه بطریق تواتر آثار و اخبار
مشهود و گواهند بر استشهاد حقیقت نبوت ختمی صلی الله علیه و آله و امامت اوصیاء او که بالات فهم یافته از شعور آست
از سمع و بصر و قلب معجزات باهرات و خوارق عادات کثیره است که انجناب بر طبق دعوی نبوت خود اظهار و انها دا
بر وقوع اورده از نوع ... در عالم که یکنوع از ان اختصاص بحیات خود انجناب دارد و اهل آن عصر که شاهد بر
صدور انها از انجناب بر ایشان نموده اند و امثال ما جماعت اهل این عصر که غیب از ادراک زمان حضور و غایب
از نور الحضرت و از مشاهده اینها محجور و لیکن بتواتر آیات و اخبار و تواریخ و آثار ... بر اهل این زمان ثابت است
چنانچه اجمالی از مفصلات در باب نبوت بیاید باقسام مختلفه علیحده بمقام مذکور و نوع دیگر از معجزه ایست که اینها
بعد از ارتحال انجناب باقی است مثل قرآن و عترت و امثال ... علمای حقانی و اولاد جسمانی او ... سادات
عظام که در وقت ارتحال از انجناب یادگار و دلالت بر حقیت ... ضوابط و نظام قانون و نسق شریعه مقدسه او که قال
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ... ایها الناس من در میان شما گذاشتم دو چیز سنگین نفیس را
که خلیفهای منند اگر اینها را اخذ نمودید و بانها متمسک شدید هرگز بعد از من گمراه نشوید که یکی از اینها بزرگتر
از دیگریست و انکتاب خداست که طنابیست کشیده شده از اسمان تا زمین و دیگری عترت من که اهل بیت منند که از
یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند پس کتاب الله و عترت انجناب دو حجت اند بعد از او از جانب خدا
که انجناب بتبلیغ نمودند بر امت و تعیین ... تصریح اینها را نسبت بامت نموده اند چنانچه پادشاهی که برعیت خود
بگوید که من از میان شما بیرون و بجای خود فلان و فلان را میگذارم که در میان شما بجای من باشند و قایم
مقام من باشند در امر شما پس اینکلام ابلغ و اصرح از وافیات کلام انجناب است در حین موت او است که بتواتر
اخبار موافق و مخالف شنیده شده و ثابت و محقق است انیعنی از انجناب در صدق نبوت و خاتمیت او و نیز
که هر دو مطابق فرموده انجناب در میان امت حجت خدا و قائم مقام او بینه اظهر من الشمس که برؤیت بصر دیده و هر دو متواترست
میشوند و قلب سلیم تصدیق دارند سمع و بصارت در حجیت و معجزه بودن این دو و تعلق بر صدق نبوت خاتم
النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله کتاب الله بمنزله مراتب نبوت انجناب و عترت بمنزله مقام ولایت انجناب قائم
مقام و خلیفه او بینه اینها بمنزله در میان خلایق چنانچه تعبیر بنکته انیعنی در تشبیه وصف مقامات ایشان محقق
خواهد شد انشاء الله لیکن تعبیر بنکته انتقام اشاره است در وجه معجزه بودن این دو حجت که دلالت بر صدق نبوت خاتم
اولا تعبیر بنکته وجه معجزه بودن کتاب الله است که حال در میان امت مشهود و شاهد صدق است بر مدعا
و وجه اعجاز ان بوجوه متعدده است که پیشوایان دین متعرض شده اند و حقیقت اینها واضح و روشن است
برؤیت بصر و بصیرت که جای تعجم و استشکال نیست الا سلیقه ... سلیم را وجه اول از طریق اجمال انجهت فصاحت
و بلاغت و طلاقت ان است که هر فقره از ان که در میان کلام فصیح واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی
میدرخشد وجه دوم از جهت غرابت اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید غریب

طریق دیگر از بینش سیم و چهارم اصول خمسه دین سلوک معرفت است و اثبات مقام نبوت
و مراتب ولایة و امن حیث آثار و علامات حقیقت و حقیه معجزه بودن قران در بیان امت

۲۰۶

باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نماید وجه سیم ازجهة عدم اختلاف ان که دلالت بر کلام الهی بودن دارد
زیرا که اگر از بشر کلامی باین طول صادر شود البته شامل بر تناقض و اختلاف بسیار خواهد بود لقوله تعالی
فی سورة النساء افلا یتدبرون القران ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا وجه چهارم ازجهة
اشتمال بر معارف ربانیه موافق عقول سلیمه و افهام مستقیمه که علماء جهان در ادراک کتاب علم و ایمان محتاج باو بند
و بر برکت او طوایف عرب که بعدم فهم و عدم ادب مشهور آفاق بوده اند از معدن علم و محاسن اداب و مکارم اخلاق
مقبول ساکنان سبع طباق گردیده اند بواسطه آنحضرت وجه پنجم ازجهة اشتمال بر اداب کریمه و شرایع قویمه که
در هر باب هر چند علماء زمان و عقلاء جهان تفکر نمایند خدشه در ان نمیتوانند کرفت و در هیچ امر قاعده بهتر
از انچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و آله السلام مقرر گردیده نشناخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید
معلوم میکند که از این معجزه عظیم تر نمیباشد وجه ششم ازجهة اشتمال بر قصص انبیاء سالفه و قرون ماضیه که در
ان زمان مخصوص باهل کتاب بوده و دیگران خصوصا اهل مکه را بر انها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده
که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزاء ان
قصصها و انچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت اخبار ایشان ظاهر کردانید که ایشان برای مصلحت
انچه در کتب خود داشتند مخفی میداشتند و آنحضرت از کتاب ایشان ثابت کردانیدند مثل قوله تعالی فی سورة
آل عمران قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان کنتم صادقین وایضا مثل قوله تعالی فی سورة المائدة یا اهل الکتاب قد جاءکم
رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین وجه
دیگر ازجهة قصص انبیاء که در کتاب ماست موجب تسلی آن جناب و امت او است و نیز سبب زیادتی تصدیق قلوب
امت شود لقوله تعالی فی سورة هود و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه
الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین من جمله در تفسیر خلاصة المنهج اورده که نزول سورة یوسف بجهة تسلیه حضرت
رسالت است بعد از استماع واقعه‌ها یکه بر امام حسن و امام حسین جاری شده بصورت مسطوره در
کتاب بعد که حضرت سید عالم از جفای امت بسیار گریان شد و سوزان گشت جبرئیل از برای خوشنودی دل
آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القران وان کنت من
قبله لمن الغافلین مضمون انکه ما میخوانیم بر تو بهترین قصه‌ها را که خوانده شود بوحی کردن ما بسوی تو این
سوره را که خوانده میشود بر تو بدرستیکه تو بودی پیش از این از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی
و این حکایت بگوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست در خلاصه مرویست که در معالم آورده که این قصه که
بهتر است بجهة اشتمال آنست بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاء است و صلحا و ملائکه و
شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیرت ملوک و اداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلاء و سفهاء و اخلاق
احوال الاده و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و ذکر علم تعبیر خواب و اداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا در این
سوره بساط انبساط گسترده پس از اینجا سر معرفت و تصدیق این امت بانبیاء سلف که از حضور دین ایشان است

واضح شود

۲۰۷

تسویل
بیارایستن نفس

واضح شود که سابقا اشاره باقل از شش جزو قران شد وجه هفتم ازجهة خواص سور و آیات کریمه و لهذا انستکه در آیات
و سور قرانی شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن
از مخاوف ظاهری و باطنی دشمنان اندرونی و بیرونی هست که بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات
قران مجید را در جلاء قلوب و شفاء صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از ضرر شبهات نفسانی
زیاده از انستکه صاحب عقل انکار ان نماید یا عاقل در ان تامل داشته باشد وجه هشتم ازجهة اشتمال آنست بر اخبار
مغیبه که بغیر حق تعالی را بر ان اطلاع نیست و انها زیاده بر انستکه احصاء اتوان کرد و لیکن بر دو قسم است قسم اول
انستکه در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بانچه کافران و منافقان در خانه‌های خود میکفتند و با هر یک براز
و پنهان مذکور میساختند و یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار
ندامت و انابت میکردند چون سخن میکفتند نهفته میشد قسم دوم انستکه در بسیاری از آیات کریمه خبر داده که آنچه
بامور آینده که بغیر خدا بر انها اطلاعی نیست پیش از وقوع انها مگر بوحی و الهام چنانچه در باب نبوت مجملا از مفصل
این مقام بیاید واز جمله انها انچه مشار بخبر دادن بوده که وقوع یافته از کثرت انچه در تفسیر وارد رسیده است که
از وارد شده بکمال تمام بر وجه نهایت کثرت است من جمله آیه مقدسه انا اعطیناک الکوثر که در خلاصه المنهج بدرستیکه
ما عطا کردیم تو را خیر بسیار که از اولاد و اعقاب بخشیده اند و کثرت نسل و ذریه الطاف از فاطمه زهرا صلوات الله
علیها و این قصه مشهور است که بعد از شهادت امام مظلوم ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام بغیر از امام
زین العابدین و حضرت امام محمد باقر که مذکر بلکه طفلا بودند میان اسرا دیگر از ذکور اهل بیت نمانده بود حق تعالی
آنقدر وصعف خود در ذریه ایشان از نسل و همه عالم را پر کرده اند و از جمله اخبار بغیب قرآنست پیش از وقوع ان که خدا
با عجاز آن میکند و اما وجه نهم تجدیده بنکته وجه معجزه بودن امر اظهار اثبات و تصدیق نبوت ختمی مرتبه که حال مرتبت
است مشهود و مشاهد بوجه قاطع انستکه بدلالت عقل و شرع محقق شد که برای نظام دین و دنیای بندگان
محتاج لازم از جانب خدا تعالی که در هر زمان در میان ایشان باشد تا انکه دفع عذر ایشان فرماید چه تکلیف بدون
الزام حجت قبیح و مواخذه نمودن از مکلفین و عقاب ایشان با لسان معذرت ایشان اقبح و صدور قبیح از او تعالی
از جمله محالات در عقول و شرع لقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها لعله حجه بعد الرسل فرستادن پیغمبران لازم باشد
جهت انچه از ایشانست قوله تعالی فی سورة النساء رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
و علی هذا گفته میشود که ایضا بدلالت مقدمات قطعیه نقلیه که مستلزم دلیل عقلی است محقق شد که نبوت خاصه
حالیه که خدا و نیز فرستاده بیکی بندگان خود از شرق و غرب عالم و مبعوث علی الجن والانس و دین او ناسخ جمیع
ادیان و شریعتهای انبیاء سالفه است بنص قوله تعالی فی سورة الاحزاب ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله
و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما و ایضا از جمله نشانه‌های فضیلت و بزرگواری نبوت او که مبعوث بر همه
عالم و اعلم است بجمله انبیاء سابق و نسبت بانها که بتواتر اخبار صادقه و در روایات و حال مصداق قول اتباع
بر فوت بصر هویدا و روشن است میلاد در جای ولادت او است که بیان نشانه‌های شرف و فضیلت او است

چنانکه در وقت شرح بعد یه بصرح

والعجاز ان اثبات نبوت خاصه

طریق دیگر از بینش سیم وچهارم اصول خمسه دین معرفت اهل سلوک است در اثبات مقام نبوت ومراتب ولایة وامن حیث اثار وعلامات میلاد وولادت ایشان در ام القری مکه معظمه

در مکه معظمه که شرف او نسبت بامکان اظهر من الشمس است ونکته انست انکه چون حق تعالی دعوت نموده تمام خلایق را بر آن جناب که شریعت اسلام ودین حنیف است از اصول عقاید وفروع احکام وکافه عباد را در زمان قلیل ممکن نبوده عادی امکان که بحکم عقل بامر شرع تفحص وتفقد احوال ان نبی مبعوث کرده باشند که اسوده شوند از عقاب الهی در دنیا واخرت لهذا از این جهت میلاد وولادت پیغمبر خاتم را که مبعوث بکافه عباد است ومظهر عدالت بطریق صفت عدل در مکه معظمه که ام القری وامهات ارضست لقوله تعالی لتنذر ام القری ومن حولها قرار داده وکافه عباد را که بایدطاعت پیغمبر خاتم مبعوث را کنند او سبحانه بطریق صفت عدل این نبی مبعوث با امکان فرموده وزیارت حج را برایشان واجب کرده تا بنده که بندگان از اطراف بلاد شده رحال نمایند بجای ان نبی مبعوث که بحکم عقل وامر شرع تفحص وتفقد احوال ان نبی کرده وبخبر شریعت او رسیده باشند پس تنبیه ونکته این طریقه دلالت است بر صفت عدل از اینجاست که زیارت حضرت رسول وائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله اجمعین شعائر دین اسلام وایمانست چنانچه در تحفة الزائر بروایت معتبر از حضرت صادق منقولست که هرگاه احدی از شما حج کند باید که ختم کند حج خود را بزیارت ما زیرا که این از تمام حج است ودر حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که تمام کنید حج خود را بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که ترک زیارت آنحضرت بعد از حج جفا وخلاف ادب است وشما را امر باین کرده اند وبعید بزیارت قبری چند که خدا لازم کرده بر شما حق انها را وزیارت انها را وروزی از خدا تعالی طلب کنید نزد آنها الحدیث طلب بعید از مسلمانان کرده انجا کنید نزد ان قبرها کنایه باشد از طلب معرفت وحقایق که عقاید ومعارف اصول وعلم فروع واحکام ان باشد نه مقصود روزی جسمانیست زیرا که در هر شهری قریه ای بهر خطه از اراضی باشد بدون طلب روزی اعطا نماید الرزاق باو خواهد رسانید چنانچه معرفت او در هر بابی قال الله تعالی وهو الرزاق ذو القوة المتین لیکن روزی روحانی را باید طلب از راه چنانچه در شرایط تحصیل علم مقرر است لهذا مراد از روزی که آنحضرت فرمودند که از خدا تعالی طلب کنید نزد ان قبرها کنایه بروزی روحانی چنانکه در توضیح چهارم از فضایل مخصوص جناب امام حسین عبد الله مزبورا بتحقیقات حاصل شود انشاء الله پس جلاء مکه معظمه ام القراست وقطب الاقطار ارض است ومحمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم که عقل کل وکل عقل است قطب الاقطاب مدینه علم است میلاد وولادت ونشر احکام شریعت او در ان مکان شریف که وسط ارضست بمنزله قرار داد عمود خیمه ایست که باید در وسط خیمه باشد ویا چون مثل خیمه وسراپرده سپهسالار لشکریست که بامر سلطان عادل نصب خیمه او را برای دادرسی وحفظ نظام لشکر وتعدیل ایشان در وسط خیمهای لشکر نماید وبر پا کنند تا دلالت بر صفت عدل سلطان کند بمنزله عمود خیمه که نصب او در وسط باعث بر استقامت واستوا بقا وانتظام انست لهذا قرار داد الهی میلاد ومجای ولادت خاتم مرتبه را در ام القری مکه معظمه دلالت بر طریقه صفت عدل میکند وبیمارت ونشانهایست از نشانهای آثار تذکیل بعثت بنوت ومظهر عدل بودن او که متواتر اخبار حجاج بسایر بلاد اسلام میرسد ونشانه واثار قایم مقام او کلام الله که در میان امت گذاشته که بر نبوت بعد ایشان مفوض است که خداوند در آن کلام خطاب بآن جناب فرموده وصلای عام داده لقوله فی سورة الاعراف که قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فامنوا بالله ورسوله النبی الامی

الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون پس بواسطه این کلام خطاب امین الهی که بدیده بصیرت معلوم میشود که مطابق نشانهای اخبار متواتر است عقل سلیم تصدیق بحقیقت نبوت او را خواهد کرد وجازم باو خواهد شد چنانچه در میلاد وزمان حضور آنجناب بهمین دلیل ونشانه ایمان بنبوت آنحضرت میاوردند از دخلاصه مرویست که در طلب اباطیل که کافران کنند با آنجناب که گواه تو کیست در رسالت آیه امد فی سورة بنی اسرائیل که قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم پس شهادت خدا بتمام اظهار معجزه است بر دست آنحضرت از جهات عدیده بحسب حال واحوال معتقدین استقامت میزان شریعت وبلندی معیار طریقه با خلو اینها ودر معجزه نسبت باخص خواص ومخصوص انهاست که میوه در مقدور در هر کس هست وعلی هذا القیاس هر کس در آن جناب معجزه ظاهر از آنجناب از جانب خداست که گواه حق است بر صدق دعوی نبوت او وبزبان حال ناطق است که محمد رسول الله است پس دلیل بر اثبات نبوت خاتم النبیین از زمان بعثت آنجناب از حاضرین وغائبین از حکام الی زماننا هذا تا آخر الدهر که نهایت احکام تکلیف است یک طریقه ومسلک میباشد بلکه بواسطه بعضی از جهات که پیغمبر به میرهن است اثبات نبوت آنجناب باحوال این زمان وحال ایشان سهلتر باشد چنانچه دلالت بر انفع مستفاد از اخبار است که از انعام واکرام ایشان ذکر انها بعنت انشاء الله در مقام بیان کاشف واثار حقیقت ایمان بیاید پس هرگاه انعام ومطالب مذکوره بتحقیق شد پس بدانکه دلیل بر اثبات خلافت وامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام که ایضا اوصیاء آن جناب وحجت بعد الرسل الله باستخلاف آنحضرت از جانب خدا تعالی نیز بدلایل مسطوره که عبارتست از اخذ نمودن بعضی از مقدمات قطعیه نقلیه که استلزامات عقلیه از ان متحقق خواهد شد زیرا که عقل سادج را در تعیین موضوعات جزئیه تشخیصیه راهی نیست ومتعلق حکم او همان ادراکات امور کلیه باشد وانها عمود این انکه بنوت خاصه ویا امامت خاصه را عقل سادج وبرهان اعتباری که مجرد بحکم عقل من حیث هو باشد چنانچه بعضی میگویند ظاهر انست که مقصود ایشان همان استلزامات عقلیه است که لابد است از اخذ بعض مقدمات نقلیه در مقدمات آن کیف کان ثبوت امامت وخلافت بدلیل عقلی مرتبه باثبات عمود امامت وخلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب باستلزامات عقلیه وبعضی دیگر ببطلان خلافت خلفاء نیز که خلافت وامامت بعد از وفات پیغمبر خاتم منحصر است بین امیر المؤمنین وابابکر وامامت شخص ثالث غیر این دو در یک هنگام قطعی البطلان است وخلاف اجماع خاصه وعامه است وبطلان خلافت احدهما ثابت خواهد شد امامت وخلافت دیگری پس در این صورت محتاج باستدلال از برای امامت وخلافت دیگری نیست بلکه ثبوت امامت سایر ائمه نیز باستلزامات عقلیه است که همان ادراکات امور کلیه است از اخذ بعض مقدمات نقلیه که بقوه سامعه تواتر اخبار حقیقت خلافت وامامت ایشان شنیده میشود واثار ونشانهای صدق تواتر بقوه باصره هویدا وروشن است که قلب سلیم وعقل مستقیم مصدق الهی نیست که بگوش شنیده وبچشم بیمارت ونشانه از او دیده است لهذا دلیل بر اثبات امامت اوصیاء پیغمبر خاتم چون دلیل بر اثبات نبوت او است بیک طریق بدون تفاوت وتغایر بنهج مذکور وهو المطلوب زیرا که امامت اخت نبوت وتالی رسالت است واین بحکم عقل قطعی بلکه ببداهه عقول واضح عند العقول است انکه نایب باید مثل منوب عنه باشد در تحقق

طریق دیگر از بحث سیم و چهارم اصول دین سلوک معرفة است در مقام اثبات نبوت و امامت
من حیث آثار و علامات حقیقه مراتب نایب مناب آن جناب که ائمه اطهار اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متعلق بامر نیابت است و آنچه از منوب عنه کار ساخته میشود باید بعنوان نایب در امر نیابت نیز کار ساز بود
زیرا که خیاط را خیاط در امور خیاطی میتوان نایب کرد و صباغ را صباغ در امور صباغی خود میشود نایب قرار داد لیکن
تبیع مدنیت عقلا است از روی ضرورت و بداهت که خیاط نایب صباغ باشد در امر صباغت و بالعکس و هم چنین دعاة العجم
والابل الجاهلین بالحکام الله و عقلاء که نایب باشد از برای علما و مجتهدین در مسائل علمیه اجتهادیه فی العلوم وعلی اهل
القیاس جمیع رسد نیابت خلافت رسول الله که از این اوست ولایت مطلقه و سلطنت الهیه بالنسبه بکافه عباد و معاشا
و معادا پس باید خلیفه الله و خلیفه الرسول از هر جهت بمنزله رسول باشد از علم و شجاعت و صفات و حالات از زمان
تولد بلکه از زمان حدوث نور مقدس او و مکان تولد او با متیاز مکانی نسبت برسول اکرم که او را مقتضی نبوت و رسالت
در آن میان بنو دپس تولد او در قرب مسجد الحرام ام القری نسبت با نبیاء دیگر که در غیر آن مکان تولد یافته اند امتیاز
داده شد تحقیق مقصود پس هم چنین خلیفه رسول نیز مانند رسول اللّه امتیاز میلاد و مکان تولدی باشد چون رسول که نسبت
باوصیاء دیگر از انبیاء امتیاز داشت بعنوان امتیاز دیگر نسبت بانبیاء سلف و نسبت بمدعی دعوی خلافت او در انفکاکم تمیز جهت
او و بطلان قول مدعی باشد در دعوی خلافت او زیرا که پیغمبر خاتم مبعوث علی الجن والانس است و دین او ناسخ همه ادیان
و شریعتها است که بضرورت ادیان محقق است و تا آخر دنیا دین و شریعت او باقیست که بعد از او پیغمبری مبعوث
نخواهد شد و رسالت باو ختم است و آن جناب بامر خدا مأمور بدعوت نمود تمام خلایق را بشریعت اسلام از اصول
عقاید و فروع احکام و نشر بیان این شریعت از آن جناب در زمان قلیلی بود که هنوز کثیری از ارباب ملل و نحل
که بعید از دار اسلام و منتشر در اطراف بلاد بودند بجا از نجابت نشده بودند که عادت الله بمقتضای مصلحت که قرار
گرفته است که بعد از انجام امر هر یک از بندگان که مأمور بآن نموده است بانتهای که رسید او را از این دار فنا بدار
بقاء خواهد برد پس هم چنین آن نبی مبعوث را نیز مصلحت مقتضی شده است که بسوی دار السلام باقی ضیافت فرماید
هم چنانکه پیغمبران سابق اینگونه رفتار نموده و ایشان را از این دار فانی بدار السلام باقی ضیافت فرموده والتنعم
بدعوا الی طوالسلام و حال آنکه غرض حقیقی انتشار شریعت پیغمبر خاتم باشد بعد از او بحفاظ شرع او که خلفاء او بند
چنانچه در انبیاء مقرر بوده که حفظ نشر شریعت آن پیغمبر را بعد از او بحفاظ شرع او خلفاء ایشان بوده است و کذلک
بهمان طریق مطابق و نعل بالنعل انبیاء سلف میباشد پیغمبر خاتم از جهات عدیده من جمله از جهت خلیفهای بعد
او که حفاظ شرع و شریعت او میباشند تا آخر دنیا و مکلفین بندگان خدا بعد از آن جناب بمصداق قوله تعالی فی سورة
آل عمران وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ
يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ که میفرماید و نیست محمد صلی الله علیه و آله بعث شده مگر فرستاده از پیش من در حقیقت که بگذشت
پیش از او فرستادگان پس معیت بوده محال نیست و نبوده باشد که او بمیرد و کشته شود هم چنانکه پیغمبران سابق در گذشته
بس آیا پس این پیغمبر را کشته کرده باز گردید بعقب پاشنهای خود و آنانکه باز میگردند بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوند
پس ضرر نرسانند بدان باز گشتن خود خدای را چیزی بلکه ضرر آن بنفسهای خودشان راجع شود و زود باشد که جزا دهد
خدای سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام بثبات و قدم در آن لهذا نعمت اسلام که دین خداست بعد از آن جناب

مکلفین خرج باو میباشند

بحفاظ شرع او که خلفاء اوست باقی و برپاست و بندگان خدا از اطراف بلاد مأمورند که شرع و حال نمایند
بسوی خلفای نبی مبعوث که بحکم عقل و شرع تفحص و تفقد از حال ایشان کرده باشند بمنزله تفحص و تفقد از حال
نبی در طلب دین خدا که بآن موفق شوند بلقاء آن نبی مبعوث لهذا از این جهت خلفاء نبی از هر جهت بمنزله او
باشند چه از حیث حدوث خلقت و نور و چه از حیث تعین میلاد و تولد و مکان و چه از حیث علم و شجاعت و صفات و حالات
و کذلک آنچه نبی راست ولی را نیز از مقام ولادت باشد علم نبی بالحکم اللّهی بواسطه ملک باشد و علم ولی بر احکام بواسطه
ابلاغ نبی باشد تا آنکه او در حفظ شریعت نبی باشد و قابل قیام مقام و خلافت نبی باشد برای رجوع بندگان باو بمنزله نبی
که تا در برای اعجاز معجزی برای رفع عذر کسانیکه طلب اعجاز مینمایند پس خلیفه نبی را این مراتب لازم باشد تا معجزه باشد خلیفه
بر صدق اثبات نبوت نبی که بسمات و نشانهای آثار حدوث و خلقت و نور او و میلاد و مکان تولد او و علم و شجاعت و
صفات و حالات او که بتواتر اخبار صادقه بقوه سامعه شنیده میشود و بقوه باصره دیده میشود و عقل مستقیم تصدیق بر
صدق حقیقت خلافت این خلیفه را و تصدیق حقیقه نبوت نبی را خواهد کرد لهذا یکی از معجزات مراتب نبوت که بعد از نبی
باقی است بواسطه حفظ شریعت او مقام خلیفه و قایم مقامهای اوست که دلالت میکند خصایص و کمالات و اوصاف ایشان بر تمامت
خصایص و اوصاف مقام و کمالات نبی چنانچه در تشبیه وصف مقامهای ایشان محقق شود و بشارت و هو المطلوب پس هر کاه مطالب
مسطوره واضح و مبرهن شد پس بدانکه حال اثبات قایم مقام خلیفه پیغمبر خاتم خواهد شد با خبار متواتره صادقه که بقوه
سامعه شنیده میشود و بقوه باصره دیده میشود و قلب سلیم و عقل مستقیم تصدیق کرده میشود و اما آنچه از متواتر اخبار
صادقه شنیده میشود در حق کسی که موصوف بصفات مذکوره و قایم مقام او است که خود پیغمبر شنیده شده و بما رسیده است اولا سمات و نشانه آثار حدوث خلقت و نور شریعت او است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که دلالت بر قایم
مقامی و خلافت او میکند من جمله این خبر است از آن جناب که فرموده اول ما خلق الله نوری انا من الله والکل
منی بین یدی الرحمة قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف عام یعنی اول چیزی که خلق فرموده خداوند نور من بوده
و من از خدا و غیر از من همه و باقی موجودات از من صادر شده یعنی خدا وند مرا بقدرت خود خلق
فرموده است بدون واسطه و باقی موجودات را بواسطه من خلق فرموده است بعد فرموده که بودم من
و علی بن ابیطالب نور در پیش روی رحمت خداوند پیش از آنکه خلق فرماید عرش خود را بچهارده هزار سال الحدیث
انا ینقصوا اخبار و احادیث که مضمون آنها دلالت بر معیت خلقت و حدوث نور واحده نمود علی بن ابیطالب با حضرت پیغمبر
ختمی مآب میکند بسیار است که در این مقام را کفایت و مناسبت بخش از این نادره همین بر سبیل اجمال از اخبار آن جناب
که کنایه اند بر تعیین قایم مقام و خلیفه او و معین که کیست قابل این موهبت عظمی و مقام علیا پس معلوم شد
از اینجا که او علی بن ابیطالب است که نیز آن جناب فرموده اند که علی منی و انا منه یعنی علی از من است و من از علی
و مکمته بر تحقیق این معنی در توضیح و لطایف اللطافت قبر که از نظر ما یعنی جناب امام حسین است اشاره شود انشاء الله
و ثانیا سمات و نشانه آثار میلاد و مکان امتیاز تولد او بآید تعقل کرد که کیست آنکه بعد از پیغمبر امتیاز میلاد
و مکان تولدی باشد که دلالت کند بر مقام خلافت و قایم مقامی او و سر نکته این معنی که بتواتر اخبار مخالف و مؤالف

کنت مع علی نورا

طریق دیگر از جمله بیست و نهم و چهارم اصول حسن دین رسول معرفة است در مقام اثبات نبوت
من حیث آثار و علامات حقیقت مراتب ولایت قایم مقامهای آنجناب ائمه اطهار علیهم السلام

١٣٢ بقوة سامعین رسیده است ولادت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف باشد
در اندرون حرم کعبه که تولد نیافته پیش از او و بعد از او مولودی در خانه خدای عز اسمه بغیر آنحضرت که بیامن اکرام آنزوده
و انعام سرمدی بلی کرامت قربات فایز گردیده بلندی درجه منزلت در مراتب معظم و مکرم بودن نزد صاحب خانه عنصر
ظهور رسیده مادر عصمت پرورش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف رضی عنها است که بمنزله مادر رسول خدا صلی الله علیه وآله
بود و جناب مستطاب نبوی در کنار او پرورش یافته نهی رتبه بلندی و مرتبه ارجمند آنجناب و امتیاز میلاد و ولادت
که بمنزله میلاد و ولادت رسول است تعین داده میشود که او مستخلف و قایم مقام رسول و عترت او که شامل کلام او ست در
فرموده انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الخ و ثالثاً یکی دیگر از شرایط قایم مقام و خلیفه بودن بر پیغمبر محقق
شد که اعلم است مراد را با بلاغ رسول و این معنی بگوش هوش مستمعین رسیده است بتواتر اخبار صدق آیین که گنج
باب مدینه کبری ثابت بوده است علی بن ابیطالب علیه السلام است چنانچه در خلاصه است که ابو سعید خدری روایت کرده که از
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله پرسیدم که مراد از قوله من عنده علم الکتاب چیست کیست حضرت فرمود که علی بن ابیطالب است
و ایضاً آنجناب است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را در زمان رحلت خود هزار باب علم تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح
بوده است از برای او پس اعلم باشد بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام چنانچه بتواتر معنوی این مقام از آن
جناب حاصل است که تصدیق حقیقت او را با جعفی داده لهذا خلیفه و قایم مقام پیغمبر خاتم آنجناب باشد که علم او با بلاغ نبی
برحق بنهایت رسیده است و هر علمی که از خدا و نبی رسیده است از آنجناب بدیگران سرایت کرده است و رابعاً یکی
دیگر از شرایط خلیفه و قایم مقامی پیغمبر که ذکر شد مرتبه شجاعت است که باید بمنزله شجاعت پیغمبر باشد و این مرتبه از کسی ثابت
شده است که بتواتر شنیده شود مگر از جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام که در اخبار و آثار در حق خاص و عام نقل
متواتر است که در حیات و ممات پیغمبر جهادی که باعث ثبوت قواعد اسلام و استقرار ارکان شرایع ملت و احکام بود
غیر از آنجناب صدور نیافته و اختصاص این مراتب بخصوص آنجناب بود چنانچه بر اهل خبرت و بصیرت محقق است من جمله
از مراتب شجاعت که بمنزله نفس پیغمبر است و فاضلتر و بهتر است از منقاد شدن اسمعیل ذبیح در دست پدرش ابراهیم علیه السلام
خوابیدن آنجناب است بر بستر با نشانی پیغمبر در وقتی که قریش جمعیت کرده قصد قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند
پس از سکون سکینه تابی و کستی اینکه بستر با نشانی از راه اطاعت و انقیاد نفس شریف خود را در معرض بخشیدن
و روز نمودن بدان ای مصلحت عباد و جلب شان مرا دادن او از راه جان نثاری قبول تکلیفات مظهر لطف کردگار کرده خود
تا این که از کید اعدا نجات یافته نعمت سلامتی و بقا از زبده کاینات پیرایه تمامی یافته و جمال الامین از زوال العرض
او در حضوت خلایق علت بقای آیات حدود دین مبین و اظهار آداب شریعت سید الانام و موجب احسن نیکو انتظام
گیرد و در جامه مبارک رسول خدا را پوشیده و راه خود را اللیلک اجابت گفته و متوکلاً علی الله آن شب در بستر سعادت که
پیغمبر صلی الله علیه وآله آرام تمام خفته چنانچه در مقام خود بتواتر عامه و خاصه بقوه سامعه شنیده شده من جمله غزالی که یکی از
اعاظم اهل سنت و جماعت در کتاب خود که احیاء علوم و کیمیای سعادت است آورده که در شب فراش این آیه در شان علی بن
ابیطالب نازل شد متفق که آنحضرت بر فراش پیغمبر خوابید و هو قوله تعالی فی سورة البقرة ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
والله رؤف

بقیه آن

١٣٣ والله رؤف بالعباد مضمون آنکه از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را بجهت طلب خوشنودی خدای و خلق محرمات
بندگان خود که در طلب رضای الهی جان فدا میکند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده این آیه در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام نازل شده پس بنا بر این مخفی نیست که همین فرمان پذیری امیر المؤمنین علیه السلام سبب نجات و باعث حفظ حقوق
و دوام بقای سید کاینات شد و پیداست که اگر امیر المؤمنین نمیبود و فیکر را نمیکرد تمام عقیده از برای جناب
نبوت پناهی تبلیغ و ادای رسالت و مستلزم عمر و بقای آنحضرت و ظفر خواستند یافت بر آنجناب حاسدان و دشمنان
و بین امتثال احوصیت یافت انتظام ایمان و ارغام شیطان و خذلان اهل کفر و عدوان و این منقبتی است
که مخصوص امیر المؤمنین است و احدی از اهل اسلام با آنجناب علیه السلام در آن شریک نیست و نظیر این مرتبه
و نمونه این فضل از برای هیچ احد بنوعه است لهذا این مراتب را که اهل هوش استماع کرده گر دیگر هست بطریق تعلق
عقل ایشان حکم میکند که قایم مقام و خلیفه پیغمبر باید چنین کسی باشد که چراغ امتثال و انقیاد حضرت رسالت پناه
افروخته و در طلب رضا خوشنودی جناب اقدس الهی نفس نفیس خود را فروخته شب در فراش عمیت قرین آن شمع
افروخته انجمن صدق و یقین بر مرتبه و خامساً یکی دیگر از شرایط خلافت و قایم مقامی پیغمبر که مذکور شد معصوم بودن اتصاف
صفات اوست یعنی هر صفتی که پیغمبر میباشد قایم مقام او را بآن متصف باشد باید باشد زیرا که مراد از قایم
مقام و خلیفه پیغمبر امام و پیشوای امت است بعد از وفات و رحلت رسول و پیغمبر اولو العزم که صاحب دین و
شریعت و کتاب باشد و انتقال او از دنیا تا آنکه حفظ فرماید دین و شریعت آن رسول را از تحریف محرفین و
تبدیل مبدلین و ابطال مبطلین و ترغیب نماید امت آن رسول را بر فعل افعالت و مداومت نمودن بر مصالح دینیه
و دنیویه و تهدید و منع نماید ایشان را از فساد و مفاسد دینیه و دنیویه ایشان چنانکه شیوه و شان
رسول همین بود پس چنین کسی را قایم مقام و امام میگویند و چنانچه نصب پیغمبر بر خداوندی لازم و فعلی واجب و
لازم عدل اوست همچنین نصب امام بر خداوند بعد از انقضاء مدت تبلیغ رسول و او از وفات یافتن
او یکی از فروعات عدل اوست لهذا چون امام تالی پیغمبر است پس باید بصفت عدل در آنجنین یکه متلوّ الله
بیک صفت موصوف و متصف باشند و آن مقام ولایت است که رسول و امام هر دو در آن شریکند
باشاره قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین الخ از مراتب نبوتی که خصایص نبوت مخصوص
بر پیغمبر است و امام را بهره از آن نیست مثل نبوت و تبلیغ رسالت از جانب خدا بسوی مخلوق لهذا این مراتب را
خصایص است مخصوص نبوت که امام را در آن شرکتی نیست چنانکه در صحایف القلوب محقق الیقین متوجه این
معنی و بیان خصایص مخصوصه از اعلام حلیه علیه الرحمه نموده است و یقین در باب الغالین اوراق که باب نبوت است
بیان آنکه پس هر رسول را دارای درجه نبوت خود و ولایت امامت خود است و امام را دارای درجه ولایت است
و بهره از رسالت و نبوت رسول نیست و قدر مشترک ما بین رسول و امام مرتبه ولایت است که مقام باطنیه و
قدسیه لاهوتیه باشد پس بجهت شدت و ضعف این مرتبه است که خصایص رسول و امام در دین تفاوت کرده آ
در عالم ظهور پس وجه تفاوت خصایص هر یک از رسول و امام در عالم ظهور بحسب مراتب نبوت و امامت باشد و در

طریق دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول خمسه دین سلوک معرفت است در مقام اثبات نبوت و امامت
من حیث اثار و علامات خصایص و اوصاف قایم مقام آن جناب که از متممات خصایص و اوصاف نبوت است

عالم باطن و حقیقت مرتبه نبوت دارای خصایص امامت باشد لیکن در او مخفی باشد چنانچه در مراتب ولایت و قدر
منتقل باشند و ولایت در خفی پوشیده باشد پس از اینجا محقق خواهد شد که خصایص و اوصاف ائمه اطهار از متممات
خصایص و اوصاف ولایتی حضرت رسول است که از ایشان بحسب اقتضای زمان و نسبت بحالات هر یک از ایشان
بمحل ظهور و بروز میرسد چنانچه از انسان واحد در امتداد زمان و تعدد ایام بحسب اقتضای اوقات و حالات اهل
آن خصایل و اوصاف متعدده مختلفه از او بمحل ظهور میرسد پس همچنین خصایص و اوصاف ائمه اطهار از متممات خصایص
و اوصاف ولایتی حضرت رسول است که بمرور دهور از ایشان بظهور تمام آل او صلوات الله علیهم بمحل ظهور میرسد چنانچه تحقیق آن انشاء الله
مفصلا در توضیح خصایص خصوص امام بیست و سیم جناب حسین مظلوم علیه السلام محقق شود انشاء الله لهذا خصایص و اوصاف هر یک در
باطن و حقیقت واحد بعد واحد خصایص و اوصاف دیگری است و خصایص و اوصاف ایشان یکدیگر خصایص و اوصاف ولایتی
حضرت رسول است بمنزله ضوء شمس نسبت بضوء قمر که نور قمر از ضوء شمس است چنانکه بنو امیه در تشبیه و صف قائم
ایشان بشمس و قمر معلوم شود از اینجهت طریقه توضیح هر یک واحد بعد واحد بمنزله نور قمر باشد بحسب قمر در شب اول از
ماه که نزدیک است و بمقتضای مانعیت جرم ارض اخذ نور قمر از ضوء شمس اندک باشد تا اندک اندک بمقتضای بلندی
درجه قمر و دور شدن از آفتاب دفع مانعیت ارض شود و بحسب اقتضای آن ضوء شمس قمر را نورانی کند تا بدرجه نقصان
نورانیت که شب چهاردهم باشد تمام قرص قمر منور شود پس همچنین باین مثال است خصایص و اوصاف ولایت ائمه اطهار
در توضیح ایشان لهذا تفاوتی مابین خصایص و اوصاف و توضیح هر یک واحد بعد واحد از ایشان ملاحظه نمیشود
الا تفاوتی که ملاحظه شده تفاوت مابین ایشان است در عالم ظهور چه در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از
اوصاف مخصوص هستند بمقتضای زمان و حالات هر یک بتحقیق مذکور و این موجب تفاوت ایشان در عالم ارواح
و نور و طینت نمیشود بلکه در عالم ارواح و نور و طینت اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت
بعضها من بعض پس همچنین معرفت بتمام ایشان بر یک منوال الامر است یعنی که معرفت بامام دوم بدون معرفت
بامام اول ممکن نیست چنانکه معرفت بامام اول بدون معرفت بامام دوم ممکن نباشد زیرا که همه واحدند
و من امن باولهم کمن امن باخرهم و من کفر باخرهم کمن کفر باولهم لهذا ائمة الوری و خلفاء بعد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بدلالت سمعی و بصری و عقلی باید حضرت مرتضوی با یازده فرزندان اشبال او ذو الجلال و الجلال و احدا بعد واحد
و فوجا بعد فوج باشند زیرا که دلیل سمعی که عقل مصدق حقیقت خلافت ایشانست این تطهیر است باستشهاد
کلام الله کما قال فی سورة الاحزاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که دلالت میکند
این آیه در حق عصمت ایشان که معصوم از قبایح و نقایص و منکرات میباشند و شرط امامت و خلافت یکی همین عصمت
و معصوم بودنست چنانچه خداوند در جواب حضرت ابرهیم که سابقا اشاره بر آن شده فرمود لا ینال عهدی الظالمین
که مراد از عهد خداوند امامت است در آیه انی جاعلک للناس اماما زیرا که ظهور خصایل پسندیده روحانیه و جسمانیه
از انسان که قابل اتصاف بخصایل و اوصاف مقام ولایتی نبی اکرم باشد تمکن مرتبه عصمت است بمنزله عصمت نبوت
بغیر از اینجهت لازمه خلافت و قایم مقامی پیغمبر مرتبه عصمت است و لازمه عصمت ظهور خصایل پسندیده روحانیه و جسمانیه است

از معجزات

از معجزات و خوارق عادات سنیه و حالات محسنه اخلاقیه و ظهور خصایل مذکوره که لازمه عصمت است دلالت بر
حقیقت خلافت دارند از دلیل سمعی و بصری و فوائدی که محقق است که همین دوازده نور مقدس حضرت مرتضوی و یازده
فرزندان آن جناب واحدا بعد واحد باید باشند زیرا که اول خصایل ایشان که آثار و نشانه متممات خصایص و اوصاف
ولایتی نبی است از کلام خداوند شنیده میشود که در حق ایشان میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا و در تعیین ایشان فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و در امر تبلیغ او میفرماید بقوله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و در حق شان
نصب ایشان میفرماید در سورة المائدة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و بالجمله
مضامین آیات مذکوره و امثال اینها که از کلام الله شنیده میشود دلیل اند بر قرینه شهادت الهی نسبت بمقام
ولایتی رسول الله چنانچه گواهی بر مقام نبوت او میدهد بقوله فی سورة الانعام قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید
بینی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ در خلاصه نقل است که سفهای عرب گفتند یا محمد ما کسی نمی بینیم که تو را تصدیق
کند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت ایشان در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بنما تا ما
برسالت تو و حقیقت کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود قل ای شیء الآخر محی بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس که
قرآن باو رسید همچنان باشد که رسول را دیده و از او شنیده مجملا کلام الله عنوانه پیغمبر آن جناب خدا است گواهی بر
حقیقت و حقیت ولایت امیر المؤمنین و باقی ائمه از فرزندان او میدهد و ظهور خصایص و اوصاف ایشان
که آثار و نشانهای حقیقت حقیقت ولایت ایشانست شاهد صدق اند بر حقیت و حقیقت اثبات مقام نبوتی
پیغمبر که بر حجت روشن است از نور خدا تیم چنانچه دال بر این شأن نزول قوله تعالی فی سورة هود افمن کان
علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه در کفایة الموحدین مرویست که جابر بن سلمه و انس بن مالک روایت کرده اند
که افمن کان علی بینة من ربه رسول خدا است و یتلوه شاهد منه علی بن ابیطالب علیه السلام است و مجمع اقسم که علی بن ابیطالب
لسان رسول خدا است در خلاصه از ثعلبی که امام اصحاب حدیث و از علمای اهل سنت است آورده است در تفسیر خود
باسناد خود از کلبی از ابو صالح از عبد الله بن عباس و جبیب بن یاسر از زاذان روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که اگر خدا یکرد درمیان دانشمندان و مدعیان صورت نگارد ذکر اگر مراد من بالنسبه هند و مرا بان نشانند حکم
کنم درمیان اهل تورات بتوریه و میان اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن و هیچ مردی نیست
از قریش الا که من میدانم آیتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است یا دوزخی مردی برخاست
و گفت این تو کدام است فرمود که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه بینه رسول خدا است که بر حجت روشن است
از نور خدا تعالی و شاهد منم که از ویم و تابع ویم الحاصل بعد از تحقیق در شان نزول این آیه معلوم است و شاهد صدق
حقیت مقام و اثبات صدق آثار و نشانها ظهور خصایص و اوصاف ایشانست که از آثار و نشانها صدق بحجت
قرآن پیوسته شدهای بایشان جاری است که بدیده بصر و بصیرت هویدا است و بر لبیب فطن مخفی و پوشیده
نیست که تعقل در هر یک از آنها که بدیده بصر هویدا است کند علم قطعی از برای او حاصل شود در حقیت و اثبات ولایت

طریق دیگر از جمله مبیّنش سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات مقام نبوت و امامت سلوک
معرفت است من حیث البلاغة نظر بمنبع شریف ایشان صلی الله علیهم که انا و منشاء فنا و انشاء کلمة الله

در قایم مقام بودن علی بن ابیطالب بیان نه امام دیگر از فرزندان او بعد از پیغمبر اکرم واحدا بعد واحد اجمالا بنحوی که برای
اثبات شاهد بر ایشان انشاء اعلاء کلمه حق از ایشان که انا و منشاء فنای عقیدت ایشانرا که دلالت بر گواهی داده خداوند
میکند بر ایشان و انشاء اعلاء کلمه حق از ایشان شاهد صدق اند بر اثبات نبوت و اثبات نبوت شاهد صدق است
بر حقیقت مطلق صدق و صحت توحید و معاینه او سبحانه کنایه از حصول ترکیت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی
اعرف که دلالت تمام بر این مقام دارد و چنانچه در طریقه معرفت خلق از تحقیق همین حدیث محقق شد نیز که غرض از انشاء
خلق اظهار رحمت است بطریق صفت عدل و ظهور و معروفیت که فرموده فاحببت ان اعرف همین اظهار رحمت و عدالت
و ان فروعات عدل و لوازم ان معلوم شد که نصب رسول و تعیین خلیفه بعد از انقضاء مدت تبلیغ رسول است
پس معرفت با امام و پیغمبر دلالت بر معرفت و شناختن صفت عدل الهی دارد که ناشی از رحمت است و مراد از لفظ
فاحببت ان اعرف کنایه باین معنی است پس معرفت محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین معرفت و شناختن خدای تعالی است که
ظهور و معروفیت خود را بایشان که مظهر رحمت و عدل او سبحانه اند دوست داشته و غرض از انشاء خلق ایشان همین بوده
بمصداق حدیث لولاک لما خلقت الافلاک که اظهار رحمت که بطریق صفت عدل و ایشانند مظهر رحمت و صفت عدل او
از این جهت معرفت بمعروفیت رحمت و عدل الهی که ترکیت کنت کنزا مخفیا است علت خلق است و لولاک لما خلقت الافلاک کنایه از
غایت آنست لهذا معرفت با ایشان صلوات الله علیهم اجمعین غایت علت است بر معرفت رحمت و عدل که علت انشاء خلق
بلکه اوست بمنزله علت غائی بودن ایشان مر عالم افلاک را از این جهت در هریک از اجزاء عالم افلاک ایشانرا ثنا و ستایش
باشد بر گواهی معرفت ایشان بمنزله و ان من شیء الا یسبح بحمده چنانچه در فقره جامعه ایشان عرض میکند که و لا خلق فیما بین ذلک
شهید الله فهم جلالة امرکم و عظم خطرکم و کبر شانکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم
عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه لهذا انشاء اعلاء کلمه حق از ایشان شاهد صدق اند بر اثبات
حقیقت و معرفت ایشان من جمله یکی از انشاء اعلاء کلمه حق که از انا و منشاء فنای قرابت صدق و صحت حقیقت ایشانست که دلالت بر
گواهی داده خداوند میکند بر ایشان انشاء اعلاء کلمه در وجود شریف ایشانست که هر یک اظهر من الشمس فی وسط السماء
در اشرف اماکن از وضوح شان متوسل نبوده قلوب حق بین را و کور بوده عیون معوجین را بمنزله شمس ... که منوره
ان و بنظر کلستان افزاید و تکیه مزبله فزاید و احول بنا وجه بیک بودن افزاید و بیند کنایه بانکه احول که بتکلیف چشم را کج کند
اکثر اوقات یکی را دو بیند زیرا که اهل لغت در معنی لفظ احول گفته اند حیله کننده و کج چشم که از ابغاد سی کاتبزا
فارسی گویند و انچه مشهور است که احول قطعی یک را دو می بیند غلط است مگر که بنا در یافته شود پس هم چنین
احوال بتکلیف که هر گاه چشم را کج کند اکثر اوقات یکی را دو بیند و الاغالب انست که اگر شخص مکلف در مسالک انصاف
اقدام خود را استوار دارد در سلوک طریقه ... بیهوده ... بدل نهای اولی النهی ... کامل العقیده باشاره قوله سوره که مقطوع باشند
طه ان فی ذلک لآیات لاولی النهی عن ابن ابراهیم روایت کرده که حضرت ... فرموده که ما ائمه اولی النهی یعنی ما ایم صاحبان خرد و عقل
که ان خطاب ... رسیده و از ... ایما ... و ایضا در تفسیر ... است که در کافی از حضرت امام محمد باقر
روایت کرده که پیغمبر فرمود ... برکزیده در میان شما اهل النهی اند و ایشانند صاحبان اخلاق نیکو و عقل کامل

و صل امام

و صلاه ارحام بجای اورند و باید دو ماه در سر میکنند و تعهد حال فقرا و صاحبان و یتیمان مینمایند و افشاء سلام و
عالم میکنند و غنا نکنند در حالی که مردمان در خواب غفلت باشند الحدیث پس استقامت در طریقه دین حق و
بر شاه ماه مر خداوند و لطفا ایشانرا از آب ایمان و اشجار و لطفای ایشانرا از آب ایمان نضارت بخشد و افاده علم طریقه تصدیق
ولایت و مسالک انصاف اقدام ایشانرا استوار دارد و کما قال فی سوره الجن و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء
غدقا لنفتنهم فیه و فی تفسیر الصافی فی اصول الکافی عن ابی جعفر فی قوله تعالی و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا
قال یعنی لو استقاموا علی ولایة امیر المؤمنین علی و الاوصیاء من ولده علیهم السلام و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماء
غدقا یقول لاشربنا قلوبهم الایمان و الطریقة هی الایمان بولایة علی و الاوصیاء یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که
خواسته است خدای تعالی از این آیه اینکه اگر استقامت ورزند بر ولایت امیر المؤمنین و اوصیاء از فرزندان او و قبول
کنند طاعت کردن ایشانرا در امر ایشان و نهی ایشان هر اینه بیاشامانیم دلهای ایشانرا آب ایمان و اشجار دلهای
ایشانرا از آب ایمان نضارت بخشیم و بعد از این امام فرموده که مراد از طریقه تصدیق بولایت دوازده امام است
اولهم علی و اخرهم مهدی صلوات الله علیهم و در این باب احادیث بسیار است و ایضا در مجمع البیان از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که مراد از ماء غدقا علم بسیار است یعنی هر اینه افاده کنیم ایشانرا علم بسیار که از ائمه ان علم را فرا گیرند
و عبارت حدیث اینست که لافدناهم علما کثیرا یتعلمونه من الائمة الحدیث پس از اینجا محقق خواهد شد که احول
بودن دیده بصیرت باعث اعوجاج و کج شدن انسان در تکلیفات خواهد شد که اینکه بنا در یافته شود که او یکی را
دو بیند لیکن دو دیدن احول یکی را بدیده سر علت و سبب معتقد شدن بقلب خواهد بود که ان نفی یکی را بدو اتکال
کند و تصدیق چشم را تغایر زیرا که سابقا از اخبار محقق شد که منزله قلب از بدن انسان بمنزله امام است نسبت
با مخلوق پس اعضا و جوارح بدن لشکر قلب باشند و هر اینه تابع و متحرک شوند و اراده او بفرمانهای او
اعضا و جوارح که لشکر او بیند خواهد بود بلکه هر چه قلب اراده کند فرمان او را قبول خواهند کرد مانند امام و ماموم مگر
انکه امام خود کور باشد و امور را نبیند و ... اکتفا کند و شهادت عادلین را در قبول اخبار لازم
ندارد از این جهت باخبار ماموم غیر عدل نابغیر عدل تصدیق نماید یعنی یکی را بدو فرض کند و از طریقه علم
دور ماند پس هم چنین قلب را نیز دو چشم باشد چنانچه بدلالت اخبار و ما تقدم معلوم شد بجای دیدن امور اخرت
و تکلیفات در ان چنانکه برای امور دنیا دو چشم در سر انسانست پس چنانچه در حفظ نکردن انسان چشم سر را از معاصی
ان باعث بر فاسد و تباه شدن و کور شدن میشود پس هم چنین در حفظ نکردن انسان مر چشم قلب خود را از مفاسد
ان که تواند طریقه تصدیق الهی نیست که مطلوب بانست و بچشم قلب امور الهی بیند و انقیاد طاعت و قبول دیدن او را
ندارد از این جهت فاسد و تباه و نابینا در امور اخرت خواهد شد پس چشم قلب که در امور اخرت نابینا شد
هر اینه البته بطریق اولی چشم سر که بمنزله ماموم اوست نابینا در امور اخرت و تابع اوست پس مثل چنین امام
و ماموم که چشم قلب و سر باشند بمنزله کوری است که عصا کش کور دیگر بود قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم خواهد
بود لهذا احول بودن چشم سر باعث اعوجاج و کج شدن انسان در تکلیفات امور اخرت خواهد شد پس باید کحل الجواهر انقیاد

پس مصداق ... فی سوره ... قال ... کذلک ... و ...

طریق دیگر از جمله جلیش سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت مراتب مقام نبوت و امامت سلوک معرفت ایشانست من حیث البلاغة الخبر است که سمع و بصر و فؤاد امینا و غیره در حق ایشان

طاعت و طریقه تصدیق آنچنین که ابتدا چشم قلب دیده و مفطور بانست حفظ نماید تا چشم سر اگر مفاسد بیان
خاص نشده باشد او را در امور آخرت و تکلیفات نا شنوند سود کرده‌اند و اگر فاسد و تباه شده باشد او که در عالم ظاهر
امور حق را نبیند پس هر آن چشمان قلب که گوش و بینا بیاشند خواهد دید امور عاقبت را و آنچه مفطور بانست که خدا
خیر او را خواسته و عیبها نیکه باعث شقاوت و بدعاقبتی است که خدا وند تعالی استر افعال ابرای او پس چشم قلب معین
امور آخرت و عاقبت بین باشد نه چشم سر چنانچه بینی محسوس و بدیهی است که اغلب نا کسی نعمت با مرد و چشمان ظاهر بی
متنعم اند از نعمت بصیرت و بینائی باطنه قلب لعراض نموده اند و عکس ایشان اشخاصی هستند که اعمی ظاهری میباشند
ولیکن لعراض از فطرت نکرده الله متنعم اند بنعمت بصیرت و بینائی قلب که امور خیر و عاقبت بینی و امور شقاوت
و بدعاقبتی خودرا بان میبینند بمنزله نعمت سامعه که او نیز مانند قوه باصره چشمها دو بینا شنید و در ظاهر
و دو در قلب و باطن بدستور چشمان ظاهر و باطنه چنانچه سابقا مذکور شد حدیثی از حضرت صادق که فرمود
دل را دو گوش است روح الایمان در یک گوش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگر ش
بدیها و شهوات و شرور را تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شده میل باو میکند پس غالب شدن شیطان
در گوش قلب و مغلوب شدن روح الایمان در آن بواسطه عدم اعتنا قلب است بانچه بچشم ظاهر و باطن او دیده است از آثار
و نشانهای انشار اعلاء کلمه حق را که از این صدق و صحت حقیقت آنچنین است که بگوش ظاهر و باطن مسموع و شنیده
او شده است و بجهت فرط عناد در دلایلها دیده نظر نکند تا از راه صواب مشاهده نماید پس از این جهت روح متعلق
و شیطان غالب و قلب را دور کردن از فطرت که مفطور بان بوده است لهذا صاحب این قلب مصداق قوله تعالی فی سورة
الجن ومن یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا خواهد شد تاویل این آیه چنانچه در تفسیر لاهیجی از جابر جعفی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اینست که هر که اعراض کند از قبول ولایت علی علیه السلام در آورد او را خدا بسیم در
عذاب شدید بنا بر این مراد از ذکر علی علیه السلام است چنانکه مراد از قوله تعالی ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا هم بگوش و چشم و دل هر یک از این اعضا گفته از او پرسیده شده یعنی از اعضا مذکوره خود ولایت باشد
پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد چنانکه در کتاب بحار الیقین از عیاشی روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر
این آیه فرموده یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه شنیده است و چشم را سؤال میکنند از آنچه دیده است و دل را
از آنچه اعتقاد کرده است و از تاویل قوله ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم در همان کتاب است که در بصائر از حضرت
صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که بنزد خدا میایم در قیامت پس میاید نزد من کتاب
خدا پس اهل بیت من پس امت من پس سوال کنند که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و مؤید با اینست
تاویل قوله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم که سابقا معلوم شد که مراد از سوال نعیم نعمت ولایت محمد و آل محمد است
که حضرت صادق فرموده که نحن من النعیم حاصل مرام آنکه از اخبار لبیب صادق ضمیر متحقق خواهد شد که اصل ایمان
امر بیت قلبی و از افعال دلست و مرتب اعمال و اخلاق حسنه از اعضا و جوارح آثار ایمان و شواهد حصول آنند و مراد
از ایمان عبارت باشد از طریقه ولایت و طریقه استقامت و رزینت اقدام در مسلک انصاف و تصدیق

حقیقت و طاعت

کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا

بقیه ان

حقیقت و طاعت و پیروی حضرت امیر المؤمنین و یازده فرزندان او علیهم السلام که قایم مقامها و خلیفهای خاتم النبیین اند
و طریق استقامت و رزینت اقدام در مسلک انصاف و تصدیق حقیقت و طاعت ایشان مر اهل ایمان را که مصداق
صدق و صحت حقیقت ایمان و تصدیق قلبی شامل بحقیت ایشان باشد اعراض نکردن قلب انسانست از آثار و نشانهای
انشار اعلاء کلمه حق ایشان که بواسطه قوه سامعه و باصره ظاهر بسمع و بصر باطنه قابلیه میرسد و او قبول کند و انکار نکند یعنی
که از جهات عدیده بجهت مراتب قلبیه در عدم انکار او و قبول او مر مقام ولایت را تمام است چه از حیث فطرت خود که مفطور
بانست و چه از حیث شهود قوه سامعه و باصره ظاهره که از اعوان لشکر و عدلین اطلاق و اطمینان او میباشند پس هر گاه
قلب با وجود مصداق مذکور اعراض از قبول ولایت کند و گوش و چشم را از حیث فطرت و شهود ظاهره کر و کور انکار
و در دلایلها دیده نظر نماید و استماع ذکر ایشان نکند اینه بدیهی است که بجهت فرط عناد و جحد باشد پس جزای صاحب
چنین قلبی در دنیا و آخرت بطریق سنت عدالت و جعل خود گرفتار است چنانچه خداوند در کتاب خود از حال صاحب چنین
قلبی خبر میدهد و میفرماید یعنی سورة طه ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم
حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن
بآیات ربه ولعذاب الآخرة اشد وابقی در تفسیر لاهیجی از علی بن ابراهیم روایت شده که معاویة بن عمار از حضرت صادق
پرسید از آیه فان له معیشة ضنکا حضرت فرمود هی والله للنصاب یعنی این معیشت تنگ بخدا قسم که برای جمعی است که عداوت
اهل بیت نبوت و رسالت علیهم السلام در دل ایشان جا کرده بعد از این معاویه گفت فدای تو شوم ما می‌بینیم این ناصبیان
و دشمنان شما را که بوسعت و فراغت اوقات ایشان میگذرد حضرت فرمود ذلک فی الرجعة یاکلون العذرة پس
بنابرین حدیث مراد از ذکر ائمه معصومین علیهم السلام خواهند بود و در همان کتاب است که در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که مراد از ومن اعرض عن ذکری اعراض از ولایت امیر المؤمنین است بعد در تتمه حدیث حضرت صادق علیه السلام
در تفسیر ونحشره یوم القیمة اعمی که یعنی اعمی البصر فی الآخرة اعمی القلب فی الدنیا عن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و در تتمه الحدیث
الآیات الائمة فنسیتها یعنی ترکتها وکذلک الیوم تترک فی النار کما ترکت الائمة علیهم السلام فلم تطع امرهم ولم تسمع قولهم یعنی
پس تو اطاعت نکردی حکم ائمه معصومین را و نشنیدی قول ایشان را و این چنین جزا میدهیم کسی را که از حد در گذشته
باشد و غیری را بولایت امیر المؤمنین شریک کرده باشد و ایمان نیاورده باشد بآیات پروردگار خود که ائمه‌اند علیهم السلام
و پیرو آثار و احکام ایشان نشده باشد صاحب کتاب مذکور گوید این ترجمه مطابق حدیث ابو بصیر است که از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده و محل تفصیلات کتاب مستطاب کافی است وهو المطلوب پس از جمله جهاتی که انشاء
اعلاء کلمه حق از آثار و نشانهای حقیقت ولایت آل طیبین علیهم السلام که پیوسته باقی است مطابق اخبار متواتره
که بقوه سامعه استماع شده و بقوه باصره از طرق متعدده هویدا و دیده میشود که هر ذی‌شعور بالعلم والعیان
جای انکار و اعراض قلبانی از بیان آن نخواهد بود مگر بجهت فرط عناد و جحد باشد و الا اتمام حجت بانها
نموده شده است اول آن ضجیع مبارک و قبور هر یک از ایشانست در اماکن شریفه از منیرها اظهر من الشمس آیتی
هر یک در اقطار و بقعهای حرم اند نسبت بهر یک از ایشان و نسبت بفیوض خلایق بهمان مقبره باشد که اگر ذی شعور

چون حرم خدا در ام القری

طریق دیگر از جمله بینش سیم و چهارم اصول تبصره دین در اثبات مراتب و مقام حقیقت
نبوت و ولایت سلوک معرفت است مر ایشان را نظر بمضاجع متبرکه ایشان که چون مکه معظم
محترم و انشاء اعلاء کلمه حق باشد

که بفطرت اولیه باقی باشد و قلب او بواسطه بعضی هواها معکوس نشده باشد که سمع و بصر او را کر و کور کرده باشد بحیثیتی که
آثار و نشانهای مضاجع و بقاع قبور و عرش درجات ایشان شاهد صدقیست بر دلیل حقیت ایشان که چنانچه
خداوند خانه مکه را در ام القری حرم خود قرار داده است و از آثار و نشانهای انشاء و اعلاء کلمه حق کردانیده و
خلایق برای شعایر دین خود بسوی او خوانده و از علامات صدق و صحت حقیت و حقیقت آن که از هر طرف روی او و بدو
و اقدام در دعوت او در انتظام کنند خواص چنید از ابتداء اقلام تا ایوان تا رسیدن بامکان و خصایص چند
مخصوص امکان مقرر است از کشف کروب و دفع هموم و ادای دیون و شفای امراض و رد کار شدت و اضطراب
و دفع دشمن و امثال اینها که معنی است باعث زیادتی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت که بر هر ذی شعور مطلع
ذکی بر هر است چنانچه ابعیض بتمامیت اهل اسلام از هندی و سندی و رومی و ختن و ماوراء النهر و بلخ و
بخارا و چین و ماچین و سمرقند و تاتار و عراق و شام و از ایران زمین تا تا بگوش ظاهر شنیده اند و بچشم ظاهر دیده
و بگوش و بچشم قلب اطمینان و یقین حاصل کرده اند از اینجهت دست از مال و جان و اولاد و عیال و اقربا بر داشته
و سر بیابان محبت آن نهاده اند تا بحرم تقبیل خود شان سر بر اجماع و نالند بچه و چهره هر یکی بر دیگری سبقت کرفته
تا از تقبیل شود جهت قرین بر هم چنین بطریق سطوع قبور و عرش درجات ایشان را در اقطار و اطراف جنین حرم
خود بخانه مقرر کرده که بمنزله حرم انشاء اعلاء کلمه حق باشند و آثار و نشانهای شعائر دین او باشند چنانچه در کافی
کلینی روایت کرده از ابو علی ابو عبد الله حضرت صادق علیه السلام ماثور است که فرموده مکه حرم خداست و مدینه حرم محمد صلی الله علیه و آله
و کوفه حرم علی بن ابیطالب علیه السلام الحدیث هذا انشاء اعلاء کلمه حق از آثار و نشانهای مضاجع شریف و بقاع عرش
درجات ائمه اطهار شاهد صدقیست بر حقیت و حقیقت ایشان که از طریق تواتر شنیده شده و رسیده است
از جناب پیغمبر که با امیر المومنین فرموده اند که و الله که کشته خواهی شد در زمین عراق و مدفون خواهی شد در آنجا حضرت
امیر المومنین ع گفت یا رسول الله چه ثواب کسی دارد که زیارت کند قبرهای ما را و عمارت نماید و بجهت و جو نماید
آنها را گفت ای ابو الحسن بدرستیکه خدا بنده است قبر تو را و قبر اماما از فرزندان تو را بقعه ی چند از بقعه های بهشت
و عرصه چند از عرصه های بهشت و بدرستیکه خدا کردانیده است دلهای نجیبان از خلقش را و بر گزیدگان بندگان از
بندگانش را که میل مینماید بسوی شما و بر میبابند خواری و اذیت را برای شما پس عمارت میکنند قبرهای شما را
و بسیار زیارت میکنند آنها را برای تقرب جستن بجناب بعقدس الهی و برای دوستی ایشان مر رسول خدا را یا علی ایشان
جماعت مخصوص اند بشفاعت من و وارد میشوند بر حوض من و ایشان زیارت کنندگان منند فردا در بهشت
یا علی هر که معمور کرداند قبرهای شما را و بجهت و جو نماید و رعایت کند آنها را چنان باشد که یاری کرده باشد حضرت
سلیمان بن داود علیه السلام را بر ساختن بیت المقدس و هر که زیارت کند قبرهای شما را ثوابش برابر است با ثواب
هفتاد حج که بعد از حج واجب کنند و از گناهان بیرون آید در وقتی که بر گردد از زیارت شما مانند روزی
که از مادر متولد شده است پس بشارت ده شیعیان را و دوستان خود را از نعمتهای بهشت و آنچه موجب روشنی
چشم و شادی دل گردد با آنچه چشم ندیده باشد و گوش نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد و لیکن جمعی از

و مکمن [illegible] از محقق

اراذل مردم

اراذل مردم سرزنش کنند زیارت کنندگان قبرهای شما را چنانچه سرزنش کنند زن زنا کننده را بزنا و ایشان
بدترین امت منند نرسد بایشان شفاعت من و وارد نشوند بر حوض من الحدیث پس ظهور آثار و نشانهای صدق
این حدیث مذکور از کلام پیغمبر که بگوش شنیده میشود و بچشم دیده میشود همانست که آنجناب فرموده است و هر چه
دستوری داده است در باره زائرین ایشان از آنچه که معلوم کردی باید بایشان برسد تماما مطابق النعل بالنعل بمحل
ظهور رسیده و میرسد چرا که حیثیت کشف کروب و دفع هموم و ادای دیون و شفای امراض و رد کار شدت و اضطراب و دفع
دشمن و زیادتی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت و امثال اینها مانند زائرین حرم خدا و چه از حیثیت تلثت زائرین ایشان
که بمنزله زائرین حرم خدا اند نسبت بتمام مذاهب بعضی چنانچه زائرین حرم خدا مخصوص باهل اسلام است همچنین زائرین
قبور ائمه اطهار مخصوص بشیعیان امت یعنی شیعیان اند و چه از حیثیت سرزنش و شماتت جمع اراذل که آنجناب خبر داده و
تماما بچشم سر دیده میشود دلیلند بطریق حصول یقین که ایشانند قایم مقام پیغمبر و پیغمبر است قائم مقام و خلیفه خدا
در دنیا و شفیع امت است در آخرت و صاحب حوض کوثر و شفاعت او در آخرت بجماعت اراذل امت که سرزنش کنند آنهم
مر شیعیان را مذکور و ثبت ایشان بقایم مقامی اولی نرسد و وارد بحوض او نشوند آنچه آنجناب خود فرموده و مصداق
صدق و صحت این خبرها ناظهور و صدق این کلمات آنجناب است که هر یک در مقام خود بمحل ظهور رسیده و میرسد
و باهل عالم مبرهن است پس حقیقت این معنی ایضا حق باشد که این جماعت اراذل ستمکاران و جفاجو باشند پس
باشند ایشان مر آتش دوزخ را هیزم که بایشان آتش دوزخ افروخته شود کما قال الله تعالی فی سورة الجن و اما
القاسطون فکانوا لجهنم حطبا هذا مضاجع شریف و بقاع عرش درجات حضرت ختمی مرتبه و اوصیاء او
صلوات الله علیه و آله اجمعین چون حرم مکه در اشرف اماکن ارضیه متمکن و از اعلام و نشانهای دینند و باقی
و پایدار خواهند تا در آسمان و زمین برپاست پس حقیقت این امور دلیلیست روشن بر حقیت ایشان
که بر تمام عالم هویداست لاسیما کربلاء معلا و صاحب الجنب حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام پس
از امکان و صاحبان عجیبست چه بعد از تامل در اخبار وارده متواتره امکان شریف و آنجناب از خیش
نتایج و ثمرات از امکان بواسطه صاحبان بزائرین و مجاورین و متوسلین او هم چنین تامل در اخبار
وارده متواتره صاحب الجنب کردن و بعد در عالم حس و مشاهده تحمل اخطار ظهور نتایج و ثمرات مأثوره
انجا کردن که بیان تصحیح بخیه میشود هر اینه دلیلیست بر استقامت طریق مستقیم و رسیدن بر
نتایج و ثمرات ولایت ایشان باشاره قوله و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه
و ایضا حجتی است بر اعراض کنندگان و در کرده انه که از ذکر خدا و رسیدن بعذاب الیم لقوله و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه
عذابا صعدا چنانچه تفسیر و تاویل این آیات گذشت ایضا در تاویل این آیه علی بن ابراهیم آورده که بعضی از کفران نعمت
امامت کردند تا غایتی که امام معصوم مظلوم را شهید کردند ای و الله تا سطون و ستمکاران که از نعمت ولایت محمد و آل
محمد اکرم چنانکه کردند لاسیما ستم و ظلم را در حق خامس ایشان حضرت ابی عبد الله الحسین با انتهای رسانیدند و آنجناب
هم برای حفظ دین خدا که سرکنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف است بجهاد شهادت الهیه که ظهور معروفیت خود بجا در

چنانچه بعد خدا مخصوص آنجناب خواهد آمد
ع

طریق دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم از اصول خمسه دین در اثبات حقیت مراتب مقام نبوت و امامت سلوک معرفه است من حیث اسرار شهادت خامس ایشان که حفظ دین اسلام نموده شد به سبیل عصمت و ولایت

(در حاشیه: نخستین از طریق شهادت ثابت)

حضرت خلق متوجه انجناب در مقام جان نثاری خود و فرزندان و برادران و اصحاب و احباب به بذل مال و اسیری اهل و عیال برآمد و چون در مقام عبودیت کوشید و جد و جهد نمود که ممکن باشد به عبد الله کردید پس اگر چشم بصیرت باشد از برای کسی هر آینه میبیند که حق به شهادت دادن این بزرگوار حفظ دین اسلام نمود از اندراس و انطماس و التباس مبطلین و شاکین به منزله محبت الهیه به ظهور معروفیت رحمت و عدل چنانچه در طریقه خمس علت خلق محقق شد بنفعه لهذا بنا بر این شهادت انجناب بالخبته بعامه ناس لطف و از اعظم الطاف بجانب و مؤید بنیانیست و دلیل محکم بر اثبات ولایت و نبوت و توحید و حقیت معاد و عدل زیرا که مکرر در هر سال و ماه و هفته و ایام از فرق مظهر منوط انجناب و انجال بعزیز او در اطراف و اصقاع و از تربت مبارکه او انقدر معجزات و کرامات به عرصه ظهور رسیده و میرسد که از بیان خارج است نظر بر اینها عاجز است و این معانی دلیل است مر خلایق را به حقیت دین اسلام و اثبات نبوت خاتم سید انام چنانچه کرامات و معجزات انجناب بظاهر و پدید بلاد و اشکار میشود سیما بالغیبته بکسانی که از خوجه اسلام و تشیع دور و در بلاد کفر و شرک واقع اند که نکته بوشیده ظهور کرامات و خوارق عادات و معجزات از هر یک از ایشان علیهم السلام در هر زمان و هر مکان و به هر کسی که باشد بطریق عموم دلالت است بر ظهور و حط حقیقت عدل الهی که اتمام حجت کند حقیت ایشان را به عامه خلایق که معذور از دلیل حجیه کسی نباشند لهذا برای روشنی دین حق کردهت و عدالت خداوند جل خود را که مظهر رحمت و عدل اند نصرت میدهد به ظهور کرامات و خوارق عادات و معجزات باهرات تا باین واسطه معتقد ایشان شده اطاعت کنند فرمان خدا را در اینجمیع اوامر و نواهی تا باید رحم کرده شوند از عذاب برهنمائی جهت شامل ایشان لقوله تعالی فی سورة آل عمران وَاَطِیعُوا اللّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ چنانچه نصرت خواهد را بیشتر از ذکر و مذکان بدین حق که نصرت دین او بجا آورند و اسبیت الحضا در جمیع ظاهرین نداد بلکه نصرت میدهد خداوند ناصر دین خود را و استوار سازد قدمهای ایشان را و تقویت دهد دلهای ایشان را لقوله تعالی فی سورة محمد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ از اینجا و از اینجهت باشد ظهور کرامات و خوارق عادات از جمیع طاهرین علیهم السلام چون امام زادهها و کرام مثل جناب ابا الفضل العباس سلام الله علیه و امثال ان بزرگوار و مثل علمای اعظام که در ترویج شریعت و نصرت دین حق وارث انبیاء و خلیفه خداوند در میان بندگان و امثال ایشان از خوبان و صلحا که بر اینجانب فضل و ترویج نصرت داده شده اند از جانب خداوند از نجاست اجابت دعا در سر قبور هر یک از ایشان چنانچه در توضیح تحقیق و اجابت الدعا تحت قبته کرامت از خصایص جناب سید الشهدا است تحقیق خواهد شد انشاء الله لهذا انتقام جبار

(در حاشیه: براهین عظام)

خصایل علماء العظام کثر الله امثالهم بعد از غیبت قائم علیه السلام که حوا اند که نائب مناب او بسوی خدا و در اهتمام ترویج خلایق بدین حق و سزاوار ترین خلایق اند در عمل کردن و امر خدا و اعراض کنندگان از محرمات خدا و ایشانند از حقوق و لحیه و تجربه و ترک نشود از ایشان که را دین کو و سید تقریب نمایات حاملین احکام و جمیع ملل اسلام و مطلع به حقیقت مصالح و منافع در واقعه و بصیرت مقتضا در شهود و منع کنندگان اهل دین بدلیلهای خدائی و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا اند از دامهای شیاطین و سرکشان او و از دستهای ناصبیها و امثال او که هر آینه اگر این طایفه از امثال مرابطین در شریعت سید المرسلین نبودند و حدود را حفظ از تحریص و تشدید حق نمی نمودند نمیماند احدی مگر

انکه برگشت از دین خدا ولیکن ایشانند نگاه دارنده مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان او را و ایشانند بهترین خلایق در نزد خدا چنانچه ایشانند دارو و مذکوره ناصر و معین است پس اگر بعضی بعد ندعمل ایشان نیز باطل و بد دار دو دین نصرت یا فته غیبت شد زیرا که خدا و ند باطل را نصرت نمیدهد بلکه مقتضای اعمال و نیات ایشان لغزیدنک و بر بر داشته در دنیا و نزدیکی عقاب برای ایشان حاصل شود کما قال تعالی وَالَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ پس نصرت و مثوبه مؤمنان بسبب انست که خداوند دوست انکسانیست که ایمان اورده اند و ناصر و معین دین او اند و اضلال و عقوبت کافران بسبب انست که نیست هیچ دوستی مر ایشان را چنانکه میفرماید ذَٰلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَأَنَّ الْکَافِرِینَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ لهذا ناصر و معین دین بودن علماء العظام در حوزه اهل ایمان و تابعین ائمه انام که بنظر بصیرت دیده میشوند شاهد صدق است بر حقیت و حقیقت انجناب ائمه انام بسمع شنیده میشود بر حسن فضایل پسندیده علماء امامیه نسبت با امت و رعیان محمد و آل او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین دلالت بر رحمت و الدیت دارند چنانچه فضایل ایشان علیهم السلام نسبت بعلماء العظام دال دو معانی میباشند لهذا مجموعا و بحسن فضایل پسندیده ایشان که عقل مصدق انست دلالت بر اثبات تمام مقامات ائمه الطاهرین و خلفا و حقیقه ایشان است بعد از پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و آله و سلم بمنزله وجود سلسله جلیله علویین

(در حاشیه: شئون مراتب خیر ایشان)

و شجره طیبین که ایشان آثار و نشانهای صدق و حجیت حقیت و حقیقت محمد و آل محمد اند در میان خلق که بمنزله نهر از منبع نبوت و ولایت جاری میباشند تا قیامت قایم شود پس یکی دیگر از دلایل حقیقت و حقیقت محمد و آل محمد صلوات الله علیه و آله ظهور و کثرت و شئون مراتب خیر بودن شجره طیبه علویین میباشند برای خلق از جهات عدیده که بدیده بصر قول خدا بنعم هویدا و روشن است چنانچه اشاره از قول انا اعطیناک الکوثر که بعد ست که ما عطا کردیم بتو ای محمد عوض فوت ابراهیم کوثر را چنانکه در تفسیر الاهیجی مسطور است که مجمع البیان گفته و روی عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکوثر نهر فی الجنة اعطاه الله نبیه عوضا عن ابنه و ایضا در معانی الاخبار از محمد بن امین بواسطه ابن امین روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مرحمان در مقام دعا میگویند که جزاک الله خیرا عن محمد حوا حضرت فرمود کوثر نهریست که منبع ان از کوثر است و منبع کوثر از ساق عرش کنایه از نکته این حدیث شریف انکه شئون خیریه این سلسله جلیله نسبت بامت مرحومه و سایرین اهل دنیا و دین بمنزله نهر که از ساق عرش جاریست از منبع ولایت و نبوت نیز جاریست چنانچه طینت خوبان بزرگواران شربت ابحیاتیست از نهر کوثر که در میان خلایق از منبع نهر خیر ایشان جاریست چنانکه در جلاء العیون و حق الیقین احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان علیهم السلام از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنهای ایشان از طینت عرش افریده شده است چون حق تعالی خواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت ابحیاتی از زیر عرش بر میدارد و بنزد امام پدر او که میرد بگذارد که شامد و ان آب و تنق تر است از مسک و تلخ تر است و از عسل شیرین تر است و از برف سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از ان آب منعقد میشود الحدیث لهذا شئون مراتب خیر ذراری سلسله جلیله سادات برای خلایق نهریست جاری از منبع کوثر نبوت و ولایت بمنزله کوثر که نهر از زیر عرش جاری

طریق دیگر از جمله بخش سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیه مراتب و مقام نبوت و ولایت سلوک معرفة است مراتب آل ثانیا بالبدیهه من حیث ذوات ایشان که آثار و علامات و انشاء اعلاء کلمه حق اند

وایشانند از نسل طیبتان بزرگواران و از نسل ایشان از انجهت شئون مراتب ایشان ظهور خیر است برای خلائق
بحسب مراتب مودت و محبت و رعایت احسان هر کس نسبت بایشان تربیت ظهور خیر ایشان برای او حاصل است بجز از
تربیت ظهور خیر خود از بزرگواران نسبت بخلائق نیز بحسب مراتب مودت و محبت و رعایت احسان هر کس نسبت بایشان
برای او حاصل است چنانچه ظهور خیر ایشان بر اهل مودت و محبت و رعایت کننده بایشان واضح و مبرهن و بعنوان
تصحیح بحیثیه شد که جای توهم و اشکال ملحوظ ایشان نیست چنانکه هر گاه کسی را در این توهم و اشکال املا
شود بواسطه عدم تجربه و التفات اگر موافق باشد و یا بواسطه عدم موالات و ملازم بودن بایشان بجهت حد و شعور
خارجه که او را عارض شده و منافق شده باشد پس هر یک از دو طریق مذکور که باشد برای رفع توهم و اشکال خود
نسبت بذات مقدس درجات سلسله جلیله علویه این اقوام احسان خود را استوار دارند و لو حبر هر ثابت بایشان
بقدر حبه باشد البته از منبع خیر ایشان ابر بحیح قلبشان که محل تعلق عقل است خواهند دید چنانچه سابقا اشعار از قوله
فی سورة الجن وان لو استقاموا على الطريقة لأسقيناهم ماء غدقا تحقیق شد نیز که مصداق متعالی او به مذکور دیگر
قوله تعالی است فی سورة الشوری ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا و هر که کسب کند حسنه را که آن مودت
محبت اهل بیت رسالت پناه است زیاده کردانیم برای او در آن حسنه نیکوئی را یعنی که ثواب آن حسنه را مضاعف
کردانیم چنانچه ایضا فرموده فی سورة الانعام من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاید بخصلتی پسندیده و نیکو پس مر
او راست ده برابر مانند آن در روایت است در خلاصة المنهج که چون معتقد این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
حضرت رسول دعا کرد که اللهم زد لامتی بار خدایا بر این بیفزای برای امت من حق تعالی فرمود من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة گفت بار خدایا بر این بیفزای این آیه آمد فی سورة الزمر انما يوفى الصابرون
اجرهم بغير حساب لهذا مصداق حسب نیکی بذل در مقدار حبه مودت محبت و تا ایمان اثنا عشری در جهانها
مثل است که ایضا خداوند در کلام خود فرموده و بدیعه بصر نیز روشن و وجدانی هر ذی شعور است کما قال الله تعالی
فی سورة البقرة مثل الذين ينفقون في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء
والله واسع عليم پس از تکاثر و اکتساب اعمال حسنه نیک مقتضای این قدر فائدست از انجا و از انجهت که خداوند قرار
داده حق ابوی ایشان در موالات که ایشان بواسطه دادن این حق بر ایشان و صبر در طاعت امر خداوند دادن
بنتیجه خیر ایشان رسیده اند بجهت نضارت ایمان و ایقان بملازمت موالات ایشان باشند لقوله تعالی فی سورة الانفال
واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم آمنتم بالله
الخ لهذا خمس اموال است که حق ذوالقربی و ذریه او مستحق سلطنت و عزت رسالت انتساب نباشد الاحسن آیت
نسبت بایشان علیهم السلام که دلالت بر مودت و محبت ایشان میکند کما قال الله تعالی فی سورة الشوری ذلك الذي يبشر الله
به عباده الذين آمنوا وعملوا الصالحات قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا
ان الله غفور شكور مضمون انکه این ثواب از تواجلیست که بشارت داده بان خدای تعالی بندگان خود را آن بندگانی
که ایمان آورده اند و کرده اند کارهای پسندیده و نیکو تا بسبب این سرور و بهجت در علم عبادت افزایند و در

و در وظایف

و در وظایف طاعت جد و جهد بتقدیم رسانند بگوای محمد مر اهل ایمان را که نمی خواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزد
و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم مگر طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن در اهل قرابت
و هر که کسب کند نیکوئی یعنی چیزی که موجب قربت باشد زیاده کنیم مر او را در آن حسنه نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را
بدرستیکه خدای امرزنده است مر سیئات بندگان را شکر کوینده است یعنی معامله میکند با بندگان معامله شکر
کوینده یعنی ثواب طاعت ایشان را بوجه احسن میدهد حکمت از نهی میتوان کرد شکور یعنی قبول کننده شکر باشد حاصل انکه
اقتراف حسنه که عبارتست از ورزیدن و کسب نیک مراد مودت و محبت اهل بیت و ائمه اطهار باشند چنانچه
در عقیده سادسه که بیان کشف از معنویه اخبار طیبت است تحقیق شد دانسته شد وایضا سابقا در تحقیق لفظ احببت
ان اعرف تحقیق شد که محبت خدا تعالی نسبت ببندگان ایصال خیر رحمت و منفعت است و دوستی بنده مر خدای را
محبت خدمت و طاعت پیغمبر و متابعت اوست در انچه از نزد او سبحانه آورده چنانچه قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله تحقیق شد پس هم چنین اقتراف حسنه که آن مودت و محبت ائمه اطهار و اهل بیت پیغمبر است مصداق محبت
بایشان مر محبین را متابعت و پیروی و اطاعت ایشانست در انچه از جانب خدا بواسطه پیغمبر بایشان رسیده است
و ایشان امر و نهی فرموده اند پس مراد از مودت و محبت بذی القربی که آیه شریفه دلالت بر وجوب آنست یا
پیغمبر اطاعت و پیروی قول و فعل ایشانست چنانچه محبت ایشان مجملا تعالی عبادت و اطاعت او امر و نواهی او سبحانه است
و محبت خداوند نسبت بایشان ایصال خیر رحمت و احسان و افضال او است بجهت عبادت و اطاعت ایشان مر او
سبحانه را لهذا محبت نوعی است از اراده و تعلق اراده بجلب و احداث منافع باشد و تعلق او بذات و صفات الهی
محال باشد چنانکه در تحقیق لفظ احببت ان اعرف سابقا تحقیق شد که مراد از احببت ان اعرف عبادت
باشد از محبت او سبحانه مر محبت اطهار رحمت و عدل و این نیز نوعی است از اراده و تعلق اراده بجلب و احداث منافع
ظهور فضل باشد پس محبت بتحصیل طاعت و اجتناب از معاصی بدست آید چنانچه محبت بظهور معروف و تخویف الهی
رحمت و عدل که واجب بود نه بقوت و ظلم چنانچه آیات و اخبار و دلالت بر این معنی دارد از انجهت جمعی از متکلمان نیز براین
قائل اند حکی بعضی از حکما و عرفا و محققان ایشان که این قول نزد ایشان ضعیف است بلکه باعتقاد ایشان محبت
از حق و با حق و توقع نیاید و گفته اند که محبت نه معلوم است و نه مکتسب و نه بتحصیل طاعت بدست آید و نه باجتناب
از معصیت این درک نباید بلکه بفضل و موهبت او روی نماید و این معنی که ایشان قائل شده اند و اعتقاد دارند
که ره اند متناقض و خلاف عقل و شرع باشد چنانچه از اشاره تحقیق مذکور معلوم شد لهذا حق کلام در این مقام
که مطابق عقل و شرع است بیان مسطور است لا کلام تناقض و خلاف نیز که از برای هر علم و اثاری که حق و صدق باشد
حقیقی هست از برای هر علم که صواب است او را اصل و حقیقتی میباشد بمضمون حدیث مشهور نبوی که ان علی کل حق حقیقة
و علی کل صواب نورا پس بودن آثار موالات و نشانه محبت و مودت عبادت و اطاعت است در ظاهر جوارح و اعضا
که کاشف و دلیل است بر بودن موالات و مودت در باطن قلب نیز که مودت و محبت امر ثابت باطنی پس اورا
آثاری و علاماتی در عالم جوارح و ظاهر انگیخته میباید که باشد تا انکه بسبب آن آثار و علامات یقین بحقیقت و بود

طریق دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت مراتب و مقام نبوت
و ولایت سلوک معرفت است مر سالک الی الحق را من حیث نظر بظهور کرامات سادات حسینی در عالم
ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله که محبت و مودت بایشان اجر رسالت است

ان در قلب و باطن حاصل شود و از غیر خود ممتاز کردد چونکه ادعای حقیقت و امر باطنی بدون آثار و علامات عجز و
و غریب است حاصل و حقیقت ندارد چنانکه گفته‌اند عقاید قلبیه و کیفیات باطنیه چنین باشد و وجود حقایق باطنیه
بدون آثار و علامات ظاهریه در وقت قدرت و عدم مانعیت ممتنع و محال است بمقتضای عقل و نقل لهذا لازمه
مودت و محبت اطاعت و پیروی امر و نهی محبوب است و آن آثار و علامات حقیقت مودت و محبت است پس مودت و محبت محمد و آل
او صلوات الله علیهم اجمعین اطاعت و پیروی ایشان باشد در حیات و ممات و غیبت ایشان و در وقت نبودن و غیبت ایشان
محل تعلق آثار مودت و محبت بایشان منحصر است بعد و ذریه و اقربای ایشان است چنانچه ایشان اعضای اهل الله کلهم
حق ان بزرکوان پس اطاعت امر ایشان که آثار و علامات صدق و صحت مودت و محبت بایشان است اولاً دارد محل است که تعلق
بمال میکیرد بذراری این بزرکواران در حال غیبت و نبودن ایشان بکیفیت عمل تکلیف دوم احسانات مستحبه است
نسبت بایشان از حیث اعانت مالی و تعظیم و تکریم و احترام و خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و خشنودی ایشان که
از خمس طیبه اند تماماً اتفاق و کسب حسنات در امت و انچه تفضیل و ترغیب انبغای نسبت بایشان از آیات
و اخبار مستفاد میشود در کتاب کلام طیبه مسطور و غایت و نتایجه هر یک از احسانات بایشان راجع بخود احسان
کننده خواهد بود و عکس آن که اهانت و بدی بایشان باشد از حیث نادر حسن بایشان و احسانات مستحبه دیگر
ایضاً هر یک از اهانت ایشان راجع بخود اهانت کننده ایشان باشد کما قال الله تعالی فی سوره بنی اسرائیل ان
احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها فاذا جاء وعد الاخرة الخ لهذا وجوب خمس بال محمد صلوات الله علیهم و ادای
حق سلطنت و ترویج آنجناب نباشد بلکه تمام احسانات امت نسبت بایشان که ترغیب و تفضیل انها از شرع
ناشی شده اند وسیله خیر اند بجهت سعادت امت بکوثر آنجناب در دنیا و آخرت و اما سعادت امت بکوثر
آنجناب در دنیا همین آثار و ثمر و نتیجه فواید احسانات بذراری آنجناب است که در اخبار و روایات وارد
یافته و بدیده بصر تماماً در عیان تصحیح و تجربه شده اند و یقین فؤادی حاصل شده است بحقیقت حقیقت
محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و اما سعادت امت بکوثر آنجناب در آخرت ایضاً از آیات و اخبار
مستفاد است اولاً حقیقت و وجود آن از کوثر ظاهریه دنیویه بمضمون الظاهر عنوان الباطن محقق شود
و ثانیاً سعادت امت بکوثر آخرت آنجناب ایضاً بدلالت عقل و نقل از طریق سلوک کوثر ظاهریه دنیویه
بکوثر باطنیه اخرویه خواهد رسید و از هر جهت کوثر ظاهریه نمونه کوثر باطنیه است بمثل نمونه بودن
ولایت ائمه اطهار در دنیا بصراط آخرت چنانچه در بهشت معاد متحقق شود لهذا شئون مراتب کوثر
آنجناب که سلسله جلیله سادات و ذراری در اقطار ارض و مترتب آثار و ظهور و ثمر و نتیجه فواید احسانات
بایشان محقق است متفق و دلیل است بر برهان بر اثبات حقیقت و امامت ائمه اثنی عشر و خلافت حقه ایشان
مطابق نص متواتر پس از آنجا که قطع لبیب منعش خواهد شد تنبیه شریف تکمله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی که دلالت بر طریقه صفت عمل خواهد کرد و هو المطلوب این بود اجمالی از مفصل دلایل ظاهره
و نشانهای بیقدرت خدایتعالی برای که هیکه تعقل کنند بخلق سموات و ارضین پس اجتهاد کنند در تعقل کردن

این آیات دلالت

ترتب

۳ اجر نبوت اعنی مودت ذوی القربی او باشد و این

این آیات دالّه بر معرفت نبوت و ولایت که آثار و کواشف علامات صدق و صحت حقیقت توحید و مظهر
عدل الله بمنزله اجتهاد در تعقل دلایل ظاهره و نشانهای بیقدرت خدایتعالی که باعث معرفت و شناختن
اوست پس اینجا اجتهاد در تعقل دلایل ظاهره و نشانهای قدرت خدایتعالی باعث معرفت و شناختن آن حضرت کردید حاصل
اید ایضاً همچنین اجتهاد در تعقل آنها باعث معرفت و شناختن مراتب نبوت و ولایت است و بجمیع مراتب
ایشان که آثار و علامات صدق و صحت توحید و مظهریت عدل الله از دلایل ظاهره بعنوان مقدمه معرفت آن آثار
مراتب ایشان حاصل است زیرا که مراتب ایشان که مظهریت منصبی است عظیم و مرتبه‌ایست روحانی از
امور لطیفه ربانی که عقول بکنه وی عقول و احاطه نمیکنند به بیان او و ارقام و اقلام نمیتواند لهذا معرفت به
حقیقت ایشان بوجه تعدد و امتناع و مرتفع از آنست که ادراک کرده شوند باعراض و کیفیات علم
معقوله بخواص و آثار بمنزله معرفت بصفات صانع واجب تعالی از اینجاست اشاره قوله تعالی فی سورة الجاثیه
که ان فی السموات والارض لآیات للمؤمنین الی قوله تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله
وآیاته یؤمنون دلالت کند این آیات ظاهره و نشانهای قدرت خدایتعالی در تعقل معرفت صانع و مظهر
عدل الله آثار مراتب نبوت و ولایت و اثبات حقیقت ایشان چنانچه همین آیات آثار مراتب و اثبات
حقیقت ایشان کیف ما کان محقق و پذیرفته شد و از اینمقام معلوم شد که معرفت خالق و شناختن انسانی آثار
مراتب نبوت و ولایت و آثار و علامات صدق و صحت حقیقت توحید و مظهر عدل الله بعینه لخالق و حقیقت معرفت
و شناختن خدایتعالی است با آثار در دلایل آفاق سموات و اقطار ارضین و انفس انسانی و اینجا اطلاق انفس باین شده است
در قوله تعالی فی سورة فصلت سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید زیرا آیه شریفه دلالت بر طریقه اثبات نبوت و معرفت باوست چنانچه در بعضی تفاسیر چون خلاصة المنهج
و تفسیر کاشفی وارد اند که ابوجهل حضرت رسالت را گفت یا محمد آیتی بما نمای تا تصدیق تو کنیم آنحضرت ماه را بدو
نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد بر ما سحر کرده و اگر نه شما جمعی را باطراف و جوانب روانه کنید چون روانه کردند همه مردمانی
که ساکن آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مبین این سحر جادوئی است که بهمه آفاق
رسیده و استمرار یافته حقتعالی این آیه فرستاد که سنریهم آیاتنا فی الآفاق الخ مفوده آنکه زود باشد که بنمائیم ما بایشان قدرت
خود را در اقطار سموات و ارض و در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت تا ظاهر گردد مر ایشان را اینکه خدا
حق است آیا کفایت نمیکند پروردگار تو اینکه او بر همه چیز گواه است مراد آنست که گواه او بر همه چیز کفایت میکند تو را و
بعضی دیگر از مفسرین این آیه را چنین تفسیر کرده اند که زود باشد که آیات قدرت ما را در آفاق و انفس که پیغمبر
خبر داد از افاضه هدایت بایشان باین جماعت منکرین در مخارج تا معلوم ایشان شود که پیغمبر بر حق است و خبر از غیر واقع
نمیدهد آیا کافی نیست پروردگار تو اینکه او شاهد است بر حق و مثبت نبوت تو است باظهار آیات و علامات
آفاق و انفس پس چون آفاق مقابل انفس واقع شده پس بحسن مقابله باید که مراد از آفاق غیر انفس باشد چنانچه در
ترجمه معلوم است زیرا که علما را بنا بقول مفسرین در معنی آفاق و انفس اختلاف بهشت وجه یکی بجهه مذکورات

۳ که مصدق بعثت این مقام بود

طریق دیگر از جمله بینش سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت مراتب مقام نبوت و ولایت سلوک معرفة انفسیه سالک خود است من حیث ذوات الانفس چه مرتبه نفس ناطقه با نفس نبوت و ولایت بالمآل یکی باشد

که گذشت و هفت وجه دیگر که در خلاصة المنهج مندرج است و نزد ارباب تحقیق آفاقی عالم کبیر است و انفسی عالم صغیر
زیرا که آنچه در عالم آفاق است مجملا در انسان مندرج است و لهذا گفته اند که انسان عالم صغیر است مجمل و جهان عالم
کبیر است مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالم شدن است بجمیع عالم و آن مستلزم معرفت حق تعالی است
و از اینجا است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه پس از اینجا بر خاطر لبیب محقق و
معلوم خواهد شد که عنایت لطف الهی در تکمیل معرفت عباد و معرفت مراتب نبوت که قرین معرفت معبود بحق است تعالی
صفت عدل اقرب نیز آورده یعنی چنانچه دلایل آثار آفاقی را نشانهای صفات افعال خود قرار داده و دلایل آثار
انفسی را نشانهای صفات ذاتیه او در چنانچه در بینش توحید محقق شد پس هم چنین باین قرینه ایضا دلیل بر اثبات
مراتب نبوت را در آفاق و انفس خود ذکر نموده باینکه دلایل آثار آفاقی را از آنچه منصوص شود در عالم ظاهر که بمنزله
در کلام خود تشبیه و صفت مقامات را بآنها فرموده و کنایه آورده برای تعیین و تحقیق مراتب نبوت و ولایت و وظایف فضایل
هر یک از مراتب را بمنزله صفات افعالیه خود بحانه چنانچه اشخاص و متصادره در تشبیه و صفت مقام مراتب نبوت و ولایت بآفاق
و انفس و قرآن باشتمال خود قرآن معلوم و محقق شود در اشاره آن ثم و دلایل آثار لطایف صنعت و بدایع حکمت نفس انفسی
که مقابل نمونه آفاق بجنس مقابله معنویه است ایضا تشبیه و صفت مقام مراتب او را که تجلی است بفضایل قدسیه و ملکات
نفسانیه و بجمیع کمال و مقامات شدن بآن مراتب صفت قلب کلی است کما ینبغی بیان شد تا از آثار و نشانهای لطایف صنعت و بدایع حکمت
قلب که متعلق نفس ناطقه انسانی است و نفس ناطقه از اجسام لطیفه ربانیه که صادر از عالم امر و متصرف در بدن است بتصرف
تدبیری و مدرک اشیاء و مبدء تعقل کلیات و منشرح الصدر است بنور معرفت و هدایت از جانب پروردگار و
توجه او و او است دلیل بر حسن تکالیف شرعیه و او است روح الایمان و حقیقت انسانیه انسان که بر سایر مخلوقات
ترجیح داده بسبب او است و از اعظم قوای متشاده او است عقل و از جنود عقل است معرفت و خصوصیت او بلا مراء
و کیفیات بلکه معقولات بخواص و آثار و لهذا مرتبه قلب با مرتبه نفس نبوت بجمیع کمال و مقامات شدن هدایت یکی
یکی است پس استدلال بقلب که متعلق بنفس ناطقه است مفتاح و فتح الباب طریق معرفت است بر حقیقت مظهریه
و تعیین مراتب نبوت و ولایت و وظایف فضایل ذاتیه هر یک از مراتب را بمنزله معرفت خود بحانه بصفات ذاتیه که
بواسطه لطایف و بدایع صنعت روح الحیات انسانی از انسان استعرف بصفات ذاتیه خود نموده چنانچه در توحید صفات
محقق شد پس هم چنین از خواص و آثار و نتایج و کیفیت قلب که متعلق بنفس ناطقه است خواص و آثار و کیفیت و نتایج
وجود نبوت و مراتب ولایت او محقق شود تا معرفت بحقیقت این مقام مصداق صدق و محبت حقیقت توحید
شود چنانچه مراتب نبوت خود آثار در کواشف صدق و محبت توحید است وهو المطلوب پس هر گاه مطالب مذکوره معلوم
تو شد و مقصد سلوک طریق معرفت نبوت و مراتب ولایت بچنگ آمد پس بگوش هوش مستمع باش و بچشم بصیرت
بینا تا بمضمون الظاهر عنوان الباطن مکمل حق حقیقت و کل صواب نموده از آثار کیفیات قلب که ناشی از انسان
و شاهد بر صدق وقوع آثار آن آیات کتاب الله و احادیث ائمه الهدی است چه به نشود بآثار مراتب نبوت
و ولایت زیرا که محقق شد که مراتب قلب با مراتب نبوت از امور لطیفه ربانیه اند و بجمیع کمال و مقامات شدن یکی

طریق دیگر از جمله دلایل اثبات معرفت حقیقت مراتب مقام نبوت و ولایت معرفت خاصه نفس و ذوات الانفس است

بس امور لطیفه ربانیه حکم بوجود آن میشود و لیکن حقیقت و جوهر او دانسته نشود چون امور محسوسه مانند
سماء که محسوس و دیده میشود اما حقیقت و جوهر آن دانسته نشده مگر بدلالت آیات و اخبار و ماثوره مجملا یا نوع مشهود
پس هم چنین است مثال قلب و مراتب نبوت و ولایت که حکم بوجود قلب میشود و لیکن حقیقت و جوهر او دانسته
نشود و هم چنین سماء نبوت و بروج ولایت محسوس و دیده شده اند و آثار آنها نیز پیدا است اما حقیقت و جوهر
آنها دانسته نشده الا بدلالت آیات و احادیث اجمالی دانسته و یافته در شعور عاقل اکتسب نیست که حاجت بتکلیف او
مفهوم شود و لهذا استدلال مراتب نبوت بقلب منوط باستشهاد کتاب الله و احادیث ائمه الهدی است از آنجهت ابتدا
متمسک بکتاب الله شد و از آیات آن متعرف بقلب شد و از معرفت قلب متعرف بمراتب نبوت شد من جمله قوله تعالی
سورة الزمر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه که دلالت تمام است این آیه شریفه بر مدعا زیرا که علما محققین
بر آنند که ایراد صدر بجهة آنست که ادراک و وصول اشیاء از آنجا ناشی میگردد زیرا که صدر محل قلب است و قلب محل نفس
ناطقه و نفس ناطقه مدرک اشیاء پس آن منشرح الصدر است بنور معرفت و هدایت از جانب پروردگار خود و توفیق
او چنانچه در بیان تحقیق آیه شریفه در تمهید و اعراب بیانه علیک بمقام مذکور و این مقام بیان تحقیق حقیقت قلب و استدلال
آنست بر مراتب نبوت از جهات عدیده از استدلال الاول از جهت واحد و یکی بودن قلب است که دلالت میکند بر یکی
بودن بر وحدانیة الهی چنانچه فرموده فی سورة الاحزاب ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه پس از اینجا دانسته خواهد
شد مراتب عدیده برای انتساب که ما فوق آن منصوص نشود و انبا ذی مراد در آنها باشد زیرا که گفته اند مراد از
قلب عقل خواهد بود و تمیز عقل بقلب جهت آنست که قلب محل عقل و فهم و ذکر است و محل آن صدر است و کر همکم
کان کرده اند که محل تفکر و تعقل و تدبر و ملغ است حق بحانه بایراد قوله فی سورة الحج و لکن تعمی القلوب التی فی
الصدور تبطلان کمان این کرده و تصریح نموده که محل آن صدر است و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که شر العمی
عمی القلب یعنی بدترین کوری کوری دل است و نیز از آنحضرت مرویست که اعمی العمی عمی القلب یعنی کورترین کوری کوری
دل است پس مراد از دل قلب باشد و قلب محل عقل و عقل متعلق بنفس ناطقه و نفس ناطقه مدرک اشیاء و مدرک
اشیاء بودن نفس ناطقه صفت کمالیه او در او موصوف باتصاف صفت کمال واجب چنانچه در تحقیق صفات
ذات واجب یکی از صفات کمالیه ذاتیه او بحانه صفت مدرکیه او ست یعنی ادراک کننده چیزها ست به بیانی که سابقا
محقق شد و مفهوم از آن بیان آنکه معلوم شد که ادراک ناشی از شئون صفت عدل باشد چون صفات کمالیه
که ایضا تماما از شئون صفت عدل تحقق شده پس اتصاف نفس ناطقه بصفت درک اشیاء کما ینبغی باشد باتصاف
صفت مراتب ولایت او و نسبت بانضمام مراتب اعضای الهدی و عقل که متعلق بآنست بمنزله مراتب نبوت باشد و نسبت
بآن ثانی چنانچه عقل پیغمبری است در باطن پس از اینجا واضح خواهد شد که چنانچه نفس ناطقه متصف بصفت مراتب ولایت
و از خواص تقاضا ده او عقل که متعلق باو است عقل است هم چنین پیغمبر ظاهر موصوف باتصاف صفت مراتب ولایت
و از شئون ولایت او است مقام نبوت او بعینه نفس ناطقه که متصف بصفت ولایت و عقل است ایضا پیغمبر ظاهر
موصوف باتصاف مراتب ولایت و نبوت و مظهر هر دو میباشد چنانچه ظاهر از احادیث است قوله تعالی فی سورة البلد الم

طریق دیگر از جمله بیست و چهارم اصول عشره دین در مراتب اثبات حقیقت مراتب نبوت و ولایت در سیر و سلوک معرفت است من حیث المراتب و مقام ذوات الانفس زیرا که مرتبه نفس ناطقه با نفس نبوت و ولایت عجب مالکی باشد

نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده که مراد از عینین رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن حضرت مظهر نبوت و ولایت است و از لسان امیر المؤمنین علیه السلام و از شفتین حسنین و مراد از نجدین راه نبوت و ولایت حسنین علیهما السلام کنایه باینکه ولایت ائمه علیهم السلام تفویض ولایت رسول الله است باین چنانچه ولایت رسول الله تفویض ولایت الله است بمطابق قوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین الخ چنانچه اثبات آنها سابقا بلسان دیگر اشاره شد و شبیه در تشبیه و صفت تعالی بلفظ دیگر اداء شود اشاره تا دفع توهم بعض از شنیدن تقدم مراتب ولایت نسبت بمرتبه نبوت شود و بعض از مفهوم و مقصود حاصلا بید و ایضا استدلال دیگر از قلب نسبت بمراتب نبوت و ولایت که انسان تعرف و شناسنده و قبول کننده او باشد بطریق صدق و یقین بدون تردید و اشکال منسوب بودن اوست در صدد اعضاء و جوارح انسان از انجا بنخدا بیتم برای دفع شک و اختلاف جوارح و اعضا که گاه در امری متحیر و سرگردان باشند و این معنی در اثبات امامت دلیل است متقن و متین که هر صاحب دلیل راه نمای باشد که امام و پیشوای او اگر دل او در امانت نگرفته باشد بواسطه ترک یا نخل و سرنگون نشده باشد که گوش و چشم مالک و کار او از شنیدن و دیدن چیزی باشد برای او آلت و یقینا از عقل بمنزلت قلب نسبت بجوارح و اعضا که منسوب من جانب الله است حکومت و قضاء او نسبت با آنها بر به خواهد شد که ایضا امام و پیشوای خلق که باید در میان ایشان حکومت و قضاء کند باید منصوب من جانب الله باشد نه از جانب خلق لهذا استدلال با این دلیل محکم و استوار در اثبات امامت حقه که منصوب من جانب الله است چنانچه مؤید این حدیث در کتاب عین الحیات و حیات القلوب از کلینی و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق در خدمت آن حضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری که از علمای صوفیه اهل سنت بود چه گونه سؤال و بحث کردی هشام گفت فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا من از شما حیا میکنم و زبان من یارای آن ندارد که در حضور شما چیزی بیان کنم حضرت فرمود هرگاه ما شما را امر کنیم باید اطاعت کنید هشام گفت که بمن خبر رسید دعوی فضیلت عمرو بن عبید و نشستن او در مسجد بصره و افاده کردن او بر من بسیار گران آمد پس بعزم او روانه بصره شدم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد در آمدم دیدم که او نشسته و حلقه بزرگی بگرد او نشسته اند و او در جامه سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده و یکی بسته و یک جامه دیگر را ردا کرده و مردم از او سؤالها میکردند پس راه گشودم و در میان حلقه داخل شدم و در دامن همه ایشان بدو زانو نشستم پس گفتم ایها العالم من مردی غریبم و مسئله دارم رخصت میدهی که از تو سؤال کنم گفت بلی گفتم آیا چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤالیست که میکنی گفتم سؤال من چنین است و جواب میخواهم گفت ای فرزند سؤال کن هر چند مسئله احمقانه است باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم بان چه میبینی گفت رنگها و شخصها را گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت استشمام میکنم بوها را گفتم آیا دهان داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت بان مزه چیزها را میدانم گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت بان گویم گفتم آیا گوش داری گفت آری گفتم بان چه کار میکنی گفت چیزها را ازما میکنم بان صداها را میشنوم گفتم آیا دست داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی

و از جانب نیست جوارح و اعضا نیز ایضا

چه کار میکنی گفت چیزها را ازما میکنم گفتم آیا دل داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت بان تمیز میکنم آنچه را که بر اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح بس نبودند و از دل مستغنی نبودند گفت نه گفتم چرا این اعضا را بان احتیاج است با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتیکه این جوارح و اعضا شک میکنند در چیزی که بوییده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و از او حکم میخواهند که آنچه معلوم است متیقن شود و شک را زایل میگرداند گفتم پس خدا دل را در میان اعضا از برای دفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از آن و البته دل باید در بدن باشد و اگر دل نباشد امور را کار جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی پس گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خداوند عالمیان اعضا و جوارح بدن ترا بی امام نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر نمود که آنچه بدست یافته اند تصدیق ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و جمیع خلایق را در حیرت و شک و اختلاف گذاشته و امامی و مقتدائی از برای ایشان نصب نکرده است که اگر شکی بهم رسانند باو رجوع کنند که ایشان را براه حق مستقیم بدارد و حیرت و شک را از ایشان برطرف کند پس چون این را گفتم ساکت شد هیچ جواب نگفت پس بعد از زمانی بجانب من التفات نمود و گفت تو هشام بن حکمی گفتم نه گفت با او هم نشینی کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه گفت البته تو هشامی پس برخواست و مرا در برگرفت و در جای خود نشانید و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم نمود و گفت ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفتم یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد و بروایت دیگر گفت از شما اخذ کرده بودم اجزای آنرا و با یکدیگر تالیف کردم حضرت فرمود که ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده باین در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است الحدیث ایضا استدلال دیگر از معرفت قلب که چه بوده میشود بمراتب نبوت و ولایت آنست که این در عالم مخلوق شده اند از یک جنس بانواع مختلفه هر یک بیک نظام از تخلیق و ترکیب جزو اعضا و جوارح مثل سر و پا و دست و غیره که ملحوظ میباشند و هر یک نسبت بخود بمنزله شخص واحد و خلق و موجود و اعتبار خواهند شد عالم انفس که اشرف و نمونه عالم آفاق و بمنزله شخص واحد که خواهد بود قوام وجود او و حقیقت انسانیت انسان بوجود دل و سبب خلقت او همان قلب اوست که محل عقل و عقل متعلق نفس ناطقه اوست بتحقیق تام پس هم چنین عالم آفاق امکانیه چونکه انسان است ایضا باعتبار جنسیت او از اجزاء عالم آفاقیه و امکانیه که از حیث هر جزو بمنزله شخص واحد ایضا قوام وجود و نظام اجزاء ممکنه بمنزله قلب شخص واحد در عالم حقیقت دل او باید قلب و بواسطه اوست خلقت ما کان و ما یکون لهذا عالم کونیه را بنظر تحقیق قلبی است بمنزله شخص واحد یعنی چنانچه قلب شخص انسانی که تسمیه بعقل و محل آنست و مصداق حقیقت عقل حدیث العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان است و بصریح اول ما خلق الله العقل و مبادی اول باشد پس هم چنین بحسب منزله عالم امکانیه که عالم کبیر نسبت بعالم انفسیه ایضا عالم امکان را قلبی است مسمی بتسمیه عقل کل و مصداق حقیقت او قوله تعالی هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم الخ و قوله فی سورة الانبیاء و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین خواهد بود و بصریح اول ما خلق الله

در عالم آفاق و انفس

طریق دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم از اصول عشره دین مراتب اثبات حقیقت مراتب و مقام نبوت و ولایت
سلوک معرفت است من حیث المراتب و مقام ذوات الانفس زیرا که مرتبه نفس انسانی
با نفس نبوت و ولایت عجب مثال یکی باشند

ایضاً از مصادر اول باشد و بمقتضی لولاک لما خلقت الافلاک او علت غائی ممکنات باشد پس از اینجا محقق خواهد شد
که مراتب نبوت و ولایت مقام قلب عالم امکانی دارند و ایشانند قلب عالم امکان بمنزله قلب شخص واحد لهذا هر جا اتحاد
که قلب انسانی موصوف بانست مونث اینست از اتصاف مرتبه قلب عالم امکان که علت غائی ممکنات است بمعنی که در تحقیق
حدیث لولاک سابقاً محقق شد وهو المطلوب پس از اینجا کشف مراتب عدیده از اتصاف موصوف حقیقت نبوت و ولایت
بوظیفه لبیت خواهد شد زیرا که اولاً از مراتب صفت قلب انسانی که محقق شد وحدت اوست و یکی بودن او یکی بودن قلب
عالم امکانست چه از تسمیه او بعقل اشاره بمرتبه نبوت باشد و از تعلق عقل بنفس ناطقه کنایه بمرتبه ولایت باشد و از
تغییر نکته ایضاً اشعار باجتماع مراتب نبوت و ولایت بمحل و مکان واحد باشد ثانیاً از مراتب صفت قلب که معکوس
نشده باشد مبدء تعقل کلیات است و منشرح الصدر است بنور معرفت و هدایت از جانب پروردگار و توفیق او و ایضاً دلالت
دارد انشراح باتصاف مراتب نبوت و ولایت نسبت بخلایق چنانچه در انشراح صدر نبوت است قوله تعالی الم نشرح لک صدرک
الخ که آن ولایت علی بن ابیطالب علیه السلم است که گشاده کرد سینه آنجناب را بولایت او و فی تفسیر القمی فی بصائر الدرجات روی عن
الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله تبارک و تعالی الم نشرح لک صدرک قال بولایت امیر المومنین علیه السلم لهذا
بهمین انشراح صدر که مراتب ولایت آنجنابست بمعنی آنحضرت هارون نسبت بجناب موسی که از درگاه الهی بدعا و مناجات
اعانت قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و امور دیگر درخواست کرد تا متحمل رسالت و تبلیغ
شد و بعد از آن الناس معانی و تعلیم کرده بقوله واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری الخ
ایضاً جناب ختمی مرتبت بمعنی متحمل رسالت و تبلیغ و انشراح صدر خلایق توانند شد بواسطه مظهر ولایت حق جناب امیر المومنین ع
چنانچه در حق او فرموده که انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و تحقیق در اثبات ادغام و مدعا در
عهدی دارد که بیان باعث بوجوب بسبب خلاف و خلاف بر است خواه ... ثالثاً از خصایل معنوی قلب که معکوس
و باز گونه کردن شده باشد بواسطه عوارضات خارجه و از ارتکاب گناهان که چگونه زبان کار و ضرر رسانیدن
نسبت با موجودین و دنیا اعضاء و جوارح که مصاحب او باشند البته بطریق یقین جزئی هر صاحب دل معرفت به
پیشوای صائب و حق خواهد کرد معکوس او از خصایل معنوی بد و که بسبب انشراح کفر است شدید این کس را بمعنی قلب معکوس انکس
یعنی چنانچه کسیکه بکشاید بکفر سینه خود که بمعنای نفس خود کافر شود و بدان اعتقاد کند چگونه مرتبه عذابی در دنیا
و حشر او بخواهد قوله تعالی فی سورة النحل ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم پس چنین باین منزلت
مصاحبت کسیکه قلبش هوا و منعکس شده باشد البته زیان و ضرر نسبت باین کس بمنزله ارتکاب گناهان اعضاء و جوارح
اوست که باعث واژگون کردن قلبست بعدا و بنا بر عاقبت این چنین که هیچ خبر میدهد که اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون لهذا از خصایل معنوی نیک و بد قلب پیشوای حق و باطل محقق شود رابعاً از ضرر
و نقصان قلب سقیم نسبت باعضاء و جوارح ضرر و نقصان زیان کاری پیشوای حق و باطل نسبت بعالم امکان محقق
چنانچه از انتفاع قلب سلیم که نسبت باعضاء و جوارح است انتفاع پیشوای حق نسبت بعالم امکان محقق شود خامساً از طریق
سلوک تصرف محکم داشتن قلب نسبت بتمام اعضاء و جوارح انسانی و محکوم بودن اینها نسبت بحکم او آیت دلالت میکند

بر اینکه

بقیه آن

بر اینکه هم چنین است طریقه تصرف و حکم داشتن مراتب نبوت و ولایت نسبت بعالم امکان و محکوم بودن عالم امکان نسبت
بحکم ایشان و خامساً از آزرده شدن قلب انسانی بواسطه اعمال ناشایسته که ناشی از اعضاء و جوارح اوست ایضاً
این دلالت بر آزرده شدن قلب عالم امکان بواسطه اعمال ناشایسته که ناشی از افراد خلق است از اینجاست که در حدیث
موثق منقولست که حضرت صادق ع بجمعی از اصحاب خود فرمود که چرا میرنجانید و اذیت میکنید حضرت رسول را گفتند که
چگونه آنحضرت را آزرده میکنیم فرمود که مگر نمیدانید که اعمال شما بر آنحضرت عرض میشود و اگر در آن اعمال معصیت میبیند آزرده
میشود پس آنحضرت را با اعمال زشت خود آزرده مکنید بلکه با اعمال نیک خود شاد کردانید او را و سادساً از طریقه اراده
کردن اعضاء و جوارح چیزی را که ابتدا کنند بقلب و مکان آن پیدا نیز بقلب هر یک قصد کنند او را توجه نمایند بقلب ایضاً
این دلیل است بر آنکه هر که اراده کند خدای را ابتدا کند بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم که قلب عالم امکانند و هر که بمکان او در آید
از ایشانست و هر که قصد کند او را توجه نماید بایشان من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم
و سابعاً چنانچه محقق است که از قلب افاضه و فیضان بخارات بسوی اعضاء و جوارح میشود و بعد باقی میماند و آنها و باو رجوع
میکند یعنی داد و ستد او است ... بدان پیغمبران ... بدان فرشتگان هم چنین دلالت
میکند یعنی که افاضه فیض الهیه باجزاء افراد عالم امکانیه از آن بزرگواران که قلب عالم امکانند سار و جاری است
و بایشان و سید او در ... و بایشان رجوع میکند یعنی داد و ستد ایشانست انچه فرود آمدند بدان پیغمبران و
فرود آمدند بدان فرشتگان چنانچه در جامعه ایشانست که بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء
ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته الخ
و ثامناً از ... حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن مفهوم میشود شمول او بر قلوب
اهل ایمان چنانچه عقیده مذهب حق ... اطلاق دارد لیکن از سوق تحقیقات مذکوره و انطباق آیات و اخبار دیگر
واضح دارد بقلب عالم امکان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که وسعت قلب ایشان محیط بر اشیاء ممکنه است بر
مذکوره با انطباق آیات دیگر مثل قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین که حضرت
فرموده که پس قرآن شفا و رحمت است برای اهل ... و اهل آن ائمه هدایت ... که خدا در حق ایشان فرموده است ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و ایضاً مثل قوله تعالی فی سورة آل عمران لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من
انفسهم که در بعثات ... است که مراد از مومنان آل محمد است و ایضاً از علی بن ابراهیم روایت کرده است که الذین آمنوا
پیغمبر است و امیر المومنین و ذریات ایشان ائمه و اوصیا از فرزندان ایشانند که در خلافت و امامت ایشان ملحق
بامیر المومنین کردانید حقتعالی و معنی که حضرت رسول در حق امیر المومنین بیان کرده هیچ کم نکرد در حق ذریه آنحضرت
و حجت امامت ایشان یکی است و اطاعت همه یکی است و بیعت همه واجب پس از اینجا واضح شد که اطلاق مومن باین
بزرگواران است و ایشانند مومنین که خداوند خطاب قدسی به پیغمبر فرموده که وسعت ندارد مرا زمینهای من
و نه آسمانهای من ولیکن وسعت دارد مرا قلب بنده مومن من لهذا قلب بنده مومن که وسعت مکان تجلی الهی است بر
ظهور معرفت و رحمت ... کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف باشد همانا قلب عالم امکان محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم

طریق دیگر از جهت بیان تفسیر اصول خمسه و بیان مراتبات حقیقیه مراتب و مقام نبوت و ولایت را که سلوک معرفت است به سالار عقود امور من حیث المراتب و مقام ذوات الانفس هم چنانکه مراتب نفس انسانی با مرتبه نفس نبوت و ولایت با الملائکه باشند

چنانچه ایشان مظهر جهت و محل او بجانب پس ایشان باشند مکانهای معرفت خدا و جاهای برکت خدا و کانهای حکمت خدا و حافظان سر خدا و بودن چنانکه با بخدا السلام علی محال معرفة الله و مساکن برکة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله پس مراد از حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن عبارت باشد از ایشان چنانکه قوله تعالی فی سورة الاحزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا قرینه حدیث مذکور باشد پس چنانچه ماسوای انسان را از تکلیفات و تشریفات بهره نباشد بخطاب انا عرضنا الامانة مخصوص محل انسان باشد از این جهت قابل کرامت و لقد کرمنا بنی آدم انسانست لهذا مصداق حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن شده است از این جهت با این شرف نیز باشد پس چنانچه مراد از امانت آیه شریفه امامت و خلافت است بدلیل قوله تعالی فی سورة النساء ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها هم چنین مراد از قلب عبدی المومن عبارت از مضامین مذکور باشد که مستلزم مراتب ولایت است پس وسعت قلب مومن که مصداق مضامین مذکور باشد بحسب اطاعت و فرمان بوداریست از محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که امانت باشد از جانب خدا چنانچه در خلاصة المنهج مرویست از اهل بیت علیهم السلام که در عباید در قرآن واقع شده یکی از برای امانت ماست و دیگری از برای شما آیه اول آنکه ان الله یامرکم تا آخر پس بما واجبست که ادای امانت کنیم باحوال در تم که متضمن است و بر شما لازم است که اطاعت ما کنید در جمیع امور و فعل ایشان که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم لهذا کنایه از حدیث و کسب نعیم الخبر شامل محمد و آل محمد است که وسعت مظهریت ایشان در عالم امکان بمنزله قلب مومن است نسبت بعالم انفس اعضا و جوارح خود چنانچه اطاعت ایشان از انسان امر من میکند هم چنین قلب انسانی مقابل شمول خطاب قلب عبدی المومن قابل شمول ان الحسین محبة مکنونة فی قلوب المومنین که محبت آن جناب دلالت بر صدق محبت بر واقعی بیکران ذات ایشانست خواهد که چنانچه تحقیق سرانیعنی در توضیح و اجابة الدعا تحت قبه که از خصایص مخصوص آن جناب است تحقیق شود ان شاء الله پس حدیث قدسی لا یسعنی الخبر طریق سلوک اظهاری اشعار است بمحمد و آل محمد که قلب عالم امکانند چنانچه فقره دعای روز بیست و پنجم ماه رمضان یا عاصم قلوب النبیین دال بر مدعا باشد و حدیث ان الحسین الخبر بنابر تحقیق آن بطریق مذکور کنایه باشد بمومنین بی روات ایشان چنانچه فقره زیارت آن جناب و فی قلوب من والاه قبره مصداق ان شاء الله لهذا از طریقه سر محبت ایشان در قلب مومن طریقه محبت المومنست با ایشان تحقیق شود و الثانی انا از وضع ضمیمه قلب که سبب عمودیت بدنست و نکویت آن در شمال بمنزله صعودیه عالم آفاقی که در جانب شمال دلالت تمام آن یعنی و سر نکته بودن مضاجع اکثر افاضم طاهرین که قلب عالم امکانند در جانب شمال الارضیه چنانچه نجف و دیدنیان که مضجع مولی امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام در نجف اشرف واقع جانب شمال الارضیه بحکم مستقیم واقع است و کذلک باین قیاس است کربلای معلی و کاظمین و عسکریین و مشهد مقدس رضوی و حضرات ائمه که بواسطه این نکته و دیگر بجانب شمال الارضیه معمودیه باشند لهذا اعتقاد این یعنی دلیل ظاهر و مبین مستفاد در حقیقت و حقیقه بودن ایشان مرتبه عالم امکانند و الثالث از اعتبار قوله تعالی فی سورة الزمر الله یتوفی الانفس حین موتها الخ که مفسران آورده اند که از ابن عباس منقولست که در بدن آدمی دو چیز است یکی نفس و دیگری روح نفس مبدا تعقل و تمیز است و روح مبدا تنفس و تحرک و میان ایشان شعاعی است مشابه شعاع آفتاب هرگاه که بنده بخواب رود حقتعالی

قبض نفس او کند و روح را بحال خود واگذارد و در وقت انقضای اجل او هر دو را قبض کند پس زوال نفس مستلزم زوال روح نیست بخلاف عکس که زوال روح موجب زوال نفس خواهد بود و چون ابن عباس اقتباس انوار معارف و علوم از مشکوة امامت نموده بنابرین کلام او موافق است با حدیث بن مسعود عیاشی از حضرت مکارم و مفاخر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسمان عروج کند و روح او در بدن باقی ماند و مابه الارتباط میان نفس و روح مانند شعاع آفتابیست پس اگر اذن الهی تعلق گیرد بقبض روح روح اجابت قبض کند نفس او بعود و اگر اذن ربانی تعلق ببقای روح گیرد نفس اجابت روح کند و چنین است ایماء این معنی قوله تعالی که فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی این شیئها از این علامات واضحاتست بر کمال قدرت و دلالت کلیه بر حشر و نشر و عدم فنا است مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند و از این اهل استنباط میکنند که امانت مشابه نوم است و احیا مماثل بیقظه پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور باشد چنانچه در توریه مذکور است که ای پسر آدم بطریقی که در خواب میروی همچنین میمیری و بطریقی که بیدار میشوی زنده کرده میشوی لیکن اعتبار است هر این تاویل الهی از علامات واضحه و دلالات کلیه بر تجلیه نکته مراتب محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که قلب عالم امکانند از برای کروهیکه تفکر و تامل نمایند و از این اهل استنباط کنند حقیقت امور که ناشی از ایشان شده است و خبرهای متواتره ایشان بمنزله بزرگی شان ایشان و عقیده صریح و منصب حقه شده که معرفت انسانی ماسوای ایشان بکنه حقیقت ایشان در نهایت صعوبت و ممتنع و محالست بمنزله معرفت بکنه حقیقت صفات واجب که ممتنع و محالست بممکن الوجود پس باعتبار نفس که از عالم مجردات و مرتبه او بسبب کمال و منشا شدن با مرتبه نفس نبوت و ولایت یکی است میتوان از اتصاف موصوفه تشریح باتصاف موصوفه صفت مراتب نبوت و ولایت برد و من جمله از خبرهای بزرگ که بمنزله مراتب شان و ولایت ایشانست علیهم السلام چنانچه در تفسیر فرات است که حدا صول کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قوله تعالی عن النبأ العظیم روایت کرده که آنحضرت فرمودند که النبأ العظیم الولایة اخبار صفه خواب مراتب نبوت است که از معجزات حضرت رسول شمرده شده است که خواب و بیداری آن جناب یکسان بود و خواب نوای او از او را ک سخن میکرد و محض ملائکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملائکه میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خواطرها میگذشت میدانست و من جمله از خبرهای عظیم که نیز از معجزه آن جناب است آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید و من جمله از خبرهای عظیم که ایضا از معجزات ایشانست صفت طی الارض ایشانست که بتواتر صدق آن پیوسته است که با اندک زمانی طی مسافت مغرب و مشرق مینمودند و من جمله از خبرهای عظیم که نیز از معجزات مراتب نبوت است کیفیت معراج آنحضرت است که امر بیست عظیم از امور عظیمه الهی چنانچه اجمالی از مفصل آن در باب نبوت بیان و اعلام گذارش ذکر اخبار معتبره برآن نیز باشد و هکذا از امثال اوصاف مذکوره که هر یک دلیل و ناشی از ایشان شده بیانست که عقل انسانی را در معرفت حقیقت آنها راهی نیست الا باعتبار نفس بتحقیق مذکور که مصداق ان الله هو عنوان الباطن انا توجهنا بحو نفسه شود زیرا که در تفسیر لاهجی است که علی بن ابراهیم علیه الرحمة باسنا خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مراد از نفس مطمئنه در سورة الفجر یا ایتها النفس المطمئنة الخ حضرت امام حسین علیه السلام است پس مراد از

طریقه دیگر از جمله بنیش چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت مقام و مراتب نبوت و ولایت
سلوک معرفت استخراجها التحقیق را من حیث المراتب و مقام قوای خاصیه و ذوات الانفس
هم چنانکه ذوات الانفس با نفس نبوت و ولایت بالمال یکی باشد

ولایت خود ایشانست چنانچه ایضاً در کتاب مذکور است که در تفسیر علی بن ابراهیم اذا احضرت الموت نادی منادٍ عند الله
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ولایة علی راضیة مرضیة بالثواب لهذا سالک طریقه معرفت باوصاف ما تقدم سطوره ایشان باعتبار
نفس مطمئنه باشد که امور کلیه الهیه کو ینبغی چنانچه از حدیث کمیل بن زیاد که از امیرالمؤمنین سؤال نفس را نموده مستفاد میشود
که از برای آن پنج قوه است بقا در فنا و نعیم در شقا و عزت در ذلت و فقر در غنا و صبر در بلا و از برای آن دو
خاصیت است حلم و کرم و این است آن چیزی که مبدء آن از خداست و به سوی خداست بازگشت او چنانچه میفرماید و نفخنا فیه من روحنا
و فرموده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لهذا از اعتبار تمکن نفس مطمئنه و قوای و خاصیتات در عالم نفخ
امر و نفخ و عود در ایست و اعتبار تمکن نفس نبوت و ولایت بقوای پنجگانه و خاصیته که مرتبه نفس مطمئنه تا یقین خاص
و تحقق بقاء ایشان در فناء کل شیء هالک الا وجهه که حضرت صادق فرموده که نحن وجه الله الذی لا یهلک و از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مرویست که ان الله اعظم من ان یوصف بالوجه ولکن معناها کل شیء هالک الا دینه که ایضاً دین کنایه باید
باشد و ایشانند دین خدا که فنا فی باعث نیست چنانچه سابقاً محقق شد که مراد از دین خدا عادت و شأن او بجاز است
بالظاهر هست و عدل با ایشانست و عدل الهی بقوله تعالی فی سورة دخان الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم عن الصادق علیه السلام
نحن اهل الرحمة و قوله ان الله یأمر بالعدل والاحسان حضرت امام محمد باقر فرموده که عدل محمد است که اساس عدالت را آنحضرت
گذاشت و احسان علی بن ابیطالب است که ترایع و عبادات را از برای خلق تمام کرده پس از اینجا محقق شد که مراد از وجه الله
که و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام است انبیاء و اوصیاء و حجتهای خدایند و الله که به سبب ایشان خلایق متوجه میشوند به سوی
خدا و بتوسط دین و معرفت او از این جهت قوه بقا در فنا کل شیء از برای ایشان محقق باشد وایضاً هم چنین از
اعتبار قوه نعیم در شقا در نفس محقق شود قوه نعیم در شقاء ایشان چنانچه بعضی از کتابه اصحاب نعت شده در حق الحیات و ممات
ظاهری ایشانست برای بندگان خدا بمنزله نفس مطمئنه نسبت به بدن از اینجاست که در کتاب بصایر الدرجات است که صفار در کتاب
بسندهای صحیح از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت رسول به عزیز با اصحاب خود گفت که زندگی من بهتر است از برای
شما و مردن من بهتر است از برای شما صحابه گفتند یا رسول الله شنیدیم که حیات تو بهتر است برای ما زیرا که به سبب تو هدایت
یافتیم از ضلالت و از کنار گودال آتش نجات یافتیم چه سبب مردن تو از برای ما بهتر است حضرت فرمود که چهار نوبت من
عملهای شما را بمن عرض مینمایند پس هر عمل نیک که از شما بینم دعا میکنم که خدا توفیق شما را زیاده گرداند و هر عمل بد که از شما
ببینیم برای شما از خدا طلب آمرزش مینمایم پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما دعا خواهی کرد در وقتی
که استخوانهای تو خاک شده باشد حضرت فرمود نه چنین است زیرا که حق تعالی گوشتهای ما را بر زمین حرام کرده است
و بعد از ما در زمین نمیپوسد و کهنه نمیشود الحدیث پس از اعتبار این قوه نفس مطمئنه حقیقت حدیث شریف محقق شد
وایضاً هم چنین از قوه عزت در ذلت نفس محقق شود قوه عزت ایشان علیهم السلام در ذلت ظاهری بدن ایشان که وارد
بر ایشان در دنیا چنانچه و وضوح تحقق این قوه نسبت به ایشان از حیث کثرت حاجت بر بیان ندارد در السنه و افواه
بطریق بداهت روشن است پس از اینجا نیز محقق خواهد شد که ذلت ظاهری ایشان عزت باطنی در ایشان مخفی
و محتوی است بمنزله نفس مطمئنه نسبت به ذلت بدن بدین حکم عزت عزت شانه العالی وایضاً هم چنین از قوه فقر در غنا

در تشبیه وصف مقام محمد و آل محمد به نفس مطمئنه

نفس مطمئنه محقق شود حقیقت فقر در غناء ایشان که حدیث الفقر فخری و به افتخر اشاره بان باشد و تحقق آن
در ذیل بینش اول بدین نوع فهرست شد و از اعتبار این قوه حقیقت ایثار به بیان سطور واضح شود وایضاً هم چنین از اعتبار
قوه صبر در بلاء نفس مطمئنه محقق شود حقیقت صبر در بلاء انبیاء و اولیاء که مشهور است البلاء موکل بالانبیاء
ثم بالاولیاء ثم الامثل فالامثل لاسیما بلاء و او حدیه پیغمبر خاتم و اوصیاء او که بسبب خاتمیت و شرافت او و اوصیاء او نسبت
به سائرین از انبیاء و اولیاء بلاء و محنت ایشان زیادتر بمنزله کفه میزان که حدیث انما المؤمنون بمنزلة کفة المیزان کلما
زید فی ایمانه زید فی بلائه اشاره بانست از اینجاست که حضرت ختمی مآب فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
و نیز از اینجاست سر نکته از نفس مطمئنه که از حضرت صادق مأثور است که مراد حضرت امام حسین است زیرا که مصیبت
الحسین اعظم المصیبات است بحیثیتی که کهیعص اشاره به واقعه کربلا و هلاکت او و مظالم او و یزید و عطش و صبر او است پس
قوه صبر در بلا مخصوص آنجناب است بمنزله قوه نفس مطمئنه چنانچه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه سلام میکند بآنجناب که السلام
علی المحتسب الصابر علی المظلوم بلا ناصر از اینجهة فرموده است حضرت صادق که مراد از نفس مطمئنه الا آخر حضرت امام حسین است
لهذا بر متتبع لبیب روشن شد که اعتبار نفس مطمئنه امر و نفخ و عود ایست و اعتبار حقیقت مراتب نبوت و ولایت از آن
حیث بقاء در فناء شان و حیثیت نعیم در شقاء شان و حیثیت عزت در ذلت شان و حیثیت فقر در غنا
شان و حیثیت صبر در بلاء شان که لا و نعم ایشانست بلاء باشد و البلاء موکل بالانبیاء الامر و صبر ایشان در آن
بقرینه اعتبار قوای نفس مطمئنه و هو المطلوب پس هرگاه مراتب سطوره ایشان را باعتبار قوای نفس مطمئنه ملتفت شدی پس
بدانکه هم چنین التفات بجمله خبرهای عظیم که مذکور شد سابقاً ایضاً موقوف است باعتبار قوای نفس ناطقه که امر و نفخ
و عود از آنها میباشد زیرا که نیز از حدیث کمیل بن زیاد که از امیرالمؤمنین روایت کرده است نفس ناطقه را فرموده است
که از برای آن پنج قوه است فکر است و ذکر است و علم است و حلم است و نباهت و نیست از برای آن انبعاثی و او شبیه است
اشیاء به نفس ملائکه و از برای آن دو خاصیت است نزاهت و حکمت لهذا از اعتبار قوای نفس ناطقه که در مآل با نفس نبوت
و ولایت قرین میباشد ملتفت بحقیقت جمله خبرهای عظیم که نا شده از ایشان خواهی شد مثل اخبار از خواب حضرت
رسول که با بیداری او یکسان بود وایضاً مثل دیدن از عقب چنانچه از پیش رو میدید وایضاً مثل طی الارض ایشان
وایضاً مثل کیفیت معجزه معراج و امثال ذلک پس التفات بمراتب ایشان که بمنزله نفس ناطقه اند دیگر اخبار که در ماها بوقوع
که ناشی از ایشانست در تحقق تصدیق بمنزله قوای نفس ناطقه خواهد بود و استبعاد در آن مراتب مذکوره ایشان برای که حاصل
نخواهد شد زیرا که قیاس هر یک از قوای نفس اعتبار ایشان در وضوح مراتب سطوره ایشان که بر متتبع لبیب بر هر است
که حاجت تطبیق جمله آن نیست العاقل یکفیه الاشاره لیکن از کنایه اعتبار قوه نباهت که بمنزله دعاوی ایشانست باشباه اشیاء
بنفس ملائکه اشاره شود تا بلکه از اشارات آن مصدر فهم بواقی میکرد شود زیرا که بعد از آنکه محقق شد که مراتب حقیقه ولایت
اشباه اشیاء است بنفس ملائکه پس معلوم میشود که ملائکه را خواب عیناً شد پس هم چنین بنفی ولایت از حیث عالم ملکوتی
او را خواب نباشد گویا آنکه لازمه عالم ملکی او خواب است لیکن این باعث تعطیل مدارک عالم ملکوتی او نخواهد شد بمنزله
بدن نسبت بنفس ناطقه که مصداق آیه مذکوره الله یتوفی الانفس حین موتها الامر که باعث تعطیل ادراک مطلق او ...

در تشبیه وصف مقام محمد و آل محمد به نفس ناطقه

انبعاث برای تحقیق شده نفی

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم پنجاه و ام اصول مذهب در اثبات حقیقة مقام و مراتب نبوت و ولایت
سلوک معرفة استعرها الشعور من حیث المراتب و مقام قوای و خاصیت ذوات الانفس
هم چنانکه ذوات الانفس بالنفس نبوت و ولایة بالمآل یکی باشند

ان در حال نوم نخواهد شد و ایضا معلوم میشود که چنانکه ملائکه را جسم لطیف است هم چنین نبی را نیز جسم لطیف باشد که در
دیدن تفاوت قطر زمین او نباشد چنانچه در آفتاب سایه از برای او مفقود شده و ایضا معلوم میشود که چنانچه از برای
ملک طی مسافت نمی باشد ما بین زمین و آسمان مگر بطرفة العین پس هم چنین مراتب نبوت و ولایت را نیز بمنزله ملک طی الارض
باشد چه از شرق بمغرب و چه از زمین باسمان بدون تفاوت مانند ملک لهذا قیاس باید بست کیفیت معجزه معراج نبوی از
حیث عروج و انبیت کیفیتها دیدن عجایب خلق سموات و بهشت و دوزخ و بیت المعمور و ملاقات او با ارواح انبیا و القای
معارف نامتناهی و رازهای نهانی الهی باید وقتی که با تطاول انقضی وقت گنجایش این کیفیات نباشد قیاس باعتبار نفس
نائم است که باید وقتی نفس مومن ملاحظه ملکوت سموات و ملاقات با اشخاص مجلل محترم و القا معارف نامتناهی و عجایبات
دیده او میشود که بنظر او ظرف قلة وقت اصلا گنجایش ان کیفیات نباشد پس قیاس اعتباری کیفیت نفس نائم اعتباری است
در کیفیت معراج نبی صلی الله علیه و آله چنانچه در احادیث رسیده است که رؤیای مومن یک جزء از هفتاد جزء از اجزاء نبوت است
لهذا حق کلام در این مقام که خالی از تشکیکات و توهمات شیطانیه و ملاحدات سوفسطائیه باشد قیاس اعتباری نفس نائم تا
بمقتضا انظاهر عنوان الباطن از آثار یوتات برده شود پس تعبیر بنکته اعتباری رؤیای مومن در حقیقت معراج
همانا از تأویل قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها الخ که امام محمد باقر فرموده اند مفهوم خواهد شد چنانچه سابقا مذکور
شد که آنجناب فرموده اند که هیچ کس نخوابیده مگر که نفس او باسمان عروج کند و روح او در بدن باقی ماند و ما به
الربط میان نفس و روح مانند شعاع آفتابیست پس اگر اذن الهی تعلق گیرد بقبض روح روح اجابت نفس کند و نفس
او در روی اگر اذن ربانی تعلق بقاء روح گیرد نفس اجابت روح کند و نفس او باید لهذا باین اعتبار قیاس میتوان کرد
کیفیت حقیقت معراج نبی اکرم را نیرا که اولا محقق شد که مراتب وجود آنجناب نسبت بعالم امکان منزله نفس ناطقه حقیقت
انسانیت انسان دارد پس عنصر شریف جوهریت الطف از ارواح مومنین که خود را مجمل ظهور دارد چنانچه سابقا
نداشتن آنجناب در آفتاب دلالت بر این دارد و نیز محقق شده آنجناب از که بعض در حال گرفتن ها [illegible]
بند او را اشخاص باین دارد علاوه از اخبار که در خصوص الطف بودن عنصر شریف او از ارواح مومنین وارد
شده است کذلک اخبار در این مقام با عث طول کلام خواهد شد بر متتبع خبیر پر روشن است پس عروج آنجناب در
لیلة الاسری از کیفیات دیدن او مسجد اقصی را و عجایب خلق سموات و بهشت و دوزخ و بیت المعمور و ملاقات او با ارواح
انبیا و القاء معارف نامتناهی و رازهای نهانی الهی باید وقتی که قوله تعالی در سورة بنی اسرائیل سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر دلالت بر آن
دارد بمنزله عروج نفس مومن است با عالم مثالی که غالبا در رؤیا بر انسان ظاهر است و ما به الربط میان روح
و نفس و روح مانند شعاع آفتابیست چنانچه گذشت یعنی عروج را در حضار بدن آنجناب بهمین عنصر شریف که نفس عالم
امکانست مانند نفس نائم در حالی که ماسوای او از خلق الله در خواب بوده اند و روح آنجناب که بمنزله روح
نائم است برای بقای عنصر اعمر تبه و ولایتی آنجناب علی بن ابیطالب باشد در میان خلق برای بقای [illegible] تا نفس
نبوت اجابت روح خود کند [illegible] از این جهت عالم امکان [illegible] بواسطه روح آنجناب که مراتب و ولایت او
باقی بوده است

بقیه ان

باقی بوده است از وقت صعود تا زمان نزول او از معراج و ما به الربط میان آنجناب و علی بن ابیطالب همانا بمنزله نفس
و روح نائم مانند شعاع آفتابیست چنانچه در خلاصة المنهج است که امالی شیخ طوسی ره نقل کرده از ابن عباس که آنحضرت فرموده
که چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنیکه حق تعالی بمن گفت این بود که یا محمد در پایین خود نگر چون نظر کردیم دیدیم
که همه حجابها برداشته شده بود علی را دیدیم که سر برداشته بود و بمن مینگریست الحدیث چنانچه در معراج بابیست شرح آن
و بملاحظه آثار و بمراجعه روایت تحیات القلوب علی با من سخن گفت و من با او سخن گفتم پس حضرت بمنزله نفس نسبت بعلی بن ابیطالب
که روح اوست در میان ابدان خلایق مانند شعاع آفتابیست نسبت بقمر چنانچه از تاویل قوله تعالی والشمس وضحیها والقمر
اذا تلیها استنبط محقق شود از اینجا و از این جهت باشد که در حدیث طویل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که چون از
آسمان بزمین آمدم در سر دانستم که آنچه قصه معراج دیده بودم و شنیده بودم با علی بگویم بر من سبقت کرد و آنچه دیده
و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که هیچ جا نرفتم مگر که حقتعالی ان را بعلی نموده بود و او را بان واقف ساخته بود الحدیث
و ایضا از اینجاست که بکلیل بر شهادت معراج نبی آنجناب باشد و اینچنین همانا از باب مثل اعتباری نائم است چونکه ارتباط
تامی میان عالم ظاهر تابع باطن و تدبیر نفس میباشد و تاثیر و تاثر فطرتین هیئت در کار است و هو المطلوب پس تمامی
باعتبار نفس نائم مصداق صدق و صحت حقیقت معراج نبی کیفیات باشد از آنچه در نفس نائم محقق است بطریق وجدانی
و دیگر حاجت بعلمها بیان که بعضی گفته اند مثل هیئت از قبیل علم هندسه و علم هیئت و علم محیط و علم جفر اثبات و امثال
انها که بعضی بیست و چهار یقین نموده اند نیرا که علم اجمالی بدیهی که خداوند اسباب ان را برای عقیده مزبوره و کرامات
واجب کرده اند در خود ایشان قرار داده که هیچ محتاج با سوای ان از خود نباشد چنانچه تشریح این در تمهید اهتدی
محقق شد سابقا از این جهت حاجت بعلوم ها و حکمه بعلاوه باعث اضلال عامه اعتقادی که شرک او در دین و از دین
برگشتن باشد خواهند شد از این جهت علم اجمالی و اقرار بحقیقت حقیقت معراج نبی را و انچه اسرار ان [illegible]
لازم شده است در شرع لهذا علم اجمالی در حقیقت حقیقت معراج نبی برای عقیده و اقرار بان از اعتبار نفس نائم محقق
شود بلاعدم الحاد اعتقادی بحقیقت منکور و الحاصل مختصرا انکه ایضا از اعتبار بوانی قوای ناطقه قدسیه که سابقا
بلفظ فتر شد که مولای متقیان امیر مؤمنان فرموده اند که از برای ان پنج قوه است فکر است و ذکر است و علم است
و حلم است و نباهت و نیست از برای ان انبعاث و اوست اشبه اشیا بنفس ملائکه و از برای ان دو خاصیت است
نزاهت و حکمت پس این نفس و نفس کلیه الهیه که سابقا بنفس مطمئنه اشاره دهند هر دو جهت انسانیت انسان
و سعید در دو نشا مخصوص نفس مطمئنه که مصداق صدق و صحت حقیقت تکوین اوست چنانچه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی لهذا مرحله است و اشاره بدنها باشد و اجمالی از تطبیق اعتباری
قوای ان محقق شد لیکن در این مقام کلام در اجمالیست از تطبیق اعتباری قوای نفس ناطقه قدسیه در معرفت
مراتب اعتباری نفس نبوت و ولایت چنانچه بنا هستم بالفتح که بقول کواری و شهود شدن است و یکی از قوی همانا
نفس ناطقه است حقیقت مراتب معراج نبوت و ولایت محقق شد پس هم چنین از اعتبار قوه فکر و ذکر و علم
و حلم و بودن انبعاث از برای ان و دو خاصیت ان نزاهت و حکمت حقیقت قوه فکر و ذکر و علم و حلم و بودن انبعاث

چنانچه در تفسیر قوله تعالی فی سورة الزمر والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون در جفوات که شب معراج چون در [illegible] باسمان [illegible] ملکوت سموات [illegible] خطاب رسید که [illegible] و قوم خود را با آنچه مشاهده کردی خبر ده گفت [illegible] مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب حق خطاب آمد که تصدیق تو را علی کند و هو صدیق الاکبر صح

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بحث سیم و چهارم از اصول خمسهٔ دین در اثبات مقام و مراتب حقیقت نبوت و ولایة
سلوک معرفة استعداد السالک الحق را من حیث المراتب به مقام فاضله تقوای ذوات الانفس
هم چنانچه ذوات الانفس بالنفس نبوت و ولایة بالمال الیکی باشد

مراء

کر بانکه صفتی شدن باشد و نزاهت و حکمت ایشان متحقق شود که ایشانند صاحب قوتهای مذکوره بجهت انسانیت ایشان
و سعید بودن ایشان در معاد و نشاء بمنزلهٔ نفس ناطقهٔ قدسیهٔ انسان چنانچه مراد از لفظ فکر که یکی از قوتهای نفس ناطقهٔ
قدسیه است اندیشه و اندیشه کردن است که انسان بواسطهٔ اندیشه او در اندیشه و فکر تکالیف علت خلق خود می افتد زیرا
که یکی از قوتهای نفس ناطقه قوهٔ علم است و قوهٔ علم منشاء خشیت است کما قال الله تعالی فی سورة الفاطر انما یخشی الله من عباده العلماء
پس خوف و خشیت علم سبب اندیشه و فکر تکالیف خلقت صاحب خود شود و او بواسطهٔ قوهٔ نفس خود پیروی کند او را پس از اینجا
بر بصیر خبیر روشن شود سر وجوه خوف و خشیت و مناجاتهای مرتبهٔ نبوت و ولایت زیرا که مرتبهٔ ایشان مرتبهٔ نفس ناطقهٔ
قدسیه باشد مر خلق را لهذا چنانچه وظیفهٔ نفس ناطقه قوهٔ فکر و اندیشه کردنست مر اعضای انسانی بتغییر او متنبه خواهد شد در
فکر و اندیشهٔ تکالیف علت خلقت خود پس هم چنین وظیفهٔ مراتب نبوت و ولایت ایضا دارای قوهٔ فکر و اندیشه کردن میباشند
در تکالیف علت خلقت خود و ایشانند صاحب قوهٔ علم با کمال و یکون پس ایشان بحسب مراتب قوهٔ علم شان خوف و خشیت
در فکر و اندیشه افزون باشد زیرا که هر کس را که عرفان جلال الهی و معرفت جبروت ربانی بیشتر است خوف و خشیت
او افزونتر است از اینجاست که از سید رسل و هادی سبل صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده اند انی اخشیکم لله
اتقیکم لله و ایضا در حدیث وارد شده که اعلمکم بالله اخوفکم لله پس از اینجا واضح خواهد شد سر خوف و خشیت انبیاء
و اولیاء و فکر و اندیشه ایشان در امور تکالیف خود و سر وجوه مناجات و ابتهال ایشان در شبهای تار از خوف
و خشیت خداوند قهار و حب لقای حضرت پروردگار را چنانکه نالان و گریان و زبان بدعا و مناجات با قاضی الحاجات
گویا داشتند و بنوعی در مرحلهٔ خضوع و خشوع طریق بندگی میپیمودند و بنوعی تضرع و ابتهال مینمودند که سالکان مسالک
بندگی از شرمندگی قدم از طریق عبودیت میکشیدند و از آن را زیبا زحلاوت طاعت و سرافکندگی پیچیدند تا تمام
اکمل و اوفای انعامات ناشی از سر خیل رسل و هادی سبل حضرت ختمی مرتبت و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین شد
و در حق آنجناب خداوند رحیم از فضل عمیم خود بدان پیغمبر عظیم این آیه فرستاد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی لهذا
وظیفهٔ مراتب ایشان را حاجت بتدقیق انیقه که بمیزان تصحیح سنجیده شود نباشد و از اعتبار قوهٔ فکر نفس ناطقه خود
پس مراتب مذکوره ایشان مراهی بود که این مراتب وظیفهٔ ایشانست و وظیفهٔ ایشان تنبیه ما سوای ایشانست بمنزلهٔ نفس ناطقه
چنانچه دال بر این فقرات دعای کمیل است که امیر المؤمنین علیه السلام است قوّ علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمة جوانحی
وهب لی الجد فی خشیتک والدوام فی الاتصال بخدمتک دویم از قوتهای نفس ناطقهٔ قدسیه قوهٔ ذکر است یعنی تعقل
سهل یاد آوردن صورتهای مطالبی است که حفظ نموده است در قوهٔ خیال خود جای داده و مراد از لفظ ذکر لغة
عبارتست از آوازه و ثنا و یاد آوردن و یاد کردن بزبان و یاد گرفتن و بلند قدر بودن و بزرگ بودن پس اعتبار
عبارات لفظ ذکر که یکی از قوتهای نفس ناطقه است ایضا اعتبار است در قوهٔ مراتب نبوت و ولایت زیرا که از حیث
عبادت اعادهٔ ایشان ذکر کم فی الله اکبر است از حیث عبادت ثناء ایشان والثناء الجلی بکونه و صفکم بجو کرانهم الذکر العلی
نثارنا و کیف احصی حسن ثنائکم و احصی جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و از حیث یاد
آوردن و یاد کردن بزبان ایشانند ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه و منتهاه بابی انتم و امی

ونفیی

اجراء

ونفیی از اینجاست اقدام ایشان در نظم و در اذکار و صحایف و این مراتب از وظیفهٔ ایشان باشد و از حیث یاد گرفتن
ایشانند دارای این قوه چنانچه در تاویل قوله تعالی فی سورة الحاقة وتعیها اذن واعیة روایت از خاص و عام
بحد تواتر منقول است که چون نازل شد این آیه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اجعلها اذن علی ثم قال علی علیه السلام فما
سمعت شیئا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنسیته یعنی چون آیهٔ وتعیها اذن واعیة نازل گردید حضرت رسالت
فرمودند بار خدایا بگردان این اذن واعیه را اذن علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از این حضرت امیر المؤمنین فرمودند
که پس من نشنیدم بعد از این مسئلت هیچ چیزی را از رسول الله علیه و آله که از او فراموش کرده باشم الحدیث پس این مرات
دلیل است متقن در اثبات خلافت و امامت علی بن ابیطالب بعد از رسول اکرم زیرا که سابقا متحقق شد که نایب باید در
همه حالات در مراتب چون منوب عنه بوده باشد و این مراتب را نبی یعنی چنانکه منوب عنه بوده دارا بود چنانچه علی بن ابراهیم
رحمه الله روایت کرده که چون بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جبرئیل آیتی را وحی میکرد قبل از اتمام آن آیت او قرائت
میکرد بنا بر این این آیت آمد فی سورة طه که ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما
لهذا نایب و منوب عنه هر دو بیک منزله دارای یاد گرفتن اوامر و نواهی الهی باشند نایب از جانب منوب عنه بواسطهٔ القاء باشد
و منوب عنه بواسطهٔ جبرئیل و جبرئیل از جانب الله چنانچه مستفاد از اخبار است و اما از حیث بلند قدر بودن و بزرگ بودن
اعتبار عبادت ذکر بر ایشانند که در شان ایشان خداوند به بلند ترجهای کرامی داشته شان و حالی تر منزلهای قرب با
و رفیع ترین رتبهای پیغمبران جای که نتوانند پیوست بلکه پیوسته و بر توی نتوانند جست بر آن برتری و پیشی نتوانند
گرفت از او و پیشی گیرنده و طمع نکند در دریافتن آن طمع کننده چنانچه در جامعه ایشانست که فبلغ الله بکم اشرف
محل المکرمین واعلی منازل المقربین وارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق ولا یفوقه فائق ولا یسبقه
سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع الخ پس از اعتبار عبادات لفظ ذکر که از قوتهای نفس ناطقهٔ قدسیه است محقق
خواهد شد که اهل ذکر ایشانند که خداوند در دو مقام از کلام خود تحریص و دستوری داده بعباد خود یکی
در سورهٔ نحل که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس الخ و دیگری
در سورهٔ انبیاء که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام وما کانوا خالدین و خلاصهٔ
المنیع است که در تفسیر اهل بیت مجامع البیان و تبیان و تفسیر ابو الفتوح مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نحن
اهل الذکر ما ائیم اهل ذکر و این روایت از امام جعفر صادق علیه السلام نیز مرویست ایضا در عیون اخبار الرضا در حدیث احتجاج
در فضیلت عترت طاهره آن حضرت فرمود پس مائیم اهل ذکر که خدا در قرآن فرموده است پس از ما سؤال کنید اگر نمیدانید
پس علمای عامه گفتند مراد با اهل ذکر که خدا در قرآن یهود و نصاری اند حضرت فرمود سبحان الله آیا جایز است که
از ایشان بپرسیم اگر از ایشان سؤال کنیم ما را بدین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت که دین ما بهتر است از
دین اسلام مأمون گفت که آیا شرحی و بیانی بخلاف گفته ایشان نزد شما هست حضرت فرمود که بلی ذکر رسول خدا
و ما اهل اوئیم و این مطلب در کتاب خدا بین و واضح است در آنجا که در سورهٔ طلاق میفرماید الذین آمنوا قد
انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات پس ذکر رسول خداست و ما اهل اوئیم و هو المطلوب

طریقه دیگر از جمله بحث سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات مراتب و مقام نبوت و ولایة
سلوک معرفت است در رسالة الحق در امر المراتب و مقام قوای مخاصمته در ذات الانفس
هم چنانکه در ذات الانفس با نفس نبوت و ولایة با الملائکه باشد

٢ج١

ومؤید بر مدعا از اید از آیات و اخبار وارده بر آن اعتبار عبارت لفظ علم است که یکی از قوه‌های نفس ناطقه است بعد از
عبارت لفظ ذکر که پیشتر مذکور شد پس سیم از قوه‌های نفس ناطقه قدسیه علم است یعنی آگاه شدن و دانستن و دانش و این مراتب
قوه از وظیفه انسان است نه حیوان از نفوس دیگر چون نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه که بعضی از استعداد مراتب یعنی نمو نباتیه دارند
و بعضی استعداد مراتب حسیه حیوانیه دارند چون الواح و اشارات که نفس ناطقه را از خود دانند از ظلم باز کرده اند چنانچه ظالم النفس
اشاره بآن باشد از این جهت صاحب قوه علم نباشد زیرا که قوه علم متحقق که یکی از قوای نفس ناطقه قدسیه است هر که
دارای این نفس باشد صاحب قوه علم خواهد بود والا فلا کما قال الله تعالی فی سورة الانعام وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا
بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ پس طایفه که موصوف بصفت طغیان باشند دارای نفس ناطقه که علم یکی از قوای
او ست نباشد و علم عاری از او باشد چنانچه او عاری از نفس و ظالم بنفس شده است لهذا علم از قوه نفس ناطقه است و مخصوص
کسی است که دارای این نفس باشد و ظلم بنفس نکرده باشد و بطریق صفت عدالت از ابتداء تا [illegible] نگاه داری کرده باشد و الا نفس
حسیه حیوانیه که از قوه فاطمه شهویه و نفس نجمی نامیه از شق محصول از اعتدال آن عفت است و دوازده فضیلت از و
حاصل است حیا و رفق و حسن هدی و مسالمت و دعه و صبر و قناعت و وقار و ورع و انتظام و حریت و سخا و انواع رذائل
که حاصل میگردد از قوه شهویه قبل از اعتدال یا فوق آن و حصول فضیلت عفت فجور و شره و بخل و خیانت و افشار سر
و خمود و مجون و شماتت و حرص چنانچه بیان هر یک در تحفة الملوک محقق است اشاره باین نفس است قوله تعالی فی سورة
یوسف که وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ و اما نفس ناطقه که از قوه
عاقله و نفس ملکی گویند گفته اند که این قوه ایست که آلت و سبب درک عوز غایبات و معقولات و کلیات است و
مخصوص بنوع انسان است حد وسط و اعتدال آن سبب حدوث عقل و صحت فکر و تمیز و حکمت است اگر از اعتدال (موضع تعلق ان ... اع است)
خارج شد بزیادتی سبب جربزه و سبکی عقل و بدرایی و مکر و حیله است و یا بنقصان سبب بلاهت و بلادت و قلت
عقل و نادانی است وهو المطلوب پس معلوم شد که حد وسط و اعتدال نفس ناطقه که از قوه عاقله و نفس ملکی گویند
سبب حدوث عقل و صحت فکر و تمیز و حکمت است و ثالث آن از قوای آن علم است که عبارت است از آگاه شدن و دانستن
و دانش یعنی درک عوز غایبات و معقولات و کلیات را است پس ایضا اعتبار این قوه علم که از قوای نفس ناطقه
اعتبار است در قوه مراتب نبوت و ولایت که بمنزله نفس ناطقه انسانی نفس عالم امکانند لهذا قوه مراتب علم مخصوص
بمقام نبوت و ولایت باشد از جانب خالق بدون تعلیم و تعلم از غیر ایشان کما قال الله تعالی فی سورة النجم وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى پس از اینجا مقام نبوت و ولایت و حقیقت صدق کلام ایشان علیهم السلام در مدعای مراتب خود تحقق و
صادق آید مثل آنکه در کتاب حیات القلوب است که بسندهای معتبر از ابن عباس منقول است که حضرت رسول فرمود که حق تعالی
مرا پنج فضیلت و علی را پنج فضیلت کرامت فرمود مرا جوامع کلم داد یعنی علم قرآن و علی را جوامع علم داد و مرا پیغمبر گردانید
و او را وصی گردانید و بمن کوثر داد و باو سلسبیل داد و بمن وحی داد و باو الهام داد و مرا باسمان برد و درهای
آسمان را برای او گشود که هر چه من دیدم و هر چه من نظر کردم او نظر کرد الحدیث پس از اینجا نیز بیان حقیقت مراتب بتحقیق
سابقه متحقق شود و نیز در روایت دیگر است که حضرت رسول فرمود منکه آنکه جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی جامع علوم

حضرت رسالت

٣ج١

رسالت و جامع جمیع کلمات بوجه عموم ذات با برکات آن مظهر اسماء و صفاتست که انحصار در گاه الهی ذات
با برکات نبوی بآن اختصاص یافته و علی بن ابیطالب علیه السلام نیز بمثل آن تخصیص بدیع یافته بنوعی که ختم رسالت بحضرت
رسول و ختم ولایت بآنحضرت مرتبه وحی نامزد آنحضرت و رتبه الهام مخصوص بآن والا مرتبت چنانکه در حق او
قول رسول الکریم که انا صاحب الوحی و علی صاحب الالهام لهذا مراتب علم مخصوص محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین که (عدم معرفت بایشان)
بمنزله نفس ناطقه قدسیه نفس عالم امکانند چنانکه ظلم با ایشان علیهم السلام کنایه بر نفس ظالم باشد که ظلم بر ایشان بمنزله
ظلم ظالم است نسبت بنفس خود چنانچه اشاره باین تاویل از قوله تعالی در سورة الفاطر فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ (ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ع)
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اخبار کثیره در تاویل آیه شریفه ورود یافته که در بیان این
زبان قلم جریده و بنان بیان اشتقاق یافته لهذا اختصار میشود از آنها بمفاد مقتضای این مقام در خلاصة المنهج از ابو حمزه
ثمالی روایت است که فرمود که من در مجلس شریف امام زین العابدین علیه السلام بودم که دو مرد از اهل عراق نزد آن سرور
دین آمدند و گفتند یابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه امام ع فرمود که ای اهل عراق شما بگوئید که این آیه در شان
امت محمد نازل شده پس بنابراین لازم آید که همه امت محمد در جنت باشند و چون من از آن پیشوای دین این سخن شنیدم
گفتم یابن رسول الله پس این آیه در شان چه کسان نازل شده حضرت فرمود نزلت والله فینا اهل البیت نزلت فینا اهل
البیت نزلت والله فینا اهل البیت یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده الحدیث
در تفسیر کافی و خلاف روایت است از امام صادق علیه السلام که ظالم از ما کسی است که نشناسد حق امام را و مقتصد کسی است
عارف بود بحق امام و سابق بخیرات امام است پس از اینجا روشن خواهد شد که مراتب ایشان بمنزله نفس قدسیه
نسبت بعباد مرتبه نفس قدسیه دارند تا چه رسد مرتبه ایشان بعالم امکان لهذا چنانچه علم انسانی که یکی از قوای نفس ناطقه
محیط بر تمام اعضا و جوارح انسانست و اطلاع از ما فی الضمیر او دارد و هیچ جزوی از اعضا و جوارح او بدون
اطلاع و علم نفس او کار نکند و همچنین مراتب علم نبوت و ولایت نسبت بما کان و یکون بالیقین منزله محیط و مطلع
باشد از اینجا است که در عیون الحیات از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت علی بن الحسین آمد
حضرت از او پرسید که تو کیستی گفت منم منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بمردی که از آن وقت که تو آمده نزد ما
تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است آن شخص گفت
کدام مرد کیست فرمود که منم و اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه خورده و در خانه پنهان کرده و کذلک اخبار وارد کثیره امثال این
خبر در مراتب علم این خانواده وارد شده و آثار و علامات از آنها چنان بدیهی است که هر ذیشعوری که تعقل
در مراتب قوه علم ایشان کند علم قطعی حاصل کند که ایشانند تمام مقام و خلیفة الله فی الارض در میان خلائق
مثل آنکه از قبیل علامات و امارات علم ایشانست اسرار مخفیه الهیه از برای خروج دجال که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
الفاظ بیان فرموده در روزی که آنحضرت بمنبر تشریف برده و فرمود سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سؤال
کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان از آن میان برخواست و عرض نمود یا امیر المؤمنین
خروج دجال در چه زمان خواهد شد آنحضرت فرمود که این از جمله اسرار مخفیه الهیه است و از برای خروج او

(کما قال الله تعالی فی سورة النساء وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان فضل الله علیک عظیما)
(ترا خبر دهم)

طريقه ديگر از جمله بيست و سيم چهارم اصول خمسه دين مراتبات مراتب و مقام حقيقت و بنوت و ولايه
سلوك معرفه است مرهنا المحق والمن حيث المراتب و مقاما قوای و خاصيت و ذوات الانفس
هم چنانچه ذوات الانفس با نفس نبوت و ولايه بالمال يكی باشند

وقتی معين نشده است وليكن علامات واما راتی را دادا گرخواهی بيان كنم عرض نمود بلی فدای تو شوم پس آنحضرت
كلماتی چند فرمودند كه مضمون در دو مشحونش بنا بر روايتی كه در كتاب نور الانوار است اينست كه از علامات او ميرا ينست
مردم است نمازرا و ضايع نمايند امانات را و حلال دانند دروغ را و بخورند ربا را و بگيرند رشوه را و بنا كنند
خانها را محكم نمايند و دين را بدنيا بفروشند و سفيهان را صاحب امور خود قرار دهند و در امور مشورت با زنان
نمايند و قطع رحم كنند و تابع هوا شوند و استخفاف بكشتن و خون ريختن نمايند و حلم و اهل علم حقيقی را ضعيف
نمايند و فخار دانند و ظلم نمودن در ميان ايشان فخر باشد و امرا فجره باشند و وزرا ظلمه شوند و اهل معرفت هم
خيانت كار شوند و قرا و فسقه گردند و شهادت ناحق زياد شود و فسق و فجور را علانيه و آشكار نمايند و بهتان
و تهمت زياد گردد و در جميع گناه نمايند و اشرار محترم و مكرم باشند و تدريك شود عذابها يكه خدا و ند غاليان
با نها وعده فرموده است و زنان در تجارت كردن با مردان شريك شوند و صدای فاسقان در مساجد بلند
شود و پست ترين قوم بزرگ قوم گردد و مردم تقيه از فاجرين نمايند و تصديق دروغ را نمايند و خيانت
كار را امين دانند و زنان خواننده و فنا كننده زياد شوند و ساز و سرنا در ميان مردم پيدا شود و آخر
لعن بر اولين نمايند و زنان سوار بر زينها شوند و مردان شبيه بزنان و زنان شبيه بمردان شوند يعنی زنان
زلف پس و پيش نهادن و خود را در ستكردن و زينت دادن و زنان لباس مردان و مردان لباس زنان
پوشيدن بلكه مردان كار زنان را از دستشان بگيرند و مردم طلب علم نمايند بجهت طلب دنيا كردن چنانچه در اين
زمان غالب طلبه دنيا شده اند و طلب امور دينيه و احكام در بايته و معارف حقيقه نه مثل كوكرد احمر بيابا و كم است و عرفن
امور دنيا را مقدم بر امر آخرت دارند و خود را بر هيات مومن و متقی نمايند و حال آنكه اينها گرگان درنده بلباس ميشان
باشند و دلهای اينها تلختر از صبر و گنديده تر از مردار باشد پس در آنوقت خروج دجال لعين يك است و بهترين مكانها
در آنوقت بيت المقدس ميباشد كه مردم آرزو كنند كه كاش ما در آنجا ساكن بوديم پس هر كه تعقل كند در همه اين علايم
مذكوره كه مطابق با اخبار پيغمبر رسول اكرم است كه در تاويل قوله فی سورة محمد صلعم فهل ينظرون الا الساعة ان تاتيهم
بغتة فقد جاء اشراطها كرده معجزات پيغمبر را بنبوت بيابد و هر كه تعقل ظهور و بعد رسيده الله دين و زمان قليل با
چه رسد بعد از ين زمان و آن دو مصداق صدق حقيقت كلام معجز نظام ايشان البته شك نكند كه ايشان دردين
زمان قايم مقام خاصه و خليفه الله فی الارض نرجوت ديگران كه بنا حق متصدی اين امر و غاصب حق خلافت قايم مقامی
خليفه الهی شدند و آثار و فضايل ما فی از وجود علمشان كه از شرايط قايم مقامی و خليفه الهی است بمحل ظهور نرسيده
غير از بلد و فساد را فی جاهل دين و منكر او شيطنت در امور دينيه چنانچه مرويست بسند صحيح خبری كه مفاد آن در اين
مقام اينكه در زمان خلافت خليفه ثانی هرقل كه پادشاه روم بود چهار نفر از اعلم چهار مذهب كه يكی ابراهيمی و
داودی و يكی موسوی و يكی عيسوی بود و بمدينه فرستاد كه برويد ببينيد كه اين شخص كه ادعای خلافت بجانشين
سند رسالت ميكند آيا از لياقت بهره و از قابليت نصيبی دارد يا آنكه ارث بغضب چون انگشتر سليمان
بدست اهر من افتاده خلاصه كلام آنكه علمای اربع روانه مدينه جناب رسول شده چون رسيدند و ورود ايشانرا

خليفه ثانی

بقيه ان

بخليفه ثانی رسانيدند بعد از اذن دخول داخل مجلس او شده برای امتحان هر يك مسئله از كتاب خود در دل
داشتند از آن مستر بديهی نكرده سئوال نمودند او هم بطلب انگشتر خاموش شده چون از جواب عاجز بود حرفی نزد
بعد از آن در جواب علما بنای عتاب گذاشت و گفت ميبايد لشكر بروم فرستاده و خاك آن مرز بوم را بباد فنا
داد تا هرقل از اينگونه سئوالات نامربوط دست نمايد بعد بيان او گفتند مصلحت در عتاب و خطاب نيست اگر توانی
مسائل ايشانرا بصواب جواب بگو و الا طريق قتال و جدال ميسور كه لشكر روم و پادشاه ايشان چون محيط از
امتناع مشت حنی عاجز نخواهند شد آن غاصب حق گفت ای ياران من مدت دو از ده سال سعی كردم و
سوره بقره را روان نتوانستم كرد يا از مصحف زبور و تورات و انجيل چه وقوف دارم بالاخره گفتند چاره اين
عبارات و حل اين مشكلات از حلال مشاكل و مميز حق و باطل غالب بر كل غالب علی بن ابيطالب ميبايد كرد چون
چاره نديد برخواست و در و از منزل منت آنجناب كرديد الملخص الحديث كه در مقام خود ثبت و ضبط است كه بعد از
جواب مسائل علمای اربع بطريق اعجاز كه از آنجناب بمحل ظهور رسيد خلايق بيك دفعه گفتند يا امام الثقلين تو
وارث علم و رسالت و خليفه ثانی ميگفت لولا علی لهلك عمر چنانچه اين عبارت را در هفتاد مقام مهلكه خود
بزبان جاری و معترف بآن بود در مقام تحقيق بطريق تواتر ثابت است پس بر اهل حق و محقق بين اسمعيل مبرهن و مبرهن آنكه
كه چنين كسی قابل قايم مقامی و خليفه الهی نخواهد بود زيرا كه ترجيح بلا مرجح لازم آيد و از طريقه صفت عدل خارج
آيد بمنزله خارج شدن قوه عاقله از حد وسط و اعتدال كه زياده سبب جربزه و سبب عقل بچاره و مكر و
حيله است و بنقصان سبب بلاهت و بلادت و قلت عقل و نافهمی است چنانچه سابقا گذشت پس هم چنين خليفه
و قايم مقام بايد بمنزله قوه عاقله از حد اعتدال بيرون نرفته باشد تا حد وسط و اعتدال او سبب حقيقت
عقل و صحت فكر و متين و حكمت باشد تا قادر شود بعلوم نامتناهی الهی از اينجاست كه در كتاب عين الحيات مرويست
كه كلينی از عبدالاعلی روايت كرده كه حضرت جعفر بن محمد عم فرمودكه من كتاب الهی را ميدانم از اول تا آخر چنانچه
گويا همه در كف من است و در قرآنست خبر آسمان و خبر زمين و خبرهای گذشته و خبرهای آينده چنانچه حق تعالی فرموده
است كه فيه تبيان كل شیء و ايضا در حق اين بزرگوار از اينجاست كه در كتاب حيات القلوب است كه بسند احاديث
بسيار از ائمه اطهار عليهم السلام منقولست كه حقتعالی علوم جميع پيغمبران را برای حضرت رسول جمع كرد و آنحضرت همه را
باوصيا خود بميراث داد و با آنحضرت رسيد تورات و انجيل و زبور و صحف آدم و شيث و ادريس و ابراهيم
و كتابهای جميع پيغمبران عليهم السلام و حقتعالی هيچ علمی و كرامتی و معجزه به پيغمبری نداده است مگر آنكه بآنحضرت داده است
و باو داده است انچه بانها نداده است الحديث پس از اينها معلوم شد كه ايشان صاحبان علوم الهيه بمنزله حق تعالی
قوه عاقله و نفس ناطقه قدسيه كه سبب حدوث عقل و صحت فكر و متين و حكمت است و ايضا از اينجا متحقق ميشود كه حصول
علم ايشان بمنزله حصول علم تفهم نفس ناطقه زمان حدوث افاضه باشد بسبب قرب او بآيات و داشتن انسانی را
بافعال و اعمال الحسنه چنانچه مولانا فيض استرآبادی در كتاب بحيات القلوب و عين الحيات كرده احاديث معتبره از حضرت
صادق عم منقولست كه فرمود كه ما را در شبهای جمعه شادی هست راوی گفت آن شادی چيست فرمود كه چون در

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بیست و سیم و چهارم اصول خمسهٔ دین مراتب اثبات مراتبه مقام حقیقت نبوت و ولایت سلوک معرفت است مر سالک حق را من حیث المراتب و مقام قوای خاصیت ذوات القدس باشد هم چنانکه ذوات القدس با نفس نبوت و ولایت با ملائکه باشند

میشود در حضرت رسول با ارواح ائمه بر عرش الهی حاضر میشوند در صحیح ما بر بخار رفته میشود پس هفت شوط طواف میکنند صد در در عرش الهی و بعد هر پایه از پایهای عرش دو رکعت نماز میکنند و بعینه بر میگردد در روح ما
بسوی بدنها مکر بعلم تازه واگر این نباشد علم ما تمام میشود **وایضا** در کتاب بعد کور در احادیث دیگر وارد شده آنکه
که هر علم تازه که خدا خواهد بما افاضه کند اول بر روح حضرت رسول عرض میکند و بعد از آن بر روح امیر المؤمنین
و هم چنین بترتیب با ارواح ائمه تا آخر بر امام زمان علیه صلوات الله الملک المنان افاضه میشود پس از کتابت حدیث
اول اشاره است بر ترجمه عبادت که سند علم است مصداق تحقیق از سر قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس که در تاویل
این و جیزه وارد ثابت و محقق شد **و هو المطلوب** **وایضا چهارم** از قوای نفس ناطقه قدسیه که از کلام در دربار امیر المؤمنین
سابقا محقق شد حلم است و مراد از عبارات لفظ حلم با کبر طمانینه و آرام نفس است بطوریکه غضب او را باسانی
حرکت ندهد و بعد در مکروهات اضطراب و جزع ننماید و احتکار در عقوبت کس نماید پس **تقریب نکته** اعتبار لفظ
حلم که یکی از قوای نفوس ناطقه قدسیه است کنایه باشد و اعتبار و مراتب قوهٔ حلم در مراتب نبوت و ولایت که بغیر از نفس
قدسیه از نسبت بعالم امکان پس کسیکه صاحب این قوه باشد و ادعای امر نبوت و ولایت کند این قوه یکی از دلایل صدق مقال
او باشد **زیرا** که حلم صفتی از صفات خدای تعالی هست و سبحان که تعالی هست حلیم که با اینکه بود سموات و ارض و زوال
و انهدام و هکر تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا کامل خود را امساک از نقمت مینماید **وایضا** حلیم آنست
که تعجیل در عقوبت عاصیان نمیکند چون بعضی نصاری و یهود ایشان از اهل شرک و معصیت پس لعن نمیکند آنها
مرکسی را که از این قول رجوع کند بوحدانیت او و قایل شود و اعتقاد کند که او سبحانه متصف است بصفت لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد **کما قال الله تعالی** فی سورة الفاطر ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما
من احد من بعده انه کان حلیما غفورا پس هم چنین **باید** قوهٔ حلم در مراتب نبوت و ولایت که قایم مقام و خلیفه او
میباشند لازم و متصف بصفت او باشند چنانچه ابرهیم که دارای مراتب نبوت و ولایت بود موصوف باتصاف صفت
قوهٔ حلم بود کما قال الله تعالی فی سورة هود ان ابراهیم لحلیم اواه منیب هم چنین باین صفت متصف بود حضرت شعیب
لقوله تعالی فی سورة المذکور انک لانت الحلیم الرشید **و کذلک** تمام انبیا و اوصیا ایشان متصف باتصاف قوهٔ حلم بودند
چنانچه در مقام مراتب هر یک این معنی در حق ایشان ثابت است پس از اعتبار قوهٔ حلم که از لوازم مراتب نبوت و
ولایت است اثبات نبوت و ولایت خاصه که این اوان و زمان مر خلایق را احتیاج است خواهد کرد و بدلالت
تواتر معنوی که هر صاحب عقل و شعور را استعداد حصول علم الیقین لنا در حق ایشان داشته باشد تا دیگر او را
بر ایشان اختیار نکند **زیرا** که طریقهٔ حق در نزد اهل حق خود دلیل است مر ابطال و ابتال سلوک طریقه باطل **کما قال**
الشاعر در گفتن عیب دگران بسته دهان باش هر در خود عیب نمای دیگران باش **هذا** از همین سلوک
طریقه حلم که مطابق با سلوک طریقه نفس ناطقه قدسیه است اثبات نبوت و ولایت خاصه محقق شود **و هو المطلوب**
پس هر گاه مراتب قوهٔ حلم را از قوای نفس ناطقه قدسیه مفهوم و یافته تو شد پس قادر شوی در فهم و استعداد اخذ و تحصیل
مصداق نبوت و ولایت خاصه حالیه را از تواتری که عدد حصر آنها از حد گذشته لا تعد و لا تحصی است چنانچه اتاد

عرجراد

الاعظم

ابطال باطل کردن و باطل دانستن

ابتال فاسد کردن و دوستی کمی و دشمنی

وعلامات ایشان

وعلامات ایشان از حیث ذکر ایشان که در میان یاد کنند کانت واسماء ایشان که در میان نامهاست و
جسد ایشان که در میان جسدهاست و جانهای ایشان که در میان جانهاست و نفسهای ایشان که در میان
نفسهاست و اثرهای ایشان که در میان اثرهاست و قبور ایشان که در میان قبرهاست پس چه شریف است
نامهای ایشان و چه کرامیست جانهای ایشان و چه بزرگست شان ایشان و چه جلیل است قدر ایشان
و چه باوفاست عهد ایشان و چه راستست وعدهٔ ایشان پس ایشانند محمد و اوصیاء او و ائمه اثنی عشر صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین که در جامعه ایشانست که ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد
و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما احلی اسمائکم و اکرم انفسکم
و اعظم شانکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم **وچه** از حیث کلام ایشان که نور است و کلام
ایشان صوابست و کردار ایشان نیکوست و عادت ایشان احسانست و سرشت ایشان کرم است و امر ایشان
که حق است و راست و نرمی و مدارا است و گفتار ایشان محکم است و حتم و رای ایشان که دانش است و حلم است و
حزم و اگر یاد کرده شود خیر هستند ایشان اول آن و اصل آن و فرع آن و معدن آن و جایگاه آن و نهایت
آن کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرم و شانکم الحق و الصدق
و الرفق و قولکم حکم و حتم و رایکم علم و حلم و حزم ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه
و منتهاه بابی انتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثنائکم و احصی جمیل بلائکم **الخ** پس از چگونگی وصف ایشان و نیکوئی
ثنا ایشان و باحصای خوبی بلاء ایشان که بتواتر معنویه و بداهت عقلیه دید بصر و بصیرت ثابت و محقق
مصداق حقیقت نبوت و ولایت خاصه ایشان و ابطال سلوک طریقه باطلاست **اینا** بتواتر معنوی بگوش هوش
شنیده طریقه سلوک حلم خاتم النبیین و اگر از زمان که آنجناب بدار وجود قدم نهاد تا حسین که از این سرای
فانی رحلت نمود هیچ مبتلا بمصایب و بلاهای روزگار بود چنانچه خود فرموده که ما اوذی نبی قط
مثل ما اوذیت یعنی اذیت کرده نشده است هیچ پیغمبری بمانند آنچه من اذیت کرده شده ام و با وجود این غیر
در تمام افعال طریقه سلوک حلم را مرعی میداشت چنانچه در باب نبوت مبرهن شود و از طریقه سلوک حلم او
حقیقت نبوت او ثابت شود **وایضا** هم چنین بتواتر معنوی بگوش هوش شنیده طریقه سلوک حلم ائمه اثنی عشر
هر یک را واحدا بعد واحد در مصایب و بلاهای وارده بر ایشان که اظهر من الشمس است در کتب و تواریخ
که حاجت ببسط و ضبط آنها در این مقام نیست بلکه هر گوش شنوا شنیده شده است **مثل** طریقه سلوک حلم امام
اول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نبی اکرم در زمان بیعت او در حق آنجناب و در قبحی از خوانند با
بیعت اول و آتش بر در خانه او زدن و طفل او را سقط کردن و امثال ذلک پس هر که بدیده انصاف مقصود
و ملاحظه این مرتبه قوهٔ حلم را در آنجناب کند یقین از برای او حاصل شود که آنجناب با وجود آن قوه و قدرت
که اشجع شجاعان روزگار بود چرا اینگونه حلم را مرعی داشت الا اینکه می خواهد بود مگر از برای مصلحت نظام امور
که علم و حکمت الهی محیط بان است و بعد هم نتیجه آن بمحل ظهور رسید پس چنین وجودی باید که امام و خلیفه الله باشد

۶۷ جراد

و وصیت ایشان کتقوی است

وصیتکم التقوی

بلائکم
انعمت و احسان کردن و نعمت دادن و مکروه رسانیدن

عمر
کهجنتا و منندیشان
آنجناب که جهل ایشان منظور نظر شد بجمیع اوقات
فرموده است که
انک لعلی خلق عظیم
متعرضین دیگران و دشمن
المحدیث فرموده که تخلقوا
باخلاق الله و اخلاق
بمضمون حدیث خلقه القرآن
آثار صفات خود را اینکه خود
اقوال و افعال خود که قرانست
هم دانا هر کرده است و اخلاق
آنجناب مطابق و موافق
با قرآن و کلام خدا و مشیت
لفظ خود آنجناب مصداق

طریقه دیگر از جمله بینش سیم و چهارم اصول خمسه دین مراتبات حقیقه مرا تبه مقام نبوت و ولایت و سلوک معرفه است مسأله الحق و امن حیث المراتب مقام تولای و غامیته و ذوات لا انفس با شد هم چنانکه ذوات الانفس با نفس نبوت و ولایت بالمالک باشند

کرنتیجه حلم او صلاحیه نظام امور ممکنات مسأ مصداق این شریفه انه یمسک السموات والارض ان تزولا انه کان حلیما غفورا کرسابقا اشاره شد پس چنین حلم ابطال اهل ظلم است و ظلم ظالم دلیل حقیقت مظلوم است علاوه از انکه اینجنین بو هر دو شوون نطق موجب است کرخداوند بطریق صفت عدل تکالیف او امر و نواهی را نسبت بعباد طریق تخییر و اختیار فرموده نه مجبور و مضطر بلکه در امور تکوینیه خود مضطر باشد لقوله تعم امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم خلفاء الارض لیکن در امور تکالیف و ایمان عباد مختار اند نه مجبور پس از اینجهت نشاید که خلیفه الله و قائم مقام پیغمبر امت او را مجبور به بیعت خود در ایمان و تکالیف او کند و نگهبانی او نماید در اینعنی چنانچه خداوند در چند جای از کلام مجید اشاره با ینعنی به پیغمبر خود فرموده مثل قوله تعم فی سورة النساء ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و قوله تعم فی سورة الانعام ولو شاء الله ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا وما انت علیهم بوکیل و قوله تعم فی سورة الشوری فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ پس با اینکونه تاکید الهی به پیغمبر خود که پس اگر روی گردانند مشرکان از اجابت دعوت ایمان پس نفرستادیم ترا بر ایشان نگهبان که باجبار و اکراه ایشان را از کفر بگردانی و به ایمان در آوری پس اعراض ایشان از دعوت مباش بجهت بر تو مگر رسانیدن احکام و تخییر شرط ابلاغ است میرسانی پس چکونه میشود که خلیفه و قائم مقام حق او امت او را اجبار با یمان و بیعت خود کند پس معلوم و محقق گردد کسی که ادعای خلافت کند و غیر طریقه خدا و رسول مردم را مجبور به بیعت خود کند ادعای ناحق کرده باشد از طریق ظلم و مکر لهذا از اینجا معلوم خواهد شد که اجبار کردن عمر و علی بن ابیطالب را به بیعت ابوبکر ناحق و از طریق ظلم و مکر باشد چنانچه ایضا دلیل بر ظلم و مکر ایشان مکر خداوند تعالی با ایشان که مکر ایشان سبب هلاکت ایشان شد و حال اینکه ایشان شعور نداشتند پس نظر کن ای بیننده چگونه بود سر انجام مکر ایشان چگونه از شامت مکر خود مستاصل شدند یعنی عاقبت مکر ایشان این بود که هلاک کرد خداوند ایشان را پس اینست خانهای ایشان خالی گویند که خالیست از اهل و مال و منهدم و خراب شده بسبب ظلم و ستم کردن ایشان بدین استیصال قوم هر اینه عبرتیست برای جمعی که بدانند و عبرت گیرند چنانکه کنایه بمثل این قوم قصه قوم ثمود است که خداوند خبر از مکر و ظلم و استیصال حال ذاده در سوره نمل ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم وقومهم اجمعین فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک لآیة لقوم یعلمون پس این استیصال حال خلفاء ثلثه که آثار و علامات از خانواده اهل و اولاد و انعدام ایشان باقی نمانده دلیل است مبرهن و متقن بر ابطال و ناحق بودن ایشان مصداق این مذکور و هو المطلوب پس هم چنین قیاس بسلوک طریقه حلم امیر المؤمنین و غیظ مبغضین اجتناب در لایت بر طریقه سلوک حلم بو لقا ائمه طاهرین و غیظ مبغضین ایشان علیهم السلم و حسن صلاح امر دنیا و دین میباشد چنانچه در کتاب جلاء العیون است که در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که بعد از صلح حضرت امام حسن علیه السلم که امام دویم و پیشوای این امت مرحوم است امام حسین علیه السلم گریان بنزد آنحضرت آمد و گفت و خندان بیرون آمد از سبب آن پرسیدند فرمود که بنزد امام خود رفتم از او سؤال کردم که چه باعث شد ترا که خلافت را بمعاویه گذاشتی فرمود که آنچه بیرون را باعث شد را ضی شدم و

بیرون آمدم

بیرون آمدم ایضا کلینی ره بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است صلحی که حضرت امام حسن علیه السلم با معاویه لعین کرد برای این امت بهتر بود از دنیا و ما فیها و خدا سوگند که این آیه در باب صلح آنحضرت نازل شده کما قال الله تعم فی سورة النساء الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب چنین تفسیر فرموده این را یعنی در زمان حضرت امام حسن عم با ایشان گفتند که اطاعت امام خود بکنید و دست از جنگ بر دارید زمان را بر پا دارید زکوة بدهید ایشان راضی نشدند پس در زمان حضرت امام حسین علیه السلم جهاد واجب شد گفتند چرا تا خیر نکردید جهاد کردن ما را تا زمان نزدیک یعنی زمان حضرت قائم علیه السلم لهذا صلح امام حسن علیه السلم بسلوک طریقه صفت حلم دلیل بر اثبات حقیقت امامت و پیشوائی اوست بر امت پیغمبر و شکستن معاویه عهد بیعت صلح را دلیل بر غدر و مکر و ناحق بودن اوست زیرا که زمان خلافت امام حسن علیه السلم مقتضی اینکونه زمان با اهل آن که بطریقه سلوک حلم ایشان بجای نقض عهد خلافت قدم را شناکنند تا شاید باین وسیله بر منزل صراط مستقیم مهتدی شوند زیرا که طرف مقابل آنحضرت که حزب شرع و شریعت دین پیغمبر بود معاویه علیه الهاویه بود که بواسطه زیادة و نقصان قوة فاعله شهویه و نفس بهیمی که انسان را سبب جلب عیوب منافع و مشتهیات ترحد وسط و اعتدال که سبب حصول قناعت و رضا و صفت است از اعتدال خارج شده بود و بزیادة و نقصان اتصاف یافته بود که سبب شره و پرخوری و انهماک در لذات و شهوات و سبب حرص و بطالت و کلال و بخل محال افعال و اعمال او شده بود از اینجهت سلوک طریقه الفت را با اهل زمان و غدر و مکر را با امام زمان سلوک داشته مردم را بدرهم و دینار از سلوک طریقه حق باز داشته مؤلف و مردف زیادة و نقصان قوة فاعله شهویه و نفس بهیمی خود نموده لهذا بنا بر اقتضای اهل زمان که بمصداق الناس علی دین ملوکهم مردف و تابع معاویه شده بودند لازم خلیفه الله که مظهر طریقه صفت عدل خداوند است لیظهر کم لعدله طریقه سلوک حلم است با ایشان که طریقه سلوک و تخلقوا باخلاق الله تا مقابل طریقه سلوک تالیف معاویه لعین با این وسیله اهل زمان از طریقه زیادة و نقصان قوة فاعله و نفس بهیمی برحد وسط و اعتدال که سبب حصول قناعت و رضا و صفت است رسانند چنانچه یکی از نتیجه حلم امام حسن علیه السلم که مصداق مدعا است جمعیت کرده در کتاب جلاء العیون نقل کرده اند که روزی آنحضرت سوار بود مردی از اهل شام بر سر راه آنحضرت آمد و دشنام و ناسزای بسیار با آنحضرت گفت حضرت جواب او نگفت تا او از سخن خود فارغ شد پس روی مبارک خود را بسوی او کرد و بر او سلام کرده و تبسمی نمود فرمود که ای مرد پیر گمان میکنم که تو مرد غریبی گویا بر تو مشتبه شده باشد امری چند اگر از ما سؤال کنی عطا میکنیم اگر از ما طلب هدایت و ارشاد کنی ترا ارشاد میکنیم اگر از ما باد بر داری طلبی عطا میکنیم اگر گرسنه تو را سیر میکردانیم اگر برهنه باشی ترا کسوه میپوشانیم اگر محتاجی ترا بی نیاز میکردانیم اگر رانده شده ترا پناه میدهیم اگر حاجتی داری برای تو بر می آوریم اگر بار خود را بیاوری بخانه ما فرود آوری و میهمان ما باشی تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود زیرا که ما

که حد وسط و اعتدال قوة فاعله شهویه و نفس بهیمی است

که او را فقط عفت و طرف تفریط و خست گویند

طریقه دیگر از جمله بیست سیم و چهارم اصول عقاید دین مراتبات حقیقه مراتب و مقام علم نبوت و ولایت ایشان
سلوک معرفة است مرسا الاعتقاد من حیث المراتب و مقام قوای و خاصیته ذوات الانفس باشد
چنانکه ذوات الانفس با انفس نبوت و ولایت بالمالکیة باشند

خانه کشاده دایم انچه خواهی توقع امیدارست چون اعرد سخن الحضرت استیند که بیت گفت که و اهی میدهم که تو خلیفه
خدا در زمین خدا بهتر میداند که خلافت و رسالت را در کجا قرار دهد پیش از این توحید را از
هر کس دشمن تر میداشتم اکنون محبوب ترین خلق گردیدی بسوی من پس بار خود را بخانه حضرت فرود
آورد تا در مدینه بود مهمان الحضرت بود از محبان و معتقدان اهل بیت گردید الحدیث لهذا اگر کسی از
راه شعور و بصیرت و انصاف تعقل کند در طریقه سلوک علم حضرت امام حسن علیه السلام نسبت با اهل زمان خود و صلحا و
با ظالم خود معاویه علیه الهاویه هر اینه تصدیق حقیقت خلافت او را بعد از رسول اکرم و بعد از پدر بزرگوار خود علی بن ابی
طالب خواهد کرد بمنزله صبر برادر بزرگوارش حضرت امام حسین علیهما السلام در ترویج دین خدا و شریعت جد
پیغمبر خدا که خود و اصحاب کبارش را برای دین و شریعت بفیض شهادت رسانید و اهل بیتش را با سیری
بدیار و شهر بشهر گردانیدند و تحمل این بلیات و ابتلاات روزگار و اهل زمان خود گردید و در تمام انها صبر و
شکیبائی اختیار نمودند و این نبود مگر بواسطه آن قوه علمی که او را بوده است زیرا که اگر از راه تعقل موازنه کنند
کسی صبر این بلیات را طی نماید که سلوک در طریقه علم است چنانچه سابقا اشاره شد که مراد از عبارت لفظ علم
طمانینه و آرام نفس است بطوری که غضب او را باسانی حرکت ندهد و بود و در حرکات اضطراب و جزع ننماید و
مراد از لفظ صبر عبارت است از شکیبائی پس شکیبائی حاصل نشود مگر بطمانینه و آرام نفس که عبارت است از طریقه
سلوک علم پس صبر جناب امام حسین علیه السلام در شهادت و بلیات وارده بر او ایضا ناشی از قوه علم آنجناب
چنانچه مؤید اینمعنی است تصدیق و اعتراف بامامت الحضرت در زمان وصیت امام حسن علیه السلام مر او را که بعد از من
برادرت امام حسین علیه السلام امام است و من او را انتخاب کرده ام و این معنی است که از پدر و جد باو رسیده
و در کتابهای حل اختلاف او نوشته است الی آخر بروایت کرد رجال العیون است بعد محمد بن الحنفیه جواب امام حسن
را در تصدیق وصایای آنجناب در حق امام حسین نمود از جمله فقرات تصدیق و اعترافش در باره جناب امام
اینست که حسین از همه داناتر است و حلم او از همه ما ها گرانتر است و قرابت او بحضرت رسالت از همه بیشتر است
او امام بود از امام بود پیش از انکه مخلوق شود الح لهذا صبر جناب امام حسین علیه السلام در ترویج دین خدا و شریعت جد
ناشی از علم او است و سلوک طریقه او در شهادت و بلیات بمنزله سلوک طریقه علم امام حسن است در صلح معاویه
بیک معنی چنانچه ماثور است که لولا صلح الحسن و شهادة الحسین لمن درس الاسلام ابدا پس بهمین میزان و
طریقه است رفتار تمام ائمه اطهار هر یک نسبت بمعاندین زمان خود در بلیات وارده بر ایشان که از طریقه
سلوک علم و تحمل بلیات و ابتلاات وارده بر خود میشده است برای ترویج دین و شریعت هر یک بحسب اقتضای
زمان و اهل آن پس طریقه سلوک علم ایشان دلیل متقن است بر اثبات امامت و خلافت حقه ایشان بمنزله
قوه علم نفس ناطقه قدسیه از اینجاست فقره کلام در رد نظام جناب امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب ارشاد شیخ
مفید علیه الرحمه که الا ان ابرار عترتی و اطایب ارومتی احلم الناس صغارا و اعلم الناس کبارا آگاه باشید بدرستی
که نیکوکاران عترت و پاکیزه سرشتان اصل تعقین طینت من بردبارترین مردمانند در صغر سن و کوچکی و دانا ترین

قول جناب محمد بن الحنفیه برادر آنجناب بعد

هم چنانچه

مردمانند در عهد کبر و بزرگی لهذا یکی از قوای مراتب نفس نبوت و ولایت علم است بمنزله نفس ناطقه قدسیه و
لازمه مراتب نفس ایشان قوه علم باشد مر تمامی بودن ایشان از دیگران پنجم از قوای نفس ناطقه قدسیه نباهت است
یعنی بزرگواری و مشهور شدن و از اعتبار این قوه ایضا معتبر است بزرگواری و مشهور شدن در مراتب نفس
نبوت و ولایت چنانچه سابقا این مراتب قوه در نفس نبوت و ولایت خاصه متحقق شد و ایضا بعد از بیان کردن
پنج قوه از نفس ناطقه و امولای متقیان بکمیل بن زیاد بطریق مذکور فرمودند آنجناب که نیست از برای نفس ناطقه
قدسیه نیست انبعاثی و مراد از لفظ انبعاث که فرموده اند مصدر است از برای لفظ بعث که عبارت است
از برانگیختن یعنی نیست انگیختنی از برای نفس ناطقه از شیئی بلکه جوهریست مجرد از ماده که قائم نیست بماده
بدن و موت و فساد بدن نیز موجب موت و فساد وی نشود و خود بخود نیز قابل طریان عدم و فنا نشود
هرگاه فساد بدن موجب فساد وی نشود از هیچ راهی دیگر فساد باو راه نتواند یافت مگر عدم ذاتی بصریح قول الله تعالی
فی سورة القصص کل شیء هالک الا وجهه که صاحب کوهر ازاو وجه که آیه شریفه بیشتر محققین محمول بعدم
ذاتی است چنانکه از ابی یزید نقل شده که در وقت شنیدن حدیث کان الله ولم یکن معه شیء از روی تاکید
تصدیق گفت که الان کما کان و مستواتنیر که آیه کریمه محمول بظاهر نیز باشد باعتبار مستقبل در قیامت کبری
چنانکه حدیث محمول شده بر ظاهر باعتبار ماضی در ازل که حدوث عالم بان متحقق شده بانطریق که عدم
ذاتی اشیاء در نزد قیامت کبری در لحظه از لحظات دهریه بنظر نمائی جلوه کند و ظاهر شود و وجود اشیاء
در آن لحظه باطن و مختفی گردد بسبب ظهور و استیلای وجود حقیقی واجبی و اینمقدمه بتقریب مذکور شد
و بیان تحقیق در بقای نفس ناطقه بعد از مفارقت از بدن و بیان لذت و الم و مکانین و ذکر سعادت
و شقاوت حقیقیین که در کتاب مذکور مسطور است باینجا رجوع شود اکنون تنبیه از نکته باعتبار لفظ انبعاث
که از برای نفس ناطقه نیست و بیان مقدمه بتقریب مذکور هر اینه کنایه باشد باعتبار مراتب نفس نبوت و ولایت
که بمنزله نفس ناطقه قدسیه اند نسبت بجمیع خلایق کاملین پس از اینجا متحقق خواهد شد که چنانچه از برای نفس
ناطقه قدسیه انبعاثی نیست پس همچنین از برای نفس نبوت و ولایت نیز انبعاثی نباشد یعنی از شیء انگیخته
شده باشد بلکه بمنزله نفس ناطقه قدسیه که جوهری باشد مجرد از ماده که قائم نیست بماده بدن پس همچنین نفس نبوت
و ولایت نیز قائم نباشد بماده از اشیاء ممکنه و ایشان ماده و علت اشیاء ممکنه باشند و اشیاء ممکنه قائم بماده ایشان
از اینجاست حدیث لولاک لما خلقت الافلاک که قرینه بر در شان مراتب نبوت و ولایت جناب ختمی مرتبت صادر از
جناب رب الارباب بخطاب قدسی شده است بر نفع او چنانچه دال بر حقیقت این معنی اخبار کثیره ایست از خود انجناب
در حدوث خلقت نور شریفش که بتواتر معنوی بدیدی رسیده و کتب و تواریخ از ان مملو و مشحون است که جای تامل
و اشکال در انها خالی نیست پس آنچه در این مقدمه بتقریب مذکور شد در شان نفس ناطقه قدسیه باعتبار باشد در شان
مراتب نفس نبوت و ولایت هم از حیث مبدء و هم از حیث معاد که آیه شریفه کل شیء هالک الا وجهه ایضا از حیث
ظاهر و باطن باعتبار ماضی و مستقبل کنایه مبدء و معاد مراتب ایشان باشد چنانچه در تفسیر الهی از حضرت صادق

طریق دیگر از جملهٔ بیست و سیم و چهارم اصول خمسه در اثبات تحقیق مراتب و مقام عصمت نبوت و ولایت است و در سلوک معرفت قوی و خاصیته ذوات الانفس هم چنانکه ذوات الانفس با نفس نبوت و ولایة تحت ... الی

رؤیت کرده ... وجه الله التی لا یهلك وچون وجه چیزی نیست که بآن مواجهه کنند و حق سبحانه و تعالی مواجهه میکند با بندگان خود و خطاب میکند ایشان را بتوسط نبی و وصی بنا بر این انبیاء و اوصیاء را وجه الله میگویند
گفت **و ایضا** از حضرت صادق علیه السلام رؤیت کرد که الله اعظم من ان یوصف بالوجه ولکن معناها کل شیء هالك الا
دینه مراد اینست که هر چیزی نیست شونده است مگر دین خدا پس از اینجا نیز معلوم شود که مراد از دین خدا ائمه
باشند **زیرا** که سابقا محقق که دین خدا عبارت است از غرض حصر علت خلق که رحمت و عدالت و مظهر رحمت و عدل
النبی محمد و الائمة الاثنا عشر صلوات الله علیه و علیهم اجمعین چنانچه در حدیث کیفیت معراج و اخبار حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بعد از تعلیم کیفیت
نماز خود در حدیث مقام بالهام الهی فرموده که چون نظر کردم صفهای ملائکه و ارواح پیغمبران را دیدم که در عقب
صف کشیده اند پس مقتدی مرا امر کرد که سلام کن برایشان گفتم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی فرمود
که یا محمد منم سلام و تحیت و رحمت و برکات تو و فرزندان امامان بعد از تو **و ایضا** قوله تعالی و ما ارسلناك الا رحمة
للعالمین کنایه باین مقام باشد **لهذا** دین خدا که مراد رحمت است مراتب نبوت و ولایت باشد و نا بنحویکه مصداق
ان کل شیء هالك الا وجهه باعتبار ظاهر و باطن و ماضی و مستقبل محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین باشند
نه غیر ایشان که نام و نشانی از دلایل عقلی و نقلی بر ایشان ثابت و محقق نیست و نباشد **و هو المطلوب** پس هم چنین
باین اعتبار است بواقی اعتبارات نفس ناطقه از تقرب و مقتضیه نسبت بمراتب نفس نبوت و ولایت که هر عاقل فطن
تعقل در آن کند البته مفهوم او خواهد شد دیگر حاجت ببسط تحقیق آنها نباشد العاقل یکفیه الاشارة **و اما**
خبر که پس هر گاه از اعتبار قوای پنج گانه نفس ناطقه قدسیه مراتب نفس نبوت و ولایت بتحقیق مسطور
مفهوم شد پس بدانکه **ایضا** حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از بیان پنج قوهٔ نفس ناطقه قدسیه فرموده
که از برای آن دو خاصیت است که آن نزاهت و حکمت باشد و مراد از لفظ نزاهت بالفتح دوری و رستن از بدی است
و مراد از لفظ حکمت بالکسر دانش و دانستن حقیقت هر چیزیست و مطلب قاموس کو یه حکمت عدل و علم و حکم
و نبوت قرآن و انجیل و پنج دینی کو یه حکمت درست کرداری و راست گفتاری **علی** اعمال اعتبار و عبارات
لفظ این دو خاصیت که ناشی از قوای نفس ناطقه قدسیه است کنایه باشد بر اعتبارات نفس نبوت و ولایت
که بمنزلهٔ نفس ناطقه قدسیه ایشان نفس قدسیه عالم امکان شد و مال هر هدایة و نسبت بعالم هدایت انفسی یکی میباشند
چنانچه در برهان تمهید اهتدا اینجا محقق شد **لهذا** تحقیق و اثبات اعتبار این دو خاصیت در مراتب نفس نبوت
و ولایت بجمیع مراتب اشاره شود تا هر کس قادر بر معرفت مراتب نفس نبوت و ولایت تواند و هر امر منوط را
قیاس بایشان و منتسب بآنها تواند دانسته شود که لازمهٔ مراتب نفس نبوت و ولایت نزاهت و حکمت باشد
اشاره از تحقیق در اعتبار لفظ نزاهت است از خاصیه قوای نفس ناطقه قدسیه پس بدانکه از اعتبار لفظ نزاهت
که عبارت است از دوری و رستن از بدی کنایه باشد از اعتبار این لفظ در خصوص خاصیت مراتب نفس نبوت و ولایت
لازمهٔ ایشان باشد نزاهت که پاکی و سبکی است از رجس و دنس و معصوم باشند از هر عیب و خلل که منافی با
عصمت الهی باشد چه محقق شد که مراتب نفس نبوت و ولایت بمنزلهٔ نفس عظمت الهیه اند که در حدیث کمیل بکلیه الهیه

نامیده اند و مجموع اوراد نفس کلی مینامند و در مؤمنین نفس ناطقه است که او را روح الایمان گویند چنانچه
در احادیث معتبره است از جمله از مفضل بن عمر مرویست که گفت سؤال از جعفر علیه السلام از علم امام بالجمله در
اقطار ارض است و حال آنکه در خانه خود نشسته است و پرده بر او واجب است پس فرمودند یا مفضل ان الله
تبارك و تعالی جعل فی النبی صلی الله علیه و آله خمسة ارواح روح الحیوة فیه دب و درج و روح القوة فیه نهض و جاهد و
روح الشهوة فیه اکل و شرب و روح الایمان فیه امن و عدل و روح القدس فیه حمل النبوة فاذا قبض النبی
انتقل روح القدس فصار الی الامام و لا یغفل و لا یلهو و لا یزهو و در حدیث دیگر از انجا بر عز فرمودند
فبروح القدس یا جابر عرفنا ما تحت العرش الی ما تحت الثری و بعد از آن عز فرمودند ان هذه الاربعة ارواح
یصیبها الحدثان الا روح القدس پس این مرتبه خلافت ایشانست مر خدا را و فرمودند در این مرتبه امامت بارسول الله
معنی عنی نفس او یند حکم آیه انفسنا و انفسکم و انا علی و علی منی و انا من حسین و حسین منی و امثال ذلك
که در مقام خود بیان خواهند امد پس باین مقام و این مرتبه وساطت ایشانست مر عالم فیض و ختم موجودات را و بکم فتح الله
و بکم یختم و هر آثار و افعال خدا و ند و بکم ینزل الغیث و بکم یمسك السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم
و بکم یکشف الضر پس منزلت ایشان در این میمنه موجودات منزلهٔ روح است مر قالب را و منزلهٔ آفتابست مر
اضائت و اشراق او در ذرات عالم را **زیرا** روح که تمام ارواح تحت او یند و او محیط بر روح تمام موجودات
با ایشانست و او روح القدس است و او را روح القدس مینامند پس از اینجا پی برده میشود سر اینکه ایشان
علم ما کان و ما یکون دانند و سر احاطهٔ ایشان و منقاد بودن تمام اشیاء در تحت حکم و قدرت ایشان و سر بودن
در جمیع اماکن و با هم پیغمبران و سر حضور اعمال بر ایشان و سر اینکه ایشان در علم حق قاسم الارزاق
و سر عصمت ایشان و تفاوت ما بین عصمت ایشان و عصمت مؤمنین اگر بخواهند بر سند **زیرا که** معنی عصمت
و یافت شدن آن ایضا در سوای ایشان محقق علما که ترا مثالهم جایز دانسته اند و ممتنع نیست بلکه واقع
بحسب مراتب قوای نفس ناطقه قدسیه که از صفات لوازمیه ایمانست و عصمت یکی از دو خاصیة قوای او ست چنانچه از
لفظ نزاهت معلوم شد پس عصمت **ایضا** در غیر مراتب نبوت و ولایت از سایر مؤمنین ممتنع نیست و جایز
و در حق نبوت و ولایت واجب و شرط است بمنزلهٔ شرط بودن استواء خلقت و انضمام مراتب کالبدی ایشان
که در مراتب نبوت و ولایت لازم و شرط است و در غیر ایشان از سایر مؤمنین لازم و شرط نباشد
بلکه جایز و ممتنع نیست **لهذا** عصمت در سایر مؤمنین واقع است مثل سایر صفات لوازمیه ایشان که در غیر
نبوت و ولایت جایز است و واقع است از قبیل استوای خلقت و متولد شدن بطریق مختون چنانچه احادیث
ناطقه گفته است که استواء خلقت و مختون مختص با ایشانست و در غیر جایز نیست و ممتنع است **زیرا که** خداوند
تعالی در کلام خود با الفاظ مختلفه متعدده بیان استواء خلقت بنی نوع انسانی را بطریق صفت عدل فرموده
که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و قوله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم الخ و قوله تعالی فی سورة المؤمن و صورکم
فاحسن صورکم و رزقکم من الطیبات ذلکم الله ربکم فتبارك الله رب العالمین و قوله تعالی فی سورة التغابن خلق السموات

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بیست و سیم چهارم اصول خمسهٔ دین اثبات حقیقت مراتب و مقام عصمت نبوت و ولایت است
من حیث سلوک معرفت بقوله تعالی خاصه در ذات الانفس هم چنانکه در ذات الانفس با اشرف نبوت و ولایة
بحسب مالکی باشد

والارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم و الیه المصیر یعنی آفرید آسمانها و زمینها را براستی یعنی بحکمه
بالغه نه بباطل و عبث و تصویر کرد و نگاشت شما را پس نیکو کرد صورتهای شما را باعتدال قامت و اعتدال خلقت
یعنی ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی کرد بانواع حکمت و بسوی اوست بازگشت همه در روز
قیامت لهذا از طریقهٔ صفت عدل عصمت نبوت و سایرین غیر نبوت و ولایت وقوع آن جایز و ممتنع نیست از آنجا
که علمای محققین کثر الله امثالهم وقوع عصمت را در غیر ایشان از مؤمنین جایز دانسته اند و لهذا وقوع آن را در حق غیر
ایشان خصوصا در این اعصار فرموده اند قلیل است و نادر الوقوع غیر ممتنع الوقوع و غیر محال ممتنع مطلق است
زیرا که تمام خلق الله از مکلفین چه غیر رسول و امام فاعل مختارند و مکلف باجتناب از تمام معاصی و قبایح
و مکلف بتحصیل تقوی و عصمت از معاصی کما قال انما یتقبل الله من المتقین و مکلفند بدعا کردن و خواستن
از خداوند که ایشان را عصمت از معاصی کرامت فرماید لقوله تعالی فی سورة الفرقان قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم
فسوف یکون لزاما پس درجه نبوت و امامت را شروط و اسباب بسیار است چنانکه گذشت از آن جمله علم
که عصمت یکی از شروط اوست زیاده آنکه رسول و امام فرستاده شده اند که از سیرت و اخلاق و کردار
مردم باید تعلیم بگیرند و تخلق بخلق و سایر سیرت ایشان بشوند و سیرت و کردار ایشان را حجت بر دیگران
نمایند چنانچه در حدیث است که اگر کسی در قیامت در زنا گرفتار شود عذر آورد بشهوت داشتن پس
خداوند عصمت و نزاهت حضرت یوسف و اعلا نبینا و علیه السلام حجت بر او نماید هم چنین صبر ایوب را بر اشخاصی که
صبر بر بلا نکرده اند و هم چنین سیرت عمل و عصمت هر پیغمبری بر امت او حجت خواهد بود و زیاده بر این آنکه علمای
عظام در کتب خود ثبت نموده اند که اکثر از احوال بعضی از علمای سلف منقول و مشهور است این است که در ایشان
اشخاصی بوده اند که مدة العمر هیچ معصیتی نه صغیره و نه کبیره از ایشان سرزده است بلکه از حال بعضی منقول است
که هم خطیئه و نیت معصیت در دل ایشان هم نرسیده است بلکه در همه عصر موجود بودند و باید باشند و لا تخلو
لا تنقلب پس هم چنین دارای عصمت بوده اند بعضی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله چون حضرت سلمان رضی الله عنه
که آنجناب در باره او فرموده اند که السلمان منا اهل البیت زیرا که در حق اهل البیت است قوله تعالی فی سورة الاحزاب
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در خصوص بودن این آیت با اهل بیت نبوت
که امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام در احادیث بطریق موافق و مخالف وارد شده و اما اول
بحد تواتر معنوی رسیده و در ثانی چنانست که از جمله ابو سعید خدری و انس بن مالک و غیر ایشان از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت فرموده که نزلت فی خمسة فی و فی علی و حسن و حسین و فاطمه
یعنی این آیت نازل شده در شان پنج کس در شان من و در شان علی و حسنین و فاطمه علیهم الصلوة و السلام و کذلک
از این مقوله اخبار از قول رسول اکرم طایفه عظیم الشان بسیار روایت کرده اند که آیه شریفه در حق این پنج وجود مبارک
میباشد و نازل شده است که این مقام را گنجایش بیان آنها نباشد در کتاب عصمة الولایة رجوع شود مجملا از اینجا محقق
خواهد شد عصمت و معصومیت حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله زیرا که آنجناب نه رسول بودند و نه امام که عصمت
شرط او باشد

تدقیق انیقه در اثبات عصمت حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله بمقتضای حجیت آنجناب

شرط او باشد بلکه از باب امتناع جواز عصمت است از طریقه صفت عدل الهی در غیر رسول و امام که چنانچه
عصمت در مردان که غیر رسول و امام مستند در زنان نیز جایز و ممتنع نباشد برای تنبیه و حجت بودن زنان دیگر
در تمام تکالیف و سیرت و کردار ایشان بر دیگران حجت باشند پس این معنی دلالت بر طریقه صفت عدل است چنانچه
خداوند در هر عصری از اعصار بحسب استعداد و مراتب حال آن عصر زنان با عصمتی از برای تنبیه سیرت و سلوک
کردار ایشان ظاهر و حجت آورده چنانکه مرویست در مجلد چهارم از کتاب در علم ناسخ التواریخ که در کتاب ابوبکر شیرازی
محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث میکند قال النبی رسول الله قرأ ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی
نساء العالمین یعنی رسول خدا این آیه مبارکه را در فضیلت فاطمه علیها السلام قرائت فرمود قال خیر
نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة بنت مزاحم فرمود یعنی
بهترین زنان عالمیان چهار تن باشند مریم دختر عمران مادر عیسی دیگر خدیجه دختر خویلد زوجه رسول خدا
و دیگر فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چهارم آسیه دختر مزاحم زن فرعون پس هر یک از این زنان
بحسب اهل عصر خود تنبیه و حجت بودند زنان دیگر را باشند و لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام توقیر و فضیلتش نسبت بزنان
دیگر بحسب عصر حضرت خاتم طامة اوست نسبت بعضی انبیا سلف و امت ایشان از انبیا و اولیا نیست باشد
بر عصمت آنجناب در ضمن آیه تطهیر که در شأن آل خصوص خمسه آل عبا است بضمیر تذکیر با آنکه خود آنجناب یکی از خمسه
آل عبا است بضمیر تأنیث تا اشاره باشد یعنی بر تنبیه طریقه حکمت و لطف تنبیه بعباد تا از سخنان کتابی که جامع
و مشتمل بر حکمت و مصلحت است بطریق لطف بیدار و واقف کنند ایشان را که هر که بجا آورد امر نیکو را از مرد و زن و
حال آنکه او مؤمن باشد پس آنکس در آید در بهشت کما قال الله تعالی فی سورة المؤمن من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن
فاولئک یدخلون الجنة پس تنبیه و نکته آیه تطهیر بضمیر تذکیر حکمتی است بر واقف نمودن تمکین و اقتدار دادن در
اختیار نمودن هر کدام از قبیح و حسن چنانچه فرموده فالهمها فجورها و تقویها چه مذکر باشد چه مؤنث زیرا که خلقت
عقلیه از این دو صنف بیرون نیست لقوله تعالی فی سورة اللیل و ما خلق الذکر و الانثی لهذا عمل صالح از مرد و زن که
هر یک تلاش کنند در هر یک از آنها بحسب استعداد هر کدام از قبیح و حسن عطا و جزا عاید بایشان خواهد شد که حکم
کتبی فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی الخ پس هر کار عمل و سعی زن و مرد جزا و سزا ایشان یکی شد بیک منزله لهذا
اینجا خطاب امر و نهی شرع نسبت بهر دو زن و مرد خطاب بذکر ذو صنف ندارد بلکه ذکر ضمیر تذکیر شامل تأنیث
نیز میباشد مانند خطاب مطلق چون یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس و یا عبادی الذین اسرفوا و امثال
ذلک که شامل هر دو صنف از مرد و زن میباشند پس هم آنست آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا نیز شامل مرد و زن آل عبا باشد چنانچه در تاویل آیه شریفه و ما خلق الذکر و الانثی در
تفسیر لاهیجی است که در معانی ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از ذکر امیر المؤمنین
و از انثی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است و حال آنکه ظاهر آیه شریفه اطلاق بکل واحد بر اسمعی دلالت کند بر مطلق
مرد و زن اهل بیت و شاملند ایشان و بباطن و بتاویل آن دلالت کند بر خصوصیت خمسه آل عبا نیز یعنی ایشان چنانچه

چنانچه در کتاب ناسخ التواریخ آورده که در معانی الاخبار سند بمفضل می رسد میگوید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم مرا خبر ده از قول رسول خدا در حق فاطمه انها سیدة نساء العالمین اهی سیدة نساء عالمها فقال ذاک لمریم کانت سیدة نساء عالمها حکت امین الهی در ... و فاطمة سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین یا او سیدة نساء العالمین است یا نساء عالم خود است فرمود نیز در این مقام مریم است که سیدة نساء عالم خود بود

[illegible]

طریقه دیگر از جمله بیست سیم وچهارم اصول خمسه دین آثبات حقیقه مراتب ومقام نبوت وولایت
من حیث سلوک معرفه بقوای مخاصه بذوات الانفس هم چنانکه ناشی از سلوک انست معرفه
بمراتب ومقام حضرت فاطمه زهرا ع که عصمه لازمه ذاتی وجود اوست در نفس

حق تعالی بعد از ذکر عصمه آل عبا جهة اقتدا امت بایشان خطاب بازواج پیغمبر کرده میفرماید که واذکرن ما یتلی فی بیوتکن
من آیات الله والحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا یاد کنید ای زنان پیغمبر آنچه خوانده میشود در خانهای شما از آیتهای
کتاب خدا یتعم و از سخنان مشتمل بحکمت ومصلحت بدرستیکه خدا یتعم هست لطف کننده بجمیع خلایق دانا بافعال و اعمال
هم پس از اینجا محقق خواهد شد که غیر آل عبا از زنان دیگر پیغمبر سوای آنکه علیها السلام اهل بیت نباشند وآیه تطهیر مخصوص
بخمسه طیبه آل عبا است تا انکه مردم بدانند وبفهمند که اهل بیت پیغمبر موءدب باداب نبی وحال ایشان ما سنحال پیغمبر
در طهارت وعصمت نه چون حال زنان دیگر واز ازواج نبی چنانچه حق تعالی امر فرموده قبل از آیه تطهیر از ازواج نبی
بتقوی که وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی وبعد از آیه شریفه خطاب فرموده باهل بیت پیغمبر
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس این آیه خبر است نه امر از ازواج نبی از انجهة یکی انکه
اهل بیت مخصوص بآل عبا است و ایشانند معصوم از هر خطا و لغزش دیگر دیگر انکه عصمة ونزاهت متمکن بین النساء جز
نبی و امام هست وممتنع نیست آن بغیر عصمة ونزاهت فاطمه طاهره سلام الله علیها که حوا انیسه بوده نه نبی و امام وحال انکه
موءدب باداب نبی وحال او ما سنحال پیغمبر است در طهارت وعصمت تا انکه نومید نشوند اهل اناث و انثی از سمت
خیر وسعادت وگمان کنند که سمت خیر وسعادت منحصر ومخصوص بمردانست و زنان از همه بی نصیب اند چنانچه تفسیر
لاهجی ومخالفت المنهج از مقاتل بن حیان مرویست که در حقیقت که اسماء بنت عمیس از حبشه با زوج خود جعفر بن ابی طالب
مراجعت کرده بود از ازواج سید ابرار اسعد وگفت در باره ما خبری از قرآن نازل شده گفتند نه بجهت سید عالم ص
اسعد وگفت یا رسول الله زنان بی نومید شدند رسول خدا ص فرمود از چه چنین گفت بجهت انکه ایشان مذکور نشده اند
در قرآن بسمت خیر ومراتب دیگر زنان رسول گفته حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده وما را ذکر نه نامیم یاد نفرموده
همانا که در ما خیری نیست وطاعت ما مقبول نه پس حق تعالی بعد از این سخن این آیت نازل کرد که ان المسلمین و
المسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات والصابرین والصابرات
والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات
والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظیما پس از اینجا واضح شد که از طریقه صفت عدل خداوند
زنان را نیز چون مردان سمت تمکین خیر وسعادت نزاهت وعصمت وشرف رشد از بدی میباشد و ممتنع نیست
بلکه بهره ونصیب ایشان نیز ایضا میباشد بجهت حصه ونصیبی که از قرابت میراث برای ایشان خداوند اندازه کرده و
مقرر ومقدر شده لقوله تعالی وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون مما قل او کثر نصیبا مفروضا پس همچنین بالا
منزله وحسب نصیب میراث نبی زنان نیز بهره ونصیبی از سمت تمکین خیر وسعادت نزاهت ودوری از بدی
باشد از انبیا واز این جهت است سمت تمکین نزاهت وعصمت زنان بانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله از ایشان خبر
داده ودر قرآن مجید نیز اشاره شده مثل قوله وامه صدیقة که مراد مریم مادر عیسی ع است و امثال این که در کلام مجید
اخبار فرموده وبر جنیر بعضیه روشن است فضل خداوند تعالی از طریقه صفت عدل مردان وزنان را سمت تمکین نزاهت
وعصمت لطف فرموده چنانچه تمکین فکر وذکر وعلم وحلم ونباهت را که قوای نفس ناطقه است بایشان داده است وبوسیله

مریم بنت عمران فقالت فاطمة یا ابت انا خیر ام مریم فقال رسول الله انت فی قومک ومریم فی قومها رسول خدا ص علیه واله فرمود سیاسیکه آدم خدای داکر بین نبود هرا از دنیا چنانکه مریم در وقت خود دیده ذکر یاد در مریم فاطمه عرض کرد ای پدر من نیکوترم یا مریم فرمود تو در قوم خود و مریم در قوم خود انتهی

کرد لایه تطهیر

پس از این حدیث مکشوف میشود شانه نشان کرامت آنجناب

در سوره آل عمران

صلی الله علیه واله فضیلت بزیادت از امت انبیا سلف و فاطمه ع ما فضلت است از مریم ع

در سوره مائده

وبقیه انست در اثبات لازمه عصمه حضرت فاطمه زهرا ع در نفس
هم چون لازمه عصمه نبوت وولایة

وبجهره از انها است نیز هم چنین نزاهت را که یکی از دو خاصیت اوست ایضا لطف بایشان نموده است چنانچه
در عالم کون وشهادت وعالم تکلیف نفس نبوت وولایت بمنزله نفس ناطقه قدسیه متمکن بجمیع خلایق نموده است پس از
اینجا بوضوح لبیب روشن خواهد شد که چنانچه لازمه نفس ناطقه است قوه فکر وذکر وعلم وحلم ونباهت واز
خاصیت اوست نزاهت وانسان مکلف بواسطه نفس ناطقه وقوای او متمکن بطریق سلوک فکر وذکر وعلم وحلم و
نباهت است واز خاصیت این قوا است نزاهت او وعلی هذه القیاس از این مقام ومعنی محقق خواهد شد که لازمه
نفس نبوت وولایت که بمنزله نفس ناطقه قدسیه انبیاء عالم انفس ولی نفس ایشان تمکن قوه فکر وذکر وعلم وحلم و
نباهت باشد واز خاصیت تمکین قوی نزاهت شرط ایشان باشد نه غیر ایشان بلکه تمکین نزاهت غیر ایشان بواسطه
ایشان باشد چون تمکین سلوک طریقه فکر وذکر وعلم وحلم ونباهت که باقتدای ایشان متمکن غیر ایشان شود کما
قال الله تعالی فی سورة النساء ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا در خلاصة المنهج است که ابو بصیر از ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت
مرا گفت که حق تعالی شما را یاد کرده است پس این آیه را تلاوت کرد ومعنی فرمود که مراد بنبیین رسول خدا است وصدیقان
وشهیدان مائیم وصالحین شمائید وبنا بتفسیر امام محمد باقر از ایه شریفه که مذکور شده در ذیل این خبر مراد از حسن
اولئک رفیقا محمد مهدی است صلوات الله علیه وهو المطلوب پس مفاد از انطباق آیات واخبار ومذکور ومحقق
شد که تمکین عصمت ونزاهت لازمه شرط است بمراتب نفس نبوت وولایت ودر غیر ایشان از امت
جایز وممکن نه لازم وشرط بلکه جواز تمکین از مر ایشان را از لوازم وشرط عدل الهی است جهت اقتدا
جهت بدیگران چنانچه تمکین از بی قلیل از جهت اقتدای ایشانست بر جمیع که حجة میباشند بر کل خلایق وعصمت
ونزاهت ایشان که نمره دفع از اختصاص یافته از الاثر صوری ومعنوی تطهیر یافته حامی خلعت ایشان
بانصاف معنی از خمسه مطهره تطهیر یافته منزه ومطهر است دیگرانرا از این حالت حصه واز این کیفیت بهره
نیست چه خداوند تعالی بحکمت عظمت بنا بر مصالح ازلیه امر عصمت ونزاهت را که از امور مخفیه ونا پیدا است مقرر
بارگاه احدیت را با ایمان امینا از ما عدای ایشان داده ودر ذوات مقدسه ایشان خلق نموده بجو
مراتب نفس کلیه الهیه که نفس مطمئنه است چه در سابق معلوم شد از خبر که روح القدس که حامل نبوت وولایت است
همین نفس است ودیگرانرا بهره از روح القدس نباشد الا نفس ناطقه که روح الایمانست اهل ایمان را باشد پس
تمکین عصمت مؤمنین اگر بجهت عصمت برسد بمنزله مراتب نفس ناطقه ایشانست نسبت بنفس مطمئنه لهذا این آیت
سر عصمت نفس نبوت وولایت وتفاوت ما بین عصمت ایشان وعصمت مؤمنین اگر بجهت عصمت برسد چنانچه سابقا
بیان تفاوت قوای وخواص نفس مطمئنه وناطقه محقق شد واز اینجا پی برده شود که تفاوت از زمین تا آسمان
پس از بقیه کلمات عظیم واشارات خفیه مشتمل بر ذکر عقل ونقل از اخبار وآیات کتاب روشن خواهد شد که مصداق
قوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم که در صدد این اوراق بیان کرده محقق
شد خداوند تعالی از طریقه صفت عدل تمام بنی نوع انسان را بفطرت سلیمه یعنی عصمت در عالم وجود آورده بود

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بیست و سیم و چهارم اصول تسعین در اثبات تفقیه مراتب مقام نبوت و ولایت
سلوک معرفت است در قوای تفاضلیه ذوات الانفس هم چنانکه ناشی از آنست اثبات مراتب
و مقام عصمت حضرت فاطمه طاهره هم چون لازمهٔ مقام نبوت و ولایت

بتبدیل و تغییر و تفاوت در میان خلق چنانچه فرموده ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت پس هم چنین از طریقه
صفت لازمه فطرت سلیمه مر خلق را تمکین نفس ناطقه است ایشان را بمنزله ارسال رسل و انزال کتب با ایشان برای
تکمیل و حجت ایشان لهذا نزاهت و عصمت از خاصیت نفس ناطقه است و متمکن هر انسان مکلفی که صاحب این نفس
باشد و ظالم لنفسه نباشد که او را از خود پراکنده کرده باشد میباشد کما قال الله تعالی فی سورة المجادلة کتب فی
قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه پس جمع کرده خدا بتعم بلطف و توفیق خود معنا ایمان را در دلهای اهل ایمان و تقویت
بخشیده ایشان را بنور هدایت از نور خود آنچه نازل است از جانب او بجانب از حجت و برهان زیرا چنانچه روح باعث
حیات ابدانست این امور باعث حیات قلوب مومنین اند پس این حجت و برهان که از جانب خدا بتعم است نسبت بمومنین و اهل ایمان
بر سبیل مثالست بمنزله روح القدس که با انبیا و اوصیاست نسبت بمومنین و اهل ایمان که ایشان نیز از این نصیب
بیبهره نباشند چنانچه در تفسیر الهی آورده که از احادیث کافی مستنبط میکردد که مراد از روح فرشته ایست که خدا
تعالی او را موکل بر دلهای مومنین ساخته تا حفظ کند ایشان را از وساوس شیطانی و چون قصد کناهی کنند آن فرشته
مانع آید و اگر منع او ممنوع نکردد از او مفارقت کند لهذا این روح که حافظ مومنین است بمنزله روح القدس
نسبت با انبیا و اوصیا بحسب مراتب ایشان و اینمعنی دلالت بر طریقه صفت عدل الهی میکند فی کتاب الهدی و فی تفسیر
علی بن ابرهیم قوله اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و هم الائمة علیهم السلم و ایدهم بروح منه قال الروح ملک اعظم من جبرئیل
و میکائیل و کان مع الرسول صلعم و هو مع الائمة علیهم السلم و ایضا از بعض احادیث معلوم میشود که آن
فرشته ایست که تحدیث ما کان و ما یکون بر ائمه علیهم السلم میکند و از اینجهت ائمه هدی علیهم السلم را محدث میکویند پس
از اینجا روشن خواهد شد که ایضا مراتب انبیا و اوصیا نسبت با هم خود بمنزله روح القدس اند برای ایشان و
ایشان نیز از منصب این مرتبه بیبهره نباشند تا دلالت بر طریقه صفت عدل کند یعنی چنانچه حقتعم موکل کردانیده بر
پیغمبران خود ملکی چند را که احصا میکنند اعمال ایشان را و وا میکنند بسوی ایشان تبلیغ رسالت ایشان را
و آیه شریفه فی سورة الجن الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا صریح در آنست
و اینمعنی ایضا در بیان احوال حضرت ختمی مرتبت نیز ثابت و محقق است چنانچه در حیات القلوب بسند معتبر منقولست
که شخصی از امام محمد باقر عم پرسید از تفسیر آیه الا من ارتضی الخ بطریق تفسیر فرمودند و بعد فرمود که موکل کرد
بمحمد ملکی عظیم را از روزیکه از شیر کرفتند آنحضرت را که ارشاد میفرمود آنحضرت را بسوی خیرات و مکارم اخلاق
و باز میداشت آنحضرت را از شرور و مساوی اخلاق و ندا میکرد آنحضرت را که السلام علیک یا محمد یا رسول
در هنکامیکه در سن شباب بود و هنوز بدرجه رسالت نرسیده بود پس کمان میکرد که این صدا از سنک
و زمین صادر میشود و کسی را نمیدید و ایضا در روایت دیکر در انکتاب از حضرت امیر المومنین منقولست
که حضرت رسول فرمود که هرکز موافقت نکردم پیش از بعثت با اهل جاهلیت در کارهائی که ایشان میکردند مکر
دو مرتبه که در شب اهدم که کوش دهم بازی ایشان را و منظر کنم بسوی لعب ایشان پس حقتعم خواب را بر من مستولی
کردانید که ندیدم و نشنیدم هیچ از لهو و لعب ایشان را پس دانستم که خدا را خوش نمیآید دیکر هرکز نظر با عمال ایشان
نکردم

و بقیه آنست در اثبات لازمهٔ عصمت حضرت فاطمه زهرا عم فی نفسه
هم چون لازمهٔ مقام عصمت نبوت و ولایت

نکردم و در روایتی دیکر فرمود که چون در سن هفت سالکی بودم خوانه برای شخصی بنا میکردند و من اعانت ایشان
میکردم چون خاک در دامن خود پر کرده و خواستم بردارم و مظنه آن بود که عورت من مکشوف شود ناکاه
صدائی از بالای سر خود شنیدم که بیاور از او خود را چون نظر کردم کسی را ندیدم پس دامان خود را رها
کردم و بر کشتم الحدیث پس هم چنانکه خداوند از پیش رسول که برکزیده او را بوحی خود و از پس او نکهبان از
ملائکه را مثل جبرئیل و میکائیل که حافظت او نمایند از وساوس شیطانی و وحی الهی را باو برسانند تا بدانند که آن
رسول که جبرئیل وحی برای او میآورد و اینمعنی را بتحقیق رسانیده اند آن ملائکه یا آن رسول پیغامهای
پروردکار خود را و اکرفته است خدا بتعم بدانچه نزد رسول است و شمرده است هر چیزیرا از روی عدد
کما قال لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصی کل شیء عددا پس هم چنین بایین صفت
موصوف و متصف اند رسولان و اوصیا نسبت با هم که ایشان بمنزله آن ملائکه که ایشانرا نکهبانی و محافظت
مینمایند از وساوس شیطانی و وحی الهی را بایشان میرسانند ایضا ایشان نیز بهمان صفت اتصاف داشته
است را نکهبانی و محافظت نمایند از وساوس شیطانی و وحی الهی را بایشان میرسانند طابق النعل بالنعل
پس ایضا بدلالت عقل باید انبیا و اوصیا که فرستادکان و مژده دهندکان و رسانندکان و نکهبانان
و محافظت کنندکان و حجت بندکان اند از جانب خدا و چون ملائکه نسبت بخود را ایشان معصوم از هر خلل
و عیب باشند تا بندکان دیکر چون انبیا نسبت بملائکه معتقد و محل اعتماد ایشان باشند که بتحقیق رسانیده اند
آن انبیا با امت خود پیغامهای پروردکار خود را و اکرفته است خدا بتعم بدانچه نزد بندکانست و شمرده است
هر چیزیرا از روی عدد لهذا نزاهت و عصمت انبیا و اوصیا که منزلت روح القدس دارند نسبت با هم چون
نزاهت و عصمت روح القدس و جبرئیل ذاتی و لازمه شرط ایشانست پس بنا بر این و تقریرات سابقه بتحقیق
تمکین نزاهت و عصمت بر دیکران یعنی سلسله انبیا و اوصیا ذاتی و لازمه شرط ایشان نباشد الا از طریقه
صفت عدل بتمکین ایشان باشد با امتزاج که حجت بر ایشان شد و ایشان حجت بر انها نباشند که نزاهت و عصمت
لازمه شرط ایشان باشد بر انها لهذا از اینجا نیز محقق شد که نزاهت و عصمت لازمه و شرط نبوت
و ولایت است و ذاتی ایشانست و در حقیقت ایشان متمکن بتمکین نفس ناطقه که از خاصیت قوای اوست که از
سن شباب و اوقات تمیز امتزاج نموده و متابعت امر او را تمکین داشته چون تمکین شمول متابعت امر روح
القدس و جبرئیل داد را احکام اوامر و نواهی الهی زیرا که چنانچه روح القدس و جبرئیل نسبت برسول حبل الله
و ریسمان محکم اند در رسانیدن احکام الهی را باو هم چنین رسول خدا ایضا حبل الله و ریسمان محکم است در
رسانیدن احکام الهی نسبت بعباد پس چنک زدن و موافقت حضرت رسول و ائمه الهدی را کردن در جمیع
حالات بمقصد اصلی برده کما قال الله تعم فی سورة آل عمران و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم
الخ از اینجا و از اینجهت باشد حدیث شریف که حضرت رسول در وقت رحلت فرمودند که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض الخ و بیان معنی این مقام در تشبیه و صف مقامات ایشان محقق آنست از ائمه

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بیست و سیم و چهارم اصول عقائد دین مراتبات حقیقه مراتب و مقامات نبوت و ولایت با
سلوم معرفت در دعوای خاصیت دوات الاتقی هم چنانکه ثابت شد از انست اثبات مراتب عصمت
لازمه عصمت حضرت فاطمهٔ طاهره علیها سلام الله بمنزلهٔ نبوت و ولایه

باینجا رجوع شود لهذا چنگ زدن بحبل الله المتین که پنج طاهرین و کتاب الله است پناه است از وسوسهٔ شیطان و رسانیدن
برحمت و فضل خدا و ندانکه وعده فرموده بطریق بهشت لقوله تعالی فی سورة النساء واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه
وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما حاصل از مفاد این مقال و اجمال بر سبیل مثال آنکه از جمله چنگ زدن در حبل
المتین کمالات و صفات نفسانیه نزاهت و عصمت ایشانست که راست اقتدا بایشان نمایند در این معنی چنانچه
مکلفند باقتدای ایشان در کمالات و صفات دیگر ایشان که متمکن امت است زیرا که از تحقیقات مذکوره محقق
شد که ذکر عصمت آل عبا در آیهٔ تطهیر جهت اقتدای امت باشد بایشان چه از طریقهٔ صفت عدل الهی است تمکن
عصمت و نزاهت بر تمام بنی نوع انسانی از انبیاء و اوصیاء لازمه ذاتی و شرط حجیت ایشان و در غیر ایشان
لازمه شرط صفت عدل الهی لهذا از جملهٔ لازمه شرط صفت عدل الهی تمکین عصمت و نزاهت ذاتی است در وجود
صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا دختر پیغمبر خاتم که بحسب مراتب خاتمیه و امت اهل زمان او است نسبت بزنان اهل عصمت
انبیاء سالفه که هر یک بحسب مراتب انبیا و امت ایشان و اهل زمان برای تحیر و اقتدای زنان [illegible] آسمان [illegible]
حجت او در این امر است نسبت بزنان اهل هر عصر از اصحابات طریق صفت عدل که دلیل عقل
قایم بر آنست زیرا که بمضمون قوله تعالی فی سورة یوسف نرفع درجات من نشاء وفوق کل ذی علم علیم بالای هر صاحب دانش
دانا تر یست که درجهٔ او بلندتر است تا آنکه منتهی شود باو سبحانه که بجمیع معلومات عالم است و فوق و بالاتر او
نیست و بمضمون قوله تعالی فی سورة الزخرف نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ
بعضهم بعضا سخریا ورحمت ربک خیر مما یجمعون وبمضمون قوله تعالی فی سورة البقرة تلک الرسل فضلنا بعضهم علی
بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس الخ واقتضا
ذلک خداوند تعالی از طریقهٔ صفت عدل و حکمت در مصلحت امور تفاوت درجات و اطوار موجودات کن اراده
فرموده است در سورهٔ نوح وقد خلقکم اطوارا پس هر کسی برای شغل و کاری خلق شده است و کل میسر لما خلق له
و اگر بوده باشد سلب تخییر بی علت و لازم نیست تا وقت اسوه که لقوله تعالی فی سورة البقرة وان کان ذو عسرة
فنظرة الی میسرة حاصل کلام آنکه هر چنین بمصداق آیات مذکوره چنانچه از برای هر مخلوقی است درجات فوق
و بالاتری از بلوا و از علم بعلم و قسمت معیشت ایشان و درجات انبیاء ایشان و کذلک از طریقهٔ صفت عدل
و حکمت در مصلحت خلایق تفاوق درجات است بنوعی که زنان اهل هر عصر بمنزلهٔ تفاوق درجات انبیاء
عصر تا توافق انبیا و دلالت بر تلاحق نظام کل کند لقوله تعالی فی سورة الانبیاء والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها
من روحنا وجعلناها وابنها آیة للعالمین ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون پس چنانچه گردانید خداوند
عالم حضرت مریم و فرزندش عیسی را حجت ظاهره بعالمیان و ملت دین او و ملت و دین این پیغمبر است و ملت است یکانه
و هر پیغمبران باین ملت و دین اسلام اند و در هر زمان بحسب اهل آن زمان با عصمت و نزاهت بوده است برای
حجیت دین و اسلام ایضا پس هم چنین باین تلاحق بحسب این امت و پیغمبر او که خاتم پیغمبرانست و امت او خیر الامم
از طریق صفت عدل الهی است که ایضا بر آنکه زنی خدا در میان این امت که بمنزلهٔ پیغمبران ایشان تفاوق درجات
داشته باشد

توافق: باهم یکی شدن
تلاحق: بهم دیگر رسیدن
تفوق: برتری جستن

بقیه اثبات مراتب مقام لازمه عصمت حضرت فاطمه زهرا فی نفسه
هم چون لازمه عصمت مقام نبوت و ولایت

داشته باشد بین زنان اهل زمان و توافق کند بین زنان اهل عصمت پیشینیان تا تلاحق انبیاء بر نظام کل دلالت کند
بر طریقهٔ صفت عدل لهذا بحکم عقل لازمه شرط عدل الهی است که بتقریب مذکور چنین زنی باشد که از حیث عصمت و نزاهت
و حجیت او در دین و ملت این پیغمبر بحسب افضلیت پیغمبر و امت او باشد نسبت بانبیاء و امم سابقه و هو المطلوب
پس هر گاه این معنی بحکم عقل ثابت شد پس بدانکه اثبات بر مخصوص وجود چنین زنی بدلالت عقل در زمان مخصوص
بمنزلهٔ اثبات نبوت و امامت خاصه است که عقل و برهان اعتباری که مجرد بحکم عقل من حیث هو باشد قائم بر
آن نیست چنانکه سابقا محقق شد پس برهان دلیل اثبات نبوت و امامت خاصه که استلزامات عقلیه در آن
لابد است از اخذ بعض مقدمات نقلیه در مقدمات آن که کیف کان ثبوت نبوت و امامت خاصه شود ایضا به
همین دلیل ثابت شود خیر النساء این امت که تالی نبوت و ولایت خاصه است و اثبات این مراتب مجرد بحکم عقل
در حقیقت محال است الا بتقریب مذکور که مصداق آن حقیقت بیان و تدوین این اوراق است پس هر گاه
از دلیل استلزامات عقلیه بتقریب اخذ مقدمه نقلیه اثبات نبوت و ولایت خاصه شد از همان دلیل
اثبات خیر النساء العالمین امت و دلیل بر عصمت و نزاهت او و علت بر شرطیت و لوازم تمکین این معنی در او خواهد
شد زیرا که بعد از آنکه بدلیل مذکور اثبات نبوت و ولایت خاصه شد که محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین است
عقل دلالت بر شرطیه عصمت و نزاهت ایشان را در حجیت ایشان که دارای مراتب نبوت و ولایت باشند حبل الله
المتین و رشته و ریسمان محکم خدا باشند میان خلق لهذا عصمت و نزاهت شرط ایشان باشد از دعوی ختم و بغی
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا پس هر گاه این معنی در ایشان متحقق شد از طریقهٔ صفت عدل الهی معلوم
خواهد شد که خیر النساء امت که کنتم خیر امة اخرجت للناس است از اهل بیت پیغمبر خاتم باشد نه خارج از اجزاء
او چنانچه خیر النساء العالمین در عصر نبوت عیسی مادر او بوده و خداوند به پیغمبر خاتم اخبار او فرموده که
واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک وطهرک واصطفاک علی نساء العالمین پس مصداق این امر
از طریقهٔ صفت عدل دلالت کند که ایضا سیدة نساء العالمین از فاطمه و اهل بیت پیغمبر خاصه باشد و از
اجزاء او است زیرا که عصمت و نزاهت شرط نبوت و ولایت است و تمکن آن بدلایل سابقه بر نساء العالمین از
لوازم شرط عدل الهی تالی او است پس تالی عصمت و نزاهت پیغمبر باین دلیل باید تالی او و وارث از نبوتی او
باشد از برای حجت و اقتداء نساء امت بر او از حیث تمکن عصمت و نزاهت و علم و عمل که طرفین را ممکن است
و از لوازم شرط صفت خداوند است که افضل و اکمل اوصاف و صفات مذکوره را برای بنتیت کمال بنوتی است
و واسطه انتساب جمیع مراتب و ولایت است لهذا تمکین عصمت و نزاهت در وجود حضرت فاطمه زهرا که دختر
پیغمبر خاتم و اهل بیت او است بحسب افضلیت خاتمیت و خیر البریه مراتب و ولایت او و خیر الامه بودن امت او
از لوازم شرط صفت عدل خداوند است چنانچه از جملهٔ مؤیدات کمال نبوتی او و حکایت بودن پیغمبر است فاطمه را
در مباهله نجران که قوله تعالی فی سورة آل عمران فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم اشاره بآنست و اما واسطه انتساب جمیع مراتب ولایه است که بیانش گذشت سابقا بحکم عقل متحقق شد

چنانچه اشاره بآیت
قوله تعالی فی سورة الفرقان
فجعله نسبا وصهرا
و قوله فی سورة الرحمن
مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان
بحر نبوت و عالم گشته است
[illegible]

تقریب: پاره کردن سخن را ... انضباط [illegible]
تدوین: جمع کردن و تالیف نمودن [illegible]

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصولی که در مراتب ثبات حقیقت مراتب مقام نبوت و ولایت
من حیث سلوک معرفت قوای و خاصیت ذوات الانفس هم چنانکه تعریض آن است اثبات
لازمه عصمت فاطمه طاهره ع بمنزله لازمه مقام عصمت و ولایت

که حضرت سید رسل دارای مرتبتین و جامع خصلتین نبوت و ولایت بود و ایضاً دلیل نقل هم بر او حاکم است
مثل قوله تعالی فی سورة البقرة انی جاعلک للناس اماما و مثل قوله تعالی فی سورة المائده انما ولیکم الله و رسوله الی آخر
جلیله ولایت و امامت از برای رسول اکرم خواهد بود و مرتبت ولایت و امامت اوصیا از حضرت همین مراتب ولایت و
امامت است که از جانب خداوند تفویض بایشان شده بود و ایشان مظهر مراتب ولایت و امامت حضرت
ختمی مرتبت خواهند بود بمنزله تفویض ولایت تامه الهی نسبت بمراتب نبوت و او مظهر ولایت مطلقه الهی
لهذا ائمه اطهار که اوصیاء و مظهر ولایت و امامت حضرت ختمی مرتبت اند بایداز یک نسل باشند چون شجره
طیبه از حیث اتحاد و مماثله و مشابهت تامه در صفات و کمالات نفسانیه باشند از علم و عصمت و طهارت و رحمت
و عفت و کرم و شجاعت و زهد و عبادت و امثال ذلک چون صفات و کمالات حضرت احمدی نبوی صلی الله علیه و آله
باشند پس از این جهت واسطه انتساب مابین مراتب نبوت و مظهر ولایت آنجناب که صدق شجره واحده
و فرعین یکانه کند لازم آید که از حیث صفات و کمالات مراتب نبوت و ولایت موصوف باتصاف صفات
ایشان باشد پس از نتیجه محقق و معلوم است که رسول اکرم و علی بن ابیطالب از حیث نسب از یک نسل و قرب
بیک واسطه پس لازم آید ایضاً واسطه انتسابی میان مراتب نبوت و مظهر ولایت آنجناب که مرتبه انتساب
رسول خدا و اولاد علی بن ابیطالب بمنزله خود علی بن ابیطالب باشند بیک واسطه باشند تا صدق شجره واحده
و نسل آنجناب کنند والا فلا چنانچه مرویست در خلاصة المنهج که در جنوا است که محمد حنفیه پسر علی بن ابیطالب که از غیر
فاطمه زهرا دختر پیغمبر بود در صفین مقاتله سیکو کرد و بسیار دلیرانه مینمود سرّ آن نقل او در حضرت امیر
فرمود که اشهد انک ابنی حقا یعنی گواهی میدهم که تو پسر منی بحقیقت گفتند یا امیر المؤمنین حسن و حسین نیز فرزند
تواند فرمود ایشان ابنا رسول الله ایشان پسران رسول خدا یند لهذا مصداق قوله تعالی فی سورة النور و الطیبات
للطیبین و الطیبون للطیبات که زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه اند لازم
آید عصمت و نزاهت فاطمه طاهره ع فی نفسه ذاته بلزوم عصمت و نزاهت شرط مراتب نبوت و ولایت بمنزله غصون
شجره طیبه که واسطه انتساب میوه است بشیخ و ریشه شجره و رسانندن آبست از ریشه بمیوه و اوراق شجره
چنانچه مصداق این قرینه است تاویل از قوله تعالی فی سورة ابراهیم الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون
مرویست در خلاصة المنهج و حیات القلوب که از ابوجعفر روایت است که مراد بشجره رسول خداست و فرع آن علی بن
ابیطالب است و غصون شجره فاطمه و ثمره آن حسن و حسین و ورق آن شیعه ایشان الخ چنانچه انطباق این خبر و آیه
مذکوره کمال غایت وضوح است بقرینه متعاقبه شباهت و تشبیه وصف مقامی ایشان بیایدانشاءالله تعالی و از آنجا
معلوم حاصل شود که ریشه از درخت حضرت رسالت پناه است که منبع جمیع کمالات است و چنانکه اجزاء
درخت از ریشه غذا میخورند و تربیت مییابند جمیع ائمه و اتباع ایشان در حقوق انتساب بآنجناب
از او بهره مند میگردند و ساق از درخت حضرت امیر المؤمنین است که اول نمو از درخت و نمایش

درخت بانت

بقیه از ثبت مراتب ثبات مراتب و مقام لازمه عصمت حضرت فاطمه طاهره علیها السلام
فی نفسه بمنزله لازمه مقام عصمت نبوت و ولایت

درخت بانت و سایر اجزاء بتوسط آن بهره میبرند و حضرت فاطمه بمنزله شاخ بزرگ از درخت است
که واسطه انتساب جمیع ائمه است بحضرت رسالت پناه و بتوسط او نور آنحضرت بایشان سرایت
کرده است و شاخهای دیگر که از شاخهای بزرگ رسته مثال سایر ائمه اند که بتوسط ایشان ثمرات
علوم رسالت بخلق میرسد و انوار مصطفوی و مرتضوی هم در ایشان جمع گردیده لهذا حضرت فاطمه زهرا
واسطه انتساب جمع مراتب و ولایت ایشان است نسبت بحضرت رسالت که مراتب نبوت انجمعیت عقل حاکم است که آنجناب بنابر قواعد
مقدمه عقلیه و نقلیه و لزوم شرط طریقه عدلیه الهیه تمکین عصمت و نزاهت شرط واسطه انتسابی ولایت ائمه خیر النساء
بودن او بوالست باشد بمنزله عصمت و نزاهت مراتب نبوت و ولایت بحسب منزلت و مرتبه ثانیه او لهذا
کنایه از قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اشاره بان معصومه باشد بنا
بتحقیقات سابقه آن اینجا است که عایشه از حضرت رسول روایت میکند که فرمود یا فاطمة ابشری فان الله
اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین یعنی فاطمه بهترین زنان
عالمیان و بهترین زنان اسلام است و اسلام از هر دینی فاضل تر است و دیگر حذیفه از رسول روایت
کرده قال اتانی ملک فبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة او نساء امتی و ایضاً از اینجا است مصداق
صدق و صحت ملقب بودن آنجناب بالقاب مخصوصه که شریک نیست در آنها با او هیچ یک از زنان عالمیان
من جمله المحدثة بالشفقة که دلالت بر اینمعنی است اخبار کثیره در این باب از جمله در کتاب عیون الحیوة
از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که زنادقه در سال صد و بیست
و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون
حضرت رسالت پناه صلعم از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر آن اندوه
خدا ملکی فرستاد که تسلی آنحضرت و قصه برای او بخواند پس آن ملک میگفت و حضرت امیر المؤمنین ع
مینوشت تا آنکه کتابی جمع شد پس فرمود که در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم آینده است
تا روز قیامت و ایضاً در ضمن حدیث طویل است از آنحضرت که کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که فرمود آنجناب
که نزد ما هست مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرآن که شما دارید و یک حرف از
قرآن شما در آن نیست و هو المطلوب پس از اینجا نیز محقق خواهد شد که صدیقه الکبری و سیدة النساء
العالمین فاطمه طاهره است و عصمت و نزاهت آنجناب بحسب مراتب او بمنزله عصمت و نزاهت مراتب نبوت
و ولایت است که مانند مثل ریشه شجره از مرتبه نبوت و ولایت و ساق سرایت با او کرده است ذیرا که محقق شد که آنجناب
شاخه ایست بزرگ متصل بساق و ریشه شجره نبوت که از او و بواسطه او آب نبوت بشاخهای
ولایت سرایت کرده و از شاخهای ولایتی ایضاً بشیعیان ایشان که اوراق شجره اند سرایت خواهد کرد
لهذا تمکین عصمت و نزاهت شیعیان که شکوفه ایشانند بواسطه محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین است
که ایشانند شجره طیبه و شیعیانند اوراق آن پس هر که چنگ زد بیکی از آنها زند باسمان رفعت و کمال ترقی

طریقهٔ دیگر از جملهٔ سی و سیم و چهارم اصول در بیان اثبات مراتب و مقام حکمت نبوت و ولایت من حیث معرفت به قوای و خاصیة ذوات الانفس چنانکه ذوات انفس با نفس نبوت و ولایة هم بمثال یکی باشند

شود زیرا که علوم ایشان که بهره میرسد قلوب و ارواح شیعیان با نها قوت و قوت میبابند بمثابهٔ
اند درخت بلند بخت است چنانچه از اعتبار لفظ نزاهت که یکی از خواص قوای نفس ناطقه است و ناشی
از کلام بلاغت مشحون فرع شجرهٔ طیبهٔ امیر مؤمنانست قلوب و ارواح شیعیان بان قوت و قوت نزاهت میبابند

اشارهٔ دویم در تحقیق اعتبار لفظ حکمت است از قوای خاصیة نفس ناطقهٔ قدسیه انسانیه که ناشی از کلام امیر مؤمنانست فی حدیث کمیل بن زیاد

سابقاً در صدر اشارهٔ اول از لفظ نزاهت محقق شد که مراد از لفظ حکمت
که یکی از دو خاصیة نفس ناطقه قدسیه است عبارتست از دانش و دانستن حقیقت هر چیزی و صاحب قاموس
گوید حکمت عدل و علم و حکم و نبوة و قران و انجیل و شیخ [illegible] گوید حکمت درست کرداری و راست گفتاری است
علی احتمال الاطلاق الفاظ مذکوره بر عبارات لفظ حکمت بالکر شده است پس کنایه از لفظ حکمت که یکی از دو
خاصیة نفس ناطقه است اشاره است بمعنی با اعتبار مراتب نبوت و ولایت که بمنزله نفس ناطقه قدسیه حکمت
از خاصیة مراتب ایشان باشد زیرا که ایشان منزلهٔ نفس ناطقه قدسیه دارند نسبت بعالم انفس چنانچه سابقاً محقق
شد لهذا کسی که ادعای نبوت و ولایت کرد باید دارای مرتبهٔ حکمت بعبارات مسطوره قوای او باشد تا صدق
مدعای او شود چنانچه مصداق صدق و صحت نفس ناطقه قدسیه در انسان مرتبه حکمت است از خاصیة قوای پنجگانه
مراتب او والاصدق نفس ناطقه در او نشود مگر نفس حسیه حیوانیه که اشبه اشیاء است بنفس حیوانی که اینکه از برای اعلا
پنج قوه سمع و بصر و شم و ذوق و لمس و از برای او دو خاصیت است رضا و غضب پس کسی که خالی از مرتبهٔ حکمت باشد
خالی از نفس ناطقه قدسیه است و نفس او همانا نفس حسیه حیوانیه است و او قابل مراتب نبوت و ولایت نباشد زیرا
که نفس حسیه حیوانیه صاحب قوهٔ فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت واشبه بنفس ملائکه و خاصیة نزاهت و حکمت نیست الا
نفس ناطقه قدسیه که این قوای و خواص مخصوص اوست نه نفس حسیه حیوانیه پس کسی که موصوف باتصاف صفات
نفس ناطقه قدسیه باشد اوست دارای مراتب نبوت و ولایت و کسی که متصف باوصاف مذکوره نباشد پس او
اشبه اشیاء بنفس حیوانی و در ادعای خود کاذب باشد و حاصل از تدبیر مدعای فکر و ناشناخته و ناشایسته
کقوله تعالی فی سورة الکهف لقد جئت شیئاً نکراً که از ادعای او در دین او چنین شکفت و شنیع و تدلیل کرده
باشد کما قال لقد جئت شیئاً امراً پس از برای صاحب نکرا عذاب سخت کقوله تعالی ثم یرد الی ربه فیعذبه عذاباً
نکراً و اما حاصل از مدعای نفس ناطقه عقل باشد و مصداق صدق و صحت حقیقت عقل حدیث العقل ما عبد به
الرحمن واکتسب به الجنان است لهذا از این دو صفت تمیز حق و باطل را توان داد زیرا که عقل را علامات اهل
ایمانست که عبادات و طاعات و امتثال اوامر و اجتناب عن المنهیات العقل دلیل المؤمن چه سابقاً محقق شد که عقل
یکی از قوهای متضاده نفس ناطقه است و یکی از خاصیة نفس ناطقه حکمت است که او است خیر کثیر کما قال تعالی
فی سورة البقرة یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً از اینجاست که عبارات لفظ حکمت را
بعبارات مذکوره اطلاق بدانش و دانستن هر چیزی و عدل و حکم و نبوت و قران و انجیل و درست کرداری
و راست گفتاری نموده اند پس کسی که دارای عبارات لفظ حکمت باشد و ادعای مراتب نبوت و ولایت کند

(حاشیه: در اثبات مراتب نبوت و ولایة)

در مقام

در مدعای صادق باشد و اگر تهی و خالی از عبارات لفظ حکمت باشد همانا دلالت باشد این ادعا از برای
بطلان ادعا چون معاویه و من تبعه او که اینکه در ظاهر فطن و فاست لیکن در حقیقت نکراست چنانچه راوی
میگوید عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که فالذی کان فی معاویه فرمود ان که تلک النکراء وتلک الشیطنة وهی
شبیهة بالعقل ولیست بعقل العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان پس بجهت همین نکته اعتبار لفظ حکمت که یکی
از خواص نفس ناطقه است کنایه باشد بر دلیل اثبات مراتب نبوت و ولایت و حقیت حقیقت ایشان چنانچه
مؤید اینست اشاره قوله تعالی فی سورة البقرة ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب
والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم وایضاً فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما وایضاً
فی سورة لقمان ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله ومن یشکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان الله
غنی حمید پس از اینجا محقق شد که حکمت یکی از خواص قوه و مراتب نبوت و ولایت است که منزلهٔ نفس ناطقه است مر
ما کان را از عالم آفاق و انفس که ارشاد ایشان بمقتضی حکمت سبب صلاح دنیا و آخرت امت باشد بمنزلهٔ صلاحیت
کتابیه بمقتضای حکمت نسبت بالجناب و سبب ارشاد امت و ابنیهٔ الجناب چنانچه در حدیث نبوی
که ان حضرت فرمود که حقتعالی بمن عطا فرمود از حکمت قران و هیچ خانه نباشد که در ان چیزی از حکمت نباشد
مگر که خراب و ویران باشد پس مخفی نباشد که این حدیث دال بر بودن نور حکمت است در قلوب بندگان که نفس
ناطقه را که این حکمت یکی از خواص اوست بکوزان نعمت ولایت ننمانده باشد بلکه بشکرانه نعمت ولایت زیاده
نعمت ولایت در دولم نفس ناطقه را داده باشد چنانچه آیهٔ شریفه مذکوره و لقد آتینا لقمان الحکمة الخ دال بر معناست
لهذا بنحو کافی که بفطرت فطرة الله التی فطر الناس علیها الخ بواسطه قبول ولای ایشان ولایت محمد و آل محمد که شکر نعم الهی است
نفس ناطقه را داده باشد پس از صفت حکمت ان که یکی از خواص نفس ناطقه خود است چه مراتب ولایت ایشان چه در
حقیقت ایشان را بصفت حکمت ایشان میکنند زیرا که نقل با اوصاف و تحسین خصال ایشان بصفت حکمت چه از برای
حاضرین زمان خدمت ایشان و چه از برای غایبین و محرومین از فیض خدمت ایشان که بعد از ایشان قدم
بعرصهٔ دنیا گذاشته اند و تجدید بیعت ولایت ایشان را که در عهد میثاق در کردن خود تا روز قیامت قبول
کرده و فادار اند دهر بعون و تمکین ولای ایشان البته بیقین فرمود به بنده انا وفیض امین حکمت از ابن بزرگوار ابواب
مترتب وابواب حکمت ایشان برای خلایق مفتوح للراغبین وخیرک مبذول للطالبین وفضلک مباح
للسائلین ونیلک متاح للاملین ورزقک مبسوط لمن عصاک وحلمک معترض لمن ناواک عادتک الاحسان
الی المسیئین وسبیلک الابقاء علی المعتدین اللهم فاهدنی هدی المهتدین وارزقنی اجتهاد المجتهدین ولا
تجعلنی من الغافلین المبعدین واغفر لی یوم الدین درگاه تو گشاده است برای رغبت کنندگان و خیر تو بذل
برای طلب کنندگان و فضل تو مباح است برای سائلان و عطای تو مقرر شده برای امید واران و روزی تو
گسترده شده است برای کسی که نافرمانی کرد ترا و بعد باری تو فرا ایشان است برای کسی که قصد کرد ترا عادت تو نیکو
کردنست بسوی گناهکاران و راه و رسم تو مدارا است بر سرکشان خداوندا راهنمائی کن مرا بهدایت هدایت یافتگان

(حاشیه: باینمضمون اللهم انی اجدد له فی هذا الیوم وفی کل یوم عهداً و عقداً و بیعة فی رقبتی لع)

طریقهٔ دیگر از بخش سیم و چهارم اصول خمسهٔ دین اثبات مراتب و مقام حقیقهٔ مکرر شکر نعم نبوت و ولایت
من حیث سلوک معرفت به قوای خاصیهٔ ذوات الانفس هم چنانکه مراتب ذوات الانفس با نفس نبوت و ولایت
بالمآل یکی باشند

و در وفی کن را کوشیدن کوشش کنندگان و مکرکان مرا از نا آگاهان که معدد کرده شد کانند و بیایم در مراد
در ونجز این مضامین مذکوره از فقرات دعائیست که از حضرت صادق علیه السلام ماثور شده است خوانده شد از
هر روز ماه رجب و دستوریست مر پیروان ایشان را بطریق حکمت بباب درگاه اله که مفتوح است و بحیث طریق
باید معتقد شد که فطرت سابقه باقی و سالم بماند کما قال صلی الله علیه و آله من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم
هر که عمل کند بآنچه دانسته حق تعالی او را عطا فرماید علم آنکه ندانسته باشد کما قال الله تعالی فی سورة محمد صلعم والذین اهتدوا
زادهم هدی و آتاهم تقواهم تا آنکه راه حق یافته اند بتوفیق و لطف الهی زیاده میکرداند برای ایشان خدا تعالی
بصیرت و یقین را و میدهد خدا تعالی ایشان را تقوی و پرهیزکاری ایشان را و ایضا قوله تعالی فی سورة النساء و اذا
لآتیناهم من لدنا اجرا عظیما و لهدیناهم صراطا مستقیما و در آن هنگام که فرمان خدا و رسول را بپذیرند که حاصل
شد مر ایشان را تحقق ایمان و لذت ایمان را چشیدند و ثبات قدم ورزیدند هر آینه میدهیم ایشان را از نزد
خود مزدی بزرگ که بوصف وصف کنندگان در نیاید و بعقول عقلا و اوهام حکما در نقصور و عاجز باشند و
هر آینه راه نمائی کنیم ما ایشان را براه راست که بوسیلهٔ آن مقربان درگاه ما شوند و ابواب علوم بر ایشان
کشوده شود پس از اینجا مخفی نباشد که مراد بهدایت که هدایت خاصست ابتدا اختصاص بمؤمنین ندارد
هدایت خدا تعالی بلکه هدایت مطلق است باطلاق لزوم فطرت عامهٔ مکلفین چنانچه دعوت کرد تمام خلایق را بهدایت
از ارسال رسل و انزال کتب لاکن نتیجه در مقام امتنان میفرماید بهدایت میکنیم ازانها اگر فرمان خدا و رسول را بپذیرند بدان مقتصد با عدم تفاوت
و ثبات قدم ورزیدند تا حاصل گردد ایشان را تحقق ایمان پس از آنکه نیز با اکتفا نباشند در لذت که انعام کرده تا تریح خلق
خدا بر ایشان کما قال الله تعالی و من یطع الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء الذهن من تعاون
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا در خلاصة المنهج و صفا التفاسیر مذکور است که در دو ضعیفست در تفسیر اهل بیت
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است و از صدیقان علی مرتضی و شهیدان حسن و رضا و
حسین شهید کربلا و از صالحان اولاد حسین بن علی از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری و از حسن اولئک
رفیقا حجت م ح م د مهدی صلوات الله علیهم اجمعین لهذا امتنان الهی بهدایت خاص نسبت بمؤمنین دال بر تعریض طریقه صفت
عدالت باین بیان حکمت امین تا بشکر انعام او پیرو از نعم مؤمنین و نعم رحمت را بشکر خود افزایند چنانچه مؤید بر این نیز
قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل یوم ندعوا کل اناس بامامهم محمد فی تجمع از حضرت صادق روایت است که فرموده این آیت
و مخالفان ما حجت خدا اعتکنند و بین نعمت که چون روز قیامت باشد حق تعالی جمیع طوایف دعوت کنند که هر طایفه قتل کرده باشند
ما پناه بر رسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را این کلمه را
سه بار فرمود و بعد از آن گفت بخدای کعبه که شما را به بهشت برند پس تغییر از نکته کلام حضرت احمد خدا در دین
ایضا بطریق حکمت کنایه باشد از قوله تعالی ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه الخ که گذشت و بجهت صفت موصوف باشند
زیرا که ایشانند اهل ذکر و مظهر حکمت از قوله تعالی فی سورة النحل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون لهذا متابعت احکام
شریعت مر اهل ایمان را استعداد الهی بر شکر نعم ایشان که از آن زاید میکند بر نفوس انسان ولایت و مودت ایشان را و نیز
امتنان آنحضرت فرموده اند و ستان و مخالفان ما حجت خدا اعتکنند بر این نعمت الخ یعنی مراد از محمد خدا بر نعم ایشان متابعت چون امتنان خداوند بر هدایت
احکام ایشانست

بقیهٔ ادعیهٔ شکر نعم ایشانست

احکام ایشانست در اخبار که مشتملست بر دستور ایشان از تذکر حمد و ثنا الهی مراعات را چون طعام و شراب و امثال آن از
در هنگام صرف نعم او تعالی منعم علیه را گو آنکه بنظر بظاهر شکر نعم موجوده ظاهر است لیکن بنظر بواقع نقل الاخری شکر
نعم ولایتست که علت وسیله است مر وجود که بینهٔ نعمت و نعمت خوار که ایشان را و بنا ارشاد کننده و هادی باشد
مر منعم علیه را بمعرفت ذکر حمد و ثنا گفتن او منعم حقیقی را در هنگام صرف نعم او سبحانه که لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق اشاره باینمعنی باشد چنانچه ایضا فقره کلام امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه که الحمد لله
الذی لو حبس عن عباده معرفة حمده علی ما ابلاهم من مننه الخ ایما باین مقام باشد از اینجاست کنایه از قوله تعالی
فی سورة ابراهیم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید یعنی آنکه میفرماید اگر شکر کنید بر نعمتهای
من هر آینه افزونی کنم بر شما نعمت را و اگر ناسپاسی کنید بدرستیکه عذاب من سخت است بر ناسپاسان از
حضرت امیر المؤمنین مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا مرانید بکمی شکر و نیز در حدیث دیگر آمده که شکر
قید نعمت است و صید نعمت یعنی نعمت را مرده را صید کنید و نگاه دارید و نعمت موجوده را نگذارید دور
کرده بل شود لهذا آیهٔ شریفه شاملست بجمیع ما انعم الله عز و جل حیث الشکر فی العبد جمیع ما انعم الله فی الخلق
لاجله و شکر بر جمیع ما انعم الله دلالت میکند بر شکر نعم ولایت که علت و وسیلهٔ مبنیست بجمیع ما انعم الله دارد
و ناسپاسی بر آنها دال بعدم قبول ولایت باشد کما قال الله تعالی فی سورة الزمر و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه
لکم در تفسیر مجمع البیان کرده که در محاسن برقی بحدیث مرفوع روایت کرده که کفر در این آیه خلاف کردن در ولایت ائمه
هدی علیهم السلام و قبول ننمودن آنست و شکر ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام است حاصل مرام آنکه بنا بر انطباق آیات مذکوره
قبول ولایت محمد و آل محمد بعد از اعتراف بر ربوبیت رب العالمین الخاذ و عدالت نزد خدا تعالی در شکر آن نعماء او تعالی
چه قبول ولایت ایشان لازم میدارد مر انسان را بر اطاعت او و متابعت فعل ایشان در اقرار داوری تعظیم شعائر الله
که از موجب مزید علو درجات و مراتب تقرب بالنسبت بخداوند تعالی خواهد شد و این مستلزم حمد و ثنا الهی است بر نعمت
ولایت ایشان علیهم السلام مثل آنکه یکی از جملهٔ افراد امور تعظیم شعائر الله و ثنا قضای عبادت خدا بر قبول کننده ولایت ایشان
آنستکه بعد از فراغ از آشامیدن آب و حمد و ثنا الهی مثل گفتن الحمد لله سقانا عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا
و لم یؤاخذنا بذنوبنا کما اخذوا ذات ایشانست یعنی ذکر و یاد امام حسین علیه السلام را نمودن و لعن بر قاتلین آنجناب کردن
چون گفتن صلوات الله علی الحسین و اهل بیته و اصحابه و لعنة الله علی قتلة الحسین و اعدائه که دستوری از ایشانست
چنانچه مرویست از حضرت صادق در حدیثی که آنجناب فرمودند که هر بنده که آب بیاشامد و یاد کند آنحضرت را
و لعن کند بر قاتل او البته حق تعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او دفع کند و صد هزار درجه
برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت شاد و خرم مبعوث گردد
و نیز در کتاب حدیقة الشیعه آورده که در خبر است که در حضور یکی از ائمهٔ طاهرین شخصی حرف از شبهای متبرکه و فضیلت
آن شبها و ثواب احیا و اعمال خیریه که در آن شب بعمل آید میگذشت و شخصی حاضر بود گفت آه که من در آن شب غافل شدم
و آن شب را بغفلت گذرانیدم و بر فوت آن شب تاسف بخود داد امام علیه السلام فرمود غم مخور در آن شب از هر کس بجا آورده است
چه در آن شب آب خوردی و امام حسین را یاد کردی و بر ظالمان که بر او ظلم کرده اند لعنت کردی و از ایشان تبرا نمودی

که و نمونه متنعمات اهل بهشت است بنعم ولایت لقوله تعالی الحمد لله الذی هدانا لهذا الخ

لهذا این حمد و ثنا و شاید المآب بدستوری شارع مقدس ما را از شعائر و نشانهای دین خداست چون یا خدا
در هنگام صرف هر طعام که بمثابهٔ بهشت متنعمین اهل بهشت که حمد و ثنا ایشانست مر منعم حقیقی را بر نعم و ولایت محمد و آل محمد
چنانچه ذکر یافت امام حسین از برای شاید المآب در آن هنگام شاهد صدق است بر مدعا با اینکه حمد و ثنا رسول الله
بگفتن ذکر ما ثور و الحمد لله سقانا عذبا فراتا و لم یجعله ملحا اجاجا الخ ایضاً دلالت تمام دارد بر حمد و ثنای الهی بر نعم و ولایت چنانچه
از ملاحظهٔ ضمیر آیات و اخبار دیگر مؤید بهم بنظر میآید که اظهار آنها بلسان رمز اشارت است من جمله قوله تعالی
فی سورة الفرقان هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج در کتاب کافی نقلا از حسین علیهما السلم روایت کرده که حق تعالی
ولایت ما ائمهٔ معصومین را عرض بر دریاها و ابها کرد پس هر ابی که قبول ولایت ما کرد عذب و فرات گردید و هر ابی که
انکار ولایت ما نمود حق سبحانه و تعالی ان را مر و شور کردانید لهذا مضمون فقرات دعای ما ثور بر حمد و ثنای الهی مر شاید المآب
دال بر نعم و ولایت است و دیگر من جمله از اسرار ذکر یافت امام حسین از برای شاید المآب که از شارع برای تعظیم
شعائر الله مبالغه تامه است زیاده بر انکه یکی از جملهٔ اثرهای ابیست که بر مرتبهٔ شهادت انجناب مترتب است و علاوه از
انکه دال بر حمد و ثنای الهی است بر نعم و ولایت اینست که خصوصیتی دیگر بر سر ابی غیبی منتسب بانجناب است سبب شرب ابیست در
خلافت المنیع که حق سبحانه و تعالی بیخ جوی اب را بسلسبیل چشمه از چشمهای بهشت بر دوش جبرئیل فرمود و از اسمان فرو
فرستاده و در کتب دیگر چون حیات القلوب مسطور است که خدا و ند نهر را بانجناب بشکافت بهشت و حوض العین
او بر لب لهذا امام حسین علیه السلم وسیلهٔ و لی این نعم است پس بنابر فرمودهٔ حضرت امام رضا علیه السلم که فرمود که کسیکه
شکر گذاری ولی نعمت خود از خلق خدا نکند شکر گذاری از خدا نکرده است از اینجهت ذکر یافت امام حسین برای
شاید المآب که ولی نعم او ست جنب منزلت نعم که فرموده فی سورة الانبیاء و جعلنا من الماء کل شیء حی از شارع مقدس
مبالغه تامه است در تعظیم شعائر الله و کفران مستلزم نعم است بر شاید المآب از اینجهت باشد که تقریع سفارش آن بر دو گونه
بسکینه خواتون که شیعیان خود که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
لهذا این خاصیت انجناب بحقوقی است که خداوند در کلام خود وصیت فرموده در حق خود با اینکه شکر نعمتها
ما کنند و در حق پدر و مادر خود با اینکه نعمتهای ایشان بنیز بجا بیاورد که ایشان را حق تربیت و وساطت در
ایجاد هست کما قال الله تعالی فی سورة لقمان ان اشکر لی و لوالدیک الخ که اشاره باین مقام با شعر مبالغه تامه است
که شکر پدر و مادر بمقادیر شکر حق ذکر یافته تنبیه بنکته سر این بعضها انها از کنایه قوله تعالی فی سورة النمل
و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین
واضح و در وشن شود چه حاصل از مفاد که بعد انکه حضرت سلیمان بعد از اینکه استماع سخنان مورچه کرد از تعلم مرغ
و در این وقت انجناب در مقام مناجات با قاضی الحاجات اند و گفت ای پروردگار من الهام کن مرا اینکه چه نوع شکر
کویم نعمت تو انچنان نعمتی را که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من نکته اولی انکه گفته اند شکر نعم او بر والدین بجهت انستکه
نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع او باو عاید میشود مخصوصا نعمت پیغمبری و در مقام توصیف نعمت خود
انعام نعمت والدین نیز نمود بعد از ان جهت تمامیت شکر بر استدامهٔ نعمت گفت و دیگر ملهم ساز مرا که بجا بیاورم

کار نیکو را

حاشیه: در قوله تعالی فی سورة الملک ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین ... امام علیه السلم ... امام حسین علیه السلم ... پیغام داده ... از جناب امام حسین علیه السلم ... از نبوت و منطق ... بانکه نبوت ... پادشاهی ...

کار نیکو را که راضی باشی تو بان و بپسندی تعالی او را و در اینجا ایشان خود در میان بندگان نیکو کار خود
و اسم مرا با اسماء آباء ایشان ثبت کن و مراد در زمرهٔ ایشان حشر فرمای و بروایت ابن عباس مراد از عباد صالحین
ابرهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیاء دیگر که قبل از او بودند یعنی مرا در جملهٔ ایشان در آور و اسم
مرا در اسماء ایشان در آور و ثبت کن الخ نکته ثانی ایضاً از سر مبالغه تامه بر شکر گذاری والدین و مقادیر شکر
الهی بودن ان همانا از کنایهٔ حدیث ما ثور حضرت امام رضا علیه السلم که فرموده که کسیکه شکر گذاری ولی نعمت خود
از خلق خدا نکند شکر گذاری از خدا تعالی نکرده است محقق شد که مراد نعمت ولایت و ولی نعمت است از والدین
خود که دارای این مقام باشند چنانچه از ضمیر آیه مذکوره واضح شد نکته ثالث ایضاً از سر مفاد و مصداق و من یشکر
فانما یشکر لنفسه گفته اند حقیقت در باب شکر و من یشکر موهبت اثبات باشد بر اینکه تکرار در شکر بواسطه تکرار
در نعمت لازم و واجب است چه ضمیر آیه دال بر انست که نفع شکر در باز دید نعمت و دوام انست پس ابن راجع
بشاکر است بجهت شکر ان نعم نعمت خود و والدین با شاره قوله ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی چنانچه
مقابل انست قوله و من کفر فان الله غنی حمید که میفرماید هر که شکر منعم کویدجز این نیست که شکر میکوید برای خود
و هر که کفران نعمت کند پس بدرستیکه خدا تعالی بی نیاز است از شکر کسی چه جمیع مخلوقات بزبان مقال و حال
منطق در حمد و ستایش او کویا نیز اگر چه حمد او نگویند همه اما حضرت وی از کقوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده
و لکن لا تفقهون تسبیحهم پس او سبحانه سزاوار حمد و ستایش است لهذا کنایه از آیه ان اشکر نعمتک التی الخ و قوله ان
اشکر لی و لوالدیک الخ که مبالغه تامه اند بر شکر نعم والدین مقادیر شکر منعم حقیقی دال بر شکر نعم و ولایت والدین
میباشد چنانچه مرویست در تفسیر لاهیجی که در اصول کافی از اصبغ بن نباته نقل کرده که من از حضرت امیر المؤمنین
تفسیر آیهٔ ان اشکر لی و لوالدیک الخ پرسیدم حضرت فرمود که مراد از والدین در این آیه والدان علم و وارث
حکم الله که حقتعالی مردم را امر باطاعت ایشان نموده و بعد از این فرموده یعنی مصیر و مرجع عباد بسوی خدا است
و دلیل و داعی عباد بسوی خدا ائمه و الوالدان مذکور است کقوله تعالی فی سورة لقمان فقد استمسک بالعروة الوثقی
و الی الله عاقبة الامور و ایضاً مؤید بر مدعا است کقوله تعالی فی سورة الاحقاف و وصینا الانسان بوالدیه احسانا
حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک
و انی من المسلمین اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئاتهم فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی
کانوا یوعدون بجنس تجمیع سیاق آیه شریفه موافق حدیث وارده برای تفسیر بجناب امام حسین علیه السلم که وار
د و حاجت شده است چنانچه در تفسیر لاهیجی و کتاب جلاء العیون و سایر کتب دیگر مذکور است علیک بمطالعت
منوده لهذا از انجناب نقل است شده که شرح قوله تعالی و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی الخ که منا
حضرت سلیمانست با قاضی الحاجات که مراد از مقام مناجات انجناب که گفت ای پروردگار من الهام کن مرا اینکه
چه نوع شکر کویم نعمت تو انچنان نعمتی که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من به بیان مسطور در ستور دیت

حاشیه: کذا فی التفسیر

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول همین اثبات مراتب نبوت و ولایة است
من حیث المراتب و خاصیته دوات الانفس هم چنانکه معرفة الانفس بالنفس
نبوت و ولایت بالمالکیه باشند

از جانب خدا تیغم اینجا صفت بعرض و طریق شناسانیدن نعم خود را از حیث نعم ظاهره و باطنه که بفضل خود عنایت کرده بعباد کقوله و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة و بمصداق الظاهر عنوان الباطن از طریقه شکر که ادای والدین جسمانی و طریقه شکر گذاری والدین روحانی بر ده شود زیرا که والدین جسمانی از جمله نعمتهای ظاهره و والدین روحانی از جمله نعمتهای باطنه و آن آشکار است و این خفی و آن مشاهده میشود و این باطنه دانسته نشود مگر بدلیل چنانچه نعم ظاهره دنیا دیده میشوند که حاجت بدلیل از خارج نیستند و نعم باطنه اخرویه خفی است و محتاج بدلیل اند تا آنکه دانسته شوند از قبیل نعم ظاهره جوارح و اعظم باطنه قلب و عقل و فهم که هر یک بدلیل و اضح اند چنانچه در خلاصة المنهج در روایه آمده که حضرت موسی از حق تعالی سؤال کرد که مراد از نعمای خفی تو این نعمت که بوی بنده کدام است خطاب آمد که خفی ترین نعمت من بر ایشان نفس است و از اینجاست نکته حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه که ماثور از امیر المؤمنین است و ایضا از اینجاست که علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیه شریفه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که نعمت ظاهره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و آنچه آنحضرت آورده از معرفت و توحید و غیر ذلک و نعمت باطنه ولایت و دوستی ما اهل بیت نبوت است و عقد مودت ماست در دل پس بعضی از قوم این نعمت ظاهر و باطن را اعتقاد کرده اند و ایمان آورده اند این طایفه مقبول اند نزد حق سبحانه و تعالی و بعضی دیگر اعتقاد کردند ظاهر را و باطن را اعتقاد نکرده اند حق جل و علا این آیت را در سوره المائده فرستاد که یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین مجملا در خلاصة المنهج است که صاحب کشف در کتاب بحر العلوم نعمت را بر سبیل جمع تفسیر کرده و در تفسیر لاهیجی است که در کتاب بکمال الدین و تمام النعمة از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که مراد از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنه امام غایب است بهر تقدیر حمل بر تعمیم نعم باطنه بدو و تخصیص او ببعضی دون بعضی کنایه باشد و تنبیه از نکته طریقه معرفت مراتب نبوت و ولایت که نعم باطنه اند مثلهای نعم ظاهره که خداوند در کتاب خود تشبیه و وصف مقامات ایشان هر یک از آن آورده و بیان هر یک از آنها انشاء الله در توضیح خصوصی مشروح خواهد شد و در این مقام اکتفا شد از اشارة تشبیه و صفة مقامات ایشان در طریق معرفت ایشان بدو نعمت ظاهره که در کتاب الله بعنوان اشارة است اول یکی از آنها نعمت والدانست که خداوند ایشان را پدران امت خطاب کرده و وصیت باطاعت و فرمان بر داری ایشان فرموده چنانچه گذشت و اطاعت ایشان را اطاعت خود و شکر بر ایشان را شکر بر نعمت و ثنای حق و ثنای ایشان را فرمانی و کفر ایشان را فرمانی و کفر بحق خود فرموده هم چنین بامثل نعمت والدین که نعمت ظاهره اند مثل طریقه معرفت نبوت و ولایت که نعم باطنه اند واضح و محقق شد باوصاف مسطوره یعنی اطاعت اقوال و متابعت افعال محمد و آل محمد علیهم السلام در معرفت ما جاء به النبی که مائده آسمانی از جانب خدا و وعده بسوی ایشان دال بر وجود و ثنای الهی است مر شکر نعم وجود ایشان را مثل والدین جسمانی که نعم ظاهره اند و اطاعت و فرمان ایشان را نیز در عنوان طریقه و ولایت ایشان بجای آورده دال بر وجود و ثنای الهی است در شکر نعم ایشان لهذا از اینجا مفاد کلام حکمت امیز امام همام حضرت صادق که فرموده ایم بر وستان حمد خدا میکنیم بر این نعمت یعنی نعمت وجود خود ایشان که در تفسیر یوم ندعوا کل اناس بامامهم سابقا ایضا بر مصداق مدعا محقق شد

بعی توضیح

طریق دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات مراتب مقام حقیقت علم
نبوت و ولایت من حیث المعرفت است بمثل شجره طیبة الثمر

پس توضیح مقال حمد و ثنای الهی را بر نعم ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در بیت مقتضی شرح محبت ایشان که کاشف از آن متابعت ایشانست و متابعت ایشان کاشف محبت الهی است بقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لهذا مراد از محبت خدا تیغم متابعت اقوال و افعال محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که متابعت ایشان حصول مقام اسرار است نسبت بشجره طیبة الثمره ایشان و منسوب بشرف بایشان چون نسبت علی بوالد چنانچه بیان این مقال بر سبیل اجمال در مقام معرفت ایشان بر وجه کمال هذا تمام تشبیه وصف مقامات محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین بشجره طیبة الثمره که خداوند در کلام خود مثل زده است از باب خفیه نبوت و ولایت ایشان کما قال الله تعالی فی سورة ابراهیم الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الخ نقلا عن الکافی سئل عن الصادق علیه السلام من شجرة طیبة قال هی شجرة اصلها رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین فرعها و الائمة من ذریتهما اغصانها و علم الائمة علیهم السلام اثمارها و شیعتهم المؤمنون اوراقها چه از نحو هم دنیا قال الله ان المؤمن لیولد فتورق ورقة فیها و ان المؤمن لیموت فتسقط ورقة منها خلاصه اخبار کثیره در این مقال بطول میانجامد و مراد ازو رد باقته که بر یک بجسب مقام خود بهجت پیوسته بنوع من الاعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار چه معلوم است مثلی که خداوند زده است برای ایمان و امور حقه موجبیت که موجب سعادت دنیا و آخرت میگردد و آنها را تشبیه بدرخت فرموده زیرا که خداوند در اکثر آیات لذات روحانیه را بلذات جسمانیه که در جهت قاصرات معصومه بانست مثل زده است و امور حقه لبابا موسی محسوس که منبع علما و اهلانست تشبیه نموده پس هم چنین علم و ایمان و اعمال صالحه را تشبیه فرموده است بدرخت ثابت که سر باسمان کشیده و درین آن نعمت حضرت رسالت پناه است که منبع جمیع کمالاتست و چنانچه اجزا از ریشه غذا میخورند و عرق بیت میابند هم چنین جمیع ائمه و اتباع ایشان در هر حیوان انتساب بآنجناب بمنزله اغصان و بهره مند میگردند و ساق آن درخت حضرت امیر المؤمنین است که اول غصن آن درخت و نمایش بدرخت بانست و سایر اجزای بتوسط او بهره میبرند و شاخ بزرگ آن درخت که واسطه انتساب شاخهای دیگر است بساق درخت حضرت فاطمه که واسطه انتساب جمیع ائمه است بحضرت رسالت پناه و بتوسط او نور آنحضرت بایشان سرایت کرده است و شاخهای دیگر از شاخ بزرگ رسته اند مثال سایر ائمه اند که بتوسط ایشان ثمرات علوم رسالت بخلق میرسد و انوار مصطفوی و مرتضوی هم در ایشان مجتمع گردیده برگهای آن درخت که سیرها از آنها باد و حرارت آفتاب و کرد و غبار و حرارت حفظ میکنند و ثمرها را در میان خود پنهان میدارند هم که چنانکه دیگر از آنها اند باسم درخت و کمال ترقی میشود و علوم ایشان که بمردم میرسد و مغلوب و اندواح شیعیان بآنها قوت و تربیت میابند بمنزله اند درخت بلند ثمرخت و شیعیان که حافظ معانی و قابل ثمرات علوم ایشان اند و خود را ادر میان اهل فدای ایشان میکنند و علوم و معارف ایشان را از دیگران پنهان میدارند بمنزله برگهای آن شجرة طیبة الثمره که آن سیرها را از غبار و حرارت آفتاب و گرد و غبار و حرارت حفظ میکنند و ثمرها را در میان خود پنهان میدارند انتهی کلامه اگرچه سابقا این تحقیق و بیان بمناسبت مقام بر ده مان و تیم از مقدمه پذیرفته شد ولی تکرار آن

در بیان معرفت و شناسایی مقام محمد و آل محمد علیهم السلام علما که حقیقت و جود صاد ایشان نعم و حیات ایشان و هم هستی ایشان از آن والد روحانی است باعتبار لفظ حکمت از اشارة سابقه

مر من تحقیق علامه مجلسی علیه الرحمه فی مجلد ثالث حیات القلوب که میفرماید

ایضاً بمناسبت مقام و مقدمهٔ تنظیم مقال لازم افتاده در سهولت نظر ارباب کمال چند که ملحوظ از ضمن مضمون
کریمه است که اظهار نمایم بلسان درج مفتاح معارف تحقایق مراتب و مقام نبوت و ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
اجمعین باشد که بمعونت تعقل و نظر انظار دران از آن معارف و حقایق بهره ور باشد و بسهولت بکلام ایشان نشود
و انجام بپذیرد مثلاً تعقل در نکتهٔ اول از آیهٔ کریمه کرده است خداوند عالمیان مثلاً بقوله مثل کلمة طیبة کلمهٔ توحید
که لا اله الا الله باشد معراج نقول کشجرة طیبة الخ عبارت از علم با ایمان و امور حقه باشد و اعتقاد است که خداوند بولی
پیغمبر با اهل بیت او کرده است بتحقیق مذکور پس تعقل نظر در این مثل شجرهٔ طیبه که خداوند زده است مراد ایشان از تمثیل
وصف مقامات مراتب نبوت و ولایت ایشان را بیان نموده است بمحسوسات تا ابدان انسان معقول از این مثل و تشبیه معاد
حقه چنانچه که لازمهٔ عقیدهٔ ضروری اوست از معرفت توحید و صفات افعال الهیه او و معرفت بمقام نبوت و
ولایت او و معرفت بعالم معاد و بازگشت بسوی او سبحانه و تعالی زیرا که معاد و حقیقت مذکوره بنا بر مضمون الظاهر عنوان
الباطن عنوان عقل شخص غارس و بانی شجره است در عالم کون و شهادت که بمقتضای عقل و غرض صحیح علم و حکمت و مصلحت
غرس شجره اراده و منتها بیرهانا عنوان باطن است در عالم معنا و حقیقت افعال الهی که غارس و بانی شجرهٔ طیبهٔ ولایت در عالم — برای امور معنویه پس
ظهور بعد از منتج کونها بمقتضای علم و حکمت و مصلحت غرس آن شجرهٔ طیبه را اراده نموده است چنانچه در حدیث است که زراعت
کنندگان کیمیای مردمند و کیمیای یعنی زراعت سبب منتفع میشود دزدان و سایر مخلوق از نیکوکار
و بدکردار و حیوانات و مرغان و انبیا پیغمبران و اوصیا ایشان و ملائکه و فضیلت انبیا یاست
و از اداب زراعت کردن و معرفت کشتن اول نشاندن است بانی و منبع و چشمهای نابع و کاریزهای جاری
کردن زمین و غیره است و بعد از آن آب نوع و کشت اگر گوناگون است بنکها اعلان از خرت و صفرة
و بیان معنی آن کما قال الله تعالی فی سورة الزمر الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض ثم یخرج
به زرعا مختلفا الوانه الی ان قال ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب بدرستیکه در انزال باران و اخراج نوع مختلفه تا به
منقلبه بالمعنا الیه یادکر هست خداوندان عقول سلیمه که مران تذکر نمایند معارف شوند بصانع محدث و
او بمبده و معاد انیعنی سیف نماید افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اشارة است بکریمه عمرو
صفت خداوندان عقول سلیمه که منشرح الصدرند زیرا که صدر محل قلب است و قلب متعلق نفس ناطقه و نفس ناطقه مدرکه
اشیاء است پس این منشرح الصدر بنور معرفت و هدایت است از جانب پروردگار خود و توفیق او بر مقتضی عز
یعنی آنکه و محقق اوکه از ظهور صفت عدل و عدالت اوست در تعدیل افرادین افراد ممکن را از زوج
و ترکیب مرکب است از وجود و ماهیة ایضاً تعادل مابه الاشتراک عالم بوجود و هستی جسمانی و عالم ماهیت
و حقیقت روحانیه را نموده است و امور معقوله حقیقت را با امور محسوسه مجاز جسمانیه که منبع علم ما هلالات
تشبیه نموده است در آیات کتابیه الظاهر عنوان الباطن لهذا عنوان شجرهٔ محسوسه امور حقیقیه جسمانیه عنوان
شجرهٔ طیبة الثمره روحانیه است در عالم امور معانیه عنوانات مثلاً تشبیه اول آنکه چنانچه معلوم شد از
حدیث مذکور که زراعت کنندگان کیمیای مردمند و کیمیای بدل زراعت ایضاً بهمین معنی دلالت کند شجرهٔ طیبة

الثمره

الثمره در ظهور سر کنت کنزا مخفیا الخ که ایشانند علیهم السلام هانا شجره زراعت الهی در عالم امکان و اثبات
کیمیای مردم و کیمیا بر بذل او سبحانه و تعالی در ظهور سر غایت و اجر انتفاع شجره حصول ثمر و میوه است که در عرض
آن در غایت درخشندگی و صفا است مر هر شئی چرا غذا و هم میوه است و هم ادام و نان خورش طعام است
بتنگان و پس هم چنین باشد انتفاع شجرهٔ طیبة الثمره حصول ثمره از کمثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
تفریح بانست وایضاً قوله او اطعام فی یوم ذی مسغبة اشاره به شجرهٔ ولایت ایشانست زیرا که قبول ولایت ایشان
باعث حیات نفوس است مانند طعام که از بزرگ موجب حیات ابدانست و سابقاً اشاره شد که میوه این شجره علوم
و احکام و معارف است تشبیه دوم که ایضاً مستفاد از عنوان اداب زراعت زارع و رسانیدن آب و آبتداء
برشد نوع بیش از ریختن خاک بدان که باعث بر طرف شدن کرم است از میوه از اثبات نکتهٔ آیت و میزان
تشبیه به مقام علم حقیقی یعنی بالمحمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین زیرا که پس از آنکه محقق شد که مراد از میوه
و ثمر شجرهٔ طیبة الثمره علوم و احکام و معارف حقه است پس بطریق اولی معلوم خواهد شد که ایضاً مراد از آب این شجره
بجسب شئون و امزاج حصول میوه آن هانا علم و دانش و حقایق اشیاء خلق الهی بوده باشد چنانچه در بیان دو
از آیات دانسته و آب را بعلوم حقه و سر باب ولایت تفسیر شده است با اینکه ظاهر آن نیز مراد است چه این دو
غایت شباهت تمام بهمان قسم که آب سبب حیوة جسد است علم و سر ولایت نیز سبب حیوة نفوس است تمام
زندگی انسان باین دو باشد چنانچه دال بر معنا است قوله تعالی فی سورة الملک قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم
غورا فمن یأتیکم بماء معین و در تفسیر لاهیجی فی تفسیر علی بن ابراهیم عن فضالة بن ایوب قال سئل الرضا علیه السلام
عن قول الله عز و جل قل ارأیتم الخ فقال علیه السلام ماؤکم ابوابکم الائمة والائمة ابواب الله فمن یأتیکم بماء معین ای
یأتیکم بعلم الامام وهو المطلوب پس هرگاه این معنی محقق شد که مراد از آب شجرهٔ طیبة الثمره علوم حقه و سر
ولایت است هم چنین دانسته میشود از آیات و احادیث که مراد از افتتاح باب علم که خداوند تبارک و تعالی بو
شجرهٔ طیبة الثمره مفتوح نموده و جوی مثل شجرهٔ محمدیه و علویه با ابتدای بیان تطریق مذکور و هانا عبارت باشد
از افاضهٔ علوم غیبیه لایتناهیهٔ الهیه که ابتدا بر مقام نبوت که اصل شجرهٔ طیبة الثمره است شده است چنانچه
در حدیث یوم الست مطالع ذوات و ضیا است که خداوند تبارک و تعالی علم شجرهٔ طیبة الثمره نموده هم چنانکه در احادیث معراجیه
امده است که حضرت ختمی مرتبت فرموده اند که در زیر عرش بودم قطرهٔ در حلق من ریختند که بان دانا شدم بهر چه
بعد مان ماضی و مستقبل واقع شود و این علم بعد از آن با ائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافت هم چنانکه اجزاء
شجره از ریشه انتقال یابد و سیراب میشوند اینست قوله تعالی فی سورة النساء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة
و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و ایضاً قوله تعالی فی سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
الا من ارتضی من رسول الخ و در خلاصة المنهج باسناد کلینی از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت
فرموده که والله انی اعلم ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الجنة و ما فی النار و ما کان و ما یکون الی ان تقوم
الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمین است و آنچه در بهشت است

مفاد بیان آیات مذکوره خواهد امد

واخر در دوزخ است وانچه واقع میشود تا وقتیکه قیامت قائم شود خلاصه کلام احادیث کثیره وآیات متکثره
در باب اینکه علم غیبیه وحقایق اشیاء نسبت بحضرت ختمی مرتبت بسیار است وجای توهم واشکالی در این نیست
بلی توهم واشکالی که هست برای متوهم در اینمقال اینست که مسئله علم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وائمه دین علیهم السلام
در علمای محققین وفضلاء والا شأن کثر الله امثالهم محل خلاف وگفتگو است بعضی اعتقاد دارند که علم ایشان
صلوات الله علیهم اجمعین علم حضوری است یعنی حاضر شده است نزد ایشان وبعضی را معتقد اینست که علم ایشان
حصولی است یعنی بعد از اراده پیدا شده است نه حضوری بلکه علم حضوری مختص بعلم الله است واگر علم ایشان
نیز حضوری باشد پس فرق علم ایشان با علم الله چیست لهذا بعضی را از عهده متوسط مقل بواسطه اختلاف
بتوهم واشکال مبتلا باشند وبجزم باعتقاد احد قولین پس بنابر این مناسب این شد که بیان این دو کلام
بمقتضای تصریحات مسطوره وما بعد از انچه مذکور خواهد شد اینست که جمع مابین قولین کرد رفع اشکال اعتقادهم
باشد مجملا نیم در ان باشد علم ایشان صلوات الله علیهم اجمعین اطلاق بعلم حضوری وحصولی هر دو داشته
باشند بجهت اقتضای ذو جنبتین مقام ولایت ومراتب بنوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم که جمع در است
پس هم چنین بمقتضای مقام ولایت خاصه انجناب صاحب علم حضوری باشد از علوم غیبیه وحقایق اشیاء کماهی
مطابق مضامین آیات واحادیث سابق الذکر پس اینکه علوم غیبیه شعاع مقام ولایت انجناب وقائم مقامهای
ولایت او باشد وحضوری یافتن این علوم نزد مجد ایشان مطابق احادیث گذشته وتشبیه شجره در ابتدا
خلقت ایشان لانه محیط ایشان باشد ومنفک از ایشان نشود الی غیرها چنانچه افاضه علم بانجناب در عالم
ذر در شب قطره از درخت عرش بطریق مزبور هانا بمنزلهٔ ارشاد مندرست قطره ابست که خداوند تعالی بجا در او ایشان
در دمنا از لبج باد از لغز بود که بتمادی ایام عمر شریف ممکن محتاج باشامیدن آب نشد وعلی هذا المثال الظاهر عنوان
الباطن لهذا مراد از علم حضوری ایشان صلوات الله علیهم اجمعین هانا عبارت از علوم غیبیه باشد که خداوند
من حیث الاقتضاء لانه شعاع مقام ولایت ایشان افاضه فرموده باعدم انفکاک حاضر ومقیم ایشان باشد بمنزله
حقیقت ابکه بالذات در شجره حاضر ومقیم است ومنفک از ان نیست وهم چنین مراد از علم حصولی ایشان
صلوات الله علیهم اجمعین بمقتضای شعاع مراتب بنوت عبارت از علوم حقه ماجاء به النبی است که بتمادی ایام بتوسط
جبرئیل بحضرت رسول رسانیده وانجناب بسایر ائمه طاهرین واز ایشان بسایر خلق از مکلفین رسانیده چنانچه
انزاج ابیعنی ومنقا صل استخراج لبیب در تشبیه وصف مقامهای ایشان بشجره طیبة الثمر یعنی چنانکه شجره
نحوست در عالم کون وشهادة دیده میشود که غارس ان از غرس شجره عکس الاولای اخذ حصول ثمره ومیوه ان
کفایت انست وغایة میدهد غایت از غرس را باشد که تخم او وسایرین را انتفاع از انعام طعام انجم
از نجه مرغارس داست برای اخذ حصول ثمرهٔ شجره انکه بمقتضای صفت عدل رسانید میوه شجره را بجمیع خود هم هفته اولیا
بکرتیه بعلاوه از اینکه لانه مرنا تیر ابتدائیه است نسبت بقوام خود چنانچه بالبدیهه ابیعنی معمول شخص غارس
نسبت بشجره که عرض او اخذ حصول ثمره است از ان بطریق مذکور وعلی هذا التشبیه دلالت تام وتمام است بر طرفه

تحقیق در بیان علم حضوری وغیبیه العلوم که از شعاع مقام ولایه است

ایت

معرفت

غایت اراده الهی بر انشاء خلق

معرفت اهل حقه عقلیه را در معنی مراد از علم حصولی بشجره طیبة الثمر بنوت وولایت محمد وال محمد صلوات الله علیهم اجمعین
که علت غائی انچه مفهوم از سرّ اخذ حصول ثمره شجره که عرض بران مترتب است هانا انتفاع نوع انسکه
نوع درخشتکان در مشکوة بنوت کیمیا اثر ظهور کنت کنزاً مخفیاً الی آخر لهذا بجب اقتضای تاثیر لانه
شجره طیبة الثمره ایضا ایشان علوم غیبیه ومعارف حقایقیه الهیه انچه لانه شعاع مقام ولایه است حاضر ومقیم
بوده است در نزد ایشان صلوات الله علیهم اجمعین وایضا مراد از علم حصولی ایشان هانا علوم واحکام
مقام بنوتی است که بتدریج از خدا بتوسط امین جبرئیل الامین المعهود بحضرت رسول رسانید چنانچه اشاره
شد واز انجناب بسایر ائمه علیهم السلام رسید از انجمله است انکه حدیث شریف که نقلا در کتاب کافی
در باب علم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود ما را در شبهای جمعه شادی هست راوی عرض کرد
ان شادی چیست فرمود که چون شب جمعه میشود روح حضرت رسول صلی الله علیه وآله با ارواح ائمه بنزد عرش
الهی حاضر میشوند وروح ما نیز حاضر میشود پس هفت شوط طواف میکنند در دور عرش الهی ونزد هر پایه
از پایه های عرش دو رکعت نماز میکنند وبرمیگردند روح ما بسوی بدنهای ما مگر بعلم تازه واگر این نباشد
علم ما تمام میشود تم پس حدیث شریف کنایه بعلم حصولی مقام بنوت از ماجابه بمنزله اب بشجره که لازمه بلوغ ثمره
لازم است وایضا کنایه باشد بحدیث که علم بدون عبادت حاصل نشود وایضا دال بر معنا است مفاد حدیث
که در کتاب کلمه طیبه اورده که فرمودند معصوم که هر علم تازه که از خدا میخواهد بما افاضه کند اول بروح حضرت
رسول صلی الله علیه وآله عرض میکند وبعد از ان بروح امیر المؤمنین وهم چنین بترتیب با ارواح ائمه تا اخر
با امام زمان علیه صلوات الملک المنان از ان میان بانکه بیرون و ... بسوی دنیا وچون خواهند
ملائکه که با ان نکته علم عرضه میدارند بر صاحب الزمان انگاه بر یک هر یک تا انکه عرض میشود بر رسول
خدا صلی الله علیه وآله انگاه عرض میشود بخدا ونه پس هرچه فرود اید از خداوند بوسیلهای ایشانست
علیهم السلام وانچه عروج کند بسوی خداوند بوسیلهای ایشانست وبی نیاز نشوند از خدای عزوجل بقدر
همزدن چشمی هم چنانکه بی نیاز نشود از اعضا واجزاء واوراق شجره از اب رحمت خدای عزوجل بقدر همزدن
چشمی وبجهت این هم که هست اصل شجره نسبت باوراق وسایر اعضای دیگر خود بوجهی است که نمیخواهد که با ذنیه
بغبار بلاء من شان بنشیند ومشوا است براو در انچه در تیج امتی بیان انیچه سیستر در صدد
تزکیه ایشانست وحریص است بر سلاح حاجت کذاردن ونکهداشتن ونابود شدن ایشان بواسطه بنیاب
نکشیدن از ابشوی ایشان من حیث رافت ومهربانی که اوراست بایشان که محبوب از اعضای واجزاء
وعلیهذا هم چنانکه این اوصاف مسطوره ثابت است در حق غارس وبانی شجره من حیث علت بودن او بر عرس
شجره وحسانیدن اب را بجیشتران من حیز بود برای حصول ثمره که عرض از ان مترتب است وعلی هذا التشبیه تعریض
انتقال بوجه مثال دالست بر انحضرت مقام بنوت وولایت وطریق رفتار الهیه با ایشان وسایر خلق الله کما
قال الله تعالی فی سورة التوبة لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رءوف رحیم

بجهت احتیاج امت باشد

رافت ومهربانی

طریقهٔ دیگر از جملهٔ بیست و سیم و چهارم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت مراتب و مقام نبوت و ولایت ائمه معصومین و در وجوب مطابقت ایشان که آن نسبت با امت و سر غایت اطاعت امت نسبت با ایشان همانا بمنزلهٔ شجرهٔ طیبه الثمره در وشن و سبز هنگام است

اینست که خداوند در سخن خود فرموده انّ اللّه بالنّاس لرؤفٌ رحیمٌ و درباره پیغمبر فرموده بالمؤمنین رؤفٌ رحیمٌ در جمیع
او رده که آنحضرت رؤف است بر مطیعین و رحیم بر مؤمنین خلاصة مرام مقصود و مراد و میل این بندگوار و سایر
اوصیاء او علیهم السلام و همچنین سایر انبیاء و اولیاء که گذشته اند نسبت بامت از باب لطف و رحمت و شفقت ایشان نسبت
بامت بر وجهی است که ایشان را در امر بفرایض تاکید بلیغ میدارند و برای مودت و فضایل تحریص و ترغیب میفرمایند و از
امور معاصی نهی و تقیید ایشان مینمایند چنانچه نمیخواهند که بسبب بد و عمل بد که کرده از ترس مغضوب الهی بیلاء
شدید مبتلا گردند این پیوستن در صدد تزکیه ایشان اند و هیچگاه است آن بزرگواران آنکه هیچ کرداری بد از امت ایشان
ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب ایشان نگردد و حریص اند بر اسلام ایشان و صلاح نیات ایشان بر وجه لطف و
مهربانی و بخشایش پس اتصاف ایشان علیهم السلام بکمال فضایل حمیده و اوصاف پسندیده مسطوره نسبت بامت همانا از لوازم امور
تکالیف امت است بطریق مذکور که از لوازم امت بر ایشان از فضایل راجع بحسن کمال عصمت انبیاء و اوصیاء است هم
چنانکه حسن کمال عصمت این بزرگواران دال بر حسن کمال عصمت کبریای الهی است و همچنین عکس انعکاس عکس
لازم میدارد لهذا خداوند تعالی بر سبیل عصمت و ولایت او رسال الرسل و انزال الکتب نموده و انبیاء و رسل بر سبیل
عصمت و ولایت نیز ترویج ما جاء به فرموده اند بر رسالت ایشان بر امت تا که مقتضای عصمت و ولایت لازم بیاید پس از حکمت
اطاعت امت مراد فرمان ایشان نیز بر اتیان فرایض و فضایل و ترک معاصی از آنچه که ما جاء به النبی وارد بر امت
کلاً امور است خصوص ولایت ایشان که با اقبال امت شناسایی ایشان حاصل شود و انتقال ایشان
پاکیزگی برای خلق آوردن و پاکی بلطف جان امت و پاکیزه کردن برای امت و کفاره برای گناهان است من جمله
امور است خصوص ولایت ایشان که اقبال بآن مقتضی است مر کامل و فاعل او را باوصاف مذکوره صلوات فرستادن
بر ایشان علیهم السلام کما فی الجامعة وجعل صلواتنا علیکم وما خصّنا به من ولایتکم وعرّفنا به من فضلکم
طیباً لخلقنا وطهارةً لانفسنا وتزکیةً لنا وکفارةً لذنوبنا الخ لهذا تا بیعت امت باوصاف مسطوره که بواسطه
اقدام ایشان معتقلوات وذکر یافته مخصوص کرده است بنا بآن انفعلات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین همانا ۳ است
جهت منزلهٔ غایتیه رتبه ثمر خیل اعداق شجره است که از فضل ثمر و ساق و غصون آن بآنها سرایت کرده است و ایراد
ثمر خیل اعداق باعث نمو شجره و بجای بر ساس موه آن شده است از کرد و غبار و حرارت آفتاب و امثال آن
پس ثمر خیل اعداق کاشف از پاکیزگی اصل و اعضای آن است و پاکیزگی شجره دال بر تطهیر و مدد کردن و پاک کردن
غارس است من حیث الماء و تجرید از آن چیزهای زشت بر سبیل عصمت و ولایت و کذلک تحقیق اینمطلب از ملاحظه
مثال بعینه و دلایل آیات و اخبار نقلیه چیزی مییابید که اظهار آن بلسان روایات آنستکه صلوات فرستادن
امت بر مقام نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولاً بالذات راجع بمصطفی است و باعتبار اظهار و امتداد و تکمیل غرض امت راجع ۳ بحث و تحصیل مقصود عنایت
بمصطفی است علیه باعتبار ذکر بنا بر تشبیه شجره و احادیث مذکوره سابقه که فرموده هر عمل تازه که خداوند میخواهد بر ما اتمام
کند اول بروح حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض میکند و بعد از آن بر ائمه علیهم السلام بترتیب مطهرا آنگاه بیاید بسوی دنیا لهذا هر گاه تحفی
ثواب و رفع درجه و علوم ثالثه راجع بسوی مصطفی و صلوات فرستی تمنای صاحب آن اگر بعرض جمیع ایشان خواهد رسید و بسبب
سرور ایشان خواهد شد و دعای طلب رحمت خواهند نمود آنگاه مصطفی را موجب رفع درجه و علو شأنی بواسطه

و بقیه آن در سر غایت صلوات که اولاً بالذات راجع بمصطفی است و ظهور کلمه امت و گردد ثانی راجع بمصطفی است

فضل ایشان علیهم السلام که مادهٔ قابلهٔ جمیع میوه و در حتما یند و هر فیض و رحمتی او را به ایشان فایز میگردد و بطفیل
ایشان بمواد قابله دیگران سرایت میکند و بحسب استعداد ذات ایشان چنانچه از مثل تشبیه شجره از فیض ممثل
و از حدیث سابق ذکر نیز تحقیق شد و ایضاً شاهد بر صدق مقاصد احادیث متواترهٔ عرض اعمال امت از
نیک و بد بر آن جناب در عصر تجلی بود و شب بلکه در هر صبح چنانچه در اخبار بسیار رسیده در تفسیر قوله تعالی
فی سورة التوبه وقل اعملوا فسیری اللّه عملکم ورسوله والمؤمنون و نیز در اهل بیت علیهم السلام مراد بمؤمنین ائمه معصومین
که عام مفتقد بر اعمال بندگان من جمله در کلمهٔ طیبه مذکور است که در بصائر الدرجات مرویست از جناب صادق
علیه السلام که فرمود چه شده شما را که بدی میکنید برسول خدا صلی الله علیه و آله پس مردی گفت فدای تو شوم چگونه
بدی میکنیم باو فرمود آیا نمیدانید شما که اعمال شما عرض میشود بر آن جناب پس اگر معصیتی در آنها دید بد
اند و هگین میکنید پس محزون نکنید آن جناب را و خوشنود نمایید او را و نیز از جناب امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت باصحاب خود فرمود حیات من خیر است برای شما چه با من سخن میگویید و من سخن
میگویم با شما و مردن من خیر است برای شما چه عرض میشود بر من اعمال شما پس اگر دیدم که نیکو و خوب است حمد میکنم
خدا و اگر بد است او را کردیدم بخلاف آن پس استغفار میکنم برای شما و بر این مضمون اخبار بسیار است خلاصة المرام
آنکه از این گونه اخبار محقق گردد بر فطن لبیب را که صلوات امت که اجل اعمال مستحبه آن است و موجب آن بیا تمام صلوات عوض
دین است فایده و نفع آن بعینه مذکور اول راجع بسوی آن جناب است در ثانی شامل خود مصلی است که از دعای
خود آنجناب عاید وی خواهد شد بعکس معصیت که ابتداء بیجان شامل فاعل است و در ثانی اضافه آن ۳ خواهد شد در تشهد صلوة باعث
راجع بسوی آنحضرت جهت شدت انبساط یا انقباط امت با او از نجاست که معصیت امت آنجناب را اندوهگین
و محزون میکند و آنچه اضافه ذنب ایشان که راجع باوست بر گناه ایشان استغفار مینماید تا که مغفرت ذنب
تقدم ایشان موخر آنها و ذنب آنحضرت مغفور شود کما قال الله تعالی لیغفر لک اللّه ما تقدّم من ذنبک وما تأخّر
دال بر صدق مقالستی چنانچه بیان لیغفر بر سبیل صواب در کتاب اسرار الولایه فی اثبات التوحید سمت گذارش یافت
علیک فی مقام المذبور و بالآخره پس هر گاه سیئهٔ امت اضافه ذنب پیغمبر باشد بر وجه مذکور و مغفور شدن
آنجناب از آن موقوف باستغفار او باشد در حق ایشان که بمغفرت ایشان نیز اضافه ذنب آنحضرت مغفور
شود باجازه قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین پس هم چنین بطریق اولی حسنهٔ امت که مادهٔ قابله آن خود
پیغمبر است من حیث دو جنبتین مقام نبوت و ولایت که آن را است گفته یاد خیر و نیکو میباشد مقام نبوت و ولایت او
اصل آن و اصل آن و فرع آن و معدن آن و مجاری آن و غایت آن کما فی الجامعة ان ذکر الخیر کنتم اوّله عت غایه آن نیز ابتداء راجع بسوی اوست زیرا که
واصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه لهذا صلوات مصلی بر شأن مقام نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله با فقه او در مقام
ولایت الموده کلیه است چنانچه دنیا در حق امت موجب مباهات و علت باعث به حدیث ما شود انی اباهی بکم الامم
یوم القیمة ولو بالسقط زیرا که هر فرد جزء برای کل بجهت میشود و کل در کلیت کامل تری میگردد اما از آن لازم نمیآید
که از مقامی بمقامی دیگر منتقل گردد بلکه لازم مرتبهٔ او زیاد در امت و دفع درجه و علو مرتبه و شأن ایشان که بواسطه

طريقه ديگر از جمله فرعيات بحث سيم و چهارم اصول خمسه دين اثبات تعدد مراتب و مقام نبوت و ولايت در تشبيه صلوات امت و امورات راجع بايشان است بنسبت بامت و اما از مثل شجره طيبة الثمره بيرون معلوم شد که اولا بالذات راجع به ايشان است و در ثاني راجع به اعدا است

جذب اقتباس مياه شجره طيبة الثمره از بن کوه حاصل کرده اند و اما حصول انتفاع و دفع درجه و علو شان و ظهور کلمه که از نتايج صلوات و ذکر امت که راجع به ايشان است بن کوه است صلوات الله عليهم مثل حصول انتفاع و دفع درجه و علو شان و ظهور کلمه شجره است که نتيجه او است از باقي و فرع ها و اوراق راجع بسوي او است من حيث التربيه مياکين کشيدن و اعضاي اين شاق و انتفاع از ثمار و حاصل بعد انتفاع ثمره و ميوه از اذکر و عباد و حرارت آفتاب و امثال ذلک که سابقا دانسته شد پس اينجا هم از بن کوه و عامه از اطهار صلوات الله عليهم اجمعين ساتم باشند و محقق امت از ايشان صلوات و ذکر و اعمال الحسنات ديگر را چنانچه امر فرموده است خداي تعالي بايشان بقوله تعالي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما و ثمر اينجا مر طرفين ظاهر است مصلي و مصلي عليه را شامل است کقوله تعالي ان احسنتم احسنتم لانفسکم صريح به مقصد است الله اعلم بکلماته و هو المطلوب پس تعقل در تشبيه و صف مقام محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين بشجره طيبة الثمره مطابق تشديد کشيده شد بطريق مذکور که موافق ترخيص و ستور آيات کتاب الله و احاديث خود را بجاي اينها است دانست و يا اهل خواص شرح صاحب عقل سليم و فهم صافي را معاد في چند ظاهر شد مسائل مزبوره که عقول به ممکن تشبيه و مثال الف را دراک اينها عاجز است چنانچه دانسته شد من جمله معرفت تعدد مراتب علم محمد و آل محمد صلي الله عليه و آله که محقق شد که دارای علم حضوری باشند بمقتضای مقام ولايت و علم حصولی باشند من حيث مراتب بنوت بمثال العذ کوه وايضا دانسته ميشود اينجا در حق ايشان از شناختن انسان مر علم فطری مجملا ذاتی خود را که قلبا بحث و در مصالح بعد از آن تبيين شده است بطاعه فعل بها وايضا از شناختن علم تکليفيه خود که بواسطه ارسال رسل و انزال الکتب مستفادا در عالم شهود ذکر حاصل ميشود و جهل از کاينات و ملک الملک همين معنی دلالت کند علم حضوری محصولی بجنبت بذو بجنبين مراتب بنوت و مقام ولايت چه مراتب بنوت بواسطه جبرئيل است و منبته باعمه دين بواسطه پيغمبر تلقي شده و علم حضوری مقام ولايت يکسان باشند چنانچه مويد اينست حديثي که در اصول کافي از حضرت ابي جعفر الباقر عليه السلام روايت کرده که روزي جبرئيل عليه السلام براي حضرت رسالت صلوات الله عليه از انار از بهشت آورده مر علي عليه السلام داد بنوت بلاقا حضرت تا اين که ديد از آنحضرت پرسيد که اين چه انار است که دست مبارک شما است حضرت فرمودند که يکي از اين دو انار انار نبوت است که تراد در آن نصيبي نيست و اما ديگر علم و انار ديگر باره که دو نصف را حضرت خود برداشت و نصف ديگر را بحضرت امير داد و فرمود که ما و تو هر دو در اين انار شريکيم و بعد از اين حضرت ابي جعفر الباقر عليه السلام فرمود که بخدا قسم که نقا نست پيغمبر في ذلک حقيقة باو تعليم کرده مگر آنکه او را امير آموخت و اين علم بالحضره منتهي شد بما تم از اينجاست که امير المومنين فرمود که انا من احمد کالضوء من الضوء مولا احمد ما ستجرا بجي که از نور ابني وي روشن کنند وايضا در تفسير قوله تعالي عالم الغيب فلا يظهر علي غيبه احدا الا من ارتضي من رسول علي بن ابراهيم روايت کرده که قوله الا من ارتضي من رسول يعني عليا المرتضي من الرسول صلي الله عليه واله و هو منه در خلاصة المنهج از عمر بن سعيد روايت کنند که من از حضرت رسالت پرسيدم که يا رسول الله هيچ علي هست که ترا افاده الله فرموده کمرا علم بسيار داده اند و بسيار علم هست که مرا اجازه اعلام آن نداده اند و بسيار علم هست که مرا با آن واقف ساخته و ايضا عنده مفاتح الغيب لا تا آخر الآيت فرمود پس تخيل از نکرده حديث و آيه که هيچ کار مردم شل تشبيه شجره است نحاد و شعور

ازنجا بغاروس

٣ نسبت شجره بسن مفهوم

از انجا بغاروس ٤ از حقيقت ايجاد الحق تا ناظر در تشبيه وصف مقام ايشان باشد بشجره طيبة الثمره از انجمت کارش يافت يعني بهر صفت که حکمت مقتضي است مر اصل حيث افاضات و اجراي نمو شجره را من حيث اصل و ساق و غصون و اوراق و ثمره آن پس بهمان صفت که مدار طريقه عدالت حکمت الهي نيز مقتضي است در اصل حيث افاضه علم نسبت بشجره طيبه بنوت و ولايت و از ايشان بسائر بني امت که منزله او راق طرفند نسبت بايشان که اصل و فرع شجره اند ساير و جاريست بلکه اخراج حصول ثمره از آن که نتيجه آن رحمت و فضل است و غرض برآن است باشد از اينجاست اشاره قوله تعالي حم والکتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا کنا منذرين فيها يفرق کل امر حکيم امرا من عندنا انا کنا مرسلين رحمة من ربک انه هو السميع العليم و از اينجا محقق خواهد شد که علم کار از صفات ثبوتيه الهيه است و صفات ثبوتيه باعتبار اجمال و اصالت و استقلال مجموع بجميع بلکه صفت که متصف است بکل الکمال ميکند هم چنانکه صفات سلبيه نفي که خداوند مبرا و منزه است از نقص باين اعتبار ايضا جوع بهمان يکصفت ميکند چنانکه فرموده اند که کمال التوحيد نفي الصفات واما باعتبار تفاصيل و فرعيات پس غير متناهي است و اسماء از تم نهايت و غايت ندارد لهذا باعتبار مذکور صفات ثبوتيه بالا جمع بصلوب ميکند بهمان صفات سلبيه و ليکن بمصداق آيات سطوره افعال و آثار ديگر از خدا بروز و ظهور يافته است و خلق شده است از انگار ما و ميشود بطريق قدرت و اختيار از آن از باب اضطرار و مقتضي از صفت علم است يعني باقتضاي ذاتي از غير علم و شعور بمصالح افعال نيست بلکه باقتضاي علم و شعور او است بمصالح افعال و آثار خود پس هر چيزيکه صلاح در بروز و ظهور و خلق او نيست نخواهد کرد بدلايلي کرد را ابتدا و اين او راق پذيرفته شد پس بالبديهه افعال بمقتضاي ذات او سبحانه از غير علم و شعور او نخواهد بود چون فعل فاعل مضطر که بالطبع و بالذات بود بسبب عدم علم و شعور او بود نه اينکه علم و شعور داشت و مع ذلک بمقتضاي طبع بجد پس در خداوند چنانکه بديهي است و مسلم عند الکل است که علم ذاتي او است و جهل بر او ممتنع است چگونه ميشود که افعال بمقتضاي ذات او و قطع نظر از علم کرده باشد چنانچه متقدمين از حکما گفته اند که افعال خداوند بمقتضاي ذات او است نه علم يعني بالطبع مضطر در افعال است مثل آتش و سوزانيدن آتش که بمقتضاي طبيعت او ست از غير اينکه عالم و شاعر باشد بجهة بعد علو تعالي الله عن ذلک علوا کبيرا لهذا علم و شعور ذات فاعل را باصلح بودن فعل و آثار خود و اين قسم از فاعل مختار و مقتدر داست مثل افعال بندگان مثلا که بسبب ادراک کردن و تميز مصلحت در فعل خود آن فعل را ميکنند چون اينمعني دانسته شد پس محقق خواهد شد که علم اصلح مقتضي غلبت ظهور رحمت و عدل غايت و مقتضي است مر غايت ذات و مخلوقات و آن به تحقيقي که در طريقه غايت خلق گذشت اينمعني و نيز در مثل حرف که دليل عقلي بر مقتضا خواهد امد انشاء الله تعالي و هو المطلوب پس از اينجا معلوم شد که آثار و افعال الهي که بروز و ظهور يافته است از ماده و صورت اشيا تابع علم و شعور او است بمصالح و حکمت فعل خود و علت از اراده خلق نها

٣ که آن يعني راجع بسوي خلق

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول خمسه در اثبات حقیقت مراتب و مقام نبوت و ولایت
من حیث مثل شجره طیبه الثمره که عنوان معرفت است شرح علت غائیه خلق هم چنانچه مفهوم ان است علت غائیه
ایشان ع مطلق الذوات

غایت ان رحمت

باقتضاء علم باشد چنانچه از بیان شده است از اب هر چیزی زنده است چه اعظم مواد ایشان اب است
و احتیاج ایشان باب و انتفاع از ان بر همه کس ظاهر است با وجود این آیات واضحه و دلایل ظاهره که از اب
روشن ترند کما قال الله تعالی فی سورة الانبیاء وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون اشاره بعلم باشد
چنانچه اب را تعبیر بعلم کنند معبرین و مؤید بر این است ابو الحسین بن علوان از حضرت صادق علیه السلام طعم اب را
پرسید حضرت در جواب فرمود طعم الماء طعم الحیوة قال الله سبحانه وجعلنا من الماء کل شیء حی و معنی طلب و علم ایضا
قال الله تبارک و تعالی فی سورة الکهف قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا

بولی تاکید این ایه فرموده

بمثله مددا و ایضا فی سورة لقمان ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله ان الله عزیز حکیم بنابر این مراد از کلمات الله علوم خدا تعالی است و بعضی حمل کلمات الله بر عجایب صنایع
الهی کرده اند لیکن سبب نزول نحو مؤید معنی اول است زیرا که منقول است که جمعی از یهود بخدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمده گفتند که آیت وما اوتیتم من العلم الا قلیلا با آیت و من یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا که علی کثیر اچه نوع موافقت دارد در جواب ایشان این ایت نازل گردید با نیمعنی که کثرت در

فی سورة الانعام وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الخ و ایضا این ایة ابلغ الکر

فقد اوتی خیرا کثیرا نسبت بعباد است اما نسبت بخدا تعالی و بعلوم او در نهایت قلت است زیرا که علوم
الهی غیر متناهی است و بهر تبه ایست که حد و عدد ان میسر نیست کما قال الله تعالی فی سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر
علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات
ربهم واحاط بما لدیهم واحصی کل شیء عددا پس ایه شریفه بنابر انچه سابقا در تاویل عنقریب ان کذشت با تمام
بعد ان دلالت کنند بر تحقیق صفت علم شجره نبوت و ولایت بر فحج علم الله چنانچه در تفسیر کلمات الله از حضرت امام
علی نقی علیه السلام رویت که نحن الکلمات الله التی لا تدرک فضائلنا و لا یستقصی حکی نه چنین نباشند و حال اینکه

۲ اراده از غرض

علت غائی اند بر ظهور رحمت و عدل پس چنانچه محقق شد که علم مقتضی و علت ظهور رحمت و عدل است و کذلک
علم محیط ایشان نیز علت بر مظهریت رحمت و عدل او سبحانه باشد و بواسطه علم ایشان تصرف در ماده کاینات
داشته باشند و ماده کاینات در کف کفایت شان مطیع و فرمان بردار باشند زیرا که با تامل نظر در انچه
که مفهوم شد میدانند هر عاقل فطن فرقی مابین علت فاعلی و مادی و صوری و علت غائی و اکر نتیجه از بوده
نماید و مصر بی علت غائی شیء از تصرف در ماده کاینات کردن بعقل سلیم و ذهن مستقیم چیزی بیکر نمی ابد
و تصرف هم منوط باحاطه علم است با انچه لازمه اقتدار تصرف است در کاینات بجهة علت غائی بودن ایشان
نسبت بمظهریت سر تربیت غرض که خطاب لولاک لما خلقت الافلاک اشاره بان است چنانچه نکته این معنی و قدعا
در مقام خود محقق شد سابقا الحاصل علوم محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بجهة اینکه غائیه ایشان
بر مظهریت رحمت و عدل الحیة محیط بر ماده کاینات باشد از جانب او سبحانه همانا بمنزله مثل شجره طیبه الثمره

۳ از افاضه اب نسبت بان

زمینی باوصاف مسطوره از انچه سابقا مشروح شد پس ایضا همان صفت عباد طریقه عدل حکمت الهی
مقتضی است در افاضه علم نسبت بشجره نبوت و ولایت و سایر خلایق که منزله او از الله نسبت بان

چنانچه علوم

چنانچه علوم ایشان را تشبیه فرموده اند بچشمه صافی که پیوسته جاری میشود از جانب پروردگار و در زمین فقره
جامعه ایشان والرحمة الموصولة والایة المخزونة والامانة المحفوظة اشاره باین باشد از این جهت علوم
ایشان موهوبی است که بخشیده است خدا تعالی از فضل خود بایشان چون تعیین منبع اب در کمون ارض از
طرف سما نسبت باصل شجره و فروع او لجزاء ان چنانکه عرض میکنی بایشان که السلام علی محال معرفة الله و مساکن
برکة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حملة کتاب الله و خزنة علم الله و ایضا از مفاد این فقرات و مثل شجره محقق شود
شرح طبقه ایه وما اوتیتم من العلم الا قلیلا با ایه و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا که سابقا اشاره شد
بطریق جواب مذکور زیرا که در تعقیبات القلوب است که عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده در تاویل وما اوتیتم
من العلم الا قلیلا یعنی نداده است بشما از علم مکر اندکی از انشما را که رسول خدا امام تمام الطاف و نیعنی دیکران از علم بهره ندارند
مکر اندکی که از ایشان اخذ کرده باشند انتهی پس مصداق حقیقت این معنی همانا مثل شجره است نسبت باوراق
خود چنانچه شنیده شد وظایف علاقه نسبت بشجره همانا بحسب مرتبه وظایف اوراق که لازمه افاضه است از ان
اصل و ساق و مضمون سرایت باو کند پس هم چنین باین مثل است علوم شجره نبوت و ولایت نسبت
باوراق خود از شیعیان امت از این جا است قوله تعالی فی سورة العنکبوت بل هو آیات بینات فی صدور الذین
اوتوا العلم وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون و در تفسیر لاهیجی و اصول الکافی عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر
علیه السلام فی هذه الایه بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم فاومی بیده الی صدره و نیز از حضرت
صادق علیه السلام رویت که هم الائمه خاصه و در حدیث دیگر است که هم الائمة علیهم السلام و منکر شدند بآیات ما

در مخالفت المنهج اورده که کونیته ثمع هو الجمع بحضرت رسالت استعطا اشطره لا عجی ان حضرت بالکرامت که میخواند و عینو پیدا نتها روشن استعمر افادا که دانا ان بکتب الهی واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناه ع

که قران ناطق و صامت است مکر ستم کنندگان بر نفس خود و منکرین بر تمیز کتابه منکرین ایشان که آیات الله
بیتغیر بتاویل الحقیقه غامضه قوله تعالی است فی سورة یس وکل شیء احصیناه فی امام مبین که از جمله مفاد تاویل آیه
کریمه انکه در تفسیر لاهیجی است که فی کتاب الاحتجاج عن النبی صلی الله علیه و آله معاشر الناس ما من علم الا علمنیه ربی
وانا علمته علیا وقد احصاه الله فی وکل علم علمت فقد احصیته فی امام المتقین وما من علم الا علمته علیا الخ
جمله حدیث طلحة بروایت بعض تنقلات که در معانی الاخبار روایت شده است پرسیدن اول و در کیاست از حضرت امام حسین ع
رسالت که امام مبین تورات است حضرت فرمود نه کفتند انجیل است حضرت فرمود نه کفتند قران است حضرت فرمود
نه در این اثنا نوع چنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رسیدن شد حضرت فرمود اینست ان امام مبین که حق تعالی
احصاء علم کل شیء در او کرده و ایضا در تاویل قوله تعالی است فی سورة الرعد ومن عنده علم الکتاب ابو سعید خدری
روایت کرده که از حضرت رسول الله پرسیدم که مراد خبر ده که من عنده علم الکتاب چه کس است حضرت فرمود که علی
ابن ابیطالب است و اخبار بر این معنی متکرر الورود است که جای توهم و اشکالی خالی نباشد در احاطه علم محمد و آل
محمد صلوات الله علیه و علیهم بما کان و ما یکون بجهة غائیه ایشان بر تصرف ماده کاینات بمنزله اب
شجره که متصرف بر ماده انست بر نهج مذکور چنانچه در کتاب علل الشرایع از انس بن مالک روایت شده که
گفت رسول خدا فرمودند که گفت حبیب من جبرئیل که مثل این دنیا مثل درختی است که بر قرار باشد

طریقی دیگر از جمله وجوهات بینش سیم و چهارم اصول ... اثبات حقیقت مراتب مقام نبوت و ولایت
من حیث مثل الشجرة طیبة الثمرة در اثبات توحید و سر علت غایی از خلق که علم را است مقتضی ...

اصل و ریشه اند بحث ایمان مجمل است و نمازها رکعتهای آنست و ذکوة آب آنست و روزه شاخهای
آنست و نیکوی خلق برگ آنست و نگاه داشتن خود را از محرمات میوه آنست پس کامل نمیشود درخت
مگر بمیوه هم چنین ایمان هم کامل نمیشود مگر بنگاه داشتن خود را از محرمات انتهی پس بقرار داشتن رابطه
دنیا را با مور مسطوره که دنیا مزرعه اخرت است محتاج باشد [illegible] علم است مرکب را فرزند فرد بمنزله احاطه
نسبت شجره و سایر اجزاء آن که بوسیله آب حصول ثمره از آن حاصل شود و از نتیجه ثمره که سر غرض غارس از اراده
غرس آن حاصل آید پس هم چنین باعتبار ما ینبغی و مثل شجره نبوت و ولایت احاطه علم شان با مور لازمه خلق
که ظهور سر نتیجه غرض حاصل از انها است لازمه ذاتیه ایشان باشد دنیا که مصنوع ما ینبغی و منها نیز از صنع
معلول بعلت بعید منتج است ایا تامل نکرده در عالم کون و شهادت که هر یک از اجزاء آن مشتملست بر حکمتهای
عظیم که راجع اند بنظام کل بوجهی که چون عقل مطلع بر انها شود شک نکند در انکه فاعل و صانع ایجاد انها را
نکرده مگر بجهت انفصلیتها و حکمتها از روی کمال العلم و دانش از انها است که گفته از جمیع موجودات ممکنه معلول
واجب الوجود باشند خواه بی واسطه و خواه بواسطه انکه بواسطه افعال تکلیفیات و متعلقات آن و انکه بی واسطه
افعال حسن خصال ایشانست که صدور انها از نفوس و ابدان وجود ایشان در عالم کون و شهادت
بیحیلیست از شخات فوق التمام و الکاملیت افعال و حسن خصال واجبه عمومیا و از جمله متممات خلقت
وجود ایشانست که مصداق انی جاعل فی الارض خلیفة در زمین باشند و متخلق بحصول معنی و تخلقوا
باخلاق الله شوند در ترویج دادن دین حق و زایل کردن دین باطل پس بنابر تامل در مفهوم معانی
مذکوره میتوان تعقل کرد در عالم حس و شهادت بر غرض و داعیه اراده شخص غارس مر غرس شجره را
در غرس آن که از طریقه عقل فاعل این فعل شده باشد نه از باب هوا و هوس و لا عن شعور بالملل و عبث غارس
شده باشد غرض شجره را در غرس آن که جز فایده و حبث باشد بلکه نظر بافعال اهل عقل است که حسن خصال
ایشان بتخلق بحصول معنی تخلقوا باخلاق الله انکه افعال شان موقوف بترتب فایده و ثمره است که نتیجه از حصول
ثمره غایه بر غرض اراده فعل خود در سایرین خلق باشد و ترتب فایده نتیجه از حصول ثمره نیز که غایه بر
غرض اراده فعل خود است ایضا راجع بتوسط سایرین خلق باشد چنانچه مثل ما ینبغی سابقا از غرض اراده
باغی شجره در ذیل قوله تعالی هو الذی انزل من السماء ماء لکم الخ محقق شد علیک بمقام مذکور تا از تذییل نکته انفهام
که کنایه بر این مقال است بانضمام مثال مسطوره شجره چه از حیث غارس آن و چه از حیث اصل و شاخ
و غصون و اوراق آن مفهوم هر ذی شعوری خواهد شد که چنانچه در عالم حس و شهادت غارس
شجره مبالغه تامه دارد در تعیین منبع آب در کمون ارض از طرق سماء برای غرس شجره که فایده از حصول نتیجه
ثمره آن عاید بر غایه غرض او شود بمثل مذکور پس هم چنین است مبالغه تامه الهیه در تعیین منبع علم نسبت
بشجره نبوت و ولایت و از ایشان بسایرین خلق که تا غایه نتیجه حصول ثمره ایشان عاید بر غایه غرض او که جهت
معدلت شود و لذا بحسب انیجه و قبیحه الطیبت بافاضه علم بشجره طیبة الثمره نبوت و ولایت که ایشان بتشبیه در صف

مقام شجره

از مجردات و مادیات و سماویات و ارضیات

و باتنجیه

غارس
غرس
در حقیقت
غرس
و وقت در غرست ...

که معرفت و عبادتست

بعینه آنست در بیان علم حصولی و علم حضوری مقام نبوت و ولایة
که لازمه ایشانست انقطاع این دو علم چون
مثل ما شجره

مقامی شجره مذکوره که ایضا احاطه علم شان در کون شجره اسلام که اصل آن ایمان مجمل است و نمازها
رکعتهای آنست و زکوة آب آنست و روزه شاخهای آنست و نیکوی خلق برگ آنست و نگاه داشتن خود را
از محرمات میوه آنست الی آخره که سابقا اشاره شد مثل دنیا یا بی بعینه بمنزله احاطه آب کون شجره طیبة الثمره الاسلام که عبارت
از معارف و مصدق علم تدریجی شجره است که سابقا از اخبار مستفاد شد بمنزله مدت تدریجی آب شجره هم
است که در تمادی ایام برای نمو شجره و حصول ثمره آن که غرض بر نتیجه آن مترتب است تحقق مقام نبوت ایشان قوله تعالی
فی سورة طه او یحدث لهم ذکرا فتعالی الله الملک الحق و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب
زدنی علما و ایضا از انها است قوله تعالی فی سورة القیمة لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرانه فاذا
قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه و ایضا قوله تعالی فی سورة الدهر انا نحن نزلنا علیک القران
تنزیلا که کنایه بمقام نبوت و ولایت باشد چنانچه در تفسیر لاهیجی است که و فی اصول الکافی عن محمد بن الفضیل عن
ابی الحسن الماضی علیه السلم قلت قوله یوفون بالنذر قال یوفون لله بالنذر الذی اخذ علیهم فی المیثاق من ولایتنا
قلت انا نحن نزلنا علیک القران تنزیلا قال بولایة علی تنزیلا قلت هذا تنزیل قال نعم ذا تاویل یعنی محمد بن
فضیل از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلم روایت میکند که گفتم چه معنی دارد قول خدا تعالی که فرموده یوفون
بالنذر امام علیه السلم فرمود که مراد از ایفاء نذر وفا کردن بعهدیست که در روز میثاق که روز الست
بحکم است از بنی ادم گرفته شده بولایت ما ائمه معصومین علیهم السلم و بعد از این گفتم چه معنی دارد قول خدا تعالی
که فرموده انا نحن نزلنا علیک القران تنزیلا فرمود مراد اینست که بولایت ما تاویل کرده علی علیه السلم را
کردیم قران را نوعی نازل کردی کمان تجاوز [illegible] باشد گفتم این فرموده نازل از جانب خدا تعالی است فرمود
ادن قران ایچنین نازل شده که انا نحن نزلنا علیک القران بولایة علی تنزیلا و محرفین لفظ بولایة علی را
انداختند اما الحجه در معنی یوفون بالنذر گفته شد از تاویل است حاصل مرام و توضیح انطباق علم الرسول و علم
الرسول و الائمه علیهم السلم مبنی بر تشبیه وصف مقام ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بشجره طیبة الثمره بانطباق ایات
و اخبار ایشان ما تا مثل علم الله نسبت بایشان چون علم غارس است نسبت بشجره و علم ایشان بمنزله
آب شجره است نسبت از جانب غارس بکیفیت مذکوره کما قال الله تعالی فی سورة طه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم
و لا یحیطون به علما چنانچه در تفسیر لاهیجی است که در کتاب توحید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در تفسیر
این روایت کرده که لا یحیط الخلایق بالله عز و جل علما اذ علم الانبیا ایشان در دانش سیاست مدن و تدبیر
مملکت دارند که حفظ عدالت میان مردم آنست و صفات نبوت و علامت امامت در احکام دین و دنیای
امت که منوط بحکم ایشانست بسته بعلم ایشانست چون احاطه آب در کون شجره از جانب غارس لقوله تعالی فی سورة
البقرة ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم بمثل ایشان در تاویل قوله تعالی حم و الکتاب المبین انا
انزلناه فی لیلة مبارکة که سابقا از ضامن علیهما السلم مذکور شد که حق تعالی در شب قدر قران اجمالا و احده در
بیت المعمور نازل کرد پس از ان بیت المعمور در مدت بیست سال بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل ساخت نیز در

و ولایة باشد

خاص کل خواهد بود هم چنانکه دال علم

نیز که اتحاد در تسمیه اسم است در اتحاد معنی

بعض ضمیر بر را راجع بجمع دانسته اند چنانچه

کما قال فی سورة المذکور انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء علما

بعض روایات بیت المعمور تعبیر بقلب حضرت رسالت ماب است چنانچه نیز در حدیث یوم الست
معالم ذر وارد است که خداوند افاضه علم بایشان نموده چنانکه در شب معراج نیز علم ما کان و ما یکون اعلام
بآنجناب شده است و سابقا گذشت پس قوله تعالی انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین
رحمة من ربک انه هو السمیع العلیم ایضا دال بر مدعاست چنانچه سابقا معلوم شد و مؤید بر اینست نیز قوله تعالی
فی سورة الاعراف الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین لهذا انزال قرآن بیم کننده و تقدیر هر کار محکم در کلام
حکیم امر عظیم که حاصل از اوست بجا نه بمقتضای حکمت او و رسالت کننده پیغمبر است بجهت رحمت و فضل که ثابت است
از بعد که تعلق بدرستی که او است شنوا و دانا قوله تعالی فی سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
الا من ارتضی من رسول الخ چنانچه گذشت پس ظهور و اخبار پیغمبر از علوم غیر متناهیه الهیه که محیط باشند
بجمیع مراتب نبوت خود بمیزان ظهور تقدیر هر امر محکم و مقتضای حکمت امر الهیه است در تمادی ایام و امتداد دهور
سال و ماه که بواسطه گردش قمر و ولایت او در بروج دوازده گانه سماء نبوت او بانتها رسد کما قال الله تعالی فی سورة
التوبه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا و قوله تعالی و السماء ذات البروج چنانچه بیان این معنی در تشبیه و صف مقام
ایشان بسال و ماه و سماء و بروج بیاید انشاء الله چنانچه نیز طریقه صفت احاطه علم مراتب نبوت و ولایت ایشان
بامور تکلیفیه و تکوینیه عالم امکانیه باوصاف مذکوره سابقا در تشبیه و صف مقام ایشان بنفس ناطقه عالم
انفسیه محقق شد و اذعان داشته شد که وجود انفسا از حیث اعتبار قوای نفس بنفس ناطقه که یکی از انفسی علم است
و نفس ناطقه بواسطه آن قوه احاطه بر تمام اعضا و جوارح و اطلاع از ما فی الضمیر انسانی دارد و هیچ جزوی
از اعضا و جوارح را ممکن نباشد که بدون اطلاع و علم نفس امری را متحمل شود مگر آنکه آن مطلع و معلم بان
امر باشد پس هم چنین است احاطه اطلاع و علم مراتب نبوت و ولایت نسبت بعالم امکانیه آفاقی و انفسی چه
عالم انفس نیز از اجزاء عالم امکانی و آفاقی است بتحقیقی که در مقام خود محقق شد لهذا علم ایشان صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین محیط باشیاء ممکنه باشد باحاطه حضوریه ایشان بر مظهریت رحمت و عدل و قوله تعالی
یعلم و یعلمکم و از ضمیر گواهان سرای فانی خواهش گران سرای باقی در حضرت پیوسته و آیات پنهان داشته و
امانت حفظ کرده خدایند باشند و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمة الموصولة و الآیة المخزونة و
الامانة المحفوظة پس بحسب مراتب ایشان در این مقامات احاطه علم مر ایشان را ضرور است از مدار طریقه صفت
عدل الهیه پس اینکه بعضی را در این مقام شبهه در اذهان ایشان خلجان نموده که اگر چنین است که مراتب علم
ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین محیط باشیاء ممکنه است پس این معنی در حق ایشان با بعض امور و افعال
و اقوال دیگر ایشان که از آثار و اخبار و کتب مستفاد میشود در عالم ظهور نسبت بخود ایشان عدم این معنی دلالت
میکنند بلکه بطریق سایر امت که عالم بخفیات خفایا بر الهیه نیستند ایشان نیز رفتار نموده از میان خلایق
چنانچه در السنه و افواه بعضی از خلایق ظاهر و ملحوظ خاطر ایشان است چگونه خواهد شد مثل رفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بپای خود در مسجد و حال اینکه عالم بود بشهادت خود در دست ابن ملجم علیه اللعنه و مثل خوردن امام حسن علیه السلام

که نبوت او تقاضای

که علم آفاق است

اب را بدست

اب را بدست خود و حال اینکه عالم بزهر داشتن آن بوده است و مثل رفتن امام حسین علیه السلام بسوی کربلا و
حال آنکه عالم بشهادت و اسیری اهل بیت خود بوده است و مثل خوردن امام رضا علیه السلام عنب و انار را و حال
آنکه عالم بزهر داشتن آن بوده است با اینکه خداوند در کلام خود فرموده فی سورة البقره و لا تلقوا بایدیکم الی
التهلکة و نیز از احکام شرع ایشانست که فقها رضوان الله علیهم در کتب فقهیه معین نموده اند که خوردن چیزی مضر
که منجر بهلاکت نفس میشود حرام است پس بنا بر این امور منافی آثار علم ایشان در عالم ظهور که باعث شبهه در اذهان
بعضی شده است و حال اینکه اگر تعقل در کیفیت امور تکلیفیه و تکوینیه الهیه که بین الامرین لا جبر و لا تفویض است
کنند هر آینه تصدیق نمایند که امور تکلیفیه ایشان در عالم حس و شهادت منوط بعلم باطن خود ایشان نبوده است
بلکه منوط بحکم و قضا و قدر الهیه است در آنچه مکلف باشند بر نظام امور تکلیفیه چنانچه خداوند عالم تکلیفات خلایق را
منوط بعلم خود نفرموده و بظاهر حال ایشان تکلیف نموده چرا که سبحانه عالم بود که شیطان اطاعت او را در سجده
آدم نخواهد کرد باز او را مامور بسجده او کرد و بعلم خود التفات نفرمود تا ظاهر شود بر خود او که ملعون و مردود
خداوند است و خداوند عالم بکون او هست و بامر تکلیفی که مدار طریقه صفت عدل است حال او را ظاهر و بجهت تمرد او شیطان
الرجیم شمرده داشت کما قال الله تعالی فی سورة الحجر قال فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک اللعنة الی یوم الدین پس هم چنین
باین معنی است امور تکالیف انبیا و اوصیاء ایشان در عالم ظهور که مامور بحکم خداوند تا ظاهر آنچه در کمون
ایشان است از مظهریت دین خدا ظاهر شود آنچه در کمون اعداء ایشانست از قهر و عناد در دین خدا و نخواهد خدا
مگر آنکه تمام کند دین و شرع خود را اگرچه غرض بر ایشان مترتب بوده است کما قال الله تعالی فی سورة التوبة یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون پس تمام کردانیدن دین و شرع خود را بملازمت توحید و اسلام که مخصوص بحقیقت
بفضل عمیم خود سبحانه و تعالی و ایشانند مظهر دین و شرع او که بر همه ظاهر و هویداست پس هم چنین بر ایشان لازم
نعش است یعنی بحسب مظهریت ایشان مر دین حق را و از غرض اراده خلق او بعلم بسیط که منبع است بمنزله
منبع از شجره از طرف ما نسبت بان بلکه حصول نتیجه ثمره آن بر بیانی که سابقا محقق شد پس چنانچه مقتضی عالم
کونیه است بجهت عنصریت آن منافات از بلیات و آفات آن نسبت بشجره از ریشه و ساق و غصون و اوراق و
ثمره آن تا حصول نتیجه از آن ثمره ظاهر شود هم چنین است از مدار صفت عدل این معنی نسبت بشجره نبوت و ولایت
از حیث بلیات و آفات منافات عالم کونیه که وارد بر ایشان شده است کما قال الله تعالی فی سورة البقره و لنبلونکم
بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین الخ لهذا بنا بر مفهوم این معانی
بلیات وارده بر شجره نبوت و ولایت اثنا مقتضای منافات عالم کونیه است و منافی علم محیط ایشان بر بلیات
وارده بر خود از منافات عالم نیست بلکه احاطه علم ایشان بر ترتب ظهور غرض که محبت راجع بسوی است علت
بلا و اراده و فعل ایشان شده است چنانچه علم الهی علت بر ظهور غرض اراده خود است از رحمت و عدل و محبت
او است بظهور معرفت این غرض و حکمت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف الخ اشاره باین معنی باشد پس ایشان علیهم السلام

بعلم بسیط خود بمضمون کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف بذل کردند نفسهای خود را در خوشنودی او و صبر کردند
بر آنچه رسید ایشان را در جنب او تا بپا داشتند نماز را و دادند زکوة را و امر نمودند بکار نیک و معروف
و نهی کردند از کار زشت و جهاد کردند در راه خدا حق جهاد کردن تا آشکار کردند دعوة او را و بیان
کردند فریضهای او را و برپا کردند حدهای او را و منتشر کردند شریعتهای احکام او را و معین کردند سنتهای او را
و گردیدند در این از مجانب رضا و گردن نهادند برای رضای او قضا را چنانچه در جامعه ایشانست
که و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و
نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرائع
احکامه و سننتم سنته و صرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلمتم له القضاء و فی اصول الکافی عن ابا بصیر یقول
قلت لابی عبدالله علیه السلام عن ابن اصاب اصحاب علی علیه ما اصابهم مع علمهم بمنایاهم و بلایاهم قال فاجابنی شبه
المغضب ممن ذلک الا منهم فقلت ما یمنعک جعلت فداک قال ذلک باب قد اغلق الا ان الحسین بن علی صلوات
الله علیهما فتح منه شیئا یسیرا ثم قال یا ابا محمد ان اولئک کانت علی افواههم اوکیة ابو بصیر میگوید گفتم از برای
حضرت صادق علیه السلام از کجا رسید اصحاب علی علیه السلام را آنچه در رسید ایشان را از علوم غریبه و اسرار عجیبه
حال آنکه میکنم مقرون بود این علوم انها با علم انها با آجال و بلیات خود شان گفت ابو بصیر پس جواب داد
شبیه غضب کننده که از کیست این امور مگر از اصحاب علی علیه السلام پس گفتم چه منع میکند ترا فدای تو گردم از
اظهار این امور فرمودند این دریست که بسته شده است الا اینکه حسین ابن علی صلوات الله علیهما گشود
از این در چیزی کمی را پس فرمود ای ابا محمد این اصحاب علی و حسین بودند بر دهان انها بندها و اظهار نمیکردند
پس از نجهت قابل اظهار نمودن با نها شدند معنی اینکه چون اصحاب علی و حسین قابل تحمل اسرار بودند و قوه کتمان
اسرار داشتند لهذا اظهار علوم غریبه و رموز عجیبه بانها میفرمودند و چون شما استعداد کتمان و تحمل ندارید
پس بسبب سفک دما خود و ما میشوید انتهی پس نتیجه از نکته این خبر نیز کنایه بر مدعا است زیرا که در ما
گشودن در را ایشان علیهما السلام چیزی کمی را برای اصحاب اسرار خود از اظهار علوم غریبه و رموز عجیبه
که قابل تحمل اسرار و بذل جان و بلیات وارده بر خود بطریق صبر و شکیبائی در راه دین حق بیرون
آمدند پس ایضاً گشودن در کلیه اسرار خود را خداوند برای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین از اظهار علوم
غریبه و رموز عجیبه ایشان نیز قابل تحمل اسرار و بذل نفسهای خود و شکیبائی بلیات وارده بر وجود ذات مقتضا
فنا در عالم کون در کمال الصبر و شکیبائی در راه دین حق قبول نمودند لهذا ایشان علیهم السلام بر آن کنز احاطه علم شان
بر سر عرض داده الهی از غایت علت خلق که اظهار رحمت و عدل است و محبت مقتضی انست و ایشان را خداوند مظهر
رحمت و عدل خود قرار داده او نیز ایشان نیز محبت بظهور رحمت و عدل او سبحانه پس باین واسطه در
عالم کون و فساد تحمل بلیات وارده بر بذل جان و مال و فرزند و اصحاب و احباب خود نمودند لهذا اغماض
ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در تحملات ترویج دین خداوند عالم دلالت بر معنی قوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم

که نظام عالم منتظم باشد هست طریق علم و دانش تحمل

الی التهلکة

الی التهلکة نداد و بلکه چون مقتضی قتال را واجب کرده اند با دشمنان دین در عقب آن فرمود تنفر دادن بعد از آنکه
که و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و منفک نبود ز نفسهای خود نفسهای خود را بر وطن هلاکت افزونی معنی
حمل میکند که منجر بهلاکت دینوی است چه نجهت او سلطانات بی قوة میشوند و دشمنان قوة گرفته غالب میشوند پس این آیه
شریفه دلالت دارد بر اطاعت ما همین اهل قتال با دشمنان دین که اگر تهاون کنند بد رویشان نفقه ندهند خود را
در هلاکت انداخته بعید اند نتیجه جای انکه سلطانان یکجا اند شتهای خود را از هزیمت ایشان که گروه اندک باشند

با اینکه مسلمانان

چنانچه میفرماید در سورة الانفال یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار الا تودد فقد
باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر لهذا میفرماید در سورة المذکور یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا
و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون پس ظاهر است که جهاد با کفار و معاندین دین خدا کاین در علم او سبحانه و سزاوار باینکه
کرده شود تا حکم کند خدا کاری را که آن بود کرده شده و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا و اعزاز دین اسلام و اذلال
کیش کفر تا هلاک کرده شود هر که هلاک شود از حجتی روشن که معاینه آنرا ببینند و زنده شود هر که زنده شود از حجتی
هویدا تا همه کلام را حجتی نباشد کما قال الله تعالی فی سورة المذکور لیقضی الله امرا کان مفعولا لیهلک من هلک عن
بینة و یحیی من حی عن بینة و ان الله لسمیع علیم پس از اینجا واضح خواهد شد که ناجی و مهلک از این دو گروه
کسان باشند حضرت مخبر کاینات فرمودند البلاء للظالم ادب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجة و للاولیاء
کرامة و نیز فرمودند البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم الامثل فالامثل و ایضا فرمودند ما اوذی نبی قط مثل
ما اوذیت و اینمعنی نسبت بآنجناب چه واضح است زیرا که اولا انحضرت اشرفیت انجناب نسبت بسایر انبیاء
که ملاحظه شود که از اعظم مصیبتی بالشرف اعظم است نسبت بغیر اشرف همین معنی را دلالت دارد و ثانیا انکه از حیث
مثل شجره که ملاحظه شود که انچه بلیات و صدماتی که وارد بر ساق و غصون و میوه وارد بر شجر وارد شود
و ادم و نظر یک از انها نیز شران متاثر شود چنانچه انحضرت فرمود علی و انا من شجرة واحدة و معلوم است از اینجاست که در جلاء
العیون از حضرت صادق علیه السلام منقولست قریب این مضمون که فرموده اند انجناب از جمله چیزهایی که خداوند مخصوص
گردانیده رسول الله را اینست که بسبب شدت صدمات و بلیات وارده بر ذریه او ست در حق انجناب صلوات الله
علیه و آله و ایضا از اینجاست که در عیون اخبار الرضا مرویست که انحضرت فرمود بغضب و نحب باشد غضب
خدا و غضب رسول خدا در حق کسیکه خون ما را بریزد و مرا اذیت کند در داره عترت من یعنی هر کس
خون عترت مرا بریزد خون مرا ریخته است و هر کس عترت مرا اذیت کند مرا اذیت کند و هر کس مرا اذیت
کند غضب خدا و غضب من او را فرو گیرد و ایضا از اینجاست فرموده انجناب که من اذی مؤمنا فقد اذانی و
من اذانی فقد اذی الله پس از اینجا بر فطن لبیب بسبب حدیث شریف ما اوذی نبی قط مثل ما اوذیت واضح و روشن
شد و ایضا از اینجا و از این حدیث حقیقت امر و سر اقدام ایشان ائمه انام علیهم السلام در عالم ظاهر بمهلکات
و مصیبات و بلیات وارده بر خود هر یک بحسب مراتب مامور بتکالیف خود که علم شان محیط بانست
واضح و روشن شود که هر یک از ایشان مظهر انوار خیر البشر اند

مقالات ه یک نوع در و در بیع [illegible] ه

بیک در تو ده در دو درج محجوب ه در ذات اگرچه نور واحد باشند ه از روی صفت مظاهر الانوار
هم مهدی تو سر بسر هادی ه عین و نیات و اصل ایادی ه همگی مظهر ظهور نبی ه ظاهر اند در تمام نور نبی ه
گفته اثار شان در دین گفتار ه فرع باشد بلی ز اصل اثار ه انتهی بس در این مقال نمودن و اسرار است
که در بیجا خود در نهای گفته‌اند است چه ایشانند قمر بروج سماء نبوت که سیر نور هدایت شان از ضوء
شمس رسالت چون بمثابه سیر قمر است در بروج سماء آفاق که باقتضاء فصول سال بحسب تقدیر رب
و جدانت نسبت بشمس از هلال شب اول الی شب چهارده که بمقتضای در مقابل قمر از شمس و نفع جرم ارض است از آن
تا منور شده چنانچه بیان این تشبیه بطریق دلیل در توضیح تشبیه و وصف مقامات ایشان بشمس و قمر و بروج و سماء
و سال و مدور و امثال ذلک تحقیق شود انشاء الله علیک بمقام مذکور تا از اخبار در حقیقت فقره جامعه است
وان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة معلوم شود که چنانچه ایشان در عالم ارواح و نور و طینت یکی هستند
و تفاوتی ما بین ایشان از اخبار ملحوظ و عقل مشهود نیست در الاتفاق و بیکم ما بین ایشان تفاوت در
عالم ظهورات است که هر یک از ایشان بظهور بعضی از اوصاف مخصوص هستند که اگر بیک ملاحظه شود انتهی
ایضاً از ایشان یافته خواهد شد که اوصاف مخصوصه هر یک که قمر ولایت اند در بروج سماء نبوت همانا
بمنزله قمر نور واحد اند از ضوء شمس محمدی صلی الله علیه و علیهم که بمقتضا ظرف سال نبوت آن جناب ظهور اوصاف
مخصوصه ایشان در عالم ظهور چون فصول سال که بمقتضای آفاق که بمقتضای گردش قمر در بروج از مخصوص اوقات
بحسب فصول آن نسبت بتخریج و بیرون آوردن و زرع نباتات ارضیه را برای امور معاش خلایق که خداوند
ترویج و کثار شرایط آنها فرموده با آنها چون مثل شجره و کذلک ایشانند شجره واحده که اصلها ثابت و فرعها فی السماء بمعنی
الاصل رسول الله و الفرع امیر المؤمنین و الائمة اغصانها و علمهم ثمرها و المؤمنون ورقها از بعضی معنی حدیث شریف
اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد و اینکه شود بعضی از آن جناب اصل است و باقی فرع او بیند نه بمعنی مجاز باشد
چنانچه بعضی را اعتقاد است که اول ما خلق و آخر ما خلق و اوسط ما خلق و کلنا ما خلق است زیرا که این معنی بادلایل عقلیه
و نقلیه درست نیاید چنانکه در توضیح تشبیه و وصف مقامات ایشان بنور محقق شود لهذا خصایص و اوصاف مخصوصه
هر از ائمه اطهار بمقتضای فصول ظرف سال نبوت ختمی مرتبت از متممات خصایص و اوصاف مقام ولایت آن جناب
که بحسب اقتضای ترویج زمان هر یک از ایشان نسبت باستعداد حال نوع زمان مقتضی خصایص و اوصاف
مخصوصه شده از بمنزله قمر که بتحویل بیرون موسوم باسمی که مقتضی اوصاف مخصوصه است عنوان گیرد با اینکه قمر
یکی است و نور آن از ضوء شمس است و حکمت الهی مقتضی فصول سال و تحول دوران دهور است چنان که حدیث
لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله حضرت رسالت پناه فرموده که منزل این حادثه را در شتم دهر که آن منزل
خداست که از دهر بنداشته اید آن شان بمنزله باشد و هو المطلوب پس هم چنین باین قیاس است سر طریقه مقام محمد
و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم در ترویج دین خدا و تحملات صبر ایشان در بلیات و مصیبات حادثه از
اهل زمان و مراتب اوصاف هر یک از ایشان بحسب اقتضای ترویج ایشان نسبت باستعداد حال نوع زمان

تحویل

محمد بیان

نور بیک منزلت مانند نور قمر از ضوء شمس نسبت بخلایق چون بیرون شد از آفتاب و اشباط الانف لهذا ائمه اطهار نور
علم شان برهدایت خلایق چون نور قمر است از ضوء شمس پس چنانچه از برای شمس و قمر است کسوف و خسوف
هم چنین است بخصوصه کون و فسادات نسبت بشمس نبوت و قمر ولایت از این جهت حادثه یوم عاشورا که خسوف قمر
در بعین کربلا را مانند کسوف شمس حقیقی بود که از شمس بحار بمروار شد پس ایضاً چنانچه آیات شمس و قمر بحار فرود
اوقات اخسافات و انکساف مانع از سیر فلک اخفا نشود و حکمت مقتضی انست که هر یک در اوقات مذکوره
در فلک خود با انبساط تمام سیر کنند و کذلک مدار صفت عدل ایضاً نسبت با آیات حادثه شمس نبوت و قمر ولایت
مقتضی این معنی باشد و ایشان نیز در اوقات حادثه ابتلاآت بلیات وارده خود مانع از سیر فلک نبوت
و بروج ولایت اخفا نشود و حکمت مقتضی انست که هر یک در اوقات حادثه در فلک و برج خود با انبساط
تمام سیر کنند تا دلالت بر عدل صفت کند و مظهریت عدل اشاره بایشان باشد از طریقه افعال بین الامرین
ایشان که عالم بواقعیت عاقبت امور خود از جانب خداوند میباشند چنانچه سابقا دانسته شد لیکن چون در
عالم تکالیف ظاهره که مکلف بعالم باطنه نیستند از این جهت عدم التفات شان بعلم باطنه است نیز چنانچه ایضاً
خداوند تمام امور تکالیف عباد را منوط بعلم خود نکرده اینده و بطریق ظاهر تمام را امر بتکلیف فرایض نموده
با اینکه عالم بکون هر یک از آنهاست و اطلاع بعاقبت امور آنها دارد با این حال فرموده فی سورة المؤمنون
اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون پس دلالت آیه شریفه بر امور تعلیقیه است و دال
بر عدم التفات علم خداوند نیست در امور تکالیف عباد که تکالیف ایشان را منوط بعلم خود نکرده اینده بلکه امریت
بین الامرین لا جبر و لا تفویض که مدار طریقه صفت عدالت نسبت بعباد پس هم چنین میباشند مظهر صفت عدل
او بجانب محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در امور تکالیف ظاهر نیز نسبت بعباد که مامور بعلم باطن خود نیستند
چنانچه فرموده ایشانست که دلهای ما ظرفهای مشیت الهی است پس هرگاه حقتعالی امری را خواهد ما نیز میخواهیم
و الافلا و بواسطه تایید این حدیث آیه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله را تلاوت کرده خلاصه مرام کلام اینکه
قیاس از خود مکن ه گرچه باشد در نوشتن شیر شیر ه و اشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون المعصومون
المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطیعون لله القوامون بامره العاملون بارادته
الفائزون بکرامته اصطفیکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره الخ و گواهی میدهم که شمائید پیشوایان
راه یافتگان راه نموده شدگان نگاه داشته شدگان گرامی داشته شدگان مقربان پرهیزکاران راستی
گویان برگزیده شدگان اطاعت کنندگان مر خدای را ایستادگان بامر او کار کنندگان باراده او فیروزان
بکرامت او برگزید شما را بدانش خود و اختیار کرد شما را برای غیب خود و برگزید شما را برای سر خود الی الاخر
پس کسیکه گواهی بدهد این فقرات جامعه را در حق ایشان که باوصاف آن متصف اند دیگر چگونه جای
توهم در ذهن او باقی است که طغیان قلب او باشد مگر آنکه توهم او در امور افعال ایشان علیهم السلام راجع
بتوهم امور اراده مثل خدا بتوهم است که ایشان باراده او بجانب اطاعت امر او که به اند بعلم شامل خود که آن

امور و افعال ائمه

طریق حکما ذهل بحث سیم چهارم اصول فقه دین اثبات مراتب و مقام حقیقت علت غائیة نبوت معلا من حیث صفت ترجیح هریک از ایشان علیهم السلام در دین خدای واجب اقتضای زمان و استعداد اهل آن عقائد اهل مذهب

از جانب اوست بمبالغه تمام برای ظهور غایت اراده نموده که علت اند ایشان مراتب غائیه را که محبت اوست بجانب نبوت
ظهور داده چه سابقا از مثل شجره اینمعنی مفهوم شد که لازمه وظیفه ظهور معروفیت صفت کمال غارس از درخت
ظهور ثمر نتیجه حصول ثمره غرس است و که غایت آن عام مخصوص است آن شامل بر ظهور معروفیت صفت کمال خود است
و مترتب فائده ظهور معروفیت شامل براو نیز از حیث صفت عدل راجع بر تواید محبت اوست در مرتبه ثانیه
چه ظهور ثمر نتیجه غایت شجره نسبت بعموم عارفین خود که مؤید شد بر غایت غرض اراده غرس شجره انکه بمبالغه تمام
اهتمام و توجهی داشته باشد بر رسانیدن آب از طرف سماء بمنبع کمون ارض برای لوازمات نموی شجره
خود که ظهور ثمر نتیجه غایت آن از حصول ثمره اش مترتب فائده است بطریق مذکور مراد از بر غایت اراده غرض او
غرس است و علی هذا القیاس شجره طیبة الثمره خداوند تعم ایضا محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم ما تبلغ ایشان میان
پس چنانچه بطریق مسطور بر غارس لازم است رسانیدن آب را بر منبع شجره برای جلب فائده غایت اراده غرض
خود از غرس شجره همچنین لازمه عدل خداوندیست بر رسانیدن علم را بر منبع شجره نبوت و ولایت و من تبع
ایشان برای جلب فائده غایت اراده غرض خود از حیث بیان مذکور لهذا بنا بر مفهوم این تشبیه و بیان تنبیها
و تحقیقات دلایل عقلیه و نقلیه سابقه محقق شد که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین از ذات منفک از علم الله
خود که نظام عالم منوط بانهاست نخواهند شد و امکان اینمعنی نسبت بایشان راه ندارد بلکه از حیث دلایل مذکوره
در امور تکالیف ظاهره مأمور بامر خداوند تعم اند و خداوند واهب العطیات ایضا از باب مدار طریقه صفت
عدل که علت محبت است بر ظهور غایت هریک از ایشان را بحسب اقتضای ترجیح زمان خود نسبت باستعداد
حال نوع زمانی او از خصلت و اوصاف مخصوص باو نموده که ان خصلت و اوصاف ایضا بحسب اقتضای قول هل جزاء
الاحسان الا الاحسان جزاء احسان است نسبت بترجیح دین خدا و صبر ایشان بر بلیات
وارده ایضا خصایص و اوصاف دیگر مخصوص بایشان نموده است که عالم امکان را بان مستفیض فرموده
که هرگاه تعقل نماید ذی شعوری در کیفیت اوصاف ایشان باینمعنی مدار طریقه صفت عدل الهیه مفهوم او خواهد
شد و تخیلات واهیه شیطانیه که در تعلق اینمعنی بخاطرها میکنند از او رفع خواهد شد و دانسته خواهد شد که بلیات
و مصیبات وارده بر ائمه الهداة علیهم السلام از انچه کشیده اند از ظالمان خود را از حیث مکافات صدمات وارده ایشان
نسبت بکفار و مخالفان مذهب حقه که ظالمان ایشانند بلکه بلیات و مصیبات ایشان که از کفار و مخالفان مذهب
حقه بایشان رسیده و ایشان تحمل شده انجزاء موفق جزاء احسان معده وری ایشانست در تحت جزاء اخروی
ایشان که خداوند بازاء ترویج ایشان مقرر نموده است و ایشان علیهم السلام چون مظهر عدل اند آستلزام ملکات
انواعی که در تحت جنس عدالت است همان بلیات بکار برده اند اول صداقت که عبارتست از دوستی با دادن صادقه
صحبت است انکه احکام اتفاقیت در انچه شرعا و عقلا رفع توان کرد رفع نمایند و رابطه اتحاد را مستحکم دارند
بوجهی که هرچه بر خود بپسندند بر صدیق بپسندند هرچه در حق خود خواهند در حق او خواهند و حضرت رسالت
پناه صلوات الله اشاره باین فرموده حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه
دوم الفت که گفته اند الفت انست که آرای طایفه و عقاید ایشان در معاونت یکدیگر متالف و متفق باشد سیم وفا

و وفا انست

از حیث صبر بر بلیات وارده بر آنها

نسبت بایشان کرده المظهرین [illegible]

بعضی از انست در تحلیه ملکات انواعی که در تحت جنس عدالت
داخل است بر تجلیات جناب سید الشهداء در ابتلاآت شهادت

و وفا انست که از طریق مواسات تجاوز ننماید و در دنیا که نزد ارباب بیان و اصحاب عیان مبرهن و
محقق است که تمامت ذرات کاینات از منبع وحدت حقیقی فیض وجود یافته اند و جمیع اعیان ممکنات
در ادراک تقاطع لبان تربیت از اقاویق اخلاف توفیق الحضرة متساوی الاقدام و متقارب الخطوات و المقاصد
خصوصا افراد انسانی که بموجب نص محکم فرقانی لقوله یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة
علاقه اتحاد نفسانی ایشان مبرم و محکم و روابط ائتلاف جانی میان ایشان متاکد و مستحکم و قال الشاعر بنی
آدم اعضای یکدیگرند ه که در آفرینش ز یک جوهرند ه چو عضوی بدرد آورد روزگار ه دگر عضوها را
نماند قرار ه تو کز محنت دیگران بی غمی ه نشاید که نامت نهند آدمی ه و این مقام را ابتهای مختلفه و مدارج
متفاوته است که بجهة اختصار اکتفا نمود چهارم شفقت همت بستن نفس است بر ازاله مکروهات از ملائمات و غیر در
وقت مستغنی بودن و احتمال طاری شدن امری و رسیدن ان پنجم صله رحم شرکت دادن خویشان و اقربای خود
در ثروت و مناصب و خیرات همچنانکه قرابت صوری و اعتقادی قرابت معنوی که مناسب روحانیست و از اقربات
و قرابت الهی جمیعا ان حضرت صادر رود بلکه رعایت حق ان کرا و احق چنانکه حدیث بصوابه فرموده القرابة لحم و دم
و القربة روح و نفس و شتان ما بینهما ششم مکافات که مقابله نمودن نفس است احسان و نفعی را که از کسی باو رسد
بمثل ان یا زیاده بر ان مقابل کرده اند و اگر ضرر و خللی از کسی باو رسد بکشد از ان مجازات کنند اللهم اجعلنا من الصالحین
هفتم حسن شرکت که اعتدال نمودن نفس است در معاملات داد و ستدها بر وجهی که موجب انحراف خاطر شرکا باشد
بحسب امکان و بشرط محافظت بر قانون و حکم عقل و عدالت و الله الموفق و المعین هشتم حسن قضا که دادن نفس است حق
مردمان اگر بر وجه مکافات و مجازات است بدون منت تاخیر دادن ندامت و منفعت رود دادن و السلام علی من اتبع
الهدی نهم تودد که طلب مودت نمودن نفس است از اکفا و اهل فضل بطیب کلام و انعام و اکرام و انچه مستدعی این
معنی اسباب که موجب جلب محبت تواند شد باشد دهم تسلیم که رضا دادن و ترک اعتراض نمودن نفس است باحکام
الهی و نوامیس شرعی و مناهج نبوی و نظایر ان از رسوم شریعت و مشایخ طریقت رضا دهد و بحسن قبول تلقی
نماید اگرچه موافق طبع او نباشد چنانچه حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انتساب تسلیم را بابلغ وجهی انتما کند
موقوف علیه ایمان داشته کما قال الله تعم فی سورة النساء فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یازدهم توکل که واگذاشتن نفس است کارهایی را که متعلق بخداوند
و حوالت ان بقدرت و کفایت بشری نباشد و اندیشه و اعمال بصر در صورت بند زیادت و نقصان و
تعجیل و تاخیر مطلب و تعکیل نعم الوکیل کرده خیالات فاسده را بر طرف کند رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا
که بر من و تو در اختیار نگشاده است کما قال الله تعم فی سورة ابرهیم و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدینا سبلنا و
لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون و بر ناظر بصیر پوشیده نیست که مضمون این دلالت بر توکل
در صبر بر مناره مداومت معاندان و رضا بمجاری قضاست چه اراده خود را باراده خدا داشت باینما
بجرم دلا از وسواس و اهمه نفس و هوا بکلی پرداخت تا سکینه الهی و طمانیت تا متناهی در دل فرود آید

نفس است با

انگاه حوادث بمطابق اراده او واقع شود و کاینات به نهج مشیت او در وجود اید و ماندهم عبادت
یعنی تعظیم و تمجید نمودن نفس است مر خدا و نخضوع در حالی که مبدا حقیقی است که او را از کتم عدم بمحض جود و کرم بوجود
استحقاق مختص بوجود آورده و نعم غیر متناهی از خزانه الطاف خود بر او افاضه کرده و مقربان حضرت او را
متابعت و اطاعت صاحب شریعت نمودن و التزام وظایف رسوم ملت ملکه کردن مکمل این معنی است که شعاع
وجنات وجود سازد انتهی پس حصول فضیلت عدالت بانواع دوازده گانه مسطوره که علمای محققین استخراج
نموده اند با وصاف مذکوره انواعی است که در تحت جنس عدالت که التزام ملکات انها لازمه مراتب دوازده گانه
که مظهر عدالت میباشند هر گاه نوعی از انواع دوازده گانه از فضایل عدل که در تحت انست اقدام نشود
حصول مظهریت عدل نکند لهذا چون ایشان علیهم السلام و مطهرکم لعدله و مکنکم فی ارضه میباشند پس منزه از انند
که نوعی از انواع جنس جهت عدالت اقدام نکنند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا از این جهت استلزام ملکات انواعی جنس
عدل که صداقت و الفت و وفا و شفقت و صله رحم و مکافات و حسن شرکت و حسن قضا و تودد و تسلیم و توکل
و عبادت است بر بیان مسطور تماما مستلزم صدمات و بلیات و مصیبات وارده عموم الطاف دادند که مظهر عدل الله
و نماینده نجت مر ایشان را در این نوع از صبر و تحمل و توکل و تسلیم و رضا این حدیث شریف است که البلاء موکل بالانبیاء
ثم بالامثل و سر حیث ما او دنی قطما او بیت و ایضا از بعضا شاید پی ببری بموضوعات سابقه که صدمات
و بلیات و مصیبات وارده بر ایشان در ترویج دین خدا جزا فوق جزا احسان مقدور ایشان است در تحت جزا
اخروی ایشان که خدا وند باذا ترویج ایشان در دنیا مقدر ایشان نموده است و بواسطه ان عالم امکان مستفیض
گردیده و ایضا ان افاضه ایشان بعالم امکان ایشان را بنوعی بهره و نصیبی زاید بجزا فوق جزا احسان ایشان شامل
با ایشان نموده است کقوله تعالی فی سورة النساء من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة
سیئة یکن له کفل منها چنانچه نیز مثل حتی انبعثه کما ینبغی ها ما مثل شجره که تشبیه وصف مقاما ایشان در انتقام با
معلوم و محقق شود به بیانات سابقه پس بنابر مفهوم این مقال بر فطن لبیب روشن شود سر حقیقت امر جناب
سید الشهداء علیه السلام چه از حیث حرکت انجناب بسوی عراق با اینکه عالم بعاقبت امر بود و چه از حیث تقدیر شهادت
و وارد دات بلیات و مصیبات دیگر که قسمت او شده بود و انها بعضا مرتبت و دلیل کر او لا از حیث حرکت انجناب بسوی
عراق با اینکه عالم بعاقبت امر بود از بیان انواع دوازده گانه جنس عدل که در تحت انست معلوم شد که از باب
استلزام ملکات انواعی جنس عدالت است که با کمال علم و حسن ظن بعاقبت امر قدم در بیابان قضا و قدر عراق گذاشته
که دین حق را احیا و لوای شریعت را بر پا دارد چه از انجا که انجناب خود را بمقتضای استعداد حال نوع زمان
خود بمنزله قرابت در شب یتیم از شموس و ظهورات مستلزم انواع جنس عدالت نسبت با استعداد حال نوع زمان
پس بحسب اقتضای استعداد حال نوع زمان و استلزام انواع دوازده گانه جنس عدالت اقتضا فرمود هدایت انجناب
از ضوء شمس نبوت در برج سماء رسالت نسبت بعلل اینکه مقتضی جلاء وطن و انیکو اتمام حجت و جهاد با اعدای دین خدا شدند
که بحسب استعداد حال نوع زمان که طریق حق پوشیده شود و شیوه خدا پرستی محو و سواد ظلم و فسق و کفر عالم را فرو

گرفته بود

حدیث البلاء موکل بالانبیاء

۲ که مستلزم عدالت

۳ حیث

اسرار شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام

۴ سال نبوت

حیثیت

گرفته بود اساس بنیان ضلالت مستحکم اثار و بیخ بری بطرف اساس هدایت مندرس و اعلام ان منطمس گردید
بجائی رسیده بود که یهود و نصاری زبان بطعن اسلام گشوده و کفار بکر را خود را منی شدند اهل اسلام
از ذلک نام دانستند سعی و کوششی که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال طریقه کفر
و جاهلیت نزدیک شد که ضایع و بیفایده گردد بمرتبه ای که امیر المؤمنین علیه السلام کرده بود در دهم همه قریب
باین شد که بجهت گرد و چون امر باین جا منتهی شد جناب امام حسین علیه السلام که بحسب قدرت و امکان حال نوع اهل
زمان خود که رفع مانع از دعوت کردن او بود بنفس نفیس خود در حیث مدت تصلحی که مانع انجناب بود
از دعوت کردن انقضا یافته بود قدم نصرت در طلب یاری دین خدا گذاشت که طلب یاری از بندگان خود فرموده
القتال یا ایها الذین امنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم در میدان مردانگی گذاشت و علم افتخار در عرصه
جوانمردی برای جهاد که مقتضی حال نوع زمان بود بر افراشت و حق خود را بآنکه جاهل بحقیقت او بودند وقت
بوقت و حال بحال اظهار کرد تا انکه جمع شدند از برای او در مقام اعوان و انصار که طلب یاری از ایشان کند
بر نصرت دین خدا که نیز ایشان بامر خدا مامور بودند باجابت دعوت انجناب کقوله تعالی فی سورة الصف یا ایها الذین امنوا
کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله از این جهت ایشان را دعوت بیاری خود
و نصرت دین خدا نموده و ایشان نیز چون حواریون عیسی که قال الحواریون نحن انصار الله اشاره بانست گفتند
ما یاری دهندگان دین خدائیم … ذیاده از نجس که عهد و پیمان ایشان را با انجناب بستند
و در انخدمت او نموده بود چون ایمان طایفه عیسی بسبب دعوت او که فامنت طائفة و اخر الامر انجناب که نکو
بود که ایشان از راه بیوفائی بیعت را با قائم مقام او حضرت مسلم که اصحاب صحیفه است شکستند چنانچه کرده دیگر
نیز که حاضر خدمت بودند از دعا بر قرار اختیار کردند و او را تنها گذاشتند مگر که هم اندک که انجناب را یاری
بر نصرت دین خدا نمودند چون که هم اندک از بنی اسرائیل که بعیسی ایمان اوردند جمعی بیک که شبه عیسی را عیسی
دانسته او را کشتند کافر شدند و کفرت طائفة پس حق تعالی جمعی که پس قوه دادیم و غالب کردانیدیم انان را
که گروه بنی عیسی بود و دشمنان ایشان که کافر شده بودند فایدنا الذین امنوا علی عدوهم پس گشتند اهل ایمان غالب بر کافران
فاصبحوا ظاهرین و این قاعده مستمر است الی یومنا هذا طابق النعل بالنعل لهذا اقتضای نفوذ هدایت جناب امام
حسین علیه السلام مر نصرت دین خدا را از ضوء شمس نبوت بحسب استعداد حال نوع زمان خود که مقتضی جلاء وطن
و جهاد با اعداء دین خدا است با عانت احباب و انصار و اولاد و اقارب و اهل بیت اطهار و حرم خدا و رسول
بسوی عراق که استلزام ملکات انواع جنس عدالت مستلزم مقتضیات قضا و قدر الهی است بنیر چاره و گریزی
از مقدمات جنون و شر ظاهر … بیعت گرفتن … شیت الهی بان تعلق گرفته البته بوقوع انجام انجامید
چنانکه خدا وند عز و جل بعقل کل و ختم رسل بیان ان فرمود که خدا وند بینش و خلاصه افرینش بود این لطیفه غیبی
و مشیت الهی را چنین تلقین و تبیین فرموده فی سورة الاعراف که قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله
و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء پس بنا بر این لطیفه غیبیه و مشیت ازلیه نسبت بانجناب

۳ موعظه اسرائیل اشاره بانست بر ایشان هم

و تماما

اشاره [illegible]

که خود دینی در بطن حقه فرمود که خدا سوکند که ایشان عنکبوت از ندهرا تا اینکه بیرون آمدند این علقه را از جوف من
واقع نعم مغلوب نمیشود در برابر و قضای خود یعنی آنچه مشیت الهی بآن تعلق گرفته بالضرورة بوقوع می انجامد و دلی
و تدبیری در آن نیست لهذا شر بحجیه نکته اینجا یعنی هما تا استلزام ملکات انواعی چنین حد التست که مشیت الهی بان تعلق
گرفته است زیرا که سابقا در لغات اوراق محقق شد که عدل علت غایت است و مقام ولایت مظهر صفت عدل و علت غائی است
افعال فرا یعنی مظهر امر الله مقتضی خصال سبعه است که قال ابو جعفر علیه السلام لا یکون شیء فی الارض و لا فی السماء الا بهذه
الخصال السبع بمشیة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه یقدر علی نقض واحدة منهن فقد کفر
یعنی هیچ چیز نمیباشد در زمین و در آسمان مگر به خلیت این اوصاف سبعه و احتمال داده اند مفسرین که لا یکون مضاف
مجهول باب تفعیل باشد یعنی متکون و موجود نمیشود هیچ چیزی در سفلیات و علویات مگر اینکه این صفات سبعه
دخلی در وجود آن باشد و اگر کسی گمان کند که قادر است بر نقض یکی از این خصال سبعه یعنی کسی گمان کند که مقدور است
که بکند از این هفت خصلت چیزی در زمین و آسمان موجود شود آنکس کافر و منکر حق است ابن بابویه رضی الله عنه
در کتاب عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده که افعال العباد مخلوقة لله تعالی خلق تقدیر لا خلق تکوین و الله
خالق کل شیء و لا نقول بالجبر و التفویض و در تفسیر لاهیجی مسطور است که در کتاب خصال و توحید از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که الاعمال علی ثلاثة احوال فرائض و فضائل و معاصی و اما الفرائض فبامر الله
مقتضاء الله عز و جل و برضاء الله و قضائه و تقدیره و مشیته و علمه و اما الفضائل یعنی السنن و المستحبات فلیست بامر الله و لکن برضاء الله
و قضاء الله و بمشیة الله و بعلم الله و اما المعاصی فلیست بامر الله و لکن بقضاء الله و تقدیره و بمشیته و بعلمه ثم یعاقب
علیها و مصنف کتاب خصال یعنی ابن بابویه رحمه الله تعالی بعد از نقل این حدیث گفته معنی معاصی که بقضاء خدا تعالی است این است
که قضا یعنی حکم است و خدا تعالی حکم کرده بر عباد که بجا نیاورند معاصی را و معنی اینکه معاصی بقدرت خدا تعالی است این است
که خدا تعالی میداند مبلغ و مقدار آن معاصی را و معنی اینکه بمشیت خدا تعالی است اینست که خواسته است خدا تعالی که منع نکند
[illegible] عاصی را از ارتکاب معاصی مگر بوجه جبر و قول به جبر و قهر چنانچه نیز در عیون اخبار الرضا ماثور است خبری در تفسیر
حدیث لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین که مفاد آن در اینمقام اینست که راوی از آنجناب روایت میکند که عرض کردم
یا ابن رسول الله یعنی امر بین الامرین چیست فرمود یافتن راه واسطه بکردن آنچه بآن امر فرموده اند و ترک آنچه از آن نهی
فرموده اند عرض کردم آیا از برای خدای عز و جل مشیتی داده هست در این فعل و ترک آن فرمود اما طاعات و
عبادات پس اراده و مشیت حق امر بآنها و رضای بآنها و یاری کردن بآنهاست و اراده و مشیت حق در معاصی نهی از آنها
و سخط و غضب از آنها و خذلان و فرو گذاشتن یاری از برای آنهاست عرض کردم آیا از برای خداوند در عبادات
و معاصی حکم است فرمود بلی عملی از بندگان از خیر و شر صادر نمیشود مگر بحکم خداوند و از برای خداوند در آنها حکم است
عرض کردم معنی این حکم چیست فرمود حکم کردن از برای ایشان آنچه استحقاق دارند بر افعال خود از ثواب و عقاب
در دنیا و آخرت لهذا مقام جناب امام حسین علیه السلام که مقام مظهریت عدل و علت غائی است مقتضی مشیت و اراده الهی
نسبت بآنجناب که تقدیر قضای جهاد در زمان او با کافران دین حق کند با استیلا و شوکت دادن ایشان و

عدم استیصال

و عدم استیصال و اهلاک همه آنها با آنکه آنجناب و اهل خدا و کافران دشمنان خدا بودند ما و مجاهدت تا مدد باستیصال
و اهلاک همه آنها بودند بعد و در تجشم مقاتله و محاربه آنجناب با ایشان پس بنا بر این سر حکمت در اینجا یعنی مخفی است
که ولی و ناصر دین خود را در عالم ظاهر مغلوب و دشمنان دین را منصور و حال اینکه میفرماید فی سورة القتال
ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم و ایضا تحریص و جهاد کفار میفرماید یا ایها الذین
آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم پس بجنبه از نکته کنایات انفعال از سر اقتضای حکمت تقدیر و قضای
الهی از جهاد آنجناب و عدم استیصال و اهلاک ظالمان تمام کمال استیلای ایشان و سر ابطال عمل و کفر ایشان
و ترتب نتیجه حسن و قبح فریقین را از نصرت مثوبه بر آنجناب و سایر انصار او و از اهل ایمان و از اذلال و عقوبت
کافران و اهل طغیان بطریق تفهیم اشاره است در قوله تعالی فی سورة القتال ذلک و لو یشاء الله لانتصر منهم
و لکن لیبلوا بعضکم ببعض و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم و یصلح بالهم و یدخلهم الجنة
عرفها لهم مفاد مضمون کریمه بنا بر قول مفسران ای الامر ذلک یعنی امر خدا تعالی و حکم او اینست بنا بر این ذلک
خبر مبتدا مقدر است و اگر میخواست خدا تعالی انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال و اهلاک همه از خسف
و زجر و غرق و غیر آن بدون تجشم مقاتله و محاربه شما با آنها و لیکن امر فرمود شما را بجهاد و عدم انتصار
او بجانب از اهل عناد تا آنکه امتحان کند و بیان نماید بعضی از شما را با بعضی دیگر یعنی معامله از ما ینکان
کند باین وجه که مومن بکافر مبتلا کند تا جهاد کنند و چگونه صبر کنند در مقاتله و مقابله با کافران از
بذل نفسها و مالهای خود در احیای دین تا مستوجب ثواب عظیم گردند و کافران بمومن ازمایش دهد
که چه نوع با اهل اسلام عناد میورزند و بکفر کشته میشوند تا گوشمال یابند و بسبب عقوبت حرب از کفر
باز ایستند و بوهن از نصار بجحیم و آنانکه کشته شدند در راه خدا تعالی پس هرگز ضایع و نابود نخواهد
ساخت خدا تعالی عملهای نیکوی آنها را و سعی و محنتی که در جهاد کرده اند جزای آنرا بوجه احسن در کنار ایشان
خواهد گذاشت باین وجه که مرفه باشند که راه دلست غاید خدا تعالی ایشانرا در دنیا بکارهای خیر و صواب
و در آخرت بدرجات مومن و ثواب کقوله تعالی فی سورة آل عمران و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون الخ و بصلاح آورد برای ایشان حال ایشانرا در هر دو جهان و در آورد ایشانرا
در بهشت در حالتیکه تعریف کرده است درجات آنرا از برای ایشان تا مشتاق شده باشند بآن قبل از
دخول تا حین دخول عنا از خود بمنازل خود پیدا کنند که سالها آنجا بوده اند و آمد و شد کرده و استینا شده باشند
پیدا کنند لهذا مضامین مسطوره کنایه باشند از تجلیه سر نکات مذبوره جناب سید الشهدا و ظالمان او و تعمیم
چرا نیست اراده الهی نسبت بآنجناب از تقدیر قضای جهاد او با کفار و امر بآن و رضای بآن و یاری کردن
بآنست در دنیا و آخرت بوجه احسن بحسب اقتضای ترویج نوعی حال زمانی که مستعد بوده اند به بیان مذکور
و اما یاری کردن خدا مر آنجناب را در دنیا برای سعی و محنتی که در جهاد کرده بوجه احسن شهادت آنجناب
و اصحاب و احباب و اسیری اهل بیت اوست که در عالم ظاهر مغلوب و در عالم باطن و حقیقت منصور چنانچه

۳
اینست معنی قول
آنحضرت شاه مردان
... قتیلا یعنی خدا
خواسته بود که مرا کشته
ببیند ...
۴

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول خمسه دین اثبات حقیقت مراتب و مقام ترویج نبوت و ولایت
در اسرار شهادت جناب سید الشهدا علیه السلم

جزای شهادت او داین در دنیا و اخرت بوجه احسن در کنار او گذاشته چه در دنیا خصایص و صفات
بحضرت او مخصوص بار و نموده که بواسطه انها عالم امکان مستفیض بفیض وجود شده اند من جمله از امور خصا
که مخصوص بان جناب فرموده محبت محبین است بسوی انجناب که از صفات معنویه بسوی باری تعالی است که مختص
باوست و شباهت ندارد محبت محبین دیگر محبت بانجناب که محبت باو محبت بخدا است از اینجهت که محبت انجناب
محبت خدا است شباهت ندارد محبت او بکسی دیگر که با او برابر است در فضیلت یا افضل از او قال رسول الله
صلی الله علیه و اله ان للحسین فی بواطن المؤمنین محبة مکنونة بدرستیکه از برای حسین در دلهای مومنان محبتی
پنهان شده پس محبت مخصوص بانجناب همانا کنایه از فرط محبت الهی است بظهور معروفیت دهد و بعد لحو داد
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف معلوم شد لهذا اختصاص فضلیت این محبت بسوی انجناب دلالت کند بر علت بودن
انجناب مر ظهور رحمت و عدل را که غایت خلقت است چنانچه محبت خود را و دوست بجانه بظهور رحمت و عدل او معرفت
باین اوصاف را دوست داد و از بندگان کما قال الله تعالی فی سورة النحل ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی
القربی الخ و قوله فی سورة الحجرات فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین و قوله تعالی فی سورة یونس قل
بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون چنانچه بیان این مقال در طریق چهارم از تحقیق سر علت خلق محقق شد
علیک بمقام مذکور لهذا جناب سید الشهدا علیه السلم در نصرت دین خدا دست از جان و مال و فرزند و عیال بر
داشت و در مقام معامله بیع و شری اینها با خدا در بر آمد و خدا و ند از بیجان و مال و فرزند و احباب و
انصار او را بقیمت بهشت و قبالة و سجل این معامله قوله تعالی است در سورة التوبه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التورنة و الانجیل و القران
و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم پس جزا اجرا جناب امام
حسین در نصرت دین خدا در دنیا شهادت او است بوجه احسن و بازا شهادت خصایص و صفات مخصوص
نسبت بانجناب انجناب خدا و ند بسوی او داد که قوام جمیع افاضات مخصوصه انجناب بموجودات عباد و انتظام سلسله
انها بسوی ایشان منوط و مربوط بمحبت او است و محبت باو مبدء و منشا استفاضات خصایص مخصوصه او است بر عباد الله
از انجاست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله میگفت اللهم انی احبهما و احب من یحبهما یعنی بار خدایا من دوست میدارم
حسین را و دوست میدارم انکسی را که دوست میدارد انها را انیعنی بیان اشاره است بجمیع اولاد الحسن و شهادة
الحسین الی یوم الدین لهذا ایعنی اشاره بانست و اطلاق این محبت نسبت بسایر ائمه و تابعین ایشان شامل میباشد چنانچه
ایات و اخبار دال بر اینست و مخصایص و صفات مخصوصه بجناب امام حسین که کتاب خصایص الحسینیه من مصنفات
العالم العامل و المتبحر الکامل الشیخ الاجل شیخ جعفر التستری قدس سره مشحون است بخصایص خاص که شامل خصایص مخصوص
امام حسین علیه السلم باشد اختصاص بانجناب دارد که قال رسول الله صلی الله علیه و اله انا من حسین و حسین منی احب الله
من احب حسینا حسین سبط من الاسباط و فرمود من از حسینم و حسین از منست دوست میدارد خدا ایشم ان
کسی را که دوست میدارد حسین را حسین سبط و فرزند زاده است از اسباط احب الله من یحب حسینا دوست

دارد خدا ایشم

دارد خدا ایشم کسی را که دوست دارد حسین را لهذا محبت اخص که شباهت بمحبت خدا است و محبت محبین باو
محبت بخدا ایشم است اختصاص بجناب امام حسین علیه السلم دارد بسبب اقتضای استعداد حال نوع زمانی مر ترویج
مراتب و لایحه نبوت را در ظهور دین خدا از این جهت فرموده انجناب که من از حسینم یعنی ظهور ترویج و لایحه
من که از متممات مقام نبوتی است در دین خدا از حسین است و حسین از منست و دوست میدارد خدا ایشم ان
کسی را که دوست میدارد حسین را حسین سبط و فرزند زاده است از اسباط کنایه باشد انیعنی ایضا و انبا
معنی معنای اول یعنی ظهور ترویج و لایت او از منست و بلیات وارده بر او وارد بر منست و خصایص و اشتقاق او
از متممات خصایص و اوصاف و لایحه منست و دوست داشتن او دوست داشتن من است و دوست داشتن
خدا ایشم انکسی را که دوست میدارد حسین را دوست داشتن منست حسین سبط و فرزند زاده است از
اسباط چنانچه تنبیه بر نکته این کنایات از حدیث ها تا از مثل تشبیه وصف مقامی ایشان بشجره در وشن شجره
که حضرت رسول صلی الله علیه و اله بوده و ریشه شجره نسبت بسایر اجزاء اصل است و شاخ نسبت بان از سایر اجزا
شجره فرزند تر است بدلایل مسطوره سابقه پس هم چنین انحضرت بمنزله اصل شجره طیبه است و نسبت بسایر ائمه
که اجزا اند محبت الهی نسبت باو از سایر اجزا او فزون تر است بسبب علت غائی بودن انجناب نسبت بایجاد
خلق که محبت او بجانه بظهور معروفیت انست باشاره فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف لهذا محبت
محبین راجع بسوی جناب رسول الله است که ملقب بحبیب الله میباشد محبت بانجناب محبت بخدا ایشم است دنیوا
که یقین حاصل است که هر که خدا ایشم او را دوست داشته باشد همه خلایق او را دوست خواهند داشت
ادعی ترجب انجله دهر لمن اساد میت چه بند محبت هر کجا در مرجع دلها او نازل است کما قال الله تعالی
فی سورة طه و القیت علیک محبة منی و لتصنع علی عینی و افکندیم بر تو ای موسی دوستی خلایق را که از این کابین و تا
انجا بینی تا خلایق ترا دوست دارند یا شند و تا تربیت یا فته شوی بر وفق ارادت من پس این محبت فرط
همان محبتی است که بظهور معروفیت غایت خلق دارد که ان موجود و ثابت است انجناب او بجانه بی نکره
بخدا و رسول که مظهر غایت است و کرد آنکه در دلهای شایسته کما آن غایت شده الله دو دو باشد که احداث کند بر
ایشان خدای بخشاینده دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط ان
از قرابت و صداقت و صنعت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداء و این که ایت مخصوص که حق تعالی
ایشان بان اختصاص فرموده بجهت اکرام انها هم چنانکه محبت ایشان را در دلهای دشمنان ایشان افکند محبت انطاف
قهاریه و غالبیه خود کما قال الله تعالی فی سورة مریم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در
خلاصة المنهج است که ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود اورده که ابو جعفر فرموده که حضرت رسالت امیر المؤمنین را امر کرد
که ای علی بگو که بار خدایا برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من بر دلهای محبت و مودت بگو در دلهای
مومنان پس حضرت امیر المؤمنین این دعا فرمودند اللهم اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا بعد از این حضرت این ایه را فرستاد
در تفسیر لاهیجی مرویست از حضرت صادق علیه السلم که فرموده ولایت امیر المؤمنین هی و ودا الذی قال الله سبحانه ای

فی قوله یجعل لهم الرحمن ودّاً یا بنیّ که بکر رانده ایم دوستی مرتضی علی علیه السلام را در دلهای ایشان خوانده اند
که مراد از ان الذین امنوا حضرت امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام باشد و ذکر امیر المؤمنین علیه السلام در دین
حدیث بر سبیل مثال است و مراد ولایت جمیع ائمه هدی علیهم السلام است چنانچه قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی دلالت بر ان است دیگر انکه در حدیث امده که هیچ بنده را خود را مستوجب حق سبحانه و تعالی نسازد مگر
که او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد و عطوفت و رافت همه را در دل او کرداند تا همه کس او را
دوست داشته باشند و اخبار باین معنی بسیار است که دلالت میکند چنانچه ایضا احتمال داده اند از اخبار [illegible]
ایه اینکه نور دار باشد که بکر رانده در دل ائمه معصومین علیهم السلام دوستی شیعیان و پیروان ایشان را پس این
هر دو معنی از این شریفه مستنبط از حدیث حضرت صادق علیه السلام است که ذکر شیعیان ایضا مراد از ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام دوستی دیگران باشد مر آنحضرت را و محتمل است که دوستی آنحضرت باشد مر دیگران را و ذکر امیر المؤمنین
در حدیث بر سبیل مثال باشد و مراد ولایت جمیع ائمه معصومین علیهم السلام است که راجع بحضرت رسول است
و از آنحضرت راجع بولایت و محبت الهی است که محبت اوست بظهور معروفیت این غایت یعنی رحمت و علت ایجاد
صلوات الله علیه و علیهم السلام علت غایت مذکوره که غرض بیان متعارف است پس اینکه کردانیده است خدا تعالی دوستی محمد و آل
محمد را در دلهای اهل ایمان و دوستی اهل ایمان را در دلهای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین از باب همان محبتی است
که او سبحانه بظهور غایت دارد زیرا که ایشانند علت غائی و مظهران و اهل ایمانند ماثی آن ایضا قوله تعالی ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا اشاره باین معنی باشد و حدیث ما نحن فیه ان الحسین فی بواطن
المؤمنین محبة المکنونة و یا ان الحسین محبة مکنونة فی قلوب المؤمنین بنا بر روایت مشهور در این مقام بلا تعداد
بر معنی مذکور که عبارت از انست که اشاره شد مقصودیه آنجناب است محبت او در قلوب مؤمنین [illegible] و ترویج خدای
در عالم بالمعنی و حقیقت چه از حیث جهاد با اعدای دین و چه از حیث شهادت او بدست ایشان لعنة الله علیهم
اجمعین تا دلالت کند محبت خاصه کردن قلوب مؤمنین که جهاد و شهادت او امر بان و رضای بان و یاری کردن خداوند
بان و محبت او بجهاد بظهور معروفیت غایه که غرض بیان متعارف است از اینجاست فقره زیارت آنجناب
و فی قلوب من والاه قبره که شباهت دارد باین معنی نسبت بحدیث قدسیه که لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی
المؤمن ایضا از این جهت محبت حسین نسبت بجنابا با امام حسین شباهت دارد بمحبت الهیه که از صفات منسوبه
باری تعالی است و مختص باوست عز شانه و اختصاص یافته آنجناب بمحبت خاصه او سبحانه در مقابل تکلیفات
مختصه عبادت خواهد فروختن نفس و معامله کلیة با خدا تعالی کردن که عبادتیست جامع بهمه آنچه مقصود
میشود از عبادت و بندگی که جمل بنا بر آنها از احدی قبل از وی حاصل نشود برای احدی بعد از
وی که جامع جمیع عبادات باشد از بدنی و قلبی و فعلی و ترکی و واجبی و مستحبی بهمه انواع ان و اقسام
شان و اصناف ان و اشخاص شان از مشترکات و مختصات همه اجزاء [illegible] که جا [illegible] انها
دارد بر ممکنات تا محقق نموده معامله کلیة با خدا تعالی و مستحق شده بسبب این همه در مقابل انها آنجناب

که ممکن است

ماثی بالفتح و همزه آثار و نشانهای نیک و کارهای پسندیده نعت

الهی نسبت بانجناب

با انجناب

و تحقیق کا انجنابها [illegible] تمام را

که ممکن است داده شود از الطاف خاصه جلیه و خفیه بجلو و نحو دیگر چنانچه از جمله اشارات بتحقق معامله کلیه امکانی
آنجناب با خداوند تعالی تعبیر کلمه طالیه که بعض [illegible] اشاره بشهادت آنحضرت است و ایضا و من قتل مظلوما [illegible] اشارات با
و یقین که وفدیناه بذبح عظیم کنایه بانجناب است و اما از جمله چیزهائی که ممکن است داده شود بجلو لی از الطاف خاصه
جلیه و خفیه در مقابل معامله کلیه آنجناب بخدا و مخصوص ذات او حدیث مشهور صادقین علیهما السلام است که کون الامامة
فی ذریته والشفاء فی تربته والاجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زائره من اعماره داده
پس این چهار مقام خصایص مخصوص تفضیل است از جانب خدا تعالی نسبت بانجناب که عالم امکان استیفا [illegible]
منه نموده چنانچه در مقام خود هریک را تحقیق است بر متفکر خدا هدا مدان شاء الله پس بتحقیق که تفضیل داده
خداوند تعالی الطاف خاصه جلیه و خفیه خود را بانجناب در مقابل معامله او که نسبت بمعج کنیتها خصوصیت
دارد در جنب معامله او نسبت بمعامله دیگران که خصوصیتی است خاص بخصوص او که از احدی قبل از وی و بعد از
وی حاصل نیامده و نمیشود چنانچه مدح فرموده او را رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد المدح جمیعه من جمله در زیارت
جناب با آنحضرت فرموده مرحبا بک یا زین السموات والارضین ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله ایا غیر از شما زینت
اسمانها و زمین هست فرموده یا ابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السموات اعظم مما فی الارض
وقد کتب له فی یمین العرش ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة یعنی ای ابی بخدائیکه مبعوث فرموده مرا
براستی و پیغمبر قرار داده که بدرستیکه حسین بن علی در اسمانها شانش بزرگتر است از انچه در زمین است
و بتحقیق نوشته خداوند عالم در ساق عرش که حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است پس از ان گرفت دست
او را و فرمود ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه و فضلوه کما فضله الله الحدیث یعنی ای مردم این حسین بن
علی است پس بشناسید او را و تفضیل دهید او را چنانچه تفضیل داده او را خدا تعالی و بتحقیق مدح فرموده و در
روایات کتاب بعد من جمله یا ایتها النفس المطمئنة و در احادیث تفسیر نسبت بانجناب حسینی که از جمله انها است انچه
در حدیث و منع یلاست فی کتاب خصایص الحسین که میفرماید بودیکه من مولود علیه صلواتی و تحیاتی و برکاتی
مبارک گشت از حیثیت مولود بودن او با صلوات من و رحمت من و برکات من علیه فرموده در مدح باکین
انجناب الا وصلی الله علی الباکین علی الحسین پس از اینجا محقق شد که چراغ هدایت و کشتی نجات عالمیان آنجناب است
چه از حیث هدایت وجود ائمه که حجتهای خداوندند در میان خلق در ذریه اوست و چه از حیث شفاء خلایق از امراض
مزمنه که در تربت اوست و چه از حیث اجابت دعا که عطا بدعوة ادعونی استجب لکم بخصوص اجابت داده
در تحت قبه ولایت و رحمت اوست و چه از حیث نبودن حساب ایام زیارت کنندگان از عمرهای ایشان
منوط بزیارت اوست و چه از حیث گریه و بکاء عباد که بدون گناه تا در دنیا از بنده از مغفرتست و دوزخ اشکها
از ایشان بدر میاکریا برای خاموش نمودن آتش جحیم که خود ایشان سبب اشتعال ان شده اند ایضا آنجناب علت
العلل ایمقام است چنانچه مانوظ است حدیث که الجزع والبکاء مکروه سوی الجزع والبکاء علی الحسین فانه فیه ماجور
هر جزع کردن و گریستن مکروه است بغیر از جزع کردن و گریستن بر حسین علیه السلام زیرا که عدم سبب نجات و

حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از حضرت صادق علیه السلام

در مقامات و درجات عالیات برای است چه از حیث حظهای روحانی و لذائذ معنوی و چه
از حیث زدودن سایر صفات از دل و چه از حیث گشادن ابواب فتوح و چه از حیث سوزاندن
بادۀ هوا و هوس باطل الحزن و گریه است چنانچه آیات و اخبار کثیره که دلالت بر گریستن از خوف خدا و دوام اطلاع
باشد کنایه بر انتقال باشند و این مقام را مجال ذکر آنها نباشد علیک بکتاب سراج المتهجدین و نعم ما قیل گریه
باشد فیض رب العالمین گریه باشد رهبر راه یقین گریه باشد راه مقصد را دلیل موج اشک انداخته هستی
گردم سبیل گر بعد گریه در راه حق تا زلاید بر جمیعا حتی در آنکتاب از حضرت امیر المؤمنین مرویست
که آنحضرت عرض نمودند که گریه دیدها و خشیت دلها از جهت خداست پس هرگاه یافتید از آن غنیمت بشمارید
عطا کردن را و اگر بنده از خوف خدا گریه نماید در راه حق هر اینه خدا رحم مینماید آن امت را بسبب گریه آن بنده
و فرمود نزدیکتر در وقتی که گریه بیاید بگریه بلکه بخود را که هرگاه از چشم تو بقدر یک اشک بیرون آید فتح
بخ بعنی به بپوشان جمال تو جلاله مایه نجات و وسیله فیض و سعادت که هم شخص را از اوضاع دنیا بی میل
کند و هم با اخلاص و محبت بیفزاید و گرفع کسالت و ملال از دل نماید این بخت مکر بخوفی و گریه برای خدا
و علت تحقق شمول تاثیرات آن و وسیله رسیدن بگریه محبت الله گریه بر جناب سید الشهدا است که شمول
تاثیرات آن بهر طبقه از مردم و سبب جمیع نجات و ارتقاء مقامات و تحمل صدمات آنجناب که برای ترویج دین و اعلای نجات امت
بعده سرایت دارد و هر طبقه از مردم را موثر است پس یاد آوردن مومنی یکی از مصائب آنجناب را اگر در خود
میل و اراده و حالات و امکان در مراتب تاثیر و تعریف خود اوست اسباب وسیله است مرا و را بگریه چنانچه از آن انجناب است
که از خود آنحضرت مرویست انا قتیل العبرة لا یذکرنی مومن الا استعبر و بکی یعنی من کشته شدۀ اشک چشم
هستم ذکر نمیکند مرا مومنی مگر اینکه چشم او اشک بهم میرساند و گریه میکند و ایضا از این مقام است من قال
لا اله الا الله وجبت له الجنة و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و من الا وصل الله علی الباکین علی الحسین
فانا دلالت کنند اختصاص این اخبار نسبت بگریه و بکاء آنجناب چنانچه از آنچه سبق معلوم و محقق
شد بر ذکر دیگری و شرط قبول گریه و بکاء یکی از موده است حضرت امام محمد باقر و ما من شیء الا
وله کیل و وزن الا الدمعة فان الله عز و جل یطفئ بالیسیر منها البحار من النار فلو ان عبدا بکی فی امة
لرحم الله عز و جل تلک الامة ببکاء ذلک العبد یعنی از برای هر چیزی کیل و وزنی هست مگر اشک چشم بدرستیکه
خداوند عز و جل خاموش میفرماید بسبب کمی از اشک چشم دریاها از آتش غضب خود را و هرگاه بنده در
امتی گریان باشد خداوند عالم رحم مینماید بر جمیع آن امت بسبب گریه آن بنده انتهی گریه بر جناب سید الشهدا
متضمن شمول تاثیرات است بهر طبقه که گریه بر آن مطبوع شارع و خالی از نتیجه و فایده نیست چون گریه
محبت الله معروف از معاصی و گریه بر مصائب پیغمبر و آل طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین و امثال ذلک که در اخبار
ما ثور شده پس گریه بر تمام اینها و حتی متم است که مقارن باشد بولایت و محبت جناب سید الشهدا
که کاشف از آثار صدق محبت و تحقق آن گریه بر آنجناب است که متضمن گریه و بکاء بر سایر دیگر است بعنوان

عجب القلم معاملات آنجناب که شمولات عجب الخلاف و ارادۀ میل و اراده بر ادم

شرط قبول

شرط قبول ولایت و امامت تا من الائمه علیه الاف التحیة و الثناء که قبول ولایت و امامت آنجناب متضمن قبول
سایر ائمه دیگر علیهم السلام است و از متمم کلمه لا اله الا الله است که جزو موجب شرطها و شروطها و انا من
شروطها بعد از ادای کلمه لا اله الا الله وجبت له الجنة از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله که تا مردم بدانند که از شرط
رکن هشتم لا اله الا الله است و بدون تمسک بامر و حکم لا اله الا الله که توحید است تمام نمیشود لهذا آنجناب
توضیح و بیان این کلام را بشرطها فرمودند تا دلالت از ولایت و موقت تمام ائمه اثنی عشر علیهم السلام نماید
پس همچنین حدیث من بکی علی الحسین وجبت له الجنة که مشروط بشرطهای گریه اند تا تحقق شرط ولایت
ایشان علیهم السلام متحقق است در گریه و بکاء مختصا بجناب سید الشهدا امام حسین علیه السلام که گریه بر مصائب
آنجناب بشرکت با ایشان علیهم السلام است در مصیبت آنجناب چنانچه از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که قال
شیعتنا القی شاکون فی المصیبة بطول الحزن علی مصائب الحسین علیه السلام یعنی رحمت کند خدا شیعه ما را هم
این تحقیق شراکت کرده اند با ما در مصیبت بطول حزن و غمگین بمصیبت حسین علیه السلام لهذا گریه بر آنجناب
مصداق تحقق ولایت و شرکت با ایشان است در افعال ایشان که این باعث جنت و رحمت است از نتیجه خود
فرموده من بکی علی الحسین وجبت له الجنة فالا و علی الله الباکین علی الحسین علیه السلام فرموده المفاضل حسین مظلوم
بهشت کربلا در بستان از درهای بهشت که اگر تامل کنی میبایی که اکثر خلق از باب حسین داخل بهشت خواهند شد و بعد
او بقیه داخل جهنم خواهند شد چنانچه پیغمبر فرموده است و بالحسن اعطیتم الاحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون
الا و ان الحسین باب من ابواب الجنة من عاداه حرم الله علیه رائحة الجنة الشاعر الکامل ای اشک ما تمت بوخ
ملت ابوی و ای از طفیل خون تو اسلام سرخ روی و ای دین را تو زنده کردی و خود کشته و ای یافته
دمیض تعدین بنی علوه که آب را بعمق تو بستند ظالمان و او قی آب در دهان اسلام را بجوی که تشنه شوی
بیکت از خون خویش شده لیکن زفیض تو رنج دین یافت تشنه شوی و در رتبه امامت تو گفتگو
غا نده زینجه بازین بلعین کرد گفتگوی بی پرده اهل بیت تو کردند تشنه سواره اما خود بود اسلام
دعوی لیک انیست استعداد شرعیت محبت آنجناب در قلوب مومنین از سایر معصومین علیهم السلام که فرمود
ان للحسین محبة مکنونة فی قلوب المومنین تا امتیاز محبت آنجناب بصفت اخص در قلوب مومنین معلوم شود
محبت منسوب بشوق باری تعالی دلالت کند بر امتیاز محبت آنجناب بصفت اخص در ترویج دین خدا چون
محبت او سبحانه نسبت بظهور معروفیت آن که لفظ احببت آن اعرف عبارت از آنست چنانچه انتظام سلسله قوام
جمیع افاضات اطلاق خاص جلیه و خفیه الهیه بسوی عباد که منوط بانتظام سلسله قوام خصایص و اوصاف
مخصوصه آنجناب مخصوص است دلالت بر امتیاز محبت او بصفت اخص در ترویج دین خدا چون شباهت
محبت باری نسبت بظهور معروفیت دین دارد که از حیث انتظام سلسله قوام خصایص و اوصاف مخصوصه آنجناب
با وصاف سطوره متحقق شود که شمول افاضات فیض خداوند علی الاطلاق نسبت بخلایق که محبت بظهور دارد
متفرع بر افراد فرعیات انتظام سلسله قوام جمیع خصایص و اوصاف مخصوصه اوست و شمول افاضات فیض هر دو

ایشانست که حدیث کل جزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین ع فانه فیه ماجور اشاره بانست

عبر انا قتیل العبرة لا یذکرنی مومن الا استعبر و بکی یعنی بعینه فرموده آنچه

۴ تا کنایه باشد که گریه و بکاء بر آنجناب از شئون صفت فعال که موجب صلوات محبت حق جناب آنحضرت مقدسه بود که من مولود حیثم صلوات در حق او که سابقا اشاره شد

طریق دیگر از جملهٔ بیش سیّم چهارم اصول و غیر دین مصداق حقیقت محبت به مقام نبوت و ولایت
که راجع به محبت خداست هانا اختصاص بایشان متعلق است و مختصات مخصوص بجناب سید الشهدا است
جهت تسلیه بلیات وارده براو

که متفرع از افراد و فرعیات مخصوصهٔ آن جناب است نسبت بمؤمنین ایضا مرایشا نراست محبت بآن جناب لأنهم کُمیّ و قلوب ایشان
بجنب افراد و فرعیات مخصوصهٔ آن جناب که شمول فیض از اتالب باشخص بواسطهٔ همان محبت که فرط محبت الهی است
چه تخصیص حب نسبت بمحبت و محبوب بسبب تحصیل قرابت و راهی است از خیرات بسوی رضای پروردگار که خواست
او است سبحانه و او نیز محبت بآن دارد بدرستیکه او هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس بسوی آنچه خواهد
چیزی مگر بمقتضای حکمت خود کما قال الله تعالی فی سورة الدهر فمن شاء اتخذ الی ربّه سبیلا و ما تشاؤن الا
ان یشاء الله ان الله کان علیما حکیما پس خدا تعالی هر چه خواهد و هر چه کند بمقتضای حکمت و مصلحت کند
لهذا تخصیص فرط محبت خود را در کون مؤمنین منسوب بسوی امام حسین علیه السلام فرموده بمقتضای
حکمت و مصالح است چنانکه باید قدری تفکر و تأمل در اسرار آن یافته میشود طریقه مدار صفت عدل و مقاما
دال بر مدار صفت عدل الهی او نیز اینجا چنانچه نظری از اسرار آن بر فطن لبیب روشن شد و اسرار دیگر
نیز که الطاف جلیه است که مقتضی حکمت الهی است در توجیه دیگر مقصود است از اسرار آن وجه اول شاهد
صدق باشد تخصیص محبت آن جناب در قلوب مؤمنین از جانب خدا و تتمیم تسلیهٔ آن جناب در مقابل محنت
و ابتلاءات او در ترویج دین خدا و این کنایه باشد بر تخیل نکته مطلوب و طریق حقیقت مجاهدت و شهادت آن جناب
چون طریق حقیقت ارادهٔ الهی در غرض سر خلق که ظهور حقیقت و عدل بوده است بمقتضای علم و حکمت و مصلحت
که تا کار باطل در حق آن جناب نسبت بطریق مجاهدت و شهادت او در قلوب مؤمنین راه نداشته باشد بلکه
بواسطهٔ محبت او در قلوب ایشان معتقد شوند ایشان بحقیقت مجاهدت و شهادت آن جناب بمقتضای علم و حکمت
و مصلحت الهی چنانکه در کتاب رموز الشهادة و کنوز السعادة از کتاب بحار نقل میکند که وقتیکه آنحضرت عزم
کرد بعزم توجه از مدینه ام سلمه نزد آنحضرت آمد پس عرض کرد ای پسر من مرا غمگین مکن بر بیرون رفتن بسوی
عراق پس بدرستیکه من شنیدم جدت را که میگفت کشته میشود پسر من حسین در زمین عراق در جائی که
بآنجا کربلا گفته میشود پس فرمود بآن ای مادر من والله میدانم این قضیه را و بدرستیکه من لا محاله مقتول
و بیخت برای من از این واقعه چاره و بدرستیکه من والله هر آینه میشناسم آن روزی را که در آن کشته
میشوم و میشناسم آنکسی را که مرا میکشد و میشناسم بقعه را که دفن میشوم در آن و بدرستیکه میشناسم
کسانی را که کشته میشوند از اهل بیت من و قرابت من و شیعه من و اگر بخواهی ایما در نشان بدهم و بنمایم
بر تو قبر خود را و مضجع خود را بعد از آن اشاره کرد بسوی کربلا پس منخفض و پست شد زمین حتی نشان
داد بر او مضجع و مدفن خود را و موضع عسکر خود را و محل وقوف و مشهد خود را پس در این حال که ام کرد
ام سلمه گریه شدیدی و سپرد امر را بخدا پس آنحضرت باو فرمود ای ما در بتحقیق خدای عز و جل خواسته است
اینکه ببیند حرم مرا و اطفال مرا در نات مرا شرده و اطفال مرا مذبوح و مظلوم و اسیر و مقید در حال آنکه استغا
بنمایند پس نمی یابند ناصری و نه معینی انتهی از این مقال معلوم شد که شاهد صدق اند بر مقتضا از آنحضرت در اخبار
متکرر الورود است که جای شبهه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نسبت بآن جناب راه ندارد بلکه شبهه در این معنی نسبت

بآن جناب در دادن

بجناب در دادن جان و مال بر نشده تقریبا هم صاحب شبهه است نسبت بمعرفت و شناختن او آنجناب اکر ملحوظ
از ذهن او رفت از بحث ستیع متشرعه مخطوطی را از استماع تلفظ استعمال تعبیرات مذکور و امثال آن از نسبت
بمراتب و مقام امام ایشان را استحضار تحفظ و غیر ایشان را خطره نخدند وجه دوم از وجوه تخصیص
حدیث ان للحسین محبة مکنونة فی قلوب المؤمنین استدراک و طلب دریافتن مؤمن است از ضمیر انمیعنی
نسبت بآن جناب که محبت او در قلوب ایشان مکنونست مرمدح آن جناب را باطلاق لفظ محبت در مقام مجاهدت
و شهادت او که در ترویج دین خدا و شریعت پیغمبر اقدام داشته است نه بعبارت لفظ عشق آن جناب را در
این مقامات اطلاق عشق کردن نیز روا که سابقا محقق شد که محبت آن جناب در قلوب مؤمنین که مکنونست فرط
محبت الهی است و مؤمنین بواسطه محبت آن جناب اقدام بر تمسک هر فردی از افراد فرعیات خصایص
اوصاف مخصوصهٔ آن جناب دارند و رابطه محبت ایشان بآن جناب عین خصایص و اوصاف مخصوصه ایست که
خدا و ندتعالی بعوض شهادت بآن جناب کرامت فرموده و عالم امکان را بواسطه اینها که رابطه محبت آن جناب
و محبت آن جناب بفرط محبت خود سبحانه است مستفیض و بهره مند نموده پس هر چنین آن جناب ایضا بواسطه محبت
الهی که بمضمون حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن در قلب آن جناب کنون
و آن جناب مظهر رابطه محبت او است بر ظهور حقیقت و عدل اقدام نموده است در طریقه مجاهدت و شهادت که مقام
آن عبادت از تکلیف است که دلالت بر علت غائیه وارد صریح قوله و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و عشق
غایت طالب از روی میل نفسانیه و شوق و اشتغال نه چون پروانه بکی دفعه چراغ باعث هلاکت مکلف است نیز
که مراد از لفظ عشق عبارت است زیاده از حد دوست داشتن با چشم بر شیئی از عیب محبوب و بابطال رای
سودائی که بر دماغ کسی غالب شود که اطبا باین قسم تعریف کرده اند العشق مرض وسواسی یجلبه الانسان
الی نفسه بتسلیط فکره علی استحسان بعض الصور و الشمائل التی تکون له و یعتریه العزاب و البطالین و الفقرا
و یزیده بالنظر و الشمائل و ینقص بالسفر و الجلع و قالوا الاحلاج انفع من الوصال یعنی عشق مرضی است وسواسی
که انسان او را بسوی خود میکشد بتسلط دادن فکر خود بر استحسان بعض صور و شمائل و این عارض میشود
بر زنها و بیکارها و سفله و اراذل ناس و میافزاید بانظر و سماع و میکاهد باسفر و جماع و گفته اند علاجی نیست
نافع تر از وصال محبوب بالطبع این کونه عشق در قلب دلیل خلو قلب میباشد از محبت الهی در حال الذکر
و امثال تشخیص و تعلیل آنحضرت از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از عشق پس فرمود
قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله حب غیره یعنی قلوبی که خالی شده است از ذکر خدا تعالی پس خدا چشانیده آن
را نها محبت غیر خود را پس بنا و این بیان معنی لغوی و حقیقی لفظ عشق تهمت نفسانی ملحوظ است و از این
جهت میتوان گفت تعبیر از افراط و مغایت در محبت خدا و اقصای حب او بعبارت عشق خارج شدن است
از طریق محاوره ائمه علیهم السلام و از رسم مصطلح چنانچه معمور نیست این تعبیر در آیات و اخبار و ادعیه و مناجات
بلکه این نحو تعبیرات که موهم توهم شایبه نقصی باشد نسبت بایشان و یا نسبت در ساحت کبریائیه الهیه

۱
حصر
حرام کردن
۳
خلط
بهلاک
بولیل شدن

۲
مخطوطی
حرام کرده شده
و منع کرده
۴
تحفظ
انجرا از ان توسیع
شود

بحسب ایشان

۳
بجای آورده

او سبحانه تعالی که

۳
در دنیا تخصیص بر
جزای شهادت داد
بوجه احسن

طریقه دیگر از جمله بیست و سیم و چهارم اصول دین در مقام نبوت و ولایت که دال بر انجر [illegible]

نبوت و ولایت و تسلیم جزای طیبات وارده بر ایشان است تا محبت بر ایشان است که قوله تعالی الاسلام علیه اجرا الا المودة فی القربی لفظ عشق نسبت بایشان اطلاق شود

باشد عشق شود و لو مجازاً المجاز قنطرة الحقیقه از جهت این است که با همه فرط محبت در لقب حضرت ابرهیم خلیل الله
و در لقب حضرت ختمی مآب حبیب الله تعبیر کرده اند و ابداً لفظ عاشق با ایشان خطاب نشده است پس چنانکه صفات
و اسماء الله توقیفی است و تا اذن شرع ولو بامضاء و عدم ردع از تعبیرات متعارفه در شرع باشد نتوان ذکر [illegible]
این تعبیرات اضافیه باسم ایشان که صفات و اسماء ایشان علیهم السلام مظهر صفات و اسماء الله اند باشد
اسماء الحسنی ایضاً توقیفی باشند تا اذن شرع نباشد در آیات و اخبار و ادعیه و مناجات ایشان تعبیر [illegible]
کما قال الله تعالی فی سورة الحشر و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا در خلاصة المنهج از رسول خدا مرویست
که قرآن صعب است و مستصعب بر آنکسی که ترکش کند و آسان است بر آنکه متابعتش کند و حدیث من نیز صعب است و مستصعب
پس هر که بحدیث من عمل کند و جمع نماید میان آن و قرآن رستگار است و شما را فرموده اند که سخن مرا
بشنوید و بیان کار کنید پس هر که بقول من استهزا کرد به قرآن استهزا کرده باشد چه حقتعالی فرموده ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا پس استدراک توقیع مدح محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که از شرع اقدس
ایشان صادر شده است در طریقه دوستی ایشان نسبت به عباد اوست و بجانب و تم که مظهر ید صفات و دین
او و افق جامع ایشانست که دستوری عرض عقیده را در مرتبه ولایت خود شان نموده اند و [illegible] فرمایش
کرده اند که السلام علی الدعاة الی الله و الادلاء علی مرضات الله و المستقرین فی امر الله و التامین فی محبة الله و المخلصین
فی توحید الله و المظهرین لامر الله و نهیه الخ لهذا توقیع از تعبیر فرط محبت بدستور شرع اقدس فقره و التامین
فی محبة الله داده شده چون لفظ فقره حدیث قدسی در کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف خطاب بحکمت ایجاد است
از ایشان از نهجهاست که در آیات کتاب الله تعبیر از این لفظ را قریب هشتاد در مقام بالفاظ متعدده مختلفة
المقال آورده و بلفظ محبت ذکر فرموده زیرا که بناء ضمیر آیات و اخبار معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که مفهوم
و دانسته میشود محبت ممدوح و تحبب که عبارتست از طلب مودت و محبت نمودن از هم کفوها در تحت فضلت
عدالت و ناشی از آنست که از آثار و علامات تعقل محضه العقل منشعب است چنانچه در کتاب تحفة الملوک حدیث
طویلی آورده معنی از رسول امین که مفاد آن در اینمقام اینست که شمعون بن لاوی بن یهودا که از جمله حواری و خاص
حضرت عیسی بود سؤال نمود از جناب رسول خدا که خبر بده مرا از عقل که چه چیز است و چگونه است و آنچه منشعب
میشود از آن و وصف بفرما از طوایف و آثار او جمیعاً پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه عقل عقال از
اینکه است از جهل و نفس امّاره که عبارتست از نفس حیوانی مثل خبیث ترین حیوانات است پس اگر بسته نشود حیرت
فساد مینماید پس عقل عقال از جهل است و بدرستیکه خداوند خلق فرمود عقل را و فرمود او را که اقبال نما پس اقبال
نمود و فرمود مرا او را که ادبار نما پس ادبار نمود پس فرمود خدای تبارک و تعالی که قسم بعزت و جلال خودم که خلق
ننموده ام خلقی را که اعظم از تو و اطوع از تو باشد و بواسطه تو ابتدا و اظهار و ایجاد خلایق مینمایم و بواسطه تو
من عبادت کرده میشود و بواسطه تواست ثواب و عقاب بعد فرمودند که منشعب شده است از عقل حلم و از حلم
علم و از علم رشد و از رشد عفاف و از عفاف صیانت و از صیانت حیا و از حیا رزانت و از رزانت مداومت

عوفدن بر خیر

۴ ردیع بالفتح باز ایستادن از چیزی تنفر
وعظ بالفتح ترسیدن و [illegible] ساختن و [illegible]

بقیه اینست در معنی حسن محبت و قبح لفظ عشق

نمودن بر خیر و از مداومت نمودن بر خیر مکروه داشتن شر و از کراهت شر اطاعت نمودن ناصح پس این
ده صنف از انواع خیر است و از برای هر یک از این ده صنف ده نوع از خیر میباشد چنانچه در همان
کتاب بمعرض بیان نموده و موجمل یکی از ده صنف از انواع که ده نوع خیر از برای آن میباشد صیانت است که منشعب
از عفاف است و عفاف منشعب از رشد است و رشد منشعب از علم و علم منشعب از حلم و حلم منشعب
از عقل است بترتیب مذکور و اما صیانت پس منشعب میگردد از آن صلاح و تواضع و ورع و انابه و فهم و
ادب و احسان و تحبب و خیر و اجتناب شر پس اینها فضایلی است که [illegible] بواسطه صیانت
پس خوشحالی باد از برای کسیکه اکرام فرموده باشد او را مولای او بفضیلت صیانت لهذا تحبب که عبارتست از
طلب مودت و محبت نمودن از هم کفوها و اهل فضل و کمال در تحت فضلت عدالت و ناشی از آنست که از آثار
و علامات تعقل محضه العقل منشعب است بطریق مذکور و حکایت از حدیث مذبور تحبب بر نکته نیز تعقل در فضایل
مراتب عقل کل که خطاب لولاک لما خلقت الافلاک است میباشد که اول ما خلق الله العقل اشاره بآن
جنابست لهذا تحبب که عبارتست از طلب معرفت و محبت نمودن از هم کفوها و اهل فضل و کمال نیز بمعنی و
بالا اعمالی که مستدعی اینمعنی باشد از قبیل بجا آوردن احسانات و فرستادن تحف و هدایا و مواسات نمودن
با [illegible] و امثال اینها از اعظم آثار و علامات عقلست و آیات و احادیث بسیار ایضاً در تحریص و ترغیب
بآن و فضیلتش رسیده است حتی اینکه در کتاب مذکور مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که التودد
الی الناس نصف العقل یعنی طلب محبت از مردمان نمودن و خود را محبوب ایشان کردانیدن نصف عقلست و بلکه
اعرابی از انطاکیه بخدمت آنحضرت عرض نمود که یک وصیتی و نصیحتی بفرما پس از جمله نصیحتها و وصیتها که آنحضرت
بآن شخص فرمودند اینست که فرمودند که تحبب الی الناس یحبوک یعنی دوستی کن که محبت باشد با مردمان
تا آنکه ایشان ترا دوست بدارند انتهی پس مراتب تحبب و محبت از جمله فضایل است در تحت فضلت عدالت
و منشعب از عقل است چنانکه دو شقیق که ضد آنست از جنود جهل است پس تحبب و محبت ممدوح که از جنود عقل است
واسطه فرط محبت است از ترجیح لفظ فاحببت ان اعرف در کنت کنزاً مخفیاً که [illegible] ظهور دارد عدالت و فرط محبت
در ظهور محبت [illegible] افضل حیثیات باشد [illegible] عدالت تا نقص غرض از رابطه فرط محبت
که خروج از حد اعتدال استعمال [illegible] باشد [illegible] اخلال و متفضل عادل باشد [illegible] در عدالت چنانکه سابقاً
در طریقه بیست و یکم [illegible] محقق شد پس فرط محبت ممدوح مما نحن فیه فضل است و دلالت بر تمامیت [illegible]
کند و از عدالت تجاوز نکند لهذا از [illegible] خواهد شد که تحبب و محبت محمد و آل محمد
که ایشان صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] حد اعتدال تجاوز نمایند [illegible] تحبب و محبت ایشان نسبت
بسر کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف الخ چون مفضل الی است نسبت برابطه محبت او بسوی خلایق کما قال الله تعالی فلولا
فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین و فقره جامعه و التامین فی محبة الله و المخلصین فی توحید الله و المظهرین
لامر الله و نهیه لهذا فرط تحبب و محبت که چون فضل است و منشعب از عقل است بعضی از عقل کل که مرتبه سید

طریق یکی از جمله بیست و سیم چهارم اصول فرعیه در تحقیق محبت است و مقام نبوت و ولایت
که دال بر صدق جزء رسالت نبی خاتمیت و تسلیم به آیات توضیح ولایتیه است نه لفظ عشق جزء
رسالت و تسلیم و ولایت باشد

المرسلین است ظهور و بروز آن ناشی از جناب سید الشهداست که منشاء فضایل صیانت نسبت با آن جناب بود
متوطن فضایل صیانت نسبت بعقل که منشعب از عقل است از جهت تخصیص محبت بان الحسین محبته مکنونه فی قلوب
المؤمنین نسبت با آن جناب یکی از انواع فضایل است از فضایل ابه عالیت که از آن منشعب شده و محبت که
یکی از انواع فضایل صیانت است و از آن منشعب گردیده پس جز عشق باد از برای کسیکه اکرام فرموده باشد او و امور کلی — از فضایل عقل
او بفضیلت تعداد انواع فضایل صیانت که در محبت فضلت عقل الست که تا منع از عقل است تا آنکه از طریقه
ما و دو ائمه علیهم السلام در تعبیر از فرط محبت خدا بعبارت محبت تا مرحم فضل الهی بتعبیر کنند نه بعبارت عشق
که خارج شده است از طریقه ما و دو ائمه علیهم السلام و اقسم مصطلح و استعمال او محمود نیست و هر کس از عرفا و اهل — چهارم از اوائل جمله مرتبه محبت که رفته اند
ذوق مبالغه در ستایش آن کرده اند و بر سبیل مجاز به نثر و نظم در ثنای عشق که بر حسب لغت در معنی حقیقی آن
شهوت نفسانی بطریق مذکور مطول است کوشیده اند و تقریع نموده اند که عشق است و هر چه هست نکفتیم و کفر الله — سوم از جهت آنکه خارج از مقام عقل العقل است
عشقت بوصل دوست رساند بفرب دست ‌ه و طال گذکب فقیه از شایع از رسیده است که اگر کسی زیاده
چها بیت از شعر باطل که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد به هجو مؤمنی
یا بر تفضیه حرم بوام حرام و امثال آن بخواند سنت است که وضو بسازد زیرا که اشتمال انشاء وضو و تجدید آن
از حیث سنت شرع باشخاص مذکوره آدای لفظ عشق خالی از اشعار مشابه توهم باطل از مدح و هجو و ترغیب
مردم بوام حرام و امثال آن نباشد خواه عشق حقیقی نفسانی مراد باشد و خواه عشق مجازی غرض باشد چنانکه اکابر علما
بوانند که تفرقه میان عشق نفسانی و بهیمی مشکل است و هر کس را امکنت قوه تمیز شهوی عدد و امای طبیعی که در عنا
بصفت میل طبیعی بوا مره نیست و اکثر مردم بقید هوای نفس اسیرند و از دیقه طاعت بیرون بنا علی هذا فسق و اعشق
نامند و با صفات بهیمی دعوی کمال انسانی کنند و باد غبت شهوت و اعینه دیده از ادکان دارند هیهات ‌ه
زاد این بادیه در دست سلمان هوس ‌ه شاهبازی نتوان کرد با بال مگس ‌ه و علاقه که بان تفرقه میان عشق نفسانی
و بهیمی توان نمود چنانچه گفته اند که غزالی در بعضی تصانیف فرموده است که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که مثل
از سبزه و آب روان و نظایر آن میابد نشاء محمود شهوت و نظر بروی تقدیر بر او مباح است و اگر لذتی دیگر
که مبدء حرکت شهوت تواند شد از میل شهوانی بهیمی است نظر بر او حرام است زیرا که بیشتر اقسام محبت فعل
مثل چیزی که از او لذت روحانی بر چیز جمال و کمال که از حسن او از آن نوع لذت یابد مانند سبزه و آب و
که هر طبع مستقیم و قلب سلیم در قبول او و دوستی انها مجبولست و بدون شهوت جسمانی لذت روحانی بود بی شبهه
نفسانی که مبدا آن تناسب روحانیست در حد او داخل شمرده نیست بلکه از فنون فضایل است عکس محبت
بهیمی که منشاء آن افراط شهوت باشد از برای دنیا و تحقیق این حدیث سر الجواهر نفس و هو اصفق اب
ما یه ضلالت و پیچ درخت شقاوت از اینجاست که حبیب حق و نبی مطلق فرموده استحب الدنیا راس کل خطیئة
بر اینچنین میل و محبتی به هدایت تا جریب به منصب و در نهایت کافر بیته در هر مذهب چیز مشتق
که از نتیجه محبت این ست فها داست منافی اعتقاد و معاد خواهد بود کما قال الله تعالی فی سورة النحل ذلک

بانهم استحبوا

و بعضی از آنست در معنی لفظ محبت و اصطلاح لفظ عشق

بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الآخرة و ان الله لا یهدی القوم الکافرین اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و علی
سمعهم و ابصارهم و اولئک هم الغافلون لهذا اشراق سخن در عشق بهیمی منشاء آن افراط محبت شهوی
دنیوی است که سیاق کفر و اسلام بطریق آن مطابق و مذاق خاص و عام شریعت محبت موافق و از
اینجاست که گفته اند که محبت در لغت دوستی است و چون او شدت نمود آن را عشق خوانند و عشق مشتق
و مأخوذ از عشقه است که آن گیاهی است مثل العلاقه که بر اشجار پیچد و در فتح رفته آن را فرا گیرد و از افراط
امتزاج با درخت متحد شود پس بنا بسبب همین حالت گفته اند معنی اصطلاح عشق همان محبت است چنانچه محبت
هرگاه جمیع اطراف قلب و جوارح را فرا گرفت تشبیه بعشقه میشود و از عشقه میفهمند و بنا بر این عشق حقیقی
و مجازی را چندان امتیازی نیست لهذا از علما و از این جهت است که عرفا و اهل ذوق لفظ عشق را غالبا
در مقام محبت استعمال کرده اند و چون هر کس از علما و اخیار که این لفظ را استعمال کرده اند بر سبیل مجاز باشد
و مراد ایشان همان فرط محبت و شدت انس و علاقه است که در این از منه استعمال او در اینجا واقع بر حسب
عرف خاص است و در معنا بیرون از باب محبت لفظ عشق در کمال عشق محبت مصطلح گردیده مجرد از شهوت
نفسانی لیکن علما و بنابرین که بابعضی ملتفت شده اند از استعمال این لفظ در اینجا واقع از بعض علما
و اخیار استنکار و تقوای ایشان از در این لفظ نموده اند کوا اینکه صاحب کلام اعرفت بکلام خود بمصداق
المعنی فی بطن الشاعر هر کس بمبانی و اصطلاح او هر کس در هر خلوتی محبتی داد داد اما از انجا که کلام الملوک
ملوک الکلام است و فهم او نمیکنند مگر کسی از ملوک پس فهم کلام علما و اخیار ذی علما و اخیار دیگر کنند نه
دیگران از عوام الناس زیرا که مقصود هر یک از وجه صحت باشد و محمل آن متمسک از بخت دیگران
نرسد فهم کلام متشابه ایشان را از سر مقصد شان و حکم محکم کنند در محلات کلام ایشان و مجادل با ما
ایشان نمایند ‌ه در هر سخن بحث کردن روا است ‌ه خطا بر بزرگان گرفتن خطا است ‌ه لهذا اولی چه
استعمال لفظ عشق و اصطلاح ایشان را از اهل ذوق و عرفا و بعض دیگر از تابعین ایشان و رد قول علما
اخیار و استنکار بر ایشان نباشد کما قال الله فی سورة الحجرات یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان
بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله
تواب رحیم و بقوله تعالی فی سورة الانعام ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم ف
تکون من الظالمین و ایضا قوله تعالی و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء و لکن ذکری لعلهم یتقون مع القوم الظالمین
و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله — بما کانوا یکفرون
ولی و لا شفیع و ان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم و بما
تا وضعوا بر دلیل و ما علی الذین یتقون الخ مخفی نماند که در مقام تفتیش محبت ترک آن داد دادن آن شرعیه بر فکر
و یاد او محدث انجمن در دین و لفظ نتیجه داده بودی استعمال الفاظ مومنین از موعظه و پند قرآن مجید زیرا
که مذاق خاص و عام شریعت محبت موافق است و سیاق کفر و اسلام بطریقه عشق مطابق باشد لهذا قصص جزئی

بدان میدان جهاد ینکه زبان شرع است واحسن زبانهاست تا دانسته تا دانسته شود اینجمیع بواهل ایمان کرکلام
از زبور و لفظ ایشان را سزاوار باشد که انرا استعمال کنند و استماع نمایند که باعث توهم و طغیان نفسانی
ایشان که بعضا استنکار نموده اند نباشد زیرا که زبان شرع که آیات و اخبار نیز قرینه فطرت باشد چنانچه طبیعیه
مثال فطرت است در صحت و سقم و قبول تربیت و محتاج بودن به تربیت رسول و لازم و ملزوم هستند پس هرچه
فطرت را بیخ چون لزوم طبیعت لسان رسول الله قرینه فهم مخرباشد کما قال الله تعالی فی سورة ابراهیم وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه وایضا قوله تعالی فی سورة الشعراء ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین
کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم لهذا از جهت استعمال لفظ محبت که لسان
شرع است در فرط محبت الله مر مؤمنین را نتیجه صحت قبول تربیت رسول است در سر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف الخ مصداق تحقیقه تربیته سابقه ... ونیز در دانش عرض کردم کس چیزی بنداشت ... جز محبت هر چه بودم سوی
رد محبتی نداشت ... پس ازینجا محقق شود که استعمال لفظ عشق که اشعار بشابیه منشاء افراط شهوانیست
در فرط محبت الله عکس این معنی نیز جهت بهتر ... چونکه مشتق از عشقه است پس ... عشقه که با اشجار پیچید
لفظ ان نیز تا ... ثرش باطراف قلب پیچید و فراگیرد انرا و از افراط امیزش با هوای شهوانی متحد شود و جوانح
فراگرفته شبیه بعشقه از جهة صحت اراده غرض الهی را مناسبت اصطلاح عشق مجازی نفسانی مصطلح شود و مکان کند
که انیمطلب ... تبارک و تعالی ... نشر کرده و بدیکران سرایت کرده و همه مردم این سر عشق را از او بجا
گرفته اند ولذین جهة قوله تعالی فی سورة المائدة فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه را بانیمطلب تعبیر و توجیه کنند و کذلک
آیات و اخبار دیگر را که نیز بهمین چیزها پیوسته اند بلی عقیدة اهل ایمان تمام را بر مشتق عشق مجازی معتقد شود تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و ازینمقام نیز فتنه ... در اصول و عقاید ... و دیگر از طریق حقه ... ائمه اطهار علیهم السلام و رسم مصطلح
متابعین ایشان خارج شوند ... غیر معهود را مصطلح شود و حال انکه در مقام دیگر که لفظ عشق حاجت
نباشد و مذکوران در بیان آن ... آن طریقه حقه ائمه علیهم السلام و رسم مصطلح معهود متابعین ایشان
خارج نشود مکر در بیان فرط محبت که بلفظ عشق استعمال نمود از این لفظ چون عشقه بر اطراف قلب او
پیچید و از افراط امیزش با شهوانی او متحد شود ... اصطلاح طریقه غیر معهود شود در مصطلح را چنانچه نتیجه این بحث
مصداق ... طریق ... بکتاب کاشف الاسرار است بدقت نظر و بصیرت تمام تا حقیقت مطلب واضح
و مبرهن شود و از سر مطلب اول از مقدمه این کتاب دانسته شود که محبت خدا ... را مصداق حدیث کنت کنزا الخ
عین ذات کم دانسته او را باعث علت ایجاد و غایت ایجاد فرموده و گفته است که غایت ایجاد همان محبت خداست
مر ذات خود را که عین ذات اوست زیرا که مقصود از محبت مردم مثل ان کم غایت ایجاد بود اینست که جمال و کمال خود
از هر جهتی و بهر جهة بکشاید و از هر بابی ... که حکمت ... وا از او نشر کرده که هر کرا اکمال ایست معلم در حقیقت
واو سر عشق را ... که را اکمال ایست معلم بر بالای بام ... سر ... است و این مطلب چنان بوضوح پیوسته کرده
مثل مه ... روی چرخ تابه ... مستوری ندارد ... که دربندی ز روزن سر برآورده ... و چنان بیهوده گفته که در مقام دلیل
گفته آمد

و بعضی از کمال باخواطر بین انها

هر کار شخص مصطلح اول

گفته امد ... خوب رویان کشاده رو باشند ... تو که رو بسته مکر زشتی وایضا از مقدمات محبوب صفحه ذکر کرده
صفحه ... از انکتابست کوید که انیمطلب را ... نشر کرده و بدیکران رسیده و همه این سر عشق را از خدا کرفته اند جهت
ایجاد نکرد مکر جهت اینکه کمال و جمال خود را بنماید و مردم جمال او را ببینند و هر که جمال او را دید بالبدیهه عشق
و عاشق گردید و همین معشوق و عاشق شدن را در دنیا و اخرت بلکه از خود نیز غافل شدن بالاترین ...
کمال حکمت و غایت الغایاتست و کرا از ایات و اخبار و کلمات انبیا در این باب جمع کنی کتابی کبیری شود و از
ایات تو ابواست فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه وایه رضی الله عنهم ورضوا عنه که مکرر است و امثال ذلک الخ
که میکوییم ... خوب شاهد ... بمعان حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا چون کنج در انظار مردم مخفی و محجوب
میباشد و هر که او را ببیند و بشناسد بی تامل او را دوست ... بلکه جان در راه او باز ... این لوازم و مشابها
خود را تشبیه بکنج فرمود فافهم مجمل الکلام که با مقال مذنان کذشته انحراف ... که بینی که همه مسلم دارند که کمالی
بهتر از وصال صاحب جمال و تقرب سلطان باجلال نیست و همه را بیخود است حتی حیوانات را که محبت و عشق علت
تامه قرب و احسانست و ... علت تامه بعد ... است الخ وایضا از مقاله اولی انکتاب در صفحه ... ملاحظه کنید
که میکوید بلی کاهی عشق مجازی رسد که تو را از تو بیخبر کند و حکایت در عشق مجازی بسیار است مجنون ...
شد و از برای مشورت بالای دست میکرد و نکاهش باو بود وقتی ملتفت شد که بدست خود را زده و بجز استخوان
از دست وی باقی نمانده و حکایت شده مردی در بازار بغداد ... دید و باو جمع شد و باده
کردند و بجز ... خارج نشد و همه خون ... بعد ... حال ... انکه عشق ایشان حقیقی است و فی ...
الکلیم یا ابن عمران کذب من زعم انه یحبنی الخ وایضا از صفحه ۹۷ انکتاب ملاحظه شود که ذکر نموده پس چنانچه
محبت و عشق مجازی مر عاشق را اینست که بر ... و کوشه چشم و ابرو ... والطفات کند
هر ان کرشمه کند ... یاد تو ... محبت خداست ... خاص خود را و اکمل تو ...
انکه ایشانرا ببلاهای کوناکون مبتلا ساز و لذا ورد ... البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل
ولذا حضرت خاتم فرمود ما اوذی نبی مثل ما اوذیت الخ خلاصه از این مقاله و کفتار که اشعار بشابیه توهم و طغیان
قلب انسانیست نسبت بعد ... ارادة الهی که ارادة او مقتضی علم و حکمت و عدالت ... و اینکونه
کلمات ... میل نفسانیست بتوهم مضطربه او ... ارادة جزو که مظهر علم و حکمت و عدل است از تمام جهات
بطریق مختاره تا با ارادة الهیه لهذا استعمال لفظ عشق نسبت بخدا و رسول و ائمه اطهار که مظهر صفات الله اند سزاوار
نباشد زیرا که علاوه از انکه اشعار بشابیه توهم و طغیانیست در مضطربه نتایج دیگر نیز ناشی از خود لفظ ان
میباشد که مصطلح را از طریقه ائمه اطهار و رسم مصطلح پیروان ایشان منحرف میکند و نفس او را میل بانواع
حرکت میدهد تا دلایل اصطلاح عقیده ... انطار ... و پریشان مصطلح نماید چنانچه حکما نیز گفته اند که در عشق نفسانی
میل بحرکات و کلمات بیشتر میباشد نه میل باعضاء متناسب چه نفس در معاینه بیشتر از جسمانیست از انجاست
که صاحب کتاب مذکور محبت او ... ورده و محبت را نیز غایة قرب نموده و غایة را عشق نموده و عشق را کمال قرار داده

و هو بنام ... النیل

بعضی اصطلاح ... در حال ...

که منشاء ان افراط شهوتست ...

بخش پنجم در دلایل نقلیه است بر حقیقت معاد و متعلقات او (از اصول دین)

وکمال را بلا و ابتلا و بلا و ابتلا و ترتیب و ترتیب شده را بعشق و رضوان من الله اکبر الخ مصطلح باشد و علت
همان استعمال لفظ عشق که ذهن او شده است و از اینجا نیز تعمق کرده است تا حتی که رفته رفته در مقاله اولی که
تمیز اصول دین کرده مخزن کتاب بعد از کر و اصطلاحی فرموده در تحقیق عدم معرفت عدل الهی تعالی اسمه و گوید معرفت
عدل چون مقصود بالذات نبوده و بالعرض مقصود است پس اعتقاد بان بالذات مقصود نباشد بلکه او را
در طی صفات الهیه محکم شمرده اند و اینکه شک نیست که عدالت از جمله صفات خداست بلی اینکه فرموده اصول
دین پنج است و یکی را عدل شمرده اند بواسطه این تعبیر مسامحه است و تعبیر خوب تعبیری نیست بلکه حق عباد
و شان بیان این بود که چهار قرار دهند و بعد در ضمن مسائل مسئله عدالت را عنوان نمایند اشهر ملا
این مقاله اجمالا از مفاد مقال تحقیق او است بر انبغی در انتقام که مفصل او در بخش اثبات معرفت عدل
و تناقض ان سابقا محقق شد علیک بمقام المسطور و ایضا از اینجا تعمق کرده تا رفته رفته در مطلب پانزده
رساله محبت صفحه ۲۰۹ به همانکتابیه در بیان امر معاد است اصطلاحی نیز در تحقیق عدم معرفت معاد را ابرا
منحرف شده و گوید پس بنا بر این معرفت معاد چون سایر ضروریات از اصول دین نخواهد بود و انبغی
مناقض با مقاله اول او است زیرا که در اول گوید اصول دین منحصر است در چهار چیز یکم و دویم اول شناختن
خدا و دویم شناختن پیغمبر سوم شناختن امام چهارم شناختن قیامت و معاد و در اینمقام گوید که معرفت معاد
چون سایر ضروریات نیست پس بنا بر این میتوان اصطلاحات دیگر در تحقیق عدم معرفت با اصول ثلاثه دیگر
مصطلح شد و تمام را در مقام عشق و در چهلچه مصداق انبغی از مفاد این مقاله سابقا و مفهوم بودانسته
کرد را قول او عشق چون معرفا و اهل ذوق در ستایش این مبالغه کرده و به نثر و نظم در ثنای او کوشیده و تصحیح نموده که
ان مقصود از ایجاد کائنات و مطلوب از آفرینش مخلوقات و کمال مطلق ان که بجز ان کمالی و سعادتی بغیر ان سعادت
نیست عشق است و هر چه هست نگفتیم و گفته اند هر صفت بوصل دوست رساند بغیر دوست لهذا استعمال
لفظ عشق در فرط محبت انسان را خارج از طریقه ما و ائمه علیهم السلام خواهد کرد تا انکه منحرف کند او را از عقاید
معارف که بر اساس اصول دین و ایمان نباشند چنانچه عنقریب بر تو محقق انبغی در بخش معاد و هو المطلوب این
بود طریق سیوم از جمله طریقه سلوک معرفت انفس که ناشی از معرفت افاق و انفس در اثبات مراتب نبوت و ولایت
و صدق مدعا **بخش پنجم در دلایل نقلیه است بر حقیقت معاد و متعلقات ان را که اعتقاد و معرفة بان یکی**
از اصول ضروریه دین و بنیان شرط اسلام و ایمانست کما قال الله تعالی فی سورة المؤمنون ثم انکم بعد ذلک لمیتون
ثم انکم یوم القیمة تبعثون و ایة الذین لا یؤمنون بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستیکه شما بعد از اتمام
خلقت هر اینه مردگانید نزد انقضاء اجال پس بدرستیکه شما در روز قیامت برانگیخته شوید برای جزا و سبب جای
و بدرستیکه انانکه ایمان نیاورده اند بقیامت و احوال قیامت از صراط و میزان و حساب و غیر ذلک از
راه راست هر اینه عدول کنند کما نص علی بن ابرهیم روایت کرده که عن الصراط لناکبون یعنی عن الامام لحاکمون
یعنی ایشان از امام و قبول ولایت او میل کنند که عاید و مطابق اینست انچه در اصول کافی از حضرت صادق
روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرموده اند بتحقیق که خدا نیز نمیخواست هر اینه خود را بدون واسطه بمردم
میشناسایند

بلاغتیم در

عشق است هم چنانکه گفته اند

از افهام کرده خلاصة المنهج روایت که از وقایع ... کرده که عشق در عالم ... ملکیه که ایشان سایر ... عصمت ... در حقیقت ... عشق در خود ... ایست که صفت ... استعمال ... ایشان ...

میشناسانیدی لیکن چون عادة الله جاری نیست بر اینکه بتوسط امری معرفت او حاصل شود لهذا گردانید ما را ابواب
شناختن خود و گردانید ما را راهی که از ان مردم بحق برسند بهر که عدول کند از قبول ولایت و امامت ما و تفضیل دهد بر ما غیر ما را
عن الصراط لناکبون **تنبیه** از نکته تاویل کریمه کنایه باشد بر اینکه قبول ولایت و امامت ایشان علیهم السلام **همانا** ایمان بقیامت و
احوال انست از صراط و میزان و حساب و غیر ذلک **زیرا که** ایشان متعلق از حقیقت صراط و میزان و حساب و غیر ذلک از امور
حق که لازمه ایمان است و هم چنین عدول از قبول ولایت و امامت عدول از ایمان بقیامت و احوال انست از صراط و میزان
و حساب و معاد هم چنانکه فرموده خدایتعالی است کما بدأکم تعودون هم چنانکه از بدو شما را در ابتدا بانجا خواهید گشت باز با دو دیم
تا جزا دهد شما را بر عملها **ایضا** از اینجا دانسته خواهد شد که مراد از قبول ولایت و امامت متابعت با فعال و اطاعت با قوال ایشان
بر عملها برای باز گشت باو باد دویم تا جزا دهد متابع و اطاعت کننده و ابر عملهای خصوص که امر کرده است خدا ایشم او را بعبادت
نه قبول ولایت و امامت ایشان علیهم السلام محض قول و ایمان بدون عمل و عمل از متابعت و اطاعت ایشان باشد کما قال الله تعالی
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله **لهذا** متابعت در اقوال و اعمال و اطاعت ایشان علیهم السلام جز و ایمان است و
صاحب ایمان بدون عمل مؤمن نخواهد بود زیرا که تارک اعمال واجبه بنا بر عقیده مذهب حقه اثنی عشریه کافر است و واسطه
میان کفر و ایمان نیست جز عمل که از اجزاء ایمانست چه در واقع و نفس الامر و چه در انظار مردمان زیرا که بمجرد تصدیق قلبی
بلکه با جهل مرکب و رذایل میشود و بقا و دوام ندارد نزد مردمان و ابی مشاهده اعمال که از جمله افعال و اقرار زبانیست اعتقاد
با ایمان محقق نمیشود در کتاب بحر المعارف که ترجمه مجلد پانزدهم بحار الانوار است در معنی اسلام و ایمان و کفر و نفاق و امور
که در بعضی از کتب معتبره از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که ایمان محقق نمیشود بمجرد علم ظاهری که با اعتقاد در یقین
قلبی نباشد هم چنانکه محقق نمیشود بمجرد عقاید که خالی از عمل بوده باشد یعنی تحقق ایمان منوط بعمل و اعتقاد قلبی است
بعقاید بعقد **لاسیما** اعتقاد بقیامت و انچه که متعلق بانست از مقدمات و تفاصیل و توابع ان از در تمرک و احوال قبر
و عالم برزخ و قیامت کبری و حشر خلایق و دان دمو در واین اعطا دینوی عنصری بجهت پاداش جزای عملی که در دنیا از خودشان
از ایشان صادر شده است **زیرا که** اعتقاد بمعاد جسمانی که در روز قیامت کبری در همین بدن دنیا برای حساب و ثواب
و عقاب از خلقت کاملا الیوم هیچ تعلق بان خواهد که تصرف در دین اسلام است و بر اساس از اصول دین است
هم چنانکه مروج شریعت احمدی علامه مجلسی علیه الرحمه در عین الحیات میفرماید که این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست
و انکار ایات صریحه قرانیه و ایات متکثره نبوی و اجماع امت بحدی ظهور رسیده که تا بلکه شکی نیست و شبهه در ان
راه ندارد و انکار کردن ان یا تاویل کردن که دوح از تمامیها رد و اما این بدن مو عنکه موجب کفر و زندقه است
و اما از جمله ایات قران مجید که مشتملست بر دلیل عقلی بر اثبات معاد و اعتقاد بان چون سایر اصول که بر اساس از اصول دین
قوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون ایا گمان میکنید شما اینکه از بدیع ایم ما شما را خلق کنیم این
خلقت شما را بی فایده و عبث باشد و حکمتی و مصلحتی در ان منظور نباشد و گمان میبرید اینکه شما بجهت جزای اعمال
کسب این کاینست باطل **لهذا** ایه کریمه دال بر اثبات معاد و اعتقاد بان بر سبیل اجمال از عقیده ضروری دین اسلام و ایمانست
تا بمقتضای لازم ان اندیشه کنند عمر خود را صرف ثوابات ان نمایند هم چنانکه در خلاصة المنهج از او ذاعی نقل کرده که خدا از

که هر دو نمیگویند کاش خاک شوند اولیا را فرمیدی چون آفرین شوند کاش دانستندی که برای چه آفریده شده اند تا اندیشه کنند که
چه کنند و چه چیز بهر خود ذخیره نمایند در تفسیر مذکور است که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که خلق را برای چه آفریده
فرمود تا ظاهر گردد که در دل من از علوم و مقدور داده بوده بر خلقان عرض نماید و اقامه احسان خود کند بر ایشان و بعد از آن فرمود
غرض حق نه نفع مکلفانست بلکه غرض وی آنست که از این عبادت بمنزلت عظیم رسند که حکمت مقتضای آنست که بدون آن ایشان بآن
منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرد بقبول مشقت عبادت تا بجهت آن مستحق نعمت دائمی جنت شوند و این غایت کرم او سبحانه است و ایضا
در بعض کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود و سر کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف اینجا ظهوری تمام دارد زیرا که از آفریدن ایشان که مصنوعات وی اند هستی وی آشکارا شود
و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و بمضمون خطاب قدسی لولاک لما خلقت الافلاک علت غائی بر ظهور
سر کنت کنزا مخفیا الخ ظهور نور محمدی است و انوار اولیا او است صلوات الله علیهم اجمعین که خلقان را بمنزلت عظیم و نعمت دائمی جنت
رسانند و اقامه احسان الهی را بایشان بنمایند از نجاست سر آیات کتاب الله بر اینکه دلیل بر معرفت ایشان را نسب بر دلایل
دعوت خود کرد اینه و محبت ایشان را مقرون بمحبت خود نموده و ولایت ایشان را مقرون بولایت خود فرموده و اطاعت ایشان را اطاعت
خود قرار داده و بغض ایشان را مبغوض خود ساخته و علی هذا القیاس تغییر ازین نکته اینکه نه فضیلتها که ایشان را مخصوص
کرده اینه است که اینه باشند بر دلیل علت غائیه ایشان صلوات الله علیهم اجمعین مر ظهور غایت خلقت خلق دلیل که دین عبادت
از انست و مراد از دین همانا عبارتست از اعتقادات باذنه قلبیه یعنی ایمان و عقاید و نیات که اینها اصول تامیه اند — بلا رتبه انکار
چونکه تکلیف قلبیست که اصل انسانست و اعمال ظاهره در دار بحیات دنیا که تکلیفات قالبیست و از فروع نامیه اند
چونکه تکلیف قالبیست که فروع انسانست لهذا ایشان صلوات الله علیهم اجمعین علت غائی باشند مر غایت این دین حق را
تا بجهت این در طریقه غایت خلق مستحق نعمت دائمی جنت شوند و بغایت کرم او سبحانه و تعالی متنعم شوند بنعم روحانیه
و جسمانیه بسبب نیات و اعمال دنیویه زیرا که نیات و عقاید قلبیه مقتضی نعم روحانیه است و اعمال و تکلیفات قالبیه
مقتضی نعم جسمانیه است و هر یک بسبب اقتضای حال متنعم باشند پس از نتیجه آنچه دانستی خواهی شد که معرفت معاد — معاد بنفعا اعمال خود
بالخصوص ایضا از اصول دین است و غایت خلقت و کمال انسان و مناط اسلام و ایمانست پس کسیکه قائل بعدم معرفت
معاد باشد و عدم انکار از ضروریات دین سایر ضروریات اصطلاحی است نزد خود و لا مشاحة فی الاصطلاح
بعضی خواهد آمد انشاء الله و دلیل و برهان متناقض قطعیه آن از آیات کتاب الله و احادیث ابواب الله من جمله از آنها در اینجا
که دال بر مدعاست قوله تعالی است در سوره المعارج والذین یصدقون بیوم الدین والذین هم من عذاب ربهم مشفقون ان عذاب
ربهم غیر مامون و ایضا فی سوره یس الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و ایضا قوله تعالی
یعرف المجرمون بسیماهم و امثال ذلک که بر خبیر بصیر مبرهن است پس بنا بر مضامین آیات الله لازمه انسانی آنست که معرفت
بوقوع معاد و کیفیت آن بالمآل بر سبیل اجمال داشته باشد تا اندیشه کند که چه کند و در چه چیز بهر خود ذخیره نماید بعد که
همه کارهای خلایق در آخرت بسوی خدا تعالی برگشت خواهد کرد و هر کس را موافق کردار ایشان جزا خواهد داد که قوله تعالی در سوره الشوری
الا الی الله تصیر الامور و در تفسیر الصافی و اصول الکافی عن جابر عن ابی جعفر قال سمعته یقول وقع مصحف فی البحر فوجدوه وقد ذهب
ما فیه الا هذه الآیه الا الی الله تصیر الامور و ایضا از سهل بن ابی الجعد مرویست که او گفت وقتی آتش در دکانی افتاد مصحفی را

بسوخت

بسوخت چنانچه از آن هیچ اثری نماند مگر آیه الا الی الله تصیر الامور و دیگر دلیل که واضح و مبین هم سر الا الی الله
تصیر الامور پس هرچنین تصدیق بمعاد و اعتقاد برگشتن همه کارها بسوی خدا و جزا رسیدن هر کس موافق
کردار ایشان باعث خشیت و خوف و سبب بر قرار داشتن آثار و عواقب کردار شایسته است بمنزله آیه الا الی الله
تصیر الامور که آثار و عواقب آیات ازاله است چنانچه اشاره با نیفعی است قوله تعالی فی سوره الانبیاء الذین یخشون
ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون مرویست در خلاصه المنهج که در موضع او دیده که از ابن عباس نقلست
که هر که ایمان آورد بوحدانیت خدا و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق که او ترسنده است
از خدا بغیب مجملا گرویدن بقیامت و معجزه بعد از ایمان بوحدانیت خدا تعالی بنیان دین و ایمان و مناط
اسلام و خشیت است از صفت انبیاء که بواسطه این متصف بصفت خوف و خشیت شده اند چنانچه در صفت
ایشانست قوله تعالی فی سوره الانبیاء انهم کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین
موید اینست آیه انما یخشی الله من عباده العلماء که تفسیر شده است علما بآل محمد و شیعیان ایشان که صاحب
خشیت الله اند چنانچه ایضا آیه ذلک لمن خشی ربه دلالت بر این دارد که این مراتب برای اهل خشیت است پس
ثمره این درخت طیبه اینست که جنات عدن و رضای رب و خوش حالی است که بصفت انبیاء و اولیاء متصف بصفت
خوف و خشیت شده اند چنانچه ایضا قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه تا آخر در
شأن آل محمد و شیعیان ایشان نازل شده لهذا مومنان کامل همان کسانی هستند که چون انبیاء و اولیاء
متصف بصفت خوف و خشیت باشند زیرا که بالاتر و بلندتر از آن در مقام بندگی هیچ صفتی از صفات ملکی
بندگان را که بندگی واعیت دامن خوف و خشیت چه در افعال طاعات چه ترک معاصی اگرچه عبادت
و ترک معاصی از روی شوق نیز ممکن است اما بسیار کم است از آنجاست کلام بلاغت نظام امیر المومنین
در فقره دعای کمیل که وهب لی الجد فی خشیتک والدوام فی الاتصال بخدمتک عطا کن مرا کوشیدن
در خوف و خشیت از تو و دوام و استمرار در متصل بودن بخدمت تو الخ زیرا که گفته اند که خوف عبادت از
متألم شدن نفس است که از عقاب که این کس گمان داشته باشد بسبب گناهانیکه میل نفس او در
وجود آمده است و تقصیریکه در قیام بطاعات و عبادات از او واقع شده و آن اکثر خلایق را حاصل
اگرچه نسبت بهر کس مراتب آن متفاوتست نهایت اختلاف دارد و اطلاعات آن میسر نیست مگر بجمعی
قلیل و خشیت عبارت از حالتی است که در نفس پیدا میشود از عظمت و کبریای الهی و قرار که فوق هیبت او در خوف
و ترس بسیار از وقوع امری که مانع لقای او باشد نفس را هم رسد و این حالت حاصل نیست مگر کسی را
که اطلاع یافته باشد بمعرفت جلال و عظمت و لذت قرب و رضای او و لطف شده باشد از اینجهت است
که حضرت عزت در کلام مجید خود میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خاص باشد نه مطلق
چنانچه فقره مذکور وهب لی الجد فی خشیتک از کلام امیر المومنین نیز مفهوم است و مراد از خشیت بوحدانیت کردن آیات
و اخبار وارده را استحکام ساختن آثار و علامات است در افعال و صفات خود مثل بسیاری که بهر وقت

بینش پنجم برهان معاد است که معرفت و اعتقاد بحقیقت آن بر اساس از اصول دین است و غایت خلقت و کمال انسان و مناط اسلام و ایمان است

وکلاً روش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع شهوات و لذات از صفحه خواطر بحدیکه جمیع آنها مکروه
طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بمذاق کسیکه گرداند زهری بآن ممزوج است مکروه شود پس هرگاه جمیع شهوات
و لذات بآتش خوف الهی سوخته شد بالضرورة دارائی الخشوع و انکساری که مطلوب است بهم رسد و صفات مذموم
مثل حقد و حسد و کبر و امثال ذلک از او زایل میشود و هرگاه همت او مصروف فکر و خطر عاقبت و مآل خود میشود و راه
نمیدهد بخاطر خود غیر حق را و مشغول کار او محض شود در مراقبه حق و محاسبه نفس و جهاد کردن با او و احتراز
واجتناب تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی که سرمایه سود آخرت است لهذا مرتبه خوف و خشیت
بواسطه عاقبت بینی و امور معاد از مراتب رفیعه و درجات منیعه است از افضل صفات و فضایل نفسانیه که باعث
تصدیق آیات و سبب ازدیاد ایمان است کما قال الله تعالی فی سورة الانفال انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا واما عکس این مرتبه عکس این یعنی نتیجه خواهد بخشید یعنی کسیکه بواسطه لذات
عاجله دنیا همت نظر را دوخته با آنها کند که دیده عقلیه که حواس ظاهره و باطنه او متوجه بامور دنیا است و غافل
از امور آخرت و عاقبت بینی خود و التفات باینکه بعد از این نشاة نشاة دیگر خواهد بود و بعد از مردن عقبات و
عقوبات و جزا و پاداشی و جهنم و عذاب خواهد بود نداشته باشد پس چگونه دل او خائف و ترسان خواهد بود و
چگونه تصدیق بآیات منزله و یقین از برای او حاصل خواهد شد که مصداق ایمان او شود که از اهل ایمان
محسوب شود لهذا غافل در امر آخرت که غایت مقصود است بیخبر اند از تدارک امور آن در دنیا و اشتغال
ایشان در عدم تحصیل زاد آخرت چنین است که اشکال و مشاهد است از زندگانی دنیا و ایشان از آخرت
غافل اند و بجهت این دایم در تعمیر دنیا اند کما قال الله تعالی فی سورة الروم یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن
الآخرة هم غافلون در خلاصه از شیخ حسن مرویست که بخدا که حذاقت و علم ایشان بامور دنیا بحدی رسیده که درهم
بناخن خود منقلب میسازند و از وزن آن خبر میدهند و آن نحوی که هست و اصلا نمیدانند که نماز را چون
باید کرد داد ابو عبدالله رحمه الله تفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا فرموده منه الحجر و النجوم و فی تفسیر
لاهجی عن الصادق علیه السلام اعظم الفساد ان یرضی العبد بالغفلة عن الله تعالی و هذا الفساد یتولد من طول الامل و الحرص
والکبر کما اخبر الله تعالی فی قصة قارون فی قوله تعالی ولا تبغ الفساد فی الارض وکانت هذه الخصال من صنع قارون و
اعتقاده یعنی بزرگترین فساد دین است که بنده غافل باشد از معبود حقیقی و بدین وضع رضا دهد و این فساد
که غفلت است متولد میشود از طول حرص و کبر چنانچه حقتعالی در این آیه از قارون خبر داده زیرا که این امور
از فعل قارون و از معتقدات او است کما قال فی سورة القصص وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس
نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین لهذا
از اینجا و این جهت باشد که خداوند لطیف از باب طریق لطف تخویف عباد نموده بذکر وعده رسیدن ایشان
بدوزخ تا کار از نعوذ را بسازند بقوله فی سوره مریم وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا و بحث از
ان شما آدمیان هیچکس مگر که رسنده و کننده است بدوزخ هست بر پروردگار تو حتم و قطع که تا کر بنا ساز آن
حکم کرده

نبع: جای اسوا دهم مرین و اجهند منه

نجوم: چه بیدخلیده مربه بینخلد منه

حجر: غاریت و معدلوی و حرانی منه

حکم کرده شده بودن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد وایضا قوله تعالی فی سورة هود وما نؤخره الا لاجل معدود
یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید وایضا تخویف فرموده عباد را بذکر بیان درکات دوزخ
وانواع عقوبات آن تا از او بترسند بقوله فی سورة الاعراف لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش وکذلک
نجزی الظالمین وایضا بعد از وعید کافران در عقب مؤمنان را بدرجات بهشت و اقسام نعمتهای او اشتها
تا بآن راغب شوند که والذین آمنوا وعملوا الصالحات لا نکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها
خالدون ونزعنا ما فی صدورهم من غل تجری من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون ونادی اصحاب الجنة
اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن
مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین پس از اینجا محقق خواهد شد که بنای کلام الهی از اخبار و تکرار امر قیامت
واخبار بیان آن بطریق خوف و رجا متضمن لطف است و سر تخصیص لفظ اجیبت آن بعرف و آکد تصدیق او واقع
تحقق شد لهذا از اینجا و از اینجهت باشد اخبار الهی ببیان ذکر قیامت و آمدن و واقع شدن او بلفظ تخویف
بعنوان که وقت آن معلوم نباشد اتم واشد خواهد بود پس اگر نه الطاف باری بیان آن متضمن لطف خفی و بجهت
بعد او و جبر بآن عیداد و پنهان میداشت وقت آمدن را از بندگان کما قال الله تعالی فی سوره طه ان الساعة آتیة اکاد
اخفیها پس فرموده که قیامت لامحاله آینده است تا آنکه جزا داده شود هر نفس بآنچه سعی میکند در کسب عملهای
نیک و بد بقوله لتجزی کل نفس بما تسعی پس باید که باز ندارد از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن که قوله
فلا یصدنک عنها چه آنکس که منکر وجود بوقوع آن و آمدن آن و تابع شده از روی نفس خود را در عدم ایمان
بقیامت پس هلاک شود او مانند آنکه ایمان نیاورده از اهل انکار کما قال من لا یؤمن بها واتبع هواه
فتردی اگرچه در اینجا خطاب بحضرت موسی است اما مراد امت و پند دیگر انبیا و اولیا صلیته ایشان
در اصول دینیه معصوم و محفوظ وهو المطلوب پس بنا بر تقریب این مقدمه که مشتمل است بر ذکر موعظه کلام الله
در ایمان بقیامت و نتایج و ثمرات فواید که مترتب است بر اهل ایمان از یاد و ذکر آن در آیات و اخبار
کثیره که قلم تحریر متذکر تقریر بیان آن عاجز و ناتوانست تا آنکه میل طبایع باختصار و ایجاز در مطالب بیشتر از
اطاله و اطناب است لهذا اختصار میشود در بیان آن در این اوراق بحسب استعداد ذاکر و متبع شطری
از آن که مبنی بر انجام دو اصل است اصل اول استدلال بر عالم برزخ که مقدمه قیامت و معاد است و اصل دویم
استدلال بر حقیقت معاد و متعلقات آنست وبالله التوفیق الی سبیل الرشاد اصل اول از بینش پنجم اصول ایمان

در اثبات حقیقت عالم برزخ و مثال است از حین موت تا حشر معاد به آیات آفاق و انفس بدلایل عقلیه و نقلیه از آیات کتابیه و لمعات و ابوابه

بدان ایدک الله که از جمله عقاید ضروریه عدلیه مذهب حقه و دین حنیف اسلام ایمان
و تصدیق مکلف است بر حقیقت وجود عالم برزخ و مثال که محل حقیقت انسانست از حین موت تا حشر
معاد که بااین بدن عنصری محشور شود و منکر این خارج از دین و با تقصیر نفس مخلد در نار خواهد بود بنا

بینش پنجم

بر مذهب عدلیهٔ اثنی عشریه **بدانکه** از مقدمات قیامت و متعلقات است پس چنانچه ایمان و تصدیق بمعاد
قیامت از عقیدهٔ ضروریه دین و شرط بنیان اسلام است وکذلک ایمان و تصدیق بعالم برزخ و مثال که محل
حقیقت انسانست از حین موت تا حشر بمعاد نیز از عقیدهٔ ضروریه دین و شرط بنیان اسلام است **لهذا**
بر هر انسان مکلف که جامع تکالیف باشد لازم آمر او را که عقیدهٔ خود را برای ایمان و تصدیق بان از طریق
سلوک عقل و نقل محکم و استوار کند و بتقلید از دیگران چون خود اکتفا نکند چنانچه اتکال بعقل با عدم دلیل نقل
عقیدهٔ انسانی را یعنی محکم و استوار نشود بلکه بضلالت و گمراهی مبدل شود بسبب تخلف از باب وَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا هر چند تحقیق مضید باشد چنانکه در آن حکایت مقرراتی که حضرت عیسی ع در جواب ارسطاطالیس
بودند در وقتیکه بحضرت این مضمون را نوشته بود که هر گاه کسی از موطن خود دور افتاده باشد و بغربت گرفتار
و مبتلا شده باشد و بخواهد در غربت بموطن خود در آید تدبیر او چگونه است پس آنحضرت در کلام جواب
نوشتند که مضمون این بود که میشود که بازگشت بموطن خود نماید و لکن بعقل تنها نمیتوان اکتفا نمود
والسلام **لهذا** عقل تنها بی بدون نقل از آیات و اخبار بسر منزل مقصود عقیدهٔ انسان نمی‌رساند چنانچه
انسانی بعقل تنها از غربت بموطن اصلی خود نمی‌رساند **و هو المطلوب** پس بتغییر نکته امثال کنایه بود و معنی مثل باشد
یکی مثال است قبل که با آن طریقه سلوک عقل است و آخذ عقیده یعنی مذکور **و یکی** دیگر مثال است مثل کنایه بطریقه سلوک و رد اصل
انسانی در عالم برزخ و مثال بعد از مفارقت روح از قالب عنصری که **اشارة** است در قوله تعالی فی سورة المؤمنون
وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ مضمون آنکه از پس این مشرکان مانعی است بمنزلهٔ حایل میان ایشان و بازگشتن
بدنیا تا روزی که برانگیخته شوند و در تاویل این آیه بد و معنی جمع ماثور است **اول** آنکه احادیث بسیار دال
بر آنست که مراد از برزخ که واسطه است میان دنیا و آخرت که محل ارواح متخلایق است از پس این دار فانی
تا وقت فنای کل موجودات و قیام قیامت تا آنکه عالم تکلیف بالکلیه تمام شود و بعد از آن قیامت قیام
شود قبولست چنانچه در تفسیر قمی مرویست که در کتاب بصائر الدرجات از امام حسین علیه السلام روایت کرده که آن
حضرت آیه کریمه و من و رائهم برزخ را تلاوت کردند و فرمودند که هو القبر ان لهم فیها معیشة ضنکا و الله
ان القبر لروضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار **و ایضا** در کافی از عمر بن یزید نقل کرده که حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که همهٔ شیعیان ما در روز قیامت بهشت خواهند بود یا بشفاعت پیغمبر و یا بشفاعت
وصی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعد از آن فرمودند و لکن والله اتخوف علیکم فی البرزخ قلت و ما البرزخ فقال
القبر منذ حین موته الی یوم القیمة **دوم** آنکه مراد حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا از برای رجعت و اما
بعد از آن تا قیامت که بعث قایم شود باشد در قوله تعالی فی سورة المؤمن رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا
مضمون آنکه ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو نوبت و زنده کردانیدی ما را دو بار دیگر اعتراف کردیم ما بگناهان
خود پس آیا بسوی خروج راه هست ... مقام ذکر آنها نباشد و مفاد ...
وارده بر آن که محتمل و مصداق متعاقب است ... تفسیر قمی که علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت

فرمودند

فرمودند ذلک فی الرجعة و مختار از احتمال مفسرین در تفسیر این آیه در نزد مفسر مذکور همین حدیث علی بن ابراهیم
است که احتمال داده که ظاهر اشاره الیه ذلک قول کفار باشد یعنی این قول کفار در زمان رجعت است پس
صورت باید که مراد از احیائین و اماتتین احیاء و اماته قبل از رجعت باشد بنا بر این مراد از احیائین
احیاء در دنیا و احیاء در قبر است برای سؤال و مراد از اماتتین اماته در دنیا و اماته در قبر است
بعد از سؤال که رجعت پس از اینها واقع میشود و میتواند که مراد از ذلک فی الرجعة یعنی باشد که تحقیق
مذکور محقق در زمان رجعت می‌باید و بهر تقدیر در کلام و من ورائهم الی یوم یبعثون خفی نومیدیست
کفار است از رجوع بدنیا برای تلافی ما فات چنانچه در صدر آیه مذکور در قوله کلا انها کلمة هو قائلها و لا التتبع
دارد **جملا** بنا بر تحقیق ابن عباس و مجاهد که در خلاصة المنهج مذکور است از قولهم و من ورائهم الی یوم یبعثون که
کفار را ممانعت و حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا و ایشان در آن حجاب باشند تا روز قیامت و فی القاموس
البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی یوم القیمة من مات دخله و فی الصافی عن القمی البرزخ امر
بین الامرین و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخرة و فی مجمع البحرین البرزخ الحاجز بین الشیئین و البرزخ
قوله علیه السلام تخاف علیکم هو البرزخ ما بین الدنیا و الاخرة من وقت الموت الی البعث من مات دخل البرزخ
و فی لغة البرزخ حایل و مانع میان دو چیز و از زمان مرگ تا زمان قیامت و برزخ الایمان ما بین اول
ایمان و آخر آن و ما بین شک و یقین پس مفاد از لفظ برزخ چیزیست که در میان دو چیز حایل باشد
چنانکه در میان دو چیز واقع شده باشد و اینجا در قرائت آمده که برزخ الی یوم یبعثون مراد برزخ اینجا اطلاق
بقبر و عالم مثال است بنا بر آیات و اخبار کثیره و دیگر **ثانیا** که مراد برزخ از قبر ظاهر است از بقای روح
انسانی در برزخ بدن بعد از مفارقت آن از بدن از بابت تعلق بطریق عموم اعم از آنکه مؤمن باشد و یا
منافق و یا مستضعف چنانچه آیات و اخبار دال بر این معنی بسیار است که آثار بر ترتب رحمت و نقمت با رواح
عموم خلایق با بدان ایشان در قبر بسیار شد مثل قوله تعالی فی سورة المؤمن النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ و عذاب القیامة بعد عذاب البرزخ بالفصل و العذاب الثانی
فانه علی سبیل الحقیقة لا مجرد التصور و الخیال **و مثل** قوله فی سورة آل عمران وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و امثال اینها از آیات که دلالت دارند بر آثار تعلق رحمت و نقمت ارواح اموات
با بدان عموم خلایق در قبر ایشان بواسطه تعلق روح نسبت ببدن عنصری بعض آثار نادیه که انجماد و انجماد
ممکن نیست محال است که در عالم حس و شهادت مختفی است خداوند در کلام خود اشاره باین معنی فرموده
فی سورة یس الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ **و ایضا** مؤید بر این معنی است
اخبار کثیره که انتقام و الکجابش ذکر آنها نیست و بر ضمیر بصیر روشن است که دلالت دارند و ضع ضمیر
آنها بر وجه مذکور که هیچ نا محتمل باشد باین مثل از تعلق روح نسبت ببدن عنصری میت بعذاب و نعیم

و بمقتضای خصوصیت محال استعمال آنها ظهور سر نتیجه نادیه از هر یک هویداست با وجود آنکه تجرد روح ابدکل باشد و تجرد تو تا نه باشد

افتاب بنسبت بمرکز ارضی چنانچه مثل بخیر و نکته اشتعهٔ ایضاً مثل نفس نایم است نسبت بروح الحیوة او
کراز تاویل قوله تعم فی سورة الزمر الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها
الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون در تفسیر الهی و خلاصة المنهج سطور
که محمد بن مسعود عیاشی از معدن مکارم و مفاخر امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که انحضرت فرمودند که
هیچ کس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسمان عروج کند و روح در بدن باقی ماند و مابه الربط میان نفس
و روح مانند شعاع افتاب است پس اگر اذن الهی تعلق گیرد بقبض روح روح اجابت نفس کند و توجه او رود
و اگر اذن تباین تعلق ببقاء روح گیرد نفس اجابت روح کند و پیش او اید و اینست معنی قول خدا یتعم که فرموده
الله یتوفی الانفس حین موتها الی اخره و بعد از ین فرموده که هرگاه نفس نایم ملاحظهٔ ملکوت سموات کند و ربط
با معتکفان ملاء اعلی بهم رساند انچه در خواب بیند از تعبیر و تاویل خواهد بود و قابلیت تاویل دارد و اگر
مشاهده انچه ما بین اسمان و زمین است نماید از تخیلات شیطانیست و صلاحیت تعبیر و تاویل ندارد
انتهی پس بدرستیکه درین توفی و امساک و ارسال او این علامات ظاهر است بر کمال قدرت و طریقه صنعت
عدل ربانی در امر بین الامرین کیفیت عالم مثالی که اشارت باین کریمه و تاویلات بیانات مسطور مفتاح
فتح ابواب طریق معرفت انسان کیفیت عالم برزخ و مثال است نیز اگر نوم و بیداری عونهٔ موت و نشور
چنانچه گفته اند که النوم اخو الموت چه نوم مشابه موتست در قطع حیات و نشور بر انگیخته شده است از خواب
مانند بعث از نوم در قبر چنانچه مذکور است که ای فرزند ادم بطریقیکه در خواب میروی همچنین میمیری و بطریقی
که بیدار میشوی زنده کرده میشوی و مؤید باینست قوله تعم فی سورة الفرقان و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا
والنوم سباتا و جعل النهار نشورا پس از ین امر استنباط کنند که اماته مشابه نوم است و احیا مماثل یقظ
در حق الیقین مسطور است که کلینی از حضرت امام علی النقی روایت کرده است که خواب دیدن در اول خلق
بنی ادم نبود و بعد از ان حادث شد راوی پرسید که سبب حدوث ان چه بود حضرت فرمود که خدای
عز و جل رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او و ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت پس گفتند اگر اینرا
بکنیم از برای ما چه خواهد بود مال از ما بیشتر نیست و عشیرهٔ از ما عزیز تر نه گفت اگر اطاعت من میکنید
خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من میکنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست
پیغمبر از برای ایشان وصف کرد گفتند ما کی باینجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مردهای خود را
که استخوان شده اند و پوسیده شده اند پس تکذیب ایشان بانحضرت شدید شد پس حقتعم خواب دیدن را
احداث کرد پس امدند بنزد انحضرت و خبر دادند بانچه دیده بودند و تعجب در این باب داشتند پس حضرت
فرمود که خدا خواست که حجت بر شما تمام کند اینست الحال ارواح شما او اگر بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد
بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد و روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتیکه بدنها
شما مبعوث گردد **و هو المطلوب** پس هم چنین **ایضاً** خواب انسانی حجت در کیفیات عالم برزخ و مثالی که مقدمه

عالم شود

عالم شود و معادات در انچه نفس نایم ملکوت سماوات کشف و ربط با معتکفان ملاء اعلی بهم رساند که قابل
تعبیر است و با مشاهده انچه میان اسمان و زمین است و از تخیلات شیطانیست و صلاحیت تعبیر نداشته باشد
ببیان مذکور **لهذا** تاویل از ایه الله یتوفی الانفس حین موتها الی اخره مفتاح است بر فتح الباب طریق معرفت انسان
در حقیقت انتی تعلق روح به بدن عنصری از اموات از حین موت الی یوم البعث والمعاد بمنزله مابه الربط میان
نفس و روح که مثنا به شعاع افتاب است پس از ینجا محقق خواهد شد که قالب مثالی که روح انسانی است در عالم
برزخ همین نفس است که در حالت حیات و بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش
ببدن مثالی بیشتر میشود و باین بدن عروج بملکوت میکند و با ارواح سمویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب
عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علوی محشور میشوند والهامات ایشان باو میرسد و اگر
نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود بمقتضای قوله تعم فی سورة الانعام و ان الشیاطین لیوحون الی
اولیائهم و جسمهای شیطانی میشود و بعد از حرک تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقاب
بانست و اثر تعلقی مترتب بر ابدانست چنانچه ترتب اثار در رسیدن بثواب و عقاب نفوس اموات از ابدان
صالحان ایشان که دلالت تعلق است ظاهر و هویداست **مثل** قوله تعم فی سورة ال عمران و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون که دلالت بر تعریف حال شهدا است و رسیدن ایشان بثواب
کرامات خویش و مصداق بر صدق حقیقت این معنی در عالم حس و شهادت اثار بقای ابدان و ظهور خوارق
عادات و کرامات است از قبور ایشان که دلیل است بر ترتب اثار تعلق روح بر بدن **بمنزله** ترتب اثار بقای
صادقه نایم بر بدن او چنانچه **ایضاً** عکس این معنی است در ترتب اثار تعلق ارواح اهل عقاب نسبت بابدان
ایشان که نعوذ بالله از اخبار احوال ایشان وارد است بقوله فی سورة الروم و اما الذین کفروا و کذبوا
بایاتنا و لقاء الاخرة فاولئک فی العذاب محضرون **و نیز** مصداق بر صدق و صحت حقیقت این معنی در
عالم شهادت که دلالت است بر ترتب اثار تعلق عقاب نفوس و ارواح ایشان نسبت بابدان عنصری ایشان
فنای ابدان و عدم ظهور معجزاتیست از خوارق عادات و خلاف ان کشف و کرامات **بمنزله** ترتب اثار در رؤیای کاذبه — الکاست
نایم نسبت باعضا و جوارح او که ناشی از تخیلات شیطانیست مشاهده ان ما بین زمین و اسمانست از قبیل
امور اسباب احتلام و الاستجلال و امثال ذلک از برای نفس و روح نایم و حال اینکه ترتب اثار تعلق بدنی
نسبت باعضا و جوارح متناوبست چنانچه بر بدن او در حالت احتلام روی خواهد داد در وقت دیدن نفس و روح — نایم وقت تمثال
اسباب احتلام را و حالات دیگر و جهیست از برای تحاصل اید در وقت دیدن نفس و روح او الا تجربه — در عالم رؤیا
و حدیث و امثال اینها اف در دعوت که برهن دلالت که بر هم بیدار شده از خواب غفلت حسی و بیقوا
که حاجت بدلیل دیگر نباشد **نیز** اگر سابقاً محقق شد که انسان خود امتوجه و نمونهٔ عالم کبیر است پس هر — در حقیقت وجود
دلیل که در عالم کبیر موجود است انتهای حقیقت هر چه در نظر نمونهٔ او در خود انسان هویدا و نمودار — مختصر صفات عالم مثال
از انجاست قوله تعم فی سورة الذاریات و فی الارض ایات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مضمون انکه

اصل اول از دیباچهٔ پنجم از اصول خمسهٔ دین اثبات مقدمهٔ معاد جسمانیست از حین موت و عالم برزخ الی یوم البعث والمعاد بدلایل نقلیه و براهین عقلیه

در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود صانع و علم و قدرت و رحمت و حکمت او تا نزاع یعنی موحدانرا که در طریق سوی پروردگار که موصل است بمعرفت یقین در سلوک نموده اند و بعضی نقل دلایل واضحه و نزد ریب و شک از قلوب خود دور کرده و در نفسهای شما نیز نشانهاست که دلالت بر کمال علم و قدرت صانع آیا پس نظر نمیکنید استفهام در معنی امر است یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیلهٔ آن عالم شوید چه هر کس این آیتها را در نفس خود نه بیند و در صحف وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه ننماید از حیوة خود محظوظ نشود و مآل او در نشأه آخرت بندامت و حسرت کشد لهذا دلیل عقل بر اثبات حقیقت وجود عالم برزخ و مثال و کیفیت متعلقات آن آثار و علامات دلایل آفاق و انفس خواهد بود و آیات کتابیه و احادیث نبویه که دلایل نقلی باشند در اثبات آن دلالت تنبیهی دارند بعنوان بیداری که حضرت صحیح البصیره از خواب بیدار کنند زیرا که در طریقه اهل اسماع یعنی شنیدگر مردمان در خواب غفلت اند و نسبت غفلت بچشم عقل چون نسبت خواب بچشم حس پس کار پیغمبران در این راه همین باشد که مردم را از خواب غفلت بیدار کنند پس اگر عقل انسانی در سلوک راه ظاهر و استدلال از آثار بر مؤثرات استقلال نداشتی چندین تعجب مستبعد بودی و بهمین سبب آنانکه بعد از بعثت انبیا و بیدار کردن انبیا مر ایشانرا ایمان نیاورده اند محقق ایشانرا در کلام مجید اهل جحود و عناد خوانده بقوله فی سورة النمل فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین لهذا ایشانرا در قرآن بر سبیل تعجب چندین موضع امر استفهام محض بوده که افلا تبصرون افلا تعقلون افلا یتفکرون افلا یتدبرون اولم یتفکروا فی انفسهم آیا تفکر نمیکنند در حقیقت نفسهای خود که نزدیکتر است بایشان از چیزهای دیگر تا محقق شود برایشان که خدا تعالی چنانچه قادر بر ابداع مخلوقاتست قادر بر اعادهٔ آنها نیز خواهد بود پس هم چنین تفکر بحقیقت نفس که نزدیکتر بانسانست از چیزهای دیگر محقق شود مر انسانرا آنچه معرفت او مضمر است در مسئلهٔ برزخ و عالم مثال که محل بودن اوست از حین موت الی یوم یبعثون که بتعبیر تعالی تعم است و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون الحاصل از انجا و از این جهت باشد دلیل بر اثبات حقیقت عالم برزخ و مثال استدلال بعالم آفاق و انفس لهذا همین دلایل جستن عالم کبیر آفاقی و انفسی اثبات حقیقت عالم برزخ و مثال شود چه از حیثیت وجود آن و چه از حیثیت مکان او و چه از حیثیت چگونگی و کیفیت بودن حقیقت انسان در آن و چه از حیثیت ترتب آثار و تعلق او بنسبت بدن عنصری او و از حیثیت عدم معدوم و میت بدن عنصریه با اینکه در عالم حس معدوم است زیرا که حق سبحانه و تعالی مؤمنین را میکند بر تفکر و تدبر میفرماید فی سورة الروم اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی در این آیه استفهام کرده که آیا تفکر نمیکنند در نفسهای خویش که مرآت پای ممکناتست چه هر چه در آفاق است نمودار آن در انفس میتوان یافت خالق کونین که بنا یاد داشته اند که بنا فرموده خدا تعالی آسمانها و زمین را و آنچه در میان آسمانها و زمین است مگر با حق و غرض صحیح نه برای بازی بلکه از برای جهت استدلال بر وجود

یعنی عالم آفاق و انفس

تقدیر و برای قدرت

و برای تحقق تام برده شده که نزد آن منتهی شوند و آثار آنها باقی نماند نعوذ بالله که از این آیت معلوم میشود که تفکر در ذوات آنها و انعدام آنها باعث آنست که بما سوای سموات و ارض و ما بینهما فانی اند و وجود آنها را انتهائی نیست و هیچ یک از آنها باقی نمانند بلکه بعدم منتهی شوند بجهت تقدیر وقت تام برده شده چنین که سرحد معین و نهایت است بعد از ظهور و آنچه در بواطن استعداد داشتن از سعادت و شقاوت که بروز یافته است و از تکالیف فارغ شده اند و بتوفیت ایشان در این دار بقا نمانده است پس فنا و انعدام خلایق در این دار بواسطهٔ بقاء اشکال است و مخلوقات واجب العدم نیستند بلکه گفته اند که جایز العدم اند چه محتمل است که حق تعالی امر حادث را ابد الآباد باقی بدارد چنانچه بقاء جنت و نار و مؤید این مقال است که مخبر صادق خبر از آن داده و ایضا سابقا بدلالت عقل و نقل نیز محقق شد که غرض الهی از حضرت خلق اظهار رحمت است بطریق صفت عدل معین و نهایت ظهور رحمت و عدل او بجانب تکمیل او وجود در سرای باقی است لهذا مخلوقات جایز العدم اند که بجلیا بعدم منتهی شوند و واجب العدم نیستند برای سر ظهور و نتیجهٔ غرض در سرای باقی و هو المطلوب پس هر گاه این معنی دانسته شد که غرض الهی از حضرت خلق اظهار رحمت و عدالت از مبدأ تا معاد در معنای حقیقت وجود انسانی در عالم واقع و وقوع دار دنیا پی یافته خواهد شد که نفس بعد از موت نیز باقیست و معدوم نشوند مگر بتفریق اجزاء چنانچه در قصهٔ حضرت ابرهیم که در معاد گفته شود بر تو معلوم خواهد شد طریق اجتماع اجزاء بدن بعد از تفرقهٔ آنها چنانکه ایضا از تمثیل آثار نادیده ناجار و اتحاد و غیر ذلک و هم چنین از تمثیل کیفیت تعلق روح و نفس تام نسبت ببدن عنصری او که بمنزلهٔ شعاع آفتاب نسبت عنصریه او که سابقا محقق شد یعنی بر تو محقق شود و ایضا تمامیت ارتباط و اجتماع در وجه بودن عالم شهادت و ملک و عالم غیب و ملکوت که خلق انسان و من تبع او نشده است مگر بواسطهٔ ارتباط و اجتماع این دو عالم نیز بطریق حقیقت کیفیت بقای نفس و روح و تعلق آنها نسبت ببدن عنصریهٔ انسان بعد از موت الی یوم یبعثون که امر بین الامرین عالمین است از مظاهر صفت عدل تکمیل او و فی دانسته و یافته تو خواهد شد مطابقت دلایل نقلی از آیات و اخبار وارده بر آن زیرا که این معنی مصداق حیثیت که از تخصیص و دستور العمل موضع صحیح آیات الله است در کتاب مبین که اشاره فرموده از عالم شهادت و ملک بقوله فی سورة آل عمران قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء و از عالم غیب و ملکوت بقوله فی سورة الانعام وکذلک نری ملکوت السموات والارض الخ پس عالم شهادت و ملک آنست که شهود و ظهور و حس تو است و عالم غیب و ملکوت پر از مراحل و منازل و شهرهائیست در غیب این عالم که از چشم ظاهر مخصوص انبیا و اولیا است چنانچه بر حضرت ابرهیم منکشف و نموده شد از ذروهٔ عرش تا تحت الثری و هم چنین بر پیغمبر خاتم در لیلة الاسری کقوله تعالی سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الخ و قوله تعالی فی سورة النجم وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی الخ پس هم چنین نموده شد آن عالم بر انبیا کرام و ائمهٔ اطهار علیهم السلام چنانچه از

جلیا: بر انکشافتن و کشیده شدن لغه

جایز: روا و گذرنده لغه

از دار فانی

ماثلة: یعنی مانند شدن لغه

جمله مراحل و منازل و شهرهای اوست جابلقا و جابلسا و حضرت امیر المؤمنین طی مراحل و منازل آن شهرها
نموده و منکشف بر آنحضرت که در اخبار و آثار وارد شده است چنانچه ایضا اشیع در حق هریک از ائمه اطهار
واحدا بعد واحد ماثور است که آن عالم در نظر ایشان نماینده و منکشف است بطریقیکه قائم ایشان حضرت
صاحب الزمان و حجة الله العالمین غایب در آن و از انظار اهل این عالم مختفی است پس کسی که قادر بر رویت
آن عالم باشد قادر بر رویت آنجناب حجة باشد از اینجا و از آنچه گذشت باشد عدم رویت آنجناب در عالم ظاهر در
انظار ظاهره زیرا که آن عالمی است در غیب این عالم متوسط میان مجردات و مادیات که نه بکثافت دنیا است
و نه بلطافت آخرت و میانه این دو عالم غایت دوری و نهایت محجوبیت بعد المشرقین لهذا میانه اهل
عالم ظاهر با اهل عالم غیب ملکوت از حیث کثافت و لطافت غایت دوری و نهایت محجوبیت بعد المشرقین
از این جهة رویت آنجناب بتوسط اهل عالم ظاهره در زمان در غایت دوری و نهایت محجوبی باشد بعد المشرقین لهذا
از این بابت باشد که در اخبار و آثار رسیده است که هر که ادعای رویت آنجناب را کند در عالم ظهور در
حس و شهادت او را تکذیب کنید در این ادعا که کذاب و مفتری است پس اینکه گاهی از اوقات بعضی از
اشخاص و بسیاری از معتمدین و مقدسین و موثقین نقل شده است که بخدمت آنجناب در اماکن متعدده
رسیده اند و او را دیده اند و لکن نشناخته اند و یا آنکه شناخته اند بجهت حکمت و مصلحت الهی که آن در نظام
امور دین و دنیا و موجب زیادتی اعتقاد ایشان و سایرین از مردمان بوجود مبارک او است با
که از پرده غیب او در عالم حس و شهادت بمحل ظهور جلوه داده بر اشخاص مذکوره اهل هر زمان بحسب مراتب — تعلیل از مح
حال ایشان پس این معنا منافات با حدیث مذکور ندارد زیرا که حدیث مذکور که هر کس ادعای مشاهده مرا
نماید کذاب و مفتری است مراد کلیست که ادعای مشاهده و دیدن او را در زمان غیبت کبری نماید بجهة
اغراض باطله فاسده کاسده دنیویه که موجب فساد است و این خلاف از ادعای مجعول باشد زیرا
که ادعای اول از اشخاص معتمدین و مقدسین و موثقین شیعیان خالص اثنی عشریه الله که دارای عالم قدس
و ملکوت میباشند مطابق آن عالم لهذا بحسب اسباب ایشان آنجناب را بمقتضای حکمت و مصلحت الهی امور دین و دنیا — بنحو تنقیح ... کیفیت آن و اغراض باطله مح
مشاهده خواهند کرد بخلاف ادعای اشخاص دیگر که عکس اشخاص اول اند و مرتبه اسفل اند و نیز البته الغای ایشان
در مشاهده آنجناب کذب و افترا است پس جمع ما بین الامرین بصحت حدیث مذکور و ادعای اشخاص مسطوره
باین تحقیق استوار و محکم آید زیرا که اشخاصیکه مدعی رویت آنجناب بنحو از حیث شناختن در حال حضور
و چه از حیث نشناختن و التفات بعد از غیاب او بحد تواتر معنوی رسیده است چنانچه در کتب علمای اعلام
کثر الله امثالهم ثبت و ضبط است من جمله کتاب غیبت آن از مجلدات بحار و کتاب نجم ثاقب که بنزد رساله او مختصر
و منتشر کننده است بر مقصد نسبت بکتب دیگر و در این فرع پس رجوع باید اثبات مدعا شود از آنجمله — باعث اطمینان مح
حکایات مسطوره در حکایت آیة الله سید سند و عالم مسدد فخر الشیعه علامه طباطبائی بحر العلوم اعلی الله
مقامه الشریف است در مسجد سهله و مکه معظمه و سرداب مطهره و حرم امیر المؤمنین علیه السلام و حکایت جناب

مولی سلماسی است طاب ثراه که ناظر امور جناب سید مذکور است و آن در حکایت هفتاد و چهارم کتاب مذکور
مسطور است که نقل کرده است که من حاضر بودم در محفل افاده جناب بحر العلوم قدس سره که شخصی سؤال کرد
از او از امکان رویت طلعت غراء امام عصر علیه السلام در غیبت کبری و در دست سید قلیان بود و مشغول
کشیدن بود پس از جواب آن شخص ساکت شد و سر بزیر انداخت و خود را مخاطب کرد و آهسته میفرمود
و من میشنیدم که چه بگویم در جواب او و حال آنکه آنحضرت مرا در بغل کشیده و بسینه خود چسبانید
و وارد شده تکذیب مدعی رویت در غیبت و این سخن را مکرر میکرد آنگاه در جواب سائل فرمود
که از اهل عصمت علیهم السلام رسیده تکذیب کسیکه مدعی شده دیدن حجة علیه السلام را و بهمین در کلمه قناعت
کرده و با آنچه میفرمود اشاره نکرد و هو المطلوب پس سر عدم اظهار رویت آنجناب در نزد این اشخاص
جلیل بسی واضح و روشن است زیرا که غیبت آنجناب از اسرار الهیه است و مقتضی حکمت پس اگر مصلحت مقتضی
بود باظهار رویت علی رؤس الاشهاد پس چرا حکمت مقتضی غیبت او میشد لهذا چنانچه غیبت آنجناب مقتضی
حکمت و از اسرار الهیه است و اسرار الهیه باید محفوظ از افشاء و اشتهار بین الناس و خلایق باشد از جهت
حتی الامکان این اشخاص که نایبان آنجناب میباشند اسرار الهیه را چون مستور بعد از نبیکان محفوظ و
مستور میدارند چنانچه در فقرات جامعه ایشان اشاره با آنجناب است که و حفظة سر الله فبحق من
ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه لهذا ایشان نیز آن را پنهان داشته و امانت حفظ کرده شد و الاسرار
المخزونة و الامانة المحفوظة لهذا پس از این جهة تمکین رویت آنجناب بر نایبان آنجناب که مراتب عالم قدس
و ملکوت را دارا میباشند ممکن هستند و افشاء رویت آن بین الناس و خلایق مستور و محفوظ میدارند مگر
بر اشخاصیکه بیگانه آنجناب نباشند چنانچه خود آنجناب نیز از افشاء بعض اسرار با محرمان خود را اشفاء میکردند — بمقتضای حکمت و مصلحت مح
که آن جمله اینها است که ظاهر بودن حضرت حجة است خود را بعض خواص خود در عالم حس و شهادت که مقتضی
حکمت و مصلحت در تحکیم احکام دین بوده چنانکه آنچه گذشت از حکایت مقدس اردبیلی قدس سره که در مسجد جامع کوفه برای امر دین
خدمت آنجناب مشرف شده و در کتب علما و کرام ثبت و ضبط است و انتقام را کچاب نیز که حکایت او و امثال آن الله
ثبت علیک بقلم مذکور زیرا که مناسبت ذکر اینها در این مقام بطریق اجمال برای اثبات عالم ملکوت است
که در غیب عالم حس و شهادت مختفی است و حرف آن از سر زبان در رفته است و شرح آن از بیان
دور است بلکه حکایت اوضاع آن در گوش اهل عالم ملک و شهادت بعینها مثل حکایت ژنده پوش
و اوضاع عالم شاهی است و آن مشهور است که درویش ژنده پوشی روزی در پای دیوار
دیوان خانه شاهی خوابیده بود و دختر پادشاهی در قصر خود که مشرف بر آن درویش بود نظر
انداخت صورت و سیمای درویش را دید و عاشق و مفتون شد و بعد از مدتی که آثار عشق
بچهره او افتاد دایه او از او استفسار نمود و مبالغه در جهت و سبب او کرد تا آنکه سبب آن سر را بروز
داد و بطاقتی شب و روز خود را گفت که من دایم در پی تدبیر وصال او با درویش برآمده و در تفحص

شد تا آنکه درویش را در خرابه یافت و طرح آشنائی با او انداخت و او را بخانه برد تحفه و هدایا چیزی نیز
نواخت بعد یکروزی حلوائی که در او داروی بیهوشی کرده بود بجهة او برد و او خورد ساعتی شد بیهوشی
برو غالب آمد و ایر[?] حمالی آورده و او را برداشته بقصر [?] برد لباس ژنده او را بیرون کردند و او را
پاک و پاکیزه کردند و لباس پادشاهی براو پوشانیدند درویش چون بهوش آمد عجب عالم و عجب کاخی
و عجب اوضاعی را دید متفکر و متحیر گردید که در خوابست یا بیدار خلاصه مدت مدیدی بکر رفع شبهه او شده
یقین نمود که [?] است بیدار که در بیداری بکار او امر و در تعیش و لذت میگذرانید تا آنکه [?] بگشت
و دختر از صحبت او سیر شد دایه را انجا را از سیری خود نمود دایه همان تدبیر اول او را با لباسهای
ژنده در همان خرابه و همان موضع اول برد و خوابانید چون بهوش آمد دید همان خرابه و همان وضع
اول بعد خلاصه معلوم است که چه حال بر او دست داد و علی الاتصال بیاد الآت و لذات آه و ناله میکرد
و هر کسی میرسید که تو را چه میشود آن بیچاره ساکت بود و سخن نمیگفت بجهة آنکه هیچکس سخنهای عالمیکه او دیده
بود باور نمیکرد قال الشاعر همان بنود جهان اخر که دیدی ه نه مالا [?] آخر شنیدی ه بیان [?]
ز ابن عباس ه شنو بیچون ثبوت را بنیک بشناس خلاصه دلیل بر وجود این عالم در نفوذ آنکه ندیده است
آیا بحث که فرموده که ولله غیب السموات والارض وکذلک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض الخ به تحقیق
و بیانی که در سطور بیرون تحقیق شد که در غیب عالم ملک عالم ملکوتی مختفی است که او را عالم برزخ و مثال نامیده
و متوسط است میان مجردات و مادیات که نه بکثافت دنیاست و نه بلطافت اخرت فهو المطلوب پس هم چنین
از مدارج طریقه صفت عدل انسان فهمیده که یکی از موجودات و عالم اصغر است و حاوی عالم موجودات مندمج
بمنزله عالم کبیر ایضاً عالم ملکوت و غیبی را در تعبیه مراتب انفس که و لقد کرمنا بنی آدم است نسبت بعالم آفاق
ازین جهت گفته اند که حقیقت انسان متقوم نتوان بود مگر از دو جهت که یکی انسانیت بالقوه و بدیگری انسانیت
بالفعل و تقوم حقیقت انسان از نفس و بدن بغایت شبیه است بتقوم حقیقت جسم از ماده و صورت
و لیکن انسان بدو معنی اطلاق کرده شود یکی انسان محسوس و دیگری انسان معقول در انسان
محسوس بدن بجای ماده است و نفس بجای صورت و در انسان معقول نفس بجای ماده است وجهه
کمالات مکتسبه بوساطت بدن بجای صورت و هر فرد از افراد انسان انسانیت بحسب معنی اول اعنی
انسان محسوس لیکن انسان بمعنی دویم اعنی انسان معقول نیست مگر بعضی از افراد انسان که انسان کامل
عبارت از آنست پس حقیقت انسان مرکب از دو جسم لطیف و کثیف است که صفات نفسانیه راجع
بجسم لطیف که روح عبارت از اوست و صفات بدنیه راجع بجسم کثیف که بدن عبارت از اوست و ظهور
تحقق هر یک از صفات مشروط است بمخالطت و مشارکت هر دو جسم با هم که بعد از تفرق جسمین مظهر صفات
خود تواند بود بمنزله عالم آفاق کبیر که تمثال عالم حس و شهادت در عالم غیب ملکوتی مظهر باشد کما قال الله تعالی
فی سورة الحجر و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و فی الصافی عن [?] فی العرش

تمثال

تمثال جمیع ما خلق الله من البر والبحر قال هذا تاویل قوله و ان من شیء الخ و قوله تعالی فی سورة الرعد و کل
شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال لهذا هر موجودی از موجودات این عالم را مثالی
در این عالم متوسط قائم بذات خود مثل الحرکات والسکنات والاوضاع والهیئات والطعوم والروایح
و غیر ذلک من الاعراض چنانچه صورت آینه و صور خیالیه قائم بذاتند و هم از موجودات عالم مثال — وصور عقلیه
باشند که در مظاهر آینه و خیال و عقل بر انسان ظاهر شوند و کذلک الصور التی یراها الانسان فی المنام
و ایضاً ملائکه که اعتقاد بوجود ایشان از ضروریات دین مبین است و جن و شیاطین تماماً از موجودات عالم مثال
باشند که در مظاهر هوا یا آب برای جماعتی ظاهر شوند پس از اینجا متحقق خواهد شد که تفرق جسمین انسان
در حین موت هر یک مظهر صفات خود تواند بود چنانچه موجودات عالم مثال از مظاهر آینه و خیال و عقل
قائم بذاتند و مظهر صفات جسم و راجع باو نیند بخلاف الصور التی یراها الانسان فی المنام و حاجز بین الشیئین
عالم مثال باعث ابطال مخالطت و مشارکت جسمین لطیف و کثیف نشود چنانکه ملائکه و جن و شیاطین
که از موجودات عالم مثالند باعث ابطال مخالطت و مشارکت جسمین انسان در عالم شهادت نشوند بلکه
حاجز بین الشیئین عالم مثال از آفاق و انفس که بعد از صفت عدل متمکن هر یک است باعث مماثله — مماثله جبینی میماند شدن [?]
جسمین انسانست که موضوع مجرد را در این عالم به سبیل تنزل که قبول تلبس بمقدار و شکل نماید و وجود
موجود مادی در او در این سبیل ترقی که خلع ماده و بعضی از لوازم ماده مانند مستوضع نمود لهذا
حاجز بین الشیئین واسطه مماثل شیئین است بهم دیگر که از یک جهت مناسبت و مشابهت باشد
عالم اجسام را بعالم ارواح و از جهت دیگر مناسبت و مشابهت باشد عالم ارواح را بعالم اجسام
تا تلاقی جسمین باعث ارتباط و تعلق بهم [illegible] هر یک باشد بدیگری برای نوع منافع بسیار
که متفرع است از نعمتهای گوناگون الهیه که موضع خلقت و علت خلق برای اینها ست چنانچه کنایه اثبات
این مدعا که فطن لبیب را بطریق مجهود الاهی حاصل آید نکته ایست در قوله تعالی فی سورة الرحمن که
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان معنیه آنکه میان این بحر مانع و واسطه هست بقدرت
قادر بیچون جلت قدرته که از رفع نمیتوانند بمماحت و مخالطت احدهما بدیگری و غالب بر یکدیگر
نمیشوند و ابطال خاصیت یکدیگر نمیکنند و عذوبت دریا عذب بحال خود [?] دریای شور و تلخ بطرف
نمیشود و شبهه نیست که در بین منافع بسیار متفرع و نعمتهای گوناگون از آن متنوع است از نحت
که حق تعالی فرموده فبای آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان بیرون میاید از این دو بحر مروارید
بزرگ و مرواریدهای خورد و نیز غواصان معروف و مقرر است که لؤلؤ ما حاصل نمیشود مگر در جائی که آب
عذب و تلخ با هم تلاقی کنند چنانچه مؤید بآیتست قوله تعالی فی سورة الفرقان و هو الذی مرج البحرین هذا
عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا بی تحقیق سخن در این مقام عجب نیست
انکه اجزای هر عنصری آنست که متلاصق و متشابه بیکدیگر باشند در کیفیت زیرا که بصریح قوله تعالی فی سورة

الانبیاء و جعلنا من الماء کل شیء حی تمام موجودات عنصری در ماده و صورت شان با هم شریکند نهایت هر
کدام نوع صورتی دارند شمل بر بعضی آلات و هر آلاتی حاوی و مشغول بعضی الات تا تمامًا شریکند در تمام
همین کیفیات مانند پری که باید در شریکت در انسان چه اعظم مواد جمله مخلوقات آب است و حیات هر چیز
بانست از بخارست که حسین بن علوان از حضرت صادق علیه السلم طعم آب را پرسید حضرت در جواب فرمود طعم
الماء طعم الحیوة قال الله تعالی سبحانه و جعلنا من الماء کل شیء حی لهذا انسان که ایضًا اعظم مواد جمله او آب است پس
بمنزله آب اجتماع بحرین و برزخ بینهما نیز دارد و ثابت باشد و بملاحظه مضمون الخ مستفاد از اخبار
و شیعه و روایات صحیحه در تاویلات آیه شریفه مرج البحرین یلتقیان الخ معلوم و وارد بود انست بر اجتماع
نوع علایق بحرین و برزخ بینهما در انسانی تحقق است بجمیع مراتب عالم انفسیه نسبت بمراتب عالم آفاقیه
نیز بمعنی بالغی که از نعمتهای عظیم و آلاء جسیمه ربانی است چون بعضی ظاهر و باطن از نعمتهای ظاهره حسی متنوعات
و ان بر ای این آیه شریفه در باطن معانی بسیار است که دلالت دارند بر مدعای ما که ذکر ایمقام را گنجایش
تمامت ذکر و بیان آنها را ندارد در موجله مفاد از جملگان اخبار و شیعه روایات صحیحه وارد بوده در تاویلات
بو محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین که علی بن ابیطالب و فاطمه طاهره و حسنین علیهم السلم باشند چنانچه در
تفسیر ابی علی ابن محمد ابو همام حسن باسناده عن یحیی بن سعید القطان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول فی قول الله تبارک
و تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان قال علی و فاطمه بحران عمیقان لا یبغی احدهما علی صاحبه یخرج منهما
اللؤلؤ و المرجان قال الحسن و الحسین علیهما السلم پس از این جمله که روایات صحیحه و اخبار و شیعه وارد بود انست معلوم
شود که ال عبا بحار امثال حجت الهی اند و اصداف الطاف ناامتناهی و سفن نجات دنیوی و اخروی چه بصلاح
هادیه ایشان از ظلمت ضلالت خلاص میتوان شد و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت
برهنه نمل غوث و فلاح میتوان رسید وایضًا یکی دیگر آنکه مراد از دو دریا دریای خوف است و دریای رجا که
از این دو احوال اخلاق نیکوی بسیار حاصل شود که بعضی بلند مرتبه است و بعضی پست است وایضًا معنی دیگر
اینست که مراد دریای قبض و بسط الهی است که بر دریای عطا و منع تعبیر شده است که از این دو دریا خلایق
بزرگ و کوچک خلق میشود وایضًا معنی دیگر گفته اند که این دو دریا اشاره بهمان ضدیت است که فیما بین
عقل و جهل و نور و ظلمت و سعادت و شقاوت است که بسبب آن محال است که داخل یکدیگر بشوند یعنی احدهما
بدیگری منقلب بشود وایضًا یکی دیگر از معنی دو دریا گفته اند دریای دنیا و عقبی است و بینهما برزخ قبر است
تا یکی بدیگری بغی نکند وایضًا معانی دیگر نیز گفته شده است که در خور ایمقام نیست ولی از جمله معانی باطنیه علاقه است
که مناسب ایمقال است همان ضدیت فیما بین عقل و جهل و نور و ظلمت و سعادت و شقاوت است که گفته اند از
برای هر یک از عقل و جهل بالنسبه بتمام عالم خود و بحرین افراد و اجزا و مقدمات و شروط تا مجمع البحرین محل تکون
بنی آدم علاقه میباشد بانواع علایقات بطریق ترتیب و تقدم و تاخر در ما بین آنها با این نحو که اول از آن
علایق مثلاً علاقه عقل بوجود عالم نفوس و ارواح است و بعد از آن و بواسطه آن علاقه بوجود عالم مثال
واشباح است

علاقه بالفتح آمیزش و دوستی [illegible]

واشباح است و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود عالم اجساد سماوات است و بعد از آنها و بواسطه آنها علاقه
بوجود عناصر و طبایع اربعه است یعنی آتش و باد و آب و خاک و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود معادن
و نباتات و حیوانات است و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود طبایع بنی آدم است و بعد از آنها علاقه
بوجود مزاج آنهاست و بعد و بواسطه آنها علاقه بوجود اجساد و ابدان آنهاست و بعد و بواسطه آنها
علاقه بوجود اشکال آنهاست و بعد و بواسطه آنها علاقه بوجود نفوس و ارواح آنهاست و بعد و بواسطه
آنها علاقه بوجود عقول و ادراکات آنهاست و بهمین نهج علاقه او مستحضا بعض آنها از اذواق و مسالک
و ملابس و سایر امور معیشت آنها هم چنین و بهمین طور است انواع علایق جهل بعوالم خود با تفاوت
جنسیت باین معنی که تمام عوالمیکه از علایق عقل بهم رسیده است نورانی و علیینی و سعادتمند
میباشند و تمام عوالمیکه از علاقه جهل بهم رسیده است ظلمانی و سجینی و شقاوت پیوند میباشند
و در برابر عالم سموات علویه عقل عالم ارضیه سفلیه میباشد و در برابر نفوس و ارواح مقدسه خیره
عقل نفوس و ارواح مجسمه شریره میباشد و در برابر عقول و ادراکات عقل جهلها و بلاهتها میباشد
بهمچنین در تحقیق مسطور است و علاقه هر یک از آنها بعالم سابق مقدم است و شرط علاقه آنهاست بعالم لاحق
و کمال و نقصان علاقه آنها بعالم لاحق تابع کمال و نقصان علاقه آنهاست بعالم سابق پس هر قدر
که علاقه سابقه اتم و اکملست بهمان قدر علاقه لاحقه اتم و اکمل میباشد و هر قدر که انقص است
بهمان قدر و انقص میباشد مثلاً اگر علاقه نفوسیه بنی آدم تمام است علاقه عقول و ادراکات انهم
تمام است و اگر علاقه نفوسیه نقصان دارد علاقه ادراکیه هم نقصان دارد و برابر این قیاس بود فی کلها
بلکه وایضًا باید دانسته شود که کیفیت هر یک از این علایق عقل و جهل مثل کیفیت علاقه روح انسانیست
بتمام بدن و اعضا و علاقه آفتاب بتمام اقالیم و علاقه سلطان بتمام مملکت و علاقه شاخص و
ذی ظل بظل خود که بنحوی است که هیچ جزو از آنها در محالی و مجالی تعلق آنها داخل نشده است و حلول
نموده است ولیکن تمامًا آثار و صفات و کیفیات آنها در آن محال و مجالی ساری و سایر است
بطوریکه اگر فرضًا آنها منعدم بشوند هر آینه بقاء و ثبات در یک طرفة العین از برای محال و مجالی
باقی نمانند و این قسم از علاقه و تعلق و تصرف معنی مضمون است که عبارت از آن که از منبع چیزی
کم نیاید و تغییر و تحول بان راه نیابد خلاصه کیفیت علاقه هر یک از عقل و جهل بعوالم خود شان در
جمیع تعلقات بیک نهج است لقوله تعالی و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم پس چنانکه
علایق و منوطات هر یک از عقل و جهل تا آنکه بکره محل تکون بنی آدم میرسد محتاج ببرزخ و وسایط
و بدون برازخ و وسایط ممکن نیست که از آنها در دو عالم بنی آدم برسد و واسطه و برزخ در سلسله
عقل در هر عصری رسول یا وصی رسول اعظم میباشد و آن قطب اصلی و مدار حقیقی دایره دین میباشد
و کره که مقام بنی آدم است میباشد و در تحت آن نیز وسایط و برازخ بالنسبه بدیگران و بعیدان

از ان بحسب مرتبه تا اخر سلسله عقل میباشد چنانکه در کتاب مذکور مسطور است و از اینجا بر تو محقق شود
سر تاویل ایه شریفه مرج البحرین یلتقیان بمحمد و اهل بیت او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بواقی تاویلات — بینهما برزخ لا یبغیان
وارده بوان بطریق مذکوره وایضا سر وجهت تمکین رویت حضرت حجت و قطب دایره امکان مر نایبان
انجناب و اکابر ایشان از اقطاب و وسایط و برازخ ما بالنسبه بدیکران و بعیدان از انجناب بحسب مرتبه تا اخر
سلسله عقل که محتاج اند بوسایط ما بین خود و قطب وجود و حقیقی عالم امکان که منزله روح انسانی دارد
بالنسبه باعضا و جوارح انسان در عالم امکان از اینجاست که در احادیث متواتره رسیده است که لو
ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها کما یموج البحر باهله یعنی انکه اکر امام برداشته شود از روی
زمین در یک ساعت و یک لحظه هر اینه موج میزند زمین باهلش همچنانکه موج میزند دریا باهل دریا
یا مراد انستکه زمین متلاشی و منعدم میکردد چنانکه در روایت دیکر است که لو بقیت الارض بغیر
امام لساخت یعنی اکر باقی بماند زمین بغیر امام هر اینه میکدازد و از هم میپاشد و از اینجاست ایضا قوله
تعالی فی سورة الفاطر وان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی نبوده است هیچ امتی مکر انکه بوده است در ان امت
رسولی و کذا شتر است با ایشان در زمان فترت که پیغمبری نبوده لیکن علمای از اوصیا ان علم
بوده اند که مردمان را انذار میکرده اند لهذا ایشان نیز وسایط و برازخ میان خالق و خلق باشند
برفع بعثت ایشان نظام امر دین منتظم و با نجام رسد وهو المطلوب پس از اینجا بر تو محقق و معلوم شد که
حاجز بین الشیئین امریست بین دو امر که ببراد صفت عدل متمکن عالم افاق و انفس که باعث مماثلت ذو
جنبتین انها و ارتباط اجتماع هر یک بدیکری خواهد شد چنانچه اشاره شد خلق انسان و من تبع او نشده است مکر بواسطه
ارتباط و اجتماع این دو عالم و حاجز بین الشیئین واسطه ارتباط اجتماع شیئین ذو جنبتین در حاق وسط
لهذا از بیان از تحقیقات مسطوره و انطباق ایات و اخبار مذکوره بر فطن لبیب روشن خواهد شد که
انسان نیز که از جزو اجزای عالم کبیر و اشرف از انست بحسب مراتب بنا صفت عدل چون عالم کبیر که دارای
عالم ملکوتی و اشباح و ظلالست ایضا او را عالم ملکوتی و اشباح و ظلال از امور موجودات عالم اشباح و ظلال
عالم کبیر خواهد بود در حال الحیات و بعد از موت تا حین قیامت که حشر او که نفس ناطقه در عالم برزخ متعلق باو
یا متصور باو میباشد با بدن عنصری و جسم ظاهری دنیوی شود چنانچه عالم ملکوتی و اشباح و ظلال عالم کبیر از
حال موجود و برقرار است نه بعد از فنا ان موجود و برقرار شود پس چنانکه عالم ملکوتی و اشباح و ظلال
حال در عالم کبیر موجود و برقرار است همچنین ان عالم حال الحیات ایضا در کار عالم نفس صغیر موجود و برقرار
باشد چنانچه کیفیت وجود و اثار این دو عالم غالبا در رؤیای نائم بر او هویدا و روشن است که جای انکار
و توقف و محل شک و ریب نیست زیرا که این بر واضح و روشن است بر شخص نائم در رؤیای خود
به اندک زمانی طی مراحل بعیده کرده و سیر عجایبات غریبه را مینماید و حال انکه بدن عنصری او در محل
خود و اعضا و جوارح او نائم و برقرار است و با بن الات عنصریه عالم بیداری درک ان نمیتوان نمود

چنانکه

چنانکه در حال رؤیا هیچ کونه اطلاعی بر این عالم عنصریه باشد و مع ذلک نتیجه اثار قضایای ان عالم که در
رؤیای صادقه نائم رخ داده است در عالم بیداری این عالم حاصل است خواه ان قضیه بوجود امده
باشد یا نه مثل قضیه رویت نائم حالات و کیفیات اموات را و امثال ذلک و یا مثل قضیه رویت
نائم کیفیات قضایای که هنوز بوجود در عالم ظهور نیامده اند لکن در علم حکمت الهی کذشته که مقتضی وجود هست
از این جهت کانه بمنزله وجود است چنانکه حدیث عن الصادق ان فی العرش تمثال جمیع ما خلق الی اخر که کذشت
کذشت کتابه با یتمام باشد وایضا قوله تعالی فی سورة یوسف وقال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع — ادنی
عجاف و سبع سنبلات خضر الخ که در قضیه رؤیای ملک و تاویلات از این جهت باشد وایضا موید این باشد
انچه را که خبر داده اند بانبیا حجج در قضیه کربلا کانه بعینها بوده با ظلال و امثال و اشباح ملکوتی طی زمان
مانند طی مکان که متمکن ایشانست نه عین ایشان بلکه طی مکان و زمان در عین ایشان متمکن حال نوم
انهاست که در رؤیای ایشان رخ مینماید بحسب مراتب ایشان نسبت انبیا چنانچه سابقا مذکور شد
که مراتب انبیا نسبت بما سوای ایشان منزله نفس ملکوتی انسانی است دارند پس چنانکه نفس ملکوتی اهل ایمان
در حال نوم استعداد تمکن طی مکان و زمان دارد همچنین انبیا در حال بیداری نیز استعداد تمکن طی
مکان و زمان دارند از اینجاست که در حدیث رسیده است که رأی المؤمن رؤیا فی اخر الزمان
علی سبعین جزءا من اجزاء النبوة وایضا از این جهت است که در حدیث دیکر است که رسول الله ص همه
روزه از اصحاب می پرسیدند که هل من مبشرات یعنی ایا کسی از شما خواب خوشی دیده است که در ضمن
او بشارتی باشد و در ضمن حدیث دیکر فرموده اند در تفسیر ایه کریمه فی سورة یونس که الذین امنوا و
کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم که هی الرؤیا
حسنة یراها المؤمن و یبشر الله بها فی الدنیا لهذا انکار کردن یا توقف نمودن بعضی در وجود این عالم و وجود
عالم مثالی در عالم انفس هیچ وجهی ندارد و محل شک و ریب نیست پس انچه توهم میشود در وجود ملکوتی
و مثالی که اکر وجود این عالم حقیقت داشت پس باید در وقت بیدار شدن ایضا از ان چیزها بسکه میدیده است — انستکه کفته اند
دیده بشود و حال انکه دیده نمیشود پس دفع این توهم بانست که وضع ایجاد این عالم چون نکر بر خلاف وضع
ایجاد عالم اجسام عنصریست پس با لات عنصریه عالم بیداری درک ان عالم نمیتوان نمود از جهت
سبب زایل شدن ان عالم است در وقت بیداری این عالم در نظر حس لیکن در نظر بصیرت عالم مثالی و
اشباح متمثل عالم ملکوتی و مثالی را متصور است بمنزله تصور اشباح قضایای که در انبیای شخص نائم
در حضور حاصل است و حال انکه ان شهر و مکان در جای خود برقرار است مثل قرار و بقای این شهر
و مکان که حاضر است و چیزی از ان مکان که میدیده است در اینمکان بدیده بصر دیده نمیشود وهکذا
با این مثال است کیفیت عالم مثال و اشباح و ظلال و ملکوتی نسبت بعالم عنصریه و اجسام دنیوی چنانچه تایید
باین معنی است حکایات بلا حصر انجام علمای اعلام است که در کتب خود بطریق تواتر معنوی از اصدقای

ماضی و موقنان گذشته که تصفیه و تزکیه نفس از برای ایشان حاصل شده است ضبط و ثبت نموده اند کیفیت
مطلع شدن انفعال از ان عالم در حال بیداری ایشان برای اشخاصیکه تصفیه و تزکیه نفس از برای ایشان حاصل
شده است که اطلاع از ان عالم حاصل کرده باشند پس رجوع بحکایات ایشان از کیفیت اطلاع از ان عالم موید
بر اطلاع این اشخاص خواهد شد در کیفیت ان عالم بطریق مذکور و هو المطلوب پس از تحقیقات مسطوره چنین
از حیث وجود عالم ظاهر و عالم مثالی آفاقی و قالب مثالی برزخی انفسی بعد از صفت عدل در مطلب دهم بیک تحقق شد و لنا
از حیث وجود و چگونگی ان در عالم آفاق و اقطار اراضی مخفی نیست که از اخبار متواتره مستفاد میشود از
جمله در کتاب حق الیقین و تحفة الزائر بسند معتبر منقولست از حبه عرنی که گفت بیرون رفتم با حضرت
امیر المؤمنین به پشت کوفه چون بصحرای نجف رسیدند ایستاد گویا با جماعتی مخاطبه میکرد پس منهم نیز در
خدمت آنحضرت ایستادم تا مانده شدم پس نشستم ان قدر که نشستن ملال بهم رسانیدم باز
برخواستم و ایستادم تا مانده شدم باز نشستم تا دلتنگ شدم پس برخواستم و ردای خود را جمع
کردم و گفتم یا امیر المؤمنین میترسم بر شما که تعب بکشید از بسیاری ایستادن ساعتی استراحت بفرما
پس ردای خود را انداختم که آنحضرت بر روی ان بنشینند فرمود که این ایستادن نیست مگر برای سخن
گفتن با مؤمنی یا انس گرفتن با مؤمنی گفتم یا امیر المؤمنین ارواح مؤمنان چنین است فرمود که بلی اگر
پرده از پیش دیده تو برطرف شود هر اینه خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند
گفتم بدنها یا روحها فرمود که روحها و هیچ مؤمن نمیمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر انکه بروحش
میگویند که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف است و ان بقعه ایست از جنت عدن و ایضا در کتب
مذکوره بسند معتبر از اصبغ بن نباته منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بصحرای نجف رفت ما از
عقب آنحضرت رفتیم دیدیم که بر پشت خوابیده است بر روی زمین قنبر گفت یا امیر المؤمنین جامه
در زیر شما بیندازم فرمود که نه اینجا نیست مگر تربت مؤمنی یا نشستن در پهلوی مؤمنی پس فرمود
ای پسر نباته اگر پرده از برای شما برداشته شود هر اینه خواهید یافت روحهای مؤمنان را که در این صحرا
حلقه حلقه نشسته اند و بزیارت یکدیگر میروند و با یکدیگر سخن میگویند و در اینجاست روح هر مؤمنی
و در برهوت است روح هر کافری و برهوت وادیست نزدیک یمن و ایضا در حدیث دیگر است
در کتاب حق الیقین که کلینی بسند صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر
سؤال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون میاید و این چگونه است و حال انکه اب فرات از
جانب مغرب بیرون میاید و چشمها و رودها در ان میریزد حضرت فرمود که خداوند بهشتی هست که انرا
خلق کرده است در مغرب و اب فرات شما از انجا بیرون میاید و بسوی ان بهشت بیرون میروند
ارواح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوهای ان میخورند و متنعم میشوند و با یکدیگر ملاقات
میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میایند و در هوا مابین زمین و اسمان
پرواز میکنند

پرواز میکنند و میایند و میروند و چون افتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از هم میگیرند
و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و باهم اشنائی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا را اتشی
هست که در مشرق خلق کرده است از برای انکه ارواح کافران در ان ساکن شوند و میخورند از زقوم
ان و میاشامند از حمیم ان در تمام شب و چون صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در یمن است و انرا
برهوت مینامند و از جمیع اتشهای دنیا گرمتر است و در انجا میباشند و یکدیگر را میشناسند و چون شام
میشود باز باتش بر میگردانند ایشان را و حال ایشان چنانست تا روز قیامت راوی میگوید که چون [illegible]
بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت رسول قائلند از مسلمانان گناهکاری چند که میمیرند و اعتقاد
بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت فرمود که انها در قبرهای خود هستند بیرون
نمی ایند و هر که از ایشان عمل شایسته کرده باشد و از او عداوتی ظاهر نشده باشد از قبر انها راهی میگشایند
بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیم بوی او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و
سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکنند
با مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما ناصبیان از اهل
قبله که مذهب باطلی دارند و تعصب ان دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی اتشی که خدا در مشرق خلق
کرده است و از ان بانها شراره و دود و فوران حمیم اتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس باز
گشت ایشان بسوی حمیم جهنم است در اتش میسوزند پس بایشان میگویند کجاست انکه میخواندید بغیر از
خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که خدا [illegible] از برای
مردم و ایضا از این گونه اخبار متواتره در کتاب مذکوره مسطور است که گنجایش ذکر تمام انها در اینجا نیست
زیرا که از مطلب مقصود دور افتاده میشود و از فطن برای لبیب که واقف بر سر و سبب اختلاف تاویل از قوله تعالی
و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون همین حدیث و امثال ان که رجوع نماید کافی است که وجه تاویلات
بر وجه طریقه که وارد شده است از معصوم چیست چنانچه سابقا مذکور شد که در کتاب خصال از
علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که آنحضرت ایه کریمه و من ورائهم برزخ را تلاوت کردند و فرمودند
که هو القبر و ان لهم فیها معیشة ضنکا و الله ان القبر لروضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار و ایضا
در ذیل همین ایه از حضرت صادق که بعد از ان فرمودند و لکن والله اتخوف علیکم فی البرزخ قلت و ما
البرزخ فقال القبر منذ حین موته الی یوم القیمة چنانکه گذشت و منها از دلایل عقلیه و نقلیه ایات و اخبار مسطوره
تحقق شد که مراد از برزخ عالم مثالی است که ان عالمی است واسطه میان مجردات و مادیات بطریق مذکور
پس تحقیق صحت حقیقت این دو تا همانا از احادیث مسطوره محقق شد چه مراد از برزخ که قبر است پس
بنا بر اخبار ماثوره برزخ از برای جمعی است که بوحدانیت خدا و رسالت رسول قائلند از مسلمانان گناهکاری
چند که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند الی اخر الحدیث و اما مراد از برزخ که عالم مثالست همانا عالم قائم السلام و

مغرب و مشرق زمین است که ارواح مؤمنین در وادی السلام حلقه حلقه نشسته اند و نیز درخت طیران
در مغرب زمین دارند و جمیع بقعه‌ها میکنند و ارواح کفار در وادی برهوت که در یمن اند و طیران ایشان
نیز در مشرق زمین میباشد بخلاف ارواح مؤمنین لهذا بطریق عموم هر یک از ارواح مؤمنین و کفار و مسلمانان
گناهکار که اعتقاد بامامت نداشتند و ولایت ایشان را قبول نکرده اند و مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد
مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و ناصبیان و امثال ذلک تماما تعلق ببدن عنصریه دنیویه خود دارند از حیث تنعم
و تعذیب روح و قالب مثالی ایشان نسبت ببدن و قالب عنصریه با اینکه از هم پاشیده شده است چنانکه
گوشت باقی مانده است و نه استخوان و از آن مگر طینت اصلیه که آن باقی است و پوسیده نخواهد شد چنانچه
در کتاب شرح اربعین روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی ره در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام که از آنحضرت سؤال کردند از حال میت در قبر که آیا جسد او بعد از هم ریختن او از هم میپاشد حضرت
فرموده اند نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة
حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی از هم میپاشد و چنان میشود که نه گوشتی باقی میماند و نه استخوانی
مگر طینت و سرشت او یعنی اجزاء اصلیه که از آن مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند
در قبر او گرد شده تا وقتی که خدا تعالی جسد را باز از آن بیافریند چنانچه اول بقدرة او آفریده شده بود
لهذا بواسطه بقای طینت اصلیه است علاقه روح و قالب مثالیه و نفس ناطقه نسبت ببدن عنصریه میت در قبر ۲ از ابتدای اسم میشود که
و تعلق تنعم و تعذیب انها نسبت باو اگر صاحب نفس ناطقه باشد و اگر نباشد از صاحب نفس ناطقه که تحویل کند
کرده باشد او را بتنعم بتبع اعمال و اعتقادات نفس مفصل است مراد بروح الحیوة و قالب مثالیه حیوانی که فنا از این
جهت ایشان است علاقه روح و قالب مثالیه نسبت ببدن عنصریه ایشان و تعلق تعذیب ایشان نسبت
با بدن ایشان عکس اسلام و اهل ایمان که بواسطه نفس ناطقه که ایشان راست تعلق تنعم روح و قالب
مثالیه ایشانست با بدن ایشان پس تعلق تنعم و تعذیب روح و قالب مثالیه هر کس نسبت ببدن عنصریه او
بحسب حال اوست و هر کس را بحسب حال او علاقه روح و قالب مثالیه او است نسبت ببدن او و تعلق تنعم و
تعذیب روح و قالب مثالیه اوست نسبت ببدن او الی قوله یوم یبعثون و چه بسا میشود که از باب تفضل الهی
که بعضی از جهت بعضی جهات تعذیب میت مبدل بتنعم او شود در این میانه چنانکه مؤید اینست خبری در
کتاب حق الیقین که ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که عیسی ع گذشت
بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بهمان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال از سبب این کرد
وحی کرد باو که این روح را فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را جای داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم
بکرده فرزند او و ایضا بطریق دیگر این خبر وارد شده است از بعضا و از بجهت باشکر و حدیث معتبر
منقولست نیز در زاد المعاد و غیره که شش چیز بمؤمن میرسد بعد از وفات او اول فرزندی که از برای او استغفار
کند دویم مصحفی یا کتاب علمی که از او بماند و مردم بعد از او بخوانند سیم درختی که بکارند و مردم از او منتفع
شوند

شوند چهارم آنکه جاری سازد پنجم چاهی که حفر نماید که مخلوق از او نفع برند ششم سنتی که مردم بآن
عمل نمایند از ارشاد خلق و هدایت ایشان یا تصنیف کتاب و مانند آن لهذا رسیدن نتایج و آثار این
گونه اعمال که مستفاد از آیات و اخبار است بمیت و یا نتایج و آثار اعمال قبیحه و زشتیکه از او باقی است بعد از
او که باو خواهد رسید موجب آثار هر یک از رحمت و نقمت نسبت بصاحب آن تعلق خواهد داشت باو از حیث
عالم روحانیت و جسمانیت که مراو راست مانند مثل ما به الربط میان نفس و روح نائم نسبت ببدن او که چون
شعاع آفتاب است نسبت بجرم آن چنانکه از قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها سابقا ایضا محقق شد لهذا
تعلق تنعم و تعذیب روح و قالب مثالیه میت ببدن عنصریه او باشد زیرا که چنانکه نفس نائم باسمان عروج
کند و روح او در بدن باقی مانده ما به الربط میان نفس و روح مانند شعاع آفتاب باشد پس هم چنین است
ایضا بقای روح انسانی بعد از موت او در اجزاء اصلیه او که باقیست مانند آثار نار در نی که در آن مجمر مخفی است
و حال آنکه در عالم حس حرارت نار در آن ظاهر نیست لیکن در وقت حاجت بآن مقتضی ظهور آنست و ایضا ما نحن
فیه است که بودن آتش در سبز مخفی و پنهانست و مقتضی ظهور آن باشد کما قال الله تعالی فی سورة یس الذی جعل لکم من الشجر
الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون یعنی آنکه خدا ایست که بقدرت عجیبه آفرید و پیدا کرد برای شما از درخت
سبز آتش را پس اکنون شما از آن درخت بر میافروزید آتش را لهذا این مثلیست که خداوند فرموده از برای تعلق
قدرت بتبدل آن که غریب و عجیب است در عالم حس و وجدان ایشان تا دفع غرابت و تعجب ایشان شود
چونکه طریان وجود بر عدم و خلق نمودن بعد از فنا در نظر ایشان عجیب می بود و غرابت داشت عقل اجتماع
متضادین … در تخلی … بجا در تعقل چنین بود پس فرموده که الذی جعل لکم من الشجر الاخضر
نارا فاذا انتم منه توقدون او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق
العلیم یعنی آنکه قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در نهایت رطوبت و سبزی باشد پس ۲ با وجود منافات میان آتش و درخت سبز ع
قدرت او بر خشک خواهد بود بر اعاده اعضا و احیاء استخوان پوسیده که در اصل تر و تازه باشد و خشک
شده خلاصه مرام آنکه بنا بر آیات و اخبار و دلایل نقلیه و عقلیه مذهب حق عدلیه از دلایل عقلیه ارتباط روح میت
ببدن عنصریه او و تعلق تنعم و تعذیب روح و قالب مثالیه او نسبت ببدن عنصریه او میباشد از انجمله است
که در کتاب نفس الرحمن مسطور است که روایت فی بعض المواضع المعتبرة ما صورته روی شیخ الطایفه فی کتاب
کشف الحق بسنده مرفوعا عن ابی بصیر قال کنت مع ابی عبدالله ع حتی اذا زار قبر جده صلی الله علیه وآله بالمدینة
ونذر نامعه فقال رجل من بنی یقظان یا بن رسول الله انهم یزعمون انهم یدفنون ابابکر و عمر فی هذه القبة فقال ع
مرحبا یا اخا یقظان انهم انما الحق کذبوا و الله لو نبشت قبورهما لوجدت موضعهما خالیا و انما سلمان و ابوذر و الله انهما الحق بهذا
الموضع من غیرهما قال ابو بصیر فقلت یا بن رسول الله کیف یکون انتقال المیت و وضع اخر مکانه فقال علیه السلام یا ابا محمد
ان الله عز و جل خلق سبعین الف ملک یقال لهم النقالة یتخیرون فی مشارق الارض و مغاربها فیاخذون اموات العباد
و یدفنون کلا منهم بتحته و انهم یسلبون جسد المیت من نعشه و یضعون آخر مکانه من حیث لا یدرون و لا

تشعرون وما ذلک ببعید وما الله بظلام للعبید وروی هذا الحدیث فی فواید الفواید وذکره ایضا ابن طاوس فی وصایاه الی آخر ما نقله بلفظه کما رواه انتهی ترجمه ظاهر آنکه میفرماید دیدم در بعض مواضع معتبره چنین که صورت لفظ او اینست که روایت نموده شیخ الطایفه در کتاب کشف الحق بسند خود مرفوعا از ابی بصیر میگوید که جمع نمودیم با حضرت ابی عبدالله علیه السلام تا آنکه زیارت نمود قبر جدش صلوات الله علیه و ما هم زیارت نمودیم با آن جناب پس عرض نمود خدمت آن جناب مردی از بنی یقظان یا ابن رسول الله بدرستیکه اینها گمان میکنند که زیارت میکنند ابابکر و عمر را در این بقعه پس حضرت فرمود از این سخن که گفتند و گواهی بد دهید یقظان بدرستیکه اینها دروغ میگویند پس قسم بخدا اگر بهشت شود قبر اینها هر اینه یافت میشود عوض آن دو نفر سلمان و ابوذر پس قسم بخدا بدرستیکه اینها سزاوارترند باین موضع از غیر شان ابو بصیر گفت پس عرض نمودم یا ابن رسول الله چگونه میباشد انتقال میت و گذاشتن دیگری بجای او پس فرمود یا ابا محمد بدرستیکه خداوند عز و جل خلق فرموده هفتاد هزار ملک ملائکه که گفته میشود با ایشان نقاله که برپا کنند میشوند در مشارق زمین و مغارب او پس میکنند مردهای نیکان را و دفن میکنند هر یک از ایشان را در مکانی که مستحق میباشد بدرستیکه آن ملائکه بیرون میاورند جسد میت را از نعشش بعد تابوتش و میگذارند دیگری را مکان او و تصحیحی که ملتفت نمیشوند نمیفهمند یعنی کسان میت و این مطلب دور نیست و نیست خداوند ظلم کننده بر بندگانش قلت وقد اجاد الکاشانی فی نحو قوله ه خط مجهول دیدم در صحیفه ه بدانستم که از خط آشنا نیست ه در آن خط اولین سطر این نوشتم ه که جوان نو بخود شد سلطان نیست ه جهان پادشه سوگند خوردم ه که نو پادشه جز پادشاه نیست وایضا مؤید براین حدیث شریف است آنچه از اخبار موثقین اهل ایمان استماع شده که ایشان در عالم حس مشاهده انتقال جنازه و نعش میت را نموده اند علاوه از آنچه علماء اخبار و ناقلان آثار در کتب خود و نقلهای متکثره مختلفه ایضا ذکر در نزد ایشان محقق شده است ثبت و ضبط نموده اند که این مقام را مناسب ذکر آنها نباشد بجهت تبیین مطلب برهن است العاقل یکفیه الاشاره پس بتقریر و نکته اینهم از حدیث مذکور و مؤیدات در عالم حس و شهادت دلالت بر ارتباط و تعلق تام و تعذب روح و قالب مثالیه میت است ببدن عنصریه او و اگر دلالت بر انتقال نفی نباشد وجه انتقال بدن میت چه معنی دارد لهذا اینهم دلیلیست مستحکم بر اثبات مدعا و حال آنکه ایضا از تحقیقات سطوحه عقلیه و نقلیه محقق شد که خلق انسان و من تبع که عالم آفاق است نشئه است مرکب بواسطه ارتباط و امتزاج عالم ارواح و لطافت و عالم اجسام و کثافت پس لازم و ملزوم آن این دو را دانند و این از غایتی چه در عالم آفاق چه در عالم انفس از مبدء تا معاد که نه عالم مختلف الاوضاع و الاحوال میباشد عالم مبدء و عالم برزخ که پیش از عالم معاش است و عالم اجسام و عالم برزخ که بعد از آنست و عالم معاد پس تمام موجودات در این عوالم بنحو کان وجود میباشد و از جمله موجودات جنت و نار است که مبدء و منتهای تمام موجودات اند پس هر یک از وجود جنت و نار و اهل هر یک از این عوالم وجودی میباشد بر وفق وجود هر یک از آنها که گفته اند چون اهل در عالم مبدء پس بطریق اجمال علیین و سجین است که خلقت مؤمن و کافر که اهل آنها هستند از آنها شده اند چنانکه

۳ وعدم معدومیة

مرویست

مرویست مؤید این مقال در کتاب مستطاب اصول کافی از جناب ابو جعفر علیه السلام که فرمودند ان الله عز و جل لما اراد ان یخلق الخلق خلق من احب مما احب وکان ما احب ان خلقه من طینة الجنة وخلق من ابغض مما ابغض وکان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال فقلت وای شیء الظلال قال الم تر الی ظلک فی الشمس شیئا ولیس بشیء ثم بعث منهم النبیین یدعونهم الی الاقرار بالله وهو قوله ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بالنبیین فاقر بعضهم وانکر بعضهم ثم دعاهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو قوله فی سورة یونس فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل مضمون ترجمه ظاهر حدیث شریف آنکه بدرستیکه خداوند عز و جل خلق فرمود مخلوق را پس خلق نمود کسانیرا که دوست داشت آنها را از چیزی یعنی طینتی که دوست میداشت و آن طینت را پس بوده است آنکه دوست داشت او را آنکه خلق نموده او را از طینت بهشت گویا مقصود اینست که بعلاوه که دوستان خود را از مخلوق از طینت نیکو خلق فرموده و حال واضح میفرماید که آن طینت محبوب که محبوبین از مخلوق را از او خلق فرموده طینت بهشت است و خلق فرمود هر که را مبغوض داشت از طینتی که مبغوض بود در او و میباشد آنچه مبغوض داشت او را آنکه خلق نموده او را از طینت آتش پس بر انگیخت مخلوق را در ظلال پس عرض نمودم که آیا چه چیز است ظلال فرمود ندیدی آیا نگاه نکردی بسایه خود در آفتاب که چیزی مینماید و چیزی نیست پس مبعوث نموده از آنها پیغمبران که میخوانند آنها را بسوی اقرار بخدا و اینست مراد از قول خدا تعالی که میفرماید و هر آینه اگر سئوال نمائی آنها را که کی خلق فرموده آنها را هر آینه میگویند خدا پس خوانده است آنها را بسوی اقرار به پیغمبران پس اقرار نموده بعض آنها و انکار نموده بعض آنها پس خوانده است آنها را بسوی ولایت ما و اقرار نموده بآن ولایت والله کسانیکه دوست داشت آنها را و انکار نموده آن را کسانیکه مبغوض داشت آنها را و اینست مراد از قول خدا تعالی که میفرماید پس نبودند که ایمان آورند بآن پیغمبران فرستاده بدیشان بسبب آنچه نیست که تکذیب کرده بودند بآن یعنی حق پیش از بعثت رسل اقول پس وفا و حق کلام در این مقام آنستکه یعنی تکذیب حق را اعاده کرده بودند قبل از بعثت برهان و تبیه سلوک نمودند و بجهة عادت ایشان بر تکذیب اطاعت رسولان خود نکردند مثلا آن محرضان و تخلیه میفهمید رحمة الله خدا در حکه دنیا کان در تکذیب چنانچه تعبیر آیه مذکوره کذلک نطبع علی قلوب المعتدین اشاره باینمعنی باشد وایضا کنایه از نکته حدیث و آیه شریفه دلالت بر تعبیر یوم المیثاق دارد چنانچه از تفسیر و تأویل قوله تعالی فی سورة الزمر سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین اینمعنی مستفاد شود زیرا که در تفسیر الصافی است که عن ابن ابی عمیر گوید که ای طابت موالیدکم لانه لا یدخل الجنة الا طیب المولد یعنی مراد از طبتم طیب مولد است زیرا که داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه پاک باشد ولادت او و از حرام زاده نشده باشد و در حدیث آمده که شخصی از بنی اسرائیل که ولد الزنا بود و از انبیاء زمان خود صلوات الله علیهم شنیده بود که ولد الزنا داخل بهشت نمیشود بنا بر این پیوسته در صحاری میگشت و میگفت یا الهی گناه من چه باشد پس صاحب تفسیر مذکور در اینمقام گوید که حقیقت جواب این مسئله چنانچه از احادیث مستفاد میگردد چنین است

که حقتعالی انروقتیکه یوم میثاق جمیع نفوس بنی آدم را با بدان مانند ذره جمع کرد و سه اقرار بر ایشان عرض نمود یکی
ربوبیت صانع عالم دوم نبوت انبیا سوم ولایت اهل بیت علیهم السلم پس همه اقرار ربوبیت کردند از نخست
که همه بفطرت اسلام زاییده شده اند واما در دوم و سوم گروهی اقرار ایشان نیز کردند و بعضی در مقام انکار
ماندند و بعضی توقف نمودند و هر نفس ناطقه که در انروز از او طاعت یا معصیت ظاهر شده باشد چون بعلم
ابدان اید موافق ان از او باختیار خودش یا معصیت سرزند یا طاعت و علم الهی حلیت نقعا و محیط بر این است
بنا بر این هیکله که در رحم مادر از نطفه نقل شده باشد لیاقت ان ندارد که حقتعالی انروقتیکه ان نفس را
که در یوم المیثاق کرده باشد با او تعلق بدهد پس نفسی را باو تعلق میدهد که در انروز از او عصیان سر
زده باشد پس چون در دنیا از فعل او نیز باختیار خودش عصیانی سرزند که محروم از جنت باشد و از این
تحقیق معنی حدیث الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعید فی بطن امه بعض ظهور رسید یعنی انچه در
یوم المیثاق از او بظهور رسید در بطن ام بر پیشانی او با مر الهی نوشته میشود و او نیز باختیار خود در عالم
بدن مثل ان میکند که در روز میثاق کرده بود از طاعت و معصیت انتهی پس تحقیق مذکور کنایه از نکته اشبه معایت
سطور و ایه شریفه فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی قلوب المعتدین پس در فهم این مقام توهم
نرود چون شخصی اسرائیلی که میگفت یا الهی گناه من چه باشد یعنی گناه هو است که از پدر و مادر سرزده است
و فعل ایشان سبب طینت خبیث و حرام زاده گی او لاد شده است لهذا افعال او مقتضی طینت و مجبور در انست
از این جهت در تاریکیهای کفر و ضلالت خواهد ماند و این سبب جهنم رفتن او خواهد شد پس او در اتیان فعل
و جهنم مجبور باشد و این ظلم خواهد بود و حال اینکه اینکونه توهم در طریقه و مذهب و صفت عدل الهی راه ندارد بلکه
از طریقه و مذهب و صفت عدل خداوند این چنین اشخاص را در عالم ظهور ایشان در عالم حیات دنیا و تکالیف ایشان بوسیله
نصب دلایل بحج و نور هدایت ایضا ایشان را از تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالت بیرون می آورد و ونده باسلام
و ایمان فطرتی او میکرداند چنانچه اعضا و جوارح کالبد او را مانند اعضا و جوارح کالبد طینت طیب بطریق حلت
او زیبا و بدنیا او را بدون تفاوت و تغایر لقوله فی سورة الملک ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر
هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر مضمون شریف انکه نمی بینی تو ای بیننده در
مخلوقات خدای بخشنده هیچ خلل و فسادی بلکه همه در کمال اتقان و انتظام بر وفق حکمت و مصلحت موجود شده اند پس
بکردان دیده خود را و نظر کن که ایا می بینی در مصنوعات صانع هیچ عیب و نقصانی پس باز کردان دیده را دو بار هر بار از نکته
نکریو و نکتی است یعنی پس نظر کن مکرر و ببینا بر ملکوت و سموات و ارض تا باز کردد بسوی تو چشم تو ذلیل و خوار
بواسطه عدم ادراک خلل و عیب که مطلوب تست و خالک و بنکر او مانده شده باشد از دیدن نقصان یعنی هر چند نگاه
کنی مانده شود و نقصان و عیبی نبیند پس هر چنین کو بمطابقت طینت طیب و انضمام کالبد طینت خبیث بر بین کران
نسبت کریمه که بیا فزید تو را و از عدم بوجود آورد پس راست کرد و تمام کرد اینرا اجزا و اعضا تو را پس اعتدال بخشید
اعضا تو را تفاوت و تغایری ما بین خلق کذاشته که باعث توهم ابتلای مبدء و معاد شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

کما قال الله تعالی فی سورة الانفطار الذی خلقک فسویک فعدلک پس هم چنین بمذهب و صفت عدل هدایت نموده
بکیفیت و طریق خلایق را بر اطاعت و شرایع ایشان چه از اسباب ظاهره ان از چشم و زبان و قلب و چه از اسباب و الات باطنه
که اوست سبیل نصب ادله بحج بر اهتدا لقوله تعالی فی سورة البلد الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه
النجدین فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة الخ پس مفاد کریمه
وسیله نصب حجج و ادله بر اهتدا است برای اشخاصیکه بوده باشند مثل بکفر یا جهل و در تاریکیهای ضلالت
مانده باشند از انجا است قوله تعالی فی سورة الانعام او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون الخ چنانچه تحقیق و بیان انچه در مقام
بطریق دلیل بین در تمهید سادس که کشف از معنای اشباح و طینت است بیاید ان شاء الله بیان خیت معنی وجود
خلایق در عالم طینت و ظلال یکه پیش از عالم اجسام است که در حدیث شریف گذشت و ایضا انچه معنی
اقامت و ایستادن و برپا داشتن طریقه فطرة الله التی فطر الناس علیها را که در عالم طینت مولد شیخ خبیث
باشد از استقامت و راست شدن در انچه مصداق صدق و صحت حقیقت فی قوله تعالی الم نجعل
له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین الخ الایه که ولا است بر استقامت ولایت محمد و ال محمد
صلوات الله علیهم اجمعین بعد از اقاله و در گذشتن از گناه عارض شده بر عالم طینت جسمانی که در
عالم ظلال پیش از عالم اجسام است چنانچه در تفسیر و تاویل ایه شریفه است که تفسیر الهی از تتمه حدیث حضرت
ابو جعفر باقر علیه السلم که مراد از عینین رسول الله است صلی الله علیه و اله که انحضرت مظهر نبوت و ولایت اند
و از لسان امیر المؤمنین علیه السلم و از شفتین حسنین و مراد از هدیناه النجدین راه نمودنست بولایت
حسنین علیهما السلم و ایضا فی اصول کافی عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له جعلت فداک
قوله فلا اقتحم العقبة قال من اکرمه الله بولایتنا فقد جاز العقبة و نحن تلک العقبة التی من اقتحمها نجا فسکت
فقال لی فهلا افیدک حرفا خیر لک من الدنیا و ما فیها قلت بلی جعلت فداک قال قوله فک رقبة ثم قال الناس
کلهم عبید النار غیرک و اصحابک فان الله فک رقابکم من النار بولایتنا اهل البیت یعنی ابان بن تغلب
روایت کرده که من بحضرت صادق علیه السلم گفتم قربانت شوم ایت فلا اقتحم العقبة چه معنی دارد حضرت فرمود
کسی که حقتعالی او را گرامی داشته بولایت ما ائمه معصومین پس بتحقیق او گذشت از عقبه و ماییم ان عقبه
که هر که در میان او در اید نجات دنیا و اخرت یابد پس معنی فلا اقتحم العقبة اینست که مردم در دنیا منع
در ولایت ما و قبول ولایت ما نکردند که اگر چنین میکردند ناجی بودند ابان گفت بعد از این حضرت امام
علیه السلم ساعتی ساکت شدند و بعد از سکوت فرمودند که میخواهی که تو را خبر کنم بحرفی که از هر فی بهتر
باشد از دنیا و انچه در انست گفتم اری قربانت شوم فرمود این قول خدا تعالی است که فرموده فک رقبة
و بعد از این گفتند که همه مردمان در عقید اتش جهنم اند مانند عبید که در قید و حکم صاحبان خود باشند بغیر تو
ای ابان و مصاحبان تو که اعتقاد بولایت ما دارند پس بدرستیکه حقتعالی ایشان کردن شما را از اتش

جهنم بواسطه دوستی با اهل بیت رسالت و ولایت و فی روایة علی بن ابراهیم عن الائمة علیهم السلام من معها
فک رقبة من النار پس از اینجا واضح و روشن شد که بواسطه و وسیله منصب ادله پنج و اعتبر براهین اقامت
بر عظمت ولایت و اقاله بر گناه و عادة سابقه متمکن او باشد بمنزله تمکن اهل کفر بقبول ولایت و عظمت
کما قال الله تعالی فی سورة یونس یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة
للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون وایضا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون
وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیامة ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون لعل هذا
اینست طریقه عدل الهی در وجود عالم اجسام دنیویه انسانی که هر یکی را بر وفق عمل جزا خواهد داد چه معنا
مؤمنان را بر کمال مثوبات و وعید است مشرکان را بغایت عقوبات پس همین طریقه است وجود انسانی در عالم
برزخی بعد از عالم اجسام باشاره تو و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون که بعد از مردن بلا فاصله بطریق ظاهر
احوال و اوضاع عالم اجسامی از نعمت و عذاب برای اهل آنها مستقل بر بهشت و جهنم از آن که در جنب ایشان میشوند
چنانچه ایضا وجود آنها در عالم معاد نیز بطریق ظاهر شدن ... جموع عوالم مذکوره
که عنقریب بر تو محقق و ثابت شود بعون الله تعالی وهو المستعان بالتوفیق لا سبیل الرشاد وهو المطلوب

اصل دوم در بیان اثبات حقیقت معاد و متعلقات آن است باستدلال براهین آیات آفاق و انفس مطابق

از بینش پنجم اصول خمسه

دلایل آیات کتاب الله و احادیث ابواب ... و تمهید بر مقدمه ضروریه در آن معرفت بر معنی لفظ معاد و حقیقت
آنست پس بدانکه مستفاد از تقریر اهل لغت در تعبیر لفظ معاد بر سه معنی میشود چنانچه علمای عربیه نیز با معنی ۳ بدلیل آیات
قائل اند معنی اول عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل شده باشد دوم مکان عود سیم زمان
عود و مراد از معنی اول و دوم بالفتح باشد چنانکه دال بر این جهت قوله تعالی فی سورة القصص ان الذی
فرض علیک القرآن لرادک الی معاد ذیلا که اشاره است بجنبه از غیبت بفتح مکه و عود حضرت نبوی علیه
و رجعت آنحضرت بسوی وطن کانی دنیا و وعده بمعاد آخرت بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت بر تبلیغ قرآن و
عمل بآن و مراد از معنی سیم بالفتح باشد که ایضا دلالت بر زمان عود دارد پس این هر سه معنا در
اینجا بیک جهت میکنند که دال بر معاد یوم المعاد است از عود ارواح بسوی اجساد اصلیه عنصریه
در مکان عود که آن سرای قیامت و سرحد بهشت و نهایت خلایق باشد برای یافتن جزای اعمال ایشان
از خیر و شر که در مدت حیات دنیا کرده اند چه از نعمت روحانی و جسمانی و فی تحقیق المعاد من کتاب
الموحدین والمعاد بالفتح ای الذی یعاد فی یوم المعاد وبالفتح هل هو هذا البدن العنصری الدنیوی او
شیء آخر وراء ذلک وهذا اصل عظیم الخ و عبارات اخری تشریح این معنی و مقال بطریق کمال و حقیقة بکیفیات
این هم آنست که در فصل اول مشروح و روشن کرده شد علیک بتمام مذکور وهو المطلوب پس بدانکه
خلافی نیست در میان اهل اسلام بلکه هم اهل شرایع و ملل در معاد مسطوره در اعاده نفس انسانی با بدن
جسم عنصری دنیوی فی یوم المعاد و این مذهب دین محمدی و ملت مصطفوی است صلوات الله علیه و آله تا بقوله

مسئله حقیقت

مسئله حقیقت معراج آنحضرت که ایمان و اقرار بآن نیز لازم و در دین و ملت آنجناب است پس تشکیک در کیفیت حقیقت
معاد بتحقیق مذکور مانند تشکیک در کیفیت حقیقت معراج است که شبهه در مقابل ضروریات است ذیلا
که ضروریت دین محمدی صلی الله علیه و آله قائم است که آنحضرت بهمین بدن طیب و طاهر دنیوی تشریف
بمعراج برده و عرش را باین جسد مطهر تشریف یافته پس هم چنین ضروریات شرع اقدس او صلوات الله علیه و آله
است بر متشرعین از مسلمین و کسانیکه متعبد الله بشرع مقدس و ملت مقدس بنوامیس شرعیه و لقرآن و اعتقاد بما
جاء به النبی من الله تعالی و متمسک بنصوص قرآن و ظواهر آیات آن میباشند قائل باشند بانکه معاد فی یوم المعاد
نفس انسانی با این جسم عنصری دنیوی باشد و این ماده عنصریه دنیویه که مرکوب نفس انسانی است در دار
تکلیف همان معاد در روز معاد خواهد بود برای حساب و مجازات و همان نفس انسانی که فقط ...
شرعیه بود از روح الحیات و قالب مثالیه و نفس ناطقه کلیه عود خواهند نمود بسوی اجساد عنصریه برای جزا
و سزای اعمال پس اگر صاحب آن دارای نفس ناطقه است یعنی نفس ناطقه خود را که ابتدا دارای آن بوده است
بواسطه اعمال ناشایسته خود باطل کرده و در وجود خود نکرده باشد چنانچه سابقا گذشت پس بسبب
بقاء نفس ناطقه خود را او از اهل عقل و علیین است ذیلا که تحقیق شد که عقل یکی از قوتهای متضاده نفس ناطقه
و اگر چنانچه کسی است که دارای نفس ناطقه نباشد یعنی آنرا بواسطه عدم اعمال شایسته خود باطل کرده و در وجود
وجود خود کرده باشد پس بسبب عدم بقاء نفس ناطقه خود را او از اهل جهل و سجین و جهنم است با انضمام مراتب
کالبدی او از روح الحیوة و قالب مثالیه و نفس شهوانیه و جسم عنصریه بعکس شخص اول که از اهل عقل و علیین است
که او بواسطه بقاء نفس ناطقه و تحصیل انضمام مراتب کالبدی او داخل بهشت است و دومی بواسطه تابع مشتهیات نفسانی
شدن و ظلم بنفس ناطقه باعث دخول او بجهنم ذیلا که نفس ناطقه نسبت بانضمام مراتب کالبدی بمنزله نفس ولایت
و مصداق آنست چنانچه دال بر معنا است قوله تعالی فی سورة الفاطر فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم
سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر که حضرت صادق در تاویل که ... فرموده که ظالم لنفسه
آن ذریت اند که عارف بامام زمان نباشند و مقتصد آنانکه عارف بحق امام باشند و سابق بالخیرات
ائمه معصومین اند لهذا نفس ناطقه بمنزله نفس ولایت و مصداق آنست پس کسی که ظلم بنفس ناطقه و فطرت خود نکرده
که بطرف او مایل باشد و ما دام غالب بر هوای نفسانی که بر آن بمقتضای عقل حاکم میان حسن و قبح است او
مفطور بفطرت ولایت و ظالم بنفس خود نیست و آنکه که ظلم بنفس ناطقه و فطرت خود کرده کسی است که در اطراف
هوای نفس خود بگردد و تابع مشتهیات نفسانی باشد پس بمقتضای جهل خود حاکم میان حسن و قبح نباشد و
او ستمکار بنفس در فطرت ولایت پس کسیکه ظالم لنفسه نیست و مفطور بفطرت فطرة الله التی فطر الناس علیها
او را تشکیک در عقیده ضروریه دین که مفطور باو است حاصل نیست پس از این جهت معتقد خواهد شد ...
که پیغمبر خدا او وعده و امر بآن فرموده ذیلا که آنچه پیغمبر از جانب خداوند تعالی او وعده و امر بآن فرموده از عبادات
ابدانیه و عقاید و معارف باطنیه تماما مطابق فطرت و طبیعت مثال طبیعت ... عبادت عمل چنانچه ایضا دلالت

و اشتمال انضمام که مصداق تامه انسان باشد تماما

و طبیعت سوام خلقت و خلقت

ح

اصل دوم از بیست و پنجم اصول خمسه دین اثبات وجود معاد جسمانیت و متعلق بان
بدلایل باهره آیات معلامات آفاق وانفس

بوصدق و صحت حقیقت وا لز بو علة غایات و عقاید و معاد فی نصب دلایل حجج و براهین واضحه نموده آن
بحسب منزله هر یک از ظاهر و باطن انفس عباد صفت عدل مطابق و مقابل انها ست لهذا انکه کرداری نفس ناطقه
با شعار و بقای فطرت و ولایت است پس اگر پیغمبر از جانب خداوند وعده و خبر داده و امر بان فرموده انکس
بدلایل نفسیه حجج و براهین واضحه ظاهره و باطنه بحسب منزله هر یک از انها معتقد بما جاء به النبی خواهد شد
و تشکیکی از برای او حاصل نخواهد شد من جمله از ما جاء به النبی که انجناب از جانب خداوند وعده و خبر
داده و امر بان فرموده ایمان و اقرار بمعراج و حقیقت بمعاد و کیفیت متعلقات انست پس کسیکه دارای نفس
ناطقه و باقی ببقای فطرت و ولایت انجناب است البته از دلایل نفسیه حجج و براهین واضحه ظاهره و باطنه آفاق
و انفس بحسب منزله هر یک از بین دو امر عقیده معتقد خواهد شد چنانچه از اعتبار و لفظ نیا هم که یکی از قوای
نفس ناطقه و دلایل باطنیه انفسیه است بحسب منزله مراتب باطنیه انجناب حقیقت اخبار معراج ان بزرگوار
سابقا محقق شد که باعث تشکیک معتقد و تکذیب قول انجناب بمعراج او نباشد زیرا که در کتاب بحق الیقین
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است حضرت رسول را لازم
جهت ایمان بان از عقیده ضروریه دین اوست پس معرفت اجمالی برای ایمان و عقیده بان لازم و ضروری
باشد بحسب منزله او پس هم چنین است ایمان و اقرار بمعاد و متعلقات آن که ایضا بمنزله معراج از عقیده ضروریه
دین محمدیست صلی الله علیه و آله که انجناب وعده و امر بان فرموده چنانچه در کتاب مذکور از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که از ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را قبول نکند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن
بهشت و دوزخ و شفاعت و لهذا ایمان بمعاد و متعلقات آن نیز مانند ایمان بمعراج از ضروریه دین حنیف
اوست بمنزله وجوب ضروریات بدنیه چون صلوة و صیام و امثال ذلک که میان مسلمین و متدینین اهل ایمان
و اطفال و جواری و مخدرات ایشان میباشد پس معرفت بعقیده ایمان و اقرار بمعاد و متعلقات آن مانند
وجوب ضروریات بدنیات ارکان کالبد چون صلوة و صیام و امثال انها باشد همچنانکه وجوب ایشان
این ضروریات نسبت بمکلفین اهل بلوغ بدویست و قبل از بلوغ تمرینی سنتی است پس هم چنین وجوب معرفت
و عقیده با ایمان و اقرار بمعاد و متعلقات آن که عبادت قلبیه است ایضا نسبت بمکلفین اهل بلوغ بدویست و از
برای مراهق قبل از بلوغ تمرین عقاید است و اتیان سنتی بمنزله مکلفین از اهل بلوغ و کمال که ایضا اقدام ایشان
در اتیان وجوب ضروریات سنتی نیز بواسطه معرفت و عقیده ایشانست بمعاد و متعلقات آن و الا در نزد مکلفات در
عبادت و تحمل مشقت ایشان بدون وجود معاد و اعتقاد بان معنی ندارد لهذا معرفت بمعاد و اعتقاد آن
و اسباب تشویق و ترجیح مکلفان و تحمل مشقت در اقدام و اتیان وجوب ضروریات سنتی که وسیله علت اصل
بودن نتیجه غرض الهی از خلق ایشان چنانچه فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون پس معرفت ضروریات عقاید
نسبت بمکلفین قبل از معرفت بضروریات سنتی از این جهت واجب باشد و ایضا از بعضا و از جهت اینکه بلکه تمرین
مراهق را در عقیده ضروریه قبل از ضروریات سنتی که تبدیل فطرت نشود مراو را و یجتمع شود بواسطه عدم معرفت

جواری: کنیزکان

بدویت ... سنت

او و عقیده

او بر عقیده که او ست وسیله محرکه بر اقدام و اتیان ضروریات سنتی که علت خلق اوست و او مقصود با اوست
پس از این جهت علماء کرام حقایق نیا از در تمرین عقیده ضروریه مراهق یعنی انکه نزدیک ببلوغ رسیده باشد و از تبع
متاع خود بی نیاز شده باشد تاکید و مبالغه بلیغ دارند از حیث طهارت و نجاست او که از تبع متاع خود بی نیاز
شده و خود مکلف بعقیده ضروریه شده است علی الخصوص بعد ازان بعد از معرفت بخدا و اعتقاد و اقرار باو بجا نرود
معرفت بمعاد و اعتقاد و اقرار آن است زیرا که در ابتدای بیضر معاد از دلایل عقلی و نقلی از آیات و اخبار محقق
شد اجمالا که معرفت بمعاد و اعتقاد و اقرار بمتعلقات آن از لوازم و علامات صدق و صحت بوافق اصول و
فروع است که بدون اعتقاد و اقرار بان انطریقه معرفت توحید و عدل و نبوت و امامت و هم چنین ضروریات
فروع و سنتی تماما از دست خواهند رفت و هیچ خواهند شد لهذا اعتقاد و اقرار بمعاد و متعلقات آن از اساس
و بدو تحقیق نفس از اصول خمسه دین حنیف و مذهب حقه اثنی عشریه باشد نه چون از ضروریات دیگر ما جاء به النبی
که بعضی از انها عدم انکار انها است نه وجوب شناختن انها مانند ملائکه و جن و امثال ذلک و اما ضروریه
بدون اعتقاد و اقرار بمعاد مانند شهادتین بخدا و رسول شرط ایمان باشد نه اسلام ظاهری بلکه
مشهور بین الفریقین در اسلام ظاهر مشروط بقول شهادتین است که حفظ خون و مال او در دنیا میکند
و در آخرت بهره از اسلام خود ندارد پس شرط اسلام باطنی که مستلزم دین و ایمانست و ثمره اخروی مترتب
بر انست علاوه از حفظ خون و مال آبرو دنیوی او اعتقاد و اقرار بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
که پیشوایان دین و ایمان و طبیبان بیمارستان امراض قلبیه که معادن حکمت حقیقی و ترتیب طاییه اند
و مجوزی از ادویه مجربه معارف حقه ترکیب یافته که در معراج علیلان امراض قلبیه حلاوت از شکر
دین تلخکامان است که ایجنبه بواطن و ازنان تشکیکات نفسانی پی دان در و هو المطلوب پس اینکه
بعضی از فضلاء و اهل دین و ایمان از اعتقاد انکه معرفت و اعتقاد بمعاد بر اساس از اصول دین نیست
مانند شهادتین بخدا و رسول که شرط ایمان باشد بلکه چون سایر ضروریات دیگر است مثل اقرار بملائکه
و امثال ذلک که انکار انها تکذیب قران و پیغمبر است از جهت اقرار بمعاد نیز مانند انها انکار آن
تکذیب قران و پیغمبر است لهذا انکار معاد باعث ارتداد و خارج از دین گردیدن و الا معرفت بمعاد
بالخصوص از اصول دین نخواهد بود پس نفعی بدلالت عقل و نقل در نزد اهل خبره و بصیرت اصطلاح
خلاف مشاجره فی الاصطلاح که ایشان نیز خود گرچه از ان متناقض و ضد قول ایشان واضح و روشن است من جمله
از ایشان که قایل بان نفعی شده است فاضل طالقانیست در کاشف الاسرار چنانکه میفرماید بحکم کردن با
معرفت معاد بالخصوص از اصول دین است و غایت خلقت و کمال انسان و مناط اسلام و ایمان است در
غایت اشکالست زیرا که مناط کمال و غایت خلقت معرفت و اشتیاق و دوستی خدا و معصومین است و
خدمت و طاعت ایشان بلا شک نیست که اگر کسی تصدیق مطلقیت شد البته انکار معاد کفر است زیرا که تکذیب
قران و پیغمبر است مثل انکار ملائکه و جن و نماز و روزه و غیر اینها پس مراد از ایمان بمعاد باید عدم انکار

تحقیق بعض از فضلا اهل دین در عدم اعتقاد بمعاد بر اساس که از اصول دین باشد

سایر ضروریات

باشد مثل ایمان بلکه نه چون سایر ضروریات از اصول دین که اعتقاد و اقرار دو را بان مانند شهادتین
خدا و رسول شرط ایمان باشد پس اگر بالفرض کسی خدا و اولیا خدا هم را شناخته و محبت هم داده در دل جای کرده
و بزبان اقرار نموده و از دشمنان ایشان تبری جسته و مع ذلک از معاد چیزی بگوشش نرسیده و خود او نیز
باین خیال نیافتاده تا او را شکی یا ظنی عارض شود بلکه غافل محض است پس بمقتضای این قواعد که شنیدی بعینه از
قواعدی است که ایشان از طریق محبت تحقیق نموده اند و اکمال تعالی ایشان بقواعد مسطوره ناشی از مفاد
آن است چنانچه اشاره بان شود لهذا گوید که پس بمقتضای این قواعد که شنیدی این شخص را کافر نمی
توان گفت بلکه او مسلم و مؤمن است بلکه گوید از اخبار و کلمات اخیار نیز زیاده از این بر می آید یعنی
که در نزد هم مسلم است که هر که شهادتین را بزبان جاری نمود مسلم است بالاتفاق که مشترک بین شیعه
و مخالفین است و چون ائمه را شناخت و ولایت ایشان را قبول نمود مؤمن است خلاصه از کلام اجناب آنکه اگر
کسی انکار معاد کند مرتد شود و از دین خارج شود نه آنکه شناختن او و اقرار باو اگر نباشد اسلام و ایمان
نیست علی ایها [?] مطلب ایشان در اینجا یعنی زیاده بر آنست که این مقام را کفایت باشد علیک بکتاب المذکور فی
باب المحبت من مقاله تا در این معنی و تحقیق بر داشت محبت از لفظ احببت که در کنت کنزا مخفیا که اکمال قواعد
او ست و بعقیده مسطوره بعی توده [?] شود چنانچه خود نیز در ابتدای کتابش تمنی و الزام بنشاندن کتاب و
تحقیق اشاره فرموده لهذا در این مقام مناسبست اشاره ای از مفاد تحقیق بر داشت محبت که در آن کتاب ایراده
شود و اشاره از مفاد تحقیق او اینکه میفرماید که باعث بر علت ایجاد محبت و خواستن خداست مر غایت را
که بر ایجاد متعلقست و آن غایت بمضمون آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و بمضمون حدیث شریف
کنت کنزا مخفیا معرفت است و بسیاری همین را پسندیده اند و لهذا تفسیر لیعبدون بلیعرفون نموده اند و لکن
تو را شک نماند که غایة بعینه همان محبت است و ذکر عبادت و معرفت از باب ذکر سبب و لازم و اراده مسبب
و ملزوم است یعنی خدا میخواست و دوست میداشت که محبوب واقع شود پس ایجاد کرد تا او را بحسن کمال
و زیبائی و جمال بشناسند و چون چنین شناختند قهرا محب و عاشق او شوند و چون چنین شد غرض
و غایت ایجاد حاصل آید و نیز در ذیل اینجا است که بدانکه چون محبت خدا عین ذات خداست که او باعث و علت
ایجاد است چنانچه دانستی حال بدانکه غایت ایجاد نیز همان محبت خداست مر ذات خود را که عین ذات اوست یعنی
که مقصود از محبت مردم هم چنانی را که غایت ایجاد بود اینست که جمال و کمال خود را از هر دری و پنجره بگشاید
و از هر باب و روزنه که ممکنست بنماید الا آخر کلامه پس بنابراین تحقیق قایل بضروری معرفت معاد که از اصول
عقاید است نشده و میگوید بنابراین تحقیق ظاهر است اصول دین همان غرض و غایت ایجاد باشد و غرض و
غایت ایجاد هم عین اصول دین است پس اصول دین تو غرض و غایت تو و مقصود از ایجاد تو همان وصول
بمقام محبت است و چون محبت بعد از معرفت و شناسائی فی الجمله محالست پس بمقام امر و نهی و عالم
تکلیف که اول تکالیف و اصل در تکالیف و بالاترین اعمال علم و معرفت شد که مقدمه محبت است و غرض از این

تکلیف و عمل

مقوال: مرد زبان آور بسیار سخن

تکلیف و عمل حصول محبت است چنانچه بعینه است که هر کاری و عملی موجب فایده داده که این کار مقدمه اوست
و آن فایده اصل مقصود و اصل مطلوبست چنانچه نماز مقدمه وضو و حج مقدمه جهاد و هکذا هر باب را فایده ایست
که آن اصل مقصود است و چون این اشاره دانسته شد پس ایجاد از علم محبت خدا و دوستان خدا خارج باشد
بمقتضای عقل آن را داخل در اصول دین و غرض و غایت از ایجاد نیست پس بنابراین معرفت معاد چون سایر
ضروریات از اصول دین نخواهد بود الملخص پس خلاصه از مفاد تحقیقات مذکوره او آنکه سر تحقیق حصر
علت خلق عالم امکان از ضمیمه حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق و مضمون کریمه و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون بمحبت غرض نموده تحقیق مذکور و محبت علت غائی دانسته در اصطلاح عدم معرفت بضروری بودن معاد
از اصول دین و حال آنکه اصطلاح او است نه نموده و لا مشاحة فی الاصطلاح از جهت قایل بضروری بودن
معرفت معاد و عدل الهی که داخل اصول دین باشد نشده است چنانچه در بحث عدل معلوم و محقق شد لهذا فرض محبت
او از لفظ احببت که نموده اصطلاح او است و لا مشاحة فی الاصطلاح که نقض غرض لازم آمده و آن علت نفی از معرفت در
اصل از اصول دین شده است و نیز که مراد از لفظ اصطلاح بحسب لغت عبارتست از صلح کردن با همدیگر و بصلاح
آوردن کار و چیزی چیزی قرار دادن پس هم چنین است اصطلاح محقق در مقام تحقیق که جمع نماید مناقض
میان آیات و اخبار صعب و مستصعب را بطریق صلح کردن با همدیگر و بصلاح آوردن کار و چیزی چیزی طابق
را در عقل سلیم که مصداق راه رشد و صلاح حق است چنانچه مرویست از امیر علیه السلام که احادیثنا بعضها یکشف
عن بعض و ایضا مرویست در حالة المنیح که قران صعبست و مستصعب و آنکس که توکش کند و است
و آنکه متابعت کند و حدیث من نیز صعب و مستصعبست پس هر که بحدیث من تمسک کند جمع نماید میان
آن و قران و مشکلاتست و شما را فرموده اند که سخن مرا بشنوید و بر آن کار کنید پس هر که بقول من استهزا کرده
بقران استهزا کرده باشد چه حق تعالی فرموده در سورة الحشر ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و اتقوا الله ان الله شدید العقاب لهذا صحت اصطلاح تحقیق محقق اصلاح و جمع نمودن میانه تناقض
آیات و اخبار است که بواسطه تناقض زمانه و اهل آن صعب و مستصعب شده اند تا که نقض غرض
حاصل و لازم نیاید و اصول عقاید بحسن تحقیق محقق غرض که عدل و صفت عدالت محقق شود و الا نقض غرض
لازم آمده در نقض عقاید محقق عدلیه را از اصول دین بمنزله عقیده طایفه اهل سنت و جماعت که ایشان
چون ابتدا عدل را از اصول ندانسته اند لهذا منکر ولایت و عقیده امامت شده اند و کذلک کسی که
از طایفه شیعه عدلیه باشد و فی الابتداء عدل را از اصول دین نداند لابد منکر ولایت و عقیده امامت
نخواهد شد لیکن منکر بضروری بودن معرفت معاد و عقیده باو که بواسطه آن از اصول دین نباشد
خواهد شد بواسطه اصطلاح از تحقیق که سابقا محقق شد پس تلفیق قولین در تفریق اصول خمسه
دین علیه توافق ایشانست و نقصان ابتدا عدل چنانچه در بحث عدل محقق شد علیه فی مقام المذکور
تا از دلایل عقلیه و نقلیه ثابت و متحد شود که غرض الهی از نفع ایجاد علت خلق الطاف هست است و صفت عدل

بغرض مسطوره

نقض: باز کردن تاب ریسمان و شکستن بنا و عهد و مانند آن [?]

اقتضای [?]

تلفیق: بهم پیوستن

تفریق: پراکنده کردن

توافق: باهم یکی شدن

نقصان: کم کردن

اصل دوم از پنجم اصول خمسه دین اثبات حقیقت معاد جسمانی و اعتقاد بآنست باستدلال بلمعه آیات و علامات آفاق و انفس

واشاره از سر لفظ احببت ان اعرف کنایه بظهور معروفیت غرضست و محبت سبحانه است بان ذاتیکه
غرض اخص علت خلق محبت و خواستن خدا باشد غایتی که عبادتست که محبوب واقع شود که تا او را
محب بجمال مغزیای و جمال بشناسند هم محب و عاشق او شوند و این محبت عین ذات او باشد چنانچه
سابقاً اینگونه کلمات از مضامین تحقیقات فاضل مذکور مفهوم شد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس از تحقیق
بینش عدل و انطریقه حصر علت خلق کردن از این وجهه مقصد و عقیده است نقض اصطلاح تحقیقات
او چه از حیث باعث بودن علت ایجاد خلق و چه از حیث عدم توقف او بر معرفت عدل و معاد و عقیده انها ابتداء — واضح شود
زیرا که بعد از آنکه مجموع پنج حقیقت مطالب مذکوره انها نموده حقیقت امر منکشف شود و دفع اینگونه
کلمات واهیه نسبت باو سبحانه از عرض اداره او شود و یقین قطعی حاصل شود بر هر عاقل منطقی که غرض
الهی از اراده خلق اظهار رحمت و عدالت و این است علت بر ایجاد خلق و محبت او سبحانه بمعرفت است و آن
هر دو باعث بر علت ایجاد خلق که رحمت و عدل باشد و محبت او سبحانه بمعروفیت آن باشد پس همین غرض
و غایت ایجاد عین اصولین باشد بمکلفین خلایق و اگر محبت او سبحانه بمعروفیت انست یعنی ملاک انجیر که
مشتمل بر رحمت و عدالت بمعرفت مکلف و اعتقاد او بان هین اصل دین او باشد چنانچه محبت الهی بمعروفیت — اصل دین باشد مع
اوست که اراده خلقت نموده پس اصولین و غرض و غایت از مقصود ایجاد همان وصول بمقام رحمت و عدالت
که محبت بان دارد و چون حصول رحمت و عدل بدون معرفت و عبادت فی الجمله محال باشد چنانچه سابقاً
محقق شد پس در مقام امر بتکلیف معرفت و عبادت و نهی در ترک انها بیرون آمده که گویا معرفت و عبادت
غایت خلقت است نه قول چنانکه انجیر سابقاً بغیر تفصیل شد و ایضاً محقق شد که امر باین معرفت و عبادت
و نهی از ترک هر یک بقید دلالت بر ما فی رحمت و عدالت که محبت بمعرف و معارف و بیخبران آن اتیان عبادت دارد
لهذا از نتیجه معرفت بر ملاک انجیر یکه مشتمل بر ما فی رحمت و علت که غایت و علت خلق است و استمرار — ملاک بالکسر اصل چیزی که او بآن قائم باشد؛ مراتحق بالضم آنکه فرو بالغ و سیدی باشد نفر
اصل دین و اعتقاد بان لازمه دین اسلام باشد در بدایت حال مراتحق بودن او چنانچه در اغاز و چیزه
انجیر محقق شد و ایضاً سابقاً محقق شد که انجیر که بی نهایتیکه مشتمل بر علت خلق و ظهور رحمت است صفت
عدل باشد محبت الهی بظهور معروفیت اوست که بدین او سبحانه دارد لهذا معرفت و اعتقاد بفعل بعرفی
اصل دین اسلام باشد بر اساس بدایت و ایضاً سابقاً در تحقیق حدیث لولاک لما خلقت الافلاک محقق شد که
انجیر بی نهایتیکه مشتمل بر علت و باعث ملاک ظهور رحمت صفت لطف است بر فرستادن وجود نبی و مطاع
که محبت الهی بظهور معروفیت و متابعت اوست لهذا معرفت و متابعت او که مظهر رحمت و عدالت بدایت و براساس
ضرورت اصل دین و ملت اسلام باشد و ایضاً هم چنین انجیر بی نهایتیکه مشتمل بر علت خلق و ملاک ظهور و اتاره رحمت
و عدالت که بدون کون موجودات نقض غرض و خلاف مقصود و عبث لازم آید آن معاد است که بالنسبه
بمقصود غایت ظهور و غایت کمالست و از لوازم عدل خدا و ثبت که وعده داده خداوند از بمؤمنین و مؤمنات
کما قال الله تعالی فی سورة التوبة وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً

وفی جنات

فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لهذا معرفت مکلف و اعتقاد او و ایضاً
نسبت بمثله معاد و متعلقات آن که مراد از آن احیاء اموات و بعث من فی القبور و حشر اجسام و اجساد
بعد از نفخ ثانی صور است بمنزله لوازم عدل خدا و ندیست که بالنسبه بمقصود غایت ظهور و نهایت کمالات و از لوازم
عدل او ست که بدون وجود کون او نقض غرض و خلاف مقصود و عبث لازم آید پس هم چنین است معرفت
مکلف و اعتقاد او بمعاد و متعلقات آن که بالنسبه بمقصود غایت ظهور و نهایت کمالست و از لوازم تعدیل
ایشانست میان خوف و رجا و منظور نظر خود داشتن و روی دل بجانب او سبحانه آوردن و مایل پرستش
او شدن چنانچه اشاره بآیتست کلام حکمت انتظام الهی در خطاب مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
که هرگاه بندگان تامل در این آیه کنند رجا و خوف در منظور نظر خود میداشتند و روی دل بجانب او سبحانه
میاوردند و مایل بپرستش او میشوند و ایضاً مؤید بر این معنا است قوله تعالی فی سورة التوبة وَمِنَ الْأَعْرَابِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ
فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لهذا تصدیق بآخرت بعد از گردیدن عدل و منتقم موجب خوف ماقبت و خوف — تخفیف که بعد محقق خواهد شد مع
باعث تدبر و تفکر در امر حق است کما قال الله تعالی فی سورة الانعام وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ
عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ خلاصه مرام العاقل یکفیه الاشاره مطلب وسیع است و سخن نازک هین قدر از اشارات
و دلایل سطوره کافیست بر فطن لبیب که معرفت مکلف بکیفیت معاد و اعتقاد او بحقیقت متعلقات آن
بدایت بر اساس از اصول ضروریه دین و ایمان و باعث حصول بین الامرین خوف و رجاست و خوف و رجا
مورث تقوی و مفید اخلاص و اکرام انسانست باقتضاء قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ که انست نتیجه
و بنیان نظام امور تقوی و پرهیزکاری موصوف باتصاف صفت عدل بمنزله وجوب وجود اصل معاد و متعلقه
آن که از لوازم فروعات عدل الهی است که بدون وجوب وجود آن نقض غرض و خلاف مقصود و عبث لازم
آید پس چنانچه بنفس شرع از این مقوله در اثبات انجیر از دلایل عقلی و نقلی در اغاز بحث معاد مدلل شد علیک
بمقام المذکور و هو المطلوب پس از بدایت تو ضمن و بند و بین این وجیزه او واق معلوم و محقق شد که — بدایه آغاز کردن؛ تضمین در هم کردن و از ابیات دیگر کتاب؛ تدوین جمع کردن و تالیف نمودن نفر
حکمت الهی از غرض اراده خلقت او مر خلایق را مقتضی رحمت و عدالت و محبت او سبحانه نسبت بظهور این
صفت است و هر علت و سبب که مظهر آثار این صفت باشد یعنی محبت او سبحانه نسبت بان یعنی محبت او
نسبت بظهور رحمت و عدل خود که غایت اراده اوست مر خلایق را نه آنکه نتیجه عالم امکان و علت خلق محبت
باشد چنانکه صاحب کاشف الاسرار گمان کرده و تحقیق کرده است که خدا مشتاق است و دوست میداشت که
محبوب واقع شود پس ایجاد کرد تا او را بحسن و کمال و زیبائی جمال بشناسند و چون چنین شناختند
محب و عاشق او شوند و چون چنین شوند غرض و غایت ایجاد حاصل آید انتهی پس جواب او تحقیق
آنکه اگر چنانچه غرض الهی از خلق عالم امکان محض محبوبیت که محبوب واقع شود پس ارسال رسل و انزال
کتب بطریق امر و نهی چه حاجت باشد زیرا که امر و نهی او سبحانه بواسطه ارسال رسل و انزال کتب باعث بر ...

محبت بعضی از خلایق واست نسبت باو سبحانه و نیز عدم محبت او تعالی نسبت بان بعضی لهذا امر و نهی منافی غرض و حصول
غرض او که محبوبیت است لاغیر ایدا از بعثت ارسال رسل و انزال الکتب طریق امر و نهی عبث و لغو باشد نسبت
بحصول غایت غرض که محبوبیت او ست پس این بعضی بالبدیهه باطل و بعنوان تصحیح بجنید نشود بلکه قبح ان بدلایل عقلی
و نقلی اظهر من الشمس است چنانچه محسوس و دیده میشود این بعضی از کسانیکه غرض اراده ایشان در تن خلایق
حصول محبوبیت است که محبوب القلوب بخلایق واقع شوند پس چنین کسی بدلالت عقل و نقل شخص فاسق بلا اعتبار
باشد زیرا که بواسطه محبوبیت اولیست که با هر طایفه و مذهب بسلوک هر یک از ایشان نکند و حسن و قبح افعال
ایشانرا بامر و نهی متحمل نشود و بخذلان ایشانرا طالب شود که مبادا سلب محبت ایشان از او شود و از در جه
محبوبیت خارج شود پس از نوع تفویض افعال ایشان کند و چنین کسی قایل بتفویض و مشرک باشد پس هم چنین
اگر غرض الهی از اراده خلقت او سبحانه عالم امکان محض محبوبیت بوده که محبوب واقع شود پس بایست که حسن
و قبح افعال خلایق را تفویض بایشان کند تا محبوب واقع شود و او سبحانه نیز ایشانرا دوست دارد در انکه بواسطه
امر و نهی ارسال رسل و انزال الکتب بطریق تقاضا بعضی ایشان که بسوء اختیار خود دشمن او شوند و او سبحانه نیز ایشانرا
دشمن دارد و بعضی از ایشان بحسن اختیار خود شامل توفیق امر و نهی شوند پس ایشان دوست او سبحانه شوند و نیز ایشانرا
او سبحانه دوست ایشان شود چنانکه فرموده فی سورة التغابن هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ در اصول کافی از
حضرت ابو جعفر علیه السلم روایت کرده که حب ما ایمان و بغض ما کفر پس این معنی دلالت تمام دارد در حق او سبحانه که غرض
از اراده خلقت او خلایق را نه محبوبیت است و الا بایست که خلایق را او سبحانه بخواست خود توحید و عدم
اشراک ایشانرا بوجه اجبار و اکراه نماید هر گز شرک نیاورندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف
مستلزم اختیار است نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع تا بحق شده ثواب یابند و یا تابع گر شده
عقاب کشند کما قال الله تعالی فی سورة الانعام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا پس عدم اجبار الهی مر بندگانرا بر افعال و
اقوال باطل ایشان و امر باعراض نمودن پیغمبر از ایشان باشاره وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و نکردانیدن پیغمبر
بر ایشان نگهبان که باو در ایشان قیام نماید یعنی کار ایشانرا باو باز گذاشته نیست چه بر او همین تبلیغ است
نه اجبار نمودن ایشان بایمان کقوله وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ پس اجبار نمودن خلایق را بر
حسن افعال و تفویض نمودن ایشانرا بدون امر و نهی پیغمبر بسوء اطوار و اعمال تماما دلالت کند بر ملاحظه
طریقه صفت عدل که امر بین الامرین لا جبر و لا تفویض است لهذا غرض الهی از علت اراده خلق الظاهر جهت
مبداء صفت عدل نه محبوبیت زیرا که ما سبقا مفهوم از ضمیر آیات مذکوره و دلایل عقلیه شما و غرض از اراده
محبوبیت نه واست و لیکن شما و غرض از غرض اراده رحمت مبداء صفت عدل در و اینست از این جهت غرض الهی از علت
اراده خلق رحمت و عدالت و محبوبیت زیرا که علت شما و غرض نکند و مقتضی شما و غرض کند لهذا رحمت مبداء عدل علت
باشد و محبوبیت مقتضی غایت باشد نه محبوبیت فی نفسه علت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا کما قال الله تعالی
فی سورة آل عمران قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و ایضا مؤید

بجای مقامات.

امت سبحانه تعالی بلطف غایة اثر محبوبیت محض

بر اینمقالات انچه در حق انبیاء و اولیاء و نایبان ایشان علماء حقانی ثابت است بدلالت عقل و نقل که غرض
هیچ یک از ایشان در ترویج دین خدا محبوبیت ایشان نسبت از بندگان نبوده است بلکه غرض ایشان از
ابلاغ و تبلیغ رسالت بر بندگان خدا و ترویج دین خداست که او سبحانه محبت بظهور معروفیت ان دارد تا باید
وسیله مستوجب اجر عظیم و ثواب جسیم اجر مقرر شده که دال بر حصول محبوبیت است شوند کما قال الله تعالی فی
سورة الفرقان قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا پس هم چنین مودت و محبت
ذوی القربی که بدلالت قوله تعالی فی سورة الشوری قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ در اصل شرع
ثابت و لازم است نه از متفرعات اجر تبلیغ بشارت و رسالت باشد بلکه اقتراف حسنه است یعنی هر
که کسب کند حسنه را از مودت و محبت اهل بیت حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله چنانچه بعد از
این آیه کریمه میفرماید وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً و در تفسیر لاهیجی است که صحت رسیده که سید شباب اهل الجنة حسن بن
علی علیهما السلم در خطبه خود فرموده اند که اقتراف حسنه مودتنا اهل البیت و فی مجمع البیان ذکر ابو حمزة الثمالی
عن السدی انه قال الاقتراف الحسنة المودة لآل محمد علیهم السلم لهذا اقتراف حسنه مودت و محبت ایشانست و کسب
حسنه و متابعت ایشان زیاده کند محبت ایشانرا بقوله تعالی نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا در تفسیر مذکور است که در روضه
کافی از حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده که انحضرت در تفسیر وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا
چنین فرموده اند که من تولی الاوصیاء من آل محمد و اتبع آثارهم فذاک یزیده ولایة من مضی من النبیین
و المؤمنین الاولین حتی یصل ولایتهم الی آدم علیه السلم یعنی کسی که تولا کند باوصیاء از آل محمد و تابع آثار ایشان
گردد ان تولی زیاده میکند ولایت انبیاء و مؤمنین را که گذشته اند تا انکه میرسد ولایت او بادم ان الله
غَفُورٌ شَكُورٌ بدرستیکه خدای تعالی امرزنده گناهانست شکر کوینده است یعنی معامله میکند با بندگان معامله شکر
کوینده و ثواب طاعت ایشانرا بوجه احسن میدهد زیرا که از طاعت بندگان نفعی بمقربان درگاه او نرسید
که باز اء ان شکر میکند یعنی که شکور یعنی قبول کننده شکر باشد کنایه از رسیدن نفع طاعت بندگان بمقربان
درگاه او سبحانه حدیث الدال علی الخیر کفاعله مصداق ان باشد چنانچه طاعت مقربان درگاه الرسنبتر
نتیجه غرض او از اراده خلق نیز محض رحمت و عدالت باشد لهذا از جهت متابعت ایشان و ادوار امر و
نواهی بمنزله طاعت ایشان که محض رحمت و عدالت دوست دارد بقوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و محبت و مودت ایشانرا بمصداق قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بمنزله محبت ایشان نسبت
بخود سبحانه اقتراف حسنه که کسب طاعت و عبادت باشد قرار داده و فرموده چنانچه در کتاب بحار
القلوب مرویست از حضرت امیر المؤمنین که چون جبرئیل این آیه را آورد گفت یا محمد هر دینی اصلی و ستونی
و فرعی و بنیانی دارد اصل این دین و ستونش گفتن لا اله الا الله است و فرعش و بنیانش محبت
شما اهل بیت و متابعت شماست در انچه موافق حق باشد و ایضا در کتاب بحر المعارف و غیر آن از کتب معتبره
از امام محمد باقر مرویست که فرموده بجابر جعفی که ایجابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوی تشیع میکند همین

که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و طاعت او
کند ای جابر هر که مطیع خداست ولی ماست و هر که عاصی درگاه خداست دشمن ماست و بولایت ما
نمیرسد مگر بپرهیزکاری وهو المطلوب پس از دلایل آیات و اخبار و عقل مسطوره بر متتبع لبیب روشن
خواهد شد که غرض الهی از اراده خلق محبوبیت اوست و محبوبیت علت و غایت ایجاد نشده است
کما انچه از عالم محبت خداوند و شأن خدا خارج باشد بمقتضای عقل از داخل در اصول دین و غرض و غایت
از ایجاد نباشد و بنابراین معرفت معاد چون سایر ضروریات از اصول دین نباشد چنانچه سابقا یعنی
از صاحب کاشف الاسرار ناشی و از مفهوم تو شد پس از اینجا معلوم شد که تحقیق ایشان در این یعنی اصطلاح
نبوده و فلا مشاحة فی الاصطلاح بلکه محقق شد که غرض از اراده و غایت ایجاد اظهار رحمت و عدالت و محبت
بظهور و معروفیت این صفت است پس انچه از عالم مظهریت رحمت و عدالت که محبت مقتضی انست بمقتضای عقل
از داخل در اصول دین و غرض و غایت از ایجاد او باشد و عنوان خارج از اصول و داخل در ضروریات
دین باشد زیرا بنابراین که دنیا فی بیضا نیم اسما فها و نفیها از انچه در میان اسماها و دینی مگر بحق بجهة
غرض صحیح که آن رحمت و عدالت نه برای باطل و بازی و بیفایده و این دو امر تمام نشود مگر بحصول بعث
قیامت بتفاوت درجات و درکات میان حق و باطل که تا از آن منتهی شوند بر سید بجزای بودن کار
خود و منکر آن نیز او ایشان انست که دنیا ابدیست و آخرت واقع نخواهد شد کما قال الله تعالی فی سورة الروم مَا
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُّسَمًّى وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُوْنَ لهذا از
مفهوم این دو امر که رحمت و عدالت تمام نشوند مگر بحصول بعث و قیامت بتفاوت درجات و درکات میان
حق و باطل پس وجود بحسب تعین و غایت ظهور رحمت و عدل در آن بمقتضای عقل معرفت و اعتقاد
مکلف بان بدو امور اسرار از اصول دین و بنیان بر بواقی یکی از اصول یعنی باشد زیرا که هر نفسی بانچه سعی میکند
در کسب عملهای نیک و بد جزا داده میشود باو بواسطه ایمان بقیامت است پس باید از ایمان بقیامت
بر فکر باشد کسیکه ایمان بقیامت و ابدیت تابع شده از روی نفس خود و در عدم ایمان بقیامت پس هلاک خواهد شد
قوما شده انکس که ایمان نیاورده لقوله تعالی فی سورة طه لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعٰى فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ
بِهَا وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ فَتَرْدٰى پس از مفهوم و صنع ضمیر آیات مذکوره معجب باشد از کسی که آن خبر کرده شده از آیات
کتاب الله که صریح در آنست بقوله فی سورة النجم وَاَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى وَاَنَّ سَعْيَهٗ سَوْفَ يُرٰى ثُمَّ يُجْزٰىهُ الْجَزَاءَ
الْاَوْفٰى وَاَنَّ اِلٰى رَبِّكَ الْمُنْتَهٰى مضمون آنکه آیا خبر کرده نشده در توریة و در صحیفهای ابرهیم باینکه نیست مراد را
مگر جزای آنچه خود سعی کرده و نه دیگری و آیا خبر داده نشده در صحیفهای موسی و ابرهیم اینکه سعی خود را یعنی عمل را
کرده آن سعی نموده زود باشد که در صحرای محشر ببیند پس جزا داده شود بان سعی و عمل جزای تمام بدون نقصان
و آیا خبر داده نشده که بسوی پروردگار تست نهایت کار و مرجوع همه خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک از روی وفق
عمل جزا دهد ان کان خیرا فخیر وان کان شرا فشر و نیز گفته اند که مقصود آنکه معنی آیه این باشد که چنانچه ابتدای خلقت از تو

نهایت اعمال

تنوع از معرفت عمر علت خلق یعنی چنانچه ابتداء معرفت بان نیز عقاید است پس و چنین معرفت بمعاد که غرض اصلی است بر حصول علت خلق نیز موقوف به اقدام کسب سعی در آن است ۱۲

نهایت اعمال نیز بدوست پس عجب باشد از کسیکه با اینکه آیات و اخبار کثیره موکده در سعی امور معاد
و ثمره و نتیجه این در ایمان و تصدیق بان و وعید بغفلت و عدم تفکر انسان باو و ترغیب بر تفکر و تدبر در آن
در آنچه دلالت بر توحید کما قال الله تعالی فی سورة الروم يَعْلَمُوْنَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْاٰخِرَةِ هُمْ غٰفِلُوْنَ
اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوْا فِيْۤ اَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَاۤ اِلَّا بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُّسَمًّى مضمون آیه اولی آنکه میدانند
چیزی را که آشکار و مشاهد است از زندگانی دنیا و ایشان از امور آخرت که غایت مقصود است ایشان
بیخبر اند و غافل اند و مگر بر ضمیر واگفته اند در اینجا تاکید هم سابق میکند و مدین آیه بان نمود که علی که
از دنیا الهی و زنگند و باخرت نرسد با جهل متساوی‌اند و دوا به ثانی حق سبحانه و تعالی مومنین را تحریص میکند
بر تفکر و تدبر در آنچه دلالت بر توحید میفرماید آیا تفکر نمیکنند در حقیقت نفسهای خویش که مرا امای
ممکنات است و تریکی است با ایشان از چیزهای یکی تا محقق شود برایشان که خدا نیافریده اسماها و زمین را
و انچه در میان انهاست مگر بحق و بالغرض صحیح و مگر با وقت معین نام برده شده در لوح المحفوظ انتهی
پس از اینجا محقق شد که تفکر و تدبر در مسئله معاد و معرفت بان چون مسئله معرفت بتوحید است و
تحریص بر تفکر و تدبر آن نیز چون دلایل بر توحید است و معرفت معاد منفک از معرفت توحید نباشد
بلکه کما شغاف آثار و علامات صدق و صحت حقیقت بر معرفت توحید و سایر اصول باشد چنانچه عنقریب
معلوم شود پس اینکه اشخاص اهل ایمان و یقین که قایل شده که باکی نیست که اگر کسی فهمید و ملتفت شد
معاد ثابت البته انکار معاد کفر است بیش از ایمان بمعاد باید عدم انکار باشد زیرا که تکذیب قران و پیغمبر است
مثل انکار ملائکه و جن و شیطان و غیره و غیرانها که سابقا مذکور شد پس این معنی که از ایمان بمعاد
متوجه شده و ایمان بان را عدم انکار گمان کرده چون انکار ملائکه و جن و شیطان و دوزخ و غیر ذلک یعنی
اشتغاد بشایبه نقض آیات سابقه دارد چنانچه مفهوم شد یعنی اشتغاد بشایبه نقض دلایل عقلیه دارد
زیرا که ایمان بمعاد چون تنکر مقدمه آن از حدوث خلایق و انقلاب ایشان بمعاد بعد موت و انتقال معاد
انهاست چون اشیاء ما سوی ایشان در عالم کونیه اجمالا محسوس است لهذا ایمان بان بحسب احساس بعد از
دو مرتبه حق الیقین و عین الیقین و علم الیقین معرفت و عقیده بان باشد زیرا که این سه مراتب در آن ثابت
و معرفت و عقیده بانها اللزم چنانچه مراتب حق الیقین در آن از جهات عدیده مدلول صفت عدل که سابقا محقق
شد بر آن جازم و ثابت و مراتب عین الیقین نیز از جهات عدیده احساسیه از دلایل آثار اشیاء
کونیه عالم آفاقیه کما سوای ایشان است محسوس و ایضا مراتب علم الیقین نیز از جهات عدیده آثار و
علامات مخفیات اشیاء کونیه و آیات و اخبار تعبدیه مطابق حال العلم بر وقوع آن حاصل پس ایمان بمعاد در
این سه مرتبه حاصل باشد بخلاف ایمان بملائکه و جن و شیطان و دوزخ و امثال ذلک زیرا که علم بانها از باب
انکه ملائکه و جن از جنس عالم ارواح و ملکوتیه میباشند و محسوس نیستند لیکن آیات و اخبار دلالت بر وجود
انها دارند و همچنین شیطان و دوزخ و امثال اینها از غرایب حکمی است و معرفت خلایق بکنه اسرار حکمت آن ندارد

و ایمان بانها بواسطه از اصول عقاید دیانت

قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَسَعٰى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰۤئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَّشْكُوْرًا الخ ۱۲

لهذا ایمان بهریک از اینها از باب حکم شرع و شریعه تعبدیست مانند کیفیات متعلقه بامور معاد که مخصوص حسنند و تابع
و لهذا چون که حکم شرع و شریعه و اعتقاد بانها است از اینجهت ایمان بهریک از انها تعبدیست پس کیفیات متعلقه
امور معاد است که ایمان بانها مانند ایمان بملائکه و جن و نماز و روزه و امثال ذلک باشد از اینجهت ایمان در مرتبه
علم الیقین تماما اشتراک دارند و اما در مرتبه حق الیقین و عین الیقین هیچ یک از انها را دخل نباشد زیرا که
معرفت و عقیده بوقوع معاد و تحقیق منکوحه و کیفیات متعلقه بامور مخفیه از آنجهت بان مانند ایمان بملائکه و جن
و نماز و روزه و غیر ذلک مشروط بسماع و التفات باشد اقرار و تصدیق بهریک و انکار نداشته باشد مطلقا
که ایمان بامور محسوسه ظاهره مانند چون ایمان بامور غیبیه خفیه باطنه بیک منزله باشد پس البته ایمان بهریک
بحسب مرتبه هریک مختلف اگر از امور محسوسه ظاهره است پس ایمان بان باید در مرتبه حق الیقین و عین الیقین
باشد بواسطه احساس ان و اگر از امور غیبیه خفیه است که مخبر صادق از ان خبر داده است ایمان بان در
مرتبه علم الیقین تعبدیست و ایمان باین مرتبه مشروط بسماع و التفات و عدم انکار و اقرار و تصدیق بان باشد
چنانچه مصداق اینمعنا است که بمقتضای لبیب واضح و روشن شود مطلب کما قال الله تعالی فی سورة البقرة ولکن البر
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ الخ پس این آیه متضمن جمیع کمالات
ایمانست هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد چنانکه در خلاصة المنهج است که حضرت رسالت فرموده که
من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان زیرا که اصول خمسه که توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است
و عبادات شرع که نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد ایمان بکتب و ملائکه و وفای بعهد و صبر بر باسا و ضرا
و امثال ذلک تماما مفهوم و معلوم میشود و ایمان بآخرت را بعد از ایمان وکرویدن بخدا اول در مقدم
بر سایر اصول و فروع مسطوره در این سابقه اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض الخ که مذکور شد
ترغیب بر تفکر و تدبر در امور آخرت است در انچه دلالت بر توحید چه تذکیر بر نکته اینمعنی انکه ایمان بیوم الآخر
بعد از ایمان بخدا فرا میگیرند انچه نفقه میکنند در صدقات اسباب قربت نزدیک بخدا میجویند و وسیله
از تقرب الهی و سبب دعاهای پیغمبر که پیوسته صدقات از ایشان میگیرند و برکت دعا میکند و طلب آمرزش میطلبند
ایشان را که نفقات ایشان باعث وصول سبب نزدیکی است مر ایشان را بپادگاه عنایت ربانی و وسیله قرب
مکانت و منزلت نزد پروردگار بجا آورده باشد که در آورد خدا ایشان را در بهشت خود که محل بر فلاح
رحمت بدرستیکه خدا آمرزنده است صدقات ایشان را بمقربان بنت چنانکه قال الله تعالی فی سورة التوبة ومن
الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ
سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هم چنین است ایمان بیوم الآخر و معرفت بان ابتداء
که وسیله قرب بحق چنین نیست که وسیله بان مقصود بالذات است چه از حیث معاد فی اصولیه و چه از حیث
اقدام باتیان فرایض فرعیه تماما در ضمن تمشیه معرفت امور آخرت و معاد است کنایه بانکه کاشف چنانچه تعبیر و موضع

کوده بل سمیه است که (margin)
که چون معرفت توحید و سایر اصول است (margin)
اذ انها است (margin)
یعنی قرب (margin)
از آثار و علامات صدق و صحت توحید و سایر اصول معرفت معاد است (margin)

ضمیمه آیه کنایه باشد بر تحقیق و در سوره تعریض و تمثیل و در نظر طریق سلوک سالک الحق را باستدلال
معرفت معاد و متعلقات ان بآیات و علامات عالم انفس و آفاق که نموده استدلال الآن در معرفت صانع
چه محقق شد سابقا که حقیقت وجود معاد کاشف از آثار و علامات صدق و صحت حقیقت توحید است
لهذا استدلال استدلال در معرفت معاد ایضا چون معرفت توحید صانع باشد بلکه منزله مانند تمام
اصول از عدل و نبوت و امامت که نیز هریک چون معاد کاشف از آثار و علامات صدق و صحت حقیقت
توحیداند و اثبات بر معرفت هریک نیز بهمین عالم انفس و آفاق استدلال شد لهذا آیه شریفه اولم یتفکروا
فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض الخ کنایه بر ترغیب و تفکر و تدبر بر معاد و متعلقات ان باشد زیرا که
حکیم علی الاطلاق عز شانه هر چیزی را که معرفت ان با حکمت بالغه بر بندگان لازم و واجب دانسته ایشان را در
شناسائی ان بحیرت و جهالت و شکوک نگذاشته بلکه شکوک و شبهات ایشان را در ان چیز که از مقاصد
و معارف باشد بنور حجة البیضاء ادله قاطعه و نصیحت واضحه و اقامه براهین ساطعه بر ایشان روشن و
واضح نموده که از سیر و سلوک ایشان در ظلمات شکوک و شبهات ایشان را زایل شود و بنور هدایت
الذی اعطی کل شیء و کما قال الله تعالی فی سورة المائدة قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ
مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستیکه آمد
بشما از نزد خدا پیغمبر روشنائی که رفع کننده ظلمه و ضلالت است و کتابیکه روشن و هویدا است اعجاز ان
راه مینماید خدا پیغمبر بان نور و آنکه پیروی کند خوشنودی وی را بوسیله ایمان و عمل صالح راههای سلامتی
از عذاب که ان راه دار السلام است که جنت نعیم است و راه مینماید ایشان را بواسطه ادله واضحه و الطاف
بر راه راست که نزدیک ترین راهها است بحق و ان راه اسلام است که در وی هیچ کجی نیست و لیکن نهایت ان
که ظفر یافتن بهر مطلب و اهتدا بهر مقصد که منظور است مر مکلف را و طالب انست بحکم قوله تعالی فی سورة البقرة
وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و قوله فی سورة الکهف وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا از باب و اسباب
و از بعیت که باید از انچه مقصود است از باب ان داخل شد و سعی در تحصیل اسباب و آلات ان شد و بعد از
حصول اسباب و آلات و دخول باب ان دست آویزی بان سبب او را از انچه میجوید خواهد شد و بانوسیله ان
چیز خود را غب و طالب مطلوب خود خواهد شد چنانچه اسباب و آلات وسیله طالب رؤیت شمس مر او را
بینائی چشم اوست که بمحض طلب طالب ان ضوء خود شمس راغب و طالب مطلوب خواسته خود خواهد
شد و مطلوب را بنحو خود دلیل و راه نما بوده باشد یا من دل علی ذاته بذاته پس هم چنین باین مثال
حصول اسباب و آلات دخول باب معرفت و عقیدة بمعاد و متعلقات ان باستدلال آیات و علامات
عالم انفس و آفاق که استدلال راه ظاهر است و استدلال راه ظاهر مقدم در هر صاحب شعوریست که موفق
باستقامت طبع باشد البته از آثار در حجب بر فوات خواهد بود از اینجاست ایضا قوله تعالی یعلمون ظاهرا
مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

اولم یتفکروا فی انفسهم الخ (margin)
و میرود بانور حجت ایشان را از تاریکیها که عبارت از شک یا جهل بمعنای ایمان بایقین یا علم بارادهٔ توفیق خود الخ (margin)

وأجل مسمى وايضاً از اينجا وازين جهات مذكوره باشد تمكن معرفت معاد در ابتداء بهر ذيشعوري بطريق
اجمال كه مركوز فطرت اوست ومعذور در شرط التفات وسماع خارجي از معرفت آن نباشد چنانچه مصداق
صدق وصحت حقيقت اينمعنا علاوه از تفتيش انسان حال طفوليت خود اگر خواطر داشته باشد تفتيش
اينمعنا است از اطوار اطفال زمانيكه بحد شعور رسيده باشند اعم از اهل شهرها باشند يا قريها از اهل
اسلام باشند يا كفار بتكويت وجوكي وبرهمن كه چه طور از زبان حال ايشان متعرف است بذكر معاد ومركوز
فطرت ايشان اجمال معاد پس با وجود تفتيش از اينمعنا چگونه ميشود گمان كسيكه گمان بود در حق كسيكه ميلاد
او در ميان خلايق باشد كه حدوث ايشان وانتقال وانتقام ايشان وانقلاب معدوميت خلق ماسواي انسان
كه بر تبعيت وطفيل معيشت ايشان خلق شده اند واز هريك از موجودات ماسواي ايشان حكي ودر شرع هست
البته ملتفت مآل خود وانتقال وانتقام وانقلاب معدوميت خود را بمنزله ماسواي خود مفهوم او خواهد شد كه
حاجت بالتفات وشنيدن از خارج نباشد لهذا از جهات مذكوره معرفت وعقيدة معاد مشروط بالتفات
وسماع خارجي نيست وكسيكه ابتعاد نمود از معرفت وعقيده بآن نخواهد بود پس اينست جواب از آنكه قايل است
معرفت وعقيدة معاد را باقرار فقط وعدم انكار آن بعد از التفات وشنيدن وبخيال افتادن آن امر
مكلف را چنانكه گذشت وهو المطلوب پس درين مقام لازم افتاد كه رشته كلام را منتهي نمود بتحقيق اثبات
معاد از سلوك راه ظاهر كه دستوريست در استدلال آنچه دالست بر توحيد كه او سبحانه در كلام خود داده
كه اولم يتفكروا في انفسهم ما خلق الله السموات والارض الخ لهذا بنا بر اين توضيح در دستوريكه بر مير استدلال بر
سلوك طريقه بمعرفت معاد وتوابع متعلقات آن موقوف ومنحصر است براه ظاهر عالم انفس وآفاق باستفتاح
دلايل نقلي از آيات كتاب الله واحاديث ابواب الله كه استشهاد اين دلايل در اينمقام از بابت بيدار كردن
خفتگانست مانند كسيكه خفته صحيح البصر را از خواب غفلت بيدار نمايد چنانچه تحقيق اينمعنا سابقاً
در ابتداء اوراق محقق وپذيرفته شد پس از اينجهت استدلال بر معرفت حقيقت معاد وتوابع ومتعلقات
آن مبني بر دو برهانست الاول اثبات وطريق معرفت عالم معاد است باستدلال بآيات عالم انفس و
دويم اثبات وطريق معرفت عالم معاد است باستدلال بآيات عالم آفاق وآن متفرع است بر فرع صحيح توابع و
متعلقات آن وبالله التوفيق الي سبيل الرشاد برهان اول در استدلال معرفت حقيقت معاد است بعلم
انفس انسانكه سابقاً محقق شد كه وجود خود انسان في مجموعه ايست حجة البيضاء وادله قاطعه كه از سير
وسلوك معرفت مراتب ومقام حقيقت خود كه تمام ماسواي او از موجودات عالم آفاق كه دال بر
اثبات توحيد ومعارف حقة اند در او مجتمع وبسته واظهر يكي از افراد كي وغيره در اوست كه در
معارف حقة آنچه را كه خداوند بحكمت بالغه خود معرفت آنها را بر انسان لازم وواجب دانسته او را
در شناسائي با نها به سير وسلوك معرفت نفس او متعرف ساخته وبجهت شكوك وشبهات جهالت
باقي نگذاشته كما قال الله تعالي في سورة الذاريات وفي انفسكم افلا تبصرون از اينجاست ترجيعت من عرف

نفسه فقد عرف

آنچه كه در اينمقام پذيرفته شد صح

قواعش صح

انتقال از جائي بجائي

انتقام نيست شدن

انقلاب واگرديدن

وآن

فقد عرف ربه وايضاً قوله عليه السلم في نهج البلاغة عباد الله ان من احب عباد الله اليه عبداً اعانه الله علي نفسه
مضمون آنكه اي بندگان خدا بدانيد كه دوست ترين بندگان نزد خدا تعالي آن بنده ايست كه حق تعالي
او را اعانت كرده بر نفس خود وايضاً في خطبته ما نصه الحمد لله الذي عرف من غير رؤية ولم يبق كي عيان القلب
وامثال ذلك لهذا شرط سلوك در طريقه دين داري وراه پيمائي بادية معاد شناسي بافهام سليم
وعقول مستقيم بنوعيكه مكلف را بر منزل اعتقاد وتصديق برهان عقل ونقل اشراقي كه شايسته
انقاعيت بر وقوع حقيقت آن باشد موقوف باستدلال معرفت همين راه ظاهر خود شناسي است
چنانچه سابقاً از معرفت اعضاء وجوارح ظاهره انساني كه انموذج ظاهره ماسواي اوست از موجودات
عالم آفاق استدلال بر توحيد صانع وعدل او شد وايضاً از معرفت نفس ناطقه انساني استدلال
مراتب ومقام نبوت وولايت نبي وولي شد وايضاً از معرفت قالب مثالي وبرزخ انساني استدلال
بر معرفت حقيقت عالم مثال وبرزخ كه مقدم وتوابع معاد است شد وايضاً در اينمقام نيز از معرفت
جميع انضمام مراتب مذكوره كالعبير كه مصداق تماميت انسان با نهاست كه بدون آنها مصداق حقيقت
انسان نشود ونقض غرض لازم آيد استدلال بمعرفت معاد ومتعلقات توابع آن مي شود چنانكه مصداق
بر برهان عقل ونقل اجماع ملل كه در وجوب وجود ضروري بودن آن در دين متفق شده اند باشد و
ونقض غرض لازم نيايد اگر چه بعضي از مذاهب غير عدليه در مصداق حقيقت معاد اختلاف كرده اند و
ليكن در وجوب وجودش اختلاف نكرده اند چنانچه ايضاً در مصداق حقيقت هريك از ساير اصول نيز
همين اختلاف واقع شده واما در وجوب وجود هيچيك اختلاف وانكار نكرده اند پس اگر چنانچه ذيشعور
عاقل فطن از طريقه انصاف تعقل كند در حقيقت نفس خود كه خداوند تبارك وتعالي بمقتضاي حكمت
وغرض صحيح حكيمانه خلقت عجيبي از انسان نموده كه با اين جسم صغير عالم كبير را در او منطوي كرده است و
او را اشرف مخلوقات وبكرامت ولقد كرمنا بني آدم مفتخر فرموده وماسواي او را بطفيل وبستگي با او بوجود
آورده واز ارسال رسل وانزال كتب براي امر ونهي امور تكاليف او نموده ووعده بثواب ووعيد بعقاب
داده پس حكم عقل ميكند با اينكه اينگونه ايجاد الهي با اينگونه خلقت كار عبث وبي فايده وثمره كه غرض وان منتهي
نشود نخواهد بود بلكه حكمت وغرض صحيح مقتضي آنست چنانچه سابقاً محقق شد كه اراده الهي تعلق گرفته
بايجاد نمودن خلقيكه در علم وقدرت او اظهار رحمت باشد بطريقه صفت عدل كه در غايت تعين
ونهايت ظهور باشد پس اين تعين وظهور كه مقصود اوست وقتي بنهايت خواهد رسيد كه تغير آن
حادثه از او زايل شود وباقي ببقاء ابد بكه تغيير وتبدل وزوال وتحويل در آن نباشد بشود
بجهت مقصود پس از اينجهت لابد وناچار بحكم عقل بعد دار ديگر واجب ولازم باشد كه از فروعات
كمال عدل او لازم عدل خداوندي است كه بدون وجود آن نقض غرض وخلاف مقصود عبث لازم آيد وايضاً
كه دنيا عالم تربيت وجنبه عالم خاكيت وانسان نيز از اجزاء وجنبه آن خلق شده است پس بجهت

اقتضای ذاتیه جنبهٔ خاکی که انسانیست ایضاً انسان از مبدأ فطرت و طینت و ظلمت رحم و مستولی و تولد
و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب و عقاب و غیر آن از سایر مصایب دنیا و شداید
آخرت در تعب و مشقت و گرفتار انواع محنت و سختی و رنج است که در هیچ حالی بقصور و راحتی که مصداق
فهم و یقین و نهایت رحمتی باشد حاصل نیست از برای او کما قال الله تعالی فی سورة البلد لقد خلقنا الانسان فی
کبد از اینجاست سر حدیث قدسی که مشعر باین مضمونست که میفرماید خداوند عالم که بندگان من جست و جوی چیزی را
میکنند که من آنرا در دنیا خلق نکرده ام که آن راحتست و انرا نخواهند یافت و اینمعنی چون بغور رسید است
در نظر اهل بصیرت و شعور که می بینند دنیا را در تغییر و زوال و تقلب احوال و اهل آنرا پیوسته
نشانهٔ تیرهای مصایب و نوایب و بلا و همگی در گرو مرگ و بلا و صحت آن مبدل به بیماری و جوانیش
به پیری و توانگریش بفقر و درویشی و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منقلب و امنیتش
بخوف و حیاتش بموت منتهی و عمرهایی کوتاه و مرگ در کمین و قدر و اندازه آن تقدیرات این
تیرهای قضا بسوی هر کس در کمان پیوسته بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانی و از هیچ
بلائی امتناع و اباء ندارند و دفع بلیه از خود نتوانستند که در پس از مشاهده این احوال دانسته میشود
بیقین که دنیا داریست مخصوص از مکاره و نشاء ایست مملو از کدورات باضعاف آن از مصایب و محن روحانی وجسمانی
و امراض و فقر و تلف و غصب اموال و موت اولاد و احباب و سایر کدورات که از ظاهر آن حال باطلش
معلوم و از آنچه دیده میشود در آن دانسته میشود احوال آنچه را که ندیده باشد و از کثرت اشتراکش بخاک
اینده اش مخصوص باشد پس دنیائی که موصوف باین صفت باشد قابل این نیست که مردم را از برای این
خلق کند لهذا انسانی از مشاهده این احوال که برای واضح و روشن است عقل او حکم خواهد کرد که باید
دار دیگر و نشاء غیر این عالم باشد که نهایت ظهور و یکه غایت مقصود است از ایجاد خلق حاصل آید
والا نقض غرض لازم خواهد آمد دیگر آنکه اولاً تکلیف قبیح بود چه تکلیف مشقت است که مستلزم تعویض از جهات عدیده
و وعده بثواب و وعید بعقاب است بی تحقق و عوض هیچ کدام در زمان تکلیف و فعلیت نادر و لم
بمشقت بی عوض ظلم باشد و اما ثواب بنابر آنکه دنیا داریست مخصوص بمکاره و مملو از کدورات روحانی
و جسمانی نسبت با اهل ایمان و ولاء که در حق ایشانست حدیث البلاء للولاء و اما عقاب بنابر آنکه کفو
کفار و فجار متلبس اند در دار دنیا بانواع متلذذات که ملائمات نفوس حسیه و طبایع بهیمیه ایشانست
که در دار اکثر اهل ایمان بخت چنانچه اشاره باینمعنی است ایضاً حدیث نبوی که الدنیا سجن المؤمن
و جنة الکافر و ما اصبح فیها مؤمن الا حزینا و کیف لا یحزن و قد وعده الله جل ثناؤه وارد جهنم ولم یعده
انه صادر عنها الخ پس اگر دار دیگر و نشاء اخری نباشد مر انسانرا که ممکن شود در آن نشاء ابقای وعد
و وعید را هر آینه تکلیف عاطل و وعده و وعید باطل و این لا محاله عقلاً قبیح و ممتنع الصدور از واجب
الوجود حکیم باشد پس دلیل بر لزوم عالم معاد عقلاً از برای کسی که معادشناس باشد همین است دیگر آنکه

دلیل دیگر

دلیل دلیلیست که از حقیقت پی باثار برده میشود و از علت معلول شناخته میشود و از اصل فرع
دانسته میشود چنانکه طریقه متکلمین است منعکس نمودن همین دلیل را باین تقریب که چونکه خداوند تکلیف نموده
بطریق اوامر و نواهی در دار دنیا به بندگان فرموده است و در برابر اوامر ترغیبات و وعده‌ها
فرموده است و در برابر نواهی تهدیدات و وعیدها قرار داده است و خلف وعده و وعید خداوند
قبیح و ممتنع و منزه لقوله تعالی فی سورة آل عمران ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
لهذا متعقل در دانستن از این براهین قاطعه برهان قاطعیست در اثبات حقیقت معاد برای ارباب عقول
که گمان عبث در فعل جناب مقدس ایزدی حکیم و غرض او راه نداشته باشد بلکه مقتضی اراده صحیح و حکمت
باشد برای منفعتی که عاید بایشان شود در سرای آخرت و باز گردیدن بسوی او برای جزا کردار
خود که مقصود ایشان بوده است کما قال الله تعالی فی سورة المؤمنون افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم پس از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان
عقلی بر اثبات معاد اعم از جسمانی و روحانی که علمای عدلیه متعرض اند همین آیهٔ شریفه است که مذکور شد
دیگر آنکه عقیدهٔ منحصره عدلیه اثنی عشریه بطریق یقین اشراقی مراد از معاد انسانی در عالم معاد
باشد از روحانی و جسمانی یعنی مکان معاد که اعم است از بهشت و جهنم مشتمل باشند بر صورت جسمانی
و معنوی روحانی و تلذذ و آلام هر یک بحسب جسمانی و روحانی شامل اهل آن باشند بطریق صفت
عدل چنانکه شخص معاد در معاد مرتبه با انضمام مراتب کالبدی جسمانی و روحانی که در حال حیات
دنیوی است مر او را معاد خواهد بود که شخص معاد همان شخص مکلف باشد بنحوی که موجود بیافتن لذات
روحانیه و جسمانیه از جزای اعمال حسنه و آلام سزای اعمال شر که در مدت حیات تکلیف از او صادر
شده است باشد لهذا مکان معادین و شخص معاد بطریق عدل و صفت عدل بیک منوال اعم از روحانی
و جسمانی چنانچه عنقریب اثبات اینمعنی و معنا باستدلال دلایل عالم آفاقی با شمها در کتاب الله و احادیث
ابواب ائمه بتوسط محقق شود انشاء الله چنانکه از استدلال الانسان کم ایضاً اشاره باحوال از عدم در حالت
در وجود کمال الصنعت و مشقت و سختی و رنج در دنیا بطریق مذکور سرنگشت و علت و روز انقضا آن انسانی تحقق
که جای توهم و استشکال در علت و اراده افنا بر انسان معقول باقی نباشد دیگر آنکه بعد از آنکه انسانی تعقل
در حال طینت و اصل مادت و مبدأ نطفه و طبیعت جنبه خاک و آب کرد و دانست که از هر دو جنبه ماده
و نطفه طینت اوست چنانچه حق تعالی در کلام خود اشاره باینمعنی فرموده فی سورة الحجر و لقد خلقنا
الانسان من صلصال من حمأ مسنون و قوله تعالی فی سورة الفرقان و هو الذی خلق من الماء بشرا پس اینمعنی
محقق شعور او را که امورات مذکوره وارده بر انسان بمقتضای عالم خاک و آب است که عالم تربیت
انسانیت و انسان بیزار از اجزاء جنبه اوست لقوله تعالی فی سورة الانبیاء و جعلنا من الماء کل شیء حی
افلا یؤمنون پس چنانچه اقتضای ذاتی طبیعت ماسوای از انسانیت که از جنبه عالم خاک و آب مخلوق

برهان اول از نهج سوم اصول خمسه دین در اثبات حقیقت معاد جسمانیست باستدلال از بیانات معلمات عالم اصغر

شده اند و مادهٔ انها از عناصر اربعه است پس هم چنین است اقتضای ذاتی طبیعت انسان که نیز از هر یکی
دیگر و بیشتر از انها در انسان مجتمع اند لهذا تغییر بنکته سر کنایه آیه مذکوره لقد خلقنا الانسان فی کبد
یعنی قسم باین امور که ها اینه بتحقیق افریده ام ادمی را در تعب و مشقت و از وقت ابتدا مبداء فطرت تا وقت موت
گرفتار انواع محنت و مشقت است و حدیث مسطور و قدسی نیز مشعر باین معنی است ایضاً از انجهت باشد یعنی
بنابر مفهوم این معنی انچه ادمی را تعب و مشقت و بیچاره است از مبداء فطرت و مضیق رحم تا وقت
موت که گرفتار انواع محنت و مشقت و بلیاتست تماماً باقتضاء طبیعت و ذاتی ایشانست اعم از انکه
از خاصان درگاه الهی باشند چون انبیاء و اولیاء و متابعین ایشان از مومنین و موحدین و یا انکه
از غیر ایشان چون کفار و مبغضین و ملحدین و منافقین و یا انکه از اطفال هر یک از طوایف مذکوره
باشند بحسب منزلهٔ اقتضاء طبیعت انچه جنس عالم خاک و اب تو جیه کننده انست و از هر یک از انها یکی
و بیشتر در انسان هست و لذا اجزاء انها انسان تو جیه یافته است پس بحسب منزلهٔ اقتضای طبیعت
هر یک از انها که در عالم حس و شهادت ظاهر و هویداست طبیعت انسان نیز مقتضی انست چه از
حیث نقصان او در مضیق رحم که از جنین خارج میشود و چه از حیث بعد از تولد و بیشتر از تمیز از
دنیا رفتن و چه از حیث بعد از تمیز و بیشتر از تکلیف در حالت حلم خود و چه از حیث حال تکلیف و
بیشتر از مرگ طبیعی از دنیا خواهند رفت و چه از حیث انواع محنت و مشقت دنیا و چه از حیث سختی جان
دادن ایشان در هر حال از حالات مذکوره اعم از انکه مومن باشند یا منافق کوچک باشند یا بزرگ
پس تماماً بطریقه صفت عدل که بمیزان تصحیح سنجیده شود هر یک باثر نقصان ماسوای انسانی هر یک
دلالت بر عدالت صفت خدا کند چنانچه از حیث نقصان انسانی در مضیق رحم و مخارج شدن او از جنین
بیشتر از تمامیه خلقت او پس اثر نقصان ماسوا متعلق در اثر نقصان بعضی از میوه ها و تلف محصولات انها است
با افات سماوی و ارضی و از حیث حالات مسطوره یعنی همچنانکه نقصان بعضی از میوه ها و محصولات انها با افات
سماوی و ارضی مقتضی طبیعت انها است از وقت غنچه شدن و گل نمودن الی اخرها بتدریج افات سماوی
و ارضی سبب نقصان انها است تا بعد از تلف و نقصان اکثر از انها قلیلی که باقی خواهد ماند نیز بلذت
چیزی از توسط شمس و تشنگی از قحط و از مدعو دارائیها و افات دور و نقصان سماوی
و ضعف زیاد ماندن در بالای درخت و امثال ذلک تا بثمره نتیجه رسد چنانچه تماماً محسوس باشد
و نیز این معانی مقتضی طبیعت حیوانات بری و بحری باشد بهمان منزله پس هم چنین بمثال مذکوریست تمام حالات
مسطوره انسانی از نقصان و تلف او از مبدء نطفه تا رسیدن بر حد کمال طبیعی و بیچارگی در حالت ارتحال
دار فانی برای باقی کلاً مقتضی طبیعت باشد که خداوند از طریقه صفت عدل مقدر ایشان از خلاء نموده
است ایا تعقل کرده در جان دادن ماسوای انسانی از حیوانات بری و بحری و وحوش و طیور و امثال
ذلک که چگونه سختی جان دادن در وقت موت خود دارند با انکه تکلیفی انها را نمی باشد که از بابت معصیت

انها باشد

و هکذا از تمام شدن ... طبیعی

و علی هذا القیاس الی اخرها
مذکوره انسانی تماما

محکوم از برای
اولاد خویش ...
دارند

انها باشد تلخی جان دادن تنها انها و اولاد ایشان و هکذا صدمات و بلیات ارضی و سماوی که وارد در
انها است پس معلوم گرد که انحلالات نیز از برای انها از باب اقتضای طبع و سرشت انها است چنانچه ایضا اگر
نیک ملاحظه شود این معنی نیز از تصدا کردن بناها در وقت خراب شدن و از تصدا کردن احجار و اشجار
در وقت شکستن و از تصدای کرباس و امثال ان در وقت پاره شدن و علی هذا القیاس صدای تمام اشیا در وقت
مفارقت از طرف است هم وصله و جنسیه خویش را اعلان و فریاد زدن از تلخی و سختی مفارقت است
و سر این معنی که در همه اشیا جاری و ساریست همانا از باب رابطه محبت باشد که قوام جمیع موجودات
و انتظام ممکنات بدان مربوط است و این محبت عنایتی مجعول و کرد شده است در جمیع موجودات و سلسلهٔ
ممکنات که هیچ ذره نیست که از لمعه محبت در ان نوری نباشد و هیچ سری که از نشاه ان در ان شوری نباشد
بلکه گفته اند اگر محبت بنوعی امهات سفلیه نمی بود با زواج اباء علویه ... ایشان موالید
ثلثه نزاید و اجزاء مرکبات از ان است و استقرار عناصر اربعه در مواضع خود بواسطه ان محبت است
از میل و محبت طبع عجیب که او را ان ملایم طبع باشد یا بجهت سرور ... ملایم طبع باشد
یا بجهت سرور ... ان ملایم طبع حاصل اید در انسان حصول این محبت ممکن نشود مگر
بسوی از اسباب نظر باینکه از برای محبت اسباب بسیار و علتهای مختلف است لهذا از بجهت روشنی
از برای بنی نوع انسان با اقسام بسیار مختلف میشود چنانچه سابقا در طریقه سیم از عصر علت خلقت و تحقیق
از لفظ احببت ان اعرف محقق شد که گفته اند ان نه قسمت اول محبت انسان بوجود و بقای خود
و ان اشد اقسام محبت و اقوی از همه است لان المحبة انما یکون بقدر الملایمة و المعرفة و لا شیء اشد
۱۱ ملایمة لاحد من نفسه و لا هو بشیء اقوی معرفة منه بنفسه پس شکی نیست که اتحاد میان هیچ دو چیز
بیشتر از اتحاد میان ادمی و خویش نیست و از انجهت باشد که هر کسی خود را از هر چیز دوستتر
دارد و معنی دوستی او بخود دوام وجود خود است و کراهت او بعدم خود است از تلف ان
هم چنین دوام وجود خود نیز در نزد هر کسی محبوبست چنانچه کمال وجود ایضاً مطلوبست و حقیقت
ان نیز راجع بمحبت وجود خود است زیرا که فقد کمال نوعی نقص است در وجود و هر نقصی عدم است
پس فقد کمال عدم نوعی از وجود خود است بلکه متحقق است که محبوب در هیچ موضعی نمی باشد
جز وجود و همه صفات کمالیه راجعند بوجود همچنانکه همه صفات نقایص راجعند بعدم پس
چون هر فردی از افراد موجودات را نحو خاصی از وجود است و تمامیت نحو وجودش بعدم نقص
صفات کمالیه است از برای انکه انها نیز از مراتب وجود باشد زیرا که وجود هر موجودی معلوم شد
که مرکب است از وجودات متعدده پس اگر یکی از انها مفقود شود گویا بعضی از اجزاء وجود ان
مفقود شده پس از انجا روشن میشود که یک سبب محبت با اولاد نیز راجع باین قسم است چنانچه
در ابتدا او را محقق شد یعنی بجهت محبت بقای خود است چه بقای فرزند نوع بقایی است از جهات

انهاست

منکوحه از برای خود بین محبت فطری که ببقای خود دارد و از بقای دائمی خود قطع طمع کرده است
انکسی اکه قائم مقام بقای خود است نیز دوست دارد و نیز چنانچه کراهت در تلف وجود خود
و فقدان کمال نوع هر نقصی که از برای خود دارد و ازا ایضاً از برای فرزند خود مکروه میدارد همچنین
باین میزانست ایضاً یک با عشیرت خویشان و اقربا و قبیله و عشیره که نیز محبت کمال خود است چه
خود را بواسطه ایشان قوی و عزیز میداند نیز اکه عشیره ادنی بمنزله بال و پر اوست و نیز یک
باعث بر کراهت ادنی از تلف و هلاک ایشان از انجهت باشد که از بال و پر او تلف شده و از
قوه و عزت او کم و نقصی حاصل شده است پس باین قیاس است تمام محبتهای انسان نسبت بما سوای خود که
راجع اند بسوی خود لهذا محبت انسان بوجود و بقای خود اشد از اقسام محبت و اقوای از همه است از انجهت
هر کسی که غافل از حقیقت مرگست مرگ را دشمن دارد اگرچه اعتقاد بثواب و عقاب بعد از مرگ
نداشته باشد و از مردن هم الم ببدن او نرسد مثل اینکه در خواب بمیرد نیز اکه گمان کرده که مرگ موجب
معدوم شدن اوست یا معدوم شدن بعضی از او بتحقیق مذکور علی الاجمال محبت انسان بانچه نسبت
بدوام وجود خود دارد است از حیث کمالات مسطوره و از حیث بقای کمالات دین که حضرت صادق فرموده
که هل الدین الا الحب و از حیث لقای الهی و مقربان درگاه او سبحانه از جمله جنود عقل است چنانچه ضد
ان که دشمنی است از جنود جهل است و لکن محبت بغیر این مقامات باشد مقتضای طبع باشد چون محبت
باولاد و مال و عیال و مأکول و ملبوس و سایر مخلوق که غرض راجع بخداوند نباشد محبت انها از باب اقتضای
طبع باشد مانند محبت حیوانات باولاد و مأکول و مشروب و ما یحتاج خود لهذا محبتی که ناشی از جنود
عقل است فطری الهی باختیار انسان حاصل است و انکه ناشی از اقتضای طبع است باختیار ادنی محبت
چنانچه از جمله محبت فطری محبت خدا و رسول و ائمه است و انها باختیار حاصل است در انجا که فرموده قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و ایضاً قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و امثال ذلک چنانکه
کمال محبت انها در کلام الله اذن و طریقه در این ایه اشاره باشد و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه
فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون و هو المطلوب پس چون محبت
فطری که از جنود عقل و تصدیق حق و یقین است دلها است بنصب الهی و انحصار باقی [illegible] مکرر و مکرر دانسته
که تا فرمان فی الجمیع اوامر و نواهی است و ایضاً از انجا و ادنی جهت باشد امر الهی مرضی او که مستحق بشارت شدند در
انچه صابر بر بلا و سر تسلیم برای او نهاده اند که محبت فطری ایشان شامل بر انها است و انقطاع از
محبت انها ممکن نباشد الا تسلیم و رضا و قول باسترجاع چاره نباشد نیز اکه نیز محقق شد که بلایا
وارده بر انسان در دنیا تماما مقتضای طبع باشد و محبت بر بعض انها که ناشی از جنود عقل است
فطری باشد لهذا انسان میان این صنف مجعول و مضطر است از این جهت مستحق بشارت است بقوله
تعالی در سوره البقره و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین

خود یعنی کراهة

محبت اشیاء دیگر بهم منتهی خود که سابقاً اشاره شد

رضا موجب انقیاد حکم قضا

الذین اذا

الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون حاصل مضمون بحذف ترجمه انکه این ایه شریفه بیان امور میفرماید که بان ابتلا
از ما پیش میکنند از انواع مصیبتها یکه مجعول و مضطر بند بحسب طبع و محبت فطری نیز امکان قطع از ان
حاصل نیست و تلو تمامات اختبار بر ابتلا ایشان است این ابتلاآت و بلایات لهذا بازاء صبر و تسلیم و
رضای ایشان برین مصیبات شاق اجر بسیار و جزاء بیشمار بایشان عطا میکند و فرموده و بشر
الصابرین الخ چنانچه موید اینمعنا است کلام امام حسن علیه السلام در حال الاحتضار ببرادر خود امام
حسین علیه السلام اشاره باینکه خدا عوض هر گذشته است و ثواب خدا تعالی فرماینده هر مصیبتی است
تدارک میکند هر چیز را فوت شده است و ایضاً شیخ طبرسی رضوان الله علیه در مجمع البیان در تفسیر
این شریفه میفرماید که ابتلا بمعنی امتحانست و امتحان در حق الهی استعمال میشود بحالت ممتحن و ممتحن معلوم
معلوم نباشد و این معنی در حق باری تعالی بر حقیقت صحیح نیست پس ظاهر این شریفه اینست که ما معا
میکنیم معامله کسیکه میخواهد امتحان کند و مخاطب یا با اصحاب حضرت رسول است یا با جمیع خلق مراد
و هر دو احتمال صحیح است انتهی کلامه و تفسیر و تاویل این ایه و بعضی از اسرار دقیقه و مقام در مطلب دوم
از بیان اخبار فضیلت بلاء و ثمره ان شروح خواهد شد انشاء الله تعالی علیک فی مقام المذکور الحاصل بعد از
تعقل در تحقیق بیان مذکور بر متتبع لبیب منکشف خواهد شد اسرار چندی از اخبار وارده
بر نتیجه صبر در بلا و محن و فضیلت و ثمره بان که خداوند منان در صد و سه موضع از کلام خود
صابران را ذکر فرموده و اوصاف بسیاری از برای ایشان بیان فرموده که زبان قلم بیان شرح انها
از اشفاق یا مینه و نیز اخبار کثیره مقابل انها در این معنی از معصومین علیهم السلام ما ثور شده که بعد از تعقل
در تحقیق مسطوره سر ایات و اخبار وارده بر صبر و نتیجه فضیلت و خواص ان بر متتبع لبیب منکشف شود
من جمله انکشاف سر این جمله است در دعاء سلیم بن قیس که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصبر نصف
الایمان و الیقین الایمان کله و من صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن العزاء کتب الله له بکل صبره ثلثمائة
درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی علو العرش و من صبر علی الطاعة کتب الله
له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی علو العرش و من صبر علی المعصیة
کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش حاصل مضمون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده صبر نصف ایمانست و یقین تمام ایمانست و هر کس صبر
نماید بر مصیبتی تا انکه رد نماید انرا بشکیبائی و تسلیه نیکو مینویسد خداوند از برای او بهر صبری
سیصد درجه که ما بین درجه تا درجه دیگر بقدر دوری ما بین تخوم زمین باشد تا بالای
و هر کس صبر نماید بر طاعت و تحمل مشاقات شود مینویسد خداوند از برای او ششصد درجه که ما بین
درجه تا درجه دیگر بقدر فاصله ما بین تخوم و پائین زمین باشد تا بالای عرش و هر کس صبر نماید

بر ترک معصیت و بجا آوردن اوامر حق تعالی از برای او هفتصد درجه که ما بین دو درجه تا درجه
دیگر مانند ما بین تخوم زمین باشد تا منتهای عرش است پس مخفی نماند که تفاوت درجات این اقسام
صبر نسبت بحسب مراتب هر یک است از صبر در مصیبت که مرتبه اولی است و از صبر بر طاعت که تحمل مشاق است بر آن
و از صبر بر ترک معصیت که از راه صعوبت است و جمیع اینها از چیزها نیست که نفس با اینها خواهش
داشته و راغب بر آنها است و از این جهت صبر نمودن بر معصیتها بیشتر از همه بر آنها معتاد شده و التذاذ
مشکل تر است از دو قسم دیگر از این جهت درجه صبر بر ترک آن زاید بر دو قسم دیگر است چنانچه
درجه صبر بر طاعت که از جهات عدیده از بیرون راه دشوار است که طبع آدمی طالب تن و غلبه و تفوق است
و بندگی و ذلت بر او مشکل است ایضا نسبت بقسم صبر در مصیبت که غیر صبر و رضا و تسلیم و استرجاع
چاره دیگر ندارد درجاتش زاید است درجه صبر در طاعت نسبت بدرجه صبر در مصیبت بدو مرتبه لهذا
تفاوت درجات صبر بحسب اقسام مذکوره متفاوت است بدو صفت عدل که با اندک تامل در آنها بر متتبع معلوم
خواهد شد نیز که بعد از آنکه تحقق و یقین حاصل شد که مصیبات و بلیات وارده بر انسان امتحانات
طبیعی است و انسان مجبول و مضطر در آنها است پس قهرا انسان را بدان صبر لازم است در آنها نیز اگر اینچنین
شد نیست خواهد شد جز صبر چاره حاصل نه چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که اگر صبر
کنی آنچه مقدر الهی است خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت و اگر جزع کنی مقدر الهی خواهد شد و از
برای تو وزر و وبال خواهد ماند وایضا پیغمبر خدا فرموده اند که هیچ بنده مومنی نیست که مصیبتی باو برسد
پس بگوید همچنانکه خدا او را فرموده است که الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
اللهم اجرنی فی مصیبتی و اعقبنی خیرا منها مگر اینکه خدا اجر مصیبت را باو میدهد بهتر از آنچه از او
فوت شده است عوض باو کرامت میفرماید پس معلوم است که نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد
و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد بدرستیکه با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا و
یا آخرت میباشد چنانچه حق تعالی در سوره الانشراح اشاره بهمین فرموده که فان مع العسر یسرا ان مع
العسر یسرا پس بدرستیکه با هر دشواری و تنگی آسانی است مفسرین گفته اند جمله مستانفه است و اشاره
بر اینکه در عقب هر یک عسر دو یسر است چنانچه از ابن عباس منقولست که بقول او خلقت عسرا واحدا و خلقت
یسرین فلن یغلب عسر یسرین یعنی حق تعالی در این آیت میفرماید که آفریدیم یک عسر را و آفریدیم دو یسر را
پس هرگز غالب نگردد یک عسر بر دو یسر و شیخ طبرسی نقل کرده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
از خانه بیرون آمدند مسرور و خندان و میگفتند یک عسر بر دو یسر غالب نگردد وایضا از نبی
که در حدیث قدسی وارد است که هر که رضا نکند بقضای من و شکر نکند بر نعمتهای من و صبر نکند بر
بلای من پس بیرون رود که پروردگار دیگری بجوید سوای من پس از اینجا محقق خواهد شد که انسان در بلیات
وارده مجبول و مضطر است پس هر که راضی شد بقضای خدا از برای او است و هر که غضبناک شد غضب

خدا از برای

تخوم جمع تخم بالفتحه نشانه و حد میان دو زمین لغت

خدا از برای او است در بحار حدیث وارد است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام جابر بن عبد الله انصاری را
دید که پیری او را فرو گرفته و مرض ناخوشیها بر او احاطه کرده گفت چگونه می بینی حال خود را عرض
کرد که فقر را دوستتر دارم از غنا و مرض محبوبتر است در نزد من از صحت و مرگ را دوست بیشتر
از زندگانی دارم حضرت فرمود اما ما اهلبیت محبوبتر نزد ما چیزیست که از خدا بر ما وارد میشود
از فقر و غنا و مرض و صحت و موت و حیات جابر برخواست و میان دو چشم حضرت را بوسید و گفت
راست فرمود پیغمبر که گفت ای جابر بتحقیق یکی از فرزندان من خواهد رسید که اسم او موافق اسم من
دفع صدمه — باشد که حقیقت علمها را بشکافد پس حدیث مذکور تحقیق و درستی مضمون بیست از پنج مصیبات
و بلیات وارده بر اهل ایمان و یقین که بفرموده آنجناب محقق باشند و تسلیم خود نمایند بآنچه وارد بر
ایشان میشود حجه آن بزرگوار و سایر معصومین علیهم السلام عالم باسرار ظاهر و باطن میباشند و ذاتا بیدار
طریقه صفت عدل الهی خواهند بود چون خود ایشان علیهم السلام مظهر عدل باشند لهذا بمصداق دلایل مذکوره
مصیبات و بلیات امتحانیه انسانیه بملاحظه صفت عدل مقتضی طبع اند و انسان مجبول و مضطر در آنها
باشد و اجر و ثواب در صبر و رضا و تسلیم بر آنها نیز تفضل است از جانب حق تعالی من قواهره و نفحه انسان
بر نعمت بهشت و فیض رحمت که مستلزم حصول غرض حق از خلقت ایشان نیز گردد ابتدا امر اوقات سابقا تحقیق
شد که تفضل احتیاط است در عدالت تا از عروج نقصان تفضل که خروج از حد اعتدالست بنیاد امن
باشد لهذا امتحانات وارده بر انسان با اینکه مقتضی طبع و مجبول انسان اند و انسان در آنها مضطر است
اجر و ثواب بر صبر آنها تفضل است احتیاط در عدالت چنانچه موید انعام و معنی است قوله تعالی در
سوره الطور و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من
شیء کل امرئ بما کسب رهین و امددناهم بفاکهة و لحم مما یشتهون حاصل مضمون از تفسیر و تاویل
که هر آنکس را که ایمان آورده اند و تابع شده اند ایشان را فرزندان ایشان بایمان ملحق سازیم
بایشان در بهشت و در درجات بهشت فرزندان صغار و کبار ایشان را تا چشم ایشان بجمال ایشان
روشن گردد و فی تفسیر البحر کما روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ان الله یرفع ذریة المومن فی درجته
وان کانوا دونه لتقر بهم عینه ثم تلا هذه الآیه و این تفضلی است که حق تعالی بپدران میکند اگر چه اطفال
مستحق درجه پدران نباشند وایضا فی کتاب الکافی و کذا فی کتاب التوحید عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله
عز و جل و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم قال قصرت الابناء عن عمل الآباء فالحقوا
الابناء بالآباء لتقر بذلک اعینهم یعنی حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده اند که قاصر اند
فرزندان مومنین از عمل پدران خود پس با وجود این تقصیر حق تعالی بفضل خود آن فرزندان را در
درجات بهشت ملحق سازد بپدران ایشان تا آنکه چشمهای پدران بدیدن پسران خود روشن
شود بعضی ذریه را باطفال مومنین بوده اند و ایمان را تخصیص بذریت کرده اند که در روز میثاق بوده

تنکیر تعظیم یعنی ... (حاشیه)

یافته بسبب ایمان عظیم رفیع المحل و تنکیر ایمان برای تعظیم است اشعار بآنکه او کافیست از برای الحاق
متابعت در اصول ایمان و بنحو کل ایمان از آن آبا که در درسانیم بدیشان فرزندان ایشان را در دخول بهشت
یا در وصول بدرجات ایشان بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد در خلاصة المنهج از ابن عباس روایت آمده
که چون مؤمن به بهشت رسد گوید پدر یا مادر و فرزندان من کجا اند ندا آید که ایشان عملی نداشتند
که موجب آن شوند که در مرتبه و درجه تو باشند او گوید خداوندا آنچه باشد که بفضل خود ایشان را
بمن رسانی حق تعالی امر نماید تا همه ایشان را بنزد او برند و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه است که زاذان از امیر المؤمنین
روایت کرده که حضرت فرموده که مؤمنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از این مذکوره را
تلاوت فرموده و ایضاً از امام جعفر صادق مرویست که اطفال مؤمنان را هنمایند بپدران ایشان از در
روز قیامت و ایضاً در تفسیر کافی و از تفسیر علی بن ابرهیم و کذا در تفسیر الصافی از حضرت ابی عبدالله امام جعفر
صادق علیه السلم نقل کرده اند در تفسیر آیه والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم تا آخر که آنحضرت فرموده که الذین
آمنوا النبی صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلم و ذریته الائمة والاوصیاء صلوات الله علیهم الحقنا بهم
و لم تنقص ذریتهم الحجة التی جاء بها محمد صلی الله علیه و آله فی علی علیه السلم و حجتهم واحدة و طاعتهم واحدة یعنی
مراد از الذین آمنوا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلم اند بنا بر آنکه اکمل
افراد جمع در واست و مراد از ذریت ائمه معصومین و اوصیاء پیغمبر اند و مراد از عمل در و ما التناهم
من عملهم نصوص و حجتها ست بر حقیقت امامت و وصایت ایشان و گفته اند که میتوان که علم و فهم و
شجاعت و غیر آنها باشد چون اینها از ثمره اعمال عبادت مختصه بایشانست بنا بر این تعبیر از آنها
باعمال شده و بنا بر این حاصل معنی اینست که پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلم ایمان کامل یعنی ایمان و ...
و تابع ایشان شدند ائمه معصومین و اوصیاء صادقین بایمان کامل ملحق ساختیم به پیغمبر و
امیر المؤمنین این ائمه را و ناقص نکردیم برای ذریت ایشان که ائمه معصومین اند نص و حجتی را که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برای امامت امیر المؤمنین علیه السلم اورده است و آن نص و حجت که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله برای امامت مرتضی علی علیه السلم اورده و اظهار علم و فهم و شجاعت او کرده همان نهاد این برای
سایر ائمه معصومین ثابت کرده ایم بی حجت ایشان و اوصاف حسنه ایشان یکی است و فرض طاعت ایشان
یکی و ایضاً در تفسیر الصافی مرویست که در کتاب توحید از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که اذا مات
الطفل من اطفال المؤمنین نادی مناد فی ملکوت السموات والارض الا ان فلان بن فلان قد مات فان
کان قد مات والداه او احدهما او بعض اهل بیته من المؤمنین دفع الیه یغذوه والا دفع الی فاطمه
صلوات الله علیها تغذوه حتی یقدم ابواه او احدهما او بعض اهل بیته من المؤمنین فتدفعه الیه یعنی حضرت
صادق علیه السلم فرموده اند که چون طفلی از اطفال مؤمنین بمیرد ندا کند ندا کننده در ملکوت سموات و ارض که
آگاه باشید فلان پسر فلان فوت شد پس اگر پدر و مادر او هر دو یا یکی از اینها یا یکی از اهل بیت و
خویشان مؤمن

خویشان مؤمن او قبل از او فوت شده باشند بیاورند آن طفل را بایشان تا تربیت او کنند و او را غذا
و طعام دهند و اگر هیچ یک از اینها قبل از او فوت نشده باشند بپرورد او را بسیده نساء العالمین فاطمه
زهرا علیها الصلوة والسلم بسپارند تا آنحضرت او را طعام دهد و تربیت او کند و چون پدر و مادر
او فوت شوند یا یکی از اینها یا یکی از خویشان مؤمن او فوت شوند در آن وقت آن طفل را بیکی از
اینها بسپارند و در تفسیر علی بن ابرهیم از حضرت صادق روایت کرده که ان اطفال شیعتنا من المؤمنین
تربیهم فاطمه علیها السلم بنا بر حدیث سابق ظاهر این وقتی باشد که والدین آن طفل یا یکی از اقربا مؤمن
او فوت نشده باشد و در کافی روایت کرده که اما اطفال المؤمنین فیلحقون بآبائهم و اولاد المشرکین
یلحقون بآبائهم و هو قول الله الحقنا بهم ذریاتهم گفته اند از مفسرین که این موافق قرائت بعضی از
قرائت که ذریتهم را در هر دو جا ذریاتهم خوانده اند و مشهور اینست که اطفال کفار خادمان اهل بهشتند
یعنی آنانکه سعید بودند انها بواسطه امتحان ایشان در روز قیامت معلوم شود و آنانکه شقی بودند
انها نیز کذلک و احادیث دیگر ان حدیث محمول بر اطلاق و عموم نخواهد بود چنانکه مشهور استخبار
در کافی ایضاً حدیثی با سند روایت کرده که در روز قیامت با مر الهی آتشی بیفروزند و اطفال را
حکم کنند بر فتن در میان این آتش پس هر که بر وی توقف و تامل نموده بر آن آتش ابدا از دار سعید است
و آن آتش مانند آتش خلیل برای او برد و سلام میشود و هر که اطاعت نکند او شقی و در دوزخ است
لهذا مراد از امتحان اطفال در روز قیامت اطفال مخالفین و کفار است چنانچه بیان از بعضی بدلالت عقل و
نقل در تمهید ثانیه از تنبیه چهارم محقق شود انشاء الله و سعید از ایشان که از امتحان بیرون آمده اند
خادمان اهل بهشت باشند بنا بر حدیث سابق تا دلالت بر معاد طریقه حقیقت عدل الهی شوند و حلول الظلم
نیز گرچه حاصل معنی که بعقل در استنباد استدلال مسطوره ثانیه از عالم انفس و سایر دلایل مذکوره
آن مقام معرفت حقیقت معاد و معاد طریقه حقیقت عدل الهی در آن محقق میشود برهان دوم ایضاً اثبات
معرفت حقیقت معاد و توابع و متعلقات انست بعالم آفاق یعنی سموات والارض و ما بینهما که اشاره
از ترغیب و تحضیض قوله تعالی ما خلق الله السموات والارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی و سابقاً تحقیق شد
که حق سبحانه و تعالی مؤمنین را در معرفت امور معاد تحریص میکند ایشان را بر تفکر و تدبر در آنچه دلالت
بر توحید بحق آثار و علامات آفاقی که دال بر اثبات توحیدند ایضاً دلالت همان آثار و علامات ظاهره دال بر
اثبات و فتنهای کیفیات حقیقت بعث معاد و حشر نشور و امورات آن فی یوم المعاد و آن متضمن بر دو بحث است اما
نفس باطنه و نیز بعضیا مذهب حقه علیه دین اسلام است که عبارت است از بعث نفوس انسانیه
و ارواح ایشان بسوی ابدان عنصریه دنیویه که نفس با این ماده عنصریه عود داده شود برای حساب
و مجازات بهیئت و صورت یوم دفن او در قبر که گفته میشود هذا فلان و هذا فلان و تغییر هیئت
موجب تغییر شیء و انقلاب آن بشیء دیگر نمیشود بعد واقع نشود بمنزله حال انسان از قبل و طفولیت الی زمان

از بیست و نهم اصول مختصر (حاشیه)
بحث اول نظر بر حقیقت بعث بالجسم و الروح معاً با انکیفیتین (حاشیه)

شیخوخیت و هرم و تحت پیر شدن او چنانچه مشاهده میشود بکری نعمان حال انسان که زید در حال شباب
همان زید در حال طفولیت است و در حال کهولت همان زید و در حال شبابست و حال آنکه هیئت و
صورت او مبتدل و متغیر شده است و جسم عنصری و مادهٔ عنصریه او منقلب بجسم دیگر نشده است
بلکه همان مادهٔ بقدرت کاملهٔ الهیه در تزاید و تکامل است الی ان یشاء الله بلکه عوارضات مادهٔ
عنصریه در تبدل و تحلل و ذوبانست و انعدام افنا فرزی بدل و خصوصًا بنا بر قول کثیری از محققین
متکلمین که تشخص شخص را قائم دانند با اجزاء اصلیه او که مخلوق از منی است و آن اجزاء اصلیه ایست که باقی
در حال حیات و بعد از موت انسانی و آن طینت اصلیه منعدم و پوسیده نمیشود در قبر چنانچه در اصول
کافی است بسند خود که حضرت صادق علیه السلام فرموده که میت بدن او پوسیده میشود و باقی نمیماند از
او گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن خلق شده است که آن نمیپوسد و باقی میماند در قبر مستدیرًا تا
مخلوق از آن شود چنانکه اول مرتبه خلق شده است و بالجمله علما را در جواز اعادهٔ معدوم و عدم آن
خلاف عظیم واقع است حکما مشککین و اکثر حکما قائلند بامتناع آن و اکثر متکلمین قائلند بجواز آن بلکه بعضی
از طرفین دعوای بداهت فرموده اند اگرچه قول بمعاد جسمانی موقوف بر قول بجواز اعادهٔ معدوم
نباشد علی سبیل الاطلاق والکلیه چنانچه معتقد بعضی از امامیه این باشد مفهومًا اگر معنی حشر اجساد و عباد
باشد از جمع متفرقات و بقاء اجزاء اصلیه پس بنا بر این که مطابق دلایل عقلی و نقلی است پس تفرق اجزاء
ترکیبیه انسانیه بالکلیه معدوم نخواهد شد بعد از موت که گفته شود اعادهٔ معدوم جایز و ممکن نیست
با آنکه اگر هم کسی قائل بعدم متخلایق بعد از فناء ظاهری ایشان باشد پس هم چنین ایجاد نمودن بعد از
عدم انها ایضًا در نزد قدرت حق تعالی ممکن و قدرت او با نها تعلق میگیرد چنانچه بیافرید انها را اول بار
لقوله تعالی در سوره یس قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم معنی آنکه باشاره و هو بکل
شیء علیم مراد از انعدام و فناء انسان تفرق اجزاء او ست نه فناء بالکلیه چنانچه ایضًا قوله تعالی فی سورة
السبأ لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین
دلالت بر عدم معدومیت کلیه دارد و نیز او سبحانه و تعالی کما اینکه قوله تعالی فی سورة القصص کل شیء هالک
الا وجهه و امثال این آیات فنا را نسبت به همه چیز داده است و مخصوص بمرکبات ذات الاجزا نکرده اینست
عیان از دین و مخفی موالیان دین حق که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که ان الله اعظم من ان یوصف بالوجه ولکن معناها کل شیء هالک الا دینه و از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که نحن وجه الله الذی لا یهلک پس این کلام بعد از فرمت انسان حق باشد باعتبار عالم حس در نزد امکان
ممکنه در انحلال و الا باعتبار قدرت و علم حق که محیط بهمه اشیاء ممکنه بوجه حرکت و هیچ چیز از موجودات علوی و
سفلی از دایره علم و قدرت او خارج نیست فنائی غیر از تفرق اجزاء ایشان در نزد او سبحانه بنظر عقل سلیم نیست
کما قال الله تعالی فی سورة الطلاق لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و نیز کلام در اثبات قدرت

او سبحانه

ذوبان: گداخته شدن و سخت شدن گرمی آفتاب لغة

اعتبار: پند گرفتن و عبرت نگرفتن و یاد نمودن از چیزی و چیزی بلیغ لغة

او سبحانه باعتبار سلب عجز است از او و نیز اثبات علم باعتبار فناء جهل است از او ولهذا فنا و معدومیت
باعتبار قدرت و احاطه علم الهی بر اشیاء ممکنه موجب و پسندیده نخواهد بود و نیز ممکن با امکان
نکون و هست شدن او و حال آنکه تمام ماسوی الله فانی نخواهند شد برای فواید تساوی بین الخلایق
و رسیدن بثواب اخروی و حیات ابدی نه آنکه در وقتی فانی خواهند شد بلکه فناء خلایق باعتبار
معدومات ایشان در جنب وجود الهی همیشه فانی و نابود مطلق اند چنانکه اشعه کواکب در جنب
شعاع شمس چنانچه اشاره باین است قوله تعالی فی سورة الرحمن کل من علیها فان و یبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام مفسر لاهیجی است که علی بن ابراهیم تفسیر کرده یعنی هر چه بر روی زمین است
از جن و انس و حیوان و مرکبات و بسائط عنصریه و فلک فانی و هالک اند نه با آنکه در وقتی فانی
خواهند شد بلکه همیشه فانی و نابود اند ذیلًا که وجودات اشیاء در جنب وجود الهی نا چیز و نابود
مطلق اند چنانچه اشعه کواکب در جنب شعاع شمس لاشیء است و ایضًا فی تفسیر علی بن ابراهیم و یبقی
وجه ربک قال دین ربک و فی کتاب المناقب لابن شهر آشوب قوله تعالی و یبقی وجه ربک قال الصادق
علیه السلام نحن وجه الله پس مراد از وجه الله انبیاء و اوصیا و حجتهای خدا یعنی ائمه صلوات الله علیهم که بسبب
ایشان خلایق متوجه میشوند بسوی خدا تعالی و بسوی دین و معرفت او و ایضًا حق تعالی فرموده کل شیء هالک
الا وجهه پس نظر کردن بانبیاء خدا تعالی و رسل حجج او و یافتن مراتب و درجات ایشان شوق
ثواب عظیم است برای مؤمنین در دنیا متوجهین در فناء خلایق فواید بسیار است و بعضی از نعمتها
جلیله است بنا بر این حق تعالی عقب ذکر آن میفرماید فبای آلاء ربکما تکذبان و مثل فواید فنا و احیا
بعد از اماته که دلالت معدومیت دارد گفته اند اذا اطردتینًا و الست بر اینکه معدوم شیء است
و نیز اگر این قول لازم می آید که معدوم قبل از خلق شیء باشد پس مثل بعضی مرکوز هیچ دارکه تصدیق
و بکر و نیز بقول خدا و رسول اگر بایندت خداوند است شب ظلمانی بعد روشن بجهت دلالت
ان بر آنکه تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص که غیر متغیر است بذاته نیست مگر بقدرت قاهره پس هم اینست
از بدن لیل و نهار و ابدال انها بنور و ظلمت بعد از دیگری چون شکافتن عمود صبح از ظلمت شب دلالت
معدوم کردن ظلمت شب باشد چنانچه گردانیدن ظلمت شب دال بر معدومیت و شیء موجود داده
در نزد ممکنات و در نزد وجود واجب الوجود بالذات وجود بعد از عدم هر یک از شب و روز
عین وجود پیش از عدم انها باشد از حیثیت نور و ظلمت نه از حیثیت اوقات و زمان بلکه وجود بعد از
عدم اوقات و زمان که عین وجود پیش از عدم انها باشد در حشر خلایق ثابت باشد نزد دنیا
چنانچه بیاید بعد سیکل که مذکور شد اینها نشانهاست در اثبات بعث و نشور و احیا بعد از
اماته و نیز اگر لیل با ذات اماته است و روز با ذات احیا امر کرد و هیچ دارکه بکه هیچ خداوند سوسه از علم
کما قال الله تعالی فی سورة النمل الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات

و گفته الله بنا بر این ذو الجلال والاکرام غیر مستدام معروف خواهد بود باین تقدیر که و هو ذو الجلال والاکرام یعنی و ان بر معدوم کاف خداوند تعظیم و تکریم است صح

لقوم یؤمنون پس از اینجا بر متتبع لبیب روشن شود که ارواح و اجساد مکلفین معدوم و فنای
مطلق نشوند بلکه در تحت قدرت قاهره موجود و برقرار باشند بحسب تفرق اجساد ایشان و اینکه
در اخبار معصومین است من جمله از حضرت صادق ماثور است در حق الیقین که آنجناب در جواب
زندیق فرمود که روح باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود پس در آنوقت باطل میشوند اشیاء و فانی
میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس میگرداند اشیاء را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن
چهار صد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میان دو نفخ صور است و بنا بر روایات دیگر ما بین
نفختین چهل سال بطول انجامد و در حق الیقین نیز مرویست که در بعضی از خطبهای نهج البلاغه مذکور
که اوست فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردد مثل مفقود آنها و نیست
فانی کردن اشیاء بعد از ایجاد عجیبتر بوجود آوردن آنها از عدم علی ای التقدیر آیات و اخبار
کثیره وارد بر اینمعنی بحد تواتر رسیده است لیکن بنا بر مضامین آیات و اخبار دیگر ما قبل باشند معدوم و فنای
مطلق نیز در تحت قدرت قاهره که اینکه فنای مطلق و معدوم صرف باشند نیز امکان ممکنست اگر متمکن آیات
باشد پس چون که وجودی از ممکنات نباشد بغیر تفرق اجساد و ارواح ایشان نیز در حضرت واحد
القهار در پیش ندا در دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و دیگر بر تمثیل اینمعنی است فرا گرفتن خداوند
از فرزندان آدم از پشتهای ایشان یعنی بیرون آوردن از اصلاب ایشان نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی
و نسلی بعد از نسلی و گواه کردانید ایشان را بر نفسهای خود یعنی بر ایشان نصب دلایل ربوبیت خود کرده در عقول
ایشان مذکور ساخت اینچنین اگر داعی ایشان باقرار بر ربوبیت تا آنکه بمنزله کسی گشتند که ایشان را گفته که
آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تویی پروردگار ما و ما بندگان توایم گواه شدیم ما بر اقرار خود کما قال
فی سورة الاعراف واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی شهدنا الخ چنانکه بیان اینمقام در تمهید ثانی از توضیح چهارم بیاید انشاء الله پس این اخذ میثاق
از ذریه آدم علی اختلاف الروایات بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت او است و بیرون آوردن تمام
ذریه او از صلب او بمثال مورچها خورد در حیوة و عقل و نطق در ایشان از پی ابراز ربوبیت
و قبول ایشان و عود دادن ایشان را در مقر استمرار در اصلاب ایشان بطریق اختفا و معدومیت و اعاده
ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی بمقتضای زمان و حالات ایشان متمکن شدن که بطریق
خصوص هویداست تا آنکه آیت بر تخییر کنایه عدم مطلق معدومیت نوع انسان از بعد موت تا
تا زمان بعث و نشور و حشر ارواح در ابدان عنصریه ایشان چنانچه ایشان بعد از قول الست بربکم قالوا
بلی معدوم صرف مطلق نشده اند بلکه معدوم بودن ایشان در نزد ممکن چون اخفاء آتش است در کمون
اشجار که در عالم حس هویدا نیست لیکن در عالم معنا و حقیقت بمقتضای رسیدن و مالیدن بهم آنها
آنها آتش از آنها هم ظاهر رسید چنانچه قوله تعالی فی سورة یس که شاهد بالمعنی باشد جعل لکم من الشجر

الاخضر نارا

الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون که ظاهر میکند برای شما آتش از درخت سبز آتش را پس آنگاه شما
از آن درخت بر می افروزید آتش را پس این تمثیل خداوند تبارک و تعالی میفرماید بنابر معنی معدومیت
اموات خلایق که معدوم مطلق صرف نخواهند شد بلکه بمنزله آتش که آن در کمون اشجار سبز و تر ماند
چنان مخفی و پنهانست که در نزد ممکن وجود آن معدوم نماست و در نزد واجب حقیقتا موجود
چنانچه بمقتضای مالیدن بهم شاخهای آنها بین ظهور وجود آتش از آنها در نزد ممکن حقیقت آن موجود
باشد بمنزله ظهور آتش از ایجاد کردن در کمون آن مخفی است و در نزد ممکن حقیقت آن موجود
است پس از اینجا بر متتبع لبیب محقق خواهد شد نکته بر تخییر کنایه معدومیت خلایق در زمان
تا که آیات و اخبار کثیره متعاقبه در عدم فنا وارد گشته است و مراد از معنی جواز اعاده معدوم بعینه
که علما در آن خلاف است اکثر متکلمین ایشان بجواز اند و جمهور حکما و کثیری از متکلمین بر امتناع
آن قائل اند و در کتب خود هر یک قیل و قال و دلایل دارند بحسب وظیفه خود از دلایل نقلی و عقلی بلکه هر
یک از طرفین دعوای بداهت و ضرورت کرده اند و لکن دلیل ارباب استدلال طرفین ایشان که مستتبع
در سلوک طریقت عدلیه جازم و معتقد کند سود نخواهد بخشید چنانچه علمای متاخرین نیز بواسطه اختلاف
حوالین و تعارض آیات و اخبار گفته اند انصاف آنکه مسئله مشکل است و دعوی بداهت و ضرورت
از طرفین از فرط در قول است چنانکه ادله عقلیه از طرفین مدخول و مجروح است و ادله شرعیه از آیات
و اخبار آنچه در این باب وارد شده است متعارضند و جزم باحد طرفین در مسئله مشکلست در
غایت اشکال انتهی کلامه و حال آنکه صریح قوله تعالی است فی سورة بنی اسرائیل که ولقد صرفنا للناس فی هذا
القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا و بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلف جهت زیادتی تقریب
و بیان برای مردمان در این قرآن از هر نوع وصفی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت
و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند مگر
ناسپاسی که انکار حق است و ایضا قوله تعالی فی سورة النحل ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی
ورحمة وبشری للمسلمین و فرو فرستادیم بر تو قرآن را در حالتیکه بیان روشن است برای هر چیزی
از امور دین بتفصیل و اجمال که بیان آن بسنت مطهره باشد و راه نموده است و بخشایش بوهم که بدان
بگروند و مژده است ببهشت مر مسلمانان را خاصه و بعد از آن بیان طریقه نیکو میکند که عمل بآن موجب
وصول است بر منزله رضوان و میفرماید که ان الله یأمر بالعدل والاحسان الخ بدرستیکه خدا امر میفرماید
براستی یعنی در همه چیز خواه در اعتقادات چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و فعل
که متوسط است میان جبر و قدر و در عمل یعنی تعبد بادا واجبات که متوسط است میان بطل و تبذیر و
خلق که متوسط است میان جبن و تهور و میفرماید بنیکویی کردن در طاعات و گوید بعضی [illegible]
و احسان ادای فرایض و بیان اینمعنی در مقام تحقیق عدل بیاید انشاء الله اشاره باشد بمعنی در اینمقام

بعثات دوم از بیت و پنجم اصول خمسه دین اثبات حقیقه معاد جسمانیست با سند الاحادیث اثبات و علامات عالم آفاق

بر اثبات معاد اگر اولاً دانسته شود که این شریفه دال بر طریقه صفت عدل خداوندیست که عادت و
شان و دین او سبحانه در افاده حصر خلق که غرض از اظهار رحمت است از مبدء تا معاد عمل از عقل با از غایة
و از طریقه صفت عدل تجاوز نکند و معاندا دیقیق عدل او زیرا که سابقاً بدلالت عقل و نقل محقق شد
که غرض او سبحانه از افاده حصر خلق اظهار رحمت باشد بطریق صفت عدل از این جهت عادت و شان
و دین حق را او سبحانه و تعالی ممتاز عدل امر بعباد خود فرموده که ان الله یامر بالعدل والاحسان الخ
بر این مسئله معد و میته و اعاده از آنرا باید مکلف از مدار صفت عدل با ستشهاد قران که او سبحانه
مستود عادة و فرموده و قوله تعالی لقد صرفنا للناس فی هذا القران من کل مثل الخ و قوله و نزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شی الخ معتقد شده و متمسک بان شد تا معد و میته خلایق را در زمان ما که در دلیات
و اخبار ما توی شده است و اعاده معدوم را بعینه متعرف بطریق صفت عدل شود و هو المطلوب پس
از اینجا محقق خواهد شد بتمثیل قوله تعالی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون که کن شتکانه
باشد بمثال مبدء و معاد خلایق یعنی چنانچه خلقت نار در شجر حدوث از تجدد و نشر ثابت باشد
پس هم چنین این مثل دال باشد بر خلقت ذات و حقیقت انسانی در شجره آدم و حدوث نطفات ذریة
ان تجدد و نشر آدم ثابت باشد بمنزله خود آدم که قبل از حدوث وجود او در کون عالم که بعینه مخفی و پنهان
بوده در نور علم از ملائکه کما قال الله تعالی فی سورة البقرة و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الی قوله
قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا الخ پس چنانچه آدم در کون عالم که بعینه در نور و ملائکه مخفی بوده معدوم
پس هم چنین ذوات ذریه او که بعد حدوث وجود او حادث شده اند بمرتبه و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم الخ که گذشت در کون عالم که بعینه قبل از حدوث وجود انها مخفی باشند در نور قدرت و علم خدا که
و ان الله قد احاط بکل شی علما خلایق حدیث ما روی فی کتاب علل الشرایع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها
فی المیثاق ائتلف ههنا و ما تناکر منها فی المیثاق اختلف و مثل حدیث خلق الارواح قبل الابدان بالفی عام
اشاره بمعنا باشند لهذا اختفاء ذوات ذریه بنی آدم در اصلاب ایشان چون اختفاء آتش است در شجر
و بیرون آمدن ذریه از اصلاب ایشان بطریق ظهور ایضاً بمنزله اقتضاء بیرون آمدن آتش است
از شجر که باقتضاء رسیدن شاخهای او بهم و حال آنکه بیرون آمدن ذریه از اصلاب پدران با وجود بعد از
عدم ایشان نسبت بعالم ذر و میثاق که قبل از وجود در دنیا صورت ممکنات معدوم صرف و مخفی بوده
و در نور قدرت و علم تام موجود و حاضر بوده اند و خواهند بود تا عالم بعث و معاد ایشان بمثال شجر
مذکور یعنی چنانکه از درخت سبز آتش را بیرون آورد با وجود منافات میان آتش و درخت سبز پس
هم چنین معاد خواهد بود بر احیاء استخوان پوسیده که وجود بعد از عدم از زمان موت است
و اطلاق لفظ معد و میته باعتبار معد و میته ما قبل وجود او ست در عالم ظهور بعد از زمان عالم
الست و میثاق او پس چنانچه آمدن بدنیا وجود بعد از عدم است نسبت بعالم الست و میثاق و از

اصلاب پدران

و از اصلاب پدران و از بیت انها و اقبل از فرزندان و ایضاً دلالت بر وجود بعد از عدم و
اعاده معدوم کند و این وجود بعد از عدم و اعاده ان نسبت بقدرت و نظر عباد و قیاس ایشان
باصول اسباب و آلات انسان تو از اصل از بیت اول باد که معدوم صرف بوده است خواهد بود
چنانکه اشاره باین معنی و مقام است بر قوله تعالی فی سورة مریم که قال کذلک قال ربک هو علی
هین و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا گفت خدا تعالی که بهمین حال که هستید شما مراد حضرت
زکریا و زوجه او ست از کبر و عقر شما فرزند عطا خواهم کرد گفت پروردگار تو این از بیت فرزند
در این سن بر من آسانست بتحقیق آفریدیم ترا پیش از این و حال آنکه نبودی تو چیزی بلکه بودی
معدوم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند نیز از در عقیم زیرا که رذایل ساختن مانع تولد
که عقم و عقر است آسانتر خواهد بود از آفریدن معدوم صرف پس ظاهر این دلالت بر اینکه معدوم
شی نیست و لیکن از تقدیم علی بر هین که بر من آسانست و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا در این
صورت موجود است که منافات با شی بودن ندارد زیرا که و قد خلقتک من قبل بنا بر تحقیق مذکور
این معدوم شی باشد در عالم ارواح و اصلاب ما قبل تا منتهی شود بعالم وجود ذر و میثاق و قالوا الست
چنانچه ایضاً بهمین معنی ما قدر باشد اعاده معد و خلق نمود قدرت قاهره در زمان بعث و نشور
حشر ایشان و جمع تفرق اجزا و ارواح ایشان بدون معدومیت صرف بمنزله ما قبل در نور قدرت و علم
قاهره و در نور ممکن بالامکان تکون او چون نظر بما قبل معدوم صرف مطلق باشد پس چنانچه در این مذکور
ضمیر هو راجع است بخلق ولد از عجوز و ایضاً بر عجوز خدا تعالی مشکل است و آسان نیست مگر بر قدرت
قادر حقیقی پس هم چنین در مقام بعث و نشور که ایضاً وجود بعد از عدم است نیز فرموده فی سورة
الروم و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه او ست آنکه که ابتدا می کند خلق را پس
باز زنده گرداند بعد از آنکه مرده باشند و باز او خود زنده کردانیدن در باره تقدیم آسان
تر است بر خدا از اصل آفریدن در اول بار نسبت بقدرت شما و قیاس باصول شما و اگر نه ابتدا و
اعاده نزد او یکسانست یعنی چونکه شما اعتقاد دارید بانکه قدرت شما بصنعت بدون تقدیم با وجود
آلات و اسباب آن اهون و اسهل است از قدرت شما بدون اسباب و آلات و اما نزد قدرت خدا
ابتدا و اعاده دیگر تفرقه ندارد خواه عدم بعد از وجود و خواه موجود بعد از عدم و خواه موجود
باسباب و ماده باشد و خواه بدون اسباب و ماده باشد موقوف بمقتضی مبدء و معاد که
باشند پس معد و میته در قبل از بعث و نشور ایشان چون معد و میته ایشانست در ما قبل از
وجود در دار تکلیف دنیا یعنی فرض معد و میته ایشان آنجه در سابق شود ایضاً فرض معد و میته ایشان
در مسبوق خواهد شد بعلاوه با در تکلیف بر حشر ایشان کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف کما بدأکم تعودون
فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة همچنانکه آفرید شما را در ابتدا باز خواهید گشت باو بار دیگر بلکه

۳
لهذا عود ایشان نیز در مرتبه
تقدیم ایضاً عود ایشان
باشد در مرتبه اول

عقیم: نازاینده
عقر: نازاد

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب

یحییهم ما لا ... سنفیه ... از ... کردن معاد ... شود

دهد بر شما را برهان علیها الخ و ایضاً قوله تعالی فی سورة الانبیاء کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا انا کنا فاعلین
معاد آنکه همچنانکه آغاز کردیم نخست آفرینش را همچنان اعاده میکنیم او را که تا اعاده مثل ابدا باشد بعضی
گفته اند که کیفیت اعاده اینچنین است که حق تعالی اشیا را معدوم بالکلیه میکرداند و بعد از آن در مقام
اعاده وجود میبخشد چنانچه بار اول معدوم بالمره بودند که خدا ایشان را انشا از لباس وجود بخشید و بعضی
گفته که خدا ایشان اشیا را معدوم بالکلیه نمیکرداند بلکه اجزا او را متفرق میسازد و در مقام اعاده جمع و
ترکیب اجزا متفرقه میکند و حیات میبخشد و در تایید اول گفته اند که این آیه دلالت بر معنی اول
دارد زیرا که حق تعالی تشبیه کرده اعاده را با ابتدا و در ابتدا اشیا معدوم بالمره بودند که خدا ایشان را بقدرت
کامله خود انشا و موجود کردانید پس در اعاده نیز باید که اینچنین باشد و در ابتدا اجزا متفرقه را جمع
و ترکیب نمود تا باید که در اعاده نیز چنین کند مگر آنکه گفته شود که در مقام تشبیه مشابهت من جمیع الوجوه
لازم نیست بلکه مراد از تشبیه اینست که چنانچه در بار اول چیزی موجود را موجود کردانیدیم در مرتبه ثانی
نیز چنین خواهیم کرد باین قسم که آن اجزا متفرقه را جمع میکنیم و محلی بحیات وجود میسازیم و نیز گفته اند
که روایت شده که مراد از این آیه اینست باشد که چنانچه ما شما را بار اول بدون لباس و پای برهنه ایجاد کردیم
اینچنین شما را اعاده و حشر خواهیم کرد چنانچه در تفسیر لاهیجی است که در کتاب جعفر بن محمد دوریستی از ابن عباس
نقل کرده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر بالای منبر برآمده فرمودند ایها الناس انکم محشورون
الی الله کما خلقتم حفاة عراة یعنی ای مردمان بدرستیکه شما جمع کرده میشوید بسوی خدا ایشان چنانچه مخلوق شده
بودید پای برهنه و عاری از لباس و بعد از این آیه را خواندند که کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا یعنی
وعده داریم ما اعاده موجودات را بعد از انعدام وعده را حق که بر ما است و فاکرد بان وعده بدرستیکه
ما هستیم بجا آورنده آنچه را که وعده کرده ایم پس مخفی نماند در اینمقام که قول قائلین بمعدوم بالکلیه اگر چنانچه
مرادشان از معدومیت اشیا رفع امکان ممکنه باشد چنانکه سابقاً محقق شد پس مطابق دلایل
عقل و نقل است و باعث توهم و طعن از بعضی نشود و اگر چنانکه مرادشان این نباشد بلکه مرادشان
از قول بمعدومیت اشیا رفتن آنها بالکلیه نیست باو بجا نرو نخود مالک الملوک بالذات
باشد پس تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً او سبحانه منزه از آنست که اشیا ممکنه که تعلق قدرت بر وجود
حیوة انها شده است در تحت قدرت و علم و حکمت بالغه او معدوم بالکلیه باشد این معنی را در حق او
سبحانه گمان بوده نشود کو اینکه نفی قدرت هم نشود آن از او ولیکن بصفت عدل او معدومیت اشیا
ممکنه را بالکلیه محال باشد و قدرت بمحال تعلق نگیرد زیرا که بنابر تعلق قدرت بر معدومیت اشیا بالکلیه
که شیء در عالم ممکنات باقی نباشد و از تغییر یا و مدد و ری مثل انها را در عالم امکان طریق صفت عدل نباشد
چه عین او که معدوم شد عین ثالث کو اینکه مثل عین اول باشد لیکن آن عین نباشد مثل آنکه خشتی را
خراب کنی و عین گل او را معدوم و ناپدید کنی و بعد از آن گل دیگر که غیر عین اول باشد در قالب خشت اول

بگذاری

بگذاری و مثل همان خشت اول طرا از آن قالب بیرون آوری که گفته شود این خشت مثل همان است
لیکن گفته نشود که این خشت عین همانست پس مثل معاد انسانی که در آیات و اخبار دلالت بر اعاده معدوم
دارد و اعاده معدوم را در شرع جایز و ممکن دانسته اند مثل خشتی است که خشت مال از او بشکند و
گل کنند و باز همان را در قالب کذارده و خشت کنند چنانچه حضرت صادق علیه السلام جواب از سوال سائل
معاد را بامثال فرموده اند و غیر ایشان بعضی از طریقه صفت عدل خارج و تعلق قدرت بر صفت عدل الهی
باشد لهذا اعاده معدوم عین وجود قبل از عدم است از حیث تفرق اجسا در ارواح کما قال الله تعالی
فی سورة بنی اسرائیل قل الذی فطرکم اول مرة آنکسیکه بیافرید شما را اول بار که خاک بودید در مقبرتهم — بگو ای محمد در جواب ایشان که
توانا است که خاک را زنده سازد و ایضاً قوله تعالی فی سورة یونس و ما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض
و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین پس بنابراین که بعینه خلق دویم مغایر خلق اول
نخواهد بود لهذا وجود دویم که وجودیست بعد از عدم عین همان وجودیست که پیش از عدم داشت
و بر انگیزانیده شود از قبور بمقتضای وعده حق کما قال الله تعالی و ان الله یبعث من فی القبور و ایضاً آیات — فی سورة الحج
دیگر که متضمن جواب شبهه کسانیست که قائل بمعدوم صرف شده اند و انکار نفی قدرت او سبحانه را
کرده اند بر احیاء موتی کما قال الله تعالی فی سورة یس او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو
خصیم مبین و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها
اول مرة و هو بکل خلق علیم مضمون از شان نزول آیات مذکوره آنکه در تفسیر لاهیجی و کتب دیگران روایت
که محمد بن سعود عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که ابی بن خلف استخوان پوسیده را در مجلس
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورده و بدست مالید و ریزه ریزه کرده گفت کیست که این
استخوان پوسیده را زنده کرداند در این وقت این آیه آمد که او لم یر الانسان که اگر آیا انسان یعنی
ابی بن خلف اینکه ما آفریدیم او را از آب منی پس آنگاه او در باب بعث جدال کننده ایست هویدا
و بزند برای ما مثلها که آن خود در کردن استخوان پوسیده است بدست و نفی قدرت ما کرده است
بر احیاء موتی و فراموش کرد آفریدن ما او را از نیستی هنار گفت کیست که زنده کند استخوانها را
آنکه پوسیده شده باشد چون رمیم که گوشت و عروق و اعصاب از او رفته متعارف قول انکار او
نموده فرمود بگو ای محمد این شخص را که منکر اعاده است و متعجب در زنده میکرداند استخوانها را
قادری که بقدرت کامله خود بیافرید انها را اول بار در حال عدم بوجود درآورد و او بر همه آفریدها
داناست و بعلم کامل خود تفاصیل مخلوقات و کیفیت آفریدن آنها را میداند پس یا تا نخواهد بود بر اجزاء
اشخاص متغیره با اصول و فصول آن قادر هر چند آنها پوسیده شده باشند و ماکول سباع و طیور
کردیده قادر خواهد بود بر حفظ و بر ضم آنها بعضی بر بعضی و اعاده آن بر نهجی که قبل از این بوده چنانچه
مرویست در تفسیر لاهیجی و تفسیر صافی که در کتاب احتجاج روایت کرده که سائلی از حضرت صادق علیه السلام

از تحقیقت بعث پوسیده و روایت وارد ان در تفسیر با اختلاف اندک زیاد در تعریف بدیکی ذکر نموده اند
که مفادش در این مقام آنستکه سائل گفت والبعث قد بلی والاعضاء قد تفرقت فعضو ببلدة یاکلها سباعها و
عضو باخری تمزقه هوامها و عضو قد صار ترابا بنی به مع الطین فی حایط واخبرنی بالبعث گفت بدن
پوسیده شده و اعضاء متفرق شده پس عضوی در شهری است که درنده کان آن شهر او را خورده اند
و عضوی بشهر دیگریست که خورده اند و عضوی خاک گردیده که با گل او ظرف معرف دیوار رسیده و بگو که
میشود با این تفرق مبعوث شود حضرت در جواب فرموده اند که ان الذی انشاه من غیر شیء وصوره
علی غیر مثال کان سبق الیه قادر ان یعیده کما بداه یعنی آنکسیکه او را در اول ایجاد نمود از غیر ماده
و تصویر نموده و مصور کرده است او را از غیر مثال قادر است اینکه عود بدهد او را چنانچه ابتدا
نموده او را ایراد سائل گفت اوضح لی ذلک واضح فرما این مطلب را برای من حضرت فرمود ان الروح
مقیمة فی مکانها روح المحسن فی ضیاء و فسحة و روح المسیء فی ضیق و ظلمة والبدن یصیر ترابا کما منه خلق و ما
یقذف به السباع والهوام من اجوافها مما اکلته و مزقته کل ذلک فی التراب محفوظ عند من لا یعزب
عنه مثقال ذرة فی ظلمات الارض و یعلم عدد الاشیاء و وزنها وان تراب الروحانیین بمنزلة الذهب فی
التراب فاذا کان حین البعث مطرت الارض مطر النشور فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فیصیر
تراب البشر کمصیر الذهب من التراب اذا غسل بالماء والزبد من اللبن اذا مخض فیجتمع تراب کل
قالب الی قالبه فینقل باذن الله تع الی حیث الروح فتعود الصورة باذن المصور کهیئتها و تلج
الروح فیها فاذا قد استوی لا ینکر من نفسه شیئا بدرستیکه روح در مکان خودش مقیم است و در اینجا
روح نیکوکار در روشنی و وسعت است و روح کنه کار در تنگی و ظلمت است و بدن خاک شده
چنانچه در اول از خاک خلق شده است و آنچه درندگان و جانوران بخاک انداخته اند از جوف و شکم خود تمام
اینها محفوظ است نزد کسیکه غایب نیست از او هم سنگینی ذره در تاریکیهای زمین و میداند شماره اشیاء
و میداند وزن آنها را و بدرستیکه خاک روحانیین بمنزلهٔ ذهب است در خاک هرگاه زمان بعث
رسید باران بارید میشود بر زمین بجهت زنده شدن و ترشح خلایق پس بالا میاید و حرکت میکند زمین
و میزاید ذائیدن سر بیج پس میگردد خاک بشر مثل خاک طلا از خاک هرگاه با آب شسته شود و میگردد مثل کره
مثل جنبانیدن تا مسکه آن از دوغ بر آید بجوش نایید پس جمع میشود خاک هر قالبی در قالب خودش
پس نقل میشود باذن خدا تعالی که قادر است بجاییکه روح است پس صورت عود مینماید باذن خدا و صورت
دهنده مثل هیئت خودش و روح در او دمیده میشود پس تا که خلقت او تمام میشود که انکار نمیکند از
خودش چیزی را الحق بر این حدیث شریف بر فطن لبیب روشن و واضح شد معنی معروضه متشابهات
آیات و اخبار دیگر وارد بر آنست تحقیقات مسطوره که مراد از معدوم شدن اشیاء ممکنه در نزد امکان فکر
معدوم بالکلیه صرف باشند در نزد ما و الا در نزد قدرت قاهره و علم محیط او بما کان و یکون معدوم نیستند اشیا

ممکنه امکان

ممکنه امکان آن ممتنع و از حیث مدار صفت عدل تعلق قدرت بر آن محال باشد کما قال الله تعالی فی سورة الحدید
هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم لهذا اعاده معدوم عین وجود قبل از عدم است
بمنزله عود وجود در عرصه دنیا که این نشأه وجود قبل از عدم است در مرتبه اول ایضا هم چنین باشد اعاده
در مرتبه دوم لقوله تعالی کما بدأکم تعودون تحقیقات مسطوره و هو المطلوب بحث دوم نظر بر حکم شریفه
لبیب دلایل آفاق و انفس است که واجب است بتفکر و تدبر در آثار و نشانه عجیبه های آنها که دال اند بر کیفیت
اثبات معاد و حقیقت آن کما قال الله تعالی فی سورة الروم فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها
ان ذلک لمحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر مضمون آنکه پس بنگر بسوی نشانه رحمت خدا که باران است یعنی بآثار
مطر نگاه به بین چگونه خدا بآن آثار زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و سبز و زرع و نبات پس از
مرده گی و افسردگی آن بدرستیکه آنکه قادر است باحیای زمین بعد از موت هر آینه زنده کننده مردگان است
چه احیای ارض احداث مثل آنست که در او بوده از قوای نباتیه و احیای موتی ایجاد آنستکه در مواد
ابدان انسان بوده از قوی و حیوه ها و خدا تعالی بر همه چیزهای ممکنه تواناست چون قدرت او نسبت
بجمیع ممکنات یکسانست و احیای موتی از جمله مقدورات است بدلیل انشاء پس البته بر آن قادر باشد
و ایضا قوله تعالی فی سورة الفاطر والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به
الارض بعد موتها کذلک النشور و خدای بحق آنکسیست که فرستاد بادهای شمال و جنوب و دبور را
پس برانگیختند آن بادها ابر را پس بر راندیم ما آن را بسوی زمین مرده خراب و گیاه پس زنده گردانیدیم بسبب
باران که از آن ابرها نازل شد زمین را پس از بی نمکی و خشکی آن در فصول اوقات و همچنین در قلعه و بنا
التفات از غیبت است بتکلم مانند زنده گردانیدن زمین برانگیختن اموات است از قبور در صحرای مقدس
یعنی هر بعث نزد قدرت تامه الهی یکسانند پس در کیفیت احیا هم چنانکه در سال ابر میکند ابر و باران
حیات می یابد همچنین از آب کند که از تحت مثابه زمین است و باران احیا مخلوق ثابت شود و زنده
کرده خلاصه معنی آنستکه اگر کسی در زنده گردانیدن مردگان شک و شبهه است در اینحال نظر کن چه زنده
گردانیدن مردگان و زنده شده ایشان همچو احیا و حیوة زمین است از آب باران در تفسیر الالهجی
کرده و تفسیر علی بن ابراهیم و امالی الصدوق از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هرگاه خدا تعالی خواهد که زنده
گرداند اموات را چهل روز باران بر زمین پس مجتمع میشود بندهای مفصل اموات و روئیده
میشود گوشتها و مرده زنده میگردد و نیز در تفسیر مذکور مرویست که در تفاسیر نموده
چنانچه قاضی ناصر الدین بیضاوی گفته قیل فی کیفیة الاحیاء فان الله تعالی یرسل ماء من تحت العرش ینبت منه اجسام
الخلق و ایضا در تفسیر کاشی فی خلاصة المنهج آورده اند که در بیان که خدا تعالی مرده ما از بدان زنده کند
میان دو نفخه جملا آیات کتاب الله که آثار و نشانهای آنها عبرت و دلیل است بر کیفیت حشر و برانگیختن بطریقه
عود خلایق که وجود بعد از عدم است در زمان بعث و نشور زیاده از آنست که احصا و الکتابیت آنها

منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری
۳ فی سورة فصلت
انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت ان الذی احیاها لمحیی الموتی انه علی کل شیء قدیر
و ایضا فی
از ابن جبیر که گفت

باشد بلکه بمنزله دلایل توحید که در کتاب الله لاتعد و لاتحصی است ذکر آن هم چنین ذکر دلایل بعث و نشور
خلایق نیز در تلو آنها است لیکن بحکم ما لایدرک کله لایترک کله برای اثبات مدعا در این مقام اکتفا بدو آیه
مذکوره شد و ثانیا آنکه هرکه داخل الجمله شعوری باشد البته از اجمال مطلب به تفصیل آن خواهد برد العاقل یکفیه الاشاره
لهذا حاجت بذکر تمامت آنها نباشد و لیکن چیزی که در این مقام ضرور است ذکر آن بحث در تحقیق سر آنست
که آیا علت و وجه اینکه خداوند تعالی بر صحت تفهیم عباد خود موده معرفت توحید خود را بتفکر و تدبر در دلایل
سبعه آفاقی از آیات سموات و ارضین و اختلاف لیل و نهار و انزال ماء از طرف سما و جریان از فلک
فلک و سفینه و بث دواب و تصریف الریاح و احیای ارض بعد از موت و امثال ذلک را و معرفت بعث و نشور
معاد خلایق را نیز تخصیص فرموده به تفکر و تدبر در آنچه دالست بر توحید چه باشد که در آیات کثیره مورد
بیکمن له اشاره فرموده و در سوره ... بیان ایسال طریقه حقه مستقیمه اگرچه بعضی را اعتقاد آنست که حق
سبحانه و تعالی ذکر آیات و دلالات فرموده و ذکر آنها نکرده که دلالت بر چه چیز میکنند بجهة دلالت کلام بر آن
و بعضی دیگر بیان تفصیل آنچه نیکه این دلالت بر آن میکند ذکر کرده اند و گفته اند چنین نیز اگر به دقت نظر کنی
تعقل در آن کنند مصداق قول اول است بطریق طرفه که چیزی عاید مستمع نخواهد شد و لیکن که از دیش صورت
تحقیق سر اینمعنی و علت و وجه آن در این مقام بر لوح بیان در دیده بصیرت عاقلان تامل بخشد و غواصان
محیط اندیشه و معبرت نگاهان تجربه کار دهوشیار را از باب تیقن و شعور جهی روشن است که اگر بنظر تدبر
نگرند چون آفتاب بعد و سطالشما بر ایشان واضح شود که تفکر و تدبر بر دلایل سبعه آفاقی دال بر وحدانیت
مالک الملوک است نیز که خالق که مرجع سبعه آفاقی را بیکنوع و تمام انواع بیک جنس و اجناس بیک جوهر
و تمام بیک نظام ملاحظه میشود که صادق و دال است بر یکی و وحدانیت و واجبه و وحدت بالنسبه بصدور
افعال بیک نظام همان عدالت و عدل ذاتی و صفت ظل وحدت است که بر عالم صفات فعل رسیده است
لهذا دلایل سبعه که تخصیص بر تفکر و تدبر در آنست دال بر معرفت توحید و صفت عدل او سبحانه و تعالی است
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد هر گیاهی که از زمین روید وحده لاشریک له گوید چنانچه تحقیق این
مقام در اثبات توحید محقق شد علیک بمقام مذکور و اما علت وجه تخصیص بر تفکر و تدبر معرفت معاد و بعث
و نشور خلایق در آنچه دالست بر توحید که همین دلایل سبعه آفاقی باشد ایضا علت و سر اینمعنی بود و وجه دلالت
دارد وجه اول آنکه چون معاد بالنسبه بمقصود غایت ظهور و نهایت کمال و از فروعات لوازم عدل الهی
که بدون وجود آن نقض غرض حاصل آید لهذا تفکر و تدبر در معرفت آنچه دال بر توحید است بالنسبه
بمعاد لازم آید بمنزله وجود معاد که بالنسبه بمقصود غایت ظهور و نهایت کمال و از فروعات لوازم عدل الهی تعالی
و اما وجه دوم آنکه چون آفریده خداوند عالم بنی آدم را از خلاصه طعام و شرابیکه بیرون کشیده شده
اصل آن طعام از کل و با الاخره آن طعام بصورت منی جمع آید لقوله تعالی فی سورة المؤمنون ولقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین الخ لهذا خلقت انسان از آب منی است که

اصل آن

دواب جنبندگان زمین
بث پراکنده

بقوله تعالی فی سورة البقرة ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون

در خلاصه از حضرت رسالت پناه ... مای برکسیکه ... ایم ... ان تفکرکند

کما قال الله تعالی فی سورة البقرة وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون و ایضا قوله تعالی فی سورة الانبیاء لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون صح

پس تفکر و تدبر بر دلایل سبعه و علت و وجه تفکر آنها در کتاب الله دلالت بر اینمعنی دارد صح

اصل آن از خلاصه طعام و شرابیست که مبدا آنها از نمو و نبات است از طرف آسمان و اسباب و آلات و وسیله
ذرع و مادهٔ طعام بواسطه باران از نباتات و حبوبات و انواع درختان و اصناف مفردات و مرکبات و غیر
ذلک دلایل سبعه عالم آفاقی است از خلق آسمان و زمین و کواکب از نجوم و شمس و قمر و فلک و سفینه و اختلاف
لیل و نهار و تصریف الریاح و بث دواب و احیای ارض بعد از موت و امثال آنها پس تمامی اسباب و آلات
و وسیله طعام و شرابیست که خلاصه آنها منی و مادهٔ انسانست و انسان مجموعه ایست که تمام ماسوای او از
موجودات که بواسطه طفیل و بستگی با او خلق شده اند در او مجتمع و بسته است و از هر یکی چیزی و بیشتر از آنها
در انسانست در عالم منی و ماده اسباب خلقت اند و در عالم تکلیف آلات معیشت و در عالم معاد که نیز
مقصود اصلی از معاد معاد انسانست ایضا آنها را به تبعیت و به بستگی با انسان معاد باشد پس از آنچه
ماسوای انسان از در عالم روحی و برزخی و معاش اجسامی متصل و لاینفک انسان و مسخر او باشند
کما قال الله تعالی فی سورة النبأ الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا وخلقناکم ازواجا وجعلنا نومکم سباتا
وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنینا فوقکم سبعا شدادا وجعلنا سراجا وهاجا وانزلنا من
المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات الفافا ان یوم الفصل کان میقاتا یوم ینفخ فی الصور
فتأتون افواجا و ایضا لقوله تعالی وسخر لکم ما فی الارض وسخر لکم اللیل والنهار وسخر لکم الشمس والقمر و ایضا
قوله تعالی واتاکم من کل ما سألتموه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها لهذا حقیقت انسان با آنکه عالم
صغیر است مجموعه ایست که مدرج و منطوی است تمام عالم کبیر و ماسوای او و از هر یک از موجودات
در او کیفیتی هست و خلق ماسوای او به تبعیت و بطفیل معیشت انسست خواه پیش از او خلق شده
باشد یا بعد از او یا با او و بواسطه این تبعیت در تمام عالم ارواح و برزخ و معاش اجسامی متصل
و لاینفک اویند و با او بسته اند و وجود و معنی انسان بدون آنها تمام نشود بیرون از نجهت هر وقت
که انسان را معاد باشد از باب ستر تکلیفات و تشریفات بثواب و عقاب که مصداق قوله تعالی فی سورة
الاحزاب انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه ... تا بد
بمدار صفت عدل تمام ماسوای او را ایضا بر بستگی او و خلق شده از معاد باشد کما قال الله تعالی فی سورة
التکویر واذا الوحوش حشرت واذا البحار سجرت و امثال ذلک چنانچه بحیث هیچ جنبنده در زمین از حیوانات
و نه هیچ پرنده که در هوا میپرد بدو بالهای خود بر وجه ... مگر ایشان گروهانند مثل بنی آدم یعنی همچو انسان
محفوظ الاحوال و معقد الارزاق و الاجال اند و نظیر انسان در آفرینش و حیات و ممات و ذکوریت و
و انوثیت و توالد و تناسل و در دلایل بر وجود صانع که متدبر و قادر و عالم و حکیم است بقوله تعالی فی سورة
الانعام وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم الخ لهذا همچنین این گروهها
انسان که به بستگی و به تبعیت مانند انسان از حیث من کونه خلق شده اند پس آنها را معاد باشد و کذلک ماسوای
اینها را از موجودات سماوات و ارضین و آنچه ما بین آنهاست نیز معاد باشد چنانچه آیات و اخبار دلالت

فی سورة ابراهیم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار واتاکم صح

بر مصداق حقیقت ایشیخ‌دا دنده و بمونز صدق و صحت حقیقت معاد و طریقه بعث و نشر و حشر انسان و کر و امثال
ایشان دا ف دابت کردد عالم حس و شهادت محقق است و مشاهده و معاینه خلق باشد پس او نحاتر از باب عدل
صفت عدل از دو جهت آثار و نشانهای او ابمنزله مشاهده و معاینه خلق مصداق قد آیه علیه اعلام اللهوکم
بعبورت مثلهای دلایل سعی نیکتا بعخرد تفهیم و تعلیم خلایق نموده و امر او و اکر باقی است و افتقارها بوست آنت
در نظر بصیرة ایشان مخفی نکذاشتر است بلکه محجة البیضاء ادله قاطعه و مضبح تمکین معرفت و وقوع معاد
مجسب لازمه وجوب عقیده انبیاء و اتم ایشان بمرتبه قطمئن قلبی با ایشان نمانده است چه لازمه موجب تحقق معاد
مجسب محجة البیضا فی ایشان که مضبح اند بر اتم مصداق حدیث لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بمرتبه لیطمئن قلبی با
در وقوع کیفیت معاد و لوم عقیده دیکر لهذا اعطای تمکین و آلات نصایحه نسبت با ایشان که محجة البیضا مضبح
باشند بر اتم مجسب مراتب ایشان معاد و ایشان بطریق عین الیقین باید بمشاهده و مشاعر ایشان باشد دیرا
که سابقا محقق شد که مرتبه ایشان نسبت بعقل اتم بمنزله شمس است نسبت بقمر یعنی چنانچه قمر کسب نور از شمس کند
پس هم چنین عقول اتم اخذ معارف و عقیده از انبیاء در حصول عین الیقین اعطاء تمکین کند تا بواسطه کشف
مرتبه ایشان موجب کشف مرتبه حصول معارف و اطمینان قلوب امم شود یعنی علم الیقین با عین الیقین جمع شود
و معاینه ان موجب کشف و مرتبه اکر دد و ایضا بمثل دیکر که سابقا در اثبات مراتب نبوت محقق شد انکه
مراتب انبیاء نسبت با امم بمنزله قلب ایشان باشد و ایشان قلب عالم امکان پس چنانچه وظیفه قلب تکفل
و احد محیط تکمیل و تمکین عقاید و اعمال تکالیف کالبدی او ست از جهت واجب و لازمه انست پس هم چنین
وظیفه انبیا که قلب عالم امکان اند نسبت با امم که ایشان نیز بمنزله نفس واحده اند باشارة قوله تعالی فی سورة
لقمان ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة از حیث عقاید قلبی و اعمال تکالیف کالبدی ایضا مقام اعطاء و مراتب
تکمیل و تمکین ایشان نسبت بعقاید و اعمال تکالیف کالبدی امم از جهت واجب و لازمه ایشانست انبیا را دراین
میباشد و ایشانست عقل کل نسبت با امم لهذا خداوند انبیاء را اجبت محجبه ایشان در میان خلق تمکین دلایل
یقینیه و بمشاهده و مشاعر ایشان بطریق موجهیولای کالبدی ایشان عطا فرموده تا مجتمع باشند در ایشان جمیع کمالات
نفسانیه بسبب رسوخ علوم حقیقیة و معارف یقینیه و حقایق نظریه بقدر طاقت بشریه که عبارتست از ملکه
نفس انسانیه در ایشان که افضل و اکمل باشند از امم که امم اخذ کمالات عقلیه و معاد و حقیقیه و تکالیف افعال
کالبدیه را از ایشان نمایند بمنزله قمر که اخذ نور خود را از ضوء شمس کند و هو المطلوب پس از اینجا بوضوح لبیب
واضح و روشن شود که تکثر و تغییر صور وجوه خوارق عادات که ناشی از انبیاء و اوصیاء ایشان شده است در وقت
شدن مرده کان برای ایشان بطریق مشاهده و مشاعر ایشان که بمعاینه و رای العین طریقه اجتماع تفرق اجزاء اجسام
انها و اکر اعاده وجود بعد از عدم آنها از مشاهده نموده اند خداوند حکیم در کتاب مبین کیفیت انها
بر رسول امین خود داده بقوله فی سورة البقرة او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال
انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت

مائة عام

حم
ادل الجهت
ر ملاف
تکلیف و لعقا
خلق را تکوین
و هست بودن
حقیقت معاد و
که معتقد این شو
بعالم انفس ایشان
که سابقا محقق
باعلام لطف ایشان
ان فی ذلک لعبرة
لاولی الابصار
و از جهت ثالث کر
ایضا املاک لعقا
بوقوع کیفیة
ان باشند
صح

حم
از اینجاست که از
شدت ثبوت یقین
دم از مرحله لو
کشف الغطاء ما از
ددت یقینا میزند
صح

فانظر
مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس وانظر الی العظام کیف
ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر بتغییر بکنایه ایه شریفه بحذف توجه
و تفسیر او بیان کیفیت عزیر بن شرحیا است که تعویذیه حفظ داشت و از اکابر و اشراف بود و مراد بقریه بیت
المقدس است که بخت النصر او خراب کرده بود در نهایت خرابی و چون عزیر بدرد اکوشرخود نشسته بود بدانجا
رسیده خرابی بیت المقدس را بدید و مردهای انجا را مشاهده کرد از روی تعجب نه بوجه انکار کفت
چکونه و بچه وجه زنده کرداند این دیه و اهل آنرا خدا تعالی پس از مردن اهل ان پس عزیر ابمیرانید خدا تعالی صد سال و خر
او نیز بمرد تا مدت صد سال بعد از ان زنده کرد او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بودند به تغییر
کرد و مقام خود چکونکی او را بیان فرموده اند پس اضغاث کرده شد عزیر را نشانهای قدرت حقتعالی
در زنده کردن مردکان بطریق معاینه و او را بعینه مشاهده کرد کفت که میدانم حالا بعیان چنانچه
دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان انکه حقتعالی بر همه چیز از زنده کردن و میرانیدن و غیر ان تو انا
قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی بمحجة البیضاء قدرة کامله خود بر بعث و نشر و در ذیل ایه مذکوره منقولست
واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر
فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم وایضا بغیر
بو نکته تفسیر قوله تعالی در وجه سؤال حضرت ابراهیم از تغییر بحذف توجه و تفسیر آن و باتوقف در تحقیق مقام ان
از تمکین مراتب انبیاء مفهوم و مستفاد شد که حکمت الهی مقتضی سؤال او است از تغییر که در فصل انجا باعاده
که این سؤال را کنند تا علم الیقین او را از استدلال و بیان با عین الیقین بمعاینه مشاهد و مشاعر بعینه جمع شود و معاینه
ان موجب کشف مرتبه او کرده و جمیع لازمه مراتب او که محجة البیضا ادله قاطعه است بر اتم چه تمکین نصب
ادله بعین الیقین و انبیا بکه از انبیاء اولوا العزم و مرسلین است از متممات تکمیل مراتب نبوتی او است از لوازم
صفت عدل الهی و نیز کما سابقا محقق شد که انبیاء مظهر عدل اند و معرفت بمعاد و اجب و لازم او از فروعات
کمال و از لوازم معرفت بعدل است چنانچه وجوب معاد واجب و لازم و از فروعات کمال و لوازم عدل
خداوندیست لهذا از مدار صفت عدل خداوندیست که طریقه صفت عدل خود را در کیفیت بعث و نشور
خلایق بعد از معاد ایشان بمظهر عدل خود را انبیاء بمعاینه بنماید تا حق الیقین ایشان بعین الیقین با استدلال و بیان
علم الیقین امم جمع شود و ان موجب کشف مرتبه تحقیق امم که مجب لازمه مراتب ایشان در معرفت معاد
چنانچه مؤید اینمعنی است انچه در شان نزول ایه شریفه ماثور شده است از معصوم علیه السلام مجملا خبر
در کتاب حیات القلوب و علل الشرایع در تفسیر قوله تعالی وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض الخ که ابو بصیر از حضرت
صادق روایت نموده و مفاد ان در اینمقام انست که بعد از دیدن حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را
و ملتفت شد بچیزهای او کیفیت ان پس حضرت ابراهیم نظر کرد دید مرداری در کنار دریا افتاده است که بعضی
از ان در آب است و بعضی بر روی خاک و خشکی افتاده که درندکان دریایی امدند و انچه از کوشت او در آب

برهان معراج از بیشتر محاسن اخبار دین اثبات بعث و معاد جسمانیت باستدلال
حشر مشترک از آنات و مطالبات و فانی که بحسب مقابله و النبی و حلیه تر منتقد حاصل تم

بود میخوردند پس از آن در رندکان بر بعضی یکدیگر بی افتادند و یکدیگر را میخوردند و در رندکان بیابان آن امله
و لجه از گوشت آن در رندگی که بود میخوردند پس بر بعضی یکدیگر بی افتادند و یکدیگر را میخوردند پس در آن
وقت حضرت ابرهیم از مشاهده این امر غریب تعجب کرد و گفت ای پروردگار دنیا من که چگونه زنده میکنی مردگانرا
اینها که بر هم چنین که میخوردند بعضی بعض دیگر را اجزاء این حیوانات چگونه از هم جدا میشوند پس خطاب
رسید که ای ابرهیم آیا ایمان نیاورده که گفت بلی ایمان آورده ام ولیکن میخواهم دل من مطمئن شود یعنی میخواهم
اینرا به بینم چنانچه این چیزها را هم دیدم خطاب رسید که فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک الخ پس از این
حدیث شریف مفهوم خواهد شد که نماند خداوند این امر غریب را برای تعجب حضرت ابرهیم برای سؤال او از
معراج همانا حکمت الهی مقتضی از وجدان در سؤال او است که خداوند در آلوا اندازه کرده بعد از التفات او بکیفیت
ملکوت آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لجه بر الاطلاق است که اینها التفات بکیفیت امور غیبیه بعث و نشور معاد
داشته باشد بعنوان معاینه ملکوت آسمانها و زمین که بوسیله دلایل آنها خداوند را و نمود با و توحید خود را
بوجه لطف و قوت چنانچه از آن قوم خود تبرا کرد و متوجه مبدء جمیع ممکنات شد فرمود انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین و حاجه قومه قال اتحاجونی فی الله و قد هدان الخ الحاصل
هر این مقامات که نشسته از حیث توحید و استدلال و احتجاج او بر قوم و از حیث بخلق او عجایب و بدایع آسمان و زمینها آن
زمین و عرش تا تحت الثری و از حیث نظر او بر مردها و امر غریبه تعجب در آن و از حیث سؤال او قوله رب ارنی
کیف تحیی الموتی و جواب از حیث قوله فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک تماما حجت و برهان خداوند تم باشد
بر اعتناب بر وجه جلیت کما قال الله تعالی فی سورة الانعام و تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه چنانچه ایضا مفید ایما
مدعا است سؤال مامون ملعون از حضرت امام رضا علیه السلام از وجه سؤال حضرت ابرهیم که در عیون اخبار الرضا
بسند معتبر منقولست که مامون از آنجناب پرسید از تفسیر قوله ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال أو لم تؤمن
قال بلی ولکن لیطمئن قلبی آنحضرت فرمود که حقتعالی وحی کرد با برهیم که بدرستیکه من بر گزینم از بندگان خود خلیلی
که اگر از من مسئلت کند زنده کردن مردگانرا اجابت کنم او را پس در قلب ابرهیم خطور کرد که او خود خلیل باشد
پس عرض کرد رب ارنی کیف تحیی الموتی خداوند فرمود آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده عرض کرد بلی ایمان
دارم و بجا آوردم و بکمال قدرت تو گرویده ام ولکن لیطمئن قلبی ولیکن این سؤال کردم تا ساکن شود دل من بخلیلیت
بر خلیلیت من بعنی من خلیل تو ام و زمود فخذ اربعة من الطیر الخ الحاصل وجه سؤال حضرت ابرهیم از قوله رب ارنی کیف
تحیی الموتی الخ چون کیفیات امور دیگر را آنجناب بحجت و برهان یافت بوجه جلیت که حکمت مقتضی است برای حجت بودن
بر قوم بی شبهه مورد این باب واحد نباید که چگونه آنحضرت را شبهه در باب زنده کردن خداوند مردگانرا
عارض شد تا چنین سؤال کرد زیرا که انبیا معصومند از اینکه سخن از روی نفس و میل طبع و هوی گویند بلکه
بصریح قوله تعالی فی سورة النجم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی سخن ایشان منوط بوحی و مشیت الهی است
که حکمت مقتضی است چنانچه ایضا دال بر اینست قوله تعالی فی سورة الدهر و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی اهمیت

خیولات و طلمات را

تا اعتنای بحجت
باشد بر قوم
خود

خیولات و طلمات را مکرر و قتی که خدا بیتم از آن میخواهد و در ذیل حدیث شطی آیه که معصوم میفرماید که بلکه دلهای ما
ظرفهای مشیت الهی است پس هر گاه حقتعالی امری را بخواهد ما نیز میخواهیم و الا فلا و بواسطه تایید این حدیث آیه و ما
تشاؤن الا ان یشاء الله را تلاوت کرده اند الحاصل تدبر تمام در این مقام بکار برد و چراغ دل را بنور آیات کتاب الله
و اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام روشن کرده باید و اقتباس حقایق از آیات و احادیث ایشان نمود تا از انکار
ظلمات و شبهات در وادی فتاده بصراط المستقیم رسید و الا اقتباس حقایق را بدون تمسک بآیات و احادیث
تکیه بعقل ناقص دادن باعث گمراهی و شبهات طریقه ظلمانیست حضرت مولی الموالی امیر البرره و قاتل الکفرة الفجره
در یکی از خطبهای او است در نهج البلاغه که در صفت پرهیزکاران و دوستان خدا میفرماید که قد امکن
الکتاب من زمامه فهو قائده و امامه یحل حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله ایشان مهار عقل خود را
بدست کتاب خدا تسلیم داده اند و منقاد و مطیع اوامر و نواهی او گشته چنانچه اسبی یا شتری مطیع و منقاد
آنکس است که مهار او در دست اوست آن بنده نیز مطیع و منقاد کتاب الله است و هر جا که کتاب خدا او را
میفرماید آن میکنند چون آن بنده مهار عقل خود را بکتاب الله داده و مطیع و منقاد کتاب الله گشته پس کتاب
زمام عقل او را براه حق کشیده و امام و پیشوای او شده و هر کسیکه کتاب الله امام و پیشوای او باشد
یقین که مرجعش بدرجات اعلی و مرتبه علیا خواهد بود و فرموده یا آن بنده هر جا که کتاب خدا فرود
آمده و نزول امینمایند هر جا که منزل کتاب الله است و جای میگیرد هر جا که کتاب الله در آنجا جای گرفته و فرو
ساخته یعنی هر چه مضمون کتاب خدا است که او را بان امر میکند آن بنده از انجا محل او ورد و از هر چه نهی میکند
اجتناب مینماید و آخر ستیج خطا لما و لیس به و کسی دیگر با فت نمیشود که او و لغالم مینا مند و خال آنکه
آنکه عالم نیست و این کسی است که تمسک بعقل ناقص خود نموده است بدون رجوع بکتاب الله و احادیث
که بند محکم است و استمسک من العری باوثقها و من الجبال بامتنها فهو الیقین علی مثل ضوء الشمس
بند که دست خود را محکم کرده در بندی که آن محکم ترین بندها است و تمسک کرده در ریسمانی
که آن ریسمان استوارترین ریسمانها است یعنی اعتصام کرده بحبل المتین رب العالمین که آن شریعت است
که حقسبحانه و تعالی بکتاب بعضی زبان انبیا فرستاده و آن کتاب باوامر خدا و انجا و از نواهی او است
آنچه یقینی و مطابق واقع است نزد آن بنده مثل نور آفتاب روشن و درخشنده است و هیچ شک
و شبهه عارض صفحه لوح خواطر آن بنده در آن یقینیات و اعتقادیات نگردد و گویا آن بنده آن
یقینیات را بعین معاینه مشاهده میکند انتهی کلامه علیه السلام پس از اینجا نیز محقق خواهد شد که کسیکه
متمسک بشریعت پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و آله که حبل المتین رب العالمین است و اقتفای ائمه دین نموده در
اعتقادیات غیبیه بطریق یقین مطابق واقع حاصل شود چون روشنی نور آفتاب بدرخشند که شبهه
عارض صفحه لوح خواطر متمسکین آن نشود پس بطریق بداهت بر عقل لبیب محقق میشود از تصریح کلام
خداوند تعالی فی سورة النساء و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابرهیم

برهان دوم از بیست و پنجم اصل پنجم در اثبات بعث معاد جسمانیت باستدلال حث شترکه اثار و علامات عالم انفاق مانفس که بجنس متقابله دالند بر و طریقه وقت طالع تر

حنیفا و اتخذ الله ابراهیم خلیلا یعنی که تبعیت کن این شریعت و مذهب و طریقه حقه مستقیمه فطرت اسلام هر آینه
ملت و شریعت او ست چنانچه اهل کتاب بدین امر فرموده بر پیروی ملت آنجناب بقوله قل صدق الله فاتبعوا ملة
ابراهیم حنیفا الخ پس تحقیق این یعنی و مقام در تمهید برهان طریقه اهتدا گذشت که ملت و شریعت آنجناب جامع
هر خصلت نیک و کمالات پسندیده دلپذیر که در انبیا دیگر بود در آن مجتمع و ثابت بود بمرتبه کمال از آنجهت
پیروی ملت آنجناب را خداوند لازم ملت و شریعت پیغمبر خاتم کرد سوای شرع هیچ پیغمبری متعینه نیست قرار داده
که ذکر ملت وی بجهت آنست که تا همه مردمان بشریعت پیغمبر خاتم رغبت کنند چه طبیعت موافق آبا و اجداد
مایلند چون که اکثر عرب را گفته الله که از ذریات ابرهیم بودند تغلیب کرده ایشان را برهم امت ایضا امت مرحومه
مامورند بر پیروی ملت حضرت ابرهیم از جهت معارف یقینیه که بعنایت مشاهده آنجناب شده و خداوند در
کلام خود کیفیت انها را به پیغمبر خاتم برای تکمیل ملت و شریعت امت او داده که اگر امت را توهم شبهه در
کیفیت بعث و نشور و معاد ایشان که عقول ایشان بحقیقت آن تام و پی توانا فکر ان نیست کنند چون کیفیت اکل
و ماکول که سابقا مذکور شد پس نظر و تعقل در کیفیت حضرت عزیر و جناب ابرهیم که حکیم علی الاطلاق بحکم
بالعرض خود از خوارق و معادت ایشان از اراده صدور فرموده باعث رفع توهم و شبهات امت شود چه اگر
کیفیت معاد ایشان در کتاب الله نبود و اینمعانی از ایشان بحصول نپیوسته متضح بود امت مرحومه از
کجا ملتفت بامور خفیه میشدند و رفع توهم و شبهات ایشان از ینمعنی میشد اجمالا اگر انسان معقول بتعقل در
معانی مسطوره کند راه شبهه در باب سوال انبیا علیهم السلام چون عزیر و ابرهیم از زنده کردن خداوند مردگان را بر
ایشان عارض نشود زیرا که اگر بعضی اینمعانی متوجه شوند و شبهه گمان شک در اطمینان نفس آنجناب از ینها
سوال کنند که خدا میدانست که او را در بعث و نشور شک باشد خواست که این توهم از دل او زایل گردد در
قلب او انداخت که این سوال کند پس شبهه در این گمان گمان دو شبهه دیگر برای مترتب خواهد شد که
تناقض حاصل اید شبهه اول آنکه متوهم گمان شک در اینمقام نسبت با آنجناب کند گمان ترجیح بلا مرجح
دادن باو لازم اید در آن بود اینکه اطمینان من که از امت میباشم در یقینیات و اعتقادیات کامل تر از
نسبت با آنجناب که طلب اطمینان کرده است از ینجهت سوال آنجناب ردود و مستبعد اید و اینمعنی بدالله
عقل و نقل مناقض شبهه متوهم است زیرا ترجیح داده عقل قاصر خود را در اعتقادیات نسبت به پیغمبر که عقل
کل است در اطمینان انها پس متوهم تشبهه باطل است در اینمقام شبهه دوم که ایضا گمان بوده میشود
در بارهٔ متوهم مشاکک بودن آنجناب در وجه سوال او انستکه گمان بوده میشود که غرض الهی نیز
از اخبار اینمعنی در کلام خود محض اظهار شک آنجناب بوده باشد به پیغمبر خاتم پس بنا بر این خواسته است
که عیب پیغمبر سابق را به پیغمبر الحق برساند و حال آنکه در مقام دیگر خطاب فرموده به پیغمبر خاتم
مراتب و مقام او را القصه که قال انی جاعلک للناس اماما و از ینجهت ایضا امر فرموده که ثم اوحینا الیک ان
اتبع ملة ابرهیم حنیفا و ما کان من المشرکین و امثال ذلک که در مقام خود گذشت پس اینمعانی نسبت بانجناب

گمان اینست که او [illegible] صح

خداوند

خداوند نسبت با آنجناب و پیغمبر خاتم مناقض با اظهار نمودن خداوند باشد مر شک او را و اینمعنی نیز شبهه
ترجیح بلا مرجح لازم اید و باطل محض باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا از توهم شبهات شیطانی که عارض بنفوس بعضی
از غافلان میشود بواسطه اتکال ایشان بعقل قاصر خود باعدم رجوع بدلایل ایات کتاب الله و اخبار ابواب الله که دلایل
سمعیه قطعیه اند و مفید جزم باشند بثبوت مدلول دین کو امیکه بثبوت دین مستلزم باشد بثبوت در نفس الامر
لیکن از انجا یکه گفته اند که دلیل سمعی قطعی آنستکه مقدمه سمعیه کرده او مأخوذ باشد یا ضروریات دین
باشد یا منتهی بضروریات دین چنانکه قطعی عقلی آنستکه جمیع مقدماتش ضروریات باشد یا منتهی
بضروریات و اما آن دلیل سمعی که مفید قطع نباشد آنستکه جمیع مقدماتش سمعی باشد دون عقلی
و آن متحقق نتواند بود پس دلیل سمعی که مقدمه آن مأخوذ از سمع و عقل باشد مفید جزم باشد بثبوت
مدلول در دین و مراد از قطع دلایل سمعیه اینمعنی باشد چه دلیل سمعی باینمعنی لا محاله موقوف است بر علم
بصدق مخبر و این حاصل نتواند شد مگر از راه عقل و الا دور لازم اید پس لا اقل از جمله مقدمات دلیل سمعی
علم بصدق رسول است که نیست مگر عقل و آن مفید جزم باشد بثبوت مدلول در دین از دلایل سمعیه ایات
و اخبار چه عقل مقدمه ماخذ آن باشد دلایل سمعیه ایات و اخبار نسبت بعقل بمنزله بیداری است از
بابت بیدار کردن خفتگان چون کسیکه خفته صحیح البصر را بیدار کند او لا محاله ببصر خود اشیا را به بیند
و آن بیدار کننده در دیدن بیدار شده زیاده از بیدار کردن دخلی نداشته باشد و ایضا تواند بود
که کسی خود بخود بیدار شود و اشیا را به بیند چه بیدار شدن الفقر موقوف به بیدار کردن دیگری نیست
چنانچه محسوس است لیکن مثل بیدار بودن در این راه کار پیغمبران است و کذلک مردمان نیز در خواب
غفلت اند و نسبت بغفلت بچشم عقل چون نسبت خواب بچشم حس پس کار پیغمبران در این راه همین باشد
که همه را از خواب غفلت بیدار کنند لهذا دلایل سمعیه ایات و اخبار که از لسان پیغمبر خاتم تا مجاری
شده است نسبت بسوی امت در امور حقیقیه ضروریه از بابت بیدار کردن عقول خفته صحیح البصر
ایشانست در هدایت بجز لازمه ایشانست از امور تکالیف عبادت از کاینه و عقیده ضروریه قلبانیه
که عقل را کار افتاده و از جمله انها است امور معرفت معاد که از عقیده ضروریه قلبانیه است و عقل را
کار افتاده بمنزله معرفت توحید که نیز عقل را کار افتاده است با استمداد از ایات و اخبار برای بیدار شدن از
خواب غفلت و کذلک اینمعنی نیز در امور معرفت معاد لازمه عقل باشد زیرا که سابقا محقق شد که معاد
از فروعات کمال عدل و لوازم عدل خداوندیست و عدل ظل وحدت باشد لهذا معرفت بتوحید بطریق کمال منوط
بمعرفت فروعات کمال معاد است از ینجا و از ینجهت باشد تفکر و تدبر در معرفت امور معاد در ایه
دالست بر توحید چنانچه سابقا از قوله ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی اینمعنی محقق
و نیز از ینجهت باشد اثار و نشانها صورت دلایل افاقی بطریق حث مشترک در معرفت توحید و معاد
باشاره قوله فانظر الی اثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر چنانچه سابقا

برهان دوم از بیست و پنجم اصول خمسه دین اثبات بعث معاد جسمانیست باستدلال ببحث مشترکه آثار و علامات عالم آفاق و انفس که بحسن مقابله و التدبیر بعدل الهی و قدرت صانع تمام و علت میده الله خلایق را

نفی بیان این و از اینجا محقق شد ایضا مدار صفت عدل الهی در کنایه مقدم بر او سبحانه دلایل سبعه آفاق و
ببحث مشترک در اثبات معرفت توحید و معاد که دلالت تمام است بر مدار صفت عدل او سبحانه از نفی
فرمود که انحصار دلایل سبعه آفاقی است برای اهل نظر و استدلال و نیکان از عوام و اوساط ناس از علما
که استنباط مبدء را از ملاحظه آثار و علامات و مشاهده معلومات و مصنوعات استدلال بوجود
صانع حکیم قدیر و علیم خبیر مینمایند بطریق معرفت و شناخت او را ازین راه می‌پیمایند و فقره یا من دل
علی ذاته بذاته اشاره بایشت و نفی قول ما بسید الشهدا علیه السلم در دعای عرفه که بنور وجهک الذی
أشرقت له الأرض والسموات وانکشفت به الظلمات وصلح علیه أمر الأولین والآخرین کنایه باین باشد
پس تمام این دلایل توحید که استنباط مبدء و استدلال بر وجود صانع از ملاحظه آثار و علامات آنها
میشود همگی اسباب و آلات مبدء نطفه انسانی بسته باوست در عالم ارواح و برزخی و معاش جسمانی
متصل و لاینفک میباشند چنانچه سابقا اینمعنی متحقق شد لهذا چنانکه انسانی از دلایل آثار و علامات
اسباب و آلات مبدء خود که مخلوق اند بخالق و صانع آنها خواهد برد و استنباط مبدء آنها را
باستدلال آنها کند پس همچنین بطریق اولی انسانی بواسطه قوه عقلیه و جنبه فکریه که او راست از دلایل
اسباب و آلات مبدء نطفه خود پی بمعاد خود خواهد برد و استنباط معاد را باستدلال طریق
عود اسباب و آلات مبدء و نطفه خود در عالم ظهور حس و مشاهده با یکدیگر چه از تحقیق اینمعنی معلوم شد که
آثار و علامات اسباب و آلات مبدء انسانی دال بر استنباط مبدء و استدلال بوجود صانع و معاد انسانی است
ببحث مشترک که بمدار صفت عدل او سبحانه تقدیر نموده قال علیه السلم فی بیانه عرفه عدل فینا قضاؤک
علامت در ما قضا و حکم تو کما قال الله تعالی فی سورة یس وآیة لهم الأرض المیتة أحییناها وأخرجنا منها حبا
فمنه یأکلون و نشانه که مر ایشانراست بر اثبات قدرت کامله ما بعث اموات زمین مرده است یعنی خشک
و بی گیاه که ما بسبب باران زنده کردانیدیم و بیرون آوردیم از وی جنس دانه مراد جنس حبها است که قوت
انسانست از گندم و جو و برنج و غیر آن پس از آن دانه مخفی شده و بار دیگر میرویانند و بیرون می‌آیند اجمالا در آن ایجاد
و اخراج و تنوع مختلفه باران و تقلبات از حالی بحالی هر اینه یادکرد و ذی استعداد و بندان عقول سلیم و اکردان
تفکر نمایند و عارف شوند بصانع محدث و قدرت او بمبدء و معاد و بقوله تعالی فی سورة الزمر ألم تر أن الله
أنزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الأرض ثم یخرج به زرعا مختلفا ألوانه ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یجعله حطاما
إن فی ذلک لذکری لأولی الألباب از نجا و از بن جهت در ذیل آیه مذکوره میفرماید که أفمن شرح الله صدره
للإسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله أولئک فی ضلال مبین در تفسیر لاهیجی مذکور
کرده در روضة الواعظین در تفسیر عامه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت بعد از
قراءت آیه کریمه أفمن شرح الله صدره للإسلام الخ فرمودند أن النور إذا وقع فی القلب انفسح له وانشرح قالوا
یا رسول الله فهل لذلک علامة یعرف بها قال التجافی عن دار الغرور والإنابة إلی دار الخلود والاستعداد

یعنی محی قاطع و دلیل ساطع

للموت قبل

للموت قبل نزوله یعنی بدرستیکه نور هدایت هرگاه واقع شود در دل مؤمن وا میشود و گشاده میگردد آن
دل اصحاب گفتند یا رسول خدا انشراح را علامتی و نشانه هست که تا شناخته شود بآن حضرت فرمودند
که آری علامت هست و علامت آن دوری از سرای غرور دنیاست و رجوع بدار خلد آخرت و آماده بودن برای
موت پیش از نزول آن الحاصل شناختن علامات ثلاثه و عمل کردن بآن مصدریست از اجناب برای
انشراح صدر که بآن عارف شوند بنشانهای دلایل ربوبیت و قدرت او بمبدء و معاد از آثار
دلایل سبعه آفاقیه که ببحث مشترک اند بر اثبات توحید و معاد چنانچه مثبت و محقق مراتب نبوت و ولایت
باشند به بیان سابق که در مقام خود بیان رفته شد و از اینجا محقق شد که ایضا صفات ثبوتیه ذاتیه هر یک
متصف بصفت عدل اند و اتصاف بهشت صفت و اتصاف بعدل باشد کنایه از اینمعنی انکه صفات ثبوتیه دال
بر اثبات معاد باشند زیرا که محقق شد که وجود معاد واجب و لازم و از فروعات کمال علم و
عدل خدا و نیست و بدون وجود آن نقض غرض و خلاف مقصود و عبث لازم آید لهذا دلایل
اثبات معرفت معاد مشتمل بر جامعیت دلایل اثبات توحید است از عدل و نبوت و ولایت و حشر و نشر
در دلایل آفاق و انفس کما قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق الخ از نیجا واضح
است که آیه مذکوره که از جمله نشانهای دلایل قدرت و بدایع حکمت خدا و نیست در اقطار سموات و ارض
و در نفسهای خلایق از لطایف صفت بحسن مقابله او در مجموعه محقق و مثبت نبوتست که مظهر رحمت و عدل
اوست بجانبی چنانچه در اثبات نبوت محقق شد اینمعنی اجمالا دلایل اثبات معرفت بحقیقت معاد و متعلقات
تابع آن چون سایر اصول دین منوط باستدلال آثار و نشانهای دلایل آفاق و انفس است باستشهاد
کتاب الله و اخبار و ابواب ائمه هدی و عقل سلیم یعنی مستقیم است که مصداق راه رشد و صلاح هدایت باین راه هو المطلوب
پس بر فطن لبیب بعد از تعقل و تحقیقات دلایل عقلیه و نقلیه مسطوره روشن شود طریقه سلوک بمعرفت
معاد و تا در شود بر استدلال اثبات حقیقت متعلقات تابع آن که آیات و اخبار دلالت بر آنها دارند
از حیث نفخه اولی صور که مقدمه قیام قیامت است که آیات و اخبار بضرورت عقیده آن دلالت دارد و حیثیت
از حیث حشر خلایق با بدان دنیویه ایشان بعد از نفخه دوم صور که نیز آیات و اخبار دلالت بر ضرورت عقیده
آن دارند و چه از حیث حشر خلایق بتجسم اعمال که بصورت اعمال و افعال خود در پای محشر محشور خواهند شد و
آیات و اخبار در نیز دال بر ضرورت عقیده بآن میباشند و نظیر هذا القیاس الی آخر آیات و اخبار دلالت بر
ضروری بودن عقیده بآن باشد بر انسان مکلف مؤید آیت که آنها نسبت بمکلف بر طریقه صراط
مستقیم که بواسطه اعتقاد بهر آن از آنها از طریق صراط المستقیم که طریقه محمد و آل محمد است و مبنی بر اصول است و سلوک
کردن در آن موجب نجات و رستگاری است بر روضه رضوان خارج نشود پس اینکه در نماز در سوره حمد طلب
هدایت بجانب این راه است و میگوئیم اهدنا الصراط المستقیم مقصود از طلب هدایت اثبات است بر ایمان و توفیق
طاعت و حصول مثوبات مطابق عقیده بآن انتهی و سر نهایه عقاید بحقه کنایه باینمعنی باشد والآ انسان

که رضا و عدل الله
فی حقیقة الصفات
مصادقه
باعهد کرد و دوستی باخلاص داشتن و باعهد کردن
بعید
فقد
۳
جهت صراط و میزان و امثال ذلک که عقیده بر تمامًا

مکلف بطاعات مفروضه بدون عقاید مفروضه خاسر باشد و حصول مثوبات بطاعات مفروضه و عقاید شود
چه حصول مثوبات طاعات مستلزم عقاید حقه باشد چنانچه سابقا در تحقیق حقیقت غایت خلق بعبادت و معرفت تحقیق
از نجا و از نجهت باشد تهدید بر عدم معرفت انسانی در اکثر آیات و اخبار و ترغیب و تحریص در ستودی و امثال آن اخذ — بعقیده / تهدید از ین جهت باشد
معرفت انسانی در عقیده مطابق ازینجهت چونکه عقیده مؤید بر سر نتیجه غرض است از کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف الخ
زیرا که سابقا در تحقیق سر لفظ فاحببت ان اعرف محقق شد که مراد از محبت محبت اوست سبحانه نظهور
معروفیت رحمت و عدل که عبارت از حقیقت دین اوست سبحانه و مراد از لفظ فخلقت الخلق لکی اعرف
دلالت است بر خلق نمودن خلق و اکثار و اعلام ایشان و بواسطه آثار و اعلامات نحو خلق ظاهر و معروف
شود ایضا عبارت از لفظ لکی اعرف کنایه باشد معرفت عبد بحصول سر معروفیت فاحببت ان اعرف
که همان رحمت و عدل باشد بر بیانات سابقه که در مقام خود گذشت لهذا معرفت انسان مکلف
بعقیده حقه مستقیمه که دلالت بر طریقه رحمت و عدل دارد نمی‌بایند بر اقدام اتیان طاعات مفروضه
انسانی و انموجبه نجات و حصول مثوبات اخرویست زیرا که انسانی بعد از انی که متعرف شد عقاید حقه را — سیما بنفعه
که لازمه عقیده اوست از طریقه صراط المستقیم و دلایل حقه معارف و عقاید او در مراتب یقین لیطمئن قلبی از
برای او حاصل خواهد شد که غرض الهی از معارف عقیده انسانی که لازمه او قرار داده و موده و تهدید و تعهد — تهدید تعهد / تو سابند نه
از عدم اخذ و تحصیل آنها در کتاب خود نموده امریست بر طهور سر نتیجه کنت کنزا مخفیا که عبارت لفظ احببت ان اعرف
محبت اوست نسبت بمعارف عقیده که لفظ لکی اعرف دلالت بر انست چه نتیجه سر معرفت مؤید و مفید نتیجه سر
معروفیت رحمت باشد بمدار طریقه صفت عدل پس چنانچه وجود معاد از لوازم عدل خداوندیست همچنین
معرفت و عقیده بان نیز حال بر لوازم معرفت است بعد الهی چنانچه امتیاز اهل ایمان نسبت بکفار و فریقین
همین اعتراف ایشانست بانچه معتقد و متعرف شده اند در امور معاد و مهیای این شده اند از قبول نمودن
وجود پیغمبر که مظهر عدلست و اطاعت قول او را در انچه او از جانب خداوند او در دخواهند کرد بواسطه نماز
و مهیا شدن آخرت که دلالت بر طریقه صفت عدل دارد در اما منکرین معاد پس بواسطه عدم معرفت و
عقیده و اعتراف بان منکر پیغمبر و ما جاء به النبی شده اند بطریقه سخریه و استهزاء خبرهای پیغمبر را از
کیفیت حقیقت معاد عجب العجائب می پنداشتند با وجود انکار آثار دلایل بعث و نشور معاد را اخذ و متذکر — در صنایع بدایع / و بانی و عجایب فطرت / سبحانی
محیط و مغطور بر نوع انسانی نموده برای هر بنده که رجوع کننده باشد بپروردگار خود و چه بنگان کثیر التامل اند در
صنایع بدایع و بانی و عجایب فطرت سبحانی که مغطور بفطرت او میباشند پس چونکه منکرین میدانند چنین بود اکثر انکار
معاد از است از منافع زندگانی دنیا و ایشان از آخرت و عراتب آن که مقصود بالذات است ایشان غافل اند
چنانچه قوله تعالی فی سوره الروم که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اشاره بانست از ین
جهت منکر معاد کامل باشند و از دعوی انکار و استبعاد لقاء پیغمبر را در طریق بعث و نشور افترا و کذب منسوب
کنند کما قال الله تعالی فی سورة السبا و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق
جدید

جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة بل الذین لا یؤمنون بالآخرة فی العذاب و الضلال البعید معنی
این شریفه و گفتند آنانیکه کافر شده اند مر بعضی دیگران اهل محله خود را بطریقه تحریر و استهزا آیا دلالت کنیم — بعضی از منکران / بعث
شما را بمردی یعنی بحضرت پیغمبر که خبر دهد شما را با عجب العجائب که آن اینست که چون متفرق و پاره پاره کرده شده
شوید هر گونه متفرق کردانیدنی و هر گونه پاره پاره ساختنی یعنی هر گاه بدن شما بعد از مرگ پوسیده و ریزه
ریزه شود بدرستیکه شما هر اینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی باز زنده خواهید شد افترا کرده محمد
در یعنی بر خدا دروغ را یا او را جنونیست که این نوع سخنان عجیب بخیال او میرساند از حق تعالی
در رد ایشان میفرماید که نه چنانست که ایشان توهم میکنند بل الذین لا یؤمنون بالآخرة الخ بلکه
آنانکه ایمان نمی آرند بسرای آخرت که مشتمل بر بعث میباشند در عذاب آن سرا و در گمراهی دورند این سرا
وایشان هرگز از عذاب اخروی خلاص نشوند و در دنیا بر راه راست در نیایند پس حق تعالی در تلاوت تو
نموده و اثبات کرده برای ایشان اقبح و افظع از قسمین توهم را که آن عذاب و ضلال بعید است که وصف اسناد
بعد بضلال اسناد مجازیست و فی الحقیقة ضال متصف ببعد است نه ضلال پس حق تعالی بعد از ان در تهدید
ایشان از قسمین تخییر و تهدید میفرماید ایشان را بقول که افلم یروا الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الارض
ان نشأ نخسف بهم الارض او نسقط علیهم کسفا من السماء ان فی ذلک لایة لکل عبد منیب خلاصه معنی
آنکه آیا پس نمی بینند اهل انکار بسوی آنچه در پیش ایشانست و آنچه از پس ایشانست از آسمان و زمین
یعنی نمی بینند که حق تعالی ایشان را محصور و محبوس کردانیده در میان آسمان و زمین اگر خواهیم فرو بریم ایشان را
بزمین یا فرو افکنیم بر ایشان قطعه را از آسمان بواسطه تکذیب ایشان حشر و نشر را بدرستیکه در ین
آسمان و زمین و تفکر و تدبر در عجایب خلقت انها هر اینه دلیلیست بر قدرت الهی و بر جواز بعث
برای هر بنده رجوع کننده بپروردگار خود چه ایشانند کثیر التأمل در صنایع بدایع و بانی و عجایب فطرت
سبحانی خلاصه کلام از ینجا بر تو محقق شد معنای مسطوره که امتیاز اهل ایمان نسبت بکفار همین اعتراف
ایشانست بانچه معتقد شده اند از معرفت معاد بانچه کافران منکر آنند و کفر کافران بواسطه انکار و تکذیب
که اهل ایمان معتقد و معترف اند از مآل معاد لهذا بنیان کمال معرفت و عقیده با اصول خمس دین در دو میزند
بر کمال معرفت و عقیده امور معاد بحسب منزله سرحد تعین و نهایت ظهور از حصول المطلوب پس بنا بر تحقیق منکوره
لازمه معرفت و عقیده مکلف بامور متعلقه معاد بحسب جاذبیه و راسخیت عقیده ایمانست مر مؤمن را
طاعات او را و ذکر القاء شبهه باعث انکار دینی از امور متعلقه معاد برای او حاصل نشود که آن سبب کفر
او شود بلکه پیوسته محفوظ ماندن از شبهات خصوصا با کثرت و ازدحام شدن اسباب القاء شبهات
شیطانی در این زمان میان مسلمین که بعضی رجوع بعقل خود کرده و مدعی تمسک بشریعت چنین اند
عقاید معتقد شده که بتمیز و تصحیح شریعت محتاج نشود زیرا که ایشان شنیده اند که عقاید از دلایل
عقلی است نه تقلیدی لیکن ملتفت نشده اند که انسان مکلف در معرفت عقیده تا ابتداء

برهان دوم از بیست و پنجم اصول عشرین اثبات بعث معاد جسمانیست باستدلال
مشترکه ایات و علامات افاق و انفس که بحسن عقاید دالند بر معاد یعنی و مقدمت صراط قیم

تقلید از دلایل نقلیه شرعیه نکنند قوه اجتهاد عقلی در ان پیدا نکنند چنانچه اجتهاد فقیه در علوم شرعیه
محتاج بدلایل احکام شرعیه و ابتدا مقلد باشد والا خیر انبیا و اوصیا ایشان علیهم السلم که علم
ایشان لدنی است بدون اخذ و تحصیل از دیگران بسا یرین از خلایق تمام محتاج بتعلم و تفقه و
اخذ معارف و عقاید میباشند از طریق شریعت شارع انور والا عقول ایشان تمام باشد بتجویز
خود و نفس خاسر و زیانکار باشد چنانچه اکثر خلایق که خارج از مذهب حقه حنیفه شده اند همانا
رجوع بعقل ناقص خود کرده اند و تکیه از طریق شریعه خالی نموده اند لهذا از طریق شریعه بیرون رفته اند
و بنفس خود و مبهوت شده اند بجهالت شرح مذهبی اختیار نموده اند که باعث خذلان ایشان شده آن
پس بنا براین لازمه هر کس از مکلفین اهل ایمان است که بقدر رسوخ حال خود تحصیل دلیل کافی و برهان
وافی کنند تا اعتقاد او مصون از خلل و محفوظ از ذلل بماند کو اینکه از برای تحقق اسلام و ایمان
حصول علم و اطمینان با اقرار و اعتراف بلسان کافی است اگرچه منشا ان شنیدن از علما و معتمدین
و نشو و نما در میان متدینین اهل ایمان باشد نظر الی بعد بلوغ که نیز در اطفال الاطفال بسبب شنیدن
از پدر و مادر و اقربا و امثال انها حصول اطمینان و اقرار بزبان تعلیم ایشان می شود و همان قدرها
از برای تحقق ایمان و صحت عبادات مشروط بان مر ایشانرا کافی است مادامیکه القا شبهه از شبهات
شیطانی که مناقض فطرت باشد ایشانرا نشده باشد لا حصول اطمینان و اقرار بزبان بواسطه
تعلیم دیگران بدون تحصیل دلیل کافی و برهان وافی باندک شبهه از شبهات شیطانیه باعث خلل
و بخواطر در امدن و جستن شبهات قلبانیه شود زیرا که سابقا محقق شد که عقاید حقه مستقیم مطابق
فطرتست و فطرت مثال الطبیعت و فطرت و طبیعت لازم و ملزوم باشند پس اینکه حصول اطمینان و اقرار
بزبان بواسطه تعلیم دیگران برای تحقق اسلام و ایمان اطفال و سایرین کافی است از بابت انستکه
تعلیم و تعلم اهل ایمان مر او را مطابق فطرت اوست از انجهه طبع او انقیاد و تسلیم تعلیم و تعلم انشا
بحصول اطمینان قلبیکه مفطور بانست و اقرار بزبان که در فرمان قلبست دارد بدون دلیل و برهان
در خارج واما پس اینکه لازمه مکلفست که بقدر رسوخ حال خود تحصیل دلیل کافی و برهان وافی
کنند تا اعتقاد او مصون از خلل و محفوظ از ذلل بماند از بابت انستکه اگر القا شبهه از شبهات
شیطانیه که مناقض فطرت اوست او را عارض شد مناقض فطرت باعث نقض طبیعت او خواهد
شد و نقض طبیعت البته مناقض عقاید حقه قلبیه و عبادت بدنیه طبیعیه او خواهد شد لهذا باید
واسطه وجهت مر او را بقدر رسوخ حال خود تحصیل دلیل کافی و برهان وافی در خارج لازمه
عقیده مکلف باشد زیرا که انسان چونکه مدنی الطبع است ولا بد است مر او را در میان اشخاص
مختلفه از حیث اختلاف مذاهب بحسب طبع ایشان بر الحال بواسطه مجالست و سخنان مختلفه
ایشان لابد القا شبهه نسبت صاحب فطرت عارض خواهد شد پس از برای دفع شبهه دلیل کافی و برهان
وافی وجه

[margin: اشکال امتثال]
[margin: انسان مثال فطرت اوست ... و محتاج بودن ... علم ...]
[margin: پس ان ناقض فطرتست]

بقیه ان

والا حاجت باشد وایضا از بعضی گذشته اسباب شبهات دیگر غیر از شبهات شیطانیه بسیار است
کو اینکه انسان بواسطه فطرت سلیمه که او راست شبهات شیطانی باعث خلجان و بخواطر در امدن شبهه در
عقیده او نشود لیکن از حیث معارض بودن ادله نقلیه ایات و اخبار که در متشابهات انها است نیز
متشابهات بسیار است که عقل را در دفع شبهات انها راهی نیست جز بکر راینده شود علم نفع از شبهه انها
بتحقق ایات و اخبار چنانچه در کافی روایت شده است که از احکام امری هست که رشد و صلاح ان
اشکار است متابعت ان واجبست و امری هست که گمراهی ان ظاهر است اجتناب از ان نیز واجبست
و این هر دو امر و نهی است که از ایات و احادیث محکم معلوم شود و امری هست که مشتبه است باید که رد
کرده بنه شود علم ان بسوی خدا وایضا در خلاصه المنهج از رسول خدا مرویست که قران صعبست و مستصعب
بر انکسی که مکروه کند و اسانست بر انکه متابعتش کند و حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس کسیکه بحدیث
من عمل کند جمع نماید میان ان و قران و مشکلات و شما را عفو نموده اند که تحمل مر اینقرید بیان
کاد کنیدیم که بقولی من استهزا کرده بقران استهزا کرده باشد چه حقتعالی فرموده ما اتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب و نیز فرموده ائمه علیهم السلم که احادیثنا بعضها
یکشف عن بعض چنانکه از این قبیل اخبار در احادیث متواتره بسیار است و شاهد بر مصداق انها قوله تعالی است
در چند جای از قران که فرموده و من یضلل الله فما له من هاد و نیز در چند فقره از ایات دیگر فرموده و ان الله
لیس بظلام للعبید پس هم چنین از این قبیل است معارض بودن ادله نقلیه در خصوص کیفیت مسئله معاد
و متعلقات ان که بعضی از ایات و اخبار دلالت بر افنا تمام ما سوی الله میکند حتی عالم مجردات عقلیه و نفوس
قدسیه و اجرام علویه از افلاک سبعه و کرسی و عرش که فلک الافلاک است و بعضی از ایات و اخبار دیگر که سابقا
نیز محقق شد با ادله عقلیه معارض بوده باشد از عدم افنا بعضی بالکلیه و بقا مجردات و تفرق اجزا عالم
عناصر و مرکبات طبیعیه ثابت باشد بطریق مذکور چنانچه منقول است که یا بن ادم خلقتک للبقاء لا للفنا
وایضا از این قبیل اخبار و ایات معارض در کیفیات معاد و متعلقات ان هست که متشابهاتند و از ایات و اخبار
محکم رفع معارضه انها نشود که باعث شبهات و توهمات قلبانیه نشوند پس کسیکه از اصول عقاید بهره
نباشد لا علاوه از شنیدن متشابهات شبهه عارض شود لهذا از این جهت او را نیز احتیاج باشد
بسوی ادله محکمه از ایات و اخبار دیگر تا با عقیده فطریه او موافقت کند و طبیعت او متنفر از طاعات
و عبادات معروضه جوارحیه که مطابق فطرتست و فطرت و طبیعت لازم و ملزوم باشند معارض نباشند
تا انکه بواسطه تاثیر و تاثر از جوارح طبع در عقلیات و حیات و غیر اینکه تکمیل قلب او نشود و تمام جوارح
و قلب هلاکی بالاخره مستغرق در بحر عدم معرفت و طاعت و رضا جوئی خداوند شود زیرا که سابقا
محقق شد در تحقیق علت خلق که وجود و خلقت اجزا و اعضا قالب بواسطه قلب شده است چنانچه
از انکه حدیث لولاک لما خلقت الافلاک که اشاره بر پیغمبر است و اوست قلب عالم امکان مصداق اینمعنی باشد

پس بنا بر این اولاً وابتداء عملی که از جوارح و اعضا سر میزند که مطابق فطرتست تاثیر بقلب میبخشد و قلب ثانیاً
تاثیر بجوارح میرساند و در این مرتبه عملی که از جوارح سر میزند شدیدتر و محکمتر از اول و سبب استحکام
آن تاثیری که ثانیاً بدل میرسانند شدیدتر از تاثیر اول اوست و تاثیری که دل در این مرتبه دیگر بجوارح
میرساند شدیدتر از تاثیر دویم اوست و علی هذا القیاس در هر مرتبه تاثیر از طرفین شدیدتر میشود
بمنزله مثل است از جهات وعاء نسبت بتاثیر شعله چنانکه در مقام مذکور ذکر شد و از اینجاست که در
شریعت اولاً جوارح را مکلف باوامر و نواهی نموده اند تا آنکه بواسطه تاثیر و تاثرات در مدت حیات وی
اینکه تکمیل قلب بشود و تمام جوارح و قلب همگی بالاخره مستغرق در بحر طاعت و رضا جوئی خدا و ند بکرد
و هفتاد سال خود ده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من تو بچه گشته تند روی کما قال الله تعالی فی سورة
الشوری مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
مضمون آنکه هر که باشد که اراده نماید ثواب آخرت را زیاده دهیم مر او را در ثواب آخرت و عطا کنیم او را
بمقابل یک عمل نیک ده ثواب تا هفتصد و ما فوق آن و کسی که اراده کند لذات دنیوی را بدهیم او را از دنیا
نصیبی بحسب مقتضای حکمت و مصلحت و نیست مر او را در سرای آخرت هیچ نصیبی و حصه الحاصل پس بنا بر جهات
عدیده مذکوره مسطوره جمیع از حیث القاء شبهه مختلفه مخالفین که مناقض مذهب حقه است و چه از حیث
القاء شبهه مشتبهات متشابه از تقلید شرع که معارض بکرکند و چه از حیث تو تباین تمرقت نسبت با قلم
طاعات و عبادات جوارح و اعضا بدینسان که ایمان او مستقر باشد مستودع لاجرم هر کسی از مکلفین اهل ایمان
که بحسب مراتب حال خود تحصیل دلیل کافی و برهان وافی برای رسوخ عقیده خود کند که عقاید او مصون
از خلل محفوظ از ذلل بماند زیرا که مراتب ایمان خاص و اخص خاص الخاص که دون ایمان القوم عام
باشد بر سه مرتبه باشد و درجات هر یک از سه مرتبه ایمان بحسب مراتب حال هر یک متفاوت
باشد اقل مرتبه ایمان علم الیقین باشد که ایمان عامه عوام است که از راه کلام و استدلال را معین ابتدوء
نمیخوانند و لیکن درجات ایمان ایشان متفاوت بحسب منزله عقول ایشان و ثواب اعمال الصالحات ایشان نیز
بقدر عقل ایشان پس اگر عقل او بسیار است ثواب او بسیار است هر چند که عمل او قلیل و اندک باشد و اگر
عقل و اندک است ثواب او ایضاً قلیل و اندک است هر چند که عمل و عمل او بسیار باشد چنانچه مرویست از جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که شخصی وصف حال کسی را در خدمت آن جناب نمود و میگفت که عبادت و فضل
و دین او خوب و بسیار است پس آن حضرت فرمودند که چگونه است عقل او پس عرض نمود که نمیدانم پس آن
حضرت فرمودند که إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ و ایضاً عقل نیز نسبت بخلایق درجات دارد متفاوت بمنزله
قسمت ارزاق که مخصوص بمصالح دنیویه است بتفاوت درجات کما قال الله تعالی فی سورة الزخرف نَحْنُ قَسَمْنَا
بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا الخ پس همچنین
باین منزله است تفاوت درجات ایمان خلایق نسبت بیکدیگر چنانچه بلند کرده است او سبحانه بعضی را

بالای بعض

فوثه منها

برای نصیب آخرت

بر بالای بعضی دیگر بمراتب مختلفه متفاوته در نفقه و معرفت و مربوبیت تا فرا گیرند بعضی از ایشان بعضی
دیگر را فرمان بردار و خدمتکار تا مقدمه معاش ایشان انتظام پذیرد نه از حیث افتخار بعضی بر بعضی باشد
و نه ملامت بعضی مر بعضی دیگر را که ایشان با یکدیگر در فوق درجات مذکوره روا نباشند پس همچنین بجا و صفت جمله
ایمان را بمنزله ارزاق و حکمت در آن درجات متفاوته و مراتب مختلفه باشد تا فرا گیرند بعضی از ایشان بعضی
دیگر را فرمان بردار و خدمتکار و تا مقدمه معاد ایشان انتظام پذیرد نه از حیث مباهات افتخار بعضی
باشد مر بعضی دیگر را تفاوت درجات ایمان که در درجه فوق ملامت کند آن دیگر را که پائین تر از آنست
چنانچه در درجه فوق معاش را روا نباشد که ملامت کند در درجه پائین تر از خود را در امر معاش کما قال الله تعالی
فی سورة یوسف نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ و ایضاً چنانچه در امر رزق طلب زیادتی
آن از خداوند مطلوب باشد پس هم چنین طلب زیادتی علم از خداوند مطلوب و روا باشد زیرا که علم رزق
روحانیست و ارزاق معاش رزق جسمانیست از این جهت بیک صفت موصوف باشند در مراتب تفاوت
درجات چنانچه ایضاً اشاره باین مقام است فرموده جناب امام جعفر صادق علیه السلام باصحاب خود که چرا شما
بعضی از بعضی بیزاری میجوئید بجهت کثرت فهم بعضی و قلت بصیرت بعضی مکنید این عمل را بدرستیکه مؤمنین
بعضی از ایشان افضل از بعضی دیگر میباشند و بعضی از ایشان اکثر از بعضی دیگر نماز کردن
و امثال آن و بعضی بصیرت ایشان نافذتر و تندتر است از بعضی و هم چنین ایمان را درجات بسیار
میباشد و از آن جمله ایضاً حدیث طولانیست در تحفه که مضمون آن اینست که اکبر ما نند بدرستیکه چگونه
خلق فرموده است خدا و ند این خلق را و از این ملامت نمیکنند احدی احدی را پس راوی عرض نمود که فدا
تو شوم چگونه است امر خلق پس فرمودند که بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی الخلق فرموده است
اجزاء بسیاری را تا آنکه رسانیده است آنها را چهل و نه جزو بعد از آن که رسانیده است آن اجزاء را
اعشار پس که رسانیده است یکجزو را به ده عشر بعد از آن قسمت فرموده است آنها را در میان خلایق
پس که رسانیده است در یکی عشر و در یک از جزوی و در دیگری دو عشر از جزو و هم چنین تا آنکه
رسید بدیگری که او را یکجزو بتمامه داد و در دیگری یکجزو و یک عشر و در دیگری یکجزو و دو عشر و هم
چنین تا آنکه رسید بکسی که او را دو جزو تمام داد بعد از آن بهمین منوال قسمت کرد تا آنکه رسید بارفع
مرتبه از ایشان که چهل و نه جزو همگی را باو داد پس کسیکه رسانیده نشده است در او مگر یک عشر جزو نمی
تواند که مثل صاحب دو عشر جزو باشد و صاحب دو عشر نمیتواند که مثل صاحب سه عشر باشد و
هم چنین صاحب یکجزو تمام نمیتواند که مثل صاحب دو جزو تمام باشد و اگر میدانستند مردمان که خدا
خلق فرموده است این خلق را بر این نهج هر اینه ملامت نمی نمود احدی احدی را و ایضاً حدیث دیگر که از این با
در کتاب مزبور را شاید بایمضمون شده است که فرمودند بعبد العزیز قراطیسی که یا عبد العزیز الایمان عشر
دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَّمِ يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةً مِرْقَاةً فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ

لقوله تعالی فی سورة طه
وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک واذا رایت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق
ولا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره ومن کسر مؤمنا فعلیه جبره یعنی ای عبد العزیز بدانکه ایمان ده درجه است
و بمنزله نردبانست و بالا رفته میشود از ان پله بعد از پله پس نباید که بگوید صاحب یک درجه از ایمان مر صاحب
یک درجه دیگر را توهیچ نیستی تا انکه برسد بدرجه ازان و نظر حقارت منما ای عبد العزیز بکسیکه او پست تر از توست
و الا نظر حقارت مینماید بتو کسیکه او بالاتر از توست و هر گاه که ببینی کسی را که پایین تر از توست بیک درجه پس بلند
نما او را بسوی خود بطور رفق و بطریق مدارات و نرمی و بار منما بر او انچه را که طاقت ان ندارد و الا
میشکنی او را و هر کس که بشکند مؤمنی را پس بر اوست جبیره و اصلاح نمودن او انتهی کلامه پس مخفی نماند که مراد از
این جعل ایمان و این قسمت جعل قسمت طبیعی و فطریت بر میاید که هر کس در هر قدر از علم و ایمان که بحسب طبیعت
و فطرت دارد او را سرمایه تکسب و تفتیح خود سازد و از درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه عجب که انداز اکتساب
و صناعت او میباشد برساند و تعبیر بنکته نورانی که بشارت داده است خداوند بر او اکتساب و صناعت ان
کذا باید نمودن سرمایه علم و ایمان فطرت و طبیعت باشد کنایه است بقوله فی سورة الشوری ذلک الذی
یبشر الله عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف
از اقتراف حسنه نمود حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور اشاره ایه شریفه بنا بر روایاتی که در تاویل ان ماثور
از معصوم شده است خصوص بمودت اهل بیت حضرت رسالت پناه است که بعصمت رسیده است که بواسطه
مداومت و توجه مودت او برهان یکصفت حسنه که طریقه اصلیه اکتساب مودت اینکس است مر
تمام فضایل و کمالات است و دفع سایر قبایح و رذایل او را یوما فیوما بطور تدریج و طریق تدریج
خداوند میفرماید چنانچه بیان اینمعنی و مقام در تمهید سادس از توضیح چهارم واضح و روشن شود ان شاء الله
بر اینست اقتراف حسنه کنی یاد میکند بنور سرمایه علم و ایمان قسمت جعل فطری را برای ایمان عامه ناس
تا یکی از مرتبه علم الیقین که اول مرتبه ایمانست ترقی نمایند در مرتبه دوم که عین الیقین و مرتبه ایمان علما است
تعیین نیز که علما کثر الله امثالهم بواسطه مؤدب بودن ایشان بمداومت و توجه بمودت صفت اقتراف حسنه که طریقه
اصلیه اکتساب نمودنست ایشان تمام فضایل و کمالات اخذ و تحصیل نموده اند و ستر و دفع سایر قبایح
و رذایل را یوما فیوما باین صنایع نموده اند و عزت و شرافت و بزرگی را باین عمل نیکو طلب از خداوند
کرده اند کما قال الله تعالی فی سورة الفاطر من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب و العمل
الصالح یرفعه و فی تفسیر الصافی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلم فی قوله عز و جل الیه یصعد الکلم الطیب و العمل
الصالح یرفعه و لایتنا اهل البیت و اومی بیده فمن لم یتولنا لم یرفع الله له عملا و لایتنا اهل البیت بیان عمل
صالح است و اشاره کردند بدست خود بسوی سینه خود که اهل بیت ماییم عمل صالح که امام دانستن ما اهل بیت
رسول الله است بالا میبرد کلمه طیبه را پس هر که ما را امام نداند و محبت ما را اختیار نکند بعنوان عمل خالص را
بجا نیاورد بلند نمیکند خدا تعالی و قبول نماید از او هیچ عملی را و ایضا عن الصادق علیه السلم الکلم الطیب و العمل

قول المؤمن

قول المؤمن لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفة رسول الله و العمل الصالح الاعتقاد بالقلب
ان هذا هو الحق من عند الله یعنی اعتقاد قلبی باموری که مذکور شد بعد درجه قبول میرساند اقرار لسانی امور
مذکوره را پس از اینجا و از این مقام باشد که خشیت خداتعالی مختص در علما معلوم باشد و جاهلان از مرتبه
خشیت واصل نباشد کما قال الله تعالی فی سورة الفاطر انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نیست و جز این
نیست که میترسند خدا تعالی را از جمله بندگان او و دانایان که بشناسند خدا تعالی را بعینه چون بنای خشیت
که هر کس را که عرفان جلال الهی و معرفت جبروت ربانی بیشتر است خوف و خشیت او افزونتر است
چنانچه از سید رسل و هادی سبل صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده اند انی اخشیکم لله و اتقیکم
له و ایضا در حدیث صحیحه وارد شده که اعلمکم بالله اخوفکم لله لهذا علماء حقانی که در صفت
وصف ایشانست که العلماء ورثة الانبیاء و باتصاف صفت انبیاء موصوف اند که نگاه کردن بسوی
ایشان با ارادت عبادت و دعا بجزیل دارد چنانچه ماثور از اخبار است علماء نیست انحیث طریق مذکوره
معرفت و صفا بخود را بواسطه اقتراف حسنه که طریق اصلیه اکتساب مودت است تمام فضایل
و کمالات کلمه طیبه و عمل صالح که ثمره از طریقه مرتبه عین الیقین که شاهد بر صدق و صحت تحقیقه
او انما یخشی الله من عباده العلماء است که خداوند وصف فرموده او را پس اوست ورثة انبیاء از علما
و خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان خلایق ضعفا را از دامهای شیطان بطریق حق و اوست جهتی بر خلایق
در زمین خدا پس از انبیا و اولیا ایضا چنانچه مرویست در کتاب کلمه طیبه از امام علی نقی علیه السلم که فرموده اگر
باقی نمی ماند بعد از غیبت قائم شما از علمای خوانندگان بسوی خدا و راهنمایان خلایق و منع کنندگان
اعدا از دین او بدلیلهای خدایی و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا را از دامهای شیطان و
سرکشان او و از دامهای ناصبیها هر اینه باقی نمی ماند احدی مگر انکه از دین خدا برگشت و لیکن ایشانند
که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه نگاه میدارد صاحب کشتی سکان او را ایشانند بهترین
خلایق در زمین خدا پس از اینجا منکشف شود طریقه دست داون عالمیکه تکلیف ضعفاء است که از او اخذ
و تحصیل معرفت اعتقادات و علم عبادات را کنند و غیر دیگر بوجه دیگر چنانچه در معین الحیات از
حضرت صادق علیه السلم منقولست که طالبان علم بر سه قسمند پس بشناس ایشانرا بصفات و علامات ایشان
یک صنف انستکه علم را طلب میکنند از برای بی خردی و جدل کردن و یکصنف هستند که طلب علم مینمایند
از برای زیادتی و تکبر و فریب دادن بر مردم و یکصنف هستند که طلب علم میکنند برای دانستن
و عمل کردن پس این صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و متعرض گفتگو میشود در مجالس
بدانش و علم خود را یاد میکند و خشوع را بر خود میبندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس
خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشت را بشکند و انکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب
و حیله است چون با امثال خود را دعلما میرسد استطاله و کردنکشی و زیادتی میکند چون با غنیا میرسد

استطاله کردن کشی کردن و دراز شدن

شکسته و فروتنی میکنند و چرب و شیرین ایشان را میخورند و دین خود را برای ایشان ضایع میکنند پس خدا بینی
آنها را آگاه کردانند و اثر ایشان را از میان علما بر طرف کردانند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن اند و
شبها بعبادت بیدارند و تحت الحنک بسته اند و بکلاه کج بر سر دارند و در تاریکی شب بعبادت میایستند
و عبادت بسیار میکنند و پیوسته میترسانند که مبادا عبادتشان مقبول نباشد و از عقوبت الهی خائف اند
و پیوسته مشغول دعا و تضرع اند و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود اند و اهل زمان خود را
میشناسند و از معتمدین برادران و دوستان خود در حذرند که مبادا دینشان را ضایع کنند
پس خدا ارکان ایشان را محکم کردانند و از خوف قیامت ایشان را امان دهد و ایضاً در انکتاب از حضرت
صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان با راستی خود و با رزو هاد رست نمیشود ایمان
آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بحصول آن در دل بدهد
مجملاً هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعث میشود از قلب است و بر اعضا
و جوارح جاری میشود و آثارش از اعضا ظاهر میگردد چنانچه ایضاً از حضرت صادق منقولست که علم
مقرونست باعمال پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او را میکند عمل را اکر اجابت
او کرد و بجا بان آمد علم میماند و اگر نیامد علم میرود و بعضی مانند پس از بنجا بوضوح و لبیب ثابت شد صفت عالم که
تکلیف اوست که از او تحصیل و اخذ ترایید عقاید و ایمان کند تا بحسب حال خود در مرتبه عین الیقین
همان عالم است که همان علامات عالمیست که حضرت امیر المؤمنین خطاب باو تمیز مینماید که ای طالب کننده علم بدرستیکه
علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری از حسد است و گوش او فهمیدنست
و زبان او راست گوئیست و حافظه اش تفحص کردنست و دلش نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیا است
و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علما است و همتش سلامتی مردم است و ضرر
او حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرار کاهش نجات است و قاید و کشاننده اش عافیت
از بدیهاست و مرکبش وفا بعهد بخدا و خلق است و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی
بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنانست و لشکرش صحبت داشتن با علما است و مالش
و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه اش نیکی است و ماوای و محل آرامش صلح با خلق است
و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست انتهی کلامه پس معلوم شد که عالمی را که کمال العلم او باین فضایل
موصوف و متصف است و با تحصیل و اخذ مسائل خود را در ترایید عقاید و ایمان از او ممکن باشد زیرا او شد باوست که صح
که علم او در مرتبه عین الیقین که باینها او صاف فضایل موصوف باشد و علم چنین عالمیست موصوف بایقان
مصداق العلماء ورثة الانبیاء در اعتقادیات ایمان و دین چنانچه علما که ورثه انبیا اند از حیث علم
اصول عقاید و فروع تکالیف ابدانیه واسطه اند میان انبیاء و امم در رسانیدن ما فرض الله را از
ایشان بامت چنانچه خود انبیا که ثبت واسطه باشند میان خالق و مخلوق از حیث لطف در رسانیدن ما جا

به الخلق

ایشان ایضاً

به الخلق و که وظیفه رسانیدن ایشانست بمخلوق از جانب خدا پس ایشان را اوصیا بحسب منزلت واسطه بودن ایشان
میان خالق و مخلوق بصفت لطف در مرتبه حق الیقین باشند باشاره لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً
و مرتبه شیعیان ایشان از عوام الناس بحسب ماموریت ایشان باخذ علم و معرفت عقیده از علما و فقهاء از
شیعیان در مرتبه علم الیقین باشند بمنزله بودن ایشان در اول درجه ایمان لهذا مراتب ایمان حق موقوف بر
سه مرتبه باشد اول ایمان علم الیقین است که ایمان شیعیان از عوام الناس باشد دویم مرتبه عین الیقین
باشد که ایمان علما و فقهاء شیعیانست سیم مرتبه ایمان حق الیقین است که مرتبه انبیا و اولیاست پس معرفت
بهر چیزی موقوف بر این سه مرتبه از حصول علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین باشد چنانچه وضوح بر
انکشاف حقیقت این مراتب قیاس از مراتب معرفت باتش است چه ادنی مراتب آن آنست که شنیده شود
که موجودی هست که هر چه باو میرسد معدوم میشود و آنچه محاذات آن در میاید روشن میکردد و هر
چند از ان بر میدارند کم نمیشود و مردم تعبیر از ان باتش میکنند بی آنکه آتش دیده باشند و اصلا
اثر آن کرده و نظیر این مرتبه در معرفت ایمان حق مرتبه جمعیت که در محض تقلید کرفتار اند
و تصدیق ایمان حق کرده اند بی آنکه بدلیل و برهان بر آن ثابت کنند و بر همین اعتماد کرده اند که از
پدران و استادان خود این چنین شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و از این مرتبه بالاتر در
معرفت آتش مرتبه جمعیت که از دود دودی مشاهده کنند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر
آنست و از ان بر خواسته و نظیر این مرتبه در معرفت ایمان معرفت جمعیت که بدلیل و برهان
اثبات ایمان حق کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بان هم رسانیده و
از این بهتر و روشنا سانی آتش مرتبه جمعیت که احساس کرمی آن کرده باشند و بروشنائی آن عنا ظلمت را
از پیش نظر برداشته مشاهده بعضی محسوسات کرده کم ظلمت از آن مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در
ایمان مرتبه بهجت است از مؤمنین خالص که باطمینان خاطری در شناخت ایمان و تصدیق حق ایشان را
بهم رسیده باشد و این مرتبه حق الیقین باشد و این مرتبه از ایمان مخصوص انبیا و اولیا است بمصداق حدیث
مذکور لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً زیرا که اجتماع مراتب ثلاثه در مرتبه علم ایشان مجتمع باشد و
در مراتب علما مرتبه اول و ثانی جمع باشد و در مراتب عوام الناس مرتبه اول ثابت باشد دون ثانی
و ثالث که این مرتبه از علم خالی از شایبه انکار و شک و ریب که باعث کفران نعمت و وادی ضلالت
است نباشد چنانچه از معرفت مراتب ثلاثه قیاس به آتش که مذکور شد نقصان مرتبه علم الیقین
که مرتبه اولست و فائده و نتیجه آثار مرتبه دویم و سیم که عین الیقین و حق الیقین است مفهوم و یافته
نمیشود زیرا که این مثلی است در تحقیق حقیقت مراتب ثلاثه از علم که مفهوم هر یک معقولی است که از اثر چیزی
ان بر میشود الظاهر عنوان الباطن پس چنانچه از اثر کسی بشی غایبی که او را ندیده باشد و بواسطه تعریف دیگری
اوصاف او را شنیده باشد و احساس اثر آن کرده و یقین بوجود آن شی غایب بایین حاصل نموده باشد پس این

چنین یقینی را که حصول علم آن بواسطه اخبار دیگران شده باشد چه بسا میشود که باندک خبر موحشی
از اخبار بعض دیگر که از غایبان از شی غایب را ندیده باشند و به دروغ ادعای رؤیت آن شی را کنند
باعث شک و ریب یقین آنکس که حصول علمش بآن شی از دیگران شده است باشد زیرا که دانستن چیزی
کردن یقین باشد و شکی و ریبی در آن نباشد علمی است که از مشاهده بصری هم رسد و همراه دیدن آن
نفس یقین است و اعلا مراتب یقین است و حال آنکه آنکس خود دانستن آن چیز را که یقین کرده است از مشاهده
بصری هم نرساینده است پس هر این علم او بآن چیز نفس یقین نباشد و از فرا مراتب یقین باشد که باندک
خبر موحشی معارض یقین او شود از این جهت مراتب علم الیقین خالی از شائبه شک و ریب و انکار نباشد
پس تو حال الخواهی خیال کرد که گفت که بصریح قوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها الخ فطرت اسلام مانع
از شک و ریب و انکار اهل ایمانست از شنیدن اخبار موحشه اهل شک و ریب و انکار پس چه طور میشود
که یقین فطری که بحکم نفس یقین است بمنزله مشاهده بصری محل شک و ریب و انکار شود پس جواب از نفع
که در خیال تو خطور کرده در این مقام آنستکه بلی فطرت اسلام مانع از شک و ریب و انکار اهل ایمانست لکن
سلامتی فطرت که مانع از توهمات ایمانست موقوف بسلامتی طبیعت است هرگاه طبیعت موافقت کند
باتباع طباع اهل ضلال آن فطرت و طبیعت لازم و ملزوم هستند پس فطرت نیز چون طبیعت بسلامت نماند لهذا فطرت — صحت و سلامتی آن مبدل شود بسقم و بهمان جهت
که بواسطه طبیعت از سلامتی خارج شد اشعار بشایبه توهمات شک و ریب و انکار ایمان خواهد شد چنانچه
دال بر اینمعنا است قول حضرت رسول که کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه و یمجسانه و ینصرانه که
اشعار است این حدیث در تغییر فطرت و طبیعت از صحت و سقم و بنا اشاره است که اسباب سلامتی فطرت
سلامتی طبیعت است و صحت و سلامتی طبیعت موقوف بقبول تربیت و محتاج بودن بمربی و تربیت رسول است
که طریقه فطرت است لا غیر زیرا که بصریح قوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها که خلاصه مضمونش آنستکه بسوی اسلام — فی سورة الروم فاقم وجهك للدين حنيفا الخ
روی خود را برای دین حق در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان باطله بدین اسلام و ملتفت شوی بدین دیگر و ملازم
شوی بخلقت خدای را که دین اسلام است ایجاد فرموده آنرا بر آن یعنی بر فطرت اسلام و تمیز
آن بفطرة حجت آنستکه اگر بندگان از اضلال اینکنند و تخلیه ایشان نمایند بر آنچه مخلوق شده اند و بر حالت خود
بگذارند هر اینه التزام ملت دین اسلام نمایند انتهی پس از اینجا بر تو محقق خواهد شد که فطرت خلایق در دین اسلام
ابتدا در مرتبه علم الیقین باشند نه عین الیقین از جهت اسباب سلامتی فطرت سلامتی طبیعت است بقبول
تربیت رسول که طبیعت او است مطابق سلامتی فطرت تا بواسطه اخبار و صحت طبیعت او که اسباب سلامتی فطرت
تعدی نماید در مرتبه عین الیقین و الا عکس آن یعنی عکس نتیجه خواهد داد بطریق مذکور یعنی هرگاه طبیعت موافقت
کند بمتابعت طبایع اهل ضلال صحت سلامتی فطرت تبدیل شود بسقم و بهمان جهت لهذا ایمان فطری خالی از شائبه شک
و ریب و انکار نباشد هرگاه از مرتبه علم الیقین تعدی بمرتبه عین الیقین نکرده باشد چنانچه اشعار باینمقام است
قوله تعالی فی سورة التکاثر کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین پس دانستن چیزی که در آن

یقین باشد

یقین باشد و شکی و ریبی در آن نباشد هر اینه علمی است که از مشاهده بصری هم رسد که آن نفس یقین است و اعلا
مراتب یقین است نسبت بعلم الیقین که حصول آن بواسطه شنیدن از دیگرانست و نسبت بحق الیقین که هر اینه
حقی است ثابت از یقین که هیچ شکی و شبهه در آن نیست بمراتب بالاتر است چنانچه بتر دیدن آتش نسبت بمنزله
مرتبه احساس گرمی و احراق تاثیر آن از حقیقت نفس الامر بطور وجدان کما قال تعالی فی سورة الواقعة و اما ان کان
من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم ان هذا لهو حق الیقین گفته اند اضافه حق بیقین بالکسر بیک
معنی است بجهت تاکید است لهذا اعتبار مرتبه حق الیقین که مخصوص مرتبه ایمان انبیاء و اولیاست باین منزله باشد
و اعتبار مرتبه عین الیقین که حق علمی است باین منزله وجهت باشد و جای اعتبار دیگر مرتبه علم الیقین که مرتبه ایمان
عوام الناس است از بلحت بودن ایشان است در حقیقت تقلید بدون اثبات از دلیل و برهان که بسا نتیجه عاقبت — باشاره آیه سابقه هاما
این مرتبه منجر بثمره کفران نعمة ظاهره و باطنه نسبت بنفس خود خواهد شد به برهنگی مکر شیطان و ایمان او
عاریه باشد و جای ایمان قلم از دنیا برای جزا شده در جواب قوله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ندای یا حسرتی
علی ما فرطت فی جنب الله در دهد پس ندامت در آنزمان سودی نبخشد و ان کنت لمن الساخرین پس چاره بر عدم
ندامت یومئذ عن النعیم در اعتبار ایمانست مرتبه عین الیقین از الخبر لان مرا ایمان عقیده شیطان باشد و الا — کرد قطعه علماست
ایمانست در مرتبه علم الیقین که تقلید است در حقیقت تقلید بدون دلیل و نقصان آن معلوم شد و ایضا تعدی از
مرتبه عین الیقین بحق الیقین که کمال آن مرتبه مخصوص انبیاء و اولیاست پس غیر ایشان را نمیرسد این مرتبه نصیب و بهره
نباشد چنانچه وضوح بکمال تحقق حال سطور در قوله تعالی است فی سورة السباء و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا
فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین ربنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم
فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور که خلاصه از مفاد این آیه
بحذف ترجمه و تفسیرش کلام اوست که حق تعالی بعد از بیان احوال اهل سبا در بیان ائمه هدی و اصحاب
و شیعیان ایشان جمعی که مانند اهل سبا کفران نعمت الهی کردند و ایمان بائمه هدی نیاوردند و منع نمودند
چنانچه بهاء الدین الشیخ محمد بن شیخ علی الشریف اللاهیجی عفی الله عنهما در تفسیر خود از حدیثی که در کتاب احتجاج
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده چنین مستفاد میشود که عامه مردم اعتقاد این بود که مراد از قری
التی بارکنا فیها مکه معظمه است و مراد از آمنین ایمنی از قطع الطریق و از مخاوف دیگر است حضرت فرمودند که
اگر مراد آیه آن که میگویند این باشد باید در راه مکه قطع طریق نکنند و از ادیگی نرسانند با آنکه همگنان
ظاهر است که قطع طریق در راه مکه واقع میشود و اموال اهل مکه نیز بتاراج داده میشود و بعد از این
فرمودند که و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها مثلیست که حق تعالی در قرآن بان مثل خوانده احوال
ما ائمه هدی را بیان کرده پس مراد از قری التی بارکنا فیها ماییم اهل بیت و مراد از قری ظاهره
نقله اخبار ما شیعیان ما و فقهای شیعیان ما اند که احادیث ما را بشیعیان دیگر میرسانند و قدرنا فیها
السیر مثلیست از برای علم ما با جمعی که میرسد بفقهای شیعیان ما از ترتیب ما در شب و روز علم حلال و حرام

و فرایض و احکام و مراد از مبین اینست که وقتی که مردم اخذ علم از معدن آن کنند از عین اذان شک و ضلال و از اینکه حرام و حلال کنند و نیز در همانکتاب است که در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از محمد بن صالح نقل کرده که حضرت صاحب الامر یعنی قایم آل محمد صلوات الله علیه و آله در جواب کتابت من نوشتند که نحن والله القری التی بارک الله فیها و انتم القری الظاهرة و مراد از فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا اینست که جمعی از جمله شیعیان ائمه هدی بنوده میگفتند که علمی که از ائمه بتعب و مشقت بسیار میرسد ما از آن نمیخواهیم و آن علم را از ما دور کن پس ظلم بر خود کردند و در وادی ضلالت و کفران نعمت متفرق و نابود گشتند مانند اهل سبا که ایشان این جماعت بودند که بعد را بر قرب اختیار کردند و شکوه از راحت نمودند چنانچه حال قوم بنی اسرائیل است که قدر نعمت من و سلوی را ندانسته استدعای فوم و بصل و قثا کردند پس گرایید خداوند ایشان را بمحنتها بنکر مردم بعد از ایشان بتعجب بازگویند که از آبادانی بخرابی میل میکردند و شکوه از راحت مینمودند و ضرب المثل باشند در ذکر ایشان مر هر صبر کننده را بر محنتها و از مصیبتها سپاس گوینده در نعمتها و هو المطلوب پس بر متتبع لبیب فطن بعد از تتبع در دلایل سطوره عقلیه و نقلیه از آیات و احادیث بر او روشن خواهد شد که باعث شک و ضلال و کفران نعمت و ظلم بنفس خود نمودن هر طایفه و گروه در هر زمان که ملاحظه شود از حیث نقصان عقیده و عدم تقوی ایمان ایشانست از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین که آن نفس یقین و اعلا مراتب یقینست خود را نرسانیده اند و اکتفا بهمان مرتبه یقین که حصول علم آن ناشی از تعریف دیگران شده است نموده اند و در حضیض تقلید گرفتار شده اند لهذا ظالم بنفس و در وادی ضلالت سرگردان و کفران نعمت کننده خواهند بود بدلایل مذکوره سابقه که تحقیق شد پس بنابر این لازم افتاده هر مکلف عاقل را که ظالم بنفس و در وادی ضلالت شاک و سرگردان و کفران کننده نعمتهای الهیه نباشد و ایمان فطری که مفطور بآنست مستقر و برقرار و سلامت بماند تا اینکه تا مرک او را در دنیا باید اینکه اکتفا نکند در عقاید مذهب و دین خود بر اخبار از دیگران شنیده و اخذ کرده و حصول علم او از راه تقلید یافته باشد بلکه در سعی و جهد بتحصیل و اخذ عقاید مذهب و دین حق باشد بحسب استطاعت خود از طریق اجتهاد که حصول عین الیقین بمنزله اجتهاد فقهاء و حصول عین الیقین علم ایشان در اعتقادات علی الخصوص در مسئله امور معاد و کیفیت توابع و متعلقات آن که بنیان و بیخ سایر اصول و فروع است از آنجه لازمه ضروری دین مکلفین است که ایمان و تصدیق بآن لازمه شرط ایمان و اسلام او باشد کما قال الله تعالی فی سورة السبا و ما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یؤمن بالاخرة ممن هو منها فی شک وربک علی کل شیء حفیظ و نیست مر ابلیس را بر ایشان سلطنتی جز دادن ایشان مقرون بصدق با من تسلطی و استیلایی بهیچ وجه از وجوه مگر از این وجه که بدانیم ما یعنی ممتاز سازیم و جدا کنیم در میان عالمیان کسی را که ایمان آورد بسرای آخرت از آنکسی که او از قیامت و سرای آخرت در شک است و یقین بآن ندارد یعنی بر اهل علم واضح کردانم که اهل ایمان کدامند و اهل شک کدام و پروردگار تو بر همه چیز نگهبانست و هیچ چیز از افعال و اقوال بندگان بر او پوشیده و پنهان نیست لهذا علم بعقیده معاد و متعلقات توابع آن وجه امتیاز باشد میان اهل ایمان

و شرک و نتیجه و ترتب آثار آن باعث بر نی یا فتح عمل معتقد باشد که حاصل میشود از تدبیر در آن و انضمام ایمان و اقبال بوظایف طاعت و عبادات از حیث خوف عذاب از آنکه معتقد بآنست و امید واری بجهت بعد دیگر را شامل است یعنی ضمام صفت خوف و رجاء که از آثار صفات مؤمن است منشأ آن اعتقاد بمعاد و متعلقات آن باشد زیرا که خوف و رجاء منشأ آن یعنی از عذاب است و یعنی از عذاب عدم اعتقاد بمعاد است چنانچه ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت است و منشأ نومیدی از رحمت یعنی بواسطه عدم معرفت بحقیقت وجوب علی الله است از این جهت باشد که در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن با رجاء او را وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچ یک بر دیگری راجح نباید کنایه بآنکه غرض از وجوب علی الله در اراده خلقت ما سوی الله اعطای فیض رحمت بصفت عدل چنانچه در ابتدای او را محقق شد و نیز معلوم شد که معاد بالنسبه بمقصود غایت ظهور و نهایت کمال و لوازم عدل خدا وندیست لهذا اعتقاد بمعاد منشأ تساوی خوف و رجا است که هیچ یک بر دیگری راجح نباید چه از حیث ترک معاصی که منشأ آن خوف از عذابست و چه از حیث اقبال بوظایف طاعت و عبادت که منشأ آن رجاء و امید واری بجهت کما قال الله تعالی فی سورة الزمر امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه یعنی آیا آنکس که ما ذکر کردیم اشاره است بکافری که در شان اوست نزول آیه که مصدر بواینست بیم عزتها که آیا چنین کافر بهتر است یا آنکس که فرمان بردار است چون عمار و سلمان و بوذر و مقداد و غیر ایشان از نیکو کاران که ایشان که دارند بوظایف بندگی مواظبت مینمایند بر اسم سرافکندگی در ساعتهای شب سجده کننده مر خدا را و ایستاده در نماز در هر یک از این عابدان میترسد از عذاب آخرت و امید میدارد از فریکاه خود را یعنی با وجود دیدار دی طاعت و التزام طریق مجاهدت مترددست میان خوف و رجا یعنی زمانی که رد که یعنی خوف طوفی میکند و ساعتی سوی رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز بدین دو بال اقبال در هوا کمال طیران نتواند بود که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب بگو یا محمد برابر باشند آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل و آنانکه ندانند که حق را چون اصحاب رذایل جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل قدرت من خداوندان خرد خالص از شوائب الوهم که در تفسیر البیان است که در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با ابو محمد نیز بود فرمودند که ای ابو محمد حقیقتا ما و شیعیان ما را و دشمنان ما را در این آیه ذکر کرده نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب پس ماییم که جلیه علم مزین و بزینت دانش محلی ایم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالت سلوک نموده اند و در وادی ضلالت متحیرند و شیعیان ما اند که تمیز حق را از باطل تمیز کرده اند مهتدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند و در خبر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شبی با قنبر در کوچه از کوچهای کوفه میگذشت و بنابر روایتی دیگر بعد از امیر المؤمنین در کوچه کوفه میگذشت و کمیل بن زیاد در خدمت آنحضرت

یعنی ابو فضیل که تعبیر آن باقی

بر تو قاری این آیت را میخواند که امّن هو قانتٌ آناءَ اللّیل ساجداً وقائماً الخ در غایت بهترین وجهی وصوتی
وکمیل آهی کشید و گفت کاش من موئی بودمی بر تن این قاری آنحضرت فرمود که این آه تو مبر که سر این
بر تو ظاهر شود تا نهروان واقع شد و خوارج کشته شدند در وقتی که تفحص ذی الثدیه میکردند و آنحضرت
بنفس نفیس خود میان کشتگان میگشت تا هر کدام بایستی نمایند برای تسلی مردم با این قاری رسید فرمود که کمیل
بطلبید چون آمد فرمود که این میشناسی گفت نه یا امیر المؤمنین گفت این آن قاریست که امّن هو قانتٌ میخواند
و تو آن آرزو کردی از نمودن پیش بودی که موئی بودی بر بدن این پلید که شمشیر بدو رسید و من کشیده و
بجنبش من آمده و بدست مؤمنان کشته شده کمیل گفت الحمد و الحمد دیر از اینجا ایضاً محقق شد که بدون ولای آل
محمد و دوستی اهل بیت علیهم السلام نه علم فائده دارد و نه تلاوت نفع میرساند اگرچه بحسن صوت و تجوید خوانده شود
ملخص مرام آنکه باید دانست که علم و عمل با شک بدون یقین در اعتقادیات موجب حقیر راه ضلالت
و مخالفت پیمودنست بدون دلیل و داعی آنها اهل تیره کننده از بحث ظالم النفس باشد لهذا مناسب مقالست که شرح
از عقیده معاد و متعلقات آن بر سبیل استدلال بادله سهل الماخذ چون سایر اصول تشریح شود در ضمن مقدمه
که تمام و عقیده معاد و متعلقات آن متضمن بوده باشد از آغاز تا انجام که مراد از آن عبارت باشد از نفخ صور
اول که مقدمه قیامت و ابتدا فنا اشیا است قبل از انقضاء ایشان در قیامت وایضاً بیان مقدمه و حشر معاد باشد و خلایق
بنفخه ثانیه در یوم القیامت پس از نتیجه مبنی بر سه مقدمه شود مقدمه اول در بیان وقوع نفخه اولی است از وقوع
ابتدا قیامت که آیات و اخبار دال بر تغییر و وقوع آنست و حکمت در اعتقاد باین آنست که تا عقلا در این دار تکلیف
خود را باین علامت بشناسند و مستعد رفتن از این عالم پر شرور و شر کردند چنانچه بوقت رحیل علامت رفتن
کاروان است برای رسیدن بر منزل مقصود و در وقت نواختن بوق رحیل کاروانان اسباب رحلت را آماده
و مهیا سازند پس هم چنین تغییر آیات و اخبار از وقوع نفخه صور اول و ثانی وایضاً چنانچه کاروانان در وقت بوق
بموجب اختلاف حال ایشان فزع ایشان مختلف باشد هم چنین نیز خلایق در وقت وقوع نفختین بموجب اختلاف حال
ایشان فزع شان مختلف باشد از این جهت تغییر وقوع نفختین را خداوند در کلام خود بموجب اختلاف حال فزع
ایشان در حوالت اخبار مختلف فرموده که کنایه باشد هر یک از آیات فزع مختلف در مقام خود از تغییر وقوع
نفخه از اوصاف حال اصناف و گروه خلایق بموجب اقتضا حال ایشان در دار تکلیف و لا از نفخ صور بنا بر آیات و اخبار
که خواهند آمد دو مرتبه وقوع یابد چنانچه از جمله آیاتی که دلالت بر اخبار دو نفخه ثانیه دارد و دال بر معاد است
قوله تعالی است در سوره النبأ یوم ینفخ فی الصّور فتأتون افواجاً یعنی روزی که دمیده شود در صور در نفخه ثانیه پس بیایید
شما گروه گروه مختلف از قبرهای خود بعرصه گاه محشر با یکدیگر خود در خلاصة المنهج است که در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی
و مفسران در تفسیر لاهیجی از صاحب مجمع البیان آورده اند که براء بن عازب روایت کرده که روزی معاذ بن جبل در
منزل ابو ایوب انصاری نزدیک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نشسته بود در این اثنا از آنحضرت از حقیقت
آیت یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً سؤال کرد حضرت ع آنانکه زبان خود را بخون بنی هاشم و قاضیان آلت کشتند

ایشان مخالف

ایشان مخالف کردار ایشان بوده و دست و پا بر یکدیگر آنانند که هستند بکافر اذیه میکردند و آنکه مکان
انداز ایشان جماعت آنانکه در پیش پادشاهان بدی مردم را میگفتند و ایشان را در وعظ بلاهای گوناگون
میانداختند و آنانکه بدبو تر از مردارند جمعی اند که تابع شهوات و لذات بودند و منع میکردند حق خدا
تعالی را از اموال خود و فرقه که ملبس بلباس قطرانند اهل فخر و تکبر و نازش اند انتهی کلامه صلوات الله
علیه و آله لهذا تکرار قوله تعالی در اخبار نفخه صور بجهت وقوع حال امت به صنف مذکور در مقام از
کلام خود امت را تهدید فرموده و ایضاً از وقوع حال ایشان در حول نفخه صور نداده تا شاید
بتغییر اخبار آن باعث خشیت ایشان باشد بر تدارک سلوک طریق اهل اسلام که نیکوکار و متنان اند از اصناف
او بجانه — مسطوره که تبدیل صور ایشان چون صورت سایرین بنشوند باشند و از برای رضای پروردگار خود که غرض
منظور حق است بصفت عدل نفس بر مشاق تکالیف مامور از تبلیغ رسالت و ادای فرایض و سنن نمایند تا
در دمیدن ناقور که نفخه ثانیه است که حضرت فرموده ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و امر ان روز در آنوقت
و آن روز دشوار است بر کافران و بر مؤمنان آسان است و اعلم نمایند کما قال الله تعالی فی سوره المدثر ولربک
فاصبر فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر لهذا این تاکید یوم عسیر است بجای
آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد و اشعار بر آنکه بر مؤمنان یسیر باشد پس این جامع وعید کافران و وعده مؤمنان
باشد مصداق بر متقیان آنکه تکرار اخبار نفخ صور در کلام الله تکرار دمیدن صور باشد بان عدد بلکه بنا
احادیث معتبره بدلالت آیات کریمه نفخ صور دو مرتبه واقع شود یکی از برای فنا خلایق و یکی از برای بعث
و زنده نمودن ایشان و هر دو حالت در احادیث باسم حشر بیان نموده است و ما بین ایشان انقضاء از زمانست
که خدا و پیغمبر خواهد و بعضی دیگر که گفته اند که نفخ صور سه مرتبه باشد قول مفسرین است که گفته اند این قول نادرست چنانچه
محقق خواهد شد متمسک قول اشتهوا در دو مرتبه نفخ صور من قوله تعالی فی سوره النمل و یوم ینفخ فی الصور
ففزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و کل اتوه داخرین معنی آنکه دمیده میشود در صور پس
بترسد از شدت هول و دهشت او و هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است مگر آنکه که خواهد خدا تعالی
که دل او را ثابت دارد و همه مردم آیند که نند بموقف حساب در حالتیکه خوار شکان باشند و مطیع و منقاد
بجمع ما بین ایه مذکوره — و دلیل و عتاب وایضاً آنکه قائل در سه مرتبه وقوع نفخه صور متمسک بقوله تعالی است فی سورة الزمر و نفخ فی الصور فصعق
من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون معنی و دمیده شود در
صور و مراد باین نفخه اولی است که از صعق یعنی گویند زیرا که چون دمیده شود پس بیهوش شوند و بمیرند هر
ذی روحی که در آسمانهاست و هر که در زمین است مگر آنکه حق تعالی حیات او را خواسته و در حدیث غلط
ابو جیم حفظ بقید آنکه اسرافیل است که او از این نفخ نمیرد بلکه بعد از این نفخ خدا تعالی باو گوید که بمیر پس او بمیرد و در
بعضی روایات وارد شده که الا من شاء الله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت است و در بعضی دیگر
چنین است که هم الشهدا متقلدون اسیافهم حول العرش و بعضی گفته اند که مراد از الا من شاء الله حمله عرش اند و بعضی

دیگر گفته اند که مراد از آنکه خداوند اراده فرموده است بقاء و نمردن او را همان عالم عقل و مجردات است که
در احادیث تعبیر از آن بوجه الله و بروح و بذات و وجه حضرت رسول الله و ائمه صلوات الله علیهم ایضاً نموده
شده است چنانکه فرموده اند در تفسیر آیه کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ و آیه کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ آنکه مراد از وجه اللهی که باقی میماند بعد از هلاک و فانی شدن خلایق ما میباشیم مراد روح است
که عبارت از عالم و حضرت عقل و مجردات است و ایضاً از اینجاست که در اخبار ما نقول است که در جواب ندای لِمَنِ الْمُلْکُ
الْیَوْمَ الهی در آنوقت بعد از چهل حضور ارواح ایشان صلوات الله علیهم که عرض کنند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و اینچنین در این مقام با معدوم
ان مقصود این عقول بسیار در صحت و ترجیع اینکلام در جواب خداوند تعالی چنانچه ایضاً از مفهوم این مقام محقق
شود بقاء عقول و نفوس عالم ارواح بر حال خود بدون تغیر و تبدل زیرا که عقل وجه الهی است پس یقیناً تغییر
از برای او نباشد چنانچه قبل از نفخ صور بنا بر مضامین صریحه احادیث و آیات سابقه بودن ارواح جزئیه بنی آدم
در قوالب صوریه مثالیه اشباحیه است و شک در آن نمیباشد بواسطه سبب علاقه داشتن آنها بعوالم ملکیه
خود که عبارتست از اجسام سمویه ملکیه و قوالب عنصریه بنی آدمیه که اکثر آیات و اخبار ایضاً معاد آنها مخصوص
همین فانی شدن اهل سموات و اهل ارض است و در هیچ آیه و حدیثی نه کنایةً و نه تصریحاً اشاره بفانی شدن ما فوق
السموات که عالم برزخ و عقول و نفوس است نشده است بلکه در آنها تصریح ببقاء عوالم آنها شده است مکرر در
حدیثی که حضرت صادق ع کلام باین طریق فرموده اند چنانکه سابقاً ذکر شد و این حدیث ایضاً با آنکه نهایت اجمال و
تشابه دارد تصریح به بقاء عالم عقول و نفوس ندارد چنانچه در مقام آن محقق شد مجملاً فانی شدن اهل زمین
و آسمانها عبارتست از منقطع شدن ارتباطات و علاقات دنیویه و حیوانیه و مزاجیه عقل از آنها و عود
که عبارتست از ارواح و نفوس جزئیه خلایق بسوی عالم مجرد خود و تعلق داشتن بصور و هیاکل مقداریه صوریه
مختصه برزخیه اشباحیه و باقی ماندن عوالم عقل و روح و برزخ که از مجرد است بر حال بساطت و تجرد خود چنانکه
قبل از انقطاع ارتباطات و علاقات مذکوره ایضاً باقی بر بساطت و تجرد خود و عدم تغییر و تبدل بوده اند پس
این اتصال و این انقطاع و وجود و علاقه و عدم آن بالنسبه بحال ملحقات میباشد و تغییر و تبدل در دو حالت
از برای عوالم ما تحت است که محل فنا و تغییر و تبدل میباشند بالنسبه بحال العقول و ارواح و برازخ چونکه عوالم
و حضرات آنها عالم و حضرت بقاء و تجرد است و از فعل و انفعال و تغیر و تبدل بری میباشند لهذا از اینجاست که
در خلاصة المنهج است که آورده اند که حقتعالی در آن روز همه مردمان را در مثل سفیدی که مانند نقره باشد
جمع کند پس اول چیزی که بیان تکلم کند این باشد که ندا کند که ایشان لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و فرمان
روائی امروز چون همه کفار در آن روز بوحدانیة او و بحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب
جمیع مؤمنان متفق الکلمه شده گویند لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای راست که یکتاست و چیره است و کارکنان ادای
و فرمان دهی شکننده جمیع منازعان و متعدیان و پادشاهی و در تفسیر لاهیجی مرویست که پس ارواح انبیاء و
اوصیاء سبقت در آمده گویند لله الواحد القهار و مضمون این تفسیر را در کتاب توحید از حضرت امیر المؤمنین ع

روایت کرده

۳ که قیام اقطاب سموات و ارضین میرسد ح

۴ و نیز در بعض اخبار وارد است چنانکه سابقاً اشاره شد که این کلام را در جواب خدا و پیغمبران معصوم میگویند بوجه مذکور ح

روایت کرده و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آن روز بنابر عدم وجدان جواب دهنده
حق تعالی خود در مقام جواب آمده گوید که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ اَلْیَوْمَ تُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ اِنَّ اللّٰهَ
سَرِیعُ الْحِسَابِ و علی ای التقدیرین پس قوله تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ الخ که گذشت تا آخر قوله من شاء الله اشاره
باشد بنفخ صور در نوبت اول که بیهوش شوند و بمیرند هر ذی روحی که در آسمانها و زمین است مگر آنکس
که حقتعالی حیات او را خواسته و ایشان نیز بنا بر آیات و اخبار و دلیل عقل که مذکور شد محقق شدند و قوله
ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ اُخْرٰی فَاِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ کنایه باشد از نوبت دیگر که از دمیدن صور و این را نفخه بعث خوانند
که بدین نفخه همه مردگان زنده میشوند و این تفسیر مختار مشهور است که دو نفخه اثبات میکنند چنانچه این
معنی ایضاً از قوله تعالی وَیَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ الی قوله وَکُلٌّ اَتَوْهُ دَاخِرِینَ که مصدر بآیه مذکوره است که سابقاً گذشت
معلوم شد که از آن نیز دلالت بعدد نفخه کند پس آنکه قایل بسه نوبت نفخه صور باشد متمسک بجمع بین این دو
آیه مسطوره است باین تقریب که در تفسیر لاهیجی که عبدالله بن عباس گوید که سه نفخه باشد اول نفخه فزع باین عبارت
که انتبهوا ایها الغافلون فیفزعون لذلک الصوت الی اربعین عاماً دوم نفخه صعق کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ
فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ تا آخر آیت باین عبارت که ایتها الارواح العاریة اخرجی من الاجسام
البالیة در این نفخه همه بمیرند و اهل آسمانها و زمین از حیات عاری گردند سیوم نفخه بعث که از جهت احیاء
ایشان بعد از اماتت اسرافیل بصور دمد ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ اُخْرٰی فَاِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ و گویند که میان هر نفخه تا نفخه
دیگر چهل سال باشد در صور عبارتست از شاخ است که اسرافیل در آن خواهد دمید چنانچه در خلاصة المنهج
در خبر است که رسول خدا فرمود که در شب معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش صوری در دهن گرفته بر شکل
شاخ و از آنچه هزار منفذ بود و چشم او در زیر عرش گماشته بود و جبرئیل را گفتم چند گاهست که این صور
در دهن دارد گفت از آنوقت که حقتعالی عالم را آفرید این صور را در دهن گرفته منتظر است که کی فرمان الهی
در رسد در دمیدن آن تا تأخیری واقع نشود و نیز همان تفسیر است که در مجمع آورده که اسرافیل دو
بار صور در دمد در نفخه اول همه خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخه اول برای انتهای
دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت حاصل مرام آنکه نفخه صور بنابر اصح و قول مشهور بدلالت آیات و اخبار
دو مرتبه باشد و بنا بر جمع بین از آیات بعبارات مذکوره ابن عباس سه نوبت باشد و این قولی است که گفته
نادر است زیرا که معلوم نشده است از آیات و اخبار که نفخه فزع غیر از نفخه صعق باشد و شاید که فزع و صعق
هر دو بیک نفخه حاصل شود چنانچه لفظ صعق بمعنی در لغت عبارتست از بیهوشی و مردن و لفظ فزع بالفتح و الکسر ترس
و بیم و ترس باشد و هر دو بیک نفخه حاصل شوند کما قال الله تعالی در سوره یس مَا یَنْظُرُونَ اِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً تَاْخُذُهُمْ
وَهُمْ یَخِصِّمُونَ فَلَا یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَلَا اِلٰی اَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ انتظار نمیکشند این مستعجلان بعذاب یوم البعث
مگر صیحه واحده را که بگیرد ایشانرا در حالیکه ایشان خصومت کنند با یکدیگر در بازارها بواسطه سودا و
معامله بعضی یعنی که همچنان در دار دنیا مشغول کارهای خود باشند اسرافیل صور اول را بدمد و همه بیک

۳ و بیهوش شدن و مردن

طرفة العین بجای عدم شناسند چنانچه نیز مرویست در خلاصة المنهج که در حدیث آمده که مردمان در معامله متاع
خود را گشوده باشند و هنوز از ادهم نرپیچیده باشند که قیامة قائم شود و هم چنین بعضی لقمه برداشته باشند
و هنوز بدهن نرسانیده و بعضی کلو را بآب برده باشند و هنوز آب نداده که صور دمیده شود پس استطاعت
ندارند در این حال وصیت کردن بامامران و آنکه بسوی اهل و عیال خود باز گردند لهذا مراد از این نفخهٔ صعق باشد
و تعبیر بفزع ماضی را گفته اند بواسطهٔ وقوع آنست و هم چنین است صیغهٔ اَتَوهُ داخِرین که مراد از این نفخ نفخهٔ اولی
چنانچه نیز موید و دال بر این معنی است کقوله تعالی فی سورة الحج یا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم اِنَّ زَلزَلَةَ السَّاعَةِ شَیءٌ عَظِیمٌ
یَومَ تَرَونَهَا تَذهَلُ کُلُّ مُرضِعَةٍ عَمَّا اَرضَعَت وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَملٍ حَملَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُم بِسُکَارَی وَلٰکِنَّ
عَذَابَ اللهِ شَدِیدٌ ای مردمان بپرهیزید ای عقلاء مکلفین بپرهیز کنید از عذاب پروردگار خود بجهة آن از کفر و معصیت
مجتنب شوید بدرستیکه زلزله که در وقت وقوع قیامت واقع میشود چیزی بزرگ و در نهایت شدت و هول است
روزی که ببینید شما آن زلزله را غافل شود هر زن شیردهنده از غایت هول و دهشت از آن فرزندی
که شیر دهد او را با وجود شدت شفقت و محبت که مادر بفرزند دارد و بنهد هر زن حامله بار خود را
یعنی هر زنی از هول آن زلزله وضع جنین خود کند و ببینی تو ای محمد مردمانرا از دهشت آن روز در حالتی که
مانند مستان باشند و از عقل بیخبر چه بنابر آنکه تری بمعنی رویت بصریست سکاری حالست و اگر بمعنی ظن
و گمان باشد سکاری مفعول دوم تری است یعنی و گمان میکنی تو مردم را مانند مستان و چون زلزله امری
که بهمه کس میشود لهذا خطاب در بارهٔ زلزله ترونها را بصیغه جمع آورده و در اینجا که مردم همه مانند مستان
بیهوش باشند باید شخصی غیر ایشان اعمال را مشاهده کند و آن نیست مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله لهذا در اینجا
تری را بصیغه مفرد آورد و حال آنکه ایشان نباشند فی الحقیقة مستان دلیل رویت ناس سکاری یعنی بیخبر
از عقل باشند یعنی که چون عذاب خدا ایتم سخت است پس بیقین فرو میگیرد دهشت آن عذاب ایشانرا لهذا از اینجا
مفهوم خواهد شد که مراد از فزع که در وقت وقوع قیامت واقع میشود قبل از نفخهٔ اولی که صعق باشد زلزله
در نهایت اوصاف مذکوره چنانچه نیز همین فزع را بعد از نفخهٔ دوم برای اهل دوزخ باشد نه اهل بهشت
کما قال الله تعالی فی سورة النمل وَهُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ و ایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد
از ترس و خوف عظیم در روز قیامت ایمن اند در خلاصه از کلبی منقولست که چون آتش دوزخ احاطهٔ اهل خود
کند و هم و آوازی بخود گیرد ایشان فزع کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند
لهذا مصداق آیات مسطوره نفخ صور دو نوبت واقع شود و وقوع فزع نیز دو نوبت بطریق تحقیق واقع سازد
در اول فزع جنبانیدن شدید زمین است که جنبانیدن و بلست مقر کقوله تعالی فی سورة الزلزال اِذَا زُلزِلَتِ الاَرضُ
زِلزَالَهَا است و در ثانی فزع از قوله تعالی است فَمَن یَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ خَیرًا یَرَهُ وَمَن یَعمَل مِثقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ
در تفسیر کاشانی روایت کرده در عیون المعانی از صعصعة بن ناجیه رضی الله که جد فرزدق بود که در خدمت رسول خدا آمد و گفت
این آیه را بر تو فرود آمده این بود من بخوان آنحضرت صلی الله علیه و آله این آیه بر وی خواند گفت حسبی حسبی همین بس است چون

گرداند

کسی را نت که آنرا عرضه کند از ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهند رسید و هیچ کو نزدرو گذاشته نخواهد بود و هر اینه
امور زنهار بخود نخواهد پرداخت و نکتهٔ حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود نخواهد ساخت انتهی
پس همین نتیجه را باشد در دانستن مزیع فزع که در روز قیامت بیقین و خوف نفخهٔ صعقه را بعد انصرام محل
زلزله را که یقین بوقوع این واقعات باعث بر مهیا شدن انسانست در امر آخرت و مستعد رفتن

علت آ[illegible]

از این عالم پس شود و شروع خوشحالی را بر انسان در دنیت دنیا چنانچه در خلاصة المنهج است که ابو سعید
خدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود چگونه بخوشحالی توان زیست
و حال آنکه صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش و هوش فرا داشته منتظر آنکه مامور شود بدمیدن
آن تا بلا تاخیر در دمد لهذا از اینجا ظاهر خواهد شد وجه حکمت در صور و یقین بوقوع آن این باشد
که مردمان بسبب آن بدانند که انتهای امر ایشانست رد را تکلیف پس آیات کریمه تشبیه صور است بآن
چیزی که میان مردمان متعارف و مشهور است از صدای بوق در وقت فرود آمدن و برخاستن
چنانچه قافله سالار آنرا میباشد تا متشعر در رفتن از این عالم پس شوند و شروع کردند چنانچه کاروانان اسباب
رحلت را در وقت نواختن بوق رحیل آماده و مهیا سازند و آسودگی برای ایشان نباشد بواسطهٔ
تهیهٔ رحلت پس همچنین باین مثل تشبیه حال اهل یقین در تهیهٔ اسباب رحلت و آماده شدن برای وقت
نواختن بوق رحیل در فنای دنیا و اهل آن که خبر صادق بوقوع آن خبر داده که وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ
مَن فِی السَّمٰوَاتِ وَمَن فِی الاَرضِ اِلَّا مَن شَاءَ اللهُ بتفسیری که سابقا گذشت که این نفخهٔ اولی است و طریق آن
از جناب امام زین العابدین علیه السلام مرویست در وقتیکه شخصی سوال نمود که یا ابن رسول الله چه گونه
دمیده میشود در صور پس آنحضرت فرمودند که اما نفخهٔ اولی پس خداوند امر میفرماید که اسرافیل را پس
فرود میآید بسوی زمین و با آن صوریست که از یک سر میباشد که محل و موضع دمیدن در او است و
دو طرف دیگر دارد که مسافت مابین آن دو طرف بقدر مسافت مابین آسمان و زمین است یک طرف آن
بسمت اهل زمین و یکطرف دیگر آن بسمت اهل آسمان پس چونکه میبینند ملائکه و اهل آسمانها که اسرافیل
نزول فرمود بسوی زمین و با آن صور میباشد میفهمند و میگویند که خداوند اذن داده است در فنای اهل
زمین و اهل آسمان پس فرود میآید اسرافیل بحظیرهٔ بیت المقدس و استقبال مینماید بکعبه پس چونکه اهل زمین
میبینند نزول او را میفهمند و میگویند ایضا که خداوند اذن داده است از برای فنای اهل زمین پس میدمد
اسرافیل در صور یکدمیدن پس بیرون میرود صدا از دو طرف آن که بسمت زمین و آسمانست پس نمیماند
هیچ صاحب روحی که در زمین و آسمانست مگر خود اسرافیل پس میفرماید خداوند باسرافیل که بمیر پس بمیرد
پس میمانند باین فنا تا آنقدر زمان که خدا خواسته باشد بعد از آن امر میفرماید خداوند تعالی
آسمانها را که موج بزنند و حرکت نمایند و حرکت و تزلزل و تبدل در میآیند و امر میفرماید زمین و
کوهها را ایضا که بسیر و حرکت در آیند پس آنها ایضا بسیر و حرکت و تبدل افتند از موضع خود در میآیند

وفرموده‌اند این دو ذیت که خداوند فرموده است که یوم تمور السماء مورا وتسیر الجبال سیرا یعنی روزی که
موج میزند آسمان موج زدنی و حرکت و سیر مینماید کوهها سیر نمودنی را بعد فرمودند که یعنی متبدل میشوند
بوضع دیگری و بزمین دیگری که اکتسا بگناه و معصیت بر آن نشده باشد و زمین منبسط و بسیط و ساده
میکرده بنحوی که نه کوه در آن میباشد و نه دره و نه گیاهی و نه پست و بلندی همچنانکه در اول مرتبه بوده که او را
دحو و بسط فرموده بود و بر میگرداند خداوند عرش خود را بر روی آب همچنانکه در اول مرتبه بود ایضا و در آن
وقت ندا میفرماید خداوند بصدای جهوری که بتمام اقطار سموات و ارضین میرسد و میگوید که لمن الملک
الیوم یعنی از برای کیست ملک امروز پس هیچ جواب دهنده جواب نمیدهد چونکه هیچ کس نمیباشد پس خود جواب
خود را میدهد و میفرماید که لله الواحد القهار یعنی ملک از برای خداوندیست که یکتاست و شریک ندارد و
غالب و قاهر بر ما سوای خود است و بعد میفرماید که من غالب و قاهر شدم بر جمیع خلایق خود و فانی ساختم
ایشان را و منم خداوندی که نیست خدای بجز من و یکتا میباشم و شریک ندارم و من خلق نمودم خلایق را بقدرت
خود و من فانی ساختم ایشان را بمشیت خود و من زنده مینمایم ایشان را دو مرتبه بقدرت خود بعد از آن حضرت فرمودند
که خداوند میدمد در صور پس بیرون میاید صدا از آن طرفی که بسمت آسمانست پس باقی نمیماند احدی از
اهل آسمانها مگر آنکه زنده میشوند بهمان نحوی که اول بوده و معود مینمایند حمله عرش و حاضر میکرد بهشت و جهنم
و محشور میکرد خلایق را از برای حساب انتهی و ایضا شاهد بر صدق حدیث مذکور در آنچه گذشت آیات و
اخبار دیگر است که دلالت بر صدق دارد من جمله در طرفیه شدن کوهها در زمین میفرماید فی سورة النمل وتری الجبال
تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون و میبینی ای بیننده کوهها را
او را پنداری آنها را که در جای خود ایستاده‌اند و حال آنکه آن کوهها میروند مانند رفتن ابر در فضا بسرعت
و آن حرکت مدرک نگردد زیرا که اجرام کبار چون بسمتی حرکت کنند حرکت ایشان بنظر ظاهر نگردد چنانچه
ابری که همه جا را فرو گیرد ساکن بنظر آید با آنکه متحرک است کرده است خدا بمحکم این امور را که یعنی استوار کرده
خلق هر چیز بر اسلوب چنانچه سزاوار است چنانکه کرده بدرستیکه او داناست و آگاه میکنند اولیا را از اطاعت و اعدا
او را از معصیت و بر وفق آن جزا خواهد داد و ایضا میفرماید فی سورة الانشقاق واذا الارض مدت والقت ما فیها
وتخلت واذنت لربها وحقت و آنگاه که زمین کشیده و منبسط کرده شود بحیثیتی که در آن اصلا بلندی و پستی
نماند و کوههای عظیم همه ریزه ریزه کرده و جمیع بلندیها را از میان بردارند و اودیه را پر کنند که هیچ موضع
از آن مرتفع و منخفض نماند چنانچه اگر تخم مرغی در مشرق نهند از مغرب توان دید و بیرون افکند آنچه در اوست
از اموات و کنوز و تکلف کنند و خالی شود آنچه در ظهر اوست از جبال و بحار و اطاعت کند فرمان پروردگار
خود را در القا و تخلی و گردانیده شده محکم در آنکه سزاوار اطاعت اوامر الهی چه مخلوق و مربیه اوست و عنان اختیار
در قبضه قدرت اوست از سید کاینات منقولست که چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی
باشد بیرون اندازد از پاره‌های جگر خود من جمله از علامات قیامت که شکافته شدن آسمان و فرو ریختن ستارهها

قوله فی سورة الطور وتسیر الجبال سیرا

ایضا میفرماید

ایضا میفرماید در آیات کثیره و فقرات متعدده که هر یک را علامتی و نشانی است از وقوع قیامت که در آن وقت خلایق در آن
هنگام مثل قوله تعالی فی سورة الانفطار اذا السماء انفطرت واذا الکواکب انتثرت مفاد مضمون آنکه آسمان شکافته
شود که این از علامات قیامت است از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که انها من المجرة یعنی بدرستیکه آسمان شکافته
شود از سمت کهکشان و اطاعت کرد حکم پروردگار خود تا در انشقاق ای وجعلت حقیقة بالاطاعة والانقیاد
یعنی گردانیده شد آسمان سزاوار باطاعت و فرمان بردار خالق خود مثل قوله فی سورة الرحمن فاذا انشقت السماء
فکانت وردة کالدهان پس وقتیکه شکافته شود آسمان در وقت قیام قیامت پس گردید مانند اسب سرخ مانند
ادیم سرخ و مانند روغن زیت که گداخته شود از رسیدن حرارت شعلهای آتش دوزخ بر آن چنانچه کلینی گفته
که دهان ادیم احمر است و جمع آن ادهنه است انتهی و مثل قوله فی سورة الانبیاء یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب
یاد کن روزیکه در هم پیچیم آسمانرا و با هم و نابود گردانیم آنرا چه غرض از آن این است که سایبان بنی آدم است و چون
همه منقرض شوند آنرا از موضع خود برکنند و در هم پیچند همچون پیچیدن طومار برای پنهان کردن معانی نوشته شده در آن
لهذا این امور دلالت بر کمال قدرت و تحقق قیام دارند و وقوع آن عذاب است از برای کافر این هم بر تکذیب کنندگان
یعنی بخدا داست چنانچه وقوع این امور را مجتهد قسم آورده که والطور وکتاب مسطور فی رق منشور والبیت
المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع یوم تمور السماء مورا وتسیر الجبال
سیرا فویل یومئذ للمکذبین پس گشتند از روی استهزا و سخریه که خواهد بود روز قیامت میفرماید بل ... که خیره
شود چشم از کثرت ترس و تیره گردد ماه و نور آن برود و جمع کرده شود آفتاب و ماه در مغرب و طلوع از
مغرب کنند یا جمع کردند آفتاب و ماه در زوال الضوء و نور که بینود مانند تکویر مکذب قیامت در آن روز
که کجاست گریختن من و بکدام طرف گریختن من فایده دارد نه چنانست که او را از گریختن فایده باشد بخت او را
که از عذاب خدا نیستم پناه دهنده کما قال الله تعالی فی سورة القیمة یسئل ایان یوم القیمة فاذا برق البصر وخسف القمر
وجمع الشمس والقمر یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر و ایضا قوله تعالی فی سورة التکویر اذا الشمس
کورت واذا النجوم انکدرت آنگاه که آفتاب سیاه شود و آنگاه که ستارگان تیره شوند یا انکدرو ریخته
شوند مرویست در خلاصة المنهج که در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند
که ایشان استحقاق الوهیت نداشته‌اند و معبودان باطل بوده اند خلاصه مرام آنکه آیات و اخبار دیگر دلالت
بر تهدید و وقوع نفخه اولی است که یقین بوقوع آنها باعث بر دوام اقبال و امتثال امر مولی است در نظام امور تکلیف
ما جاء به النبی زیاده بر آنست که این اوراق و گنجایش حصر آنها داشته باشد بلکه تمامه متهاج آن برای
سالک طریق سیر در اقطار صفحات قرآنست لقوله تعالی افلم یسیروا فی الارض ...
چه میفرماید فی سورة الذاریات وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین پس بدرستیکه پند دادن نفع میکند مؤمنان را
چنانچه نیز میفرماید فی سورة التوبة فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون لهذا بنابراین همین مقدار ذکر و تنبیه بر تهدید و وقوع نفخه اولی اکتفا شد

شود و آنگاه که ستارگان فرو ریزند قوله فی سورة الانشقاق اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقت آنگاه که آسمان شکافته

لهذا تکذیب کنندگان

عقیده اهل ایمان که متمسک بکلام الله اند کافی باشد لعاقل یکفیه الاشاره چنانچه از برای غیر عقول که دردهای
ایشانست بیماری شک ونفاق وحقد وحسد زیاده میکند شک ونفاق وحقد وحسد ایشان از تصدیقات
آیات کلام الله کفری منضم بکفر ایشان میشود لیکن عکس این است در اهل حق وعقول ایشان که زیاده میکند اذا آیات
تصدیقات قرا ایمان ایشان بزیادتی علم که حاصل میشود از تدبر در آنها وانضمام ایمان بان وایشان
شاد میشوند بذکر وتنبیه آنکه سبب زیادتی کمال ایشان واسطه ارتفاع حال ایشانست لهذا بواسطه این فوائد از
ایشان قوله وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین ایضا مناسب باشد اشاره بتنبیه انچه واقع است میان نفخه اولی
وثانی ووقایع بعث واوضاع حشر ونشر یوم النشور بطریق اجمال که ضمائم عقیده باشد در ضمن وقوع آنها
پس انچه بطریق اجمال که ذکر وتنبیه از آنها انفع باهل ایمان باشد بزیادتی علم که حاصل میشود از تدبر در
آنها بنا بر آیات واخبار نقلیه که تبیین دلایل عقلیه مصداق صدق وصحت حقیقت وقوع آنها باشد آنستکه گفته اند بعضی
از مفسران که بعد از چهل روز از فزع قوله تعالی ان زلزلة الساعة شی عظیم که سابقا گذشت با مرحبا شد تا وقت
دمیده شود در صور صعقه که قوله تعالی در سوره الزمر ونفخ فی الصور فصعق الخ واز وقوع این نفخه که نفخه اولاست
تا نفخه ثانیه که اشاره بانست ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون وقوله وکل اتوه داخرین پس طول زمان وامتداد ما — میان تحقیق امتداد زمان نفختین
بین نفختین محل خلاف است میان اقوال مفسرین واخبار مأثوره از معصومین علیهم السلام ایشان قایل از اخبار اند که ما بین
نفختین چهل سال طول انجامد وبنا بر روایتی از حضرت صادق که در جواب زندیق که از وی پرسید که سال طول کشد وبنا
بر حدیثی دیگر ایضا که مأثور از حضرت صادق است آنستکه بعد از فنای اهل زمین واهل آسمان اول خداوند بقدر زمان
خلقت موجودات وفانی ساختن اهل زمین واسمان اول مکث میفرماید بعد از ان اهل اسمان دویم را فانی میکند
وبعد از ان بقدر زمان خلقت وفنای اهل زمین واسمان دویم مکث میفرماید وبعد از ان اهل آسمان سیم را فانی
میسازد وهمچنین بعد از فنای هر یک از اهل آسمانها بقدر زمان ما قبل ان مکث میفرماید تا آنکه اهل جمیع سموات
فانی میسازد وبعد از ان میکائیل را فانی میسازد بعد از ان بقدر زمانهای سابقه مکث میفرماید بعد از ان
جبرئیل را فانی میسازد وبعد از ان وبعد از مکث نمودن بقدر زمانهای سابقه ایضا ملک الموت را فانی میسازد
وبعد از ان بقدر زمانهای سابق بر ان ایضا مکث میفرماید بعد از ان میفرماید که لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار وبعد از ان نفخ دویم در صور میشود وخلایق را زنده میفرماید انتهی بهر تقدیر که خداوند خواسته
باشد ما بین نفختین بطول انجامد الله اعلم بحقایق تقدیرش پس تنبیه بنکته سر امتداد زمان بتقدیرات مسطوره
ومطابقت حکمت او مبنا از ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار همانا از تنبیه نکته کیفیت قوم موسی در وادی — ۳ و امتداد زمان تحیر ایشان مدا[illegible] از وادی تیه مقدار
تیه که خداوند در کلام خود به پیغمبر خبر میدهد کنایه باشد در سوره المائده که قال فانها محرمة علیهم اربعین
سنة یتیهون فی الارض فلا تأس علی القوم الفاسقین گفت خداوند بدرستیکه زمین مقدس حرام کرده شده
است بر ایشان با بتغیی که جهت عقوبت ونافرمانی قدرت نداشته باشند که در ان درایند سرگردان ومتحیر
روند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمة — ۳ بعضی گفته اند که شانزده فرسخ بود وبعضی نه فرسخ [illegible]
سفر کردندی

سفر کردندی وتا شام راه رفتندی وشب همانجا بودندی که بام داد از انجا رحلت کرده بودندی وگفته اند
که این وجه بود که حقیقتم تحویل منتهای ان زمین کرده همین او بجهه این هر گاه که بنهایت ان زمین میرسیدند اینک
از نظر ایشان در دید امد سرگردان وحیران بودند تا چهل سال الخ پس از تنبیه بنکات اتفاق در بیست در سر امتداد زمان
نفختین بتقدیر اراده الله در بیت تجربه خواص این قدر از زمان مرتبه توقف تحیر ایشان واشعار بسر نتیجه خواص بیست در
ایشان باشد در تمام الحیوة حیات که بکمال در سن که مرتبه نهایة قوه واستعداد است باشاره قوله تعالی در سوره
الاحقاف حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة وسر خطاب از ندای لمن الملک الیوم بعد از دقت از زمان
شاید بوجه تعریض بسرکشان اهل غرور در دنیا که چون فرعون که از ندای لکم الملک الیوم ظاهرین فی الارض
او وامثال او داشته اند با این که غافل از قول بلی در اخذ میثاق در یوم الست بوده اند بلکه خود شاهد بر
این معنی بوده اند کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین لهذا ندا از این
اشیاء نسبت بخلایق که لمن الملک الیوم اظهار وحدانیت وکمال سلطنت وقاهریت است بوجه تعریض قول الست بربکم
علی طریق صفت عدل بمبین غفلت چنانچه بعد از وقایع انبیاء واوصیاء ابتداء در جواب قول الست بربکم قالوا بلی اقدام
داشتند هم چنین در جواب ندای لمن الملک الیوم ایضا ارواح انبیاء واوصیاء بنطق در امده گویند لله الواحد
القهار الله اعلم بحقایق امور چه وقوع وحدوث قیامت بوجهیست از علم غیب ومعلوم ان نزد خداست
که هیچکس تعلیم نداده وغیر خود را بران مطلع نساخته وانرا مخصوص ساخته نزد ملک مقرب ونبی مرسل
کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف یسئلونک کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون
پس اینکه اشاره بتفصیل اسرار ان مبحث سخن حق است که اورده میشود از موضع وضع منظور انطباق آیات حقه که
حسب ورش است بر اثبات معاد بطریقه صفت عدل نه آنکه هزل وباطل باشد لقوله تعالی فی سورة المؤمنون وحقیقة علی ان
[illegible] تدعونکم بجنیه من ربکم زیرا که تعدد بر این وجه نشده مگر برای اثبات معاد بطریقه صفت
عدل الله که اشاره بانست من قال علیه السلام عدل الله الائمه لهذا عدل توحید است ونبوت وامامت ومعاد و
عبادات مفروضه از شئون عدل چنانچه از شئون عدالت مبدء ومعاد خلایق کما قال الله تعالی فی سورة
المؤمنون قل امر ربی بالقسط واقیموا وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون
فریقا هدی وفریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله ویحسبون انهم مهتدون
مضمون آنکه بگو ای محمد مر کفار قریش را که فرموده پروردگار من بعدل وراستی گویند مراد بقسط توحید است که پس
همه راستیها ست واولی آنستکه مراد جمیع طاعات او بجا آوردن باشد وهر چه امر باو فرموده همه راستکردارید
روی خود را بقبله نزد هر نماز سجودی یا مکان سجودی که مراد از سجود نماز است پس این امر است بنماز در هر
مسجدی که اتفاق افتد وبپرستید خدای را در حالتیکه پاک کنندگان باشید برای خدا طاعت را یعنی او را
مخصوص گردانید بعبادت وغیر او را شریک مگردانید چه بسوی او ست باز گشت همه شما نه بغیر او هم چنانکه

توقف — تمام کردن حق کی در او بیابا [illegible]
تدبر — با پایان کار انتسابند [illegible]
۳ از قول بلی باشد در اخذ میثاق در یوم الست
۳ اذا ابها استدلال [illegible] فی سورة المؤمنون [illegible] الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب

از برای شما آورده اید یا آن خواهید گشت یا و یا در دو قسم تا جزا دهد مر شما را بر عملها و گروهی را راه نموده با ایمان بوسیلهٔ
الطاف و توفیق اسباب و گروهی دیگر را که از روی عناد و جحود نظر در دلایل هادیهٔ او نکردند و تفکر در آن
ننمودند در وادی ضلالت گذاشته سزاوار شد بر ایشان گمراهی بدرستیکه این گمراهان فرا گرفتند دیوانرا
دوستان خود و فرمان ایشان بردند بجز از خدای این علت ضلالت ایشانست و تحقیق ضلالت ایشان
و گمان میکنند که ایشان راه یافتگانند و فی الحقیقه چنانند وهو المطلوب پس لهذا اینجا محقق گرا امور الهی نسبت
با امور مبدء و معاد خلایق از مدار طریقهٔ صفت عدالتست لهذا از اعتبار مدار طریق صفت عدل بوعظ لبیب
روشن شود کیفیت وقوع و جواز اعادهٔ معدوم شدهٔ خلایق را قبل از نفخهٔ دویم از نظر کردن بسوی نشانه
رحمت خدا که باران است که چگونه خدا بتمام باران اثر زنده میگرداند زمین را با اشجار و اثمار و زروع و نبات که آنها
مبداء منشا و نطفه و خلقت انسانند در عالم تکلیف آلات معیشت و در عالم معاد تابع و طفیل انسانند پس از کیفیت
مردگی و افسردگی آن یعنی نشانهای رحمت و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زنده فی بخشش تا در داشت یا احیای زمین
مرده بعد از موت همراه زنده کنندهٔ مردگانست بعد از فنا ایشان بتفرق اجسا و بجا احیای ارض احیا کننده مثلا است
کرد او بوده از قوای نباتیه و احیای معنی ایجاد انسانکه در مواد ابدان انسان بوده از قوا و غیرها و خدا بر همهٔ چیزها
ممکنه توانا است چون قدرت او نسبت بجمیع ممکنات یکسانست و احیای موتی از جملهٔ مقدورات بدلیل آثار پس البته
بآن قادر باشد خواه عدم بعد از وجود باشد چون زروع و نبات از ضمیمه بیجاست و تغییر صورت آنها است و خواه وجود بعد از عدم
برای اهل نظر که قوله تعالی فی سورة الروم فَانْظُرْ اِلٰى اٰثَارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا اِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتٰى وَهُوَ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيْرٌ چنانچه سابقا بیان انبغیر از دلایل محکمهٔ نقلیه و استدلالات عقلیه برای مقدمهٔ اثبات انتقام شد
پذیرفته و تحقق شده من جمله آنکه مذکور شد حدیثی که مرویست از حضرت صادق که مفاد آن اشعار بانتقام
در وقتیکه سؤال نمود زندیقی از آنجناب که روح چگونه بر میگردد بقالب خود و حال آنکه اعضای آن آدم پاشیده
و متفرق شده است و عضوی را سباع و درنده خورده است و عضوی خاک گردیده است و بآن خانه و
عمارت ساخته شده است پس آنحضرت فرمودند که خداوندیکه ایجاد فرموده است او را در اول مرتبه بدون
ماده و مثال قادر است بر آنکه اعاده بفرماید او را در مرتبهٔ دویم پس گفت آن زندیق اینمطلب را برای من
واضح نما پس فرمودند که ان الروح مقیمة فی مکانها روح المحسن فی ضیاء و فسحة و روح المسیء فی ضیق و ظلمة
الی آخر الحدیث که حل مسئلهٔ آکل و ماکول است که هرگاه کسی بگوید چون سؤال زندیق که انسانیرا اگر انسان
یا حیوانی بخورد چگونه میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود میکند زیرا که گوشت بدن آنکه خورده
شده است جزو بدن آنکسیکه او را خورده است میشود پس اگر آن جزو خورده شده را در هر دو جمع
کنند که محالست و اگر در اولی جمع شود در دویم ببدن اصلی زنده نخواهد شد و هرگاه در بدن دویمی جمع
شود اولی زنده نخواهد شد ببدن اصلی و هرگاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است و هر
قسم او باطل است پس باید در بعض بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در قیامت لهذا جواب از این

شبهه و توهم

شبهه و توهم و حل اشکال انبغیر از حدیث مذکور و کیفیت حضرت ابراهیم در قوله تعالی وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ
اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتٰى الخ که ایضا سابقا محقق شد معلوم و واضح شود و مضاعف برآنها نیز در انتقام
که دال بر حل انبغیر از شبهه و اشکالست قوله تعالی است فی سورة النحل وَاِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيْكُمْ مِمَّا
فِيْ بُطُوْنِهٖ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشّٰرِبِيْنَ وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ
سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ بدرستیکه مر شما راست در وجود چهارپایان دلالتی
که بدان عبرت گیرید و بدان از جهل بعلم عبور کنید می آشامانیم شما را بعضی از آنچه در شکمهای ایشان است
از شیر حیوانات از میان سرگین و خون شیر پاک از رنگ خون و بوی سرگین گوارنده و خوش گوار
مر آشامنده گان را مرویست که چون بهیمه علف بخورد در شکم او پخته شود سه طبقه در او پیدا شود اسفل
آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن دم چون در عروق جاری گردد شیر به پستان و فرث از محل
خود بیرون آید و می آشامانیم از میوهای بن و تاکهای انگور یعنی شیرهٔ آن فاکهه فرا میگیرید از آن
مست کنندها و روزی نیکو چون خرما و دوشاب در مقابل مسکرات و این دلالت بر حرمت خمر دارد بدرستیکه
در این میوهای مختلف ایشان هر آینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله مر گروهی را که تعقل کنند
و بنظر تامل در آن نگرند لهذا تعقل در این انبغیر و نظر تامل در وجود چهارپایان دلیلی روشن میباشد در
حل شبههٔ آکل و ماکول نیز از که قوله تعالی وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَاَحْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَةً
لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ مصدق بر آیهٔ مذکوره است و کنایه از آیه در این انبغیر اشعار دارد لهذا آیهٔ کریمه دلالت بر عبرت
باشعار طریقهٔ امتیاز آکل و ماکول و قدرت بر آن چون شیر حیوانات از میان سرگین و خون شیر پاک
از رنگ خون و بوی سرگین گوارنده و خوشگوار مر آشامنده گانرا از خلق که در شکم حیوانات پخته شود در
هم چنین از صورت شیرهٔ فاکهه امتیاز آکل و ماکول است از حیث تمیز طیب و خبیث بعضی در دوشاب در مقابل
مسکرات بسبب منع در لِيَمِيْزَ اللّٰهُ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ سورة الانفال زیرا که تبدیل طیب بخبیث چون دوشاب
بجز مسکرات باشد و تبدیل فطرة طیب بسوی خبیث در خمر و بطبع خبیث چنانچه میفرماید فی سورة النساء و
تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّبِ لهذا ۳ از آنجاست ایضا قوله تعالی فی سورة آل عمران مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلٰى
مَآ اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيْزَ الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ الخ خلاصه آنکه حکمت الهی مقتضی است خلایق را بمحک امتحان زند تا مخلص
که جدا کند پلید را که آلودهٔ نفاقست از پاک یعنی مؤمن مخلص و تغییر داده نمیشود سخن الهی نزد یک
او بجانب گفتاری که موعد به است بلکه همهٔ خلایق را بر وفق وعده که داده بود در دنیا جزا خواهد
داد بدون تغییر و تبدیل آن بی شک و شبهه و نیست او ستمکار نسبت ببندگان اصلا ستم کننده مر بندگان خود را
که بدون استحقاق عذاب ایشانرا عقاب کند کما قال الله تعالی فی سورة ق مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَآ اَنَا
بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيْدِ پس تغییر داده نشود گفتار و وعدهٔ او که فرموده كَمَا بَدَاَكُمْ تَعُوْدُوْنَ فَرِيْقًا هَدٰى وَفَرِيْقًا
حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ الخ چنانچه گذشت پس بسوی اوست بازگشت همه خلایق همچنانکه آفریده ایشانرا در ابتدا

۳ و نیز کنایه از تبدیل دوشاب بخمر از تکوین تبدیل خبیث بطیب بتبعیهٔ علاج توبه چون تدبیر علاج خمر بسرکه و این معنی در انتقام نکته آمد ع

بار خواهند گشت باو بار دوم تا جزا دهد ایشان را بر عملها یعنی چنانچه ابتدا انسان از آب نطفهٔ منی که بواسطهٔ
آب رحمت از طرف آسمان باشارهٔ وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ خلق شده اند و آنست وسیلهٔ سبب و مادهٔ
انسان وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وایضا قوله تعالی فی سورة المؤمن هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى
وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ لهذا آفریده خدائیتعالی انسان را بوسیلهٔ خاک و بوسیلهٔ خلق اغذیه از زمین که بواسطهٔ فرو فرستادن
آب باران از طرف آسمان اغذیه از زمین میروید و انسان را از این امر حقیر خدا متعال ایجاد کرده که آب منی است
پس چنانچه ساخت آنچه را که موجب مصالح او بود از اعضا و اشکال و حواس ظاهره و باطنه و غیرها … بیرون
آمدن از شکم مادر تا انسان کرد … برای او سبیل استیفای عمر را … که او را بعقب … تا ابد
غذای … نکرد … بیرون کما … مجازات و مکافات
لقوله تعالی فی سورة عبس مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ
پس میفرماید حقتعالی که چرا آدمی نظر نمیکند باصل خلقت خود تا بداند از چه چیز خلقت نموده خدائیتعالی او را در ابتدای خلقت
تا انکار از شک و ریب از شما زایل گردد … اگر باشید شما در شک از امکان بعث و از بعد زنده شدن مقدور خدائیتعالی پس
بدرستیکه ما آفریدیم شما را بوسیلهٔ خلق آدم از خاک و یا بوسیلهٔ خلق اغذیه از زمین که از آن منی متولد میگردد پس
آفریدیم شما را از منی كما قال الله تعالی فی سورة الحج يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ الی آخره وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ذَلِكَ
بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بحذف ترجمه آنچه قبل از آیه وتری الارض هامدة گذشت دلیل
از خلق حیوانات بر صحت احیای موتی و آنچه در ضمن وتری الارض هامدة گفته شد حجت است از خلق نباتات بر صحت
احیای موتی وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ حاصل آنچه گفته شد از آفرینش
انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه از بدایت خلقت تا نهایت صورت و احیای زمین
بعد از موت بسبب آنست که خدائیتعالی که از او ثابت … ذات حالی و مستحق صفات متعالیست حجت است
کننده میگرداند هر گاه … نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساخته پس شاهد
قدرت بر احیای بعضی از اموات چون نطفه و زمین دلالت کرد و لازم آمد اقتدار او بر احیای
همه اموات متساوی است چه مرجع در عالم بیکنوع تمام انواع بیک جنس و اجناس بیک جوهر و تمام
بیک نظام فریاد … اند که صادر اول یکیست لهذا قدرت او سبحانه نسبت بمبدء و معاد جمیع ممکنات
یکسانست از اینجاست که در اخبار وارد است از ابن عباس که چون مردمان در نفخهٔ اولی بمیرند حقتعالی
بقدرت کاملهٔ خود چهل روز بر ایشان باران ببارد … از زیر عرش مثابه نطفهٔ مردان بر ایشان ریخته
شود و آنرا ماء الحیوة گویند تا از بالای زمین در روئیده که بر آید و هم چنانکه نباتات رویده میشود
خلقان از آن رویده شوند چنانچه در رحم مادران اجساد ایشان تمام خلقت شوند وایضا اشا…

با نفخه است

با نفخه است آنچه از تأویل کلام حق والقرآن ما نوشته است که مراد در روایتیست که آب ماء الحیوة گویند در
زیر عرش که حقتعالی ابر را که نوازنده میکند بان قسم یاد کرده است لهذا خلقان از آن آفریده شوند
وحقتعالی روح را بر ایشان دمد بعد از آنکه حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را
بیافریند با اسرافیل که بیک صور را بردارد و در دم اسرافیل صور در دمد حقتعالی فرمان دهد تا روحها
بفضا در آیند پس روحهای مؤمنان که چون نور درخشنده باشند بر ابدان خود در آیند و ایشان را
زنده گردانند و هم چنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند زمین شکافته شود و همه از قبر
بیرون آیند سر برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و این نفخهٔ احیاء است و مقتضی موقف حساب و قیامت
باشد وهو المطلوب پس مناسب اینمقام باشد ذکر آنچه وقوع میابد در نفخهٔ احیاء که مقتضی موقف حساب
و قیامت است بدلالت آیات کلام الله که اشعار بان دارند بطریق اجمال مقدمهٔ دوم در بیان وقوع
نفخهٔ ثانی است از وقیعهٔ قیامت کبری و توضیح بیان این مقدمه برای رسوخ عقیدهٔ معتقد که لازم دران
باشد مبنی بر موقف باشد بحسب وقیعه … موقف اول از وقیعهٔ قیامت و وقوع نفخهٔ ثانی است
در احیاء خلایق بعد از فناء ایشان از نفخهٔ اولی کما قال الله تعالی فی سورة یس وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ
إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ و دمیده شود بعد از چهل سال دیگر در صور که بان زنده شوند پس ناگاه ایشان از
گورها بیرون آیند … بسوی محل خود یعنی بموضعی که حکم الهی بان در شده باشد … تابند
مراد صحرای قیامت است و از قتاده روایتیست که قبور در عذاب کفار واقع نشود مگر در ما بین این دو نفخه
که چهل سالست و از اینجاست که چون هول قیامت را که خداوند جبار ان داده که إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا
وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا اشاره بانست از ابر ببینند
گویند از روی حسرت که ای وای بر ما که برانگیخت یعنی بیدار کرد ما را از خوابگاه ما و گویند چون هول قیامت
بنظر ایشان آید اهوال قبر بنسبت بان اهوال بمثابه خواب شمرند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید و چون
این اشاره کنند گویند اینست آنچه خدای وعده کرده بود از بعث و نشور و آنچه راست که گفته بودند پیغمبران
از وقوع بعث و نشور و ما بجهت عناد و مکابره انکار آن میکردیم كقوله تعالى قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ
مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ بعد از آن حقتعالی از سرعت بعث ایشان خبر میدهد که إِنْ كَانَتْ
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نبوده این واقعه مگر یک نعره که نفخهٔ اخیر است پس بجز دمیده
شوند پس ناگاه ایشان یعنی خلق اولین و آخرین فراهم آورده شوند نزد ما حاضر کرده شوند تا حقتعالی
بساط عدل بگستراند و خطاب کند که فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس امروز
ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزی را از جزای کردار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهد و زیاده بر استحقاق
عقوبت نفرماید بلکه همه امور بر وفق عدل باشد بعد از آن خطاب باهل محشر میکند و پاداش داده نشوید
اعمال … مگر آن چیزی را که میکردید از خیر و شر یعنی هریک بتناسب کردار خود بجزا داده شوید و بنا از …

از بخش پنجم اصول عشره دینیه ۳

شاهد است قوله تعالی فی سورة النمل وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار
یعنی آنکه وایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد از هول وترس عظیم روز قیامت ایمن‌اند
در خلاصة المنهج از کلبی منقولست که چون آتش دوزخ احاطه اهل محشر کند و همه را در دیر خود گیرد
ایشان فزع کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند و هرکه بکند
خصلت بد را کران شرکست و یا سایر معاصی کبیره پس نگونسار کرده شود روهای ایشان در آتش
یعنی ایشان را سرنگون در آتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را گویند که هل تجزون الا ما کنتم تعملون
آیا جزا داده شوید یعنی جزا اندهند شما را مگر با آنچه بودید که در دنیا میکردید یعنی جزا فعل شماست که محض عدل
استفهام بطریق انکار است
شما رسیده نه بوجه ظلم بر شما واقع شده و عن علی علیه السلام الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا و مؤید این است
روایتی با سانید صحیح از امام جعفر مرویست که ابو عبد الله جدلی نزد حضرت امیر المؤمنین رفت حضرت او را گفت
ترا خبر دهم از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة تا بقوله تعملون گفت بلی فدای تو گردم فرمود که آن حسنه که هرکه
بکند بهشت در آید و او را بهتر از آن بدهند حب ما است که از اهل بیتیم وآن سیئة که هرکه بکند به دوزخ
در آید و عمل او مقبول نیفتد دشمنی ما است و ایضا مؤید این است آنچه جابر بن عبد الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
روایت کرده که آنحضرت بمرتضی علی علیه السلام گفت که یا علی اکرامت من دروغ داد ندکه از غذایت لاغری چون نه که
شوند و فاکنان تاکر از کثرت نماز پشت ایشان چون کمان خم کرده و مع هذا ترا دشمن دارند حق تعالی
ایشان را با بینی در آتش دوزخ اندازد و گفته شود ایشان را هل تجزون الا ما کنتم تعملون و ایضا قال الله
تعالی و مقام است ابجه در قوله تعالی است فی سورة الانبیاء ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون
لا یسمعون حسیسها وهم فی ما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا
یومکم الذی کنتم توعدون بدرستیکه آنانکه سبقت گرفته مر ایشان را از تو وعده نیکو که آن وعده نیکوی حول
ایشانست در بهشت این گروه از دوزخ دور شدگانند در تفسیر لاهیجی است که علی بن ابراهیم آورده که آیه ان
منکم الا واردها با آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون منسوخ است خالی گویند نسخ‌ها این
مبعدون او از آتش دوزخ و احوال آنکه ایشان در آنجا از وکنند نفسهای ایشان جاویدان کا شتهی
مشتهیات نفوس خویش ایشان از لذات بهشت خواهند دایم آنرا یابند اند و هناک نکرداند ایشان را خوف روز
وگفته اند تفسیر ابن عباس فزع اکبر نفخه اخیره است زیرا که حق تعالی فرموده یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات
والارض الا ما شاء الله و بیخوبا ذایند واستقبال نمایند بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از
قبور وایشان را تهنیت گفته گویند که این روز روز ثواب شماست که در دنیا بودید که بدین وعده داده میشدید
یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما و رسیدن بمطالب خود در خلاصة المنهج مرویست که ابو سعید خدری
از حضرت رسول روایت کرده که فرمود سه کس بر پشته از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از
حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردیکه اذان بگوید و بثوبة اعمال صالح معروف شود یکی دیگر مردیکه تلاوت

قرآن نماید برای خوشنودی الهی و معتقد حساب و جزا باشد بعقیقه و مردمان را بقرائت امر کند در حالیکه بجمال
وجلال کردگار خود متیقن باشد سیم بنده که ادای حق تعالی خود و حق مولای خود نماید وایضا در تفسیر لاهیجی
آورده که در امالی صدوق از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت بمرتضی علی علیه السلام
فرمودند که یا علی انت وشیعتک علی الحوض تسقون من احببتم وتمنعون من کرهتم وانتم الآمنون یوم الفزع
الاکبر فی ظل العرش یفزع الناس ولا تفزعون ویحزن الناس ولا تحزنون فیکم نزلت هذه الآیه ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون وفیکم نزلت لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی
کنتم توعدون یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که ای علی تو و پیروان تو بر لب حوض کوثر میباشید
ومی آشامانید از آب آن حوض هر که دوست داشته باشید و منع میکنید هر که را که نخواهید و کراهت داشته
باشید و شما ایمن میباشید در سایه عرش از دهشت فزع و اضطراب اکبر همه مردمان در خوف و اضطراب
وشما خایف نباشید و محزون و غمگین باشند جمیع مردمان و شما محزون و غمگین نباشید و در حق شما
نازل شده آیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی الآیه و در باره شما نازل شده لا یحزنهم الفزع الاکبر پوشیده
و مخفی نماند که آیات کریمه مذکوره و اخبار مسطوره دلالت صریح اند در حق علی علیه السلام و شیعیان او دارند اعنی
از فزع اکبر و فزع اکبر بیان عقاب حال کفار و عقبارا است که اذن شفاعت برای ایشان نباشد و گفته اند فزع و مخوف
از دلهای شافعین و مشفعین شود بواسطه اذن دادن در شفاعت کما قال الله تعالی فی سورة السبا ولا تنفع الشفاعة
عنده الا لمن اذن له حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق وهو العلی الکبیر و سود نکند شفاعت
هیچ کس نزد خدا تعالی مگر مر کسی را که اذن داده باشد برای شفاعت در تفسیر لاهیجی مرویست که علی بن ابراهیم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که لا یشفع احد من انبیاء الله و رسله یوم القیمة حتی یاذن الله له الا رسول الله صلی الله
علیه وآله فان الله عز وجل قد اذن له فی الشفاعة من قبل یوم القیمة والشفاعة له وللائمة صلوات الله علیهم ثم بعد ذلک
للانبیاء یعنی شفاعت نتوانند کرد احدی از پیغمبران خدا تعالی در روز قیامت تا آنکه اذن دهد خدا تعالی او را
و بعد از اذن شفاعت میکنند مگر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله که حق تعالی آنحضرت را اذن شفاعت داده
قبل از ظهور قیامت اول آنحضرت و ائمه هدی صلوات الله علیهم شفاعت میکنند بعد از آن سایر انبیاء انتهی
تا آنکه چون سلب فزع نمایند از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند ملائکه گفته اند بعضی گفته که تقریر کلام
چنین است که در روز قیامت شافع و مشفع در غایت ترس اند تا اذن شفاعت میکنند تا آنکه چون کشف
فزع و مخوف از دلهای شافعین و مشفعین شود بواسطه اذن دادن در شفاعت گویند بعضی به بعضی دیگر را که
چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت گویند گفت سخن حق را زیرا که فرموده مؤمنین را شفاعت کنید
نه اهل کفر و شرک و نفاق را و او است خدای بزرگوار و زیرا که فرموده فی سورة الجاثیة که والذین کفروا بآیات
ربهم لهم عذاب من رجز الیم و آنانکه نگرویدند بآیتهای پروردگار خود مر ایشان راست عذابی از رجز که سخت‌ترین
عذابست در دناک و الم رساننده تا پاداش بعد حد اکر هر یا با نچه هست کرکسب میکنند کافر و مؤمن در آن

بر وفق عمل عذاب و ثواب مترتب سازد هر که بکند کردار شایسته از طاعت و احسان و مغفرت پس از برای
نفس او ستچه ثواب آنکه را در برابر عاید شود نه بغیر و هر که کار بد کند از ستم و سایر معاصی پس بر نفس اوست
مزد و وبال آن پس بسوی پروردگار خود باز گردید خواهند شد یعنی بعرصهٔ محشر کما قال الله تعالی فی سورة
المذکور لیجزی قوما بما کانوا یکسبون من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون پس از
اینجا محقق شد که در روزی که قایم شود قیامت در آن روز زیان کنند تباه کاران که منکر آن شدند و فایده
ایشان این باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند لقوله فی سورة المذبور و یوم تقوم
الساعة یومئذ یخسر المبطلون لهذا فزع و خوف بزرگ از عذاب جهات عدیده چه از حیث مقدار و امتداد
زمان و چه از حیث ذکر اسامی این بنامهای مختلفه که هر یک دلالت بر نوعی از وقیعه او مینماید آن روز
میباشد چون اخبار از وقوع نفخه صور بطریق اختلاف عقیب وقوع او در نوبت باشد کنایه از فزع آن دو روز
عیناً اهل ایمان از کفار و مشرکین و فجار و منافقین بیان عقاب حال ایشان باشد و بیان ثواب و جزاء مؤمنین
عکس سایر عباد شود در آن روز و چنانچه باید اشاره ایه لیکن از اینجا که عادت الله بر این جاری شده که
بعد از بیان عقاب کفار بیان ثواب ابرار نماید که از سیاق کلام الله مفهوم میگردد و هم چنین باین سیاق
نیز بیان عقاب کفار شروع ابتدا و بعد از آن بیان ثواب ابرار شود از وقوع آن روز ذکر جمع کرده شده از برای
آن مردمان بعث همه خلایق در آن روز جمع کنند لقوله فی سورة هود ذلک یوم مجموع له الناس لقوله فی سورة
التغابن یوم یجمعکم لیوم الجمع در روزی که خدا شما را جمع کند برای آنچه در او جمع است از حساب و جزاء و عنوان
یا در روزی که خلق اولین و آخرین در آن جمع شوند و گفته اند اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنست در
آن روز ملائکه و جن و انس با هم مجتمع شوند و مؤید این است قوله تعالی فی سورة الرحمن ان استطعتم ان
تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان در تفسیر لاهیجی است که چون جمع الیه
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که وقتی که قیامت قایم کرده حق تعالی جمع کند سکان خود را در بالای
زمین باین قسم که حکم کند با سمان دنیا که هر چه در آنست بزمین فرود آیند پس فرود آیند اهل سماء دنیا
دو برابر آنچه در زمین از جن و انس و ملائکه و هم چنین حکم کند بهر آسمانی تا با آسمان هفتم و جمیع انس و جن
در احاطهٔ هفت طایفه از ملائکه باشند و در این وقت منادی ندا کند که یا معشر الجن و الانس ان استطعتم
تا آخر آیه منظر کنند جن و انس که احاطه کرده ایشان را هفت طایفه از ملائکه که هیچ مفری نداشته باشند الا
ایشان را ندا نمایند و ایضاً دال بر صفت حال خلایق است از حیث عدم قدرت و تکلم لقوله فی سورة النباء
که یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و گفته اند یوم ظرف لا یتکلمون
یعنی قادر نیستند بر مکالمه و مخاطبه در روزی که بایستند روح و فرشتگان حال آنکه بصف ایستادگان باشند
و نیز گفته محتملست که یوم یقوم ظرف لا یتکلمون باشد باین تقدیر که یوم یقوم الروح و الملائکة صفا یعنی روزی
که بایستند روح و فرشتگان در حالتی که صف زنندگان باشند سخن نگویند مگر آنکه کسی که اذن داده باشد تکلم

مرا و را خلق

حال آنکه

باشد پس هم چنین فزع از امتداد روز بحسب طول اسامی مختلفه آن نیز

بقیهٔ آن

مرا و را خلای بهشت و گفته باشد سخن راست در تفسیر لاهیجی نقلا عن اصول الکافی عن محمد بن الفضیل عن ابی
ابراهیم علیه السلام مرویست که مفاد آن اینست که محمد بن فضیل از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام روایت کرده
که من از آن حضرت تفسیر آیه یوم یقوم الروح الی آخر سؤال کردم حضرت فرمودند ما ئیم بخدا قسم آن جمعی که اذن
داده شده مر ایشان را در روز قیامت و ما ئیم گویندگان سخن حق گفتم چه میگویید وقتی که تکلم مینمایید
گفت تعظیم میکنیم پروردگار خود را و درود میفرستیم بر نبی خود و شفاعت میکنیم برای پیروان
خود پس رد نمیکند پروردگار ما شفاعت ما را پروردگار ما و ایضاً بیان سبب سخن نگفتن ایشانست
از کسانی که قادر بر آن نیستند میفرماید فی سورة المرسلات هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون
این روزیست که سخن نگویند کافران یعنی که نفع بایشان رساند یعنی گویا که سخن نگویند یا آنکه از فرط
دهشت و حیرت اصلا سخن نگویند چنانچه فرموده فی سورة النمل و وقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ینطقون
پس در جواب چیزی نتوانند گفت بعد خواهد که برای ایشان حجت باشد و نفع بایشان رساند بسبب ستم
و از حق رد کردن ایشان که تکذیب آیات حق بود پس ایشان سخن نگویند بعد خواهد حجت شغولی بعقوبات
نامتناهی و دستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار تا آنکه عذر خواهی کنند در تفسیر لاهیجی نقلا فی روضة الکافی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که خدا بزرگتر از آن و عادلتر است که کسی را دستوری عذر
نداده و قبول عذر نکند پس معنی و لا یؤذن لهم فیعتذرون آنست که ایشان را داد آن روز زبان عذر خواهی
نخواهد بود تا آنکه دستوری داده شوند از آن نیست که اهل عربیت گفته اند که فیعتذرون جواب و لا یؤذن لهم
نیست تا دلالت کند بر اینکه ایشان را عذر هست لیکن ماذون نباشند در آن عذر نیستند بلکه فیعتذرون
معطوف است بر یؤذن لهم و دالست بر اینکه نه ایشان را عذر است و نه عذر لقوله تعالی فی سورة هود یوم یأت
لا تکلم نفس الا باذنه قوله تعالی فی سورة المرسلات ویل یومئذ للمکذبین هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین فان
کان لکم کید فکیدون یعنی تهدید این بیان عجز ایشانست که اصلا در آن روز قادر بر هیچ چیز نیستند ویل یومئذ
للمکذبین و بعد از وعید کفار در وعدهٔ مؤمنین میفرماید که ان المتقین فی ظلال و عیون و فواکه مما
یشتهون کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون انا کذلک نجزی المحسنین بدرستیکه پرهیزکاران از شرک
و عصیان در زیر سایه های درختان بهشت باشند علی بن ابراهیم روایت کرده که قوله فی ظلال ای فی ظلال من
نور انور من الشمس یعنی متقیان در سایه های نوری باشند که روشنائی آن زیاده از روشنائی آفتاب
از اینجا معلوم شد که سایه آن عالم از شعاع آفتاب نیست چنانچه قوله لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا دلالت
بر این معنی دارد در تفسیر تعقیب چشمه های آب باشند و در میان میوه های بهشت باشند از آنچه آرزو
کنند در تفسیر لاهیجی است که در اصول کافی از محمد بن فضیل روایت کرده که از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام
پرسیدم که مراد از متقیان کدام جماعت اند حضرت فرمود که مراد از متقیان بخدا قسم که ما ئیم ائمهٔ معصومین
و شیعیان ما و نیست بر ملت ابراهیم غیر ما و باقی مردم از آن ملت بری و غافل اند که بینید متقیان که

متوقع دوم از موقف اول ۴

بخورید این میوه‌ها را و بیاشامید آبها را ای شربا هنیئا یعنی آشامیدنی گوارا گفته اند و میتواند که هنیئا حال باشد
یعنی بیاشامید از آن چشمه‌ها گوارنده که گوارا باشد بسبب آنچه بودید که میکردید در دنیا از اعمال حسنه بدرستیکه
ما اینچنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل یومئذ للمکذبین عذاب دائم باد مر تکذیب کنندگان نعیم جنت را پس
از اینجا محقق شد که متقیان و نیکوکاران اهل ایمان بولایت ائمه هدی علیهم السلام را در یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم
فیعتذرون امانت دستوری سخن باشد عکس کفار و مشرکان و منافقان و فجار چنانچه نیز از دلالت
قوله تعالی فی سورة یس الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی مفهوم
میباشد معنی آنکه امروز مهر مینهیم بر دهنهای ایشان چون دعوی بیجا و دروغ کنند که ما مشرک نبودیم و رسولان را تکذیب
نکردیم تا قادر بر سخن کردن نباشند سخن گویند با ما دستهای ایشان و گواهی دهند پاهای ایشان بآنچه بودند
که در دنیا کسب میکردند یعنی اعضای ایشان را که در دنیا از شان ایشان نطق نبود ناطق سازیم تا گواهی
دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که در دنیا بآن سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی بدروغ از آنها صادر
نشود در خلاصة المنهج مرویست که ابو سعید خدری از حضرت رسالت روایت کرده که چون روز قیامت باشد
خدای تعالی بکافران علامتی پدید آورد تا مردمان بدانند که ایشان کافرند و چون ایشان با وجود این علامت
انکار نمایند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار اصرار کنند پیغمبران گواهی دهند و چون
از این تبری کنند بفرماید تا همسایه‌ها بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار ثابت قدم باشند اعضای
ایشان را ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند در تفسیر کاشفی مذکور است که در کشف الاسرار آورده که
چنانچه جوارح اهل بر افعال بد ایشان گواهی دهند همچنین اعضای اولیا بر طاعت ایشان شهادت کنند
چنانچه در آثار آورده که حق سبحانه و تعالی بندهٔ مومن را خطاب کند که چه آورده او شرم دارد که عبادات
و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه و تعالی اعضای وی را سخن در آورد تا هریک اعمال خود را باز گویند حتی
انگشتان گواهی دهند بر شمردن تسبیحات که او کرده فانها مسؤولات مستنطقات ابدا شهادت دادن اعضای
مومن در قیامت از این جهت باشد که از مهر نهادن بر دهنهای ایشان باشد و در تفسیر لاهیجی نقلا
فی اصول الکافی عن ابی جعفر علیه السلام ولیست تشهد الجوارح علی مومن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب
فاما المومن فیعطی کتابه بیمینه در تفسیر قوله تعالی فی سورة هود فمنهم شقی و سعید در خلاصة المنهج است
که در خبر است که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست بدارند ندا در رسد رب العزة ندا در رسد که همه
انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صف کشیده باشند ندا آید که کیست که مرا پرستیده چنانکه
حق پرستیدن من است هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر باره این ندا رسد فرشتگان که همه
عمر خود را از بدایت خلق عالم تا نهایت فنا ایشان در یک طاعت بسر برده باشند آواز بر آورند بنیاز عجز و
اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملائکه آنها باشند که در همه عمر بلند یک رکوع یا یک سجود
یا یک تسبیح بسر برده باشند و آیه کریمه یسبحون اللیل والنهار اشاره بایشانست پس از اینجا معلوم شد که

شرمناکی مومن

شرمناکی مومن و اهل سعادت از جواب خطاب الهی که چه آورده و اعضا و جوارح او سخن آیند و هریک اعمال خود را
بتفصیل باز گویند بمنزلهٔ فرشتگان باشند که بنیاز عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
چنانچه در تفسیر مذکور است از شفیق بلخی نقل است که علامات سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه
و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانهٔ شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی چشم و رغبت بدنیا
و طول امل و بیحیائی و مخفی نماند که منشا اتصاف بعلامات سعادت باوصاف مذکوره اعتقاد بمعاد و
ادراک بوقوع موقفهای مخوف آن و یقین برسیدن مثوبات اخروی و عقوبات بدرجات عالیه اعلی
و منشا نشانهٔ شقاوت باوصاف مسطوره عدم اعتقاد بمعاد و توابع آن باشد از طریق مذکور لقوله تعالی فی
سورة النبأ انهم کانوا لا یرجون حسابا بدرستیکه ایشان بودند که امید نداشتند حسابی را
بواسطه انکار ایشان قیامت و بعث را اهل شک که اعتقاد بآخرت نداشته باشد اقدام بخیرات و اعمال سعادات
نخواهد کرد و از منکرات منع نخواهد شد بنابرین مقدمه حقا انهم کانوا لا یرجون حسابا در حکم این مواعد
بود که انهم ترکوا کل خیر و عملوا کل شر و حال آنکه بوده فی سورة بنی اسرائیل ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة
اعمی واضل سبیلا پس هر که نابود در دنیا است از صواب آخرت و طاعت نابینا بود در آخرت وهو المطلوب مقدمهٔ
سیم از بخش پنجم موقف اول قیامت خواندن هر جماعتی از خلایق است بنام امام ایشان برای حساب کما قال الله تعالی فی سورة
بنی اسرائیل یوم ندعوا کل اناس بامامهم روزی که بخوانیم هر گروهی از مردمان بپیشوایان ایشان از امیر المومنین
علیه السلام روایت که در آن روز هر قومی طلب خوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بدیشان و از حضرت صادق
علیه السلام روایتست که فرمود بدوستان و محبان ما حمد خدای کنید برین نعمت که چون روز قیامت
باشد هر قومی را بدان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل
المتین امیر المومنین و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را واین کلمه را سه بار تکرار فرمود و بعد از آن گفت بخدای
کعبه که شما را ببهشت برند و قوله تعالی فی سورة الجاثیة ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون وتری
کل امة جاثیة کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ
ما کنتم تعملون معنی آنکه در روزی که قائم شود قیامت در آن روز زیانکار شوند تباهکاران که مشرکانند و ببینی
تو ای محمد در آن روز هر گروهی را بزانو در آمده بهیئت نشستن خصوم نزد قاضی و مومنان و کافران از هیبت
آن روز بدین هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند و روایت در خلاصة المنهج که در قیامت ساعتی باشد که آن
مقدار هزار سال باشد از سالهای اینجهان همه خلق در آن ساعت بزانو افتاده باشند و پیغمبر نفسی نفسی گویند و ابن
عباس جاثیه را بمعنی مجتمعه تفسیر کرده یعنی در آن روز ببینی هر گروهی را فراهم آمده و قتاده نیز گفته که معنی آنست که در
آن روز اهل ملل جماعت جماعت باشند و علی بن ابراهیم گفته جاثیه ای علی رکبها یعنی می بینی هر گروهی را بحالت جلوس بزانوها
خود از غایت دهشت و هیبت آن روز هر گروهی در آن روز خوانده شوند بکتابی که صحیفه اعمال ایشانست
پس بایشان گویند امروز جزا داده خواهید شد بآنچه بودید که در دار دنیا بجا می‌آوردید از اعمال حسنه و سیئه

م
پنجم اصول خمسه دین
بیان وقوع

م
فمن اوتی کتابه
بیمینه فاولئک
یقرؤون کتابهم
ولا یظلمون
فتیلا

م
پس هر گروه را دعوه شود
نوشته عملها و بیست
داشت پس آنکه روی
خوانند کتاب خود را
از دعوی بهجت و مسرت
نوبتی بعد از نوبتی
در آن نامه عملهای
نیکو بینند در سعیدیه
نشوند در عقوبت خود
عقلا … اندک
که میان انگشتانست
یعنی کمترین چیزی
مقصود در پاداش
ایشان نباشد
صح

اینست کتاب ما یعنی اینست کتابی که کرام الکاتبین بحکم ما او را نوشته‌اند سخن گوید آن کتاب و گواهی دهد بر شما
بر اعمال که کرده اید براستی بدون زیادتی و نقصان مراد آنستکه صحیفهٔ اعمال روشن سازد بر ایشان کردارهای ایشان را
بر وجهی که گویا ناطق است بان در تفسیر لاهیجی است که ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب سعد السعود روایت کرده که
دو فرشته که موکل بر عباداند هر گاه خواهند که در صباح و مسا از آسمان نزول کنند بسوی زمین و اعمال عباد را
الخ برای العین مشاهده نمایند بقید کتابت در آید نزد اسرافیل از روی لوح محفوظ نسخهٔ اعمال و افعال عباد
بدهد و آن نسخه را بدست آن دو فرشته دهد و چون آن دو فرشته صعود کنند بآسمان در صباح و مسا
با ایشان نسخهٔ اعمال که خود دیده و نوشته‌اند اسرافیل او را با نسخهٔ که از روی لوح المحفوظ نوشته بود مقابله
کند و اصلا تفاوت پیدا نشود چنان موافق باشند که گویا این دو فرشته کتاب خود را از روی آن نوشته‌اند
بنابراین معنی انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون اینچنین است که بدرستیکه ما بودیم که امر میکردیم اسرافیل را به
نسخه برداشتن از روی لوح المحفوظ الخ و اگر شما جهل خود را دید تا ظاهر شود که علم الهی جلت عظمته محیط بان افعال است
پیش از ایجاد و در حین و اما کرام الکاتبین نسخه تحصیل علم بر آن اعمال است چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا
علیه السلام از حسین ابن بشار روایت کرده که او گفت که من از حضرت ابو الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم که از حق تعالی
که هنوز واقع نشده آیا خدا میداند آنرا که چه نوع واقع خواهد شد حضرت در جواب فرمودند که هو العالم
بالاشیاء قبل کون الاشیاء قال عز وجل انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون در خلاصة المنهج است الخ موید اینمقام آنست
که مجاهد از رسول خدا روایت کند که اول چیزی که خدا خلق نمود قلم بود و او را از نور آفرید درازی آن پانصد
سال راه آنگه گفت بنویس هر چه خواهد بود یعنی آنچه اسامی جمیع بر و فاجر و همه رطب و یابس و عنوان از امور
که حادث شود تا روز قیامت در لوح ثبت نماید پس این آیه را تلاوت نمود که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
انا کنا نستنسخ الخ بدرستیکه ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشان را مامور نموده بودیم که تا مینوشتند آنچه
میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید چه اشارت باینمقام است ایضا قوله تعالی
فی سورة ق وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ
عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ
مِنْهُ تَحِيدُ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ
هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ مضامین این آیات بنابر تفسیر مفسران آنکه ما هر اینه بتحقیق
آفریدیم ما آدمی را و میدانیم ما آنچه را که وسوسه میکند بان نفس او مع عدد بر وسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم
ما آنچه را که نزد نفس او حاضر است از مکنونات ضمایر و سرائر قلوب و ما نزدیکتریم بسوی ایشان از رگ جان
او و از تقرب ذاتی تقرب بحسب علم خواسته بطریق مجاز زیرا که تقرب بحسب ذات بالذات محال و ممتنع است و مراد
اینست که ما اعلم بحال ایشانیم از حبل ورید که از آن نزدیکتر چیزی نداریند و در مقام بیان قرب حبل الورید
مثل میزنند چنانچه میگویند که الموت ادنی من الورید و اضافه حبل بورید اضافه بیانیست و این اقربیت و علیت

ما با در میان

ما با در میان منقول است یعنی حقیقة معنی آنست که علم او سبحانه اقربیت با او از دل که کردن که جای رجوع است و گویند
حبل الورید متصل بدل و علم خدا بیشم به بنده نزدیکتر است از علم وی بوی و گفته‌اند ما داناتریم بحال وی از کسی
که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی چه در مجرای دده که حبل الورید است از اقرب اجزای نفس انسانیست بوی بس بدین
سخن ایماست بانکه حق سبحانه و تعالی الذات اقرب تو است بوی بس هم چنانکه انسان هر گاه خود را طلب نماید
یابد هم چنین هر گاه که حق را جوید نیز بیابد چنانچه کریمه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ و حدیث قدسی
الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه در نبوات است مخبر باینمعنی الله فبزد محققان در این آیه کالطیف الرابعات
وان اینست که هر گاه کیفیت قرب جان که پیوسته است بتن در نتوانست یافت قرب حق را که پیوسته از جمیع کیفیات
مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرده قرب نی بالا و پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن
است ه وایضا گفته‌اند که قرب حق به بنده بر دو قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته وهو معکم
اینما کنتم اعلانی است بان چنانچه سابقا نیز نکته اینمعنی در توحید محقق شد و دیگری خاص عباد را باشد و نحن
اقرب تعرفیست از آن از اینجهة گویند که معنی آنستکه ما اعلم و قدرت نزدیک تریم با میان از حبل الورید نسبت
با ایشان و این اقربیت ما با میان محقق است تا آن زمان که فرا میگیرند آنچه را که ادا تلفظ در وقت میکنند و دو فرشته
که فرا گیرنده اقوال و اعمال ایشانند در دفتر اعمال ایشان ثبت میدارند بنابر این ترجمه اذ یتلقی المتلقیان
متعلق باقرب گذشته است و میتوانند که متعلق باذکر مقدر باشد یعنی بیاد بیار وقتی را که فرا گیرند دو فرشته
فرا گیرنده اقوال و اعمال انسان در دفتر اعمال می نویسند و محافظت میکنند این کلام مشعر است بانکه او سبحانه
از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده است از اخفای خفیات لیکن تسلط
ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهت حکمتی که مقتضی آنست از زیادتی لطف او سبحانه بر بندگان در اجتناب عوضی
ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات چنانچه میفرماید یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده
اعمال و اقوال اند یکی از ایشان از طرف راست انسان نشسته و دیگری از جانب چپ وی از مبینه مراد بقعید ملازم
یعنی ایشان ملازم انسانند و اصلا جدا نمیشوند از انسان بیرون نمی افکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی را مگر
آنکه آن متلقیان نزد او نگهبانانند حاضر و آماده جمیع الفاظ او در دفتر اعمال او ثبت مینمایند در اصول
کافی نقلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ما من قلب الا وله اذنان علی احدیهما ملک مرشد وعلی الاخری شیطان
مفتن هذا یامره وهذا یزجره الشیطان یامره بالمعاصی والملک یزجره عنها وهو قول الله عز وجل عن الیمین وعن الشمال
قعید یعنی نیست هیچ دلی مگر آنکه مر او را دو گوش باشد بر یکی از آن دو گوش فرشته راه نماینده است و بر دیگری شیطان فتنه
انداز فتنه شیطان امر میکند بمعصیتها و ملک منع میکند او از ارتکاب معاصی و اینست معنی قول خدا تعالی که فرمود
اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن الشمال قعید پس این مقام توهم نشود که از این حدیث معلوم میشود که متلقیان
یکی فرشته و آن دیگری شیطانست و در احادیث متکثره وارد است که مراد از متلقیان دو فرشته کاتب حافظ
اعمال و اقوال خلایق اند زیرا که بنابر احادیث دیگر از حضرت صادق که ایشان بعد مذکور دلی دو گوش است و هیچ

مقدمهٔ سیم از بعضی مجم سوال حشر دین بیان وقوع موقف اول قیامت است خواندن هر جماعتی با امام و با کتابة اعمال ایشان برای حساب

ایمان در دل کوشش خیرات و طاعات را میدهد و شیطان در کوشش دیگر ش بدیها و شبهها و تزلزل در تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بان میکند **لهذا** مراد از فرشته که حضرت در حدیث مذکور فرموده که راه نماینده است بر یکی از آن کوشش دل در مع ایمان باشد که انسان مفطور بانست فطرة باشاره قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها الخ که در مقام خود تحقیق بر پیوسته شد از اینجهة منافاتی با دو فرشته کاتب و حافظ سیئات و حسنات ندارد چنانچه موید اینست حدیثی که مرویست در خلاصة المنهج که حفظ جمعها در فرشته اند دو در روز موکلند و دو در شب **وایضاً** مرویست که امیر المؤمنین از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بدرستیکه جای نشستن دو فرشته تو بهر دو دندانهای پیشین تو است که یکی بر راست است و یکی بر چپ و زبان قلم ایشانست و آب دهن مداد ایشانست و توجه ملاحظه میکوئی آنچه تو بکار نمی آید و فایده نمی رساند و از خدا و ایشان شرم نداری چه خوب نکته ایست در اینمقام که بکار برده است الشیخ المتبحر الشیخ جعفر العتری علیه الرحمة در بین مواعظ خود که این غافل حیف که کاتب گناهانت اجرت کتابت از تو نمیخواهند مگر نه اگر اجرت از تو میگرفتند هر آینه دیگر در آن وقت معلوم میشد دوری چند هزار درهم گناه داری با اینکه در محبت است که پاک کردانید هیچ آنها خود را بطعام حلال از اینجهة است که دهنها محل سکون آن دو فرشته است که نگهبان و نویسنده اعمال شما اند **ونیز** از امام حسین مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و خلوت **وایضاً** در تفسیر لاهجی است که در جوامع الجامع از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که کاتب حسنات بر یمین بنده و کاتب سیئات بر شمال او است و فرشته یمین را مرتبه سلطنت و حکم رانی است بر فرشته شمال و چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده می نویسد و چون گناهی از او ناشی شود بکاتب سیئات گوید منویس شاید که به تسبیح و تهلیل و غیر آن معفو کرد و یا از آن پشیمان شده استغفار کند پس هفت ساعت مانع نوشتن آن شود و بعد از آن یک سیئه برابر او نویسد **وایضاً** در تفسیر قوله تعالی فی سورة الرحمن فیومئذٍ لا یسأل عن ذنبه انس و لا جان و قال الرضا علیه السلام انه قال فیومئذٍ لا یسأل منکم عن ذنبه انس و لا جان ان من اعتقد الحق ثم اذنب و لم یتب فی الدنیا عذب علیه فی البرزخ و یخرج یوم القیمة و لیس له ذنب یسأل عنه و مفاد این حدیث شریف آنکه میفرماید بدرستیکه کسیکه اعتقاد بحق کند و ائمه هدی را خلیفه و امام شناسد پس مرتکب گناهی گردد و توبه نکند در دنیا عذابی که بجهة میشود برای او در قبر و از آن گناه خلاص میشود و بیرون میاید در روز قیامت حالکونیکه او را گناهی نباشد که تا از آنجهة از او سوال کنند لیکن اینجا معلوم میشود که از گناهان سوال نمیکنند زیرا که یا بواسطهٔ توبه در دنیا مغفور از گناه میشود مؤمنین و یا بواسطهٔ عذاب قبر و برزخ خالص خواهند شد و اما از چیزیکه سوال کرده خواهند شد همانا بقا در ولایت ائمه هدی علیهم السلام سوال کرده شود چنانچه حق تعالی فرموده فی سورة الحجر فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون چنانکه بیان آن بعضی سابقاً در ضمن طریقه سیم از حصر علت خلق متحقق شد که اینکه بر دو تولای الهی نسبت بعباد خود دال بر طریقه صفت فضل است بر رابطهٔ شرعیت کو اطفا در جهت عدل که مفضل احتیاط باشد بطریق و اسطه بودن میان شرعیت و شرایط صفت عدالت تا منقوض نیست از رابطهٔ شرعیت در اطفا در جهت صفت عدل حاصل نمیشود از

(حاشیه:) هم قرینی از این معنی خبری است صحیح مروی شرح علل الشرایع از حضرت رضا علیه السلام در جواب سایلی از علت وجوب سلام در نماز ذکر فرموده از مفادات در اینمقام استکه علت گوید که من گفتم بچه سبب است که اشاره در سلام گفتن بطرف صورت نیست بلکه بجانب یمینی است برای کسیکه گذشته تمام در نماز پیغمبر است برای کسیکه با قوم نماز میخواند فرمود بعلت آنکه جای نشستن دو ملک برای چپ ونداده طرف یمین است پس ملک راست بیک انگشت دهن سمت راست است و نماز گذار سلام بر او میکند تا نماز او را در صحیفه خود برای او بثبت نماید الخ و در خلاصه از امام حسین ع

انتهاست

اینجاست که در تفسیر لاهجی نقلاً عن مجمع البیان و در تفسیر خلاصة المنهج از انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون بنده از بندگان مؤمن فوت شود آن دو فرشته گویند که ای پروردگار بندهٔ تو فلان فوت شده و قبض روح او فرموده پس بکجا رویم و بچه کار مشغول شویم خطاب آید که آسمان مملو از ملائکه من اند که عبادت من میکنند و همچنین زمین مملو است از مخلوقات من که همه اطاعت من میکنند بروید بر سر قبر آن بندهٔ متوفای من تسبیح و تکبیر و تهلیل من بجا آورید و ثواب آنرا در صحایف اعمال آن بنده مؤمن ثبت کنید تا روز قیامت پس از اینجا معلوم است که این دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ و بیاید بحق مرگ با مرحله تیم که در سست و راست است و جانت سکرت الموت بالحق که کتب الهی ناطق بانست و با نبیا زبان مبعوث ذلک ما کنت منه تحید این مرگ آن چیزیست که بودی تو در زمان حیات از آن میل میکردی و میگریختی و میترسیدی و مکروه میداشتی و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید دمیده شود در صور گویند ذلک اشاره است بنفخی که در نفخ صور میشود چه هر فعل متضمن مصدر خود است و معنا فهذه وقت ای وقت ذلک النفخ یوم الوعید یعنی وقت این نفخ در وز تحقق وعید است یعنی روز تحقق آن عذابها نیست که خدا بتو بزبان پیغمبر خود دادم از آن تخویف میفرمود و میترسانید تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز مستعد شوند و جائت کل نفس معها سائق و شهید و بیاید در این روز در عرصه حشر حالکونیکه باشد با آن نفس راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب برساند و گواهی دهنده که گواهی دهد بر حسنات افعال و سیئات اعمال او از ام سلمه منقولست که او گفت من از رسول الله شنیدم که فرمود مراد از سائق در این آیه ملک و مراد از شهید علی بن ابیطالب و فی نهج البلاغة المکرم و کل نفس معها سائق و شهید سائق یسوقها الی محشرها و شاهد یشهد علیها بعملها و در تم لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید هر آینه بتحقیق بودی تو در دنیا در بیخبری از این روز آخرت پس بر داشتیم از پیش دیده تو پرده غفلت تو تا امور معاد را که شنیده بودی معاینه مشاهده نمائی پس دیده امروز بسبب دفع حجاب تیز است در دیدن آنچه غیبی بود از احوال معاد و قال قرینه هذا ما لدی عتید و گوید در آن روز همنشین او یعنی فرشته که در دنیا بر وی گواه باشد این است که در نزد من مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و گویند مراد از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال بر او مسلط بوده کقوله نقیض له شیطاناً فهو له قرین یعنی شیطان مر او را یعنی اشاره باو کرده با ملائکه گوید که این چیزیست که نزد من است یعنی در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده برای دوزخ و این قول نقلاً از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست **وایضاً** در تفسیر لاهجی است که در مجمع البیان و جوامع الجامع آورده که مروی از ائمه هدی علیهم السلام است که مراد از قرین فرشته که در دنیا با بنده میباشد و گواه اعمال و اقوال او است و گفته اند بنابر تفسیر این چنین است که آن فرشته بپروردگار خود گوید که اینست آنچه آماده و مکتوبست نزد من و بعد از این از آنجا بحق ثم خطاب بسائق و شهید یعنی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرسد که القیا فی جهنم کل کفار عنید مناع للخیر معتد مریب بیفکنید در دوزخ هر کافر معاند دین خود را بسیار منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال خود را از حقوق

(حاشیه:) هم گویند مراد از نفخ مردمان هم زنده شوند و از قبور بیرون آیند و حال آنکه گویند باشد که این نفخ در روز قیامت است

واجب دیدن کلمه از نصوص الهی را شک آورند در وحدانیت واحد حقیقی عزّ و جلّ را در تفسیر لاهیجی است که در جمیع البیان
از ابو سعید خدری نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی
مرا و علی را گوید القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا فی الجنة من احبکما و ذلک قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید
و علی بن ابراهیم گفته که این القیا فی جهنم کل کفار عنید کلام و مخاطبه با پیغمبر و با مرتضی علی علیه السلام است و از ابن
که حضرت صادق علیه السلام فرموده علی قسیم الجنة و النار و عن علی علیه السلام فی تفسیر قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی اذا جمع الناس یوم القیمة فی صعید واحد کنت انا و انت
یومئذ فی یمین العرش ثم یقول تبارک و تعالی لی و لک القیا من ابغضکما و کذبکما فی النار یعنی حضرت امیر علیه السلام
در بیان این آیه که علما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمودند که چون حق تعالی جمع
کند مردما را در صحرای قیامت در زمین واحد باشیم ما و تو در آن روز در طرف راست عرش پس حق تعالی در آن وقت
حق تعالی خطاب کند مرا و ترا و گوید بیندازید در آتش دوزخ کسی را که در دنیا دشمن شما بود و تکذیب شما میکرد و ایضا
در انکار این است که حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیث طویلی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده
که در روز حشر و نشر دو فرشته یکی خازن جنت و دیگری خازن نار که نام اول رضوان و اسم ثانی مالک است
نزد من آیند و گویند که ما مامور از جانب پروردگار شده‌ایم که مفاتیح جنت و نار را بتو بسپاریم و من بعلی
بجا آورده شکر نعمتهای گویم که آن مفاتیح را برادرم علی بسپارید و ایشان آن مفاتیح را بعلی بن ابیطالب بسپرده
برگردند و بعد از این علی بر کنار جهنم آید و در این وقت جهنم فریاد بر آورد که یا علی از برگذر که نور تو التهاب مرا
خاموش کرد پس علی بجهنم گوید که این شخص را که در دنیا دوست من بود بگذار و این شخص را که با من عداوت میورزید
بگیر و در آنروز جهنم چنان اطاعت علی کند که یکی از غلامان شما اطاعت شما نکند و از اینجهت است که علی قسیم کننده
جنت و نار است که قوله تعالی الذی جعل مع الله الها آخر فالقیاه فی العذاب الشدید یعنی آنچنان شخصی که گردانیده یعنی شریک ساخته
با خدای بحق خدای دیگر را پس در افکنید او را در عذاب سخت در خلاصة المنهج مرویست که در کشف الغمه منکور است
که حارث همدانی که از جمله محبان امیر المومنین علیه السلام بود با اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آنحضرت آمدند و حارث
شکسته بیماری عصا را در بغل جوید بخود پیچیده و در حالت سستی عصا او در دست گرفته خود را در زمین کشید حضرت چون وی را
با آن حالت بدید فرمود ای حارث خود را چه گونه می یابی گفت یا امیر المومنین باین حال رسیده‌ام و الجام تعیلک امد
و مع ذلک مخاصمه اصحاب دیگر مرا دل‌آزار ساخته حضرت فرمود که مخاصمه اصحاب در چه بابت حارث گفت در باب
محبت و دشمنی و عداوت کردن با تو چه بعضی مبغض قالی اند و برخی مفرط غالی و جماعتی متردد و متشکل پس در آنکه
بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستند میل بعداوت کنند حضرت فرمود که ای حارث کلام اهل اختصام امیر المومنین و
آنچه من بتو میگویم فرا گیر و عمل کن بدانکه شیعه من کسانی اند که بر حد وسط اند باید که غالی پای از پایه بفرط محبت
پایین نهاده با ایشان راجع شود و قالی از عداوت در گذشته خود را با ایشان رساند حارث گفت برادرین کشف
این معنی فرما تا ما را بصیرتی در این امر حاصل شود آنحضرت فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که دین حق بر حال

قالی: دشمن دارنده

غالی: کسانی از حد در گذرنده

شناخته نمی‌شود

شناخته نمی‌شود بلکه با نیحق و علامت بیقین معلوم میگردد پس حق را بشناس تا با اهل حق مهتدی شوی چه یقین
حق احسن کلام است و مظهر اسرار کننده در دار ملک علام و من تو را بحق ارشاد میکنم پس اعوان خود را در باب
و اصحاب خود را که معقول ذکیه را بنما از آن خبر ده و بدانکه من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق وحی
چه من تصدیق رسول کرده‌ام در حینی که روح در جسد آدم نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت اول کسی ام
که تصدیق وی نمودم پس من اول بابی اعتبار که اول حالیکه آدم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت
خاتم بودم و تصدیق وی نمودم و احرم باین وجه که من اخلص خلفای وی و ولی و وصی و وارث و صاحب نجوی
و سر وی بمن داده اند ام کتاب و فصل خطاب و علم قرآن او هزار مفتاح علوم در ضمائر من بودیعه نهاده اند
که هر مفتاحی از آن مفتاح هزار باب بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و موید شده ام با در لک لیلة القدر
و بآن دانا شده و قدر آن را در یافته ام و این صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریه طاهره من مادام
که لیل و نهار باقی باشند و من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد ممات است و نزد
صراط و نزد مقاسمه جهات پس سید که یا امیر المومنین مقاسمه چه چیز است فرمود مقاسمه تقسیم بندگان است از
برای بهشت و دوزخ و در آن روز باتش خطاب خواهم کرد که این از تو عرض مرسان که دوست من است و این را
بگیر که دشمن من است پس دست حارث بگرفت و فرمود دست ترا گرفته ام بدان طریق که رسول خدا دست مرا
گرفته بود وقتی که شکایت حاسدان و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول خدا فرمود که ای علی چون
روز قیامت شود من معتصم شوم بعروة وثقی و بحبل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریا او زنم
و تو اعتصام نمائی بحبل متین من و ذریه مطهره تو تمسک نمایند بحبل متین تو و شیعیان شما بایشان تمسک
نمایند بحبل متین و ذریه تو و اهل بیت پیغمبر پس طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این پندها را
نیک محافظت نمای قطره‌ایست از بحار معانیکه از انبیا بحارث بعد از استماع این مقال شادمان و مسرور
گشت و از نزد آنحضرت برخواست و گفت هیچ باک ندارم که بمرگ رسم و یا مرگ بمن رسد و شیخ بهائی که از اصحاب کبار امام جعفر
صادق علیه السلام است در این باب چند بیت گفته که اول آن اینست ه قول علی لحارث عجب ه کم ثم اعجوبة له حملا
یا حار همدان من یمت یرنی ه من مومن او منافق قبلا ه و مضمون این ابیات اینست که قول حضرت امیر المومنین
امری غریب و عجیب است که خطاب بحارث همدانی کرده و گفت ای حارث هر که بمیرد مرا ببیند خواه مومن باشد و خواه
منافق او مرا معاینا ببیند و من او را بچشم شناسم و بنام و اسم او را بشناسم پس میترس از لغزیدن پای و بدان و بشنو که
در حینی که تو را باز دارند در موقف حساب که اصلا بنزدیک او مکرو تو چه حبل متین او بحبل متین وصی رسول خدا
متصل است پس ظاهر است که بعد از تامل در این اخبار صحیحه اعتقاد را بحبل الله و ولای اهل بیت متصل
و متکی ساختن و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زدن تا بسبب آن بدرجه اعلی جنان رسید و از
آخرت خلاص شود و ایمن گردد نیز که خطاب الهی است فی سورة یس که انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا
و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین بدرستیکه ما زنده گردانیم مردگان را در روز جزا و بنویسیم آنچه را که

مقصد سیم از بیست و پنجم اصول حقه در بیان وقوع موقف اول قیامت است که الله هر جماعتی را
با امام و کتابه اعمال حساب ایشان

بچشم فرستاده اند از علمای خوب و بد و مینویسیم اثرهای ایشان را یعنی اعمال صالحه و طالحه ایشان را که میباشند
از اعمال سنتی و طریقه بدعتی که بعد از ایشان خواهند بود و بآن اقتدا خواهند کرد اما آثار حسنه صالحه
مثل علمیست که تعلیم ان کرده باشند یا کتابی که در معالم دین تصنیف نموده باشند و یا مسجدی که در راه خدا
بنا کرده باشند و اما آثار طالحه علمیست که بعمل آن از آن ضرر رسد و همچنین است بدیل ذکر حق تعالی
بملاهی و بما لا یعنی و ما شابهها و همچنین و از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در کتاب ظاهر و آشکار برای ملئکه
که آن لوح محفوظ است زیرا که از آن کتاب اعمال عباد و غیر آن بر ملائکه ظاهر میگردد در تفسیر لاهیجی مذکور است
که در معانی الاخبار از حضرت امام حسین علیه السلم روایت کرده که چون این آیت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل
گردید ابو بکر و عمر از مجلس برخواستند از حضرت پرسیدند که امام مبین تورات است حضرت فرمود نه گفتند
انجیل است حضرت فرمود نه گفتند قرآن است حضرت فرمود نه در این اثنا متوجه شدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
متوجه شد حضرت فرمود که اینست آن امام مبین که حق تعالی احصاء علم کل شیء در او کرده علی بن ابرهیم
در تفسیر خود اورده که قال علی علیه السلم انا والله الامام المبین ابین الحق من الباطل ورثته من رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی بخدا قسم که منم امام مبین که بیان میکنم و جدا میکنم حق را از باطل و این علم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بوراثت بمن رسیده و ایضاً قوله تعالی فی سورة الغاشیه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم میفرماید بدرستیکه
بسوی ماست یعنی بسوی جزای ماست بازگشتن ایشان پس بدرستیکه بر ماست حساب افعال و اعمال ایشان
در روز حشر و گفته اند که ذکر این آیت بجهت دفع تحزن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است بر کفر ایشان
یعنی نفس خود را خوش دار و صبر کن بر افعال و اعمال ایشان اگرچه با تو عناد میورزند و تکذیب تو کنند و انکار
تو نمایند بواسطه آنکه مرجع و حساب ایشان با ماست و جزا و سزای ایشان را ما بر وجه احسن خواهیم داد و فی تفسیر
لاهیجی نقلا عن الحجة الفقیه فی زیارة الجامعة لجمیع الائمة صلوات الله علیهم المنقولة عن محمد بن علی الجواد علیهما السلم
و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال الینا الصراط و المیزان
و حساب شیعتنا و ایضا در روضه کافی از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که آنحضرت جابر بن یزید جعفی را خطاب
ساخته فرمودند که ای جابر وقتی که قیامت قایم گردد حق تعالی جمع کند خلایق اولین و آخرین را برای تمیز میان
باطل و حق و بجهت فیصل خصومات و هر یک از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلم را حله
خضرا و حله دیگر یعنی جامه سبز و جامه سرخ بپوشانند که نور و ضیاء آن حله ها از مشرق تا مغرب را فرو گیرد
پس بخوانند ما را و بما رجوع کنند حساب خلایق را فنحن والله ندخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و ایضا
در آن کتاب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که در ضمن حدیث طویلی فرموده و الی عذاب اهل النار و الی ایاب
الخلق جمیعا و انا المآب الذی یؤل الیه کل شیء بعد الفناء و الی حساب الخلق جمیعا مجملا مفاد از این مقام مخفی نماند
که بنا بر این احادیث قول حق سبحانه و تعالی که فرموده ان الینا ایابهم باین تقدیر خواهد بود که ان الی اولیائنا ایابهم
ایابهم و ثم ان علینا حسابهم نیز باین تقدیر خواهد بود که ثم ان علی اولیائنا حسابهم چنانچه مشهور است که پادشاه

عظیم الشان

عظیم الشان امری که بسیار کار ایشان تمشیت آن میدهند بخود نسبت کنند و ایراد ضمیر جمع در الینا و علینا مؤید
این تقریر است الله اعلم پس هم چنین است امر تمشیت این بزرگواران مر امور بندگان را که نسبت بخدا ایتعم است و ایضا
که ایشان حجاب اند میان بنده و خدا ایتعم لهذا وسیله با ایشان طلب قرب و سبب رستگاری است در امور دنیا
و آخرت برای عباد چنانچه میفرماید خدا ایتعم فی سورة المائده که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة
و جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون یعنی در خلاصة المنهج مرویست که انس بن مالک روایت کند از رسول خدا صلی الله
که وسیله حجابیست میان بنده و خدا ایتعم و آن علی بن ابیطالب است چون بنده بان توسل کند مقصود حاصل و بدل بجهت رساند
و کنایه است لعلکم در آیات افاده ترجی میکند بجهت دفع غرور اهل غرور میفرماید لعلکم یعنی شاید که شما رستگار
شوید بسبب این اعمال که فعل طاعات و ترک معاصی است تا اهل طاعت بطاعت خود مغرور نشوند و جزم به نجات خود
که منشاء بجاه است با عدم تساوی خوف در مقابل آن نداشته باشند حال که در این زمان اهل عقیدت معصیت
میکنند و یقین دارند که بان نجات مییابند و هرچه او طاعتها میگویند از او وسیله نجات میدانند با آنکه خداوند
وسیله نجات را در پیروی و اطاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم که حجاب اند میان بنده و خدا قرار داده و بیعت
با ایشان را در گردن بندگان تا روز قیامت چون نامه اعمال لازم کرده چنانچه در تجدید وفای بعهد ایشان
عرض میکنیم که اللهم هذه بیعة لهم فی عنقی الی یوم القیامة خدایا این بیعتیست برای او در گردن من تا روز قیامت
چه کنایه است این بیعت با ایشان در قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن
کتابهم و لا یظلمون فتیلا و ایضا که فرموده فی سورة بنی اسرائیل ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
فرموده یعنی گوش را سؤال میکنند از انچه شنیده است و چشم را سؤال میکنند از انچه دیده است و دل را از انچه
اعتقاد کرده است کنایه از حقیقت ولایت باشد که سؤال از گوش و چشم و دل چنانچه مرویست در کتاب حق الیقین
که در بصائر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا فرمود که من اول کسی ام که بر خدا داخل میشوم در قیامت
پس میآیند بنزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و ایضا
مؤید اینست قوله تعالی فی سورة التکاثر ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم پس هر آینه پرسیده خواهید شد در روز قیامت
بحق تعالی از نعمتهائیکه خدا ایتعم بشما داده این تفسیر با ظاهر است و انچه از احادیث اهل بیت علیهم السلم مستفاد
میگردد اینستکه مراد از نعیم که در قیامت از آن سؤال میکنند ولایت امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم
و علیهم چنانچه در خلاصة المنهج از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم روایت کرده که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین است
که تمامت نعمت باو است و بیان آن از این آیت است که اتممت علیکم نعمتی و در تفسیر کافی مرویست که در بیان معانی که نعیم محمد
صلی الله علیه و آله است و هر که از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمتیست بزرگ از خدا ایتعم که بر ثقلین سپاس
داری این نعمت است فرض عین و ایضا در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده که چون قائلین نزد حضرت صادق
علیه السلم گفتند که مراد از نعیم در این آیت طعام لذیذ و آب سرد و خواب خوش است حضرت در غضب شده فرمودند که حق تعالی
سؤال از این چیزها که به بندگان خود تفضل کرده نخواهد نمود و منت بر ایشان نخواهد گذاشت زیرا که امتنان بانعام

فقره زیارت حضرت صاحب الامر هر روز جمعه که مستحبست و

در حق الیقین مذکور است که چنانچه روایت کرده است که حضرت صادق در تفسیر این فرموده

مقدمهٔ سیم از نتیجهٔ پنجم اصول خمسه دین بیان وقوع موقف اول قیامت استخوانندن هر جماعتی را با امام و کتابت اعمال ایشان برای حساب

نسبت بمخلوقین قبیح است تا بخالق چه رسد و عبارت حدیث چنین است که ان الله عز و جل لا یسئل عباده عما یتفضل علیهم به
ولا یمن بذلک علیهم والامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقین فکیف یضاف الی الخالق عز و جل ما لا یرضی و بعد از این
فرموده‌اند که ولکن النعیم حبنا اهل البیت و موالاتنا یسئل الله عنه بعد التوحید والنبوه و در این باب احادیث متکثره
الورود است که جای توهم و اشکال در این معنی و مقام نیست لهذا بنا بر مقدمهٔ مسطوره از دلایل آیات و اخبار مذبوره بر
فطن لبیب روشن خواهد شد که مراد از نامهٔ کتابت اعمال و سؤال از آن و الزام انحساب آن گنهکار(؟) از جمیع طوق
در گردن خلایق است که خداوند اخبار از آن فرموده در سورهٔ بنی اسرائیل وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ
لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا همانا الزام اعمال امور بنگانست
در دامر ولایت محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین که امت مامورند در دنیا بنعمت بیعت ایشان و در قیام
این بیعت طوق است بر گردن ایشان زیرا که ولایت ایشان مظهر ولایت مطلقهٔ کبریائی و در بوبیت الهی است
و ثمره و نتیجه و غرض از ارادهٔ حصر علت خلقت او سبحانه ایشانرا علت غایت و لباس هستی و وجود ممکنات بواسطه
قامت قابلیت ایشان که خلع خلعت لولاک لما خلقت الافلاک میباشد لباس هستی پوشانیده است و در
روز اخذ میثاق الست بربکم که نصب دلایل ربوبیت خود سبحانه کرده ایضا نصب دلایل ولایت ایشانرا از
خلایق بطریق عهد و میثاق فرا گرفته است و در عالم تکلیف دنیویه بصریح قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون ولایت ایشانرا نیز قرین ولایت مطلقه خود نصب الایل نموده
و باشاره قوله ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله الخ دوستی و محبت خلایق نسبت بخود پیروی و متابعت
ایشانرا علامت آورده و متابعت و پیروی ایشانرا نیز کنایه بدوستی و محبت خود نسبت بخلایق فرموده که و یغفر
لکم ذنوبکم والله غفور رحیم چه بعد از این آیه فرموده قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فان الله لا یحب
الکافرین چنانچه بیان و تحقیق این معانی در تحقیق مراتب نبوت و ولایت محقق شد علیک بمقام مذکور لهذا بنا
بر مفهوم این مقام یافته و دانسته هر ذی عقول خواهد شد که مراد از نامهٔ اعمال هر ادمی خواه مؤمن و خواه کافر که اقرار
کرده است خداوند او را در گردن آن بعضی حیث عمل بنده لازم اوست و از او جدا نمیشود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنکه
حساب از او کرده شود و بیرون آورد او سبحانه برای هر ادمی در روز رستخیز بعد از آن کتاب را باز کشاده چنانچه
مرویست در خلاصة المنهج که در تبیان آورده اند که چون ادمی در حیات باشد نامهٔ او کشاده باشد و بران
اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد از ادم بپیچند و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و
گویند بخوان نامه کردار نوشته خود را و در آن روز آدمیان همه خواننده باشند و خطاب بهر یک رسد
که نامهٔ خود را بخوان بس است نفس تو امروز بر تو حساب و شمار کننده یعنی خود به بین که چه کرده و مستحق چه
نوع پاداشی در حدیث امده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امر فرمودند تا اعمال خود را در پیش نظر در نگذارند تا هنگ
تدبیر کرده و چون فرصت داری بر سیئات تائب شو و در حسنات بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا
مجال تلافی نخواهد بود کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم
مَّشْكُورًا

مَّشْكُورًا كُلًّا نُّمِدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا یعنی آنکه هر که باشد از روی خست همت خواهنده این جهانی
شتابنده یعنی لذت و نعمت او را بشتاب بدانیم مر او را در دنیا یعنی بتعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را آنچه خواهیم برای
انکسیکه خواهیم از طالبان دنیا پس اماده کنیم برای او در دوزخ را که واصل در دوزخ شود در حالتیکه نکوهیده
باشد رانده شده از رحمت خدای و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت را و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال
نیکو در طلب بهشت آنچه سعی او باشد که آن عمل است باوامر و باز ایستادنست از نواهی و حال آنکه سعی
کننده مؤمن باشد ایمان صحیح خالی از شایبهٔ شرک پس آن گروه که طالب آخرتند و بایمان ساعی عمل خیر هست
شتافتن ایشان قبول و پسندیده نزدیک خدا اینهم هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبا
مدد کنیم بر وجه مصلحت آن گروه را بمقدار کفایت و آن گروه بمقدار همت یعنی هیچ کدام را محروم نکردانیم از عطای خدا
تو و نیست عطاء پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا و در آخرت از مؤمن بنگر ای
بصیرت که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی ادمیانرا بر بعضی دیگر از ایشان یا تفضیل دادیم بعضی را
که جویای عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالبان دنیا اند بر وجه تحلیه و هر اینه سرای آخرت بزرگتر است
از روی درجها و مرتبها و بزرگتر بوجه افزونی فضا در یعنی تفاوت در آخرت زیرا که تفاوت بهشت
بدرجات است و از درجه تا درجه برتر از آسمان و زمین است و تفاوت در دوزخ بدرکات است و از درکه
تا درکه برتر از آسمان تا زمین خلاصه بیان نکته تضمین آیات مذکوره کنایه باشد بر اعتبار تو بخیص و دستوری
تخییر و اختیار از ملاحظه طریقه صفت عدل در ظهور فیض رحمت مر ایشانرا عموما بعضی که طالب دنیا و شتابنده
بسوی او بیند بر وجه مصلحت آن گروه را بمقدار کفایت بتعجیل بدهد مال و متاع دنیا را با ایشان و محروم از عطای الهی نشد
و اما ده است برای ایشان در آخرت در دوزخ باین وجه لقوله تعالی فی سورة التوبه يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا
جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ در روزیکه گرم کرده شود باین
وجه که فرو دمند در آتش را که سخت گرم گشته باشد بران گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بدان گنجهای
طلا و نقره پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا کره بران زده اند و پهلوهای ایشان که از اهل ان فقیر کرده
و پشتهای ایشان که بر درویشان کرده اند و گویند بایشان که اینست آنچه گنج نهاده بودید برای منفعت نفسها
خود لهو و عین مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب شدید پس بچشید و بال آنچه بودید که ذخیره میکردید او را
در خلاصة المنهج است که ثوبان روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که چون این آیه فرود آمد گفت هلاک باد زر
و نقره و این لفظ را سه بار تکرار کرد اصحاب از این سخن بسیار پریشان خاطر شدند و گفتند یا رسول الله
ما کدام مال اخذ کنیم و پیشه سر خود سازیم که عاقبت آن محمود باشد مذموم فرمود دل شکر کننده و زبان ذکر
کرده و زنی و تمام دهد بر دین یعنی ذخیره که و بال بر آن متفرع نباشد اعمال صالح است پس عاقل متدین آنست
که اگر دیگران اخذ زینت و مال کنند او اخذ ذخیرهٔ اعمال کند و اگر دیگران کنوز اعمال فانیه جویند او در روز

بامتی جویند زیرا که فرموده چو بینکان عقبا انکروه را عقبا دهمت ایشان ثم درعطا دهیم و طالبان دنیا را از
روی مصلحت مدد دعطا کنیم لهذا حدیث حاسبوا قبل ان تحاسبوا دال بر این مقام ومعنی باشد محاسبه نفس اعمال
کرده تدارک باید کوشید تا فرصت است که فردا مجال تلافی آن نخواهد بود وهمین اراده آخرت وسعی در آنست که
خدا و ندا در دستور بران داده که وهو مؤمن و حال انکه سعی کننده مؤمن باشد ایمان صحیح خالی از شائبه
شرک کنایه بانکه قبول ولایت ولی او وسجانه و پیروی و اطاعت فرمان او که مظهر ولایت مطلقه کبریا است و بر تبیان
[وصار بقول] داشته باشد زیرا که چنانچه علت غائی باشد مظهر ولایت مطلقه نیز باشد در دستوری امور آخرت از انجمله
کرا نرا وسیله و علت و سانند بنکه او سبحانه وارد اثر نتیجه غرض از خلقت آن مرآت کامل فنوع شمس او کند بر ما اخذ ایشخی
[ما بین هذا و بینه] چنانچه مرآت لازمه اخذ نتیجه ضوء شمس باشد بر ما خذ آن هم چنین پیغمبر و اوصیاء او حجاب باشند میان حق امور
آخرت که سر حقیقت ومهاب ظهور رحمت است بر ما خذ خلایق که ما تخت رحمتند لهذا آن انجما و از ین جهت لازم
باشد بر عباد را قبول ولایت و محبت و پیروی و اطاعت ایشان را در انجمله وسیله و علت تسبیب باشد بر عباد
بان فیض حق که مقتضی اراده الهی است از حصر علت خلقت ایشان که بدون تمسک بولایت او ظهور سر نتیجه
در آخرت از فیض رحمت که غرض علت مترتب است بر خلق دا ممتنع و محال باشد بعنوان سر نتیجه ظهور وجود
او انخطاب لولاک لما خلقت الافلاک که اکر بواسطه وجود ظهور آنجناب نبود خلقت افلاک وما تحت آن
محل ظهور وجود نبود بر بیانی که در اثبات نبوت انبیاء محقق و پیغمبر شد بر تو معلوم و محقق شود
که لازمه عدل الهی است از عدل صفت عدل که آنجناب که علت غائی است مرمخلوقات را انکه در همه عوالم
تربیت کرا لازمه عالم نفس است از ضا در اول و اخذ یوم الست و عالم ارواح و عالم طینت و عالم طبیعت
و تکلیف و عالم موت و تبعه برزخ و بینهما و عالم بعث و نشور و موقف و تبعه آن از وقوع حساب و کتاب
اعمال و میزان و صراط و غیر ذلک تا ایشان هر یک بحسب حال و کسب اعمال خود در مقر خود قرار دهد
کما قال الله تعالی فی سورة هود فمنهم شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین
فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید واما الذین سعدوا ففی الجنة
خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ لهذا یکی از وقایع موقف
یوم قیامت عرض اعمال و محاسبه و مجازات خلایق است باشاره قوله فی سورة الحاقه یومئذ تعرضون
لا تخفی منکم خافیة فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه
از این جهت لازم افتاده مرطریقه صفت عدل را در قوله تعالی که یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه
فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا باشد زیرا که از وضع موضع ضمیر قوله تعالی فی سورة الواقعه واصحاب
الیمین ما اصحاب الیمین مفهوم است انکه قال علی بن ابراهیم الیمین امیر المؤمنین واصحاب الیمین اصحابه و شیعته
تسمیه اهل بهشت باصحاب یمین واصحاب یمین باشاره است بر اینکه نامه اعمال ایشان بدست راست ایشانست
و یا بر اینکه ایشان سوی بانوار الهی و متقی اند بضیاء دنیا و چنانچه در آیه ذکر واقع شده که نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم

بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم میبرد نور ایمان ایشان در
پیش رو ایشان و بجانبهای راست ایشان در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از نور
مؤمنین ائمه ایشانند که در قیامت در پیش ایشان و در دست راست ایشان میروند تا فرود آورند
ایشان را در منزلهای ایشان در بهشت و میکویند مرتبه باد شما را امروز بهشتها است که میرود از زیر قصور
و اشجار آن جویهای آب حالا کوئیکه جا وید باشید در آن این مرتبه بهشت و دخول در آن است رستکاری
بزرک وایضا فی تفسیر منکور نقلا عن کتاب الفضائل عن ابی خالد الکابلی قال قال ابو جعفر علیه السلام فی قوله یسعی نورهم بین
ایدیهم و بایمانهم ائمة المؤمنین یوم القیمة یسعی بین یدی المؤمنین وبایمانهم حتی ینزلوهم منازل اهل الجنة ونیز
نقلا در فضائل از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که او کفت روزی من در خدمت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله بودم در ینوقت آنحضرت متوجه علی مرتضی علیه السلام شده فرمودند که ای ابو الحسن جبرئیل
که فرشته بود بعم حضرت امین کفت که ای رسول خدا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که اینست جبرئیل
که خبر میدهد مرا از جانب خدا تعالی که قد اعطی شیعتک ومحبیک سبع خصال الرفق عند الموت والانس
عند الوحشة والنور عند الظلمة والامن عند الفزع والقسط عند المیزان والجواز علی الصراط ودخول الجنة قبل
سائر الناس نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یعنی بتحقیق که عطا کرده خدا تعالی پیروان تو ودوستان ترا هفت
خصلت یکی قبض روح بو فق و آسانی در وقت مردن دوم ادام یافتن تو در وحشت و اضطراب سیوم نور
نزد تاریکی قیامت چهارم ایمنی نزد فزع وخوف پنجم عدالت عدل نزد میزان اعمال ششم کذشتن بر پل صراط
هفتم داخل شدن در بهشت پیش از همه مردمان و حق تعالی اشارت کرده بنوری که در ظلمات آیات قیامت
با ایشان عطا نموده بقول حق که یسعی نورهم بین ایدیهم وبعد از ذکر مؤمنین ومؤمنات بیان منافقین و منافقات
میکند و میفرماید یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا
ورائکم فالتمسوا نورا الخ یعنی انکه یاد کن روزیرا که کویند مردان منافق و زنان منافقه مرجماعتی که در
دنیا ایمان آورده بودند نظر کنید بسوی ما و کویند بعضی انظرونا بفتح همزه و قطع و کسر خوانده اند مشتق از انظار
و چون مؤمنین برحمت تمام بطرف جنت روند منافقین و منافقات با ایشان کویند که انتظار کشید تا انکه
اقتباس کنیم و بکیریم روشنی از نور شما و چون منافقان طلب اقتباس نور از مؤمنین کنند کفته شود
مر ایشانرا یعنی مؤمنین با ملائکه بطریق استهزا با ایشان کویند که بر کردید بعقب خود یعنی بر کردید بسوی
دنیا پس بجوئید روشنی را بتحصیل معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه و ایشان رجوع بعقب
خود کنند فضرب بینهم بسور له باب پس زده شود میان ایشان و میان مؤمنین دیواری که باشد
مر آن دیوار را دری تا مؤمنین که بعضا از مؤمنین سابق میآیند از آن در در بهشت در آیند زیرا که
مراتب مؤمنین متفاوتست بعضی سابقین اند و بعضی لاحقین باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب
اندرون آن سور یا اندرون آن باب که مکان مؤمنین است در آن رحمتست بجهت آنکه آن قریبست

مقدمهٔ سیم از بخش پنجم اصول خمسهٔ دین بیان وقوع موقف اول قیامتست خواندن هر جماعتی را بامام و کتابت اعمال ایشان برای حساب

و مفاد چنان که جای منافقان و منافقات است از جهت انحطاط بیت بواسطهٔ انکار امر نور میلک آتش دوزخ است
و منافقات چون از پس نگرند خود را در عذاب ببینند بنادی‌شان یُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ
وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ یعنی بخوانند مؤمنان را از درای سور آیا نبودیم ما با شما در دنیا که طاعت میکردیم
گویند مؤمنان که آری در ظاهر با ما بودید ولیکن شما در محنت و هلاک افکندید نفسهای خود را بسبب
نفاق و ارتکاب معاصی و انتظار مصائب و حوادث میکشیدید بر مؤمنین و شک آوردید در نبوت
پیغمبر و وصایت وصی او و بفریفت شما را آرزوهای دنیوی تا آنکه از اجل و اهوال عقبی غافل شدید
حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ تا وقتیکه امر محکم خدا ایشان بقبض روح شما و فریب داد شما را بخدا ابلیس شیطان
فریبنده الحاصل از وضع موضع ضمیر آیات مذکوره معلوم و محقق شد که تسمیهٔ اهل بهشت باصحاب میمنه و اصحاب
یمین اشاره است بر اینکه نامهٔ اعمال ایشان را بدست راست ایشان است که از آیهٔ مسطوره یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ
مذکور شد که مضمون آن اینست که در این روز عرض کرده شوید بخدا ایشان برای محاسبه و هیچ ذات پنهان نماند
بر خدا ایشان از شما و از کردار شما هیچ پوشیده پس اما آنکس که داده شود نامهٔ اعمال او بدست راست او و او
در آن اعمال خوب خود را مشاهده کند پس گوید از روی خوشحالی گویند اسم فعل جمع است که خذوا است
ای خذوا کتابی اقرءوا کتابیه یعنی بگیرید کتاب اعمال مرا و بخوانید آنرا بنا بر این هاؤم اقرءوا تنازع دارند در
کتابیه و ها کتابیه مانند ها حسابیه و مالیه برای سکت است بدرستیکه من بیقین دانستم در دنیا آنکه
من ملاقات کننده ام و بیننده ام حساب خود را یعنی دانستم که مرا در آخرت بعد از اعطاء حیات حساب خواهد
کرد بنا بر این مأمور را بجا آورده ام و منهی را مرتکب نشدم در حدیث آمده که ان الظن ظنان ظن شک و ظن
یقین فما کان من امر المعاد من الظن فهو ظن یقین و ما کان من امر الدنیا فهو ظن شک و در تفسیر لاهیجی مرویست
که سلمان رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که داخل بهشت نمیشود احدی مگر بجواز
که عبارتش اینست بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة عالیة قطوفها دانیة
در اشاره قوله تعالی فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة و خادمان بهشت گویند که کلوا و اشربوا
هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة بخورید و بیاشامید از میوهای بهشت و شربتهای بهشت خوردنی و آشامیدنی
گوارنده بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالحه در روزهای گذشته یعنی در روزهای دنیا و اما من اوتی
کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک
عنی سلطانیه و اما آنکه داده شود نامهٔ اعمال او بدست چپ او و بر قبح اعمال خود مطلع گردد پس گوید از [illegible]
ایکاش که داده نشدی بمن کاش که نخواندمی نامهٔ اعمال بدعمل و کاش که امروز ندانستمی که چه چیز است حساب من ایکاش که
آن موت اولی بودی حکم کننده بفنای ابدی من که دیگر هرگز زنده نشدمی و این شدت و هول از این روز فزع نکشیدمی
از من عذاب را مال من که در دنیا فراهم آورده بودم چنانچه علی بن ابراهیم گفته یعنی مال الذی جمعته بود و گذشت
از من و برطرف شد تسلط که مرا نسبت بمردمان بود یا تاب بود گذشت از من حجت من چنانچه علی بن ابراهیم گفته تفریع کرده

وبعد از این حکم فرمایند بخادمان دوزخ بدین سان که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ
ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ بگیرید او را پس ببندید دست و پای او را بغل در آورید پس بدارید بدوزخ جهنم بدارید او را پس در
زنجیری که طول آن هفتاد گز باشد پس در آورید او را در آن زنجیر و به بندید او را بدان زنجیر بحیثیتیکه حرکت
نتواند کرد گفته‌اند تقدیم سلسله مانند تقدیم جحیم اشاره است بر اهتمام بذکر انواع تخصیص بعین عذابها و کلمه
ثم بواسطهٔ تفاوت مابین العذابین است و در تفسیر مجمع عن الصادق علیه السلام لو ان حلقة واحدة من السلسلة التی
طولها سبعون ذراعا وضعت علی الدنیا لذابت الدنیا من حرها یعنی اگر یک حلقه این سلسله که طول آن
هفتاد گز است وضع کرده شود بر دنیا هر آینه گداخته شود دنیا از حرارت آن حلقه و حضرت علیه السلام کان معویه
صاحب السلسلة و کان فرعون هذه الامة و ایضا نقلا در بصائر الدرجات از حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمودند که روزی من در عقب پدر بزرگوار خود بودم و آنحضرت بر استری سوار بود و
آن استر رم خورد در آن وقت شیخی پیدا شد که در گردن او زنجیری بود و شخصی سر زنجیر را بر داشته او را
میکشید و از صدای زنجیر استر حضرت رم خورده پس آن شخص گفت یا علی بن الحسین اسقنی و آن شخص که زنجیر
او را میکشید گفت لا تسقه لا سقاه الله و بعد از این حضرت فرمودند که و کان الشیخ معویه از این حدیث
معلوم شد که مراد از رجل که در حدیث دیگر است از ابی عبدالله قال بینا انا و ابی متوجهان الی مکة و ابی قد تقدمنی
فی موضع یقال له ضجنان اذ جاء رجل فی عنقه سلسلة یجرها فقال الی اسقنی اسقنی فصاح بی ابی لا تسقه لا سقاه الله
و رجل یتبعه حتی جذب بسلسلته و طرحه فی اسفل درک من النار معویه است چنانچه نیز علی بن ابراهیم روایت
کرده که آیه و اما من اوتی کتابه بشماله در حق دشمنان معویه نازل شده پس از اینها محقق شد که اصحاب یمین
امیرالمؤمنین و اصحاب شیعیان او است و اصحاب شمال دشمنان او است از معویه و امثال او من تبع او که انفعال
از خواندن و ستاندن نامهٔ اعمال خود دارند بواسطهٔ معصوم را نمیدانند در موقفات وقوع پس هر نفسی
با آنچه کسب کرده مرهونست نزد خدا تعالی یعنی هر نفسی بعمل خود ماخوذ است و خلاصی از آن ندارد مگر یاران دست راست
که ایشان بکسب مرهون و مواخذ نیستند بجهت آنکه ایشان اعمال صالحه نفس خود را از رهن بر آورده اند چنانچه
راهن باداء حق رهن خود را بر آورده کما قال الله تعالی فی سورة المدثر کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین
در تتمهٔ حدیث محمد بن فضیل است که از حضرت امام موسی الکاظم معنی آیه لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر که مضمون
بر اینه مذکور است پرسید و حضرت فرمود معنی اینست که من تقدم الی ولایتنا اخر عن سقر و من تأخر عنا تقدم الی
سقر یعنی هر کس پیشی گیرد بقبول ولایت ما از سقر متأخر گردد و هرگز داخل آن نشود و از آن نجات یابد و هر کس
پس افتد از ما و قبول ولایت ما آنکه سبقت گیرد بسقر و هیچ از ایشان داخل نشود پس حاصل کلام آنکه متقدم
بولایت لازم دارد تأخر از دوزخ را و تأخر از ولایت لازم دارد تقدم بر دوزخ را و آنکه امام علیه السلام بعد از
خواندن الا اصحاب الیمین فرمودند هم والله شیعتنا ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده که الیمین
امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعه اصحاب یمین شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام‌اند بخوشحالی بسبب قبول ولایت

و اهل جهنم از ایشان می‌پرسند چنانچه حق تعالی بعد از بیان احوال ایشان فرموده الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین و ظاهر این آیهٔ شریفه دلالت دارد بر اینکه کفار مخاطبند بفروع و گفته‌اند که مراد از صلوة مأخوذ از مصلین صلوة مفروضه است چنانچه در تأویل این اخبار کثیره بر این معنی وارد شده که ذکر آنها خوف تطویل است و پوشیده نماند که از احادیث بیان باطن این آیه میکند و یک آیه را محتملات که بواطن بسیار باشد موجب نکی ان معنی که گفته‌ایم اینست که مراد از لم نک من المصلین اینست که ما نبودیم از جملهٔ تابعان و پیروان ائمهٔ هدی که ایشان سابق و پیشرو ما بودند چنانچه حق تعالی در باب ایشان میفرماید که والسابقون السابقون اولئک المقربون آیا نمی‌بینی که میدانی در ان اسبی را که از پی اسب دیگر و در عقب در میدان اسبان دونده بنابرین از مصلین تابعین توان خواست پس از لم نک من المصلین این معنی را خواسته که لم نک من اتباع السابقین چه از احادیث اهل عصمت سلام الله علیهم اجمعین ایضاً مستفاد میشود که مراد از سابقون انبیا و اوصیا و خلص اصحاب ایشانند در تفسیر لاهیجی آورده که در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که در زمان خلافت عثمان روزی که مهاجر و انصار در مسجد جمع بودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ایشان را بخدا قسم که آیا شما نشنیدید وقتی که تحقیقی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از آیهٔ والسابقون السابقون سؤال کردند آنحضرت در جواب او فرمودند که انزلها الله تعالی فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل انبیاء الله و رسله و علی بن ابیطالب وصیی افضل الاوصیاء بعد از اینکه حضرت ایشان از انجمع را دادند همه اقرار کردند که ما این حدیث را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شنیدیم اما اکثری طریق بغی دارند اما پیش گفته از اصحاب بیشمار شنیدند و در احادیث منکر و اول بوده است که زرارة بن اعین و ابو بصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویه عجلی که از خلص اصحاب صادقین علیهما السلام اند داخل در ما صدقات آیهٔ والسابقون السابقون اند و قوله تعالی اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین الخ آن گروه سابقین نزدیک کرده‌شدگان اند بسوی رحمت خدا ایشان در جنات مشتمل بانواع نعمت و کرامت و این سابقان که متصفند باین صفات سمو مکانت که مقتضی خبر میدهد از ایشان گروهی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم سابقه از آدم تا حضرت خاتم و گروهی اندک از پسینیان یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله چنانچه در مقام خود معلوم نیست موجب در تفسیر لاهیجی آورده که در مجمع البیان در تفسیر السابقون میفرماید که و عن ابی جعفر علیه السلام قال السابقون اربعة ابن آدم المقتول و سابق امة موسی و هو مؤمن آل فرعون و سابق امة عیسی و هو حبیب النجار و السابق فی امة محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام و نیز در ذیل حدیث دیگر قریب باین حدیث که مراد از قلیل من الآخرین علی بن ابیطالب است علیه السلام و ایضاً در خلاصة المنهج است که اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس بن مالک که انس گفت من از رسول خدا شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابیطالب را باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مرانت و شیعتک الی الجنة یا علی بگذر تو با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت آنحضرت خود بیرون نیاید نمیدارد

مراد از سؤال در روز قیامت بوقت محاسبهٔ اعمال از نعمتها یکی بنده ایشان بیفکان منشور کرامة فرموده است نعمة ولایة است

چندان نور دیا بیکه اهل بهشت از ان متحیر فرومانند و بیا نشکرا او از سابقانت و مقتضم از علو رفعت و سمو مکانت ایشان خبر میدهد که اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین و هو المطلوب است از اینجا روشن شود معنی و حقیقت قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم عن تفسیر علی بن ابراهیم قال الصادق علیه السلام کل امة یحاسبها امام زمانها و یعرف الائمة اولیائهم و اعدائهم بسیماهم و ایضاً قال علیه السلام ان الی اولیائنا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و ایضاً فی الکافی و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و ایضاً قوله علیه السلام یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم ائمة المؤمنین یوم القیمة تسعی بین یدی المؤمنین و بایمانهم حتی ینزلونهم منازل اهل الجنة و ایضاً قوله تعالی ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فائده ایشان علیهم السلام مراد از قوله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم قال علیه السلام و لکن النعیم حبنا اهل البیت و ولایتنا یسأل الله عنه بعد التوحید و النبوة چنانچه دال برین است قوله تعالی و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة از اینجا که علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که مراد از نعمت ظاهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنچه آنحضرت آورده از معرفة الله و توحید و غیر ذلک و نعمت باطنه دوستی ما اهل بیت بنوست و ایضاً بهمین معنی دلالت کند قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ایضاً همین نعمت است که میفرماید و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که نحن هم یعنی ما اهل این آیه ما این مخصوص است بما و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخدا یکی که جان من در دست قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرموده که و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و اینها فرقهٔ امامیه‌اند که طایفه حقند بدلیل حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق حاصل مضمون روایت اینست که حضرت رسالت متمسکین و تابعین اهل بیت را تشبیه بکشتی نوح فرموده که همچنانکه هرکه در زمان طوفان داخل کشتی نوح گردید از آسیب خوف و مخافت مهلکات یافت همچنین هرکه متوسل بحضرات طاهرین شد اطاعت امر و نهی و متابعت قول و فعل ایشان نماید ناجی و رستگار بوده از دریای بی‌منتهای عذاب نار و غضب ایزد کار دمصون و محفوظ گردد که قوله یوم ندعوا کل اناس بامامهم شاهد صدق است بر مدعا چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت است که خوشحال شما ای شیعیان محبان ما محمد خدا عز و جل گفته که چون روز قیامت باشد هر قومی را بلابان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا میبریم و شما پناه بما میبرید پس کجا میبرند شما را گفتیم که بخدا بسوی بهشت بخدا سوگند رب کعبه که شما را بهشت میبرند حاصل کلام تأویل اینکه در این احادیث شریفه وارد شده انطباق تمام با آیه کریمه مسطوره غایت وضوح دارد بر تعبیر مثل اسرار او منا سک حج بیت الله الحرام که تعظیم شعائر الله و مبنابر تعبیر و منع موضع آیات و احادیث و حکمت و تنهیب و ادراک بقوله و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق هانا بلعله مراد ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که در عالم شهود و نمونهٔ پیشوائی بعد ایشانست در موقف حساب قیامت بقوله یوم ندعوا کل اناس بامامهم چنانکه در خبر است

در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هرگاه احدی از شما حج کند باید که ختم کند حج خود را بزیارت ما زیرا
که این از تمام حج است و احادیث بقریب این مضمون که دال بر مطلب است بسیار است علیک فی مقام المذکور اینست
یکوجه از سر اعمال حج که اتیان بآن اعظم ارکان دین مبین است و شمهٔ چند ازینها اینست که امر حضرت رب العالمین بزیارت خانه
بیت الله و ترک آن از فعل یهود و نصاری محسوب است زیرا که مناسک و کارهای اعمال حج
مستلزم ظهور سر ولایت است و اثبات توحید بمعجز و ترک آن کفر ثابت
او قصد خانه کعبه را اعمال حج بقوله ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا هانا سر ولایت و اثبات توحید کرده است فرموده که ومن کفر فان الله
غنی عن العالمین اینست که از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مراد بقوله ثم نحشره یوم القیمة اعمی
واجب شود ما را نکند حتی تمام در روز قیامت ایشان را کور محشور سازند تتمه حدیث حضرت صادق علیه السلام است و مراد
از ومن اعرض عن ذکری که در صحابه مذکوره اعراض از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است که یعنی اعمی البصر فی الاخرة اعمی
القلب فی الدنیا عن ولایة امیر المؤمنین علیه السلام لهذا هرچند اتیان بمناسک و کارهای حج مستلزم ظهور سر
ولایت موجب استکمال عامل را هم چنین عدم اتیان بمناسک حج مستلزم خفای سر ولایت و موجب
کوری دلست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که شر العمی عمی القلب یعنی بدترین کوری کوری دلست و نیز از آنحضرت
مرویست که اعمی العمی عمی القلب یعنی کورترین کوری کوری دلست زیرا که قلب امام و پیشوای و امر فرمای باعضا و جوارح
انسانست و اعضا شک کنند در چیزی و شک را باطل کند و یقین را جزم نماید پس کوری
قلب باعث تعطیل امور اعضا و جوارح است از جزم یقین و سبب شک است و معرفت امام
مبین ازینجهت مصداق حدیث من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة باشد و ایضا از اینجا دانسته خواهد شد
تارک حج که در حدیث آمده که هر که حج بر او واجب شود و حج نکند با وجود منافقی محشور شود زیرا که
شک علت کفر کافر است از دین اسلام کقوله فی سورة هود وانهم لفی شک منه مریب و فی سورة ص
بل هم فی شک من ذکری بل لما یذوقوا عذاب و کذلک باعث عدم قبول ولایت باشد
چنانچه دال بر این جمیع آیات و احادیث کثیره است خلاصه کلام اتیان بمناسک و کارهای حج علت
بر معرفت اسرار ولایت و موقف قیامت است لهذا اعظم طریق معرفت بمقام ولایت که در عالم تکلیف و موقف حساب
یوم ندعوا کل اناس بامامهم بمناسک حج کیفیت امور معروف
با اهل حاج بدان ایدک الله که مقام ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین در عالم تکلیف است که
مقتضای حجت اظهار دعوت و فضل حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرموده است که لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد
باشارهٔ آنکه شرف المکان بشرف اهله چنانچه در مقام خود مذکور است و در مقام ولایت ائمه دین فرموده است که
و والد و ما ولد روایت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد
باقی ائمه هدی علیهم السلام لهذا فرموده در سورة التین و هذا البلد الامین و قسم باین شهر

بیان سر مناسک حج که اتیان بآن اعظم ارکان دین مبین است و ترک آن از فعل یهود و نصاری علت
فی سوره طه
اعمی فرموده که
در تفسیر نحشره یوم القیمة اعمی فرموده
مقام ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم

ودر تفسیر

وفی تفسیر اللاهیجی فی کتاب المفضل عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک
وتعالی اختار من البلدان اربعة فقال تعالی والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین فالتین المدینة
والزیتون بیت المقدس وطور سینین الکوفة وهذا البلد الامین مکة وفی تفسیر علی بن ابراهیم التین رسول الله
صلی الله علیه و آله والزیتون امیر المؤمنین علیه السلام وطور سینین الحسن والحسین وهذا البلد الامین الائمة علیهم السلام ایضا
واگر کان البلاد و منازل فی بلادیه مقام ولایت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و شهرها و جای
در شهرهای الهی است که بعد از قبول ولایت ایشان داخل بلاد که شعائر الله و نشانهای دین و عبادت
خلایق از امکان قبول مقام ولایت ایشان اسباب و نشانهای عبادت است وفی الجامع
ما اسبابا الیه و اعلاما لعباده لهذا قبول ولایت ایشان علیهم السلام هانا دخول در شهرهای امان
که متضمن برکات است
از بلای
جوع و گرسنگی باشد وکذلک ولایت محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین کما قال الله
فی سورة البلد فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة الخ
در تفسیر لاهیجی فی اصول الکافی عن ابان بن تغلب عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قلت جعلت فداک قوله فلا اقتحم العقبة قال من اکرمه الله بولایتنا فقد جاز العقبة ونحن تلک العقبة التی من
اقتحمها نجا قال فسکت فقال لی فهلا افیدک حرفا خیر لک من الدنیا وما فیها قلت بلی جعلت فداک قال
قوله فک رقبة ثم قال الناس کلهم عبید النار غیرک واصحابک فان الله فک رقابکم من النار بولایتنا اهل
البیت یعنی ابان بن تغلب روایت کرده که من بحضرت صادق علیه السلام گفتم قربانت شوم آیت فلا اقتحم العقبة
چه معنی وارد آنحضرت فرمود کسیکه حقتعالی او را گرامی داشته بولایت ما ائمه معصومین پس بتحقیق او
گذشته از عقبه و ما ائیم آن عقبه که هر که در میان آن در آید نجات دنیا و آخرت یابد پس معنی فلا اقتحم
العقبة اینست که در دنیا در ولایت ما و قبول ولایت ما اگر چنین
ابان گفت بعد از این حدیث امام علیه السلام ساعتی ساکت شدند و پس از سکوت فرمودند که میخواهی که ترا
خبر کنم بحرفی که الحق بهتر باشد از دنیا و آنچه در آنست گفتم آری قربانت شوم فرمود این قول حقتعالی
که فرموده فک رقبة و بعد از این گفت که همه مردمان در عقبه آتش جهنم اند
صاحبان خود غیر تو ای ابان و مصاحبان تو که اعتقاد بولایت ما دارند پس بدرستیکه حقتعالی رها
کرد شما را از آتش جهنم باستظهار دوستی ما اهل بیت رسالت و ولایت وفی روایة علی بن ابراهیم العقبة
الائمة علیهم السلام من صعدها فک رقبته من النار ثم و تخلیص او اطعام فی یوم
ذی مسغبة گفته اند که هر کار عقبه اطعام ولایت ائمه هدی علیهم السلام
پس بنابر این اطعام زیرا که قبول ولایت

اعظم طریق معرفت در بیشتر پنجم اصول خمسه دین در سلوک مقام ولایت محمد و آل محمد نسبت بسایر خلق الله
چه در عالم تکلیف چه در عالم قیامت خصوصاً بعد یوم ندعوا کل اناس بامامهم خاتمه استدلال بوقوع کیفیت
مناسک حج را امور متعلقه بآنست

کران نیز موجب حیات ابدانست اجمالاً در آمدن در ولایت این بزرگواران و قبول ولایت ایشان کردن برای حیات
نفوس همه در عهد و عقد بیعت و میثاقی است در کردن خلایق از یوم الست بربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و الائمة الهادین
ائمتکم که تجدید این عهد را در هر صباح با حضرت صاحب الزمان بجای میاورند که اللهم انی اجدد له فی هذا الیوم و فی کل یوم
عهداً و عقداً و بیعة له فی عنقی الی قوله اللهم هذه بیعة له فی عنقی الی یوم القیمة لهذا عهد و عقد و بیعت ولایت
این بزرگواران کردن بمنزله در کردن عباد که هدایت ایشان را در عالم تکلیف بر اطاعت امر
خدا بنمایم که غایت خلقت ایشانست و نفع میکند از برای ایشان در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است
هم چنانکه در کتاب عیون الحیات از ابن بابویه علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از آبای کرام
او روایت کرده است که رسول خدا فرمود که محبت من و اهلبیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها
عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنگامیکه نامها بدست […]
بیاید و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را میسنجند و نزد صراط و بنقل روایت کرده است از […]
همدانی که در خدمت امیرالمومنین علیه السلام رفتم پرسید که چه چیز ترا باینجا آورده گفتم محبت تو یا امیرالمومنین
فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم بلی والله ای امیرالمومنین فرمود که وقتیکه جان بگلو میرسد مرا خواهی دید
چنانکه میخواهی و چون بر پل صراط آئی خواهی دید که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست من است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و چنان
مرا خواهی دید که متعرض کردی الحاصل احادیث کثیره بدین مضمون وارد است و لا تحصی […]
عذر از اعتذار ذکر آنها نیست و لحذف کل این اجمال مناسبت کافی است برای اهل معرفت و بصیرت با اینکه تاویلات که
در این احادیث شریفه وارد شده انطباق آنها برای انکشاف سر ولایت بمناسک حج بیان آن غایت وضوح دارد
انجمعا تعیین چه اعمال و افعال و کیفیات ظاهره مناسک عنوان باطن و سر ولایت و عنوان مقام ولایت ایشانست
در هفت موطن از اهوال عظیم از حین موت الی آخر صراط بطریق مذکور وهو المطلوب پس هرگاه مطالب مسطوره بر تو هویدا
و معلوم شد پس بدانکه مصداق بمقام کشف ذات است از حجاج بیت الله که قطع طریق کرده باشند از نجف اشرف
تبوک بلده جبل نه طریق دیگر اگرچه طریقه در اینها متعدده دیگر آثار اسرار ولایت و عنوان نیابت از آنها هویدا
لیکن نه بطریق بلده جبل که بواسطه […] بجاز یا […] امیر جبل از اهل حاج کیفیت خاصی است در آن
مکان هم چون عنوان آیات و اخبار ماثوره نوشته شد چه از حیث اجتماع خلایق در موقف عقبه حساب نفرات ایشان که
هر گروه و جمله از حجاج بر جمله داران و پیشوایان ایشان تبعیت و ضبط مینمایند و ایشان در کمال […]
امنیت در بالای شتر و محمل جمع میکنند و حساب ایشان با جمله داران ایشانست و ایضا و جواب نسبت بطایفه
و اشخاصی است که ایشان در اول مرتبه بنظر بصیرت ملاحظه جمله دار معروف را کرده باشند در حمل و دفتر باشند
و حق او را کما ینبغی پرداخته کرده باشند و الا اگر بغضاضی در دادن حق جمله دار کرده باشند که نقض عهد نموده
باشند من حیث الزاد و گاهی بجا عقبه بین جمله دار و آنها را داخل جمع خارج نمایند ایشان متحیر و سرگردان در آن
عقبه بحال خود مشغول که آنها را احتیاج باشند و ابرام و مبالغه ایشان در طلبیدن زاد اهل حاج را کلال و ملال

بهم رسانند

الی یوم القیمة — در بیعت که باید

حدیث محبت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم در هفت موطن نفع میکند

بیان کیفیت احوال حاج در عقبه هولناک حساب و تعلق و کرفتن خواه از ایشان که با جمله دار ایشانست

بقیه آن

بهم رسانند و از اینجهة در باره این جماعت فرموده قوله تعالی فی سورة البقرة و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون — نموده
یا اولی الالباب هم چنانکه طایفه و اشخاصی که از اهل حاج بدون بصیرت و ملاحظه حال جمله دار در حمل جمله دار بطال غیر
معروف بجهة از طریق حج بیت الله در آمده باشند مخصوصاً حق ایشان را کما ینبغی […] در معرض تلف در آمده باشند
پس درین حال نه قادر بر دادن حق جمله داران و شتران ایشانست و نه قادر بر رسانیدن و جفا و در کردن ایشانست
از صوت خالات امیر جبل نه […] باشد […] انجام کارهای دیگر از اینجهة خود را از نظر ایشان مخفی داشته
و راه کریز را اختیار نماید و ایشان را بدین مثل خود بیچاره و سرگردان نماید از یکطرف جمال حق کرایه از ایشان مطالبه
نماید و ایشان را پیاده کرد اند و از یکطرف ایشان خود را بیک حساب و جهه وقت پیمان […] محال اینکه تا در
جان بنا شند و از عهده حساب بطریق صواب بیرون نیایند و در آن تحیر بپایه و متحیر و قلب ایشان شکسته
و متزلزل باشد اشخاصی که از روی هوا و هوس بدون تکالیف ما کمال ایشان بشرع انور خود در طریق — و در آمدن در حمل جمله دار معروف
مناسک حج گذاشته اند و در آنجا بی بضاعت و بی زاد و اهل مانده اند و نه جمله داری که ایشان را از عقبه حساب
بگذراند و نه استمداد از حالیکه ایشان خود حساب بفتوا میدانند از اینجهة ایشان نیز متحیر و قلب ایشان شکسته و متزلزل
کرایا عاقبت امر بکجا انجامد هم چنانکه ایضا نسبت بجمله داران نیز جاری است در حالیکه حالهای ایشان ترسان است — معروف
و هم شان از ان است که حجاج ناید تعقبی و کر خلاصی خود باشند بلکه فکر و هم شان در خلاصی حمل شان باشد
حیثیت الملات محمل شان که خلاص با اینکه مبادا باشند صاحبان تقصیر نسبت بایشان و مصداق بایشان و ای
آید که باعث نقصان افعال و منکوبی افزونیهای افعال کارهای علماء باشد پس از اینجهة ترسان باشد
و هم شان از دیگران نایبی در خلاصی عاملین خود باشند چنانچه ایضا و مطالب مذکوره متعلق باین تماما
بالبدیهه نیز یکسان از حجاج بیت الله که از سمت جبل قطع طریق کرده باشند و بنظر بصیرت ملاحظه عنوان ظاهر
نموده باشند بعنوان الظاهر عنوان الباطن فی عنوان باطن امر برده باشند که هانا آنکه نیز امور مناسک — اشتمال
حج جمله اموری باشند مظاهر اسرار ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و آنچه ذکر بارها کرده شده اند از
تبلیغ رسالت علیه بار کرده شده اند امت از اطاعت و متابعت ایشان چنانچه اشاره بآن ایضا قوله تعالی در حق پیغمبر
خود فی سورة النور قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی
الرسول الا البلاغ المبین خلاصه آنست که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تبلیغ شرایع است و بر امت اطاعت او لهذا الحجاج
با اوصیاء او که اولی الامرند مراتب را حاملین تبلیغ شرایع و احکام او باشند و امت حامل اطاعت و متابعت باشند
کقوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس هر که از بندگان قبول ولایت و اطاعت امر ایشان را استقبال
علیهم اجمعین نمود در حمل ایشان در آمده است و خود را برمنزل مقصود رسانیده است هم چنانچه علی بن ابراهیم
رحمه الله گوید که طریق ائمه انام است علیهم السلام که از راه طالب برمنزل مقصود رسانیده […] بعذاب الیم برهانی
کقوله و انک لتهدی الی صراط مستقیم با الیم مقامات لهذا تمثیل طریق جمله دار معروف تبیان مذکوره هانا امر حج
معنونه باشد از اناره طریقه ائمه اطهار علیهم السلام نسبت بحاملین اطاعت ایشان علیهم السلام در مواطن هفتگانه شان

اعظم طریق معرفت در بعضی از نجم امور غیبی مر سلوک مقام ولایت محمد و آل محمد نسبت با یمین الا
چه در عالم تکلیف چه در عالم قیامت حساب یوم ندعوا کل اناس بامامهم هاانا استدلال بر وقوع کیفیت
[illegible] و امور متعلقه بر امانت

هم چنانچه این

الذکر وکذلک هر که از بعضکان خلفا متعلق ولایت ایشان را نخود و در حمل اطاعت ایشان علیهم السلام در دنیا در هر دو ابر
متن مقصود خود نشاینده است در بعضا با الیم گرفتار شده است هم چنان اشخاص از اهل حاج که در حمل حمل را در غیر معرفی
بعضا ب گرفتار است و نجات با رو در شوار است انچنانچه حمل را میکنند در ما نجات برای تحقیت نیز کم او ختو
باید محمل حمل را معروف باشد [illegible] باشد حمل انکه [illegible] بغیر حق حمل را وی که استعداد آن
قابلیت آن نبود انچه تم بیان [illegible] است بر نفس خود و بر غیر خود [illegible] مصداق قوله تعالی انا عرضنا الامانة علی
السموات والارض الی قوله وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا و این حمل امانت را که اراده ولایت و اطاعت است
بغیر حق حملت [illegible] نیست که لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات چون اقل [illegible] و ثالث
در مختصر اول و ثانی العاقل یکفیه الاشاره این خلاصه و حقه اسرار در حقایق حج که در صحیفه بلاغ جبل [illegible]
وایضا از جمله اسرار باطنیه حج که باید انسان متنبه باشد از انها امور چند است از کیفیت دخول قبر و مظالم
برزخ و در محشر تا ملاقات حضرت [illegible] انست که علمای علیا [illegible] بیان فرموده اند که امر حج
بقصد حج از وطن خود بیرون رفت بعد مداخل بیابان کردد و کریوها و عقبها را مشاهده کند و در بیابان منزل اورد
باید متذکر کردد بیرون رفتن خود را از دنیا و کرفتاری بکریوهای عالم برزخ و محشر تا ملاقات حضرت داور
و از تنهائی خود یاد تنهائی قبر کند و از تشویش قطاع الطریق و درندکان صحرا یاد دهول موذیات عالم برزخ نماید
و چون بمیقات رسد و جامه احرام بپوشد بفکر پوشیدن کفن افتد و یاد آورد [illegible] که اعدا بکفن خواهند
پیچید و با انجامه محشور خواهد بود [illegible] جامه احرام شبیه بکفن است و چون احرام بست و زبان بلبیک
اللهم لبیک کشود بداند که معنی اینکلام اجابت ندای پروردگار است و اکرچه باید امید وار بقبول لبیک
او باشد اما از رد آن [illegible] خوف باشد و بترسد که مبادا جواب او در رسد که لا لبیک ولا سعدیک پس باید
متردد میان خوف و رجا باشد و از خود و حول خود نومید و بفضل و کرم الهی امید وار باشد بدانکه وقت
لبیک گفتن ابتدای عمل حج است و محل خطر است از اداء [illegible] اجابت امر پروردگار که فرموده است واذن فی الناس
بالحج یاتوک رجالا الخ و از نداء داعی [illegible] تمثیل نفخ صور و برامدن مردم از قبور [illegible]
قیامت ایشان را [illegible] بقوله یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا [illegible]
و پیشوای ایشان که قوله یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه هم چنانکه [illegible]
در وقوع کیفیت عقبه جبل [illegible] است و از [illegible] کیفیت آنکه اهل حاج را در موقف عقبه برای حساب
حمل حمل را دادن و گرفتن [illegible] ایشان اطراف و جوانب [illegible]
خواهند شد از سوء حساب رفتن خود کذا انیه هاانا این عنوان ظاهر امور حج و عنوان باشد عنوان باطن
از وقوع موقف عقبه حساب یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه الخ [illegible]
از مردمان و پیشوایان [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت است که [illegible]
که چون روز قیامت باشد [illegible]
حبل المتین [illegible]

بهشت

بقبران

بهشت ببرند ایضا بهمین معنی دلالت میکند قوله تعالی فی سورة الغاشیة ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم کما فی الدعاء
والی ایاب الخلق الیکم وحسابهم علیکم وفصل الخطاب عندکم الخ وایضا دال بر همین مقاصد قوله تعالی فی سورة الحدید یوم
تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم الخ در تفسیر [illegible]
از جابر بن عبدالله انصاری [illegible] روایت کرده که او گفت روزی من در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
بودم در این وقت آنحضرت متوجه علی بن ابیطالب علیه السلام شده فرمودند که ای ابوالحسن میخواهی که خبر دهم [illegible]
گفتند که آری ای رسول خدا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمودند این جبرئیل [illegible]
قد اعطی شیعتک ومحبیک سبع خصال الرفق عند الموت والانس عند الوحشة والنور عند الظلمة والامن عند الفزع
والقسط عند المیزان والجواز علی الصراط ودخول الجنة قبل سایر الناس نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یعنی بتحقیق که عطا
کرده خدا [illegible] بپیروان و دوستان تو هفت خصلت یکی [illegible] دوم آرام یافتن
در وحشت و اضطراب سیوم روشنائی در تاریکی قیامت چهارم ایمنی از فزع و خوف پنجم عدالت در سنجیدن ترازوی
اعمال ششم گذشتن بر پل صراط هفتم داخل شدن در بهشت پیش از همه مردمان و حقتعالی اشاره بنوری که در ظلمت
[illegible] قیامت با ایشان [illegible] نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم الخ وایضا قوله تعالی فی سورة المذکورة یؤتکم کفلین
من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به الخ در [illegible] کتاب کافی از حضرت صادق روایت کرده که مراد از کفلین امام
حسن و امام حسین است علیهما السلام و مراد از نور [illegible] و علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود [illegible]
و در مناقب ابن شهر آشوب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که کفلین حسنین علیهما السلام اند و نور علی بن ابی
طالب علیه السلام تجعل لکم نورا [illegible] کفلین حسنین علیهما السلام اند هاانا [illegible]
از [illegible] الاسلام [illegible] باشد هذا ایشان علیهما السلام کفلین [illegible] و نور علی بن ابیطالب علیه السلام
ویغفر لکم والله غفور رحیم [illegible] خلاصه [illegible]
که عالم [illegible] و امور معقوله [illegible] عالم جسمانی [illegible]
مقصود [illegible]
عنوان الباطن [illegible] هم چنانکه از تذکره امور [illegible] عنوان مقام
ولایت ایشان مطابق ایات مسطوره [illegible] هم چنین ازکیفیت وقوع اهل حاج [illegible]
[illegible]
واین راست [illegible] ایضا بهمین معنی دلالت قوله تعالی فی سورة لقمان یا ایها الناس اتقوا ربکم
واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق هم چنین که [illegible]
حساب [illegible]
[illegible]
[illegible]

عدم افاده

٩٣٦

اعظم طریق بینش پنجم اصول شهر دین در معرفت مقام ولایت حق و امام الخلق به سلوک ایشان نسبت به الحق
در عالم تکلیف و عالم قیامت در موقف حساب یوم نفعو کل اناس بامامهم هانا استدلال بر وقوع کیفیت
شناسائی واموره متعلقه بانست

واما افعال بکه نگاه داشته میشود برای حساب کسانی باشند از اشخاص نجحه وهشیه که به نیابت دیگری استطاعت
نجحه پیدا کرده باشند واین جا مقر **ایضا** بعد از سابقین بی حساب واسوه خواطر بکنند **زیرا** که اعضا و جوارح و تجلی
در سوق شهادت بصدق ادعای بجلیه نیست هنچه حسن ظاهر ایشان کاشف از ملکه است که ایشان بر این ادعا — قول ایشان
صادق اند **خلاصه** بهمین نمونه و مثال دلالت کند کیفیت موقف محاسبه یوم الحساب کقوله تعالی فی سورة الواقعه
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین **الی** قوله تعالی واصحاب الیمین
ما اصحاب الیمین از بجاست قوله تعالی یوم نری المؤمنین یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم **مخفی** نیست تاویل که در مقام حق در مذکور و مشاهد
به صدق متقیا باشند علیک فی مقام الملکوت **الحاصل** تحبیر از سر نکته فعل نجحه و هشیه واسوه دیگر او افکار شتی
احسا به فتق در موقف جبل کنایه باشد بر سار و چنین **کنایه اول** انستکه اعمال و افعال ایشان بطریق مذکور
در عالم تکلیف نمونه باشد مر سایر مکلفین را که بعد فوق طریق شریعت غرا عمل کرده باشند باعث بر اسوه دیگر — در موقف قیامت
ایشانست انحسا به فتق **من جمله** واضح بودن است بقسمت که بجهت حکمت ومصلحت الهی است که فرموده فی سورة
الزخرف نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة
ربک خیر مما یجمعون **وایضا** فعل ایشان مژده بجنوبیان راست که ساعی لا یستعجون عنها ولا یبغون دره
انتظار ندارند که وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور سابقوا الی مغفرة من ربکم وبشارة تمکن ستانی **ایضا**
که وسعت وجنة عرضها کعرض السماء والارض اغوش اشتیاق کشوده طریق ارزومندی پیماید **نظم** باب
شود بجهان تو مکن لب تهت کشربت تو مهیا است از شراب طهور **وایضا** فعل نجحه وهشیه واسوه دیگر او
در موقف حساب در دفتر جبل **کنایه** باشد بر تحقق فعل نایب در امور نیابت برای منوب عنه که در شرع انور مقرر
شده است مثل نیابت در صدقات وحج بیت الله وصوم وصلوة وامثال ذلک که در مقام خود معنون است و تماما
مستوجب ثواب برای نایب ومنوب عنه میشود و عجب هر یک سعی خود است و نفعت با ایشان میرسد بقوله تعالی فی سورة النجم
وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی **وایضا** فعل مخالفین نسبت به اعمال
نجحه وهشیه که بحسن سیرت واحسان وگذشت با ایشان سلوک مینمایند ومطالبه خاصه از ایشان عکس
واز انجا باسوه دیگر کنند استنادا و این اجمال و مفتاح اساس معرفت با بمقال **هانا** دلیلست بر حسن فطرت
مسلمین ابتدائی حضرات مخالفین **زیرا** که حسن سیرت واحسان انسانی در نفوس وابدان ایشان بنحوی خود
موجود و حادث نشده بلکه صنعت افعال از نفوس وابدان وجود ایشان در عالم کون و شهادت نتیجه ایشان
رشحات فوق التمام والکاملیت افعال و حسن فضائل واجبیتهم وازجمله متممات خلقت وجود ایشانست **چه** که هم
که جمیع موجودات ممکنه معلول واجبیتهم باشند خواه بواسطه و خواه بیواسطه انکه بواسطه است افعال عباد است **واما**
انکه بیواسطه باشد افعال واجبیتهم است در امور تکوینی من حیث الخلقة وارسال الرسل وانزال الکتب وامثال ذلک
واوست علت العلل جمیع علل وصدور افعال معلول بواسطه مستند باوست لذا نتیجه ایشان را مفطور بفطرت اسلام
نموده و مجبول باو باشند و حسن فضائل ایشان رشحات است از رشحات فوق التمام والکاملیت واجبیتهم واز متممات خلقت

عذابیم ست

بقیه ان

٩٣٧

عذابیم است پس چون افعال عباد بواسطه مستند باو سبحانه باشد فطرة ایشان را مفطور بفطرة الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله فرموده وفرموده فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر — فی سورة هود
وایضا از بجاست ظهور خصلت نیک فطرتی از عموم ناس اعم از انکه از اهل اسلام ومخالف باشد ویا از اهل
ایمان وموافق باشد ویا از طریقه کفر ومنافق باشد پس حسن سیرت وسلوک هر یک از طوایف مختلف بحسب
فطرتی ایشان لازمه ایشان باشد ومنافاتی با تکالیف ظاهره ایشان از حیث طریقه حق وباطل هر یک نباشد
ظهور خصلت نیک از هر یک از ایشان نیز بحسب حال ایشان بهره ونصیبی باشد نهایت انکه از اهل ایمان وولا — ۲ بمقتضای فطرة اولیه ایشان
بهره ونصیب حسن سیرت وسلوک او بمصداق الدنیا مزرعة الاخرة نتیجه اخروی است واگر از سایرین است
بهره ونصیب ظهور خصلت نیک ایشان نسبت بخلایق نتیجه دنیوی است مر ایشان را کما قال الله تعالی فی سورة الشوری
من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب وال بر انعقام ا
سعدان سال الحقد چه خوش گفت با پسر که ای نور چشم من تو بجز کشته ندروی **وبالجمله** بنا بر تحقیق این
استناد اجمالی ومفتاح اساس معرفت ابن مقال مفهوم تو خواهد شد که ظهور خصلت نیک مخالفین از
اهل اسلام نسبت باحترام واحسان اهل حاج از طایفه نجحه وهشیه که نایب شده اند برای رسیدن بثواب
عظیم اخروی تبعیت شایبه در تعظیم شعائر الله که نشان ها دین حق است وخداوند مقرر فرموده ولازم
بر مردمان توانای از صحت ونفقه واین بودن از دشمن نموده بصریح قوله تعالی فی سورة ال عمران که ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا بر نایب با امید رسیدن باین منفعت که توانای راست در کسب ثواب
اخرت از تعظیم شعائر الله وتحمل مشاق انجا خواهد شد وباین واسطه عمل مخالفین را دام معاف از حساب — ۳ بمصداق اشارة از قوله تعالی فی سورة الحج ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب ۴
جزای اخروی خواهند کرد چه باسوه دیگر وامنیت خواطر از وقوع موقف ان عقبه رها شوند **اما** سیرت مخالف
از حیث این حسن خصلت ایشان نسبت بموافقین اهل حاج وسایرین در عالم کون وشهادت نتیجه از رشحات
فوق التمام والکاملیت افعال و حسن فضائل واجب الوجود واز جمله متممات خلقت وجود ایشانست وحسن
سیرت ایشان از حیث ظهور این حسن فضائل نمونه واضح است بطریقه افعال خداوندی نسبت — ۳ در وقوع موقف حساب
بنایبان منوب عنهما که افعال هر یک برای تعظیم شعائر الله بیک شاهد باشند وهر یک نسبت بتعظیم
شعائر الله سعی خود جا بجا در بوده اند وهر یک بقدر سعی خود بحسب قول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
مثاب خواهند کما قال الله تعالی فی سورة النجم وان لیس للانسان الا ما سعی والدال علی الخیر کفاعله نیز موید
این مقام است فاعتبروا یا اولی الابصار **وایضا** تعبیر بر نکته **سیم** از معنوی که سابقان اهل حاج که در
حل حمله وادی باشند وخود باسوه دیگر بدون حساب میکنند **نیز** نمونه باشد انچه در عالم ظاهر بر
صدق حقیقت اخبار معصوم در معنی وجود بودن کسانیکه دست شان با امام زمان خود بر سد تا
اخذ احکام ودر طلب تحصیل او میباشند چنانچه در علل الشرایع از یعقوب بن شعیب منقول است که گفت خدمت — ۳ ودر حساب موقف قیامت نیز بقوله سابقین اهل عمل ایمن باشند ۴
امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که هر گاه امام هلاک شود واین خبر برسد بکسانیکه در حضور او نیند

اعظم طریق بینش پنجم اصول خمس دین که اعتقاد بمعاد است همانا استدلال بر وقوع کیفیت احوال [مستقبلان]
حساب بعیم خود ما کل الناس باماهم با حوال کیفیت متعلقه بمعاد سلیح واهل عالم است

چه کنند حضرت عزت بوده بیرون رود طلب عالم وعلم بد هستیکه اینها معنی و دین ما دامیکه در طلب هستند و
تحصیل آنرا نکرده اند الخ لهذا معنی حق تعالی بجای چها شدن آنرا وقوع موقف حساب قیامت همانا امثال مذکوره
از اهل حاج باشند وقوع از خوف موقف وقوع موقف حساب قیامت باشد فاعتبروا یا اولی الابصار پس
هم چنین عکس این تشبیه و مثال است نسبت باین مذکوره از اهل خلج که بجهت [انقلاب] حال ایشان در آن
موقف عقبه در خوف وحشت و متحیر و متزلزل و پریشانند پس تغیر کیفیت حال ایشان ایضاً کنایه
بر تغیر از کیفیت وقوع موقف عقبه حساب قیامت نسبت بکسانیکه حال دنیاد ایشان تشبیه باینها
اشعار باشد باینچنین کسانی که بمقام مذکور شد که بر خود بطریق خوف وحشت بالای شتر خود باشند و اینها
کسانی باشند که در حال اشخاص غیر معروف از خلق وارد هاید بطال الحجه از وظیفه علم واری خود هستند
که حق حاملین حمل خود را از ایشان گرفته بود از موقف بجماعت شد باشد از حساب ایشان و انکار
خود باید که بحساب خود بیوفا ند و ایشان خود بطریق صواب از عهده حساب بیرون نیایند دیو اگر سرمایه
ایشان را حمله را بطال از ایشان گرفته است پس تغییر بنکته تشبیه مثال این طایفه و کسان در ظلم دنیا
کرده در وقوع موقف حساب عقبه قیامت چون [حال] این کسان از اهل حاج باشند در موقف عقبه ظاهر دنیا بکیفیت
مذکور طایفه و کسانی هستند که بدون تعقل و بصیرت قلاده تکلیف خود را بگردن بعضی از بطال الحجه
از وظیفه علم و تکلیف اهل دنیا [و ان] داعیه تقوی و پیشوایی کرده اند برای چند روزه حب دنیا مردم را سوی
خود دعوت میکنند و در حمل تکلیف خود میخواستند ما نهایت داخل حمل تکلیف ایشان میشوند بطریق داعیه
ایشان چنانچه اینعصر بر لبیب فطن مبرهن است که این طایفه از طریقه منصب حق از روی تقشر بیرون رود باشند
و در حمل ایشان داخل نباشند پس این طایفه در وقوع موقف عقبه حساب قیامت چون وقوع موقف عقبه حساب
عالم ظاهر دنیا بطریق کیفیت مذکوران باشند چه سرمایه ایمان ایشان از ایشان گرفته شده است حامل و پیشوا
ایشان بینمانند ایشان بی سرمایه و پریشان در فکر حساب خود و ماخذ حساب دیگران باشند حق
کرامت انتفاع خود از هر عمل [اعمال] ایشان را عدد ها باشد کما قال الله تعالی فی سورة القیمة ولو القی معاذیره لهذا گوید
آدمی در آن روز کجا ست گریختن من و بکدام طرف گریختن من فایده دارد و فرا هی که امروز از گریختن فایده باشد
نیست امروز کسی که از عذاب خدا بتو پناه دهد چه بسوی پروردگار است نه بسوی غیر او در آن روز موضع
قرار عباد جزا داده میشود آدمی در آن روز بانچه پیش کرده از اعمال خیر و شر و بانچه بعد از آن بجا آورده که قول حق
المذکور یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر ینبؤا الانسان یومئذ بما
قدم واخر اشاره بانتقام باشد دال بر منتها و ایضاً جمعی دیگر از اهل حاج که تذکر کیفیت حال ایشان در آن
موقف عقبه تغیر بر کیفیت جمعی از موقف عقبه حساب قیامت اشعار باشد و سابقاً معلوم شد که جمعی از اینها [اهل]
سر خود را بکلا ابلیس اغوا چه از ابتدای هوا و هوس تقدم کرده دنیا بان طریق جهت کذاشته اند و در اینجا که موقف عقبه
حساب ایشان را استعداد سرمایه برای پرداختن حساب خود نداشته باشند و از اینجهت متحیر و معطل ایشان تنور

علم واده معروف که مراد تحقیق الفقه است

کفو ذلک قوله تعالی فی سورة البقرة فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب

شرع عیر و دین حمل جلد واخ باشد بر بیتها که تعا له الله خود حاملان شده در ایشان

بر عاقبت امر

بر عاقبت امر خود لهذا تذکر از کیفیت حال این جماعت تغیر بر کیفیت حال جماعتی است که با وصاف ایشان
وارد موقف عقبه حساب قیامت میشوند و ایشان در عالم حس و شهادت نمونه عالم غیب و آخرت
باشند نسبت بهم سرایت [جمعی] چنانچه جماعت شتر سواران نیز که در حمل حاملین معروف اند در حال المیت و اسو
بواسطه استعداد پرداختن حساب بحاملین خود را بقسط اوفی نمونه باشند ایضاً این جماعت نسبت بهم
خود در عالم قیامت چنانچه اخبار از کیفیت حال این طایفه با وصاف مذکوره در قیامت اشارت باشد
در دو مقام از کلام الله بمناسبت ایشان آیه اول که مناسب جماعت اول است کقوله تعالی فی سورة الانعام قد خسر
الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم
الا ساء ما یزرون بدرستیکه زیان کردند آنانکه تکذیب کردند رسیدن بثواب و عقاب خدا که با ایشان وعده
داده بود تا بدروغ پنداشتند تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت ناگهان گویند ای حسرت و پشیمانی ما بر آنچه
تقصیر کرده ایم در دنیا و ایشان بر میدارند گناهان خود را بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان
باشد و از ایشان جدا نشود بدانید بد چیزیست بار گناه که میکشند در خلاصة المنهج مذکور است که در معالم از
قتاده و سدی نقل کرده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در نهایت خوبی و گوید که مرا میشناسی
مومن گوید نه گوید من عمل صالح توام بیا بر من سوار شو که من بسیار در دنیا بر تو سوار بوده ام و این
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا عبارت از این است و چون کافر از خاک بر آید چیزی در نهایت زشتی
و ناخوشی نزد او آید و گوید مرا میشناسی کافر گوید نه او گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا مرا سوار
شدی امروز من بر تو سوار میشوم و هم یحملون اوزارهم اشاره باینست پس بنابراین خبر آیه دوم که مناسب
جماعت ثانی است از جماعت سواران موقف قیامت بمنزله سواران موقف دنیا همانا قوله تعالی است فی سورة مریم یوم
نحشر المتقین الی الرحمن وفدا در روزی که فراهم آوریم پرهیزکاران را جمع کنیم بسوی خدا و بخشنده که ایشان را
رحمت خود کرامت در خلاصة المنهج از امیرالمومنین علیه السلام
روایتست که فرمود بخدا سوگند که ایشان را حشر نکنند بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند بر بالای شترانی
که بالای نهای آنها از زر باشد و بر بالای آنها اسبهای نجیب که زینهای آنها از یاقوت باشد و ایشان
در آیند و اگر خواهند طیران کرده بموضع خود نشینند و ایضاً در معانی کتابیست که صالح بن محمد
روایت کرده که آنحضرت فرموده که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود ای علی چون مومنان از موقف
حساب بازگردند فرشتگان باستقبال ایشان بیایند با شتران که بالای آنها
های از ترجیحه که بان حلهای زر افکنده باشند بهشت باشد
و بر مرکوب نشینند و بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود
باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایضاً در تفسیر لاهیجی مرویست که
علی بن ابراهیم رضی الله عنه از حضرت صادق روایت کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن

از نجا است قوله تعالی فی سورة البقرة وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب در خلاصة المنهج مرویست که قومی از اهل یمن بی زاد و توشه حج کردندی و میگفتند که ما متوکلیم و در مکه احتیاج عرض اهل قافله با ابرام و مبالغه چیزی طلبیدندی و ایشانرا بجهة الحاح در سؤال کلال و ملال میرسانید حق تعالی فرمود که توشه بر دارید تا محتاج نباشید فان خیر الزاد التقوی تمام

اجمالا طریق بینش پنجم اصول عقاید دین اعتقاد بموقف حساب قیامت است بمضمون [و تحقیق] یوم ندعوا کل اناس بامامهم
مصداق حقیقت وقوع و کیفیت آن در عالم شهود بالبدیهه استدلال باموری که نسبت بنا سلیح مجاج

وفقد کردار انحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال کرد حضرت فرموده یا علی المؤمنون لا یکونون الا رکبانا اولئک
رجال اتقوا الله فاحبهم الله واختصهم و رضی اعمالهم فسماهم الله المتقین ثم قال یا علی اما والذی خلق الحبة وبرأ
النسمة انهم لیخرجون من قبورهم و بیاض وجوههم کبیاض الثلج وعلیهم ثیاب بیاضها کبیاض اللبن علیهم نعال الذهب
شراکها من لؤلؤ یتلالا یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خطاب بامیر المؤمنین علیه السلام کرده فرموده
ای علی این گروه عیان اشخاصند که سواران این جماعت در ... متقین که ترسیدند از خدا پس دوست داشت
خدا ایشان را و مختص گردانید ایشان را و اعمالهای ایشان خود راضی شد باعمال حسنه ایشان پس نامید ایشان را
متقیان و بعد از این حضرت فرمود ای علی آگاه باش قسم بآن خدایی که شکافت دانه را در میان زمین و خلق
کرد ارواح را بر روی زمین بدرستیکه این متقیان هر اینه بیرون آیند از قبرهای خود در حالتیکه باشد سفیدی
رویهای ایشان مانند سفیدی برف و بر ایشان جامهای سفید باشد مانند سفیدی شیر و بر پایهای ایشان
نعال از طلا باشد که بندهای این نعال از مروارید درخشنده باشد و علی بن ابراهیم در حدیث دیگر روایت کرده
که بعد از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله توصیف متقیان کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت من
هؤلاء یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی هؤلاء شیعتک المخلصون وانت امامهم ای وهذا الاتیان المحق
مع علی و شیعته وهو المطلوب پس از تنبیه نکات مثال در طایفه مذکور از جماعت اهل نجات با استشهاد آیات و اخبار
مسطوره معلوم و محقق شد که کافران و گناهکاران در موقف قیامت پیادگان ... گناه شان بر پشتهای ایشان
حمل باشد در حالتیکه تشنه باشند بقوله تعالی ونسوق المجرمین الی جهنم وردا و معاینم گناه کاران و کافران اجتناب نما
براشند بسوی دوزخ در حالتیکه تشنه باشند واما کسانیکه فرا گرفته باشند از خدا پیمانی برای شفاعت که آن قبول ولایت
امیر المؤمنین و ائمه معصومین و عمل صالح است که ایشان بمنزله حاملین معروف و عمل صالح چون مرکب باشد یوم نحشر
المتقین الی الرحمن وفدا لهذا مالک میشوند عبادت شفاعت را مگر کسیکه اخذ کرده باشند نزد خدای بخشنده عهدی و پیمانی
ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام را کما قال الله تعالی فی سورة مریم لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا در تفسیر
لاهیجی آورده که در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر این آیه فرمود که الا من دان الله
بولایة امیر المؤمنین والائمة من بعده فهو العهد عند الله تعالی یعنی مراد از الا من اتخذ عند الرحمن عهدا اینست که مگر
کسی که اعتراف کرده باشد بربوبیت رب العالمین بامامت دانستن امیر المؤمنین و امامان بعد از او که عالم بجمیع احکام و
شرایع الهی اند پس اینست اتخاذ عهد نزد خدا تعالی ... از اینجاست که در تفسیر قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم از حضرت
صادق علیه السلام روایت است که فرمود ای معشر دوستان و محبان ما حمد خدا کنید بر این نعمت که چون روز قیامت باشد
هر قومی را بدان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه بر رسول خدا بریم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و
شما پناه بما برید پس کجا برند شما را و این کلمه را سه بار فرمود و بعد از آن گفت بخدای کعبه که شما را ببهشت برند
از اینجاست سر قوله تعالی فی سورة النبأ ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا و گوید کافر ای کاش که من بودمی خاک
و هرگز زنده نبودمی تا باین گونه عذاب مبتلا نگشتمی و در تفسیر لاهیجی نقلا عن تفسیر علی بن ابراهیم یا لیتنی کنت ترابا ای علویا

در کتاب مذکور از حضرت رسول روایت کرده که مراد از عهد وصیت است باین معنی که مالک شفاعت کسی شود که او وصیت کند و وصیت نامه در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور ... آنچه ...

وقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال للکلبی بامیر المؤمنین ابو تراب یعنی کاشکی بودمی منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام
و از شیعیان او و گفت مؤید اینست آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که امیر المؤمنین مکنی بابو
تراب است پس تراب یعنی شیعه و ابو تراب یعنی پدر شیعه خواهد بود در دنیا که امیر المؤمنین علیه السلام در شفقت و رحمت
مانند پدر شیعیان خود است و فی کتاب علل الشرایع قال عبد الله بن عباس لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
اذا کان یوم القیمة و رأی الکافر ما اعد الله تعالی لشیعة علی من الثواب والزلفی قال یا لیتنی کنت ترابا ای من شیعة
علی و ذلک قول الله عز و جل یوم یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی ابن عباس گفت که من از حضرت رسول
شنیدم که میفرمود که هر گاه قیامت قائم شود و ببیند کافر یعنی منافق و منکر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام آنچه را
که خدا تعالی برای شیعه علی علیه السلام مهیا و آماده کرده از ثواب و قرب منزلت گوید ای کاشکه من ترابی میبودم یعنی
از شیعه علی میبودم و اینست معنی قول خدا تعالی که فرموده یوم یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا انتهی و بنا بر تفسیر
کافر در این قول یحتمل که مراد از این کافر ابلیس است که او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود
می ستود که من از آتش مخلوقم چون روز قیامت ... کرامت آدم علیه السلام و اعزاز فرزندان مؤمن او را مشاهده نماید و
عذاب و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم علیه السلام داشتمی ه نعال الله
غافرین بر دید ابلیس ه کر را انکار شان نصوص نحیست ه مانند غافل زنبور بالمن او ه نشد اکنون ترکام من او
بهرکجی که هست در دل خاک ه ای صد داد داده اند در افلاک ه پس این شرح یوم یقول الکافر الخ شاهد صدق
بر حقیقت یوم ندعوا کل اناس بامامهم و مصداق حقیقت کلام حضرت صادق است برای قسم دوم مرتبه حدیث ما لحق
چه شاهد صدق است از باب وجه تحقق طرف مقابل ضد و مصداق حقیقت کلام باشد برای قسم دوم مرتبه که پس کجا برند
شما را از باب مرتبه و الدیه ایشان باشد نسبت بدوستان و محبان و شیعیان که مراد آنحضرت است چنانچه در
سرای دنیا ایشانراست نهجهای شفقت و رحمت و الدیه اینست ترویج بدین حق و هدایت بسوی خلایق در ابواب
مستقیم لهذا ایشان زنده راه بهشت تو بجاده راست تو کواهان سرای فانی و خواهشگران سرای باقی و مسیر بسوی
ولایت پنهان داشته و امانت حفظ کرده شده انتم السبیل الاعظم والصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء
دار البقاء والرحمة الموصولة والآیة المخزونة والامانة المحفوظة وبالجملة تعمیم بحقیقت مراتب تحتیه و آل محمد صلی الله
علیهم السلام باوصاف مسطوره در عالم حس و شهادت که وقوع ... کنیم عقیدة انسانی را بجاده راست
ایشان و کواهان بودن سرای فانی و خواهشگران ایشان در سرای باقی هما ما نعقل اهل بصیرت است در مثل کیفیت
امور مکلفین اهل نجات نیز کمقصود شارع از امر باتیان بطرح مر مکلفان ... در تکالیف تعمیم و ظهور
سر ولایت واضح و موجود ... در قیامت است چنانچه سابقا اینمعنی محقق شده و اینکه ... وقوع کیفیت اهل نجات
با وقوع کیفیات موقف حساب مصداق یوم ندعوا کل اناس بامامهم انطباق بدین مرتبه یافت و لی مقدمه محل بحث این است
با حمل دادن ... مکان و طریقی که راه بهشت و جاده راست تو کواهان سرای فانی و خواهشگران سرای باقی ...
بان طریق که مصداق انتم السبیل الاعظم والصراط الاقوم الخ باشد اشاره نموده تا مصداق الظاهر عنوان الباطن از آنچه

تعمیم شامل کرده ... چیزیرا ... وقوع انجام

اهل نجات را داد

انجمله و قیمه بیفتم پنجم اصول خمسه دین که اعتقاد بمعاد است موقف حساب و وقوع یوم تفحص کل
الناس بامامهم است و سلوک طریق معرفت بالبدیهه استدلال بکیفیت امور نشأ سابع و دیگری کمال احوال حج

بجهت بوده شود لهذا از باب صواب است بعضی برای بصیرت معتقدین بدین حق که سبیل الاعظم والقرابط الاقوم الحاجات اشد
اشاره از رموز کنایات مقدمه اعمال حج که حاج را ابتداء لازم است و آن تعویل است مر ایشان خویش را و تحمیل
حمله داران معروف شرع محفل شرع و که هر کس بطریق موالات موافقت با ایشان نماید و خود را در حمل یکی از ایشان کند
تا اول سیر حاج است از جانب امیر حجیل و سلطان ترک داده تا بواسطه استعداد ایشان بقطع مراحل طریق حج حاجیان
بیت الله رفتن قادر بر استعداد طی مراحل و گذشتن از وقیعه موقف حساب داشته باشند والا حاج را بدون
تعویل خویش از طریق مسطور در دین مکان شریف جاده بنا شد جز بمقصود خود رسیدن و ابتلاءات او در ضرر …
متحمل شدن آب بدون اجر و ثواب چنانچه بعضی است بعضی در زمن اهل بصیرت که از راه نجف بحکم مشرف شده الله وارد
الحاج خود را تعویل بجمله داران امکان کرده اند تا بمقصود خود رسیده اند نیز اکه محقق شد که مقصود از بنیان
اعمال حج و امر بآن از شارع مقدس بالنسبة بمکلفین در عالم تکلیف تفهیم ظهور سر ولایت و اموری که در نشأه
اسرار قیامت است و بمقصود از این راه حاصل است مر حاج را در بعضی بطریق کمال بنا بر از راهها متعدده اند کشتا
در انظار بعضی از اشخاص اهل دنیا از بعض جهات راههای دیگر … نماید لیکن راهی که مکلفین
اهل حج را بمقصود برساند بطریق کمال بزرگتر و جاده راست تر و کوتاهتر و خواهشگر ای بر حق برای …
مقصود ایشان نباشد از حیث معنوی آن چنانچه گفته اند هر کس که بر فت بحج از راه نجف بحج نماز …
لهذا بعضی از حیث حقیقت و مجاز درست باشد نیز آنکه از حیث حقیقت اینست که اولا شرط صحت حج
مر مکلفین اهل حج را قبول ولایت و اطاعت احکام ایشان است در اعمال از جهت شرط صحت نماز که مشروط بوضوء
چنانچه نماز بی وضو باطل است همچنین حج بدون قبول ولایت و عدم اطاعت احکام ایشان نیز باطل باشد بصریح
آیات و اخبار که مراد از حقیقت حج مقام ولایت باشد که ایشان خود اشاره بآن بعضی فرموده اند و در تشبیه …
ایشان حج و نماز و روزه و امثال اینها را امنال … و اما از حیث مجاز بر اهل ولایت در از نجف
بکمال مقصود ایشان کو اینکم بحکم قوله تعالی فی سورة البقره فاینما تولوا فثم وجه الله از برای اهل ولا از هر جا که رو بآن
جهت طلعت خدا است لیکن بمضمون ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا مر حق را حقیقی است هو بدل و هر صواب
و راه راستی را علامتی است از بیت الله با بعیان و پیدا که بمضمون و جعلنا لکل شیء سببا سبیل است مر یار را
بالحج الحاج و فجاج تجانی که در تفسیر … انجاة السائل بالقمة … لقمه در لغت … است که یکبار در
دهن اندازند و یکنوع طعامی است ولایت اسم مصدر است و مصدر کلمه ایست که از آن افعال و صفات اشتقاق
کنند و مراد از لفظ اشتقاق شکافتن سخن از سخن و بیرون آوردن سخن از سخن و امثال آن باشد لهذا هر جهت
طاعت خدا را که راه راست تر و بزرگتر باشد مر اهل نجات را آیات و علامات حجت عیان در آن راه بجهت الحاج …
لقمه طعام او است لقمه غذای معنوی ایشان … یعنی لقمه در دهن کردن … چنانچه ظاهر نشود و بشود …
کردن باشد پس لقمه غذای … نیز … شنیده سخن کردن و سخن در دهن کردن … چنانچه ظاهر نشود و موصوف
بیک صفت با غذای جسمانیه باشد پس بنا بر مفهوم این معانی مر فطن لبیب را روشن شود که راه بزرگتر و جاده

داست تو

تعویل
با دیگری نهادن
و با دیگری خواستن
منه
تحمیل
کسی را بر داشتن
و خود …

رسیده

از راه نجف

کرامی داشت

داست تر از برای جستن معرفت سر ولایت و حالات ایشان از حیث چگونگی وضع گواه بودن … شان در دیگا
فلانی و طریقه شفاعت شان در سرای باقی مر حاج را بیت الله را که مقصود از اتیان اعمال شان بتکلم شارع
تعرف همین اسرار است در این امر تکلیف همانا تعرف این اسرار بطریق کمال مر حاج را موقوف است بجهة
بتمامیت حج ایشان در بعضی چنانچه در تحفة الزائرین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه احدی از شما حج
کند باید که ختم کند حج خود را بزیارت ما زیرا که این تمام حج است و در حدیث معتبر دیگر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که تمام کنید حج خود را بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ترک زیارت آنحضرت بعد از
حج از جفا و خلاف ادب است و شما را بان امر کرده اند که برویدی بزیارت قبوری چند که خدا لازم کرده بنده است بر
شما حق آنها و زیارت آنها را و روزی از خدا طلب کنید نزد آن قبرها لهذا اینکه از اخبار ماثوره دال بر آنستکه
حصول معارف اسرار ولایت و معارف الاهیه مقصود شان از اعمال اهل حاج است همانا که … موقوف بخصوص
معرفت امکان معروف شریفه است تا از تعرف محل ضیعت و قبول … ظاهر از سادات جهان و …
فرایح مقدس ان شفعاء مجرمان که در اقطار ارض … و اینک و نوع بیوت مضاجع شان در حوالی
ان بعضی قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه تعظیم شعائر الله است چون احترام و تعظیم
شعائر موجب اشکر است اشاره بآن است قوله و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب لکم فیها منافع الی اجل
مسمی مضمون آنکه هر که تعظیم کند نشانهای خدا را که مناسک حج است و اصحاب حقیقت آن نماید و بر وجه اخلاص
از اعمال او در … بزرگ داشتن آن شعائر از نیز همین کار در دلها است یعنی تعظیم شعائر خدا
از افعال کسانیست که قلوب ایشان … است از موجبات غضب الهی پاکیزه تر است از شائبه اعتقاد
فاسد و مصفی است از زنگ خلاف شما را در مناسک حج منفعتها است که آن کسب عبادت در طریق آن
یاد رسیدن بثواب عظیم آخرت تا زمان وقت قیامت پس همچنین اینها است از برای احترام تعظیم بیوت
مضاجع ائمه اطهار علیهم السلام که نیز شعائر الله اند در اقطار ارض و حوالی امکان شریف و احترام و تعظیم شعائر
قبور ایشان احترام بشعائر و تعظیم بیت الله است چه راههای تحصیل از مقصود آن که بنصوص آیات و اخبار
و سیره مستمره جمیع ارباب عقول … مستقر است همانا در احترام و تعظیم شعائر بیوت ایشان است
که مجاوران و پناه آورندگان بساحت علیه آنها کفایت زیادتی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت
بحسب اقتضای مراتب همسایگی با ایشان که حاصل میشود کما قال الله تعالی فی سورة النساء و بذی القربی و الیتامی و
المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب
من کان مختالا فخورا … از همسایگی بیوت و مضاجع قبور شان علیهم السلام در سال عام مشاهده میشود
ان آثار الطافهای مخصوصه که مجاوران و زائرین خود میکنند از کشف کروب و دفع هموم و ادای دیون
و شفاء امراض و رفع … شدت و اضطراب و رفع دشمن و انجاح حاجات و اصلاح حالات از آنچه سزاوار
حق همسایگی است بدرستی این مسطور چنانچه گفته اند اینکه آثار فیوضات از ایشان در ایام مجاورت

فی سورة النور
۳
فی سورة الحج

انجلب طریق بیشتر پنجم اصول خمسه دین که معاد است خلاصه مقتم لطفهای مخصوصه در حال حیات عباد بواسطه معارف و عقیده بوقوع حقیقت آن تنجات از مواقف بخوف آن و وسیله معرفة الوثقی الاکرم یوم ندعوا کل اناس بامامهم مصداق انت هانا مقابل جزء شریف حمد و الفرقان سکه شنا و ارالله

ونا فوشدن باین منصفان شده باشد ولا اقل در عیب خود در دید اگرچه غالب آنست که در صدد پیدا کردن و تفحص این امور نیستند بلکه التفات و تفطن باین امور ندارند چنانکه اغلب از ایشان اعاظم میشوند بعد از مراجعت شان از اماکن شریفه مصحبت شان برای حاضرین مجلس خود غیر از سخنان لا یعنی از قبیل خوردن و آشامیدن و صعوبت رفتار معلوم کردن و امثال اینها چیزی دیگر نیست پس از اینجا معلوم است که اینگونه اشخاص در صدد پیدا کردن و تفحص این امور نبوده اند بلکه التفات و تفطن باین امور نداشته اند و الا پس شت مصحبت شان را بان سوی میکشیدند و سخنان لا یعنی را که باعث تضییع عمر و کلال اهل مجلس است بیان نمیاوردند پس معلوم است که در صدد امور مذکوره نبوده اند قلیلی در هر عصری هر از رهها از ان میتوان جمع کرد از کسانی که در صدد پیدا کردن و تفحص این امور هستند الله علاوه از کتب متواتره اخبار و سیره مستمره سیر و سلوک اخیار و که برای اثبات مدعی کفایت کند و انما ازین باب معقول لا **وایضا** مقابل لطفهای مخصوصه حال حیات عباد و فانوس از اداء حق جواد و عطای صاحب منزل بهسایه کان و روی او و بندگان باندازه شان و تمکن ایشان بر داشتن عذاب قبر و سوال منکر و نکیر است برای مدفون در نجف و ثواب خواب در نجف چنانچه اخبار بسیار در فضیلت دفن در نجف و برداشتن عذاب قبر و سوال منکر و نکیر در مدفون در انجا و ثواب خواب در نجف هر شبی مقابل هفتصد سال العبادت وارد شده زیاده از متواتر که اینها نیز مقابل لطفهای مخصوصه ایشانست که در حال حیات بجا آورده و فانوس خود را نه از روی اداء حق جواد و عطای صاحب منزل بهسایگان و قرا و بندگان و البابا المبتلی بر الناس من اتیکم مقتبحی و من لم یاتکم فقد هلک الی اخرِ تدعوم و علیه تدلون و به تومنون **و انما** کربلا بر امام حسین است در روایت حق جواد صاحبان حضرت ابی عبد الله علیه السلام از جانب حقتعالی و جد و جد بیعه ما در ان بر ذکوار صلوات الله علیهم چه بعد از تامل در اخبار و آثار و علامات ظاهره حسینه او نسبت به جلالیق انقدر شده که قلم تحریر در وصف آن انشقاق یافته و بوصف در نیاید **لهذا** بواسطه لطفهای مخصوصه ایشان که از روی اداء حق جواد و عطای صاحب منزل ها در نجا و دین و فانوس خود سزاوار است مر زائرین بیت الله را که از راه بیوت ایشان قدم در ان سرای اشنا کنند که تا شاید بحسب اندازه شان و تمکن خویش هر کس عطائی از معارف مقصود ایشان تکلیف عاشق از اوامر حاصل شود بطریق کمال چنانچه از راههای دیگر از برای او حاصل نشود با نظر بیق **دیوا** اگر از حیث تعرف کیفیت امیر حاج و من تبع او از حمله داران و جمالان و شتران و حمالان او که از جانب سلطان توجه برادر بر اماکن شریفه میشوند برای اعانت و حفاظت حال مسافرین حجاج و رساندن ایشان باعتصو خویش که بدون اجتماع انها در اماکن و عقیلا اهل خلیج در حمل حمله داران و سوار کردن شتران ایشان و حفظ و حراست ایشان کسی را قادر و متمکن باینراه و رساندن خود را بمقصد خویش نباشد **کما مر** از نجا بر عظم لبیب روشن و مبرهن شود که این کیفیت انا و علامات است از جانب خدا و ند نسبت بتغییر عباد که بصورت الظاهر عنوان الباطن از اثار و مجوزات

وجود اعتباری تخلیل

بغیر ان

بینند و احساس کیفیت امور حج بهر که اطلاع از اثبت بیقین است علت حصول مراتب علم الیقین است مر معرفت اسرار مقام ولایت و خلافت محمد و ال محمد صلوات الله علیهم اجمعین **دیوا** که سابقا محقق شد که از باب اینکه حج اعظم ارکان دین و عمده چیزها یست که ادمی بحضرت رب العالمین نزدیک میسازد و از جمله دلایل است از دلایل بدیهیه در حصول سر ولایت که اهم و جوب ان بنا بر ایات و اخبار دیگر برای ظهور سر ولایت باشد **چه** کیفیت امور حج در عالم تکلیف طریق زوجیت و اشنیت امور ولایت است در عالم حقیقت همچنانکه اشارة بانیست قوله تعم فی سورة الذاریات و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففروا الی الله و از هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگریست از حیثیت شکل و مخالفت ذاتی و مخالفت منافع و امثال ذلک که در مقام خود مذکور است مرادانستکه اینها آفریده ایم بطریق زوجیت آفریده ایم باراده آنکه شاید شما پند پذیر شوید بجهت ان راه بر یکتا خالق و پرستش او کنید پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود بتوحید خدا تعم یا از عذاب او یا از معصیت او بطاعت **در تفسیر لاهیجی** مرقوم است که در من لا یحضره الفقیه از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که پدر بزرگوار من سید العابدین علیه السلم فرمود قوله عز و جل ففروا الی الله یعنی حجوا الی بیت الله و بعد از این فرمود بخدا یا بنی اب الکعبة بیت الله فمن حج بیت الله فقد قصد الی الله و المساجد بیوت الله فمن سعی الیها فقد سعی الی الله عز و جل و قصد الیه و فی کتاب معانی الاخبار و فی الکافی ایضا عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلم فی قوله تبارک و تعم ففروا الی الله قال حجوا الی الله و فی مجمع البیان ففروا الی الله قیل معناه حجوا عن الصادق علیه السلم **خلاصه** از نجا مستفاد شد که مراد از ففروا الی الله یعنی قصد کنید در معنی توجه به بیت الله رادید تا جهت او شامل حال شما شود **اشارة** آنکه در معنی توجه به بیت الله تمجید علیهم السلام شد در معنی توجه است بسوی الله و بیت الله از حیثیت زوجیت و اشنیت باشد در اثبات توحید و یکانگی خدا تعم **زیرا** که ارکان توحید خدا تعم و کواهان بر خلق او و نشانهای برای بندگان او و جای روشنی در شهرها و دلیلان براه او و مقام ولایت محمد و ال محمد باشد کما فی الجامعة و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاده و ادلاء علی صراطه **لهذا** امور و کیفیت حج بیت الله **ایضا** از اعظم دلایل اسرار ولایت است که ارکان توحید است هر که اراده کند خدا را ابتدا کند بایشان و هر که یکانگی پرستد او را پذیرفته است از ایشان و هر که قصد کند او را توجه نماید بایشان من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم **همچنانکه** ولایت مطلقه ایشان صلوات الله علیهم اجمعین در تبلیغ شرایع ملجار به البیة **هانا** علت غائی بایشان خلق و ابتعث خالق و اینست امانت و ودیعه الهی که ایشان صلوات الله علیهم اجمعین حامل و حافظ او بیند کما قال الله تعم انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض **الخ** و قوله تعم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها در خلاصة المنهج از اهل بیت رعایت کرده که مراد از این هر امام واقع شده که ادا کند امانت ملکیت خود را بامام دیگر و از برای شما آیه و الا ان الله یامرکم تا آخر پس بر شما واجب است که ادای امانت کنیم با خود در تیم که منصب است بر شما لازم است که اطاعت نمائید در جمیع اوامر و نواهی ایشان که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم **لهذا** تبلیغ شرایع حمل بر پیغمبر و اطاعت محمول بر امت بقوله تعم فی سورة النور قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

صفات محموده مقام ولایت

و در زوجیت و اشنیت

فی سورة الاحزاب

فی سورة النساء

از جمله برهان بیستم بحث اصول خمسین که اعتقاد بمعاد است استدلال عقلی مقرح موافق لاذمه ان کرده للمعاد و اثارات هانا نظر عقل لاذمه است که کیفیت مقرح موافق لاذمه ما سلیح و امور حاج

فان تولوا فانما علیه ما حمل وعلیکم ما حملتم وان تطیعوه تهتدوا وما علی الرسول الا البلاغ المبین خلاصه مفاد کریمه در این مقام اینکه بر پیغمبر صلوات الله علیه التبلیغ شرایع حمل با وست و بر شما است حمل اطاعت آنحضرت هم چنانکه ایضا سابقا گذشت و تکرار مقال برای صدق مقال است باستشهاد ایه منکوره ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین که بعد از تعقل در ایه کریمه معلوم خواهد شد که طریق بیت الله و کیفیت نظام امور امیر حاج نسبت باهل حاج از جهات عدیده که لازمه اوست رسانیدن ایشان را از غربی بنجف اشرف و بحج بیت الله که معنی ففروا الی الله است نوع معنی است که عنوان ظاهر ش منونه عنوان باطنیت در مقام ولایت باشد الظاهر عنوان الباطن بر جانب صفات حمیده حفظ امانت الهی که حمل بر پیغمبر و ائمه دین و امت حامل قبول امانت و اطاعت باشند هم چون مثل امیر حاج و اهل حاج و راه دان معروف منهاج طریق حج بیت الله باشند در عالم تکلیف دنیوی و چه در عالم جزای اخروی والله اعلم بالصواب پس توضیح مقال مسطوره اینکه سابقا شطری از کیفیت امور لازمه امیر حاج که او راست احتیاج برای رسانیدن اهل حاج را به مقصود خویش مذکور شد پس تعقل در کیفیت امور لازمه او از انجمله او راست مقتضی حال رسانیدن حجاج متعسر که ما مور از جانب سلطان و امیر جبل شده از اجتماع حمله داران مرفقه در نجف اشرف و اجماع حالات رجال ان باشتران لازمه خود بقدر ما یحتاج اهل حاج که ایشان را بمقصد خویش برساند و امثال ذلک تماما اسباب و الات و سیله اند برای حج بیت الله از جانب سلطان حقیقی عز شانه العلی پس هم چنین بمضمون الظاهر عنوان الباطن و بالعدل قامت السموات والارضون مقابل این اسباب و الات ظاهره است عنوان باطن مسافران اهل آخرت که امیر و سردار ایشان امیر المؤمنین و ائمه دین الله مر کسانیکه در محل قبول ولایت و اطاعت از مذکوران در دامنه باشند پس بمصداق قوله یوم ندعوا کل اناس بامامهم ایشان باشند مرویست که در ان روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود ای دوستان و محبان حمد خدا میکنید بر این نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بدان دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه بر رسول خدا دهیم و چنگ در دامن حبل المتین او زنیم و شما پناه بما دهید پس کجا برند شما را و این کلام را سه بار ادا فرمود و بعد از ان گفت بخدای کعبه که شما را ببهشت برند خلاصه احسان طریقه صفت مراتب مخصوص خود این بزرگواران نسبت با امت و محبان خود در دنیا و اخرت هانا بالبداهه از طریقه امور کیفیت حج بیت الله ببیان مذکوره کنایه و اشعار باشد بر سبیل تعقل هم چنانکه از کیفیت امور مسطوره بحج کیفیت امورات حقه دیگر مفهوم و مستفاد میشود مطابق قوله تعالی فی سورة النجم الا تزر وازرة وزر اخری وان لیس للانسان الا ما سعی معنی انکه انستکه بر ندارد هیچ نفس بردارنده بار گناه نفس دیگر را یعنی هیچکس مؤاخذه نشود بگناه غیر خود و نیست مر انسان را مگر انچه سعی میکند یا بخود را عمالش بعیکری میکند و انکه نیست مر ادمی را مگر ثواب انچه سعی کند یعنی چنانکه

رکیها

سعی و اکتساب نیکی و عمل نیکو و ثواب نیکی از متاب عمل نیکا انست و ایه انطاق ایت مذکوره بر این ایات دیگر ~~ایر معنی بر مضمون سطر ... مفهوم است که دلالت بر مصداق ایات سابقه دارد~~ چون تو در تحمل اثقالهم و قوله لیحملوا اوزارهم کاملة الخ و قوله و لا تکسب کل نفس الا علیها و قوله الا تزر وازرة وزر اخری الخ که سابقا معلوم شد فیما از این ایه شریفه انچه مرهما مستفاد میشود اینست که شخص عامل وزر دیگری نمیشود و اما تحمل وزر خود و بقای بران مفاد صریح ایه نباشد و حال اینکه گذشت معنی حدیث از حضرت رسالت پناه که فرموده من سن فی الاسلام سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها اشارت بر سببیت است یعنی کسیکه سنت بد سبب وزر عامل ان سنت است که گویا اگر دیگری بدعت او عامل ان سنت بد شود گناه ان سنت ناشی از سبب انست چنانچه دال بر اینست قوله تعالی فی سورة المائدة فکانما قتل الناس جمیعا و نیز مروی اینست که گناه با شد کسی که احداث سنتی بکند از کار نیک که مردم اقتدا کنند بعد از او و ان کار نیک را بجای بیاورند پس اجر بطور او است از کار نیک و ثواب هر کس که انکار نیک را بکند تا روز قیامت پس هم چنین هر گاه احداث کند کسی بدعتی در دین و یا کار معصیتی پس گناه او را داد و گناه هر کس که مرتکب ان معصیت شود تا روز قیامت پس ثواب عمل نیک از اقتدا کنندگان نسبت باحداث کننده ان سنت و گناه عمل بد از مرتکبان نسبت باحداث کننده ان معصیت ثواب و معصیت در نفس الامر اقتدا کنند بمرتکب شونده نیست که باحداث کنندگان انها راجع میشوند بلکه چون ثواب و معصیت که ناشی از عمل شخص اخرویست منشا ان ناشی از نشوون عمل شخص اول است کسی که احداث ان کرده است و اخری تبعی در اقتدا و مرتکب عمل شده است پس از ان جهت تفریط از ایشان عامل و دیگری نشوند و هر یک عامل وزر خود باشند چنانچه مقتضی تعبیر الا تزر وازرة وزر اخری است و امر اوفق حجت شاهد خود و ایه لیس للانسان الا ما سعی که هر کس بطور سعی خود ثواب میابد بر این جهت بنیان خوف این ایه فرموده تا هر کس تبعی خود داشته باشد خوبی را بکار خیر وا دارد و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی و اما اینکه تحمل وزر خود و بقای بران مفاد صریح ایه نیست چنانچه گفته اند محال است از وزری که قابل مغفرت باشد که حق سبحانه و تعالی ان وزر را بنا بر رحمت عامه شامله خود از او ساقط کرده محو نماید زیرا که معنی عمل سیئه و جزای افعال و اعمال حسنه اعم باشد نسبت باهل کفر و ایمان و شر اهل ان وزر و جزای نسبت بایشان بحسب مرتبه کفر و ایمان است و تعمیم و جرح جمع ما بین اخبار صحیحه بر اینمعنی که میتوان قاعده کلیه از ان بدست اورد که ان قاعده در حقیقت بابی باشد از علم مفتح ابواب تحقیقات مسطوره انستکه از مضامین اخبار صحیحه و دلایل معتبره قاعده کلیه بر اینست که وزر افعال سیئه و جزاء اعمال حسنه هر یک ناشی از سه قسم از طریقه سلوک راه ایمان و کفر است که ان عبارتست از نیت قلب و تلفظ بلسان و افعال اعضاء بارکان شاهد صدق واسطه ما بین کفر و ایمان که بان تمیز داده میشود حقیقت نیت قلب و تلفظ لسان ایمان و کفر چیزی است که بعنوان طاعت انچه در عبادت بر اعمال و افعال انسان حقیقت او بر ایمان و کفر ناشی از نیت قلب و تلفظ لسان و ارکان است در اساس عدم تلفظ لسان و تحرک افعال ارکان نیت قلب است که فرمان فرما

دراین مقام

در دو مخزن امانت امور حقه دیگر مطابق ایات کتاب الله

از غربی نجف اشرف

غایت وضوح داده

وصوع احیاها فکانما احیا الناس جمیعا اشان باین باشد

چون ثانیه معنوی که افعال ثانیه را سبب اعمال است بجا سعی او در عقل است ایمانی و عقلی است در افعال ارکانی که ثواب را اعطا میدانند و مرید بحسب ابدان ذی این دو معنی که تطبیق فرد کامل منتج و نیتحا اهمیت شد

و در معوذات انفس دیگر مدان

انها ست بمنزله سردار نسبت بجنود و عساکر خود لهذا انسان فی الجمله این سه قسم از اعضا که حقیقت ایمان
و کفر از انها ناشی است مراو را جزای حسنه و عقوبت سیئه از افعال و اعمال باشد و ایضا عجب نیت که شرط صحت
ایمان و اعمال خیر است و کفر و اعمال شر است منوط بانست اعمال خیر و شر اهل ایمان و کفر منقسم بدو قسم اول انواع
جزای حسنه و عقوبت سیئه خواهند شد و اعمال خیر و شر هر یک بحسب ایمان و کفر منوط بنیت باشد پس نیت اهل
ایمان بحسب ایمانش بفطرت اصلیه که مفطور بانست خیر است و در شیء او چون کسیئه عارضی است پس در ذات
نیت عارضی باشد نیز از قابل سقوط محو و تبدیل است بحسنات کما قال الله تعالی فی سورة هود ان الحسنات یذهبن
السیئات ذلک ذکری للذاکرین و امثال ذلک که در آیات و احادیث وعده داده شده اند و اما نیت اهل کفر بحسب
ایمان بفطرت خود که بان کافر شده اند پس شر باشد و اعمال ایشان تابع نیت و حسنه که از ایشان ایضا صادر شود
عارضی باشد و جزاء بر ان نیت عارضی شود و عروض این ایضا قابل سقوط محو و تبدیل باشد بجزای ای حسنات دنیوی
کما قال الله تعالی فی سورة الشوری من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نوته منها و
ماله فی الاخرة من نصیب از انجاست که در وسائل از ابی عبد الله علیه السلام منقول است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله نیة
المومن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله و کل عامل یعمل علی نیته در بیان حدیث بوجوه متعدده مشهور است
و انچه بنظر ملحوظ است اینست که نیت مومن که بهتر است از عمل او و نیت کافر شر و بدتر است از عمل او و مراد
از نیت در این مقام ها نیت کلی است که عبارت از قصد و عزم ایمان مومن و کفر کافر که نیت مومن بر ایمان
خود کلی است بهتر و خیر است نسبت بعمل که اثر و علت از آثار ان و فرعیست از فروع ان که در خارج واقع
میشود پس نیت مومن فی نفسها خیریت که مترتب میشود بان خیر دیگر چون عمل و عمل خیر است فی نفسه و لیکن
بان مترتب میشود خیر دیگر چون نیت و اما نیت کافر بکفر خود که نیز کلی است نسبت بعمل او پس عمل ان شر باشد
نسبت بعمل او دنیا که عمل او اثر و علت از آثار ان و فرعیست از فروع ان که در خارج واقع میشود پس نیت کافر
فی نفسها در جانب شریت که مترتب میشود بان شر دیگر چون عمل و عمل او شر است فی نفسه و لیکن مترتب میشود
شر دیگر چون نیت دنیا که نیت بود و وجه دیگر اصطلاح عرفی است که ان عمل هرگز منفک نمیشود و عمل هم بدون
ان محقق نشود مثل صلوة و امثال ان که بدون نیت صلوة نباشد و نیت صلوة بدون بجای او در دن صلوة
محقق نشود و وجه دیگر نیت لغوی است بمعنی قصد و عزم کردن و در دل گرفتن و نگهداشتن و باور داشتن
شدن مراد در دل گرفته شده که نیت عرفی بعمل یک جزئیست از جزئیات ان لهذا این قصد و عزم از نیت نسبت
بمومن که مترتب میشود از ان اعمال جزئیه بهتر است از اعمالی که منشعب میشود از ان نیت دیگر و نسبت بکافر که مترتب میشود
از ان اعمال جزئیه شر است از اعمالی که منشعب میشود از ان نیت دیگر و ایضا این وجه از نیت که هر یک در وجه و مقوم
و محقق ایمان و کفر و اعمال هر یک است و اعمال ارکان در مقابل ان بمنزله جسد و قالب است پس نیت مومن از حیث
ایمان باین وجه از نیت بهتر است از عمل او زیرا که او باعث بر عمل است از ان ناشی و مترتب بانست و نیت کافر
از حیث کفر او باین وجه از نیت شر است زیرا که ان نیت باعث بر عمل شر است و عمل او از ان ناشی است و مترتب بانست
بمقتضای نیت او باقی میماند تم الحدیث

از جمله امورات و بیان حدیث نیة المومن خیر من عمله ...

و بعضی

و نیت شر بدتر از عمل شر است چنانچه نیت خیر بهتر از عمل خیر است و من الوسائل عن النبی صلی الله علیه و آله انما الاعمال
بالنیات و انما لکل امرء ما نوی و فیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله یحشر الناس علی نیاتهم یوم القیمة و معلوم
بود از انچه مذکور شد از مثنی قاعده کلیه مفهوم از ان خواهد شد فروع چند که متفرع از ضمیر انست فرع
اول مفهوم صحیح شد که ثواب و عقاب مترتبست بر نیت و میل قلب بحسنات و سیئات چنانچه احادیث در این
باب متضافر بل متواتر است عن الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام من سرته حسنته و سائته سیئته فهو مومن و نیز
ابو عبد الله علیه السلام فرموده هر کس شاد کند او را عمل خیر و حسنه و غمگین نماید او را عمل بد و معصیت پس او
مومن است فرع دوم بتحقیق است ما بین هم و عزم بر افعال قلبی و اعتقادات و ما بین عزم بر اعمال و افعال
جوارح ثمره اش در این جا واضح شود که عزم بر کبیره مثل زنا و امثال ان از اعمال جوارح و اعضا غیر عزم
بر کفر است که از اعمال قلبی است و ما بین انها فرق زیاد هست کما لا یخفی چنانچه اکثر محدثین و متکلمین و
جمهور عامه و جماعتی از اصحاب ما که از جمله ایشانست امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان و شریف مرتضی
رحمة الله در تنزیه الانبیا گفته اراده معصیت و عزم بر معصیت معصیت است و بعضی از ایشان مرتبه تجاوز
کرده و گفته اند که عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و ایضا از این قبیل انچه از اخبار و آیات
مستفیضه دلالت میکند بر دوست داشتن انکه فاش کرده شود خصلت ناشایست از اهل ایمان چون
زنا و انواع قبایح ایشان و انواع عیوب بان کیمیند تا فاش کرده مر ایشانرا است عذاب دردناک در دنیا و
آخرت کقوله فی سورة النور ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا
و الاخرة لهذا از تجسس عزم و سوء او سبحانه و تعالی در سورة الحجرات که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن
ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
و اتقوا الله ان الله تواب رحیم تحذیر بتحذیر بلطفی مرام انکه استعانی از اهل ایمان که ناشی از اعمال قلبانی
و یا از افعال ارکانی او شوند بانعی که انچه در اعمال قلبی است از اعتقاد ناس و اراده مکروه با نها که از انها
انها حرام است مثل بخل و حسد و غیبت و انچه در خارج از اعضو بقیا باشد در قلب او مختلف مثل زنا و شرب
خمر و اعتقادیات فاسده که منوط بفعل خود او باشد بعزم و میل و رضای که عدم عمل او بهر یک از انها بجهة
مهیا نبودن اسباب و پیدا شدن موانع خارجی باشد و عدم قدرت و استطاعت او با وجود بقای
داخل از عزم و میل و رضا است پس این شق بلا کلام معصیت و معذب باشد عکس شق دیگر که عدم عمل
بر انها برای تغییر در قصد و بجهت ندامت در ان و رجوع و کف نفس باشد از ان عزم ثانیا پس این عزم
معصیت معذب نباشد زیرا که انچه در این باب از بیانات و کلمات ائمه اطهار سلام الله علیهم مفهوم
میشود اینست که بخطور در قلب و خطرات نفس مطلقا عقاب وارد نیست بلکه اگر سیئه بنفس و قلب تخفیف
خطور کند که متحصل از ان متاذی شود تا نا خوش ... معاتب باشد برای کراهت از سیئه
زیرا که رجوع و کف نفس از او فی نفسه حسنه ایست که حکم و اثر ان سیئه را میبرد و معدوم میکند کما قال

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ چنانچه توبه حکم واتبع سیئه را میبرد و معدوم میکند از آنچه مذکور شد که
واتقوا الله ان الله تواب رحیم و از فهم نقل است از کافی من هم بحسنة ولم يعملها كتبت له حسنة ومن هم بحسنة و
عملها كتبت له عشراً ومن هم بسيئة ولم يعملها لم تكتب عليه الحديث و مؤید بر این حدیث قوله تعالی فی سورة الانعام
مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایضاً عنه الکافی
عن زرارة عن احدهما علیهما السلم فی جملة حدیث قال من هم بسيئة لم تكتب عليه وایضاً عن ابی عبدالله علیه السلم
والمؤمن ليهم بالسيئات يعملها فلا يعملها فلا تكتب عليه وایضاً عن وسائل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله
علیه السلم که آنحضرت فرمود بدرستی که مؤمن هر آینه قصد و عزم میکند بحسنه عمل نمیکند بر او پس نوشته
میشود برای او حسنه و اگر حسنه را بعمل آورد ده نوشته میشود برای او ده حسنه و بدرستیکه مؤمن هر
آینه قصد و هم میکند به سیئه و سیئه را بعمل نمیآورد پس سیئه نوشته نمیشود بر او انتهی کلامه ع پس نتیجه
بر نکته ایضاحیه همانا از کنایات بیان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله که گذشت مفهوم و محقق است
که نیت مؤمن فی نفسها خیر است که مترتب بر آن خیر میگردد چون عمل پس کسیکه در نیت خیر صادق باشد و از
روی صدق تمنای تلبس بعمل خیر نماید باجر عمل خیر فائز و جزاء عمل با او عطا میشود چنانچه مرویست که در
وسائل از ابی عبدالله علیه السلم مذکور است که فرمود بدرستیکه بنده مؤمن فقیر هر آینه میگوید خداوندا
روزی کن بمن تا چنین و چنان کنم از بر وجوه خیر پس وقتی که خداوند دانست این را
بصدق نیت او خداوند مینویسد از برای او مثل آنچه نوشته میشود برای او در مقام عمل کردن بان خیر
بدرستیکه خداوند واسع کریم است پس هم چنین است قصد و هم او در ترک سیئه که قصد و هم او در
آن بوده است که آن سیئه نوشته نخواهد شد و از قوله تعالی وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا مفهوم شد
که هر که بیاید ببدی یعنی بخصلتی بد از اقسام منهیات پس جزا داده نشود مگر باندازه آن یعنی بیکی بد و من زیاد
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب کما
قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بگو هر کس از مؤمن و کافر کار میکند بطریقه که شاکله حال
و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در نقمت نا امید باشد و مؤمن در هر دو حال
شاکر و در ضرا شکیبا فی و درد فرع سیم از نتیجه نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله و کل عامل
یعمل علی نیته در کتاب کنوز السعادت روایت میکند از ابی هاشم که گفت فرمود جناب ابو عبدالله علیه السلم
اینست و جز این نیست مخلد شدند اهل آتش در آتش برای اینکه نیات ایشان این بود در دنیا اگر مخلد
باشند معصیت نمایند خدا را همیشه و اینست و جز این نیست مخلد شدند اهل جنت در جنت برای اینکه نیتهای
ایشان این بود که هر گاه باقی باشند در دنیا خداوند را اطاعت نمایند همیشه پس با نیات مخلد شدند اینها
و آنها پس خواند قول خدای تعالی را قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ قال علی نیته چنانچه ایضاً دال بر اینست قوله تعالی فی سورة
الانعام وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی هر گاه کافر بعضی باز گردانیده شوند هر آینه باز گردند

بانچه نهی

را امیر یا کافر نهی کرده شده بودند از او یعنی بانواع تکبر و معصیان شوند و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند
در وعده ایمان الحمد لله هم چنین هر کسیکه هست بر وفق اعتقاد و بر طبق سوابد نیت خود عمل مینماید فرع چهارم
که نیز متفرع است از فروع حدیث شریف و بیان کلیه انطباق بر مذکور که مفهوم از او است صحت مقصد و عزم
و نیت جناب امیر المؤمنین است در شب معهود که در فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوابید با علم
بر بقاء و عدم هلاک خود بلا تفاوت ما بین عزم و نیت او بالجزم بقتل و کشته شدن او که صحیح و جزم
و هون و سستی در نیت بهر حال نداشته است فلهذا آنحضرت در فراش از فضائل آنحضرت معدود است بجهت
عدم تفاوت ما بین دو فرض چنانکه آنحضرت بعلی فرموده که من با تو گفتم که وارد شوم ... و اردد
شود و این شاهد حالیست بر صدق حقیقت آنحضرت که اگر بنا بجزم و یقین بکشته شدن خود داشت در آن شب
در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله میخوابید برای استخلاص او چنانچه شاهد بر این نیت صادقانه او نیز جنگهای
آنحضرت است در پیش روی آنجناب در خندق و احزاب و بدر و حنین و سایر حروب و وقایع مشهوره تمام
و یقین ایضاً هم چنین است اعطاء انگشتری آنجناب بسائل با علم او باینکه سائل جبرئیل بود پس نیت آنجناب
محض اعطاء در راه خدا بود که اگر هم جبرئیل کسی دیگر بود باز خاتم را میبخشید شاهد بر این بخششهای دیگر
که از آنجناب بعامه خلایق شده است که بتواتر معنوی در احادیث و اخبار رسیده است ما بین فریقین و سر دیگر
بر نتیجه در معنی مذکور از آنجناب انکه سابقاً محقق شد که انبیاء و اوصیاء ایشان صلوات الله علیهم اجمعین
در امور تکالیفیه خود مکلف باموری ظاهریه و التفات بعلم باطنی که امور تکوینیه منظم بان است نمیکنند و معلوم
بان نیستند و العالم باشیاء ما کان و ما یکون انبیا بخدا و تعلیم ایشان شده چنانچه سابقاً دانسته شد قوله تعالی
فی سورة الجن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فرع پنجم که ایضاً متفرع از فروع حدیث
شریف است که مفهوم از بیان کلیه اوست بمعنی مسطور مفتاح حدیث شریف است از ابن شبیب که امام رضا ع
فرمود یابن شبیب ان سرک یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین علیه السلم فقل متی ما ذکرته
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً یابن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان
فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا وعلیک بولایتنا فلو ان رجلاً تولی حجراً لحشره الله تعالی معه یوم القیمة انتهی
یعنی ای ابن شبیب هر گاه شاد کند ترا اینکه برای تو ثوابی باشد مثل ثواب کسیکه با حسین علیه السلم شهید شده پس
بگو هر وقت او را یاد کنی ای کاش من بودم با ایشان پس میرسیدم بفوز عظیم ای ابن شبیب هر گاه شاد نماید ترا اینکه
باشی با ما در درجات بلند از بهشت پس محزون باش برای غمگینی ما و شاد باش برای شادی ما و لازم کن بر
خود دوستی و ولایت ما را پس اگر کسی دوست دارد سنگی را هر آینه محشور میگرداند او را خدا با آن سنگ در
روز قیامت ایضاً حقیقت ما نانوشته تصدیق حدیث مسطور از بیانات مذکوره محقق شود که مقصود از گفتن
این کلمات و در شادی ایشان شاد شدن و در غمگینی ایشان غمگین شدن و ولایت و دوستی ایشان را خود بستن
که با الفاظ بدون قصد و عزم جازم قلبی که اعمال او کافی و شاهد بر آنها باشد نیست زیرا که الفاظ با قیاس آنها

و مؤید این مقالت
مفاد بیان جواهر
کلمات حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم
که فرموده ...
که مؤمن هر زمان
که نظر کند در مشیت
خدا [illegible]
[illegible]
تا در نیت او ...
[illegible]
[illegible]
که ...
برای ...
فرموده ...
عبادت ...
...
کند ...
... باشد
قریب ...
بر ...
[illegible]
و غضب ...
[illegible]
و تبدیل ...
[illegible]
بسیار نیت میکند
بسیاری از اعمال
خیر ...
...
یعنی مؤمن بواسطه
نیت در ...

معلوم شد که مقصود بالذات نیستند قوالب الفاظ را اثری مترتب نیست و قتیکه خالی باشد از اخلاص و ادعیه و اوراد و اذکار الفاظ همان معانیست که از الفاظ مقصود بالذات است و بهمین لحاظ الفاظ قصص حالات میکرد اگر موافقت جنان و متابعت ارکان نمی مساعدت با او کنند والاتخص بتلفظ و طی لسان اینمعانی اثری نخواهد بود در معروف شدن باو کاد خالی از اثار و غریبه شدن با و در ادعای اذا اتماد هما نامثل مشهور شد شخص غایب بتجرع بجا در و قال الشاعر ناهد چه بلا فی نگه این رشته تسبیح ها از دست تو سوراخ سوراخ گردیده که فاش شود عیوب پنهانی ما ها ای وای تجلت و پریشانی ما ها ما غره بدینداری و شاد از اسلام ها کبران متنفر از مسلمانی ما ها چنانچه گاه شده است که بحو در شخص نیز امر ملتبس و مشتبه شده و گمان کرده حال او موافق مقال و لسانش مطابق جنان است و لیکن عند الامتحان یکرم الرجل و یهان از بوته امتحان خلاص و سالم بیرون نیامده چنانکه در السنه و افواه اهل تواریخ مشهور و معروف است حکایات اشخاصیکه همیشه آرزوی شهادت تمنی میکردند و امر شهدا و اسمعیل میل ستر الله میکشند در حالیکه امام علیه السلام مرای و مشاهد باشد و امر بجهاد میکند در پیش روی او کشته شدن امر بیست سهل کاش من در کربلای بودم که با اصحاب کرام او بفیض شهادت رسید می تا انکه امتحان ایشان باین اروز در عالم برای ایشان حاصل شد و لعمر الله مرهم یک بغنه دی معرفت داشتند از ذوق جهد او مقرا در ابقرا را اخبار کردند چنانچه در کتاب معرفة الشهادت مسطور است لهذا در اداء تلفظ بحدیث شریف یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما سزاوار است مقصد معزم و بنیت را چون قصد و عزم و نیت و رضای بتلبیه و اولاد قاتلین الجناب باشد تا بمنزله انها کرده در زمره قاتلین محسوب ایشان نیز در زمره شهدا محسوب باشند چنانچه در کتاب معرفة الشهادة است که فرموده اند من شهد امرا فکرهه کمن غاب عنه و من غاب عن امر فرضیه کمن شهده یعنی کسیکه حاضر باشد بامری پس ناخوش بدارد از امثل انست که از ان امر غائب بوده و کسیکه غایب باشد از امری پس راضی شود بان امر مثل انستکه حاضر بوده از انجاست سر حدیث فی عیون الاخبار و الوسائل عن عبد السلام بن صالح الهروی گفت با ابو الحسن رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله چه میفرمائید در حدیثی که روایت شده است از صادق قال اذا خرج صلوات الله و سلامه علیه و الرکه آنحضرت فرموده و قتیکه قائم علیه السلام خروج نماید ذریه و اولاد قاتلین حسین علیه السلام را میکشد بسبب افعال پدران ایشان پس حضرت فرمود کذلک یعنی چنین است پس عرض کردم قول خدا تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری معنیش چیست فرمود خدا و ند صادق بوده در جمیع اقوال خود و لیکن ذراری قتله حسین علیه السلام راضی میشوند بفعال ابا خود شان و افتخار مینمایند بان افعال و هر کس بچیزی راضی شود مثل انست میشود که اینچیز را بعمل اورده باشد و بدرستیکه مردیکه قتل کند در مشرق پس راضی شود بقتل او مردی در مغرب هر اینه میشود راضی نزد خدا و ند عز و جل شریک قاتل و قائم علیه السلام وقتیکه خروج کرد انها را میکشد بجهت رضای ایشان بکارهای پدران خود انتهی لهذا چنانچه در رضای شخص بسیئه دیگران و جزای او نیز چسبیده میشود در نفع دیگر نیز همچنین است در رضای شخص باین منزل برای اعمال حسنه دیگران که جزای حسنه با و نیز چسبید

الخالص مفرد او بواسطه حسن نیت و اراده و قصد میکند از خیرات تا ما و از انچه که مقصد اهم است و تاسف مینماید در حسرت میخورد در انچه که فوت شده است از او از خیرات که چرا فوت شده است از او و منافق هر زمانی که فعل کند فاعل شود و هر زمانیکه ساکت شود فراموش نماید و هجو کلام نماید لغوها شد کلام او و اگر فحش شود طغیان میکند

در وسائل از ابیجعفر علیه السلام مرویست که ما اگر مؤمن بدرستی که برای او بنیه بهتر از عمل است کنند بنیتها عمل کنند ... تا ... کثیر ... و روایت ... بعض ... تا بعضی ... عملا سیئه مینماید ... بعضی ... او را قصد میکند ... میکنند بعضی از انعام ... بلکه و ذریه رضایت اوست بر عمل ان دیگری که بسوء اختیار خود بیت صحیح

جزای حسنه دیگران بنیت برسد بلکه جزا حسنه بنیت رضایت اوست برسد با عمال حسنه دیگران بحسن اختیار خود از بجهت جزاء حسنه اعمال تحصیل اول باخری که با و هم نیت است چسبیدگی دارد چون نیت امام و ماموم لهذا هم و قصد بنیت شخص مؤمن بمیل و عزم حسن اختیار خود با تمام دیگری در انجام امور قبول و ولایت چنین نیت مر او و اکر مترتب اثار دارد از نطق لسان او جاریست به یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ذیرا که نطق لسان فعل است که ناشی از ترتب اثار و نیت است چون افعال اجزا و ارکان دیگر که عمل فعل هر یک از اجزاء دیگر ارکان از انسان فی ایضا منشعب از اثار نیت است لهذا همین تنطق لسان باین مقال فعل است ظاهر از آثار ایمان بحسب اقتضای حال کران شاهد صدق است بر ظهور نصرت او در مقام ولایت را با جزاء ارکان دیگر بجسب اقتضای عدم مانعیت و قادر بفعلیت افعال چون زمان حضور و ولایت که مقتضی ظهور و فعلیت اجزاء ارکانی است بحسب کمال اما نتیا انصار و احبا بیکه در حال حضور و ولایت مقتضی حال مثانی بحضرت ایشان علیهم السلام رسیدند و چیزی از اجزا ارکانی مطلبا ایشان در نصرت و ولایت باقی نماند الا انکه تماما مدد حسن نیت قلبانی بمحل ظهور و فعلیت بیرون امدند تا مصداق قول نحن انصار القائم و قول ایتنا الذین امنوا لطاعتهم شدند در حفظ امانت دین که سپرده شد ایشان بود بخطاب یا امنا الرحمن النبویه الیوم یوم حفظ الامانه یعنی ای امینهای امانت پیغمبر امروز روز حفظ امانت است لهذا ایشان بواسطه حقیقت حسن نیت حفظ امانت کردند و مقام انصار الله را دریافتند چنانچه در دستوری سلام بایشان استماع شد از امام که السلام علیکم یا انصار الله و ابنائه همچنین است حقیقت حسن نیت سایر از مؤمنین در حفظ امانت دین بحسب نصرت قوله از نطق لسان بیالیتنی کنت الخ که صدق بطیقا است از اجزاء ارکانی بحسب استعداد حال و مستعد بودن بنیت و هم او در مقام اتمام سیر از بجهت ایضا ایشان از حیث این فعل که جاری از لسان است و منشعب از نیت قلبیست در واقع و نفس الامر بحسب حوحزا و بعد بجاز است که ایشان عاملان قول قائل بحضرت او هست لهذا جناب امام رضا علیه الاف التحیة و الثناء فرموده ندا ابن شبیب هر کاه شاد کند قول اینکه برای تو ثواب باشد مثل ثواب کسیکه با حسین علیه السلام شهید شده باشد پس بگو هر وقت او را یاد کنی یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اخبار رویت از انجناب در تحقیق نکته نیة المؤمن خیر من عمله که تمکین از حکم مانند ایشان بالحکم است در ثواب چون تمکین حضرت ابراهیم بر ذبح حضرت اسمعیل که اقدام در ذبح فرزند خود داشت با اینکه در واقع نفس الامر انجناب مامور بذبح بریدن اوداج او جه حضرت اسمعیل نبود بلکه انچه مامور بود مقدمات ذبح بود و متوقع حضرت ابراهیم علیه السلام این بود که معنا ذبیحا او در دن مقدمات ذبح مامور بذبح نکرد در بنا بر این توقع او فدای بذبح عظیم تحقق یافت با اینکه در این وقت خطاب مبادر انحضرت تخلیل خطور کرد که چه بود که اگر من فرزند خود را بدست خود ذبح میکردم و مامور بذبح گوسفند نمیشدم که تا بسبب الم و وجع از مستوجب ثواب عظیم و امر جسیم میگشتم در این اثنا از رب جلیل خطاب با ابراهیم خلیل رسید در سوال ان دوست داشتن انجناب از مخلوقات او سخا نه و تعالی تحبیب تو محمد مصطفی صلی الله

یعنی نیت طینت و بیت فطرت بود او باعث میشود

انجام انتقال کرده بکسی

که قصد میکند شود معاصی را زیاده از الحکمه متعارف آثار ایمان نمایان و تاسف ما مضی پیش بر د بر انچه که فوت شده است او را از انعمت و شرعه که چرا فوت شده است از او

انقلو بیل ذبیحا دانسته میشود که نیت مؤمن باعث محل بودن اوست در بهشت بواسطه بنیت خیر او و نیت منافق باعث مخلد بودن اوست در جهنم بسبب نیت شر او بحسب دوام

بحسب دوام

صح منه

بر این امتحان فلیس کم از غیر قهرمانی تمنی باید خلیل از غیر خلیل متعرف گردد که تقرب از هذا الحمد لله المبین بیان است

از جمله امور حقه که متضمن بیشتر پنج اصول مذهب است در معاد جسمانی بیان سر نیت خیر مؤمن
نیت شر کافر است که هر یک بمقتضای نیت ایمان و کفر مخلد در جنت و جحیم باشند

علیه و آله را از همه مخلوقات دوست تر میدارم الخ تا آنکه حق تعالی فرمود که جمعی که خود را از امت او میشمارند فرزند
او را در کربت غربت بظلم و عدوان ذبح خواهند کرد چنانچه گوسفند را ذبح کنند و ایشان بدینجهت مستوجب سخط و عذاب
من گردند حضرت ابرهیم را از استماع این خبر جانکاه بجزع و فزع بسیار در آمد و قطرات اشک از چشم حقیقت بینش جاری ساخت
پس خطاب آمد که وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ یعنی و فدا دادیم جزع در ذبح اسمعیل اگر او مذبوح میشد بجزعی که در حق حسین
علیه السلام کردی و بدین جهت واجب کردانیدیم برای تو بلند ترین درجات مصیبت زدگان را و چون خلیل الله جلیل
در بوته امتحان بغش و غل بر آمد مستوجب ثنا گشت بقوله تعالی فی سورة الصافات که وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و باقی گذاشتیم برابرهیم ذکر جمیل را در میان إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ [۳]
امتی که بعد از ابرهیم می آیند و آن ذکر جمیل اینست که سلام و تحیت باد بر ابرهیم ما نیز جزا میدهیم که برابرهیم دادیم همچنین
جزا میدهیم نیکوکاران را بدرستیکه ابرهیم از جمله بندگان تصدیق کننده بوحدانیت ما است و بعد از گذشتن
سه سال از بشارت تقدیم اسمعیل چنانچه صریح احادیث اهل بیت طیبین و طاهرین علیهم السلام است باز
ابرهیم را نواختیم فرمودیم و بشارت دادیم او را بولادت فرزندی دیگر اسحق نام در حالتیکه مقرر
شده بود که او پیغمبر و از جمله نیکوکاران باشد در عیون اخبار الرضا مرویست از مصنف آن شیخ صدوق از ساره [۲]
علیه الرحمه که در ذبیح روایات مختلفه وارد شده است از بعضی از روایات بر میاید که اسحق بن ابرهیم علیهما السلام
ذبیح بود و از بعضی روایات بر میاید که اسمعیل بن ابرهیم بود و چون طرق احادیث طرفین بصحت پیوسته
راه هیچ در احادیث هیچ طرف نیست ولیکن ذبیح اسمعیل است و بعد از و تابع اسمعیل اسحق متولد شد
چون از ذکر که پدر بزرگوارش بذبح او مامور بود و صبر نمود بامر خداوند و قبول میکرد امر خدا را مثل
صبر برادرش و تسلیم او پس حق تعالی او را در ثواب بدرجه که سزاوار است میرسانید و حقتعالی از ضمیر او
آگاه بود که چنین میکند و این خیال در وغ نیست از نیت حقتعالی او را میان فرشتگان ذبیح نامید
این تمنا و ایضا دلالت بر ذبیح بودن حضرت اسمعیل است ذکر آنچه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن
موسی الرضا علیهما السلام از معنی قول پیغمبر انا ابن الذبیحین که حضرت فرمود یعنی اسمعیل بن ابرهیم خلیل الرحمن
و عبدالله بن عبد المطلب الخ گردید بنا بر مذکور مسطور است پس از اینجا بر جنبین بصیر محقق شد که تمکین در حکم مانند
اتیان بان حکم است در ثواب بمثال مذکور بلکه تمکین در حکم که مصداق نیة المؤمن خیر من عمله باشد در بعض
از مقامات بهتر از اتیان بان حکم باشد در ثواب از قبیل مقامات مذکوره که اتیان بحکم علی الظاهر منافی
با غرض حکمت باشد و از طریقه عدل خارج که بر فطن لبیب بنا بر قرائن مبرهن است چنانچه دلیل عقلی بر این مقام
در متممات پنجم و ششم از مثل تعریف بعد از اثبات معاد خواهد آمد انشاء الله تعالی و هو المطلوب پس بنا بر تحقیق مذکوره
استبعادی بر عطای جزای شهادت برای کسیکه تمنای شهادت نماید بمنطوق یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا
عظیما با هم نیت جازم بطریق مسطور نباشد بلکه در درجه فائزین بشهادت من حیث هو در واقع و نفس الامر
بحسب خود جزای عاید او باشد از فضل عمیم و کرم جسیم منعم مفضل چنانکه بحضرت ابرهیم و اسمعیل و اسحق و جناب

عبدالله

عبدالله بن عبد المطلب فاین مجازاتهم و مقصد نیت جانفشانی خود از آنچه متمکن ایشان بود شدند و کذلک لهم
چنین این مجازات است نسبت بسائرین از بندگان و شایستگان المؤمنین که همه و مقصد نیت ایشان چون
از بزرگواران جان نثار باشند آنچه متمکن باشند چون تمکن جابر بن عبدالله انصاری که بقصد زیارت حضرت
امام حسین علیه السلام از منزل تا بلد شهید و تهیه زیارت آن بزرگوار در کلیم وارد بطور سینا کربلا بمناجات و رازونیاز
الا بیخود حاضر کرد و بعد از آن اتیان بتحیت و سلام بان بزرگوار و سایر شهدا گفت و الذی بعث محمدا بالحق لقد
شارکناکم فیما دخلتم فیه یعنی قسم بخدائیکه محمد را مبعوث نمود بحق هر آینه ما شریک شدیم با شما در جهادیکه شما
کردید عطیه کوید این کلام عجب نمودیم عرض کردیم چگونه با ایشان شریک میباشیم و حال آنکه شمشیری نزدیم
و بکوهی بالا نرفتیم و سرهای ایشان از بدنهای ایشان جدا شده و اولاد ایشان یتیم شده و زنهای ایشان بیوه
شده گفت ای عطیه شنیدم از حبیبم رسول خدا که میفرمود من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرک
فی عملهم یعنی کسی که دوست داشته باشد قومی را محشور میشود با ایشان و کسیکه دوست دارد عمل قومی را
شریک میشود در عمل ایشان قسم بان خدائیکه محمد را بحق فرستاده است که نیت من و اصحاب من با نیت
ایست که حضرت امام حسین و اصحاب او بانظر بقیه رفتند الخ پس این مقام مصداق حقیقت یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزا عظیما است چنانچه مصداق حقیقت حصول این مقام برای اهل ایمان ایضا تمکین علقه های ذاتی جبلی اعمال
نسبت بمقام ولایت که هم و قصد نیت بر تصور اسباب خارجیه نیست مر اهل ایمان را با قدام آن بلکه خود آن علقه
هر یک اسباب تحریک هم و قصد نیت بر تصور امور خارجیه مقام ولایت است که مؤمن را در شادی این
شادی و غم تمکین ایشان تمکین داده تا امور بفوز عظیم رسانند اول علقه طینیه است که منشعب از آن علاقه دیگر است
چون علقه والدیه و علقه شجریه را بر علقه شجریه مقام والدیه و علقه طینیه را منع داد کنند چنانچه در مقام اثبات ولایت
محقق شد لهذا تخصیص مؤمن بعلاقه که محقق شد که منشاء او را قیداوت نسبت بشجره طیبه نبوت و ولایت پس این
علقه معنوی در ربط و علاقه ذاتیه او چون او راق شجره در زمان شادی در شر و فضون خود کانیت فتح
آب و تفریح هوا که از آنها شاد شد او راق نیز فرح آنها دال بر شادی آنها است و در حال غمگینی و شر و فضون از
حیث عوارض بلیات و صدمات تند ظلم او راق را ایضا اثار حزن و پژمردگی که دلالت بر غمگینی است که آنها اصل شده است
پس علاقه معنوی ذاتی مؤمن اسباب بیت تمکین در ورد تهیه تصور اسباب و تهیه خارجیه بر روی رسیدن بفوز عظیم پس
نیة المؤمن خیر من عمله نیز دال بر حقیقت مقام داده بر این مقام و ایضا از آنچه محقق شد متحقق میشود در جانب شر
همین ملاحظه که نیة الکافر شر من عمله بر آنست که بنی امام علیه السلام فرمودند که قاتم ما علیه السلام میکشد ذریه و اولاد
قتله امام حسین علیه السلام را بسبب رضایت ایشان با فعال پدران خود پس آنچه در مقام و مراتب اهل ایمان محقق
شد نسبت بمقام و مراتب ولایت عکس آن در جانب شر که در طرف مقابل واقع است متحقق شود نسبت بمقام و
مراتب ولایت لهذا استبعادی در این حدیث شریف که قائم ما علیه السلام میکشد ذریه و اولاد قتله حسین علیه السلام
نباشد زیرا که مثل ایشانرا خداوند در کلام خود زده است بقوله و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من

از جمله امور حقه که متضمن بنتیجه پنجم اصول خمسه دین است و اعتقاد معاد جسمانی و بقای مؤمن است
در جنت و بقای کافر است در جحیم مادام هما نا بمقتضای نیت ایمان و کفر هر یک باشد

مِن فَوقِ الارضِ ما لَها مِن قَرار بعد از آیه مثل شجرهٔ طیبه الثمره فی سورة ابرهیم الم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمةً طیبةً
کشجرةٍ طیبةٍ اصلها ثابتٌ وفرعها فی السماء الخ پس بیان مثل شجرهٔ طیبة الثمر در اثبات ولایت سابقاً تحقیق شد
که بقول بعضی کلمهٔ توحید است که لا اله الا الله باشد و بقول بعضی هر کلام نیکو و اعتقاد حقی است که خدا بان امر کرده
مانند درخت طیبهٔ پاکیزه نمو کننده و میوه دهنده است که ریشه اش در زمین فرو رفته و محکم شده باشد و
فرع و شاخهایش باسمان بلند شده باشد و بدهد میوه خود را در هر وقت یا در هر سال یا در هر شش
ماه باذن خدا و تقدیر پروردگار و بعضی گفته اند کلمهٔ طیبه ایمانست و شجرهٔ طیبه مؤمن و میزند خدا
مثلها برای مردمان شاید که ایشان متذکر شوند و پند گیرند و مثل کلمهٔ خبیثه و بد کلمهٔ شرک یا هر اعتقاد
بد و سخن بد که خدا نهی از ان نموده باشد مانند درخت خبیث بداست که نمو کننده نباشد و صافی
از حضرت صادق روایت کرده که شجرهٔ طیبه مثلی است که خدا برای اهل بیت پیغمبر زده است و شجرهٔ خبیثه مثلی
که برای دشمنان ایشان زده است در کتاب حیات القلوب و بیت کرد مجمع البیان از حضرت باقر روایت
کرده که شجرهٔ خبیثه مثل بنی امیه است و احادیث بسیار وارد شده در تفسیر قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنةً للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیاناً کبیرا
پس اخبار در تاویل این آیه باستفاضه وارد شده که مراد بشجرهٔ ملعونه که خدا مسخر ساید بنی امیه و دشمنان
می باشند لهذا مثل خبائث شجرهٔ ملعونه چون مثل کلمه شجرهٔ طیبه است در جانب مقابل پس هم چنین باشد هم
وقصد و نیت خبائث شجرهٔ ملعونه نسبت بمقام ولایت عکس قصد و نیت شخص مؤمن است که نسبت بمقام
ولایت دارد بتقریب مذکور یعنی چنانچه شخص مؤمن بمیل و عزم حسن نیت خود و اختیار میکند اتمام فعل دیگری را
بانجام امور قبول ولایت و خیر بیت مراو را که ترتب آثار ان تعلق لسان اوست یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزاً عظیماً پس هم چنین است شخص منافق از ذریه و اولاد قتلهٔ امام حسین علیه السلم نسبت بعدم قبول ولایت
که بمیل و عزم سوء نیت خود اختیار میکند اتمام فعل پدران خود را بانجام امور عدم قبول ولایت
و این شریت مراو را که ترتب آثار ان تعلق لسان اوست در عدم قبول ولایت از تصدیق بمعجزات ارباب
مقام ولایت که ناشی از ایشان علیهم السلم و قائم علیه السلم میشود چنانچه مصداق اینست انچه خداوند در کلام خود
اشاره بان فرموده فی سورة آل عمران قل قد جاءکم رسلٌ من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم
صادقین پس این شریفه دلالت میکند بطریقه سلوک ذریه و اولاد قتلهٔ امام حسین علیه السلم در عدم قبول ایشان
مر قبول ولایت و تصدیق معجزهٔ حضرت قائم علیه السلم و این معنی از ایشان دال بر اقدام و داعیه ایشانست در فعل
پدران خود نسبت بمقام ولایت نهایت آنست که مقتضی حال ایشان از فراهم آمدن اسبابی که از برای اقتضای
حال پدران ایشان فراهم بود برای داعیهٔ ایشان فراهم نیست و الا همیشه با اتمام فعل پدران خود هستند چنانکه
یکی از اسباب مقتضی فعل پدران تعلق لسانست بعدم قبول ولایت و تصدیق معجزه بحسب حال ایشان آن اتمام بان
که مقتضی است کرده اند لهذا از این جهة ایشان چون پدران خود در زمرهٔ قتلهٔ امام حسین علیه السلم باشند حضرت

کلمه خبیثه

و معاونت بمنزلهٔ فعل مرایشانرا باشد

قائم علیه السلم

بنا بر مضمون حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله

قائم علیه السلم نیز ایشانرا چون پدران ایشان مانند پدرخود حضرت امام حسین در معرض اهانت و اذیت
شمشیر بی دریغ خواهد کشید زیرا که ایشان چون پدران خود در مقابل ولایت ایستاده اند و اینست انچه در انتقام معلوم
شد از مضمون حدیث شریف نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله الخ بنابر توجیه قول علامه
و مقدار اخری تا محقق شود اینکه حسنه و سیئه عبارت منحصر بافعال و اعمال الاعضا از کافی تعالی نباشد بلکه در وضع
نیت و رضای او بر فعل دیگران از حسنه و سیئه نیز شامل است از جزای حسنه و جزای سیئه دیگران چنانچه
در صورت بقای آثار فعل خود از حسنه و سیئه نسبت باتمام دیگران که بان رضای داشته باشند و
عمل کنند ایضاً شامل اوست از جزای حسنه و جزای سیئه ایشان که خود سبب آن شده است لهذا جزای حسنه
و جزای سیئهٔ عباد از سه جهت در روز حساب شامل با شده اند یکی جزای حسنه است از جهات
ثلثه خود در حال بقا است چنانچه در دار تکلیف خود حامل بقا بوده است و انکه جزای سیئه است نیز از جهات
ثلثه خود حامل بقا است در آخرت چنانکه در دار تکلیف دنیا خود در حال بقا بوده است باشاره قوله تعالی
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً و قوله تعالی و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم الا ساء ما یزرون که سابقا بر
مصداق منافاة بودن مقتضی شد زیرا که آیه قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم الخ
که نیز دلالت کرده شد دلالت کرده بر اینکه جزا این نیست که بر پیغمبر است چیزی که بان حمل کرده شده و تکلیف نموده شده
از تبلیغ رسالت و شرایع و بر شما است انچه بار کرده شده اید از اطاعت و متابعت لهذا تبلیغ رسالت و
شرایع امانتی است حمل پیغمبر و امام معصوم و اطاعت و متابعت ایشان حمل امت است به اطاعت کقوله تعالی فی
سورة النساء ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها از ائمه دین روایت شده است که فرموده اند دو آیه
در قران یکی از برای ما است و دیگری از برای شما است اما انکه از برای ما ست این آیه است ان الله یامرکم
که بما است که هر یک از ما در وقت امام بسپاریم مقام امامت را بامام دیگر و انچه بر شما است یا ایها
الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس بنابراین ماسوای از انسان را در حمل این دو
گونه از امانت بهره نباشد چه امانت ریاست عامه خلق را فرموده اند مقام تبلیغ رسالت و امامت است که
انسان کامل عبارت از ایشانست و امانت اطاعت و متابعت خلق را فرموده اند امت است که بنی اطلاق انسان
بایشان شده است چه فرموده انا خلقنا الانسان من نطفةٍ امشاجٍ نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً لهذا اول مرتبهٔ
توجه بانسان یافته است و خطابات در شان او رسیده است و ماسوای او از این تکلیفات و تشریفات
بهره نباشد زیرا که آسمانها و زمین و جبال را استعداد ذاتیه و قابلیت بحمل این امانت نباشد کقوله تعالی
فی سورة الاحزاب انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها
الانسان انه کان ظلوماً جهولاً پس از بیان مقدمه مفهوم خواهد شد که مراد از قول و حملها الانسان انه کان
ظلوماً جهولاً مطلق انسان منکور نباشد بلکه انسان مخصوص است که اطلاق اسم انسان بامر شده است از جهة
حمل امانت ولایت و اطاعت که مخصوص مطلق انسانست پس مراد اینکه این انسان شخص مخصوص باشد که بر داشته

کرد

کقوله تعالی فی سورة القصص قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون

کقوله تعالی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکورا دال بر انست

از جمله بنی آدم غالب بر انکه کان ظلوماً جهولاً است منافقه

که استعداد ذاتی جبلی نیست مراد از ... امانت آنکه آن

باشد بغیر حق امانت ولایت را و در ترک امانت را دادن اطاعت و متابعت را که استعداد جبلی خود را است کرده باشد
از این جهت حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا است لهذا تفسیر امانت بولایت و امامت در احادیث اهل بیت طیبین
و طاهرین علیهم السلام مکرر الورود است و بعضی که امانت را بتکلیف تفسیر کرده اند منافات بما نحن فیه ندارد زیرا
که امامت بعد از نبوت عمده و کامل تکلیف است هر چند امانت را افراد متعدده از تکالیف شرعیه بوده باشد پس
حمل امانت را بغیر حق و نتیجه اینست که لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات تا عذاب کند خدای
تعالی مردان منافق را که حامل امانت امامت و خلافت شدند بظلم چون اول و ثانی و ثالث و عذاب کند زنان
منافقه را که سعی بلیغ در ابطال خلافت حقه نمودند مثل دختر اول و ثانی و عذاب کند مردان مشرک و زنان مشرکه را
که اعتقاد به نبوت و رسالت و امامت نکردند چنانچه موید این مقال است فی عیون اخبار الرضا عن الحسین بن
خالد قال سالت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن قول الله عز و جل انا عرضنا الامانة الخ فقال الامانة الولایة
من ادعاها بغیر حق کفر و فی رعایة الامانة الولایة والانسان ابو الشرور والمنافق یعنی الاول و فی روایة الانسان
ابو فلان یعنی ابوبکر و مفاد آیه اینکه میفرماید ایم که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمانها پس سرکشی کردند و اهل
که حیوانات انسیه اند و بر اهل کوهها که حیوانات وحشیه اند ایشان از این ابا کردند و سر باز زدند از روی
مخالفت و برداشتن آن را ادعی با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول ادای آن نمود و از روی کمال عقل
متحمل این امانت شد بدرستیکه ابوبکر هست بسیار ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام
از حمل آن پهلو تهی کردند آن را با وجود ضعف و عجز خود قبول کرد بسیار نادان بکنه عاقبت آن یعنی عقوبت
خیانت آن لهذا مراد از انسان در این آیه ابوبکر و مصاحبان او باشند که حمل امانت ولایت را که استعداد
ذاتی جبلی ایشان نبود متحمل شدند و حمل امانت تکلیف اطاعت و متابعت ولایت را که استعداد ذاتی جبلی ایشان
بود رها کردند و متحامل بهر دو امانت گردیدند و در ترک امانت خود و تحمل امانت ولایت متحمل شدند بغیر　متحامل: بفتح میم ثانی میل کردن بر کسی بخصومت و زور و ستم کردن بر کسی نه
حق پس علت و نتیجه ایشان اینست که لیعذب المنافقین والمنافقات والمشرکین والمشرکات در حق ایشان ثابت باشد
از جهات عدیده که سابقا محقق شد که یک عذاب و جزای ایشان از جهت فعل غصب امانت ولایت بغیر حق و یک عذاب
و جزای از باب ترک فعل تکلیف اطاعت و متابعت حق و یک عذاب و جزای از حیث هم و قصد و نیت باطل ایشان
بر سلوک طریقه بطلان حق از پیشینیان که گذشتند و پسینیان که آیند الی آخر الدهر و یک عذاب و جزای دیگر از جهت　کقوله تعالی فی سورة البقرة اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا و رأوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة
افعال متابعین و هم و قصد و نیت ایشان که مترتب بر وجود ایشان چنانچه گذشت که افعال و نیت متابعین
ایشان مترتب و ناشی از افعال و نیت ایشان است از این جهت مبغض ترین ایشان من حیث الفعل نسبت با ایشان
متابعین ایشان شدند که آثار فعل ایشان مترتب بر وجود فعل ایشانست لهذا مبغض مبغضین ولایت آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین که غصب حق کرده اند و متابعین ایشان اند که بر طریقه ایشان رفته اند در عالم تکلیف دنیا و در　در واقع نفس الامری
فردای قیامت تابع و متبوع هر دو نسبت بیکدیگر مبغض باشند بواسطه پیروی از خواهای خود در دنیا　فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم و ما هم بخارجین من النار
بخواهشها و هواهای گمراه کننده متاع دنیا بدون اجابت دعوت حق و هدی کقوله تعالی فی سوره القصص فان لم
یستجیبوا لک

یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم
الظالمین و لقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون بعد از ترجمه تفسیر الحجی فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله
علیه السلام یعنی من اتخذ دینه رأیه بغیر امام من ائمة الهدی و در حدیث دیگر است یعنی من اتخذ دینه هواه بغیر
بغیر هدی من ائمة الهدی و ایضا فی تفسیر مذکور حدیثی کافی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در تفسیر و لقد وصلنا
لهم القول نقل کرده که امام الی امام یعنی مراد از اتصال قول متصل گردانیدن امامیست بسوی امامی دیگر بنابر
استعمال شده مصدر که قول است بمعنی اسم فاعل که قائل است یعنی و هر آینه بتحقیق متصل کردیم برای ایشان امامی
گوینده را بامامی دیگر گوینده و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام امام بعد امام روایت شده
علی ای تقدیر حجت حق را در جهان دایم باید پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت لهذا ائمه دین
همه دعوت شرع مبین که واحد بعد واحد اتصال یافته اند تا روز قیامت و حامل شرایع رسالت و احکام دین
مبین اند برای رهروان به یقین حق تا کنیت ایشان را بمقصد رسانند همانا مثل ایشان علیهم السلام نسبت به رهروان
دین حق مثل جمله داران معروف طریق بیت الله اند نسبت بره روان حج بیت الله که ایشان را بمقصد خویش بی
دغدغه می رسانند و انتساب بایشان دارند و حامل و محمول اند و در مقام مکرم و معزز و هر جا که هم ذکر و اسم
محفوظ باشند با سوره کلمات اللهم احشرنا فی تحت لوائهم و فی زمرتهم ربنا و اتنا موالیهم و آل الطیبین الطاهرین
المعصومین آمین یا رب العالمین و ابعد اللهم من اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم الی یوم الدین نیز که مثل ایشان علیهم اللعنة
الی یوم الدین مثل جمله داران غیر معروف بطال باشند در طریق بیت الله نسبت ببعضی از حجاج راه بیت الله که سرمایه
ایشان را از انجمله ایشان را بمقصد نمی رسانند میکشند و ایشان را در مقام حساب بی سرمایه بحال خود بلا و رها
میکنند ایشان در آن مقام چون پیادگان بی زاد و راحله پریشان خواطر باشند چون خود حمله داران خویش
پس ایشان یعنی این طایفه از جمله داران شقی تر از شیطان باشند که هم بر رهروان حج بیت الله از خواهش کرده
چنانچه بر خود نیز رحم نکرده باشند و بمقصد خویش گرفتار و پریشان خواطر باشند پس هم چنین کیفیت حال بستن طاهره
مثال مضل از اعداء الله نسبت بحاملین خود از متابعین ایشان که در حساب قیامت هم چنین طوطی شوند و در تامل و معنعنه　و این تکلیف دنیا حمل تکلیف شانرا متحمل شده اند پس ... قطعه
خواطر چنانچه بعضی بطلان است که کسیکه همتش از استعداد حمل باری را بپیدا نکرده باشد و راه و معرفت طریقی بیت الله
بطریقی که شاید و باید تحمل خود را بمقصد نرسانند ندارد و استعداد ذاتی خود را استعداد حمولیت نه حمل بر دیگران
دیگران را پس البته بطریق صواب خود و حمل خود را بمقصود نرسانیدن بعذاب و شداید گوناگون معذب باشند
حامل و محمول و علی هذا القیاس کقوله تعالی فی سورة التکویر و اذا النفوس زوجت اشاره بمعنا باشد یعنی آنگاه که ضم　یعنی نفوس کل الناس با امامهم ... کیفیت ... اشخ
کرده شود هر صنفی از نفوس بصنف خود صالح با صالح و طالح با طالح یا هر کس را با عمل خود جمع کنند یا هر جا ... خود
مقارن دهند کما یعضاد از آنکه اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را با شکل اهل بهشت حضرت باقر علیه السلام فرموده
اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند بالخیرات حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیاطین که
امر اکرده کرده است فاما اهل الجنة فزوجوا الخیرات الحسان و اما اهل النار فمع کل انسان منهم شیطان تقریب

از جمله امور مقرر بیشتر در اصل مذهب دین که اعتقاد بجزای اینست بمقام حاملین امانت ولایت و اطاعت
و مقام عود مستهزئین و طغیان کنندگان از امانت امامت و اطاعت

حاملین امانت و متابعت ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین جنة فرو جوالخیرات الحسان است که
خداوند در وصف آن جنت و صفت زوجیت خیرات حسان آن اشاره فرموده فی سورة الرحمن که فیهن خیرات
حسان یعنی آنکه در این چهار جنت زنانی باشند نیکو اخلاق و نیکو صورت خوش صورت در نهایت جمال و
تفسیر القمی عن روضة الکافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چنین نهریست در بهشت که منبع آن کوثر است
و منبع کوثر ساق عرش است و در هر جنتی منازل اوصیا و شیعیان ایشانست و بر کنار آن نهر دختران میرویند
مانند روییدن نباتات از زمین و چون یکی از آن جواری را بکنند فی الفور دیگری بجایش میروید و آن جواری که
باسم آن نهر نامیده اند چنانچه آن نهر را خیرون مینامند جواری بعد از آن خیرات میگویند حق تعالی فرموده فیهن خیرات حسان
و چون از این امام گفت که هرگاه شخصی تحفه میگیرد بگویید که جزاک الله خیرا مراد از خیرات منازل الطاف فرخیر است که آماده
شده برای صفوه خلق انتهی اینست تتمه جزای حاملین الطاعت و متابعت حاملین تبلیغ رسالت و شرایع و اما تتمه
از تتمه جزای سایرین از خلق الله که حمل الطاعت و متابعت ایشان را اختیار نکرده اند و استهزاء و سخریه و سبیل
خزامه در سرکشی و انحصار در کشتی ایشان در کفر و نفاق در حالت حیوانات مستمر دانسته اند از راه صواب
کقوله تعالی فی سورة البقرة الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون اشاره بایشانست وایضا قوله تعالی فی سورة المطففین
ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون که معنی آنست که بدرستیکه آنانکه گناه کردند بودند با این صفت که
از آنانکه ایمان آورده بودند میخندیدند از روی سخریه و استهزاء و فی تفسیر القمی عن عبد الله بن سالم از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که نزلت فی علی علیه السلام و فی الذین استهزؤا به من بنی امیة و ذلک ان علیا علیه السلام مر
علی قوم من بنی امیة والمنافقین فسخروا منه و فی تفسیر علی بن ابراهیم ان الذین اجرموا الاول والثانی و من تابعهما
و فی خلاصة المنهج از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که چون روز قیامت منافقان را بگذارند تا بسوی مومنان نظر
بکنند چون بدر بهشت رسند و بهشت را ببینند و آراسته تمام ببینند و پای بردارند تا در بهشت نهند
در دوزخ در رسند و ایشانرا بدوزخ کشند ایشان گویند بار خدایا چگونه ما مستحق دوزخ بودیم ما را چرا تمکین میدادی
تا با مومنان متوجه بهشت شویم و بهشت را بآن زینت ببینیم خطاب آید که این جزای آنست که در دنیا
با مومنان میکردید وایضا اشاره بایشانست قوله تعالی فی سورة المطففین فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون در تفسیر القمی از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام باین مضمون
روایت کرده که وقتی که قیامت قائم گردد از بهشت در سریرها و بر بعضی گناهکاران جهنم گذارند پس حضرت امیر علیه السلام
از بهشت برآمده بر آن در سریر بنشیند و از منزلهم هنیئا برایشان در بهشت ساقی کوثر ایستند گویند یا امیر المومنین
و یا وصی رسول الله الا ترحمنا الا تشفع لنا عند ربک پس حضرت بر ایشان و بر این گفتگوهای ایشان بخندد
از اینست که حق تعالی میفرماید فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون الخ پس پوشیده نماند که خواندن حضرت باین
دو صفت که صفت امارت و صفت وصایت است مؤید آنست که مستهزئین در دنیا اول و ثانی و تابعین ایشان از
بنی امیه و غیرهم ملعون بوده اند زیرا که چون اینکه در دنیا بامامت و وصایت آنحضرت قائل نبودند و غصب
حق از او کردند

جواری
کنیزکان

حق از او کردند و در انتقام آنها را بیغمی میکنند و اقرار بآن مینمایند تا آنکه خود را در نظر حضرت از جمله مقربین و
نمایند که ثنا بحضرت بر ایشان خواهد کرد هیهات هیهات هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون گویند کلمه هل بمعنی
قد تحقیق است مانند هل در هل اتی علی الانسان یعنی بتحقیق جزا داده شدند منافقان و کافران بآن عملها که
بمؤمنان در دنیا میکردند از سخریه و استهزاء چنانچه بتحقیق فرموده فی سورة اللیل فانذرتکم نارا تلظی لا
یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی پس بیم میکنم شما را ای انادی که عدول نموده اید از راه حق با آتش که زبانه
کشد در دنیا یعنی در آن آتش بطریق دوام و لزوم مگر بدبخت ترین کسی که تکذیب کرد بحق و اعراض کرد و آینده
از الماء حق در کتاب حق الیقین از علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است از تفسیر این آیه
که در جهنم وادی هست و در آن وادی آتشی هست که تعبیر از آن آتش و ملازم آن نمیباشد مگر شقی ترین
مردم که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرموده
که آتشها بعضی از بعضی پست تر است و آتش این وادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است
و موید اینست آنچه سابقا مذکور شد که در همانکتاب مسطور است که شیخ مفید در کتاب اختصاص از
حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که روزی بیرون رفتم بجنت کوفه
و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم باو عجب پیر گمراه شقی هستی گفت چرا این را میگویی
یا امیر المومنین بخدا سوگند حدیثی نقل کنم از خود و از خدا و بغیر جبرئیل در میان ما ثالثی نبود بدرستیکه
چون مرا بزمین فرستاد خدا بسبب خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی
گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی فرمود بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی
تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا صورتها و جاهای ایشان را بتو بنماید رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند
تو اسلام میرساند و میفرماید که بمن بنما کیست که از من شقی تر مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را
برداشت آتشی سیاه بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد پس مالک بآن گفت ساکن
شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد
و همچنین هر مرتبه که میبرد از مرتبه سابق گرم تر و تیره تر بود تا طبقه هفتم آتشی از آن بیرون آمد که گمان
کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود گذاشتم
و گفتم ای مالک امر کن او را که سرد و ساکن شود و الا هلاک میشوم مالک گفت تو نخواهی مرد تا وقت معلوم پس
صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و
بر سر آنها گروهی ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک
اینها کیستند گفت مگر نخوانده آنچه بر ساق عرش نوشته اند و من دیده بودم که خدا بر ساق عرش
دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را خلق کند نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته و نصرته بعلی اینها
دشمن ایشان و ستم کنندگان بر ایشانند یعنی ابوبکر و عمر انتهی پس اینست مقام و معاد ایشان که امانت ولایت

قوامت

در سرای العزت

از جملهٔ امور معتبره بیشتر بجهٔ اسرار محض درین نظم معاد خاطیان امانت امامت و اطاعت است بجهت

و نظم معاد مستهزیان و طغیان کنندهٔ است از اداء امانت امامة و طاعة است بجهیم

بتعصب متحمل شدند و و زر تحمیل دیگران اکه پیرو ایشان نمایند بودند بر دوش خود بار کردند و ایشان را در

ان سرای قیامت از خود بیزار نمودند بسبب گمراه نمودن ایشان را از راه حق در دنیا کقوله تعم فی سورة الشعرا

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ و گمراه نکردند ما را در دنیا مگر گناهکاران کافران

از پیشوایان و بزرگان در کفر و شقاوت که اقتدا کردیم بایشان پس نیست ما را هیچ کس از شفاعت کنندگان

چون پیغمبران و ملئکه و مؤمنین خلص که شفاعت خواه مؤمنین میباشند و نه دوست خویشانی که ما را شفاعت

کنند در ضیاء التفاسیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم مرویست که مراد بایں ایه امت محمد صلی الله علیه و اله میباشند یعنی

مشرکین که پیروی ایشان کردند تابعان ایشان اند از ایشان است ایضا قوله تعم فی سورة العنکبوت مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ بجهت دوستی میان

خود در زندگانی دنیا چنانچه مردمان برمذهبی و ملتی متفق میگردند تا ان سبب مصادقت و مرابطت ایشان گردد

پس در روز قیامت بیزار شوند بعضی از شما از بعضی دیگر و لعنت کنند بعضی از شما بعضی دیگر را و بازگشت شما

اتش دوزخ است در تفسیر الاهجی مسطور است که در روضهٔ کتاب مستطاب کافی از ما الجعفی روایت کرده که حضرت

صادق علیه السلم فرمودند که ای مالک هر که در دنیا تابع امامی شده باشد در اخرت ان امام ماموم را و ماموم

ان امام را لعنت کنند مگر شما که تابع امام بحق شده اید انتهی و مؤید این است قوله تعم فی سورة الزخرف الْأَخِلَّاءُ

يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ دوستان در دنیا که دوستی ایشان از برای غیر خدا بوده چون دوستی کفار

با یکدیگر که با هم اتفاق میکردند در فراموش کردن نور خدا و انطماس اثار نبوت در روز قیامت بعضی از

ایشان مر بعضی دیگر را دشمنند مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که دوستی ایشان در دنیا و در قیامت باقی است

و عداوت مفقود زیرا که خلت و دوستی اهل تقوی برای خدا ایتعم است و این خلت باقی خواهد بود بخلاف

خلت و دوستی که این چنین نباشد و فی تفسیر الاهجی قال الصادق علیه السلم الا کل خلة کانت فی الدنیا فی غیر الله

فانها تصیر عداوة یوم القیمة یعنی اگاه باشید هر دوستی که در دنیا برای غیر خدا ایتعم باشد پس بدرستی که

ان دوستی عداوة شود در روز قیامت و در همانکتاب مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بعد از تلاوت

این ایه فرمودند که چون دو مؤمن در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت ایزدی پیوندد گوید

خداوندا فلان دوست من مرا بطاعت تو وامیداشت و از معصیت تو اجتناب میفرمود نظر لطف از او باز

مگیر و نعمتی که بمن عطا کرده باو نیز عطا کن تعالی و دو کافر که در دنیا با هم صداقت میورزیدند چون یکی بجوار

میگری میرود گوید خداوندا فلان کس مرا از طاعت تو منع میکرد و تحریص بمعصیت مینمود نظر لطف از او باز دار

و بعذابی که من گرفتار شده ام او را نیز گرفتار کردان و ایضا در کتاب مذکور مسطور است که در روضهٔ کافی

روایت کرده که حضرت صادق علیه السلم با ابو بصیر که مکنی با بو محمد نیز بود گفت ای ابو محمد بخدا قسم که اراده نکرده خدا

از الا المتقین غیر شما را و حق تعم خطاب بمتقیان کند که یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ای بندگان

من نیست ترسی بر شما امروز از رسیدن از اهوال روز قیامت و عذاب اتش بر شما اندوهناک کردید

و نیست شما را در ان روز هیچ حسرت کنندگان که تابعیت ایشان از عذاب دوزخ رهائی یابید

ق تفسیر لاهجی

مراد از ما الذین امنوا مخاطبین یعنی ما الذین امنوا است بقرینه

از فوت ثواب

از فوت ثواب یا گرفتاری در عقاب ایشان بندگان که خوفی بر ایشان نیست میفرماید الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا

مُسْلِمِينَ یعنی ان عباد کسانی اند که ایمان اوردند بایتهای ما علی بن ابرهیم اورده که مراد از ایات ائمه معصوم

علیهم السلم و قبل از این گذشت که مراد از عباد شیعیان و پیروان ایشانند در خلاصه نقل از خبر است که چون

خلایق از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که ندای یَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ

بشنوند پس همهٔ خلایق امیدوار شوند و چون در عقب ان استماع الَّذِينَ آمَنُوا نمایند کافران طمع از ان

بکنند پس منادی اهل ایمان گوید که ای اهل ایمان ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ در ایید در بهشت

شما و زنان مؤمنهٔ شما در حالتی مسرور کردانیده شده باشید بر وجهی که اثر ان بر ایشان ظاهر شود کقوله فی سورة

المطففین تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ الخ بکرامی داشته شده و بنهایت کرامت و نعمت با ارایش داده شده بکمال جمال

و غایت زینت بجهت انچه بینند از نعمتهای بهشت و در شکاری از اتش يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و گردانیده

شود بر گرداگرد مؤمنین بجامها و کاسها از طلا که در انها انواع خوردنیها است و گردانیده شود کوزهای

بی دسته و بی گوشه گفته شده که مانند ابریق است که در انهاست اقسام اشربه و در بهشت است از اطعمه

و اشربه و عطرها و ثمرها و میوه ها و انواع خوش و بوی خوش انچه ارزو کند نفسهای ایشان و میل بان کند خاطر

مشتهی و انچه لذت برد چشمها بنظر کردن در ان از جمله فصاحت و بلاغة این ایه انست که خدا جمع کرده در این

دو کلمه تشتهی نفس و التذاذ عین انچه نعمت در بهشت است که احصای ان نتوان نمود چه هرچه تصور کرده

شود از این دو کلمه بیرون نیست در تفسیر لاهجی از حضرت قائم علیه السلم مرویست که هرگاه یکی از اهل بهشت ارزوی

ولد کند حق تعم خلقت کند برای او ولدی بهمان صورت که خواسته بر وفق تولد یحیی بنابر روایت یک چنانچه

از برای ادم در خلاصة المنهج اورده که در اثار امده که مؤمن در بهشت از بلکا سه هفتاد رنگ طعام خواهد

خورد که در طعم غیر یکدیگر و هیچ کدام با دیگری امیخته نشود و هم کوزه در ان انواع شرابها باشد ایضا در همانکتاب

از عکرمه او از رسول خدا روایت کرده که کسیکه کمتر و زبون تر باشد از همه اهل بهشت فروتر درجه باشد که در

عقب او کسی دیگر به بهشت نرود و چون به بهشت در اید او را از بالای فردوس نزول کنند صد ساله راه ملک خود

بیند که در انجا قصرهای بسیار باشد از زر سرخ و خیمهای بسیار زده از مروارید و هر بام و در و شبانگاه

هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی اورند و در هر صحیفه لونی از طعام که هرچند تناول کنند همان اشتهای اول

بجای خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی ایند انچه نزد وی حاضر باشد کفایت همه کند انتهی و شما همیشه در ان بهشت

جاوید خواهید بود که هرگز ست فنا نپذیرد بهشت موعود ان بهشت است که میراث داده شده اید از ان

بسبب انچه بودید که در دار دنیا بجا می اوردید از انواع طاعات و حسنات و مبرات انتهی باشد که مراد از میراث

در اینجا گفته اند که جزاست و تسمیهٔ جزا بمیراث بواسطهٔ انست که چنانچه میراث بعد از ترک بوارث میرسد هم

چنین عباد صالحین بعد از ترک بادراک نعم بهشت فایز میگردند و مراد از میراث بندگان در قوله تعم

فی سورة المؤمنون اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
آمده که هیچ کس از شما نباشد مگر آنکه او را دو منزل باشد یکی در بهشت و دیگری در دوزخ پس اگر بمیرد و در
دوزخ درآید بجهت عصیان او اهل بهشت منزل او را که در بهشت مقرر شده بمیراث برند این وارثان فردوس
در آن فردوس جاوید مانند کما ننده انتهی و تحقیق تر ابیضه در مقام چهاردهم از بیان اسرار فواید چهارم مقام
جناب سید الشهدا علیه السلام تحقیق خواهد شد ان شاء الله و مؤید بر این معنی است انچه از اخبار بر تاویل آیه شریفه
فی سورة الاعراف وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون بجزیرة ترجمه در خلاصة المنهج خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا یکدیگر را
ببینند و آنچه در آن باشند از منازل و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که ای
کاش ما مهتدی میشدیم تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت میگویند اگر لطف و توفیق الهی نبود باین مرتبه نمیرسیدیم
بعد از آن فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و در دوزخ منزلی باشد چون حجاب برداشته
و آن منازل با ایشان نماید دوزخیان را گویند که این قصور و منازل و درجات را که می بینی برای تو آماده بود
اگر ایمان میاوردی باینجا میرسیدی و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را که مشاهده میکنی از برای تو بود
اگر طریق کفر اختیار میکردی و در معاصی توغل مینمودی بعد از آن ندا آید که این مراتب بلند و درجات ارجمند
بتمام میراث ارزانی داشتیم و آنمواضع که لایق ایشان بود با ایشان دادیم پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت
شما همیشه تن درست بود که بآن بیماری نبود و جوانی باشد که بآن پیری نبود و زندگانی باشد که بآن مرگ
نباشد مخلودی که بآن فنا نبود و نعمتی که سمت نیستی نپذیرد اهل بهشت چون این بشنوند و این نعمت ببینند
گویند اند و هیچ چون حق تعالی لقد جاءت رسل ربنا بالحق الخ و ابشار بر از بشارت مومنین در تهدید کافران میفرماید
سورة الزخرف ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون لا یفتر عنهم وهم فیه مبلسون بدرستیکه گناهکاران و کافران
در عذاب دوزخ جاوید مانند کاتند تخفیف داده نشود عذاب از ایشان و ایشان در آن عذاب ناامید انند
از تخفیف عذاب و از جهت رحیم و هاب در مجمع التفاسیر از ضحاك نقل نموده است که هر یك از کافران را در
تابوتی از آتش نهند و در آن اسد و کنند مخلد در آنجا باشد نه عذب منه او کسی را ببیند و نه کسی او را ببیند پس از
بیان حال کافران در عذاب کنون در نفی ظلم از ایشان میفرماید وما ظلمناهم ولکن کانوا هم الظالمین و ستم نکردیم
ما کافر او را در تعذیب ایشان ولیکن بودند ایشان ستم کنندگان در دنیا بترك و عداوت با خدا و رسول
او پس سبب عذاب ایشان خود شدند چه اسباب آتش دوزخ در خود با ایشان کامن بود و خود راه دوزخ
گرفته رفتند پس از آنکه سخت میشود عذاب بر ایشان در مقام استغاثه بر میایند و نادوا یا مالك لیقض علینا
ربك و ندا کنند مخازن کرا یا مالك در خواست کن تا آنکه حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را پروردگار تو تا شاید
از این عذاب سخت رهائی یابیم در خلاصة المنهج از حضرت رسالت مرویست که حق تعالی جوع را بر دوزخیان القا

و بجهت

بوجهیکه از شدت آن عذاب دوزخ از پا در ایشان بود و فریاد یا مالك الیه ما الك طلب موت کنند که مرك در
یابند فهو انکم ماکثون گوید خازن دوزخ در جواب ایشان بعد از هزار سال بعضی چنانچه از ابن عباس یا سدی گفته اند
و در تبیان گوید بعد از چهل روز از دعاهای ایشان بدرستیکه شما درنك کنندگانید یعنی جاوید ماندگان
در دوزخ نخواهید بود نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق تعالی بعد از جواب مالك با ایشان گوید
که لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون ام ابرموا امرا فانا مبرمون در تفسیر اهل البیت علی ابراهیم
رحمه الله تعالی روایت کرده که یعنی بولایت امیر المؤمنین علیه السلام و بنا بر این معنی چنین است که و هر آینه بتحقیق آوردیم
برای شما حق را که آن ولایت امیر المؤمنین است ولیکن بیشتر شما ولایت شاه ولایت را کراهت دارنده بودید
بجهت آنکه با باطل در راحت بودید که مرغوب نفس است و با حق در تعب و مشقت که مخالفت اراده طبیعت است
از جهت حق تعالی در آن نوع فرماید که نه چنانست که ایشان اکتفا بر انکار کرده اند بلکه محکم کرده بودند
ایشان کید برا در در حق که آن برداشتن حق باشد از میان و خاموش کردن نور نبوت و حجت خدا
و مکر و حیله میکردند در بطلان کار محمد صلی الله علیه و آله و اطفاء نور خدا پس بدرستیکه ما نیز امر و حکم کنند
گانیم کار برا بر وجه استحکام و استوار و جزای ایشان که هرگز خلاصی نداشته باشند از عذاب خداوند خلل
و فرج و راه نجات از ایشان مسدود است و اینست استحکام حکم خدا در تفسیر مذکور نیز مذکور است که در روضه
کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که تیم و عدی و اتباع ایشان جمعیت نموده باهم عهد کردند و عهد نامه
نجبا ابو عبیده جراح نوشتند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نگذارند که خلافت به بنی هاشم رسد پس حق تعالی آیه
ام ابرموا امرا تا آنکه نازل فرمود و از حدیث اصول کافی و غیر آن معلوم میشود که این جمعیت در مکه روداده بود
هنا از جهت بیان حال کفار میفرماید در دنیا و معامله او بمجازات با ایشان که قوله تعالی فی سورة الاعراف
در بیان معنی استدراج
والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین و آنانکه تکذیب کردند آیتها
ما را یعنی کفار و منکر ایشانند زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی اندك اندك و آهسته آهسته
ایشان را بهلاکت نزدیك رسانیم از آنجا که ندانند باینوجه که هرگاه گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم
و ایشان بگمان اینکه این نعمت بر ایشان از لطف است از نعمت در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان می
رسند پس یکبار عذاب بر ایشان نازل کردانیم بی ظهور علامات و وقوع آن که ایشان را بیاگاهاند در مجمع
التفاسیر آورده که از صادق آل محمد صلوات الله و سلامه علیهما پرسیده شد از این آیه فرمود که چون گناه کند بنده
تازه نماید نعمتی از خدا که باز دارد او را از استغفار و از آن گناه و نیز از آن حضرت روایت است که چون بخواهد خدا
از برای بنده نیکی را پس چون گناهی کند از پی در آید او را عقوبتی و آگاه کند او را بتوبه کردن و چون بخواهد
از برای بنده بدی را پس چون گناهی کند از پی در آید او را نعمتی تا فراموش کند توبه کردن را و از پی در آید او را
نعمت نو در گناه کردن تا هنگامیکه هلاك شود این است فرموده خدا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی
متین و مدد باشد که مهلت دهم ایشان را تا مدتی پس ایشان را بگیریم چه تعجیل بعقوبت کسی کند که از فوت اندیشه کند

وازمن چنین فوت نمیشود بد رستیکه گرفتن من بوجهیست که بر هر جهان مخفی باشد یعنی بظهور علامات و وقوع
ان سخت است و استوار و در شواهد بر کفار واشرار حاصل انکه استدراج در ظاهر احسانست و در حقیقت خذلان
و خسران مرکفار را که تکذیب کردند ایات خدا را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت برایشان بر نفسهای خود
بودند که ستم کردند کقوله تعالی فی سورة الاعراف ساء مثلا القوم الذین کذبوا بایاتنا وانفسهم کانوا یظلمون زیراکه
هر که را راه راست نماید خدا بوسیله لطف و توفیق خود که موهبت معرفت ان براو سبحانه است نسبت بعباد کقوله تعالی
فی سورة اللیل ان علینا للهدی وان لنا للاخرة والاولی اشاره بانیست پس راه یافته است براه حق که دین اسلام
و هر که را فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از انکه لطف و تمکین و توفیق داده باشد
پس انگروه گمراهانند و ایشانند زیانکاران در هر دو سرای کقوله تعالی فی سورة الاعراف من یهدی الله فهو المهتدی
ومن یضلل فاولئک هم الخاسرون از ایجاست که بعد از ان از مال کفار خبر میدهد که ولقد ذرانا
لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها
اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون لهذا مفاد از مراد این تفسیر این ایات مصدقان مفهوم
و مفتوانیده بود که مراد ظاهر ایه باشد یا انکه ما بسیاری از دیوان و ادمیان برای دوزخ افریده ایم زیراکه این معنی
انست که ایشان قادر نباشند باختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و نا قص ایه و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون و ایه ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک ولذلک خلقهم و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر
و معصیت و کراهة ایمان و طاعت از ایشان تعالی الرحمن عن ذلک علوا کبیرا پس بنابر انطباق ایات سابقه معنی
ایه شریفه دلالت براین دارد که در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار نمایند و گوش بر دعوت
رسولان ما نکنند و حجج عقلیه را کار نبندند و بجز اختیار کفر نکنند تا که عاقبت و مرجع ایشان بجز دوزخ نباشد
چنانچه بعد از ان اهل کفر و عناد را وصف میکند بعدم فهم و قلت تفکر بر وجه مبالغه و میفرماید لهم قلوب لا یفقهون
بها مر ایشان راست دلها یکه هیچ در نمی یابند بان زیراکه از استعداد شناخت میگذرانند و از غایت عناد اینهمه دلها
از تکذیب و انکار و غفلت بصیقل تصدیق و اثابت پاک نمیسازند ولهم اعین و مر ایشان راست چشمها یکه هیچ
لا یبصرون بها در حق نمی بینند بان و بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند تا راه بخالق ان ببینند ولهم اذان لا
یسمعون بها و مر ایشان راست گوشها یکه هیچ وجه سخن حق بان نمیشنوند زیراکه بگوش هوش ایات و مواعظ
قران را استماع نمیکنند اولئک کالانعام بل هم اضل انگروه که بحواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیویه کرده اند
و مقصود بر لذات فانیه داشته اند مانند چهار پایانند که همیشه همت ایشان جز خوردن و خواب نیست و اصلا
ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند بلکه این گروه گمراهان گمراه تر از انعام اند زیراکه انعام تکلیف ندارند با
وجود این از برای انچه افریده شده اند مطیع و منقادند و مثل انکه در دادن گوش جهت بار کشیدن است بار خود را
میکشد اسب جهت سواری است سواری او امید هد کشت کردن کشت نمیکند و هم چنین سایر حیوانات و اینگروه گمراهان
که افریده شده اند از برای بندگی تجربه او فرمان نمی کار در کار نکنند و حیوانات در انچه از دانش میکنند کمال سعی دارند

دران چنانچه

دران چنانچه در دفع مضرت و جلب منفعت جد و جهد خود را میکنند و ادمیان با وجود انکه میدانند در
نافرمانی انها هلاکت ابدیست باز در هلاکت خود میکوشند و دیگر انکه در بنی ادم دانه کرا بنهای عقل داده
شده او از امتیاز در بعضی مثل و در کار نبرد و حیوانات انچه بانها داده شده از قوة جاذبه و غیر ان در
کار میبرند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود که خدای تعالی در بعضی ملائکه عقل بدون شهوت
و در بهایم شهوت بدون عقل و در بعضی از ادم هر دو را پس هر کسی فایق امد عقل او بر شهوت او
پس او بهتر از فرشتگانست و هر کسی که غالب شد شهوت او بر عقل او پس او بدتر از حیوانات است اولئک هم
الغافلون انگروه گمراهان که از حیوانات پست ترند ایشانند غفلت کنندگان مانند شخص نائم که در خواب
باشد چون مرند بیدار شوند ان وقت خواهند دید از اتش و عقاب و محنات و تا دیگری ما که دامن گیر کردار
انهاست از ایجاست که خداوند از ایشان در قران مجید بر سبیل تعجب چندین موضع میفرماید افلا تبصرون
افلا تعقلون افلا یتفکرون افلا یتدبرون و امثال ذلک که دلالت دارند بر این اشارت و کنایات که عقل انسان
در سلوک راه ظاهر و استدلال استقلال دارد که از انا دیکه بر قوات بود و کافران ابتدا و با بصارت
و تعقل و تفکر ایمان بنا و در دست اند و در انستند بخواب غفلت فرو رفته اند کار طریق حق کرده اند چنانچه تحقیق این
بیان در توضیح چهارم بنا بیان شاء الله کما قال الله تعالی فی سورة الرعد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له بدرستیکه خدای تغییر نمیدهد انچه باگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتیکه
انگروه تغییر دهند انچه در نفسهای ایشانست و چون خدا خواهد یعنی حکمت او اقتضا کند که برساند بگروهی عذاب
و عقوبت پس باز گرداننده نیست مر او را یعنی کس نتواند که از ان رد کند از خود یا دیگری ان از او باز نتواند داشت
وما لهم من دونه من وال و نیست مر ان قوم را بجز از خدای کسیکه متولی امر ایشان شود و در دفع عذاب یاری ایشان
کند موید انکه بعد از ذکر جمعی که عاقبت ایشان منتهی است باتش دوزخ از اقسام کفار در عقبات ذکر اهل
بهشت میکند میفرماید فی سورة الاعراف که وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون واز انها که افریده ایم
گروهی اند که ایشان راه می نمایند مردمانرا بحق که دین اسلام است و بحق عدول میکنند در احکام
ان در خلاصة المنهج از مجمع البیان نقل اشتی با سنا دخود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه واله
فرمود که بخدا ییکه جان من در دست قدرت اوست که این امت هفتاد و سه فرقه شوند و همه در اتش دوزخ
در ایند مگر این فرقه که حقتعالی در صفت ایشان فرموده که وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون پس این
گروه اند که نجات یابند و اینها امامیه اند که طایفه حقه اند چنانچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام منقولست که فرمود
یعنی ما نیم اهل این ایه و این مخصوص ماست که بحق حکم کنیم و بحق داوری کنیم لهذا ایه مخصوص ایشان و شامل
امت از تابعین ایشان نیز باشد بدلیل حدیث نبوی صلی الله علیه واله که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی ومن تخلف عنها غرق چنانچه موید این است روایتی در کتاب سراج المنیر که چون حضرت رسالت صلی الله علیه واله
هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام را مستحق نار دیگری را مستوجب دانسته فرموده که کلهم فی النار الا واحدة

در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود که یا رسول الله فرقه ناجیه
کدام است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آنست و شیعتک یعنی فرقه ناجیه توئی و هر که تابع امر و ارشاد تو بود
پیرو اقوال و افعال تو باشد و نیز مؤید اینست در همان کتاب که علامه در خلاصة الرجال در ابو بکر حضرمی
از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده باین عبارت که انّ النار لا تمسّ من مات وهو یقول بهذا الامر یعنی
بدرستیکه آتش مس نمیکند کسی را که بمیرد و معترف باشد بحقیقت مذهب اثنی عشر علیهم السلام
نکته چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از آنکه خلق را باطاعت کتاب خدا و متابعت ائمه هدی مأمور
سازد فرموده بود که ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة بنا برین هر فرقه از
هفتاد و فرقه را گمان این میبود که فرقه ناجیه اوست لا غیر حضرت بجهة دفع این دغدغه و تصریح بآنکه فرقه
ناجیه کدام فرقه است فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الخ تا مشخص شود که فرقه ناجیه که در
روایت هفتاد و سه فرقه مجملاً ذکر یافته مقصود از آن فرقه مطهره اهل بیت رسالت است از جهت آنکه چون
اطاعت ایشان و تمسک بمقتضای اقوال و افعال ایشان موجب دفع ضلالت باشد پس ظاهر شد که متمسکین بایشان
فرقه ناجیه بوده اند چه در آن روایت مجمل بود مبین گشت و بعد از آنکه دغدغه رفع شد شبهه نوع معاندین
باقی مانده بود که چون ظاهر حدیث انی تارک فیکم الثقلین دلالت مینماید که تمسک باهل بیت بی تمسک بقرآن
صحیح نبوده باشد که سبب عدم ضلالت باشد اطاعت مجموع امرین است بقرآن نه اطاعت باهل بیت و تمسک
بایشان بانفراد سبب نجات باشد در این صورت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجهت اشاره بانفراد و رفع
شبهه و بیان آنکه طریق نجات منحصر در سلوک مسالک حضرات ائمه طاهرین است و حجت بانفراد اطاعت
ایشان اطاعت خدا و رسول و قرآنست فرموده که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف
عنها غرق حاصل مضمون آنکه حضرت رسالت متمسکین و تابعین اهل بیت را شبیه متمسکین کشتی نوح
فرموده که همچنانکه جمعی که در زمان طوفان داخل کشتی نوح گردیدند از سبب خوف و دغدغه هلاک
نجات یافتند همچنین هر که متوسل بحضرات طاهرین شده اطاعت امر و نهی و متابعت قول و فعل
ایشان نماید ناجی و رستگار بوده از دریای بی منتهای عذاب نار و غضب ایزد یکتا مصون و محروس
گردد پس بموجب مدلولات احادیث مذکوره طریق نجات منحصر در سلوک مسالک حضرات ائمه طاهرین است
علیهم السلام و فرقه ناجیه جماعت مذکوره باشند لا غیر که محل اطاعت و متابعت ایشان را متحمل شده اند چون [illegible]
بحج بیت الله که در محل [illegible] از معروف براه رسیدن بمقصود خویش [illegible] انشاء الله بروجه تفصیل
مستدرجا بیان کیفیت آن بحسب مقام تحقیق شد و علی سبیل الاجمال بحسب مقام انجه در مقال نیز مناسبت مثال
مراتب ایشان علیهم السلام است که تذکره شده در مثال مذکور تا سبب زیادتی بصیرت امت شود در امر نجات
مراتب را برهان اول در مراتب ائمه الطاهرین است که کشتی نجات امت اند و امر حیث نفس الواحد بمقتضای استعداد
حال اهل زمان هر خلایق را ناجی اند از غرقه طوفان هلاک دریای [illegible] رسانند [illegible]

انجامه در تذکره متعلق بمعرفت مقام [illegible]

کرده است

کرده است تمسک بکشتی ولایت و اطاعت ایشان بمنزله ادخال در آن باشد هم چنانچه سید المرسلین صلوات الله علیه و آله فرموده که مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق لهذا هر که دست تمسک بکشتی ولایت و اطاعت ایشان علیهم السلام
زد از اهل نجات و فرقه ناجیه است از فرق متفرقه که ایضاً فرموده آنجناب است که ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین بر حدیث
مثل اهل بیتی واضح است که فرقه ناجیه از ان سایر فرق ناریه زیرا که مراد از تفرقه امت اختلاف ایشانست در امر خلافت
ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام که ناشی از دنباله فتنه واقع بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شده است همچنانکه خبر
اخبار میدهد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که سیکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علیا فانه الفارق بین الحق و الباطل
یعنی زود باشد بعد من فتنه واقع میشود و وقتیکه این طور واقع شد و این فتنه عادت کرد پس ملازم باشید علی را که او [illegible]
نماید که اوست فارق و ممیز ما بین حق و باطل و ایضاً شرح اینمقال حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
پس از انجا دانسته شد که متابعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و معرفت بایشان علیهم السلام موجب نجات دنیا و عقبی
و عدم متابعت و معرفت بایشان مصداق کلام پیغمبر است صلی الله علیه و آله که من مات بغیر وصی مات میتة جاهلیة زیرا
که چون ظاهر و باطن قرآن توافق بیان آیات بینات و دفع تناقض و تنافی که بحسب ظاهر بین الآیات واقع است کی از
عهده تحقیقات آن و ناسخ و منسوخ و مطلق و مقید و سایر شقوق مجمله کلامیه بیرون توانند آمد و در تحت سلامت از
این دریای مواج بکنار توانند آمد که از هبوب ریاح مختلفه [illegible] امواج [illegible] واقع بلکه عصمت و طهارت
استقلالیت یافته [illegible] لهذا انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح فرموده [illegible]
ابلغ و اوضح در تبیین وحی و توصیف حالات و کمالات و خصایص و مزایای ایشان که ذکر قرآن را مقرون باهل بیت و عترت نموده
کرده اند فرموده که ان الحضرت باین هر دو متمسک شوند رستگار باشند هم چنانکه در تاویل قوله تعالی [illegible] انا نحن نزلنا
علیک القرآن تنزیلا در ضمن حدیثی است از امام موسی کاظم علیه السلام که محمد بن الفضیل از آنحضرت روایت میکند [illegible]
[illegible] که فرموده انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فرموده است که بولایت علی علیه السلام [illegible] قرآن را [illegible]
نازل کرده [illegible] فرموده اند [illegible] است فرموده [illegible] نازل شده که انا نحن
نزلنا علیک القرآن بولایة علی تنزیلا [illegible] پس از انجا مفهوم [illegible]
ذکر قرآن [illegible] زیرا پیغمبر [illegible] فرموده [illegible] القرآن [illegible] الله [illegible]
مطابق باشد [illegible] ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم [illegible] احادیث اهل بیت علیهم السلام مستفاد میشود [illegible] نعیم
که در قیامت از ان سؤال میکنند ولایت امیر المؤمنین [illegible] سلام الله علیه و علیهم لهذا [illegible]
مقال هانا [illegible]
اثبات مقام ولایت و توصیف حالات و کمالات و خصایص و مزایای [illegible] زیرا که تا [illegible]
منعم [illegible]
نموده است بکتاب الله مقام ولایت را همچنانکه ثابت داشته است بکتاب الله مقام نبوت را و هو المطلوب از انجا است که
بعضی روایات ائمه که مراد از [illegible] القرآن [illegible]

و مفاد آن در انتقام آنکه میگوید

بعهان اول از خاتمه در تذکره متعلق بطریق معرفت مقام ولایت است
و در کشف مراتب ایشان که در مظاهر الهیه هر یک از آنها بظهور یکی از اوصاف
مخصوص هستند

اعلم بنظر واقف القرآن است لهذا نظر هر اقطار صفحات قرآن کریم نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء است هر اینه مراحل ولایت
بتحقیق نظر که احسن اسماء و احسن اسما ایات اشکر بنوع است سبحانه تقدم کنایه باشند از مقام ولایت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین
و ایشان نامیده باشند باصل هر خیر و علامت فرع ایشان باشد هر یکی و خیر هم چنانکه کنایه باشد در کتاب بنحو عدو ایشان مخالف و منکر
و بنحو اصل هر شری و از فروع انها است هر قبیح و فاحشه و حدیث بر صدق این مقال ما شیء است از صادق ال محمد صلوات الله علیه و آله الاطهار
در مقام خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی کما فی الجامع ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه و منتهاه الخ و صاحب
کتاب ایات الولایة کو بعد کرد اعیه شوق در تطلب تفسیر بعض انامه که تمام ایات که در طریق عامه و خاصه بجمع علیه در ولایت است
و ایاتیکه بطریقه خاصه امامیه اختصاص بانحضرت و اهل عصمت علیهم السلام دارد جمع کنم لهذا در بین تلاوت کلام الله مجید و مطالعه
تفاسیر عرب شیعه ایات ولایت را اولا استخراج نموده مقاد لیکم را در یک و مواد یکم را در یک اسم مبارک الحی بنظر امده کم
قریب بسیصد ایه از ان بجمع علیه و ما بقی بطریقه روایات خاصه مولی در شان ایشان میباشد چه سر ولایت بقول معصوم علیه السلام
معانی قصیده باطن نبوت و بعد رسالات معادیه و ثمرات جنت است از نجیت هیچ فرعی از فروع شرع دین که صلوة و زکوة و صوم
و حج و جهاد است بدون ولایت بعرض قبول نخواهد امد چه فرع را اعضا نباید بدون اصول را که ان طراوت و ثمر و فرع حیات
هم چنانکه حضرت صادق علیه السلام در جواب داود بن کثیر که سوال کرده از انحضرت که شاید نماند کنا بحدای عز وجل و زکوة و حج
بلی یا داود ماییم صلوة در کتاب مقدم و زکوة و صیام و حج و ماییم بلد الحرام و کعبة الله و قبله الله و ماییم وجه الله قال الله تعالی اینما تولوا فثم
وجه الله و ماییم ایات و بینات تصدق و ما در کتاب استشفا و منکر و بغی الحدیث چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد الخ حاصل کلام
سر نکته این گونه کلمات و معانی این الفاظ و این نسبتها که اعتناب و سایر ائمه دین علیهم السلام بخود داده اند چون نسبتها
که جناب امیر المؤمنین علیه السلام در خطبهای بلاغت مشحون بخود داده است هانا ظاهر این کلمات بعینه المعانی است و حقایق انها
موقوف بر تحقیق و دانستن حقیقت ان بزرگوار است که ایشان صادر اول میباشند مظهر جامع جمیع اسماء الله و
تمام صفات الوهیت و ربوبیت بالتمام در ما بین خلق اذ انکه انحضرات و مخلوق و مربوب بنفس محقق معلوم میشود که ایشان
نقطه ساریه و سایر ذی الوجود مند و با جمیع موجودات ما سوی الله در نسبت ایشان بتمام موجودات نسبت روح است با تن
و منزله ایشان بجمیع موجودات ساریه و ارضیه منزله روح انسانست بجمیع جوارح ظاهریه و باطنیه او و انسان که عالم صغیر است
مختصر و نمونه عالم کبیر است پس هر نحو که روح انسانست بهمان نحو روح کل عالم است پس عالم کبیر دارد روح میباشد و میبایم که تمام
حالات و اوضاع ان بستر باشد روح باشد و ان روح روح ان بزرگوار است چنانچه حالا مفصلا در ایات و اخبار و ادعیه
و او دادمذکور و مسطور است و از نجاست ایضا که دانسته میشود که بمنزله یکی بودن روح در عالم کبیر یکی بودن وجود معصوم
است از حجت یا و حی او در عالم کون و تکلیف خلایق لازم چنانکه در عالم انفس وجود اعضای انسانی را یک قلب در درون
او بیش نباشد برای حکومت و بطریق کرده میبیت و شلل جوارح او بقوله تعالی فی سورة الاحزاب ما جعل الله لرجل من قلبین
فی جوفه لهذا در زمان واحد وجود امام و حجت در عالم لازم و محتاج است تا نظام خلایق شاید بلکه کند که یکی بودن امام در زمان واحد
و انتظام عالم باو بر وحدانیت الهیه ایضا کما قال الله تعالی فی سورة الانبیاء لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا چه کون وجود امام واحد در
یکزمان و جاری بودن بجهت ذات در روی زمین همانا مثل بر توحید و یکانگی است که مستلزم نظام عالم است و انتظام

علم

عالم بر تدبیر او سبحانه و تقدم و دوام و خلایق برهان قطعی است و استدلال یقینی است و بنای برهان توحید بقول حق
که اگر بود در اسمان و زمین خدایان که تدبیر امور کنند یعنی از خدای تعالی هر اینه تباه شدی اسمان و زمین
و نظام کاینات درهم شکستی لیکن اینکه فاسد و باطل نشده پس معبود بحق متعالی باشد یعنی او پس بهمین دلیل و برهان
جاری میشود در یکی امام است در امام یا حجت در زمین زیرا که تحقیق شد که ولایت و خلافت امام علیه السلام
در روی زمین همان ولایت و خلافت الهی است چنانکه او سبحانه و تعالی طاعت و ولایت امام را با طاعت
و ولایت رسول بطاعت و ولایت خود مقترن ساخته بقوله یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و بقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة الخ و کذلک از نجاست که
اخذ ان برای خود و رسول خود دیده است از برای امام علیه السلام نیز پسندیده است مثل قوله تعالی و اعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و مثل ما افاء الله علی رسوله الخ که ایه فیء و ایه غنیمت سهم ایشان و سهم
رسول را با سهم خود مقترن داشته تبارک الله چه قدر بزرگ است شان این بزرگوار ان و ایضا از نجاست که از
جهت دلایل معرفت با ایشان انسب در دلایل ربوبیت خود سبحانه و تعالی نموده کقوله سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید چنانچه بعضی از مفسران اورده اند که مقصود ازین ایت
بعد از معجزه شق القمر پیغمبر صلی الله علیه و آله که کفار مکه گفتند هذا سحر مستمر فرستاده است برای گواه مثبت نبوت او و بهمین
انحضرت تفسیر کرده اند که زود باشد که ایات قدرت ما را در افاق و انفس که پیغمبر نمیتواند از انها نماییم با نجماعت
منکرین و معاندین تا معلوم ایشان شود که پیغمبر بحق است و خبر از غیب واقع عینها با کافی نیست پروردگار تو اینکه او
شاهد است یعنی محقق و مثبت نبوت تو است باظهار ایات و علامات افاق و انفس که بعضی مقابل واقع شده انچه تفسیر
حکما گفته اند که ایه کریمه سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق بمنزله طریق اهل نظر است که ملاحظه استدلال
از معلول بعلت است که از ما سوای حق گویند و فی کل شیء له ایة تدل علی انه واحد و ایه او لم یکف بربک انه علی کل شیء
شهید ای او لم یکفک شهادته و تبک علی کل شیء دلیلا علیه بمذاق خواص اهل نظر است که از علت پی بمعلول می
برند که از دلیل لمی گویند از نجهت است که در ینمقام لفظ خطاب ایراد یافته و چون حق سبحانه و تعالی علت همه است
بلکه او علت جمیع علل است چنانچه شیخ ابو علی تصریح کرده و گفته لا برهان علیه بل هو البرهان علی کل شیء بنابر این
توجیه برهان لمی جمعو و خدا تعالی در نهایت اشکالست زیرا چنانچه دانستی وجود حق تعالی علت نیست از برای بعضی
از صفات جمالیه الهیه علت بعضی دیگر توانست شد تم الکلام غرض از ذکر کلام ایشان درینمقام مصنف بیت
بمفهوم ذکر مقدمه مزبوره مقال که بعد از تامل در تاویلات اوامره احادیث مسطوره دانسته میشود که انطباق انها
بایات کریمه غایت وضوح دارد باینکه مراد از دلیل برهان لمی که عبادت از علت پی بمعلول بردنست و بمذاق
خواص اهل نظر است همانا اهتدا ربانی که عقبوا اخرت و تعجب لطف الهی است که اقتضای معرفت و راه نمودن عباد است
که بنصب دلایل و بیان شرایع هدایت ایشان کند کقوله تعالی ان علینا للهدی بدرستی بر ما واجبست نمودن راه نمودن
عباد و ایضا قوله تعالی ثم ان علینا بیانه و ایضا بقوله و هدیناه النجدین ایا نکرا نمودیم برای او دو چشم و زبان

بهاء الدین محمد شیخ علی الشریف اللاهیجی در تفسیر خود اورده که

فی سورة اللیل
فی سورة القیمة
فی سورة البلد

برهان اول از خاتمه تذکرهٔ طریق معرفت مقام ولایت است در کشف تفاوت مراتب ایشان علیهم السلام که در مظاهر ظهور هر یک از ایشان بظهوری جداگانه و منافی مخصوص هستند

و زبان و دل و لب تا آن دو چشم نظر با آثار قدرت و حکمت ما کند و بینی بآن عرف نشد و آن ما فی الضمیر خود را خبر دهد
و شکر نعمت ما کند و بید و لب استعانت جوید و بحرف زدن و بخوردن و آشامیدن و هدایت کردیم او را براه
خیر و شر چنانچه در تفسیر لاهیجی آورده که در اصول کافی از حمزه بن محمد روایت کرده که من از حضرت صادق علیه السلام معنی
نجدین را پرسیدم حضرت فرمود طریق الخیر و طریق الشر و از تتمه حدیث حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام است در
تفسیر مذکور که مراد از عینین رسول الله است صلی الله علیه و آله که آن حضرت مظهر نبوت و ولایت است و از لسان
امیر المؤمنین علیه السلام است و از شفتین حسنین و مراد از هدیناه النجدین نمودن ما است بولایت حسنین خلاصه کلام
از اینجا بر متتبع لبیب و فطن خبیر روشن خواهد شد که مراد از دلیل برهان لمی که از علت پی بمعلول بردن است یعنی
از خالق پی بمخلوق بردن باشد هانا عبادت از اینقال (؟) باشد هم چنانچه در حق سید بیضای صلی الله علیه و آله که مظهر لطف و علت
غائی است بیان وصف مقام معرفت الله و ولایت و نبوت او را نسبت بمقام معرفت الهی در بعثت شناختن و فرموده است که سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم الخ بطریق مذکور و هم چنین در حق مقام ولایت امیر المؤمنین که ولایت مطلقه است فرموده
کرا انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا هم چنانکه در تفسیر لاهیجی نقل حدیثی است که در اصول کافی از محمد بن فضیل از امام
موسی الکاظم علیه السلام روایت میکند و مفاد آن در این مقام اینست که محمد بن فضیل گوید که گفتم بآنحضرت چه چیز را در قول خدا است
که فرموده انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فرمود مراد اینست که بولایت علی علیه السلام نازل کردیم قرآن را نزد تو از آن نازل کردیم که
ان نعمانی (؟) باشد گفتم الخ فرمود پند نازلا اینجا بنحو الیتم استعر بودادی در قرآن انجیین نازل شده که انا نحن نزلنا علیک
القرآن بولایة علی تنزیلا و تحریفین لفظ بولایة علی را انداختند الخ از اینجاست که حدیث سابق الذکر که فرموده مراد
از او لم یسیروا فی الارض معناه او لم ینظروا فی القرآن الخ زیرا که نظر در صفحات قرآنی بیان و امثال است که خداوند تعالی
آیات معلومات اشیاء عالم آفاق و انفس را برای ایمان و علوم حقه نزد است و آنها را تشبیه باحسن اشیاء عالم آفاق
و انفس نموده است و لذات روحانیه را بلذات جسمانیه که جهت تمام افراد مقصود بوده است مثل زده است و امور معقوله را با
محسوسه که منبع علم جاهلان است تشبیه بر علم و ایمان و اعمال صالحه را تشبیه نموده است بدرخت ثابت که سر باسمان کشیده
و دیگر آن حضرت رسالت پناه است چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد و سابقا بیان گذشت ما یعنا مقام ولایت ایشان را که
مظهر ولایة کلیه الهیه است سبحانه و تعالی تشبیه بنحل و حسکونه نکه حسن صفت آن فرموده در سورة النحل و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی
من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون الی قوله ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و نحو فی تفسیره در جلد ثالث کتاب حیات
القلوب است که دیلمی در تفسیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ما ایم نحل که خدا وحی کرده است بسوی او
نحل و زنبور کوهی ان نتخذوا که خدا بسوی آن وحی کند این ایه در شان ما نازل شده است و ما را تشبیه بنحل کرده است
و ما ایم که اقامت کرده ایم در زمین خدا بامر خدا و کوهها شیعیان ما اند و شجر زنان مومنه اند از اینجاست که حضرت
امیر المؤمنین ع خود را یعسوب المؤمنین نامیده است زیرا که یعسوب امیر مگسان و مهتر قوم است بلغت و اشاره آن امیفی
به مراتب و مقام ولایة اینجناب بر سایر ائمه دین که احد بعد واحد وجود مبارک هر یک در میان خلق لازم است
در نظام امور دنیا و آخرت ایشان را چون منزله لزوم امیر مگسان در نظام امور ایشان از که در نظام شهود یکیست از محسوسی

و معبرهم

بیقرات

و معبرهم و بصیرت و نورش است و بهمین جهت مثل الطف اغذیة اللذ اشیاء جسمانیه که خدا و ائمه در بطون
آیه کریمه اشاره فرموده است هانا تاویل بمقام ولایت و طریقه رفتار محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است
چه ایشانند اغذیه روحانیه و لذات معنویه و حیوة ابدیه اخرویه از جهت ماننده باشند بلطایف اللذ اشیاء
جسمانیه چون تاویل آب بعلم و نور بحکمت زیرا که ایشانند علت غائی و روح عالم امکانات و اشیاء بمکته مقتضای انفعی (؟)
معلول ایشان باشند پس از معلول اثر علت و حقیقت ایشان شناخته شود و از معلول و اثر حقیقت ایشان هانا بدلیل برهانی
علت و حقیقت شناخته شود و این شناختن علت و حقیقت که از معلول و اثر یافته شده است هانا ناشی از علت
و حقیقت شده است بنابر آیات کریمه که بطون آنها تاویل و اشاره بمقام ولایت ایشانند چنانچه بعضی از آنها مذکور
شد و بعض دیگر نیز هوا و هنا مذکور در این مقام هم چنانچه در مقامات دیگر تجنبا بسبب مقال که ادرش یافته است که بر بصیرت
بصیر مبرهن و روشن است هم چنانکه شاعر بصدق مقال است فقره یا من دل علی ذاته بذاته تمام داد و در انکشاف
مقال او و قال الشاعر ای آنکه خورشید را بر بینه شده ذات تو خود شاه نماینده شده خورشید دلیل ذات
خود هست مدام ای آنکه تو شعاع مهر تابنده شده العاقل یکفیه الاشاره خفاش را بصر و انی بنظر آفتاب عالم تاب نیست
و خس را بصر دریای نخجه مکن را باشیاء زعفتا نیست پس چگونه عقول ناقصه امثال ما تواند که پی بعلت و حقیقت
برد و حقایق اشیاء را تواند دانست شود و یا آنکه پی بمراتب و مقام نبوت و ولایت برد و توجیح مراتب و مقام ایشان را
دهد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا نظر بآنکه مراتب ایشان بحسب ذات و صفات و سمات محیط باشند و ما سوای ایشان
از ایشان بحسب ذات و صفات و سمات محاط باشند و بالضرورة محیط مراتب و حقایق محاط را آگاهیت و محاط
را آگاهی بحقایق ذات و صفات محیط آگاهی نیست زیرا که از جهات وجه و طریقه که خود آن بزرگواران از بطون
آیات الله که خدا و ائمه اشاره فرموده است را در معرفت آثار صفات و سمات خود را بما بینند طلب کنند که
خود آن اهل ایمان و ولایت نمانده اند زیرا که معرفت ایشان از احکام ما جاء به النبی است و انجو معرفة الله
در اخبار دریده شده است چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده انما یعبد الله من عرف الله و معرفة
تصدیق الله و تصدیق رسول صلی الله علیه و آله و سلم و موالاة علی و الائتمام به و بائمة الهدی و البرائة الی الله عز و جل من عدوهم
هکذا یعرف الله پس اعتقاد و معرفت و ولایت ایشان از اصول دین و ارکان توحید و فروع اعتقاد و صلات است
پس بنا بر این بر هر کس لازم است که بطریق تفصیل امام خود را بشناسد بقدر طاقت و تمکن حال و لا اقل معرفت
بشخصان و باینکه مفترض الطاعة است و منزلت منزلة حضرت رسول است لازم است و اگر آنهم بطریق تعیین و تشخیص
ممکن نباشد چون زمان و عصرها که زمان معاهده و مشاهده صورت بشخص امام و پیغمبر صلوات الله علیهما اجمعین
نیست پس لازم است که لا اقل باسم و نسب و وصف و سایر بعضی از حالات مخصوصه ایشان بنحوی که جاهل نباشد
دانسته باشد که جاهل مطلق بشخص ایشان نباشد تا آنکه ممکن باشد اطاعت و تبعیت و موالات ایشان علیهم السلام
و الا حکم بکفر و ضلالت تارک او میشود کما فی الحدیث من مات جاهلا و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
الحاصل پس از اینجا دانسته خواهد شد که امور الانوار امت را از جهت معارفه و فضائلی چند و خصال پسندیده

سمات ذاته نعم

در کتاب اجابة المضطرین

برهان اول الانغامه مذکره طریق مقام معرفت ولایت است در کشف تفاوت مراتب ایشان علیهم السلام که در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از معانی مخصوص هستند

خود ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مطابق مضمون حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی الخ متعرف و شناسا نموده اند و امت را در این معنی مجهول نگذاشته اند چون سایر احکام بلکه تقدیم فطری که لازمه ایمان بایشانست تعرف بایشان از سایر احکام تقدم ذاتی دارد چنانچه دال بر اینست قوله و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها که حضرت صادق علیه السلام فرموده نحن والله اسماء الحسنی که قبول نمیکند خدا از احدی عملی را مگر بشناختن حق ما پس خدا را بخوانید بما و فی الجامع من اراد الله بدء بکم الخ هر که اراده کند خدا را ابتدا کند بشما لهذا معرفت بایشان علیهم السلام تقدم ذاتی دارد از آنجهت خدا و نیز مقام تعرف و مراتب ولایت ایشان را در بطون آیات کتاب بعضی را باشاره و تلویح و بعضی بمثال بأحسن اشیاء عالم کون و شهادة بیان فرموده مخصوصان بزرگوار از اخبار بطون آیات را فرموده اند بتفسیر و تاویلات نموده اند که خود کما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم تا اینکه بشناسند مراتب و مقام ولایت خود را و جلایق تا کم از شناسائی خلق ایشان علیهم السلام ممکن باشد اطاعت و تبعیت و موالات ایشان مر خلق را بسوی خالق و فی الجامع و دعوتم الی سبیل بالحکمة و الموعظة الحسنة و هو المطلوب پس از جمله آنها و انسته و نمونه است اینکه خدایتعالی در کتاب آیات لذات دو صفات جمال جسمانیه که جهت تامل مقصود برانست مثل زده است و امور معقوله را با امور محسوسه که منبع علم جهالانست تشبیه نموده پس مستبعد نیست تمثیل از برای حضرت رسول و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین زیرا که علامه مجلسی علیه الرحمه تحقیق فرموده است که چنانچه نحل لطایف اغذیه را جمع میکند و الذ اشیاء را از آن بهم میرساند و موجب شفای دردهای بدنی میکند در درجهای مختلف بنا و خانهای میکنند و اطوار پادشاه ایشان در حسن تدبیر و رشق سلوک جمیع بنی نوع ادم است و همچنین پیشوایان اشرف حقایق و معارف را برای شیعیان بوحی و الهام الهی اخذ میکنند و برایشان بقدر قابلیت افاضه میفرمایند و لذات معنویه غیر متناهیه بکام جان ایشان میرسانند و شیعیان دردهای معنوی امراض نفسانی خود را کجهالت و ضلالت است بآن دوا میکنند و ایضا الحقیقه باعتبار مظلومیت و مغلوبیت ایشان از اعدا لهذا از اخفای علوم حقه خود را از ایشان گریزند و شیعیان از هر قبیل و طایفه را از ایشان بهره مند گردانیدند تشبیه شدند بنحل که از سایر حیوانات از آنجهت که جوف آنهاست حشرات از آنها گریزان میباشند و خانهای خود را در جاها که از ضرر ایشان محفوظ باشند بنا میکنند چنانچه از جعفر صادق منقولست که بترسید بر دین خود و پنهان دارید آنرا بتقیه بدرستیکه ایمان نیست کسی را که تقیه نمیکند شما در میان مردم از بابت زنبور عسلید در میان مرغان اگر مرغان بدانند که چه چیز در شکم آن زنبورها هست یکی را از آنها نخواهند گذاشت و همه را خواهند خورد و همچنین اگر سنیان بدانند که چه چیز در سینه شما است و شما دوست میدارید ما اهلبیت را هر آینه بزبانهای خود شما را بخورند و اذیت برسانند بشما در آشکار و پنهان خدا رحمت کند کسی را که ولایت ما را ضبط کند و پنهان دارد پس این قسم تمثیلات و استعارات منافاتی ندارد با بیانات و منافات با معانی ظاهره ندارد چنانچه احادیث بسیار بمعانی ظاهره دلالت میکند لهذا از این تمثال مقام ولایت و مراتب علم و حقایق و معارف ایشان علیهم السلام که بشیعیان میرسانند بمهر حسن و روش میشود که از اغذیه معنویه مر شیعیان را و موجب شفای دردهای معنوی و امراض نفسانی ایشانست و اثبات این معانی

۲ کرمنا ما

نسبت

نسبت بایشان علیهم السلام دال بر فضیلت و کمال و عنوان امداد و احد بعد واحد هر یک از ایشانست من حیث العلم و الشجاعة علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم لهذا از اینجا تحقق خواهد شد که افضلیت امام علیه السلام نیز نسبت بسایر امت از حیث کمال علم و قوت جسم باشد زیرا که اعلم باشد بر اینکه تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر عالم قبیح است نباشد چنانچه حقتعالی اشاره فرموده باین معنی در سوره یونس که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی و اما که قوت جسم و شجاعت داشته باشد برای اینکه از عهده مجاهده با اعدای دین بر توانند آمد و همچنین صفات و علامات دیگر باشد مر ایشانرا که شرط امامت ایشان باشد که سایر امت را نباشد از جمله ختنه کرده متولد شوند و محکم ولادت شوند و کثافت با ایشان نباشد و از جمیع اهل عصر خود بر همه کار داناتر باشند و عبادت ایشان از همه بیشتر باشد و از پس سر ببینند چنانچه از پیش رو میبینند و ایشانرا سایه نباشد و محتلم نشوند و دیده شان بخواب رود و دلشان بخواب نرود و از آنچه واقع شود در خواب مطلع شوند و ملک با ایشان سخن گوید و زره رسول خدا بر قامت شان درست آید و هرگز بول و غایط شانرا کسی نبیند و بوی آن از مشک خوشبوتر باشد و اولی باشند بمردم از نفسهای ایشان یعنی میباید که جان خود را فدای جان ایشان کنند و بمردم مهربانتر باشند از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی ایشان از برای خدا از همه کس بیشتر باشد و آنچه از امور خیری که مردم را امر میفرمایند خود پیش از همه بآن عمل نمایند و از هر چه مردم را منع میفرمایند خود زیاده از دیگران از آن اجتناب فرمایند و دعای ایشان مستجاب باشد و کذلک از امثال این علامات که از شرایط امام است زیاده از آنست که این مقام گنجایش ذکر آنها باشد چنانچه مصداق این مقال است آنچه در تقویم بیشتر از تنزیه کتاب بعین الحیات علامه مجلسی علیه الرحمه آورده علیک فی مقام المذکور تا بر تو محقق شود که صفات و علامات امامت ائمه اطهار را از آنچه لازمه شرط ایشان باشد یکی را بر دیگری زیادتی نباشد بلکه تماما متصف باوصاف و صفات علامات و شرایط مطلق باشند با عدم تفاوت زیرا که محقق شد که مراتب ولایت و امامت ایشان علیهم السلام واحد بعد واحد بمنزله شخص واحد باقتضای عصر اهل زمان خود مظهر امر ولایت حضرت بنوعی که ولایت خاصه الهیه است باشند لهذا در بعضی تفاوت ما بین ایشان ملحوظ نباشد زیرا که در تفاوت مراتب ولایت ایشان نقص ولایت خاصه است و این نقص ولایت الهیه را لازم خواهد آورد از این تشابه ولایت ایشان که ولایت الهیه است که قوله فی سورة المائدة انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة الخ دال بر این معنا است که فرموده خدایتعالی که ولی شما یعنی سردار و صاحب اختیار و حمایت کننده و نگاهدارنده شما از نقصان و خسران دنیا و آخرت و اولی بتصرف از شما در کار شما است کسی که خدایتعالی است که عالم بمصالح و مفاسد شما است و بعد از او رسول او که مبین احکام و روشن کننده حلال و حرام است و بعد از آن کسانیکه ایمان آورده اند و صفت ایشانست که نماز میکنند در وقت نماز در حالت رکوع صدقه بسایل میدهند و این آیت باعتراف دوست و دشمن و آشنا و بیگانه در شان امیرالمومنین علیه السلام شرف نزول یافته چنانچه در مقام خود

و هم چنانکه در باره صفت فضیلت طالوت که برگزید او را از قوم خود میفرماید قال ان الله اصطفیه
صح

لهذا از جمله بد باقی صفات کمال حضرتها علم و شجاعت و مختص الطاهره بودن مسکوت
صح باشد

نقص
شکسته بنا و عهد
نم

برهان اول از مقاله تذکره طریق معرفت است در کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه که در عالم ظهور هر یک از ایشان علیهم السلام در مظاهر ظهور بعضی از اوصاف مخصوص هستند

بتحقیق ثبوت پیوسته و آنچه در معتقد از کتب علماء امامیه در وجه صیغه جمع آنست که در کتاب معراج المنیر آورده که بقیه حضرات ائمه از حسن بن علی تا محمد بن الحسن صاحب الزمان محمد که در وقت تمام و حالات یکوح صدقه بسائل داده اند و معلول کلام مشتمل بر صیغه جمع اشاره بفعل حضرات طاهرین علیهم اجمعین است و ایضا من لولا یکر در وجه لفظ جمع آمده اند که ذکر آنها مناسب مقال نباشد خاصل کلام آنکه آنچه معنی ولی باشد در عنوان ثلاثه که مقصد بوده تفاوتی در این ملاحظه صورت نه بندد هم چنین از این جهت نیز آنچه در این مقام از کلام ولی انما بذهن یابد مخصوص است در امری که افاده وجوب اطاعت و متابعت اوامر و نواهی نموده چنانچه استحقاق حکومت عباد و تحقیق امور ایشان ظاهراً و باطناً و معنیاً دیناً و دنیاناً با الله تعالی و حضرت رسول الله متعلق است بحضرت امیر المومنین بی توقفی از عقل در این مقام تعلق پذیر است بحضرات ائمه اطهار و تفاوتی در این ملاحظه صورت نه پذیرد نیز اگر بر تو محقق شد سابقاً که علم سرمایه فضیلت و کمال است مر ایشان علیهم السلم که غرض الهی یا آنها و اعزاز ایشان از نتیجه ثمره علم شان حاصل است برای نمو محصول ثمره درخت اسلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مثل اسلام را فرموده که چون درختی است که اصل آن ایمان است و تنه آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزه ماه مبارک رمضانست لهذا علم ایشان برای این درخت اسلام بمنزله تعیین آبست برای نمو محصول ثمره آن از این جهت علم ایشان چون رسیدن آبست بدرخت که اول بریشه رسد و از آن بساق و از آن بغصون و از غصون سرایت باوراق کند پس هم چنین مراتب علم ایشان نسبت بدرخت اسلام که اول باصل ایمان رسد که آن تلقین کلمه شهادت بوحدانیت است و کلمه شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ باشد و از آن سرچشمه تصدیق نموده در فروع آن که گفتار است چون از زبان بر آید باسمان رسد و بعد بساق و تنه آن درخت که نماز پنجگانه است رسد و از آن بغصون آن که روزه ماه مبارک است رسد بمنزله ترتیب آب رسیدن بشجره طیبة الثمره مراتب نبوت و ولایت که سابقاً از قوله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الخ محقق شد که از ابو جعفر روایت است که مراد بشجره رسول خدا است و فرع آن علی بن ابیطالب است و غصون ائمه بروایتی غصون شجره فاطمه و ثمره آن حسن و حسین و ورق آن شیعیان و بروایتی دیگر ثمره آن علم و ایمان و اعمال الصالحات است و ملخص مثل آنست که همچنانکه درخت بلند رونق نموده فروع و شاخ آن در درخت مبلند سر باوج کشیده هم چنین است مثل شجره طیبة الثمره که اول نزول علم برای پیغمبر است که بمنزله ریشه و اصل شجره است و از آن بساق شجره رسد که علی ابیطالب است و از آن بغصون شجره که ائمه اطهار اند رسد و از ایشان سرایت بشیعیان کند که منزله اوراق شجره ایشان دانند و بتوسط ایشان ثمرات علوم رسالت بخلق می رسد و انوار مصطفوی و مرتضوی همه در ایشان مجتمع گردیده پس هر که چنگ در یکی از آنها زند باسمان رفعت و کمال مرتفع میشود و علوم ایشان بمردم می رسد و قلوب و ارواح شیعیان باینها تربیت و قوت می یابند بمثابه آنکه درخت بلند بخت است و نیز مثلها از برای مردمان شاید ایشان پند گیرند و آگاه گردند چون مثل ما نحن فیه مشاهد محسوس است نزدیکتر

بفهم از این جهت

بفهم از این جهت خدا مثلها و وده و تشبیه کرده ایمان مؤمن را بدرختی که فرو رفته باشد ریشه در قعر زمین و بنهایت استواری محکم باشد که باندک باد نلغزد و شاخها و اعضای او تا باسمان کشیده شده باشد و صبح و شام از میوه آن بهره مند و منتفع شوند هم چنین ایمان مومنان که فرو رفته ریشه او در دل و جوارح و اعضای او محکم که بباد وسوسه شیطانی نلغزد و ابتلاء بجا دنها درنگ او را از جا کنده نشود و اعمال مومنان مانند شاخ و برگ آن درخت بجانب اسمان بالا رود و میوه او ثوابها باشد که مترتب بر عمل مومن میشود از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که مثل اسلام چون درختی است که اصل آن ایمان بخداست و تنه آن نماز پنجگانه و زکوة و شاخ آن روزه ماه مبارک رمضان لهذا این درخت اسلام چون شجره طیبة الثمره نبوت و ولایت محتاج بآب علم است که بواسطه آن اخراج حصول ثمره از آن شود و اینکه محقق شد که آب درخت اسلام که میوه شجره طیبة الثمره است بتوسط ایشان سرایت بر ریشه این درخت که ایمان بخداست و تنه آن نماز پنجگانه است و زکوة و شاخ آن روزه ماه مبارک رمضان است بحسب ترتیب رسیدن آب که اول بر ریشه و از آن بساق و از آن بغصون و از آن باوراق حقیقی است هم چنین بحسب این ترتیب مراتب شجره طیبة الثمره می رسانند آب علوم را بدرخت اسلام باقتضای اصل و فرع و غصون آن مقتضی است و ماده آب یکی باشد از این جهت باشد که ابتداء آب علم که بر ریشه شجره طیبة الثمره که رسید آنجناب باقتضاء مراتب خود از ریشه درخت اسلام که کلمه شهادت و مقام توحید ذات رسانید و تقویت داد و از ایشان بدرخت اسلام که نماز پنجگانه مذکور باشد و از آن فرا داد بشاخ آن که روزه ماه مبارک باشد یعنی تعیین از نماز و زکوة در روزه که مراد از ساق و غصون درخت اسلام باشد که آب علم آنجناب نمو یافته عبارت از ترتیب مراتب ولایت خود ائمه دین باشد چنانچه در کتاب تاویل الآیات از فضل بن شاذان از داود بن کثیر روایت نموده که او گفت سؤال کردم از حضرت ابو عبدالله علیه السلم که شمائید مقصود از صلوة و ذکوة در کتاب خدا و شما اید مقصود از صوم و حج در کتاب خدا فرمود ای داود ما ئیم مقصود از صلوة در کتاب خدا و ذکوة در کتاب خدا و ما ئیم مقصود از صیام و حج در کتاب خدا و مائیم مراد از اشهر حرم و مائیم بلد حرام مائیم کعبة الله و مائیم مراد از وجه الله که در قران میفرماید فاینما تولوا فثم وجه الله الخ لهذا مقصود از درخت اسلام نیز ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باشند و علم ایشان بحسب اقتضای ترتیب شجره طیبة الثمره خود که از جانب خلایق بایشان می رسد از ایشان مقتضی رسانیدنست بدرخت اسلام بحسب اقتضای ترتیب نمو آن از اصل و ساق و غصون تا که نتیجه از ثمره میوه آن که غرض از آن مترتب بوده استحصال یابد لهذا باین ملاحظه ترتیب هر یک از این بزرگواران واحد بعد واحد مراتب علم ایشان در نمو درخت اسلام که یک ماده اند و صفتا تباین دارند باقتضای ترتیب شجره خود تفاوت مراتب ایشانست بر ترتیب مراتب درخت اسلام بطریق اشتراک و بحسب اقتضای این ترتیب مقتضی نمو درخت اسلام باشند و هر یک باقتضای مراتب خود مظهر مقام توحید ذات و مقام توحید صفات و توحید اسماء و توحید افعال و توحید آثار باشند پس بحسب اقتضای مظهریت هر یک در مقام

مسطور گشته

تباید
یکدیگر شتافتن و پیش کوشیدن کنایه
نعم

که میوه

باشد پس از این جهت

ابتناء
بغا دو سه بر پایه ها گویند
نعم

اغلال
کنایه ... نعم

برهان اول از خاتمه تذکره طریق معرفت است در کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه علیهم السلام که در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از صفات مخصوص هستند و در عالم ارواح و نور طینت یکی میباشند

تفصیل

این پنج مقام توحید تفصیل میابد پنج جزء علم متعلق بتربیت انسان در تکمیل عباد که حسب ترقی کون تربیت عباد
و مستعدین هم بجمیع فروع در ترقی است از علم عقاید و اخلاق و عبادات و معاملات و سیاسات بلکه کائنه
عین ظهور جمیع در علم است بر پنج جزء از علم عالم مخصوص امام علیه السلام است چنانچه در بصائر و روایت است
که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی فرض العلم علی ستة اجزاء فاعطی علیا علیه السلام منه خمسة اجزاء و لم
یسهم فی الجزء الآخر مع الناس پس معلوم است که اعطاء خمسة اجزاء از علم جاریست در حق هر یک از ان نور کلیه
سلام الله علیهم و مؤید این بیانست ایضا فی بصائر الدرجات حدثنا عن ابی عبد الله ع قال لیس من امام یمضی
الا و فی الذی من بعده مثل ما اوتی الاول و یزداد خمسة اجزاء و ایضا عن ابی اسمعیل قال سمعت ابا عبد الله
یقول لیس من امام الا و فی الذی یکون من بعده مثل ما اوتی الاول و یزید خمسة اجزاء و ایضا عن ابی عبد الله
قال لیس من امام یمضی الا و فی مثل الاول و یزاد خمسة اجزاء پس تعبیر از این احادیث همانا که هر زمانی
متاخری تکمیل و تربیت باید بالاتر از زمان متقدم باشد زیرا که زمان متقدم امام صاحب نبوت و ان
زمان صلوات الله علیه بحسب قابل الاستعداد نوعی این تربیت فرموده اند پس در درجه تربیت زمان بعد لا بد باید
درجه ما فوق از درجه تربیت زمان قبل باشد باعتبار نوعی پس این زیادتی که در مقام بروز و
ظهور تکمیل است منافات با اتحاد ان بزرگواران در نور و طینت ذات و کمالات ندارد چنانچه
وضوح بر مصداق انه همانا مثل ایشان در این معنی تشبیه وصف مقامی ایشانست بقمر کو بنسبت
بشمس که حکیم است نور قمر در شب اول ماه که شمس بمدار غروب مینماید نسبت بشب دویم و شب دوم
نسبت بشب سیم الی غیر نهایة تا شب چهارده که تمام ان منور است و علت تزاید و تناقص نور ان بحسب قرب
افتابست پس هر چند که در منازل خود با افتاب دورتر میشود نور او میافزاید و چون قریب با افتاب میشود بتدریج
نور ان کم میشود تا انکه بر گردد در اخر شهر که قریب باجتماع است بصورت هلال اول مانند چوب خوشه خرمای کهنه
در میاید که در کلام مجید قوله تعالی فی سورة یس و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم اشاره باین بیان باشد
پس هم چنین باین قیاس مثل تزاید و تناقص نور قمر هدایت و ظهور علم ائمه اطهار است نسبت بخلایق بعد از غروب شمس
نبوت از دنیا فافهم چنانچه بیان بعضی مفصلا در توضیح تشبیه وصف مقامی ایشان بشمس و قمر بیاید انشاء الله علیه بمقام مذکور
لهذا ماده و اتحاد ایشان در تکمیل و تربیت دین اسلام [illegible] مثل بحسب استعداد نوعی اهل زمان
باشند و بحسب تکمیل و تربیت و استعداد مستعدین از عباد از خواص ان ایشان نسبت بعباد که محل الظهور و بروز
میرسد مثلا ایات قران که هر یک را اثر خاصی است نسبت بطالبی و هر یک را سته مظهری بنسبت [illegible] و غرض نزول
اجتماع شان بحقیقت یک مطلب است چنانچه عبادات مفروضه را هر یک را است اثر خاصی و از اتحاد اجتماع شان اثر معرفت
توحید که مصداق [illegible] درخت اسلام است برای ظهور نتیجه سر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف الخ که غرض بوده مترتب
چنانچه در درخت اسلام که اصل ان ایمان بخداست و از اثر خاصی باشد در دل مومن ثابت و راسخ که قول لا اله
الا الله [illegible] ان که گفتار است شود که چون از زبان بر اید کلمه شهادت باسمان رفعت رسد و از ان باجزاء

دیگر ان درخت

دیگر ان درخت سرایت کند و ایضا چنانچه تنه درخت اسلام را که نماز پنجگانه است و زکوة و هر یک را است
اثر خاصی برای اهل ایمان در دین اسلام اما اول از این جهت که نماز تنه درخت است حدیث الصلوة عمود الدین
ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها و مروی از ان است چه کنایه از تنه و الات بر راستی و عمل کند
بمنزله عمود خیمه لهذا اثر خاصیت ان در دین اسلام برای اهل ایمان در مواظبت معینه عمل بان نموده و برای
از فحشا و منکر منع نماید یعنی سبب باز ایستادن میشود از حال اشتغال بان و عنوان چه مداومت بران
موجب دوام ذکر خداست و موجب کمال خوف و خشیت در نفس که ملتزم اجتناب است از معصیت کما قال الله تعالی
فی سورة العنکبوت و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر شاهد صدق است
بر مدعا و دویم ان که زکوة باشد ایضا ثمرات انها اثر خاصی باشد در دین اسلام برای اهل ایمان در دوام
ان که خداوند اعاده و به پیغمبر امر کرد و اخذ ان فرموده برای فقراء و مساکین تزکیه مال و زیاد کردن
اموال و پاکیزه کردن ایشان باشد از چرک گناه که اینه دلهای ایشان پوشانیده از انعکاس اشعه نور
عالم تابع فیض خدا و تا افزودن حسنات ایشان هر چه بیاد کرد انه مقام ایشانرا تا برسد بمقام مخلصان
و دعای پیغمبر که اشاره بمرتبه نافع زمانه است در حق انها باشد بر ستایش [illegible] از اوامر اش [illegible] است از برای
ایشان و مایه اطمینان ایشانست کما قال الله تعالی فی سورة التوبه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و
صل علیهم ان صلوتک سکن لهم الخ و قوله تعالی فی سورة البقرة مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم لهذا اینست اثر
خاصیت دادن زکوة در دنیا و اثر خاصیت بخشیدن ان در روز جزا و لعزت که خالی از منت به ریا و
اذیت و منت بطرق کریمه باشد کقوله تعالی فی سورة مذکوره الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون
ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اشاره باین باشد و ایضا چنانچه
شاخ درخت اسلام را برای اهل دین که عبادت صوم ماه رمضان باشد و از ان اثر خاصی که از جمله شکستن
قوه نفس اماره و طینت که شهوت و تشکل ان با دنیا [illegible] قیامت و اوینها باعث امرزش گناه
باشد و نیز سبب اجابت دعای مومنان باشد کما قال الله تعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون و کذلک باین قیاس است باقی دیگر عبادات مفروضه و فروع دین که از
این قبیل است و از ارکان دین باشند و هر یک را نیز اثر خاصی است علی حده دیگر از جمله اعمال حج باشد که از ارکان
دین است و اثر خاص ان که فتح میشود برای اهل حاج انکه اعمال ان نمونه قیامت است و متضمن بر اسرار ولایت ائمه
چنانچه سابقا تحقیق شد با اسرار یکی و ایضا از ارکان دین است جهاد با اعدای دین در حضور امام که از جمله
شرایط انست و از ان نیز اثر خاصی است علی حده اعمال دیگر از جمله اثر خاص ان قوله تعالی است فی سورة ال عمران و لا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون الخ که اشاره باین باشد و هو المطلوب پس هر گاه این
اثار و خواص فروع مسطوره در درخت اسلام که میوه درخت طینت الفرع اصول است بر تقریر مرقوم محقق شد پس [illegible]

است با انکه عمل اعضا مشغول اند و مسیله با وجود ساختن است که عمل درست نکرده فی سورة طه و اقم الصلوة لذکری لهذا باید [illegible]

از جمله انکه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده زکوا اموالکم تقبل صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و داخل [illegible] کردیات [illegible]

نیز انا اعلم

و از تقرب ولایت تربیت و [illegible]

برهان اول از خاتمه تذکره طریق معرفت است در کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه علیهم السلام
که در عالم ظهور هریک از ایشان بظهور بعضی از اوصاف مخصوص هستند

مراتب ولایت که شجرهٔ طیبة الثمر اند نتیجه با اوصاف میوهٔ خود متصف باشند در رسانیدن ابشجره یعنی هریک از ایشان
بتنکواداده واگر اصل میباشند چون ارکان و فروع که میوهٔ ایشانست اثر غذا هواست نسبت بعبادهٔ که آن دیگر است
هریک از ان دیگری ظهور آثار مخواص انفکیکی بیت بمنزلهٔ ارکان و فروع مذکوره که بتو مبرهن شد که حجت را بر مردم
تمام کرده اند چون منزلهٔ انبیاء اولو العزم که هریک با اوصاف مخصوص بودن دیگر حجت را بر امت خود تمام
کرده اند از انجمله مامور بیان بوده اند در دین حق چنانچه در کتاب عین الحیات از ابن بابویه علیه الرحمه روایت
کرده ابن السکیت که از علماء عامه بود بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن
عمران را با ید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی را با طب فرستاد و پیغمبر ما را معجزهٔ
سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصر او سحر غالب بود و ساحران
در آن زمان غالب بودند لهذا موسی را با معجزهٔ چند فرستاد که بان امر که ایشان در آن مهارت داشتند
شبیه بود و سحر ایشان را باطل کرد و ایشان عاجز شدند از بر آوردن بآن پس حجت را بر ایشان تمام کرد
و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که کوفتهای مزمن و بلاهای عظیم در آن زمان بهم رسیده بود و مردم
بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند تدبیر او را بمعجزهٔ چند فرستاد از قبیل مرده زنده کردن و کور
و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر آنها تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی
مبعوث کردانید که مدار اهل عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود
پس آنحضرت از کلام الهی و مواعظ و احکام چند چیز آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا را
بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت والله که جوابی بحق مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت
خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بان تمیز نمائی کسی که راست بر خدا گوید
و تصدیق او نمائی و بگفته او عمل نمائی و کسی که دروغ بر خدا بندد او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله
که جواب حق همین است انتهی پس از اینجا که محقق شد از قول امام که حجت خدا در این زمان عقل است پس بر فطن لبیب
ایضا روشن شود که ائمهٔ طاهرین علیهم السلام نیز در عالم ظهور هریک از ایشان چون انبیاء مذکوره بظهور بعضی
از اوصاف مخصوص باشند بحسب اقتضای تکمیل حال نوع اهل زمان که مستعد هستند چنانچه مؤید بحقیقت مذکوره
در طریقه انبیاء مسطور قوله تعالی فی سورة المائدة لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ خلاصه مضمون آنکه هریک را
از شما که امت موسی و عیسی و محمد باشید ساختیم یعنی مقرر کردیم شریعتی و راهی روشن که بان پیروی کنید از دین را بعضی از
برای هریک از شما طایفه شریعتی و احکامی چند با بحلال و حرام تعیین نموده ایم و اگر خواستی خدا هر آینه میگردانید شما را در دین
و ملت یگانه و متحد در احکام حلال و حرام بدون نسخ و تحویل و یا اگر خواستی اجماع شما بر اسلام از روی اجبار هر آینه شما را بر آن
جبر و قهر ملزم داشتی و لیکن چنین نکرد تا بیازماید شما را در آنچه بشما داده است از شرایع مختلف مناسب هر عصری و
زمانی تا مطیع از عاصی معین شود یعنی تا ظاهر شود که کدام از شما فرمان میبرید و فرمان میبرید باینکه اختلاف

شرایع

شرایع محض حکمت است و کدام فرمان برداری میکنید و بان تصدیق مینمائید و از این سبب با اختلاف پیغمبران امم
معین چنین است پس بشتابید و پیشی گیرید بیکدیگر بسوی خیرات که پیروی شریعت است بسوی خداست بازگشت
که بازگشت همه شما است پس خبر میدهد شما را از آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت و در
تعیین امت هریک از محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد انتهی پس تحقیق از نکته مضمون آیه بر اختلاف
حکمت انبیاء مذکوره و هر آینه کنایه باشد بر بعضی ایضا از سر اختلاف اوصاف مراتب ولایت ائمه واحد بعد
واحد چون اختلاف شریعت انبیاء واحد بعد واحد چنانچه مؤید بر این بعضی حدیث مشهور است که علماء مخالف
نیز در حیات القلوب روایت نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علماء امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل
اند و میفرماید که تفسیر علماء در بعضی از روایات با ائمه شده است چه معلوم است که هر فایده که بر وجود
رسول و نبی مترتب میشود بر وجود امام مترتب است از دفع فساد و حفظ شریعت و منع مردم
از ظلم و جور و معاصی انتهی لهذا حدیث شریف نبوی که فرموده علماء امتی مثل انبیاء بنی اسرائیل مراد ائمه دین
باشند که چون انبیاء معصوم باشند و عصمت لازمه وجود شان باشد نه غیر ایشان از علماء دین
رضوان الله علیهم که عصمت لازمهٔ ایشان نیست بلکه جایز از برای ایشانست چنانچه بیان او بعضی در تحقیق
عصمت و ولایت سابقا تحقیق یافت علیک بمقام المذکور تا دفع شبهه شود مر او را که در بعضی شبهه و اشکالی است
خلاصه آنکه از آنچه مذکور شد معلوم و محقق شد که سر حکمت در اختلاف اوصاف مراتب ولایت در عالم
ظهور که هریک بظهور بعضی از اوصاف که مخصوص هستند فاما چون سر حکمت است در اختلافات آن
انچه تبیینه شد از حیث عبادات مفروضه که در سنت اسلام است و مضمون از ابشجره طیبة الثمرة ایشانست
وایضا از حیث سر حکمت اوصاف مخصوصه هریک از آیات قرآنیه وایضا از حیث سر حکمت اختلافات ایام
و هفته و شهور و فصول و مسائل و کواکب و بروج سماء و خلایق موجوده زمان مر در اینجا که هر
یک را بحسب اختلاف آثار و علامات خاصه مخصوص باشد که باجتماع انضمام تمام اینها بحسب اختلاف
نظام اجرام با انجام پذیرد در کشف اینها توضیح آنکه غرض خلقت اینها مترتب باشد لهذا ائمه دین علیهم السلام
که بمنزله روح و جان و قلب ما سوی الله اینها میباشند بآثار و علامات مخصوصه اوصاف مختلفه ایشان
همانا بحسب منزلت اینها از ما سوای خود باشند چنانچه تشبیه و وصف مقامات ایشان بتمام ما سوی الله
میباشند و بعضی دال بر حقیقت روح و جان و قلب بودن ایشان مرهما سوای ایشانست اگر از جمله
اینها عبادات مفروضه فروع است که میوه شجرهٔ طیبة الثمر ایشانست و از ابشجره ایشان نمو مییابد
و نتیجه ثمره میبخشد و آثار و علامات و خواص هریک مشتمل بر رمز لطیف از خفایای اوصاف مخصوصه غیر آن
دیگر که پیش از این اظهار باشد چنانچه اشاره اجمالی آن هریک سابقا شد پس اینجا بر تو تحقیق خواهد شد که مثل
مراتب ولایت ائمه دین در تکمیل عباد چون نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال آن که چون مراتب
تکمیل این فروع باشد با آثار و علامات و خواص هریک نیز که مشتمل بر رمز لطیف از خفایای اوصاف مخصوصه

چنانچه از ائمه علیهم السلام مرویست که فرمودند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون الخ

تذکره مقدمه بتغییر نکته اسرار شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام

عبادتیکه بمنزله فروع معرفته باشد که هر یک مظهر اند یکی بیت وایضاً چنانچه بعض از اعمال مفروضه فروع مثل اعمال حج و جهاد که مشتمل بر زحمات مشکله عظیمه چندند که در دیگران نباشد و بمصداق حدیث مشهور رسالت پناه صلی الله علیه و آله افضل الاعمال احمزها بهتر از سایر اعمال باشند نعیت اقتضای بر تکالیف عمل واین نیز تقاضای این کند که بحسب مشقت آثار و علامات و خواص اینها از سایرین بهتر نتیجه دهد زیرا که اقدام در تحمل مشقت اینان علی دال بر حقیقت اقدام تحمل اتیان اعمال دیگر است که مشقت در آن کمتر از این جهت عمل با مشقت مظهر سایر اعمال بی مشقت باشد لهذا افضل الاعمال احمزها دال بر این معنی باشد چه اعمال حج و جهاد که مشقت انها از سایر عبادات مفروضه فروع بیشتر است ایضاً دلالت بر مصداق حقیقت اعمال دیگر که مشقت در آنها کمتر است میکند و نیز آثار و علامات و خواص انها در دنیا و آخرت بحسب منزلت انها تقاضا کنند مجملاً از آثار و علامات و خواص حج که در دنیا و آخرت مترتب است اشاره بقوله تعالی فی سورة الحج وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ تلخیص از مفاد مضامین فقرات شریفه که مناسب مقام است انکه بنا بر مضمون اکثر احادیث مفسران دال بر اینست که حق تعالی حضرت ابرهیم را امر باذان کرد بعد از انکه ابرهیم خانه کعبه را تمام کرد وحی امد بوی که مردم را از اجابت او اذن ده ابرهیم عرض کرد که آواز من بکجا رسد خطاب امد که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل بامر ملک جلیل در مقام و بروایت اشهر که در خلاصه اوست در کوه ابو قبیس برخواست و هر دو انگشت در گوشها در آورد و باواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانه خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی را و آواز او را جمیع اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و رحمهای زنان بودند از مشرق تا مغرب برسانید و هر که در علم او بود که حج کند در جواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و حق تعالی این قصه را با پیغمبر حبیب برگزیده خود صلوات الله علیه و آله اظهار میفرماید و این خطاب را مستوجب بحضرتی میفرماید در حجة الوداع بوقت حج و تفویض امر امامت و خلافت بامیر المؤمنین علیه السلام چنانچه مصداق اینست حدیثی در تفسیر لاهیجی که در کافی از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه مکرمه اقامه نمود و حج نکرد تا انکه آیه وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ نازل گردید پس حضرت مؤذنین را امر کرد که باواز بلند بمردم رسانیدند که امسال حج بخواهند بهر تقدیر حاصل کلام انکه حضرت ابرهیم با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مامور شدند باینکه ندا کنند مردم را بحج و امر بایشان باداء مناسک آن تا بیایند بسوی تو در حالتیکه پیادگان باشند و در حالتیکه سواران باشند بر هر شتری لاغر شده از کثرت رفتن بجهت بعد منازل انها که بجهت تمام آمدند انها از هر راه فراخی که دور باشد و در تقدیم رجال بر رکبان اشاره است بافضلیت حج پیاده چنانچه قول اصح اصحاب بنا بر بعض روایات مشهوره مثل آنکه مرویست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود کسی را که سواره حج کند بهر گامی مرکبش هفتاد حسنه است و کسی

که پیاده حج

که پیاده حج کند بهر گام او هفتصد حسنه است از حسنات حرم پرسیدند که چیست حسنات حرم گفت که یک حسنه حرم برابر صد حسنه جای دیگر است و مؤید اینست حدیث مشهور افضل الاعمال احمزها ای اشقها چنانچه گذشت زیرا که از جمله مشقتهائیکه در حج است و غیر آن از انواع عبادت چون نماز و روزه و زکوة اجتماع شان یافت نمیشود از حیث بیرون کردن اموال و متعب ساختن ابدان و دوری کردن از اهل و فرزندان و منع کردن نفس از لذتها چه او در بیابان سرما و گرما بسر برده و پیوسته متحمل صدمات سرما و گرما باشد و علی الدوام چنین کند تا بمقصود خود برسد و با خضوع و مسکنت و تذلل باشد تا آنکه حاضر شوند نزد منفعتهائیکه از برای ایشان آماده کرده از امرزش و در گذشتن از گناه ایشان پروردگار در آخرت و در دنیا از برکت و حفظ مال و عیال ایشان بغیر اینکه حج کنند برسند بنفع دنیا و آخرت چنانچه در [illegible] التفاسیر از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که علت حج وفود بسوی کرامت خدای عز و جل است و طلب زیادت برکت و خیر و بیرون رفتن از هر چه کرده از گناه و تا آنکه توبه کنند پاک شود از آنچه کرده و از سر گیرد عمر آنچه میاید و دیگر بجهت آنچه هست از برای مردمان در این حج از منفعتها میل بسوی پرهیزکاری و ترسیدن از عقوبت او و ترک قساوت قلب و وسوسهای نفس و ترک فراموشی آنچه یاد داشت و امید داری و ترک قطع امید و تادیه کردن حقوق خدا و منع نفس از فساد و دیگر منفعت هر که در شرق و غرب عالم است از خشکی و دریا و از آنانکه حج کنند و آنانکه نکنند از تاجر و جالب و فروشنده و انکه میخرد و کاسب و فقیر و مسکین و بر آوردن حوائج اهل اطراف و مواضعیکه ممکنست ایشان را جمع شدن در آن موضع پس حضرت تلاوه فرمود لیشهدوا منافع لهم و در عیون اخبار الرضاست که آن حضرت بعد از این نقل منفعتهای حج فرمودند از برای حاجیان و ایشان با آنچه در حج است از پیدا کردن فهم و دانش و نقل اخبار ائمه علیهم السلام بسوی هر جانبی چنانچه فرموده است فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ لیشهدوا منافع لهم تا حاضر شوند در دنیا بمنفعتهای بسیاری که از برای ایشان آماده است مراد از این منافع منافع دنیوی و اخروی است چنانچه در تفسیر لاهیجی مرویست که در کافی از ربیع بن خثیم روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمودند از سمعت عز و جل یقول لیشهدوا منافع لهم فقلت منافع الدنيا ومنافع الآخرة فقال الكل گفته اند که معنی اینست که تنکیر منافع دلالت بر تکثیر میکند اشاره بر این معنی باشد حاصل از مفاد ویذکروا اسم الله الخ تا آنکه ذکر کنند نام خدا تعالی در روزهای دانسته شده که روز عید و سه روز بعد از انست که نحر و ذبح در این ایام واقع میشود یعنی ذکر خدا کنند بوقت ذبح آنچه روزی داده ایشان را خدای تعالی از چهارپایان پس بخورید از گوشت آن قربانی و بخورانید از آن قربانی بسختی کشنده محتاج را و بعد از آن بکنند مناسکیکه از سر تراشیدن و ناخن چیدن و تقصیر و تلقیر کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذبح است باشاره ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ التفات است از خطاب بغیبت و تفث یعنی ازاله اوساخ و چرکهائیکه در ایام احرام در بدن حاصل شده مثل ناخن و موی سر چنانچه مفاد از احادیث دال بر اینست در تفسیر

برهان اهل ان خاتمه تذکره طریق معرفت است در کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه علیهم السلام
که در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از انحاء اوصاف خصوصی هستند

ایضاً از کافی از ذریح محاربی که از اعاظم اصحاب حضرت صادق علیه السلم و صاحب اسرار آنحضرت بود و همچنین
از عبد الله بن سنان روایت کرده که مراد از باطن آیه ثم لیقضوا تفثهم لقاء امام است یعنی باید که بعد از
حج بملازمت امام موجود در آن وقت رسید و اخبار بقول و ولایت ایشان بکنند تا آنکه حج مأمور به را بجا
بیاورده باطن خود را از وسخ جهل و وسخ نفاق پاک کرده باشند و لیوفوا نذورهم و باید که
وفا کنند بنذرهای خود. ذریح محاربی و عبد الله بن سنان روایت کرده اند که بعد از آنکه حضرت فرمود که
مراد از قضاء تفث لقاء امام است فرمود که مراد از ایفاء نذر و بجا آوردن مناسک حج است و لیطوفوا
بالبیت العتیق و باید بجا بیاورند طواف خانه قدیم یا خانه ای که آزاد از غرق شدن بطوفان و وجه تسمیه عتیق را
روایت مختلفه هست من جمله در تفسیر مذکور آورده کرده که در کافی وجه تسمیه عتیق را از حضرت ابی
جعفر الباقر علیه السلم اینچنین روایت کرده که هو بیت حر عتیق من الناس لا یملکه احد یعنی کعبه را برای آن عتیق
گویند که آزاد است و هیچ کس مالک آن نیست مکه چنانچه ذلک و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه
امر حج و مناسک آن اینست که مذکور شد و هر که بزرگ شمارد حرمات خدا یعنی مناسک حج را بنا بر سوق
کلام و هر را مطلق حکمهای الهی را و چیزهای را که حلال نیست هتک حرمة آنها پس این تعظیم بهتر است مر او را از
جهت ثواب نزد پروردگار او از پاداش عجز او و هو المطلوب پس از انتقال ذکر اجمالی بود در خصوصیات
حج بیت الله و آثار و علامات و خواص آن که هر گاه متتبع لبیب این خصوصیات و آثار و علامات و خواص
حج بیت الله انطباق و تطبیق نماید با اخبار و آثار وارده بر جناب امام حسین علیه السلم از آنچه
در ذکر خصوصیات آنجناب که متعلق است به بیت الله الحرام و آنکه او بیت الله حقیقی است که
در خصائص الحسینیة من مصنفات العالم العامل و المتبحر الکامل الشیخ الاجل جناب الحاج شیخ جعفر التستری
قدس سره مبیّن شده هر آینه محقق می شود که مراتب تکمیل و ولایت آنجناب در عبادت را با اقتضای اهل زمان
بمنزله حج بیت الله خصوصیات و آثار و علامات و خواص باشد چنانچه در عنوان فهرست کتاب ذکر خصوصیات
آنجناب که متعلق است به بیت الله الحرام در چهار و مقصد بیان فرموده اول در بیان آنکه او بیت الله
حقیقی دویم در بیان آنکه آنجناب بتعظیم مخصوص بکعبه بتوسط قرار داد خدا و خدا عالم بود که او این تعظیم
مقابل بر صفات و متخصوصیات و صفاتی چند هم مقابل اصفات کعبه لکن بتفاوت کلی موجب قدست
بود آنحضرت سیم آنکه قرار داده بر زیارت آنحضرت تا ثیر خاصی در معادله شدن با حج و عمره بجهت نکته
خصوصی چهارم آنکه قرار داده خدا و تعالی برای وی احترام خصوص بانکه قرار داد او را بیت الله الحرام
وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و از برای خدا لست بر ذمه مردم حج و قصد خانه
خدا هر کس که استطاعت رفتن داشته باشد بآنجا و قرار داد برای وی حجاج چند مخصوص پس از برای
اصحاب آنجناب حجی است خاص و از برای اهالی حجیت خاص و از برای علاء کم و انبیاء حجی است مخصوص
و از برای شیعه وی حجیت مخصوص انتهی تلخیص مقام المذکور انتقام که ذکر الفاظ بعینه هین قد استاده
بعضها بود.

خصایص خصوص جناب سید الشهداء علیه السلم

بیت الله منها بود شد و علی هذا القیاس پس از تجیه نکته کنایات مقاصد سطور منوط با جناب محقق شود که مراتب
تکمیل ولایت آنجناب نسبت بعبادات منزل حج بیت اللهی است در میان عبادات مفروضه بحسب اقتضای
تکلیف اوقات اهل زمان نسبت با ائمه دیگر که هر یک از ایشان بحسب اقتضای تکلیف اوقات
اهل زمان خود منزله عبادات مفروضه دیگر را دارند چنانچه اشاره شد از آنجاست که آنجناب ام الائمه
النجباست که خود در سوره الزخرف و جعلها کلمة باقیة فی عقبه و عن الفضل بن عمر قال سالت الصادق علیه السلم کیف
صارت الائمة فی ولد الحسین دون ولد الحسن فقال علیه السلم هو الحکیم فی افعاله لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
پس هم چنین بیت الله الحرام بنام ام القری است بمنزله آنجناب چنانچه ایضاً مضجع مبارک آنجناب بصریح قوله تعالی فی سورة
القصص من شاطی الواد الایمن فی البقعة المبارکة که جوی آب زمزم شفا است و مضجع او چون منزله بیت الله امین با
چنانچه در تفسیر الصافی است که در تهذیب الاحکام از حضرت صادق روایت کرده که شاطی الواد الایمن فرات است و بقعه
مبارکه کربلا ما ایضاً چنانچه از خصوصیات ثلثه آثار دوین در بیت الله که تخییر قصر و اتمام صلوة مسافر است در آن
هم چنین باشد یعنی از خصوصیات ثلثه شفا و آثار مکان مبارک آنجناب در کربلا کما تقدم از آن اینکه مثالها
در معادل بودن و جه مشابهت و مناسبت مضجع مبارک آنجناب در کربلا با بیت الحرام و ذکر خصوصیات
آنجناب که متعلق است باعمال حج بیت الله زیاده از آنست که بزبان قلم تحریر شود و ارید علیک بکتاب خصایص
الحسین من جمله از خصوصیات حج بیت الله آنکه او برای اهل اسلام است در عمری یکمرتبه واجب و در خصوصیات
مضجع مبارک آنجناب نیز برای شیعیان اهل اسلام در عمر یکمرتبه زیارت واجب بحسب اخبار که معادل با حج
و عمره و جهاد است و مشهور میان علما سنت مؤکد نیز چنانچه در تحقیق الزائر معنون و عائر است علیک بکتاب مزبور هذا
سر تجیه و نکته کنایات اینکه از نسبت با آنجناب و مضجع مبارک او هانا از حیث مراتب تکمیل و ولایت او ست از عبادات
مفروضه حج بیت الله و او ست میعاد و سفینه سعادت مسافران آخرت که آنجناب نیز در مدینه طیبه منطبق
بود تکلیفش با تکلیف ظاهری از تنگ گرفتن دشمنان از اطراف عالم بر آنجناب و سعی بلیغ او در حفظ نفس خود
طاهر بجهت خود تا اینکه هلاک نمایند آنجناب را در مدینه بحیثیتی پس حرم اذ آنجا در حال اینکه خائف و مترقب
بود مانند سفینه و میقات که خائف و مترقب باشد از دشمن برای خود و متابعین از اهل خود تا پناه برد بسوی
حرم خدا که قرار داده او را داخل امن از قتل برای مردم حتی برای کافران و تا ملاذ نفس شریفه و هم چنین از برای و حوش
و طیور و از برای درختان و نباتات که قطع نکنند آنها را از بیخ و تخریج از مدینه طیبه آنجناب این فی سورة
القصص فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین را تلاوت فرمودند و با وجود این خواستند
که آنجناب را در آنجا دستگیر نمایند یا خفیة او را بقتل برسانند بحال آنکه از بزرگواران حرام بود
پس حج را بعمره مفرده تبدیل نموده محل گشت و متمکن با اتمام حج نگشت و از آنجا مراجعه نمود برای وی
در عقب حج قرار کاهی پایان وسعتش و بود آنجناب در عالم ظاهر تکلیف مضطر و حیران و نمانده بود
برای وی چاره و مفری تا منحصر گشت برای وی تکلیف ظاهری با اینکه متوجه شود بسوی کوفه بجهت آنکه اهل

که نکشتند آنها را

مع هذا

برهان اول از خاتمه تذکره طریق عرفه است در کشف تفاوت مراتب و لایت ائمه علیهم السلام
کرد در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از اوصاف خصوص هستند
لا سیما فضایل مخصوصه جناب سید الشهداء

کوفه جمعی کثیر نامه ها نوشته بودند و خلاقی از ایشان تا آن زمان ظاهر نشده بود خصوصا بعد از آنکه مکتوب
نایب او جناب مسلم که مشتمل بر اخبار بیعت مردم بود بوی رسید دیگر برای آنحضرت بر ایشان حجتی نماند بغیر از
اینکه بسوی ایشان تشریف فرما باشد تا آنکه آمد بسوی ایشان و دید نقض بیعت ایشان و شکستن عهد ایشان
دیگر راه عذری برای آنجناب نبود که مراجعت نماید چه هر گاه میخواست بود مراجعت نماید و بسوی ایشان نیاید کجا
میتوانست رفت با اینکه تنگ شده بود بروی همه زمین با آن وسعتش چنانچه دلالت بر مقال دارد اخبار
کثیره از فرمایشات آنجناب بوجه سؤال سائلین از حرکت و تعجیل از امر قضا قبل از اتمام حج از آنجناب
من جمله فرمایشات بن ذکوان است بفرزدق بعد از آنکه در بیرون مکه معظمه و اخل حرم بخدمت آنحضرت عرض
کرده بود بابی انت و امی یابن رسول الله ما اعجلک من الحج فقال علیه السلام لو لم اعجل لاخذت یعنی پدر و مادرم
فدای تو باد ای پسر رسول خدا چه چیز باعث تعجیل شما است از اتمام حج فرمودند هر گاه تعجیل نمیکردم هر آینه دستگیر میشدم الحاصل بنا بر این آنجناب حج را مبدل بعمره مفرده فرموده و اتمام مناسک را
در جهاد فی سبیل الله بانتها رسانید اشهد انک قد جاهدت فی الله حق جهاده تا اینکه خود کعبه حقیقی شد
و مناسک حج را از احرام و تلبیه و طواف و نماز و سعی صفا و مروه و وقوف بعرفات و مشعر و منی و رمی جمرات ثلاثه
و قربانی هدی و طواف حج اسلام و طواف نساء و محل شدن را تماما باتمام جهاد بانجام رسانید تا آنکه مخصوص
آثار و علامات و خواص اعمال حج و جهاد هر دو گردید چنانچه سابقا اشاره شد اجمالی از آثار و علامات و خواص حج
پس از جمله آثار و علامات و خواص حج از آنچه مذکور شد خصوص بر زیارت آنجناب باشد و همان آثار و علامات
و خواص بر زیارت آنجناب برای زائرین مترتب باشد **و ایضا** آثار و علامات و خواص جهاد و مترتب بر شهادت
مجاهد فی سبیل الله نیز هست پس مشتمل بر خصوصیات آثار و علامات و خواص آنجناب باشند بکمال اوفی **مثل** اینکه
خداوند عالم بشارت میدهد در کلام خود مجاهد فی سبیل الله را در سوره التوبه که ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل
و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم مضمون آنکه
بدرستیکه خدای عز و جل خرید از گروه مؤمنان نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند و مالهای ایشان را که در راه او نفقه
کنند تا که مر ایشان راست بهشت این تمثیل است برای ثواب دادن مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان
نه حقیقت اشتراء زیرا که بیع و شری جاری نمیشود مگر در ملک و بایع غیر مالک مشتری باشد و حال آنکه مالک
هر دو حضرت خداوند است که مالک مطلق است پس این تحریص است در غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل
نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایه شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور و این
هر دو ناقص و معیوب در دار محن فنا و بهشت باقی مرغوب و بستان بکی از آکابر دین فرموده که بیع موقوف
بر بایع و مشتری و دلال و ثمن است مشتری خدای تعالی است و دلال محمد مختار و بایع بنده مؤمن دین دار و ثمن
دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن الجنة النعیم بعد از ان بیان ان

چیزی میفرماید

بقیه آن

چیزی میفرماید که جهت آن شری نموده و میگوید کار زار کنندگان از مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است
در راه خدای و طلب رضای او پس میکشند دشمنان او را گاهی کشته میشوند بر دست اعداء و حق تعالی بر بیع
و شراء وعده داده وعده را نیز بر خود ثابت و باقی که خلاف نخواهد بود در این سه کتاب در توریة و انجیل
و قرآن و کیست و فا کننده تر بعهد خود از خدا که کریم است و کریم خلاف وعده روا ندارد پس شادمان شوید
بخرید و فروخت خود بهر که مبایعه کردید با وی چه حقتعالی مطالب عظیم و مقاصد رفیع برای شما بر خود واجب
ساخته هم چنانچه فرموده که وارد بیع و شری است مستحکم که ذلک هو الفوز العظیم **لهذا** این ایه بشارتی
است از تمثیل خصوصیت الطاف الهیه نسبت بمجاهدین فی سبیل الله که آن بشارت و تمثیل حاصل میشود از رای
چند از وجه مخصوصی بجناب سید الشهداء علیه السلام از جهت الطاف الهیه و احترامات ربانیه که در حق او عمل
آمده و در روایات معتبره وارد شده **من جمله** در ذیل خبر بیت در بحار الانوار مخصوصا بالحسین که در کامل الزیارات
از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام روایت اوست که فرمودند بزرگوار در وقتی که حضرت رسول خدا در منزل فاطمه زهرا
تشریف فرما گشته و امام حسین علیه السلام در آغوش مبارک او نشسته بود که آن بزرگوار شروع بگریه نموده و بسجده
افتاد پس فرمود یا فاطمه بدرستیکه پروردگار در علی اعلی خود بمن تجلی کرد و الطاف بی پایان نسبت بمن فرمود
فرمود که یا محمد آیا حسین را دوست میداری گفتم بلی نور دیده منست و میوه دل منست و گل بوستان منست
پس بمن فرمود یا محمد چه مبارک مولودیست حسین بر او میفرستم رحمت و برکات و صلوات خود را و خوشنودی
خود را شامل حال او میکنم و لعنت و غضب و عذاب و نکال من بر کسیست که او را بقتل رساند یا با او عداوت کند
یا با او منازعه نماید آگاه باش بدرستیکه او بهترین و سید همه شهیدانست از گذشتگان و آیندگان
از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و او سید جوانان بهشت است از جمیع خلق مگر پدرش افضل و نیکوتر است
از وی پس برسان باو از من سلام و بشارت ده او را باینکه او است رایت هدایت و هادی روشنائی
من و علم اولیاء من و حفیظ من و شاهد بر خلق من و خازن علم من و حجت من بر اهل آسمانها و اهل زمینها
و ثقلین جن و انس **انتهی** پس در این روایت شانزده خصوصیت است که به تعبیر امده از لطف الهی که مخصوص
بحضرت حسین و اخص از ها و اوفق از ها و ضع خدا است دست خود را بر سر آنجناب که در فضائل الحسین در
همین روایت آورده و آن کنایه است از نهایت افاضه لطف نسبت باو بحیثیتی که تصور نمیشود فوق او لطفی
واما آنکه خداوند فرموده که پدرش افضل و نیکوتر است از او اشاره باشد بر اینکه جناب ولایت مآب بعد از
رسول اکرم افضل از ایشانست بافضلیت متبوعیت در رسول و اولیت و ابوت بمنزله مثل و سیدین از باب
اول بر پیشتر و از باب و از ساق بعضوی چنانچه سابقا تحقیق شد و این ظاهر است بر علو ومعتمد کن
قبالعدل قامت السموات و الارضون **و ایضا** مثل اینکه از جمله آثار و علامات و خواص جهاد از برای مجاهدین فی سبیل الله
که عالم معنا و حقیقت مترتب میباشد کلام خداست در سوره البقرة و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء
و لکن لا تشعرون و میگوید شما مر آنکسانیکه در راه خدا کشته میشوند مردگان بلکه زندگانی حقیقی ایشان دارند

بوستان اول از خاتمه تذکرهٔ طریق معرفت است که کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام
که در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از اوصاف مخصوص هستند
چون منصب مخصوص جناب سید الشهداء

زنده کافی ابدی و روزی میخورند هر صبح و شام و غذای از برای ایشان بهشت ولیکن ادراک نمیکنید شما آن زندگانی را
در ضیاء التفاسیر از ابن عباس روایت است که شهیدان زنده اند نفخ خدا روح و اجساد ایشان را و بامداد و شبانگاه
روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند بآنچه خدا بایشان میدهد کما قال الله تعالی فی سورة آل عمران
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ يستبشرون
بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ غیر
ذلک از آیات و اخبار وارده در خصوصیات آیات شریفه که در مقام خود مشروح و بعضی بعینه محقق است انکه همین آثار و
علامات و خصوصیات که مترتب بر جهاد مجاهدین فی سبیل الله است ایضاً بطریق اولی مشتمل بر خصوصیات
مراتب ولایت جناب سید الشهداء علیه السلام میباشد از آنجا است که ایضا از جمله خصوصیت محل آنحضرت در عالم برزخ
وارد شده حدیثی باین مضمون فی جنتنا فی یمین العرش ینظر الی مصرعه و من حل فیه و ینظر الی معسکره و ینظر
الی زواره و هو اعرف بهم و باسمائهم و باسماء آبائهم و بدرجاتهم و منزلتهم عند الله من احدکم و انه لیری من یبکیه فیستغفر
له و یسئل آباؤه ان یستغفروا له و یقول ایها الباکی لو تعلم ما اعد الله لک لکان فرحک اکثر من حزنک ثم یعود علیه
مرتبه نظر میفرماید بمحل شهادت خود و بهر که حلول نموده باینجا نظر میفرماید بلشکرگاه خود و نظر میفرماید بزوار
خود و او اعرف و داناتر است باینها و بنام پدران اینها و بدرجات اینها و منزلت اینها نزد خدا ایتم از هر یک شما و بدرستی
او هر آینه میبیند کسی را که بر او گریه میکند پس استغفار میکند برای وی و سؤال میکند از پدران خود اینکه استغفار
نمایند برای او و میفرماید ای گریه کننده هرگاه میدانستی آنچه را مهیا فرموده خدا متعال برای تو هر آینه شادی تو
زیاده میبود از جزع تو انتهی لهذا وجه نتیجه نظر کردن آن بزرگوار باین مقامات مذکوره همانا افاضه های
جدیدهٔ لا تحصی است نسبت بخلایق از حیثیت جهات مقام مخصوصه که خداوند بعوض شهادت آنجناب باو عطا فرمود
که عالم امکان بواسطه آنها مستفیض و بهره مند و بسبب استفاضه مقامات آنجناب نسبت بخلایق در دنیا ایضاً
در مقام شفاعت یوم ندعوا کل اناس بامامهم نیز آنجناب مقام شفاعت باشد خلایق را آنچه در حدیث
که آنحضرت رسول صلی الله علیه و اله در روز جزا هر او صف خواهند بود و نوزده صف از آنها بشفاعت
جناب سید الشهداء علیه السلام داخل بهشت میشوند و یک صف دیگر بشفاعت باقی ائمه الهدی علیهم السلام داخل بهشت
میشوند و نکته این عظیم نسبت بشفاعت آنجناب بر خلایق را بنابر آنچه مذکور شد معلوم و واضح است چه از حیثیت
حقیقت صحت و چه از حیثیت مراتب آنجناب باین مقام زیرا که از خصوصیات آثار و علامات جهاد فی سبیل الله است
که پیغمبر صلی الله علیه و اله از جمله آنها اگر در حدیث طویل است مرحوم که به هر یک از ایشان هفتاد هزار کس از اهل بیت
و همسایه های خود شفاعت کنند لهذا شفاعت آنجناب در آنحضرت باین مقام همانا از سر خصوصیت جهاد باشد و سر
رسیدن خلایق بفیض شفاعت آنجناب در روز جزا ایضاً از حیثیت توسل ایشان باشد بر افراد متعدده جهات
مقام مخصوصه آنجناب که عبارت از امامان از ذریه اوست و از دعا در تحت قبه اوست و از تربت مبارکه مجمع
منور و استحقاق زیارت و گریه بر جناب مقدس اوست چنانچه تحقیق هر یک در مقام خود بیاید انشاء الله و دلیل بر اینها

حدیث شریفه است

حدیث شریفی است از امام محمد باقر علیه السلام که در روز قیامت حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت خود و امیر را
شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مؤمنی باشد که شفاعت کند
در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود که میگوید پروردگارا
او حق خدمتی بمن دارد و مرا از سرما و گرما نگاه داشته تذنیب از نکته حدیث مذکور کنایه است باینکه لوای شفاعت
شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و اله در عقبا مر مذنبین را بواسطه اوصیاء کرام و علمای عظام و صلحای از
شیعیان و مؤمنین باشد علی حسب الترتیب از عالی و دانی و لو بشدت و ضعف و دخول در جنس اعم که نفس
شفاعت باشد بعینه شفاعت ایشان جمیع شفاعت آنجناب است که در مقام محمود بساط شفاعت گسترده
وامتی امتی گوید تا همه را بر حسب الترتیب شفاعت نموده در جنات عدن در آورد چنانچه ابلاغ احکام الله
و عزائم الهی که منوط بتبلیغ آنجناب است نسبت بامت بواسطه اوصیاء کرام و علماء عظام و صلحاء از شیعیان
و مؤمنین باشد علی حسب الترتیب از عالی و دانی و لو بشدت و ضعف و دخول در جنس اعم که نفس ابلاغ آیات
بنا بید بطول مدت تمادی بعینه القاء و تبلیغ جمیع القاء و تبلیغ آنجناب است لهذا شفاعت هر یک از اوصیا
و علما و صلحا و مؤمنین علی حسب الترتیب در عقبا نسبت بمذنبین بحسب مراتب القاء و تبلیغ ایشانست در عالم
تکلیف نسبت بمکلفین پس چنانچه ابلاغ ایشان ابلاغ پیغمبر است همچنین شفاعت ایشان نیز بعینه شفاعت
آنجناب باشد لهذا از این مقام بوقت تحقیق خواهد شد مراتب شفاعت جناب سید الشهداء علیه السلام را در مقام شفاعت
بحسب نصرت او مر دین خدا و ترویج او مر شریعت پیغمبر را تا بدرجه شهادت رسید و بحسب افراد متعدده اسباب
توسل شیعیان از جهات مقام مخصوصه آنجناب باوصاف مسطوره نیز همانا افاضه های جدیده لا تحصی است
نسبت بخلایق الی آخر الدهر لهذا شفاعت آنجناب بحسب این مقامات بعینه شفاعت پیغمبر است چنانچه ترویج او
از متممات ترویج و لایق پیغمبر است صلی الله علیه و اله پس همچنین باشند سایر ائمه علیهم السلام چه از حیثیت ترویج و چه از
باب شفاعت چنانچه حدیث ما نقول فی الامام الحسن و هو ربیب الحسین الحزن البالدین و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و اله که فرموده اند
و بالحسن اعطیتم الاحسان و بالحسین تسعدون و به تشقون الا و ان الحسین باب من ابواب الجنة من عاداه
حرم الله علیه ریح الجنة یعنی احسان های الهی شما میرسد بواسطه حسن و سعید میشوید بواسطه حسین
و نیز شقی میشوید بجهت حسین آگاه باشید که حسین دری است از درهای بهشت کسیکه او را دشمن
دارد بوی بهشت بر او حرام میباشد لهذا این علت بجهت از بین و معلن این از ایشان در عمر حال بیت بعد
سابقه که هر یک مظهر اوصاف مخصوصه مظهر اوصاف دیگری چون آیات قرآن وان ارواحکم و نورکم وطینتکم
واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین حتی من علینا بکم الی آخره اللهم مکن
لهم فی الارض واجعلهم ائمة واجعلهم الوارثین اللهم انا نتوسل الیک بنبیک محمد و عترته الطاهرة فی الدنیا
والآخرة صل علی محمد وعترته الطاهرة وهو المطلوب چون بدینجا کشید داعیه من در آن دو روز بیع فاطمه من هـ
کشف گفته هر چه در خود بوده از تحفه ها آن که بهشت بوده از خدا بنده از نبی و ولی هـ هر او لاد و اولیاء

برهان اول از خاتمه تذکره طریق معرفت است که کشف تفاوت مراتب ولایت ائمه علیهم السلام را
کرده در عالم ظهور هر یک از ایشان بظهور بعضی از اوصاف مخصوص هستند

سخن گفته اند واندر وی هیچ کهی سخن از دوازده درج همیکه مظهر ظهوری‌اند ظاهر اند در تمام تو بینی بیش
از اینست که جمیع ممیزشان دین قرین تجلال و بهجت شان سوی هر یک اشاره کردی شیعیان را
بشارتی کردی کفته اثار شان دین کشادم باشیعیان ز اصل آثار جاه شان از تصور افزونست
ممیزشان از قیاس بیرونست ستد تو کردی غلو کردی کند تو کردی دنو کردی تالی وصف الحال از دو ش
تخلت کاین یکی ضال او انکر مضلست چیت دفتی بتر ازین دادی بستر فتی یکبر افتادی همکی چند
واجب الطواد ذند بنه چند شاه اثار ذند کشتنه چند فتنه ابدند واحد چند بنه احدند هم مهدی و هر
برهادی عین وی‌اند و اصل ان‌بادی حلفای خدای غفارند شفعای گروه بدکارند الخ فی مظاهر الانبیا
حاصل کلام انکه معلوم شد که جمیع ایشان علیهم السلام در مناقب و مواهب و فضایل یکی و صفت امامت و ولایت
استچون علم و حکمت و شجاعت و حلم که ناشی از شجاعت است مساویند و جهت ایشان و اوصاف
حسنه ایشان یکی است و فرض طاعت ایشان یکی از ذکر الحنین کلهم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه
ومنتهاه یلی جناب ولایت مآب بعد از رسول افضل است از سایرین بافضلیت متبوعیت در رسول و
اولیت وابوت و خاتمیت الخ ظهور ولایت در حجة القائم صلوات الله علیهم اجمعین که از حیث استعداد و
رفع مانعیت چون اوست اقتضاء نموده این ظهور قمر در شبیه دره از شمس ظهور ولایت اوست کما قال الله
فی سورة الطور والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم وما الثناهم من عملهم من شیء بیانه
در تفسیر المجمع مرویست که در کتاب کافی در باب اینکه ائمه علیهم السلام مساویند در علم و شجاعت و طاعت از حضرت
علیه السلام در تفسیر ایه شریفه والذین من امنوا الخ روایت کرده که آنحضرت فرموده که الذین امنوا النبی صلی الله
علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و ذریته الائمة والاوصیاء صلوات الله علیهم الحقنا بهم ولم ننقص ذریتهم
الحجة التی جاء بها محمد صلی الله علیه و آله فی علی علیه السلام و حجتهم واحدة و طاعتهم واحدة لهذا آیات واخبار بر این
مضامین که مصداق مدعاست علاوه از دلایل عقلیه که سابقاً مدلل شده متکرر وارد و داست که جای
استشکال و تعجب باقی نباشد که اینکه بعضی را از اهل فن و مغلطه باستمداد بعض اخبار دیگر اشکال کرده
و بتعبیرات اینقدر تفضیل بعضی از ائمه را بر بعضی نموده اند که بمیزان تصحیح شرع و عقل سنجیده میخواهد شد بلکه
از دلایل آیات و اخبار و نقلی و عقلی مستطرده رفع استشکال او تعبیرات اخبار ایشان شود که بمیزان تصحیح
سنجیده شوند بر مصداق مقتضی تعبیرات انچه شده است تحقیق مثلا انکه از جمله اخبار یکه بان استدلال
افضلیت بعضی از ائمه را بر بعضی نموده اند و تعبیر با تبعیض شده است اول انحدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
امام حسن را بر دوش راست یا دوش راست یا شانه راست مینشانید دوم اخبار دیگر دلالت دارد بر اینکه
امام حسن علیه السلام خلق شد بر طرف راست عرش و امام حسین علیه السلام بر طرف چپ عرش و معلوم است که یمین اشرف
از یسار است پس امام حسن را اختصاص دادن بیمین دال است بر افضلیت امام حسن علیه السلام بر امام حسین
بیان ظاهر میشود از احکام یمین و یسار در احکام شرعیه و عنوان طهارت تا دیات و عنوان احکام شرعیه جاریه

چون افضلیت و تغییر و ساق در وقت نسبت بخصوص از حیث دو یک آب اول بانها و ان انها بنا بر خصوص ع

بیان تعبیرات که بعضا اخبار در افضلیت بعض ائمه را بعض بعد تصحیح تامل در انها بدقت نقل ع

تحقیق نظر کردن و بهم پیوستن سخن نظرات و بقا اوفق پیوند کذا

در بحث تخلی

در بحث تخلی وارد بخلوت از کتاب طهارت در وجه یافته از مستحبات استحال التخلی در بیت الخلا و از مستحبات تعال
وضو و غسل در مقدم داشتن دست راست بطرف راست را بر طرف چپ و از دخول مسجد تا مهابت مقدم
پای راست بر دخول مسجد بعد بیرون آمدن مقدم داشتن پای چپ را بر آن و در جماعت یمین امام را اختیار
کردن بر یسار و هم چنین خوابیدن بدست راست و بدست راست طعام و شراب خوردن و آشامیدن و هم چنین
ملک موکل بحسنات بر دوش راست نشسته و اصحاب یمین در قرآن ترجیح یافته بر اصحاب شمال که قوله ثم ذات
الیمین و ذات الشمال و قدرت خود را بیمین فرموده است والسموات مطویات بیمینه و علی هذا القیاس بیمین
اختصاص یمین بر شمال صاحب کتاب اکلیل المصائب استدلال کرده است بر تخصیص امام حسن و افضلیت
انجناب بر جناب امام حسین علیه السلام خلاصه بر اد باب عقول سلیمه و اصحاب ذکاء مستقیمه پوشیده نیست که این ادله
کثیره و برهان عقلیه انکه جناب امام حسن علیه السلام من حیث بندگی سن نسبت با امام حسین علیه السلام منزله پدری دارد
چنانچه در حدیث است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده نگذرید بر دو پدر مثل پدر یکی را در پیش کوچک الحدیث
وایضا من حیث تقدم خلافت و امامت امام حسن علیه السلام آنکه امام حسین علیه السلام در عالم تکلیف و ظاهر شریعت
مکلف باطاعت و متابعت امام حسن علیه السلام بوده است پس اختصاص و فضیلت جناب امام حسن علیه السلام نسبت بامام
حسین علیه السلام از این جهات باشد و تخصیص احترام امام حسن و تقدم داشتن او را بر یمین عرش و یمین پیغمبر صلی الله
علیه و آله اینجا خواهد بود پس بنا برین دیگر حاجت باستدلال تبجیح بوده که نموده اند نباشد شاید
ان بزرگوار از اجله این قیاس و منع از نیکوئی استدلال است که در حق ایشان گفته شود و یاد بخیال خطور
کرده شود تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً نظر بعظم امر ایشان علیهم السلام که انا دصفات الله و آیات کبری الله ندگورد
من آیات ربه الکبری پس اینکه در حدیث است که خداوند نور شریف امام حسن علیه السلام را در طرف راست عرش
قرار داده و نور مبارک جناب امام حسین علیه السلام را بر طرف چپ عرش هانا تر ابجیغد راجع بر اختصاص تقدیم او
در عالم ارواح و عالم اجسام و این دال بر مدار صفت عدل است سبحانه عز و جل که هر چیز را در مقام خود قرار
بپا داشته خواهد داد و بالعدل قامت السموات والارضون و ایضا بهمین معنی دلالت کند فقرات پیغمبر صلی الله و آله نسبت
بان دو بزرگوار من حیث تقدم داشتن امام حسن علیه السلام را بر طرف یمین و امام حسین علیه السلام را بر یسار و
علی هذا القیاس و هم چنین از جمله اخبار دیگر بان استدلال کرده اند بر افضلیت امام حسن علیه السلام که آن جناب
اشبه ناس بعد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر بالا و امام حسین علیه السلام اشبه ناس بعد با آنجناب بلا ذکر
بپایین و تعبیر کرده اند از این معنی که این عنوان باطل است پس باید که صفات باطنه و سمات حسنه امام
اشبه بر رسول خدا باشد پس باید افضل از امام حسین علیه السلام باشد دوم و ایضا تعبیر از بعضی اسرار و نتیجه
ان عنوان باطل که تعریض بر صفات باطنه و سمات حسنه هر دو بزرگوار است منها اشبه تمام وجه رسول خدا صلی الله
علیه و آله هم چنانکه اشبهیت امام حسن علیه السلام بر رسول اکرم از کمر بالا دال بر سمات حسنه حلم باشد که آنجناب در
این صفت دارا بر دو بزرگوار دیگر بدل بوده امثال ذلک او بوده است و اما اشبه ناس بوده امام حسین علیه السلام
بر رسول خدا از کمر بپایین دال بر سمات حسنه شجاعت امام حسین است که تبنی بارث از آنجناب بوی رسیده است

اثر افضلیت امام حسن عو بر امام حسین ۴

و آنحضرت بارث صفت حلم آنجناب ۲

وایضا باید دانست که گفته اند صفت شجاعت ناشی از صفت حلم است پس بنا بر این جناب امام حسن علیه السلم که دارای صفت حلم بوده است پس آنجناب نیز دارای صفت شجاعت بوده است بوجه اتم همچنانکه جناب امام حسین که وارث شجاعت بوده است ایضا آنجناب دارای صفت حلم بوده است بالتمام پس این بود که هر دو بحسب ذاتین آنجناب مساوی باشند چه حلم امام حسن ظاهرا مقتضی صلح است و شجاعت امام حسین مقتضی جهاد است که مضمون ولو لا صلح الحسن و حرب الحسین لخرب الدین مطابق باشد از جهت جهات افضلیت هر یک بر دیگری در عالم ظاهر نتوان داد هم چنانکه در عالم ارواح و نور و طینت شان یکی باشند و فی الخبر معروف ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة لهذا جناب امام حسن علیه السلم که وارث حلم صفتی جبرئیل بوده است شجاعت را نیز وارث بوده است هم چنانکه ظهور بعضی از آن از وارث آنجناب بحضرت قاسم شد وایضا جناب امام حسین علیه السلم که وارث صفت شجاعت بوده است صفت حلم را نیز وارث بوده است و مظهر او جناب علی اکبر است که آن بزرگوار در حق آنجناب فرموده که اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک صلی الله علیه و آله پس از اینجا واضح خواهد شد و اصبح بوده صفات باطنه و سمات حسنه آن دو بزرگوار بجمیع شان رسول خدا صلی الله علیه و آله وایضا در اشبه بودن امام حسین علیه السلم برسول اکرم از کثرت ائمه در نزلیت خفی که از خصایص مخصوصه آنجناب است و اختصاص بجناب امام علیه السلم ندارد و ان کنایه باشد از کلمة باقیة فی عقبه و فی تفسیر لاهیجی فی کتاب المناقب لابن شهرآشوب عن ابی هریرة قال سألت رسول الله صلی الله علیه و آله عن قوله و جعلها کلمة باقیة فی عقبه قال جعل الامامة فی عقب الحسین یخرج من صلبه تسعة من الائمة منهم مهدی هذه الامة و عن المفضل بن عمر قال سألت الصادق علیه السلم کیف صارت الامامة فی ولد الحسین دون ولد الحسن فقال علیه السلم هو الحکیم فی افعاله لا یسأل عما یفعل و هم یسألون سیم از اخبار یکه ایضا بان استدلال کرده اند بر افضلیت امام حسن یا بر امام حسین علیهما السلم خبریست که حاصل مضمون آن اینست که روزی رسول خدا امام حسن را بر دوش گرفت و امام حسین جبرئیل بر دوش گرفت و در پیشم مردمان چنان میفرمود که حسن و حسین هر دو بر دو مرکب سوارند از اینجهت گفته اند که معلوم است که حسن افضل بود که پیغمبر که افضل از جبرئیل است او را بر دوش گرفت تم و مخفی و پوشیده نیست افضلیت آنجناب از حیث تقدم سن و امامت برآنحضرت که مفوض شد پس سر اینگونه اخبار در حق ایشان علیهما السلم راجع باینجا است بمقتضای عدل و استبعادی نباشد چهارم از اخبار یکه ایضا استدلال بان کرده اند بر افضلیت امام حسن بر امام حسین علیهما السلم کلام خود جناب امام حسین علیه السلم است در شب عاشورا که در مقام تسلیه و تعزیه صدیقه صغری جناب زینب خواتون فرمود که جد و پدر و مادر و برادرم همه از من بهتر بودند و حضرت رسول که اشرف خلایق بود در دنیا نماند و برای باقی رحلت نمود خلاصه حمل کلام را بر مبالغه یا هضم نفس خلاف ظاهر دانسته اند و غیر اینجا نباشد بلکه همین است زیرا که کلام امام شامل حقیقت است نه مجاز که امکن نبود و امر کرم فرمود و صیکم التقوی و فعلکم الخیر الخ هم چنانکه مثل ایشان که شجره طیبه الخ باشند پس بنا بر این بطریق واقعیت پیغمبر خدا که اصل شجره است اشرفیت معلوم است و امیرالمؤمنین علیه السلم که فرع شجره است بنا افضلیت او واضح است و حضرت فاطمه که شاخ بزرگ است ایضا اسباب غصون که ائمه اند از ذریه او مقام اولویت دارد پس کلام آنجناب حقیقت باشد هم چنانکه پیغمبر که اصل شجره است مقدم بر شاخ و ساق مقدم بر غصون است

غصون است از حیث رفعت و بر سیدن ثمر اب از ریشه بار و از او بغصون و سایر اوراق پس از اینجهت که ساق را نسبت بسایر اجزا و دیگر رفعت برتری باشد ایضا امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز نسبت بسائر معصومین علیهم السلم برتری باشد چنانچه مؤید اینست مضمون از فقرات حدیث سابقه در الطاف الهیه حسن که و ابوهما افضل منهما لهذا کلام امام حسین در باره پدر بزرگوارش مطابق واقع در حقیقت کلام خالق بعنی میشود چه این برتری بعض تقدم ابوت است که او واست نسبت بسایرین چنانچه ایضا اشاره بهمین بودن مادر مکرمه اش صلوات طاهره علیها سلام الله از همین جهت باشد زیرا که محقق است که طالبین آلات الوهیت و علامات ربوبیت خداوند تبارک و تعالی میباشند و سبیل ایشان معرفتند که معنی الوهیت است و تربیت بعث و تادیب نفوس که معنی ربوبیت است شده اند پس بعد از حق خداوند بر اینکه هر حقی که از برای خداوند بر بندگان میباشد از وجوب انقیاد و تعظیم و تسلیم و صبر و رضا و طاعت و شکر بر نعمت و اجتناب از ترک حقوق و طلب تحصیل نمودن رضای او همان حقها از برای والدین بر فرزند بعینه باشد و از این سبیل است که خداوند تبارک و تعالی احسان و طاعت و شکر نمودن مراعات ایشان را مقرون بعبادت و اطاعت و شکر خود ذکر داشته کقوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا الخ لهذا از جمله احسان و طاعت و شکرگذاری والدین که مقرون بعبادت و اطاعت و شکرگذاری خداست الحال در برتری رفعت ایشان است انحو دیگر بوقوع پیوسته است چون منزله ربوبیت که بتحقیق شد وطلها الناس انصاف دال بصدق کلام آنجناب باشد در حقیقت بهتر بودن پدر و مادر او از آنجناب باینجهت که فرموده اند چنانچه نیز مؤید اینست حدیث شریف در تفسیر لاهیجی که در کتاب معراج و معراج آورده که حسن بن راشد روایت کرده از حضرت صادق علیه السلم که در وقتی آنحضرت بمن فرمودند که ای حسن بدرستیکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلم بواسطه عظمت و شان که در حدیث حق سبحانه و تعالی دارد حرام کرده ذریه او را از آتش و در دوزخ و در باب ذریت او نازل شده ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا تا الخ بعد از این فرمودند که ظالم لنفسه از ذریه اند که عارف بامام زمان نباشند و مقتصد از ایشان عارف بحق امام باشند و سابق بالخیرات ائمه معصومین اند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله تا ذلک هو الفضل الکبیر اخبار بسیار در تفسیر این آیه شریفه وارد شده که در روایات بر اولاد فاطمه اصح و مراد از سابق بالخیرات امام است و مقتصد عارف بحق و ظالم النفس ناشناسا بحق امام لهذا ائمه معصومین علیهم السلم که سابق بالخیرات باشند پس دلالت کند نیز بر حق اقتضای صفت ایشان که اگر یاد کرده شود خیر هستند ایشان اول آن و اصل آن و فرع آن و معدن آن و جایگاه آن و نهایت آن چنانچه در جامعه ایشان است که ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه و از اینجا محقق شود طریقه صفت سابق ایشان بخیریت در عالم ارواح و نور و طینت ایشان واحد از اصل و فرع آن و معدن آن و جایگاه آن و نهایت آن و در عالم ظهور ایضا عجب اقتضای سابقیه هر یک نسبت بدیگری علی الخصوص سابق ایشان از حیث برتری ابوت بر لاحق خویش باشد از اینجهت امام حسن علیه السلم که سابق بر امام حسین علیه السلم است نسبت

مقام خیریت دارد چنانچه پیدا شد بعد و بعد از کر سابق به آنجناب اند نسبت باو و سایرین دیگر ایشان را مقام
خیریت باشد ولما در عالم نور هدایت و ترویج تکمیل تکالیف ایشان هم انا با قتضاء استعداد و توضیح حال اهل زمان
هریک از لاحق به سابق نیابتی باشد بجهت اجزاء چنانکه سابقا محقق شد از سر طریق تجنب یکر دد
اینجا از حضرت صادق ماثور است من جملة قال ع لیس من امام یمضی الا اوفق الذی من بعده مثل ما اوتی الاول
مدد یاد بجهت اجزاء الخ از اینجا معلوم افضلهم قائم در حق آنجناب بخصوص تمام دارد وایضا از اینجا مراتب شفاعت
ایشان در آخرت و خلایق بحسب کواهی ایشان در دار دنیا نسبت بخلایق بخصوص تمام بحث و شهدا دار البقاء
و شفعاء دار البقاء و الحجة الموصولة الخ کو اینکه ابتداء شفاعت در یوم نشور از برای خلایق من الاولین و الاخرین
مخصوص بسید انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و بعد از آن از برای امیر المومنین است علیه السلم و بعد از او از
برای صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلم و بعد از آن از برای هریک از ائمه طاهرین علیهم السلم بترتیب الا خرها کیوم ندعوا
کل اناس بامامهم و الروایات و لیکن خصوصیة آن در خصوص شفاعت مطلقه کلیه عامه نافعه حضرت سید الشهداء
علیه السلم بالنسبه بعموم خلایق مخصوصا بشیعیان و دوستان و بالنسبه بکسیکه فی الجمله دست توسل بسوی آنجناب
بلند نموده باشد بلکه بسبب از اسباب کلیه یا جزئیه از زیارت او بزرگوار یا بکاء برای او یا ابکاء او و تباکی و یا
صرف مال در تعزیه آنجناب و یا الحاق در اینمقامات و امثال آن کرده باشد از وسائل لا یعد و لا یحصی داخل
در شفاعت حسینیه خواهد شد بلکه بنا بر اخبار و آثار و مرویات از آنها معلوم که تمام شفاعت در روز قیامت بلکه
از وقت موت تا آخر قیامت بلکه بعد از دخول جنه در آن ترجیح هم که شفاعت از آنها نیز خواهد شد همه از آنها مخصوص
بحضرت سید الشهداء و اهل آن القضا خواهد بود بلکه ایضا شفعاء یوم قیامت شفاعت خود را از غیر خود
از برای متوسلین بحضرت سید الشهداء و چنانکه عمده اسباب شفاعت سید انبیاء و سید اوصیاء و سیدة
النساء فاطمه زهرا صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین همان شهادت جناب سید الشهداء علیه السلم است از وسائل
لا یعد و لا یحصی او از برای عاصیان امت سید انبیاء و کناهکاران از دوستان علی مرتضی و محبان حضرت صدیقه
طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه اطهار است و فی الخصائص ان الحسین علیه السلم من اعظم اسباب شفاعة
النبی صلی الله علیه و آله فقد ورد انه لما اخبر بشهادته کما قال له جبرئیل ان شئت ان تکون شهادة و لعلیک ذخیرة
لک لشفاعة العصاة فاختر بذلک لهذا صحیح خواهد بود که گفته شود شفاعت نخواهد بود مکر از برای سید الشهداء
علیه السلم و مغفرتی نخواهد بود مکر بتوسل بآن بزرگوار از اینجا است حدیث ماثور که سابقا مذکور شد که امت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز محشر از صد و بیست صف خواهد بود هشتاد صف بود و نیم صف از اینها بشفاعت جناب سید
الشهداء علیه السلم داخل بهشت میشوند و یک صف دیکر بشفاعت باقی ائمه اطهار علیهم السلم داخل بهشت میشوند
در تفسیر قوله تعالی فی سورة الواقعة ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
کفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و ثلث من تمام نشود مکر باین سیاهان که در بیابانها
شتر میچرانند و میکویند لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله و نیز در حدیث آمده که امید دارم که شما نصف از

اهل بهشت

ع ... برهان دوم از خاتمه بیان معنا شفاعت عمومیه استصلوات الله علیهم لاسیما شفاعة الحسین ع

از سایر انبیاء و ملائکه و مومنین ع

که در سایر جزئی یا امت نشود ع

اهل بهشت باشید در تفسیر کاشانی است که در حدیث نبویه مذکور است که اهل بهشت یکصد و بیست
صف باشند هشتاد از امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و چهل صف از سایر امم و از اینجا معلوم میشود
که هر که در واقع امت آنحضرت باشد در دوزخ جاوید نخواهد ماند ه بنا بر آن در دوزخ اسیر ه کیرا
که باشد چنین دست کیر ه و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل نموده که ثلة یعنی این طبقه اند که با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بودند و ثلة اخرین آنانکه بعد از آنحضرت بوده اند از امت چنانچه در حدیث نبوی وارد شده که فرمود
رسول خدا همه این دو ثلة از امت من باشند و در خلاصة المنهج و ضیاء التفاسیر از ابن مسعود روایت کنند
که شبی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله بودیم و آنحضرت اخبار امم ماضیه میکرد چون مجلس تمام شد بخوابستیم
و هر یک بجای خود رفتیم بامداد آمدیم بخدمت رسول خدا پس فرمود که دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر
من عرض کردند پس بعضی از انبیاء را دیدم که امت بسیار داشت و بعضی را دیدم کمتر از آن و بعضی دیگر هیچ
از ین نداشتند و جمعی دیگر زیاده از یک کس نبود و گروهی دیگر را هیچ امت نبود پیغمبری را دیدم که با او امد
با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم کفتم خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب آمد که این برادر تو است
موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند کفتم بار خدایا امت من کجا اند کفت بدست راست خود نکر نکاه کردم
صحرای مکه را دیدم چنانکه چشم کار میکند مردمان بودند کفتم خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امت
تو اند راضی شدی یا نه کفتم راضی شدم فرمود در جانب چپ خود نکر چون نکاه کردم از کثرت ایشان افق
آسمان پوشیده شده بود از کثرت مردان پس کفتم پروردگارا من کیانند ایشان فرمود که اینها نیز امت تو
اند آیا راضی شدی کفتم آری راضی شدم بعد از آن فرمود که در میان امت تو هفتاد هزار باشند که بی حساب
بهشت در آیند عکاشة بن محصن بن بنی اسد برخواست و کفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم
فرمود اللهم اجعله منهم دیکری برخواست و همین التماس کرد فرمود که عکاشه بر تو سبقت کرفت در این التماس ابن
مسعود کفت یا رسول الله کیانند آنکسان که این هفتاد هزار اند فرمود که با اسلام زاده اند و بر آن باستادند کفت
چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر و تطیر نکنند و بر خدا توکل نمایند و تخصیص این هر سه چیز از آن
بود که عرب عادة کرده بودند بر این سه خصلت پس فرمود که امید وارم که امت تابع من ربع اهل بهشت باشند
ما همه تکبیر کفتیم بعد از آن فرمود که امید وارم که نیمه اهل بهشت باشند ما همه تکبیر کفتیم بعد از آن این آیه نازل
شد که ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین در ضیاء التفاسیر آورده که این حدیث در جمع مفید قول اول کرفته که مراد
از ثلة اولین امم ماضیه هستند و ثلة آخرین امت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی ای التقدیر از برای اولین و آخرین اهل بهشت
از انبیاء و رسل و صالحین از امم ایشان و شهدا و مومنین و مذنبین از هر امتی که داخل بهشت عنبر سرشت
میشوند و متنعم بنعمای حضرت پروردگار که از وا مهیا نموده است در دار السلام بواسطه و جهت حضرت امام
حسین علیه السلم است چه بنا بر اخبار کثیره بهشت و حور العین را حقتعالی از فاضل نور امام حسین علیه السلم خلق
کرده است قال صلی الله علیه و آله و خلق نور الحسین مخلوق منه الجنان و حور العین و الحسین افضل منها و فی روایة

روایت ابن مسعود در اخبار رسول خدا که فرمود دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عرض کردند

برهان دهم از خاتمه در تذکره اجلاء از طریق شفاعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
لا سیما شفاعة الحسین علیه السلام باشد

ثم فتق من نور ولدی الحسین فخلق منه الجنة والنار والحور العین والولدان فالجنة والنار والحور والولدان من نور
ولدی الحسین فنور ولدی الحسین من نور الله وولدی افضل من الجنة وما فیها وافضل من النار وما فیها لهذا
آنجناب نعلین نعمت بهشت جز بهشت و حور الحور العین و تمام نعمت حضرت بوده که دگر انواع نعمت بوده است و دران برای
خلایق باشد پس کسیکه دست توسل در یکی از وسایل لا یعد و لا یحصی آن بزرگوار زده که دگر بجا از اصلاح مفاسد
امور شیعیان و محبان نیست در دنیا و آخرت نگشاید و وجهه قلب او بسوی آنجناب نباشد گویا از برای او راهی نیست
بسوی بهشت چنانچه در اخبار است که اگر مومنی فرض شود در دنیا که موفق بزیارت آن بزرگوار نشود هیچ قسم
از اقسام نه از خدمتی و نه از تعزیه پس اگر بمجرد ایمان شفاعت نمایند او را و داخل بهشت شود مکانی از برای او
در بهشت نخواهد بود بلکه مهمان اهل بهشت خواهد بود اللهم ارزقنا وجمیع المومنین والمومنات فی الدنیا زیارة
وفی الآخرة شفاعته بمحمد وآله الطیبین الطاهرین بجودک وکرمک یا ارحم الراحمین نکته اینست سر بودن کنیه آنجناب
بابو عبد الله و ابو المساکین زیرا که نوازش فقرا و مساکین شیوه اجداد و آبائی و دیرینه او بوده است پس اختصاص
آنجناب باین کنیه بانجهت اشاره باشد که در باب توسل بوسائل او و مساکین [illegible] آخرت بشفاعت او و داخل بهشت
چه و نعمت اوست پس از جهات آنجناب ابو المساکین باشد چنانچه ابو عبد الله است و ابو الائمه پس استبعادی در اختصاص
مکنی بودن امام حسین علیه السلام با ابو المساکین نباشد وهو المطلوب این بود نهایت مقال در تفصیل ائمه علیهم السلام
بعضهم من بعض دیگر بر طالبان طریق که بحق طلب کرده است این فضل حقشان در وصل [illegible]
راه تقرب نمایند و ابواب گلشن مرحمت و مغفرت را بکلید شفاعتشان بچهره هیچکس نگشایند و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و بالجمله اخبار وارده در باب شفاعت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از برای عموم
شیعیان و خصوص هر امامی اهل زمان خود را زیاده از آنست که منضبط شود چه احاطه بتفاصیل آن خارج
از امثال این کتب و دفاتر است لهذا ذکر میشود جمله از اخبار وارده در باب شفاعت بر سبیل اجمال و
اختصار از آنچه مناسب مقال این اوراق باشد که وضع اسلوب آن اقتضای نفی محض از تقلید نموده تغییری
در اسلوب تحقیق در امضای آن اصلی اشاره که باید باین اسلوب اثبات حقیقت وقوع یوم معاد و طرح
شفاعت شفعا را بحسب وقوع واقعات آن یوم پیش نظر داشت مطابق آنچه دلائل نقلی و عقلی وارد است تا
که تا هر کدام از اصحاب ذوق و حال و ارباب شوق و کمال که طالب معرفت و بصیرت باشد بوسم نمونه و امتحان بعض
چندی از آن امعان نظر کند خواهد دید که نخبه ایست در این سبک و اسلوب کاشف فضول [illegible] و دافع شبهات
مدلهم و مبلغ حقایق معرفت و ایقان و حاوی دقایق حکمت و عرفان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
زیرا که وقعه و اصطلاحات وقوع یوم القیامة را اسامی کثیره است در آیات کتاب الله باختلاف و تعدد در ذکر عناوین
کثیره و اطلق علیه اسام مختلفه سماه تعالی یوم القیمة و یوم الساعة و یوم موعودنا و یوم البعث و یوم الحشر و
یوم الجمع و یوم الحساب و یوم التلاق و یوم التناد و یوم تبادی و یوم الآزفة و یوم التغابن و یوم الفصل و
یوم الموعود و ذلک یوم مشهود و یوم الدین و یوم الجزاء و یوم القارعة و یوم الواقعة و یوم الحاقة و یوم احد

النواصی

در یوم ندعوا کل اناس بامامهم الخ

چه هریک از ائمه علیهم السلام مظهر انوار ذات خیر البشر باشند و در شأن ایشان فرموده قوله تعالی

امضا: بکار دانیدن و روان کردن منه

برهان سیم از خاتمه اثبات حقیقت وقوع یوم المعاد است مطابق دلایل نقلیه برهان عقلیه

بقیه آن

النواصی والاقدام و یوم الحسرة و یوم الندامة و یوم الآزفة ای یوم یهلک فیه الناس بالجلال و یوم النفخة و یوم
البعث لقوله یوم تبعث الراجفة و یوم الرادفة و یوم النشر و یوم العرض و یوم الخزی والسوء علی الکافرین
وامثال ذلک که در قران و ادعیه و روایات است چنانچه بین یوم قیامت از معظم آیات است باوصاف کثیره نعت
وصفها الله سبحانه و تعالی فی القرآن المجید قوله تعالی یوما عبوسا قمطریرا و یوم یکون الناس کالمهل و یکون العهن و یوم
تقلب القلوب والابصار و یوم تبدل الارض غیر الارض و یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و یوم یقوم الروح والملائکة
صفا و یوم تکویر الشمس وانکدار النجوم لقوله اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت و یوم برق البصر و خسف القمر و یوم انفطار
السماء و یوم تعنت الوجوه و تخشع الاصوات و یوم کشف الساق و یوم اخذ النواصی والاقدام و یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه و یوم تشخص الابصار و یوم یعض الظالم علی یدیه الخ و یوم تعسر الکافرین لقوله وکان یوما علی الکافرین عسیرا
و یوم امتیاز المجرمین والعاصین لقوله وامتازوا الیوم ایها المجرمون و یوم ختم الافواه و تکلم الایدی و شهادة
الارجل لقوله الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون اللهم انی استجیر بک من فزع ذلک
الیوم و قد سماه رسول الله صلی الله علیه وآله بالفزع الاکبر و علی هذا الامثال فی القرآن والادعیة والاخبار چنانچه مفصلا
اجمالا از بیان اسماء و اوصاف این یوم سابقا مشروح شد و بعضی دیگر از بیان آنها در کفایة الموحدین فی
عقاید الدین مسطور است علیک بکتاب المذکور و اینمقام را گنجایش تمام ذکر آنها نباشد که بمناسبت مقال برای اثبات
دلایل حکمی در مقام خود ذکر بعض از آن آیات و اخبار دیگر انشاء الله ذیلا که احکام و اوصاف یوم القیامة نیز
بحسب اختلاف حالات عقاید و اعمال و اوصاف در اجر و سزای ایشان مختلف باشد چنانچه میفرماید بعد ایتهم
فی سورة یونس الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و قوله تعالی فی سورة النبأ یوم ینفخ فی الصور فتأتون
افواجا دلالت میکند در اینکه ایشان باصناف باشند چنانکه در مقدمه اول از بیان مقوم نخبه اهل حدیث از تفسیر
این شریفه معاذ بن جبل از رسول خدا منقول شد که معاذ در این مقام از آنجناب فرموده محشور میشوند
ده صنف از امت من بحالات و صفات مختلفه متمیزه که مبتلا خواهد شد بسوء عقبای ایشان صنف اول از ایشان
محشور میشوند بصورت قرده و بوزینه کان صنف دویم از ایشان محشور میشوند بصورت خنازیر و خوک
صنف سیم از ایشان محشور میشوند منکوس که روهای ایشان بر روی زمین کشیده میشود و پاهای
ایشان بجانب سر ایشان باشد که معکوسا محشور میشوند صنف چهارم اعمی و کور محشور میشوند صنف
پنجم محشور میشوند لال و کر صم بکم لا یعقلون صنف ششم محشور میشوند در حالتیکه میخایند و مضغ میکنند زبان
خود را که آویخته است بسینه خود را میکنند و چرک و خون از دهنهای ایشان جاری است که از بوی دهان ایشان
اهل محشر متاذی میشوند صنف هفتم محشور میشوند در حالتیکه دستها و پاهای ایشان قطع و جدا شده باشد
صنف هشتم محشور میشوند برهنه در حالتیکه بر شاخهای [illegible] از آتش بسته شده باشند صنف نهم محشور
میشوند در حالتیکه بوی بد ایشان بدتر از جیفه مردار است صنف دهم محشور میشوند در حالتیکه لباسها
آتشین پوشیده باشند لهذا تبدیل اجسام اصناف مذکوره باین ده فریق که وارد میشوند در روز قیامت بحسب اختلاف

برهان سیم از خاتمه اثبات وقیعه یوم المعاد است بدلایل نقلیه و براهین عقلیه

کمالات و عقاید و اعمال و اوصاف و مراتب ایشانست که تبدیل طریقه شرع انور دارد کرده اند چنانکه سابقا در مقام
مذکور کیفیت اعمال و اوصاف این سه فرقه را که از حضرت رسول صلعم در همین حدیث فرموده بودند بیان شد که مطابق
بمعنا است پس بنا بر این اسماء و اوصاف یوم قیمت بحسب اختلاف حشر خلایق و هر یک با اوصاف مخصوص بحسب
اوصاف و مراتب اعمال و کردار خود که جزاء و سزا میباشند بدینها مختلف باشند همان اسماء و اوصاف آن روز است اسماء
و اوصاف در قیامت در کتاب الله و اخبار و ادعیه ابواب ائمه و سایر مقامات کثیره وارد شده است که بعضی از آنها
مخصوص بعضی فرقهای اهل عرصات باشند فیوا که سابقا در مقدمه معرفت معاد دانسته شد که ماسوای
انسان از موجودات در عالم روحی و برزخی و جسمانی به تبعیت او خلق شده اند و بطفیل او بوده اند
همچنان باید به تبعیت و طفیل او باشند در عالم معاد نیز بجهت آنکه دانسته شد که عالم معاد عالم مستقل نیست بلکه
عالم تفصیل و ظهور حقایق و کمالات از عوالم است پس جمیع موجودات معاد میباشند و منحصر با انسان نیست بلکه
چون انسان معلوم شد که مجموعه ایست که تمام ماسوای او در او مجتمع است و باو بسته است و وجود و معنی
انسان بدون آنها تمام نمیشود پس در هر وقت که انسان معاد باشد باید تمام ماسوای او را ایضا به بستگی
باو معاد باشد و لیکن چون مقصود اصلی از معاد معاد انسانست و معاد ماسوای او به تبعیت او است چنانکه
در عوالم دیگر چنین بوده است پس اکثر اخبار و آیات مصرح بمعاد انسان شده است و اما ماسوای او بجهت تبعیت
و ملایق بودن ذکر تصریح با آنها نشده است چنانچه اوامر و نواهی توجه باو یافته است و خطابات در شان
او رسیده است و ماسوای او از این تکلیفات و تشریفات بهره نباشد کقوله تعالی فی سورة الاحزاب انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان الخ پس باید رسیدن
به ثواب و عقاب منحصر بیکر انسان باشد نه ماسوای او بلکه سوای او را بهره نباشد چنانکه از تکلیفات و
تشریفات آنها را بهره نباشد پس آنچه را که بمقتضای سعادت و حسن نیات استعمال کرده اند و قرار داده اند
از برای طاعت و فرمانبرداری اوامر خداوندی از زمین و آسمان و عناصر و موالید ثلثه از معدنیات و حیوانات
و نباتات و اشخاص بنی نوع خود هر یک بالنسبه بدیگری همان چیزها اسباب جنت و لذت و دلخوشی
آنها خواهد شد و آنچه را که بمقتضای شقاوت و بدبختی استعمال کرده اند و آلت قرار داده اند از برای
معصیت و مخالفت نواهی خداوند همان چیزها آلت و اسباب جهنم و عذاب و تعب و غضب او خواهد بود
هر کدام بنوعی و وضعی و صورتی که مشابه و موافق اعمال آنها است در آن عالم یعنی که میشناسند که فلان
صورت فلان عمل است چنانکه فرموده است فی سورة البقرة کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل واتوا به متشابها مثلا خداوند تبارک و تعالی که سعدا و مطیعین از بندگان بواسطه نیت
تقرب در عبادات و معاملات و سایر حرکات و سکنات در دار دنیا مربوط بجناب او بوده اند پس این
نوع ارتباط در آن دار بمضمون رضی الله عنهم و رضوا عنه موجب رضا و خوشنودی ایشان میشود
و نیات ایشان صورت رضا و خوشنودی میگردد با حسن صورت مقصود و ملائکه و رسل و کتب و انبیاء
و ائمه گردد

از کتاب الجامعة المنظرین من تالیفات سید العلماء العاملین آقا سید جعفر ابن اسحق بلغت بمعرفة و تقدیمه مجمعه

واقع که در دار دنیا واسطه هدایت و معرفت الله و معرفت طاعت و بندگی کردن ایشان بوده اند بآنهن وساطت ایشان
بآنها مربوط شدند پس بمضمون یوم ندعوا کل اناس بامامهم در آن دار دیگر واسطه رسیدن بمثوبات و نعمت
است و موجب فراغت و اطمینان و سکوت و استیناس ایشان خواهند بود و هر یک از اعمال که با آنها مصاحبت
داشته بصورتیکه موافق و مناسب است در آن عالم مصاحب و جلیس و هم نشین او خواهند بود و هر یک
از جوارح از چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم بصورتهای نیکو موافق و مناسب حرکات و سکنات آنها
مستلذ میشود و اخلاق نفسانیه ایشان ایضا هر یک بصورتیکه مناسب و مشابه او است لذات نفسانیه
او خواهد بود و چنانکه در دار دنیا در مراتب و درجات معارف و اعمال و اخلاق و عقول متفاوت و مختلف
بودند همچنین در آن دار درجات جنات و لذات ایشان متفاوت خواهند بود پس اهل اعمال ظاهره را
که نصیب از اخلاق و معارف نداشتند جنات و لذات جسمانیه میباشد از ملابس و منظورات و مسموعات
و مأکولات و مشروبات و منکوحات برای ایشان و اهل اعمال و اخلاق و علوم را سه نوع از جنات
و لذات میباشد و هر یک از اهل این جنات ایضا در درجات و مراتب لذات مختلف میباشند یکی در
شان لذت او ویشربون من کاس کان مزاجها کافورا است و یکی در شان لذت او ویسقون فیها کاسا
کان مزاجها زنجبیلا است و یکی اکثر لذت او در عالم حور و قصور و لحم طیر مما یشتهون است و یکی در شان
ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقیهم ربهم شرابا طهورا است و یکی در شان
و رضوان من الله اکبر ذلک الفوز العظیم است * بنو جنت او با حقیقت جز حق * جنت اهل حقیقت
بحقیقت اینست * مرد کوته نظر از بهر بهشت است بکار * از مقصود است که او ناظر حور العین است *
و همچنین در جهنم از برای اهل شقاوت و معصیت تمام این تفاصیل و انواع جحیم و مصور میشود بدرجات و
مراتب چنانچه خداوند میفرماید فی سورة العمران فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون فی سورة الاعراف بما کنتم
تکسبون فی سورة التوبة فذوقوا ما کنتم تکنزون فی سورة السجدة فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم و
ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون و فی سورة الفاطر فذوقوا فما للظالمین من نصیر و فی سورة القمر فذوقوا
عذابی ونذر و فی سورة النساء فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا و فی سورة العمران ایضا لقد سمع الله قول الذین
قالوا ان الله فقیر ونحن اغنیاء سنکتب ما قالوا وقتلهم الانبیاء بغیر حق ونقول ذوقوا عذاب الحریق
ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله لیس بظلام للعبید لهذا از نجاست ایضا قوله تعالی فی سورة الانعام سیجزیهم
وصفهم انه حکیم علیم زیرا که باشد که پاداش در حق خدای وصف کردن ایشان از آن افتر است و چون خداوند تحریم
و تحلیل بدستیکه خدا حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت پس مراد
از روز جزا باشد قیامت است و روز قرار از آن مرکب است چنانکه در تفسیر المعاد منقولست که مردی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت که آمده ام از راه دور و مسئله سوال نمایم حضرت فرمودند که سوال نما
هر چند جاهل مسئله باشد گفت که خبر ده مرا که ما الواجب وما الاوجب وما القریب وما الاقرب وما العجب وما

فذوقوا العذاب

بواسطه پاداش وصف ایشان و تقریر مرکب ایشان عبارت از نفقه کافی ظاهر ... ایشان باشد

الا عجب ما العجب و ما الاصعب واجب کدام است و واجب از واجب تر کدام است و نزدیک کدام است و نزدیکتر
از نزدیک کدام است عجب کدام است و عجیب تر از عجب کدام است دشوار کدام است و دشوار تر از دشوار
کدام است فرمودند که واجب طاعت است و واجب تر از واجب ترک معصیت است و نزدیک قیامت است
و نزدیکتر از نزدیک مرگ میباشد عجب دنیاست و عجیب تر از آن کسی است که فریب دنیا را خورده دشوار
دخول در قبر است و دشوار تر از آن دخول قبر است بی توشه انتهی لهذا از سوق آیات و اخبار و ادعیه ماثوره
از ائمه اطهار ظاهر میشود که از برای هر معصیت و کفری تاثیری در وجود و در بلیه واقع بوده است همچنان که
در طاعات و عبادات تاثیری است در وجود و در نعمتها و فیضهای لا یتناهیه الهیه از روحانیه و جسمانیه که ذکر آن گذشت
چنانچه بعد از تامل و تعقل در بیان آنچه گذشت شاید حقیقت نکته مذکوره در نهج البلاغه مسطور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
جواب فرمودند مفهوم شود که مصداق مقتضا باشد زیرا که بنابر مقدمات مسطوره نکته و تنبیه واجب که فرمودند
طاعت است همانا کنایه باشد بوجوب طاعت بر صحت و سلامت داشتن طبیعت زیرا که یکی از اسباب سلامت
فطرت سلامت طبیعت است چه فطرت و طبیعت لازم و ملزوم هستند و طبیعت انسان مثال فطرت و مجرد
سقم بی سلامتی طبیعت که سالم دار فطرت را بسلامت اولیه موقوف بطاعت است و آن موجب استقامت
فطرت و استقامت فطرت موجب مستقیم داشتن نفس ناطقه قدسیه است بر عقیده سلیمه او از خواص آنست
مطابق فطرت اصلیه اولیه و از خواص عقیده سلیمه است التزام آن بر مواظبت حفظ استوا احسن صورت صورکم
فاحسن صورکم که در شان اعتدال اوست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم که در عالم غیب اشباح معیشت و عالم
معاد قیامت که ظهور حقیقت اشیا است تبدیل یا بعضی تبدیل که قابل جنت نشود پس مرتبه عبودیت و معرفت
و ایمان در عالم معاد ظهور و امتیاز است بصورت دخول در جنت لهذا وجوب طاعت موجب التزام حسن
صورت است بدخول جنت چنانچه خلقت حضرت آدم را بعد از تصویر بصورت احسن بوجه اعتدال سجود ملائکه
فرموده بقوله فی سورة الاعراف و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین
پس از نجهت همین صورت قابل بدخول جنت باشد و بعدم طاعت دال بر تکبر و کبر کردن کسی است و آن باعث بود که
امر از جنت است بزمین جحیم خوار شده بقوله ثم فاهبط منها فما یکون لک ان تتکبر فیها فاخرج انک من الصاغرین
پس بنابر این طاعت خود بعینه همان ترک معصیت باشد چه ترک معصیت همانا طاعت باشد و عدم طاعت بعینه
معصیت باشد و ترک معصیت مقدم بر شروع طاعت باشد چه تا عدم ترک معصیت طاعت نباشد
چنانچه در حدیث وارد یافته که اهتمام نمای در عمل کردن بتقوی که اندک بسیار است و چگونه چنین نباشد
که متعلق تقدیر فرموده فی سورة المائدة که انما یتقبل الله من المتقین و بلاشک تقوی مدار قبول عمل است و اعمال
بطاعت و ترک از معصیت و آن ورعی کافیست در قطع طریق بسوی جنت و او مدح هر لسانست و شرف هر انسان
و خشونت بمدح آن قرآن و شرف آن همان کافیست که وصیت فرموده بر حضرت منان بقوله فی سورة النساء
و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله و ان تکفروا فان لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله

غنیا حمیدا

نفس ناطقه قدسیه موجب عقیده سلیمه است

ابلیس خروج از انعام ساخت

غنیا حمیدا هر آینه بدرستیکه وصیت کردیم و فرمودیم آنانکه داده شده بودند کتاب چون توریت و انجیل از پیش از شما
که یهودان و ترسایان باشند و شما را نیز امر میفرمائیم بآنکه بپرهیزید و بترسید از نافرمانی خدا و تقوی و پرهیزگاری
پیشه نمائید همه بندگان را جمع کرده دین را برهام بتقوی زیرا که بر سر هر کس رسید عقاب بی تقوی پس حقیقت بندگی
در این یک کلمه تقوی میباشد زیرا که میفرماید ایضا فی سورة القصص تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین یعنی آنکه آن سرای دیگر که خبر آن شنیده و وصف آن بشنوید
ساختهایم و مهیا کرده ایم او را برای آنانکه ایشان نمیخواهند برتری و تکبر را در زمین بر وجه غلبه و قهر آن
و نه تبهکاری از تعدی و ستم بر ایشان همچنانکه فرعون و قارون خواستند و سرانجام نیکو بر پرهیزکاران است که از
معاصی حذر کنند و بطاعت خدا اقدام نمایند و از امیر المؤمنین علیه السلم مرویست که هر که خواهد که دوال نعلین او
بهتر از دوال نعلین صاحبش باشد در آیه تلک الدار الآخرة داخل است مرویست در تفسیر کشاف که فضیل
عیاض چون این آیه خواندی گفتی که همه آرزوها باطل گشت و سرانجام نیکو پرهیزکاران است و نیز صاحب مجمع
گوید سرای نعیم جاودان است از اولیاء مقدس یعنی پاک شده از دناءت صفات نفسانیه که در زمین برتری
طالب علو نباشد چون نفوس فراعنه و جبابره و مخالفان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نعوذ بالله من ذلک چنانچه از
حضرت در باره ایشان فرموده بر وجهی که نهج البلاغه در بعد ما فرموده کانهم لم یسمعوا الله سبحانه تلک الدار الآخرة
تا آخر که بیان شد در باره ایشان این قول الهی را لهذا از اینجا مفهوم شود مرتبه بصدق و صحت کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم در جواب از سؤال سائل که ما الواجب و ما الاوجب الخ که آنجناب نیز مطابق وصیت
الهی مرتبه را امر فرمودند که واجب طاعت است و واجب تر از واجب ترک معصیت است پس کلام آنحضرت تحت
کلام الهی باشد بدون تغایر چنانچه تحقیق یافت و تشریح ترک ترک معصیت که واجب تر از طاعت است با اینکه
ظاهر آیت شریفه فی سورة القصص دلیل بر منکوحه من جاء بالحسنة فله خیر منها و من جاء بالسیئة فلا یجزی
الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون دلیلست بر آنکه ثواب حسنه بهتر از سیئه خواهد بود و یا داشته
سیئه مثل آن چنانچه در جای دیگر بتعدید نموده که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا
یجزی الا مثلها الخ پس ما اینجا که در معصیت یک گناه را یک عذاب کند بقدر استحقاق او نه زیاده و اما
یک طاعت را چندین مقابل ثواب دهد از ده تا هفتصد مقابل که در اخبار ماثور است اشاره اینجا بر
صفت فضل الهی که رابطه شرعیت است بر ظهور و معرفت رحمت و عدل که فضل احتیاط باشد و واسطه میان
رابطه شرعیت و شرایط عدالت تا تعرض نموده از رابطه شرعیت بر ظهور سر معرفت فاحببت ان اعرف شود
بتحقیقیکه در مقدمه اوراق گذشت چنانچه نیز اشاره یافت که بجای الذین عملوا الصالحات السیئات و منع مظهر
در موضع مضمر ... را با ایشان نسبت داده جهت تصحیح حال بد کاران ایشان و ... ایشان است
از نجا و عقلا آزاد از ارتکاب سیئات هرچه در شرع و عقل بد باشد نکند و هر چند بلغزاو باشد پس این تکرار سیر دین
آیه مذکوره دال بر مصداق کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باشد که فرمودند ترک معصیت واجب تر از طاعت باشد

که از جمله تحقق کلام آنحضرت که تحت کلام الهی است اینکه در جواب سائل که سؤال از چهار مسئله نموده فرموده آنجناب که سؤال نمود چهار مسئله باشد کنایه با آن

مطالب اینکه آنحضرت ترک معصیت را واجب تر فرمودند دا بر چنین دلالت دارد بر دلالت آیه

چنانچه نیز نتیجه فساد معصیت و سیئه که بنابر اخبار داخل است از ارتکاب معاصی چون عدم تقیه و طاعت بر
اهل ایمان و سیئه چون عداوت اهل بیت علیهم السلم چنانچه در تاویل قوله تعالی است فی سورة القصص و یدرؤن بالحسنة
السیئة قال الحسنة التقیة السیئة الاذاعة و در حدیث دیگر در تاویل من جاء بالحسنة الخ که گذشت وارد شده که حسنه
محبت اهل بیت است و سیئه عداوت ایشانست لطایف تعقیب اشاره به نتیجه فساد معصیت که ترک اوامر و اجتناب
از طاعت است قوله تعالی است فی سورة الروم ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا
لعلهم یرجعون مضمون آنکه آشکار اشد تباهی و فساد در بر و بحر یعنی در خشکی و دریا جهة کیفر دادن از حضرت
صادق علیه السلم روایت که حیوة دواب البر والبحر بالمطر فاذا کف المطر ظهر الفساد فی البر والبحر وذلک اذا کثرت الذنوب
والمعاصی چنانچه جمعی فرموده که ظهور فساد در بحر و بر بسبب شامت انجمنی نیست که کسب کرده اند دستهای
مردمان یعنی بسبب معاصی که از مردم بفعل آمده وایضا در تفسیر لاهیجی آورده که در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که
از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلم روایت کرده اند که آنحضرت فرموده که قوله عز و جل ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت
ایدی الناس ذاک والله حین قالت الانصار منا امیر و منکم امیر لهذا بنابر این مراد در بر و بحر همین فساد قلت
باران نخواهد بود بلکه با جمیع خصوصیت دین مبین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حالت ولادت معاملا
منقا که عن قریب اشاره شد و گفته اند پس این آیه کریمه از جمله آیاتیست که تاویلات بعد از تنزیل است و این
ظهور فساد در بر و بحر جهة آنست که تا بچشاند خدا تعالی ایشانرا در دنیا بعضی از مکافات آنچه کردند
تمام آنرا در آخرت با ایشان خواهد چشانید تا اگر ایشان بچشیدن بعضی باز گردند از شرک و معصیت
و رو آورند بتوحید و طاعت و از نفاق باخلاص و از عداوت بمحبت ۞ امر بتقوی نمودن پند تو است
شرط بالا در فتن اعمال تو است ۞ هر که دست او زین جهان وا رسته شد ۞ محرم جان شد چه از جان رسته شد
از طبیعت چون قدم برتر نهی ۞ تاج عزت را همی بر سر نهی ۞ چون خلاف نفس خود پیش آوری ۞ خویشتن را تا
ذ لاهوت آوری ۞ گر تو فرمان ره شوی نفس پلید ۞ طالع از فرمان او دی ۞ گر تخم برومند نشکسته
تست ۞ و رجامه پسندیده نشد رسته تست ۞ و ر ذ انکه تو پای خرد رفت بگل ۞ از کجی تو میدان کان گل
افشسته تست ۞ تا در طلب جوهر کافی کافی ۞ تا در نده بوی عسل جانی جانی ۞ فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو
هر چیز که در جستن آنی آنی ۞ در تفسیر کاذدانی آورده که عرفا گویند که مراد از بر نفس است و از بحر قلب و بعضی
گویند که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس او و قشری آورده که فساد بر نفس
بارتکاب شهوات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه و وقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلوک مذکور است که
بر لسان علمای ظاهر است و بحر زبان عرفا بدعاوی باطله و بر هر تقدیر از اینجا تا در شوی بنفی نتیجه کلام
مولای متقیان امیر مومنان علیه السلم که فرموده اند در جواب سوال سائل که واجب تر از طاعت ترک معصیت است
همانا از اینجا قصد کرده باشد که معصیت موجب و سبب آشکار کردن تباهی و فساد در بحر عالم آفاق و انفس است
بدلایل مسطوره از نصت ترک معصیت اوجب از طاعت باشد چه معلوم شد که ترک معصیت خودنفی است بر طاعت

و از اینجا

و از اینجا ایضا بر تو محقق شد سر نتیجه از جواب دوم آنجناب مر سوال سائل را که فرموده اند نزدیک قیامت
و نزدیک تر از نزدیک مرگ میباشد زیرا که نکته از مفهوم ضمنی این کلام شریف کنایه است به تنبیه نکته
قوله سیجزیهم وصفهم که سابقا مذکور شد چه تعریض از تنبیه نکته آنچنانی است که میفرماید بخدا ایشم کزنورد
که پاداش دهد وصف کردن ایشانرا که آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل که سابقا تشریح شد پس کلام آن
جناب بیان سیجزیهم وصفهم باشد باینکه مراد از نزدیک باشد عبارت از قیامت باشد و نزدیکتر از
آن مرگ باشد وایضا بمصداق حدیث من مات قامت قیامته نیز مراد از قیامت مرگ باشد چنانکه
مراد از موت کافر عبارت از دادن او باشد باشاره حدیث المؤمن حی فی الدارین والکافر میت فی الدارین
لهذا بنابر حدیث مذکور مومن در دنیا و آخرت حی باشد و کافر در دارین میت باشد و بنابر تنبیه نکته
کلام امام علیه السلم کنایه از قوله سیجزیهم وصفهم اهل ایمان و کفر در دنیا و برزخ و آخرت هر یک را پاداش
دهد خدا بتو وصف کردن ایشانرا بحسب کیفیات اعمال و اخلاق و عقاید و معارف از گرفتن معبود و
رسول و امام و کتاب و دین داری خود چه آن طوری بدون تفاوت پس صورت و مثال انسان چنانکه
در این عالم مشتمل است بر آلات حواس ظاهره و باطنه که از لوازم صورت و شکل است هم چنین در آن عوالم
اینکه جاری و مشتمل بر همین آلات و هر آلتی جاری و مشغول بجا آلات همین آلات و هر یک از آنها
متلذ است اگر از اهل لذت است و متالم است اگر از اهل المست بلذات و آلام که بمراتب اقوی و اشد است از
لذات و آلام عالم اجسام لهذا اگر کیفیات اعمال و اخلاق و عقاید و معارف و امثال ذلک بحسب فطرت باشد
سالم پس صورت صورکم فاحسن صورکم بحسب لغا سالم و بحسب خلقت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
مستوی باشد و اگر کیفیات اعمال و اخلاق و عقاید و معارف از طریقه فطرت تغییر یافته باشد بواسطه
عدم طاعت و ترک معصیت ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس الخ بر بحر ایشان که نفس و قلب
انسانی مراد است چنانچه گذشت آشکار شود مرا از را تباهی و فساد و تباهی و فساد آنها سرایت بانها
کالبد انسان کند چنانکه آشکار شدن تباهی و فساد انسان بسبب شامت انجمنی که کسب کرده اند
دستهای ایشان ظهور و آنها سرایت به بحر عالم آفاق خواهد کرد پس انسان که تمیوج و نمونه انست و خود
بانست البته بطریق اولی تباهی و فساد عالم انفس خود را انضمام کالبدی اولی باشد لهذا قوله سیجزیهم وصفهم
که دو بار باشد پاداشت دهد خدا وصف کردن ایشانرا که از اهل شقاوت و معصیت باشد مراد در دنیا و
برزخ و آخرت باشد مرا ایشانرا که تمام این تفاصیل و اوضاع تجسم و معنی خواهند شد بجسمی و صورتی موضعکم
موافق و مناسب او صلاح دنیوی ایشانست که قوله لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون قل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین لهذا آیه قل سیروا الخ دال است بر وقوع کیفیات مضامین
آیه اعلی در ارض آفاق و اقطاع صفحات قرانی که میفرماید بگو ای محمد مشرکانرا که سیر کنید در زمین ام سابقه پس
بنگرید که چه گونه بود عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از ایشان بوده اند که مقصود ایشان قبول گشته و از دنیا و ایشان

دنیا در نماند و در تفسیر لاهیجی من روضه کافی عن ابو الربیع شامی نقل کرده که او گفت که من از حضرت صادق علیه السلام
معنی قل سیروا فی الارض را پرسیدم حضرت فرمود معنی بذلک ای انظروا فی القرآن فاعلموا کیف کان عاقبة الذین
من قبلکم وما اخبرکم عنه یعنی خواسته است از سیر در زمین نظر کردن در قرآن را تا معلوم کنید سرانجام کفار
ما تقدم را و معلوم کنید انچه را که خبر داده شده اید بان پس کنایه از نکته آیه شریفه انکه سیر در ارض آفاق و
صفحات قرآن بر کیفیات سرانجام کار پیشینیان محقق و مثبت بجزئیهم و صفهم باشد از وصف تبدیل ایشان بجیی
و صورتی و صنیکه موافق و مناسب اوضاع اعمال دنیویه ایشانست چنانچه میفرماید از جمله در افطار صفحات
قرآن فی سورة الدهر نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا ان هذه تذکرة فمن شاء
اتخذ الی ربه سبیلا ما افریدیم ایشان را و محکم کردیم اعضا و مفاصل ایشان را باعصاب و یا مراد اینست که افریدیم
ما این کافران را بعد از ین مکلف ساختیم ایشان را باوامر و نواهی خود و اگر خواهیم ما هلاک کنیم ایشان را و تبدیل
کنیم امثال ایشان را در خلقت و در شدت اسر تبدیل کردنی بدرستیکه اینسوره بنابر استعمال ان بر ترغیب و ترهیب
موعظه و پندیست مر کسانی را که تامل در ان کنند و بان متذکر شوند در تفسیر لاهیجی اورده که در اصول کافی از محمد بن
فضیل روایت کرده که من تاویل این ایت ان هذه تذکرة را از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام پرسیدم حضرت فرمود
مشارالیه هذه ولایت ائمه هدی است علیهم السلام یعنی بدرستیکه ولایت اوصیا موعظه و پندیست مر خلایق را
پس هر که خواهد فرا گیرد بسوی رضای پروردگار خود راهی را بسبب تحصیل خیرات و اجتناب از عقوبات و قبول ولایت و ایمان دین خود و
عنان اختیار بقبضه اقتدار اوست و مجبور نیست نکته از تاویل ایه شریفه که امام فرمودند کنایه باشد از سیر
سلوک کیفیت رفتار ائمه اطهار و اخیار و ما نحن فیه ایشان که جون قرآن استعمال ان بر ترغیب و ترهیب موعظه و پندیست
که باشد متذکر شوند بامر اخرت که اخبار ایشان نیز در کیفیت امور اخرت همانا اخبار خداوندیست که در
قرآن به پیغمبرش اخبار فرموده و نیست قرآن سخنیکه برپا فته شده باشد و لکن هست مصدق انچه یکه بود
پیش از ان از کتب الهی و بیان کننده هر چیزیست که بان بندگان محتاج باشند در دین و دنیا و هیچ امر
دینی نیست مگر که هست بقران بی واسطه یا بواسطه و راه نماینده مر سالکان طریق حق را و سبب رحمت و
بخشش مر گروهی را که بگروند بوحدانیت خدا و نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و اله کما قال الله تعالی فی سورة یوسف ع
ما کان حدیثا یفتری ولکن تصدیق الذی بین یدیه وتفصیل کل شیء وهدی ورحمة لقوم یؤمنون
لهذا کلام امام علیه السلام چون سخن قرانست و نیست سخنیکه بر بافته شده باشد و لیکن هست مصدق انچه یکه
بوده پیش از سخن ایشان در کتب الهی و ایشان از او خبر میدهند پس اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام در
جواب سائل که سؤال کرد عجب کدام است و عجیبتر از عجب کدام است فرمودند عجب دنیاست و عجیبتر از ان کسی
که فریب دنیا را خورده این جواب مصدق سخن الهی است در کلام و بجا در سورة الحدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب
ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم
یکون حطاما وفی الاخرة عذاب شدید ومغفرة من الله ورضوان وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور بیان کلمه عجب

یاکر در دنیا

و بالکسر در لغت عبارتست از شگفت و غریب امری چیزی و عجیب کار شگفت و چیز غریب و بدیع و عزابت شگفت
و این دو عبارتست از لفظ عجب و عجیب اطلاق هر یک نسبت باهل ایمان و کفر عجب استعداد حال بوعی
ایشان اسباب عبرت دنیویه انچه مفهوم از مضمون ایه شریفه است برای اهل اعتبار یعنی دنیا و متاع غرور
ان و تغییر بصرف انهاست در امور اخرت لهذا این اسباب متاع عبرت دنیویه عجبست برای اهل ایمان و عجیب
برای اهل کفر و نفاق ۳ اینکه مؤمن و اهل ایمان از تفکر عجب که مشاهده میکند تفکر او مشتغل میشود بقدرت صانع
پس بسبب تعجب او در ان اثبات قدرت الهی میشود در طراوت و نظاوت بلکه چه بسا صاحب دولتی از اهل
ایمان بمرده تو فیق اسباب دنیا تحصیل عقبی نماید و بسبب از اعراض بافی که بود او در دنیا نسبت با و متاع
سرور خواهد بود نه متاع غرور و مفید اینست حدیث نبوی عم نعم المال الصالح للرجل الصالح
و ایضا اگر چیزی غریب در نادر چیزی بعمل اورد از اسباب اند و همه مطابق قضا و قدر و دلم نیاز انچه فوت شده
باشد ایشان را از مال و اولاد و اسباب دنیوی و عافیت و صحت بدنی که مانع از تسلیم و رضا باشد از ایشان
سرزنند و حزن و اندوه نخواهند انکار ند و شادمان نکردند بانچه عطا کرده حق تعالی ایشان را از راحت و نعمت
چه نشاط از روی تکبر و تفاخر جهل و نادانیست و همه امور از موجبات حزن و غم و مستلزمات فرح و نعم بمقتضای علم
ازلی که مطابق قضا و قدر و دلم نیاز است چنانچه اشاره بانیست قول تعالی فی سورة المذکور بفاصله چند ایه ذیل ایه مسطوره
لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم در تفسیر کافی در ذیل از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که در نهج البلاغه
انحضرت میفرماید که همه زهد و اقع است در میان دو کلمه قرآن که لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم پس هر که از
فوت گذشته ملول نشود و از مال آینده شادمان نگردد پس او فرا گرفته است زهد را بهر دو طرف او یعنی او زاهد
تمام است و امام زین العابدین علیه السلام فرموده که ان ما نیم که از فوت غمگین نیستیم و از اینان شادان در تفسیر
لاهیجی از اصول کافی روایت کرده که در ضمن حدیث طولانی که حضرت الیاس در مکه معظمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سؤالات کرده با نحضرت که الیاس از انحضرت بواسطه فوت ایمان شیعیان پرسید که ایه لا تاسوا علی ما فاتکم
مخصوص شده علی علیه السلام بان اما ایه ولا تفرحوا بما اتیکم در شان کدام جماعت نازل گردیده حضرت فرمودند
که این ایه در مذهب ابو بکر و اصحاب او نازل شده با نحضرت که فرمان شوند این ستمکاران بریاستی که حق تعالی
بمحض امتحان بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بایشان داده و ایه لکیلا تاسوا چنانچه حضرت الیاس تصریح
کرده در مدح ائمه هدی علیهم السلام و شیعیان ایشانست و تتمه ان برای صفت دشمنان ایشانست چنانکه فرموده
والله لا یحب کل مختال فخور پس بعد از مدح ایشان صفت اعداء ایشان فرموده الذین یبخلون ویامرون الناس بالبخل
در تفسیر کافی دانسته که در تبیان اورده که مقصود مراد از این ایت یهود اند که بخل کردند بانچه در تورات ایشان
بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و از ان بپوشیدند و دیگران را نیز بکتمان تعلیم فرمودند
از نجاست قوله تعالی اعجب الکفار نباته الخ که در ایه سابقه اشاره فرموده است چه تعبیر مزارع بکفار که غم
بجهت انستکه چنانچه مزارع تخمها را در زمین مخفی میکنند هم چنین کفار نعمت الهی را مخفی میسازند لهذا

لهذا اعتبار باین جهت فرموده اند که عجب دنیاست و عجیب تر از ان کسی است که فریب دنیا را خورده بمعنی

مصداق قوله وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ نسبت بکسی است که مغرور شده باشد و از دست او فرار از حصول
اخروی نشانده بجهت متلذذات نفس و هوا بکار دارند پیدا است که بهشت برای چنین کسی نیست که دنیا مکر
متاع فریفتن که بغیر فریب عوض باقی نماند و ادبار او عوض آب عذاب شدید است که در وفی الاخرة عذاب شدید
اشاره باین باشد بلکه تبدیل کند خداوند ایشان را بدل ایشان در صورتی و هیئاتی که عیاذاً بالله از مثل
صورت قرده و خنازیر و غیرهما بهیئات مختلفه در زشت ترین صورتی خلق کند خداوند ایشان را کقوله تعالی
فی سورة الواقعه عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ لهذا اینست ترجمه کلام حضرت امیر المؤمنین
که عجب تر اند دنیا کسی است که فریب دنیا را خورد اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما وفی
الاخرة عذاب شدید وایضا از جوابهای دوم سائل که اجتناب بهشت نتوان در دخول قبر است و دشوار
از دخول قبر است بی توشه نیز اشاره بدین شوار دخول کفار باشد بی توشه در قبر مصداق بیجز آنهم
وصفهم شده اند کقوله تعالی فی سورة البقرة وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ مراد
از توشه طاعت و عبادت است برای روز معاد و بهترین توشه ها پرهیز کردن است از طمع به دنیا و ترک معصیت است
و کفار موصوف بصفت طمع و اقدام در معصیت داشته باشند پس از توشه طاعت بی بهره باشند لهذا دشوار
تر از دخول قبر ایشان از بی توشه بودن ایشان در قبر از طاعت و عذر معصیت که بار دوش ایشان باشد
با هیئات بتبدیل شده بسبب اعمال و افعال ایشان نستجیر بالله من غضب الجبار یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا
و فی سورة الطارق یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ روزی که ظاهر کرده شود نفس پوشیده ها چنانچه
علی بن ابراهیم گفته یوم تبلی السرائر ای یکشف عنها السرائر یعنی باز کرده اند او را در روز قیامت چیزی در روز
قیامت هر چه پوشیده است آشکار کرده پس نباشد مر او را هیچ توانائی که دفع عذاب از خود تواند
کرد و نه یاری کننده که او را عاقبت تواند نمود مجملاً در آن روز سریرها و عقیده های مردم ظاهر و منکشف
میشود در حالتیکه صفوف انبیاء و ملائکه مقربین آراسته شود و خلایق صف در صف ایستاده باشند
که از نحو حشر میشود با حالات و احوالی که در دنیا زندگانی نموده و با آن اعمال قبیحه شنیعه که مشغول بان
بوده و با چیزی از نیات صحیحه که در دل و جا گرفته بود برهنه و تنها هم چنانکه آفریده بود خدا ایشان را اول
بار و هم خلق نکرده ان باشند لیکن هم از اهوال قیامت بیکدیگر نپردازند و ملائکه غلاظ و شداد با مر الهی
اطراف او را گرفته باشند و با آن وصف و حالت او را در معرض عتاب و خطاب پروردگار آورند کما
قال الله تعالی فی سورة الکهف وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا
مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا یعنی آنکه
حشر کنیم همه را و فرو نگذاریم یکی را از ایشان حشر ناکرده و حشر کرده شوند بحساب لغزیدگان و بر او ایستاده و صف کشیده
و حقتعالی فرماید که هر آینه آمدید ما برهنه و تنها بی حشم و خدم هم چنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ چیز

نداشتید

در روز قیامت

نداشتید در خلاصة المنهج او روده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان محشور شوند برهنه ام سلمه
گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت چه رسوائی باشد فرمود در آن روز همه از اهوال
قیامت چنان بیخود و درمانده باشند که بیکدیگر نپردازند بعد از آن بمنکران بعث خطاب میکنند که اعتقاد آن
که شما گمان برده و پنداشتید آنکه نساختیم برای شما وقتیکه برای ایجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای
محاسبه نوشته شود و نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر پس بینی گناهکاران را ترسناک
ناکاران و لعراض کنندگان از آنچه در کتاب ایشان باشد و گویند از روی تعجب که وای بر ما چه بوده است این
نامه را که اصلا فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ را مگر که شمرده است همه را و ضبط کرده و نگاه
داشته و بیابند آنچه که بجا آوردند حاضر و هیچ ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنوشتن آنچه بنده نکرده باشد
یا بنقصان ثواب حسنه و بزیادتی عذاب سیئة وبالجمله گرفتاری روز قیامت و شدائد احوال خلائق در
روز بجهت قبایح اعمال و شنایع افعال و کثرت معاصی و قلت آن بنا بر آیات و اخبار ما ثوره بحیثیت که خارج
از حیطه عقول و احصا را است و آیات و اخبار وارده در این باب محتاج بدفاتر و کتب است و این اوراق را
سعه ذکر آن نیست علیک بمؤلفات کتب اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین لیکن مقصود از بسط و ضبط آیات
و اخبار مسطوره در این مقام برای اثبات اینمعنی است که تبدیل احکام الله که مستلزم فطرت است تبدیل عقیده فطرت
کند و تبدیل عقیده فطرت تبدیل طبیعت را که لازم و ملزوم فطرت میباشد در صحت و سقم میکند و تبدیل طبیعت
مستلزم تبدیل جسم و هیئات حقیقت انسانیه انسان باشد در دنیا و برزخ و قیامت لهذا تبدیل هیئات
جسمانیه بواسطه تبدیل عوارض طبع است و اعوجاج طبع موجب اعوجاج تابع عقیده فطرت او لهذا
باشد پس هر وقت اعدا از فطرت تمسک دارند یعنی از توحید و نبوت و ولایت چنانچه امام رضا علیه السلام فرمودند
که فطرت لا اله الا الله محمد رسول الله است و علی امیر المؤمنین که اینها توحید تمام میکرد پس تبدیل این کرده
وملت کرده شد بجا آوردن شدن اعمال صالحه بعد از تخلی تحلیه ایمان برای نفس خود بمقتضای فطرت پس کافر
شد است فطرت را لهذا هر کس که کافر شد پس جزای کفر او که آن خلود در جهنم است و هر که بجا آورد
کار خوب را بعد از تخلی تحلیه ایمان پس برای نفس خود میکسترانند فرش استراحت در بهشت کما قال الله
تعالی فی سورة الروم مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ مطابق و من کفر گفته اند من امن
نگفت اشاره بر آنکه کمال الایمان بعمل صالح است و تحریص اهل ایمانست بر عمل صالح از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که ان العمل الصالح لیسبق صاحبه الی الجنة فیمهد له کما یمهد لاحدکم خادمه فراشه یعنی بدرستیکه عمل صالح
هر آینه سبقت میکیرد صاحب خود را بسوی بهشت و پیشتر از او خود را بهشت میرساند پس میگسترانند برای
صاحب آن عمل فرش بهشت را چنانچه مینمایند شما در دنیا برای شما فرش میگسترانند پس در این مقام پوشیده
و مخفی نماناد که این حدیث تایید و تقویت کلام جمعی میکند که بتجسم اعمال قایل شده اند و اینمعنی مطابق با اخبار
دیگر که دال بر تجسم اعمال اند میباشد کو اینکه بعضی دیگر از مفسرین و غیره قایل بتجسم اعمال نشده اند زیرا که

بعید بخیر بدن نفس و مغلوب بنور عقل

عرض هر چه قایم بغیر باشد

گفته اند اعمال عرض اند و سبقت عرض و تجسید عرض در باب عرض بمیزان عقل بعید مینماید مگر آنکه عرض بمیزان
جوهر کرده میتوان گفت که بطریقه شیخ ابن بابویه تعلق گفته و از ان سبقت ملکی که عامل نامه اعمالست خواسته و نیز
نوشته اعمال است که میسنجند و ایضا علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین در بیان میزان و حساب اسلوب باز فرموده
که بعضی گفته اند که اعمال حسنه مصور میشوند بصورت نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورت قبیحه
تاریک و سیاه و اینها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قایلند و میگویند باعتبار اختلاف
نشئات انقلاب حقایق جایز است چنانچه علم معرفت در عالم رؤیا بصورت شیر متصور میشود و این سخن از
طریق عقل بسیار دور است و با معانیکه اهل اسلام قایلند موافقت ندارد زیرا که ایشان بعود همین
بدن قایلند و باختلاف نشئات قایل نیستند و با این حال قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اولی
بعقل آنستکه در حقیقت مناسبات اقوال و افعال و اختلاف جواهر چیزی چند خلق کنند از صور حسنه و قبیحه
که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد بلی با مذهب کسی موافقست که معاد را در عالم مثال و خیال و اجسام
مثالیه قایل باشند انتهی کلام ایشان در اینجا و ایضا شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در ذیل حدیث تاسع
در شرح قول جناب رسالتمآب و من الکتاب الصلوة علی [illegible] یخفف الموازین چنین گفته که
کرانی میزان کنایه است از کثرت حسنات و رجحان سعادت بر معاصی و سیئات و اهل اسلام اختلاف
دارند در اینکه وزن اعمال آیا عدل است یا نسبت فعل است یا در تحقیق پس بعضی علما قایلند باول زیرا که اعراض را
وزن نمیتوان کرد و جمهور علما قول ثانی را اختیار نموده اند زیرا که در قرآن ثقل و خفت وارد است میباید
که وزن حقیقی مراد باشد پس بعضی گویند که صحایف اعمال را وزن کنند و بعضی گویند اعمال را مجسم کنند و موازنه
کنند چنانچه مؤید اول است خبری که از عبد الله بن عمر روایت است که جناب رسول خدا فرمود در روز قیامت شخصی را
آورند و نود و نه نامه عمل که طول هر یکی بقدر مد نگاه باشد در میان گناهان وی تحریر یافته در یک پله میزان
نهند و پاره قرطاسی بقدر انگشت درست کرده کلمه شهادت یعنی اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله نوشته باشد در پله دیگر نهند پس گران شود پله دیگر انتهی و مؤید قول دوم است قول حق تعالی در
آل عمران یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا الخ چنانچه
بعضی از مفسرین تفسیر این آیه بتجسم اعمال کرده اند و ایضا در کتاب بشارات شیعه و سعادات الابدیه اوردکه در
کافی در حدیث طویل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مفاد ترجمه او اینست که هرگاه حق تعالی مؤمن را از قبر مبعوث
کند مثالی پیش پیش همراه باشد و هر هولی که پیش آید او گوید هیچ اندیشه و خوف را بدل خود راه مده بلکه بشارت
کرامت الهی مستبشر و مسرور باد هم چنین همراه باشد تا اینکه حضرت باکاه عزت جل اسمه حاضر شود و بحساب قلیل
محاسبه نموده فرمان شود که به بهشت برند و مثال در پیش همراه باشد در این حال مؤمن گوید خدا رحم کند ترا چه مونس و رفیق
و چه خوش خو الطرفان و شفیق بوده امدی و همیشه نعمت و کرامت الهی بشارت دادی آیا تو کیستی گوید من آن سرورم
که تو در دل فلان برادر مؤمن وارد دنیا مسرور و شادمان ساختی و حق تعالی مرا ساخته برای تو بشارت

چگونه دلباشند

واخلاق حسنه و حسنی باشند موجب لذات و خوشنودی و فرح و سرور است بواسطه اشکال حسنه و حسنی که او را مونس است
چه در دنیا و چه در برزخ و چه در آخرت چنانچه بنحو واضح در همین عالم موجب لذات و خوشنودی و فرح و سرور است
و ایضا اگر اعمال و افعال و اخلاق انسانی در این عالم شر و ظهور صفات ذمیمه و رذیله باشد تجسم آن موجب
عقاب و از جمله آتش جهنم باشد او را بواسطه اشکال الصفات ذمیمه و رذیله که ناشی از او شده است چه
در دنیا و چه در عالم برزخ و چه در عالم آخرت و معاد مثل آنکه حسود در این دار آتش او و خستگی دل او
کما قال الله تعالی فی سورة الزلزال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره لهذا پاداش
ذره از عمل خیر او است در دنیا و برزخ و آخرت و پاداش عمل شر است در دنیا و برزخ و آخرت بحسب مراتب
از اینجا است فقره دعای شب نیمه شعبان که لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی و لا تجهد بلائی و ایضا از اینجا است فقره دعا
که میخوانند و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا الخ چه مصیبت دین اعظم مصائب است نسبت
بمصیبت و ابتلاء دنیویه زیرا که اعظم مصیبت دین آنکه در دنیا و برزخ و آخرت تبدیل صورت و صورکم فاحسن صورکم است
که بسبب تبدیل احکام تکلیفیه تبدیل نحو یابد بدان تجسمات اشکال عقلیه ناشیه از اعمال و افعال و اخلاق قبیحه ناشایسته
چه از حیث ظاهر و چه از باطن پس حقیقت انسانی برای انسان عظیم … نعوذ بالله من ذلک زیرا که در عالم
ظهور حیوان بی واضح است چنانچه بدیهی است … میشود که اشخاصیکه با معاصی رذیله خبیثه متصف شوند
و هیئات ایشان بمنزله شیاطین تمرد و حیوانات است بحسب اعمال و افعال و اخلاق و نهایت آنست که بنابر روایات
انبیا و معصومین علیهم السلم در عالم ظهور در دنیا ببرکت حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات است
خدا و مسخ را در این زمان برداشت بخلاف امم سابقه که هر گاه شخصی از ایشان صفتی از صفات یکی از
حیوانات را از برای خود نفس ناطقه خود تحصیل مینموده و بمواظبت بر آن آن را ملکه خود مینموده آن صفات
حیوانی یعنی صفت بد در آن شخص راسخ میشده و نفس ناطقه او از انسانیت بدر میرفت و مسخ میشده صحیح
که … مسخ میشده در ظاهر هم مثل حیوانات در شکل بوزینه نهاده و دمی برآورده بود
و در این امت نیز بعینه همین طور است که اگر کسی که صفات رذیله خبیثه را از خود سلب ننموده باشد و بجز شهوات
و مشتهیات از دنیا و امالی نداشته باشد قلبش کثیف و نجس او نیز خبیث باشد حیوان است در صورت انسان
در عالم ظاهر و لیکن در عالم باطن حیوانیت آن در نظر اهل حق هویدا است چنانچه دلیل بر این مطلب است حدیثی که راوی
میگوید در خدمت معصوم علیه السلم در عرفات بودم و تعجب نمودم از کثرت حاجیان و تلبیه و غلبه ایشان حضرت
حضرت تصرف نمودند که اینها حیوانات میباشند که صدا مینمایند و دست مبارک بر چشم من مالیدند و بصورت
حیوانات دیدم که از بسیار مینمایند مگر قلیلی که انسان بودند و ذکر خدا مینمایند پس از آن دو مرتبه دیگر دست مبارک
بر چشم من مالیدند و بصورت انسان دیدم و مؤید اینست ایضا حدیث ما توکم نحن الناس و شیعتنا اشباه
الناس و سایر الناس نسناس و در حدیث دیگر فرموده اند نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سایر الناس غثاء
و نیز در حدیث دیگر فرموده اند الخلق کلهم بهائم الا المؤمنین و المؤمن قلیل و المؤمن قلیل لهذا صورت انسان که در

ظاهر عالم

در عالم ظاهر دنیا انسانست و در باطن حیوانست و در موقع قیامت در عالم برزخ ظهور خواهد نمود و صورت حیوانیت
از باطن بظاهر بروز خواهد نمود قال الله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم … بروز ظهور تمام داد کما قال الله تعالی فی سورة الفاطر
استکبارا فی الارض و مکر السیء و لا یحیق المکر السیء الا باهله فهل ینظرون الا سنت الاولین فلن تجد لسنت الله
تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم و کانوا اشد منهم
قوة و ما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات و لا فی الارض انه کان علیما قدیرا و لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک
علی ظهرها من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا ملخص فرمایش آنکه
میفرماید از جهت تکبر نمودن و مکر نمودن و کافر کردن مردمان خدا تعالی را در زمین از جهت مکر کردن ایشان که مراد از
مکر سیء عمل بد باشد و احاطه نکند مکر بد مکر مگر باهل مکر چنانچه مکرهای قریش که در باره پیغمبر میکردند بایشان عاید
شد پس انتظار نمیبرند اهل مکر و فریب مگر سنت و طریقه خدا تعالی را در حق پیشینیان گذشته که مکر و فریب میکردند
عذاب و اهلاک بود پس ما که در این جزو زمان نیز انتظار میکشند آن طریقه را تا آنکه بعذاب گرفتار گردند پس نیابی
تو ای محمد مر عادت و طریقه خدا تعالی را تغییری یعنی عذاب خدا تعالی را تغییر بتبدیل آن بدیگری و نیابی تو مر طریقه خدا تعالی را
تحویلی یعنی عذاب خدا تعالی را از مستحق بغیر مستحق تحویل و تغییر نیابد آیا سیر نمیکنند اهل مکه که تکذیب پیغمبر میکنند در
زمین میان شام و یمن تا بنگرند که چگونه بود سرانجام آنانیکه پیش از ایشان بودند در قوم عاد و ثمود که تکذیب
پیغمبران خود مینمودند و بودند ایشان سخت تر از مکیان از روی توانائی و با وجود این از عذاب و هلاک
رهائی نیافتند چنانچه آثار خرابی دیار ایشان تا اکنون باقی است و نیست خدا تعالی که عاجز گرداند او را بسبب
تقویت هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بدرستیکه او است دانا و توانا و اگر مؤاخذه کردی خدا تعالی مردمان را
بآنچه کسب کردند از شرک و عصیان ترک نکردی بر پشت زمین هیچ جاندار را که حرکت کند در زمین و همه را
از شامت آنها بعقوبت گرفتار کردی چنانکه در زمان نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در
کشتی بودند پس بر طبق حقیقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند و بعضی گفته اند که مراد از
دابه انسانست و لیکن پس می اندازد آنها را و تعجیل نمیکند در عذاب تا وقت نام برده شده در لوح المحفوظ پس
چون بیاید وقت اهلاک و استیصال ایشان پس بدرستیکه خدا تعالی هست باحوال بندگان خود بینا و دانا
که وقت هلاک هر کسی در چه وقت است و در آن وقت هلاک ایشان خواهد رسانید و هر یک را از اعمال خود بلا
خواهد رسانید لتفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انتهی و ایضا از اینجا است که الله تعالی فرموده در سوره الواقعه علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما
لا تعلمون که سابقا پذیرفته شد جلوه تمام نماید و روشن شود علت تبدیل صورت و هیئات انسانی در عالم
ظهور در دنیا از مثل صورت قرده و خنازیر و غیرها تا نشأه دیگر اعاده کند ایشان را بهیئت مختلفه یعنی کافرانرا در
نشئه دیگر بصورت … خلق کند و مؤمنان را بر بهترین هیئتی چنانچه بجهت تاکید این مطلب و وقوع اعاده بانچه در
ذیل آیه مذکوره میفرماید و لقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون افرأیتم ما تحرثون ء انتم تزرعونه ام نحن الزارعون
لو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون انا لمغرمون بل نحن محرومون افرأیتم الماء الذی تشربون ء انتم انزلتموه

برهان چهارم از خاتمه در بیان معنی طینت و علت تبدل الاجسام

مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا
أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً الخ مفاد مضمون آیات آنکه و هر آینه بتحقیق دانسته اید شما از پیش اطوارکم
از منتقل ساختن نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام و لحوم و اعصاب و غیره ذلك و تصویر آن
بصورت انسانی و ایلاج روح در آن و شما خود اقرار دارید باینکه خالق این امور مائیم ابا پس چرا تفکر نمیکنید و
استدلال نمینمائید باین قدرت بر قدرت ما بر خلق نشأه اخری و خلق دوم بار آیا پس دیدید شما آنچه را
که کشت میکنید و تخمی که در زمین می افکنید آیا شما میرویانید آن تخم را و نشو و نما میدهید یا مائیم رویاننده
آنهم و نشو و نما دهنده آن از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت که آنحضرت فرموده که باید احدی از شما
نگوید که من زراعت کردم بلکه بگوید که من حرث و حراثت کردم زیرا که زرع عبارت از انبات حبوبست در زمین
و انبات فعل صانع حقیقی و خالق تحقیقی است و حرث شق کردن زمین است و ریختن تخم در آن و این فعل عبد است
و شما را قدرت بر این هست اگر خواهیم ما هر آینه بگردانیم آنچه را شما حرث کرده اید و تخمی را که بر زمین افشانده اید ایکاه
خشك و نابود در هم شکسته بحیثی که نرسیده آن که منتفع به باشد در مطعم یا کاه بی دانه گردانیم پس همیشه تعجب
کنید از آن قضیه و یا پشیمان گردید از تعبیکه در حرث آن کشیده اید باشید و تاسف خورید از اخراجاتی که در آن
کرده باشید و پیوسته بر سبیل تاسف و تعجب تحدث نمائید در آن و گوئید با یکدیگر بدرستیکه ما زیان زدگانیم
از فقدان زرع ما بلکه گوئید که ما محرومیم و ممنوع شدگانیم از رزق و روزی خود الخ پس این امور دلالت ظاهره بر
قدرت کامله الهی دارند و شهادت میدهند باینکه حق تعالی هم قادر بر ابداء عالمیان و هم قادر بر اعادهٔ ایشان
بطریقه رویانیدن زرع و تخم از زمین مطابق الخ گذشت که دلالت بر تبدیل زرع و رویانیدن تخم در
در خلق دوم بار و دلالت بر خلق انسانی در نشأه اخری دارد چنانچه دال بر اینست بعد از بیان آن اشاره بقوله
افرأیتم الماء الذی تشربون الخ که میفرماید آیا پس دیدید آبی را که می آشامید شما از آن آیا شما نازل کرده اید از ابر یا ما
نازل کننده آنیم و باعتراف شما نازل کننده آن مائیم اگر خواهیم بگردانیم آن آب را تلخ و شور که اصلا نتوان از آن آشامید
و با وجود آنکه ما را قدرت بر چنین هست بمحض لطف و احسان از آن شیرین و لطیف در غایت عذوبت نازل میکردانیم
پس چرا شما شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری را بجا نمی آرید و ما را قادر در جمیع اشیاء که از جمله آن اعاده معدومات
نمیدانید و اقرار باین نمیکنید و ایضا محتملست در معنی شکر که شکر گذاری خدا بر این نعمت عظمی ایمان بیگانگی
و اطاعت او امر و نواهی اوست و دلالت استدلال او بر این امر ظاهر عبارت را کنایه باشد بر معنای مذکور
اینست مقصد باینکه میفرماید اگر خواهیم بگردانیم آن آب را تلخ و شور که اصلا نتوان از آن آشامید با وجود آنکه ما را قدرت
بر چنین هست بمحض لطف و احسان از آن شیرین و لطیف در غایت عذوبت نازل میکنیم پس چرا شما شکر این نعمت
عظمی و عطیه کبری را بجا نمی آرید یکی اشاره آیت استدلال قدرت بر آنکه از آشامیدن آب شیرین که ما نازل کننده
آنیم استدلال کنید باینکه مبدا و معاد شما که پیدا ایست از همین آب عذب و فرات طرفی از مائیت که ما بمحض لطف
و احسان نازل میکردانیم پس چرا شما شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری را بجا نمی آرید و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون (فی سورة الانبیاء)

ای واحیینا

ای واحیینا من الماء معنی فرموده که زنده کردیم از آب هر چیزی زنده را کنده است باین معنی که اعظم مواد جمله حیوانات و نباتات آبست و بعضی
گفته اند که مراد از ماء نطفه است یعنی خلق کردیم ما از نطفه هر چیز زنده را آیا ایمان نمی آرند و تصدیق نمیکنند مشرکان بوحدانیت
خدائیم با وجود این آیات واضحه و دلایل ظاهره که از آب روشن تر است تنبیه بر نکته مفاد از این امر شریف که
باشد بر استدلال تو تخصیص آن ماده طینت جمله خلایق که از نطفه است و نطفه از خلاصه طعام و شراب است که
بر روی زمین کشیده است اصل انطعام از کل بواسطه فهمات آب نازل که بمحض لطف و احسان از آن شیرین و لطیف در
غایت عذوبت نازل میکردانید پس از این جهت میفرماید چرا شما شکر این نعمت عظمی و عطیه کبری را بجا نمی آرید کنایه بر این
که اعظم مواد شما که آب است از آن شیرین نازل کردیم نه تلخ مطابق فطرت اصلیه که در موضعه فطرة الله التی فطر الناس علیها
تا دلالت بر عدل و صفت عدل کند که او سبحانه و تعالی بمقتضای کمال نور او از رحمت بمرتبه انسانیه رسانیده اول
سلاله دوم نطفه سوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم و این شش تعلق بجسد دارد هفتم ایلاج روح است
کما قال الله تعالی فی سورة المؤمنون وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ
أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس طینت هم ایضا بمصداق لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ سالم و پاک و بی عیب است
مطابقه فطرت بمضمون مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ لهذا گفته اند فطرت و طبیعت لازم و ملزوم هستند
و یکی از اسباب سلامة فطرت سلامت طبیعت است و طبیعت انسان مثال فطرت اوست در صحت و
سقم و قبول تربیت و محتاج بودن بمرتبه تربیت رسول صلی الله علیه و آله طبیعت از منشاء و مواد طینت هم
باشد و آن بمصداق قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لهو و لعب و زینة مشحون است از لهو و لعب و زینت و
زخارف و نفس بجهت صفا و فطرت حق در این عالم طبیعت که اسفل السافلین اوست بحکم زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ
الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَ
الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مایل باین متاع و زخارف و لهوها و لعبها که مناسب طبیعت اند میکند
و از طور سلیمه باید بطهور آید دور میافتد بمضمون ثم رددناه اسفل سافلین پس طبیعت که
مثال فطرتست در صحت و سقم و ملازم و ملزوم هستند و یکی از سلامتی فطرت سلامت طبیعت است لهذا باید
ابتداء انسانی ملازم صحت طبیعت خود باشد که سقر از عوارض جمله عوارض با و نشود و اگر بواسطه
عوارض و سوء تدبیر بیمار نماید و باسفل السافلین بکشاند فقط چنانچه غذاء ملایم طبع ملازم صحت ظاهر او است
و غذاء ناملایم ملازم سقم و بیماری ظاهر اوست پس همچنین غذاء ملایم طبیعت هم سلامتی فطرت را که
انسانی محتاج بانست خدا نیست که فطرت ملازم اوست ثمره نحو تحیت رسول صلی الله علیه و آله که هو اتقیکم بالطبع
هم کرا با فطرت مطابق است تا که سلامتی طبیعت سالم دارد فطرت اصلیه چنانچه بی سلامتی فطرت ایضا مثل طبیعت
محتاج بغذاء نیست و غذاء ملایم او حسنات است و ناملایم سیئات است و سیئات که مانع از تاثیر حسنات است او را
کبیره مینامند و آنکه مانع از تاثیر نیست او را صغیره مینامند از نجاست قوله تعالی فی سورة الحج که فاجتنبوا الرجس

تربیت این مرتبی

لهذا ملازمه غذای ملایم و اجتناب از غذای ناملایم با وصاف مذکوره مر سلامتی فطرت و طبیعت نسبت بملازم باشد

برهان چهارم از خاتمه در بیان معنی طینت و علت تبدل اجسام

الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر
او تهوی به الریح فی مکان سحیق مجمل ترجمه که در مقام خود مذکور و مشهور اهل خبره است مراد آنست که هر که برگشته است و دور
جدا با اینکه فطرت او فطرت حنیفه است و مفطور بآنست پس بتحقیق که نفس او هلاک گشته مانند هلاک کسیکه از آسمان
بزمین افتاده یا باد او را از جای بلند بزیر افکنده و هلاک ساخته چه هر که از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد
هواهای نفس او را پریشان و پای مال سازند تا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود
شوند گفته اند تفسیر اوثان به بت موافق مشهور است در تفسیر لاهیجی آورده که در معانی الاخبار از حضرت صادق ع
روایت کرده که از جمله قول زور غنا است که در جمل منقول بکوفه است و نیز آورده که و فی تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی جعفر ع
قوله حنفاء لله ای طاهرین یعنی حالکونیکه پاک کننده باشید ظاهر خود را از انجاس و اقذار و باطن خود را
از شرک و از انرا چنانچه حق تعالی میفرماید که غیر مشرکین به گفته لذا بنا بر این تفسیر حنفاء و غیر مشرکین در حال مترادف
از واجتنبوا چون کسی که شرک آورد بجز ای تعالی از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر میرسد لهذا حضرت میفرماید
که ومن یشرک بالله الخ علی ای تقدیر ملخص سخن هلاک مشرکانست و این کلمات از تنبیهات مرکبه این کریمه بدلالت
بر جنبت طبیعت عنصریه و شرک فطرت باطینت میکند تعلق تام و سالم بودن جبله اولیه از انها در جمیع
من حیث الذات فطرت و طینت که منشا طبیعت است که پیدا گر چنین نبود این ایه مذکور که فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله الخ بعموم خلایق مکلفین توجه لشر مقتضی شده باشد پس چون
نیست که با مقتضای جبله اولیه در مرتبه ثانیه تکلیف که عالم تکمیل است و معیت فطرت با طبیعت که این مقتضا
عنصریه میل با سفلیه میکند و فطرت را بجانب خود میل میدهد و میکشاند ایضا از اینجهت تهدید میکند خدا
فطرت و طبیعت عموم خلایق بوده که فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله الخ تا باین
واسطه از تنبیهات بیرون نرفته بحرام نیفتند و ورع را پیش نهاد خود نمایند تا رجوع شان بعبد اصلیه
اولیه باشد و موید قوله تعالی فی سورة النحل ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون آیه ایضا این اشارت متحقق باشد چنانچه نیز میفرماید بقوله تعالی فی سورة
بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی ادم الخ که دلالت بر عموم خلایق از مکلفین وارد از کرامتهای لا تحصی بمراد صفت
عدل بدون تفاوت ما بین خلایق در عالم ظهور که بمصداق الظاهر عنوان الباطن کرامتهای ظاهره دال بر بودن
کرامتهای باطنه خواهد کرد از انچه شامل بودن تحقیقه متعرض باشد نکته پس از نیمقال شاید پی برده شوند نکته از سر
و در معدن اخبار طینت از معصومین علیهم السلام بعضی آورده که من جمله از اخبار بیت در ضیاء التفاسیر که در کافی از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود بدرستیکه خداوند افرید ما را از اعلی علیین و افرید دلهای شیعیان
ما را از ان طینتی که افرید ما را از ان و افرید بدنهای ایشانرا از پستتر از این و دلهای شیعیان میل میکند
بسوی ما چون افریده شده از انچه افریده شده ایم ما پس این آیه را تلاوت فرمود ان کتاب الابرار لفی علیین الخ
و افرید دشمنان ما را از سجین و افرید شیعیان ایشانرا از انچه افرید ایشانرا و بدن بیرون ایشانرا

انجاس: بالکسر پلیدی و بالفتح پلیدیها
اقذار: خاشاک در چشم و چیزهای ناخوش [illegible]

انکه افریده

بقیه بیان معنی طینت و مراد از علیین و سجین

انکه افریده شده از انچه افریده شده دشمنان ما که از سجین باشد پس این آیه را تلاوت فرمود ان کتاب
الفجار لفی سجین انتهی و ایضا خلاصه مراد از مفاد ایات مسطوره که سجین و علیین که در حدیث مذکور
اند بدرستیکه نامه اعمال گناهکاران هر اینه در سجین است و گفته اند سجین کتابیست جامع اعمال شیاطین
و کفره و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سجین سجین کتابیست نوشته شده
که حروف ان روشن و نمایانست و چیزی میگویند از ان معلوم نمیشود و یا مرقوم بمعنی مختوم است بنا
بر این تفسیر کتاب مرقوم بیان سجین است اما بنا بر انچه در تفسیر لاهیجی از شیخ امین الدین طبرسی قدس الله
سره القدوسی نقل کرده که در مجمع البیان میگوید که صحیح انست که کتاب مرقوم بیان سجین نباشد بنا بر حدیث
ابی جعفر علیه السلام که فرمود سجین و هو واد بحضرموت یقال له برهوت و بنا بر انچه علی بن ابراهیم از انحضرت روایت
کرده که السجین الارض السابعه و علیون السماء السابعه و بنا بر انچه در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت کرده
که حضرت عیسی بقریه از جهت طاعون که کشته اهل ان قریه مطیعون [illegible] بود و در انجا حضرت
عیسی یکی از ایشان زنده کرده و بعد از سوال جواب گفت عاقبت کار ما چون شد آن شخص جواب داد که در شبی
از شبها بعافیت خوابیدیم و صبح کردیم در هاویه پس حضرت عیسی پرسید که وما الهاویه فقال سجین قال وما
سجین قال جبال من جمر یوقد علینا الی یوم القیامه یعنی سجین کوهیست از اتش که افروخته شده برای ما تا روز قیامت
ولما علی انقیاد مطلق نیز در تفسیر مذکور آورده که و فی اصول الکافی عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الماضی علیه السلام
قال قلت کلا ان کتاب الفجار لفی سجین قال هم الذین فجروا فی حق الائمه واعتدوا علیهم یعنی محمد بن فضیل گفت از حضرت
امام موسی الکاظم علیه السلام پرسیدم که مراد از فجار در این ایه کدام جماعت حضرت فرمود فجار انانند که ظلم کردند
در حق ائمه و تعدی کردند بر ایشان علیهم لعاین الله والملائکه والناس اجمعین و ایضا فی روایة علی بن ابراهیم
الفجار هو فلان و فلان قوله تعالی ویل یومئذ للمکذبین مجمل این ایه اشاره بایشان باشد و مراد از دروغ که
در اخبار اهل بیت است که شیعیان ما را نا میکنند و دروغ میگویند یا کنایه است باینکه تکذیب کنند
که خارج از شیعیان است چنانچه بعضی نیز از مضمون ایات و اخبار دیگر مستفاد میشود مثل قوله تعالی ثم یقال هذا الذی کنتم
به تکذبون بروایت علی بن ابراهیم صالوا الجحیم اول و ثانی و تابعان ایشانند و مراد از تکذیبون تکذیب ایشانست
مر حضرت رسالت پناه و اهل ان علیه [illegible] که انحضرت ذکر عذاب قیامت میفرمود و در تفسیر لاهیجی آورده که
که در اصول الکافی از محمد بن فضیل روایت کرده که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام فرمودند که اسم اشاره در این
ایت راجع بحضرت امیر المومنین علیه السلام است یعنی گفته میشود بایشان که امیر المومنین انکسی است که بودید شما
در دنیا که تکذیب ولایت او مینمودید و اما عدم تکذیب از صفت ابرار است چنانچه در ذیل ایه مذکوره فرموده
کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون [illegible] و منع از تکذیب
و عدم تکذیب از صفات ابرار است بجهت وعده ایشان فرموده بدرستیکه نامه اعمال نیکوکاران یعنی ال عبا چنانچه
در تفسیر قوله تعالی فی سورة الانفطار ان الابرار لفی نعیم در تفسیر لاهیجی از ابن شهر اشوب در کتاب مناقب آورده

ثم انهم لصالوا الجحیم

برهان پنجم از خاتمه در بیان معنی طینت و دفع اشکال متوهم از متشابهات اخبار

که محمد بن حنفیه از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که کان فی کتاب الله عز وجل من قبل ان الابدان بعمر الله ادم
به الاعلی ابن ابیطالب فاطمه و انا والحسین ع هر اینه در علیین است چه چیز را تا که راه یافتی که چه چیز است علیون
ان علیون کتابیست نوشته شده بخطی ظاهر و هویدا یا ختم کرده شده و محل آن کتاب در علیین است یعنی در سما
سابع است مشاهده کنندان کتاب را فرشتگان که مقرب درگاه الهی اند و ساکن در علیین اند ان الابرار لفی
نعیم بدرستیکه نیکوکاران در بهشت با نعمت اند و هو المطلوب پس این مقال را اشارة اجمالیه بود بان اخبار
طینت و بیان معنی علیین و سجین برای تنبیه نکته ما سبق و کنایه بر مقدمه ما لحق در دفع اشکال از
وجوه عدیده اخبار طینت که ملحوظ در اذهان اکثر نفوس است و اتمام را عجب مقال مناسب تذکره ان
نه ان با بطول سخن و اطناب با اتکمیل الهام باختصار و ایجاز نیست از اطاله و اطناب بلکه از اخبار که مطلب وسیع
و سخن نازک کلام با ایجاز سیعد بطول الجامید قال الاستاد سخن دراز که از هر سو که بینی کالکفتارش ه برتر
شاخ کلی ماند که باشد غنچه بسیار شده ۳ کمر بجلا اشارة است تحقیق معنی طینت و سر وجود اخبار از
معصومین علیهم السلام و دفع اشکال متوهم از وجوه عدیده اشعار شایسته به یعنی نظام و الله الهادی الطریق الصواب
بدان ایدک الله تعالی که اولاً باید دانست که اخبار طینت از متشابهات ما توجه ابواب الله است و مفتاح
فتح الباب معرفة بان محل براهین قطعیه عقلیه است تا مخفی نماند و شود مفهوم کلام ابواب الله که مانند
آیات کتاب الله از محکم و متشابه کما قال الله تعالی فی سورة آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات الخ در ضیاء التفاسیر مرویست از حضرت امام رضا علیه الاف التحیة و الثناء که میفرمایند کسی که رد
کند متشابه قرآن را بسوی محکم او دلالت یافته براه راست که صراط مستقیم باشد پس فرمود حضرت در اخبار هم ما هم متشابه
میباشد مانند قرآن و محکمات دارد مانند محکمات قرآن پس بر کردانید متشابه را بسوی محکم او و پیروی مکنید
متشابه تا گمراه نشوید و ایضا مرویست که در کافی روایت شده که احکام امری هست که رستگی و صلاح آن آشکار
پس متابعت آن واجبست و امری هست که گمراهی آن ظاهر است اجتناب از آن نیز واجبست و این هر دو امر
و نهی است که از آیات و احادیث محکم معلوم شود و امری هست که مشتبه است باید بر کردانیده شود علم آن
بسوی خدا چنانکه از این قبیل آیات نیز در قرآن مجید مثل قوله تعالی من یضلل الله فلا هادی له و قوله و ان الله لیس بظلام
للعبید و در جای دیگر از کلام الله است که قال علیه الصلوة یصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء خلاصه کلام آنکه بر
فطن لبیب روشن است که قرآن مجید بلکه همه کتب آسمانی محکمی دارند و متشابهی محکم آنست که معنی آن ظاهر است و
ظاهر او مقصود و مراد است و ظهور او بطوریست که محتاج بعبارت دیگر و تعبیر دیگر ندارد بلکه گمراهی و شقاق
در تعبیر و تاویل او ست و بیرون بودن او راست از ظاهر او و متشابه بعکس آنست که ظاهر او مراد نیست بلکه محتاج
بتعبیر و تاویل دیگر او ست از محکم و نفاق در حمل کردن بظاهر او ست زیرا که محل از آنست و وانمی المعنا نیست
ولکن محکم مفصل و مبین متشابه است که در لفظ و معنا از هیچ اشکالی نیست لهذا محکمات ام الکتاب فرموده اند
که باز گشت دیگران باو ست چنانچه مرجع اطفال بام است پس ایضاً شرح بعدن محکم و متشابه در وجود الهی و اخبار ابواب الله

هم نیز

سبق بالفتح پیشی شده و مذکور گشت

لحق بفتحتین الحق بسابق خود ملحق شد

برهان پنجم از خاتمه

محکمات تفهیم الاحکامیه

همین نکته را اشارة باشد تا مرجع خلایق بسوی ایشان و امام که والد نوعی را فی ام الکتاب بر متشابه اند
باشند چنانچه مرجع ولد بسوی والد است در حین احتیاج و والد بالیقین تا در پی تکمیل و تربیت وی شود که
تا امتیاز داده شود میان والد و ولد و نقض غرض لازم نیاید هر طرفین را از اینجاست قوله تعالی والراسخون
فی العلم در شان ایشان علیهم السلام تا بواسطه این شئون ظاهر شود جلالت قدر و عظمت شان و مقام
علم ایشان چه اگر متشابهات نبودی در احکام و عقاید که مردم محتاج باخذ آن نباشند هر آینه بود
عدم احتیاج مردم با ایشان جلالت قدر و عظمت شان و مقام علم ایشان در نظر مردم و نقض غرض
لازم آمدی لهذا حکمتهای چند مقتضی این معنا است که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم چنانچه
یکی دیگر از حکمتهای الهی که مقتضی آنست حصول علم است اجلالاً از علوم غیبیه الهیه مر انبیاء و اولیاء و اوصیا را و از
ایشان بسا او بین کقوله تعالی فی سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ
و نمونه این معنی که مطلب محقق شود در نتیجه اشرف مصداق بر مدعای سابق باشد رؤیای متشابه آیت
که خداوند تعالی در عالم نوم بر نفس فرعون قرار داده و از خواص نتیجه او را نسبت بانبیاء و حی مقرر فرموده و نسبت
بسا او بین از استخر و بیان انجعل و شیخ و پیغمبر ای انتخواص و نتیجه بخشند و مقام تعبیر و تاویل آن را چندان
بلند کردانیده که در حق حضرت یوسف میفرماید و لنعلمه من تاویل الاحادیث و نیز از خواب بطریق مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات عرض میکند رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث لهذا نظر باین نوع
و تفصیل در کیفیت خواب مثال و بیان کقوله تعالی و قال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و سبع
سنبلات خضر و اخر یابسات یا ایها الملأ افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون قالوا اضغاث احلام
و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین مضمون آنکه گفت ملک و بیان بدرستیکه بخواب دیدم هفت گاو فربه
که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از آن مجبور شدند و هفت گاو میخوردند ایشان را هفت گاو لاغر و شکمهای
ایشان هیچ زیاده نشد و دیدم هفت خوشه سبز و تر و تازه که دانهای او منعقد شده بود و هفت خوشه
دیگر دیدم خشک و آن خوشهای سبز پیچیدند و پوسیدند و بعد از بیان این خواب گفت ای گروه
جواب گوئید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید شما از روی علم و دانش که خواب را تعبیر میگوئید و بعبارت آن
عالمید و از اینکه میدانید گفتند معبران در جواب ملک که این خوابها شوریده و پریشانست و نیستیم ما بتعبیر
این نوع خوابها دانایان چه ما تعبیر خوابهای درست میگوئیم و این از قبیل خوابهای باطل است ملک و بیان
از جواب ایشان متحیر گشت در دریای تفکر فرو رفت که آیا راه تعبیر این واقعه چون که نماید یاد و باین خواب
پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متفتن دید احوال یوسف را یاد آمد که در زندان خواب دیده بود
و یوسف از برای او تعبیر کرده بود یاد آمد و استفادش یوسف که او را یاد کند نزد پادشاه بر خواست تعظیم کرد و عرض
کرد ای پادشاه من در زندان کسی که مبلغ باشد در خواب دیدیم در زندان تعریف کردیم از برای کسیکه او را حبس
کرده بودند در زندان هر دو را تعبیر کرد راست و درست بود و همان قسم که تعبیر کرده بود شد اگر دستوری دهید

ای گروه کاهنان و معبران که اشراف قوم میدهد

بوم جو با سوم از او آنچه میگوید در تعبیران خبر دهم شما را پادشاه دستوری داد و آنچنانچه اشاره با اینت
قوله تعم وقال الذی نجا منهما وادکر بعد امة انا انبئکم بتاویله فارسلون پس رفت ساقی در زندان نزد یوسف
یوسف ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات الخ تعبیر کن لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون تا شاید برگردم بروم
بسوی مردم که ملک زیان و رجال دولت و علمای جلیل او باشند بگویم آنچه تو میگوئی شاید ایشان بدانند قدر
و منزلت ترا و بدانند تعبیر خواب را تا جای تعبیر خوابها معلوم شود قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصدتم فذروه
فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون الی قوله وفیه یعصرون چون ساقی رفت در حضور پادشاه هنگامی که همه علما و بزرگان
دولت صف کشیده در حضور بودند آنچه یوسف گفته بود بیان کرد پادشاه را خوش آمد خواست از خود یوسف
بشنود مشافهة و طلب بنمید چگونه کسی است وقال الملک ائتونی به فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فسئله
الی قوله ان ربی غفور رحیم عجب تو تهمه که در مقام خود محققت آورده اند که چون با ملک زیان این سخنان که از
یوسف بشنید باز گفتند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه
قال انک الیوم لدینا مکین امین و گفت ملک بیا و دید یوسف را تو من تا خاص کرد انم او را از برای خود و مهمات خود
بعد بان کذا دم در خلاصة المنهج آورده که در تعبیر آمده که ملک هفتاد حاجب با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس
ملوکانه بزندان فرستاده و به تعظیم هرچه تمام تر یوسف را از زندان بیارگاه ملک زیان آوردند پس از آنکه ملک
سخن کرد با او و تعبیر جواب داد ملک گفت این چه زبانست گفت عم اسمعیل پرا از زبان و لغت عبری نقل کرد و ملک را باین
زبان دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران من و هم گفته که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که با
یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد ملک از این متعجب شد خلاصه که ملک ریان که این سخنان از یوسف بشنید
گفت ای یوسف بدرستیکه تو امروز نزد ما با جاه و قدری و در غایت تقرب و مؤتمن بر همه چیزها هرچه میخواهی از من
بخواه و آنچه از تعبیر در من بگو که بر وفق مدعای تو ساخته و پرداخته خواهد شد قال اجعلنی علی خزائن الارض
انی حفیظ علیم گفت یوسف که بگردان مرا حکم کننده بر خزینه‌های مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و
اطعمه فرمان ده تا از را بطریق مذکور که بیان کرده بودم ضبط کنم بدرستیکه من بسیار نگاه دارنده علم و
نیکو کننده دانا بمصالح محمولالمطلوب پس از نیجا بر فطن لبیب محقق است حکمت و نتیجه متشابه احکام و اخبار را زیرا که در
در کیفیت حضرت یوسف مذکور شد بالتمام بود برای انطباق حکمت متشابه و نتیجه آن و الا ذکر قصه حضرت یوسف مناسب
این مقام است لکونه احسن القصص است از این جهت باشد که مناسب مقال آمد که مصداق الظاهر عنوان الباطن از کیفیت
حکمت و نتیجه تاویل و تعبیر خواب متشابه ملک که حضرت یوسف را ظاهر کرد و از کنج زندان بمقام خود در استو از
پس همین حکمت و نتیجه را مقتضی باشد متشابه آیات و اخبار را نسبت بمعصومین علیهم السلام که ایشانند الراسخون فی العلم
در تاویل آنها بحسب مقام ایشان که مصداق قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول مقام علم ایشان
تبلیغ پیغمبر میداند آنچه را که گذشته و آنچه را که میاید تا روز قیامت و از این جهت علم بتاویل متشابهات آیات
و اخبار متشابه ایشان بین مطابق آیات الله دلالات بر اخبار امور غیبیه از گذشته و آینده میکنند لهذا غیر ایشان

علیم السلام کجا

علیهم السلام کسی را قادر بر علم تاویل متشابه نباشد چه معلوم شد از نیجا که ظاهر متشابه مراد نیست الا باطن او که احد
عالم الغیب دانای امور خفیه است الا من ارتضی من رسول چنانچه بعضی از خواب متشابه ملک ریان قرنها و بیل نمودت
حضرت یوسف محقق خواهد شد که ظاهر آن نیز مراد نبوده بلکه نظر بباطن امور خفیه آینده بود که مصداق قوله تعالی
فی سورة الحجر وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم ان اعتبار ظهور و انکشاف اشیاء ممکن
مقدر و قسمت که در لوح محفوظ ثابت و معلوم و نوشته بود و قلم اعلی بوجه تفصیل از خزینه تا کلی که غیر مستقل
ابوالا خزینه قدرت و دفینه حکمت و لوح قضا باندازه مشخص و معلوم و دانسته نزد یادم و کم بوفق حکمت
و مصلحت چنانچه اشاره باینست آنچه از سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام وارد شده است که فرموده
وفی العرش تمثال کل شیء و بنا بر روایتی دیگر فی تفسیر صافی عن الصادق ان فی العرش تمثال جمیع ما خلق الله من
البر والبحر قال هذا تاویل قوله وان من شیء الا یه بدرستیکه در عرش خدا است تمثال هرچیزی که او آفریده از
صحرا و دشت و دریا و غیر دریا نیست تاویل فرموده خدا و ان من شیء الخ وایضا دلالت بر این است آنچه در تفسیر
معنی قوله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الایه
لهذا خوابهای متشابه چون خواب ملک ریان و امثال آن که اشعار بامور خفیه آینده است دال بر تقسیط
ظهور و انکشاف اشیاء ممکنه مقدر است که خدا منتظم بر وفق حکمت و مصلحت نظام کل یعنی ایجاد اشیاء که
که در خزینه قدرت و دفینه حکمت معلوم و مقدر و قسمت بر بندگان خود منکشف میکند بحسب مراتب ایشان پس
انبیاء را بوحی و الهام تربیت چنانچه فرموده فی سورة الانعام وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون
من الموقنین وایضا فی سورة البقرة واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الخ وایضا در کیفیت معراج پیغمبر ما ایها که الذی
مرعلی قریة الخ وایضا از نیجاست عالم فتح حقیقت بجا عین از انبیاء و مرسلین آنچه مذکور بالاجادیث شد بجهت تعلیم
الانبیاء در عالم ظل و مثال ایشان که معلوم و مقدر او بجانب نمیرود است عالم الغیب الا من ارتضی من رسول دال بر
منقاست واما غیر انبیاء و اوصیاء ایشان که بواسطه ایشان عالم بغیب شوند از سایرین امت پس بحسب مراتب ایشان
که بجمل انعکیمنا یعنی منتهی بایشان در عالم رؤیا در خواب متشابه آنکه از امور خفیه آینده که متضلع بحکم شرع باشد
خبر مجمل است از اینجاست در حدیثی که خواب انبیاء وحی است و خواب سایرین از امت جزو یکی از چهل و شش جزو
پیغمبری پس این خصائص دال بر مقدار طریقه رفعت حد الست و مقتضی حکمت که انتقال و عطای بحسب مراتب ایشان بامور خفیه آینده
مکشوف علام میدارد برای ترغیب ایشان از حوادث واقعه تا مستعد شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از
آنکه واقع شود مانند خواب ملک ریان و تاویل حضرت یوسف در تدبیر او برای سالهای قحط چنانچه فرموده ولنعلمه
من تاویل الاحادیث الخ لهذا سر حکمت متشابهات آیات و اخبار وایضا چون سر حکمت خوابهای متشابه عالم رؤیا
بحسب ترتیب اثر عالم رؤیا از آنچه شنیدی ایضا در کلام متشابه حقیقی است و ترتیب اثر تبلیغ و کشف بهان وضع عالم رؤیا
جاری است با عدم تفاوت بین آنها بعضی از آنها در عالم سطور و روشن شده و بعضی دیگر برفطن لبیب مبرهن است
برهان عقلی مثل اینکه ماثور است که خواب بر پر مرغ در پرنده بسته شده است مادام که تعبیر نکرده باشند چون تعبیر

سر یعنی که به

و سر آنچه از باب
انعکاس چون سابقاً
در اطلاق مقدمه
این اصداق دانسته
شد که اراده واجب
تعالی بر دو گونه است
اراده اجمالیه نظر بکل
که تفصیلیه نظر بجلو
اول و اراده تفصیلیه
نظر بکل که سبب قرب
اراده وسایط است
و امر تکوینی عبارت
از او است صح
خانچه

که در بهجو وضع
آن مختفی است فی
بر

کنند بعضی از دیوان فرع و بعضی ازین آید یعنی واقع شود بجای خود یعنی چنانچه تعبیر کرده اند اخترم شود اینست که
در حدیث آمده که خواب را نگو بیشتر مگر نزد دانا یا بمعبر دوست و دانشمند که قول لهم قضی الامر الذی فیه تستفتیان اشاره بهمان است
پس همین حکم جاریست در تاویل متشابه آیات و اخبار ماثوره که از جمله آنها است اخبار طینت که باید تاویل
و تعبیرات نیز از اخبار و آیات محکم ایشان مبرهن شود چه بنابر آنچه محقق شد نظر بظاهر آن نیست
بلکه مراد نظر بامور غیبیه است و اخبار و تاویلات منوط بمحکمات اخبار ایشانست پس اگر غیر ایشان تعبیر
و تاویل شود تاویل برای خواهد بود مانند ثمره زاینده که از اوراق شجره ظاهر میشود بفایده چنانچه غیر ایشان
علیهم السلام نیز منزله اوراق جاهلند نسبت بشجره طیبه ایشان چنانکه سابقا در اثبات ولایت محقق شد پس از تجربه
تاویل برای سبب ضلالت که راهی است از انسانی ابطال وجه بر در اخبار طینت چنانچه در انظار ظاهر اخبار
طینت ملحوظ در اذهانست و این باعث اشکال و توهم جبر خواهد شد و حال آنکه بنا بر آنچه محقق شد اختیار
با امور غیبیه در تغییر خلایق از حوادث واقعه تا مستعد شوند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع
شود بر ایشان حوادث آن مانند تدبیر حضرت یوسف در سالهای قحط بتفصیل مذکور در آنکه اخبار طینت
اخباری باشد در عالم ظاهر تکلیفیه که در عالم خیال و مثال تصرف در آن کرد برای استحکام عقیده خود
بلکه باید او را واگذاشت در مقام خود و بامور تکلیفیه محکمات پرداخت تا آنکه بواسطه اتیان بمحکمات
متشابهات نیز بعینه شامل محکمات شود چنانچه مثل پرواضحست ایضا از سر خواب متشابه محقق شود زیرا
که گفته اند در سر خواب محکم و متشابه که اگر خیال در آنچه در خواب دیده تصرف نکند محکم است و بعینه واقع
شود و اگر خیال در آن تصرف کرده و بعالم خیال و مثال تنزل کرد لا بد در آنجا بصورت مناسب آن خیال و مثال
امر پس باید شخص کاملی باشد که از آن صورت پی بواقع برد از جهات محکم و متشابه بودن خواب تا آنکه غرض
او بیان انحصار باشد چه این عالم را نیز بجهت دیگر اختلاف عوالم ثلاثست در صفات این عالم که از عالم ملکوت
و مثال گویند که بسیاری از امورات را در عالم مثال و قالب مثالی صوری است بخلاف صورت دنیویه
و علم را در آنجا بصورت آب شیر و خون دیدن است و درهم و دینار بصورت بول و غایط و بنی امیه بصورت میمون و بنی
عباسیه بصورت وزغ چنانچه حضرت رسول الله بر منبر آنها را دید که دیدن بوزینه و میمون بر منبر بالا رفتند و
مراد بنی امیه و خلفاء جور بود چنانکه معلوم شد و ایضا همین طور است متشابهات کلام در بیداری و
استعاره / بعاریت خواستن معنی — استعارات از نمونه این باب مثل آنکه پدر و مادر میگوید در خواب بصورت مهر و ماه هستند و اولاد خود
بصورت ستاره چنانچه حضرت یوسف دید و کلام متشابه مانند این که در بیداریست کلام سید الشهدا
که فرموده الله والدی شمس وامی قمر وانا الکوکب وابن القمرین و ایضا غیبت در کلام تعبیر بخوردن گوشت مرده شده
بقوله تعالی ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه از اینجاست که وارد شده که عایشه کسی را غیبت کرد حضرت فرمود
الفظی بینداز چون دهن باز کرد دید تکه گوشت از دهن او افتاد و ایضا از اینجاست باشد که در خواب بکسی گفتند
گوشت این مرده را بخور گفت چگونه بخورم گفتند پس فلان وقت چگونه خوردی یعنی غیبت او را کردی چنانچه ایضا

مؤید اینست

مؤید اینمقالست حدیثی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء در عیون اخبار که حاصل آن مفاد مضمون
آن در اینمقام اینست که ابو الصلت حدیث میکند از آنحضرت که شنیدم میفرمود آنجناب که خداوند عزوجل وحی کرد به پیغمبری از
پیغمبرانش که چون صباح کنی هر چه اول بنظرت بیاید آنرا بخور دوم را بپوشان سوم را قبول کن چهارم را نا امید مکن و
از پنجم بگریز و تحقیق معانی آنها این است در خواب باو نموده شد مطابق آنچه در بیداری باو نموده شد که اول آن کوه
و حقیقت آن خشم و غضبست که عاقبت مانند لقمه طیبه شد دوم آن طشتی بود که عبارت از آن عمل صالح است
که امر بپوشاندن آن فرموده بود و سوم آن مرغی بود که مراد از حقیقت آن مردیست نصیحت کن که امر فرموده
نصیحت او را قبول کن و چهارم آن بازی بود که غرض از حقیقت آن مردیست حاجتمند که فرمود او را نا امید
مکن و آن پنجم آن گوشت مرده گندیده بود که دید کرم در او افتاده که مراد از حقیقت آن غیبت بود که امر کرد از آن
بگریزد مثلا این امورات را در نشاء عالم مثال صورتی است بخلاف صورت دنیویه که بین قرینه مناسبتی با صورت
دنیویه خواهد بود از حیث علاقه مناسبت کوئیم چنانچه در رؤیای ملک ریان از هفت گاو لاغر و هفت گاو چاق و
خوشه سبز و هفت خوشه خشک از حیث مناسبت علاقه کویند حضرت یوسف علیه السلام تعبیر بهفت سال ارزانی و هفت
سال گرانی مطابق قرینه آن نمود و همان طور در عالم شهود بر اهل زمانش ظاهر شد مثل ظهور صدق کلام او که
دال بر اخبار غیب کفتن اوست در مقام تاویل و تعبیر خواب متشابه علت بر ظهور اثبات مراتب حقیقت و باعث اعتقاد
مردم شد باو چنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند بعد از آن امت را بطریق اسلام دعوت میفرمودند
اصل تاویل از متشابه آیات و اخبار و مطابق محکمات دال بر اخبار غیبی است مخصوص انبیا و اولیا که ایشانند راسخون
در علم وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب در خلاصة المنهج
از عبدالله بن عباس مرویست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این آیه قرائت کردی کفتی انا من الراسخین فی العلم
منم از راسخان در علم که تاویل متشابه را دانند چنانچه جمیع صحابه و تابعین در همه امور مشکل و احکام مشتبه
رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند چنانکه در تفسیر القاسمی مرویست از حضرت امیر المؤمنین
که میفرماید بدانکه راسخین در علم آن کسانی میباشند که حق تعالی کرده خدا ایشانرا از فرو رفتن در علم غیب الغیوب
که مستور از خلق است مجملا باید دانست که ذکر متشابه در آیات و اخبار حکمت و مصلحت میباشد که ذکر بیان مطلب
آن زیاده از این بطول انجامد لهذا جدا کننده حقست از باطل و ابتلا و امتحان بندگانست چنانکه اشاره وارد
بآیه که فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله پس اسرار حقست نبایست هر کس بداند
مگر آنها که قابل بعضی اسرار باشند بسبب استعداد که بعضی از آنها را در بیان مرتبه خود دادرسی کنند وهو المطلوب پس از اینجا
دانسته میشود خواهد که اخبار متشابه طینت اسراریست که دلالت بر ظاهر ندارد تا بعینه آیات متشابه غیر مفسر قرآنی که
اظهار صفات آن باعث طغیان قلوب و اذهانست بکر را بینه شوند پس حکم آن لهذا مناسب آمد در این مقام که برای
انطباق اخبار متشابه طینت مقدمه تطبیق آیات متشابه غیر مفسر شود بسوی محکم آن تا شاید بصحت آن علی کل حق حقیقه
محض کامل صواب بوده باشد محقق از طریق صواب این بر مصداق متقاعد آن نحیک ابدا و جعلنا لکل شیء سببا پس بنا بر این باید

ابتدا بدانکه برهان بر فاعلیت الهیه دادن در تدبیر عنایت خیر و شر که در نظام اشیاء است بالجملة فاعلیت باینکه موجودات
واقع اند بر اتم وجوه حکمة نظر بنظام کل برهان ششم از خاتمه در بیان فاعلیت الهیه در عنایت تدبیر خیر و شر در نظام اشیاء بالجملة فاعلیت
باینکه موجودات واقع اند بر اتم وجوه حکمة نظر بنظام کل بدان ایدک الله که بیان اینمعنی بنا بر آنچه در اغاز او
اشارة شد از طریقه سلوک مذهب حقه عدلیه اثنی عشریه که افعال الهیه مبنی بر غرضی که کسب کمال از غیر کند و مستکمل
بالغیر باشد در خلقت نبوده بلکه صدور موجودات از واجب الوجود بالذات از باب طریقه عنایت بوده است
من حیث العلم بنظام اصلح پس عنایت الهیه مقتضی علم است بر نظام وجود باحسن ما یمکن که هر چیز کرده است بر صلاح
او در علم در منای خیریت است نه مقتضی طبع چه اقتضای طبع لایق ممکن الوجود است نه واجب الوجود بالذات
که او را ترکیب جسمی نیست از ینجاست که بر هر ذی شعوری روشن است که موجودات واقع اند باتم وجوه احکام و اتقان
و جهات نفع و خیر بحدی که ناظر بدان و واقف بر ان شک نکند که وقوع موجودات بر وجوه واقع نیست مگر بر
ترتب آثار نفع و جهات خیر که مترتب اند بر آثار و جهات بر ان موجودات و اشتمال موجودات بر این آثار غریبه و
عجیبه بحد اتقان بالضرورة نتوان بود مگر که صدور موجودات از واجب الوجود بطریق عنایت خیر بوده باشد پس
واجب الوجود خیر محض است بنا بر انکه خیر فعلیت و تمامیت وجود و کمالات وجود است و لهذا گفته اند که الخیر هو
ما یتشوقه کل شیء و یتم به وجوده و ظاهر است که هر چیز مشتاق و خواهان تمامیت وجود و فعلیت کمال وجود
خود است پس خیر مطلق تمامیت و کمالیت وجود باشد و در مقابل شر نباشد مگر نقص وجود و نقصان کمال
وجود پس راجع شود بعدم یا عدم ذات یا عدم امری که صلاح حال ذات و کمال وی باشد و چون ممکن و واجب
الوجود بعین وجود تام بالفعل کامل است هم بحسب ذات هم بحسب کمالات ذات بحیثیتی که امکان و بالقوه و عدمی
بوجهی از وجوه در او متحقق نیست پس واجب الوجود خیر محض باشد و هیچ موجودی بغیر از واجب الوجود خیر محض
نتواند بود و هر چیز غیر خیر محض باشد صادر نتواند شد از او مگر خیر محض بسبب انکه جهت صدور شر که عدم ذات
یا نقص ذات در او متحقق نیست تا بانجهت شر از او صادر تواند شد بلکه موجود تا خود مشوب بشریت و عدم
نباشد صدور شر از او ممکن نباشد و ظاهر است که سبب نظام کل اعنی مجموع موجودات من حیث المجموع نیست
مگر واجب الوجود اگرچه بعضی از موجودات سبب و واسطه وجود بعضی دیگر باشند اما مجموع من حیث المجموع مستند
نیست مگر بواجب الوجود پس نظام کل خیر محض باشد و چون خیر محض باشد لا محاله مشتمل باشد بر خیرات و
منافع مذکوره و مصالح و حکمتهای متحققه بر وجهی که اتم از ان ممکن نیست چه امکان نظام اتم از ین نظام
واقع باطلست بنا بر انکه لازم اید که این نظام موجود ناتمام باشد و چون ناتمام باشد لا محاله شر باشد
و چون شر باشد صدور شر از واجب الوجود ممتنع باشد پس ایجاد واجب الوجود مر نظام کل را بنا بر خیریت
نظام کل باشد چه واجب الوجود خیر محض است و با وجود خیر محض بودن فوق التمام است و معنی فوق التمام
انستکه هر خیری و وجودی و کمال وجودی از او مترشح و فایض گردد و نظام خیرات که مشتمل بر وجود خیرات
و منافع باشد چه شک نیست که واجب الوجود علت است بذات خود و ذات او خیر محض و مبدا فیضان خیر مشتمل بر وجوه
نظام خیرات است لهذا علم و اگر منفعل است بنحوی از انفعال اگر سزاوار است مراو را و اگر مکانی است
در مکانی

علم
اشتمال نظام کل نیز بر مصالح و منافع مذکوره بنا بر خیریت ذات او است پس از خیریت تعالی اراده ذاتی او متعلق بانفیضان اولی مذکوره رضا باشد چه رضا اراده ایست که متعلق بما فعل او شد و مستلزم آلام استکمال نباشد

مبادی ما
معنی عنایت واجب الوجود علم اوست بنظام خیر بوجهی که مبدا فیضان نظام خیر باشد این علم سبب علیت وجود اشیاست در خارج پس نظام وجود کلی در نهایت اتقان و احکام واقع شده و ممکن نیست خیر تر بودن کل بهتر از وجهی که واقع است

ان هر موجودی از موجودات لامع است بر انچه سزاوار است مر او را اگر فاعل است بنحوی از انحاء فاعلیت که در خور او است مراو را و اگر

انفعال
اثر پذیرفتن و متغیر شدن از چیزی
نعم

در مکانی که لایق باو است و اگر زمانی است در زمانی که مصلحت او است و اگر قابل اضداد است مقسوم در میان متنوعین علی
التدریج پس اگر متلبس است باحدهما بالفعل از شأن او است تلبس بان دیگر بالقوه و الخیر بالقوه است مستحق انست که
بفعل اید در وقتی بجهت هر کدام اماده است اسباب و شرایط در خور آن و هر موجودی و اگر عارض شود زوال
کمال خود بسبب قاسری هر اینه رد او و عود او است که بر گرداند او را بکمال او بعد از زوال قاسر و استقسات را ابتلی
قرار و زانی داشت تا مهیای حصول امزاج باشند و بسبب حصول امزاج اماده صور مرکبات شوند و ممکن شود بقای
کاینات بحسب نوع چه هر چیز را ممکن بود بقای بالشخص بسبب مستبقی او عطا کرده و هر چیز را ممکن نبود بقای شخص بلکه لایق
او بقای نوعی بود و بر تعاقب امزاد او اسباب بقای نوعی ساخته و عطا کرده بضبط و ضیب تعیین هر موجودی تعیین
داده استقسات را بمراتب لایقه هر کدام مانند انکه مکان عنصر نار را بجاور فلک کرده و مکان ارض را در وسط
و مکان اب را در بالای ارض چون هوا اگر در میان اب و هوا نسبت بارض مشارکت کیفیتی باشد مناسب بقای ایشان
و علی هذا القیاس نسبت بتدبیر امور ایات و نظام افاق از کواکب و شمس و قمر و گردش افلاک بهمین کیفیت منظم نموده تا
که مهیای حصول امزاج باشند و بسبب ان اماده صور مرکبات شوند و امکان بقای کاینات را بحسب نوع بطریق مذکور
ما یبقی بهمین قیاس است اقتضای حکمت بر تدبیر نظام عنصریه نوع ادم که مواد ایشان نیز از جهات عناصر به عناصر است
و مترتب بحکم بحسب نوع نظام امور عنصریه ایشان اگر در صفات متعدد یکدیگر بیند نیز بواسطه قوه ذکر در خود ایشان موجود
نموده منتظم باصلح خیر و نمود و عجایب انسان که قابل خطاب ذکر بتعظیم و لقد کرمنا بنی ادم نموده است و غیر او مخلوقی که به
صریح قوله و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون غایت خلقتهم در ویکیت و کرامت الهیه نسبت بهر موجود بر حسب حال
وهم در معاش است بحدی که تفاوت کقوله ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین
مخلوق شریف انکه نیفتی قوای بینده در مخلوقات خدای تعالی و هیچ خلل و فسادی بلکه همه در کمال اتقان و انتظام بر وفق
حکمت و مصلحت موجود شده اند پس بگردان دیده خود را و نظر کن که ایا می بینی در مصنوعات صانع حکیم هیچ عیبی و نقصانی
پس باز گردان دیده خود را دو باره مراد از تثنیه تکریر و تکثیر است یعنی بسیار نظر کن و مکرر و بسیار بر ملکوت سموات و ارض
چون نظر خود را تکرار نمائی در نظر کردن بان ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر باز گردد بسوی تو چشم تو در حالتی
دور باشد از یافتن انچه مطلوب تو است از دیدن عیب و خلل و ان و او و ماندگی باشد از دیدن بسبب طول اعاده و تکرار
انست که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در ان نخواهد یافت و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما
للشیاطین بخدا قسم که بتحقیق زینت دادیم اسمان دنیا را که فلک قمر است بکواکب منیره در شب مانند چراغهای درخشنده
و چون افلاک شفاف اند حجاب ما ورای خود نمیکرد نمودی نیز اعتماد آن اکبر را بعضی داده اند مفسرین چنانچه در سوره
صافات کلو ایش یافته است و گردانیدیم از کواکب منیره راجمها یکان در رکنند شیاطین را او قتی که بجهت استراق سمع
و شنیدن کلمات ملائکه که تعلق بحقایق کونی دارد صعود باسمان کنند و خواهند که دزدیده گوش بحرف ایشان دارند
شعله کواکب جدا کرده در کواکب جای خود بمانند پس اشعل در شیاطین بچسبد و همه را بسوزد و اعتدنا لهم عذاب السعیر
را اماده ساختهایم برای شیاطین بعد از احراق ایشان در دنیا بشهب عذاب باتش سوزان را و از ین

في جميع البحرين مقرها على الارض لا بعضها كرها عليه تحجر وافترق في ملح ومنه اخفت شتا قرابي فخرا واكلا والاقصاد الذى لا اختيار فيه منه بل بونا اقصادا اى بتامهم الله من عند كونهم اجنة الى الكبر هم من اختيار منهم

في صفحة ... في صفحة الزايات في صفحة الملك

و ذکر هر دو موضع منبر تغییر است ولکم ایجاد جمیع اشیاء از جهت تفضل خود بسوی ای بینده

ای معلوم باشد که شیاطین مانند انسان در عقیده تکلیفند فیما بعد از نظر و تعقل در امورات مذکوره
که نیز محقق شود مرحق بینیه را اگر بعد در کار عالمیان نیاوریده این مخلوق را که اسمان و زمین و انچه مابین
انهاست آفریدن باطل و عبث آفریدن از محض حکمت کما قال الله تعالی فی سورة آل عمران ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار این آیه دلالت است بر انکه کرم و جلال و عقل بالغ آفریدگار نیست که همه اینها باطل
بالاخلاف حاشا کبر از موضع و منبع خیر آیه شریفه که در ذکر تعظیم بنی ادم که فرموده ولقد کرمنا بنی ادم وحملناهم فی البر
والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مفهوم و دانسته میشود که آفریدن خدا ایشان
و افزونی دادن بشرف و کرامت بر بندگان را که هم جسدانیست و هم روحانی است بمدد و صفت عدل ایشان طریقه
باشند طابق النعل بالنعل با عدم تفاوت بمنزله آیات و علامات ظاهره آفاقیه که هیچ خلل و فسادی و نقصانی
بالنسبه بانها ملحوظ نیست بلکه همه در کمال اتقان و انتظام بر وفق حکمت و مصلحت موجود شده اند چنانچه از
آیات سابقة الذکر که مصداق و تصدیق و صحت حقیقت انها بنی بدا هر نظر عقل است محقق شده چنین بدلالت عقل
مستقیم و فطرت سلیمه با استشهاد دلایل نقلیه از آیات و اخبار مستفیضه بدیده بصر و بصیرت که قوله بل الانسان
علی نفسه بصیرة اشارت با نست نظر نما و تعقل کن در آفریدن خدا ایشان را و افزونی دادن او سبحانه مر بندگانش را
به کرامت جسدانی و روحانی ایشان هیچ تفاوتی که اشتر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه ملتفت باید
ایشان است تماما از مومن و کافر که از تخمیر طینت ایشان بر بدن و اعظم مواد ان آبست که نطفه منعقد از
آنست و ان نسبت بتمام خلایق یکسانست چنانچه فرموده افرأیتم الماء الذی تشربون ءانتم انزلتموه من المزن
ام نحن المنزلون لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون به بر نیافکم سابقا ایضا محقق شد پس بجهت منزلت
این تخمیر است تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل
باصابع و تزین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن بصناعات
و امثال ذلک چنانچه فرموده و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و اما کرامت روحانی بر دو قسم است یکی
ایشان را بحسب مراتب که حکمت مقتضی آنست پس آنچه عام است مومن و کافر در ان شریکست چون نفخ روح در ایشان — عام و خاصه خلایق
و اخراج از صلب بنی ادم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد بعبودیت چنانچه در قوله تعالی و اذ اخذ
ربک من بنی ادم الخ گذشت و ارسال رسل و انزال کتب بمصداقات برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف
از عقوبات و اظهار قدرت و دلایل معجزات مطابق ان برایشان پس کرامت روحانیه خاصه مر انبیا و اولیا را
که بعلت کرامت ساخته است از نبوت و کرامت رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق
حسنه و اداب مرضیه بر او تکمیل سایرین از خلایق که ایضا مرجع این کرامت روحانیه خاصه راجع بسوی تمام خلایق است
نهایت آنست که کرامت رسالت و هدایت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و اداب مرضیه که روحانیه
خاصه است مر انبیا و اولیا را بی واسطه مستند بخدای تعالی باشد و کرامت روحانیه خاصه خلایق دیگر از سایرین
بواسطه انبیا و اولیا مستند باو سبحانه باشد چنانچه فرموده فی سورة الحشر و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم
عنه فانتهوا

عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب فیما که آیه شریفه بعموم لفظ است نه بخصوص مورد چه علمای
محققین بر انند که حکم این کلمات عام است من جمله نقل است از طبرسی رحمه الله که او در که او لطف انست که این
حکم را عام دانند و از حضرت صادق روایتست که فرموده ما فقیه هستیم که فرض کرده خدا طاعت ما را و از برای
ماست انفال و از برای ماست برگزیده و خیار از مال لهذا حکم رسول در این آیه اشارتست بانکه تدبیر امت
متعلق است بانحضرت و با ائمه اطهار که قایم مقام اویند پس بنا بر این استناد که ایشان صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین واسطه افزونی کرامت روحانیه خاصه الهیه باشند بالنسبه بخلایق پس خالق این
معنی باشند بسوی مخلوق و مخلوق باشند بسوی خالق لهذا باین واسطه و جهت که کرامت روحانیه خاصه الهیه
بواسطه ایشان بخلایق مستند بخدای تعالی است پس بسبب ایضا ارواح انوار مقدسه ایشان بی واسطه مستند
بانوار مقدسه خداییه باشد و تخمیر طینت ایشان از اینرو نسبت بسایر خلایق امتیاز باشد بسبب مراتب که
ایشان راست نسبت بخلایق از انجاست که در جلاء العیون و حق الیقین علامه مجلسی علیه الرحمه احادیث نقل
وارد است که ارواح ایشان صلوات الله و سلامه علیهم از انوار مقدسه حق تعالی خلق شده است و بدنها
و طینتهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است چون مقتضای مجاهده که امام را خلق کند ملکی را امر
میکند که شربت آبی از زیر عرش بعیدا در ترجمه امام میاورد که بامشار اشامد و ان آب رقیق تر است
و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند
او را بجماع و نطفه امام از ان آب منعقد میشود و محل هذا القیاس سایر خلایق که افزونی کرامت روحانیه
خاصه الهیه بواسطه ایشان شامل است مر انها را ایضا تخمیر طینت شان از فاضل طینت ایشانست از آنجا
که از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که خدا وند ما را و شیعیان ما را از یک طینت خلق فرموده است چنانچه مفاد
ان نکته معنی این که مصداق بر مدعاست خبریست در کتاب بحر المعارف که محمد بن حمران روایت میکند که از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام شنیدم که خدای کریم ما را از طینت انبیاء و از همچنین خلق فرموده است و فرمود
از طینت علیین عرض کردم مومن را از چه چیز خلق فرموده است فرمود ندان طینت انبیاء را و از حضرت امام
زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام مرویست که خدا وند علی اعلا خلق فرمود بنبیین را از طینت علیین و
ارواحشان را از طینة سوای علیین خلق فرمود چه ارواح انها را و چه بدنهای انها را پس طینت مومن
و کافر را بیکدیگر مخلوط و ممزوج کرداینده از این جهت است که از مومن کافر بعمل میاید و از کافر بتولد اولاد مومن
میشود و از این جهت است که مومن مرتکب سیئات میشود و از کفار حسنات بظهور میرسد پس قلوب
مومنین چون از علیین است میل میکند بانچه از او خلق شده است که جنبه انبیا و مرسلین بوده باشد
با حسنات و اعمال صالحه که مناسب با علیین است و مشتاقست قلوب مومنین باقی و مکابر حسنات و دوری
از سیئات و قلوب کافران مایل و راغبست بشرور و سیئات و اصول فسق و نفاق و کفر و شقاق
که از سجین خلق شده اند وایضا در کتاب مذکور مسطور است که در کتاب کافی از عبد الله بن کیسان

مرویست که بجناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم من با مردمان کمال اختلاط و معاورت دارم و با ایشان
بتجارت میروم پس بسا باشد که با مردی بسفر میروم و از وی حسن خلق و کثرت امانت و صفات حسنه
و اخلاق پسندیده مشاهده میکنم ولیکن چون از اعتقاد وی تفتیش میکنم عداوت شما اهل بیت طهارت
علیهم السلام را دارد و بسا میشود که با مردی هم سفر میشوم و از وی خصال مذمومه و افعال غیر پسندیده
مشاهده میکنم لیکن چون اعتقادات وی را استفسار میکنم قلب وی را مملو از محبت شما میبینم و در این مطلب
حیران و سرگردان میشوم آنجناب فرمودند ای ابن کیسان بدان که خداوند علی اعلا فرا گرفت بید قدرت
طینتی را از بهشت و طینتی را از دوزخ پس مخلوط و ممزوج فرمود این دو طینت را یعنی در صلب آدم بعد از
ان اخراج فرمود مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن پس هر چیز را ملاحظه میکنی از خیرات و مبرات که از
کفار بظهور میرسد از اقتضای طینت بهشتی است و هر چیز را مشاهده میکنی از فسق و فجور که از مؤمنین
بظهور میرسد از جبلت و طینت دوزخی است که با وی کشت میکند باجزاء او و خلق شده است و هو المطلوب پس از اخبار سابقه
محقق شد که در وجود انوار مقدسه انبیاء و اولیاء و طینت طاهره ایشان ممتاز از سایرین خلایق است
و طینت سایرین مخلوط و ممزوج از طینت علیین و سجین است وایضا سابقا محقق شد که مراد از طینت
نطفه ایست که ماده آن از ماکول و مشروب عنصریه تولید شده است و اعظم مواد آن آب باشد که از اعلی
علیین نزول مینماید و مخلوط و ممزوج بعناصر دیگر از خاک و باد و آتش میشود بید قدرت خلاقیه با اینکه
خود آب نیز چون عناصر دیگر مشتمل بر ترکیب عناصر اربعه باشد لهذا طینت خلایق که اعظم مواد آن آبست از
اعلی علیین و سایر عناصر سجین از این جهت مخلوط و ممزوج بعلیین و سجین باشند پس اقتضای علیین خیر
باشد و اقتضای سجین شر باشد بجهت ترتب امور متضاده متناقضه عنصریه موجودات که مخالف یکدیگرند
لهذا از این جهت است که نیست چیزی که خالی از خیر و شر باشد و در عالم خیر و شری نباشد از اینجاست که مالک
در دعای جوشن کبیر است که یا من قدر الخیر و الشر و مؤید بر مدعا قوله تعالی است فی سورة السجده الذی
احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین یعنی که
نیکو کرد هر چیزی را که آفریده است و ابتدا از خلاصه طعام و شراب که آن خلاصه ایست بعد از اعتبار دست بنا بر این کلام
من در من ماء مهین بیانیست و بیان سلاله میکند چنانچه فرموده فی سورة الانبیاء و جعلنا من الماء کل شیء
حی یعنی زنده کردیم از آب هر چیزی را که زنده است با اینکه اعظم مواد جمیع حیوانات و نباتات آبست لهذا اعظم مواد
جمیع حیوانات که آبست تقدیم شده است از غذائیه و ابتدای خلق انسان نسبت بمراتب تسویه و تقویم ایشان
ایشان بتسویه اعضا چنانچه سزاوار بوده و بعد از انتقال از نطفه الی العلقه و از علقه الی المضغه رسید در دمیدن روح
بمرتبه که او را مناسبت بحضرت ربوبیت است بقوله تعالی ثم سویه و نفخ فیه من روحه گفته اند اضافه روح بذات مقدس الهی بجهت
تشریف و تکریم او است بمرتبه که او را مناسبت بحضرت ربوبیت است و بعد از آن گردانید برای انتفاع ایشان گوش شنوا
و دیده بینا و دلهای دریابنده اشیاء و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون انعمک شکر بکنید بازای این
نعمتها

نعمتها چنانچه باید و شاید بشکر کاری این نعم عظیم قیام و اقدام نمائید وایضا از جمله مراحل خیرات که در
خلایق واست بعد از مراحل خیر وجود ایشان از عدم بمقتضای صحرای قابلیت و جود که قدم نهادند تسخیر ساختن برای
انتفاع ایشان انچه در آسمانهاست و انچه در زمین است چنانچه از روشنی آفتاب و ماه و ستارگان بهره
مند میگردند و از باد و باران منتفع میشوند و در زمین تفرق میکنند و از انواع حیوانات و نباتات
و حرفه ها و اسباب معیشت خود مهیا و آماده سازند و تمام ساختن برای ایشان نعمتهای خود را
او بجا نه در حالتیکه اشکارا و پنهانست از نعم ظاهره جوارح اعضاء و نعم باطنه قلب و عقل و فهم برای
استعداد حصول کمالات خیر ایشان که بدلیل حاصل است در تحصیل انها برای ایشان چون معرفت بتوحید و
عدل و نبوت و امامت و معاد که علت است معرفت باین اصول حصول کمال الخیرات و اکثر خیر مترتب بر انست
کما قال الله تعالی فی سورة لقمان الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اشاره
بنعمتهاست لهذا مدبر و مسخر گردش همگی این آیات خداوند تعالی است و بامر او گردش میباشند تا بینا دشوند
صاحبان بصیرت که عالم خلق از اجسام جسمانیات و عالم امر از ملائکه و روحانیات که همگی آثار صنع و قدرت
و تجلیات فیض بالغ و مظهرت واجب بیان با برکت است از خداوند جامع کمالات که موجد کل اهل عالمیان است
کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین
پس در اینمقام تحقیق نموده که از مرتبه هیولائی و طینت و مادهٔ عالم که قابل صور و اشکالست و در اصل معنی نیست
و تشبیه داده اند مادهٔ عالم را بلوح تا عقل مستعد مراتب کمالات و مراحل خیرات کلیه اینهاست تا مراتب
جزئیه مندرج در تحت انها بتمامها است چنانچه نبی مقابل هر کمالی نقصانی و بازاء هر خیری شری که مانع و
مانع حصول آن خیر و کمال است لکل فرعون موسی ذیلا که جوهر انسانی بجهت اندراج لطیفه ربانی و انفعال
و تعلق در آن بحسب فطرت اصلیه قابل همه آن کمالات و مستعد تمامی خیرات و مقابلات آنها میباشد
لیکن در بدایت امر چون مرتبه آن برزخیت و استعداد است و کمالات در حد بعد و امر فعلیت ندارد لهذا
هیچ خیری نیست الا آنکه محتاج است بتحصیل آن و هیچ شری نه مگر آنکه مفتقر است بدفع و ابطال آن مادامی
که احد المرتبتین بمرتبه رسوخ نرسیده که در آن صورت سلطان تمکن یعنی خلاف مثل ملائکه مجرده و عقول
صرفه از جانب خیر و شیطان متمرده از جانب شر که هر یک با حصول با حدیکه بجهتین که مایل بالطرفین غلبه و
ظهور کما هو المختار که استعاذه برای ظهور اعیان است چنانچه برای انسانیت و جن پس استعاذه مخصوص بمطلع
تحصیل خیر و استعاذه از شر از جن و بشر خواهد شد و ما للموجودات طرآ بدو سلسله متقابله استکه
سلسله خیرات و دیگری شرور و مصاحب غرور و بازاء هر خیری شری که طالب آن خیر مخصوص و استعاذه از
مقابلات آنها است لهذا خداوند مجید در قرآن مجید حبیب خود را امر فرموده باستعاذه از شر انچه خلقت
مطلع از غرور و معادی کما قال الله تعالی فی سورة النحل فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ذیلا که نظر
بمنطوق کریمه ابتدا کردن قرآن باستعاذه لازم قرائت است و تنبیهی است که کمالات وارد بر اینکه استعاذه با استعانت شر انچه

خلق شده است مطلقا از مجرد و مادی چنانچه قوله تعالی فی سورة الانعام وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ دال
بر عدم غایب باشد و کتاب الله خالی از بیان امور مجرد و مادی نباشد چنانکه اشاره باستعانه است و در این مجعب
مجرد و مادی در هفده مقام از سورهای آن که بیان ذکر آنها و اثبات مدعا خوف تطویل کلام خارج شد از مقال
مر صاحبان فهم و واقفان فطن لجمیعین اقتضا کرد زیرا که فیست العاقل یکفیه الاشاره لهذا بنا بر آنچه مذکور شد
مجردات ملکوتی را از جنس نفوس خمسه انبیاء و از بعد مؤمنین و ثلثه کافرین که اعتقاد مذهب حقه جدید بر آن
قائم است کرده انبیا پنج روح است و در مؤمنین چهار عدد و کفار و حیوانات سه باشد پس ارواح نفوس جوهر
باشند بسیط که قبول قسمت نکنند بجزء جزء نشوند و قائم بذات خود باشند متعرض که قائم بجهتی دیگر باشد و تماما لکل
وجود دل باشند در مملکت آن که هیکل جسمانیه انسانیت وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ زیرا که از پیکار تو تو و از
دو چیز او پدید ملکی کالبد ظاهر که از آن تن گویند و بچشم ظاهر بتوان دید و یکی دیگر جوهریست نفیس از عالم ملکوتی در
باطن این کالبد که از آن نفس گویند و دل گویند و روح الایمان نیز نامند و حقیقت انسانیت انسان که ممتاز از جمیع
همانست و هر چه غیر او باشد همه تابع و لشکر و خدمتکار وی باشد و از آنجمله ظاهر بتوان دید و تکلیف بوی است
مخاطب و معاقب و ثواب و سعادت و شقاوت وی را بود و تن اندرین همه تابع آن بمنزله مرکوب وی را ظاهر باشد نسبت
بتن چون منزله و مرکب لهذا هر فرد از افراد نوع انسانی ظاهر کیب باشد از راکب و مرکوب و راکب او همان که وی
عزیز باشد از جنس عالم قدس و علیین که اینجا آورده اند تجارت مرا است و کشت و زرع برای خود که الدنیا
مزرعة الآخرة اشاره بآنست و سایر ارواح نفوس ملکوتیه که جنود و لشکر او بیند انضمام آنها آلت استعانت
و علت است در تجارت و حراست کشت و زرع او برای ذخیره معاد او که وطن اصلی است و باز خود خواهد کرد
بوطن خود پس انضمام مراتب ارواح و نفوس بنسبت بحقیقت انسان که آلت استعانت اوست بر رسیدن بمقصود عام
اسباب و آلات خیر باشند و راکب او در اکتساب آلات خیر باشد و مرکوب و راکب از جنس خاک بعالم قدس
علیین او را خواهد بود زیرا که مرکوب را فی ذاته مراتب عالم قدس و علیین نباشد چون راکب بلکه او را استمرار تبه
عنصریه از آب و خاک و هوا و آتش که متضاد و متناقض و مخالف یکدیگر که منقلب الحالات اند از شرور چون انقلاب
حوادث و انعدام عنصریه و غیرها که مقتضی شرور هستند و لازمه آنها بالذات شرور باشند پس مرکوب حقیقت انسان
که انضمام کالبد تن است چون حیوان از عناصر اربعه خلق شده است و مقتضی طبع او بالذات شر باشد لیکن بالعرض
خیر باشد بنسبت بحقیقت انسان که او را حامل است بر رسانیدن وی را بمقصود اگر وی تام در وصول طیب مرکوب
که ناشی از مواد عنصریه و مقتضی آنست نباشد که او را مخذول و منکوب کرداند بواسطه عدم معرفتی که مقرر است وی را
بسلوک طریقه مقصود از انبیاء و رسل و انزال الکتب که هادی و داعی راه نمایند طریقه مقصود کنند و الا راکب و مرکوب هر یکی
نسبت بیکدیگر شر باشند زیرا که هر دو با شیاطین هم مستعد و قادر بر سلوک طریقه خیر باشند بیکی از احدهما مادی
و توانا نباشند پس در طریقه خیر و شر لهذا راکب و مرکوب هر دو معین و شریک باشند لیکن اولا و بالذات معلوم شد که سلوک
طریقه مقصود خیر موقوف بر راکب است که قاهر بر مرکوب است بحیث نگاه داشتن مهار او را از راه شر که مقتضی آنست تبع اختیار

واداشتن او را

و فی مقامه ... ومن غیره فی الکتاب المنقول

حضیض
پست نشیب و
دامن کوه

بیکی از آنها
عمل سلوک خیر
و شر

واداشتن او را که اقتضای و علت است و نظیر آنست در مرکوب پس راکب که اقتضای جبلی و فطرت او خیر است هرگاه
تابع طبیعت عنصریه مرکوب خود شد بر حسب اقتضای طبیعت مرکوب که از جنس اسفل است راکب نیز با سفل السافلین
خود رساند لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ لهذا راکب مجموع مرکوب از
اعتدال مزاج بهجت و تا رنگ صورت انسانیت باز کرداند شود بر پست ترین صورت که هیات مرکوبست چنانچه
نفوس انبیاء و طیبه بجهة عالم صورت شهادت از راکب و مرکوب او صحیح است که یک چشم نزد ندیده حاصل از شما هر
و گر که گوش نشنوده چه سود آن گفتار پس از اینجا بر تو محقق شود که مثال مرشدین اهل ثنا و متعلق شده اهل ثنا
بمقتضای فطرت و آن لوازم آنست نه طینت چه فطرت و طینت مغایر یکدیگرند بجهت آنکه هر یک از ذات و الهیات
از ادراک ملائم و ادراک نا ملائم و ادراک از لوازم عالم فطرتست نه طبیعت و ملائمت و نا ملائمت هر چند که
مصدر آنها طینت است لکن ظهور و تحقق آنها بسته با ادراک است و از لوازم فطرتست چنانچه مؤید این آیت
کلام تعالی فی سورة الهمزه که نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ یعنی این عظیم آتش خدا نیم است که بر افروخته شده و
افروخته شده انیم را که امر به سوزاند ساخت چنانچه عزیزی کرده او را دلیل تواند که علی بن ابراهیم در تفسیر این
آیت روایت کرده الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ یعنی آتشی که افروخته شود بر دلها ... آتش مخصوص ایشاه بجهت آنست که محل
عقاید خبیثه و منشاء اعمال رذیله است و بالجمله چون ان الطف اعضا است تا قرآن اصحاب خواهد بود طرفنا
دال بر اینست آنچه سابقا در قوله تعالی أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ مذکور شد لهذا چنانچه مفسر باید انما
افروزیده اید درخت آن آتش را یا ما ایجاد کنند و افروزیده ایم نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ما کردانیدیم آن آتش
بخلق و ایجاد آن یاد آورنده مر آتش جهنم را منفعت برای مسافرین که بی و نشان آن در دشتها راه یابند و در وقت
بر مرت خود را اکرم کنند و امثال این حاصل کلام تقدیم تذکره بر متاعا اشاره است بر اینکه فایده اخرویه اتم و
و بتذکر اولی اهم است پس هر چنین باشد این آتش ایجاد دید کالبد شجره انسانی که افروخته شود بر دلهای ایشان
که محل عقاید خبیثه و منشاء اعمال رذیله است و غریب است از آتش ... از محکم ساخته که هر کسی نتوان
کشاد از نجاست قوله تعالی إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ و اینست سرّ بقا و خلود کفار در نار که اشارت در این
کلام است و خدا وند نمونه و مثل آن شجره را درین که تنبیه باشد مر خلایق را بر آتش که بیرون خود که خداوند ایجاد
افروخته است برای انتفاع مسافرت ایشان بسوی آخرت چنانچه آتش شجره را منفعت است برای مسافرین اهل
دنیا لهذا این آتش که لازمه انتفاع جبلی خلایق است در کمون ایشان مختفی شیطانیست که در طبیعت ایشان را
مقتضاست که ایشان را از شرکت آن چاره و گریزی ممکن نیست از نجاست قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وَشَارِكْهُمْ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا پس اقتضای شیطان که از عنصر که آتش و هواست
مخلوقست و آدم از دو عنصر که خاک و آبست که آفریده شده است و چون آب و خاک که هم ممزوج شوند از الطین گویند
و چون هوا و آتش که هم مخلوط کردند از او مارج خوانند کقوله تعالی خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ
وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ اشاره بآنست و اشتراک عنصریه با انسان را در این نیز شرکت با مال

از عالم قدس و
علیین محض

کالبد
بمنزله کوی شجره
که آتش در آن
مختفی است

و اولاد انسانی را در این جهت خدا و ند تقدم عهد کرفته و پیمان بسته و امر نموده بزبان پیغمبران از فرزندان
ادم انکه پیروی شیطان نماید دستی که او دشمن است اشکار برای شما چنانچه خطاب فرموده بر سبیل توبیخ که الم
اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین پس این خطاب بر سبیل توبیخ اشاره باشد بانکه
طبیعت شما ها نا مقتضی اتش و هوا و متناسل شیطانی است که اشکار است و اما تابع نشوید که مانند تبعیت
مرکب که بخود را بهوای طبیعت خود دیو را باتش و هوا شبیه ترند با موج و کراهی میان از دیقوله و لقد اضل
منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون لهذا راکب هر کوکب که حقیقت انسان و کالبد اوست در وقتیکه چون خلقت
جن و انس که از جمله نعمتها است که بعد از آنچه میفرماید فبای الاء ربکما تکذبان پس طینت انسانی لا بد مجعول باشد
از اعلی علیین که عبارت از اب است و اجزای دیگر از اسفل سجین که مراد خاک و اتش و هوا باشد از اینجاست
اخبار طینت بطریق مذکور که سابقا بیان کفته شد که امام محمد باقر مرویست که خدا وند ما را و شیعیان ما را از طینت
خلق نموده است و در روایت امام زین العابدین و امام جعفر صادق مفهوم شد طینت مومن و کافر مخلوط
ممزوج است از علیین و سجین پس وضع موضع صیر اخبار طینت راجع بمقامات بمنزله مراحل خیر و شر که مقابل
هر کمالی نقصانیست و بازاء هر خیری شریست که عایق و مانع حصولات خیر و کمالات لکل فرعون موسی اشاره بانیقا
باشد چنانچه سابقا بیان کذشت و ایضا از اینجاست قوله تعالی فی سورة الفرقان وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین
هم چنین که این کفره و فجره را حکم کردیم و نام بردیم بمعنی وال التحکم تسمیه کردیم هر پیغمبری را دشمن از کافران
و چون نمرود و ابراهیم و فرعون و موسی و ایشان صبر کردند تو نیز صبر نمای چنانچه انحضرت با ابوجهل و قریش
دایم این حال بوده لهذا از اینجهت باشد که فرموده اند مجتنب که مرا این شیطانی است که اذیت میکنند مرا چنانکه امیر
المومنین را معاویه معاند بود و باد یکر خالفان و امام حسن و امام حسین را یزید پلید و هکذا جوهر نور ظلمت در مقابل
دارد همیشه بوده خالف خلیل را نمرود بود زیرا که انبیا و اولیا ایشان مختار تکمیل اهل شر و دفع کفار و منافقین را
از اینجهت اسباب داعیه عداوت ایشان با انبیا میشود ترک الطاعت است از فرط عناد که اعراض از آن نموده اختیار شقاوت
پیغمبران نمودند بر چون خواندن پیغمبر ایشان را بحکم خدا ایشان سبب عداوت ایشان کردید کویا که خدا ایشان را
دشمن ان پیغمبر کردانید لهذا فرمود که جعلنا لکل نبی عدوا و آنکه معنی آیه این باشد که حق تعالی عداوت انبیا نموده
چرا که بخاطر خالق خیر است نه شر چنانچه آیات قرآن و مواعظ آن نسبت بجمیع خیر باشد برای هدایت نه کمراهی
لیکن چون بعضی از فرط عناد کوش ننهند و اعراض کنند تجبر ایشان بامر ایشان آیات قرآنی بسبب جهل ایشان
و ابعضی نسبت بایشان شر باشد و امثال آن برای آنانکه کردیده اند در مقام اخلاص و یقین بخدا و پیغمبر و قرآن او پس بیفزاید
ایشان را آیات قرآن ایمانی بر ایمان ایشان و این خیر محض باشد ایشان را کما قال الله تعالی فی سورة التوبة فاما الذین
آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون اشاره
بمقام باشد بمنزله پیغمبران و نیز قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید
الظالمین الا خسارا اشاره بانبعضی باشد و ایضا قوله فی سورة الملک وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی اذانهم
وقرا

وقرا کنایه از پوششهای دلهای کفار و عدم تدبر و نشنیدن بسمع قبول است از فرط عناد ایشان آیات باهره
و معجزات ظاهره را لهذا عدم تدبر ایشان از فرط عناد اسباب و آلات خیر را که خدا وند فرستاده از ارسال رسل
و انزال کتب از ما جاء به النبی تماما نسبت بایشان شر باشند از اینجاست سر نکته حدیثی که در کتاب زبدة
المعارف اورده که در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده معویة بن وهب که فرموده خدای تبارک
و تعالی وحی فرموده بموسی بن عمران و در توریة بر او نازل نمود که انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت
الخیر واجریته علی یدی من احب فطوبی لمن اجریته علی یدیه وانا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت الشر
واجریته علی یدی من اریده فویل لمن اجریته علی یدیه مضمون انکه ای پسر عمران بدرستیکه منم خدا وندی جامع
کمالات و پاک از نقایص و عیبها نیست خدای بجز من خلق کردم خلق را و خلق کردم خیر را و جاری ساختم خیر را
بدست انکسی که دوست میدارم او را پس خوشا بحال انکسیکه جاری کنم بدست او خیر را و منم خدا وندی
که غیر از من خدائی نیست خلق کردم خلق را و خلق کردم شر را و جاری ساختم او را بدست هر که اراده نمودم
پس وای بر انکسی که من جاری ساختم شر را بدست او انتهی بر انطباق این حدیث با تطبیق آیات سابقه
وضوح دارد بر اینکه مراد از عبارت خیر و شر حدیث مذکور که هر دو را خلق کرده و جاری کرده بدست خلایق
همانا ارسال رسل و انزال الکتب باشد بسوی خلایق بطریق تخییر و اختیار زیرا که ارسال رسل و انزال الکتب بعد از
تخییر و بکزیدن معبود را نعم و دلالت بر تکمیل خیر دارد و تخییر و اختیار دادن بر سمع قبول و عدم آن نیز بر کمال
بی عدل طریقه سنت عدل است صدق الجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین اکر دال بر عدل و طریقه سنت عدل است ایضا نیز آن
کر دال بر عدم جبر و تفویض است بر خلایق را بسمع قبول و عدم آن پس قبول خیر مذکور باختیار خیریست که خدا وند
جاری ساخته بدست او و خوشا بحال انکسیکه جاری کند بدست او خیر را و عدم قبول خیر باختیار شر بیست
که خدا وند جاری ساخته از ابدست هر که اراده نموده پس وای بر انکسیکه او جاری ساخته شر را بدست او لهذا مراد
از خیر و شر که خدا وند جاری ساخته بدست خلق در حدیث عبارت از مقال معکوس است و اشکالی مترتب
بر ظاهر آن نیست که بعضی کفته اند مراد بخلق خیر و شر تقدیر است در امور تکلیفیه یعنی تقدیر میشاید بخیر از ابد
هر که میخواهد و تقدیر میکند شر را بدست هر که خواهد زیرا که چنین نیست بلکه همه خیرات از نفحات فیض اوست
و شر بجانب او نیست قال علیه السلام فی دعاء توجه الصلوة والخیر فی یدیک والشر لیس الیک لهذا شرور و مصیبتها
صادره بر امور تکلیفیه خلایق در دنیا و اخرت مترتب بر اعمال شر و مصیبتهای صادره ایشانست که بدست
کسب کرده اند بواسطه ایشان مستحق الیم است از اینجاست قوله تعالی فی سورة الشوری وما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر و هر چه میرسد شما ای بندکان از بلیه و آفت مالی و بدنی پس بسبب انچیزیست که
کسب میکنید دستهای شما از معاصی یعنی کسب کرده بشامت معصیت شما است و عفو میکند و در میکذرد از بسیاری
کناهان شما و اکر بکناهی را دریافت در موجب زیادتی اجر خواهد بود در مراتب کمال زیرا که نقص امکان خود
هر چه کامل باشد در مقام امکان باز محتاج است در ما فوق ان چون پیغمبران و صدیقان و اولیاء که دامن

عصمت ایشان پاکست از لوث معصیت پس مصایبی که بایشان میرسد از جهت زیادتی قرب و منزلت ایشانست
و رسیدن بمراتب کمال چنانچه حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله فرموده به سید الشهدا علیه السلم که از برای تو درجاتیست
که بآنها نخواهی رسید مگر بشهادت و ظاهر است که باید شهادت از اذیت دشمنان حاصل بشود چنانچه شد
لهذا مصیبتهای وارده بر انبیا و اولیا ایشان بواسطه اذیت و شرور دشمنان خیریست مر ایشان را موجب
زیادتی قرب و منزلت و رسیدن بمراتب کمال و افعال دشمنان ایشان که بدست خود کسب اذیت کرده نسبت
بخود شر باشد کما قال الله تعالی فی سورة البقرة یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا پس مصیبات و بلیات جماعت اهل ایمان
بجهة تفکر و تدبر و تصدیق ایشان مر راه حق را هدایتی و خیری است مر ایشان را و مصیبات و بلیات جماعت اهل کفر
بجهة فرط عناد و مبالغه در جحود و عناد و انکار و عدم تفکر و تامل بحقیقه حق موجب اضلال و شریست مر ایشان را که هیچ
نه طرفی که شوند گشته سود اسلام است و ایضا از اینجا معلوم خواهد شد مفاد قوله تعالی فی سورة النحل و لو شاء الله
لجعلکم امة واحدة و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء و لتسئلن عما کنتم تعملون تخفیف تعجب که مفاد پاداش بد
کردار بدکردار نیست باستحقاق ماسزا بدون زیاده و نقصان بقوله تعالی فی سورة الشوری و جزاء سیئة سیئة
مثلها اشارة است بتحدید انتقام پس از تمثال روشن شد مفهوم از لفظ اطلاق آیه شریفه و ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر که عام است و در معنی خاص است چه عام است بجهة منزلة عموم که مصیبات و شداید
انبیا و اولیا که دامن عصمت ایشان پاکست از لوث معصیت موجب زیادتی قرب و منزلت و رسیدن بمراتب کمال ایشان
باشد و مصیبات و بلیات دشمنان ایشان بجهت سیئة موجب ضلالت و گمراهی ایشان باشد و در تفسیر قمی
از حضرت صادق علیه السلم رویست که ان الله یخص اولیاه بالمصائب لیاجرهم علیها من غیر ذنب و ایضا از آن حضرت رویست
که چون علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلم را بمجلس یزید علیه اللعنه آوردند گفت یا علی بن الحسین و ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم حضرت در جواب آن ملعون از لعابه فرمودند که کلا ما هذه فینا نزلت و ایضا
در مجمع البیان است که صاحب مجمع البیان گفته که ان هذه الایة خاص و ان خرجت مخرج العموم لما یلحق من مصائب علیها
الاطفال و المجانین و من لا ذنب له من المؤمنین و لان الانبیاء و الائمة یمتحنون بالمصائب و ان کانوا معصومین
من الذنوب لما یحصل لهم علی الصبر علیها من الثواب و می توان گفت که اطفال و مجانین لیاقت خطاب ندارند
و از کاف خطاب و ما اصابکم من مصیبة بیرون شد و مؤمنین غیر معصومین محفوظ از ارتکاب معاصی نیستند
لهذا بنابر عین الجز باقی ماند آیه شریفه مخصوص بغیر معصومین است از مؤمنین و دیگری چنانچه در غلامة المنهج از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رویست که هیچ رگ و عضوی نباشد که بجهة و نیچی که عضو بآن جزا شد و سنگی که بپا
اید الا بگناهی که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدای زیاده است از عذاب و در تفسیر کاشف رایت کرده در
تفسیر ابو اللیث آورده که امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر فرستاده این آیتست
زیرا که خدای تعالی خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و چون از آن کریم تر است که گناه
که یکبار عفو کرده باشد در دنیا دیگر باره عقوبت کند بان در عقبی مجملا از سوق بیان آیه مذکور محقق شد

ایضا

ایضا که مصیبات و بلیات وارده بر خلایق الجمله باشد در دنیا تماما خیر است از نفحات فیض او سبحانه
نسبت بایشان نه شر باشند بلکه در نفس الامر منشا خیر باشند از شرور نتایج و قبایح افعال و اعمال و نیات
قبیحه طبع خلایق که بحسب خواهش نفس ایشان بخلاف و شقاق و شر باشد چنانچه عکس اینست در زندگی و خواهش نفس
بحسب طبع انسان صحت و غنا که اینها خیر باشند چنانکه اشارة باینست الجمله مفاد از قوله تعالی است فی سورة الانبیاء
کل نفس ذائقة الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة میان مایم شما را یعنی باشما معامله از مایند کان میکنیم ببدی یعنی بلاها و مصیبتها
و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها از موصل حق عز شانه معامله اهل امتحان میدانیم در تحقیق و استاقی و نکبت و دولت
تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و کفران بر اهل عالم ظاهر کردد و الینا ترجعون و بسوی ما باز گردانیده خواهید شد
بحسب افعال جزا داده خواهید یافت مرویست در خلاصة المنهج از ابی عبد الله علیه السلم که امیر المؤمنین علیه السلم بیمار شد
و اقربای او بعیادت او رفتند و گفتند چگونه میبابی خود را یا امیر المؤمنین فرمود بشر یعنی خود را ملاصق بشر
میبایم گفتند این چه کلام است که گفتی از مثل تو بعید است فرمود که حق تعالی میفرماید که و نبلوکم بالشر و الخیر
فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر پس این هر دو حالت از طبیعت بر دو گواست و که بشر غالب در واقع کر طبیعت
انسان رسوخ یافته و الا چه بسا میشود که صحت و غنا شر باشد و مرض و فقر خیر باشند در نفس الامر و در نزد
خواهش نفس خلاف او باشد چنانچه اشارة باینست قوله تعالی فی سورة البقرة که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر
لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون لهذا چون بسا انسان از فقر و فاقه بیتاب و جزع
و شکوه کننده است و چون بسر باو غنا و وسعت حال بسیار منع کننده است نفس خود را از ادای حقوق الهی
چنانچه فرموده در سورة المعارج که اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا حاصل کلام اینست که چون جزع و بی صبری
در کارها و در کارها و حب مال بعهم و صرف آن در راه رضای خدا تعالی در طبیعت انسان رسوخ تام یافته گویا
که هلوع مخلوق شده نه آنکه در واقع و حقیقت این صفت در انسان ایجاد کرده شده باشد زیرا که حق تعالی از
ایجاد و قبایح منزه است بلکه قبایح ترک اطاعت است در انفاق حقوق الهی از مال چون زکوة و خمس که دلالت
بر بخل خواهد کرد و آن قبیح است و شر که با این جهت غنا که خیر است از برای بعضی شر شده است کما قال الله تعالی
فی سورة آل عمران و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا
به یوم القیمة و لله میراث السموات و الارض و الله بما تعملون خبیر تحقیق تحقیق بسی بابها این مرض و فقر و صاحب او در اینها
خیر باشد و صحت و غنا مرتبا و لحقوق افتاد از شکر و انفاق شر باشند چنانچه فرموده فی سورة الاعراف ثم بدلنا
مکان السیئة الحسنة حتی عفوا الخ پس بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت و تنگی معیشت سلامتی و راحت و صحت و فراخی تا آنکه
که بسیار شدند عمال و هم رجال ایشان بنیاد کفران کردند و ایمان نیاوردند از نجاست که در جای دیگر از همان سوره
فرموده است که و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون و از موده ایم ایشان را یعنی با ایشان معامله از ماینده
کردیم بنیکویها یعنی فراخی معیشت و توانگری و تندرستی و بدیها یعنی شدت فقر و مصیبتها در نفس و مال شاید
که باز گردند یعنی از معصیت بطاعت گرایند ایشان بر معصیت مصر شده در نعمت کفران و ترک شکر کرده تکبر ظاهر کردند

و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در نعمت توانگری که به آنها عطا فرمود ناسپاسی کردند و گفتند ید الله مغلولة پس بعلت امتحان
تمام حیا ربیعت بیا موند حاصل کلام آنکه این امتحانات نسبت به بندگان همین قسم است گاهی بنعمت امتحان میکند
تا معلوم شود شکر گذاری او و فرمانبرداری شود بنعمت و میل او به بندگی و گاهی به بلاهای مرض و فقر و امثال ذلک امتحان
کند تا ظاهر کردند در چه صبر و تحمل او و معلوم شود کردن نهادن او در دین بلای حق و تسلیم او در مقام بندگی تا انکه
بعضی او معلوم شود و حجت بر او تمام شود پس بنابر آنچه تحقیق شد آیات مذکوره صحیح و هنا که دلالت بر خیریت
داوند و مرض و فقر که اشاره به شریت میباشند چه با باشد که این هر دو امتحان باعث زیادتی در جه کردن نسبت
به بعضی و نسبت به بعضی دیگر هم باعث خذلان و دوری از رحمت حق شود نعم ایشان از جبلت آنچه باختیار خود بتبدیل کرده اند
اعمال تکلیفیه خیر و ابشره و شرا آنچه تغییر کردید بسبب عدم اطاعت او و خیریت بهر چه امر فرموده است و عدم کرویدن با او
و بنعوذ نا اطاعت او و اشریت بهر چه نهی فرموده پس تبدیل خیر است بشر و آن بتبدیل شر است بخیر و همه بواسطه مستند
بخدا است کرامت ایشان صادر میشود و اما انکه بدون واسطه مستند بخدا باشیم است پس از آفرینش و بیدا اوند
جمیع مخلوقات و هرا و واسته ازمان دادن بهر قسم که مصلحت بداند در زمان نافذ مقرون بمصلحت یا اک و منزه است از نقایص
کرنسبت باو داده شود چه آفریدگاه همه عالمیا نست کما قال الله تعالی فی سورة الاعراف الا له الخلق و الامر تبارک الله رب
العالمین لهذا آنچه بی واسطه مستند باوست بجهانش خلق آفاق و انفس است و تماما خیر محض باشند و آنچه بواسطه
مستند باوست افعال و اعمال خلایق است که مشتمل بخیر و شر باشند بطریق مذکور پس آنانکه کرویدند بسوی
خیر که پیغمبر خاتم و اوصیاء اوست از اهل کتاب که یهود و نصارا اید و از مشرکان که عبده اصنام اند در شر آتش
دوزخ باشند جاوید و آنکرده ایشانند بدترین آفریدگان کما قال الله تعالی فی سورة البینة ان الذین کفروا من اهل
الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة واما بتحقیق آنانکه کرویدند بخیر و کردند عملهای
شایسته و پسندیده آنکرده ایشانند بهترین همه آفریدگان پاداش ایشان که خیر البریة اند نزد پروردگار ایشان
بوستانهای اقامت است ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه آنچه مذکور شد از جنت و رضوان
برای آنکسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و موجبات مثوبات اشتغال نماید و در تفسیر مجمع نقلا عن حاکم ابی القاسم الحسکانی
عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی اولئک هم خیر البریة قال هم شیعتنا اهل البیت وهو المطلوب پس آنچه از پی بی به بعرصه
وجود آمده باحسن وجوه خوشتر بهر سو نیست از صورت ممکنه هیچ نوعی از انواع و اجناس و در تعلق عدم شناخت هر
نوعی که ظاهر شناخت نظهور و در هر صنف مختص بشناخت بیگانه و یک صنف بلکه افراد ممکنه از نوع را بخلعت هستی
بیاراسته و همه را نوازش فرموده و صنعتی نمود بهیچ فردی محروم شناخت بلکه آنچه شایسته او بود با و عطا
فرموده پس اگر بجای حنظل زعفران خلق میکرد و وجود حنظل با منافع و فواید آن در چیز پنهان میماند پس اگر
هر را بیگرانی استعداد صحاف بدیکتا بظهور نمیرسید آنچه در علم طبایع سیر به بود از قابلیت مراتب توجه بد جهه
کمال و آنچه در هیولی عناصر اربعه سپرده شده که تالیف و ترکیب حاصل میشد که ظاهر میشد و هر گاه هیچ کدام

و باستعداد

و یک استعداد در یک درجه میبود نه که اصفات کمال حق از علم و حکمت و ربوبیت و تنزیه او از صفات ممکنه بعرصه
ظهور میرسید نظر کن اگر همه عالم غنی میبودند و در عنایت یکسر فقیر میبودند که انحاء مختلف از کسب و صنایع
نمیرسید و با فرض تساوی نظام عالم مختل و فاسد میگردید کما قال الله تعالی فی سورة الزخرف نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا الخ پس همچنین است اختلاف الوان و اشکال
بحکمت بالغه و طبایع مختلفه و امزجه متفاوته و اختلاف افعال و اعمال و اخلاق در حسن و قبح خیرات و شرور و اختلاف
نفوس است بحسب جوهر الذات و اختلاف ابدان بمناسبت حدیث شریف الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة
لهذا عقول ناس و ادراکات و اشواق و ارادات ایشان متفاوت شد بحسب اختلاف طبایع چون معادن فلزات
مختلفه که هر یک بحسب اختلاف طبع مقتضی نظام وجود دند باحسن ما یمکن و بحسب فطرة ذاتیه تماما ذهب و فضه
میباشند نهایت محتاج بکیمیائی باشند از ذهب و فضه که طبع آن مطابق ذاتش مقتضی نظام وجود باشد
چنانچه استفیض بیا هت عقل و بنظر حسی محسوس و دیده شده است و میشود که شک و شبهه در این نیست زیرا که ایما
دال بر قول خدا تعالی است فی سورة الروم فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله
ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون پس قابل بودن معادن بواسطه استعمال کیمیا بسر حد کمال ذات
خود ذهب و فضه دلالت دارد بر قابل بودن طبع انسانی که بواسطه عوارضات خارجه دنیویه و مقتضیات
استوا طینت او باعتدال حقیقی کمال نرسیده باشد پس لهذا عنایت الهیه نسبت باین گروه بر حد کمال حقیقی رسانیده
در عالم تکلیف چون کیمیای بر معادن که از هر جنس فطرت و ذات اوست کیمیای حکیم بحج است از عقل و شعور با
وارسال رسل و انزال الکتب ظاهره و تکالیف شاقه و اعتدال بدنیه که تماما مطابق فطرت سلیمه میباشند با عدم
لهذا نتیجه بالطبع از عقول ارواح قدسیه ملکوتیه کیمیائی است تام بر اعتدال طبیعت بمنزله کیمیا نزد او که نسبت
بر کوبیده خود خاتمه هنگام تنک بسته در هیش کوش و بسته که این کیمیای هستی نادر من کنند که از آنها زیرا که از کوه
کالا از علیین و از عالم پاکی نکه بوخلق و طبع میل بسیه و طاعت دارند و مراد از طینت مزاج و طبیعت بدنست که او
مقتضی علیین و سجین است و طینت و مزاج سجینی هر چند ملزم میل بشر و معاصی باشد و لیکن مقتضی است نه علت
تامه بلکه روح مومن تا هر زمان علت است پس هر که عاصی شد بواسطه خبث طینت از خبث جهات متعدده متعدده
عدم استوا طینت بطریقه شرع انوری که اخبث انها طینت از نطفه زنا است خود باختیار خود عاصی شده است و هر گاه
قبول ایمان کند داخل جنت مومنین شود بقوله فی سورة الزمر سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قالوا الحمد لله الذی
صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین بجهة توجه که در مقام خود معین است
طی فرق که میان طینت طیب و خبیث هست اینست که طینت طیب و روح وی هر دو بالطبع مطالعت بجهة طیب بودن
ابتدا که بطریقه شرع بوده استوا از پس روح او با آن مزاج و طبیعت کش و اکثر چیزی نادر بخلاف طینت خبیثه که اگر
روح وی متابعت او را نکند و مخالطت طبع خود بر عدم متابعت در کشاکش مزاج و طبیعت است تا او را دام کند چنانچه
وظیفه اوست که با طبیعت ناملایم سرکش جهاد کند بمنزله جهاد پیغمبر و امام با اهل کفر و نفاق از اینجاست که پیغمبر

حاشیه: عجب علاجیه اگر چه بعضی نسبت علاقی بیک شیء بر شرها باشند چون موذیات از انس و جن و سباع و بهایم و غیر ذلک که معنی تکوین و حجلات و استفاده از انها دارد چنانچه مقتضی مصلحت خیر باشند نسبت علاقی بیک شیء ابتدا وجود شیء از عدم نسبت بوجود خیر باشند شر

حاشیه: شعر بالفتح پنهان چیزی و عزیز و نایاب شدن

حاشیه: مواد جمله اشیاء مجموعه عالم کونیه از انسان و حیوان و معادن و امثال ذلک اینست که فرمودان از جانب آسمانست کما قال تعالی فی سورة الرعد انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا الآیه و ناقص

جهاد با نفس اماره داخل بود زیرا که جهاد با نفس جهاد اکبر است و جهاد با کفار جهاد اصغر **زیرا** که اگر جهاد با نفس نکند و از خدا
برود قادر بر جهاد با کفار نباشد و بعد از آن در اسفل السافلین خواهد شد چون که از زینت مانند کفار دیگر
که متابعت هوای نفس خود کرده اند **۵** در حسن صفت کوشش که در دو نجرا **۵** شر تو بصورت منفعت خواهد بود **۵** **هذا**
طینت هر چند خلاف باشد لیکن مسخر روح است بمنزله اسباب و آلات او و اوی قاهر است نسبت بوی چون قاهریة
صانع چنانچه قهار با نیز که غالب و قاهر است نامی است از نامهای صانع تعالی شانه العالی پس طینت را اختیار
نباشد نسبت بروح که او را از اختیار قبول ایمان بیرون نبرد بلکه خود مختار است باختیار جبلی خود و فی الدعا عدلیه
لا جوز فی قضیته و لا میل فی مشیته و لا ظلم فی تقدیره و لا مهرب من حکومته و لا ملجأ من سطواته و لا منجأ من
نقماته سبقت رحمته غضبه و لا یفوته احد اذا طلبه ازاح العلل فی التکلیف و سوّی التوفیق بین الضعیف و
الشریف مکّن اداء المأمور و سهّل سبیل اجتناب المحظور لم یکلف الطاعة الا دون الوسع و الطاقة سبحانه
ما ابین کرمه و اعلی شانه سبحان ما اجلّ نیله و اعظم احسانه بعث الانبیاء لیبیّن عدله و نصب الاوصیاء
لیظهر طوله و فضله الخ **مطلقا** نیست بر عدکار و ستم کننده بر بندگان خود را که بدان که کار بدی کنند از اعمال قبیح
کند و بگناه غیری کسی را مواخذه نماید و بر اجر عمل مکافات نکند و ثواب طاعت کسی را بغیری دهد و بجهت معصیت
شخصی غیری را عقوبت فرماید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه هر نفسی بکند کردار خود باختیار خود از طاعت
پس اجر برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب راجع باوست نه غیر او و هر که بکند از فسوق و معصیت پس بر اوست
یعنی وبال و عقاب آن ملحق باوست و نیست پروردگار و ستم کننده مر بندگان خود را کما قال الله تعالی فی سورة الفصلت
من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید این شریفه بر سبیل احتجاج است بر اهل جبر
چون که حق سبحانه منعم عالم بر قبح ظلم و مستغنی از آن بلا ذم چنین است **هذا** و موجد کردیت ستم ظلام نیست که قبح ان ادا
و مستغنی از آن بوده اقوی کتاب ان نمایان مجاز است که در جهاد مقام دیگر مروده از مبغض که لیس بظلام
للعبید پس بجا این آیات کثیره و دلایل بر هنر بدیهیه مسطوره بر فطن لبیب روشن شود که جهنم و عقن جبیث الولادة
را از حیث خبث ولادت اوست از زنا و غیره **زیرا** که محقق شد که طینت خبیثه علت تامه نباشد بلکه مقتضیات
از اعراض عنصریه دنیویه که عارض باو شده است بواسطه عمل ناشایسته والدین او که انعقاد نطفه او را اخلال و فسا
منعقد نموده است **هذا** بسبب عمل ناشایست والدین که باختیار خود فعل بال و عقاب آن ملحق بایشانست او لاد را موا
معقوبت نکند چه او را مداین عمل اختیار و تکلیفی نبوده که مراجعه عمل مکافات کند خدا ایشان او را تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا لیس بظلام للعبید بلکه اخبار کثیره که داخل نخواهد شد در بهشت مگر کسی که پاک باشد ولادت او و از حرام زاینده
نشده باشد چنانچه در تفسیر القمی که علی بن ابراهیم کوید که ای طابت مو الیدکم لانه لا یدخل الجنة الا طیب المولد و امثال
ذلک که در مقام خود مذکور است و نیز از این قبیل است خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین
فرمود که یا علی لا یبغضنا الا ولد الزنا و مثل ذلک از امثال این خبر که بسیار است که در تحقیق سادسه بعض از آنها مذکور خواهد
شد اشاره مر **غرض** بخواهم لعزاده در جهنم که مبغض بوده او مر ولایت محمد و آل محمد را **هم انا** علت خلود اوست در نار

جهیم

خدا ایشان او بعمل ایشان ماخوذ

ولا تزر وازرة وزر اخرى

جهیم و سبب بغض ایشان مر ولایت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را از حیث تعلق روح مطرت است بتعلقات طبیعة
عنصریه دنیه که خود موجب نور بعضا او از انوار تجلی رب العالمین و در پس حجاب غطا ممنوع است او را که بدان بسبب
ندیده حقیقت را و بکوشش نشد بطریق معرفت را و تابع هوای طبیعت خود شود چون تابع شد او را کبه مرکوب
خود را که بهر طرف خواهد ببرد او را **هذا** مقصود از جانب فطرت که بقصور طبیعت که عنان ناز جحیم است **زیرا**
که سابقا تحقیق شد که علم توحید که هر کس را است در جبلت چنانکه در ذرات ذریات ابو البشر تعدیل تجلی صفت
ربوبیت در عهد الست بر بکم فی قوله تعالی الست بربکم و الجواب بلی تلقی فرموده و همه علما در علم توحید الهی
دان شد و آن جبلی انسانست پس تذکر باید او را در دین از علوم منبعث باشد چنانکه فرموده فی سورة آل عمران
و ما یذکر الا اولوا الالباب یعنی تحصیل الباب ایشان را بیشتر بواسطه ریاضات تکلیفیه طاعت و معرفة
و قطع تعلقات از پس حجاب خفا بیرون نماید چنانچه از بزرگان گفته اند که اگر سالک بتجلیه و تصفیه مشغول
گردد چشمهای علوم لدنی و کتبی در دل او بدید آید و در تحقیقت که از علماء صورت در حجاب است بجز ایشان
بخوانند و بکوشش نشود **تتم** هسته عطا نما او را در دکان **۵** سر مقام مخاص اخبار چشم جان **۵** چشم تو باز
مرهم کردوش شود **۵** کل بعیت در دعات کاشن شود **۵** هر چه در صد سال دید آن پهن **۵** تو بعینی
بخوان در یک نظر **۵** **زیرا** که هم چنانکه مومنان از بهر خدا ایشان کافران نیز از بهر ولایت در حق ایشان جای
آورده با ایمان بر غیر داشته از تمکین و اقتدار و حیات و کمال عقل و نسب ادراک الا آنست که ایشان بحسن اختیار
خود ایمان آوردند و اینها بخبث اختیار در کفر خود ماندند تا عاقبت امر ایشان و سرانجام کار ایشان بآن
انجامید که مکر میکردند و مکر نمیکنند کافران مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است و عملی
که عقوبت مکر راجع بصاحب مکر است نه بغیر و لا یحیق المکر السیئ الا باهله کما قال الله تعالی فی سورة الانعام و کذلک
جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون **هذا** مکر سیئة مبنی از کفر
و ولد الزنا که اسفل طینت ایشان بجهل و عناد و احکام شرعیه دین پیغمبر او بوده و بدون اب و لا ایشان
طینت انها سرشته شده است و باین جهت رحمت حکم و جهل پس هدا مندند و بنده که در اینه ایشان را در عالم تکلیف
باسلام و بعلم و سید نصیب دارد و توفیق و الطاف و داده مر ایشان را نوعی از تجلیهای روشن تا تمیز کنند میان
حق و باطل و بیرون شدن از ان نفوس در میان مر یمان بر راه راست و نباشند ایشان مانند کسی که او را در تاریکی
کیمیای کفر و جهالت و ضلالت مانده که نباشد بیرون آینده از آن از فرط عناد چنانچه دلالت صریح باین است در صدر
آیه مذکوره که اومن کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها
وهو المطلوب پس این است عنایت الهیه نسبت بکسانی که مرده باشند بکفر و جهل بواسطه خبث طینت که و الدین
سبب شده باشند که در مرتبه ثانویه **ایضا** این تمکین نوع کیمیائی است مر او را بر معادن عنصریه خبث او
در عالم تکلیف تا او را برساند بکمال حقیقی چنانچه کیمیای ذهب بالنسبة بمعادن فلزات دیگر چنانچه محقق
شد **زیرا** که نیز محقق شد که فطرت حقیقت انسانی که از ارواح ملکوتیه عالم اعلی علیین میباشند نسبت بطینت

برهان ششم از خاتمه بیان فاعلیت الهی است در عنایت تدبیر خیر و شر و نظام اشیا که من جمله طینت علیین و سجین است

عنصریه بدن و طبیعت که نازل از اوست چون راکب و مرکوب باشند پس فطرت قاهر و غالب بر طبیعت باشد
لهذا از جهت او قادر بر تهذیب اخلاق خبیثه طبیعیه گردد هر چند آن در حین تولد و بعد تولد حدوث یافته
باشد بواسطه نفس ناطقه که مفطور بر آنست و متمکن بتمکین حق ظاهر گشتن قابلیت قرب ایزدی در تقطیع مقطرات
مانع ماجاج گردیدن مالوفات و است در مرتبه ثانویه که حدوث عوارض آن بمؤانست عوارض عنصریه دیگر حادث
شده است که از افراد بواسطه مجاهده مقطرات تقطیع قرب ایزدی ظاهر و بمرتبه عذب معرفت که فرموده افرایتم
الماء الذی تشربون می‌رساند **و علی هذا القیاس** باین مثل است قابل بودن نفس ناطقه قدسیه ملکوتیه انسانیه
بر قابلیت امر مجاهدت تهذیب اخلاق خبیثه طبیعت را که حدوث عوارض آن در حین تولد و بعد تولد شده باشد
به تقطیع مقطرات قرب ایزدی حکمت شریعت و طریقت او تا اقتدا بر حقیقت رساند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
قال اعملوا فکل میسر لما خلق له کما قال الله تعالی فی سورة العنکبوت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و فی حدیث
قدسیه و من طلبنی وجدنی اشارة باشتغال باشند **لهذا** بحکم شرع و عقل واجب باشد سعی در ازالت اخلاق
خبیثه طبیعیه **فیما** که تمام اخلاق قابل زوال است بلکه قبول اخلاق فی الجمله در اشخاص کافی است هم چنانکه در علم
طب با آنکه عدم قبول اگر باشد در نادر اخلاق و نادر اشخاص توانند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
از جهت نقص ظاهر شود پس هیچ وجه بطلان سیاسات و تکالیف شرعیه لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی
علاج نافع نیاید بسبب قدح در علم طب نشود و اگر گویند که بر بن تقدیر تکلیف هر شخصی بتبدیل هر خلق مذموم
منتظم نشود و چه شاید که خلقی در حق شخصی قابل زوال نباشد جواب اینست که چون عدم قبول زوال متیقن نیست
چه بیان صریح آنکه بمشاهده و عیان محو بینیم که مردم بمجالست و مصاحبت با اشرار و اخیار کسب رذایل و
فضایل میکنند چنانکه از ممارست احوال کودکان خصوصاً آنانکه بر فطرت ایشان از جانی بجانی میسر بر ظاهر
میشود که تادیب و اداب ایشان اثر عظیم است و بجهت قابلیت با سانی یا دشواری کسب اخلاق میکنند و اگر اخلاق
قابل زوال نبودی تمیز و روئیت بیفایده بودی و تادیب و سیاست عبث و بطلان شرایع و دیانات لازم
آمدی پس بحکم شرع و عقل واجب باشد سعی در ازالت عیوبات و از بن مباحث معلوم شود که سخن بعض از
حکمای طبیعی در بن فن مبتنی بر مساهلت خیر گفته اند تمامت اخلاق الحیوانیه طبیعی اند یعنی مقتضی طبیعت اند و
قابل زوال نیستند و از جهت قول بیا در بن فن گفته اند که مناسب مقام نباشد **ذیراکه** جواب ایشان بنا بر آنکه
تمامت اخلاق طبیعی اند و مقتضی طبیعت اند نه قابل زوال نباشند پس باید مواد طبیعت یا خیر محض باشند
و یا شر محض که قابل زوال الخلاق از آن نباشد محال الا آنکه محقق شده سابقاً بدلالة عقلیه و نقلیه که طبیعت افراد بنی نوع
انسان مرکب از اب اعلا علیین و منازل سجین که عبارت از خیر و شر اند ممتزج باشند **لهذا** موجب اجتماع خیر
و شر که مقتضی طبیعت است پس قابل زوال الاخلاق از خیریت و از شریت یا باشد بواسطه مجالست و مجاورت با اشرار و
اخیار و سیاسات و دیانات احکام شرعیه دلالت و صحبت متعلق زوال است از خیریت و از شریت **و هو المطلوب** پس
از این تحقیق معلوم میشود بر فطن لبیب که مولود تا هر چند طینت او خبیث است بواسطه افعال والدین او که شریت

قسمت بهشت نمودند نامحققان را و آب العالم ... علم اقبال ... دستگیر ...

صفحه

بقیه بیان فاعلیت الهی است در عنایت تدبیر خیر و شر و نظام اشیا من جمله طینت علیین و سجین است

نسبت بوی عارض و طی صفای جوهر فطری از آنچه مذکور شد ذاتی است و شامل خیر اند نسبت یکتا که شر عارض
طینت او **لهذا** بواسطه صفای جوهر فطری که شامل خیر ذاتی است بر آن مولود توانا باشد که الاخلاق خبیثه شر عارض
با خلاق طیبه خیر ذاتی فطرتیه و الا اگر با وجود این اسباب خیر موجود قابل تبدیل اخلاق شر را از خود نکند هر
با خلاق خیر با اختیار نماید همان شر عارض او را بر خیر و اثر نموده با ختیار مانند اهل کفر و نفاق و شر و دیگر طینت
ایشان بالقوه و لیاقت نایستند چون یهود و نصاری و سایر بعض از ضالین مانند اهل ولد الزنا که صدق
ولد الزنا نسبت لیکن بواسطه معاصی و بدی ایشان مخلد در نار اند پس هم چنین باشد ولد الزنا مانند سایر
اگر او نیز چون سایرین که مولد ایشان از زنا نبوده و از معاصی ایشان سبب دخول در دنیا و مخلد در نار
و کذلک معاصی ولد الزنا در دنیا موجب بعضی دخول و نا پاک بودن و جهنم رفتن اوست نه آنکه خبث طینت او علت
جهنم بودن اوست که چاره از برای او نباشد در دنیا و مجبور بر آن باشد بلکه محقق شد که آن علت تامه
نیست و آن عوارض مقتضیات است که با اقتضای احکام شرع رفع عارضه شود مثالهای صحیح چنانچه طیب المولد علت تامه
نباشد او را از عدم عوارض مقتضیات دخول بهشت بلکه باقتضای تبدیل احکام او بدخول معاصی و بعض
عارض شود چنانچه طیب الولادة از مقبولیت خود واصل شود که قال تعالی فی سورة الدهر و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا
اشاره باشد بر آنکه اگر خواهیم در نشاه ثانیه تبدیل کنیم ایشان را بجا امثال ایشان در خلقت و شده بدل کردن تغیر ایشان
از مکان و زمان بر اقتضای حکمت که علت تامه تکذیب خیر و احکام اوست در نشر کتب و بلندی ما نیز
در دنیا و مکلف بودن در عدم فرمان بر داری و تبدیل الاحکام او کردن سبب شود مصداق قول و اذا
شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا کما قال الله تعالی فی سورة الفاطر استکبارا فی الارض و مکر السیء و لا یحیق المکر السیء الا باهله
فهل ینظرون الا سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت الله تحویلا **و ایضاً** قوله تعالی فی سورة التوبة
و یستبدل قوما غیرکم و لا تضروه شیئا و الله علی کل شیء قدیر **و ایضاً** قوله تعالی فی سورة النساء و لا تتبدلوا الخبیث
بالطیب و بدل ساختن پلید با پاکیزه **خلاصه** از آیات مذکوره مثل شود مثل طیب المولد و خبیث المولد چون مثل خیر بودن
صحت و شفا و شر بودن مرض و فقر است که سابقاً محقق شد پس اینجا تبدیل کند خیر بودن صحت و شفا را بشر و مرض و فقر را بخیر
ایضاً همان طیب المولد بودن که خیر است بدل کند از آن بخبث الباطن که شر است چون باطن خبیث المولد کما قال الله تعالی
فی سورة الانفال و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب نترسید بگناهان شما که چنانچه
از شما دجال و ایشان اختصاص داشته باشد بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شامت آن بهم سرایت
کند و این وقت ظهور بدع است و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و کاهلی از جهاد چنانچه در خلافة النبی از سدی
منقول است که این آیه در وقت بعد نازل شد و در وقعه جمل نتیجه آن فتنه روی نموده با حضرت امیر المؤمنین در
مقام مقاتله در آمدند و فتنه عظیم از آن پیدا شد و زبیر و طلحه روایت کرده اند که ما این آیه میخواندیم و نمیدانستیم که اهل
آنیم این هنگام دانستیم که مراد از این آیه ماییم پس مخالفت کردیم و رسید بما آنچه رسید **انتهی** و نباید بود ساکت بر آنکه خدا
تحت عقوبه است بر کسیکه بر ظلم او و غیر برسد غلو از ظلم مخلوق از من ظلم محقا و الحق و غضب الله علی من ازالهم عن مقامهم و منعهم

هو مناسب هذا مرام حکمت الهی نقیح حال عبد کاتا به رخ کلام خود الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
الخ بی محک امتحان نمند بقوله حتی یمیز الخبیث من الطیب تا دفینه کسنجا کند پلید را که الوده نفاق است از پاک چون محک
امتحان معادن فلزات بمصداق حدیث ماثور نبوی صلی الله علیه وآله الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خیارکم
فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا پیش آید قواعد حکمت کلیه اخلاق تابع مزاج است و مزاج قابل تبدیل
خواهد بود بدلیل مذکور که منع امتناع تبدل امزاج کند [illegible] بنا بر اختلاف مزاج شخص که شخص را در هر سن بلکه
در هر حال مزاجی از عرض المزاجیست متوسط میان حد معین از تفریط و حدی معین از افراط در هر کیفیت از
کیفیات اربعه و قوا نبود که خلقی در همه مراتب عرض المزاج لازم باشد و زوال آن مستلزم زوال مزاج شخص
هذا الشخص باشد که بقاء او بدون آن محالست و حینئذ سعی در ازاله آن خلق عبث نباشد زیرا که عبث و بیفایده
که باید بجبر باشد خلقت نشده است کما قال الله تعالی فی سورة المؤمنون افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی
اینکه میفرماید وانکم الینا لا ترجعون و گمان میبرید اینکه شما بسوی جزای ما باز نخواهید گشت این کمانیست باطل زیرا که
همین کلام حکمت امیز که هر گونه مزاج بهر کیفیه از کیفیات اربعه عنصریه قابل تبدیل است و اخلاق تابع آن ادیجه قابل
باشد بناز گشت او بسوی جزای الهیه زیرا که اگر ممکن بتبدیل مزاج اربعه که اخلاق تابع آنست نباشد مجبور بدان باشد ظلم
لازم اید بما اشنا انکم خطوه ما از کاری خواهند که انکار از او کنند بجزای بفعل بیاوردن او را باو بدهند فتعالی الله
الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه
لا یفلح الکافرون وقل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین از اینجاست که گفته اند چون افتتاح این سوره بفلاح و رستگاری
مؤمنین شد که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون الخ اختتام آن بنفی
فلاح کافران شد که انه لا یفلح الکافرون بدرستیکه شان مقتضی اینست که رستگار نشوند ناگرویدگان از اتش
دوزخ و عذاب سخت بواسطه عدم گرویدن ایشان بسبیل فلاح مؤمنین که الذین هم فی صلاتهم خاشعون والذین هم
عن اللغو معرضون الخ باشد هذا بنا بر آیات و اخبار منقوله و دلایل عقلیه مسطوره مر مکلفین از خلایق را است
در تمامه تکلیف استعداد جبلی ذاتی که مخالف بعوارضات خارجیه چون خبث المولد و امثال آن نخواهد شد زیرا
که خبث المولد با گناه نفس یکی است و شان اینست که بنیاد در هیچ نفس جدا نشده با گناه نفس دیگری الا انجه
کسب کرده است نفس خود شخص کما قال الله تعالی فی سورة الانعام ولا تکسب کل نفس الا علیها ولا تزر وازرة وزر اخری
الخ دال بر مدعا است چنانچه نکته از شرح تجیر انشاء الله سابقا در بیان شرح حدیث نیة المؤمن خیر من عمله ونیة
الکافر شر من عمله وکل عامل یعمل علی نیته تحقیق شد علیک بمقام مذکور تا معلوم شود مر تو را از ترکه
سبب داخل شدن اولاد زنا در بهشت که در احادیث ماثوره است که ان الله عز وجل خلق الجنة طاهرة
مطهرة فلا یدخلها الا من طابت ولادته تا محقق شود که گناه انچه باشد که داخل بهشت نشود و حقیقت جواب از انجه
اگر سؤال کنند چه باشد چنانچه در تفسیر … وارده که در حدیث امده که شخصی از بنی اسرائیل که ولد الزنا بود و از
انبیاء زمان خود علیه السلام شنیده بود که ولد الزنا داخل بهشت نمیشود بنابراین پیوسته در صحاری میگشت و میگفت

یا الهی کناه

اگر کسی

چنانچه قوله تعالی فی سورة المؤمنون کل حزب بما لدیهم فرحون الخ اشاره بانجه باشد

محظور
حرام کرده شده و منع کرده شده

یا الهی کناه من چه باشد صاحب تفسیر مذکور در جواب این مسئله میفرماید که حقیقت جواب این مسئله چنانچه از اخبار
مستفاد میشود همین است که حق سبحانه و تعالی در یوم المیثاق جمیع نفوس بشریه را در ابدان مانند ذر جمع کرد و سه اقرار از ایشان
عرض نمود یکی ربوبیت صانع عالم دوم نبوت انبیاء سوم ولایت اهل بیت علیهم السلام پس همگی اقرار بربوبیت کردند از
اینست که همه بفطرة اسلام زائیده شده اند و اما در دوم و سوم گروهی اقرار بان نکرده و بعضی بعد الانکار
مانند و بعضی توقف نمودند و هر نفس ناطقه که در ان روز اطاعت یا معصیت ظاهر شده باشد چون بعالم ابدان
اید موافق ان از او باختیار خود هر شر یا معصیت سر زند یا طاعت و علم الهی محیط بر اینست بنابراین هیکلی
که در رحم مادران منعقد شده تا متولد شده باشد لیاقت آن ندارد که حقیقتا نفوس متعالی را نفوس ملک در یوم المیثاق
اطاعت کرده باشد و تعلق بهمین نفس را باو تعلق میدهد که در ان دنیا از او عصیان سر زده باشد پس
در طرد دنیا از ولد الزنا باختیار خود معصیت [illegible] سر زند که محروم از بهشت باشد و از این تحقیق وجه که حدیث
الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه منصبه ظهور میسد یعنی انجه در یوم المیثاق از او ظهور رسید
در بطن ام بپیشانی او بامر الهی نوشته میشود و او نیز باختیار خود در عالم ابدان مثل آن میکند که در روز میثاق
کرده بود از طاعت و معصیت اینست حقیقت تحقیق صاحب تفسیر مذکور در جواب مسئله از تفسیر محض بعلاوه از نام
لیکن حقیقت تحقیق انشاء الله در این مقام بنابر انچه سابقا محقق شد از مدلول آیات و اخبار نقلیه و براهین عقلیه بخوبی
تصحیح و تنقیح نشود و اینکه اخبار در مسئله عالم ذر و میثاق و [illegible] الست بربکم دال بر استفاده تحقیق این مسئله است
چنانچه بعضی دیگر از اهل تحقیق گفته اند نیز انشاء الله باین طریق مستدل شده اند لیکن بنابر انچه در صدد مقصد تحقیق
شد بر اثبات مدعا انکه از حضرت امام علیه السلام روایت شد که میفرماید که کسیکه رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم او راه
یافته براه راست که صراط مستقیم باشد پس گفت حضرت که در اخبار ما هم متشابه هست مانند قرآن و محکمات دارد
مانند محکمات قرآن پس رد کنید متشابه را بسوی محکم او و پیروی نکنید متشابه را تا انکه گمراه نشوید
و راه دلالت ظاهر است پس بنابر حدیث شریف اخبار متشابه طینت را بسوی متشابه اخبار عالم ذر و میثاق
رد کرده بایستی اما نشد چه اخبار عالم ذر و کیفیت ان خود متشابه است که رد کرده باید خواهد شد بعضی از آن بمحکم
از آیات و اخبار دیگر چگونه میشود که محتاج برفع احتیاج دیگری کند محال انکه خود محتاج است هذا انطباق
اخبار طینت با اخبار عالم ذر بدون تطبیق صحیح صحیح نشود زیرا که پیروی متشابه گمراهی است و این دو متشابه باشد
دیگر آنچه است منحرف از دلالت راه ظاهر شرع مبین که آن کسب مدار انسان نیکو نیست و عمل پسندیده کقوله تعالی فی سورة
الانعام او کسبت فی ایمانها خیرا از دین اسلام و توحید و نبوت و بیان احکام شریعت که پیروی بانها راه شرع
پیغمبر است بدون اعوجاج و گمراهی کما قال الله تعالی فی سورة المذکوره وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون مضمونش آنکه بعد شما بخوانم حکم مر را وان اینست که انچه مذکور
شد است در این سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعه راه منست در حالی که راه راست است
از موضع بابواب جنانست نه راه دیگر پس متابعت کنید پیروی کنید این راه را از همه و پیروی راه های دیگر که

و ادیان مختلفه که محض تقلید است بحجت و دلیل پس متفرق سازد از طرق مختلفه شما را و در دین سازد از راه حق که آن
صراط است و پیروی دلیل و برهان این پیروی کردن دین حق و سنت فرمود حق تعالی و اگر بحفظ آن شاید که شما
به همین بیدار ضلالات در دعوی از تحقق نکته آورد لفظ وصیت اشارة بدیان و افت و بد تها است که بطریق
ملایمت و نصیحت ارشاد میفرماید شاید که اکرچند بندگان سرکش در خلافت المنیر آورده که عبد الله بن مسعود روایت
میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطی از برای ما کشید و فرمود که هذا صراط الله این راه خداست و بعد از آن
خطها از چپ و راست آن خط بکشید و فرمود که بر هر راهی از این راههای کج دیوی موکل است که میخواند مردمان را
بآن که در ورطه هلاکت اندازد پس این آیه را خواند که و ان هذا صراطی مستقیما لهذا بنا بر آیات مذکوره و دلایل
سطوره جواب از مسئله شخص ولد الزنا اگر گوید الهی گناه من چه بود که اجابت او است مربی نفس خود را در خواندن او
وی را از ذات است و راههای کج خود که در ورطه هلاکت افتاده و محروم از کسب ایمان نیکو و عمل پسندیده که ان الحسنات — فی سورة الهود
یذهبن السیئات خبر آن نشده است و باعتبار جبلت ذاتی خود معنا بعثت شرعا مخرجی و طبیعت خود را عود داده است با آنکه قادر
و مختار است با زالت و محو نمودن از شرها محض از مواد طبیعت خود بحیثیات حسنات مانند زایل نمودن نجاسات
متنجس با با طاهر چنانچه در معنا تمامی آیه شریفه است حیث طوبی لمن پیغمبر خدا اکر شما را در مقام ایستگر ابطا به فرمود
ای علی بیان که مثل نماز پنجگانه از برای امت من مانند نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی بر جسد او چرکی
باشد معروف خیپ از آن نهر غسل کند هیچ از آن چرک در بدن او ماند گفتم نه یا رسول الله فرمود همچنین است نمازهای
پنجگانه مراعات هر اینچنین است در دیده از ایل شدن گناه ذلک ذکری للذاکرین این نماز پنجگانه که مبین و کفاره ارائد
و وعظی است مر بندگان را و آگاه شدگان را اگر تفکر کنند و تامل نمایند به جنبش فضل و کرم خدا را نسبت به بندگان
خود بدرستیکه نماز باز میدارد بالخاصیه بالطف خدا تعالی از کاری که قبیح باشد نزد عقل و از عملی که شنیع
باشد نزد شرع بزبان حال از متابعت ائمه ضلال و متضمن یاد کردن خدا تعالی است بزرگتر از سایر عبادات — مانند منع کرده ائمه هدی در منع اتباع ائمه ضلال بزبان مقال
کما قال الله تعالی فی سورة العنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر در تفسیر لاهیجی و بیضاوی
در کافی در کتاب فضل القرآن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده چنین مستفاد میشود که معنی این آیه چنین است
که بدرستیکه نماز نهی میکند مومنان را از فحشاء و منکر یعنی از متابعت ائمه ضلال و ما ایشه ذکر خدا تعالی یعنی ائمه هدی
بزرگتر از نماز در منع اتباع ائمه ضلال زیرا که نماز بزبان حال منع میکند و ائمه هدی منع میکنند بزبان
مقال لهذا امر بیان الهی است که اعلام نسبت عظلایق که کاملیات نزدیک کننده بنده است بدرجه طاعت و قبول و
سبب تریحی و بیان نمازند اینجه سبب عدا استحق پس هر که را بازنداشت نماز او از فحشاء و منکر زیاد نکرد
مگر دوری از حق الصلوة عمود الدین ان قبلت قبلت ما سواها و ان ردت ردت ما سواها پس بنا بر این شخص
خبث المعلول خود خباثت عارضی مقتضی طبیعت را که مقیق فحشاء و منکرات است مانند اول و ثانی بکامل کردن صلوة
پنجگانه وقت که بالخاصیه لطفی است شامل او و چرک از او شسته و مستو نمود که رفع خباثت عرضی از خود کند از نجبه قابل
جنت نباشد و الا با امکان تمکین تطهیر از خباثت عارضه باقامت فریضه قابل بهشت باشد بالعدل قامت السموات

و الارضون

و الارضون لهذا اقامت صلوة مر عموم مکلفین را بمنزله صفت صلی الله علیه از جمله لطف و اسباب توفیق است که خداوند عالم
وسیله بندگان خود قرار داده که ایشان خود را از رفس شیطانیه پاک کردانند نیز که صلوة از جمله ما جاء به
النبی است مطابق فطرت اصلیه و ابتداء خدا تعالی در دست کردانید بتصدیق بما جاء النبی و امر نیت و لده
تصدیق افواد در دلهای ایشان بنصب ادله واضحه و معجزات باهره برای ایمان ایشان و مکروه کردانید بسوی
ایشان ناکرویدن بسوی خدا و رسول و فسق و دروغ و عصیان و نافرمانی را در جمیع اوامر و نواهی چنانکه
قال الله تعالی فی سورة الحجرات ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان
اولئک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة والله علیم حکیم ای فعل الله ذلک لکم فضلا من الله یعنی کرده است خدا تعالی
در حق شما آنچه را که مذکور شد بجهت فضل و بخشش شما از جانب خود بواسطه نعمت از لطف خود و خدا تعالی دانا است به
جمیع چیزها و کننده کارها است بروجه حکمت و مصلحت لهذا عکس نتیجه بتصدیق ما جاء به النبی و نیت را در خداوند
اما در دلها مکروه کردانید نجاسات بطریق مذکور را سباب والای است هر عبادی را بمنزله نهر آب بنا بر حدیث سابق
برای ازاله رفس عارضه شیطانیه که در عالم طینت و طبیعت مقتضی است چون مثل زایل شدن نجاسات عارضه از
جامه متنجس بما طاهر چنانچه طاهر شدن از بصفای اصلی و طهارت ذاتی خود بخلاف ذاتی چون سگ و خوک که هر چند — نجاست
او را شسته شوی دهند نجاست از ایشان زایل نشود و العرض یزول والذاتی لا یزول اشارة باین باشد نیز اگر
بنا بر بواسطه زوجیت عقلی و نقلی خلقت انسان بالفطرة و طینت پاک و پاکیزه است و بالذات نجس و خبیث نباشد — و عبد تأمله
چون سگ و خوک بلکه خبث ظاهر نماز با او خواهد شد لهذا و العرض یزول در حق او ثابت باشد بتزکیه از شریعت — که ناکوات
کقوله تعالی فی سورة البقرة کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب
والحکمة ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون ایضا از نجاست حقی که نداکر بموسی علیه السلام امر بموعظه او و برای پاکیزه
کردانیدن از طغیان است و مضمون ندا این بود که برو بسوی فرعون بواسطه انکار و طغیان در دنیا و انجه در الهی برد که
از تکبر و عتو پس بگو مر او را آن وعده تلطف و مدارا ایا ترا هست میل و رغبتی بسوی آنکه پاک شوی از ناسزای
کرده پس شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان پاکیزه کرده بکلمه طیبه لا اله الا الله و توحید تمام و آیا رغبت داری
با آنکه راه نمایم ترا بشناختن پروردگار خود پس بترسی از عذاب او و محو کنی از سرکشی و نافرمانی و پناه از خدا
بنگی بیرون شوی از خواب غفلت بیدار شوی و از غرور و مستی شوکت سلطنت و کبر نکشی و بموسی بیان جمله آنچه
اینجا را خداوند در کلام خود به پیغمبر خاتم را در سورة النازعات کرد اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوی اذهب — هل اتیک حدیث موسی ع
الی فرعون انه طغی فقل هل لک الی ان تزکی واهدیک الی ربک فتخشی این آیه شریفه دالست بر نهایت لطف و عنایت
نسبت به بندگان چه هرگاه لطف او بکسی که هرچه و چهار صد سال دعوی خدایی کرد باین مرتبه باشد که موسی را گوید
با وی سخن نرم گوی در نسبت با او لطف و مدارا مرعی دار پس نسبت به بندگان در چه مرتبه خواهد بود و الله بحقیقة که
آیات قرآنیه پند است مر خلق را پس هر که خواهد یاد گیرد آن پند را و بدان متعظ گردد قال الله تعالی فی سورة عبس انها
تذکرة فمن شاء ذکره که خداوند تعالی بفضل و لطف خود بر بندگان بخشایش او است بتوفیق توبه و تصفیه و تهذیب پاک

گشته از دین وساوس شیطانی هر گز احواهد که اگر فضل و لطف او و بخشایش او بتوفیق توبه و تمحیص بعد پاک
نگشته از بندگان هیچ بلکه هر گز کما قال الله تعالی فی سورة النور وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ الخ **یعنی** اگر نه فضل خدا بودی بر شما بعد باری بر بندگان و بخشایش او بعد از ترغیب و پاک
داشتن و وقف و ظاهر کرد انیدن ودوش ساختن و بخشایندن بتوبه جنایت قاذف را در دکرد اونده هر اینه هیچ
خود باقی ماندندی و عذاب ایشان نازل که نیکو ملکی خداوند مهربان و رحیم است بتوبه جنایت قاذف
و نهی کننده مکلفان از تبعیت و پیروی شیطان که طریق معاصی است از انچه امر میفرمایند ابلیس و دا بکار
داشتن که در نهایت قبح باشد که در عرف عقل و شرع انکار کرده شده باشد چون فحشا و منکر سایر قبایح
دیگر که قبح آن در نهایت افراط و نفوس منکر و متنفر از ان و غیر و امن بر وقوع ان باشد کما قال الله تعالی فی سورة
المذکورة وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَن
يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **یعنی** تغییر از نکته آیه اول کنایه باشد بر فضل و رحمت و رؤف رحیم بودن خدا و بر
در غرض خلقت بندگان **و تنبیه** از نکته آیه دوم **ایضا** اشاره است بشمول غرض و شامل کرد انیدن بندگان از لطف
رحمت و رؤفیت و مهربانی **و تنبیه** از نکته ضمیر آیه سیم **ایضا** دلالت بر شمول غرض دادن بر فضل و کرم او بجانب توفیق
دادن توبه و تعیین صدور کفاره گناهان از ابطیعه ایشان و پاک کشتن از فعل سیئات بذنوب ایشان که تبعیت
کرده باشند شیطان را هر گز احواهد یعنی پاک ساز دهر گز اگر باخلاص توبه کنند توبه نیکو چیز او شنوا است بگفتار و
دانا است بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان **و هو المطلوب** پس از ینجا محقق شد عدم نقض بیسط در تمکن توفیق
ایمان ملائکه نام پاک موجب خود را از خبث المولد بجهت خود باسباب و آلات تحکمیه فضل الله علیکم و رحمته
وان الله تواب حکیم که تمکین هیچ است بعلمای مسطورة چون تمکین دراکب سبب ترکیب و مثل تعطیل موجود ملح و الجاح
ها و نشو ما و راد در بیته تانوی بار همه معتدات بفطرات قرع ابنیق و مثال بتبدیل موجود فلان ناقص بفلان کامل یکباره
هست که سابقا محقق شده **و تالا الشاعر** بر پیدا کنت مطابق قلم صنع نرفته افرین بر نظر پاک خطا پوشش باد پس
بر مطلق نباشد در جهات بد بالنسبة باشد باین اهم بد است چه مصداق ایضا است حدیثی که نقل کرده انو
از کتاب محاسن از حضرت صادق علیه السلام که میفرماید که ولد الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری صنع قال فینادیه
مناد یا انت شر الثلاثه اذنب والداک فنبت علیهما و انت رجس و لایدخل الجنة الا طاهر میگوید ولد الزنا بعد
چیست گناه و تقصیر من در حالتی که ولادت خود را نزد تا کار نکرده ام حضرت فرمود پس منادی ندا میکند او را
که توی بدترین هر سه میباشی پدر و مادرت گناه کردند پس تو به انها را قبیله کردیم و تو خبیثی و داخل بهشت
نمیشود مگر پاک **یعنی** قول منادی در جواب ندای ولد الزنا که تو بدترین هر سه میباشی بر مطلق نباشد بلکه
بد تو بودن او ست بالنسبة به پدر و مادر او از حیث خبث المولد بودن او در نظر بخلاف جنایت عارضه
پدر و مادر که در دار فعال الدنیا که هر که موجب باشد باب توبه بندامت و پشیمانی از ان فعل جنایت عارضه

انفعال را

افعال را از اد کنند چون از ان رشد منابعت از نظام و قضیه مذهب بلکه بمحل الهی باشد بخلاف انام
موجود خبث عارضه باطنه ولد الزنا که از الرجس عارضه مانند معادن نا قصه که محتاج بتحصیل اخذ کیمیا است — از الرجاسات
وان صعوبت دار در هر کس وادن تحصیل اخذ ان نشاید الا قلیلا **یعنی** حدیث شریف نیز تصریح بر تعقیب ولد خاص
نا درست بمطلق ولد الزنا نمادر بلکه هر کس دا که بر حدیث باشد میدانند انچه که گذشت بر حق بودن امر دلالت
بر صعوبت از اله خبث دار در جسب جنایت او و محمول بر افضلیت باشد پس قول باینکه ولد الزنا موفق نمیشود برای
ایمان و متمکن او نیست قول ضعیفی است نظر بعد لوازم آیات الله و اخبار و ابواب امرکه در هیچ یک از احادیث مین باب
عدم دخول ولد الزنا بر بهشت که بر حد قاطعه رسیده است تصریح باینکه هر گاه ولد الزنا داخل جهنم میشود نیست چنانکه در
کتب حدیث نقل نمود اند که در محاسن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که من طهرت ولادته دخل الجنة
و هم چنین از حضرت علیه السلام مرویست که من طهرت خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها الا من طابت ولادته و کلا
از احادیث دیگر از انچه شنیده شده که دشمن نمادر امیر المؤمنین علیه السلام را مگر ولد الزنا دلالت ندارد بر اینکه
ولد الزنا محب نمیشود بلکه هیچ مبغض نیست مگر ولد الزنا عکس کلی نه اینکه هیچ ولد الزنا نیست مگر اینکه مبغض اهل
بیت باشد چنانچه احادیث بسیار در این باب از ائمه اطهار وارد شده است و تماما دلالت صریحه بر تعقیب
وادخال نار در تمام ایشان ندارند که از حیث ولد الزنا معذب و مخلد با نار باشد که **نبیا** که اگر چنین باشد که
خبث المولد علت بر تعقیب و ادخال نار او باشد پس باید **اولا** که معتقیات علت تامه باشند و هر گاه چنین
شد تخصص ولد الزنا در معصیت مجبور باشد و از اختیار بیرون رفته باشد پس تعقیب و ادخال او بنار استحقاق
بشایبه ظلم نسبت باو از نجا منتقل و منقل لازم اید و اینفعی تناقض با عدل او در تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و ثانیا لازم اید ایضا **ایضا** باینکه تعقیب و ادخال بنار ولد الزنا بار گناه دیگریست که بواعی او باشد
و او را اختیاری در عدم انداشتن بار گناه وی نباشد و این نیز مناقض باشان عدل الهی است کما قال الله
تعالی فی سورة النجم أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ **یعنی** اند هیچ نفس بردارنده
بار نفس دیگر را معواخذه گناه کسی دیگر را از دیگری نکنند متحمل گناه کسی دیگر نمیتوانند بشود هر نفس و نیز مقرر داد
خود میباشد وانکه نیست مر انسان را مگر انچه کوشش و سعی کرده از کردار نیک یا بد هر چه کرده مر او را خواهد
دید نه دیگری یعنی انچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمیکردانند وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ
يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ **یعنی** ایا خبر داده نشده در صحیفهای ابراهیم و موسی اینکه سعی خود
یعنی عمل او کردار سعی موجود نمود باشد که در مجرای مجرد بیند پس جزا داده شود باز سعی و عمل جزای تمام بی
نقصان و بعد از سنین که بسوی حکم پروردگار تو ست نهایت کار در مرجوع همه خلایق بعد از انقضاء عمل تا هر یک را
بر وفق عمل جزا دهد ان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر **و ایضا** در بین معنی و مقام **منفی نماند** که جزا عام است
مر مؤمن و کافر را و هر دو شامل است یعنی جزا مؤمن و جزای کافر هر دو بجزا و عقاب اعمال یعنی پاداش **لیکن** جزا در پاداش
عمل مؤمن از حیث عمل حسنه مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا و موقع از حیث عمل سیئه وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ

برهان ششم از خاتمه در بیان فاطمیت الهی است در عنایت الهیه خیر و شر مر نظام اشیا را
که منوط بطینت علیین و سجین است

۳۴۷

الا مثلها اشاره و تبنیه از نکته آنکه فهما انا نتیجه حسنه بسبیل فضل و کنایه باشد بر ظهور ترابط نجبت معروفیت
رحمت شامله خود چه حسنه ما قولت مجرا حسنه بسبیل فضل احتیا الهی باشد و اسطه میان و رابطه محبت و
شرایط صفت عدل تا نقض غرض حاصل نیاید از رابطه محبت که بر ظهور معروفیت رحمت است لهذا از نجهت باشد
ایضا که جزاء سیئه ایشان مانند همان سیئه تا دلالت بر صفت عدل کند چه سیئه ما نوعدا باعث لهذا جزاء سیئه
مومن مجازات و بوابو واقع باشد لخفی ایه شریفه کفنرا عنه ذنبیا در تجاوز بطریق تفضل است و لم مطابق عمل بمقتضای عدل
لهذا از نجهت ایضا جزاء کفر کافر بمقتضای عدل مجازات مختص ایشان باشد یعنی بپاداش ایشان داده شود
مانند عمل کفر ایشان کما قال الله تعالی فی سورة السباء ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور اشاره
بانیقال باشد و ایضا از بن جهت باشد حدیث شریف فی صافی عن العوالی عن ابی الصادق علیه السلم لما اتا آدم
العالم الجبار اوحی الله الی موسی انی اجازی الابناء بسعی الاباء ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا لا تزنوا فتزنی
نسائکم من وطی و طی فراشه کما تدین تدان مضمون آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند که چون بپا ایمود عالم
دیوار را خدا وحی نمود بموسی علیه السلام بد رستیکه من جزا میدهم پسران را بسعی پدرها اگر خیر است پس خیر و اگر شر است
پس شر زنا نکنید پس زنا کنند زنان شما هر کس وطی کند وطی میشود فراش او یعنی زن او جنانچه جزا میدهی جزا
داده میشوی انتهی و این حدیث در تاویل قوله تعالی است فی سورة الکهف و کان ابوهما صالحا فاراد ربک
ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک و در کتاب حیات القلوب بسندهای معتبر بسیار
از حضرت امیر المومنین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام رضا صلوات الله علیهم
منقولست که گنج آن دو پسر که در زیر دیوار بود لوحی بود از طلا که این موعظه را در آن نقش کرده بود
لا اله الا الله محمد رسول الله عجبت لمن یعلم ان الموت حق کیف یفرح عجبت لمن یومن بالقدر کیف یحزن عجبت لمن یذکر
النار کیف یضحک عجبت لمن یری الدنیا و تقلب اهلها حالا بعد حال کیف یطمئن الیها عجب دارم از کسیکه میداند
اینکه مردن حق است چگونه شاد میشود و عجب دارم از کسیکه ایمان بقضا و قدر دارد چگونه اندوهناک
میشود و عجب دارم از کسیکه یاد آتش جهنم میکند چگونه میخندد و عجب دارم از کسیکه میبیند دنیا را و بی
کردیدن اهل آن از حالی بحالی چگونه مطمئن و دل میشود بدنیا و دل بسوی آن می بندد لهذا مراد از کنز
آن در مقیم مصالح مومن که در کلام الهی اشاره است عبارت از این کتب علمی باشد و اینکه در اخبار
کثیره از ائمه اطهار علیهم السلام ما ثور است که خدا باصلاح سیاه و در بسا مستکی مرد مومن کار فرزند مومن
و فرزندان فرزندان او را و حفظ میکند از نسل او که اینکه گر دا گرد او مومن بوده همیشه در نگاه داری
هستند بجهت کرامت مومن و نیز در حدیث است که خدا بجهت کرامت مومن تا هفت پشت او را رعایت میکند
و در خبر دیگر فرمودند تا هزار سال رعایت فرزندان مومن را میکند بکرامت مومن مراد از کرامت الهی
بفرزندان ایشان حفظ ایمان فرزندان باشد بجهت سعی ایشان در اقامت اخذ ایمان و ذخیره کنز تحصیل
علم که شرف و بزرگیست انکه هر که زیبون و توبیخی نادر قال امیر المومنین علیه السلام العلم شرف لا اهدم له والادب مال

لاخوف علیهم

لاخوف علیهم چه فرموده اند ایضا امام حضرت که الجاهل یطلب المال والعاقل یطلب الکمال یعنی نادان طلب مال میکند
و صاحب عقل طلب کمال میکند کما قال الله تعالی متاع الدنیا قلیل و قال تعالی و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا لهذا
جزا دادن خدا ایشان را بفرزند مومن بجهت سعی و اخذ در تحصیل کنز ایمان و علم و ادب او بمصداق مدلول آیات
و اخبار مسطوره در ستون العمل است بر تعمیم و شامل کردانیدن جزاء فرزند کافر و سایر نیز بآنکه از فعل طریقه
شرع شریعت اعتقاد و نطفه ایشان منعقد شده است بجهت سعی در کفر و افعال بطریقه شرع ایشان باشد بمقتضای عدل لهذا
که تا مترتب آثار عمل و نیت افعال خیر و شر ایشان بر طرفین را بواسطه فرزندان که از جمله آثار افعال ایشانست
سبب ایشانند و افزودن و تادیب انها نسبت بپدران شامل شود بمنزله افعال و اعمال خیر و شر پیکر ایشان
که مترتب آثار انها نیز شامل است بر طرفین را از اهل ایمان و کفر نیة المومن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله
و کل عامل یعمل علی نیته چنانچه سابقا در تخیل طریقه مسافران اهل حاج کعبه حقیقی یعنی بطریق پسندیده بدو گفته
شد لهذا حدیث مذکور در اینکه مجازی الابناء بسعی الآباء ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا الخ با آیه شریفه سابقه
الا تزر وازرة وزر اخری الخ و من جاء بالحسنة الخ و من جاء بالسیئة الخ منافات با یکدیگر نباشد بتحقیقات
مسطوره چون نتیجه خیر و شر مجازات الابناء بسعی الآباء چون منزله سعی خیر و شر است نسبت بطرفین
ابناء و آباء و مطابق مضمون حدیث ما ثور من سن فی الاسلام سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها
لهذا هم چنین عمل بصفت عدل باشد بر نتیجه مجازات ابناء خبث المولد نسبت بسعی آباء ایشان که هر گاه
آباء ایشان تعمد از سعی و عمل و فعل از نتیجه نکرده باشند بهره و نصیبه از نتیجه شر ابناء ایشان شامل
ایشان باشد چون بسبب بدی ایکه از گناه ابناء ایشان چنین حکم شود کما قال الله تعالی فی سورة
العنکبوت و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم و لیسئلن یوم القیمة عما کانوا یفترون دیگر آنکه بنابر
آنچه سابقا از ضمن آیات و اخبار و بداهت عقل محقق شد روشن شود که طیب المولد و خبث المولد
بودن علت تامه نباشند هر یک بجهت نسبت با قدام عمل خیر و شر اسباب خیر و شر هر دو عادی
در خارج که بواسطه مستند بآباء است چون اقدام آباء بر استواء نطفه ابناء باذن شارع و عدم آن
پس اگر باذن شارع اقدام بر استواء طینت و نطفه ابناء شده بر این خیریت عادی در خارج که بواسطه
مستند بشارع باشد که بحسب فطرت ذاتی این طینتی مطابق صحه فطریه طیب و سالم باشد لهذا چنین
که بحسب استناد بشارع مطابق طینت شارع باذن الله است و لا بد از فطرت مستند بشارع باشد از نجاست
کما ما ثوراست اخبار کثیره مثل حدیث من احبنا اهل البیت فلیحمد الله علی اول النعم قیل و ما اول النعم قال طیب الولادة
و لا یحبنا الا من طابت ولادته و ایضا فرموده الله که شیعتنا من نور الله خلقوا و الیه یعودون و والله
انکم لملحقون بنا یوم القیمة و مثلا اینکه از سید بن طاوس شنیده شده است این فقرات از حضرت صادق علیه السلام
که اللهم ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا الخ چنانچه تشریح این فعل بنحو طریق محکمات در
تمهید خامس بیاید انشاء الله لهذا این طینت بجسد ذات انست نه چنین شدن طینت او بماء ولایت شارع تحقق شود
بحجج علیهم السلام

3
پس آثار خیر و شر پدران
که در عمل فرزندان
غریب شده است پس
از نتیجه

3
پس استواء نطفه
طینت او بواسطه

3
پس کاشف دلالت
بر اصل طینت و نتیجه
بشارع خواهد
کرد

نیز منسوب بشارع ذاتی باشد بموجب عوارض احوالیکه بعد ذات عارض انسان میشود چنانچه گفته اند پنج
چیز است که بعد ذات است اول تفاوت دوم صدق سیم تواضع چهارم حریت پنجم محبت بوطن پس محبت
طیب الولادة نسبت بشارع که بواسطه مستند باوست چون احوال خمسه ذاتیه باشد که بمصداق الذات لا یتغیر
بعوارضات خارجیه دیگر زایل نشود چنانچه حدیث نبویست صلی الله علیه و آله که فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
که اشاره باین باشد مطابق تمثیل کلمه طیبه لا اله الا الله که ماثور و حدیث است که الایمان طاعة لا یضر معها سیئة
والکفر معصیة لا ینفع معها حسنة چه تمثیل موافق حب علی با ذکر کلمه طیبه بیک منزلت دلالت بر عدم زوال محبت او
چون عدم زوال کلمه طیبه در میان اذکار خلایق گویان حال تسبیح مخلوق مجید کما قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل
وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم دال بر آنست چه انجناب خود فرموده که الحسنة حبنا اهل البیت
والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار لهذا حب شارع نسبت بطیب الولادة بواسطه اقدام والد
او در استوار نطفه وی بامر شارع که رضاء الله است حسنه ایست در خارج که عارض ذات طبیعت او
شده است چون ایمان بکلمه طیبه که ذاتی فطری است لهذا از جهت طبیعت انسان ابتداء مثال فطرت او است
در صحت و سقم یعنی اگر بامر شارع نطفه منعقد شده طبیعت مثال فطرت است در صحت و اگر بدون اذن و احکام شارع
انعقاد نطفه شده باشد طبیعت بسقم مبتلا و صحت فطرت را مثال خود گمان نبرد زیرا که فطرت و طبیعت لازم و ملزوم هستند
و یکی از اسباب سلامت فطرت سلامت طبیعت است پس ایضا از جهت سقم عارض طبیعت انزعاج عارض
بر صحت فطرت شود و آن سبب بغض تکفل بشارع شود که با وجود انضمام حسنه و ثواب نفع بسلب ...
لهذا در ذیل حدیث حب علی حسنة لا یضر معها سیئة فرموده اند که و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة مطابق
حدیث الایمان طاعة لا یضر معها سیئة والکفر معصیة لا ینفع معها حسنة بر بیان مذکور ... حدیث
نبویست که لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق در حق علی علیه السلام که دلالت کند یعنی تعجب و بغض طبیعت نسبت
بفطرت بموجب لا یحبک الا مؤمن ... اگر طیب الولادة است طبیعت موافقت کند با فطرت پس مؤمن باشد و اگر خبیث
الولادة است طبیعت موافقت با فطرت نکند پس منافق باشد و از جهت ایضا که اخبار تاویل فطرت را بولایة
تفسیر فرموده اند تا دلالت کند این تعبیر بنا بر مضمون ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا که هر ظاهر را
باطنی است و هر علانیه را سریست و نقل است ان للامور علانیة و اثار ... بواطن و حقایق و اسرار میبود چنانچه ...
ارکان ... بمصداق حدیث ماثور که ان العقل یعرف الصادق علی الله فیصدقه
والکاذب علی الله فیکذبه و امثال ذلک بر اینکه کنایه از تعبیر نکته تاویل فطرت بولایت اشاره باشد ...
فطرت را بموجب استعداد ذاتی که ثابت است و متمکن باشد و بتهذیب خبث عوارض طبیعت که ...
اوست ... سابقه ... ولایت که بموجب استعداد حسن ذاتی که او را است نسبت بتهذیب خلایق ...
فطرت ... صفت موصوف و متصف باشد لهذا از جهت تاویل و تفسیر فطرت بولایت شده است که تا
... تحقق شود که فطرت سلیم ... است بتهذیب طبیعت خبث الولادة ...

جنت طبیعت

۱۷۱

جنت طبیعت که بعد از سبب شده است مخفی باشد بلکه جنت عارضه افاده است بموجب جنت که از پدر میراث
با و رسیده است پس چنانچه از بعد موجب جنت قابل تبدیل و زوال است و علت تامه نباشد مثل آنکه گفته اند که
احوالیکه عارض انسان میشود از جمله پنج موجب میراث است ... و ذکاء و حسن و جود و شجاعت و پنج بموجب
بخت که از جاه و ملک و مال و ... است پس تمام اینها قابل تبدیل و زوال و علت تامه نباشند
والعرض یزول والذاتی لا یزول پس خبث طبیعت عرض باشد که والعرض یزول و فطرت ذاتی باشد که والذاتی
لا یزول زیرا که مثل تبدیل و زوال خبث الولادة شخص که از این است بنجی از جانب پدر را و ... تبدیل
و زوال عتق رقبه است ... از رقبه بندگی که از این است ... از جانب پدر ...
شخص بنده که بواسطه ارث بعد از پدر ... بندگی شده و او را شارع تمکین بعتق رقبه
داده که خود را از رقبه بندگی آزاد کند پس هم چنین باشد تمکین قابلیت خبث الولادة در تبدیل و زوال ایما
مثل چون تبدیل و زوال میراث مذکوره بموجب جنت چنانچه دلالت بر انتقال را در قوله تعالی فی سورة البلد فلا اقتحم
العقبة و ما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة الخ مفاد او مضمون که ... میفرماید
آیا نگردانیدیم برای او دو چشم بینا که ... و ... که بدان سخن میگوید و ... فی الصحیح
و شکر نعمت ما کند ... استعانت ... و هدایت نمودیم او را
براه خیر و شر بانزال الکتب و ارسال الرسل چنانچه در تفسیر ... از ... حضرت ابو جعفر الباقر علیه السلام
که مراد از عینین رسول الله ... علیه و آله که آنحضرت مظهر نبوت و ولایت است و از لسان امیر المؤمنین
علیه السلام و از شفتین حسنین و مراد از هدیناه النجدین راه ... بولایت حسنین علیهما السلام پس اقتحام
یعنی در میان در آمدن است و عقبه راهی است در کوه که رفتن در آن صعب و مشکل باشد یعنی پس در
نیامد ... در میان امر مشکل که باعث رنج و تعب او باشد یعنی رنج و مشقت نکشید در مخالفت نفس
سرکش باختیار اعمال حسنه و اخلاق صالحه بشکر ... نعم مذکوره قیام ننمود زیرا که ذکر نموده اند که احوال
عارض میشود انسان را بجمیع ... پنج چیز است علم و قراءت و فلاحت و ثواب و گناه و هو تعبیر مثل است
که مجاهده با نفس و شیطان ... که ... تعب ... بعقبه ... عقبه بالا روید و از جهت تعظیم عقبه میفرماید
که ... ثواب ... صعوبت ... نفس ...
... و از عقبه ... بنده است ... و فی تفسیر الامامی عن اصول الکافی عن الصادق
علیه السلام بقوله فک رقبة ولایت امیر المؤمنین علیه السلام فان ذلک فک رقبة یعنی ... بقوله
که فرموده فک رقبة ولایت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را زیرا که ولایت آنحضرت سبب رهایی ... است
از آتش ... عقبه ... ایضا فی تفسیره مذکور
عن اصول الکافی عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده حدیث که مفاد او مضمون آن اینست که من
بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم ... آیت فلا اقتحم العقبة چه معنی دارد حضرت فرمود کسی که ...

مصداق این (margin)
مبدل بسم (margin)
اودانست (margin)
الذی جعل له عینین ولسانا وشفتین (margin)
ونقل با ... وشکر ... (margin)
که گفت ابان (margin)

او را کرامی داشتم بولایت ما ائمه معصومین پس بتحقیق مکذشت از عقبه و ما نیز آن عقبه که هر که در میان آن در
آید نجات دنیا و آخرت یابد ابان کفت بعد از این حدیث امام علیه السلام ساعتی ساکت شدند و پس از سکوت فرمودند
که میخواهی که ترا خبر کنم بچیزی که از حرف بهتر باشد از دنیا و آنچه در آنست کفتم آری قربانت شوم فرمود این قول خدای
تعالی است که فرموده فک رقبة و بعد از این کفتند که همه مردمان در قید آتش جهنم اند ما شما نجیبید که در قید بندکی
صاحبان خود نیستید و بتوای ایشان و مصاحبان تو که اعتقاد بولایت ما دارند بدرستیکه حق تعالی رها نکرد
شما را از آتش جهنم بواسطهٔ دوستی ما اهل بیت رسالت و ولایت اقول یعنی فلا اقتحم العقبة اینست که مردم در
نیامدند در ولایت ما و قبول ولایت ما نکردند که اکر چنین میکردند نجات مییافتند زیرا که قبول ولایت ائمه هدی علیهم السلام
باعث حیات نفوس است مانند اطعام که از این رو موجب حیات ابدانست چنانچه فرموده او اطعام فی یوم ذی
مسغبة و محل عقبه که ولایت است بر اطعام شده است از این جهت باشد یعنی در روز تنکی خداوند که سختی است و طعام
بدست نیاید او بخوراند یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة یعنی یتیمی را که صاحب قرابت و خویشی باشد یا اطعام
کنند فقیر و مسکینی را که از نهایت فقر و شدت احتیاج و کرسنکی بخاک چسبیده باشد و پهلو بر خاک کذاشته این
کنایه است از احتیاج و تنکدستی و درماندکی و تتمه حدیث مذکور علی بن ابراهیم که از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده
اینست که قوله یتیما ذا مقربة یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و المقربة قرباه او مسکینا ذا متربة یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
مترب بالعلم تراب یعنی استغنا بجی بنیاد نیست بنابراین مترب بالعلم یعنی خواهد بود که آنحضرت بی نیاز است
بسبب علم و دانش و اینست مراد از اطعام ایشان که محل عقبه بر آنست و آن سبب رهایی بنده است از
قید آتش جهنم مانند عتق بنده که خود را بسبب استقامت و در دیدن بر افعالی که موجب رضایت و خوشنودی مولا
و مصالحش باشد از قید و حکم رهانده چنانچه اشاره بانتقال است ضمیر قوله تعالی فی سورة الاعراف و قالوا الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و نودوا ان تلکم الجنة
اورثتموها بما کنتم تعملون که مراد از میراث در آنجا بنابر قوله تعالی فی سورة المؤمنون اولئک هم الوارثون
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون که روایت است از حضرت صادق که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده مکر آنکه از
برای او خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده این است چه منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند
و منازل اهل بهشت را از جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند که اضافه منازل هر یک یعنی اضافه منازل مؤمنانرا
از بعض اضافه منازل کافران کنند و منازل ایشانرا از بهشت بمنازل مؤمنان افزایند هذا مراد از میراث
بردن اهل جنت منازل را از همدیکر بجبت جزا اضافه جزا باشد مر ایشانرا چنانچه میراث بعد از مرک بوارث
میرسد و آن اضافه مال الوارث را بجهت میراث تا جزا دهد آنانرا که بدی کردند بعقوبت آنچه کردند از اعمال قبیحه
و جزا دهد آنانرا که نیکوی کردند بمثوبت و کارهای نیکو کما قال الله تعالی فی سورة النجم لیجزی الذین اساؤا بما
عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی پس تعبیر از نکتهٔ ضمیر ایه که کنایه است بمیراث دادن خداوند مر نیکانرا
از منازل ایشان در آخرت بدیکری متضمن بر اشعار عدالت بدو معنی اول آنکه شعر بصفت شان او

بجهانست

که بواسطه ارث بر معدوف بان شد

که از جمله حاجات ضیوات

عبارت از آن باشد

از ایشان

که خداوند مقرر ... است

ایستم

صح مؤمنین استقامت و تحمل در قبول ولایت ائمه علیهم السلام رهانده شده از آتش جهنم

بجهانست که میراث دادن خداوند مر نکو در آخرت چون اخراج منازل و میراث کروهی راست در دنیا بکروهی
دیکر از مردمان که در دین و قرابت و ولایت مغایر ایشان بوده اند چنانچه فرموده فی سورة الدخان کذلک
و اورثناها قوما آخرین اقول تعبیر بر سر نکته اولئک هم الوارثون از منازل رضیعت عدالتست چون طریق
میراث بردن اهل دنیا از یکدیکر بر انطباق ضمیر اولئک هم الوارثون بآیات و اخبار محکم احکام میراث
دنیویه و طریق اخراج از بعد و اورث که شارع قرار داده فرموده غایت وضوح دارد که بمقتضای الظاهر عنوان البتّه
از آنچه بعمرض بریده شود علت بر سر تعلیق جنت و نار و سبب اخراج صاحبان را از آن و اضافه نموده از
بدیکری از مردمان تا معلوم و دانسته شود بر قطع لبیب را که خبث المولد را تمکن بر دخول جنت باشد و طیب
الولادة را تمکن بر دخول نار زیرا که علت بر سر تعلیق میراث جنت و نار اشاره اولئک هم الوارثون ولا بد
مضمون شعر بر تمکن دخول هر یک از ایشان بجنت و نار باشد بطریق قطع ایشانرا مجبور و ناچار اختیار بر دخول
ایشان نموده بلکه معلق نموده دخول هر یک از منازل را بتعلیق تمکن اختیار برای اعمال تکلیفیه ایشان هذا
ایه شریفه اشعار بر تمکن هر یک از افراد مکلفین است بر دخول جنت و نار بسبب تمکن ایشان بر اختیار خیر و شر
زیرا که تملک خیر و شر نسبت بخلایق تملیک وجود ذاتی نیست از جانب خداوند تبارک و تعالی بلکه تملیک اختیاری
هذا تملک جنت و نار دیکر نسبت بخلایق تملیک وجود ذاتی نباشد بلکه تملیک اختیاری باشد که اخذ و تحصیل
تملک آنها نسبت بایشان در دنیا بسبب اقدام بر اقامت اعمال خیر و شر اختیاری ایشانست در حین و آنها
تملیک منازل هر یک از جنت و نار نسبت بدیکری که ما فوق در اخبار راست ایضا میراثی است که بواسطهٔ
اقدام بر اقامت اعمال خیر و شر از مردمان دیکر تملیک میشود که در دین و قرابت و ولایت مغایر ایشان بوده
چنانچه مصداق حقیقت انتقال بطریق صفت علی الطریقه اخراج منازل و میراث دنیویه که احکام شرع بر آن
قائم است روشن و مبرهن میشود با شعار ضمیر قوله کذلک و اورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض
زیرا که مضمون کریمه عطف بر آیتست که مضمون آن دلالت بطریقه جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة بودن است راجع بجوابه قبل
بر متنعم و شادی کنندکان در دنیاست که قوله تعالی تعرض از کردند بقوله من جنات و عیون و زروع و مقام کریم
و نعمة کانوا فیها فاکهین و کذلک و اورثناها قوما آخرین پس بنابر این و اورثناها معطوف است بر فعل مقدر که از اخرجنا
و میراث دادیم منازل و مساکن ایشانرا بکروهی دیکر از بنی اسرائیل که در دین و قرابت و ولایت مغایر
ایشان بودند پس کریه نکرد بر ایشان آسمان و زمین زیرا که ظلم بر ایشان واقع نشده است که آسمان و
زمین بر ایشان کریه کنند بلکه دلالت بر عدل و صفت باشد نسبت با ایشان چه از آیات مذکوره تملک میراث
محقق است که تملیک میراث از حیث وارث بمیراث دنیا و آخرت تملیک وجود ذاتی نبوده بلکه تملک
آن بالعرض است بسبب عوارض خارجه اقدام وارث بر اقامت اختیاری خیر و شر صاحب مال که بسبب
اقدام وارث باقامت اختیاری خیر و شر صاحب مال تملیک میراث باو خواهد شد چنانچه در احکام میراث فقها
رضوان الله علیهم فرموده اند که قاتل اکر با تمام خویشانش اجنبیا ملکا نامحرم است وارث از یکی بکری مبرده نمی شود

و عقوق و خویشی هم نباید نیا ما تقدم نکنند لهذا هم چنین باشد مرتد بعد عدم وراثت بودن او نسبت بمیراث
بودن اولاد از پدر و پدر از اولاد و خویشان و مثال خود که اسلام داشته باشند و در دین و قرابت
و علاقت مغایر ایشان بوده باشند پس تبدیل ارث ایشان بکو هم دیگر که در دین و قرابت و ولایت
مغایر ایشان بوده باشند چنانکه نیز مرتد ملحق در حال حیات او و مال او را وارث مومن میراث برند و منزل
جهنمی خود را اضافه منزل او بعوض داده شود و منزل بهشتی او را بعین اضافه منازل و وارث بمیراث رسد
چنانچه منازل و مساکن مال دنیوی او را بمیراث اضافه منازل و مساکن مال خود نمایند لهذا اضافه
میراث جنت و نار نسبت بهر یک از هر دو ان بحسب میراث دنیوی بالعرض است که در حقیقت از اضافه
منازل هر یک چون تملیک اصل منازل جنت و نار هر کس است که بالعرض اضافه بمنازل خود شد اند یکی بحسب
بحسب اضافه سعی و کوشش وارث کرد اقامت اقدام سعی و کوشش صاحب ارث در اعمال خیر و شر او چون
تملیک اضافه پاداش سعی نایب که باختیار خود بواسطه نیابت عمل منوب عنه اضافه عمل پاداش جزاء خود را
باضعاف مضاعف از منوب عنه وافی تر باشد بمنزله پاداش اضافه عمل ماموم نسبت بامام چه ماموم و
نایب خود هر یک چون امام و منوب عنه عامل عمل و نیت در مقابل هم باشند و لیکن که نایب و ماموم اقدام
سعی در اقامت سعی پاداش عمل ایشان کرده اند پس از این جهت پاداش جزاء عمل نایب و ماموم نسبت بایشان
باضعاف مضاعف تمام تر و وافی تر باشد لهذا نایب و ماموم خود باختیار در سبب فعل و عمل نازل منزله
امام و منوب عنه شده اند و بحسب سعی خود هر یک پاداش خواهند شد کما قال تعالی فی سورة النجم الا تزر وازرة
وزر اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی ثم یجزیه الجزاء الاوفی اشاره بانتقال باشد لهذا پاداش جزاء او
اضافه منازل است از جنت و نار بحسب سعی هر کس در اقدام متابعت عمل خیر و شر از دیگر که اقامت بریکی از
خیر و شر داشته چون نایب نسبت بعمل منوب عنه و ماموم نسبت بفعل و نیت امام بطریق مذکور اختیار مقتدا
قول امام علیه السلام در جواب قول ولد الزنا که انت شر الثلاثة اذ ذنب والدای فعتبت علیهما و انت رجس و لا یدخل
الجنة الا طاهر چنانچه سابقا گذشت نیز اگر بنا بر تحقیق مقام مثل ولد زنا مانند مثل نایب و ماموم است نسبت
بامام پس لهذا در عمل و نیت طرفین ایشان متصور است نسبت بولد زنا و والدین او ملحوظ باشد لهذا قوله علیه السلام
انت شر الثلاثة تحقیق ولد الزنا الشر الثلاثة مصداق شریکه بد تر بودن او از والدین کنایه از تر مضمون قوله ثم یجزیه الجزاء
الاوفی باشد بتحقیق مذکور نیز باعتبار اینکه فرزند که مانند پدر او است در کار جبر بعین تو او و لهذا الکل اسم
پدر او را بفرزند خود میگذارد و در وقت ندای او یا الجی میگوید و نکته اینجا کما لعبا الغراست در صنع مر ممان
از زنا باعتبار اینکه حق پدر عظیم است بر پسر و که افشا در پیراوث کند مانند اینکه افشا در پدر از کرده باشد
و نیز معلوم است که افشا در پدر از است که سرایت بفرزندان میکند لهذا شر افشا در فرزند اشد از افشا در پدر یا
بواسطه آنکه افشاء پدر در اخلال نطفه فرزند سرایت شر استعداد باشد و افشاء فرزند نسبت باخلال فعل پدر سرایت
شر استعداد عمل باشد از حیث متابعت طبیعت او بمایل بود فعل بد که سرشته از اخلال فعل او است بمنزله

عمل نیز

[حاشیه: که معلق و مقتضی]
[حاشیه: ۳ تقدیر بیان تعلق و مقتضی]
[حاشیه: نسبت بوالدین او لهذا]
[حاشیه: ۲ منسوب عنه]
[حاشیه: ۳ و افشاء از سرایت عقب ... کند]

غرس ریشه شجره در کمون ارض پس چنانچه ممکن باشد اخراج ریشه شجره را از کمون ارض بسعی اسباب آلات
از هر گاه میل طبیعت غارس اقدام بقلع و قمع آن نداشته باشد پس هم چنین ممکن باشد انسان را در اخراج ریشه
شجره خبیثه را از کمون ارض قلب خود که دیگری غارس کرده باشد چنانکه نادر باشد بعض شجره دیگر
از نوع و لهذا القیاس العاقل یکفیه الاشاره لیکن از انجا که اقتضاء جنبیه مقتضی خبث طبیعت است
و میل طبیعت مقتضی شر او است و نفی مدار صفت الهی که طریقه عادت نمیخیزد لهذا مر انسان را باقدام سعی
در قلع و قمع ریشه شجره خبیثه را از کمون ارض قلب خود دشوار و سخت باشد بمنزله بالا رفتن در عقبه
و کوه با اینکه طریقه سهل مطابق میل طبع در پیش باشد چه البته طبع مایل بطریقه سهل باشد نه دشوار و
سخت از انجاست حدیث شریف در کافی من باب بیع اللقیط عن ابی عبدالله علیه السلام یقول لا یطیب
ولد الزنا و لا یطیب ثمنه ابدا و الممزاد لا یطیب الی سبعة آباء قیل له و ای شیء الممزاد قال الرجل یکسب مالا
من غیر حله فیتزوج به او یتسری به فیولد له فذلک الولد هو الممزاد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت که پاکیزه نمیشود فرزند زنا و پاکیزه نمیشود بها او اگر مملوک باشد و فروخته شود و هر که حرامزاده
پاکیزه نمیشود تا هفت پدر پرسیدند از امام که کدام چیز است حرامزاده امام گفت که گاهی مرد کسب میکند
مالی از راه غیر حلال بعد از ان مال بیرون زن میخواهد یا کنیز بخرد با غالب پس زاده میشود
او پسر از فرزند همان حرامزاده است اگر چه ولد الزنا نیست لهذا مفاد از ضمیر حدیث مراد بعدم طیب ولد الزنا
هرگز اینست که اولاد او و اولاد اولاد او تا انقراض دنیا مومن خالص نمیشوند اگر مومن شوند مراد بعدم طیب
ثمن ولد الزنا هرگز اینست که انچه بان دستگردان شود در تجارت خواه بی واسطه و خواه بواسطه
ما تنازل نست در اینکه حلال الخالص نمیشود اگر حلال باشد پس خرج ان در حج و مانند ان خوب نیست چنانچه
در همان کتاب اخبار بمعنی مکرر است وایضا حدیث دیگر در کتاب الطهارت همان کتاب در حدیث اول
باب ماء الحمام تا اخر که با بعض است که فان فیها غسالة ولد الزنا و هو لا یطهر الی سبعة آباء بدانکه
نادر بانچه گذشت بیکی از دو وجه او اینکه مراد از خبیث اول باطنی باشد و مراد از خبیث اینجا بعدم طهارت
در سبعة آباء ظاهری باشد و مراد اینجا باطنی باشد دوم اینکه این تفاوت باعتبار شدت و ضعف باشد
و هو المطلوب پس اینجا بر همین و شرح مصداق جمیعا آن انچه ذکر شد تحقیق معنی طینت علیین
و سجین که مراد از معنی این دو طینت عبارت از خیر و شریت که باعتبار اختیار خود انسان از حیث
متابعت امر شرع و عدم ان شامل است مر او را از امور خیر و شر خود و والدین پس متابعت امر شرع شمول
خیریت مر انسان را نسبت بخود و اولاد خود که او را محسوب بطینت شارع علیین خواهد کرد و عدم متابعت امر شرع
شمول شریت مر انسان را نسبت بخود و اولاد که او را محسوب بطینت سجین غیر شارع از دشمنان ایشان
خواهد کرد لهذا مرطوبین است مصداق حدیث ماتوه که ان تجازی الابناء بسعی الاباء ان خیرا فخیرا و ان شرا
فشرا خلاصه کلام این بود اجمالا از مفصل معنی طینت علیین و سجین و علت آن از انچه تحقیق یافت

[حاشیه: وقلع و قمع]

خاتمه

در عقبهٔ صعبهٔ حساب یوم معاد از کیفیت یوم ندعوا کل اناس بامامهم العاقل یکفیه الاشاره مطلب
وسیع است و سخن نازک با آنکه میل طباع باختصار و ایجاز بیشتر از اطاله و اطنابست و قال الشاعر سخن
دانی که از هر سوی بجنبد کلک کشادش مبادا شاخ گلی ماند که باشد غنچه بیبارش من طریق سعی
فی امر مهمّا فلیس للانسان الا ما سعی دامن مقصود اگر آدم بکف از غم و اندوه باشم بکنار و ور
نشد از جهد کار من تمام من در آن معذور باشم والسلام و ان علینا الجد فی طلب العلی ولیس
علینا ان یوافقنا الجد یعنی آنچه بر ما است اینست که در طلب مراد و مقصود جد و جهد بکار داریم نه
اینست که جد و سعی ما موافق خواهش ما باشد هر چیز که دل بدان گراید گر جهد کنی بدست آید کما قال الله
فی سورة العنکبوت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین هم چنانکه بندهٔ حقیر مؤلف
این مجموعه و اوراق خواستم که در خاتمه این که مناسب مقال راش بود بیان اخبار طینت علیین و سجین نمایم
مدتی چندی در رجوع بکتب اخبار و جولان دادن خیال افکار بودم تا اینکه مأخذ و مستند صحیح از آن
بچنگ آید بلکه باعث رفع تشکیک متوهم از متشابه اخبار آن شود فلا اعرام انکه در بین طلوعین روز
از روزها ما بین نوم و یقظه بودم که صدائی آمد بر بنده ندا در داد که فلانی مراد از طینت علیین و سجین همان
خیر و شر است و قطع کلام شد از او لهذا باین وسیله اطمینانی از صحیفه حاصل شد و این را مأخذ و مستند تصحیح
اخبار طینت علیین و سجین قرار دادم از این جهة تدقیق آن بیان تصحیح سجین خواهد و باعث تشکیک متوهم
نیز خواهد شد هم چنانکه بیان این صحیفه بطریق پسندیده دلپذیر در نسخهٔ موسومه باسرار الولایة فی اثبات التوحید
گذارش یافته است علیک فی مقام المذکور والحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین
المعصومین و رحمة الله و برکاته و کذلک رحمة الهی و برکات لا یتناهی او سبحانه و تعالی بادشاه جهر برادران
دینی و اخیار و روحانی اهل الایمان را که بمقتضای جبلّهٔ ایمانی در هر حال متوجه اصلاح کار عباد و رعایة
خواطر ایشان که اعظم ارکان ایمانست میباشند فلهذا ملتمس از ایشان آنستکه اگر بسبب لان العبد
اولی بالعجز و الاسائة و النسیان قصوری از جهالت سر زده باشد در این مجموعه و اوراق و ایشان را
اطلاعی از آن حاصل شده باشد بذیل عفو پوشیده و بقلم اصلاح بقدر الوسع و الطاقة در آن کوشیده
نزد خدا و رسول و ائمه دین علیهم السلام پسندیده و مثاب و مأجور منظور نظر افتد عجب نیست از کرم تعالی
اولی بالقدرة و الاحسان کما قال الله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تمّ الکتاب
بعون الله الملک المنان بید العبد الجانی المؤلف الاوراق اقل خلق الله الحاج غلام حسین البروجردی
عفی الله عن جرائمه فی تاریخ ۲۴ شهر ربیع الثانی فی سنه ۱۳[illegible]ه
هزار و سیصد و بیست و چهارم از هجرت
نبوی صلی الله علیه و آله
و سلم

تعقیب چهارم از مقدمه

اللهم صل على محمد وآل محمد
[illegible]

اللهم ارحمني بترك المعاصي ابدا ما ابقيتني
وارحمني ان اتكلف ما لا يعنيني
وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني
اللهم صل على محمد وآل محمد

[illegible]